ترجمہ و شرح

نہج البلاغۃ

بقلم

خواجہ سید علینقی

فیض الاسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)

نویسنده:

علینقی فیض الاسلام اصفهانی

ناشر چاپی:

چاپخانه سپهر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۶-۱۳۳۲۹

سرشناسه : فیض الاسلام اصفهانی، علینقی، ۱۲۸۳-۱۳۶۴.شارح

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه وشرح نهج البلاغه(گراور)[چاپ سنگی]/سیدعلی نقی فیض الاسلام؛ گردآورنده: ابوالحسن محمد رضی؛ کاتب : طاهر بن عبدالرحمن خوشنویس تبریزی

وضعیت نشر : تهران: [بی نا]، ۱۳۶۵ ق.(تهران:چاپخانه سپهر)

مشخصات ظاهری : ط، ۲۱۸ ص.عکس؛قطع: ۱۷ × ۲۴ س م.

یادداشت : زبان:فارسی-عربی

آغاز، انجام، انجامه : آغاز:دیباچه : بسمله الحمدلله الذی لا ینسی من ذکره ، و لا ینقص من شکره ، و لا یخیب من دعا. . .

آغاز:متن:بسمله اما بعد حمدالله الذی جعل الحمد ثمنا لنعمائه ، و معاذا من بلائه و وسیلا الی جنانه . . .

انجام:. . و دفع شیطان واجب و لازم است ، نه آنکه کسی در طاعت و عصیان مجبور باشد تا سخن بمسئله جبر بکشد).

مشخصات ظاهری اثر : نوع و درجه خط:نستعلیق

تصاویر:تمثال جوانی سید محمد فرزند حاج اقا سید محمدمهدی امام جمعه سده (ص ب)، تمثال اواخر عمر حجه الاسلام سید محمد (ج) ، تمثال جوانی اقا سید غیاث الدین با مترجم و شارح کتاب نهج البلاغه در سن کودکی (ص د) و تمثال مترجم و شارح کتاب نهج البلاغه آقا سید علینقی (فیض الاسلام) (ص ه)

نوع و تز ئینات جلد:جلد مقوایی گالینگور قهوه ای منقوش به زر

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شد.

معرفی چاپ سنگی : نهج البلاغه مجموعه ای از سخنان حضرت علی علیه السلام است که شریف رضی محمدبن حسین بن موسی آن را گردآوری کرده و در رجب ۴۰۰ق. به پایان برده است. وی این مجموعه را در سه باب خطب و کتب و کلمات حضرت تنظیم نموده که دربرگیرنده ۲۳۶ خطبه و ۷۹ نامه و وصیت و ۴۸۰ کلمه قصار است.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نامه ها

شریف الرضی، محمدبن حسین، ۳۵۹ - ۴۰۶ق.-- سرگذشتنامه

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

Shareef ar-Raz, Muhammad bin al-Hassan

Ali ibn Abi-talib, Imam I, ۶۰۰-۶۶۱ -- Correspondence

Ali ibn Abi-talib, Imam I, ۶۰۰-۶۶۱ -- Quotations

Ali ibn Abi-talib, Imam I, ۶۰۰-۶۶۱ -- *Public speaking

شناسه افزوده : خوشنویس، طاهر، ۱۲۶۷ - ۱۳۵۵.، کاتب

شناسه افزوده : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق . نهج البلاغه .شرح

دسترسی و محل الکترونیکی : http://dl.nlai.ir/UI/c۵bc۱f۲e-۸۴۶a-۴b۵۴-a۳۰۸-۰۰۱۴۰۶f۷۷۵۸۴/Catalogue.aspx

ص: ۱

اشاره

ص: ۵

زندگی نامه مولف

تمثال جوانی حجه السلام والمسلمین آقا سید محمد فرزند حاج آقا سید محمد مهدی (امام جمعه سده رحمه الله تعالی)

مرحوم پدرم آقا سید محمد در سال هزارو دویست و هشتاد و هشت هجری در سده اصفهان متولد گردید و روز دوشنبه نهم ماه ربیع الثانی سال هزارو سیصد و پنجاه و پنج دنیا را بدرود گفت و در مقابرال جمعه نزدیک فرزندش مرحوم آقا سید غیاث الدین دفن گردید.

آقا سید محمد رحمه الله بعلم و عمل و تقوی و صفات پسندیده مشهور بود و در مدت عمر هیچکس از کوچکترین رنجشی پیدا نکرد، و چون در اصفهان علوم دینی را فرا گرفت دوره زندگانی خود را در سده (یکی از دهات بزرگ اصفهان) تبلیغ دین مقدس اسلام و مذهب

تمثال اواخر عمر حجه السلام والمسلمین آقا سید محمد (رحمه الله تعالی)

شریف جعفری بسر رساند، و برای جلوگیری از یاغیهایی که از حدود و مقررات اسلام تجاوز کرده بمال و جان و ناموس مردم دست درازی مینمودند، لباس جنگ پوشیده پیشرو اهالی گشته

بطرد آنان موفق گردید، چنانکه نگارنده از زمان کودکی یاد دارم آن بزرگوار را تفنگ بدوش در جلو جمعیت بیشمار برای دفاع از بدکاران دیده ام، خلاصه میتوان گفت که او نمونه ای بودند از جدش امیرالمومنین علی (علیه السلام) که در هنگام عبادت و بندگی بهترین عبادت کنندگان و در وقت سخن گفتن در راه حق نیکوترین گویندگان و زمان جلوگیری از دشمن بی باکترین اشخاص بود، و بهمین جهت مومنین کمال اخلاص و اعتقاد را باور داشتند و اکنون هم بر سر قبرش از خداوند حاجت میخواهند. رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسَابُ.

تمسال جوانی رکن الاسلام و المسلمین آقا سید غیاث الدین با مترجم و شارح کتاب

(نهج البلاغه در سن کودکی)

مرحوم برادرم آقا سید غیاث الدین عصر پنجشنبه ماه ذی الحجه هزارو سیصد و یازده هجری در سده اصفهان بدنیا آمد و در شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول هزارو سیصدو چهل و نه از دنیا رحلت نمود، و در مقابر آل امام جمعه (در زاویه مسجد جامع) سده دفن شد.

آقا سید غیاث الدین (غفره الله) تمام دوره زندگانی را در اصفهان و طهران و مشهد مقدس رضوی و نجف اشرف تحصیل و تدریس علوم شرعیه و نشر احکام دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری اشتغال داشت و برای هدایت مردم مجالس بزرگ که در شهرهای ایران منعقد میشد در بالای منبر نطقها و خطابه های علمی و دینی ایراد مینمود که همه نشنوندگان از

تمثال مترجم و شارح کتاب نهج البلاغه، آقا سید علینقی (فیض الاسلام)

سخنرانی او محفوظ میشدند.

مادر ما دو برادر حیات سلطان دختر شیخ فاضل آقا ملا محمد صادق ابن ملا آقا باباسدهی اصفهانی در شب جمعه هفتم ماه محرم سال یکهزارو دویست و نود و پنج هجری در سده به دنیا آمد و در روز چهارشنبه سلخ ماه جمادی الاولی سال هزارو سیصد و سی و شش برحمت ایزدی پیوست و در تخت فولاد اصفهان (گورستان مشهور) در جوار مرحوم شیخ مرتضی ریزی دفن گردیده است. حیاط سلطان دارای زهد و تقوی و از علم و دانش بهرمند بود، بطوری که مرحوم برادرم آقا سید غیاث الدین مقدمات علوم دینیه را از آن مرحوم یاد گرفته بود. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِحَینا وَمَیتِنا وَشاهِدِنا وَغآئِبِنا ذَکَرِنا وَاُنْثانا، صَغیرِنا وَکَبیرِنا، وَاَ لْحِقْنی بِاَوْلِیآئِکَ الصّالِحینَ مُحَمَّد وَ الِهِ الأَبْرارِ الطَّیبینَ الطّاهِرینَ

دیباچه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ للَّهِ الَّذی لا یَنْسی مَنْ ذَکَرَهُ وَ لا یَنْقُصُ مَنْ شَکَرَهُ وَ لا یَخیبُ مَنْ دَعاهُ وَ لا یَقْطَعُ رَجآءَ مَنْ رَجاهُ ، والصّلاه علی رَسولُهُ الْمُؤَیِّدِ بِالْقُرآنِ ، والمرسل الی الأنس والجانّ ، محمّد و آله الطاهرین ، اللّهُمّ اجْعَلْنا بِهِمْ مُتَمَسِّکِینَ وَ بِولَایَتِهِمْ مِنَ الْفَائِزِینَ الْآمِنِینَ، الَّذِینَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ .

نهج البلاغه ، کتابی که سید شریف ابوالحسن محمد رضی (رضوان الله تعالی علیه) گرد آورده بهترین اثر و نشانه دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری است ، در یای بی پایانی است ، محتوی مسائل علمی، ادبی، دینی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی که بهتر و بلیغتر از آن سخنان بعد از قرآن کریم و بیانات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در دنیا گوینده ای نگفته است ، و آن راهنمای گمراهان و چاره بیچارگان و پناه دهنده و دستگیر در ماندگان است، پس کسی را که خواهان سعادت همیشگی و گریزان از ذلت و بدبختی است لازماست که این کتاب را سر مشق قرارداده از سخنان آن پند گرفته بدستوراتش رفتار نماید، زیرا مفاسد و تباهکاریهای دنیا اصلاح میشود مگر روزی که تعلیمات امیرالمومنین علی (علیه السلام) در میان جمیع طبقات مردم عملی گردد، و این سخن بگزاف گفته نشده ، چون روی دوپایه برهان (عقل و علم) استوار است چنانکه از مطالعه این کتاب همگان خواهند دریافت.

هر چند علم و دانش در میان افراد بشر پیشرفت نماید، فضل و بزرگواری امام علی (علیه السلام)

بیشتر هویدا میگردد، و روزی بیاید که مردم دنیا در مقابل آنحضرت اظهار خضوع و فروتنی نموده برای رهایی از بدبختی چاره ای نیابند مگر آنکه بگفتار و کردار آن بزرگوار عمل نمایند.

از سالهای دراز (بخصوص در این سالیان که جنگ هولناک عالم را فرا گرفته و مردم بسیاری را تباه ساخت) این کتاب مقدس مورد مطالعه این بنده بود، روز بروز شوقم بخواندن و اندیشه در آن زیادتر میشد، گویا چیزی میدیدم مگر کتاب نهج البلاغه و سخنی نمیشنیدم مگر فرمایشات امیرالمومنین علی (علیه السلام) و هرگاه با فضلا و دانشمندان و ملاقاتی پیش میامد قبل از شروع بهر سخن، در باب عظمت و بزرگی نهج البلاغه سخن گفته با آنان یاد آوری مینمودم که سید رضی (رحمه الله) یکی از شاهکارهای تالیف را در این کتاب بکار برده، زیرا با اینکه امیرالمومنین (علیه السلام) را کلام غیر فصیح و غیر بلیغ نیست در میان کلماتش نیکوترین سخنان را انتخاب نموده، الافصح فالافصح وَ الابلغ فالابلغ را اثبات و این نکته را کاملا رعایت کرده است، و گاهی در بعضی از مجالس دینی و مذهبی پاره ای از کلمات این کتاب را خوانده و معنی آنرا بیان میکردم، شنوندگان بشگفت آمده میگفتند اگر علما و رجال دینی ترجمه فرمایشات امام علی (علیه السلام) را در کتاب نهج البلاغه بطوریکه در خور فهم هر فارسی زبان باشد نوشته بودند، همه از آن بهرمند میشدند، ولیکن افسوس که از ترجمه و شرحهایی که در دسترس است چنانکه باید استفاده نمیشود، بنابر این برنگارنده واجب شدکه دست از هر کار بردارم (حتی از ترجمه و تفسیر قرآن کریم که از مدتی بنوشتن آن مشغول بوده برای اتمام آن سعی و کوشش بسیار داشتم) و این کتاب جلیل را بزبان فارسی سلیس و روان ترجمه نموده و کلمات و جملاتی که محتاج بشرح باشد میان دو خط قومی با جمال و اختار بیان نمایم تا ترجمه و شرح با هم فرق داشته همه از آن بهره مند گردند، وچون یقین دارم این خدمت از بهترین خدمتهایی است که در این عصر انجام شده و هر با انصافی از آن قدردانی خواهد نمود، لذا با سپاس سالها عمری که پدر و مادر و برادر عزیزم (رحمهم الله) برای تربیت من بنده صرف کردند، زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده ام بروان پاکشان تقدیم داشتند و برای یاد بود آنان مختصری از تاریخ حیات و زندگانی هر یک را پیش از شروع بنوشتن دیباجه نوشتم، و برای اتمام و انتشار این کتاب شریف از خداوند متعل کمک و یاری میطلبم. ولاحَولَ ولا قُوّةَ إلاّ باللّه اَلعَلِیّ العَظِیمِ.

مؤلّف کتاب نهج البلاغه

ابو الحسن محمّد ابن ابی احمد، حسین ابن موسی ابن محمّد ابن موسی ابن ابراهیم ابن موسی ابن جعفر ابن محمّد ابن علیّ ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب (علیهم السّلام) معروف بسیّد رضیّ (رضوان اللّه تعالی علیه) است.

پدر بزرگوارش ابو احمد ملقّب به الطّاهر ذی المناقب در دولت بنی العبّاس و بنی بویه جلیل القدر و صاحب منزلت بود، بهاء الدّوله او را الطّاهر الأوحدی خطاب میکرد و در نزد او بالاترین مراتب و مقامات را حائز گشته، زیرا همهٔ صفات پسندیده در او موجود بود، در مدّت زندگانیش (نود و هفت سال) پنج مرتبه بر طالبیّین حکومت کرد.

مادر سیّد رضیّ (رحمهما اللّه) فاطمه دختر حسین ابن حسن ابن علیّ ابن حسن ابن علیّ ابن عمر ابن علیّ ابن الحسین ابن علیّ ابن ابی طالب (علیهم السّلام) است، جدّ مادرش ابو محمّد حسن ابن علیّ ابن حسن به النّاصر للحقّ ملقّب گشت، عالم و ادیب و شاعر و زاهد و شیخ طالبیّین بود، برای او جنگهای بزرگ با سامانیان پیش آمد، وفاتش به سال سیصد و چهار در طبرستان و مدّت زندگانیش هفتاد و نه سال بود.

بهاء الدّوله ابو نصر ابن بویه بسیّد رضی که از پدر و مادر بزرگ زاده بود رضیّ ذی الحسبین لقب داد و او را الشّریف الأجلّ خطاب میکرد، در سال سیصد و پنجاه و نه در بغداد بدنیا آمد و در بامداد یکشنبه ششم محرّم الحرام سال چهار صد و شش دنیا را بدرود گفت و بتشییع جنازه و نماز او جمیع اعیان و اشراف و قضات حاضر شدند و با تجلیل و احترام بسیار فخر الملک وزیر بهاء الدّوله بر او نماز خوانده در بغداد در محلّهٔ کرخ در خانهٔ خودش دفن نمودند، چنانکه عقیدهٔ بسیاری از مؤلّفین و نویسندگان می باشد، و ممکن است جنازهٔ او را در اوّل امر در خانه اش امانت سپرده پس از آن انتقال داده باشند بمشهد کاظمین (علیهما السّلام) جائیکه الان مشهور بقبر سیّد مرتضی و سیّد رضی است.

سیّد رضی، مردی عالم و فاضل و شاعر و از نجبای سادات عراق و اشعر شعرای طالبیّین بود، در زمان حیات پدرش مقام و منزلت او به آن جناب واگزار شد در حالتی که بیست و یک سال بیشتر نداشت، ده ساله بود که به سرودن شعر شروع کرد و پس از سی امین سال زندگانی

قرآن کریم را در مدّت کمی حفظ کرد، بسیار بلند همّت و شریف النَّفس بود، و از هیچکس صله و جائزه قبول نمی کرد حتّی صله های پدرش را به صاحبانش بر می گرداند، بنی بویه اصرار داشتند که صله از آنان بپذیرد و لیکن او جائزه های آنها را ردّ میکرد، از جمیع علوم و محاسن حظّ و بهرهٔ بسیار داشت، در طفولیّت معلّمی مانند شیخ مفید (علیه الرَّحمه) باو و برادرش ابو القاسم علیّ مرتضی، علم الهدی (رحمهما اللّه) نصیب گردید.

شارح معتزلی ابو حامد عبد الحمید ابن هبه اللّه مداینیّ مشهور بابن ابی الحدید در شرح بر کتاب نهج البلاغه چنین نوشته: شیخ مفید ابو عبد اللّه محمّد ابن نعمان فقیه امامیّ شبی در خواب دید در مسجد خود واقع در کرخ نشسته، ناگاه فاطمه (علیها السّلام) دختر رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله) با حسن و حسین (علیهما السّلام) که هر دو صغیر بودند وارد شد و فرزندان خود را تسلیم شیخ کرده فرمود: فقه را بایشان بیاموز، پس به شگفت تمام از خواب بیدار شد، و در بامداد همان شب فاطمه بنت الحسین ابن الحسن النّاصر داخل مسجد گردید و در اطراف او کنیزان بودند و دو فرزند صغیرش محمّد رضی و علیّ مرتضی در جلو او بود، شیخ ایستاده بر او سلام کرد، فاطمه گفت: ای شیخ این دو فرزندم را نزد تو آورده ام تا فقه بآنها بیاموزی، شیخ گریه کرده خواب خود را برای او نقل نموده تعلیم و تربیت آن دو بزرگوار را متکفّل شد، و ابواب علوم و فضائل را بر وی آن دو بزرگوار گشود بطوری که شهرهٔ آفاق شده آثارشان جاویدان باقی و برقرار ماند.

سیّد رضی با اینکه بیش از چهل و هفت سال زندگانی نکرد کتابهای بسیاری تألیف نمود که مشهورترین آنها نهج البلاغه است، و ما اکنون عین عبارات آنرا از روی نسخ صحیحه با اعراب درست و بدون غلط نقل و در هر فصلی ترجمه و شرحش را به فارسی سلیس و روان بیان می نماییم،

آغاز کتاب نهج البلاغه [مقدمه سید رضی]

[قسمت أول مقدمه سید رضی]

(۱) ابتداء میکنم بنام خداوندی که بسیار بخشنده و مهربان است (در دنیا و آخرت) (۲) پس از حمد و سپاس خداوندی که حمد را بهای نعمتش قرار داد (همان قسمی که ثمن مستلزم رضاء بائع است در برابر مبیعش، حمد و سپاس مستلزم رضای خدای تعالی است در ازاء نعمت او) و پناه از بلای خود (چون کفران نعمت موجب عذاب و بلاء است، چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۷ می فرماید: «وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِيدٌ» یعنی اگر کفران کنید عذاب من سخت است بر کفران کنندگان، پس شکر و ثناء پناه از آن بلا است) و آنرا وسیلهٔ رسیدن به بهشتهای خویش گردانید (زیرا حمد را ثمن و بهای هر نعمتی قرار داد و البتّه وسیله است برای وصول به بهشتها و درجات رفیعه، چون بهشت بزرگترین نعمتهای او است و هر نعمتی دون آنست) و سبب افزایش احسان (چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۷ می فرماید:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» یعنی اگر بر نعمتهای من سپاس گزارید بر آن می افزایم) و پس (۳) از درود بر فرستادهٔ او که پیغمبر رحمت است و مهربان (چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۰۷ می فرماید:

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ» یعنی تو را نفرستادیم مگر رحمتی بر همهٔ خلائق) و پیشوای پیشوایان (زیرا امام رئیس و پیشوایی است که در گفتار و کردار باو اقتدا میشود، و ائمّهٔ معصومین امامان و پیشوایان مردم هستند و چون ایشان بجمیع گفتار و کردار حضرت رسول اکرم «صلّی اللّه علیه و آله» اقتداء کردند، بنا بر این آن حضرت امام ائمّه و پیشوای آنان است) و چراغ و رهنمای امّت (در تاریکی های ضلالت و گمراهی، چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۴۵ می فرماید: «یٰا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً» ی ۴۶ «وَ دٰاعِیاً إِلَی اَللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِیراً» یعنی ای پیغمبر ما تو را فرستادیم گواه بر تصدیق و تکذیب امّت و مژده دهندهٔ به رحمت و بیم کنندهٔ از عقوبت و دعوت کنندهٔ بپرستش خداوند باذن و فرمان او، و چراغی هستی روشن تا ظلمت کفر و تاریکی ضلالت و گمراهی بنور هدایت تو مبدّل گردد) و برگزیده شدهٔ از خمیرهٔ کرامت و بزرگواری (که پاکیزه است از همهٔ عیبهای باطنی و ظاهری) و نتیجهٔ شرافت قدیم (همیشه شریف بوده) و کشتگاه درخت مفاخرت ثابت و ریشه دار (تا روز قیامت باقی و برقرار است) و شاخهٔ بلند پر میوه و برگ (که میوه و برگهای آن درخت مفاخرت، ائمّهٔ طاهرینند و مردم از وجودشان بهره مندند) و (۴) پس از ثناء بر اهل بیت رسول اکرم (حضرت فاطمه و ائمهٔ اثنی عشر علیهم السّلام) که چراغهای تاریکی ها (ی جهل و گمراهی) می باشند ، و نگهدارندگان خلائق (از افتادن در گودال کفر و ضلالت) و علامتها و نشانه های هویدا

و آشکار دین (تا هر که از راه است منحرف شد به دیدن آن نشانه ها به صراط مستقیم رهسپار گردد) و میزانهای سنجش فضیلتند (که بایشان سنجیده میشود فضل هر صاحب فضلی تا رجحان آن هویدا گردد، زیرا ولایت و دوستی ایشان مایهٔ سعادت و خوشبختی، و دشمنی با آنان سبب هلاک و بیچارگی است) (۵) درود فرستد خداوند متعال بر همهٔ آنان (حضرت رسول اکرم و اهل بیت او) درودی که برابر فضل ایشان باشد، و پاداش کردارشان ، و مساوی پاکیزگی فرع و اصلشان (پاکی اصل اشاره است باینکه از اصلاب طاهره و ارحام مطهّره بوجود آمدند و پاکی فرع منزّه بودن آنان است از هر پلیدی) مادامی که آفتاب نور می دهد و ستاره پیدا و نهان میشود (درود فرستد حقتعالی بر ارواح طیبهٔ ایشان درود بیشمار و پیوسته) .

[قسمت دوم مقدمه سید رضی]

(۶) پس من در آغاز زندگانی و طراوت و تازگی جوانی شروع کردم بتألیف و جمع آوری کتابی در خصائص ائمّه علیهم السّلام (صفات و کمالات مخصوصهٔ بایشان) که مشتمل بود بر سخنان نیکو و گوهرهای کلماتشان ، وادار کرد مرا بر تألیف آن کتاب همان مقصدی که در ابتدایش بیان کردم و آنرا مقدّمهٔ سخن (و دیباچهٔ آن) قرار دادم ، (۷) آنگاه که از اوصاف مختصّهٔ امیر المؤمنین علیّ (علیه السّلام) فارغ شدم موانع ایّام و گرفتاریهای روزگار از تمام کردن باقی آن کتاب مرا باز داشت (۸) ، و آنچه را که از آن کتاب جمع آوری شده بود ببابها و فصلهایی مرتّب نمودم، و در آخر آن ابواب و فصول آمد (نوشته شد) فصلی که متضمّن بود سخنان نیکوئی را که از آن حضرت (علیه السّلام) روایت شده، و آنها از جملهٔ سخنان کوتاهی بود در پندها و جمله های حکیمانه و مثلها و آداب، و از خطبه های طولانی و نامه های مفصّل آن بزرگوار چیزی ذکر نشده بود .

[قسمت سوم مقدمه سید رضی]

(۹) پس گروهی از دوستان و برادران مندرجات فصل مذکور را پسندیده آفرین گفتند ، و از سخنان بی مانند و پاکیزه که در آن درج شده بود شگفتیها نشان دادند، و رفقاء خود را خوشحال می کردند ، (۱۰) و در آن هنگام از من درخواست نمودند تا بتألیف کتابی شروع کنم که سخنان برگزیدۀ آقای ما امیر المؤمنین (علیه السّلام) را در جمیع فنون، و انواع فصاحت و بلاغت از خطبه ها و نامه ها و موعظه ها و آداب در برداشته باشد (و درخواست دوستان و برادران از من تألیف چنین کتابی را برای این بود که) (۱۱) می دانستند آن کتاب در بر خواهد داشت از شگفتیهای بلاغت و فصاحت و گوهرهایی از عربیّت و سخنان دینی و دنیوی که درخشان و هویدا است ، آنچه در هیچ کلامی جمعا یافت نمی شود، و در هیچ کتابی گرد نیامده ، (۱۲) زیرا امیر المؤمنین (علیه السّلام) سر چشمۀ فصاحت و منشأ و مولد بلاغت است ، (۱۳) و بلاغتی از آن بزرگوار آشکار گردیده که مخفی و پوشیده بوده است، و قوانین آن از آن جناب فرا گرفته شده ، روش آن حضرت را هر گویندۀ خطیبی پیروی کرده، از سخن او هر واعظ بلیغی کمک گرفته ، (۱۴) با وجود این کسی نتوانسته به بلاغت آن حضرت برسد ، زیرا کلام او نمونه ایست از علم الهیّ، و در آن (استشمام میشود) رائحۀ سخن پیغمبر (صلّی اللّه علیه و آله

[قسمت چهارم مقدمه سید رضی]

یعنی آنانند پدران من پس بیاور برایم مانند ایشان را ای جریر آنگاه که محافل و انجمن ها را ما را گرد هم آرد (بنا بر این کدام یک از ابناء زمان و مردم دنیا می تواند به بزرگی یکی از پدران خود فخر و مباهات کند نسبت بکسی که نسبت او منتهی میشود به امیر المؤمنین علیّ ابن ابی طالب صلوات اللّه و سلامه علیه) .

[قسمت پنجم مقدمه سید رضی]

(۲۰) و (هنگامیکه شروع کردم به نوشتن) دیدم سخن آن حضرت (علیه السّلام) دائر است بر سه قطب و سه اصل:

اوّل خطبه ها و اوامر (که مردم را بآنها هدایت و راهنمائی نموده) دوّم نامه های بزرگ و کوچک (که به نمایندگان و رسولان خود و غیر ایشان نوشته، یا جوابهایی است که برای آنان فرستاده) سوم حکمتها و موعظه ها است (که مردم را بآنها از خواب غفلت بیدار کرده و حقّ را ثابت نموده) (۲۱) پس بتوفیق خدای تعالی تصمیم گرفتم شروع به انتخاب نمودن خطبه های نیکو و پس از آن نامه های زیبا و آنگاه حکمتها و آداب پسندیده را در (۲۲) حالتی که برای هر بخشی از آنچه ذکر شد بابی قرار دادم، و ورقهای سفیدی در آن زیاد نمودم تا آنکه اگر مطلبی فعلا بدست نیامده باشد و در آتیه پیدا شود در آن ذکر گردد ، (۲۳) و اگر پیش آید سخنی از آن حضرت که آنرا در میان گفتگو یا در جواب سؤالی یا بغرض دیگری آورده که غیر مقاصدی است که یاد آوری نمودم و قاعده برای آنها مقرّر ساختم (و آنها را در سه باب قرار دادم، پس) آن سخن را در بابی که مناسبتر و شباهتش بآن بیشتر است نوشتم ، (۲۴) و (بنا بر این) در آنچه اختیار میکنم از سخنان امیر المؤمنین بسا فصلهایی آمده که مرتّب نیست، و سخنان نیکوئی نوشته شده که انتظام ندارد ، زیرا (مقصود من آنست که) بیاورم نکته ها و سخنان درخشنده را و قصد ندارم پیوستگی و نظم میان آنها را (تنها منظور من در این کتاب جمع آوری کلمات بلیغهٔ حضرت امیر المؤمنین است با رعایت الأبلغ فالأبلغ و این برای آن است که آن بزرگوار را کلام غیر بلیغ نیست) .

[قسمت ششم مقدمه سید رضی]

(۲۵) و از جملهٔ شگفتیهای صفات آن حضرت (علیه السّلام) که نظیری در آن ندارد آنست که سخن آن بزرگوار وارد شده در زهد و ترک دنیا و پندها و یاد آوری از قیامت و منع از کارهای زشت، (۲۶) اگر کسی در آن تأمّل و اندیشه نماید و تصوّر نکند که آن کلام سخن مثل آن حضرت شخصی است که دارای قدر و منزلت بزرگ و امر و فرمان است، و حکومت و پادشاهیش بر همهٔ بندگان احاطه دارد هیچ شکّ و تردیدی نخواهد نمود که آن کلام از جملهٔ سخنان شخصی است که بهره ای نیست او را در غیر زهد و ترک دنیا و شغل و کاری نباشدش مگر عبادت و پرستش حقّ تعالی در حالتی که سر فرو برده (منزوی گشته) در گوشهٔ خانه ای که ناپیدا است ، و یا از مردم دوری کرده به دامن کوهی رفته که نمی شنود مگر همهمهٔ خود را و نمی بیند مگر خویشتن را (چنانکه رویّهٔ زهّاد است) (۲۷) و هیچ باور ندارد (آن شخص متأمّل) که آن کلام سخن بزرگواری است که در میدان جنگ شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده ، با آن گردنها را جدا کرده، دلیران را بخاک افکنده بر می گردد در حالتی که خون از شمشیرش جاریست، و جانها (ی کفّار و منافقین) را از تن خارج نموده ، و آن حضرت با وجود این حالت زاهدترین زهّاد و بزرگترین از دنیا

گذشتگان است و برگزیدهٔ ابدال و اولیاء خداوند متعال ، (۲۸) و این فضیلت از جملهٔ فضائل عجیبه و خصوصیّات آن حضرت است که اضـداد را بآن جمع کرده و متفرّقات را پیونـد داده (باین جهت او را مظهر العجائب و مظهر الغرائب می گویند) (۲۹) و در بسـیاری از اوقـات که بـا برادران و دوسـتان راجع بـاین فضـیلت مختصّهٔ بآن بزرگوار مـذاکره می نمودم همـهٔ آنان را در شگفتی می دیدم، و این فضیلت محلّی است برای پند گرفتن از آن، و جائی است برای اندیشه نمودن در آن .

[قسمت هفتم مقدمه سید رضی]

(۳۰) و بسا در این کتاب دیده میشود لفظی که بدو جور یا بیشتر نقل شده (و دانسته نمی شود کدام یک را حضرت فرموده) و یا جمله ای مکرّر است و سبب تردید لفظ و تکرار معنی آنست که سخنان آن حضرت در روایات باختلاف وارد گردیده (بنا بر این) (۳۱) گاهی اتّفاق افتاده که سخنی از آن جناب در روایتی دیده شده بهمان قسم در اینجا نقل گشته است و پس از آن در روایتی به طرز دیگر یافت شده (و این اختلاف) یا بسبب آنست که در روایت دوّمی آن لفظ و یا جمله مفصّلتر بیان گشته، یا از جهت آنست که عبارت آن از عبارتی که در روایت اولی بیان شده نیکوتر و بهتر است، پس در این صورت مقتضی آنست که آن کلام دوباره بیان شود تا سخن آن حضرت محفوظ بماند و کوشش ما برای اختیار کردن گرامیترین سخنان آن بزرگوار هویدا گردد ، (۳۲) و گاهی هم دو جای مختلف سخنی از آن حضرت اختیار شده، نه از روی قصد و عمد، بلکه بسبب دوری زمان از روی غفلت و فراموشی بوده است ، (۳۳) و با همهٔ این خصوصیات ادّعا نمی کنم که من احاطه دارم به کلیّهٔ کلمات آن جناب بطوریکه از دست نرفته باشد سخنی از او ، بلکه بعید هم نمی دانم سخنانی که بمن نرسیده زیادتر باشد از آنچه رسیده و سخنانی که من اطّلاع بر آن دارم کمتر باشد از آنچه را که در دسترس من نیست ، (۳۴) با وجود این بر من جدّ و جهد و سعی و کوشش لازم است (در جمع آوری سخنان امیر المؤمنین باندازهٔ قدرت و توانائی) و بر خدای متعال است آشکار کردن راه و هدایت نمودن راه نما اگر بخواهد .

[قسمت هشتم مقدمه سید رضی]

(۳۵) و پس از آنکه این کتاب تألیف و جمع آوری شد نام آنرا نهج البلاغه (راه آشکار بلاغت) نهادم ، زیرا این کتاب ابواب بلاغت را بروی کسیکه آنرا مطالعه میکند می گشاید، و او را برای استفاده از آن حاضر می گرداند ، و این کتاب همانطوری که دانا و دانش آموز را بکار می آید، مطلوب شخص بلیغ و پارسا نیز هست ، (۳۶) و در اثنای آن سخنان شگفت آوری دیده میشود در توحید و عدل و منزّه داشتن خداوند متعال را از شباهت بخلق ، و آن سخنان طوری است که تشنۀ(علوم و معارف الهیّ) را سیر آب میکند و برای هر بیماری (از امراض و عقائد باطله) شفاء است، و شبهه ها (ی دلهای زنگ زده) را صفاء است ، (۳۷) و از خدای تعالی کمک می خواهم، و توفیق (جور شدن اسباب کار) و عصمت (باز داشتن از آنچه پسندیده نیست) درخواست می نمایم ، و موفّق شدن (به گفتار و کردار نیک) و یاری می طلبم و پناه می برم باو از خطای دل پیش از خطای زبان (زیرا خطای دل مهمّتر است از خطای زبان، چنانکه کسیکه بدل کافر شد گناهش بیشتر است از کسیکه به زبان کفر گوید و بدل کافر نباشد) و از لغزش سخن پیش از لغزش قدم (خطاء در عمل، زیرا لغزش در قدم و خطاء در عمل آسانتر است از لغزش در سخن و خطاء در قول) و او کافی است مرا (در کارها) و نیکو وکیلی است (در حاجتها و درخواستها) .

باب المختار من خطب أمير المؤمنين عليه السلام

(۳۸) در این باب اختیار شده از خطبه های امیر المؤمنین علیه السّلام و فرمانهای آن حضرت و بآن اضافه شده بعضی از سخنان آن بزرگوار که قائم مقام خطبه است (آن سخن نیز مشتمل است بر موعظه و پندی که بیان فرموده)

خطبه ها

خطبه ۰۰۱-آغاز آفرینش آسمان و...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که یاد میکند در آن آغاز آفریدن آسمان و زمین و خلق آدم را: حمد و سپاس خداوندی را سزاست که همه گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند (توانای مدح و ثنایی که لایق او باشد ندارند، و از اینرو است که حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه واله فرمود: لااحصی ثناء علیك، انت کما اثنیت علی نفسك یعنی مرا توانای مدح و ثنای تو نیست، تو خود باید ثناگوی ذات اقدس خود باشی) و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهای او درمانده (زیرا نعمتها و عطاهای حقتعالی غیر متناهی و آخری برای آنها متصور نیست، چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۳۴ میفرماید: و ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها یعنی اگر بخواهد نعمتهای خدا را بشمارید توانایی ندارید، پس کسیکه نتواند نعمتهای پروردگار را بشمارد چگونه میتواند حق او را ادا کند و شکرش را بجا آورد، لذا میفرماید:) و کوشش کنندگان نمیتوانند حق نعمت او را اداء کنند (پس منتهی درجه سپاسگزاری آنستکه بنده بعجز از ادای حق نعمت او اعتراف کند) خداوندی که حقیقت او را صاحبان همت بلند درك نمی کنند، و زیرکیها و هوشهای غواص (که فرو میروند در دریای افکار) به او دست نیابند (چگونه ممکن میت

واند حقیقت ذات او را دریابد(خداوندیکه صفتش را نهایتی نیست)زیرا او را هیچ صفتی زاید بر ذات نباشد تا محدود و معین گردد(و نه خود او را صفتی است موجود و ثابت)که در آن مقید و منحصر شود و احاطه بجمیع صفات او نماید، زیرا قید و حصر از لوازم امکان است و واجب ()جل شانه() از آن منزه باشد(و او را وقت و زمانی نیست که معین شده باشد)و گفته شود بسیار وقت است که بوده یا تازه موجود شده، زیرا او خالق زمان و بی نیاز است از اینکه در زمان باشد تا زمان به او احاطه(و نه او را مدت درازی است)

که به آن منتهی شود یعنی مدت ندارد، پس او است ازلی و ابدی و زمان ندارد تا اجل و مدت داشته باشد، زیرا زمان مقدار حرکت است و حرکت از عوارض جسم و او از جسمیت مبری است، پس محال است و نمیشود که در زمان باشد(خلائق را بقدرت و توانایی خود بیافرید)چنانکه در قرآن کریم س ۱۷ ی ۵۱ میفرماید: فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مره یعنی میگویند کیست ما را پس از مرگ باز آرد و زنده کند، ای رسول اکرم در پاسخ ایشان بگو شما را زنده کند آن کسیکه در اول بار بیافرید(و بادها را به سبب رحمت و مهربانیش پراکنده کرد)چنانکه در قرآن کریم س ۷ ی ۵۷ میفرماید: و هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته یعنی او است آن کسیکه بادها را می فرستد مژده دهنده پیش از آمدن رحمت خود یعنی پیش از آمدن باران به زمین(و حرکت و جنبش زمین را به سنگهای بزرگ و کوهها میخکوب و استوار گردانید)تا متحرک و مضطرب نگردد و شما به آسودگی زندگی کنید، چنانکه در قرآن کریم س ۱۶ ی ۱۵ میفرماید: والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم یعنی خداوند متعال کوههای بزرگ را استوار نمود تا مبادا زمین حرکت کند و شما را از سویی به سوی دیگر بیندازد(.

اساس دین (چیزیکه به سبب آن خداوند متعال پرستش میشود) شناختن او است (دانسته شود که او است آفریننده موجودات) و شناختن کامل تصدیق و گرویدن به او است و تصدیق تمام توحید و یگانه دانستن او است و کمال توحید خالص نمودن عملست برای او (زیرا توحید تکمیل نمیگردد مگر به اخلاص یعنی خداشناس هر چه گوید و هر چه کند باید خاص برای او باشد و به هیچ غرضی از اغراض دنیویه نیالاید) و کمال اخلاص آنست که صفات زائده بر ذات برای او تصور نکند (گفته نشود علم حقتعالی مثلا صفت زائده خارجی است که بر ذات او عارض شده که این عقیده منافی با توحید و یکتا دانستن او است) زیرا هر صفتی گواهی میدهد که آن غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی میدهد که آن غیر از صفت است (بنابراین) کسی که وصف کند خداوند را (او را موصوف کرده به صفت زائده بر ذات) قرینی برای او دانسته و او را (با موجود دیگر در واجب الوجود بودن) همسر قرار داده، و کسیکه برای او همسری قرار داد پس او را دو تا دانسته، و کسیکه دو تا دانستش پس او را تجزیه و تقسیم کرده (و هر چیزیکه قابل تجزیه و تقسیم باشد مرکب است و هر مرکبی دارای اجزاء) و هر که او را تقسیم کند به او نادان است، و کسیکه بو

ی نادان شود پس بسویش اشاره مینماید، و کسیکه بسویش اشاره کند او را محدود و معین میکند (حد و نهایت برای او قرار میدهد) و کسیکه محدودش دانست، پس او را شمرده (در خارج او را واحد عددی گردانیده) و کسیکه بگوید در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرارداده (مقر و محلی برایش انتخاب کرده) و کسیکه بگوید بر چیست؟ بعضی از امکنه را از او تهی دانسته (اگر بگوید در کجا نیست و بر کجا هست او را جسم و مرکب قرار داده، و لازمه آن حدوث و نو پیدا شدن او است).

خداونـد متعال همیشه بوده است نه آنکه حادث و نو پیدا شده باشد (در این کلمه حضـرت از حقتعالی و حدوث زمانی را نفی میکنـد) موجود و، هسـتی است که مسـبوق به عـدم و نیستی نیست (یعنی نه آنکه هستی او ذاتـا حـادث باشـد که در این کلمه حـدوث ذاتی را نفی میکنـد) با هر چیزی است نه بطوریکه همسـر آن باشد (پس با هر چیزی است یعنی هر چیزی به او قائم و برپـا است) و غیر از هر چیزی است نه بطوریکه از آن کنـاره گیرد (زیرا اگر از چیزی کنـاره گیرد آن چیز چیزی نخواهـد بود، برای آنکه او است نگاهدارنـده هر چیزی) فاعل است و فعل از او صادر میشود نه به معنی حرکات و انتقالات از حالی به حالی (زیرا حرکـت از لـوازم جسم است و او از جسـمیت مـبری است) و نه بمعنی آلت (زیرا اگر صـدور فعـل از او به معـاونت آلت باشـد پس او بغیر خود احتیـاج دارد و احتیـاج نقص و نقص بر واجب الوجود محـالست، بنـابراین بی آنکه او را چشـمی باشـد بالـذات) بصـیر است و بینـا بوده، هنگـامیکه، هیـچ چیزی از آنچه را که آفریـده نبوده، و منفرد است و تنهـا بوده، و هنگـامیکه سکنی (چیزی که به آن اطمینان بهم رسـد) نبوده تا به آن مانوس شود (و از انس با آن آرام گیرد) و وحشت نکند از نبودنش (پس چون شناختی او را، اکنون بطور اجمال بدانکه او است خداوندی که بقدرت کامله)

مخلوقات را بیافرید بدون بکار بردن فکر و اندیشه (زیرا فکر در هر چیزی برای حصول امری است که نبوده و همه اشیاء برای خداوند متعال در مرتبه ذات اولا و ابدا ثابت است) و بی تجربه و آزمایشی که از آن استفاده کند (زیرا تجربه درباره کسی است که بخواهد به آزمایش علم پیدا کند، نه درباره خدای تعالی که علم او عین ذات اوست) و بی آنکه جنبشی در خود پدید آرد (آفریدن او از روی حرکت نیست، زیرا حرکت نفس تغیر است و تغیر از خواص امکان باشد) و بی اهتمام نفسی که در آن اضطراب و نگرانی داشته باشد (که آیا این کار که کرده صلاح بوده یا نه، زیرا اضطراب و نگرانی مستلزم جهل به عواقب امور است، و جهل و نادانی بر ذاتی که عین علم است روا نیست) اشیاء را از عدم و نیستی در وقت خود بوجود و هستی انتقال داد (لباس هستی به آنها پوشانید هر وقت که مصلحت بود) و میان گوناگون بودن آنها را و موافقت و سازگاری داد، و طبایع آن اشیاء را ثابت و جاگیر کرد (هر غریزه و طبیعتی را در موضع مستعد خود قرار داد) و آن طبایع را لازمه آن اشیاء گردانید (بطوریکه ممکن نیست جدائی ما بین آنها، مانند شجاعت که لازمه مرد شجاع و دلیر باشد و سخاوت که غریزه مرد جواد و کریم اس

ت، خلاصه مخلوقات را بیافرید(در حالتی که دانا بود به آنها پیش از آفریدنشان و احاطه داشت به حدود و اطراف و انتها آنها، و آشنا بود بچیزهایی که پیوسته اند به آن اشیاء و به نواحی و گوشه های آنها)بکلیات و جزییات همه مخلوقات دانا بود(.

پس (از آنکه خداوند متعال را شناختی و به طور اجمال به کیفیت ایجاد و عوالم برخوردی، اکنون در تعقیب آنچه گذشت به بیان دیگر به نحو تفصیل بدان که حقتعالی به قدرت و توانایی خود) شکافت جوهای لایتناهی را، و اطراف و گوشه های آنرا باز نموده بالای فضا هوا و جای خالی بیافرید، پس در آن که موجهایش متلاطم و پی درپی بود و از بسیاری روی هم میغلطید جاری کرد، آن آب را بر پشت باد تندی که قوی و با صدای بلند بود برنشاند پس بباد فرمان داد تا آن آبرا (از هر سو) بازگرداند و محکم نگاهش دارد (تا از هم پاشیده نشود) و باد را تا سر حد آب نگاه داشت و در جایگاه آن آب قرار داد، هوا در زیر آن باد باز و گشاده و از بالایش آب ریخته شده (و در جنبش بود) آنگاه باد دیگری را آفرید و جای وزیدن آنرا عقیم گردانید (آن باد را فقط برای موج آب بیافرید نه برای چیز دیگر) و قرار داد آنرا که همیشه ملازم تحریک آب باشد، و وزیدن آنرا تند کرد و مبدا تکوینش را دور دست گردانید (بقسمی که جای وزیدنش شناخته نمیشود) پس آنرا بحرکت دادن و بر هم زدن آن آب فراوان و برانگیختن و بلند کردن موج دریاها فرمان داد (فرمان داد تا هر گوشه ای از آن آبرا که خود دریائی است ب

موج آورد(پس آن باد هم آن آب را مانند مشک جنبانید و بهم زد، و به آن تند وزید مانند وزیدنش در جای خالی و وسیع)و چنان بر آن آب وزید که(اول آنرا به آخرش باز میگرداند، و ساکنش را بمتحرک آن، تا آنکه انبوهی از آن آب بالا آمد و آن قسمتی که متراکم و بر رویهم جمع شده بود کف کرد، پس خداوند متعال آن کفها را در جای خالی وسیع و فضا گشاده بالا ـ برد، هفت آسمان را)بدون اعوجاج و کجی(از آن کفها پدید آورد، زیر آن آسمانها موجی را قرار داد تا از سیلان و ریزش ممنوع باشد و بالای آنها سقفی را که محفوظ است و بلند)و آن آسمانها را بر پا نمود(بدون ستونهایی که نگاه دارد و بی میخ)و یا ریسمانی(که آنها را منظم داشته باشد، آنگاه آن آسمانها را به زینت ستاره ها و روشنی نورافکنها آرایش داد و در آنها چراغ نورافشان خورشید و ماه درخشانرا بجریان انداخت در حالتیکه)هر یک از آن ستاره ها و خورشید و ماه(در فلکی است دور زننده و سقفی سیر کننده و لوحی متحرک.

آنگـاه میـان آسـمانهای بلنـد را بـاز نمود، و به انواع مختلفه از فرشـتگان خود پر کرد، (قسم اول از آنان فرشـتگان هسـتند که) بعضـی از ایشان در حال سـجودند، رکوع نمیکنند، و برخی در رکوعند، برپا نمیاستند، و گروهی در صف ایستاده اند، از جای خود بیرون نمیرود، و بعضی تسبیح گوینده اند که خسته نمیشوند (همه اصناف ملائکه غیرمادی هستند که) آنانرا نه خواب در چشـمها و نه سـهو در عقلها می آید، و نه سـستی و نه غفلت فراموشـی فرا میگیرد، و دسـته ای از آنان (قسم دوم از فرشـتگان) امیـن بر وحی خداونـد متعـال هسـتند و برای پیغمـبران او زبانهـا و ترجمانانـنـد، و برای رسانـدن حکـم و فرمـانش آمـد و رفت کنندگان میباشـند، و جماعتی از اینان (قسم سوم از ایشان) نگهبان بندگان و دربان برای بهشـتهای او هستند، و عده ای از آنان (قسم چهارم فرشتگان) قدمهاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردنهاشان از آسمانهای زبرین درگذشته، و اعضاء از اطراف جهان بیرون رفته، و دوشهای آنان موافق با پایه های عرش میباشد (و از هیبت و عظمت انوار الهی) در برابر عرش چشمهایشان بزیر افتاده و در زیر آن خود را ببالهایشان پیچیده اند (در علم و معرفت خود فرو رفته اند تا بحدی که میتواند در عوالم ب

ی پایان معارف خدائی سـیر کنند، مانند طائری که بتوسط دو بال خویش تا اندازه ای که میتواند در هوا پرواز میکند(میان آن فرشـتگان و کسـانیکه فروترنـد از ایشان حجابهای عزت و پرده ههای قـدرت زده شـده)که کسـی بپشت آن پرده ها راه علمی نـدارد مگر انبیـاء و اوصـیاء ایشـان و خـواص از بنـدگان خـدایتعالی و معرفـت و خداشناسـی آن فرشـتگان بطـوری اسـت که(پروردگارشان را در وهم و خیال بصورتی در نیارونـد، و نه اوصاف خلائق را بر او جاری سازنـد، و نه او را بمکانهایی محدود کنند، و بنظایر و امثال بجانبش اشاره نمیکنند)زیرا فرشـتگان شـناسایند و دانا، پس کسیکه پروردگارش را بصورتی درآورد و اوصاف خلایق را بر او جاری سازد و او را بحـدی محـدود کند و بجانبش اشاره نماید نادان است، چنانکه پیش از این در باب معرفت و خداشناسی بیان شد(.

قسمتی ازاین خطبه در کیفیت خلق آدم علیه السلام: پس (از آنکه خداوند متعال آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید) از جای سنگلاخ و جای هموار زمین و جایی که مستعد برای کشت و زرع بود و جای شوره زار، پاره خاکی را فراهم آورد، آب بر آن ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید، آنگاه از خاك آمیخته شده شکلی را که دارای اطراف و اعضاء و پیوستگی ها و گسستگیها بود بیافرید، آنرا جمودت داد تا از یکدیگر جدا نشود، و محکم و نرم قرارداد تا گل خشکیده شد (و آنرا بحال خود بازداشت) برای زمان معینی (که در آن وقت مقتضی بود روح و حیات به آن داده شود) پس آن گل خشکشده را جان داد، برپا ایستاد در حالتی که انسانی شد دارای قوای مدرکه، که آنها را در معقولات بکار میاندازد، و فکرهایی که در کارها تصرف مینماید، و اعضائی که خدمتگزار خویش قرار میدهد و ابزاری (مانند دست و پا) که در کارهایش بحرکت میاورد، و دارای معرفتی که میان حق و باطل و چشیدنیها و بوییدنیها و رنگها و جنسها را تمییز میدهد، و (نیز آن گل خشکشده انسانی شد که) خلقت و طینت او برنگهای گوناگون آمیخته گردید (هر جزئی از اجزائش بر طبق حکمت دارای رنگی شد م

انند سفیدی استخوان و سرخی خون و سیاهی مو(و دارای چیزهای نظیر یکدیگر)مانند استخوان و دندان(و حالاتی ضد یکدیگر و خلطهائیکه از هم جدا میباشد)و آن اخلاط عبارتست(از گرمی)صفراء(و سردی)بلغم(و تری)خون(و خشکی)سوداء(و)اما حالات ضد یکدیگر عبارتند از(اندوه و خوشحالی)و خواب و بیداری و سیری و گرسنگی و مانند آنها(

و خداوند متعال (پس از آنکه چنین انسانی را آفرید و آدمش نامید) امانت خود را از فرشتگان طلبید و انجام عهد و پیمانی که با ایشان بسته بود خواست (و آن امانت و عهد و پیمان با ملائکه این بود) که حاضر شوند برای سجده به آدم و فروتنی در مقابل عظمت و بزرگی او (چنانکه درقرآن کریم س ۳۸ ی ۷۱ میفرماید: اذ قال ربک للملایکه انی خالق بشرا من طین ی ۷۲ فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعواله ساجدین یعنی یاد کن هنگامی را که پروردگار تو بفرشتگان فرمود من آدم را از گل خلق خواهم نمود، پس وقتیکه بیافریدم او را و جان دادمش بر او درافتید و او را سجده کنید یعنی او را تعظیم نمایید و یا آنکه قبله خویش قرار دهید، خلاصه چون حقتعالی او را خلق کرد) پس فرمود سجده کنید به آدم همه سجده کردند مگر شیطان که غرور و نخوت او را فرا گرفت و شقاوت و بدبختی بروی غلبه کرد و تکبر نمود و از جهت اینکه از آتش آفریده شده خود را بزرگ دانست و آدم را که از پاره گل خشکی بوجود آمده خوار و کوچک شمرد (و در مقابل حضرت رب العالمین)(جل شانه)(ایستاده و گفت آدم را سجده نکردم چون من از او بهترم، زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از گل، پس چون این ادعا را نمود خداون

د فرمود از میان ملائکه بیرون رو، زیرا تو از رحمت من رانده شدی و لعنت و خشم من تا روز جزا بر تو باد، آنگاه شیطان گفت: رب فانظرنی الی یوم یبعثون چنانکه در قرآن کریم س ۳۸ ی ۷۹ میفرماید یعنی پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان، و شاید مقصودش این بود که از مرگ رهائی یافته همیشه زنده بماند(پس خداوند هم مهلتش داد تا غضب و خشم او شامل حالش شود)چنانکه در قرآن کریم درباره کفار س ۳ ی ۱۷۸ میفرماید: و لایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین یعنی گمان نکنند کسانیکه کافر شدند آنانرا مهلت میدهیم برای ایشان بهتر است، جز این نیست که مهلتشان میدهیم که زیادتر گناه کنند و به عذابی که رسوا کننده است مبتلی گردند(و)نیز شیطان را مهلت داد(برای اینکه امتحان و آزمایش او تمام شود، و برای اینکه وعده ای که به او داده بسر رسد، پس فرمود: تو از جمله مهلت داده شدگانی تا روز معلوم)تا هنگامیکه معین شده است از حیات و زندگانی بهره مند باشی(.

پس (از آنکه شیطان فرمان الهی را مخالفت کرد و آدم را قبله خویش قرار نداد و مانند فرشتگان او را تعظیم ننمود) خداوند متعال آدم را در مکانی که وسایل عیش و آزادیش فراهم بود جای داد و جایگاه او را (از همه حوادث) ایمن گردانید (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۳۵ میفرماید: وقلنا یا ادم اسکن انت و زوجک الجنه کلا منها رغدا حیث شئتما، و لاتقربا هذه الشجره فتکونا من الظالمین یعنی گفتیم ای آدم تو و همسرت حواء بهشت را جای خود قرار دهید و از نعمتهای آن با خوشحالی تمام هر چه خواهید بخورید و نزدیک این درخت نروید که اگر رفتید از ستمکاران باشید) و از شیطان و دشمنی او ترسانیدش (چنانکه در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۱۷ میفرماید: فقلنا یا ادم ان هذا عدولک و لزوجک فلایخرجنکما من الجنه فتشقی یعنی گفتیم ای آدم این دیو سرکش با تو و همسرت دشمن است، پس ملتفت باشید کاری نکند شما را از بهشت بیرون نماید که به بدبختی افتید) پس گول زد او را دشمنش (چنانکه در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۲۰ میفرماید: فوسوس الیه الشیطان، قال یا ادم هل ادلک علی شجره الخلد و ملک لایبلی یعنی شیطان سخنان نامربوط و بیفایده برای آدم بیان کرد و گفت ای آدم آیا میخواهی ترا بدرخت جاویدی و ملک بیزوال راهنمایی کنم، به این نوع سخنان آدم را فریب داد(برای حسدیکه بر او میبرد از جهت اینکه آن بزرگوار در سرای جاودانی بود، و با نیکوکاران آمیزش داشت، پس)آدم بر اثر وسوسه شیطان(یقین را از دست داده بشک و تردید گرائید)بااینکه دستور داشت در نخوردن از میوه آن درخت گمان کرد سود در خوردن است(و تصمیمی را که داشت)بر نخوردن از میوه آن درخت(بسستی و کوتاهی)در اطاعت امر خداوند(تبدیل نمود)و از آن میوه خورد(و بجای فرح و شادی به خوف و ترس مبتلی گردید، و)چون دید از شیطان فریب خورده از کردار خود شرمنده شد و(اظهار پشیمانی نمود، پس حقتعالی راه توبه را به او یاد داد و کلمه رحمت را بوی تعلیم نمود)چون میخواست توبه او را قبول کند کلمه رحمت را به او آموخت که پروردگارش را به آن بخواند تا توبه اش قبول گردد(و وعده داد که دوباره به بهشت)به آنجاییکه در اول بار بود(باز گردد، پس او را بدنیای پر محنت و بلاء محل تناسل و زایشگاه فرزندان فرستاد.

و (بعد از آنکه حضرت آدم در دنیا سکنی گرفت و از آن بزرگوار فرزندان و فرزندزادگان بسیاری بوجود آمد) خداوند متعال از میان اولادش پیغمبرانی برگزید، و از ایشان بر وحی و تبلیغ رسالت عهد و پیمان گرفت (تا آنچه را که از جانب خدایتعالی به آنان برسد انجام دهند و مردم را بخداشناسی دعوت کرده هیچگونه کوتاهی ننمایند، چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۷ میفرماید: و اذا اخذنا من النبیین مثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا یعنی یاد کن هنگامی را که از پیغمبران عهد و پیمانشان را بر وحی و تبلیغ رسالت گرفتیم و هم چنین از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم، و پیمان محکم از آنان گرفتیم) در وقتی که بیشتر خلائق عهد و پیمان الهی را (که فطری آنان بود) شکستند (چنانکه در قرآن کریم س ۷ ی ۱۷۲ میفرماید: و اذ اخذا ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالو ابلی شهدنا یعنی یاد کن هنگامی را که پروردگار تو از فرزندان آدم در وقتی که در صلب پدرانشان بودند پیمان گرفت و ایشانرا بر خودشان گواه گردانید تا به توحید و خداشناسی که فطری آنان است اعتراف نمایند، پس گفت آیا من

پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری شهادت میدهیم که تو پروردگار هستی. لیکن باین عهد و پیمان فطریشان وفا نکردند(پس بحق او نادان شدند)و او را بیگانگی نشناختند(و برای او ماننده‌ها و شریکها قرار دادند و شیاطین آنانرا از معرفت خدا)که مقصود اصلی و جبلیشان بود(منصرف نمودند)فریبشان دادند(و ایشانرا از پرستش او باز داشتند، پس خدایتعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشانرا پی در پی میفرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند و به نعمت فراموش شده)

توحید فطری(یادآوریشان کنند، و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند)با برهان، سخن بگویند(و عقلهای پنهان شده را)که در زیر غبـار کفر پوشیده و بر اثر تـاریکی ضـلالت و گمراهی مسـتور گردیـده(بیرون آورده بکار اندازنـد، و آیات قـدرت را به ایشان نشان دهند)و آن آیات عبارتست(: از آسـمان افراشـته بالای سـرشان و زمین گسترده زیر پایشان و معیشتها و چیزهائیکه زنـده شان میـدارد و اجلهائیکه نابودشان مینمایـد و بیماریهایی که پیرو فرسوده شان میکنـد و حوادث روزگار و پیش آمدهای پی در پی که بر آنها وارد میشود، و خدایتعالی بندگانرا از پیغمبر فرستاده یا کتاب نازل شده یا برهان حتمی یا راه اس

تـوار محروم ننمـوده (و پیغمـبران) رسولا ـنی بودنـد که کمی یـاران و زیـادتی مخـالفین آنـانرا (از تبلیـغ رسـالت) بـاز نـداشت: پیغمبرانی بودنـد از پیش که نـام پیغمبر آینـده به آنـان گفته شـده، و یـا از بعـد که پیغمبر قبلی او را معرفی کرده (به امت خود مبعـوث شـدن او را بشـارت داده، چنـانکه در قرآن کریم س ۶۱ ی ۶ میفرمایـد: و اذا قـال عیسـی ابن مریم یا بنی اسـرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریه و مبشـرا برسول یاتی من بعدی اسـمه احمد یعنی یاد کن هنگامی را که عیسـی ابن مریم گفت ای بنی اسـرائیل من بسوی شـما فرستاده خدا هستم در حالتی که توریه را که پیش من است تصدیق میکنم و به پیغمبری که پس از من می آید و نامش احمد صلی الله علیه و اله است مژده میدهم).

(چون شیطان بیشتر مردم را فریب داد که بعهد و پیمان فطریشان وفا نکردند و بحق حق نادان شدند، خداوند متعال هم از جهت اتمام حجت پی در پی پیغمبران برای آنان فرستاد تا ایشانرا به راه راست دلالت کنند) به همین ترتیب قرنها پدید آمد، روزگارها گذشت، پدرها درگذشتند و فرزندان بجایشان نشستند، تا اینکه خداوند سبحان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برانگیخت برای اینکه وعده خود را انجام دهد(چون پیغمبران پیش وعده داده بود که آن بزرگوار به پیغمبری مبعوث خواهد شد) و برای اینکه پیغمبری را به آن حضرت ختم نماید (بعد از او پیغمبری نمیفرستد) در حالتیکه از پیغمبران عهد و پیمان گرفته شده بود (تا ایشان نیز برسالت او اقرار کنند و مبعوث شدن و خاتمیتش را بامتهای خود خبر دهند، پس پیش همه جهانیان) علامت و نشانه های او شهرت یافت، موقع ولادتش گرامی و پسندیده (بهترین اوقات) بود، و مردم در آنروز دارای مذهبهای متشت و بدعتهای زیاد و رویه های مختلف بودند، گروهی خداوند متعال را به خلقش تشبیه میکردند (مانند طایفه مجسمه که او را مثل خلق صاحب اعضاء و جوارح و مکان میدانستند) و برخی در اسم او تصرف میکردند (نامهایی از اسماءالله اتخاذ نمو

ده بتهای خود را به آن نامها میخواندند، مانند بت پرستان از عرب که لات را از الله و عزی را از عزیز و منات را از منان گرفته آنها را معبود خویش میپنداشتند(و جمعی بغیر او اشاره میکردند)مانند دهریین که طبیعت و حرکات فلکیه و مرور ازمنه را موثر در امور میدانستند، خلاصه امثال این آراء و مذاهب باطله دنیا را تاریک کرده بود(پس خداوند متعال بوسیله آن حضرت آن مردم را از گمراهی رهائی داد و بسبب شخصیت او آنانرا از نادانی نجات داد،

پس (آن حضرت مردم را هدایت کرد و ایشانرا بمعارف الهی آشنا نمود و سود و زیانشانرا بیان فرمود) حقتعالی به آن بزرگوار منتهی مرتبه قرب و رحمت خود را عطا فرمود، و مقام و منزلتی را که برای احدی متصور نیست برای او پسندید و میلش را از دنیا بجانب خود متوجه گردانید و از مصیبت و بلا رهائیش داده قبض روحش فرمود، درود فرستد خداوند بر او و بر آلش، و (برای رهنمایی مردم تا روز قیامت پیش از رحلت خود) در میان شما گذاشت چیزی را که پیغمبران سلف در میان امت خویش گذاشتند، زیرا پیغمبران آنانرا بدون راه روشن و نشانه صریح سر خود وانگذاشتند، آن حضرت هم کتاب پروردگار شما را در دسترس شما گذاشت، و حلال و حرام و واجبات و مستحبات و ناسخ و منسوخ و رخصتها و غریمتها و خاص و عام و عبرتها و مثلها و مطلق و مقید و محکم و متشابه آنرا بیان کرد، مجملهایش را تفسیر و مشکلهایش را آشکار نموده است (اما حلال آن کتاب مانند س ۵ ی ۱ احلت لکم بهیمه الانعام یعنی خوردن گوشت چهار پایان زبان بسته بر شما حلال شد و منعی در آن نیست، و حرام آن مانند س ۵ ی ۳ حرمت علیکم المیته والدم و لحم الخنزیر یعنی خوردن گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک بر شما حرام و منع شد،و واجبات آن مانند س ۲ ی ۴۳ اقیموا الصلوه و اتوا الزکوه یعنی نماز را بر پا دارید و زکوه بدهید و مستحبات آن مانند س ۱۷ ی ۷۹ و من اللیل فتهجدبه نافله یعنی برای نماز نافله پاره ای از شبرا بیدار شو، و ناسخ آن مانند س ۹ ی ۵ فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم یعنی در هر جا که مشرکین را بیابید بکشید پس این آیه ناسخ آیه ایست که در باب صلح واقع شده و آن منسوخ است مانند س ۱۰۹ ی ۶ لکم دینکم ولی دین یعنی اکنون که از شرک دست بر نمیدارید دین و آئین شما برای شما باشد و توحید کیش من، در رخصتهای آن یعنی احکامیکه برای توسعه در امور بندگان قرار داده شده مانند س ۲ ی ۱۸۴ فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر یعنی هر کس از شما در ماه رمضان بیمار یا مسافر بود پس بعدد آن روزهایی که در بیماری یا مسافرت روزه نگرفته در غیره ماه رمضان روزه بگیرد، و عزیمتهای آن یعنی احکامیکه از آنها تجاوز نمیتوان کرد مانند س ۲ ی ۱۸۵ فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی هر که مسافر نبود و در وطن حاضر است باید روزه بگیرد، و خاص آن یعنی لفظی که در مورد بخصوص گفته شده و معنی آن عمومیت دارد مانند س ۵ ی ۳۲ من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسراییل انه من قتل نفسا بغیر نفس

او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا یعنی چون قابیل فرزند آدم برادرش هابیل را کشت و پشیمان شد به بنی اسرائیل دستور دادیم که هر که بکشد کسی را بی آنکه او دیگری را کشته یا فسادی در زمین کرده باشد که موجب کشته شدن گردد پس چنان است که همه مردم را کشته و هر که حیات و زندگی شخصی را سبب شود مانند آنستکه همه مردم را زنده کرده باشد، پس این آیه درباره بنی اسرائیل نازل شده ولیکن معنی آن همه مردم را شامل میشود، و عام آن مانند س ۲ ی ۴۷ یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین یعنی ای بنی اسرائیل نعمتهای مرا که بشما بخشیدم و شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید، پس در اینجا گر چه لفظ علی العالمین عمومیت دارد و همه مردم جهان را شامل میشود، لیکن معنی آن مخصوص مردم زمان بنی اسرائیل است، و عبرتهای آن یعنی چیزهایی که شگفت آور است و آن خود یکنوع پندی باشد مانند س ۷۹ ی ۲۵ فاخذه الله نکال الاخره و الاولی ی ۲۶ ان فی ذلك لعبره لمن یخشی یعنی خداوند متعال فرعون را بعذاب آخرت که سوختن باشد و بعذاب دنیا که غرق شدن است مبتلی نمود و غرق شدن او برای کسیکه میترسد هر آینه عبرت و پندی است، مثلهای آن یعنی آیاتیکه مشتمل است بر تشبیهات مانند س ۶۲ ی ۵ مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا یعنی مثل کسانیکه به آموختن و خواندن توریه مامور شدند و به آن عمل نکردند مانند خری است که کتابهای بزرگ در بار دارد، و مطلق آن یعنی لفظی که مقید بقیدی نباشد مانند س ۵ ی ۶ یاایهاالذین امنوااذا قمتم الی الصلوه فاغسلوا وجوهکم یعنی ای گروه مومنین هنگامیکه برای نماز حاضر شدید روهای خود را بشویید، و مقید آن یعنی لفظی که مقید بقیدی باشد مانند س ۵ ی ۶ و ایدیکم الی المرافق یعنی هنگام وضو گرفتن دستهای خود را با مرفق بشوئید، و محکم آن یعنی لفظی که در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست مانند س ۲ ی ۲۳۱ و اعلموا ان الله بکل شیء علیم یعنی بدانید که خداوند متعال بهر چیزی دانا است، و متشابه آن یعنی لفظی که معنی آن واضح نیست مانند س ۲ ی ۲۲۸ و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثه قروء یعنی زنهائیکه طلاق داده شده اند سه طهر را که دو حیض در میان باشد یا سه حیض را انتظار داشته باشند، زیرا قرء که مفرد قروء است نزد اهل حجاز بمعنی طهر آمده و نزد اهل عراق بمعنی حیض، و مجملهای آن مانند س ۲ ی ۴۳ اقیموا الصلوه یعنی

برپا دار نماز را، و مشکلهای آن مانند س ۱۹ ی ۱ کهیعص(و مطالب آن کتاب دائر است بر چیزیکه دانستن و یاد گرفتن آن واجب است)مانند علم بیگانگی خداوند سبحان س ۱۴ ی ۵۲ و لیعلموا انما هو اله واحد یعنی تا بدانند که او است خدای یگانه(و چیزی که بر ندانستن آن منعی نشده است)مانند ندانستن معنی س ۴۱ ی ۱ حم(و چیزیکه در آن وجوبش ثابت گشته و در سنت نسخ و رفع آن معلوم گردیده)مانند س ۴ ی ۱۵ و اللاتی یاتین الفاحشه من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعه منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا- یعنی بر کار زشت زنهای شوهردار از زنهای شما که زنا میدهند چهار نفر مرد بالغ و عاقل و عادل از خودتان که مومن باشد گواه گیرید، پس اگر آنان گواهی دادند آن زنها را در خانه خودشان نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا خداوند متعال آنها را از حبس خلاصی دهد، پس بمضمون این آیه حکم زانیه حبس و نگاه داشتن در خانه خودش بود، تا وقت مردن و در سنت حبس کردن نسخ شد و حکم برجم و سنگسار کردن او برقرار گردید(و چیزیکه عمل به آن در سنت واجب است و در آن عمل نکردن به آن اجازه داده شده است)مانند نماز خواندن در اول اسلام بطرف بیتالمقدس که درسنت واجب بود و در کتاب نسخ شد س ۲ ی ۱۴۴ فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره یعنی بطرف مسجدالحرام که خانه کعبه است نماز بخوان و هر جا که باشید روهای خود را به آن سو بگردانید(و چیزیکه در وقت بخصوص واجب شده و در غیر آن وقت واجب نیست)مانند س ۶۲ ی ۹ یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوه من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله یعنی ای گروه مومنین هنگامیکه برای نماز روز جمعه ندا داده شد شتاب کنید برای خواندن نماز، پس بنابراین خواندن نماز جمعه مخصوص بروز جمعه ای و در غیر آن وجوبش ساقط میشود(و آن کتاب بین چیزهایی که حرام شده است فرق گذارده: پس کسیکه گناه کبیره ای مرتکب شود او را بعذابها و آتشها وعده داده)مانند س ۴ ی ۹۳ و من یقتل مومنا متعمدا فجزاوه جهنم خالدا فیها یعنی هر که از روی عمد مومنی را بکشد کیفر او جهنم است و در آنجا جاوید خواهد بود(و کسیکه گناه صغیره ای کند آمرزش را برای او مهیا نموده)مانند س ۱۳ ی ۶ ان ربک لذو مغفره للناس علی ظلمهم یعنی پروردگار تو صاحب آمرزش است مردم را برای ظلم و ستم که کرده اند، و ظلمی که آمرزیده شود همان گناه صغیره است(و نیز مطالب آن کتاب دائر است) بر چیزیکه کم آن مورد قبول است و بسیار آن شایسته و پسندیده و تحمیلی هم نشد (مانند س ۷۳ ی ۲۰) فاقروا ما تیسر من القران یعنی آنچه را میسر است از قرآن بخوانید پس کم خواندن آنرا مورد قبول قرار داده است و بسیار خواندنش را باختیار واگذارده که اگر کسی آنرا ترک کرد چیزی بر او نیست(.

قسمتی از این خطبه در بیان حج است: (و اشاره ببعضی اسرار بنای کعبه و اعمال حج گزاران و اینکه زیارت آن برای کسیکه متمکن به رفتن آنجا باشد واجب است) خداوند متعال حج بیت الحرام (حج خانه ای که بر واردین به آنجا از چیزها حرام شده) را بر شما واجب گردانید، و آنرا قبله مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارد میشوند مانند ورود چهارپایان (ازدحام ایشان در آن خانه برای درک ثواب مانند ازدحام چهارپایان تشنه است بر سر آب) و اشتیاق دارند آمدن به آنجا را مانند اشتیاق کبوتران (به آشیانه خود) خداوند سبحان آنخانه را برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگیش و برای تصدیق آنان بعزت و سلطنتش علامت و نشانه قرار داد و برگزید از بندگان خود شنوندگانی را که اجابت کردند دعوت او را (برای رفتن به آنجا، چنانکه در قرآن کریم س ۲۲ ی ۲۷ میفرماید: و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق یعنی ای ابراهیم در میان مردم فریاد کن و ایشانرا به حج کردن دعوت نما، بخانه ای که تو بناء کرده ای مردمان پیاده و سواره از هر راه دوری می آیند و اگر چه مرکب ایشان شتر ضعیف و لاغر باشد) و فرمان او را تصدیق کرده انجام دادند و در جا

ی پیغمبران ایستاده خود را بملائکه که عرش خدایتعالی را طواف میکنند تشبیه نمودند، سود بسیاری در بازرگانی بندگی و پرستش حقتعالی (بوسیله سرمایه ایمانی) بدست می آورند، و میشتابند و از هم پیشی میگیرند (برای رسیدن) نزد وعده گاه آمرزش او، خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آنرا واجب کرد و احترامش را لازم دانست و رفتن به آنجا را امر کرد، پس (در قرآن کریم س ۳ ی ۹۷) فرمود: حج بیت الحرام حق خدایتعالی است بر مردم (و ادای آن حق واجب است) بر کسیکه رفتن آنجا را توانایی داشته باشد و هر که کافر شود(در صورت استطاعت امر الهی را انجام ندهد) بخدایتعالی زیانی وارد نیاورده چون خداوند بی نیاز است از همه جهانیان (به ایمان و عبادت بندگان حاجت ندارد، پس زیانرا کسی برد که نافرمانی کند).

خطبه ۲۰۰۲–پس از بازگشت از صفین

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که پس از برگشتن از جنگ صفین بیان فرموده (صفین سرزمینی است در سمت غربی فرات بطرف شام که در آنجا جنگ مشهور بین آن بزرگوار و معاویه واقع شد): خداوند متعال را سپاسگزارم برای تمام گردانیدن نعمتش و فرمانبرداری در مقابل بزرگواری و عزتش و نگاهداشتن از معصیتش (زیرا شکر در هر نعمتی علاوه بر اینکه نعمت را میافزاید خود راهی است بسوی بندگی و نکردن معصیت) و از او کمک میطلبم برای احتیاجی که به بی نیاز گردانیدنش دارم، زیرا کسی را که او هدایت نماید گمراه نمیشود، و کسی را که دشمنی کرده فرمانش را انجام ندهد راه نجات نیست، و کسی را که بی نیاز گرداند محتاج نخواهد شد، زیرا بی نیاز گردانیدن او (اگر بمیزان عقل سنجیده شود) زیادتر است از هر چیزیکه با آن برابر و هموزن شود، و بهتر است از هر چیزیکه (جواهریکه در گنجینها) پوشیده گردد و گواهی میدهم بر اینکه نیست خدایی بجز او که مستجمع جمیع صفات کمالیه و تنها کسی است که برای او شریکی نیست، گواهی که از روی اخلاص و راستی میباشد(نه آنکه بزبان گفته در دل باور نداشته باشم) و خود را از معاصی نگاه میداریم به آن (کلمه شهادت) مادامیکه زنده ایم و ذخی

ره میکنیم ایمان به آنرا برای ترسها و سختیهائی که در قیامت بما میرسد، زیرا کلمه شهادت لازمه ایمان و گشاینده احسان الهی و باعث خوشنودی خدا و دور کردن شیطان است (شیطان همیشه فرزند آدم را فریب میدهد تا بلکه او شریکی برای خدا قائل شود، پس ادای کلمه شهادت و اعتقاد به آن سبب از کار باز داشتن و دور کردن شیطان است).

و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و اله بنده خدا و فرستاده او است، فرستاد او را با دینی که شهرت عالمگیر دارد و با نشانه (و معجزاتی که از آن حضرت) رسیده و با کتابی که آورده (و در دسترس مردم است) و با نور درخشنده و روشنی تابنده (برهان عقل و نقل) و با فرمانی که حق و باطل را از هم جدا میسازد، تا شبهات باطله (کفر و شرک) را بر طرف نموده با مردم از روی برهان سخن گوید و معجزات خود را ظاهر گرداند و آنانرا به آیات قرآن تنبیه نموده از عذابهایی که بر امتهای پیش وارد شد بترساند (تا عبرت گرفته از معصیت و نافرمانی دست بردارند) فرستاد او را در وقتی که مردم مبتلی بفتنه های بسیار بودند (از جهت پرستشهای گوناگون و اختلاف آراء و گمراهی) که در آن ریسمان دین پاره شده، ستونهای ایمان و یقین متزلزل گردیده، اصل و دین مختلف و کار آن (احکامش) درهم و برهم، راه خارج شدن (از آن فتنه ها) تنگ (فرار از آنها غیر ممکن) و وسیله ای برای هدایت نبود پس راهنمایی و هدایت از بین رفته کوری و گمراهی شیوع داشت، بر خداوند سبحان عاصی و شیطان را یار بودند، ایمان ذلیل و ستونهای آن ویران گشته، آثار و نشانه هایش تغییر کرده، راههای آن خراب و نابو

د شده بود، مردم پیرو شیطان بوده در راههای او قدم نهاده بسر چشمه هایش وارد میشدند (آب گمراهی را می آشامیدند یعنی دستور او را می پذیرفتند، پس قوت گرفت و) بکمک ایشان حیله های او بکار افتاد و بیرق کفر و ضلالتش افراشته گردید، در فتنه هایی که مردم را پایمال و لگدکوب کرد (چنانکه چهارپایان هر چه زیر پایشان قرار گیرد پایمال میکنند) و همگی در آن سرگردان و حیران و نادان و گرفتار بودند، در بهترین محل دنیا(مکه معظمه) و میان بدترین همسایه ها (اهل مکه) که خواب آنان بیخوابی و سرمه چشمشان گریه بود (بطوری در فتنه و انقلاب و خونریزی و گرفتاری واقع شده بودند که آنی استراحت نداشتند) در سرزمینی که دهان دانای آن بسته و ذلیل، و نادانش افسار گسیخته و ارجمند بود.

و قسمتی از این خطبه است درباره کمال آل پیغمبر (ائمه اثنی عشر) علیهم السلام میفرماید: آل پیغمبر اکرم نگهدارنده راز نهان و پناه فرمان آن حضرت میباشند (به آنچه آن بزرگوار از جانب حقتعالی امر فرمود قیام نمودند) و خزینه دانش آن وجود محترم هستند (آنچه را که او میدانسته اینان نیز میدانند) و مرجع حکمتهای آن جناب (تا مردم به آنان رجوع کرده آنچه را نمیدانند بپرسند) و حافظ کتابهایش (قرآن و سنتش) میباشند، و مانند کوههایی هستند برای دینش (تا از بادهای مخالف و تخریب دشمنان متزلزل نگردد و بسبب ایشان باقی و برقرار بماند) حضرت رسول اکرم بکمک آنان پشتش را راست کرد (بر اثر ترویج ایشان خود را که در اول ضعیف و ناتوان بود قوی و توانا گردانید تا معارف آن سرتاسر جهان را فرا گرفت) و لرزش بدنش را زائل نمود (بسبب خدمات ائمه اطهار علیهم السلام اضطراب و نگرانی که از دشمنان دین اسلام داشت از خود دور کرد).

و قسمتی از این خطبه است درباره کسانی میفرماید که دست از حق برداشته در راه باطل قدم نهادند (و دوباره به مدح و ثنای آل پیغمبر علیهم السلام پرداخته:)خوارج یا منافقین یا اصحاب معاویه و غیر ایشان تخم(نافرمانی را)در کشتگاه دلهاشان(کشته، بغفلت و فریب آنرا آب داده، هلاکت را درو کردند)پس سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند، و اما اهل بیت رسول الله گمشدگان را راهنمایی نموده از هلاکت و بدبختی نجات میدهند، پس(هیچیک از این امت با آل محمد صلی علیه و آله طرف مقایسه نبوده و کسانیکه همیشه از نعمت و بخشش)معارف و علوم(ایشان بهره مندند با آنان برابر نیستند)پس چگونه خود را بر اینان ترجیح میدهند و مردم را بسوی خویش میخوانند، و حال آنکه(آل محمد علیهم السلام اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند)زیرا بسبب هدایت و ارشاد ایشان دین اسلام برپا است و آل محمد علیهم السلام کسانی هستند که دور افتادگان از راه حق به آنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق میشوند، و خصائص امامت (علوم و معارف حقه و آیات و معجزات) در آنان جمع و حق ایشان است و بس، و درباره آنان وصیت (رسول اکرم) و ارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است (

و ایشان به آن حضرت از هر جهت نزدیکتر و سزاوارترند، ولیکن بعضی از این امت به وصیت آن بزرگوار عمل نکرده ارث او را پایمال نموده تخم فساد را در روی زمین پاشیدند، و بحسب ظاهر(در این هنگام حق بسوی اهلش بر گشته، بجایی که از آن خارج شده بود منتقل گردید)زیرا پیش از این امارت و خلافت را غصب کرده سزاوار این منصب را خانه نشین کرده بودند(.

خطبه ۰۰۳–شقشقیه

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که آنرا خطبه شقیقیه می نامند (در آخر این خطبه حضرت بابن عباس فرموده: یا ابن عباس تلک شقشقه هدرت ثم قرت، شقشقه در لغت مانند شش گوسفند است که شتر در وقت هیجان و نفس زدن آنرا از دهان بیرون می آورد و در زیر گلو صدا میکند و در اولین مرتبه بیننده آنرا با زبان اشتباه مینماید، امیرالمومنین در جواب ابن عباس فرمود: شکایت کردن از سه خلیفه در اینجا که از روی ظلم و ستم بر من تقدم جستند از جهت هیجان و بشوق هدایت خلق بود که گفته شد، گویا شقشقه شتر صدا کرد و در جای خود باز ایستاد یعنی هر وقت و همیشه از این قبیل سخنان گفته نمیشود): آگاه باش سوگند بخدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبدالعزی بود، حضرت رسول اکرم آنرا تغییر داده عبدالله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه میدانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم (چنانکه دوران و گردش آسیا قائم به آن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیایی ندارد، همچنین خلافت بدست غیر من زیان دارد، مانند سنگی که در گوشه ای افتاده در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سر

چشـمه فیض من مانند سـیل سـرازیر میشود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمیرسد، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را به ناحق پوشـید و مردم او را مبارکباد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم (بر این تاریکی ضلالت) که در آن پیران را فرسوده، جوانانرا پژمرده و پیر ساخته، مومن (برای دفع فساد) رنـج میکشد تا بمیرد، دیدم صبر کردن خردمندیست، پس صبر کردم در حالتی که چشـمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت ابی بکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمیدیدم و چون تنها بوده یاری نداشتم نمیتوانستم سخنی بگویم) میراث خود را تاراج رفته میدیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمد علیهم السلام باقی است).

(پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله که خلافت را به ناحق غصب کرده مردم را بضلالت و گمراهی انداختند، برای حفظ اسلام و اینکه مبادا انقلاب داخلی برپا شده دشمن سوءاستفاده نماید، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبایی دانستم) تا اینکه اولی (ابی بکر) راه خود را به انتها رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز درگذشت، و پیش از مردنش) خلافت را بعد از خود به آغوش ابن خطاب (عمر) انداخت (سیدرضی علیه السلام الرحمه میگوید:) پس از این بیان حضرت بر سبیل مثال شعر اعشی شاعر را (از قصیده ای که در مدح عامر و هجو علقمه گفته بود) خواند: شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر (این شعر را دو جور میتوان معنی نمود، اول اینکه) فرقست میان امروز من که بر کوهان و پالان شتر سوار و برنج و سختی سفر گرفتارم، با روزیکه ندیم حیان برادر جابر بودم و به ناز و نعمت میگذرانیدم (دوم اینکه) چقدر تفاوتست میان روز من در سواری بر پشت ناقه و روز حیان برادر جابر که از مشقت و سختی سفر راحت است (حیان برادر جابر در شهر یمامه صاحب قلعه و دولت و ثروت بسیار و بزرگ قوم بوده، همه ساله کسری صله گرانبهای برای او میفرستاد و در عیش و خوشی میگذرا

نده هرگز متحمل رنج سفر نمیگردید، و اعشی شاعر از بنی قیس و ندیم او بود، مقصود امام علیه السلام از تمثیل بشعر او بنا بر معنی اول اظهار تفاوت است میان دو روزیکه بعد از وفات رسول خدا که حقش غصب شده و در خانه نشست و بظلم و ستم مبتلی گردید و روز دیگر زمان حیات رسول اکرم که مردم مانند پروانه بدورش میگردیدند، و بنا بر معنی دوم فرق میان حال خود را که به محنت و غم مبتلی است و حال کسانیکه به مقاصد باطله خودشان رسیده خوشحال هستند بیان مینماید، پس از آن خدعه و شیطنت ابی بکر را یادآوری نموده میفرماید:(جای بسی حیرت و شگفتی است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست مینمود)میگفت اقیلونی فلست بخیر کم و علی فیکم یعنی ای مردم بیعت خود را از من فسخ کنید و مرا از خلافت عزل نمایید که من از شما بهتر نیستم و حال اینکه علی علیه السلام در میان شما است(ولی چند روز عمرش مانده وصیت کرد خلافت را برای عمر، این دو نفر غارتگر خلافت را مانند دو پستان شتر میان خود قسمت نمودند)پستانی را ابی بکر و پستان دیگر را عمر بدست گرفته دوشیده صاحب شتر را از آن محروم کردند(خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد)عمر را بعد از خود خلیفه ساخت(در ح

التی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود اشتباه او (در مسایل دینی) بسیار و عذر خواهیش (در آنچه که به غلط فتوی داده) بیشمار بود (از جمله امر کرد زن آبستنی را سنگسار کنند، امیرالمومنین فرموده: اگر این زن تقصیر کرده بچه او را گناهی نیست و نباید سنگسار شود، عمر گفت: لو لاعلی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود هر آینه عمر در فتوی دادن هلاک میشد و این جمله را همواره تکرار مینمود) پس مصاحب با او (آن حضرت یا هر که با او سر و کار داشت) مانند سوار بر شتر سرکش نافرمان بود که اگر مهارش را سخت نگاه داشته رها نکند بینی شتر پاره و مجروح میشود و اگر رها کرده بحال خود واگذارد برو، در پرتگاه هلاکت خواهد افتاد، پس سوگند بخدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبایی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم.

عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از تهی کردن جامه) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود (چون ابولولوء شش ضربه کارد به او زد و دانست که بر اثر آن زخمها خواهد مرد، برای تعیین خلیفه مجلس شورایی معین کرد و آن زمانی بود که روسای قوم نزد او جمع شده گفتند سزاوار است هر که را تو به او راضی هستی خلیفه و جانشین خود قرار دهی، در پاسخ گفت دوست نمیدارم مرده و زنده هیچیک از شما که دور من گرد آمده اید متحمل امر خلافت شود، گفتند ما با تو مشورت میکنیم آنچه صلاح میدانی بگو، گفت هفت نفر راشایسته این کار میدانم و از رسولخدا شنیده ام که آنان اهل بهشت هستند: اول سعد ابن زید است، او با من خویشی دارد خارجش میکنم و شش نفر دیگر سعد ابن ابی وقاص و عبدالرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و عثمان و علی است، سعد بن ابی وقاص برای خلافت مانعی ندارد مگر آنکه مردی است درشت طبع و بدخو، و عبدالرحمن ابن عوف چون قارون این امت است لائق نیست، و طلحه برای تکبر و نخوتیکه دارد، و زبیر برای بخل و خست، و عثمان برای اینکه دوست دارد خویشان و اقوام خود را، و علی علیه السلام برای اینکه حریص در امر خلافت است سزاوار نیستند، پس ازآن گفت صهیب سه روز با مردم نمازگزارد و شما این شش نفر را در آن سه روز در خانه ای جمع کنید تا یکی از خودشانرا برای خلافت اختیار کنند، هر گاه پنج نفر متفق شدند و یکی مخالفت کرد او را بکشید، و اگر سه نفر اتفاق کردند و سه نفر دیگر آنانرا مخالفت نمودند آن سه نفری که عبدالرحمن در میان ایشان است اختیار کنید و آن سه نفر را بکشید، بعد از مرگ و دفن او برای تعیین خلیفه جمع شدند، عبدالرحمن گفت برای

من و پسر عمویم سعد ابن ابی وقاص ثلث این امر است ما دو نفر خلافت را نمیخواهیم و مردی را که بهترین شما باشد برای آن اختیار میکنیم، پس رو کرد به سعد و گفت بیا ما مردی را تعیین کرده با او بیعت نماییم مردم هم با او بیعت خواهند نمود، سعد گفت: اگر عثمان تو را متابعت کند من سوم شما میشوم و اگر میخواهی عثمان را تعیین کنی من علی را دوست دارم، پس چون عبدالرحمن از موافقت سعد مایوس شد ابوطلحه را با پنجاه نفر از انصار برداشت و ایشانرا وادار نمود بر تعیین خلیفه و رو کرد بسوی علی علیه السلام دست او را گرفته گفت با تو بیعت میکنم باین نحو که به کتاب خدا و سنت رسول اکرم و طریقه دو خلیفه سابق ابوبکر و عمر کنی، حضرت فرمود قبول می کنم باین نحو که به کتاب خدا و سنت رسول الله و باجتهاد و رای خود رفتار نمایم، پس دست آن جناب را رها کرد و بعثمان رو آورد و دست او را گرفته آنچه را به علی علیه السلام گفته بود به او گفت، عثمان قبول کرد، پس عبدالرحمن سه بار این را به علی و عثمان تکرار کرد و در هر مرتبه از هر یک همان جواب اول را شنید، پس گفت ای عثمان خلافت برای تو است و با او بیعت نموده مردم هم بیعت کردند(پس بارخدایا از تو یاری میطلبم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند، چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته درباره من شك و تردید نمودند تا جایی که امروز با این اشخاص)پنج نفر اهل شوری(همردیف شده ام ولیکن)باز هم صبر کرده در شوری حاضر شدم(در فراز و نشیب از آنها پیروی کردم)برای مصلحت در همه جا با آنان موافقت نمودم(پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت دست از حق شسته براه باطل قدم نهاد)مراد سعد ابن ابی وقاص است که حتی پس از قتل عثمان هم به آن حضرت بیعت ننمود(و مرد دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد)مراد عبدالرحمن ابن عوف است که شوهر خواهر مادری عثمان بود. و همچنین دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از رذالت و پستی) موهن و زشت است نام ایش

ان برده شود.

تـا اینکه (پس از مرگ عمر، در شوری که بدسـتور او تشـکیل یـافت) سوم قوم (عثمـان) برخـاست (و مقام خلافت را به ناحق اشـغال نمود) در حالتی که باد کرد هر دو جانب خود را (ماننـد شتریکه از بسـیاری خوردن و آشامیـدن باد کرده) میان موضـع بیرون دادن و خوردنش (شغل او مانند بهائم سرگین انداختن و خوردن بود و امور مربوطه بخلافت را مراعات نمینمود) و اولاد پـدرانش (بنی امیه که خویشاوند او بودند) با او همدست شدند، مال خدا (بیت المال مسـلمین) را میخوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهار را (و فقراء و مسـتحقین را محروم و گرسـنه میگـذاشت) تا اینکه باز شد ریسـمان تابیده او (صـحابه نقض عهـد کرده از دورش متفرق شدنـد) و رفتارش سـبب سـرعت در قتل او شـد، و پری شـکم، او را برو انداخت (بر اثر اسـراف و بخشـش بیت المـال بـاقوام و منع آن از فقراء و مسـتحقین مردم جمع شـده پس از یازده سال و یازده ماه و هیجـده روز غصـب خلافت او را کشتند).

پس (از کشته شدن عثمان) هیچ چیزی مرا به صدمه نینداخت مگر اینکه مردم مانند موی گردن کفتار بدورم ریخته از هر طرف بسوی من هجوم آوردند، بطوریکه از ازدحام ایشان و بسیاری جمعیت حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد اطراف مرا گرفتند (برای بیعت کردن) مانند گله گوسفند در جای خود، پس چون بیعتشان را قبول و به امر خلافت مشغول گشتم جمعی (طلحه و زبیر و دیگران) بیعت مرا شکستند، و گروهی (خوارج نهروان و سائرین) از زیر بار بیعتم خارج شدند، و بعضی (معاویه و دیگر کسان) از اطاعت خدایتعالی بیرون رفتند، گویا مخالفین نشنیده اند که خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۸ ی ۸۳) میفرماید: سرای جاودانی را قرار دادیم برای کسانی که مقصودشان سرکشی و فساد در روی زمین نمیباشد، و جزای نیک برای پرهیزکارانست آری سوگند بخدا این آیه را شنیده و حفظ کرده اند، و لیکن دنیا در چشمهای ایشان آراسته زینت آن آنانرا فریفته است (پس دست از حق برداشته سرکشی نموده در روی زمین فساد و آشوب برپا کردند).

آگاه باشید سوگند بخدائیکه میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق نمود اگر حاضر نمیشدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) و یاری نمیدادند که حجت تمام شود و نبود عهدیکه خدایتعالی از علماء و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم (از ظلم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن میانداختم (تا ناقه خلافت بهر جا که خواهد برود و در هر خارزاری که خواهد بچرد و متحمل بار ضلالت و گمراهی هر ظالم و فاسقی بشود). و آب میدادم آخر خلافت را بکاسه اول آن و (چنانکه پیش از این بر این کار اقدام ننمودم، اکنون هم کنار میرفتم و امر خلافت را رها کرده مردم را بضلالت و گمراهی وا میگذاشتم، زیرا فهمیده اید که این دنیای شما نزد من خوارتر است از عطسه بز ماده. گفته اند: در موقعی که حضرت این بیان را میفرمود، مردی از اهل دهات عراق برخاست و نامه ای به آن جناب داد که آن بزرگوار به مطالعه آن مشغول شد، چون از خواندن فارغ گردید، ابن عباس گفت: یا امیرالمومنین کاش از آنجائیکه سخن کوتاه کردی گفتار خود را ادامه میدادی، فرمود: ای ابن عباس هیهات)از اینکه مانند آن سخنان دیگر گفته شود، گویا(شقشقه شتری

بود که صدا کرد و باز در جای خود قرار گرفت، ابن عباس گفت: سوگند بخدا از قطع هیچ سخنی آنقدر اندوهگین نشدم که از قطع کلام آن حضرت که نشد به آنجاییکه اراده کرده بود برسد اندوهگین شدم. (سید رضی علیه الرحمه گفته)منظور حضرت از کراکب الصعبه ان اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقحم که در این خطبه (درباره خلیفه دوم عمر) فرمود آنستکه هر گاه سوار مهار ناقه سرکش را سخت گیرد و آن ناقه سرکشی کند پاره میکند بینیش را،

و اگر سست کند مهار ناقه سرکش را به سختی تمام او را برو میاندازد و از ملکیت او بیرون میرود، گفته میشود اشنق الناقه موقعی که سوار بر ناقه سر آنرا با مهار بطرف بالا بکشد و شنقها نیز گفته میشود، چنانکه ابن السکیت در کتاب اصلاح المنطق بیان کرده است، و اینکه حضرت فرموده اشنق لها و اشنقها نفرموده در صورتیکه هر دو به یک معنی آمده برای آنستکه آنرا در برابر جمله اسلس لها قرار داده که هموزن باشند، گویا آن حضرت چنین فرموده اگر سوار ناقه سر آنرا بمهار بسمت بالا بکشد یعنی مهار را بسختی روی ناقه نگاهدارد بینی آن پاره شود، و در حدیث وارد شده که حضرت رسول برای مردم خطبه میخواند در حالتیکه بر شتری سوار بود که قد شنق لها و هی تقصع بجرتها یعنی باز کشیده بود مهار آنرا و آن ناقه نشخوار میکرد چیزی را که از حلق بیرون آورده بود (پس از این حدیث معلوم میشود که اشنق و شنق دو لفظ مترادفند) و نیز شاهد دیگر بر اینکه اشنق بمعنی شنق است گفته عدی ابن زید عبادی است در این بیت: سائها ماتبین فی الایدی و اشناقها الی الاعناق یعنی شترهای سرکشی که زمامشان در دست ما نبوده رام نیستند بد شترهائی هستند.

خطبه ۰۰۴–اندرز به مردم

از خطبه هـای آن حضـرت علی علیه السـلام است (بعـد از کشـته شـدن طلحه و زبیر فرمـوده): موقعیکه در تـاریکی گمراهی و نـادانی بودیـد بسـبب ما هـدایت شدیـد و براه راست قـدم نهادیـد، و بر کوهان بلنـدی سوار شدیـد (سـیادت و بزرگی بدسـت آوردید) و بواسـطه ما از تیرگی شـبهای آخر ماه (منتهی درجه کفر و شـرک) داخل روشـنایی صبح (دین اسلام) گردیدید (از بـدبختی و سـرگردانی نجات یافتید، پس ما را بر شـما حق بسـیار بزرگی است که باید قدر آنرا بدانید) کر شود گوشـی که از فریاد رهنما پنـد نگرفته (تدبر در سـخنان او نکند، این نفرین بر کسانی است که از راه حق اعراض نمودند مانند طلحه و زبیر و معاویه، راهزن دین مسـلمانان بوده ایشانرا گمراه کردنـد) و گوشـی که از صدای رسا (کلمات خدا و سـخنان حضـرت رسول) سنگین و کر گشـته چگونه میشـنود صـدای آهسـته را؟ (در صورتیکه موعظه و پنـد خـدا و رسول در ایشـان تاثیری نکرد، البته آواز و پنـد مـن اثری نخواهـد داشـت) مطمئـن باشـد دلی کـه از خـوف و ترس خـدا مضـطرب و نگران اسـت (ایـن دعـا برای کسانیست که از عذاب الهی ترسیده در راه حق ثابت قدم هستند)

همواره منتظر نتایج خیانت و نقض عهد و بیوفایی شما هستم، و بفراست شما را نشان کرده درک میکنم که زینت فریبنده (نوید شیطان) شما را فریفته (پس شگفت نیست که از من چشم پوشیده بدیگری که او را از حق و حقیقت بهره ای نیست روآورده اید) لباس تقوی و پیراهن دینداری مرا از شما پنهان کرد (که دست از من برداشته با دیگران بیعت کردید، بسبب آنکه من هرگز لباس فسق نپوشیده برخلاف رضای خدا در هیچ کاری اقدام نکردم) بینا کرد مرا بر حال شما صفای باطنم (حیله و مکر و نفاق و دورویی شما را دانستم) برخاستم برای رهنمائی شما زمانیکه در راههای ضلالت همگی بدور هم گرد آمده و راه را گم کرده رهنمائی نداشتید (در بیابان جهل و نادانی از تشنگی علم و دانایی نزدیک به هلاکت بودید) چاه میکندید و آب بدست نمی آوردید (شما را از هلاکت و بدبختی نجات دادم) امروز برای شما زبان بسته صاحب بیان را گویا نمودم (برای هدایت و اطمینان شما را در این خطبه رموز و اسرار را که زبان حال من گویا بود بیان کردم، بنابراین) دور باد رای کسیکه مرا مخالفت کند (از اطاعتم بیرون رود، زیرا در راه غیر حق قدم ننهاده ام، و) از زمانیکه حق را یافته ام در آن شک و تردید نکرده ام (همیش

ه ثابت قدم بوده هرگز باطل در من راه نیافته، از معارضه و غلبه دشمن مانند طلحه و زبیر و دیگران نمی ترسیدم، بلکه ترس من این بود که مبادا مردم بسبب پیشرفت ایشان گمراه شوند، چنانکه(حضرت موسی از خود ترس و باکی نداشت)زیرا بحقیقت و راستی خویش و مغلوب شدن دشمنان و ساحرین یقین و اطمینان داشت(ترسید که مبادا نادانان غلبه یافته و ارباب ضلالت و گمراهی پیشی گیرند)بر اثر آن مردم گمراه شوند، و چنانکه موسی با ساحرین روبرو شد و هر که به او ایمان آورد از گمراهی رست و هر که مخالفت کرد در دنیا و آخرت بعذاب خدا مبتلی گردید(امروز ما و شما بر راه حق و باطل مصادف شدیم)من بر راه حق و شما بر راه باطل(کسیکه اعتماد به آب داشته باشد)از گفتار و کردار من پیروی نماید، هرگز(تشنه نمیشود)در وادی کفر و شرک و نفاق حیران و سرگردان نمیماند(.

خطبه ۰۰۵-پس از رحلت رسول خدا

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است که پس از وفـات رسولخـدا صـلی الله علیه و آله در وقتیکه عبـاس ابن عبـدالمطلب و ابوسـفیان ابن حرب بقصـد بیعت خـدمت آن بزرگوار مشـرف شـده بودند فرموده: (بعد از آنکه حضـرت رسول از دنیا رحلت نمـود، مردم در سـقیفه بنی ساعـده یعنی در محـل اجتمـاع انصـار گرد آمـده ابـوبکر را بخلافـت نصب نمودنـد، ابوسـفیان نظر بدشـمنی بـاطنی که بـا اسـلام داشت میخواست میان مسـلمانان فتنه انگیزد، لـذا با جمعی نزد عباس ابن عبـدالمطلب رفته گفت تعجب و نگرانی من از آنستکه خلافت از بنی هاشم بیرون رفت و به بنی تیم منتقل گردیـد و فردا این مرد خشن ناهموار یعنی عمر ابن خطـاب که از بنی عـدی است بر مـا حکمفرمـا شـده، همگی را بزیر فرمـان خواهـد برد، برخیز تا به نزد علی رفته با او بیعت کنیم، چون تو عموی پیغمبر هستی و سـخن مرا هم قریش میشنوند هر که با ما مخالفت کرد او را میکشیم، پس با جمعی اتفـاق نمـوده نزد آن حضـرت آمدنـد تـا بـا او بیعت کننـد، امیرالمومنین علیه السـلام چون میـدانست منظور ابوسـفیان ایجـاد و اختلاف و فساد میان مسـلمانان است چنین فرمود): ای مردم موجهای فتنه ها را به کشتیهای نجات و رسـتگاری شـکافته از آنها عبور کنیـد (در کشتی اطـاعت و فرمـانبرداری ما سوار شـده خود را از تلاطم دریای فتنه و فساد نجات دهیـد که صـلاح دین و دنیـای شـما در آن است(و از راه مخـالفت منحرف گردیـده قـدم بیرون نهیـد و تـا جهـای مفـاخرت و بزرگی را از سـر بزمین گذارید)با بنی تیم ()ابوبکر() و بنی عدی ()عمر() مدارا نمائید

تا از موجهای فتنه و فساد ایمن باشید، زیرا(رستگار میشود کسیکه با پر و بال)یار و یاور(قیام کند یا راحت و آسوده است آنکه)چون یار و یاور ندارد(تسلیم شده در گوشه ای منزوی گردد)پس اکنون که ما را یاوری نیست اگر حق خود را مطالبه نمائیم(این مانند آب متعفن بدبویی است)که گوارا نیست(و لقمه ای است که در گلوی خورنده آن گرفته میشود، و)در این موقع سزاوار آنست که از حق خود چشم پوشیده صبر کنم، زیرا(آنکه میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر زراعت کند)طلب امر خلافت در این هنگام که تنها بوده یاوری ندارم مانند چیدن میوه نارس و زراعت در زمین غیر سودی ندارد، بلکه زیان آور است(پس)چون تنها و بی یاور هستم(اگر سخنی بگویم)و حق خود را بطلبم(میگویند برای حرص به امارت و پادشاهی است)چنانکه عمر مکرر این سخن را گفت(و اگر خاموش نشسته سخنی نگویم میگویند از مرگ و کشته شدن میترسد، هیهات بعد از اینهمه پیش آمدهای سهمگین و پی در پی سزاوار نبود چنین گمانی درباره من برده شود و حال آنکه سوگند بخدا انس پسر ابوطالب بمرگ بیشتر است از انس طفل به پستان مادرش (پس خاموشی من در امر خلافت نه از ترس کشته شدن است) بلکه سکوت من برای آنستکه فرو رفته ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آنچه را که میدانم هر آینه شما مضطرب و لرزان میشوید مانند لرزیدن ریسمان در چاه ژرف (پس صلاح در آن است که رضاء بقضاء داده شکیبائی ورزم).

خطبه ۰۰۶–آماده نبرد

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است در موقعیکه (طلحه و زبیر نقض بیعت کرده گریختنـد) تقاضـا شـد از آن جناب (امام حسن علیه السـلام تقاضا کرد) که در پی طلحه و زبیر نرفته مهیای جنگ با آنها نشود: سوگنـد به خـدا من مانند کفتار خوابیده نیسـتم که صـیاد مدتی در کمین آن نشسـته برای فریبش بدست یا به چوب آهسته آهسته بزمین میزند تا اینکه (از خواب جسته کسـی را نبینـد بـدنبال صـدا از خانه بیرون آمـده) دسـتگیرش نمایـد، بلکه (نمیگـذارم دشـمن مسـلمانان را فریب دهد و فتنه و آشوب برپـا کنـد، پس) بهمراهی کسـیکه رو بحق آورده و شـنوا و فرمـانبردار است شمشـیر میزنم و با گنهکاری که از حق رو گردانیـده شک و تردید در آن دارد جنگ میکنم تا زنده هسـتم، پس سوگند بخدا از زمان وفات رسول اکرم تا امروز همیشـه من از حق خود محروم و ممنوع بر کار خویش تنها ایستاده بودم.

خطبه ۰۰۷--نکوهش دشمنان

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در مذمت مخالفین خود): ایشان در کارشان بشیطان اعتماد کردند و شیطان هم آنانرا (برای ضلالت و گمراهی دیگران) شریک و دام قرار داد، و پس در سینه آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و بتدریج و آهسته با آنها آمیزش نمود (تا فرمانبردار او شدند) با چشمهای ایشان میدید و با زبانشان سخن میگفت (در گفتار و کردار پیرو او بودند) پس آنها را بمرکب ضلالت و گمراهی سوار و گفتار تباه را در نظر آنان زینت داد، کارهای ایشان مانند کار کسی بود که شیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده و بزبان او سخن باطل و نادرست میگوید.

خطبه ۰۰۸--درباره زبیر و بیعت او

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که در وقت مقتضی بیان و زبیر را در آن قصد فرموده (چون زبیر نقص عهد کرده درصدد جنگ با آن حضرت برآمد، آن جناب به او فرمود تو با من بیعت کرده ای، واجب است مرا پیروی کنی در پاسخ گفت هنگام بیعت توریه نمودم یعنی بزبان اقرار و در دل خلاف آنرا قصد کردم، حضرت میفرماید): زبیر گمان میکند بدست بیعت کرده و در دل مخالف بوده، به بیعت خود مقر است و ادعا دارد که در باطن خلاف آنرا پنهان داشته، بنابراین باید حجت و دلیل بیاورد (تا راستی گفتار او معلوم شود) و اگر دلیلی نداشت بیعت او به حال خود باقی است باید مطیع و فرمانبردار باشد(.

خطبه ۰۰۹–درباره پیمان شکنان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در آن طلحه و زبیر و همراهانشان در جنگ جمل را توبیخ و سرزنش میفرماید): مانند رعد صدا کرده ترسانیدند و مثل برق درخشیده از جا درآمدند (با لاف و گزاف فتنه و فساد برانگیختند و اسباب کار جنگ را فراهم نمودند) و با این جوش و خروش در وقت کارزار ناتوان و ترسان بودند، ولیکن ما صدا نمیکنیم و نمیترسانیم تا موقع عمل (گفتار ما مقرون بکردار است) و تا نباریم سیل جاری نمیکنیم (چنانکه محال است پیش از آمدن باران سیل جاری گردد محال است فتح و فیروزی نصیب گوینده ای گردد که کردار نداشته باشد).

خطبه ۰۱۰-حزب شیطان

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (که درباره اصـحاب جمل میفرمایـد): آگاه باشـید شـیطان حزب و گروه خود را (برای گمراه کردن) جمع و سواره و پیاده لشـگرش را (برای فتنه و فساد در دین) گرد آورده است و لیکن بصیرت من (در امر دنیا و دین) از من جدا نمیشود (هیچگونه غفلت و فراموشـی بمن رو نمیدهد تا در حزب شـیطان و کسان او داخل گردم، زیرا) حق را بر خود (به لباس جهل و نادانی) نپوشیده ام، و نه آن بر من (به لباس باطل) پوشیده شده است (شیطان و تابعین او حق را بر من به لباس ضـلالت و گمراهی نپوشانـده انـد) و سوگنـد بخدا از برای آنان (دشـمنان دین و کسانیکه دست از حق کشـیده بشـیطان پیوسـته انـد) حوضـی را پر کنم که خود آب آنرا بکشم (میدان جنگی تهیه نموده آنها را نابود سازم) بطوریکه هر که در آن حـوض پـا نهـاد بیرون نمی آیـد و اگر بیرون آمـد دیگر بسوی آن بـاز نمیگردد (هر که در آن میـدان پـا نهـاد جـان به سلامت نبرده کشته میشود و هر که نجات یافت و گریخت دیگر بار بازگشت نمی نماید).

خطبه ۰۱۱-خطاب به محمد حنفیه

از سـخنان آن حضـرت علیه السلام که در جنگ جمل (جنگی که عایشه در آن سوار شتر بود) به فرزند خود محمد ابن حنفیه فرمود آنگـاه که علم جنگ را به او عطاء کرد (اشـتهار محمـد فرزنـد آن بزرگوار بابن حنفیه برای آنسـتکه مادر او خوله دختر جعفر ابن قیس از قبیله بنی حنیفه بوده است): کوهها از جا کنـده شونـد تو از جای خود حرکت مکن (تو باید در میدان جنگ از کوهها محکمتر باشـی و راه فرار پیش نگیری) دندان روی دندان بنه (سـختیهای جنگ را بر خود هموار کن) کاسه سرت را بخدا عاریه ده (در جنگ از سـرت بگذر، یا تمام افکار و خیالات را بخدا معطوف دار) پای خود را چون میخ در زمین بکوب (در میـدان جنـگ ثابت قـدم باش و از بسـیاری دشـمن نترس) چشم بینـداز تا انتهای لشـگر را ببینی (تا تمام دشـمنان شکسـت نخورند ایمن مباش، یا اینکه آخرین حیله و تدبیر آنان را در نظر بگیر تا در کار خود بینا باشـی) و چشم خود را بپوش (پس از آگاهی به حیله و تـدبیر دشـمنان به هر طرف نگاه مکن و از برق شمشـیر ایشان وحشت نداشـته باش) و بـدان فتح و فیروزی از جانب خداوند سبحان است (پس از بکار بردن آداب جنگ اگر خواست خدا باشد فتح و نصرت نصیب تو خواهد گردید).

خطبه ۰۱۲-پس از پیروزی بر اصحاب جمل

از سخنان آن حضرت علیه السلام است، پس از فیروزی که خداوند در جنگ جمل نصیب آن حضرت فرمود یکی از یاران آن جناب گفت: دوست داشتم برادر من فلان با ما، در این کارزار حاضر بود تا می دید چگونه خداوند تو را بر دشمنانت فیروزی عطاء نموده، حضرت فرمود آیا میل و محبت برادر تو با ما است، گفت آری، فرمود او هم در این جنگ با ما بوده. و (از دوستداران ما حتی) کسانیکه در صلب مردها و رحم زنها هستند (مانند آنستکه) در سپاهیان ما بهمراهی ما حاضر بوده اند، زود است که روزگار ایشانرا مانند خونیکه از بینی انسان ناگهان بیرون آید بوجود آورده ظاهر گرداند، و بسبب (خدمات و ترویج) ایشان ایمان قوت گیرد (و دشمنان ما، در دست آنان مغلوب شوند).

خطبه ۰۱۳-سرزنش مردم بصره

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که در مذمت شهر بصره و مردم آن فرموده (پس از پایان جنگ جمل و فتح بصره حضرت امر فرمود منادی میان مردم ندا کند که روز جمعه به نماز حاضر شوند، چون روز جمعه شد همه گرد آمده با آن جناب در مسجد جامع نماز خواندند، پس ازآن حضرت به دیوار قبله تکیه داده ایستاد و بعد از ادای حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسول و استغفار برای مومنین و مومنات فرمود): ای مردم شما سپاه زنی (عایشه) و پیرو حیوان زبان بسته ای (شتر عایشه) بودید، بصدای شتر برانگیخته میشدید (بدور آن جمع میگردیدید) و هنگامیکه پی کرده شد (کشته گردید) همگی گریختید (در جنگ جمل هودج عایشه را زره پوش و بر شتری نهاده و در میان لشگر قائم مقام علم نگاهداشته به دور آن گرد آمده بودند، عایشه آنها را بر جنگ ترغیب مینمود و آنان پروانه وار بدورش گشته رجز خوانده کشته میشدند، بزرگانشان فخرکنان مهار شتر را گرفته هر کدام بخاک میافتاد دیگری جای او را میگرفت، تا آنکه بر هودج و شتر زخم بسیار وارد آمد، حیوان زبان بسته از هول واقعه و سوزش زخمها فریاد میکرد، ایشان بیش از پیش جمع شده دورش را میگرفتند تا سه پای شتر قطع شد و نمی افتاد، حضرت ام

یر فرمود شیطان آنرا نگاهداشته شمشیر بر آن بزنید، چون شمشیر زدند و بزمین افتاد مردم فرار کردند، پس کسانیکه مصالح دین و دنیای خود را در اختیار زنی نهاده از شری پیروی کنند، مردمان پست باشند، لذا میفرماید:(اخلاق و خوی شماست و عهد و پیمان شما ناپایدار و کیش شما دوروئی و آب شهر شما شور و بیمزه است)برای نزدیکی به دریا که سبب بیماریهای بسیار سوء مزاج و فساد معده و غیره گردد و بر اثر آن بلادت و کند فهمی و خنگی تولید شود(و هر که در میان شما اقامت کرده در گرو گناه خود بوده)زیرا یا از جهت همنشینی با شما مرتکب گناه شده و یا شما را از گناه باز نداشته و در هر دو صورت خود را به گناه خویش گرو داده است(و کسیکه از میان شما بیرون رفته رحمت پروردگارش را درک کرده)زیرا از کیفر گناه میان شما ماندن رهائی یافته(گویا من می بینم مسجد شما را مانند سینه کشتی)که در آب فرو رفته(خداوند متعال از بالا ـ و پائین این شهر عذاب فرستاده)از بالا باران و از پایین طغیان آب دریا(که هر که در آن بوده غرق شده است. و در روایت دیگر آمده)که حضرت فرمود(بخدا سوگند شهر شما غرق خواهد شد و مسجد آنرا مانند سینه کشتی میبینم)که در آب فرو رفته(یا مانند

شتر مرغی که بر سینه خوابیده. و در روایت دیگر وارد شده (که فرمود میبینم مسجد را که در آب فرو رفته) مانند سینه مرغی در میان دریا. (و گفته اند که پس از این واقعه، بصره دو بار غرق شد، اول در زمان خلافت القادر بالله دوم در زمان القائم بامرالله و همه آن شهر را آب گرفت مگر کنگره های مسجد جامع آنرا که در بلندی واقع گشته بود، و نقل شده که در آخر این خطبه حضرت مردم بصره را دلداری داده فرمود مقصود من آن بود که از این سخنان پند گیرید و دیگر بار بر امام زمان خود قیام نکنید).

خطبه ۰۱۴--در نکوهش مردم بصره

از سخنان آن حضرت علیه السلام است مانند آنچه را که (در مذمت بصره و اهل آن) بیان کرده میفرماید: زمین شهر شما نزدیکست به آب (دریا) و دور از آسمان (زیرا در نشیب واقع است، یا آنکه بواسطه اخلاق رذیله رحمت الهی از شما دور

است) عقلهای شـما سـبک و حلم و بردباری شـما در غیر موضع اسـتعمال میشود (چنانکه مصالح امر دنیا و دین خود را بدست زنی داده از شتری پیروی نمودیـد) پس (بر اثر سـبکی عقل و نقص حلم) برای تیرانداز نشانه و برای خورنده لقمه و برای حمله کننـده شـکارید (بواسـطه کمی فهم و نادانی لشـگر بیگانه را به دیار خود راه دادیـد که شـما را هدف منظور خویش قرار داده اموالتان خورده مبتلی و گرفتارتان ساخته اند).

خطبه ۰۱۵–در برگرداندن بیت المال

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره زمینهائی که در زمان خلافت خود به مسلمانان باز گردانید، و آنها زمینهائی بود که عثمان (در زمان خلافتش به خویشان و کسانیکه سـزاوار احسان نبودنـد) بخشـیده بود: سوگنـد بخدا اگر بخشـیده عثمان را بیابم به مالک آن باز گردانم اگر چه از آن زنها شوهر داده و کنیزان خریـده شده باشد، زیرا در عدل و درستی (برای مردم در امر دین و دنیا) وسـعت و گشایشـی است و بر کسیکه عدل و درستی تنگ گردد (از رفتار بر طبق آن عاجز باشد، بطریق اولی) جور و ستم تنگتر شود (عاجزتر و ناتوانتر باشد).

خطبه ۰۱۶–به هنگام بیعت در مدینه

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که در موقع بیعت مردم شهر مدینه با آن جناب میفرماید: ذمه من گرو سخنانیست که میگویم و تمام آنها را ضمانت میکنم (در راستی گفتارم تردیدی نیست و باطل و نادرستی در آن راه ندارد) کسی را که عبرتها و پیش آمدهای روزگار از عقوبات و انقلابات دنیا در جلو بوده تقوی و پرهیزگاری از وقوع در شبهات (چیزهائیکه حق به باطل و حلال بحرام اشتباه میشود) باز میدارد، آگاه باشید محنت و بلاء (اختلاف آراء و نادانیها) بشما باز گشته مانند محنت و بلای روزی (زمان جاهلیت) که خداوند پیغمبر شما را برانگیخت سوگند به آن کسیکه پیغمبر را بحق فرستاد هر آینه در هم آمیخته شوید و (در غربال امتحان) از هم بیخته و جدا گردید و بر هم زده شوید مانند بر هم زدن کفگیر آنچه در دیگ طعام است (در وقت غلیان و جوشش) تا اینکه بازگشت کند پست ترین شما به مقام بلندترین شما و بلندترین شما به مقام پست ترین شما (چون چشم از حق بپوشید و آنچه خدا و رسول فرموده متابعت نکنید فتنه و فساد در میان شما پیدا شود بطوریکه زیر و رو شوید تا اینکه عزیز شما خوار و خوار شما عزیز گردد) و پیشی گیرند (جلو افتند) کسانی (مانند طلحه و زبیر و دیگ

ران(که در اسلام سبقت گرفته)و در نظر حضرت رسول(قدر و منزلتی نداشتند و هر آینه باز میمانند کسانیکه زودتر از همه در اسلام وارد شدند)و در نزد رسول خدا قدر و منزلت بسیار داشتند(سوگند بخدا هیچ سخنی را پنهان نکردم)آنچه را باید بگویم گفتم(و ابدا دروغ نگفتم، و من به این مقام)بیعت کردن شما(و به این روز)اجتماع شما برای بیعت(خبر داده شدم)پیغمبر اکرم مرا خبر داده(آگاه باشید معاصی مانند اسبهای سرکشی لجام گسیخته ایست که سوار کرده شده بر آنها گناهکاران و میاندازند سواران خود را در آتش، و تقوی و پرهیزکاری مانند شترهای رامی است که مهارشان بدست سواران آنها است، سوار کرده شده بر آنها صاحبانشان و وارد میسازند

ایشانرا در بهشت، و تقوی و پرهیزکاری راه حق و درست و گناهان راه باطل و تباه است و هر یک از این دو راه را اهلی است، پس اگر باطل بسیار باشد)عجب نیست، زیرا(از قدیم هم بسیار بوده که مرتکب میشدند و اگر حق کم باشد امید است بسیار گردد)و آن در زمان ظهور دولت حقه است و در غیر آن زمان مشکل است که حق باطل را از بین ببرد، لذا میفرماید:(و حق که ضعیف شد مشکل است قوت یابد.)پس از این سیدرضی علیه الرحمه میفرماید:(میگویم: این کلام کوتاه (امام علیه السلام) مواردی از نیکوئی سخن را داراست که تحسین تعریف کنندگان از روی فهم به پایه آن نمی رسد و بهره شگفتی از این کلام بیشتر است از بهره خودپسندی (شگفتی فصحاء از دانستن حسن کلام آن حضرت بیشتر است از خودپسندی ایشان بسبب درک کردن نکات دقیقه کلام آن جناب، زیرا بسا بدائعی است در سخن آن بزرگوار که عقل آنرا بنور بصیرت درک میکند و زبان از بیان و تقریرش قاصر است) و بعلاوه آنچه بیان کردیم، در کلام آن حضرت فصاحت بسیاری بکار برده شده که هیچ زبانی توانایی وصف آنرا ندارد و هیچ انسانی به عمق آن پی نمیبرد، و اوصافی که بیان کردم ملتفت نمیشود مگر کسیکه عمر خود را در فصاحت صرف کرده پایه و ریشه آنرا بدست آورده باشد و در نمی یابند این گفتار را مگر دانشمندان.

و قسمتی از این خطبه است: مشغول شد کسیکه بهشت و دوزخ در پیش روی او است (میداند چه اعمالی مردم را ببهشت رهبری میکند و چه کرداری بدوزخشان میرساند، پس از آن مردم را به سه دسته تقسیم مینماید، اول) کوشش کننده با شتاب (به اعمال صالحه از عذاب الهی) نجات یافته است و (دوم) طالب حق که کامل است (و بمغفرت و آمرزش خداوند) امیدوار است و (سوم) تقصیر کننده که (از حق چشم پوشیده) در آتش و عذاب الهی سرنگون است (این تقسیم را خداوند متعال در قرآن کریم س ۳۵ ی ۳۱ میفرماید: فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله یعنی بعضی از بندگان، بر نفس خود ستمکاراند و در راه باطل قدم نهاده مرتکب افعال قبیحه میشوند و بعضی میانه روانند در کارهای زشت و نیکو و بعضی بر نیکوئیها پیشی گیرند باذن و فرمان خدا) رفتن از راست و چپ راه بگمراهی میانجامد و راه راست راه میانه است (که نباید از آن منحرف شد، زیرا) کتاب باقیمانده (قرآن کریم) و آثار نبوت (سنت حضرت رسول) بر آن شاهد است و از آن راه راست (عدل محض) سنت و طریقه رسولخدا بیرون می آید و بسوی آن عاقبت امر (مردم در دنیا و آخرت) بازگشت مینماید، هر که بغیر حق ادعا کرد هلاک گردید

و هر که دروغ گفت زیان دید، کسیکه در میان مردم نادان حق را اظهار نماید هلاک میشود (از دست و زبان ایشان آزار میبیند یا کشته میشود) و جهل و نادانی بس است برای مردی که قدر و منزلت خود را نشناسد (زیرا جهل بخود مستلزم سایر نادانیها است از قبیل ادعای بیمعنی نمودن و دروغ گفتن و بمردم خداپرست اذیت و آزار رساندن) اصل راسخ و پایه محکمی که بر تقوی و پرهیزکاری استوار است هلاک و تباه نمیشود و زراعت قومی بر اثر آن تشنه نمی ماند (اعتقادی که روی اساس تقوی استوار است از تبلیغات دشمن زائل نمیشود و کشت و عملی که از روی اصول تقوی باشد از گرمی فتنه و فساد خشک نخواهد شد برخلاف کشت و عملی که از روی غیر تقوی است که به اندک سببی در معرض هلاکت و خشکی واقع میگردد، چنانکه خداوند در قرآن کریم س ۹ ی ۱۰۹ میفرماید: افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانها ربه فی نار جهنم یعنی آیا کسیکه بناء کند بنیان دین خود را بر تقوی و پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او را بطلبد بهتر است یا کسیکه بناء کند بنیان دینش را بر کنار رودی که زیر آن بمرور سیل تهی شده نزدیک بخرابی است، پس منهدم شود و فرود آید در آتش دوزخ) و در

خانه های خودتان پنهان شوید (برای فتنه و فساد بیرون نیائید) و اختلافاتی که بین شما است اصلاح کنید و توبه (بازگشت بسوی خدا و پشیمان از کردار زشت) در عقب شما است (هر موقع از معاصی پشیمان شدید به توبه باز گردید که از شما جدا نیست) و هیچ سپاسگزارنده ای (چون نعمتی بیند) حمد و سپاس نباید بکند مگر پروردگارش را (زیرا جمیع نعمتها از او است) و هیچ سرزنش کننده ای (چون شری بیند) ملامت و سرزنش نباید بکند مگر خودش را (زیرا از شرارت خود او است که به آن شر گرفتار شده است، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۴ ی ۷۹ میفرماید: ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک یعنی آنچه را که از نیکوئی به تو میرسد از جانب خدا است و آنچه از بدی به تو می رسد از جانب تو است، معاصی و کردار زشت تو سبب آن است).

خطبه ۰۱۷-داوران ناشایست

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره کسیکه میان مردم حکمرانی میکند و لائق این منصب نیست: دشمن ترین خلائق نزد خدا (کسانیکه هرگز رحمت حق شامل حال ایشان نمیشود) دو مردند (اول) مردی که خداوند او را (بسبب عصیان و نافرمانی) بخود واگذاشته، پس (چنین مردی چون هر چه میخواهد انجام میدهد) از راه راست منحرف گردیده و بسخن بدعت آور و دعوت مردم به ضلالت و گمراهی دل داده است (دوست دارد به اینکه سخنی بگوید که سبب احداث چیزی در دین شود که از دین نبوده و مردم را به گمراهی و بدعملی وادارد) پس این مرد سبب فتنه و فساد است برای کسیکه بواسطه او در فتنه واقع شده، و گمراه است از راه کسی که پیش از او به راه راست رفته (بر طبق کتاب و سنت رفتار کرده) و گمراه کننده است کسانی را که در زنده بودن و بعد از مردنش از او پیروی میکنند (و بسبب اضلال و گمراه کردنش) بار گناهان غیر خود را حمل کرده و در گرو گناه خویش هم میباشد و (دوم) مردیکه نادانیها را در خود جمع کرده (و بوسیله آنها) مردم نادان را گمراه میکند، در تاریکیهای فتنه و فساد بیخبر است (از اینکه راه نجاتی برای او نیست) در موقع اصلاح کردن (میان مردم) کور است (راه اصلاح میان ایشان را نمی داند به چه نحوی است(عوام او را دانا مینامند و حال آنکه نادان است، صبح کرد

هر روز و در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسیار است تا اینکه به آن رسید و سیر آب گردید از آب متعفن گندیده و پر شد از مطالب بیهوده)جمع کرد چیزهایی را که گفتار و کردارش را برخلاف حق نموده و مانند آب گندیده زیان آور بود، زیرا آب متعفن علاوه بر اینکه رفع تشنگی نمیکند سبب بیماریهای گوناگون میگردد(میان مردم برای حکم دادن نشسته و به آنچه که بر غیر او اشتباه است خود را دانا میداند)برای اصلاح مرافعه و هر مشکلی مهیا است(اگر به او یکی از مسائل مشکله عرضه شود در پاسخ آن سخنان بیمعنی و بیهوده از رای خود تهیه نموده)بر طبق سخنانش حکم میدهد(و بدرستی آنچه در جواب گفته یقین دارد، او در خلط نمودن شبهات)بیکدیگر برای فریب عوام(مانند تنیدن تار عنکبوت است)برای صید مگس، چنانکه عنکبوت بلعاب دهن خود تاری بافته که پایه محکمی ندارد و بوزیدن نسیمی از هم جدا میشود، سخنان بیمعنی این مرد هم چون مبنای صحیحی ندارد بیک اشکال کردن جزئی از بین میرود، و در آنچه را که گفته مردد میماند و(نمیداند آیا درست حکم کرده یا بخطاء رفته، اگر درست حکم نموده میترسد که مبادا خطاء کرده باشد و اگر غلط گفته امید دارد (که مردم بگویند) درست حکم کرده، نادان است و در نادانیها هم بسیار اشتباه میکند، چشم او کم سو است (که در تاریکیهای جهل و نادانی وامانده نمیداند از کدام راه برود) و بسیار سوار بر شترهائی میشود که پیش راه خود را نمی بینند (در مسائل مشکله حیران و سرگردان است نمیداند چه جواب دهد) بواسطه نادانی جواب دندان شکنی نمیتواند بدهد (آنچه میگوید از روی وهم و خیال است و در هیچیک از مسائل علم و یقین ندارد) روایات را (از روی بی اطلاعی

و نفهمیدن صحت و بطلان آنها) بباد میدهد مانند بادی که گیاه خشک و بیفائده را پراکنده میکند (مقصود از آن روایات را نمیفهمد چیست و جای استعمال آنرا نمیداند کجا است، روایات را بدون سبب هر جا نقل میکند) سوگند بخدا با مایه و توانا نیست (از علم و دانش بهره ای ندارد) بپاسخ دادن پرسشی که از او میشود، و آنچه به او تفویض شده (از امور دین و دنیای مردم) لیاقت ندارد، و چیزی را که او انکار کرده گمان نمیبرد دیگری علم بر آن دارد (بسبب جهل مرکب که نمیداند و مدعی است که میداند، گمان میکند آنچه برای او معلوم نیست برای دیگران نیز مجهول است و راه حلی ندارد) وباور نمیکند که بر خلاف آنچه که گفته دیگری را دانشی است (چون خود را اعلم از همه میداند گمان میکند کسی را برخلاف گفته او سخنی نیست) و اگر امری بر او تاریک باشد (در جواب مسئله ای باز ماند) چون دانست که آنرا نمیداند (از اهلش) میپوشاند و نمیگذارد آشکار گردد (تا نگویند که او دانا نیست) و بسبب حکمهائی که بظلم و ستم صادر کرده خونهای به ناحق ریخته شده به زبان حال فریاد میکنند، و میراثها از دست جور او به آواز بلند مینالند (که به ناحق به صاحبانش نرسیده) به خدا شکایت میکنم (و درد خود را اظهار مینمایم) از گروهیکه با جهل و نادانی زندگانی میکنند و بر ضلالت و گمراهی میمیرند، متاع و کالائی کاسدتر و بیقدرتر از کتاب خدا در میان ایشان نیست موقعی که بدرستی خوانده تغییر و تبدیلی در آن ندهند، و متاعی رواجتر و گرانبهاتر از آن نیست هر گاه تحریف و تغییر در آن داده شود (و بر طبق اغراض باطله تاویل نمایند) و نزد ایشان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست (زیرا اغراض آنان وابستگی بچیزی دارد که در دین منع گردیده است).

خطبه ۰۱۸–نکوهش اختلاف عالمان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در مذمت علمایی که فتوای مخالف میدهند (و حکم آنرا نه از روی ادله شرعیه، بلکه برای خود و از روی قیاس مینمایند): مسئله ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده میشود او به رای خود راجع به آن فتوی میدهد همان مسئله از قاضی دیگری سوال میشود فتوای او برخلاف قاضی اولی است، آنگاه ایشان با حکمهای خلاف یکدیگر نزد پیشوائی که آنها را قاضی قرار داده گرد می آیند (و از او تصدیق میخواهند) قاضی القضاه رای همه آنان را درست میداند در صورتیکه خدای ایشان یکی و پیغمبر آنها یکی و کتابشان یکی است (پس حکم یک مسئله را به اختلاف بیان کردن برای چیست و تصویب قاضی القضاه درستی همه آن اختلافات را از روی چه مبنائی است؟!) آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده که مخالف یکدیگر (در یک مسئله) فتوی بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده اند؟ (بدیهی است چون اختلاف سبب حیرت و سرگردانی است امر به آن از خداوند متعال شایسته نیست) یا اینکه آنان را از اختلاف نهی نموده و آنها معصیت و نافرمانی کرده اند (پس صواب دانستن قاضی القضاه آراء مختلفه را و حکم کردن بدرستی همه آنها بیجا است) یا اینکه خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای اتمام آن از ایشان کمک و یاری خواسته است؟ (این نیز درست نیست، زیرا کمک خواستن خالق از مخلوق خلاف عقل است) یا اینکه خود را شریک خداوند میدانند و (بر طبق رای خویش به هر نحوی که بخواهند) حکم میدهند او هم راضی است؟ (این نیز باطل است، زیرا بدیهی است که خدا را شریکی نیست) یا اینکه خداوند دین تامی فرستاده (و سبب اختلاف قضاوت آنستکه) رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی نموده؟ و حال آنکه (چنین نیست، زیرا) خداوند متعال میفرماید (در قرآن کریم که بوسیله رسولش بمردم تبلیغ فرموده س ۶ ی ۳۸): هیچ چیزی را در قرآن فروگزار نکرده ایم (آنچه باید بگوئیم بیان نموده ایم)

و قال: فیه تبیان کل شی ء یعنی و فرموده در آن هر چیزی بیان شده (این جمله مضمون قول خداوند سبحان است که در س ۱۶ ی ۸۹ میفرماید: و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شی ء یعنی قرآن را بر تو فرستادیم که هر چیزی را بیان میکند) و ذکر فرموده است که بعضی از قرآن تصدیق میکند بعض دیگرش را و اختلافی در آن نیست، پس فرموده (در قرآن کریم س ۴ ی ۸۲): این قرآن اگر از جانب غیر خداوند بود (چنانکه کفار و منافقین عقیده داشتند که از جانب خدا نیست، بلکه بشری آنرابیان کرده(هر آینه در آن اختلاف بسیاری می یافتند)زیرا کلام بشر از جهت لفظ و معنی خالی از خلل و فساد نیست و چون در قرآن اختلافی از قبیل تناقض معنی و تفاوت نظم یافت نشده دلیل بر آنستکه آنرا بشر نگفته، پس از جمله این بیانات دانسته شد که رسول اکرم در تبلیغ احکام کوتاهی نکرده و هیچ چیز سبب اختلاف قضات نیست مگر جهل و نادانی ایشان بکتاب خدا، و البته چنین اشخاص شایسته حکم دادن نیستند(و ظاهر قرآن کریم شگفت آور و نیکو و باطن آن ژرف و بی پایان است)پس همه کس را اسرار آن بدست نیاید(و عجائب و غرائب)نکات و اسرار(آن پایانی ندارد)هر چند در تحصیل آنها کوشش شود(و تاریکیها)ی جهل و نادانی و شبهات(رفع نمیگردد مگر بوسیله آن.

خطبه ۰۱۹-به اشعث بن قیس

از سخنان آن حضرت علیه السلام است با شعث ابن قیس، حضرت در کوفه بالای منبر خطبه میخواند، در ضمن بیاناتش سخنی فرمود که اشعث بر آن جناب اعتراض کرد (در ضمن سخن، آن بزرگوار امر حکمین را در جنگ با معاویه بیان میکرد، مردی از اصحاب آن حضرت برخاسته گفت، ما را از قبول حکمین نهی فرمودی و بعد به آن اجازه دادی، نمیدانیم کدام یک از این دو بهتر بود، پس حضرت امیر دست بروی دست زده فرمود هذا جزاء من ترک العقده یعنی این حیرت و سرگردانی جزای شما است که در کار خویش تامل و احتیاط را از دست دادید و مرا بقبول آنچه حکمین بگویند وادار ساختید، اشعث بمقصود حضرت پی نبرد و گمان کرد که آن جناب میفرماید این جزای من است که از مصلحت غافل مانده احتیاط را از دست دادم، و) گفت: این سخن بر ضرر و زیان حضرتت تمام شد و سودی نداشت، پس حضرت نگاه تندی به او کرده فرمود: چه ترا دانا گردانید (به اینکه) چه بر ضرر و چه بر نفع من است؟ لعنت خدا (دوری رحمت او) و لعنت و نفرین لعنت کنندگان بر تو باد ای جولا پسر جولا، و ای منافق پسر کافر (لعن حضرت بر اشعث برای اعتراض او بر آن جناب نبوده، بلکه برای آن بود که با وجود بودن میان اصحاب حضرت نفاق را از دست نداده، همیشه دوروئی میکرد، و شخص منافق سزاوار لعن است، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۲ ی ۱۵۹ میفرماید: ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون یعنی کسانیکه میپوشانند نشانه های روشن و هدایتی را که ما فرستادیم بعد از چیزی که در کتاب برای مردم بیان کردیم، خداوند و جمیع لعنت کنندگان ایشان را لعنت و نفرین میکنند. در بعضی تواریخ بیان شده که اشعث و پدرش برد یمانی میبافته اند و چون جولائی موجب نقصان عقل و سفاهت است، لذا حضرت او را به این اسم سرزنش فرموده، و در بعضی کتب نوشته اند او از اکابر و بزرگان کنده بود و سرزنش حضرت او را برای آن بود که در راه رفتن از روی تکبر و تبختر دوش میجنبانیده، و این نوع حرکت را در لغت حیاکه خوانند، و بهر تقدیر در تعقیب بیان مذمت و نقصان عقل او فرموده(سوگند بخدا در کفر

یک مرتبه اسیر شدی و در اسلام بار دیگر، و دارائی و حسب و بزرگی ترا از یکی از این دو اسیری نجات نداد)سبب اسیری او در زمان کفر آن بود که چون قبیله مراد پدرش را کشتند لشگر آراسته بخونخواهی پدر حرکت کرد و در آن جنگ مغلوب شده اسیر گردید و در آخر سه هزار شتر فداء داده خود را از اسیری نجات داد، پس از آن با هفتاد مرد از کنده خدمت رسول مشرف شده اسلام پذیرفت، اما سبب اسیری او در اسلام آنستکه بعد از وفات پیغمبر اکرم مرتد شد و آن زمان ساکن حضر موت بود، اهل آن سامان را از دادن زکوه منع کرد و با ابابکر بیعت ننمود، پس ابابکر زیاد ابن لبید را با جمعی بجنگ او فرستاد، اشعث با ایشان جنگ کرد تا اینکه در قلعه ای محصور شد، و زیاد بر او سخت گرفت و آبرا به روی و تابعینش بست، پس اشعث برای خود و ده نفر از خویشاوندانش امان خواست که او را نزد ابابکر ببرند تا درباره ایشان حکم دهد، و زیاد و لشگرش را بعد از گرفتن امان به قلعه راه داد، چون وارد شدند به قتل ساکنین قلعه پرداختند، آنان گفتند که شما به ما امان داده اید، زیاد گفت: اشعث بجز برای خودش و ده نفر امان نخواسته، پس آنها را کشت، و اشعث را با ده نفر اسیر کرده بنزد ابابکر فرستاد، ابابکر او را عفو نمود و خواهر خود ام فروه دختر ابی قحافه را به او تزویج کرد، و از او سه فرزند متولد شد: محمد و اسحاق و اسماعیل، و محمد ابن اشعث همان کسی است که در خون سیدالشهداء در کربلا شرکت داشت، خلاصه چون اشعث از روی بیخردی قوم خود را بکشتن داد، لذا حضرت میفرماید(: مردیکه قوم خود را به شمشیر)کشته شدن(راهنما باشد و ایشان را بمرگ سوق دهد سزاوار است نزدیکان دشمنش بدارند و بیگانگان امینش ندانند.)سیدرضی فرماید:(میگویم: منظور حضرت آنستکه یکمرتبه اشعث در موقعی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر وقتی که اسلام آورده بود، و اما مقصود سخن آن حضرت در مذمت اشعث که فرمود کسی که شمشیر را بر قوم خود راهنما باشد، واقعه اشعث است با خالد ابن ولید در یمامه که اشعث در آن شهر قوم خود را فریب داد و با ایشان مکر کرد تا اینکه خالد بر آنان تسلط یافت و بعد از این واقعه او را عرف النار می نامیدند یعنی نشانه بلندی آتش و این جمله نزد آنها نام مکر کننده بوده)کنایه از اینکه مکر کننده نشانه آتش است که هر که نزد او رود در آتش می افتد(.

خطبه ۰۲۰-در منع از غفلت

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که معصیت کار آن را به سختیهای بعد از مرگ آگاه میسازد، گویا میفرماید ای کسانیکه دستورات الهی را پیروی نمیکنید): اگر شما بچشم ببینید آنچه را که مردگان شما بچشم دیدند هر آینه غمگین میشوید و زاری میکنید و (امر و نهی خداوند را) میشنوید و پیروی مینمائید و لیکن آنچه را که گذشتگان دیده اند از شما پنهان است (و باین جهت زاری نکرده نمیترسید و از خدا و رسول و خلیفه بر حق اطاعت و پیروی نمینمائید) و نزدیکست پرده برداشته شود (شما نیز ببینید آنچه رفتگان دیده اند) و بتحقیق بیناتان نموده اند اگر بینا باشید، و شنواتان کرده اند اگر شنوا باشید، هدایت شده اید (راه راست را به شما نشان داده اند) اگر قبول هدایت نمائید، براستی بشما میگویم هر آینه عبرتها (بتوسط پیغمبران) بر شما آشکار گردید، و منع شدید شما از آن چیزیکه نهی شده است (پس جای عذر باقی نمانده) و تبلیغ نمیکند از جانب خدا بعد از رسولان آسمان (ملائکه) مگر بشر (ارشاد و انذار مردم بدست بشر است، پس انتظار و توقع نداشته باشید که فرشتگان بر شما فرود آیند و احکام الهی را تبلیغ نمایند).

خطبه ۰۲۱-در توجه به قیامت

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (راجع بمرگ و قیامت): عاقبت و پایان جلو روی شما است (بالاخره هر کس پایان را خواهد دید و ببهشت یا بدوزخ وارد خواهد شد) و قیامت یا مرگ در عقب است که شما را سوق میدهد و میراند (چون قیامت و مرگ آمدنی است مانند آنستکه دنبال کسی افتاده و او را براند، بنابراین) سبک شوید (بارهای گران را رها کنید) ملحق گردید (برفتگان برسید) که اولی شما را بازداشت نموده آخری شما را منتظرند (پیشینیان که رفته اند، در راه باز داشتشان کرده منتظرند که آخرین نفر به ایشان ملحق شود تا همه کاروان یکباره به قیامت وارد شوند. سیدرضی فرماید:) میگویم: بعد از کلام خداوند سبحان و کلام حضرت رسول صلی علیه و آله این کلام با هر کلامی سنجیده شود رجحان و برتری دارد و از آن پیشی گیرد (هیچ کلامی به پایه آن نخواهد رسید) و اما آنچه آن حضرت فرمود: تخففوا تلحقوا (سبک گردید تا ملحق شوید) کلامی از این کوتاهتر و پر معنی تر شنیده نشده، و چه ژرفست عمق این کلمه (هر چند بیشتر تامل و تدبر کنی به پایان آن نمیرسی) و چقدر این جمله سر تا پا حکمت و پند تشنگی (هر تشنه ای) را برطرف میکند، و ما در کتاب خصائص عظمت و بزرگی این کل

مه را شرح داده ایم.

خطبه ۰۲۲--در نکوهش بیعت شکنان

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در توبیخ و سرزنش کسانی که کشتن عثمان را به آن حضرت نسبت دادند مانند طلحه و زبیر، و بطلان دعوی ایشان را ثابت میکند، پس از آن شجاعت و دلیری خود را اظهار میفرماید): آگاه باشید شیطان گروه خود را برانگیخته و سپاهش را گرد آورده تا جور و ستم به جاهای خود باز گردد (فاسق ستم پیشه گیرد) و باطل به اصلش برگردد (جاهل نادرست گوید) سوگند بخدا خودداری نکردند از نسبت دادن به من منکری را (نسبت دروغ که به من دادند کشتن عثمان و رضای من بر قتل او میباشد) و میان من و خودشان از روی عدل و انصاف سخن نگفتند (زیرا اگر به عدل و انصاف رفتار میکردند و بطلان دعوی ایشان واضح بود) و (دعوی نادرست ایشان آنستکه) حقی را (از من) میطلبند که خودشان ترک کرده اند، و (خونخواهی مینمایند از) خونیکه خودشان ریخته اند، پس اگر من در ریختن آن خون (کشتن عثمان) با ایشان شرکت کرده بوده ام آنها را هم بهره ای از آن بود (پس اینان نباید درصدد خونخواهی عثمان برآیند، زیرا آنان نیز قاتل هستند، نه وارث تا بتوانند خون او را مطالبه نمایند) و اگر بدون من مباشر بوده اند، پس بازخواستی نیست مگر از ایشان، و بزرگترین حجت و دلیلشان (بر نسبت دادن شرکت در قتل عثمان به من) بر زیان خودشان است (زیرا خودشان در قتل او مباشرت داشته اند، و من میدانم ایشان درصدد خونخواهی عثمان نیستند، بلکه) شیر میخواهند از مادری که از شیر دادن باز ایستاده و زنده میخواهند بنمایند بدعتی را که مرده (توقع دارند من هم مانند عثمان از مال فقراء و مسلمانان هر چه میخواهند به ایشان بدهم، ولیکن من چنان نخواهم نمود و بدعت او برنمیگردد) ای نومیدی که دعوت میکنی (مرا به جنگ یا به موافقت خویش میخوانی حاضرشو) دعوت کننده کیست و به چه اجابت میشود؟ (مقصود از این جمله بیان رذالت و پستی دعوت کننده آن حضرت است بجنگ که طلحه یا زبیر یا عایشه باشند)

و من بحجت خدا بر ایشان و علم او درباره اینان راضی هستم (به آنچه خدای متعال میان من و ایشان حکم کرده و حجت بر آنها تمام ساخته رضا میدهم، و خداوند به فساد نیت و ضلالت کارشان دانا است، و مراد از حجت خدا فرمان او است به جنگیدن با یاغیان، چنانکه در قرآن کریم س ۴۹ ی ۹ میفرماید: و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفی ء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین یعنی اگر دو طائفه از مومنین با یکدیگر کارزار کنند میان ایشان را صلح دهید و اگر یکی ازاین دو طایفه تعدی و ستم کرد و به صلح راضی نگشت کارزار کنید با کسانیکه تعدی کنند تا بحکم خدا برگردند و امر و فرمان او را پیروی کنند، پس اگر براه حق باز گردیده را ترک نمایند میان ایشان را با تسویه اصلاح کنید، و عدالت داشته باشید که خدا عدالت کنندگان را دوست می دارد. خلاصه منظور حضرت آنست که من به فرمان خدا راضی هستم(پس اگر ایشان سرکشی نمایند)از راه حق پیروی نکنند(برندگی شمشیر را به آنها حواله میکنم)آنان را به قتل میرسانم(که ایشانرا برای بهبودی از باطل)بیماری جور و ستم(کفایت میکند و حق را یاری مینماید، و شگفت است پیغام فرستادن ایشان بسوی من که برای نیزه زدن بیرون بیایم و برای شمشیر کشیدن شکیبا و بردبار باشم! مادرشان به عزایشان بنشینند، هیچ وقت من بجنگ تهدید نمی شدم و از ضرب شمشیر نمی ترسم، و من به وجود پروردگار یقین داشته در دین خویش شک و شبهه ای ندارم)تهدید و ترسیدن سزاوار کسی است که به خدای خود یقین نداشته در دینش شبهه دارد به این جهت از مرگ و کشته شدن میترسد(.

ص: ۸۴

خطبه ۰۲۳-در باب بینوایان

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در آن فقراء را پند میدهد که بر اغنیاء رشک نبرند و به اغنیاء دستور داده که از روی رئاء و خودنمایی کاری نکنند و فوائد صله رحم و مهربانی و کمک به خویشان را بیان میفرماید): پس از ستایش خداوند و درود بر پیغمبر اکرم فرمان الهی (آنچه مقدر است) فرود می آید بسوی هر کس مانند دانه های باران از آسمان به زمین و قسمت هر کس زیاد یا کم به او میرسد (هر کس به آنچه خداوند متعال از روی حکمت و عدالت برای او تعیین نموده بهره مند میگردد، چنانکه در قرآن کریم س ۴۳ ی ۳۲ میفرماید: نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الاحیوه الدنیا یعنی ما آنچه را که باید در زندگانی دنیا به آنها برسد بین ایشان قسمت نموده ایم، و در س ۱۵ ی ۲۱ میفرماید: و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم یعنی چیز نیست مگر آنکه خزینه های آن در تحت تصرف ما است و نمیفرستیم آن را مگر به اندازه ای که معلوم شده) بنابراین هر گاه یکی از شما در اهل یا در مال یا در وجود شخص برادر (همنوع) خود زیادتی بیند نباید سبب فتنه و فساد او گردد (رشک بر او نبرده خود را در مخاطرات دنیا و آخرت نیندازد) زیرا مرد مسلمان مادامیکه (بر دی

گری رشک نبرده(پستی و عاری اظهار نکرده تا سر زبان مردم بیفتد و بر اثر آن بی مقدار شود و کوتاه بینان پست بسبب آن بر او برانگیخته شوند مانند قمار باخته ایست که از اولین تیرهای خود فیروزی و بردن را منتظر است تا بلکه غنیمتی بدست آورده خسارت خود را جبران نماید)خلاصه فقیر و درویش تهی دست که امثال و اقران خود را با مال و منال و اولاد بسیار می بیند نباید بر ایشان رشک برده در معصیت افتد و با آنها بدخویی کند یا در برابر آنان فروتنی نماید، بلکه باید اظهار بی نیازی نموده اندوه در دل خود راه ندهد و همت بر آن گمارد که آنچه سبب پستی و عار است از او ظاهر نشود و آبرو و شرف خویش را نیکو نگهدارد، و همیشه خوشحال و منتظر فراوانی نعمت باشد مانند قمار باخته ای که انتظار بردن را میکشد(و همچنین مرد مسلمان تنگدست که از خیانت)با خدا و خلق(دوری نموده یکی از دو چیز نیکو را از جانب خدا انتظار میبرد: یا دعوت کننده خدا را)مرگ که همه کس را بسوی خدا میخواند(پس آنچه نزد خدا می یابد)از نعمتهای آخرت(برای او بهتر)از نعمتهای دنیا(است، یا روزی خدا را)در دنیا(پس او صاحب اهل و مال گردد در حالتیکه دین و حسب او) علم و آداب و بردباریش(با

او است، به تحقیق مال و اولاد متاع دنیا است (که فانی میگردد) و عمل نیکو متاع آخرت است (که باقی و برقرار میباشد) و گاه باشد که خداوند به گروهی هر دو را عطا می فرماید (هم از دنیا بهره میبرند و هم از آخرت) پس (به آنچه مقدر است رضا داده معصیت و نافرمانی نکنید و) از عذاب خدا که به آن ترسانیده است شما را بترسید، و ترسیدن شما از روی عذر و بهانه نباشد (مانند ترسیدن خردمندان که میترسند مبادا گرفتار خطا و تقصیری شوند) و عبادت کنید (خدا را) نه بقصد جلوه دادن نزد مردم و خودنمائی، زیرا کسی که برای غیر خدا کاری انجام دهد خداوند اجر او را با کسی که برای او آن کار را انجام داده محول می سازد (تا مزد خود از او بخواهد، و چون حضرت در جمیع گفتار و کردارش کسی را غیر از خدا در نظر نداشته در اینجا شروع به دعا می فرماید:) از خدا می طلبیم مرتبه های شهیدان را (که در بلاء شکیبا بودند) و زندگی کردن با خوشبختان را (که به کسی رشک نبردند) و مرافقت با پیغمبران را (که کاری از روی ریاء و خودنمایی نکردند).

ای مردم هیچکس از طـایفه و خویشـان خود بی نیاز نیست هر چنـد صاحب مال و دارائی باشـد و بـدست و زبان آنها که از او دفـاع و یـاری نماینـد حـاجت دارد و نزدیکـان شـخص برای حفظـالغیب او مهمـترین اشخاصـند و بهـتر میتواننـد پراکنـدگی و گرفتاری او را مرتفع سازند و در هنگام سختی و پیشامدهای ناگوار اگر برای او پیش آید بر او (از بیگانگان) مهربانترند، و نام نیکو که خداونـد به شـخص در میان مردم عطاء فرمایـد بهتر است برای او از ثروت و دارائی که برای دیگری به میراث گذارد (زیرا نام نیکو در میان مردم سـبب میشود که از خویشان و بیگانگان هر که بشـنود برای او طلب مغفرت کند و اما ارث فقط به ارث برنـده نتیجه می بخشـد، پس صـرف مـال در طلب ذکر جمیـل و نام نیکو برای شـخص بهتر است از باقی گـذاردن مال و ثروت برای وارث، و این جمله اشاره است به اینکه شخص باید از صرف مال درباره خویشان دریغ ننموده و به ایشان کمک و دستگیری نماید).

و قسمتی از این خطبه است: آگاه باشید نباید رو بگرداند یکی از شما از خویشان خود آنگاه که ببیند آنها را در فقر و پریشانی و بایستی بایشان احسان نماید مالی را که زیاد نمیشود اگر از دادن آن خودداری نماید و کم نمیگردد اگر آنرا صرف کند (خداوند عوض آنرا خواهد داد) و هر که از طائفه خویش دست بکشد (آنها را کمک و دستگیری ننماید) پس، از ایشان یکدست گرفته شده و از او دستهای بسیار، و کسیکه (بخویشان خود) متواضع و مهربان و همراه باشد دوستی همیشگی آنها را به خود جلب میکند. (سید رضی فرماید:) میگویم: غفیره دراین خطبه بمعنی زیادتی است، چنانکه در عوض جمع کثیر میگویند: جم غفیر و جماء غفیر، و در روایتی است به جای آن عفوه گفته شده، و عفوه چیز نیکو را گویند، چنانکه گفته میشود: اکلت عفوه الطعام یعنی طعام نیکوئی خوردم، و چه خوش معنائی اراده فرموده است حضرت از فرمایش خود: و من یقبض یده عن عشیرته تا آخر زیرا هر که همراهی و نفع خود را از خویشانش بازدارد یک کمک را از آنها دریغ نموده، پس هر گاه به نصرت و یاری ایشان حاجت پیدا کند و بخواهد که آنها او را کمک کنند، از یاریش خودداری می نمایند و بحرف او گوش نمی دهند، بنابراین از مساعدت

دستهای زیاد و همراهی قدمهای بیشمار محروم میماند.

خطبه ۰۲۴-برانگیختن مردم به پیکار

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در اظهار ثبات قدم و ایستادگی خود در جنگ فرموده، و قول کسی را که گفته آن حضرت در کارزار سستی مینماید نادرست دانسته، و مردم را به تقوی و پرهیزکاری ترغیب میفرماید): بجان خودم سوگند در جنگیدن با کسیکه مخالفت حق کرده و در راه ضلالت و گمراهی قدم نهاده است مسامحه و سستی نمیکنم (زیرا جنگیدن با مخالفین حق واجب و سهل انگاری و سستی در آن معصیت است) پس ای بندگان خدا از خدا بپرهیزید (سخن بیجا نگوئید و کار ناشایسته نکنید) و از خدا بسوی خدا بگریزید (از خشم او در پناه رحمتش، و از عذاب او در پناه آمرزشش، و از عدل او در پناه فضلش) و در راه واضح و روشنی که جلو شما قرار داده (راه راست شریعت) بروید، و قیام کنید به چیزی که مکلف نموده است شما را (به انجام اوامر شرعیه) پس (چون به دستورات الهی رفتار کرده اوامر شرعیه را انجام دادید) اگر در دنیا رستگار نشدید علی ضامن فیروزی و رستگاری شما در آخرت است.

خطبه ۰۲۵-رنجش از یاران سست

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است، چون اخبار پی درپی به آن جناب می رسید که اصحاب و لشگر معاویه بر شهرها دست یافته اند و عبیدالله ابن عباس و سعید ابن نمران که از جانب آن حضرت بر شهر یمن والی و حاکم بودند پس از غلبه بسر ابن ابی ارطاه بر ایشان در کوفه نزد آن بزرگوار آمدند (و سبب بیرون آمدن آنها از یمن آن بود که در صنعاء یکی از شهرهای یمن گروهی از دوستان عثمان بودند که برای مصلحتی با حضرت امیر بیعت کردند تا وقتی که مردم عراق با آن حضرت مخالفت نمودند و در مصر محمد ابن ابی بکر را کشتند، و ظلم و تعدی اهل شام بسیار شد، ایشان هم فرصت بدست آورده بنام خونخواهی عثمان با عبیدالله ابن عباس و سعید ابن نمران مخالفت کردند، چون این خبر به آن حضرت رسید نامه ای به ایشان نوشت و آنانرا تهدید نمود، آنها در جواب نوشتند که بایستی عبیدالله و سعید را از این شهر عزل کنی تا ما تو را اطاعت کنیم، و بعد نامه آن حضرت را برای معاویه فرستاده او را از این قضیه خبر دادند، معاویه بسر ابن ابی ارطاه را که مردی فتنه جو و خونریز بود بسوی ایشان فرستاد، و او وقتی وارد صنعاء شد که عبیدالله و سعید، عبدالله ثقفی را جانشین خود قرار داده از

آنجا گریخته به سمت کوفه می آمدند، بسر، عبدالله ثقفی را به قتل رسانید، چون این دو نفر در کوفه خدمت حضرت رسیدند آن جناب ایشان را ملامت و سرزنش نمود که چرا با بسر ابن ابی ارطاه نجنگیدند، آنها عذر آوردند به اینکه ما توانائی جنگیدن با او را نداشتیم(حضرت در حالتیکه از تنبلی اصحاب خود از جهاد و مخالفت کردن ایشان با رای و تدبیرش دلتنگ و آزرده گردیده بود برخاسته به منبر رفت و فرمود: نیست در تصرف من مگر کوفه که اختیار و قبض و بسط آن در دست من است، ای کوفه اگر نباشد مرا جز تو و گرد بادهای توهم بوزد)فتنه و فساد و نفاق و دوروئی اهل تو انگیخته شود(پس خدا زشت گرداند ترا)خراب و ویران کند که هیچکس به تو متوجه نگردد(و بر سبیل مثال شعر شاعر را خواند:)لعمرا بیک الخیر یا عمرو اننی علی و ضر من ذاالاناء قلیل یعنی ای عمرو سوگند بجان پدر خوب تو که من رسیده ام به چرکی و چربی کمی از این ظرف طعامی که باقی مانده است (کنایه از اینکه بهره من از مملکت به این پستی و کمی شده است)

پس از آن فرمود: بمن خبر رسیده که بسر (بامر معاویه با لشگر بسیار) وارد یمن گردیده، سوگند به خدا من گمان می کنم بهمین زودی ایشان بر شما مسلط می شوند و صاحب دولت گردند برای اجتماع و یگانگی که در راه باطلشان دارند و تفرقه و پراکندگی که شما از راه حق خود دارید، و برای اینکه شما در راه حق از امام و پیشوای خود نافرمانی می کنید و آنان در راه باطل از پیشوای خودشان پیروی می نمایند، و آنها امانت او را اداء می کنند و شما خیانت می نمائید (بیعت و پیمان آنها پایدار است و شما پیمان خود را می شکنید) و برای اصلاحی که آنها در شهرهای خودشان می نمایند (با یکدیگر الفت و دوستی و یگانگی دارند) و فساد شما (که با یکدیگر بغض و حسد و نفاق و دوروئی و جدائی دارید، و این سبب مغلوبیت و شکست هر قومی است) پس (من شما را آنقدر خیانتکار می دانم که) اگر یکی از شما را بر قدح چوبی بگمارم می ترسم بند و جنگک آنرا (که به پالان شتر آویزان می کنند) ببرد. بارخدایا من از ایشان (اهل کوفه) بیزار و دلتنگ شده ام و ایشان هم از من ملول و سیر گشته اند، پس بهتر از اینان را بمن عطا کن و بجای من شری را به آنها عوض ده، بارخدایا دلهای ایشان را (از عذاب و

ترس(آب کن مانند نمک در آب)ای اهل کوفه(آگاه باشید به خدا سوگند دوست داشتم بجای شما هزار سوار از فرزندان فراس ابن غنم)که بغیرت و شجاعت و همراهی مشهور بودند(برای من بود)در اینجا در تعریف فرزندان فراس بر سبیل مثال این شاعر را خواند:(هنالک لو دعوت اتاک منهم فوارس مثل ارمیه الحمیم یعنی ای ام زنباع)ام زنباع کنیه زنی است(جای نصرت و یاری اگر ایشان)بنی تمیم(را بخوانی سوارانی از آنها مانند ابرهای تابستان بسوی تو می آیند. پس از آن حضرت از منبر فرود آمد.)سیدرضی فرماید:(می گویم: ارمیه جمع رمی و معنی آن ابر است، و حمیم در اینجا فصل تابستان است، و اینکه شاعر ابر تابستان را ذکر نموده برای آن است که ابر تابستان چون آب ندارد تند رو است و ابری که پر از آب باشد آهسته می رود و چنین ابری غالبا در زمستان می آید. و شاعر حمیت آن جماعت را وصف نموده باینکه چون ایشانرا برای نصرت و یاری کردن بطلبند آنها دعوت را فورا اجابت کرده برای همراهی و کمک حاضرند، و دلیل برای همان قول شاعر در این شعر است.

خطبه ۰۲۶--اعراب پیش از بعثت

از خطبه های آن حضـرت علیه السـلام است (که پیش از حرکت به نهروان فرموده:) به تحقیق خداونـد متعال فرسـتاد حضـرت محمد صلی الله علیه و آله را در حالتی که ترساننده بود جهانیان را از عذاب الهی و امین بود بر آنچه به او نازل می شد، و شما ای گروه عرب در آن هنگـام پیرو بـدترین کیش بودیـد (که شـرك و بت پرستی بود) و در بـدترین جایگـاه (حجاز) بسـر می بردیـد (که قحطی و فتنه و فسـاد در آنجا بسـیار بود) در زمینهای سـنگلاخ و میان مارهای پر زهری که از آوازها نمی رمیـدند مانند اینکه کر بودند اقامت داشتید، آب لجن سـیاه را می آشامیدید، و غذای خشن (مانند آرد جو پر سپوس و آرد هسته خرما و سوسـمار) می خوردیـد، و خون یکـدیگر را می ریختیـد، و از خویشاونـدان دوری می کردیـد (بر اثر سـختی معیشت و بدی اخلاق رعایت صله رحم نمی نمودید) بتها در میان شما نصب شده بود (ساخته دست خود را پرستش می نمودید) و از گناهان اجتنـاب و دوری نمی کردیـد (پس بـه سـبب وجـود مقـدس حضـرت رسـول اکرم از آن زنـدگانی بـد و فسـاد عقیـده و همه گرفتاریهـا نجـات یافتیـد و در میـان مردم دنیا به سـیادت و بزرگی مشـهور شدیـد، اکنون آیا سـزاوار است که بر خلیفه بحق و جانشین آن بزرگوار یاغی شده او را نافرما

نی کنید(.

و قسـمتی از این خطبه است (که پیشامـد خود را بعد از وفات حضـرت رسول اکرم بطور اجمال بیان می فرماید: چون مخالفین خلافت را که حق من بود غصب کردنـد): پس (در کار خویش) انـدیشه کرده دیـدم در آن هنگام بغیر از اهل بیت خود (بنی هـاشم) یـاوری نـدارم (و ایشان هم نمی توانسـتند با آن همه مخالفین ستیزه کننـد، لـذا) راضـی نشـدم که آنها کشـته شونـد، و چشـمی که خاشاك در آن رفته بود به هم نهادم و با اینکه اسـتخوان گلویم را گرفته بود آشامیـدم، و بر گرفتگی راه نفس (از بسیاری غم و اندوه) و بر چیزهای تلختر از طعم علقم (که گیاهی است بسیار تلخ) شکیبائی نمودم.

و قسمتی از این خطبه است (که طریقه بیعت کردن عمرو ابن عاص با معاویه را بیان می فرماید، و مختصر این قضیه آنکه پس از فراغت از جنگ جمل حضرت بکوفه تشریف آورد و در آنجا به معاویه نامه ای نوشت و در آن از او بیعت خواست و آنرا بوسیله جریر ابن عبدالله به جلی فرستاد، چون جریر وارد شام شد نامه را به معاویه داد، پس از آنکه معاویه نامه را خواند در اندیشه فرو رفت و جریر را برای گرفتن پاسخ معطل نگاهداشت و گروهی از مردم شام را طلبید و راجع به خونخواهی عثمان با آنها سخن گفت، ایشان با رای او موافقت نموده برای نصرت و یاریش خود را آماده نشان دادند، بعد از آن با برادرش عتبه ابن ابی سفیان در این باب مشورت کرد، عتبه گفت: عمرو ابن عاص را در این کار به کمک بطلب، زیرا تو به فتنه انگیزی و رای و تدبیر او آگاهی، پس نامه ای به عمرو ابن عاص نوشت و در آن به کمالات او را بستود و به نصرت و یاری خویش و خونخواهی عثمان دعوتش نمود، عمرو در پاسخ او نوشت: نامه ترا خوانده مقصودت را فهمیدم، بدانکه من حاضر نیستم از دین اسلام خارج شده به ضلالت و گمراهی و متابعت تو رو آورم و بروی علی ابن ابیطالب با آن همه فضائل و منزلت و شجاعت شمشیر کشم، ای

معاویه تو به مردن عثمان از حکومت شام معزول گشتی و بوسیله خونخواهی از او می خواهی خلافت را برای خود بدست آوری و به این حیله مانند منی را نمی توان فریب داد که در راه تو از دین گذشته جانبازی نمایم، معاویه چون نامه او را خواند دانست که بدون رشوه نمی توان راضیش نمود، و می دانست که او خواهان حکومت مصر است، وعده حکومت مصر را به او داد، عمرو هم دنیا را بر آخرت اختیار کرده به معاویه پیوست، لذا حضرت می فرماید(: عمرو به معاویه بیعت نکرد تا اینکه شرط کرد ثمن و بهائی)حکومت مصر را(در مقابل آن به او بدهد، پس دست فروشنده)دین بثمن دنیا(برکت نیابد، و عهد و پیمان خریدار)معاویه(سبب رسوائی او گردد، پس)اکنون که عمرو به معاویه پیوست(برای جنگ آماده شوید و لوازم آنرا فراهم کنید که آتش کارزار افروخته و روشنائی آن بلند شد، و شکیبائی را شعار خود قرار دهید)در جنگ پایداری کنید و صدمات آنرا متحمل شوید(که مهمترین راه رسیدن بفتح و فیروزی و غلبه بر دشمن شکیبائی است.

خطبه ۰۲۷-در فضیلت جهاد

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (که در اواخر عمر شـریفش فرموده و اصـحاب خود را از جهـاد نکردن بـا معاویه توبیـخ و سـرزنش می نمایـد): پس از سـتایش خداونـد و درود بر رسول اکرم، جهـاد (کـارزار بـا مخالفین دین) دری است از درهـای بهشت که خداونـد آنرا بروی خـواص دوسـتان خود گشوده، و لبـاس تقوی و پرهیزکـاری است (اهـل تقوی را از شـر مخالفین حفظ می کنـد،ماننـد لباس سـرما و گرما را) و زره محکم حقتعالی و سپر قوی اوست (برای نگاهـداری اهل تقوی از اسـلحه دشـمنان) پس هر که از آن دوری کرده آنرا ترک کنـد خداونـد جامه ذلت و خواری و ردای بلاء و گرفتاری به او می پوشاند و بر اثر این حقارت و پستی زبون و بیچاره می شود، و چون خداوند رحمت خود را از دل او برداشـته به بیخردی مبتلی گردد (در کار خویش حیران و سـرگردان مانـد) و به سـبب نرفتن جهاد و اهمیت ندادن به این امر مهم از راه حق دور شده در راه باطل قدم می گذارد و به نکبت و بیچارگی گرفتار گردیده، از عدل و انصاف محروم می شوید (سـتمکار بر او تسـلط پیدا نموده با او به بی انصافی رفتار خواهد کرد).

آگـاه باشـید من شـما را بجنگیـدن (معـاویه و تـابعین او) شب و روز و نهـان و آشـکار دعـوت نمـوده گفتم پیش از آنکه آنها بجنگ شما بیایند شما به جنگشان بروید، سوگند به خدا هرگز با قومی در میان خانه (دیار) ایشان جنگ نشده مگر آنکه ذلیل و مغلوب گشـته اند، پس شـما وظیفه خود را به یکدیگر حواله نمودید (هر یک از شما توقع داشته دیگری به وظیفه خود عمل کنـد) و همـدیگر را خوار می ساختیـد تا اینکه (دشـمن غلبه پیـدا نمود و) از هر طرف اموال شـما غارت گردید و دیار شـما از تصـرفتان بیرون رفت، و این برادر غامـد (سـفیان ابن عوف از قبیله بنی غامـد) است که (بامر معاویه) با سواران خود بشـهر انبار (یکی از شـهرهای قـدیم عراق و واقع در سـمت شـرقی فرات) وارد گردیده، و حسان ابن حسان بکری (والی و حاکم آنجا) را کشت و سواران شـما را از حدود آن شـهر دور گردانید، و به من خبر رسـیده که یکی از لشگریان ایشان بر یک زن مسلمان و یک زن کافره ذمیه داخل می شده و خلخال و دست بند و گردن بندها و گوشواره های او را می کنده، و آن زن نمی توانسـته از او ممـانعت کنـد مگر آنکه صـدا بگریه و زاری بلنـد نموده از خویشـان خود کمک بطلبـد، پس دشـمنان (از این کارزار) با غنیمت و دارائی بسیار بازگش

تند در صورتیکه بیک نفر از آنها زخمی نرسیده و خونی از آنها ریخته نشد، اگر مرد مسلمانی از شـنیدن این واقعه از حزن و اندوه بمیرد، بر او ملامت نیست، بلکه بنزد من هم بمردن سزاوار است،

ای بسا جای حیرت و شگفتی است! سوگند به خدا اجتماع ایشان (معاویه و همراهان او) بر کار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف شما از کار حق و درست خودتان دل را می میراند و غم و اندوه را جلب می نماید، پس روهای شما زشت و دلهایتان غمین گردد و هنگامیکه در آماج تیر آنها قرار گرفته اید: (دشمن بسوی شما تیر می اندازد و شما از روی بی حمیتی و تفرقه و اختلافی که دارید سینه خود را هدف قرار داده خاموش نشسته اید) مال شما را به یغما می برند و شما غارت نمی کنید، و با شما جنگ می کنند و شما جنگ نمی نمائید، و خداوند را معصیت می کنند و شما راضی هستید، وقتیکه به شما در ایام تابستان امر کردم که بجنگ ایشان بروید گفتید اکنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا سورت گرما شکسته شود، و چون در ایام زمستان شما را بجنگ با آنها امر کردم گفتید در این روزها هوا بسیار سرد است بما مهلت ده چندانکه سرما برطرف گردد، شما که این همه عذر و بهانه از جهت فرار از گرما و سرما می آورید پس سوگند به خدا (در میدان جنگ) از شمشیر زودتر فرار خواهید نمود، ای نامردهائی که آثار مردانگی در شما نیست، و ای کسانیکه عقل شما مانند عقل بچه ها و زنهای تازه به حجله رفته است، ایکاش من شما را نمی دیدم و نمی شناختم که سوگند به خدا نتیجه شناختن شما پشیمانی و غم و اندوه می باشد، خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده سینه ام را از خشم آکندید، و در هر نفس پی در پی غم و اندوه به من خوراندید، و به سبب نافرمانی و بی اعتنائی بمن رای و تدبیرم را فاسد و تباه ساختید تا اینکه قریش گفتند پسر ابیطالب مرد دلیری است، و لیکن علم جنگ کردن ندارد، خدا پدرانشان را بیامرزد!

(که در گفتار خود فکر و تامل نکردند) آیا هیچیک از آنان ممارست و جدیت مرا در جنگ داشته و پیش قدمی و ایستادگی او بیشتر از من بوده؟ هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که آماده جنگ گردیدم و اکنون زیاده از شصت سال از عمرم می گذرد (که همیشه رای و تدبیر من در جنگها صائب بوده) و لیکن رای و تدبیر ندارد کسیکه فرمانش را نمی برند و پیروی از احکامش نمی نمایند.

خطبه ۰۲۸–اندرز و هشدار

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (که در بی اعتمادی بـدنیا و مهیا شـدن برای آخرت می فرمایـد): پس از سـتایش حضـرت بـاری و درود بر پیغمبر اکرم، به تحقیق دنیـا پشت کرده و به مفـارقت و جـدائی (شـما را از چیزهـائی که به آن علاقه داریـد) آگاه می نمایـد، و آخرت نزدیک و آشـکار شـده است (دنیا برای هرکس در گـذر است و آخرت که به مردن تحقق پیـدا می کنـد آمـدنی است، پس به دنیـای فـانی نبایـد دل بست و برای رفتن به جایگاه همیشـگی بایستی آماده گردیـد) آگاه باشـید امروز (مدتی که از عمر باقیمانده بر اثر انجام کارهای نیکو و رسـیدن به اخلاق پسـندیده) روز مضمار و روز مهیا شدن است (که از لذات دنیوی باید چشم پوشـید) و فردا (آخرت) روز پیشـی گرفتن است (مضمار مدتی را گویند که اسبها را برای روز مسابقه و اسب دوانی تربیت می کننـد به این طریق که مدتی بر علیق اسب می افزایند تا خوب فربه و پر زور گردد، پس از آن مـدتی تـدریجا آنچه بر علیق افزوده انـد کم می کننـد تا بقرار عادی برسـد و اسب از خامی بیرون آیـد و برای روز مسابقه حاضر باشد) و پیشی گرفتن (برنده مسابقه) بهشت است، و پایان (عقب مانده) آتش است (هر که در این مدت مضمار خود را به اعمال صالحه و اخلاق پسـندیده ریاضت داد و تربیت نمود، فردا در آن میـدان امتحان سـبقت گیرد و بهشت را برباید، و هر که در آن کوتـاهی نمود و غفلت ورزیـد فردا خوار و شـرمسار گردیـده در آتش داخـل شود(پس آیا نیست کسـیکه پیش از رسـیدن مرگش از گناه توبه کند؟ و آیا نیست کسیکه پیش از رسیدن روز بدبختی خود برای نجات خویشتن)از عذاب الهی(چاره ای نماید؟)کردار نیکوئی بجا آورد که در آن روز هیچ چیز باعث نجات نمی شود مگر اعمال صالحه(آگاه باشید، شما در ایام امید و آرزو هستید)به بقای حیات و اسـتمرار زندگانی(که از پی آن مرگ است)که بیخبر می رسد(پس کسـیکه در روزهای امید و آرزوی خود پیش از رسیدن اجلش کار کرد)خلق را یاری و خداوند را بندگی

نمود(عملش او را نفع بخشیده مرگش زیانی وارد نیاورد، و کسیکه در آن ایام پیش از رسیدن اجل کوتاهی کرد)نه با بندگان یاری و نه خداوند را بندگی نمود(کارش زار است و از مرگ زیان خواهد برد)زیرا پشیمانی از تقصیر در خدمت خلق و بندگی خالق در وقت مردن سودی ندارد و بدین جهت در نتیجه زیان خواهد برد(آگاه باشید، عمل کنید)در خدمت خلق و عبادت خالق بکوشید(در وقت راحتی و ایمنی)موقعیکه دستتان می رسد(همانطور که کار می کنید در وقتی که خوف و ترس بر شما مسلط می شود (چون هر وقت بشر محتاج و مضطر گردد با خلوص و علاقه تمام بجلب رضای خالق می کوشد، لذا حضرت دستور می دهد که در موقع خوشی و ایمنی که کمتر یادی از خداوند می نمائید از آن غافل نباشید که باعث پشیمانی است) آگاه باشید، من نعمتی مانند بهشت ندیده ام که خواهان آن در خواب غفلت باشد، و نه عذابی مانند آتش که گریزان از آن در خواب بیهوشی باشد! (شگفتی از مردمانی است که از بزرگترین نعمتها که بهشت باشد غافل مانده اند و حال آنکه برای کوچکترین صرفه ای کوشش می کنند، و از احتراز و دوری از چنین آتش به این بزرگی بی پروا هستند درصورتیکه از ترس ضرر بسیار اندک وسیله زیاد برمی انگیزند) آگاه باشید هر که از حق نفع نبرد، زیان باطل حتما به او می رسد، و هر که را هدایت براه راست نیاورد، ضلالت و گمراهی او را بهلاکت و بیچارگی می کشاند، آگاه باشید، شما مامور شده اید (چاره ندارید مگر) بکوچ کردن (رفتن از این سرا بسرای باقی) و دلالت شده اید بتوشه برداشتن (در قرآن کریم س ۲ ی ۱۹۷ می فرماید: تزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی در سفر توشه بردارید و بهترین توشه پرهیزکاری است) و دو چیز است ترسناکترین چیزیکه بر شما از آن بیم دارم یکی متابعت هوای نفس (که حقائق را پیش چشم شما می پوشاند) و دیگری طول امل و آرزو است (که شما را از تهیه زاد و توشه آخرت غافل گرداند) پس در دنیا تهیه توشه نمائید چیزی را (از خدمت بخلق و بندگی خالق) که فردای قیامت خود را (از عذاب ابدی) به آن حفظ کنید. (سیدرضی فرماید:) می گویم: اگر باشد کلامی که مردم را بزهد و بی رغبتی در دنیا

و کارهای نیکوئی که بکار آخرت آید وادار نماید هر آینه همین کلام حضرت است و بس که مردم را از آمال و آرزوهائی که علاقه فراوانی به آن دارند منصرف می نماید، و شعله های پند و منع از عصیان و نافرمانی از خدا و رسول را می افروزد، و شگفت سخن آن حضرت اینست که می فرماید: الا و ان الیوم المضمار و غدا السباق و السبقه الجنه و الغایه النار زیرا در این کلام با وجود عظمت لفظ و بزرگی معنی و با تمثیل و تشبیهی که مطابق واقع و نفس الامر است رازی شگفت و معنائی لطیف است که فرموده: و السبقه الجنه و الغایه النار پس برای اختلاف دو معنی دو جور لفظ بیان کرده یعنی لفظ السبقه را برای بهشت و لفظ الغایه را برای آتش بیان نموده و نفرموده: و السبقه النار چنانکه فرمود: و السبقه الجنه زیرا لفظ استباق و پیشی گرفتن برای امر محبوب و مقصود مطلوب می باشد که صفت بهشت است و این معنی در آتش موجود نیست ()که از آن آتش پناه به خدا می بریم() پس جائز نبوده که بفرماید: و السبقه النار، بلکه فرموده: و الغایه النار زیرا غایت برای کسیکه بدانجا منتهی می گردد گاهی شادی نمی آورد و گاهی مسرور می گرداند پس تعبیر از این دو لفظ برای هر دو معنی صلاحیت دارد، و این کلمه غایت در اینجا مانند کلمه مصیر و مال است که خداوند متعال فرموده (در قرآن کریم س ۱۴ ی ۳۰) قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار یعنی بگو از کارهای ناشایسته لذت ببرید پس پایان کار شما به آتش است. و جائز نیست در اینموضع گفته شود: فان سبقتکم الی النار پس در این گفتار تامل و اندیشه کن که باطن آن شگفت آور و ژرفی آن دور است، و بیشتر سخنان آن حضرت چنین است، و در بعضی از نسخ است که در روایت دیگری سبقه بضم سین وارد شده و سبقه بضم سین نزد عرب اسم مال یا متاعی است که جائزه داده می شود به سبقت گیرنده وقتی که پیشی می گیرد، و معنی سبقه بفتح و بضم سین به هم نزدیکست، زیرا سبقه بضم سین جزای کار امر مذموم و نکوهیده نیست، بلکه پاداش کاری است که بر امر محبوب و پسندیده باشد.

خطبه ۰۲۹--در نکوهش اهل کوفه

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در توبیخ و سرزنش اصحاب خود از جهت مسامحه و سهل انگاری در جنگیدن با دشـمن): ای مردمی که بـدنهایشان جمع و انـدیشه هـا و آرزوهایشـان مختلف است، سـخنان شـما (لاـف و گزافتان) سـنگهای سخت را نرم می گرداند، و کار شـما (که در خانه نشسـته برای جنگیدن با دشمن حاضر نیستید) دشمنان را در شما به طمع می انـدازد (که آنچه دارید به تصـرف درآورده بر شـما دست یابند) در مجالس (که دور هم نشسـته اید) چنین و چنان می گوئید (لاف زده و گزاف بسیار گفته اظهار دلیری و مردانگی می نمائید) و چون وقت جنگیدن با دشمن پیش آید می گوئید: حیدی حیـاد یعنی ای جنـگ از مـا دور شو (جمله حیـدی حیاد مثلی است که عرب در وقت فرار از دشـمن به زبان می آورد) دعوت کسـی که شما را (بنصرت و یاری خود) خواند پذیرفته نشد (زیرا او را یاری نکردید) کسیکه درباره شما زحمت و رنج کشید دل او راحتی و آسـایش نیـافت، عـذرها و بهـانه هـا (ی شـما برای نرفتن بجهـاد و نجنگیـدن بـا دشـمن درست نیست و سـبب) ضلالت و گمراهی استماننـد بـدهکاری که بـدهی خود را (بدون عذر) به تاخیر اندازد (چون نمی خواهد وامش را اداء کند بهانه پیش آرد و امروز و فردا گویـد، شـما هم چون نمی خواهیـد به جهاد برویـد بهانه های نادرست پیش آورده امروز و فردا می گوئیـد و بر اثر این مسامحه خود را ذلیل و خوار می گردانیـد و(ذلیل و ترسـنده نمی تواند از ظلم و سـتمی)که بر او وارد می شود(مانع گردد، و حق)و آسایش برای هیچ قومی(بدست نمی آید مگر بتلاش و کوشـش)پس با اینکه در خانه نشسـته به جهاد نمی رویـد تا دشـمن را مغلوب و سـرکوب گردانیـد آسایش و آسودگی خواسـتن خطاء است(کدام خانه)دیاری(را بعد از خانه خود)از تصرف و خرابی دشمن(بازمی دارید؟)در موقعیکه شما را از خانه هایتان بیرون نمودند(و با کدام امام و امیری بعد از من به جهاد می روید؟)که دشمن

را از خود دور نمائید(سوگند به خدا فریب خورده کسـی است که شـما او را فریب داده اید)زیرا شما امیر خود را به نصرت و یاری وعـده داده وقتیکه با دشـمن روبرو شد از او پشت گردانیده برای کارزار بهانه پیش آورید(و کسـیکه بکمک و همراهی شما رستگار شد)بدشمن غلبه پیدا نمود(سوگند به خدا)مانند کسی است که در تیراندازی با شرط(رستگار شده به تیری که)از همه تیرهـائی که برای قمار تعیین شـده(بی نصـیب تر)پرخسارت تر(است، و کسـی که به کمک شـما تیر انـدازد)بجانب دشمن و بخواهد از ظلم و تعدی او جلوگیری نماید(پس به تیر سرشکسته بی پیکان تیر انداخته)و چنین تیری اگر به نشان هم برسد کارگر نخواهد بود و شـما هم اگر به دشمن دست یابید بر اثر ترس و بیمی که دارید نمی توانید از پیش روی او ممانعت نمائید(سوگند به خدا صـبح کردم در حالتی که گفتار)عهد و پیمان(شما را باور ننموده به همراهی شما طمع ندارم، و دشمن)معاویه و اصـحابش(را به مساعدت شـما بیم نمی دهم)زیرا بی وفائی و بد قولی شـما بر من و دشـمن آشـکار گردیده است(چگونه است حال شـما)که هرچه شما را بجنگ با دشمن ترغیب می کنم سهل انگاری می نمائید(چیست داروی درد شما)تا آماده سازم(به چه چیز علاج می پذیریـد)تا چاره کنم(دشـمنان مردمانی هسـتندماننـد شـما)چرا شـما ماننـد آنها نیستید و از آنـان به دل خود خوف و ترس راه داده ایـد؟(آیا می گوئیـد گفتاری را که نمی دانیـد و اعتقاد به آن نداریـد؟)برای رفتن به جهاد با یکدیگر می گوئید: چنین و چنان خواهیم کرد در صورتی که اصلا اراده جنگیدن با دشمن ندارید(و آیا در دوری از معاصی غفلت دارید؟)پس بیدار شوید(آیا در غیر حق طمع دارید؟)در راه باطل و نافرمانی خدا و رسول و امام بر حق سودی تصور می کنید؟ نه چنین است، بلکه طمع نفع بردن از راه باطل و غفلت در معاصـی و گفتار بدون علم و اعتقاد سـبب بدبختی و بیچارگی در دنیا و آخرت است(.

خطبه ۰۳۰-درباره قتل عثمان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره کشتن عثمان: اگر به کشتن او امر داده بودم هر آینه کشنده او بودم، و اگر جلوگیری کرده بودم هرآینه یاورش بودم (پس کشندگان او در این باب با من شور نکردند تا آنان را امر یا نهی کرده باشم) لیکن (می دانم) کسی که یاری کرد او را (مروان ابن حکم و جمعی از بنی امیه) نمی تواند بگوید: من بهترم از کسی که خوار کرد (یاری ننمود) او را، و کسی که خوار کرد او را (گروهی از مهاجرین و انصار) نمی تواند بگوید: یاری نمود او را کسی که از من بهتر است (غرض حضرت در اینجا نکوهش عثمان است) پس من اکنون سبب کشته شدن او را (بطور اختصار) برای شما بیان می کنم: عثمان خلافت را برای خود اختیار کرد و در آن استبداد به خرج داده خودسری نمود (بی مشورت و ملاحظه رضای امت هر کاری می خواست انجام می داد) پس بد کرد که چنین امری را اختیار نموده و در آن استبداد بکار برد، و شما (از ظلم و جور او) بی تابی می کردید (شکیبائی نمی نمودید و به این جهت او را به قتل رسانیدید) پس شما هم در این بیتابی بد کردید (بایستی صبر می نمودید تا این امر به همواری به اصلاح می آمد و یا از دور او متفرق می شدید تا حق به صاحبش برمی گش

ت، و خدای را حکم ثابتست درباره کسیکه استبداد بخرج داده خودسری نموده و کسی که در کشتن او بیتابی کرده است (خداوند در روز قیامت میان ایشان حکم خواهد فرمود و هر یک را به اندازه جرم و تقصیرش کیفر خواهد داد).

خطبه ۰۳۱-دستوری به ابن عباس

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است پیش از واقعه جنگ جمل در وقتی که عبدالله ابن عباس را نزد زبیر فرستاد تا او را به اطاعت حضرت بر گرداند: البته طلحه را ملاقات مکن، زیرا اگر او را ملاقات کنی می یابی مانند گاوی که شاخ خود را پیچیده و تیز کرده (به هر کسـی که نزدیـک او رود آمـاده شاخ زدن است، کنایه از آنکه طلحه بفتنه و فساد مشـغول است و از تکبر و نخوت گوش به سـخن هیچکس نمی دهـد) سوار شتر سـر کش می شود و می گویـد: آن شتر رام است (کارهـای دشوار پیش گرفته از نـادانی و خودسـری آسـان می شـمارد) و لیکن زبیر را ملاقـات کن، زیرا طبیعت او نرمتر (حسن خلق و فرمانبرداریش بیشتر) است و به او بگو: پسـر دائی تو (مادر زبیر صـفیه خواهر ابوطالب است) می گوید تو مرا در حجاز (مدینه) شناختی (بمن بیعت کردی) و در عراق (بصـره) انکـار نمـودی (عهـد و پیمـان خود را شکسـته از اطـاعت من خـارج شـدی) پس چه چیز ترا منصـرف کرد از آنچه بر تو ظاهر و هویـدا گردیـده بود (چه رو داد که عهد و پیمان خود را شکسـته با من درصدد مخالفت و کارزار برآمـدی. سیدرضـی فرمایـد:) می گویم: آن حضـرت علیه السـلام اول کسـی است که این کلمه فما عـدا مما بدا از او شنیده شده است.

خطبه ۰۳۲–روزگار و مردمان

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در شـکایت از اهـل زمـان خود): ای مردم، مـا صـبح کردیم (واقع شـده ایم) در روزگاری که (مردم آن) سـتمکار و کفران کننده نعمت هستند، نیکوکار در آن بدکار شمرده می شود، و ظالم نخوت خود را می افزاید، از آنچه که می دانیم بهره ای نبریم (بر وفق علم خود عمل نمی کنیم) و از آنچه را که نمی دانیم نمی پرسـیم، و (بر اثر نادانی و نخوت) از بلای بزرگ نمی ترسیم تا اینکه به ما وارد شود، پس (به عاقبت کار خود فکر نمی کنیم تا آنگاه که به بـدبختی و بیچـارگی مبتلی گردیم، در این زمـان) مردم بر چهار صـنفند: اول کسـی است که او را از فتنه و فساد منع نمی کند مگر بیچارگی و کندی شمشـیر و کمی مال او. دوم کسـیست که شمشیر از غلاف کشیده و شر خود را آشکار ساخته سواره و پیـاده (لشـگریان) خویش را گرد آورده، برای فتنه و فسـاد خویشـتن را آمـاده نموده، دینش را تباه کرده (از دست داده) اسـت برای متـاعی که به غنیمت بربایـد، یـا برای سوارانی که پیشـرو خود قرار دهـد (برای اظهـار تبختر و بزرگی) یـا برای منبری که برآن برآیـد (و به مردم پیشوائیش را نمـایش دهـد) و بـد تجارتی است که خود را و بهشتی که خداونـد آنرا برای تو قرار داده بفروشی و به

بهای آن دنیا را بگیری. سوم کسی است که دنیا را به عمل آخرت (تظاهر به عبادت و بندگی) می طلبد و آخرت را بعمل دنیا

(زهـد و تقوی و عبادت حقیقی) خواهان نیست، خود را با وقار و طمانینه نشان می دهـد (مانند پرهیزکاران تواضع و فروتنی از خود ظاهر نموده) و گام خویش را نزدیک به هم گـذارده (ماننـد مردم بی اذیت و آزار در راه رفتن آهسـته آهسـته قدم برمی دارد) و (برای عبادت و بندگی) دامن جامه اش را جمع کرده بسـرعت تمام راه می رود، و خود را برای امین قرار دادن و مورد وثوق گشـتن (نزد مردم بزهد و تقوی) آراسـته نموده، و پرده خداوند (راه دین و شـریعت) را وسیله معصیت قرار داده (خود را به لباس دین جلوه داده با حیله و تزویر برای صـید متاع دنیا و جلب مال و دارائی در راه مردم دام افکنده). چهارم کسـی اسـت که بر اثر حقارت و پستی و نداشـتن وسـیله ای که به مقام رئاست برسـد از خواسـتن آن مقام خانه نشـین گردیده است و چون دسترسـی به آرزوهای خود نـدارد و بهمان حالی که مانده خویش را قانع نشان داده بلباس اهل زهد و تقوی زینت می دهد، و حال آنکه نه در اندرون خود که شب آرام می گیرد و نه در بیرون که روز بسر می برد (هیچ وقت) اهل قناعت و زهد نیست. و مردانی چند باقی مانده اند که یاد روز باز پسین چشـمهای ایشان را (از لذات دنیا) پوشانده است، و از بیم آن روز اشـکشان جاری است، پس بعضـی از آنها رانـده و رمیـده انـد (بر اثر انکار منکر یا مشاهده کارهای ناشایسـته از میان مردم بیرون رفته یا منزوی شـده انـد) و جمعی ترسـناک و خوار، و برخی خاموش و دهن بسـته مانـده انـد (که نمی توانند حق را آشـکار کنند) و بعضـی از روی اخلاـص و راستی (مردم را به راه حق) دعوت می کننـد (یا آنکه خـدا را از روی اخلاص خوانـده آمرزش می طلبند) و گروهی (بر اثر جور ستمکاران) اندوهگین و رنجورند، و تقیه و پنهان شدن (از دشمنان) ایشان را گمنام کرده

(بطوریکه هیچکس آنها را نمی شناسد) و ذلت و خواری آنان را فرا گرفته، پس ایشان در دریای شور فرو رفته دهانشان بسته و دلشان زخمدار است، و مردم را پند داده اند تا اینکه ملول و رنجیده شدند (چون به سخنان آنها گوش نداده اعتنائی به ایشان ننمودند) و بر اثر مغلوبیت ذلیل و خوار گشته، کشته گردیدند تا اینکه کم شدند، پس باید دنیا(ئی که رفتارش با نیکان چنین بوده) در نظر شما کوچکتر باشد از تفاله برگ درخت سلم (درختی است در بیابان که برگ آن در دباغی بکار می رود) و از خرده ریزه ای که از مقراض می افتد (هنگام مقراض کردن پشم گوسفند و مانند آن(و پند گیرید)تنبیه شوید(از احوال پیشینیان)رفتند و بجزای اعمالشان رسیدند(پیش از آنکه آیندگان از حال شما پند گیرند، و رها کنید دنیا را که مذموم و ناپسندیده است، زیرا دنیا به کسیکه بیش از شما به آن علاقه و دوستی داشته وفا ننموده)سیدرضی فرماید:(می گویم: نادانی، این خطبه را به معاویه نسبت داده، و شک و ریبی نیست و در اینکه این خطبه از سخنان امیرالمومنین علیه السلام است، و کجا برابری می کند مرتبه طلا با خاک و مرتبه آب شیرین با آب شور؟! و دلالت نموده بر درستی این سخن راهنمای ماهر و تشخیص داده آنرا مشخص بینا: عمرو ابن بحر جاحظ که این خطبه را در کتاب)(بیان و تبیین)(بیان کرده و کسی را که آنرا به معاویه نسبت داده نام برده پس از آن گفته: این خطبه به کلام علی علیه السلام شبیه تر و به روش آن حضرت در تقسیم مردم و شمردن اصناف ایشان و خبر دادن از احوال آنها: مغلوبیت، خواری، تقیه و خوف لائقتر و سزاوارتر است،)و نیز در آن کتاب(گفته: ما معاویه را در کجا یافتیم که در کلام خود راه زهاد پیش گیرد و به روش بندگان خدا رفتار نماید؟

خطبه ۰۳۳-در راه جنگ اهل بصره

از خطبه های آن حضـرت علیه السـلام است هنگام رفتن به جنگ با مردم بصـره (در جنگ جمل) عبـدالله ابن عباس گفت: در ذی قار (موضـعی است نزدیک بصـره) بر امیرالمومنین علیه السلام وارد شدم هنگامیکه پارگی کفش خود را می دوخت، پس به من فرمـود قیمت این کفش چنـد است؟ عرض کردم ارزشـی نـدارد، فرمود: سوگنـد به خـدا این کفش نزد من از امـارت و حکومت بر شـما محبوبتر است، لکن (من قبول چنین امـارت و حکومتی نموده ام برای اینکه) حقی را ثابت گردانم یا باطلی را برانـدازم، پس حضـرت بیرون رفته برای مردم خطبه خوانـد و فرمـود: خداونـد سـبحان حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله را فرسـتاد در میان عرب که هیچیک از آنها نبود که کتاب بخوانـد و نه دعوی نبوت و پیغمبری کند (نه کتابی در میان ایشان بود و نه پیغمبری) پس آن حضـرت ایشان را رهنمائی فرمود (از گفتار و کردار زشت منع نمود) تا آنکه جا داد آنها را به مکانشان و به جایگـاه آسودگی رسانیـدشان و از بیچـارگی نجاتشـان داد، پس نیزه ایشـان راست گردیـد (باسـتقلال و نظم در زنـدگی رسیدند) و سنگ بزرگ لرزان آنان آرامش یافت (اضطراب و نگرانی که بر اثر ناامنی داشتند برطرف شد) آگاه باشید سوگند به خـدا من در میـان کسـانی بـودم که آنهـا را براه هـدایت و رسـتگاری سـوق می دادنـد (و بـا آنـان که زیر بـار اطـاعت نرفته جنگیدند جنگ کردم) تا همه لشگریان دشمن پشت کرده فرار نمودند، و من (در آنواقعه) عاجز نبوده ترس بخود راه ندادم، و این رفتن من بجنگ مردم بصـره مانند همان هنگام است که با پیغمبر برای هدایت و رستگاری خلق می رفتیم، پس (اکنون هم عاجز نبوده و ترس بمن راه نمی یابـد، و) باطل را می شـکافم تا حق از پهلوی آن بیرون آید (تاریکی باطل که حق را پوشانده من به روشـنائی عمـل خود برطرف می سـازم تـا هویـدا گردد) مرا بـا قریش چکار است؟ (سـبب دشـمنی ایشان با من چیست) سوگنـد به خـدا (غرض از جنـگ کردن من بـا ایشـان این است که) در وقـتی که کـافر (مشـرک و بت پرست) بودنـد بـا آنها جنگیـدم و اکنون هم که فتنه و فسـاد پیش گرفته از راه حق قـدم بیرون نهـاده انـد با آنان می جنگم (پس جنگ من با آنها در این دو موقع بر اثر کفر و ضـلالت است وگرنه دشـمنی ندارم) و من همانطور که دیروز (زمان حیات حضرت رسول در جنگ کردن) بـا ایشـان همراه بـودم (اسـتقامت داشـتم) امروز هـم همراه هسـتم (ایسـتادگی دارم، پس در اسـتقامت و دلیری من هیچ تغییری پیدا نشده، بنابراین از راه ضلالت و گمراهی قدم بیرون نهید و دست از کارزار با من بردارید).

خطبه ۰۳۴-پیکار با مردم شام

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه اصحاب خود را امر بجنگ با مردم شام فرموده (بعد از جنگ با خوارج در نهروان حضرت مردم را امر فرمود که در نخیله بیرون شهر کوفه گرد آمده برای جنگ با مردم شام آماده باشند و به ایشان دستور داد که کمتر به ملاقات زن و فرزندانشان بروند، آنها سخنان حضرت را پیروی نکرده پنهانی داخل کوفه شدند، و آن بزرگوار را با معدودی از بزرگانشان در آنجا تنها گذاشته لشگرگاه را خالی کردند، پس کسانیکه به کوفه رفتند برنگشتند و آنها که مانده بودند شکیبائی نداشتند، لذا حضرت بکوفه تشریف آورده برای مردم خطبه خواند و آنها را بجهاد ترغیب نمود، آنان اطاعت نکردند، پس حضرت ایشان را چند روزی به حال خود گذاشت و بعد از آن این خطبه را فرمود:) من از شما دلتنگ و نگران می باشم و از ملامت کردن شما رنجیده گشتم، آیا در عوض زندگانی همیشگی به زندگانی موقت دنیا خوشنود هستید، و به جای عزت و بزرگی تن به ذلت و خواری دادید؟ وقتی شما را به جنگ کردن با دشمن می خوانم چشمهایتان دور می زند (مضطرب می شوید) گویا بسختی مرگ و رنج بیهوشی مبتلی شده اید که راه گفت و شنود شما با من بسته در پاسخ سخنانم حیران و سرگردانید مانند آنکه عقل از شما زائل گشته دیوانه شده اید که (راه صلاح را از فساد و خوبی را از بدی و عزت را از ذلت تمیز نمی دهید و) نمی فهمید، هیچوقت شما برای من نه امین و رستگار هستید (اعتماد به شما نداشته و ندارم) و نه سپاهی می باشید که (برای دفع دشمن) میل به شما داشته باشند، و نه یاران توانائی که نیازمند به شما گردند، نیستید شما مگر مانند شترهائی که ساربانهایشان ناپیدا هستند، چون از طرفی گرد آیند از طرف دیگر پراکنده شوند، سوگند

به خدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مردمی باشید (زیرا) با شما مکر و حیله می کنند و شما حیله نمی کنید و شهرهای شما را تصرف می نمایند و شما خشمگین نمی شوید (در صدد دفاع برنمی آئید) دشمن به خواب نمی رود و شما را خواب غفلت ربوده فراموشکار هستید، سوگند به خدا مغلوبند کسانیکه (برای جلوگیری از پیشروی دشمن) با یکدیگر همراهی نکردند، سوگند به خدا گمان می کنم اگر جنگ شدت یابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود شما مانند جدا شدن سر از بدن از (اطراف) پسر ابوطالب جدا خواهید شد (با این خوف و ترسی که دارید ممکن نیست دوباره بدور من گرد آئید) و سوگند به خدا مردی که دشمن را بطوری بر خود مسلط کند که گوشتش را بدون این که چیزی بر استخوان باقی بماند بخورد و استخوان را شکسته پوستش را جدا سازد (خلاصه از دشمن که هستی او را از جان و مال و زن و فرزند در تصرف آورده جلوگیری ننماید) ناتوانی و بی حمیتی او بسیار و قلب و آنچه آنرا از اطراف سینه او فرا گرفته ضعیف است، ای شنونده اگر تو هم می خواهی در ناتوانی و بی حمیتی مانند این مرد باش و اما من به خدا سوگند پیش از آنکه به دشمن فرصت و توانائی دهم با شمشیرهای مشرفی (مشارف نام قرائی بوده که شمشیر مشرفی به آن منسوب است) چنان به او خواهیم زد که ریزه استخوانهای سر او بپرد و بازوها و قدمهایش قطع شود و پس از کوشش من اختیار فتح و فیروزی با خدا است.

ای مردم مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است: اما حقی که شما بر من دارید نصیحت کردن به شما است (ترغیب به اخلاق پسندیده و بازداشتن از گفتار و کردار ناشایسته) و رساندن غنیمت و حقوق به شما است بتمامی (از بیت المال مسلمین بدون اینکه بگذارم حیف و میل شود) و یاد دادن به شما است (از کتاب و سنت آنچه را که نمی دانید) تا نادان نمانید، و تربیت نمودن شما است (به آداب شرعیه) تا بیاموزید (و بر طبق آن رفتار نمائید) و اما حقی که من بر شما دارم باقی ماندن به بیعت است، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار، و اجابت من چون شما را خوانم، و اطاعت و پیروی به آنچه به شما امر کنم.

خطبه ۰۳۵-بعد از حکمیت

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که پس از رای دادن حکمین فرموده است: (وقتی که عمرو ابن عاص و ابوموسی بموجب قرارداد تحکیم در دومه الجندل که قلعه بین شام و مدینه و بشام نزدیکتر بوده و در سر حد شام و عراق واقع است به هم رسیدند و راجع بامر خلافت با یکدیگر گفتگو نمودند، حضرت در آن هنگام به کوفه تشریف برده منتظر دانستن نتیجه حکم آنها بود، تا اینکه در آخر عمرو، ابوموسی را فریب داد و قرار گذاشتند هریک به منبر رفته امیر خود را عزل نموده امر خلافت را بشوری محول نمایند، عمرو، ابوموسی را بر خود مقدم داشت که بمنبر رفت و حضرت امیر را از خلافت عزل نمود، و بعد از او عمرو بمنبر رفته معاویه را بخلافت نصب کرد، چون این خبر در کوفه به آن حضرت رسید دلتنگ شده برخاست و برای مردم این خطبه را خواند): ستایش مخصوص خداوند است هر چند روزگار بلیه بزرگ و پیش آمد بسیار سخت پیش آرد (مقصود حضرت این است که ستایش خداوند در هر حال خواه در وقت خوشی و خواه در وقت سختی لازم است) و گواهی می دهم که نیست خدائی مگر خدای یگانه که شریک ندارد و نیست معبودی سوای او، و محمد بنده و فرستاده او است، خداوند بر او و آلش درود فرستد. و بعد، نتیجه نافرمانی نصیحت کننده مهربان که (به هر چیز) دانا و باتجربه است حسرت و اندوه است و در پی آن ندامت و پشیمانی، و من در این حکمیت (چون زیان آنرا می دانستم) امر و رای خود را با خلاصه آنچه در نظر داشتم برای شما بیان کردم (شما گفتارم را پیروی نکردید به پشیمانی گرفتار شدید که سودی ندارد) ()لو کان یطاع لقصیر امر() ای کاش امر و رای قصیر پیروی می شد (این جمله ضرب المثل مشهور عرب است برای کسانیکه نصیحت ناصح را نشنوند و به پشیمانی مبتلی گردند، و قصه آن اینست که جذیمه ابرش پادشاه حیره با عمرو ابن ظرب پادشاه جزیره جنگ کرد و او را بقتل رسانید، پس از عمرو دخترش زباء جانشین پدر شد

و در صـدد خونخواهی پـدر برآمـده خواست با جـذیمه کارزار نمایـد خواهرش زبیبه او را منع کرد، پس زباء بفکر افتاد که با مکر و حیله انتقام پـدر را بگیرد، نامه ای بجذیمه نوشت که من زنم و زنان را پادشاهی نشاید و از شوهر ناگزیرند، و من غیر از تـو کسـی را برای همسری نمی پسـندم و اگر بیم سـرزنش مردم نبـود خـودم بسوی تو می آمـدم، پس اگر قـدم رنجه فرمـائی مملکت مرا از آن خود خواهی یافت، چون نامه به جذیمه رسید با بزرگان اصحابش مشورت کرد همه او را به این سفر تشویق نمودند مگر قصیر ابن سعید که فرزند کنیز او و مردی بسیار باهوش و تدبیر بود که هیچگاه جانب احتیاط را فرو نمی گذاشت، از روی فراست حدس زد که باید حیله ای در این دعوت باشد، لذا با رای اصحاب جذیمه مخالفت کرد و او را از این سفر منع نمود، لیکن جـذیمه به گفتـار او اعتنائی نکرده با هزار سوار حرکت کرد، چون نزدیک جزیره رسـید لشـگر زباء او را اسـتقبال نمودنـد ولی احترام زیادی ندیـد، قصـیر اشاره کرد که برگرد و به نزد زباء نرو که من در این کار مکر و حیله می بینم، جذیمه باز اعتنائی به گفته او نکرده چون وارد جزیره گشت، او را کشـتند، آنگاه قصـیر گفت: لو کان یطاع لقصیر امر و این سخن در میان عرب ضـرب المثل شـد، خلاصه مقصود حضـرت آن است که ای کاش رای و اندیشه مرا در قبول نکردن حکمیت عمرو ابن عـاص و ابوموسـی پیروی می کردیـد تـا اکنون پشـیمان نمی شدیـد، و من آنچه را که به شـما بایـد بگویم گفتم(پس مرا پیروی نکرده و امتناع نمودید، مانند مخالفین جفاکار و پیمان شـکن نافرمان تا اینکه)بر اثر اصـرار شـما بر مخالفت و نافرمانی(نصـیحت کننده در پند دادن مردد گشت، و آتش زنه از آتش دادن بخل ورزیده)با اینکه نصیحت کننده با تجربه هرگز مردد نمی شود و از پنـد دادن خودداری نمی کنـد، اتفـاق رای و اجتماع شـما بر مخالفت و نافرمانی او راماننـد کسـی نموده که در گفتارش مردد باشد و از پند دادن خودداری نماید، و این جمله و ضن الزند بقدحه مثلی است

که گفته می شود برای کسی که چون مردم نصائح سودمند او را قبول نکنند از پند دادن مضایقه می کند، و صلاح و فساد کار ایشان را نمی گوید(پس حکایت من و شما مانند آن است که برادر هوازن)درید ابن الصمه(گفته)و سبب اینکه حضرت درید را برادر هوازن فرموده آن است که در نسب بقبیله هوازن می رسد، زیرا او از بنی خشم ابن معاویه ابن بکر ابن هوازن است، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۴۶ ی ۲۱ می فرماید: و اذکر اخا عاد یعنی یاد کن برادر عاد را که مراد حضرت هود پیغمبر است که از قبیله عاد بوده، و حکایت درید آن است که چون با برادرش عبدالله به جنگ بنی بکر ابن هوازن رفت و غنیمت بسیاری آورد، در مراجعت عبدالله خواست در منعرج اللوی که اسم موضعی است یک شب توقف کند، درید از باب نصیحت او را گفت: ماندن در اینجا دور از احتیاط است، مبادا بنی هوازن را جمعیت و کمکی فراهم آمده ناگاه بر سر ما تازند، عبدالله از غروری که داشت پند او را گوش نداد و شب را در آن منزل توقف نمود، فردا چاشتگاه طائفه بنی هوازن با جمعیت زیادی بر سر ایشان تاخته عبدالله را بقتل رساندند و درید با زخم بسیار از دست آنان نجات یافت، پس از آن قصیده ای گفت که یکی از اشعار آن این شعر است که حضرت بر سبیل مثال فرموده(: امرتکم امری بمتعرج اللوی فلم تستبینوا النصح الا ـ ضحی الغد یعنی در منعرج اللوی امر و رای خود را به شما بیان کردم، پس فائده پند مرا ندانستید مگر چاشتگاه فردا)نظیر این حکایت نصیحت و پند دوستانه من بود به شما که گفتم کار جنگ بر معاویه و اصحابش سخت شده لذا درصدد حیله و تزویر برآمده قرآنها بر سر نیزه ها کرده اند و تشکیل مجلس محاکمه می خواهند، شما از گفتار من پیروی ننموده فریب گفتار و کردار ایشان را خورده به حکومت حکمین راضی شدید و اصرار نمودید و من هم رضاء دادم، اکنون زیان مخالفت با من بر شما هویدا گردید(.

خطبه ۰۳۶–در بیم دادن نهروانیان

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که در ترسانیدن اهل نهروان فرموده: (نهروان اسم موضعی است در کنار نهری در راهی که به کوفه نزدیک است سمت صحرای حروراء، و حروراء نام قریه ایست نزدیک کوفه، و اینکه خوارج نهروان را حروریه می نامند از جهت این است که اجتماع ایشان برای مخالفت با امیرالمومنین در آن صحرا بوده است، و سبب جنگ حضرت با خوارج نهروان آن است که چون در جنگ صفین کارزار بر معاویه و اصحابش سخت شد مخصوصا در لیله الهریر که سی و شش هزار نفر از هر دو لشگر کشته شد، و هریرالکلب در لغت زوزه کشیدن سگ را گویند، و روبرو شدن دلیران را در کارزار به آن تشبیه می نمایند، خلاصه بامداد آن شب معاویه بدستور عمرو ابن عاص حیله بکار برده فرمان داد تا لشگریان پانصد قرآن بر سر نیزه ها کرده جلو لشگر حضرت آورده فریاد کردند: ای مسلمانان کارزار دمار از روزگار عرب برآورد و این همه مخالفت بنیاد قبائل ما و شما را برانداخت، بیائید تا به کتاب خدا بازگشته به آنچه میان ما حکم کند رضا داده دست از مخالفت برداریم، این حیله ایشان موثر شد و لشگر عراق از آن سخنان مترددد گشته در جنگ سستی نمودند و دوازده هزار کس رو گرداندند و به حضرت گفت

نـد: مالک اشتر را از جنگ باز گردان وگرنه با تو می جنگیم، آن جناب ناچار مالک را بازگردانید و قضیه حکمین رو داد، و حضرت از زیادی اصرار ایشان به حکمیت آنان تن داد، و آنها بعد از دانستن رای حکمین و حیله عمرو ابن عاص بیش از پیش با حضرت مخالفت نموده گفتند: چون خلق را در کار خالق و امر خلافت حکم ساختی اکنون بکفر و خطای خویش اقرار و پس از آن توبه کن تا از تو اطاعت و پیروی نمائیم، حضرت ابتداء عبدالله ابن عباس را فرستاد تا ایشان را نصیحت نمود

و پس از آن خودش بـا آنان سـخن گفته شـبهاتشان را رفع فرمود تا اینکه هشت هزار تن از گفتار و تصـمیم خود بازگشـتند و چهار هزار درصـدد جنگ با آن جناب برآمـده متوجه نهروان شدند، و همه آنها در حوالی آن نهر کشـته گردیدند مگر نه نفر که به اطراف گریختنـد، و اکثر نواصب و خوارج از نسل ایشانند، و سـبب اینکه ایشان را خوارج می گویند آن است که بر آن حضـرت خروج کردند، و سـبب نامیدن نواصب آن است که به عداوت و دشـمنی اهل بیت ()علیهم السـلام() و شـیعیان ایشان متظاهرند، خلاصه حضرت پیش از جنگ برای اتمام حجت آنها را ترسانیده فرمود(: من شما را می ترسانم از اینکه صبح کنید در حالتی که در میان این نهر و در بین این زمینهای پست و بلند کشـته افتاده باشید بدون آنکه نزد پروردگار خود (بر مخالفت و یاغی شدن با من) حجت و دلیلی داشـته و نه (در این کار) برهان واضحی با شما است، دنیا شما را هلاک می کند و قضاء و قـدر الهی شـما را در دام می انـدازد (بـا مخـالفت با امام خود راهی جز کشـته شـدن برای شـما نیست) من شـما را از حکومت حکمین (که اکنون پشـیمان شـده اید) نهی کردم، پس شـما امتناع کرده مخالفت نمودید مانند مخالفین پیمان شـکن (هنگامی که لشـگر معاویه در جنگ صـفین قرآنها را بر سر نیزه ها کردند گفتید: ایشان ما را بسوی کتاب خدا دعوت می نمایند و ما را لازم است دعوت آنها را اجابت کنیم، و من می دانستم آنان چون شکست خورده این حیله را بکار برده اند، گفتارشان را باور نکردم، شـما بـا من مخـالفت نموده گفتیـد: اگر دعوت ایشـان را اجـابت نکنی تو را به آنهـا تسـلیم می نمـائیم، پس من بـدون رضـایت چـاره نداشـتم) تـا اینکه به میـل و خـواهش شـما رفتـار کردم (از جنـگ دست کشـیده مالـک اشـتر را هم از کـارزار بازگردانیـدم) و شـما (دیروز که حکومت حکمین را واجب دانسـته امروز آن را کفر می پنداریـد، پس) گروهی سـبک سـر و سفیه و بی بردباری هستید (زیرا در گفتار و کردار ثابت قدم نبوده از روی خردمندی سـخن نگفته کاری نمی کنید(من شـری برای شـما نیاوردم، ای بی پدرها)جمله لاابالکم را عرب در موقع مذمت و نفرین گوید، زیرا پدر نداشتن نزدشان سبب ذلت و خواری است(و نخواستم به شما زیانی وارد شود.

خطبه ۰۳۷--ذکر فضائل خود

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که قائم مقام خطبه می باشد (و کلمات این فصل خلاصه و گزیده از گفتار طولانی است که آن بزرگوار بعد از واقعه نهروان فرموده و در آن شرح حال خود را از زمان وفات حضرت رسول تا آن زمان بیان فرموده است): برای یاری دین اسلام قیام کردم هنگامی که مسلمین ضعیف و ناتوان بودند، و خود را آشکار نمودم آنگاه که ایشان (از عجز و ناتوانی) سر در گریبان بودند و (در مسائل دین) گویا شدم وقتی که آنان واماندند، و به نور خدا (از ظلمات جهل) گذشتم (هر مجهولی نزد من معلوم بود) زمانی که آنها حیران و سرگردان بودند، و (با این وصف در خودنمائی) از همه خاموشتر و در پیشی گرفتن (به مراتب کمال) از آنها برتر بودم، پس زمام فضائل را گرفته پرواز نمودم (برای گشایش مشکلات به چابکی حاضر می شدم) و گرو آن فضائل را بردم (مرتبه هیچ کس در فضل و کمال به من نرسید، و در هر امری ثبات قدم داشتم) مانند کوه که بادهای شکننده و تند آن را نمی جنباند و از جا نمی کند، هیچکس نتوانسته از من (در حضور یا در غیاب) عیب و نقصی بگیرد، ذلیل و ستم کشیده نزد من عزیز و ارجمند است تا آن گاه که حق او را (از ظالم) بستانم، و قوی و ستمگر نزد م

ن ناتوان است تا وقتی که حق (مظلوم) را از او بگیرم، ما از قضا و قدر الهی خوشنود و تسلیم فرمان او هستیم، آیا می بینی مرا که بر رسولخدا دروغ بگویم؟! (با اینکه من به وحی خداوند و به نص آن حضرت خلیفه و جانشین او هستم) سوگند به خدا من اول کسی هستم که او را تصدیق کرد، پس اول کسی که (بعد از وفات) او را تکذیب نماید نمی باشم (زیرا در پنهان و آشکار براستی و درستی و پاکی مرا ستوده و برادر خویش خوانده، پس اگر دروغ بگویم او را تکذیب کرده ام) پس (سبب اینکه با خلفاء مدارا نمودم آن است که) در امر خلافت خود اندیشه کرده دیدم اطاعت و پیروی از فرمان رسول (فرموده بود اگر کار به جدال بکشد سر فرود آرم) بر من واجب است، بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن حضرت رفتار نمودم.

خطبه ۰۳۸-معنی شبهه

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در بیان وجه تسمیه شبهه و اینکه کسی را از مرگ رهایی نیست): شبهه از این جهت شبهه نامیده شده که شبیه و مانند حق است (هرکس نمی تواند میان حق و باطل تمییز دهد) پس روشنی دوستان خدا در شبهه ایمان و اعتقاد ایشان است (به خدا و رسول) و راهشان راه هدایت و رستگاری است (که از آن راه پیروان خود را از تاریکیهای شبهه ها نجات داده و حق را به آنان آشکار می نمایند) و اما دشمنان خدا دعوت کننده شان در آن شبهه ضلالت و گمراهی است و رهنمایشان کوری و سرگردانی (که به سبب آن پیروان خود را در دنیا بدبخت و در آخرت به عذاب الهی گرفتار می سازند) پس (پیروان دوستان خدا نباید از مرگ و کشته شدن بیم داشته باشند، زیرا) کسی را هم که از مرگ بیم داشته باشد بالاخره نجات و رهائی از آن نیست و کسی که دوستدار زنده بودن باشد همیشه باقی و زنده نخواهد ماند (بنابراین شایسته آن است که شخص به زندگی موقتی دنیا دل نبندد و از مرگ و پیکار در راه خدا برای نصرت دین رو نگرداند).

خطبه ۰۳۹--نکوهش یاران

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (هنگامی که نعمان ابن بشیر بامر معاویه با دو هزار نفر برای ترساندن مردم عراق از شام حرکت کرد، چون به عین التمر نزدیک کوفه رسید مالک ابن کعب ارحبی که از جانب حضرت حکومت آنجا را داشت و بیش از صد نفر با او نبود آن جناب را از این واقعه خبر داد، حضرت بر منبر تشریف برده پس از ادای حمد و ثنای الهی فرمود: خدا شما را هدایت کند، نعمان ابن بشیر با گروهی از مردم شام که بسیار نیستند نزدیک مالك ابن کعب که برادر شما است فرود آمده اند، مهیا شوید بروید و برادر خود را کمك دهید، شاید به سبب شما خداوند جمعی از کفار را نابود نماید، چون مردم در رفتن بکمك مالك ابن کعب اهمال نمودند حضرت روسای ایشانرا دعوت کرده امر به رفتن نمود، قریب سیصد نفر گرد آمده بقیه خودداری کردند، پس آن بزرگوار غمگین برخاسته فرمود): به کسانی گرفتار شده ام که چون ایشان را امر می نمایم پیروی نمی کنند و آنها را می خوانم جواب نمی دهند، ای بی پدرها برای نصرت و یاری پروردگار خود منتظر چه هستید (سبب سستی در کار و نرفتن به سوی جهاد در راه خدا چیست؟) آیا نیست دینی که شما را گرد آورد (تا برای بدست آوردن سعادت دنیا و

آخرت یکدیگر را کمك نمائید(و آیا نیست حمیت و غیرتی که شما را)برای دفع دشمن(تکان بدهد)برای حمایت از دین و اهل آن(در میان شما ایستاده فریادکنان یاری و همراهی می طلبم، سخن مرا گوش نمی دهید و فرمانم را پیروی نمی کنید تا اینکه)بر اثر نافرمانی و مخالفت با من(پیش آمدهای بد هویدا گردد)دشمن بر جان و مال و ایمان شما تسلط پیدا نماید(به توسط شما خونخواهی نمی توان نمود)با شما مقاومت با دشمن ممکن نیست(و به همراهی شما مقصودی)در امر دین و دنیا(حاصل نمی شود، شما را برای یاری برادرانتان دعوت کردم، ناله کردید)آخ و وای گفتید(مانند ناله شتر هنگامی که نافش درد می کند، و)در رفتن به کارزار و یاری برادرانتان(مانند)راه رفتن(شتر بیماری که پشتش زخم است سستی کردید، و سپاه کمی از شما هم که بسوی من آمد نگران و ناتوانند مانند اینکه ایشان بسوی مرگ فرستاده می شوند و آنان مرگ را در مقابل خود می بینند.)سیدرضی فرماید:(می گویم: متذائب در سخن آن حضرت بمعنی مضطرب و نگران است و این ماخوذ از گفتار عربست که گفته اند تذاءبت الریح یعنی بادهای مضطرب و درهم وزید، و از این جهت گرگ ذئب نامیده شده که در رفتارش نگران است.

خطبه ۰۴۰-در پاسخ شعار خوارج

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است هنگامیکه شنید سخن خوارج نهروان را: ()نیست حکمی مگر از جانب خدا() فرمود: سخن حقی است که از آن اراده باطـل می شود، آری نیست حکمی مگر از جـانب خـدا (خداونـد متعـال حاکم بجمیع امور و واجب الاطاعه است و از مقتضـیات احکام الهی آن است که بایـد در میان خلق امیر و رئیسـی باشـد تا امر معاش و معادشان را منظم نماید) و لیکن خوارج می گویند: امارت و رئاست (در بین خلق) مخصوص خداوند است، و حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بدکار باشد، مومن در امارت و حکومت او بطاعت مشغول است و کافر بهره خود را می یابد (همه با بودن امیر از حرج و مرج و اضـطراب و نگرانی آسوده انـد) و خداوند در زمان او هر که را به اجل مقدر می رساند (با نبودن امیر مردم به جـان هم می افتنـد) و به توسط او مالیات جمع می گردد (تا در وقت حاجت بکار بنـدد) و با دشـمن جنگ می شود، و راهها (از دزدها و یاغیها) ایمن می گردد، و حق ضـعیف و ناتوان از قوی و سـتمکار گرفته می شود تا نیکوکار در رفاه و از (شـر) بدکار آسوده ماند. (سیدرضـی فرماید:) در روایت دیگر وارد شده که چون حضرت سخن خوارج را شنید (که می گفتند: نیست حکمی مگر از جا

نب خدا(فرمود: منتظر حکم خدا درباره)کشتن(شما هستم، و فرمود: پرهیزکار در زمان امیر عادل به طاعت خدا مشغول است و زیانکار در زمان امیر فاجر بهره خود را می یابـد تا اینکه عمر هر یک به سـر آمده مرگ را دریابند)آنگاه او به پاداش و این به کیفر کردار خود خواهد رسید(.

خطبه ۰۴۱-وفاداری و نهی از منکر

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که در آن وفا را ستوده و حیله را مذمت فرموده): وفا قرین راستی است، و من سپری نگاهدارنده تر از وفای به عهد (برای جلوگیری از عذاب الهی) سراغ ندارم، و کسی که بداند بازگشتش (در قیامت) چگونه است (و به چه نحوی از او حساب می کشند، هرگز) مکر نمی کند، ما در زمانی واقع شده ایم که بیشتر مردم آن، مکر را زیرکی پندارند، و نادانان ایشان را زیرک خوانند، چه سودی می برند این مکرکنندگان؟ خدا ایشان را بکشد! (تا مردم از شرشان آسوده گردند، و یا اینکه خدا آنان را از رحمت خود دور فرماید) شخص زیرک و کاردان راه حیله و چاره هر کار را می داند و سبب اینکه حیله بکار نمی برد آنست که امر و نهی خدا او را مانع می شود، و با اینکه حیله را دیده و دانسته و توانائی بکار بردن آنرا دارد ترک می کند، و کسی که در دین از هیچ گناهی باک ندارد (مانند معاویه و عمرو ابن عاص) فرصت را از دست نداده و در هر کاری بمکر و حیله دست اندازد (مقصود حضرت آن است که اگر ترس از خدا نبود برای بکار بردن حیله و مکر، من از همه زبر دست تر بودم).

خطبه ۰۴۲-پرهیز از هوسرانی

از خطبه های آن حضـرت علیه السلام است (در مذمت از متابعت هوای نفس و آرزوی بی حد): ای مردم ترسناکترین چیزیکه از ابتلای شـما به آن می ترسم دو چیز است: اول پیروی از هوای نفس و دوم آرزوی بیشـمار، اما پیروی از هوای نفس شخص را از راه حق باز می دارد، و آرزوی بی حساب آخرت را از یاد می برد، آگاه باشـید دنیا به سـرعت و تندی (از اهلش) رو می گردانـد (اهـل آن بزودی فـانی می گردنـد، و یـا اینکه خوشـگذرانی در آن و دل بسـتن به آن بی نـتیجه می گردد) پس بـاقی نمانـده از آن مگر ته مانـده ای مانند باقیمانده آب ظرفی که کسـی آنرا (سراشـیب گرفته) ریخته باشد (در آن ظرف آبی باقی نمانـده باشـد مگر انـدکی) و آگاه باشـید که آخرت نزدیکست، و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزنـدانی است، پس شـما از فرزنـدان آخرت باشـید (به دسـتور خدا و رسول رفتار نموده به این زندگی موقتی دل نبندید) و از فرزندان دنیا نباشـید، زیرا به زودی در قیامت هر فرزنـدی به مادرش ملحق خواهـد شـد (پس فرزند دنیا در آتش و فرزند آخرت در بهشت خواهد رفت) و (بدانیـد) امروز (ایام عمر فانی) روز عمل و کار است، و حساب و بازخواستی ندارد، و فردا (قیامت) روز حساب و بازخواسـت است و موقع عمل و کار نیست (پس

این روزهـا را غنیمت شـمرده در کاری که رضای خـدا در آنست بکوشـید تا در قیامت موقع حساب آسوده باشـید. سیدرضـی فرماید:(می گویم: حذاء بمعنی سـرعت و شـتابست و بعضـی جذاء به جیم و ذال نقل می کنند، یعنی در دل بسـتن بدنیا خیر و سودی نباشد.

خطبه ۰۴۳-علت درنگ در جنگ

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که پس از آنکه جریر ابن عبدالله بجلی را (برای گرفتن بیعت) نزد معاویه بشام فرستاد، اصحاب آن بزرگوار (چون دانستند معاویه امر آن جناب را اطاعت نخواهد نمود، پیش از مراجعت جریر از شام و پاسخ آوردن) گفتند مصلحت در آن است که برای جنگ با مردم شام آماده شویم (حضرت فرمود): آماده شدن من برای جنگ با مردم شام با اینکه جریر نزد ایشان است (و هنوز جواب، را نیاورده) بستن در است به روی آنان، و باعث رو گردانیدن آنها است از خوبی (بیعت کردن) اگر اراده کرده باشند (اگر بگویند اقدام تو به جنگ، ما را وادار نمود که فرمان تو را قبول نکنیم، ما را بر نافرمانی آنها ایرادی نیست، و بر فرض که بخواهند بیعت کنند شروع ما بجنگ سبب انصراف آنان می شود) اما من برای جریر مدتی را معلوم کرده ام که بیش از آن توقف ننماید مگر (از معاویه) فریب خورده باشد (او را برای گرفتن جواب معطل داشته) یا نافرمانی کرده (در گرفتن جواب از او اهمال نموده) و رای من مدارا نمودن (با ایشان) است، پس شما هم مدارا کنید و (اگر چه) بدم نمی آید که شما آماده برای جنگ باشید ()و لقد ضربت انف هذا الامر و عینه() یعنی من بینی و چشم این کار

را زده ام (این ضرب المثل عربی است که به جای ضرب المثل فارسی: من همه طرف این کار را پائیده ام، بکار می رود) و نهان و آشکار آنرا زیرورو کرده ام، چاره ای برای خود ندیدم مگر جنگیدن (با معاویه و یارانش) یا کفر و انکار آنچه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده (زیرا جلوگیری نکردن از اضلال و گمراهی کفار و منافقین بی اعتنائی به امر خدا و رسول می باشد و آن برای علی کفر است، و برای اطاعت امر خدا و رسول البته با آنان جنگ کرده شرشان را دفع می نمایم. پس در موضوع سبب قتل عثمان که معاویه به آن حضرت نسبت می داد می فرماید:) عثمان بر امت حکومت می کرد و بدعتهای چندی (کارهای ناشایسته و مخالف ایمان) پدید آورد، و (آن کارهای زشت) سبب گفتگو بین مردم (مذمت و اعتراض) گردید، و ایشان هم (آنچه باید درباره او بگویند) گفتند و به او بی میل شدند، و تغییرش دادند (او را کشتند، پس نسبت قتل او به من از طرف معاویه بر خلاف واقع است).

خطبه ۰۴۴–سرزنش مصقله پسر هبیره

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه مصقله ابن هبیره شیبانی گریخته نزد معاویه رفت، و او اسیران بنی ناجیه را از عامل امیرالمومنین خریده آزاد کرد، چون حضرت بهای آنرا مطالبه نمود خیانت کرده بشام گریخت (گروهی از بنی ناجیه بعد از جنگ صفین با خوارج نهروان متفق و به آن حضرت یاغی گشته رو به مدائن آوردند، حضرت معقل ابن قیس را با دو هزار سوار بجنگ آنها فرستاد، چون معقل در کنار دریای فارس به ایشان رسید جنگید و رئیس بنی ناجیه خریت ابن راشد را با اصحابش بقتل رسانید، و پانصد تن زن و مرد و بچه را که در اول نصرانی و بعد مسلمان آنگاه مرتد شده و بخریت ملحق گشته بودند اسیر کرد، و در برگشتن رسید به اردشیر خره که اسم شهری است در خوزستان، و در آنجا مصقله از جانب امیرالمومنین حاکم بود اسیران به او پناه برده آزادی خودشان را درخواست نمودند مصقله آنان را از معقل به پانصد هزار درهم خریده آزاد کرد و وعده داد که در وقت معینی آن مبلغ را برای حضرت بفرستد، پس معقل بکوفه رفته واقعه را خدمت حضرت عرض کرد، آن بزرگوار منتظر بود که مصقله پانصد هزار درهم بفرستد، چون دیر کرد نامه ای به او نوشت که یا مال را بفرست یا حاضر شو تا بکار تو رسیدگی شود، مصقله به خدمت حضرت رسید و دویست هزار درهم ادا نمود، و نتوانست باقی را پرداخت نماید، چند روزی مهلت خواست و شبانه نزد معاویه بشام گریخت، چون حضرت گریختن او را شنید فرمود(: خدا مصقله را زشت سازد رفتاری کرد مانند رفتار بزرگان)اسیرانی خریده آزاد نمود(و گریخت مانند گریختن بندگان، پس هنوز مدح کننده را گویا نکرده خاموش گردانید، و توصیف کننده تصدیق کار او را ننموده مجبور به توبیخ و سرزنش گردید)آزاد کردن اسیران سبب مدح و ثنای او شد، لیکن چون برای پرداخت بهای آنها نزد دشمن گریخت مدح خود را به ذم تبدیل نمود سبب ملامت خلق گردید(و اگر می ماند و نمی رفت آنچه را که مقدور او بود می گرفتیم، و)برای دریافت باقی(منتظر زیاد شدن مال او می گردیدیم.

خطبه ۰۴۵-گذرگاه دنیا

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در مـذمت دنیـا و مفاسـد آن): سـپاس خداونـدی راست که هیچکس مایوس از رحمـت او نیسـت، و نعمـت او همگـان را شامـل اسـت، و از آمرزش او احـدی نومیـد نبـوده، و پرسـتش او برای کسـی سـبب سرشکسـتگی نمی باشـد (زیرا تنها او سـزاوار پرسـتش است و به سـبب عبادت و پرسـتش تکبر نکنـد تا بنـده سرشکسـته شود) خـدائیکه از رحمت دریغ نمی کنـد، و نعمت او زوال نمی پـذیرد. دنیـا سـرائی است فنـا و نیستی برای آن و برای اهلش رخت بربسـتن مقدر گردیده است، و آن (در نظر اهلش) خوشگوار و سبز و خرم است، و (سبب گول زدن و غافل نمودن آن اینست که) شـتابان بسـراغ خواهان و طالبش می آیـد، و علاقه و محبت خود را بـدل نظر کننـده وارد می کنـد، پس کوچ کنید از آن (دلبند به آن نگشـته و مهیای سـفر آخرت شده و آسایش در آنجا را بخواهید) و از بهترین متاع خود (پرسـتش خالق و خدمت بخلق) توشه بردارید، و در آن بیش از حاجت نطلبید، و از آن زیادتر از آنچه به شما رسیده نخواهید (برای گرد آوردن مال در دنیا تلاش نکنید، زیرا در حلال است آن حساب و بازپرسی است، و در حرام آن عقاب و کیفر).

خطبه ۰۴۶–در راه شام

از سـخنان آن حضـرت علیه السلام است هنگامیکه تصمیم حرکت بشام گرفته (چون در نخیله که اسم موضعی است در بیرون کوفه برای جنـگ بـا معاویه، پای مبارک در رکاب نهاد، این دعا را که برای مسافرت و سپردن خواسـته و خانواده به پناه خـدا بهترین دعا است خواند): بارخدایا از مشـقت سفر و اندوه بازگشتن (که بر اثر مرگ کسان یا تلف شدن مال پیش آید) و بدی نگاه کردن (مردم) در اهل و مال و فرزنـد به تو پناه می برم، بارخدایا تو در سـفر همراه و در خانواده جانشـین منی، و غیر از تو کسـی نیست که بتواند در سـفر همراه و در وطن جانشـین باشد، زیرا هر که (در وطن) جانشـین باشد (در سفر) همراه نیست، و هر که همراه باشـد جانشـین نیست (سیدرضـی فرمایـد:) ابتـدای این کلاـم از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله روایت شـده، و حضـرت امیر علیه السـلام در پی آن از و لایجمعهما غیرک تا آخر فرمایش بلیغترین سـخن را فرموده و آن را به بهترین وجهی تمام کرده است.

خطبه ۴۷-۰دربارهٔ کوفه

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره کوفه (و از ویران شدن آن و ظلم و جور ستمکاران که بعد از آن بزرگوار بر اهل آن وارد ساختند خبر می دهد): ای کوفه گویا تو را می بینم که (بر اثر آمد و رفت لشگرهای گوناگون و پیش آمد هرج و مرج) کشیده می شوی مانند چرم عکاظی (که در وقت دباغی کش و واکش و مالش آن بسیار است، و عکاظ اسم بازاری بوده در بیابانی میان نخله و طائف، و عرب پیش از اسلام هر سال یک ماه در آن جا گرد آمده اشعار خوانده در حسب و نسب بر یکدیگر فخر و مباهات می نمودند، و بیشتر متاعی که در آنجا خرید و فروش می شده چرم بوده، لذا می فرماید:) و از پیش آمد حادثه ها (ظلم و جور ستمکاران مانند چرم در وقت دباغی) پایمال می شوی، و جنبشها (انواع مصیبت و بلاء) بر تو وارد می شود، و من می دانم هیچ ستمگری بر تو اراده ظلم و جور نکند مگر آنکه خداوند او را به بلائی مبتلی یا کشنده ای را بر او مسلط گرداند (این خبر از جمله اخبار به غیب آن حضرت است، چنانکه در تواریخ وقائع کوفه و پیش آمدها بر ستمکاران آن شرح داده شده است).

خطبه ۰۴۸-هنگام لشکرکشی به شام

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (که در نخیله) هنگام رفتن به شام (جنگ صـفین در بیست و پنجم ماه شوال سال سی و هفت هجری فرموده): سپاس خداوند را سزا است هر بار که شب گردد و جهان رو به ظلمت و تاریکی نهد، و ستایش حقتعالی را روا است هر وقت که ستاره هویدا و پنهان شود (همیشه در هر وقتی از اوقات حمد و شکر خدای متعال بر هر کس واجب و لازم است) و حمد بیشمار معبودی را است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است، و نعمت و بخشش او تمامی ندارد (همگان را شامل است) و فضل و کرمش را هیچ چیز برابری نمی کند. و بعد جلوداران لشـگر خود (زیاد ابن نصر و شریح ابن هـانی) را (بـا دوازده هزار سوار) فرسـتادم، و به ایشـان دسـتور دادم که در کنار فرات درنگ نماینـد تا فرمان من (در خصوص حرکت) به آنها برسـد، و مصـلحت در این دیدم که از این آب (فرات) عبور کرده نزد عده ای از شـما (مسـلمانان) روم که در اطراف وجله ساکن (اهل مدائن) هسـتند و ایشان را تجهیز کرده با شـما بجنگ دشمنتان بیاورم، و آنها را برای شما کمک قرار دهم. (سیدرضـی فرماید:) می گویم: منظور حضـرت از لفظ ملطاط در اینجا موضعی بوده است کنار فرات که جلوداران لشگر خود را به فرود آمـدن در آنجـا امر فرموده، و نیز بساحـل و کنـار دریـا هم ملطـاط گفته می شود، و این لفـظ در اصل به معنی زمین هموار است، و مقصود حضـرت از لفـظ نطفه (که به معنی آب صـافی است کم یـا زیـاد) آب فرات است، و این تعبیر از عبارات غریبه و شگفت آور است.

خطبه ۰۴۹-صفات خداوندی

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در صفات حق تعالی): سپاس مخصوص خداوندی است که دانای به امور پنهانی است (پنهانیها نزد او هویدا است، پس به آنچه آشکار است بطریق اولی دانا است) و نشانهای ظاهر و هویدا (جمیع موجودات) بر وجود هستی او دلالت دارد (از روی علامات و آثار ظاهر و پیدا است، زیرا مخلوق بخالق نیازمند است، و نمی شود که ممکن بخودی خود دارای وجود هستی گردد) و دیدن او با بینائی چشم محال است (زیرا در مکانی نیست تا بچشم دیده شود) پس چشم کسیکه او را ندیده (هستی و بودنش را) انکار نمی کند (زیرا آثار هستی او را می بیند) و دل کسیکه هستی او را (از آثار و علامات) دانسته به کنه ذاتش پی نمی برد، در بلندی (بر همه) برتری دارد، و هیچ چیز از او بالاتر نیست، و در نزدیکی (به همه) نزدیک است، و هیچ چیز از او نزدیکتر نیست، پس (چون به همه احاطه دارد) بلندی او او را از مخلوقاتش دور نکرده، و نزدیکی او خلق را در مکانی با او مساوی و برابر ننموده، عقلها را بر حد و نهایت صفت خود آگاه نساخته (زیرا برای صفات که عین ذات او است حدی نیست) و (لی) آنها را از شناختن خویش به قدر واجب باز نداشته (زیرا عقول اگر چه به کنه ذات و صفات او پی نمی برند ولی به قدر واجب از آثار و علامات به معرفت و شناسائیش راه برده به او اعتراف کرده اند(پس او است خداوندی که آثار و علامات موجوده بر اقرار دل منکر او گواهی می دهد)کسانیکه خدا را بگفتار و کردار انکار می کنند آثار و علامات موجوده گواهی می دهد که در دل به او اقرار دارند(و منزه است خداوند از گفتار آنهائیکه او را بخلق تشبیه می کنند، و کسانیکه او را انکار می نمایند.

خطبه ۰۵۰-در بیان فتنه

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در بیـان آنچه سـبب فتنه و فسـاد می شود): منشـا فتنه و فسادهـا (در میـان مردم) پیروی از خواهشـهای نفس است، و احکامیکه برخلاف شـرع صادر گردد، کتاب خدا (قرآن کریم) با آن خواهشـها و حکمها مخـالف است، و (همچنین از اسـباب فتنه و فسـاد آن است که) گروهی از مردم دیگران را بر خواهشـها و حکمهـای بر خلاف دین یـاری و پیروی می کننـد (چون حق و باطـل را در هم می نماینـد فتنه و فسـاد ظـاهر می شود) پس اگر باطل با حق در هم نمی شد راه حق بر خواهان آن پوشـیده نمی گردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمی بود دشـمنان (هرگز) نمی توانستند از آن بـدگوئی کننـد، و لیکن چون قسـمتی از حق و قسـمتی از باطل فرا گرفته و در هم می گردد پس آنگاه شـیطان بر دوسـتان خود تسـلط پیـدا می کنـد (برای اضـلال و گمراهی فرصت بـدست آورده، و باطل را در نظر خواهان حق جلوه می دهـد و راه بدگوئی را برای دشـمنان دین باز می نماید) و کسانیکه لطف خدا شامل حالشان گردیده است (از اضـلال و گمراهی شیطان) نجات می یابند (و از آمیزش حق به باطل در شبهه نمی افتند).

خطبه ۰۵۱-یاران معاویه و غلبه بر فرات

از سخنان آن حضرت علیه السلام است آنگاه که لشگر معاویه در جنگ صفین بر اصحاب آن بزرگوار پیشی جسته راه ورود به آب فرات را به تصرف درآورده آنانرا از برداشتن آب مانع گشتند: لشگر معاویه (با تصرف شریعه فرات و منع شما از برداشتن آب) کارزار با شما را طالبند، پس شما یا بر ذلت و خواری اقرار کرده شجاعت و شرافت را از دست بدهید (اظهار عجز و ناتوانی کرده از تشنگی بیچاره شده خود را بدشمن تسلیم نمائید) یا آنکه شمشیرهاتان را از خونها(ی ایشان) سیر آب کنید تا از آب سیراب شوید، پس مرگ (حقیقی) در زندگانی شما است که مغلوب بشوید، و (حقیقت) زندگانی در مرگ شما است آنگاه که (بر دشمن) غالب آئید (مرگ با عزت و شرافت بهتر است از زندگانی با ذلت و خواری) آگاه باشید که معاویه عده قلیلی از گمراهان و نادانان را به کارزار آورده (با اینکه لشگر معاویه زیاد بوده ایشان را بعده قلیلی تعبیر فرموده، اشاره است به اینکه بعلم جنگ آشنا نیستند) و حقیقت امر را (که جنگ برای بدست آوردن سلطنت و رئاست است) از آنان پنهان نموده (و خونخواهی عثمان را بهانه قرار داده) تا اینکه آنها گلوهای خود را هدف (تیرهای) مرگ قرار داده اند (از روی نادانی و گمراهی

برای کشته شدن آماده هستند(.

خطبه ۰۵۲-در نکوهش دنیا

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در بیـان بی وفائی دنیا و اهمیت نـدادن به آن و ترغیب مردم به آخرت و بزرگ شمردن ثواب و عقـاب و نعمتهـای حقتعـالی) این خطبه پیش از این به روایـتی اختیـار و نقـل شـده، و در اینجـا از روی روایت دیگری برای اختلافی که در این دور روایتست بیان می کنیم: آگاه باشید دنیا و به فناء و نیستی نهاده، و (بر اثر تغییراتی که در آن مشاهـده می شود) در گذشـتش را اعلاـم کرده، و خوشـی آن بـاقی نمی مانـد، (ماننـد جوانی و تنـدرستی) و به تنـدی (از اهلش) رو برمی گردانـد، و سـاکنین خود را بفنـاء و نیستی می کشانـد، و همسایگـان را بسوی مرگ می رانـد (تـا بگورسـتان بسپارد) و شـیرینیهای آن به تلخی مبـدل شـد (مانند جوانی که به پیری و تندرستی که به بیماری تبدیل می گردد) و صافیهای آن تیره گردیـد (پس اکنون که تغییرات در آن آنی و فوری و بهره از آن و موقتی است، نبایستی به آن دلبند شد) (پس از این دنیا)نسبت به زنـدگانی هر کس زمانی(باقی نمانـده مگر ته مانده ای)چند روزی(مانند ته مانده آب در مشک کوچکی، یا باقی نمانـده از آن مگر جرعه ای)مـدت کمی(ماننـد جرعه مقله)عادت عرب بر این است که چون تشـنگان در بیابان انـدک آبی یابند، سنگ ریزه

در ظرفی ریختـه آنقـدر آب بر آن بریزنـد که آن سـنگریزه هـا را بپوشانـد، پس هر یـک آن مقـدار آب را برای رفع تشـنگی بیاشامـد، و به این طریق آب اندک را میان خودشان قسـمت کنند، و آن سـنگریزه ها را مقله گویند(پس تشـنه)دنیا که مدت کمی از عمرش باقی مانـده(اگر بمکـد آن ته مانـده)و یا آن جرعه مقله(را)بدنیا دل بسـته از آخرت چشم پوشد(تشـنگی او برطرف نشود)بهره ای که در نظر دارد بدست نیاورد(پس ای بندگان خدا)اکنون که رفتار دنیا با شما چنین است(برای کوچ کردن از این سـرا که برای اهلش زوال و نیستی مقدر شده آماده شوید، و آرزو بر شما غالب نشود، و مدت زندگانی در آن به نظر شما طولانی نیاید)به آرزوهای بیجا تکیه مکنید و از مرگ غافل نباشید که ناگاه شما را دریابد

(پس سوگند به خدا اگر بنالید مانند ناله شتران غمزده فرزند مرده، و بخوانید مانند صدای کبوتر، و فریاد و زاری نمائید مانند فریاد و زاری راهبی که دنیا را ترک کرده، و از مالها و فرزندان در راه خدا بگذرید برای درخواست تقرب از جهت بلندی مقام و منزلت نزد او، یا آمرزش گناهی که نوشته شده و فرشتگان او آن گناه را ثبت نموده اند، هر آینه کم است در مقابل ثوابی که از جانب خداوند متعال من برای شما امیدوارم، و (همچنین) کم است در برابر عذاب او که من از آن برای شما می ترسم (ثواب و پاداش عبادت و پرستش خدا که من به شما امر می کنم بیشتر است از پاداش عبادتی که شما در طلب آن تضرع و زاری می کنید و به آنچه که وسیله تقرب است دست می اندازید، و عقاب و کیفر معصیتی که من شما را از آن نهی می نمایم سخت تر است از معصیتی که شما در آمرزش آن ناله و سوگواری می نمائید، خلاصه پاداش عبادت و بندگی خدا و کیفر معصیت و نافرمانی او که من می دانم از حیطه ادراک و فهم شما بیرون است، پس کوشش کنید در آنچه که امر می کنم، و چشم بپوشید از آنچه که نهی می نمایم). و سوگند به خدا اگر برای شوق به حقتعالی یا برای ترس از او دلهای شما گداخته شود و از چشمهایتان خون جاری گردد و بدین منوال زندگی کنید در دنیا مادامی که باقی است، این اعمال و منتهی درجه کوشش شما برابری با نعمتهای بزرگ خداوند که به شما عطاء فرموده نمی نماید، و مساوی راهنمائی نمودن او شما را بسوی ایمان نمی گردد.

و قسمتی از این خطبه در بیان عید قربان در صفت حیوان قربانی است: از جمله شرایط حیوان قربانی آن است که تمام گوش باشد (بریده و شکافته نباشد) و چشمش سالم باشد، پس اگر گوش و چشمش بی عیب بود، قربانی صحیح و درست است، و اگر شاخ شکسته باشد (برای قربانی صلاحیت ندارد، مانند گوسفند پاشکسته ایست که) برای رفتن به قربانگاه می لنگد (قربانی گوسفند پاشکسته و شاخ شکسته درست نیست). سیدرضی فرماید:(منسک)اگر چه بمعنی محل عبادت و پرستش است، و لیکن(در اینجا بمعنی قربانگاه و آن موضعی است که قربانی را در آنجا سر می برند.

خطبه ۰۵۳--در مساله بیعت

از سـخنان آن حضـرت علیه السلام است (در بیان بیعت کردن)مردم با آن بزرگوار(:)پس از کشته شدن عثمان(مردم نزد من خود را بیکـدیگر زده)برای بیعت نمودن(ازدحام نمودنـد، مانند ازدحام شتر تشـنه هنگام آشامیدن آب که عقال و ریسـمانش باز شـده و ساربان رهایش نموده باشد)و بطوری بر من هجوم آوردند(که گمان کردم می خواهند مرا بقتل رسانند، یا بعضـی از ایشان قصـد دارنـد در حضور من بعض دیگر را بکشـند)پس بیعت ایشان را قبول کردم(و)چون بعد از آن دسـته ای مانند طلحه و زبیر نقض عهـد کرده پیمان شکسـتند(من ظاهر و باطن این امر را زیرورو نمودم به حدی که)اندیشه در این باب(مرا از خواب باز داشت، پس طاقت نیاوردم مگر بجنگیـدن با ایشان)که پیمان شکسـتند(یا انکار آنچه که محمـد صـلی الله علیه و آله آورده است)زیرا پیکـار بـا یاغیها بر امام واجب است و در صورت قـدرت و توانائی اگر با آنان جنگ نکنـد ترک واجب کرده و آن برای امام مانند آن بود که احکام حضرت رسول را انکار نموده باشد، و چون انکار احکام رسول خدا سبب عذاب الهی است(پس علاج جنگیدن بر من آسانتر بود از علاج عذاب الهی، و مرگهای دنیا)مشـقتها و سـختیها(بر من آسانتر است از مرگها)و عذابها(ی

قیامت.

خطبه ۵۴-۰درباره تاخیر جنگ

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در صفین موقعی که اصحاب آن بزرگوار تصور کردند در شروع بجنگیدن (با مردم شام) درنگ و کندی می نماید (چون در صفین آب بتصرف حضرت درآمد و از اهل شام ممانعت ننمود چند روزی جنگ متارکه گشت، پس بعضی از لشگریان گفتند تامل او در فرمان بجنگ شاید برای اینست که از مرگ و کشته شدن می ترسد، و برخی دیگر گفتند شاید برای اینست که در وجوب جنگیدن با مردم شام شک و تردید دارد، حضرت در پاسخ آنان فرمود): اما سخن شما که آیا اینهمه تامل و درنگ من برای ترس از مرگ و کشته شدن است؟ پس سوگند به خدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ (کشته شدن در میدان کارزار) یا اینکه ناگاه مرگ مرا دریابد، و اما سخن شما در اینکه (فرمان جنگیدن نمی دهم برای آن است که در وجوب کارزار) با اهل شام مرا شک و تردیدی است، پس سوگند به خدا یک روز جنگ کردن را بتاخیر نینداختم مگر برای آنکه می خواهم گروهی (از ایشان) به من ملحق گردیده هدایت شوند (از گمراهی دست کشیده براه راست قدم نهند) و به چشم کم نور خود روشنی راه مرا ببینند، و این تامل و درنگ در کارزار نزد من محبوبتر است از اینکه آن گمراهان را بکشم و اگر چه (ایشان دست از ضلال

ت و گمراهی برنداشته بالاخره کشته می شوند و در قیامت(با گناهانشان)مخالفت با امام و پیروی نمودن از دشمنان آن حضرت(باز می گردند)گرفتار خواهند شد(.

خطبه ۰۵۵–در وصف اصحاب رسول

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است (که در آن ثبات قدم خویش و سائر اصـحاب حضـرت رسول و فداکاریهاشان را در جنگها برای یاری دین مقدس اسـلام بیان فرموده، و اصـحابش را به جهاد در راه خدا و جنگ با دشمنان ترغیب نموده آنان را از سـستی در این امر توبیخ و سـرزنش می نماید: ما)برای یاری دین اسـلام زمانی که(با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پـدران و فرزنـدان و برادران و عموهـای خـود را)در جنگهـا(می کشـتیم، و ایـن رفتـار برایمـان و اعتقـاد مـا افزوده اطـاعت و فرمانبرداری پیش می گرفتیم، و ثبات قدم ما را در راه راست می افزود، و شکیبائی ما را بر سوزش درد و سعی و کوششمان را برای جهاد با دشـمن زیاد می نمود، و)در کارزارهای زمان پیغمبر روش جنگیدن ما با دشمن چنین(بود مردی از ما با یکی از دشمن به یکدیگر حمله کرده با هم درمی افتادند مانند درافتادن دو حیوان نر و به جان یکدیگر می افتادند)درصدد کشتن هم برمی آمدند(تا کدام یک دیگری را از جام مرگ سـیرآب نماید)او را بکشد(پس گاهی ما بر دشمن ظفر می یافتیم و گاهی دشـمن بر ما غالب می گشت، چون خداونـد راستی ما را دیـد)از همه چیز گذشـتن در راه اسـلام را نشان دادیم(دشـمن ما را خوار و فیروزی ر

ا نصـیب ما گردانید، تا اینکه اسـلام مستقر (و امر دین منظم) گردید مانند شتری که در موقع استراحت سینه و گردن خود را بر زمین می افکنـد (از اضـطراب و نگرانی از دشـمن رهـائی یافت) و در جاهای خود پخش شـد (حقیقت آن در همه جای جهان منتشـر گردید) و بجان خودم سوگند اگر رفتار ما (در یاری اسـلام) مانند رفتار شما بود (و در پیکار با دشمن مانند شما سستی و سـهل انگـاری می نمودیم) پـایه دین برقرار نمی گردیـد (خداشناسـی پیـدا نمی شـد) و شاخه درخت ایمان سبز نمی گشـت (قوانین اسـلام منتشـر نمی گردید) و سوگند به خدا از این رفتار (ناپسندیده و سستی در کارزار به عوض شیر از ناقه دنیا) خون خواهید دوشید، و در پی آن (وقتی دشمن بر شما مسلط گردد) پشیمان خواهید گشت.

خطبه ۰۵۶-به یاران خود

از سخنان آن حضرت علیه السلام است برای اصحاب خود (اهل کوفه که به آنان خبر می دهد بلیه ای را که بعد از آن بزرگوار به آن مبتلی می شوند و دستور می فرماید که در آن هنگام چگونه رفتار نمایند): آگاه باشید که بزودی بعد از من مردی گشاده گلو و شکم برآمده (معاویه ابن سفیان) بر شما غالب می شود، می خورد آنچه بیابد و می خواهد آنچه نیابد (هر چه می خورد سیر نمی گشت تا اینکه می گفت سفره را برچینید خسته شدم و سیر نگردیدم. گفته اند پرخوری او بر اثر نفرین حضرت رسول بود آنگاه که کس بطلب او فرستاده دید به خوردن مشغول است، بازگشت و گفت طعام می خورد، دیگر باره فرستاد باز بخوردن مشغول بود، پس آن حضرت فرمود: اللهم لاتشبع بطنه یعنی بارخدایا شکم او را سیر مگردان) پس (درصورت قدرت و توانائی) او را بکشید و اگر چه هرگز او را نخواهید کشت (توانایی کشتن او را ندارید) آگاه باشید بزودی آنمرد شما را بناسزا گفتن و بیزاری جستن از من امر می کند، پس اگر شما را به ناسزا گفتن مجبور نمود مرا دشنام دهید، زیرا ناسزا گفتن برای من سبب علو مقام می شود و برای شما باعث بر نجات و رهائی (از شر او) است، و اما در بیزاری جستن، پس از من بیزاری نجوئید

(در باطن دوستدارم باشید) زیرا من به فطرت اسلام تولد یافته ام (هیچگاه در راه کفر و شرک قدم ننهاده از اول اسلام اختیار نموده ام نه مانند سائرین که کافر و بت پرست بوده مسلمان گردیده اند) و در ایمان و هجرت (بیرون رفتن از وطن برای نصرت و یاری رسول خدا) سبقت و پیشی گرفتم (اول مردی که به پیغمبر ایمان آورد و برای پیشرفت دین اسلام او را یاری کرد من بودم، پس بیزاری از من بیزاری از خدا است و بیزاری از خدا موجب عذاب ابدی است).

خطبه ۰۵۷-با خوارج

و از سـخنان آن حضرت علیه السلام است که به خوارج نهروان فرموده (چون در جنگ صفین پس از قرارداد تحکیم و نوشتن عهـدنامه، خوارج از آن بزرگوار کنـاره گیری نموده از هر طرف فریاد کردنـد: لاحکم الا لله یعنی نیست حکمی مگر از جانب خـدا، و گفتنـد الحکم لله یـا علی لا ـ لک یعنی یا علی حکم و فرمان دادن مخصوص خـداست نه برای تو، و حکم خـدا درباره معـاویه و اصـحابش آنست که بفرمـان ما داخل گردنـد و ما خطاء کردیم که به تحکیم رضا دادیم، پس چون بخطای خود پی بردیم به خدا توبه و بازگشت نمودیم، تو نیز مانند ما از خطای خود توبه و بازگشت نما، و بعضـی گفتند چون به تحکیم رضـا دادی کافر شدی اکنون بکفر خود گواهی ده پس از آن توبه کن تا تو را اطاعت کنیم، حضـرت فرمود): بادی که سـنگ ریزه را به جنبش می آورد بر شما بوزد (عذاب الهی شما را دریابد) و باقی نماند از شما کسیکه نخل خرما را هرس کند (یا کسیکه سخن گویـد، یا کسـیکه برجهـد، خلاصه نسل شـما قطع گردد) آیا بعـد از ایمان آوردن من به خـدا و جهاد به همراهی رسول اکرم، صـلی الله علیه و آله (در جنگهـا) کفر و خطـاء را بر خـود گـواهی دهم؟ پس در این هنگـام (بـا قرار بر خطـای خویش) گمراه شـده از راه راست قـدم بیرون نهاده ام! پس، از بـدترین راهیکه قـدم در آن نهاده اید برگردید (از این راه باطل برگشـته دیگر باره این سـخنان زشت را نگوئیـد) و بجای پای خود بازگشت نمائیـد (از راهی که رفته اید بجای خویش برگشـته از حق پیروی کنیـد). آگـاه باشـید بزودی بعـد از مـن بـذلت و خـواری بسـیار برخـورده بشمشـیر برنـده مبتلی گردیـد، و مـال شـما را ستمکاران گرفته اختصاص بخود دهند و این کار را در میان شـما سـنت و عادت خویش قرار دهند (از قتل و غارتی که بعد از آن بزرگوار از طرف سـتمکاران مانند مهلب ابن ابی صـفره و دیگران در میان آنان واقع شده خبر می دهد. سیدرضی فرماید:) فرمـایش آن حضـرت: و لا ـ یبقی منکم ابر بر سه وجه نقـل می شود: اول چنـانکه بیان نمودیم ابر براء مهلمه و این ماخوذ از قول عربست که کسـیکه نخل خرما را هرس می کنـد می گوینـد رجل ابر، و (دوم) اثر بثاء سه نقطه روایت می شود که مراد از آن کسـی است که حـدیثی روایت می کنـد یـا سـخنی حکایت می نمایـد، و این قول نزد من صـحیحترین وجوه است (زیرا) گویا حضـرت فرمـوده است: گوینـده ای از شـما بـاقی نمانـد، و (سـوم) ابز بزاء نقطه دار روایت می شـود و آن بمعنی واثب یعنی بر جهنده است، و نیز ابز بمعنی هالک یعنی تباه گشته استعمال می شود.

خطبه ۰۵۸–درباره خوارج

هنگـامیکه امام علیه السـلام تصـمیم بجنگ با خوارج گرفت و به آن حضـرت گفته شـد که ایشان از پل نهروان عبور کردنـد، فرمود: قتلگـاه ایشـان (موضع کشـته شـدنشان) این طرف آب (نهروان) است، سوگنـد به خـدا ده تن از آنـان (از کشـته شـدن) نجات نمی یابـد، و ده نفر هم از شـما هلاک نمی گردد (چون حضـرت برای جنگ با خوارج در پی ایشان می رفت، مردی از اصـحابش آمـد و گفت: یـا امیرالمومنین خوارج از نهر عبور کردنـد، فرمود دیـدی ایشـان گذشـتند؟ آنمرد گفت آری، فرمود سوگنـد به خـدا عبور نکردنـد و هرگز عبور نمی کنند و محل کشـته شدن آنها اینطرف نهر است، بعد از آن سوار شده رفتند، چون نزدیک نهر رسیدند، دیدند که همه خوارج غلاف شمشیرها را شکسته اسبهای خود را پی کرده آماده جنگند و فریاد می کنند: لاحکم الا لله یعنی حکمی نیست مگر از جانب خدا)(این کلمه را همیشه شـعار خود قرار داده غوغائی برپا می نمودند)(پس حضـرت فرمـان جنـگ داد، چون جنگ تمام شـد فهمیدنـد که نه تن از خوارج فرار کرده کشـته نشـده انـد و از اصـحاب حضـرت فقط هشت تن کشـته شده بودند. سیدرضی فرماید:) مقصود حضرت از لفظ نطفه (که به معنی آب صافی است) آب نهر است و این فصیحترین کنایه است برای آب هر چند زیاد باشد، و

پیش از این به این معنی (در پائین خطبه چهل و هشتم که راجع بجنگ با خوارج بود) اشاره نمودیم.

خطبه ۰۵۹-خبر دادن از پایان کار خوارج

چون خوارج نهروان کشته شدند به آن حضرت گفته شد: یا امیرالمومنین همه ایشان هلاک گشتند، فرمود: سوگند به خدا چنین نیست، ایشان نطفه هائی هستند در پشت مردها و رحم زنها (نه تن از آنها گریخته و در شهرها متفرق شدند، از آنان فرزندانی بوجود خواهد آمد که در روی زمین فتنه و فساد می نمایند، ولیکن) هر زمان از آنها شاخی (سری) پیدا گردد شکسته شود (بزودی کشته می شود) تا اینکه آخرشان دزدها و راهزنان می شوند (مانند اجدادشان، چنانکه نقل شده چون آن نه نفر در شهرها پراکنده گشتند هر کدام مذهبی اختیار و از آن ترویج کردند و در راهها دزدی می نمودند).

خطبه ۰۶۰–در باب خوارج

امام علیه السلام درباره خوارج فرمود: بعد از من خوارج را نکشید، زیرا کسیکه می خواسته حق را بدست آورد و خطاء کرده (گمراه شده) مانند کسی نیست که در راه باطل قدم نهاده و آنرا دریافته (سیدرضی فرماید:) منظور حضرت (از جمله من طلب الباطل فادرکه یعنی کسیکه باطل را خواسته و آن را دریافته) معاویه و پیروان او است (حضرت از کشتن خوارج نهی فرموده برای اینکه مقصود اصلی آنها بدست آوردن حق بوده، و لیکن برای رسیدن به آن براه خطاء افتاده گمراه شدند، و البته چنین کسانی سزاوار کشتن نیستند بخلاف معاویه و یارانش که مقصود اصلی آنان باطل بوده و آنها را باید کشت، چنانکه در سخن پنجاه و ششم فرمود: فاقتلوه یعنی معاویه را بکشید. و اما اینکه آن حضرت خوارج را کشت و کشتنشان را بعد از خود نهی فرمود برای این بود که آنها پیشقدم در جنگ با آن بزرگوار شده و فتنه و فساد کرده مردم را به بدعتهای خویش دعوت نموده نیکان را بقتل می رساندند مانند عبدالله ابن خباب که از اصحاب امیرالمومنین بود او را کشتند و شکم زنش را که آبستن بود دریدند، پس نهی از کشتن ایشان در صورتیست که فتنه و فساد برپا نکنند و خون ناحق نریزند و اقدام بجنگ ننمایند.

خطبه ۰۶۱-هشدار به کشته شدن

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است هنگامیکه او را از کشـته شدن ناگهانی ترساندند (اصـحابش خبر دادند که ابن ملجم درصـدد قتل او برآمده، فرمود:) خداوند سپر محکمی برای من قرار داده (نگهدار من است تا زمانیکه مرگ برایم مقدر نشده) پس هرگاه روز من بسر رسد آن سپر (محافظت) از من جدا گردد، و مرا (به مرگ) تسلیم نماید، در آن هنگام تیر (مرگ) به خطا نرود و زخم (نیزه تقدیر) شفاء نیابد.

خطبه ۶۲-۰-نکوهش دنیا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در بیان دل نبستن بدنیای فانی و ترس از حساب قیامت): آگاه باشید دنیا سرائی است که هیچکس از آن به سلامت نمی ماند مگر (به تقوی و پرهیزکاری) در آن (زیرا دنیا دار عمل است و آخرت دار جزاء، پس کسی که در دنیا به دستور خدا و رسول رفتار نماید در آخرت به سلامت ماند، و کسیکه پیروی ننمود بعذاب ابدی گرفتار گردد) و هیچکس بجهت چیزی (گفتار و کرداری) که برای دنیا بنماید نجات نیابد (و نجات و رستگاری در آخرت برای کسی است که گفتار و کردارش برای خدا باشد) مردم به دنیا به سبب امتحان و آزمایش گرفتار شده اند (خداوند ایشان را امتحان می فرماید، به این معنی که هر کس در دنیا از فرمان الهی پیروی نماید رستگار گردد، و هر که نافرمانی کند به عذاب گرفتار شود، و این امتحان به جهت آن نیست که به آخر کار آنان علم نداشته باشد و بخواهد دانا گردد که امتحان به این معنی محال است، زیرا او به آشکار و نهان هر چیز دانا است) پس آنچه از (متاع) دنیا برای دنیا فراهم آورند از کفشان می رود (در موقع مرگ بجا می گذارند) و (در آخرت) حساب آن را از آنان می طلبند، و آنچه که از دنیا برای غیر دنیا (آخرت) تهیه نمایند بر

ایشان می ماند و همیشه با آنها است، پس (اکنون که کار دنیائی زیان آور است به آن دلبند مباش، زیرا) دنیا نزد خردمندان مانند برگشتن سایه است که تا آن را گسترده ببینی جمع می شود، و تا آن را زیاد ببینی کم گردد (همچو سایه زائل گشته برای اهلش باقی نماند).

خطبه ۶۳-تشویق به عمل صالح

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که (که مردم را به خداپرستی و نکوکرداری در دنیا و آماده بودن برای سفر آخرت امر می فرماید): پس (از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود بر رسول اکرم) ای بندگان خدا از معصیت خدا بپرهیزید (معصیت ننمائید و از عذاب بترسید) و بسبب کردار خود بر مرگهایتان پیش دستی کنید (در زندگی نیکوکردار باشید تا پس از مرگ ایمن گردید) و بخرید چیزی (اعمال صالحه) را که برای شما باقی می ماند بچیزیکه از کفتان می رود (آخرت را دریابید که همیشه باقی است، و از شهوات دنیا چشم بپوشید که بزودی فانی گردد) و (برای سفر آخرت) آماده باشید که برای کوچاندن شما سعی و شتاب دارند، و برای مرگ مستعد باشید که بر شما سایه افکنده است (نزدیک شده و علامات و آثارش هویدا است) و (مانند) گروهی باشید که چون بانگ بر ایشان زده آگاه و (بیدار) شدند (نه مانند کسانیکه در خواب غفلت ماندند تا آنگاه که بچنگال مرگ گرفتار گردیدند) و دانستند که دنیا جای (اقامت) ایشان نیست، پس (آنرا به آخرت) تبدیل نمودند، زیرا خداوند سبحان شما را بیجهت نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده است (چنانکه در قرآن کریم س ۲۳ ی ۱۱۵ فرموده: افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون یعنی آیا گمان کردید که شما را بی جهت آفریدیم

و پنداشتید که بسوی ما بازگشت نخواهید نمود؟(و میان هیچکس از شما و بهشت یا دوزخ فاصله ای نیست مگر مرگ که او را دریابد)زیرا پس از مرگ باب عمل و توبه و بازگشت بسته شود، پس هر که مرد اگر در دنیا اطاعت و پیروی کرده به بهشت رود، و اگر نافرمانی نموده در دوزخ گرفتار خواهد بود(و مدت زندگی)در دنیا(که یک لحظه آنرا کم گرداند، و ساعت)مرگ(آنرا از بین ببرد به کوتاهی سزاوار است)زندگانی در دنیا را که بزودی منقضی شود باید کوتاه دانست و از کار آخرت باز نماند(و غائبی که)از وطن اصلی خود آخرت دور گشته و(نوآیندگان یعنی شب و روز او را)بمنزل حقیقی(می راند سزاوار است که بزودی)بوطنش(بازگشت نماید)باید در فکر بازگشتن بوطن اصلی خود بوده در این مسافرت دنیا برای آسایش آنجا ربح و سودی بدست آرد(و کسیکه با سعادت و نیکبختی یا شقاوت و بدبختی)بوطنش(می آید، نیکوترین توشه را نیازمند است، پس در دنیا از دنیا توشه بردارید از آنچه خود را فردا)ی قیامت از عذاب الهی(برهانید، و)بهترین توشه برای آخرت آن است که(بنده از عذاب پروردگارش بپرهیزد به اینکه خود را پند دهد

(و گفتار و کردار نیک را شعار خود قرار دهد) و به توبه و بازگشت پیشی گیرد (پیش از رسیدن مرگ از گناهان توبه نماید) و بر شهوتش (خواهشهای نفس) مسلط شود، زیرا مرگ او از او پنهان است (معلوم نیست چه وقت عمرش به سر می رسد) و آرزویش او را فریب می دهد (از کار آخرت باز می دارد) و شیطان با او همراه است، معصیت و نافرمانی (خدا و رسول) را برای او می آراید تا بر آن سوار شود (مرتکب گردد) و او را به توبه نمودن امیدوار می نماید که آنرا به تاخیر اندازد تا اینکه ناگاه مرگ او را دریابد در حالتی که از آن بسیار غافل می باشد، پس حسرت و اندوه بر آن غافلی باد که عمرش (در قیامت) بر او حجت و دلیل باشد (به اینکه چرا در دنیا که همه جور وسیله برایت مهیا بود سعادتمند نگشتی) و ایام زندگانیش او را به بدبختی رساند (بر اثر نافرمانی در دنیا به عذاب ابدی گرفتار گردد) از خداوند سبحان درخواست می نمائیم که ما و شما را در ردیف کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی او را یاغی و سرکش ننماید (هر چند نعمت یابد تواضع و فروتنیش بیشتر گردد) و هیچ فائده و غرضی (از اغراض باطله، مانند ریا و خودنمائی) او را از عبادت و بندگی پروردگار باز ندارد، و (کاری کند که) بعد از مر

گ پشیمانی و اندوه او را درنیابد.

خطبه ۶۴-۰در علم الهی

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در صفات حقتعالی): حمد و سپاس خداوندی را سزاست که هیچ صفتی (از صفاتش) بر صفت دیگر او پیشی نگرفته است، پس پیش از آنکه آخر است اول می باشد، و پیش از آنکه پنهان باشد هویدا است (زیرا پیش و پس شدن از مختصات زمان است و زمان از لواحق حرکت و حرکت از لوازم اجسام و ذات مقدس او منزه از زمان و زمانیات و مقدم بر همه اجسام است، پس نمیتوان گفت که اولست قبل از آخر و ظاهر است پیش از باطن و حی و زنده است پیش از عالم و هکذا، زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعض دیگر تقدم و پیشی گیرد، پس صفات او عین ذات او هستند وگرنه زیاده و نقصان پذیرد، و بعضی علت بعض دیگر و بعضی معلول و ناقص گردد و این از لوازم ممکناتست، بنابراین اولیت و آخریت او عبارتست از اینکه او است مبدا هر چه بوجود آمده و مرجع هر چه فانی گردد، و مراد از ظاهریت و باطنیت او آن است که بسبب آیات و مخلوقاتش ظاهر و نمایان است و کنه ذات مقدسش از رویت و ادراک و احاطه اوهام باطن و پنهان، خلاصه او یکتائی است که مانندی برای او فرض نشود، لذا می فرماید: و غیر او هر که به وحدت و یکی بودن نامیده شود کم است)در مقابل بسیار یعنی ما سوای او واحد عددی است که متصف بصفت قلت باشد و مبدا و جزء کثیر است بخلاف او که واحد حقیقی است و کثرت ندارد یعنی دومی برای او فرض نمی شود(و هر عزیزی غیر او ذلیل و خوار است)زیرا معلول است و معلول ذلیل علت می باشد(و هر توانائی غیر او ناتوان است)چون منشاء و مبدا هر قوتی او است، پس غیر او چگونه ضعیف و ناتوان نباشد که یک چشم بر هم زدن بقا و هستی خود را در اختیار ندارد(و هر مالک و متصرفی غیر او مملوک)و مقهور اراده و مشیت او(است)زیرا غیر از خداوند سبحان هر چه که هست ممکن است و هر ممکن معلول و در اختیار علت، پس مالک حقیقی او است(و هر دانائی غیر او متعلم و یاد گیرنده است)زیرا علم او عین ذاتست و علم غیر او زائد بر ذات و نیازمند آموختن از غیر تا منتهی گردد بعلم حقتعالی، پس عالم مطلق او است و بس(و هر قادر و توانائی غیر او)در بعض امور(توانا است)و در بعض دیگر(ناتوان)و این دلیل بر امکان است، پس قادر حقیقی او است که قدرت عین ذات او و مبدا قدرت و هر قادر و توانائی است(و هر شنونده ای غیر او را آوازهای بسیار بلند کر می گرداند و آوازهای آهسته و دور را نمی شنود)زیرا شنوائی غیر او بتوسط قوه سامعه جسمیه است

و آن قوه دارای شرائطی است که اگر آن شرائط موجود نباشد صدائی نشنود، مثلا بسیار آهسته و دور و یا بسیار بلند نباشد که باعث اختلال آن قوه گردد و مانع شنوائی باشد، و لیکن چون شنوائی خداوند متعال بذاته و بدون آلت است، لذا همه صداها: آهسته و بلند و دور و نزدیک پیش او یکسان و آشکار و نمایان است، پس سمیع مطلق و شنوای حقیقی او است(و هر بینائی غیر او از)دیدن(رنگهای پنهان)مانند رنگها در تاریکی(و از)دیدن(اجسام لطیفه)مانند ذره ها(نابینا است)زیرا بینائی هر کس به توسط باصره جسمیه است که آن قوه دارای شرائطی است، و لیکن خدایتعالی به کنه ذات و بدون آلت بینا است، پس همه اشیاء: آشکار و نهان پیش او یکسان است(و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست)پس او هم آشکار و هم پنهان است: آشکار است از جهت اینکه از روی آثار و علامات بر هیچکس پنهان نیست، و پنهان است از جهت اینکه محال است و نمی شود کنه ذاتش را درک نمود، او است خداوندی که(مخلوقاتش را نه برای تقویت سلطنت و پادشاهی آفریده و نه برای ترس از پیشامدهای روزگار)که مبادا روزی محتاج شود(و نه برای یاری خواستن)بر دفع(همتائی که با او نزاع کند، و نه برای جلوگیری از غلبه و فخر و مباهات شریک و ضد، بلکه (آفریدگان) مخلوقاتی هستند پرورده شده (به نعمتهای او) و بندگانی ذلیل و خوار (در مقابل حکم و مشیت او) در چیزها حلول نکرده تا گفته شود در آنها است (زیرا حلول در شیی مستلزم جسمیت و امکان است) و از هیچ چیز دور نگشته تا گفته شود از آنها جدا است (زیرا به همه اشیاء احاطه دارد) آفریدن آفریدگان و تدبیر و اصلاح حال آن او را خسته و وامانده نگردانید، و در آفریدن اشیاء ناتوان نگردیده، و در آنچه حکم نموده و مقدر فرموده شبهه ای بر او دست نداده، بلکه حکم او حکمی است استوار و علمش پایدار و امرش ثابت و برقرار، و بندگان او با وجود عقوبتها و خشمهای او به او امیدوارند (زیرا ملجاء و پناهی جز او ندارند) و با وجود نعمتها و بخششهایش از او هراسانند (که مبادا کاری کنند که به عذاب گرفتار شوند).

خطبه ۶۵--در آداب جنگ

از سـخنان آن حضرت علیه السلام است (در آداب جنگ) روزی در جنگ صفین (که شبش لیله الهریر و آن در ماه صفر سال سی و هفت هجری بـود) برای اصـحاب خـود بیـان فرمود: ای گروه مسـلمانان، خوف و ترس را شـعار خود بنمائیـد (و از خـدا بترسـید و در کارزار با دشـمن سـستی ننمائید) و وقار و آرامی (در کارزار) را رویه خویش قرار دهید (از روبرو شدن با دشمن پرهیز نکنیـد) و دنـدانهاتان را بر هم بفشاریـد (در جنگ اسـتقامت ورزید، و سـختیهای کارزار را بخود هموار نمائید) زیرا این طرز رفتار، شمشـیرها را از سـرها دور کننده تر است (اسـتقامت در جنگ و تحمل سـختیهای کارزار از هر حیله و تدبیری برای شکست دشـمن بهتر و نتیجه اش فتح و فیروزی است) و زره را کامل بپوشـید (زره خوددار و آستین دار بپوشـید تا جائی از تن شما نمایان نباشد) و شمشیرها را در غلاف پیش از بیرون کشیدن بجنبانید (تا در وقت حاجت بیرون کشیدن آن آسان باشد، و یا اینکه صدای آلات جنگ را بگوش دشمن رسانیده خود را آماده نشان دهید تا نگران گشته بترسد و باعث مغلوبیت او شود) و (دشمن را) به گوشه چشم و خشمناک بنگرید (زیرا بتمام چشم نگاه کردن علامت ترس و شگفت است که بر اثر آن دشمن جرات یافته ممکن است غلبه نماید

(و به جانب چپ و راست نیزه بزنید)اطراف را بپائید که شاید دشمن در کمین نشسته از چپ یا راست حمله نماید(و با نوک و دم شمشیرها زد و خورد نمائید)دشمن را از جلو آمدن مانع گردید(و شمشیرها را)اگر کوتاه است(به پیش نهادن گامها)به دشمن(برسانید)خود را به او نزدیک سازید که علامت مردی و دلیری پاپیش نهادن است نه دوری نمودن و به نوک شمشیر اشاره کردن، روایت شده که در یکی از جنگها به حضرت عرض شد شمشیر تو کوتاه است، فرمود به گامی آنرا بلند گردانم(و بدانید که خدا شما را در نظر دارد)کردار شما را می بیند(و با پسر عموی رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، می باشید، پس پی در پی)به دشمن(حمله کنید، و از گریختن شرم نمائید، زیرا فرار ننگ برای اعقابست)فرزندانتان را بعد از شما سرزنش خواهند کرد(و آتش روز حساب و رستاخیز می باشد)گر ریخته از جنگ در قیامت به عذاب الهی گرفتار خواهد شد(و خوشحال باشید که روحتان)در جنگ(از بدن جدا گردد، و به آسانی بسوی مرگ بروید)از کشته شدن در راه حق برای یاری دین خورسند باشید، زیرا حیات عاریتی را بدل بزندگانی جاویدان خواهید ساخت، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۶۹ می فرماید: و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

یعنی گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و از جانب پروردگارشان روزی داده می شوند(و بر شما باد)حمله(به این سپاهی بسیار بزرگ)لشگر انبوه معاویه(و سراپرده افراشته شده به طنابها)خیمه معاویه، گفته اند: سراپرده بلندی برای معاویه برپا کرده بودند که صد هزار نفر در اطراف آن گرد آمده پیمان بسته بودند که متفرق نشوند اگر چه کشته گردند(پس درون آن سراپرده را بزنید)همت گمارید تا آن خیمه را متصرف گردید(زیرا شیطان)معاویه(در گوشه آن پنهان است که برای برجستن دست پیش داشته و برای برگشتن پا پس نهاده)در کارزار ثابت قدم نیست و مضطرب و نگران است اگر ترسیدید بر شما مسلط گردد، و اگر دلیر بودید مغلوب شده فرار اختیار نماید(پس)جنگیدن با او و همراهانش را(قصد کنید)مهیای حمله و نابود کردن ایشان گشته در این کار اقدام نمائید(تا حقیقت به حق برای شما هویدا گردد)در دنیا و آخرت سعادتمند شوید، چنانکه در قرآن کریم س ۴۷ ی ۳۵ می فرماید: فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون و الله معکم و لن یترکم اعمالکم یعنی ای مومنین در جنگ با کفار سست نشوید و صلح و آشتی را از آنها درخواست ننمائید که موجب عجز و ناتوانائی شما گردد(و شما برتر و بالاترید)شما بر حقید و غلبه و فیروزی از آن شما است(و خدا با شما همراه است و هرگز)پاداش(کردارتان را ناقص و کم نمی گرداند)شما را در دنیا و آخرت رستگار می نماید(.

خطبه ۶۶--در معنی انصار

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره ادعای انصار (راجع به امر خلافت) گفته اند: پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله چون اخبار سقیفه بنی ساعده یعنی خانه ای که جماعت انصار در مدینه برای حل و فصل قضایا در آنجا گرد می آمدند(به امیرالمومنین علیه السلام رسید)که انصار سعد ابن عباده را که بیمار بود به سقیفه آورده خواستند او را امیر و خلیفه نمایند، ابوبکر و عمر آگاه شده به آنجا شتافته با ایشان گفتگو آغاز کردند، انصار گفتند: ما به امر خلافت سزاوارتریم، اگر قبول ندارید شما برای خود و ما برای خویشتن امیری تعیین می نمائیم، عمر گفت: دو شمشیر در یک غلاف نشاید و عرب از شما اطاعت و پیروی نمی نماید، و هر دسته از مهاجرین و انصار فضائل و مناقب و حقوق خود را و اسلام یاد کردند، پس از آن بشیر ابن سعد خزرجی از روی حسد برخاسته قریش را ستود و با عمر و ابوعبیده به ابی بکر بیعت نمودند و سعد ابن عباده را بمنزلش بردند(حضرت فرمود: انصار چه گفتند؟ پاسخ دادند که آنها گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری، فرمود: چرا حجت و دلیل برای ایشان نیاوردید به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرده که به نیکوکار آنها نی

کوئی شود و از بدکردارشان درگذرند، گفتند: این جمله بر انصار چگونه حجت و دلیلی است؟ فرمود اگر امارت در ایشان می بود (و لیاقت خلافت را داشتند) حاجت بتوصیه ایشان نبود (بلکه بایشان سفارش دیگران را می فرمود) پس از آن فرمود: قریش (در مقابل احتجاج انصار) چه گفتند؟ پاسخ دادند که حجت و دلیل آوردند باینکه آنها شجره و درخت رسول (از یک اصل و نسب و سزاوارتر بخلافت) هستند، فرمود: به درخت احتجاج کردند و میوه را ضایع و تباه ساختند (اگر آنان با شجره و درخت رسول خویشی دور دارند و به اینجهت خود را به امر خلافت سزاوار می دانند، من خود میوه آن درخت و پسر عموی آن حضرت، هستم، خلافت و امارت حق من است، و دیگری را شایستگی آن نیست).

خطبه ۰۶۷-شهادت محمد بن ابی بکر

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامی که (پیش از وقعه صفین) قلاده حکومت مصر را بگردن محمد بن ابی بکر انداخت (خیر و شر و صلاح و فساد آن سامان را به او واگذار فرمود) ولی (بعد از وقعه صفین مصر از تصرف او خارج گشته کشته گردید)با خاتمه جنگ صفین و حکم حکمین کار معاویه بالا گرفت و روز به روز توانائی او زیاد شد، به طمع افتاد که مصر را به تصرف خویش درآورد، و چنانکه در موقع بیعت عمرو ابن عاص با او قرار گذارده او را حاکم مصر گرداند، لذا عمرو با شش هزار سوار که بسیاری از آنان کسانی بودند که درصدد خونخواهی عثمان برآمده گمان می کردند که محمد ابن ابی بکر او را کشته بسوی مصر فرستاد، و به بزرگان آنجا نامه ها فرستاده دوستانش را ترغیب نموده دشمنانش را ترسانید، چون محمد از این واقعه آگاه شد شرح حال را به حضرت نوشته پول و لشگر بکمک خواست، حضرت پاسخ نامه اش را فرستاده وعده داد آنچه خواسته بفرستد، ولی محمد شتاب کرده اهل مصر را برای جنگیدن با عمرو دعوت نمود و چهار هزار نفر دعوتش را پذیرفته با او همراه شدند، دو هزار نفر از آنها را به سرداری کنانه ابن بشر از پیش فرستاد و خود در میان دو هزار نفر دیگر باقی ماند، و کنا

نه داد مردی داده گروه بسیاری از لشگر عمرو را بقتل رسانید و آنقدر با آنان جنگید تا خود و همراهانش کشته شدند چون این خبر به لشگر محمد رسید از دورش پراکنده گشتند، پس محمد خود را تنها دیده فرار کرد و رو به مصر نهاده در یکی از خرابه ها پنهان شد و عمرو وارد بصره گردیده معاویه ابن خدیج کندی را که یکی از سردارانش بود به طلب محمد فرستاد، معاویه ابن خدیج پس از جستجوی بسیار در حالتی که محمد از تشنگی نزدیک به هلاکت بود او را پیدا کرده سر از بدنش جدا نمود و تنش را در میان خر مرده ای نهاده سوزانید، چون حضرت از این خبر مطلع گردید بسیار اندوهگین شده فرمود: خدا محمد را رحمت کند، او جوانی بود تازه کار که مکر و حیله دشمن را ندیده

(: و من می خواستم حکومت مصر را به هاشم ابن عتبه واگذار نمایم)هاشم که مردی با تجربه و کاردان بود از خواص اصحاب امیرالمومنین و دوستدار آن حضرت بوده در جنگ صفین شهید شد، پس(اگر او را حاکم آن سامان قرار داده بودم هر آینه برای آنان)عمرو ابن عاص و لشگریانش(میدان جنگ را خالی نمی کرد)ایستادگی می کرد و شمشیر از دست نمی داد و فرار نمی نمود، چنانکه محمد فرار کرده گمان نمود که بر اثر فرار نجات می یابد(و آنهارا فرصت نمی داد (تا اظهار شجاعت و دلیری نمایند) و عرض من از این مدح هاشم مذمت محمد پسر ابی بکر نیست (زیرا او سزاوار نکوهش نمی باشد، و) او دوست و ربیب (پسر زن) من بود (اگر میدان جنگ را خالی کرده فرار نمود، ناچار بود و تقصیری نداشت. ما در محمد اسماء بنت عمیس است که در اول زوجه جعفر ابن ابیطالب بود و از او عبدالله ابن جعفر متولد گشت و پس از کشته شدن جعفر در جنگ موته ابوبکر او را گرفت و محمد از او تولد یافت و بعد از ابوبکر حضرت او را تزویج نمود و محمد در دامن تربیت آن جناب نشو و نما یافت و از همان کودکی بر ولایت و دوستی آن بزرگوار به بار آمد، و حضرت او را بسیار دوست می داشت و احترام می نمود، و می فرمود: محمد فرزند من است که از صلب ابوبکر بوجود آمده).

خطبه ۰۶۸–سرزنش یاران

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در نکوهش اصحابش (که برای جنگ با اهل شام یعنی معاویه و لشگرش خود را آماده نمی ساختند). تا چند با شما (برای حاضر نشدن برای جهاد در راه خدا) مماشات کنم، چنانکه با شترهای جوانیکه سنگینی بار کوهان آنها را کوبیده مماشات کنند (شما هم چون بهائم بی خردید به این جهت شکیبائی نداشته زیر بار سختیهای جنگ نرفته از دشمن جلوگیری نمی نمائید) و چنانکه با جامه های کهنه که پی در پی دریده شده هر بار که از سمتی بدوزند از طرف دیگر پاره می گردد، مدارات می نمایند (شما را از هر جانبی گرد آورده برای جنگ آماده می نمایم پراکنده می گردید) هرگاه گروهی از لشگر اهل شام به شما نزدیک شوند هر مرد شما (از ترس) در خانه خود را بسته در گوشه ای پنهان شود مانند پنهان شدن سوسمار و کفتار در لانه خود (که باندک آوازی در خانه خود پنهان گردند، پس) سوگند به خدا ذلیل و خوار است کسیکه شما او را (در جلوگیری از دشمن، یا در کارزار) یاری کنید (زیرا مردی با خرد و دلیر نیستید) و کسیکه با یاری شما (بسوی دشمن) تیر اندازد (و بخواهد از پیشروی او را مانع گردد) با تیر سرشکسته بی پیکان تیر انداخته (چنانکه از چنین تیری بهره

ای نیست از شما هم برای دفع دشمن و شکست او در کارزار سودی برده نمی شود(سوگند به خدا شما در میان خانه ها بسیارید و در زیر بیرقها کم)تا در خانه های خود هستید گرد هم آمده لاف زده گزاف می گوئید، ولی برای جنگیدن با دشمن حاضر نمی شوید(و من آنچه را که شما را اصلاح نماید)برای جنگ با دشمن آماده سازد(و کجی شما را راست گرداند)فرمانبردار کند(می دانم)می توانم مانند ستمکاران برای پیشرفت مقاصد خود بعضی از شما را کشته یا زندانی نمایم تا دیگران عبرت گرفته از ترس مرا اطاعت نمایند(و لیکن سوگند به خدا اصلاح شما را با افساد و تباه ساختن خود جایز نمی بینم)زیرا اصلاح به این نحو سبب گرفتاری من است به عذاب الهی و به این امر راضی نیستم(خداوند روی شما را خوار گرداند)شما چون لیاقت قبول نصیحت و پند مرا ندارید به عذاب گرفتار شوید(و حظ و بهره های شما را ناقابل نماید)در دنیا بدبخت شوید، چنانکه در آخرت هم بدبخت خواهید بود، زیرا(حق را نمی شناسید)از احکام الهیه پیروی نمی کنید(چنانکه با باطل آشنا هستید)از آن پیروی می نمائید(و درصدد ابطال باطل نیستید، چنانکه حق و حقیقت را باطل می کنید)براه حق قدم ننهاده همواره در راه باطل سیر

می نمائید(.

خطبه ۰۶۹-پس از ضربت خوردن

امام علیه السلام بعد از نیمه شب روزی که (وقت طلوع صبح نوزدهم رمضان سال چهل هجری) شمشیر بر فرق مبارکش زده شد (بوسیله عبدالرحمن ابن ملجم مرادی و بر اثر آن در ثلث اول شب بیست و یکم آن ماه وفات نمود) فرمود: نشسته بودم خواب به چشمم مسلط شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من آشکار گردید، گفتم: ای رسول خدا بسیار کجی (نافرمانی) و دشمنی از امت تو دیدم، فرمود: آنان را نفرین کن، گفتم: خدا به جای ایشان بهترین اشخاص را به من بدهد و به جای من بدترین کس را بر آنها بگمارد (به اجابت دعای حضرت حجاج بر آنان مسلط گشت و انواع ظلمها و ستمها نموده و آنها را به ذلت و بدبختی مبتلی کرد. سید رضی فرماید:) مقصود حضرت از لفظ اود اعوجاج (کجی و ناراستی) و از لفظ لدد خصام (دشمنی) می باشد، و این از سخنان بسیار فصیح است.

خطبه ۰۷۰–در نکوهش مردم عراق

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در نکوهش مردم عراق (در جنگ صفین چون لشگر شام شکست خورده به دستور عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نیزه ها زده اظهار عجز و ناتوانی نمودند، و بر اثر این مکر و حیله لشگر عراق در جنگیدن با ایشان سستی نموده از فتح و فیروزی حتمی که به دستشان می آمد گذشته به جنگ خاتمه دادند، حضرت فرمود): بعد از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود بر پیغمبر اکرم، ای مردم عراق شما چون زن آبستنی هستید که پس از تحمل مدت حمل بچه را سقط کرده مرده بیندازد و شوهرش بمیرد و بیوگی او طول بکشد، و (پس از مرگ چون فرزند و شوهری نداشته) بیگانه ترین اشخاص میراثش را ببرد (در این جنگ رنج بسیار کشیدید و چون فتح و فیروزی به شما نزدیک شد فریب خورده آن را از دست دادید و به حکومت حکمین راضی گشتید و از رای امامتان پیروی ننموده خود را بی پیشوا فرض کردید تا اینکه دشمن بیگانه شهرهایتان را به تصرف درآورده بر شما مسلط گردید). آگاه باشید سوگند به خدا من با اختیار بسوی شما نیامدم (حرکت من از مدینه و آمدنم بسوی شما و ماندن در کوفه به دلخواه نبود) و لیکن (در جنگ جمل چون لشگر حجاز برای کمک با من وافی نبود و لشگر شما را می خواستم، لذا(به ناچار آمدم)و چون پس از جنگ با اهل بصره با مردم شام پیش آمد

از این جهت مجبور شدم در شهر شما اقامت نمایم(و به من خبر رسیده که شما)از روی نفاق و دوروئی(می گوئید: علی دروغ می گوید، خدا شما را بکشد)رحمتش را از شما دور گرداند(بر که دروغ می گویم؟ آیا بر خدا دروغ می بندم؟ من که اول کسی هستم که به او ایمان آورده ام! یا بر پیغمبر او دروغ می بندم؟ من که اول کسی هستم که او را تصدیق نموده ام؟ سوگند به خدا چنین نیست)که شما می گوئید(و لیکن سخنانم صحیح و گفتارم فصیح است، شما که در آن هنگام)که آنرا از پیغمبر فرا می گرفتم(حاضر نبودید، و)اگر هم حاضر بودید(لیاقت شنیدن آنرا نداشتید)چون اخبار به غیب را نمی فهمید بر شما پوشیده ماند(وای بر ما در او)که مرا تکذیب می کند یعنی مادر به مرگ او نشیند، زیرا(بی بها پیمانه می کنم)همه چیز را یاد می دهم بدون توقع و مزد(اگر او را ظرفی باشد)استعداد داشته باشد(و هر آینه خواهید دانست راستی گفتار را بعد از این)در قیامت که به کیفر گفتار خود مبتلی خواهند شد، یا پس از وفات آن حضرت وقتیکه بنی امیه بر آنها مسلط گشته آنچه که آن بزرگوار از آینده خبر داده بود بر آنان هویداگردید. جمله و لتعلمن نباه بعد حین را از قرآن کریم اقتباس فرموده س ۳۸ ی ۸۸.

خطبه ۰۷۱-درود بر پیامبر

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است که در آن درود فرسـتادن بر پیغمبر صـلی الله علیه و آله را به مردم یـاد می دهـد: بارخـدایا ای گسترانند‌ه زمینها و نگاهدارنده آسـمانها، و ای آفریننده قلبهائی که شـقاوت و بدبختی را اختیار کرده و دلهائیکه سعادت و خوشـبختی را برگزیده، قرار ده بزرگترین درودها و افزون ترین برکتهایت را بر محمد، بنده و فرسـتاده خود که ختم کننده بود آن (وحی و رسالت) را که به پیغمبران پیش آمد، و راه بسـته شده (سـیادت و سعادت بشر) را گشود، و حق (دین و شریعت) را به حق (برهان عقل و علم) آشکار کرد، و از جوش و خروش باطل و نادرستیها (فتنه های زمان جاهلیت) جلوگیری نمود، و تسلط گمراهیها(ی از راه بیرون رفته و از راه برندگان) را نابود کرد، چنانکه سنگینی رسالت بر او تحمیل شده به قوت و توانـائی آنرا متحمـل گردیـد، و به امر و فرمـان تـو قیـام کرد (دین حق و علوم و معـارف را به مردم یـاد داد) و برای بدسـت آوردن خوشـنودی تو (تبلیغ رسـالت) شـتاب نمود، بی آنکه از سـبقت و پیش افتادن بمانـد، و در اراده و تصـمیمی که داشـت سستی ورزد، و وحی تو را ضبط کرد، و عهد و پیمانت را نگاه داشت، و بر اجراء فرمان تو اصرار ورزید تا اینکه شعله آتش را

برافروخت (علم و دانش و خداپرستی را در میان خلق منتشر ساخت) و برای کسیکه در راه کج (راه نادانی و فتنه) می رفت راه حق را روشن و هویـدا نمود، و به سـبب آن حضـرت دلهـائی که در فتنه هـا و گمراهیهـا فرو رفته بودنـد هـدایت شدنـد، و آن بزرگوار نشانهای واضح و احکام شـرعیه را برپا نمود، پس او امین و درستکار و خزینه علم و اسرار تو است، و روز رستخیز (بر نیکوکاران و بـدکاران) از جانب تو شاهـد و گواه است، و مبعوث شـده به راه حق و رسول و فرسـتاده تو بسوی خلق می باشد. بارخـدایا برای او در سـایه رحمت و احسـان خود جـائی فراخ بگشا، و او را (در برابر رنجهائیکه برای نشـر علوم و معارف حقه کشـیده) از فضـل و کرمت پـاداش نیکو ده. بارخـدایا بنـای او را بر بنـای سازنـدگان پیش (دین او را بر ادیان انبیا سـلف) بلند (ظـاهر و غـالب) گردان و مقـام و منزلتش را نزد خـود گرامی دار، و نورش را (چراغی که در راه حق بیفروخت) تمـام کن (تا همه جهانیان از آن بهره مند شوند) و پاداش برانگیختن او به رسالت، گواهیش پذیرفته، گفتارش را پسندیده قرار ده که راست گفتـار بود و میـان حق و باطـل را جـدا می نمود. بارخـدایا بین مـا و او را جمع کن در جائیکه زنـدگانی آن نیک و نعمت آن جاودانی و خواهشهای آن م

طلوب و هوسهای آن برآورده و آسایش آن بسیار و جای استراحت است با تحف و ارمغانهای نیکو.

خطبه ۰۷۲–درباره مروان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که در بصره راجع به مروان ابن حکم فرموده، گفته اند: چون مروان ابن حکم در جنگ جمل اسیر شد امام حسن و امام حسین علیه السلام را نزد امیرالمومنین علیه السلام شفیع قرار داد، پس آن دو بزرگوار درباره او عرض کردند: یا امیرالمومنین مروان با تو بیعت می کند، حضرت او را رها کرده فرمود: آیا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ (و پس از آن در جنگ جمل شرکت نمود) مرا به بیعت او حاجت نیست، زیرا دست دادن او برای بیعت مانند دست دادن یهودی است (که به مکر و حیله و پیمان شکنی مشهور است) اگر بدست خود با من بیعت کند هر آینه با دبرش مکر و حیله بکار برد (در پنهانی پیمان بشکند و وفای به عهد ننماید و بیعت خود را چون به او انگاشته رها کند. این جمله را برای پستی مروان فرمود و باز در سرزنش او می فرماید:) آگاه باشید که او را امارت و حکومتی خواهد بود (بسیار کوتاه) چون لیسیدن سگ بینی خود را (مدت امارت و حکومت مروان تقریبا چهار ماه و ده روز بوده) و او پدر چهار رئیس است (مراد از چهار رئیس فرزندان او بودند که عبدالملک خلیفه شد و عبدالعزیز والی مصر و بشر والی عراق و محمد والی جزیره گردید، و آنها

در مکر و حیله و گمراه کردن مردم مانند پدرشان بودند(و زود باشد که مردم از مروان و فرزندان او روز سرخ را)قتل و غارت و انواع سختیها که از ایشان صادر شد(دریابند)و بعضی گفته اند مراد از چهار رئیس که حضرت فرموده چهار پسر عبدالملک ابن مروان، یزید و سلیمان و ولید و هشام هستند که هر چهار به خلافت رسیدند(.

خطبه ۰۷۳–هنگام بیعت شورا با عثمان

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است هنگامیکه مردم عزم بیعت با عثمان نمودند: شـما می دانید که من برای خلافت از هر کس شایسـته و سـزاوارترم (و با این حال او را به خلافت می گماریـد) و سو گنـد به خدا خلافت را (به دیگری) رها می نمایم مادامی که امور مسـلمانان منظم باشـد (فتنه و فسادی در میان آنها پیـدا نگردد) و مادامیکه در زمان خلافت دیگری بجز بر من (به هیچکس) جور و سـتمی وارد نشود (و اینکه حق خود را نطلبیـده از آن چشم می پوشم) برای درک اجر و ثواب آن اسـت (که حقتعالی به مظلومین عطاء می فرمایـد) و برای بی رغبتی به مال و زینت دنیا (رئاست و بزرگی) است که شـما به آن شائق هستید (من خلافت را به کسیکه لیاقت آنرا ندارد وامی گذارم تا بدانند طالب بدست آوردن رئاست و بزرگی دنیا نیستم، بلکه این گفتارم برای اتمام حجت و راهنمائی گمراهان است).

خطبه ۰۷۴–پاسخ به اتهامی ناروا

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه شنید بنی امیه او را متهم نموده اند که در کشتن عثمان شرکت داشته: آیا آشنائی بنی امیه به احوال من آنان را از عیب جوئی من باز نداشت؟ آیا سابقه من در اسلام نادانان را از زدن تهمت به من منع ننمود؟ (بنی امیه با اینکه یقین دارند نفاق و دوروئی در گفتار و کردار من راه ندارد، برای چه مرا متهم نموده می گویند: مباشر قتل عثمان بوده ام، و اگر در ظاهر اقدام نکرده ام در پنهانی مردم را بکشتن او وادار نموده ام، آیا نمی دانند که من در گفتار و کردار از کسی باک ندارم؟ اگر مائل بکشتن عثمان بودم آنرا پنهان نکرده در ظاهر با کشندگان او همراه می شدم) و (گفتار من در این مردم اثر نخواهد نمود، زیرا) آنچه خداوند بر سبیل پند بیان فرموده (در قرآن: س ۴۹ ی ۱۲ یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم، و لاتجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا، ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا؟ فکرهتموه، و التقوا الله ان الله تواب رحیم یعنی ای کسانیکه به خدا و رسول گرویدید دوری کنید از بسیاری گمان که بعض از گمانها گناه است، و کنجکاوی نکنید و غیبت یکدیگر را ننمائید یعنی پشت سر دیگری سخن نگوئید، آیا

هیچیک از شما دوست دارد گوشت مرده برادر و همکیش خود را بخورد؟ نه، از خوردن آن کراهت خواهید داشت، پس همچنانکه از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید از غیبت او نیز دوری نمائید، و از خدا بترسید اگر غیبت کردید توبه کنید که خداوند بسیار آمرزنده گناه و مهربان است. و س ۳۳ ی ۵۸: و الذین یوذون المومنین و المومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا یعنی کسانیکه مردان و زنان ایمان آورده را می رنجانند بدون آنکه کاری کرده باشند که سزاوار رنجانیدن گردند، پس آنها افتراء و دروغ بستن بدیگری و گناه هویدائی را مرتکب شده اند(از زبان)گفتار(من بلیغتر و نیکوتر است)و با این حال اثر نکرد(من با خارج شوندگان از دین احتجاج می کنم، و با شک کنندگان در دین دشمنی می نمایم، و)از جمله احتجاج و مخاصمه من اینست که می گویم(کارهای مشتبه بحق)مانند اینکه مرا شریک در خون عثمان می دانند(بر قرآن کریم عرضه می شود)پس با همراه نبودن با کشندگان او و اینکه هیچیک از مباشرین قتل او نگفته که در این امر شرکت داشته ام، اگر آیه ای از کتاب خدا دلالت دارد که قاتل عثمان هستم شما بر طبق آن حکم کرده در حق من رفتار نمائید(و بندگان خدا از روی

آنچه در سینه ها دارند جزاء داده می شوند (و چون شما قلبا به آرزوی دست آوردن خلافت و امارت بوده خونخواهی عثمان را بهانه قرار داده برای فریب مردم مرا متهم نموده اید، پس در قیامت به کیفر گفتار خود خواهید رسید).

خطبه ۰۷۵--اندرز

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که مردم را ترغیب به صفات پسندیده که موجب بدست آوردن سعادت دنیا و آخرت گردد می فرماید): خدا رحمت کند مردی را که سخن حکیمانه ای بشنود و بپذیرد، و چون براه راست خوانده شود بطرف آن برود، و کمربند راهنما (رسول اکرم و ائمه معصومین) را بگیرد، و (از سختیهای دنیا و آخرت) نجات یابد (دستورهای) پروردگارش را مراقبت نماید (بر طبق آنچه خداوند فرموده رفتار کند) و از گناه خود بترسد، عمل خالص (پاکیزه از ریا و خودنمائی) پیش فرستد، و کردارش نیکو و شایسته باشد، بدست آورد آنچه (ثواب و پاداش عبادت و بندگی) که برای او (در آخرت) ذخیره شده است و دوری کند از آنچه (گفتار و کردار زشت) که منع گردیده، تیر به نشان زند (در هر حال خدا را در نظر داشته باشد) و کالای آخرت را به جای کالای دنیا گرد آورد (از دنیا چشم پوشد و بکوشد تا سعادت جاودانی بدست آورد) بر خواهش نفس خود غلبه یابد و آرزوهایش را دروغ پندارد، شکیبائی را مرکب نجات و رستگاری خویش قرار دهد (در مصائب صبر را شعار خویش قرار داده رنجها و سختیهای دنیا را مانند شتر بارکش بر خویشتن هموار نماید) و تقوی و پرهیزکاری را توشه مرگ خویش گرداند

در راه روشن (شریعت اسلام) قدم بنهد، و از شاهراه درخشنده (که آشکار و هویدا است) دور نگردد (در بیراهه پا نگذارد) مهلت چند روز زندگی را غنیمت شمرده فرصت را از دست ندهد (کاری کند که باعث خوشنودی خدا و رسول باشد و عمر خود را بیهوده بسر نبرد) و آماده مرگ باشد (بدنیا دل نبندد و همیشه مستعد مرگ باشد که ناگهان او را دریابد) و از کردار (شایسته: بندگی خدا و خدمت به خلق) توشه بردارد.

خطبه ۰۷۶-نکوهش رفتار بنی امیه

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (زمانیکه سعد ابن العاص از جانب عثمان حاکم کوفه بود برای حضرت در مدینه هدیه و نامه ای فرستاد که من سوای عثمان برای هیچکس هدیه به این مقدار نفرستاده ام، حضرت چون نامه او را خواند فرمود): بنی امیه از میراث محمد صلی الله علیه و آله (غنائمی که به برکت آن حضرت رسیده است) اندکی به من می دهند، مانند شیری که به بچه شتر هنگام دوشیدن مادرش داده می شود، سوگند به خدا اگر بر ایشان تسلط یافتم آنها را به دور اندازم مانند دور انداختن گوشتفروش پاره های جگر یا شکنبه خاک آلود را. (سیدرضی فرماید:) و در روایت دیگر است التراب الوذمه و آن بر عکس الوذام التربه می باشد. و معنی لیفوقوننی فرمایش آن حضرت علیه السلام اینست که از بیت المال اندکی به من می دهند مانند فواق شتر و فواق بمعنی یکبار شیر دادن بچه شتر است از شیر مادرش، و ذام جمع و ذمه است و آن بمعنی پاره شکنبه یا جگر می باشد که در خاک افتاده خاک آلوده گردد.

خطبه ۰۷۷-نیایش

از سخنانی است که آن حضرت علیه السلام بوسیله آن دعا می فرماید (و کیفیت استغفار و طلب آمرزش را به مردم یاد می دهد، و استغفار معصومین از انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام به جهت آموختن به خلق است، زیرا آنان هیچگاه معصیت و نافرمانی حقتعالی نکرده اند تا درصدد استغفار و طلب آمرزش برآیند:) خدایا بیامرز آنچه (گناهی) را از من که تو به آن داناتری، پس اگر من باز گردم (دوباره مرتکب آن شوم) تو آمرزش را به من باز گردان، خدایا بیامرز آنچه که من با خود وعده کرده ام (اطاعت و بندگی که انجام آنرا عهده گرفتم) و وفای به آن عهد را از من نیافتی، خدایا بیامرز آنچه که من به آن بسوی تو به زبانم تقرب می جویم و دلم برخلاف آنست (در اول امر برای تقرب عبادت و بندگی نمودم و بعد از آن اندیشه هائی مانند ریا و خودنمائی در خاطرم آمد) خدایا بیامرز اشاره های گوشه های چشم را (که بگوشه چشم اشاره کند تا مومنی را آزار رسانده یا به غیبت و بدگوئی او زبان گشاید) و گفتارهای بیهوده و آرزوهای دل و لغزشهای زبان مرا.

خطبه ۰۷۸-پاسخ اخترشناس

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که به بعضی از اصحاب خود (عفیف برادر اشعث ابن قیس) فرمود آنگاه که عازم رفتن بجنگ با خوارج بود، او به آن بزرگوار عرض کرد: یا امیرالمومنین اگر در این هنگام (بسوی خوارج) روانه شوی می ترسم ظفر نیافته بمقصود خویش نرسی، و این اطلاع را از علم نجوم دانسته ام، حضرت فرمود: آیا گمان داری که تو ساعتی را نشان می دهی که هر که در آن سفر کند بلا و بدی از او دور گردد؟ و بر حذر می داری از ساعتی که هر که در آن روانه شود زیان و سختی او را فرا گیرد؟ کسیکه این سخنان تو را باور نماید قرآن را دروغ پنداشته (در قرآن کریم س ۲۷ ی ۶۵ می فرماید: قل لایعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله یعنی بگو هر که در آسمانها و زمین است ناآمده و پوشیده را نمی داند مگر خدا) و برای بدست آوردن آنچه دوست دارد و دوری از ناپسندیها از طلب یاری از خدا بی نیاز گردیده، و سزای گفتار تو آن است که هر که به فرمانت رفتار نماید باید تو را حمد و سپاس گزارد نه پروردگارش را، زیرا تو گمان داری که توئی آنکه او را به ساعتی راهنمائی کرده ای که در آن سود بدست آورده از زیان ایمن گشته است. بعد از آن حضرت به مردم رو نموده فرم

ود: ای مردم از آموختن نجوم بپرهیزید (و آنرا یاد نگیرید) مگر به قدری که در بیابان یا در دریا (برای دانستن راهها در سفر و شناختن اوقات عبادت و بندگی و تعیین قبله و مسیر کشتی و مانند آنها) به آن راه یافته شود (حاجت داشته باشید، در قرآن کریم س ۶ ی ۹۷ می فرماید: و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر، قد فصلنا الایات لقوم یعلمون یعنی او است خداوندی که ستاره ها را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای بیابان و دریا به آنها راه بیابید،

و ما برای مردم دانا نشانه های قدرت خود را بیان کردیم) زیرا نتیجه آموختن نجوم کهانت و غیب گوئی گردد، و (کهانت صنعتی است که دارای آن به کمک دیو و جن از غیب و پوشیده خبر می دهد و در میان مردم فتنه و فساد کند، و کار منجم از جهت غیب گوئی و ربط دادن کواکب و ستارگان را در سود و زیان و سعد و نحس اوقات و نومید کردن مردم را از خدا و امیدوار نمودن به گفتار و کردار خود و اعتقاد به درستی آن مانند عمل و اعتقاد شخص کاهن است پس از جهت گمراهی خویش و گمراه کردن دیگران) منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر (سحر سخنی است که ساحر می گوید، یا طلسمی است که می نویسد و به سبب آن بدیگری زیان وارد می سازد، مانند آنکه میان زن و شوهر و دوستان را جدائی انداخته آنها را با یکدیگر دشمن می نماید(و ساحر مانند کافر است، و)سزای(کافر)معذب بودن(در آتش است)پس بگفتار و کردار منجم اعتماد ننمائید(سفر کنید بکمک و همراهی از اسم خدا)که البته حق تعالی زیان سفر را از مسافر دور خواهد کرد. حضرت در همان ساعت بجنگ خوارج رفت و فتح و فیروزی نصیب او گردید، و این کلام بزرگترین دلیل است بر بطلان نادرستی قول منجمین(.

خطبه ۰۷۹--نکوهش زنان

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است که پس از خاتمه جنگ جمل در نکوهش زنها می فرمایـد: (گویا توبیـخ و سـرزنش عـایشه و پیروان او نیز منظور باشـد) ای مردم، زنهـا از ایمـان و ارث و خرد کم بهره هسـتند، امـا نقصـان ایمانشـان بجهت نمـاز نخوانـدن و روزه نگرفتـن است در روزهـای حیض، و جهت نقصـان خردشـان آن است که (در اسـلام) گـواهی دو زن بجـای گواهی یکمرد است، و از جهت نقصان نصـیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان می باشد، پس از زنهای بد پرهیز کنید، و از خوبانشان برحذر باشـید، و در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید (پیروی نکردن از آنان در معروف یعنی گفتار و کردار پسـندیده آن است که اگر آن معروف یکی از واجبات باشد شما آن را بعنوان معروف بودنش بجا آورید، و بنمایانید که اتیـان به آن بجهت اطـاعت و پیروی از آنها نیست، و اگر یکی از مسـتحبات باشـد بجا نیاوریـد، زیرا بجا نیاوردن مسـتحب بعنوان پیروی نکردن از آنـان مسـتحب است، خلاـصه در هیـچ امری به گفتـار و خواهشـهای آنان اعتنا ننمائیـد) تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند (و شما را به انجام آن وادار ننمایند).

خطبه ۰۸۰-وارستگی و پارسائی

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در ترغیب مردم به ترک دنیا و سپاسگزاری از نعمتها و بخششهای خداوند متعال): ای مردم (از آثـار) زهـد و دل نبسـتن بـدنیا کم کردن آرزوهـا و سپاسـگزاری از نعمتهـا(ی حقتعالی) و اجتناب و دوری از حرامها اسـت، پس اگر بـه این سه چیز دست نیافتیـد (نتوانستیـد هر سه را انجـام دهیـد دو تـای از آنهـا را ترک ننمائیـد، اول) حرام بر شکیبائی شـما غلبه پیـدا نکنـد (شـکیبا باشـید و گرد معاصـی نگردید) و (دوم) سپاسـگزاری از نعمتها(ی حقتعالی) را فراموش نکنیـد (زیرا اگر مخـالفت نمودیـد، برای عـذاب در قیـامت) خداونـد بوسـیله حجتهای پیـدا و روشن (پیغمبران و دلیل عقل) و کتابهای (آسمانی که) آشکار و هویدا (در دسترس همه شما است) جای عذر برای شما باقی نگذاشته.

خطبه ۰۸۱-در نکوهش دنیا

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در صفت دنیا: چگونه وصف کنم سرائی را که اول آن رنج و آخر آن نیستی است، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب می باشد (آنچه از راه حلال بدست آید در قیامت حساب آنرا می رسند، و اگر از راه حرام بیابید در آخرت به عذاب گرفتار می شوید) کسیکه در آن غنی و بی نیاز شد در فتنه و بلا افتد، و کسیکه در آن نیازمند و درویش باشد غمگین است، و کسی که در تحصیل آن کوشید به آن نمی رسد، و کسیکه در طلب آن نکوشید دنیا به او رو کند، و کسیکه (به عبرت) به آن نگریست دنیا او را بینا و آگاه کرد (تا راه راست را یافته خود را آماده آخرت نمود) و کسیکه به زینت و آرایش آن نگاه کرد، دنیا او را نابینا گردانید (که گمراه شد. سیدرضی فرماید:) می گویم: اگر کسی در فرمایش آن حضرت علیه السلام: من ابصر بها بصرته (کسیکه به عبرت بدنیا نگریست دنیا او را بینا و آگاه نمود) تامل و درنگ نماید، درون آن معنی شگف ت و مقصود بزرگی می یابد که به نهایت آن نتوان رسید، و حقیقت آن را نتوان دریافت، مخصوصا اگر این جمله را با جمله و من ابصر الیها اعمته (و کسیکه به زینت و آرایش دنیا نگاه کرد، دنیا او را نابینا گردانید) همراه نماید، چون

فرق میان جمله ابصر بها و جمله ابصر الیها را واضح و روشن و عجیب و آشکار می یابد.

خطبه ۰۸۲-خطبه غراء

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که آن را خطبه غراء (نورانی و برجسته) می نامد، و آن از خطبه های شگفت آور است: سپاس خداوندی را سزا است که بقدرت و توانائی خود (به همه اشیا) غالب، و بفضل و احسانش (به هر چیز) نزدیک است، بخشنده است هر فائده و سودی را، و دفع کننده هر بلای بزرگ و سخت، بر احسانهای پی در پی و نعمتهای واسعه اش او را حمد می نمایم، و به او ایمان می آورم (هستی و یکتا بودنش را یقین دارم) که اول (و مبدا اشیاء) و (هستی او بر همه) هویدا است، و از او راه هدایت را می طلبم که (به همه) نزدیک و راهنما است، و از او یاری می جویم که غالب و توانا است (که هر شری را از من دور و هر خیری را به من برساند) و به او توکل می نمایم که (مرا) کافی و یاور است، و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است، فرستاده است او را برای انجام امر و فرمانش، و تبلیغ حجت و دلیلش، و ترساندن (معصیت کاران را) از عذابش پیش از روز رستخیز.

بندگان خدا شما را سفارش می کنم به تقوی و ترس از (عذاب) خدائی که برای (رهنمائی) شما (در قرآن کریم) مثلها زده (و حکایات بیان فرموده تا از غفلت بیرون آئید) و اجلهای شما را معلوم نموده، و لباسها(ی آدمیت) به شما پوشانیده (تا بر سائر مخلوقات برتری داشته باشید) و در معیشت شما توسعه داده (وسائل راحتی را فراهم نموده) و به کردار شما (از نیک و بد و بزرگ و کوچک) احاطه دارد، و جزای آنرا در کمین نهاده، و نعمتهای بسیار وصله بیشمار به شما بخشیده، و بوسیله حجتهای آشکار (پیغمبران و کتب آسمانی) شما را (از عذاب) ترسانیده، و شما را (در امتحان و آزمایش) به شمار آورده (علم او به جزئی و کلی گفتار و کردار شما احاطه دارد) و مدت عمر و زندگانی شما را در دار آزمایش و سرای عبرت تعیین نموده، و شما در دنیا امتحان می شوید (تا نیکوکارانتان از بدکرداران تمییز داده شوند) و (در قیامت) بحساب آنچه که در دنیا گفته و انجام داده اید رسیدگی می کنند، پس (بدنیا دل نبندید که) سرچشمه دنیا تیره و گل آلود است (و در نظر دنیاپرستان) منظره آن شگفت آور است، و در مورد امتحان و آزمایش هلاک و تباه می سازد، و فریبنده ای است که نیست می شود، و روشنی اس

ت که پنهان می گردد، و سایه ای است که زائل می شود، و تکیه گاهی است که رو به خرابی می رود

(ثبات و قراری برای آن نیست) تـا هر گاه کسـی که (از روی غریزه عقل) از آن دوری می کرد و به آن دل نمی بست، به آن انس گرفت و مطمئن گردیـد، مانند اسب یا شتر، دنیا به پای خود به او لگد افکند (تا او را بر زمین زند) و به دامهایش (که در راه گسـترده) او را آشـکار کنـد، و بـه تیرهـایش (کـه در کمـان نهـاده) او را هلاـک سـازد، و ریسـمانهای مرگ (بیماریهـای گوناگون و سـختیها) را به گردن مرد (شجاع و دلیر) می اندازد، و او را به خوابگاه تنگ (قبر) و بازگشتگاه ترسناک (آخرت) و دیـدن جایگاه همیشـگی (بهشت یا دوزخ) و جزای کردار (نیک یا بد) می کشاند، و همینطور است رفتار دنیا با کسانیکه در آینده می آیند، و جانشـین پیشـینیان هسـتند: مرگ از هلاک کردن (آنها و بیچاره کردنشان) باز نمی ایسـتد، و بازماندگان، از ارتکاب گناه دست باز نداشـته پشـیمان نمیشوند، و از رفتار گذشـتگان پیروی می نمایند، و پی در پی (می آیند و) می گذرند تا پایان فنا و نیستی منتهی می شود (همه بمیرند) پس هرگاه (بر اثر مرگ خلائق) رشته کارها از هم گسیخت و روزگار سپری گردید و انگیختن مردم نزدیک شد (قیامت برپا گردید

(خداونـد آنان را از میان قبرها و آشـیانه پرنـدگان)اگر آنها را خورده باشـند(و لانه درندگان)اگر ایشان را طعمه خود کرده باشـند(و میدانهای جنگ)اگر کشـته شده باشـند(بیرون می آورد، در حالتی که آماده انجام امر و فرمان حقتعالی بوده بسوی معـاد و جـای بازگشت که خداونـد برای آنها قرار داده به سـرعت و تنـدی می رونـد، گروهی ساکت و خاموش و ایسـتاده در صف می باشـند)که بر نشسـتن و سخن گفتن توانائی ندارند(بینائی خداوند به همه آنان احاطه دارد)گفتار و کردار هیچیک از آنهـا در دنیا بر خداونـد پوشـیده نیست(و)چون برای حساب خوانـده شونـد(منادی صـدای خود را به همه میشـنواند لباس خضـوع و فروتنی و فرمـانبرداری و ذلت و خـواری)بر اثر هول و ترس آن روز(بر آنهـا پوشـیده شود، در آن روز مکر و حیله)که دنیا برای نجات از گرفتاریها بکار برده میشـد(بکار نیایـد، و آرزو بریده گردد، و)از ترس عذاب(دلها افسـرده و غمگین باشـد، و صـداها با خشوع و فروتنی مخفی و آهسـته گردد، و دهان پر از عرق می شود)ماننـد لجام که به دهان اسب باشـد(و ترس)از کیفر گناهـان(بی انـدازه است و از هیبت صـدای منادی برای تمییز حق از باطل و جزای خیر و شـر و عقاب و کیفر و بخشیدن ثواب و پاداش، گوشها به

لرزه درآید.

(مردمـانیکه رفتـار دنیـا را بـا آنهـا و چگـونگی معـاد و بازگشـتشان را در قیـامت بیـان کردیـم) بنـدگانی هسـتند که به قـدرت (خداونـد) خلق شـده انـد، و به اجبار پرورش یافته و دچار مرگ گردیـده و در قبرها رفته و ریزه ریزه شـده و به تنهائی (بـدون اهل و مال) انگیخته و بجزا(ی گفتار و کردار نیک یابد) رسـیده و از روی حساب و دادرسـی (نیکوکار از بدکردار) تمییز داده شده اند (پس سـزاوار است که از خواب غفلت بیدار شده و معصـیت و نافرمانی نکنید که بعد از مردن پشـیمانی سودی ندارد، زیرا مردم در دنیا) برای رهائی مهلت داده شـده اند و (بوسـیله پیغمبران) به راه راست هدایت گردیده اند و فرصت به آنها داده شده مانند فرصتی که می دهند به کسـی که رضا و خوشـنودی ناراضـی از خود را جلب نماید، و تاریکیهای شـبهات (نادانی و گمراهی بواسـطه نعمت عقل و تبلیغ انبیاء) از آنان برداشـته شـده است، و (در دنیا) بحال خود واگذاشـته شـده انـد برای آماده شـدن ماننـد آماده کردن و لاغر نمودن اسـبهای نیکو را برای پیشـی گرفتن در میـدان مسابقه و برای فکر و انـدیشه در بدسـت آوردن حـق و حقیقت و برای شـتاب نکردن جوینـده در فرا گرفتن نـور علم و دانش، در مـدت زنـدگانی تـا رسـیدن اجـل که فرصتی در دست است.

ای عجب و شگفت از این مثلهای صائب و راست (که خطاء و اشتباهی در آنها نیست) و از این پندهای شفادهنده (بیماریهای نادانی و گمراهی) اگر برخورد به دلهای پاکیزه و گوشهای شنوا و اندیشه های ثابت و عقلهای استوار (که صلاح و فساد را تشخیص می دهد) پس، از خدا بترسید مانند ترسیدن کسی که پند را شنید و زیر بار رفت و (از روی نادانی) مرتکب گناه شد و اعتراف نمود (توبه و بازگشت کرد) و (از معصیت و نافرمانی) ترسیده عمل نیکو بجا آورد (رضای خدا و رسول را تحصیل کرد) و (از عذاب الهی) حذر نمود و (به طاعت و بندگی) شتافت و (به روز رستخیز) یقین حاصل نموده رفتار خود را (در دنیا) نیکو گردانید و به او اندرز دادند (براه راست و رستگاری رهنمائیش نمودند) پذیرفت، و او را (از سختیهای پس از مرگ) ترسانیدند و ترسید (کاری نکرد که بسختی مبتلی گردد) و (از معصیت و نافرمانی) منعش کردند و (از آن) دوری کرد، و (فرمان خدا را) اجابت نمود، و (از گمراهی) دور شده، و (به عقل خویش) رجوع کرده، و (از گناهانی که مرتکب شده) توبه و بازگشت نمود، و (به پیشوایان) اقتداء کرد، و (عینا از رویه آنها) متابعت نمود، و راه راست به او نموده شد و آنرا دید (در آن قدم نهاد) پس شتابان جو

بنـده حق گردیـد، و رسـتگار شـد در حالتی که (از نادانی و گمراهی) گریزان بود، و (برای روز رسـتخیز) ذخیره (برای هنگام نیازمندی) بدست آورد، و باطن خود را پاک گردانید، و معاد و بازگشت را (به بنای تقوی و پرهیزکاری) آباد کرد، و به توشه (بندگی خدا و خدمت به خلق) برای روز کوچ (از دنیا) و راه (سفر آخرت) و هنگام نیازمندی و جای تنگدستی (قبر و قیامت) پشت خود را قوی نمود، و برای جایگاه همیشـگی (آخرت) آن توشه را پیش از خود فرسـتاد، پس ای بنـدگان خـدا پرهیزکار شویـد و قصـد کنیـد چیزی (عبادت و بندگی) را که برای آن آفریده شده اید، و از منتهی درجه چیزی (عذاب همیشـگی) که شمـا را ترسانیـده بترسـید، و سـزاوار گردیـد از او بهشتی را که برای شـما آمـاده ساخته به طلب وفای وعـده از او که وعـده او همیشه راست است و به جهت ترس از وحشت قیامت.

قسمتی از این خطبه (در بیان خلقت بدن انسان و ذکر نعمتهای حق تعالی و ترسانیدن از هول و وحشت صراط و ترغیب بر تقوی و پرهیزکاری) است: خداوند متعال برای بهره بردن شما (از شنوائی) دو گوش (قوه سامعه) را آفرید تا آنچه را که لازم است (و در زندگانی اجتماع بکار آید) حفظ کنند، و (از دیدار) دو چشم (قوه باصره) را قرار داد تا از تاریکی رها گردیده بینا شوند، و هر عضو (ظاهری) را محتوی اعضاء (باطنه) گردانید (هر عضوی در بردارد اعضائی را مثل دست که دارای رگ و خون و استخوان و مانند آنها است) و آن اعضاء را در ترکیب صورت و دوامشان در جاهای مناسب قرار داد با بدنهائی که به ترکیبهای سودمند خود قائم و برقرارند، و با دلهائیکه (به عقل و تدبیر) روزی آن بدنها را می طلبند (یا روزیهای خود علوم و معارف را جلب می نمایند) در حالتیکه از منتهای نعمت بیکران او برخوردار بوده موجبات منتهای او بر شما هویدا است و با وسائلی که مانع (بیماریها) است بنعمت عافیت و تندرستی از او متنعم می باشید، و (نیز از نعمتهائی که به شما عطاء فرموده آن است که) مدت عمر و زندگی را از شما پنهان داشته (نمیدانید کی می میرید و این ندانستن برای انتظام امور دنیوی بسیار

سودمنـد است(و از آثار گذشـتگان پیش از شـما برای شـما عبرتها باقی گذاشت از لذت و بهره ای که از دنیا بردند و از طول مدت و فراخی که قبل از گلوگیر شدن ریسـمان مرگ به آنها نصیب شده بود، پیش از رسیدن به آرزوها مرگ آنها را شتابان دریافت و میان آنان و آرزوها)شان را(جـدائی انداخت، و در هنگام تندرستی توشه ای)برای آخرت(تهیه نکردند، و در اول زمان)جوانی و توانائی(عبرت نگرفتنـد)و زنـدگی خود را بیهوده به سـر بردند(آیا کسـیکه در عنفوان جوانی و توانائی اسـت انتظار می برد غیر پیری و خمیدگی را؟ و آیا کسـیکه تندرست است غیر بیماریهای گوناگون را چشم براه است؟ و آیا کسیکه بـاقی و برقرار است جز فناء و نیستی را منتظر است؟)خوشـبخت کسـیکه تا توانا و تنـدرست است فرصت را غنیمت شـمرده در کار بشـتابد(با اینکه نزدیک است دوری و جدائی)از دنیا(و انتقال و کوچ کردن)به آخرت(و لرزیدن از اضطراب و نگرانی درد مصـیبت و سـختی)جـان کنـدن(و آب دهان فرو دادن از بسـیاری غم و انـدوه و چشم به اطراف داشـتن برای درخواسـت فریادرسی و یاری جستن از خدمتگزاران)یا فرزندزادگان(و خویشان و دوستان و همسران، پس آیا خویشان)سختیهای مرگ را(دفع می کنند؟ و آیا شیون آنها سودی دارد؟

در حالتی که در گورستان به گرو داده شـده و در خوابگاه تنگ (قبر) تنها مانـده است، گزنـده ها (مار و کژدم و کرم و دیگر حیوانات) پوست تنش را پاره پاره کردند و سختیها تازگی او را پوسانید و از بین برد، و بادهای سخت آثارش را محو کرد، و مصائب دوران نشانه های او را نـابود نمود (پس در میان قبر اثری و در میان مردم خبری از او باقی نمانـد) و جسدها پس از طراوت و تازگی تغییر یافت و استخوانها بعد از توانائی پوسیده شد، و جانها در گرو بارهای گران (گناه) بمانـد، و به اخبار غیب و نادیده (قبر و قیامت و حساب و بهشت و دوزخ که درباره آن حیران و سرگردان بودند) یقین حاصل نمودند (و در آن هنگام) زیاد کردن کردار نیکو را از ایشان نمی طلبند و از بدی خطاهاشان رضا و خوشنودی بدست نمی آورند (زیرا دنیا جای عمل است و آخرت دار جزاء، پس آنجا نمیگویند به کردار نیک بیفزا تا از تقصیر تو درگذریم و یا چون به سبب معصیت و نافرمانی از تو رنجیـده ایم ما را خوشنود نما) آیا شما پسران این مردم و پدران و برادران و خویشان ایشان نیستید که از رویه ایشان پیروی کرده بر مرکب آنان سوار شده در راهی که رفته انـد قدم مینهیـد؟ پس دلها سخت است برای بدست آوردن نصیب و بهره خود غافلست از هدایت و رستگاری، و در غیر مسیر خویش (در راه معصیت و نافرمانی) راه می پیماید، گویا مقصود (توجه تکالیف الهیه) به غیر ایشان است! و گویا هدایت و رستگاری آنان در گرد آوردن (متاع) دنیا است (نه برای تحصیل زاد و توشه آخرت)!!.

و بدانیـد که عبور شـما بر صـراط (پل دوزخ) است که قـدمها از لغزش بر آن لرزان و شـخص دچار هول و ترس بسـیار گردد، پس ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خردمندی که فکر و اندیشه (روز رستخیز) دل او را مشغول ساخته و خوف و ترس (از عـذاب الهی) بـدنش را رنجـور نمـوده و عبـادت و بنـد گی شب خـواب انـدک او را هم از دسـتش گرفته و امیـد (به رحمت پروردگار) او را در وسط روزها (هنگام شـدت حرارت و گرمی) تشـنه نگاهداشـته (شب را بیـدار است و روز را روزه دار) و بی علاقه گی به دنیا خواهشـهای نفس را از او بازداشـته، و ذکر خـدا به زبانش جاری است (همیشه به یاد خدا است) و ترس (از معصـیت و نافرمانی) را برای در امان بودن (روز رسـتخیز) مقـدم داشـته (در دنیا گناهی ننموده تا در قیامت به عـذاب مبتلی نگردد) و از گفتار و کرداری که او را از راه راست و آشـکار باز دارد چشم پوشـیده و برای رسـیدن به راه راست روشن (رضا و خوشـنودی خدا) که مطلوبست در راست ترین راهها سیر کرده، و فریب خوردن (از دنیا) که بسیار مانع (از رستگاری) است او را (از عبادت و بنـدگی) باز نداشـته و مشـتبهات بر او پنهان نیست (در هیچ امری نادان نباشد) مظفر و خرسـند است به شادی مژده (به بهشت) و به آسایش و خوشـی بسـیار در آسوده ترین خوابگاه خود (قبر) و ایمن تر روزش (قیامت) از گذرگاه دنیا گذشـته و سـتوده شده و توشه آخرت را پیش فرسـتاده و خوشـبخت گردیده و از ترس (خدا در راه حق) شتاب کرد، و در دنیا که مهلتش دادند (برای عبادت و بندگی) سـرعت نمود، و در طلب خوشنودی پروردگار شوق داشت، و برای گریختن (از عـذاب الهی به راه حق) رفت، و در امروز (دنیا) مراقب فردایش (آخرت) بود و آنچه که در پیش داشت (حالات قبر و برزخ و قیـامت) پیش از رحلت دیـد، پس بهشت به جهت ثـواب و بخشـش (برای نیکوکـاران) کـافی است (کـاری کنیـد که جایگـاه همیشـگی شـما آنجـا باشـد) و دوزخ بـه جهت عـذاب و سـختی (برای گناهکـاران) بس است (کـاری کنیـد که در آنجـا قرار نگیریـد) و کافی است که خداوند (از بدکاران) انتقام کشد و (به نیکوکاران) مدد و یاری دهد، و بس است که قرآن (در روز رستاخیز با کسانی که از آن پیروی نکرده اند) احتجاج نموده دشمن گردد.

وصیت و سفارش من به شما پرهیزکاری است و ترس از خدا که به وسیله آنچه ترسانده (عذاب و سختیهای قیامت) جای عذر باقی نگذاشته و به آنچه (قرآن کریم) واضح و آشکار نموده حجت تمام کرده است، و شما را از دشمنی (به شیطان) ترسانیده (در قرآن کریم س ۲ ی ۱۶۸ و لاتتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی جای پاهای شیطان گام ننهید و از او پیروی نکنید، زیرا او برای شما دشمن آشکار است) که نفوذ می کند در سینه ها پنهانی و به صورت خیرخواهی (برای گمراه نمودن) در گوشها سخن می گوید، پس (پیرو خود را) گمراه کرده و تباه می سازد، و (او را) وعده داده (و به هوسهای بیجا) آرزومند می گرداند، و جرمهای بد را (در نظر او) آرایش میدهد، و گناهان بزرگ هلاک کننده را آسان جلوه می دهد، تا آنکه به تدریج پیرو خویش را فریب داده مانند رهن و گرو در قید و بند اطاعت خود درآورد (چنانکه رهن و گرو به ازاء مالی است که تا داده نشود گرو مسترد نگردد، پیرو شیطان تا به دستوراتش رفتار ننماید دست از او برنمی دارد، آنگاه) آنچه (از خواهشها) که زینت و آرایش داده بود انکار می کند، و آنچه (گناهانی) که آسان وانموده بود بزرگ می شمرد، و از آنچه که (پیروان خود را) ای

من کرده بود می ترساند (این سخن اشاره است به آنچه خداوند در قرآن کریم س ۸ ی ۴۸ از او حکایت فرموده: و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم و قال لاغالب لکم الیوم من الناس، و انی جار لکم، فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه، و قال انی بری منکم، انی اری ما لاترون، انی اخاف الله، و الله شدید العقاب یعنی آنگاه که شیطان کردار مشرکین قریش را برای رفتن به جنگ پیغمبر اکرم زینت و خوبی آن را در نظر آنها جلوه داد و گفت: امروز از جهت توانائی و انبوهی لشگر هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و من فریادرس شما هستم، پس آنگاه که آنان لشگر اسلام را در بدر دیده به هم نزدیک شدند، شیطان بر دو پاشنه پا یعنی به طور قهقری بازگشته گفت: من از شما بیزارم، من می بینم فرشتگان برای یاری مسلمین می آیند و شما نمی بینید، من از خدا می ترسم و عذاب خدا سخت است).

قسمتی از این خطبه در کیفیت آفرینش انسان است (و حالات او در دنیا و قبر شرح داده و مردم را به عبرت گرفتن از گذشتگان یادآوری و آنها را به توبه ترغیب می فرماید): (شما را از فریب شیطان آگاه ساختم، اکنون) آیا شما را به چگونگی خلقت انسان یادآوری نمایم که خداوند او را در تاریکی رحمها (بچه دانها) و پرده ها که (برای او) مانند غلاف بود بیافرید (رحمها اشاره است به رحم و شکم و مشیمه که پرده ایست بچه با آن به دنیا می آید) از نطفه ریخته شده و خون بسته گردیده ناقص، پس در شکم بچه شد بعد کودک شیرخواره و از شیر گرفته تا به سن احتلام رسید، پس او را قلب حفظ کننده (عقل) و زبان گویا و چشم بینا بخشید برای اینکه بفهمد و (از گذشتگان) عبرت گیرد و از معصیت و نافرمانی خودداری و دوری نماید، تا اینکه به حد کمال رسیده قد راست کرد و کبر و غرور بر او مستولی شده فرار کرد (از خدا و رسول پیروی ننمود) و گمراه شده (در راه غیرمستقیم قدم نهاده از گفتار و کردار ناپسندیده) بی باک بود، بطوریکه هوا و هوس خود را در دلو بزرگ (از چاه ضلالت و گمراهی بیرون) میکشد (مانند کسیکه از بالای چاه بوسیله دلو آب بیرون می آورد) برای رسیدن به خوشیها

و حاجتهـای دنیای خود سـعی و کوشـش بسـیار دارد، و باور نـدارد که ناکامی و بلائی به او رخ نمایـد و از هیـچ گناهی باک ندارد، پس در غفلت و نادانی و ضـلالت و گمراهی مرد بعد از آنکه در لغزش و خطای خویش اندک زمانی (در دنیا) زیسـته بود و در مقابـل نعمتهـائی که خداونـد به او بخشـیده (برای آخرت) عوض و سودی نبرد، و آنچه بر او واجب بود بجـا نیـاورد، پس در اواخر سرکشـی و پیروی از هـوای نفس و هنگـام خوشـحالی انـدوههای مرگ او را فرا گرفت و بـا دردهـای سـخت و بیماریهـای گوناگون که بحران آن در شب است حیران و سـرگردان روز را به شب می آمـد و شب را تا به روز بیـدار بود، در حالتیکه برادر غمخوار و پدر مهربان و همسـری که از بی صبری وای وای می گفت و دختر (یا مادر) که از اضطراب و نگرانی به سـینه می زد، در اطراف او بودنـد و آن مرد در بیهوشـی جان کندن او را به خود مشـغول داشت در غم و اندوه بسـیار و ناله دردنـاک و جـان دادن بـا سـختی و رفتن از دنیـا از روی رنـج مبتلی بود، پس (از مردن) در کفنهـا پیچیـده می شود در حـالت نومیـدی و (بسوی قـبر) کشـیده در حـالتیکه فرمـانبردار و آرام است (چون کـاری از او برنمی آیـد) بعـد او را روی تخته هـای تابوت می اندازند وامانده و از حال رفته مانند شتر از سفر

بازگشته و رنجور که از جهت بیماری لاغر گردیده است، (پس از آن) فرزندان خدمتگزار و برادران گرد آمده او را بدوش می کشند (و میبرند) تا خانه غربت و بیکسی (قبر) جائیکه دیگر ملاقات نخواهد شد و چون تشییع کننده ها و مصیبت دیده ها (از گورستان) بازگردند او را در قبر می نشانند در حالتیکه از وحشت و ترس سوال (نکیر و منکر) و لغزش در امتحان آهسته سخن می گوید (زیرا از ترس بر بلند سخن گفتن توانائی ندارد، یا آنکه از هول امتحان و سوال، با خدا راز می گوید که پروردگارا مرا بدنیا بازگردان تا کار نیکو انجام دهم) و بزرگترین بلیه در آنجا آب گرم نازل شده و وارد کردن به دوزخ و هیجان و شدت صدای آتش است، در عذاب سستی نیست تا او را راحتی دهد و نه آسایشی که رنج را برطرف سازد و نه قوت و طاقتی دارد که از آن مانع گردد و نه مرگی که او را (از این سختی) برهاند، و نه چشم برهم زدن و خواب اندکی که اندوهش را بزداید، بین انواع مرگها (دردهای سخت) و عذابهای پی در پی مبتلی است، ما (از این عذابها) به خدا پناه می بریم (و رهائی از آن گرفتاریها را از او درخواست می نمائیم).

بنـدگان خـدا، کجا هسـتند کسانیکه خداونـد به آنها عمر و زندگی عطاء فرمود و به نعمتهای خود آنان را متنعم نمود، و آنچه بایـد بداننـد به آنها آموخت بطوریکه فهمیدنـد، و به آنان مهلت داد و ایشان در بازی و بیهودگی فرصت را از دست دادنـد، و در تندرستی و رفاه بودند (عطاهای خدا را) فراموش کردند؟ آنها را مدتی دراز مهلت دادند و به ایشان احسان و نیکویی کرده از عـذاب دردناک ترسانیدنـدشان، و به نعمتهای بزرگ وعده داده شدند (و آنان از خواب غفلت بیدار نگشـتند) از گناهانیکه (ارتکاب آنها) هلاک و تباه می سازد و از عیبهائی که (خـدا را) به غضب و خشم می آورد دوری کنیـد (تا رسـتگار گردید). ای دارندگان دیده های بینا و گوشهای شنوا و تن درست و کالای دنیا (مال و اولاد) آیا هیچ جای گریز یا رهائی یا پناه گاه یا تکیه گاه یا جای فرار و بازگشتی (از عـذاب الهی) هست یا نیست؟ چگونه (از فرمان خـدا) بازگشـته به کجا بازگردیده به چه چیز فریفته می شویـد؟! بهره هر یک از شـما از زمین به انـدازه درازی و پهنای قامت او است با رخسار خاک آلوده (آنگاه که زیر خـاک پنهـان گردد، پس ایـن همه رنـج و کوشـش برای به دست آوردن خـانه هـا و آبادیهـا چه سـودی دارد) اکنـون ای بندگان

خـدافرصت را غنیمت شـمرید تا وقتی که ریسـمان (مرگ) رها است و گلوی شـما را نگرفته و روح در بدن شـما می باشد در حینی که موقع هدایت و رستگاری است و بدنها راحت و اجتماع فراوان و مهلت زندگانی و اراده و اختیار برقرار و موقع توبه و بـازگشت و مجـال انجـام حـاجت و نیازمنـدی بـاقی است، پیش از رفتن فرصت و قرار در جای تنگ (قبر) و ترس از نابودی و بیرون شـدن جـان از بـدن و رسـیدن غائب نادیـده (مرگ) که در انتظار آن می باشـند و گرفتار (عـذاب) خـدای غالب و توانا گردیـدن. (سیدرضـی فرمایـد:) در خبر وارد شـده است چون امام علیه السـلام این خطبه را بیان فرمود بـدنها به لرزه درآمـد و چشمها گریان گردید و دلها مضطرب و نگران شد. و جماعتی این خطبه را خطبه غراء (نورانی و برجسته) می نامند.

خطبه ۰۸۳-درباره عمرو بن عاص

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره (گفتار و کردار نادرست) عمرو ابن عاص (و توبیخ و سرزنش از او). همانطور که عاص ابن وائل که بر حسب ظاهر پدر عمرو نامیده میشد دشمن رسول خدا بود و عمرو هم با امیرالمومنین دشمنی کرده در دروغ بستن به آن حضرت کوشش داشت از آن بزرگوار عیب جویی می نمود و درصدد بود که محبت و دوستی او را از دلها بیرون نموده آن وجود مقدس را کوچک جلوه دهد، و از جمله دروغهائی که به آن جناب می بست، به مردم شام می گفت: چون علی مزاح و شوحی بسیار می کند در اصلاح امور چندان کوششی ندارد، از این جهت ما او را پیشوای خود قرار ندادیم. امام علیه السلام در اینجا اثبات می نماید که گفتار عمرو نادرست و این سخن بهتان و دروغ است(: شگفتا از پسر زانیه!)نابغه نام مادر عمرو است و جهت نامیدن او به این لفظ آنست که به زنا دادن شهرت داشت و همه او را می شناختند و عادت عرب آن است که فرزندان را هر گاه به مادری که به خوبی یا به زشتی شهرت داشته باشد نسبت می دهند و نابغه کنیز اسیر شده ای بود که عبدالله ابن جدعان تیمی در مکه او را خرید و چون زانیه بود نتوانست او را نگاه دارد آزادش کرد، پس ابولهب ابن عبدالمطلب و امیه

ابن خلف و هشام ابن مغیره و ابوسفیان ابن حرب و عاص ابن وائل در یک طهر با او جمع شده در نتیجه عمرو متولد گردید و میان این پنج نفر اختلاف شد هر یک ادعا می نمود که عمرو فرزند من است، ولی چون عاص ابن وائل بیش از دیگران به نابغه انفاق می کرد گفت این فرزند از آن عاص است با اینکه به ابوسفیان شبیه تر بود، خلاصه چنین بی پدری(می گوید به مردم شام دروغ، که من مردی شوخ هستم و بسیار بازیگوش و بشوخی و بازی ممارست دارم، نادرست سخن گفته و به این گفتار گناهکار است، آگاه باشید که بدترین گفتار دروغ است و عمرو سخنی که به زبان می راند دروغ می گوید و)با هر که(وعده کند خلاف آن رفتار می نماید، و در پرسش خود پرگوئی می کند، و از او که بپرسند)در پاسخ(بخل می ورزد و در عهد و پیمان نابکاری میکند، و از خویشان دوری می نماید، و چون در میدان جنگ حاضر گردد)برای تهییج فساد و افروختن آتش جنگ(چه بسیار امر و نهی و زبان بازی می کند مادامیکه شمشیرها بکار نیفتاده اند، پس آنگاه که شمشیرها از غلاف بیرون آمده جنگ شروع گردید بزرگترین حیله و کید او آن است که عورت خود را بمردم نشان دهد)در جنگ صفین چون عمرو در کارزار با امیرالمومنین مصادف شد و حضرت ب

ر او تاخت تا او را بقتل رساند، عمرو خود را از اسب به زیر انداخته بپشت، روی زمین خوابید و در برابر آن بزرگوار پاهایش را بلند کرده عورتش را نمایان ساخت، حضرت چشم پوشیده بازگردید، و بسر ابن ابی ارطاه که یکی از سرلشگرهای معاویه بود در همان وقعه صفین شیوه عمرو را بکار برده از چنگال مرگ رهید، بعد از آن جمله یمنح القوم سبته ضرب المثل شد برای کسیکه در حوادث و پیش آمدها بذلت و خواری تن دهد(. بدانید به خدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی و بازی بازمیدارد، و فراموشی از آخرت عمرو را از گفتار حق مانع می گردد، او با معاویه بیعت ننمود مگر بشرط آنکه عطیه و بخششی به او بدهد، و برای دست از دین برداشتن)مخالفت با امام زمان خود نمودن(رشوه کمی)حکومت چند روزه مصر را(به او بخشد.

خطبه ۰۸۴—در توحید و موعظه

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در توحید و ذکر بعضی از صفات حقتعالی): گواهی می دهم معبودی به سزا نیست جز خدا، یگانه ایست که شریک ندارد، اول است که پیش از او چیزی نبوده (ازلی و مبدا هر موجودی است) و آخر است که برای او حد و انتهائی نیست (ابدی و منتهی الیه همه موجودات است) وهمها به هیچ یک از صفات او نمی رسند (درک نمی کنند، زیرا او را صفت زائده بر ذات نیست تا وهم آن را دریافته وصف نماید) و دلها (عقلها) او را به کیفیت و چگونگی تصدیق نمینمایند (زیرا او را کیفیتی نیست تا عقل آن را بیان کند) و تجزئه و تبعیض برای او روا نیست (زیرا جزء و ترکیب شایسته ممکن است) و چشمها و دلها به او احاطه ندارد (زیرا محدود بحدی نیست تا چشم او را ببیند و عقل حقیقتش را درک نماید. حضرت در این چند جمله کوتاه جمیع مسائل توحید را بیان فرموده و منتهی درجه فصاحت و بلاغت را بکار برده و این یکی از فضائل بزرگ آن بزرگوار است که دیگران را از آن بهره ای نیست).

قسمتی از این خطبه (در پند و اندرز به مردم) است: بندگان خدا از موعظه های سودمند پند پذیرید، و از علامتهای درخشنده و آشکار (آیات قرآن که خیر و شر و پیش آمدهائی که بر اثر معصیت و نافرمانی بر امم سابقه وارد شده بیان کرده) عبرت گیرید، و از هرگونه انذار (عذابهای الهی) که (در قرآن و سنت) وارد شده (از گناه) دوری کنید، و از یادآوری و پندها(ی پنددهندگان) بهره مند گردید، گویا چنگالهای مرگ (مانند چنگال درندگان) به شما درآویخته است (اجل به شما نزدیکست) و علاقه و دلبستگی به آرزو از شما جدا گردیده، و کارهای سخت رسوا کننده (جان دادن و با دست تهی از این عالم بیرون شدن در قبر که جایگاه وحشت و ترس است سکنی نمودن و مانند اینها) و سوق دادن بجائی (قیامت) که وارد شدنی است (همه خلائق به آنجا وارد خواهند گشت) شما را فرا گرفته است، و (در این راه) با هر کسی یک راننده و یک گواهی دهنده ای است: راننده ای (مرگ) که او را به محشر می راند، و گواهی دهنده ای (اعضاء و جوارح) که به کردار (نیک و بد) او گواهی می دهد.

قسمتی از این خطبه در وصف بهشت است: بهشت دارای درجه و پایه هائی است که بر یکدیگر برتری دارد، و دارای منزلهائی است که از هم امتیاز دارد (به جهت آنکه مراتب معرفت و کمال اهل ایمان از یکدیگر تفاوت دارد، پس هر کس بر حسب کردار و اخلاص خود در دنیا درجه و منزلی را در آنجا دریابد، چنانکه در قرآن کریم س ۶ ی ۱۳۲ می فرماید: و لکل درجات مما عملوا و ما ربک بغافل عما یعملون یعنی برای هر یک از مردم به ازاء کردارشان پایه هایی است و پروردگار تو از آنچه که بجا می آورند بیخبر نیست) آسایش و خوشی در آن زائل نمیگردد (چنانکه در قرآن کریم س ۱۳ ی ۳۵ می فرماید: مثل الجنه التی وعد المتقون تجری من تحتها الانهار اکلها دائم و ظلها، تلک عقبی الذین اتقوا، و عقبی الکافرین النار یعنی صفت و چگونگی بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده آن است که زیر آن جویها جاری است، میوه آن همیشه باقی و برقرار و سایه آن همیشه گسترده است، آنجا منتهی جایگاه پرهیزکاران است و عاقبت کفار آتش دوزخ باشد) مقیم در آن کوچ نمیکنند و از آنجا بیرون نخواهد شد (چنانکه در قرآن کریم س ۵۷ ی ۱۲ میفرماید: یوم تری المومنین و المومنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم

بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها، ذلک هو الفوز العظیم یعنی روزی را می بینی که نور ایمان مردان و زنان که ایمان آورده اند در پیش رو و جانب راست آنها میدرخشد این برای آن است که نامه اعمال آنان را از پیش و سمت راستشان می دهند بخلاف کفار و منافقین که نامه اعمالشان از پشت سر و طرف چپشان داده می شود و فرشتگان به آنها می گویند مژده باد شما را امروز که در بوستانهایی که در زیر آنها نهرها جاری است وارد می شوید و در آنها جاوید هستید و این برای آنان رستگاری بزرگی است(و جاوید در آن پیر نمیشود، و ساکن در آن فقیر نمیگردد)زیرا پیری و فقر مستلزم رنج و ناتوانی است و این دو در بهشت نیست، چنانکه در قرآن کریم س ۳۵ ی ۳۴ می فرماید: و قالوا الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور ی ۳۵ الذی احلنا دار المقامه من فضله لایمسنا فیها نصب و لایمسنا فیها لغوب یعنی کسانیکه داخل بهشت می شوند می گویند سپاس خدایی را سزا است که حزن و اندوه را از ما دور گردانید، پروردگار ما، آمرزنده گناهکاران و جزادهنده سپاسگزاران است، خداوندی که از فضل و بخشش خود، ما را به جایگاه همیشگی جای داد که در آنجا رنج و ناتوانی به ما رو نمی آورد(.

خطبه ۰۸۵-صفات پرهیزکاری

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در بیان بعضی از صفات حقتعالی و پند دادن به مردم و ترغیب آنان به عبادت و بندگی): خداوند متعال دانا به نهانیها است و آگاه از اندیشه ها(ی در دلها) به هر چیز احاطه دارد (به کلی و جزئی اشیاء تسلط دارد) و بر هر چیز غلبه و توانائی دارد، پس بایـد عمل کننـده از شـما به عمل بپردازد (خوشـنودی خدا و رسول را بدست آرد) در روزهائیکه مهلت دارد پیش از آنکه مرگ بزودی او را دریابـد و در وقتی که فرصت بدست او است پیش از آنکه (به هول و وحشت قبر و قیـامت) دچـار گردد، و در زمـانیکه راه نفس کشـیدن او بـاز است پیش از آنکه بنـد آیـد (بمیرد) و بایـد برای آسایش خود و اسـتواری قـدمش کار نیکو انجام دهد (فرمان خدا و رسول را ببرد تا روز رسـتخیز آسوده بوده پایش بر صـراط نلغزد) و بایـد از سـرای کوچ کردن خود (دنیا) برای جایگاه همیشـگی (آخرت) توشه بردارد (که توشه آنجا را جز از این سـرا نبرند).

بندگان خدا از خدا بترسید در آنچه در کتاب خود (قرآن) محافظت و رعایت آن را به شما امر فرموده (در قرآن تدبر و تامل کنید) و در آنچه از حقوق خویش نزد شما ودیعه و امانت نهاده (از اوامر و نواهی او پیروی نمائید) زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده و شما را در نادانی و کوری (گمراهی) وانگذاشته است، اعمال شما را معلوم نموده (راه خیر و شر و طاعت و معصیت را به شما نشان داده) و به کردار (نیك و بد و کوچك و بزرگ و نهان و آشکار) شما دانا است و مدت عمر و زندگی شما را معین کرده، و بر شما کتاب (قرآن کریم) را برهان بر هر چیزی فرستاده است (اوامر و نواهی خویش را در آن بیان فرموده) و روزگاری پیغمبرش را در میان شما زنده نگاهداشته تا آنکه دین خود را به آنچه در کتاب خویش فرو فرستاده برای پیغمبر و شما کامل ساخت، دینی که مورد پسند او است (اکمل ادیان است) و به زبان آن حضرت آنچه دوست داشت از اعمال نیکو و آنچه کراهت داشت از کردار زشت و نواهی و اوامر خود را به شما ابلاغ نمود، و جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجت را بر شما تمام کرد، و شما را از عذاب تهدید نمود، پیش از آنکه قیامت برپا شود، و ترسانید پ

یش از رسیدن عذاب سخت، پس (از خواب غفلت بیدار شوید، و) بقیه عمر خود را دریابید (بطلب رضای خدا مشغول گردید) و در روزهای باقیمانده از عمر شکیبائی پیش گیرید (از معصیت و نافرمانی خود را بازدارید) زیرا این روزهای باقیمانده (که ممکن است به تدارك از دست رفته ها صرف شود) کم است در مقابل روزهای بسیاری که از شما در غفلت و رو گردانیدن از موعظه و پند می باشد، و نفسهای (سرکش) خود را فرصت ندهید (معصیت را آسان نپندارید) که این فرصتها شما را به راههای ستمکاران می برد (از رفتار آنها پیروی خواهید نمود) و (در هیچ امری) سهل انگار نباشید که سهل انگاری ناگاه شما را بر معصیت درآورد.

بندگان خدا، پنددهنده ترین مردم به خود کسی است که پروردگارش را بیشتر اطاعت و بندگی نماید (زیرا مقصود پنددهنده نفع رساندن بدیگری است و بزرگترین نفعها بدست آوردن سعادت همیشگی است و تحصیل آن مستلزم طاعت و فرمانبرداری از حقتعالی، پس هر کس پروردگارش را بیشتر عبادت و بندگی نماید بیشتر سعادت بدست آورد و کسیکه بیشتر سعادت بدست آرد بیشتر از پند دهندگان خود را پند داده است) و فریب دهنده ترین مردم خود را کسی است که بیشتر از آنها پروردگارش را معصیت و نافرمانی کند (زیرا مقصود هر فریب دهنده ای زیان رساندن بدیگری است و بزرگترین زیانها بدست آوردن بیچارگی همیشگی است و یافتن آن مستلزم معصیت و نافرمانبرداری است، پس هر کس پروردگارش را از دیگران بیشتر معصیت کند، بیشتر بیچارگی بدست آورده و کسی را که بیشتر بیچارگی فرا گیرد، بیشتر از فریب دهندگان خود را فریب داده است) و فریب خورده کسی است که زیان به خود روا دارد (خود را هلاک و تباه نموده کاری کند که مستوجب عذاب الهی گردد) و خرسند و خوشحال کسی است که دین او بسلامت باشد (بر وفق احکام الهیه رفتار کند تا دیگران به او غبطه برده مقام او را آرزو کنند) و خوشبخت کسی است که

از دیگر کسان پند گیرد (در راه نیکوکاران قدم نهاده از کردار زشت بدکاران دوری نماید) و بدبخت کسی است که از خواهش نفس و نادرستیهای خویش فریب خورد (از هوای نفس پیروی کرده از خطر آن غافل گردد)، و بدانید اندك ریا و خودنمایی (در عبادت و بندگی) شرك است (زیرا هر که در عبادت خدا غیری را در نظر گیرد، البته او را شریك خدا دانسته) و همنشینی با هواپرستان (معصیت کاران) باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان است (زیرا بر اثر غفلت از ذکر خدا و یاد آخرت نور ایمان از دل گناهکاران بیرون می رود و شیطان برای اضلال و گمراهی در مجالسشان حاضر می شود، و به فرموده پیغمبر اکرم: المرء علی دین خلیله و قرینه یعنی مرد پیرو دین و آئین دوست و همنشین خود می باشد نشست و برخاست با هواپرستان در شخص تاثیر خواهد نمود) از دروغ دوری کنید که آن از ایمان دور است (زیرا ایمان مجمع فضائلی است که از جمله آنها راستی است و دروغ از جمله رذائل و صفات ناپسندیده میباشد، و به این جهت میان آن با ایمان تباین و جدائی است)

راستگو مشرف به نجات و رهائی (از عذاب) و رستگاری است، و دروغگو بر جای بلندی است که نزدیک به افتادن در گودال هلاکت و ذلت و خواری است، و بر یکدیگر حسد نبرید (زوال مقام دیگری را آرزومند نباشید(زیرا حسد ایمان را میخورد)مضمحل و نابود می نماید(چنانکه آتش هیزم را میخورد)سوزانده و خاکستر می کند(و با همدیگر دشمنی نکنید، زیرا دشمنی باعث)قطع رحم و(زوال هر خیر و برکتی است)مانند تیغ که مو را از سر زائل می گرداند(و بدانید که آرزو موجب به غلط و اشتباه انداختن عقل و فراموشی از ذکر خدا میگردد، پس)با یاد مرگ و هول و وحشت روز رستخیز(آرزو را دروغ انگارید، زیرا آرزو فریب دهنده است)به چیزیکه حقیقتی ندارد(و آرزومند فریب خورده است.

خطبه ۰۸۶–موعظه یاران

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که در آن صفات کسیکه خداوند او را بسیار دوست دارد و شخصی که او را دشمن دارد بیان و مردم را به متابعت و پیروی ائمه علیهم السلام ترغیب فرموده): بندگان خدا، دوسترین بندگان نزد خدا (که نظر مرحمت حقتعالی شامل حال او است) بنده ای است که خداوند او را بر تسلط به نفس خویش کمک و یاری کرده است (عقل او را تقویت نموده تا از شهوات و خواهشهای نفس پیروی ننماید) پس (آن بنده) حزن و اندوه را شعار خود قرار داد (برای تحصیل رضا و خوشنودی حق اندیشه نمود تا موجبات آن را بدست آرد) و خوف و ترس (از عذاب الهی) را رویه خویشتن گردانید (و هیچ گاه برخلاف دستورات خدا و رسول رفتار ننموده) پس چراغ هدایت (علوم و معارف الهی) در دل او روشن شد، و (با آن از تاریکی نادانی و گمراهی رهائی یافته به راه راست قدم نهاد، و سفره) ضیافت را برای روزی که به آن وارد می شود آماده ساخت (عبادت و بندگی نمود که پس از مرگ تهیدست نباشد) و دور را بر خود نزدیک کرد (مرگ را که بیخبران دور می پندارند پیش روی خویش قرار داد و هرگز از آن غافل نبود و باکی نداشت که مرگ او را در بستر بیماری دریابد، یا او بر مرگ وارد شده در را

ه خدا کشته گردد(و سختی)مرگ و قبر و هول و وحشت روز رستخیز(را)بوسیله توشه طاعت و بندگی(آسان گردانید)و در خلقت آسمان و زمین و آنچه در آن است(فکر و اندیشه نمود، پس بینا شد)به مبدا و معاد، چنانکه در قرآن کریم س ۴۱ ی ۵۳ می فرماید: سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود باشد که به مردم بنمایانیم آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان و در نفوس خودشان تا آنکه برای آنها آشکار گردد که خدای بر حق او است(و یاد از خدا کرد، پس اعمال نیکو را)که توشه آخرت است(بسیار گردانید)هیچ چیز او را از ذکر خدا باز نداشت، چنانکه در قرآن کریم س ۲۴ ی ۳۷ می فرماید: رجال لاتلهیهم تجاره و لابیع عن ذکر الله

یعنی مردانی خداوند را تسبیح مینمایند که بازرگانی و خرید و فروش آنان را از ذکر خدا باز نمیدارد(و از آب پاکیزه و گوارائی که راههای ورود بر آن برای او آسان شده بود سیر آب شد)از علوم و معارف الهی بهره مند گردید و برای استفاده از آن سرگردان نماند، بلکه آنچه بر او افاضه می شد به آسانی قبول می نمود، بخلاف تشنه ای که بر سر نهرهای بزرگ دسترسی به آب ندارد، راه می جوید تا به آب دسترسی یافته بیاشامد(پس در اولین باری که آشامید سیرآب گردید (بعد از سیرآب شدن از آب معنوی تشنه نشود که باز به آشامیدن نیازمند گردد، چون شتری که پس از تشنگی به آب برسد بسیار آشامیده سیرآب می گردد، و چون به آب دیگری رسید میل به آن ندارد یعنی پس از کسب علوم و معارف الهی جهل و نادانی برای او نیست که به تحصیل دانشی محتاج باشد) و در راه راست و هموار رفت (به راه پرهیزکاران که اطاعت و پیروی است پا نهاد) جامه های شهوات و خواهشهای نفس را از تن بیرون کرده (به دنیا و آنچه در آنست دل نبست) و از همه منظورها خود را تهی نموده و منظوری ندارد مگر یکی (که تحصیل رضا و خوشنودی خدا است) پس (متصف بعلم و معرفت الهی شده) از کوری (جهل و نادانی) و از شرکت و معاشرت با هواپرستان رهائی یافت و خود از کلیدهای درهای هدایت و رستگاری و قفلهای درهای هلاکت گردید (راهنمای دیگران شده و از گمراه کنندگان جلوگیری کرد) راه خود را دیده و در آن رفته و علامت و نشانه (هدایت و رستگاری) خویش را شناخته و آنچه که در آن فرو رفته (سختیها و اندوهها را) از خود دور کرده و به محکمترین حلقه ها و بندها و استوارترین ریسمانها (قرآن کریم و عترت سیدالمرسلین) چنگ زده (و راه نجات و رستگاری یافته)

پس یقین او (به حق) مانند یقین به نور و روشنی آفتاب است (هیچ شک و تردیدی در او راه نیابد، و چون از علوم حقه و معارف الهیه بهره مند گردیده و راهنمای مردم شده) نفس خود را برای خدا قرار داده در بزرگترین کارها از هر جهت (که هر چیز از او خواسته شود انجام دهد و هر چه از او پرسیده شود پاسخ گوید) و هر فرعی را بسوی اصل آن بازگرداند (حکم آن را از روی استنباط و اجتهاد صحیح بدست آرد) او است چراغ تاریکیها و آشکار کننده امور مشتبهه که هویدا نیست و کلید مبهمات (آموزنده احکام) و دفع کننده مشکلات (بسخن وافی خود از مسائل رفع اشکال می نماید) و راهنمای بیانهای پهناور (مسائل عقلیه) می باشد، می گوید و (مطلب را) می فهماند (نه آنکه بر نادانی و شک بیفزاید) و خاموشی می گزیند که (از لغزش گفتار و فتوای به ناحق) سالم ماند (نه آنکه خاموشی او از روی نادانی باشد، خلاصه سخن گفتن و خاموشی را در آنچه مقتضی است بکار آرد، پس بیهوده سخن نگوید و بی جهت خاموش ننشیند) کردار خود را برای خدا (از شرک و ریا و خودنمائی) پاک گردانیده و حقتعالی هم او را برای خود اختیار کرده (انواع فیوضات و کمالات را به او عطاء فرموده) پس (با این صفات) و از جمله کانهای دین و اوتاد زمین او است (که دیگران از کان وجود او جواهر نفیسه علم و حکمت اخذ مینمایند، و انتظام امر دین و آسایش اهل زمین به برکت وجود او باقی و برقرار است) عدالت (راستی و درستی) را ملازم خود قرار داده (و از آن دوری ننموده و هیچگاه در هیچ امر راه افراط

یعنی تجاوز از حد و راه تفریط یعنی تقصیر و تاخیر در حق را پیش نگرفته) پس اول مرحله عدالت او آن است که هوا و خواهش نفس را از خود دور کرده (زیرا مرد خدا برای تکمیل قوه عملیه باید از خواهشهای نفس پیروی ننموده از حدود خدا بیرون نرود) حق را بیان می کند (مردم را بکار نیکو امر نموده و از کار بد باز می دارد) و خود بر طبق آن رفتار می نماید (زیرا کسیکه رفتارش موافق گفتار نباشد پند او تاثیری ندارد و مورد توبیخ و سرزنش خداوند متعال می باشد، چنانکه در قرآن کریم س ۶۱ ی ۲ فرموده: یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون ی ۳ کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا می گویید چیزی را که بجا نمی آورید، بزرگترین غضب و دشمنی نزد خدا یعنی دوری از رحمت او آن است که بگوئید چیزی را طبق آن رفتار نکنید) نهایت هیچ خیر و نیکوئی را ترک نکرده مگر آنکه آهنگ آن نموده و

گمان هیچ خوبی را رها ننموده مگر آنکه آن را قصد کرده (سعی و کوشش او آن است که در همه راههای خیر و نیکوئی قدم نهد تا منتهی درجه رستگاری را بدست آرد هر چند بوسیله گمان باشد) و عنان خود را بکتاب (قرآن کریم) سپرده، پس کتاب خدا جلودار و پیشوای او است، فرود می آید هر جا که بار قرآن فرود آمده و جا می گرد هرجا که جایگاه آنست (در مسافرت بسوی خدا از قرآن مفارقت و جدائی ننموده و دستور احکامش را همه جا پیروی کرده است).

و بنده دیگری (را که خداوند دشمن دارد کسی که) خود را عالم و دانشمند نامیده در صورتی که نادان است، پس از نادانان نادانیها و از گمراهان گمراهیها فرا گرفته (در گفتار و کردارش از آنها پیروی نموده) و دامهائی از ریسمانهای فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده (آنها را به گفتار و کردار نادرست خود فریب می دهد تا مجذوب او گردند، چنانکه صیاد صید را فریب می دهد تا در دام افتد) کتاب (قرآن کریم) را بر اندیشه های خود حمل نموده (تفسیر کرده) و (کسیکه قرآن را برای خود تفسیر نماید) حق را طبق خواهشهای خویش قرار داده، مردم را از خطرهای بزرگ ایمن می گرداند، و گناهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان می نماید (و به ریاء و خودنمایی) می گوید از شبهات (هر حکمی که مشکوک و مشتبه است) خودداری میکنم و حال آنکه در آنها افتاده است (حکم می کند و چون به احکام شرع و موارد آن نادان است هر حکم مشتبه در نظر او درست می آید) و می گوید از بدعتها (احکام برخلاف قوانین شرع) کناره می گیرم و حال آنکه در میان آنها خوابیده است (هر حکم که می کند بدعت است) پس صورت (او) صورت آدمی و دل (او) دل حیوان است، باب هدایت و راه راست را نمیشناسد تا (در آن قدم نهاد

ه(پیروی نماید و باب کوری و گمراهی را نشناخته تا از آن دوری گزینند، پس او مرده ای است در میان زنده ها)زیرا مقصود از حیات، بدست آوردن فضائلی است که موجب سعادت گردد و چون جاهل، از آن فضائل بی بهره است به مرده ماند، بلکه در حقیقت مرده او است(پس)از آنکه راه حق و باطل را دانستید و اشخاصی را که خداوند دوست یا دشمن می دارد شناختید

(کجا می روید)و در کدام راه سیر می کنید که سزاوارتر باشد(و چگونه شما را)از راه هدایت و رستگاری(برمیگردانند)یا در چه وقت و از کجا شما را از راه راست منصرف نمایند(و حال آنکه پرچمها)ی حق(برپا است و نشانه ها)ی راستی(آشکار و هویدا و منار)هدایت و رستگاری(نصب شده است، پس کجا شما را حیران و سرگردان کرده اند؟ بلکه چگونه حیران و سرگردان هستید)که صراط مستقیم در راه راست را نمی بینید(و حال آنکه عترت پیغمبر شما)ائمه اطهار(در میان شما است؟ و آنها پیشوایانی هستند که)مردم را(براه حق می کشند)چنانکه شخص مهار شتر را بدست گرفته براه می برد(و نشانه های دین و زبانهای راستگو می باشند)گفتارشان راست و درست است که احتمال خلاف در آن داده نمیشود و آنچه به پیغمبر اکرم وحی شده برای مردم ترجمه و تفسیر نموده آنانرا به حقائق آشنا مینمایند(پس آنها را به نیکوترین منزلهای قرآن فرود آورید)محبت و دوستی آنان را در دلهای خود جای دهید، زیرا دل در میان منزلهای قرآن که عبارت است از منزل در مقام تصور و منزل در زبان بوسیله خواندن و منزل در کتب بهترین منزل است(و)چون ایشان سرچشمه علوم و معارف هستند(بسوی آنان بشتابید)و از علم و دانششان بهره مند گردید(مانند ورود و شتاب شترهای بسیار تشنه)بر سر آب(. مردم این روایت را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم فرا گیرید)در مدح و بزرگواری عترت خود فرموده: در ظاهر(مرده است آنکه از ما می میرد و حال آنکه نمرده)بعد از مرگ که برای همه خلائق حتی برای پیغمبر و عترت او حتمی است با بدن مثالی، بلکه با بدن اصلی هم در این عالم زنده اند و مانند زمان حیات می بینند و می شنود و سخن می گوید(و)بر طبق عقیده نادرست نادانان(پوشیده شده است آنکه از ما پوسیده می شود و حال آنکه پوسیده نشده)بدنش باقی و برقرار است. شراح در توجیه و تاویل این حدیث شریف انه یموت من مات منا و لیس بمیت، و یبلی من بلی منا و لیس ببال که حضرت از پیغمبر اکرم نقل فرموده و از جمله احادیث مشکله متشابه است بر حسب مذاق و سلیقه علمی خود هر یک سخنی گفته و بر آن ادله ای اقامه نموده اند، لیکن جامعتر و درستترین سخنان را که روی دو پایه برهان عقل و نقل استوار است ما در بالا بیان کردیم و پس از مراجعه بکتب علمیه و مطالعه در اقوال علمای اعلام و جمع بین اخبار مختلفه ظاهر و هویدا می گردد، بنابراین سزاوار نیست کسی از روی بی دانشی آنچه که گفته شد انکار نماید، و در این باب حضرت فرموده:(پس نگوئید)

دربـاره عترت پیغمبر اکرم(آنچه را که نمیشناسـید)به آن دانا نیستیـد(زیرا بیشتر حق در آن است که شـما انکار می نمائیـد، و)هنگـامیکه عـذاب الهی به شـما رسـید(معـذور داریـد کسـی را که شـما را بر او حجت و دلیلی نیست، و او منم)پس عـذری ندارید و در آن موقع نمیتوانید بگویید پروردگارا، آیا ما را به آنچه که ندانسـته و نفهمیده ایم مواخذه و بازخواست می نمائی، زیرا من آنچه که برای رستگاری شـما بکار آید بیان نموده در ارشاد و راهنمائی کوتاهی نکردم، لیکن شـما از سخنانم پیروی ننمودیـد(آیـا در میـان شـما بر طبق بـار گرانبهای بزرگ)قرآن کریم(رفتار نکردم؟)قرآن را به شـما نیاموختم(و آیا در میان شما بار گرانبهای کوچك)عترت پیغمبر اکرم حسن و حسـین(را نگذاشـتم)که هادی و راهنمای شـما باشـند و اینکه حضرت قرآن را ثقل اکبر و عترت را ثقل اصـغر فرموده برای آن است که قرآن سـند رسالت و ولایت و آسایش دین و شـریعت است، پس اگر قرآن نبـود رسـالت و ولاـیت و دین و ایمـان ثـابت نشـده بود، و دیگر آنکه از حـدیث شـریف نبوی که بر صـحت و درستی مضـمون آن عامه و خاصه متفقنـد متابعت نموده و آن حـدیث بنابر آنچه ابوسـعید خـدری روایت کرده این است: قال النبی صـلی الله علیه و اله انی تارك فیكم الثقلین احدهما اکبر من الاخر: کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی پیغمبر اکرم فرمود: من دو چیز گرانبها میان شـما می گذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است، یکی کتـاب خـدا که آن ریسـمانی است از آسـمان بزمین کشـیده شـده یعنی از جـانب خـدا بخلق نـازل گردیـده و دیگری عترت و اهل بیت من است و این دو از هم جـدا نمیشوند تا بمن بر سـر حوض در روز رسـتخیز وارد گردند یعنی همیشه بـاقی و برقرار خواهنـد بود(و پرچم و نشـانه ایمـان را در میـان شـما نصب نمودم)تا گمراه نگردیـد(و شـما را بر حـدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم، و از عـدل و دادگری خود لباس عافیت را به شـما پوشانیـدم)راه رها گردیـدن از ظلم و سـتمگری را به شـما یـاد دادم(بـا گفتـار و کردار خـویش معروف را)که رضـا و خوشـنودی خـدا و رسـول در آنست(گسترانیدم)نشان دادم(و اخلاق پسـندیده خود را برای شـما آشکار کردم)به اخلاق شایسته آشناتان نمودم(پس رای و تدبیر)نادرست خود(را در چیزیکه کنه آن را دیـده بینش درنمی یابـد و فکر و اندیشه به آن راه ندارد و بکار نبرید)در این باب از پیش خود سـخنی نگوئید، زیرا دانسـتن آن برای هیچکس ممکن نیست مگر به الهام و وحی، و وحی و الهام هم مختص اسـت به اشخاصـی که خداونـد آنها را برای این مقام معین فرموده، پس آموختن معارف و علوم و پیروی از آنان سـبب رسـتگاری و خوشبختی است و از پیش خود سخن گفتن و مراجعه بغیر ایشان موجب گمراهی و بدبختی(.

قسمتی از این خطبه (خبر می دهد تسلط بنی امیه را بر مردم و انقراض دولت ایشان را بزودی): (بنی امیه بر مردم مسلط شده شهرها را به تصرف خویش درآورند و مروان خداپرست را کشته زنانشان را اسیر کرده اموالشان را به غارت برند، و هر که برای جلوگیری از ظلم و تعدی آنها قیام کند مغلوب و کشته می شود) تا اینکه گمان کننده (دنیاپرست ظاهربین) گمان می کند که دنیا مسخر بنی امیه شده (چنانکه شتر به عقال و بند بسته می شود) و سودش را به آنها می دهد، و بر آب صاف و پاکیزه خودفرودشان می آورد (خلاصه دنیا مخصوص آنان است و دیگران از آن بی بهره اند) و تازیانه و شمشیرش (قتل و غارت و انواع سختیها بوسیله آنان) از این امت برداشته نمیشود، و حال آنکه گمان کننده این امر دروغ پنداشته، بلکه دولت بنی امیه و بهره بردنشان در زندگانی دنیا مانند آبی است (در دهان) که اندکی می چشند، پس (هنوز نیاشامیده) تمام آن را بیرون می اندازند (به زودی دست ظلم و تعدی آنها کوتاه دیگران بر ایشان مسلط شده دولتشان منقرض می گردد).

خطبه ۰۸۷-در بیان هلاکت مردم

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که در آن مردم را به جهت اختلاف در دین و اعتماد بر آراء و عقاید باطله و پیروی نکردن از پیغمبر و امام سرزنش می فرماید): پس از ادای حمد و سپاس خدای تعالی و درود بر خاتم انبیاء (بدانید رسم دنیا بر این بوده که) خداوند سبحان گردنکشان روزگار را هرگز نابود ننموده مگر پس از مهلت دادن و خوشگذرانی، و شکستگی استخوان هیچ یک از امتها(ی پیغمبران) را اصلاح نکرده مگر پس از تنگی و رنج (در زندگی، پس شما هم به ستمگری ستمکاران شکیبا بوده منتظر روزی باشید که خدا دست ظلم و تعدی آنها را کوتاه نماید) و سختیهائی که به آن روا آوردید (شما را دریافت) و کارهای بزرگ و گرفتاریهائی که از آن پشت گردانیدید (رهائی یافتید) عبرت است (تا شما را آگاه گرداند که خداوند هیچ قومی را در سختی نگذارد و عاقبت، ستمکاران را از پای درآورد و هر مصیبت و بلائی راز والی است) و (لیکن) هر دلداری خردمند نیست (تا حقایق را بفهمد) و هر گوشداری شنوا نیست (تا حق را بشنود) و هر چشمداری بینا نیست (تا از دیدن پیشامدهای روزگار عبرت گیرد، و معلوم است برای درک حقایق دلهای هشیار و گوشهای شنوا و چشمهای بینا لازم است، نه این

دلها و گوشها و چشمها که حیوانات هم آن را دارند(پس شگفتا و چگونه به شگفت نیایم از خطاء و اشتباهکاری این فرقه های گوناگون که دلیلهای ایشان در دینشان با یکدیگر اختلاف دارد)و در هر امری اعتماد بر دلیلهای خود دارند و(از سنت پیغمبری پیروی نکرده به کردار وصیی اقتداء نمینمایند)

اگر پیروی می کردنـد اختلاف در دینشان نبوده از عذاب الهی میرهیدند(و ایمان بغیب)خدا و روز رسـتخیز(نمی آورند و از زشتی)حرام و شـبهه(خودداری نمینمایند)پس اگر به نادیده گرویده و از زشتی خودداری می کردند بدلیلهای نادرست خود که موجب اختلاف در دینشـان شـد اعتمـاد نداشـتند(در شـبهات)آنچه بر ایشـان مشـتبه است، طبق رای نادرست خود(رفتار نموده از خواهشـهای نفس پیروی می کنند، معروف و پسـندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شـناخته اند و منکر و ناشایسـته پیش آنها چیزیست که خودشان بد دانسـته اند، در مشـکلات پناهگاهشان خودشان هسـتند)در حل احکام مشکله به خود مراجعه نموده و به نظر خویشـتن رفتـار می نماینـد اگر چه مخالف گفته خـدا و رسول باشـد(و در امور پوشـیده)معارف الهیه(اعتمادشـان بر رایهـای)نـادرست(خودشان است)اگر چه بر خلاف عقل و دین باشـد(گویا هر مردی از ایشان) در امر دین(در آنچه می بینـد)حکم هر مسـئله که بیـان می کنـد(پیشوای خود است که بنـدهای اسـتوار و دلائـل محکمه از خویش گرفته است)و به آنهـا اسـتدلال می نمایـد و اعتقـادش اینست که هر حکمی که برای نـادرست خود اجتهاد کردهماننـد حکم الهی است(.

خطبه ۰۸۸-مردم پیش از بعثت

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (که در آن از بعثت پیغمـبر اکرم و زمـان جـاهلیت بحث و به آن مردم را مـوعظه فرموده): خداونـد متعال پیغمبر اکرم را به رسالت مبعوث گردانیـد در زمانی که هیـچ یک از انبیاء باقی نمانده، و بخواب رفتن فرق مختلفه مردم در تاریکی نادانی و گمراهی طولانی گشـته بود (زیرا از زمان آدم تا بعثت حضـرت عیسی از جانب حقتعالی پیغمبران برای هـدایت خلق پی در پی انگیخته می شدند، و از زمان حضـرت عیسـی تا بعثت حضـرت مصـطفی که پانصد سال طول کشـید پیغمبری مبعوث نشد) و فتنه ها در سرتاسـر دنیا برپا گردیده کارها درهم و برهـم گشته آتش جنگها افروخته و نور و روشـنائی دنیا پنهان شده (زیرا پیغمبری نبود که مردم علوم و معارف الهی را که چراغ و روشـنائی هدایت و رسـتگاری است از او اخـذ نمایند، و) نادرستیهای آن آشـکار گردیده، برگش زرد گشـته، و (مردم) از ثمره آن بهره و سودی نمیبردند و آبش فرو رفتـه و خشـک شـده (درخـت علم و هـدایت را خزان گرفته مردم در راه سـعادت و رسـتگاری قـدم نمیگذاشـتند و خیر و نیکوئی باقی نمانده بود) نشانه های هدایت و رستگاری محو و نابود و پرچمهای هلاکت و بدبختی آشکار شده (راهنمایان راه حق و درستی از میـان رفته و پیشـروان راه ضـلالت و گمراهی بر سـر کـار بودنـد(پس دنیا با منظره بـدی به اهلش نگریسـته و بخواهان خود رو ترش کرده بود)که به هر گونه مبتلی و آنی آسایش نداشـتند(ثمره اش فساد و تباهکاری و طعامش گوشـت مردار بـود)زنـد گی اهـل آن زمـان پر از فسـاد و خوراک بیشـتر عربهـا از بسـیاری پریشـانی گوشت مردار بود، یـا آنکه از راه غارتگری و دزدی از مال یکـدیگر اعاشه می کردنـد که کم از گوشت مردار نبود(شـعارش خوف و ترس و رویه اش شمشـیر بو د)

اهل آن زمان همواره مضطرب و نگران و به زد و خورد و کشتن یکدیگر مشغول بودند، خلاصه فتنه و فساد و نادانی و گمراهی و بیچارگی سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود که حق تعالی رسول اکرم را مبعوث گردانید تا آنها را به راه راست راهنمائی فرموده سعادت و آسایش دنیا و آخرتشانرا برقرار نمود(پس عبرت بگیرید بندگان خدا و بیاد بیاورید عقاید نادرست و کارهای زشت پدران و برادران خود را که)اکنون(در گرو و گرفتار آنها هستند و به آنها)روز رستخیز(بازخواست می شوند)و برای رهایی از آن چاره ای ندارند(و بجان خودم سوگند از زمان شما تا ایشان روزگار درازی طی نشده و میان شما و ایشان سالها و قرنها نگذشته و شما امروز از روزیکه در اصلاب آنها بودیددور نیستید (زمان شما به آنان نزدیک است، پس سبب فراموشی و یاد نکردن روزگارشان با اینکه اندک زمانی است از دنیا رفته و از شما دور گشته اند چیست؟) به خدا سوگند رسول اکرم چیزی را به گذشتگان شما نشنوانید مگر آنکه من امروز به شما گوشزد مینمایم (پس برای مخالفت کردن و نافرمانی خدا و رسول نمیتوانید بگویید: کس نبود ما را تبلیغ نماید) و گوشهای شما امروز از گوشهای آنها در دیروز پست تر نیست (پس نمیتوانید عذر بیاورید که پیشینیان از ما شنواتر بودند سخنان پیغمبر را شنیدند و ما سخنان تو را نمیشنویم)

و در آنزمان دیده های آنان بینا نگشته و دلهایی به آنها داده نشده مگر آنکه در این زمان مانند آن دیده ها و دلها به شما هم داده اند (پس نمیتوانید بگویید: ما کور بوده و تو را ندیدیم آنطور که آنها بینا بوده پیغمبر را میدیدند و یا آنکه دلمان هشیار نبوده تا سخنان تو را بفهمیم بطوریکه آنها دل داشته سخنان او را می فهمیدند) و سوگند به خدا شما بعد از ایشان بچیزی بینا و دانا نشدید که آنها ندانسته باشند و به چیزی برگزیده نگشتید که آنها از آن محروم و بی بهره مانده باشند (بلکه به آنان آموختند آنچه شما آموختید و عطاء نمودند چیزی را که به شما عطاءکردند، پس شما که بر آنها امتیازی ندارید جهت اینکه از خدا و رسول و امام زمان پیروی نمیکنید چیست؟ (و)براثر این پیروی نکردن(بلیه ای)فتنه و فساد معاویه و بنی امیه(به شما وارد گشته که)آن بلیه مانند شتر سرکشی است که(مهارش در جولان و تنگ آن سست است)و کسیکه بر چنین شتری سوار گردد به خطر نزدیک است(پس آنچه)ثروت و بزرگی(که گناهکاران در آن، روز کرده زندگی مینمایند شما را نفریبد)که تصور کنید همیشه باقی است(زیرا آن مانند سایه ای است گسترده تا زمان معین)که همیشه باقی نخواهد ماند و به زودی نابود می شود(.

خطبه ۰۸۹–در بیان صفات خداوندی

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در ذکر پاره از صفات حقتعالی و پند دادن به مردم برای برداشتن توشه سفر آخرت): سپاس خداوندی را سزا است که بدون دیده شدن بچشم (بوسیله عقول و آثار و صنایع) شناخته شده است (زیرا ممکن را بچشم می توان دید و واجب را که محدود بحدی نیست نمی توان) و بدون فکر و اندیشه ایجاد کننده (عوالم) است (زیرا فکر و اندیشه در نامعلوم بکار آید و جهل و نادانی بر ذات واجب محال است، پس چیزی بر او نامعلوم نیست که برای دانستن آن اندیشه بکار آرد) خداوندی که باقی و برقرار است و همیشه بوده زمانیکه آسمان دارای برجها و منازل و حجابهای دارای درهای بزرگ (کرات معلقه در جو که بوسیله قوه جاذبه و دافعه مجذوب یکدیگر نمیشوند) نبوده و نه شب تاریک و نه دریای آرام و نه کوه دارای راههای گشاده (دره های بزرگ واقع بین دو کوه) و نه راه فراخ دارای اعوجاج و کجی (که به هر طرف راه دارد) و نه زمین گسترده شده و نه مخلوق دارای توانائی و توانگری وجود داشته، او است آفریننده و اختراع کننده خلایق بی سابقه و مانند (یا از عدم و نیستی بوجود هستی آورنده) و (پس از فناء و نابودی آنها) وارث ایشان و باقی و برقرار، او است معبود

خلائق و روزی دهنده آنها، خورشید و ماه در طلب رضای او (بر طبق اراده و حکمتش) سیر می کنند و هر تازه ای را کهنه و هر دوری را نزدیک می گردانند (با سیر آنها مدت عمر هر چیز بسر آمده زائل و نابود گردد) روزی خلائق را قسمت کرده و آثار و کردار و عدد نفسها و خیانت چشمها (از روی پنهانی یا به رمز و اشاره نگاه کردن) و آنچه در سینه های آنان پنهان است (فکر و اندیشه می نمایند) و جای استقرار و محل آنها را در رحم مادران و ظاهر شدنشان (بدنیا آمدن) تا آخر کار ایشان را دانسته (بجزئی و کلی حالات آنها از ابتدا تا انتها دانا است) او است خداوندی که در عین وسعت و رحمت خود عذابش بر دشمنان سخت است و در عین سختی عذاب، رحمتش دوستداران را فرا گرفته (هیچ امری او را از امر دیگر باز نمیدارد) مسلط است بر هر که بخواهد بر او غلبه جوید و هلاک می کند کسی را که با او مخالفت کند، و خوار می کند کسی را که از او دوری کند، و غالب است بر کسی که با او دشمنی ورزد، کفایت می کند هرکه را که بر او توکل نماید (هر که کار خود را به او واگذارد امر دنیا و آخرت او را انجام می دهد) و به هر که از او (چیزی) درخواست کند، عطا می فرماید، و هرکه به او قرض دهد (از مال خود

در راه او انفاق نماید(قرض خویش را ادا خواهد فرمود)در دنیا و آخرت به او عوض می دهد، و اینکه از انفاق در راه او به قرض تعبیر شده برای آن است که بدانیم انفاق در راه خدا عوض دارد، چنانکه قرض مستلزم ادا و پرداخت است(و پاداش کسی که او را شاکر و سپاسگزار باشد خواهد داد.

بنـدگان خـدا، خودتان را (در دنیا به میزان عدل) بسـنجید (در راه راست قدم نهاده از خدا و رسول پیروی کنید) پیش از آنکه (در آخرت به میزان عمل) سـنجیده شویـد، و به حساب خویش رسـیدگی کنیـد (از کارهای زشت پشـیمان شـده توبه نماییـد) پیش از آنکه حساب شـما را وارسـی نمایند (که چاره نداشـته باشید) و نفس بکشید (تا زنده هستید فرصت را از دست ندهید) پیش از تنگ شدن و گرفتن راه گلو (رسـیدن مرگ) و فرمان ببرید پیش از آنکه شـما را بخشونت و زور (به آخرت) ببرند، و بدانیـد کسـیکه از خویشـتن کمک و یاری نشود (خداونـد او را مساعـدت و همراهی ننماید و قوه عاقله او را بر نفس اماره اش غلبه و توانائی ندهد) تا اینکه از جانب خود پنددهنده و جلو گیرنده (از معاصی) برایش باشد، منع کننده و پنددهنده ای از غیر برای او نمیباشد (هرگاه خود شـخص خویشـتن را پند نداده برای هدایت و رسـتگاری آماده نباشد، گفتار دیگران در او سودی نخواهد بخشـید، و این جمله اشاره به آن است که اسـتعانت و یاری خواستن از خداوند متعالی در هر حال برای اصلاح نفس و دفع شیطان واجب و لازم است، نه آنکه کسی در طاعت و عصیان مجبور باشد تا سخن به مسئله جبر بکشد).

خطبه ۰۹۰-خطبه اشباح

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است معروف به خطبه الاشباح (و وجه تسمیه آن به این اسم آنست که اشباح بمعنی اشخاص است، و در این خطبه اصناف ملائکه و مخلوقات شگفت آور و چگونگی آفرینش آنها بیان می شود) و آن از خطبه های جلیل و بزرگ است (امام علیه السلام این خطبه را برای آن بیان فرمود که) شخصی از آن بزرگوار درخواست نمود که خدا را بقسمی برای او وصف نماید که گویا او را آشکار می بیند، پس حضرت از آن درخواست (و اعتقاد او به جائز دانستن وصف خداوند متعال به صفات اجسام) خشمناک گردید. مسعده ابن صدقه از حضرت امام صادق جعفر ابن محمد علیهماالسلام روایت کرده که آن بزرگوار فرمود: امیرالمومنین علیه السلام در کوفه بالای منبر این خطبه را بیان نمود، برای آنکه مردی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا امیرالمومنین برای ما پروردگار ما را چنان وصف کن که دوستی و معرفت ما درباره او زیاد گردد، امام علیه السلام (از این پرسش جاهلانه) بخشم آمد و فریاد کرد که مردم همگی بنماز حاضر شوند، پس مردم اجتماع کردند بطوریکه مسجد پر از جمعیت شد، و حضرت بالای منبر تشریف برد در حالت غضب که رنگ مبارکش تغییر یافته بود، و خداوند سبحان را حمد و سپاسگزاری نمود و درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد، آنگاه فرمود: سپاس خدائی را سزا است که منع عطا و نبخشیدن، مال و مکنتش را نمی افزاید، وجود و بخشش، ثروت و دولتش را نمیکاهد، زیرا (آنچه عطا فرماید می آفریند، نه مانند عطا و بخشیدن بندگان از جمع آمده ها اخراج نماید، لذا امام علیه السلام می فرماید:) مال هر عطاکننده ای غیر از خدایتعالی کم گردیده و هر منع کننده از عطائی سوای حقتعالی نکوهش شده است

(زیرا منع از عطـا یـا خوف و ترس فقر و پریشانی است و یا از خست و پستی، ولی چون در خزائن خداونـد متعال از عطا کم و کاست راه نمی یابد تا از فقر خوف داشـته باشد، و از بخل و خست و این قبیل اوصاف رذیله منزه و مبری است، عطا نکردن او از روی حکمت و مصـلحت است، پس اگر چیزی به بنـدگان عطـا فرمایـد و یـا منع نمایـد در هر دو حال جواد است. مردی از حضـرت علی ابن موسـی الرضـا علیه السـلام پرسـید معنی جـواد چیست؟ آن بزرگـوار فرمـود: سـخن تـو دو وجه دارد، اگر از مخلوق می پرسـی جواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب گردانیده ادا کند، و بخیل کسی است که به آنچه خداوند بر او واجب نموده بخـل ورزد، و اگر خالق را در نظر داری، پس او جواد است چه عطا فرمایـد و چه منع نمایـد، زیرا اگر به بنـده ای عطا فرمود چیزی داده است که نداشـته و مسـتحق آن بوده، و اگر منع کرد چیزی نداده که استحقاق آن را نداشته است(او است احسان کننـده)بر بندگان خود(نعمتها و منفعتها و نصـیب و بهره های بسـیار را، آفریده شدگان جیره خوار او هسـتند که ضـامن و متکفـل روزی آنان است و آنچه را که می خورنـد)و هستی ایشان به آن برقرار است(مقـدر و تعیین فرموده، و برای کسانیکه مایلند به او راه یابند)هدایت شوند(و طالبند آنچه را که نزد او است)بهشت و سعادت همیشگی که بوسیله پیروی از گفتار و کردار انبیا و اوصـیا بـدست می آیـد(راه را واضح و آشـکار نموده است، و عطا و بخشـش او در چیزیکه درخواسـت شود بیش از احسان او در چیزیکه درخواست نشده نیست)

زیرا در واجب جود صفتی از صفات است مانند رحمت و قدرت که هرگز بیش و کم نگردد و اگر چنین باشد مستلزم آنست که به آنکه کمتر بخشیده بخیل باشد و او سبحانه از بخل منزه و مبری است، پس اگر کسی لب بسته چیزی درخواست ننماید هم از حاجت او غافل نیست، برای آنکه هر کس را به اندازه استعداد و قابلیت و استحقاق او می بخشد، و اینکه دستور رسیده که بنده دعا کند و از خداوند بطلبد تا احسان و بخشش بیشتری به او برسد بجهت آن است که دعا و درخواست موجب آن گردد که استعداد و قابلیت بنده بیشتر شده لائق عطا و بخشش زیادتری گردد(او است اول)و مبدا هر چه بوجود آمده(پس برای او مبدای نبوده تا پیش از او چیزی باشد، و او است آخر)و مرجع هر چه فانی گردد(پس برای او مرجعی نیست تا بعد از او چیزی باشد)نمیتوان گفت که اول است قبل از آخر و آخر است بعد از اول، زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعض دیگر تقدم و پیشی گیرد، چنانکه در شرح خطبه شصت و چهارم بیان شد(و او است مانع اینکه مردمکهای چشمها)سیاهی چشم که بوسیله آن اشیا دیده می شود(به او برسند)او را به دیده ظاهر ببینند(و یا درک کنند)زیرا مکان و جائی برای او متصور نیست تا دیده یا درک شود، بلکه چون قاهر و غالب بر همه چیز است مقهور و مغلوب احساس و ادراک نگردد،

چنانکه در شرح خطبه چهل و نهم به این معنی اشاره شد(برای او روزگار مختلف نشود)برخلاف امرش رفتار ننماید(تا تغییر حالی)از قبیل توانایی و ناتوانی و فقر و غنا و تندرستی و بیماری و مانند آنها(در او پیدا گردد، و بجائی نمیباشد تا انتقال و حرکت)از جائی بجائی(بر او روا باشد)زیرا چون او خالق روزگار و مکانها است، اختلاف احوال و مکان بر او محال و ممتنع است(و اگر ببخشد آنچه را که معدنهای کوهها نفس زنان ظاهر می سازند و آنچه را که صدفهای دریاها خنده کنان آشکار مینمایند)و مردم آنها را با رنج بسیار بدست می آورند(از قبیل نقره خالص و طلای ناب و در و مروارید غلطان و خوشه مرجان)که گیاهی است دریائی، خلاصه اگر به کسی ببخشد جمیع آنچه را که در درون زمین است از قبیل گنجها و معدنهای بر و بحر(تاثیری در عطا و بخشش او ندارد، و نعمتهایش را تمام نمیگرداند، و نزد او است نعمتهای بی پایان پنهان که)بشر به آنها آگاهی ندارد و(درخواستهای مردم آنها را تمام نمینماید به جهت اینکه اوست بخشانیده ای که درخواست تقاضاکنندگان بخشش او را کم نگرداند و اصرار خواستاران او را بخیل نمینماید)زیرا بخل و نقصان از لوازم ممکن است، نه واجب(.

پس (از بیان حمد و ثنای الهی امام علیه السلام برای اینکه پرسنده را بر خطا و اشتباهش آگاه سازد و چگونگی مدح و ثنای حقتعالی را به آنچه که سزای او است به او و به حاضرین و غائبین تعلیم دهد و آنها را از تامل و اندیشه در ذات حقتعالی و صفاتش بازدارد می فرماید:) ای سوال کننده (اگر خواستی خدا را وصف نمائی از روی اندیشه) بنگر و هر صفتی از صفات او را که قرآن به تو راهنمائی کرده (یاد داده) پیروی نما (حقتعالی را به همان صفات وصف کن) و به نور هدایت قرآن روشنائی (سعادت و رستگاری) را بدست آور، و آن صفاتی را که شیطان به آموختن آن تو را واداشته و در کتاب (قرآن کریم) دانستن آن بر تو واجب نمیباشد و در طریقه پیغمبر اکرم و ائمه هدی اثری از آن نیست (بیان نشده) علم و دانستن آن را به خداوند سبحان واگزار (در پی یاد گرفتن و اعتقاد به آن نباش) زیرا منتهی حق خدای تعالی بر تو همین است (که او را بخوانی و وصف کنی به نامها و اوصافی که در قرآن کریم و اخبار و احادیث از پیغمبر اکرم و ائمه هدی بیان شده، مثلا چون در قرآن و اخبار وارد گشته که خدایتعالی سمیع و بصیر و علیم و جواد است یعنی شنوا و بینا و دانا و بخشنده، دانستن و اعتقاد به

آنهـا واجب است، و امـا لامس و ذائق یعنی لمس کننـده و چشـنده چون در قرآن و ادعیه و احادیث چنین الفاظی وارد نشـده، گفتن آنهـا جائز نیست و اعتقاد به آنها حرام است، و در قرآن کریم س ۷ ی ۱۸۰ می فرماید: و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها، و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون یعنی برای خدا نامهای نیکوئی است پس او را به آن نامها بخوانید، و پیروی نکنیـد کسانی را که در اسـماء او عـدول کرده منحرف می شونـد یعنی نام می نهنـد او را و وصف می کننـد بنامها و اوصـافی که لائق و سزاوار نیست و گفتن و اعتقاد به آنها جائز نمیباشـد، زود باشـد کیفر آنچه را که رفتار مینماینـد دریابنـد. حضـرت صادق علیه السـلام می فرماید: کسیکه از روی جهل و نادانی در اسـماء خدا عدول کرده از پیش خود او را بنامهائی می نامد مشـرک می شود و نمیداند و به او کافر می گردد و گمان می کند کار نیکوئی کرده خلاصه مسـتفاد از قرآن و اخبار آنسـتکه اسـماء الله تعالی توقیفی است یعنی هر اسـمی که در قرآن و احادیث و ادعیه وارد نشـده خـدا را به آن اسم خواندن و وصف نمودن ممنوع و حرام است اگر چه عقلا صحیح و معنی درست باشد(و بدان راسخین و استواران در علم و دانش)ائمه طـاهرین علیهـم السـلام(کسـانی هسـتند کـه اقرار و اعـتراف به آنچه که پوشـیده و در پرده است و تفسـیر آن را نمیداننـد، بی نیازشـان کرده از داخـل شـدن بـدرهائی که جلو پوشـیدها نصب شـده، پس خداونـد تعـالی اقرار و اعتراف ایشـان را به عجز و ناتوانی از رسیدن به آنچه که در علم و دانش آنها به آن احاطه ندارد، مدح کرده و اندیشه نکردن

آنـانرا در چیزیکـه بحـث و گفتگـوی از کنـه و حقیقـت آن را بـه ایشـان امر نکرده است رسـوخ و اسـتواری نامیـده (و آنهـا را راسـخین و اسـتواران در علم و دانش خطاب فرموده، زیرا از حد خود تجاوز نکرده و در آنچه که مامور نیسـتند کنه و حقیقت آن را دریابند تعمق و اندیشه نمیکنند، در قرآن کریم س ۳ ی ۷ میفرماید: هو الذی انزل علیک الکتاب منه ایات محکمات هن ام الکتـاب و اخر متشابهـات، فاما الـذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویله، و ما یعلم تاویله الا الله و الراسـخون فی العلم، یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولو الالباب یعنی او است خداوندی که قرآن را بر تو فرستاد کـه بعضـی از آن، آیـات محکمـات و نشـانه هـای روشـن یعنی آیـاتی اسـت که دارای معنی واضـح و آشـکار و دیگر آیـات متشابهات است یعنی آیاتی که بحسب ظاهر دانسته نشده که مراد و معنی

آنها چیست، پس کسانیکه قلبا مایلند دست از حق بردارند از متشابهات آن پیروی می کرده تا فتنه برپا نموده در شک و تردید افتاده تاویل و تفسـیر آن را بر طبق مدعای خود بنمایند، و تاویل و تفسـیر آن متشابهات را نمیداند مگر خدا و راسـخین در علم در حـالتیکه راسـخین که عـالم به تاویـل هسـتند می گوینـد: به محکم و متشـابه که از جـانب پروردگـار است ایمان آوردیم و تنـاقض و مخـالفتی در کلام او یافت نمیشود، و انـدیشه نمیکننـد در آیات خـدا مگر خردمنـدان(پس تو نیز اکتفا کن به آنچه قرآن کریم راهنمائیت می کند)و به آنچه که در خور فهمت نیست و مامور به دانستن آن نیستی اندیشه نکن(

و عظمت و بزرگی خداوند سبحان را به اندازه عقل خود نسنج که هلاک و تباه خواهی شد (زیرا) او است توانائی که اگر همه وهمها متوجه شوند تا منتهای قدرت و توانائیش را دریابند، و اگر فکر و اندیشه ای که آلوده به وسوسه های شیطانی نگشته بخواهد بزرگی پادشاهیش را در منتهی درجه عوالم غیب و نادیدنیها بدست آورد، و اگر دلها حیران و شیفته او شوند تا کیفیت و چگونگی صفاتش را بیابند، و اگر عقلها بسیار کنجکاوی کنند (خردمندان اندیشه ها صرف نمایند) تا چون حقیقت صفاتش آشکار نیست بکنه ذاتش پی برند (قدرت و توانائی) خداوند متعال آن اوهام و عقول را باز می گرداند در حالتیکه راههای هلاکت و تاریکیهای عوالم غیب را طی کرده و (از همه جا بازمانده) از روی اخلاص رو به او نهاده اند، پس آن زمان که (از طی این راههای خطرناک به جائی نرسیدند و از درک حقیقت ذات و صفات او) ممنوع گشته برگشتند اعتراف دارند به اینکه سیر در این راه از روی خبط و اشتباه بوده و کنه معرفت او درک نمیشود و بدل صاحبان عقول و اندیشه ها سنجش غلبه و بزرگی او خطور نمیکند (چه جای آنکه او را دریابند، و) او است خداوندی که خلائق را بیافرید بی صورت و مثالی که از آن اقتباس نموده و

مانند آن آفریده باشد و بی سنجش و اندازه ای که از خالق و معبودی پیش از خود پیروی کرده باشد (زیرا پیش از او خالقی نبوده که صورتی آفریده و اندازه ای بدست داده باشد و او بر طبق آن صورت و اندازه خلقی بیافریند) و از قدرت و توانایی پادشاهی خود و از عجائب آنچه را که آثار و نشانه های حکمت او (به زبان حال) به آن گویا است و از احتیاج و نیازمندی موجودات (بدیگری) و اعتراف ایشان به اینکه او است که به قدرت و توانائی خود آنها را بر سر پا نگاهداشته، به ما نمود آنچه را که برهان ضروری و دلیل قطعی است و ما را راهنمائی نمود بر معرفت و شناسائی او، و آثار صنعت و نشانه های حکمت او در همه مصنوعات که ایجاد کرده آشکار است، پس آنچه آفریده حجت و دلیل بر حقیقت او است اگر چه (مانند جمادات و نباتات) بیزبان باشند (و در ظاهر چیزی نگویند) پس تدبیر و نظم (این موجودات) حجت و برهان گویایی است بر خلاقیت او، و دلیلی است استوار (روی پایه عقل) بر ایجادکنندگی او،

و (اکنون که ثابت شد او است خداوند یگانه و بی همتا و پروردگار جمیع موجودات حاضرش دانسته و در مقام تنزیه و تقدیسش می فرماید:) گواهی می دهم به اینکه هر کس تو را تشبیه کند به مخلوقی که آفریده ای و دارای اعضای گوناگون و مفصلهای کوچک به هم پیوسته هستند که به تدبیر و نظم حکمت تو (در زیر پوست و گوشت) پنهان است در حقیقت و نفس الامر تو را نشناخته و یقین ننموده که مثل و مانندی برای تو نیست (بلکه تصور جسم نموده که مقتضی آن حدوث و فنا و امکان است) و گویا نشنیده است بیزاری جستن بت پرستان را (در قیامت) از بتهایی که می پرستیدند آنگاه که می گویند (در قرآن س ۲۶ ی ۹۷): تاالله ان کنا لفی ضلال مبین (ی ۹۸) اذ نسویکم برب العالمین یعنی به خدا سوگند که ما در ضلالت و گمراهی آشکار بودیم هنگامی که شما را با پروردگار عالمیان برابر می نمودیم، دروغ گفتند آنانکه تو را (با مخلوقات) برابر نمودند، زمانیکه تو را با بتهایشان تشبیه کرده به سبب اوهام بیهوده خود حضرتت را مانند آفریده شدگان جلوه دادند و با اندیشه های خویش تو را مانند اجسام دارای اجزاء دانستند، و به رویه عقول ناقصه خود برایت مانند مخلوقات گوناگون مقدار و سنجش قائل شدند،

و گواهی می دهم کسیکه تو را بچیزی که آفریده ای مساوی دانست از تو برگشته و کسیکه از تو برگشت کافر است (و باور ندارد که تو خداوند بی همتائی) بدلیل آیات محکمه واضح و هویدا که از جانب تو (در قرآن کریم به پیغمبر اکرم) نازل شده (س ۴۱ ی ۹ می فرمایـد: قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا، ذلک رب العالمین یعنی بگو آیا شمـا کـافر می شویـد به خـدائی که زمین را در مقـدار دو روز آفریـد و برای او ماننـدها قرار می دهیـد در صـورتیکه او اسـت پروردگار عالمیان؟!) و به حکم حجت و دلیلهای آشکار تو (براهین عقلیه) که همه آنها (بکفر چنین کسـی که برای تو مثل و ماننـدی قرار می دهـد) گویـا است، و گواهی می دهم توئی خداونـدی که نهـایت و پایانی در عقلها برای تو نیست تا در منشـا انـدیشه ها دارای کیفیت و چگونگی باشـی و نه در اندیشه های عقول محدود بحدی و موصوف به تغییر از جائی بجائی هستی (زیرا محدودیت و تغییر از لوازم امکان است).

قسمتی از این خطبه است (در بیان کیفیت و چگونگی خلقت اشیاء و اینکه خداوند سبحان از صفات مخلوقات منزه و مبری است): خداوند متعال بقاء و هستی آنچه آفریده تعیین نموده و آن را محکم و استوار گردانیده (بطوریکه بیش و کم نخواهد شد) پس از روی لطف (حکمت و مصلحت) آن را منظم ساخته، و هر یک را اختصاص داده به آنچه که برای آن خلق شده (مانند خورشید برای نورافشانی و ابر برای باریدن و زنبور برای عسل) پس (هیچیک از آفریده ها) از حدودی که برایش تعیین گشته تجاوز نکرده و به رسیدن به مقصود کوتاهی ننموده (به وظیفه خود رفتار کرده) وقتی که مامور شده برای انجام اراده و خواست او ماموریت را دشوار نشمرده (سرکشی نکرده) و چگونه تواند سرکشی کند که همه اشیا به مشیت و اراده او بوجود آمده (پس اوامر تکوینیه او را فرمان برده طوق خضوع و فروتنی را بگردن انداخته اند) او است خداوند ایجاد کننده انواع مخلوقات بدون اینکه اندیشه ای بکار اندازد، و بی آنکه قبلا تصور کرده بعد بیافریند، و بی تجربه و آزمایشی که از پیش آمدهای روزگار استفاده کند، و بی شریک و همتائی که او را در آفریدن مخلوقات شگفت آور کمک و همراهی نماید، پس طبق فرمانش تمام گشت خلقت و

آفرینش او (به سبب مشیت و اراده او مخلوقات بوجود آمدند) و طاعت او را قبول کرده دعوتش را پذیرفتند، آفریده ای نبوده که در امرش درنگ و سستی نموده انجام فرمانش را به تاخیر اندازد (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۱۱۷ میفرماید: بدیع السموات و الارض و اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون یعنی او است پدید آورنده آسمانها و زمین که هرگاه آفریدن چیزی را اراده کند و بفرماید موجود شو، بی درنگ موجود می گردد) پس اعوجاج و کجی اشیا را راست گردانید (آنها را از روی حکمت آفرید) و حدودشان را واضح و روشن قرار داد (آنچه که سزاوارشان بود به آنها اضافه نمود) و به قدرت و توانائی میان اضداد گوناگون آنها را (مانند عناصر چهارگانه: صفراء و بلغم و خون و سودا در یک مزاج) التیام داده جمع گردانید، و آنها را به هم پیوست که از هم جدا نگردند، و در حدود و اندازه ها و خویها و صفات مختلفه (که هر یک از دیگری امتیاز دارد) قرار داد (و آنچه آفریده) مخلوقات شگفت آوری است که خلقت آنها را محکم و استوار گردانید و بر طبق اراده و خواست خود ایجاد و اختراع نمود.

صاحب اختیار کارها و حاکم بر مال و جان مردم گردانیدند، و به وسیله ایشان دنیا را خوردند (کالای آن را به ستم به دست آوردند) و مردم همواره با پادشاهان و دنیا همراهند (لذا

از هیچگونه کار خلاف رضای خدا و رسول خودداری نمی نمایند(مگر آنان را که خداوند)از شر شیطان و نفس اماره(نگاه دارد، پس این منافق یکی از چهار نفر بود. و)دوم:(مردی است که از رسول خدا چیزی را شنیده و آن را درست حفظ نکرده و در آن اشتباه و خطا نموده و دانسته دروغ نگفته است، پس آنچه در تصرف او است نقل می کند و به آن عمل می نماید و می گوید: من آن را از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- شنیده ام، پس اگر مسلمانان می دانستند که او حدیث را اشتباه فهمیده از او نمی پذیرفتند، و اگر او نیز می دانست که اشتباه کرده آن را ترک گفته نقل نمی کرد. و سوم: مردی است که از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- چیزی را شنیده که به آن امر می نموده بعد از آن نهی فرموده و او از نهی آن حضرت آگاه نیست، یا چیزی شنیده که از آن نهی می نموده بعد به آن امر فرموده و او نمی داند، پس نسخ شده را نگاهداشته نسخ کننده را به دست نیاورده، و اگر می دانست که آن حدیث نسخ گردیده نقل نمی نمود، و اگر مسلمانان هم موقعی که آن را از او شنیدند می دانستند نسخ شده به آن عمل نمی کردند. و دیگر چهارمی است که بر خدا و رسول او دروغ نبسته و از ترس خدا و به احترام رسول خدا-

صلی الله علیه و آله دروغ را دشمن داشته، و خطاء و اشتباه هم نکرده است، بلکه آنچه شنیده به همان قسم حفظ نموده و آن را نقل کرده به آن چیزی نیفزوده و از آن نکاسته، و ناسخ را از بر کرده به آن عمل نموده، و منسوخ را در نظر داشته از آن دوری گزیده، و عام و خاص را شناخته هر یک را موضع خود قرار داده (عام را به جای خاص و خاص را به جای عام استعمال نکرده) و متشابه و محکم آن را دانسته است (در متشابه تامل و احتیاط کرده به محکم و حدیثی که معنی آن آشکار است عمل می نماید. و از رسول خدا- صلی الله علیه و آله-)گاهی به مقتضای وقت و زمان(سخنی صادر می شد که دارای دو معنی بود، سخنی که به چیز و وقت معینی اختصاص داشته و سخنی که همه چیز و همه وقت را شامل بود)آن هر دو سخن به صورت یکی می نمود، ولی از قرینه مقام و جهات دیگر مراد ظاهر میشد و اشتباه مرتفع می گشت(پس کسی که نمی دانست خدا و رسول او- صلی الله علیه و آله- از آن سخن چه خواسته اند آن را می شنید و از روی نفهمی بر خلاف واقع و بر ضد آنچه به آن قصد شده و به غیر آنچه برای آن بیان گشته معنی و توجیه می نمود، و چنین نبود که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله- از آن حضرت)مطلبی را(پرسیده

و برای فهم آن کنجکـاوی نماینـد تا جائیکه (نپرسـیدن و کنجکاوی ننمودنشان بحـدی بود که) دوست داشـتند بادیه نشـینی و غریبی از راه برسد و از آن حضـرت، علیه السـلام، بپرسد تا ایشان بشنوند، ولی در این باب چیزی بر من نگذشت مگر اینکه از آن حضرت پرسیده و آن را حفظ نمودم، پس این سببها باعث اختلاف مردم و پریشان ماندن آنان در روایاتشان است.

خطبه ۰۹۱-پس از کشته شدن عثمان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگام بیعت کردن مردم با آن بزرگوار (روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه سال سی و پنج از هجرت) پس از کشته شدن عثمان: دست از من برداشته دیگری را بطلبید (و او را امیر و خلیفه گردانید، چون بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله خلفایی که به ناحق روی کار آمدند سنت و سیره او را تغییر داده بیت المال را از روی عدل و درستی میان رعیت قسمت نکردند، بلکه به دلخواه هر کاری خواستند انجام و عرب را بر عجم و قوی را بر ضعیف ترجیح دادند، و عثمان اقارب و خویشاوندش را از بنی امیه بر سایر مردم برتری داد و سالهای دراز به همین منوال رفتار شد، و مردم سنت و سیره رسول اکرم را از یاد بردند، اکنون که آمده بودند با امام علیه السلام بیعت نمایند منظورشان آن بود که آن حضرت هم برویه سه خلیفه پیش از خود رفتار کند، پس آن بزرگوار برای اتمام حجت و اینکه بدانند او بر خلاف سنت و سیره پیغمبر اکرم کاری انجام ندهد و آنها نقض بیعت خواهند نمود، این سخنان را فرمود، بنابراین درست نیست که گفته شود: اگر آن حضرت از جانب رسول خدا به خلافت نصب گردید و در حقیقت امامت و امارت از آن او و قیام به آن برایش واجب بود، چگو

نه استعفا می نمود. چون امام علیه السلام می دانست که بالاخره ایشان دست از عهد و پیمان برداشته و با او همراه نخواهند بود، از این رو می فرماید:(ما به کاری اقدام می نماییم که آن را روها و رنگهای گوناگون است)به مشکلاتی بر خواهیم خورد از قبیل جنگ با ناکثین یعنی طلحه و زبیر و سایر اصحاب جمل که پیمان خود را شکستند، و با قاسطین یعنی معاویه و لشگر

شام که به آن حضرت یاغی شدند، و با مارقین یعنی خوارج نهروان که کافر شدند بطوری(که دلها بر آن استوار نیست)مردم در این پیش آمدها شکیبایی ندارند(و عقلها زیر بار آن نخواهند رفت)بلکه انکار خواهند نمود(آفاق را ابر سیاه)ظلم و ستم و بدعت(فرو گرفته)خورشید حق و حقیقت زیر آن پنهان گشته(و راه روشن)حقیقت احکام اسلام(تغییر یافته، و بدانید اگر من دعوت)بیعت(شما را بپذیرم طبق آنچه خود می دانم رفتار خواهم نمود)شما را بر مرکب حق سوار نموده در راه راست سوق می دهم و بر خلاف رضا و خوشنودی خدا و رسول سخنی نگفته قدمی برنمی دارم(و)اگر خلافت را قبول کرده سوار بر کار شوم(به سخن گوینده)ای که گفتارش بر وفق خواهش نفسانی و بر خلاف شرع بوده(و به سرزنش توبیخ کننده)ای که مرا ملامت کند که چرا به رویه خلفای پیش رفتار نمی کنم(گوش نمیدهم، و اگر مرا رها کنید)و به خلافت نگماریدـ(مانند یکی)از افراد(شما هستم و شاید به سخنان شما)در باب رفتار ناروای خلیفه ناحق(بیشتر گوش دهم)و از حقوقتان دفاع نمایم(و فرمان کسی را که شما او را بر کار خویش والی و زمامدار قرار می دهید)اگر دستورش مطابق دستور اسلام باشد(بهتر انجام دهم)بنابراین(وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از اینکه امیر و زمامدار باشم)خلاصه حضرت اتمام حجت می فرماید که بعد از بیعت کردن ایشان اگر بر خلاف خواهشهای آنان رفتار نمود ایراد نکنند که ما نمیدانستیم چنین رفتار می نمایی وگرنه با تو بیعت نمی نمودیم(.

خطبه ۰۹۲-خبر از فتنه

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (که پس از خـاتمه جنـگ نهروان فرمـوده و از خطبه هـای مشـهوره آن بزرگـوار میباشـد که در آن فضائل و مناقب خود را شـرح داده و برای جهال و غافلین مقام و منزلت خویش را بیان کرده تا به دسـتور او رفتار نموده امر و فرمانش را پیروی نمایند، و بعد از آن از فتنه و فساد بنی امیه و سـختیهایی که در زمان سلطنت و پادشاهی هر یک از آنها به مردم وارد شـده و انقراض دولت آنان خبر داده): پس از حمـد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر اکرم، ای مردم من چشم فتنه و فساد را کور کردم (با طلحه و زبیر و پیروانشان در جنگ جمل و با معاویه و لشـگرش در جنگ صفین و با خوارج در نهروان جنگیده نگذاشتم فسادشان عالم گیر گردد) و غیر از من کسی بر (دفع) آن فتنه و فساد جرات نداشت، پس از آنکه تاریکی آن موج زده و سـختی آن رو با فزونی نهاده بود (همه جا را فتنه فرا گرفته هیچکس نمیـدانست چه باید کرد، زیرا اهل اسـلام حکم جنگیدن با اهل قبله را از آن پیش ندانسـته جرات بر آن نداشـتند، چنانکه ابن عمرو سـعد ابن مالک و ابوموسی و ماننـد ایشان از آن حضـرت کناره کرده گفتنـد: از این فتنه ای که در میان مسـلمانان واقع شـده اجتناب و دوری سـزاوار است) پس

(چون به همه چیز دانا هسـتم احکام و مسائل دین خود را) از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، و (به حکم عقل و نقل جرات نیست کسـی را جز علی ابن ابیطـالب و ائمه طـاهرین علیهم السـلام که در بالای منبر بگویـد: فاسـئلونی قبل ان تفقـدونی یعنی بپرسـید از من پیش از آنکه مرا نیابید. زیرا پرسشها بیشمار و گوناگون است، بعضی راجع به معقول و برخی مربوط به منقول و دسـته ای در باب عالم شـهود و پاره ای درباره عالم غیب و همچنین راجع به گذشـته و یا آینـده و یا زمان حال باشد، و ممکن نیست کسـی بتوانـد این پرسشـها را پاسخ گوید مگر کسـیکه از جانب خداوند تایید شده و از منبع علم و حکمت و سرچشـمه کمال و معرفت، علوم اولین و آخرین را آموخته باشـد) سوگنـد به آن کسـیکه جان من بـدست قـدرت او است از این زمان تا قیامت چیزی (خبری) را از من سوال نمیکنید و از گروهی که صد کس (کمتر یا بیشتر) را هدایت نمایند و صد کس را گمراه سازند (مردمی که زمامدار شوند و سـبب رسـتگاری یا گمراهی گردند) پرسـش نمینمائید مگر آنکه به شما خبر میدهم (پیش گـویی می کنم) از خواننـده و جلودار و راننـده (زمامـداران) آن گروه (ماننـد ساربانـان که شـتران را به هر کجـا بخواهنـد می کشانند) و از جای فرود آمدن و بارگیر

ی (محل اجتماع) ایشان و از کسـیکه از آنان کشـته می شود و آنکه از آنها میمیرد، و اگر مرا نیابیـد (میان شـما نباشم) و پیش آمدهای بد و کارهای دشوار بر شما فرود آید بسیاری از سوال کنندگان (به سبب حیرانی بسیار) سر در پیش خواهند افکند (و خاموش بوده راه نجات از آن پیش آمـدهای بد و کارهای دشوار را نمی یابند) و بسـیاری از پاسخ دهندگان (به سـبب جهل و نادانی از پاسخ گفتن) ترسـناک (و عاجز) باشـند، و این در وقتی است که جنگ بسیار میان شما واقع گشته و (فتنه و فساد آن) سخت گردد، و (به سـبب گرفتـاری و بیچارگی) دنیا بر شـما تنگ شود که روزهای بلاء (مـدت سـختی) را دراز شـمارید (هر ساعتی را روزی یا بیشتر پندارید) تا اینکه خداوند نیکوکاران از شما را فتح و فیروزی دهد،

هرگاه فتنه ها (به مردم) رو آورد (باطل به حق و فساد به صلاح) اشتباه می شود، و زمانیکه از بین برود (و فتنه جویان مضمحل و نابود شوند، مردم را به باطل و فساد) آگاه سازد (آنگاه به حق و صلاح پی برده به جهل و نادانی خود اعتراف نمایند، زیرا) چون فتنه ها رو آورد (نادرستیهای آنها) معلوم نیست، و چون پشت گرداند (از بین برود) شناخته شود (مادامیکه فتنه و فساد برپا است حق ناپیدا است و چون آتش آن فرو نشیند حق آشکار گردد) فتنه ها (در همه جا) مانند دور زدن بادها دور می زند، به شهری می رسد و از شهری می گذرد (فتنه جویان همه جا مشغول فساد و تباهکاری می باشند، گاهی مردم شهری به آتش آنان سوخته گاهی از آن شهر گذشته مردم شهر دیگری را می سوزانند). آگاه باشید ترسناکترین (بزرگترین و سخت ترین) فتنه ها بر شما به نظر من فتنه بنی امیه است (حرمت رسول خدا را هتک کرده سبطین آن بزرگوار امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را به قتل رسانده خانه خدا را خراب نموده هشتاد سال بر روی منابر اسلام نسبت به امیرالمومنین جسارت نمودند و مردم را بدوری جستن از آن حضرت وادار کرده هر کس زیر بار این کار زشت نرفته او را کشته یا از شهرها بیرون کرده خانه

اش را خراب و ویران می ساختند و سنت را بدعت و بدعت را سنت میدانستند(پس آن فتنه ای کور و تاریک است)راه صلاح و رستگاری در آن گمشده و زیانش در دین و دنیا هویدا است(حکومت و سلطنت آن همه جا را فرا گیرد و بلا و سختی آن مخصوص)پرهیزکاران و شیعیان(است، هر کسیکه در آن فتنه بینا باشد)با کارهای زشت بنی امیه مخالفت نماید(بلاء و سختی به او رو آورد، و کسیکه نابینا باشد)به کارهای زشت آنان ایراد نکرده اوامر و نواهی آنها را پیروی کند(بلاء از او دور)در رفاه و آسایش(است، سوگند به خدا بعد از من بنی امیه برای شما زمامداران بدی خواهند بود، مانند شتر پیر لگدانداز بدخو که)هنگام دوشیدن دوشنده را(به دهانش گاز می گیرد، و بدستش)بر سر او

(کوبیده به پایش لگد زند و از دوشیدن شیر جلوگیری نماید)خلاصه نیکان را اذیت و آزار رسانیده میکشند و از بیت المال مسلمین چیزی به مستحقین نمیدهند(همواره بر شما تسلط دارند تا از شما کسی را)روی زمین(باقی نگذارند مگر اینکه برای آنان سود داشته یا زیان به ایشان وارد نیاورد)از آنها پیروی کند یا لااقل بر خلاف مقاصدشان سخنی نگفته قدمی برندارد(و همواره بلاـ و تسلط آنـان)بر شما(برقرار است بطوریکه انتقام گرفتن یکی از شما از ایشان مانند انتقام گرفتن غلام از آقای خود و تابع از متبوعش می باشد (زیر دست و مانند بنده زر خرید آنان هستید که نمیتوانید از حقوق خویش دفاع کنید) فتنه و فساد ایشان بد منظر و ترسناک و به رویه مردم زمان جاهلیت (که به جنگ و خونریزی و غارت و دزدی و بی عفتی عادت داشتند) بر شما وارد می گردد، و نیست علامتی از هدایت و رستگاری در آن فتنه و نه نشانه ای که (راه حق به آن) دیده شود، ما اهل بیت از گناه آن فتنه ها خواهیم رست (از رویه فتنه جویان بیزاری جسته طبق دستور خداوند متعال رفتار خواهیم نمود) و در آن اوقات نمیتوانیم (کسی را آشکار به راه حق) دعوت نمائیم، سپس خداوند آن فتنه ها را از شما دور گرداند مانند جدا کردن پوست از گوشت بوسیله کسیکه (بنی العباس) به ایشان ذلت و خواری می رساند و به جبر آنها را (به اطراف) سوق داده و از جام پر (از بلاء و مصیبت) آب می دهد، به جز زخم شمشیر چیزی به آنها نبخشد و به جز خوف و ترس چیزی نپوشاند، پس در آن هنگام (که دولت بنی امیه منقرض گشت همه آنان ضعیف و ناتوان و خوار شدند) قریش آرزو دارند که دنیا و آنچه در آن است از دست داده به جای آن یکبار مرا ببینند هر چند بقدر کشتن شتری (ساعتی) باشد تا از ایشان بپذیرم تمام آنچه را که امروز بعضی از آن را خواستارم و به من نمیدهند (اگر قریش یعنی بنی امیه بعد از همه سختیها و هرج و مرج در زندگی و ذلت و بیچارگی که از بنی العباس دیدند آن حضرت را می یافتند در پای او افتاده زاری می نمودند تا خلافت و حکومت ایشان را قبول فرموده زنگ ظلم و ستم و فتنه و فساد را از جهان بزداید، و شاهد بر این گفتار آن است که تاریخ نویسان نقل کرده اند و مشهور است: مروان ابن محمد آخرین پادشاه بنی امیه هنگامیکه در لشگر خراسان عبدالله ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس را که پیشوای لشگر بود دید، گفت: ای کاش به جای این جوان علی ابن ابیطالب در زیر این بیرق پیشوای لشگر بود).

خطبه ۰۹۳--در فضل رسول اکرم

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که بعضی از اوصاف خداوند را یادآوری نموده و انبیاء و اولیاء را ستوده و در آخر مردم را پند و اندرز داده): برتر از هر چیز خداوندی است که همتهای بلند او را درک نکرده و زیرکیهای هوشمندان به او نمیرسند (به کنه حقیقت ذاتش پی نبرند، زیرا به حدی محدود نیست که بتوان او را درک نمود) اولی است که پایانی برای او نیست تا به نهایت رسد (مبدا اشیاء است، نه اولی که او را آخر باشد) و نه آخری است او را که تمام شود (مرجع اشیاء است، نه آخری که او را اولی باشد، زیرا اول و آخر بودن و غایت و نهایت از لوازم جسم است و او سبحانه از آن مبری است).

قسمتی از این خطبه درباره پیغمبران (و پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام) است: خداوند پیغمبران را در برترین امانتگاه (صلب پدران) امانت نهاد، و در بهترین جایگاه (رحم مادران) قرار داد، و آنان را از صلبهای نیکو به رحمهای پاک و پاکیزه انتقال داد (پدر مادر پیغمبران از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله خداپرست بوده به شرک و کفر آلوده نگشته در زناشوئی برخلاف شرع و دستور الهی رفتار ننمودند) هرگاه یکی از ایشان از دنیا می رفت دیگری بعد از او برای نشر دین خدا بجای او قیام می نمود (تبلیغ احکام الهی مشغول می گشت) تا اینکه منصب نبوت و پیغمبری از جانب خداوند سبحان به حضرت محمد صلی الله علیه و اله رسید، پس آن حضرت را از نیکوترین معدنها (صلبهای پیغمبران پیش) رویانید، و در عزیزترین اصلها (رحمها) غرس نمود (و آن بزرگوار را) از شجره ای (نسل حضرت ابراهیم علیه السلام) که پیغمبرانش را از آن آشکار نمود و امین های (بر وحی) خود را از آن برگزید (بوجود آورد) خاندان او بهترین خاندانها و خویشان او بهترین خویشان و شجره او بهترین شجره ها است (آن حضرت از جمیع پیغمبران افضل میباشد) که در حرم روئیده و در

(بوستان) مجد و شرافت قد کشیده (در مکه معظمه به دنیا آمده و تربیت شده) آن شجره را شاخه های دراز (ائمه اثنی عشر) و میوه ای است که دست هر کس به آن نرسد، پس آن حضرت پیشوای پرهیزکاران و روشنی دیده بینایان و چراغی است درخشان و ستاره ای است که نور از آن ساطع است و آتش زنه ای که شعله آن برق میزند، روش او استقامت و طریقه اش هدایت و راهنمایی است، و سخن او جداکننده (حق از باطل) و حکم و فرمانش به عدل و درستکاری است، هنگامی آن بزرگوار به رسالت و پیغمبری مبعوث شد که مدتها بود کسی به رسالت نیامده و مردم در انجام وظیفه از راه حق منحرف و امتهای پیغمبران پیش در غفلت و نادانی سرگردان بودند (حقتعالی آنان را به مبعوث شدن آن حضرت هدایت کرده از ضلالت و گمراهی نجات داد).

(بندگان خدا) خدا شما را رحمت کند عمل کنید بر (رویه) نشانه های آشکار (ائمه دین علیهم السلام، زیرا آنان نشانه و چراغ هـدایت و رسـتگاری می باشـند در تاریکی ضـلالت و گمراهی) پس راه (دین) روشن و هویدا است که (شـما را) بدارالسـلام (بهشت جاودانی) دعوت می کنـد، و شـما در سـرائی هستید که رضا و خوشـنودی حقتعالی را (به کردار نیکو) از روی فراغت می توان بـدست آورد (پس تا در این جهانیـد و فرصت داریـد بهشت جاویدان را اندوخته نمائید) و در جایی میباشـید که نامه ها(ی اعمال) باز است (هنوز بسته نشده مهر بر آن ننهاده اند) و قلمها(ی نویسندگان کردارتان برای ضبط آنها) در کار و بدنها صحیـح و سالم است و زبانها گویا است، و توبه و بازگشت (از کردار زشت) پذیرفته، و کردارها(ی نیک) قبول می شود (پس وقت را غنیمت شـمرده فرصت را از دست نداده تا می توانید کاری کنید که رضا و خوشـنودی خدا را بدست آورید، زیرا بعد از بیرون رفتن جان از بـدن کاری انجام نمیتوان داد که رضا و خوشـنودی خداونـد سـبحان بدست آید، چنانکه در قرآن کریم س ۳۰ ی ۵۷ می فرمایـد: فیومئذ لاینفع الذین ظلموا معذرتهم و لا هم یسـتعتبون یعنی روز رسـتخیز عذرخواهی کسانیکه سـتم کرده کافر گشتند به دستور

الهی رفتار ننمودنـد سودی نـدارد، و نه ایشان را راهی هست که موجب رفع عذاب گردد. زیرا آنجا دار تکلیف و انجام وظیفه نیست، بلکه جای حساب و بازپرسی است(.

خطبه ۰۹۴-وصف پیامبر

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در وصف پیغمبر اکرم): خداوند متعال حضرت رسول را به پیغمبری فرستاد هنگامی که مردم (از راه حق) گمراه شده (در کار خویش) سرگردان بودند، و در راه فتنه و فساد از روی خبط و اشتباه قدم مینهادند، هواها و آرزوها(ی بیجا) ایشان را دستگیر کرده، و کبر و نخوت آنان را به اشتباهکاری واداشته، و جهل و نادانی آنها را سبکسر و نفهم نموده بود در حالتی که پریشان حال و در کار خویش مضطرب و نگران و مبتلی به نادانی بودند، پس حضرت مصطفی صلی الله علیه و اله در نصیحت (ایشان) کوشش فرمود، و گذشت در راه راست، و به سوی حکمت و دانش و پند نیکو (آنها را) دعوت نمود (تا از بدبختی رهائی یافته سعادت دنیا و آخرت را بدست آورند).

خطبه ۰۹۵-وصف خدا و رسول

از خطبه های دیگر (آن حضرت علیه السلام) است (در حمد و ثنای الهی و وصف حضرت رسول صلی الله علیه و آله): سپاس خداوندی را سزا است که اول (و مبدا همه اشیاء) است، پس چیزی پیش از او نبوده، و آخر (و مرجع همه مخلوقات) است، پس چیزی بعد از او نمیباشد، و (به سبب آیات و نشانه ها) ظاهر و هویدا است، پس چیزی آشکارتر از او نیست و (کنه ذات او) مخفی و پنهان است، پس چیزی ناپیداتر از او نیست (و به عبارت دیگر:) ظاهر و توانا است، پس چیزی فوق او نیست (همه اشیا مقهور قدرت و توانایی او هستند) و باطن و دانا به جزئیات اشیا است، پس چیزی از او (به اشیاء) نزدیکتر نیست.

قسمتی از این خطبه در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد: قرارگاه او (مکه معظمه که در آنجا به رسالت مبعوث گردید) بهترین قرارگاه، و جای نمو او (مدینه طیبه که در آنجا احکام الهی را منتشر نمود) شریفترین جا است (و آن بزرگوار) در کانهای کرامت و بزرگواری (اصلاب شامخه و ارحام مطهره) و آرامگاههای سلامت (که از هر عیب و نقص ظاهری و باطنی منزه و مبری بوده روئیده شده است) دلهای نیکوکاران شیفته او گشت، و زمام چشمها(ی خردمندان) بسوی او خیره شد (تا ببینند در ضلالت و گمراهی جهل و نادانی که سرتاسر جهان را فرا گرفته چه می کند، دیدند) خداوند بوسیله آن حضرت کینه های دیرینه را نابود ساخت (از میان مردم برداشت) و آتش دشمنیها را خاموش نمود، و میان برادران ایمانی را (مانند امیرالمومنین و سلمان) الفت و دوستی انداخت، و میان خویشان (مانند حمزه و ابی لهب به سبب اسلام و کفر) جدایی افکند، و به واسطه ظهور و پیدایش آن بزرگوار ذلت و بیچارگی مومنین را به عزت و سروری و برتری و بزرگی و کفار را به نکبت و بدبختی مبدل نمود، سخن او بیان و خاموشیش زبان بود (چون سخنی می فرمود احکام الهی را بیان میکرد، و چون گفتار و کرداری دیده خاموش می ماند دلیل بر صحت و درستی و مباح بودن آن بود(.

خطبه ۰۹۶-در باب اصحابش

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در اینکه ستمگر بالاخره کیفر خواهد دید و خداوند از او بازخواست خواهد نمود، سپس لشگر خویش را برای سهل انگاری در جنگیدن با معاویه و لشگر او توبیخ و سرزنش می فرماید): اگر خداوند ستمگر را مهلت دهد هرگز از مواخذه و بازپرسی از او نمیگذرد، در بین راهش و جای غم و اندوه گلوگیر که نگذارد آب دهان فرو دهد (در سختیهای دنیوی یا موقع سختیهای مرگ) در کمین گاه است (گویا سر راه بر او گرفته تا در وقت مقتضی او را بکیفر رساند) آگاه باشید سوگند به آن کسیکه جان من بدست قدرت و توانایی او است این گروه (لشگر شام) بر شما غلبه خواهند نمود، نه از برای آنکه آنها از شما به حق سزاوارترند، بلکه از جهت عجله ایشان است برای بدست آوردن باطل (انجام فرمان) امیرشان (معاویه) و دیر جنبیدن شما برای حق من (خلاصه سبب غلبه آنان اتفاق و پیروی از رئیسشان است و شکست شما بر اثر نفاق و اختلاف و نافرمانی از امیرتان می باشد، پس مدار فتح و فیروزی در جنگ و در هر امری اتفاق و اجتماع بر انجام فرمان رئیس و بزرگ قوم است، نه بر درستی و نادرستی عقیده و ایمان که اگر چنین بود هرگز اهل شرک بر اهل توحید ظفر نمییافتند در صورتیکه می بینیم بسیاری از کفار و منافقین بر مسلمین و مومنین در کارها غلبه و پیشروی دارند(و هر آینه امتها و رعیتها)ی هر پادشاه و امیری(شب را صبح میکنند در حالیکه از ستم روسای خود ترس دارند)که مبادا بواسطه نافرمانی آنان را کیفر دهد و از این جهت همواره مطیع و فرمانبردار روسای خویش بوده و در هر امری پیش میروند(و من شب را صبح می کنم در حالیکه از ستم رعیت خود ترس دارم)چون از خدا می ترسم و بر ایشان ستم روا ندارم آنها بر من ستم کرده سخنم را گوش نمیدهند(شما را برای رفتن به جهاد و جنگیدن با دشمن طلبیدم نرفتید، و)سود رفتن و زیان نرفتن بکارزار را(گوشزد شما نمودم نشنیدید، و در نهان و آشکار شما را دعوت کردم اجابت نکردید، و پند و اندرز دادم نپذیرفتید، آیا شما با اینکه حاضر هستید مانند غائبین بوده که در اینجا نیستند؟)و سخنانم را نشنیده از پند و اندرز من بهره نمیبرند

(و آیا شما با اینکه غلامان و رعیت هستید مانند خواجگان و روسا می باشید؟)خود را صاحب رای دانسته فرمان همچو منی را نمیبرید(حکمتها)و سخنانی که بزرگی و خوشبختی دنیا و آخرت را در بر دارد(برای شما می گویم)مانند حیوان وحشی(از آنها رم می کنید، و شما را به اندرز نیکو پند می دهم از آن دوری می جویید (نمی پذیرید) و شما را بر جهاد تباهکاران (اهل شام) ترغیب میکنم سخنم به آخر نرسیده همه تان را مانند پراکندگی فرزندان سبا پراکنده می بینم (سبا نام قبیله ای بود از اولاد سبا ابن یشجب ابن یعرب ابن قحطان که چون پیغمبران را تکذیب کردند خداوند آب را بر آنها مسلط نمود که خانه ها و بوستانهایشان را غرق کرد و ایشان در شهرها پراکنده گشتند، و تفرقه آنان در میان عرب ضرب المثل شد که هر پراکندگی سخت را به ایادی سبا تشبیه مینمایند) به محافل خود بازمیگردید (رفت و آمد می کنید) و یکدیگر را به پندهای خویش گول می زنید (هر یک به دیگری میگوید چنین و چنان باید کرد و خود برای انجام آن قدمی برنمیدارد) در هر بامداد شما را (همچون چوب شمشاد) راست می گردانم (برای جنگیدن با دشمن آماده می شوید) و شب به سوی من باز میگردید مانند پشت کمان کج شده (از رفتن به کارزار خودداری می کنید) اندرزدهنده ناتوان شد، و شنونده (کار را) مشکل پنداشت (پس از این، پند من در شما با این رفتار اثری ندارد) ای کسانیکه بدنهاشان حاضر و عقلهاشان ناپیدا و اندیشه هاشان گوناگون است (در یکجا گرد آمده دستور عقل را پیروی ننموده هر یک در امور اندیشه نادرست خود را بکار برد(به سبب)نفاق و دوروئی و اختلاف آراء(ایشان روسای آنها)به فتنه و فساد(مبتلی و گرفتار هستند، امیر شما)امام علیه السلام(خدا را اطاعت و پیروی می کند و شما دستور او را رفتار نمیکنید، و رئیس اهل شام)معاویه(معصیت و نافرمانی خدا می کند و آنان مطیع او هستند، سوگند به خدا دوست دارم که معاویه درباره شما با من داد و ستد کند مانند داد و ستد صراف که یک دینار طلا)مساوی با ده درهم نقره(بدهم و یک درهم نقره بگیرم، ده نفر از شما را از من بگیرد و یک نفر از لشگریانش را بدهد. ای اهل کوفه از)رفتار(شما به سه چیز)که در شما هست(و دو چیز)که اصلا در شما یافت نمیشود(به غم و اندوه مبتلی شده ام)اما آن سه چیز که در شما هست اول:(با اینکه گوش دارید، کر هستید، و)دوم:(با اینکه گویائید، گنگید،

و)سوم:(با اینکه چشم دارید، کورید)حق را نمیشنوید و نمیگوئید و نمی بینید، با اینکه دارای گوش و زبان و چشم هستید، و اما آن دو چیز که در شما نیست، اول:(هنگام جنگ)و ورود در کارزار(در راستی و ثبات قدم چون مردان آزاده نیستید)از ترس و ناامیدی خود را برابر دشمن مانند عبد و غلام نشان داده دلیلی بر راستی و آزادگی ندارید(و)دوم:(در بلا و سختی برادران حقیقی مورد اطمینان نیستید، دستهای شما خاک آلوده باد)به فقر و پریشانی بوده خیر نبینید(ای کسانیکه مانند شترهایی هستید که ساربانشان از آن ها دور شده، اگر از سمتی گرد آیند از سمت دیگر پراکنده گردند)پس پراکندگی شما از اطراف من طوری است که(سوگند به خدا گمان دارم که اگر جنگ سخت شود و آتش زد و خورد شعله گیرد، از پسر ابیطالب جدا و پراکنده خواهید شد مانند جدا شدن زن)هنگام زائیدن(از بچه در شکم خود)بعد از پراکندگی، جمع کردن شما ممکن نیست، چنانکه برگشتن بچه به شکم مادر محال است(و)چگونه از اطرافم پراکنده شده دوری می نمائید، و گفتارم را اطاعت و پیروی نمیکنید، در حالتیکه(من از جانب پروردگارم)بر راستی و درستی خود(حجت و گواه دارم، و به دستور پیغمبر خویش در راه راست سیر می کنم)از طرف آن حضرت به خلافت منصوب گردیده ام(و به رویه واضح و آشکار)آنچه که دین مقدس اسلام دستور داده(رفتار می نمایم)و(راه حق را)از روی بینایی در میان راههای نادرست(پیدا نموده در آن میروم.

نگاه کنیـد به اهل بیت پیغمبر خود (امیرالمومنین و فرزنـدان او) و از طریقه ایشان جـدا نشده رفتارشان را پیروی کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نمیبرند، و به هلاکت و گمراهی برنمیگردانند (آنان بهترین خلق و سـزاوار پیروی هستند، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۱۰ می فرمایـد: کنتم خیر امه اخرجت للنـاس تـامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله، و لو امن اهل الکتاب لکان خیرا لهم، منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون یعنی شما اهل بیت محمد و پیروانتان بهترین مردم بوده اید که از عالم غیب بیرون آمـده برگزیـده شـده اید تا امر به معروف و نهی از منکر کرده و به خدا ایمان آورید، و اگر اهل کتاب ایمان آورده پیروی شـما نماینـد برای آنها از کفر بهتر است، بعضـی از ایشان ایمان آوردنـد و بیشترشان فاسق مانده از راه حق بیرون رفتـه ایمـان نیاورنـد. خلاـصه پیروی از غیر آل محمـد مـوجب ضـلالت و گمراهی اسـت) پس اگر ایشـان (در موضـوع خلاـفت و یـا جهاد و یا امر دیگری در خانه) نشسـتند (قیام ننمودنـد) شـما (نیز در خانه) بنشـینید (از آنان پیروی نماییـد) و اگر برخاستند (در کاری قیام نمودند) شما هم برخیزید (آنها را یاری و همراهی کنید) و از ایشان پیش نیفتید

(به رای خود رفتار نکنید(که گمراه و سرگردان خواهید شد، و پس نمایند)از اوامر و نواهیشان غفلت ننمائید(که هلاک و بیچاره می شوید، من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیدم و یکی از شما را نمی بینم مانند ایشان باشید)زیرا(آنان صبح ژولیده مو و غبار آلوده بودند، و شب را بیدار به سجده و قیام میگذراندند، میان پیشانیها و رخسارهایشان نوبت گذاشته بودند)گاهی پیشانی و گاهی رخسار روی خاک می نهادند(و از یاد بازگشت)قیامت(مانند اخگر و آتشپاره سوزان می ایستادند)مضطرب و نگران بودند(گویا پیشانیهاشان بر اثر طول سجده مانند زانوهای بزها)پینه بسته(بود! هرگاه ذکر خداوند سبحان به میان می آمد از ترس عذاب و کیفر و امید به ثواب و پاداش اشک چشمهاشان می ریخت بطوریکه گریبانهاشان تر میگشت و می لرزیدند، چنانکه درخت در روز وزیدن باد تند میلرزد.

خطبه ۰۹۷--در ستم بنی امیه

از سـخنان آن حضـرت علیه السلام است (در ابتلای مردم به ظلم و ستم بنی امیه): سوگند به خدا بنی امیه (در زمان سلطنتشان) همـواره سـتم میکننـد تـا اینکه هیـچ حرام خـدا را بـاقی نگذارنـد مگر آنکه آن را حلال گرداننـد، و عهـد و پیمـانی را (که با مسـلمانان می بندنـد) رها نکننـد مگر آنکه آن را به جور می شـکنند (بر خلاف عهـد خود رفتار می نماینـد، چنانکه معاویه با حضرت امام حسن علیه السلام بر خلاف معاهده رفتار کرد) و تا اینکه باقی نماند خانه از گل ساخته شده ای و نه خیمه از پشم بـافته برپـا گردیـده ای (خلاـصه هیـچ شـهر و ده و بیابـانی نیست) مگر آنکه ظلم و سـتم ایشـان در آن داخـل شـده و افسـاد و تباهکاریشـان آن را فرا گرفته و بـدی رفتارشـان اهل آن را پراکنـده می سازد، و تا اینکه مردم (از شـدت ظلم و سـتم آنها) دو دسـته می شونـد گریـان: یکی برای دینش گریه می کنـد (که از ترس ایشـان نمیتوانـد اظهار و به وظائف دینی عمل نمایـد) و دیگری برای دنیـایش گریـان است (که می بینـد مـالش را به غـارت می برنـد و توانـائی جلوگیری نـدارد) و تـا اینکه یـاری و خـدمتگزاری یکی از شـما برای یکی از آنان مانند خدمتگزاری غلام برای خواجه خود میشود که در حضور خواجه (از ترس) فرمان او برد، و د

ر غیـاب (جرات نموده) از او بـدگویی کنـد، و تـا اینکه (در مقـام آزمایش معلوم شود که) بزرگترین شـما در برابر فتنه و فساد ایشان کسـی است که حسن ظن او به خدا بیشتر باشد (به خواست او تسلیم و راضی گردد) پس اگر خداوند شما را به سلامت گذرانـد (از آن فتنه و فساد رهایی یافتید) سپاسـگزارید، و اگر (به مصـیبت و سـختی) گرفتار شدید صابر و شـکیبا باشـید، زیرا رستگاری برای متقین و پرهیزکاران است (که در سختیها شکیبا هستند، و خداوند اجر و مزد آنانرا تباه نمینماید).

ص: ۲۹۲

خطبه ۰۹۸–در گریز از دنیا

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در بی اعتبـاری دنیا و دل نبسـتن به آن): خداونـد را بر نعمتهایی که عطا فرموده سپاسگزاریم و در کارهای خود از او یاری می طلبیم، و سلامتی (از بیماری نادانی و گمراهی و نافرمانی) در دین و عقاید را از او درخـواست مینمـائیم (تـا مـا را بـه خـود وانگـذارد کـه از صـراط مسـتقیم و راه راست منحرف شـویم) چنـانکه سـلامتی (از بیماریهای) بدنها را از او می خواهیم.

بندگان خدا شما را سفارش می کنم به ترک این دنیا که شما را (بالاخره) رها می کند (و در قیامت سودی برای شما ندارد) و اگر چه به ترک آن میل نداشته اید (و نخواسته اید که شما را رها کند) و کالبدهای شما را کهنه کرده می پوساند اگر چه شما دوست دارید تازه بماند، پس داستان شما و دنیا همچون داستان مسافرینی است که به راهی می روند و گویا (سرعت و تندرویشان به کسانی ماند که) راه را به پایان رسانده اند و نشانه ای را (که از دور نمایان است) منظور خویش قرار داده به آن رسیده اند (تند گذشتن عمر شما در این دنیا به قسمی است که گویا به منزل آخر که مرگ است رسیده اید) و چه بسیار امیدوار است راننده ای که درصدد است مرکب خود را به منتهی درجه مسافتی که می تواند براند تا به منظور خود برسد، و به چه چیز امید دارد و کسیکه بقاء و هستی او را روزی است که رها نمیکند او را و طلب کننده ای که با شتاب و تندی او را می راند تا اینکه از دنیا مفارقت نماید (انسان به چه چیز دنیا دل می بندد در حالتیکه مرگ گریبان او را خواهد گرفت و راه فرار ندارد) پس به عزت و ارجمندی دنیا و فخر کردن در آن دل نبندید و به زیور و نعمت آن فریفته نگشته خوشحال نشوید، و

از سختی و رنج آن فغان و زاری نکنید، زیرا ارجمندی در دنیا و فخر کردن به آن از میان می رود، و زیور و نعمت آن فانی می گردد، و سختی و رنج آن تمام می شود، و هر مدت و زمانی در آن (چه خوش گذرد چه بد) پایان خواهد داشت، و هر زنده ای در آن نابود خواهد شد (میمیرد، پس خردمند کسی است که به دنیایی که همه چیز آن موقتی است دل نبندد) آیا در آثار

پیشینیان (که باقی مانده است) چیزی نیست که شما را (از کارهای ناپسندیده) باز دارد، و آیا درگذشتن پدران شما (که مرده و اثری از آنها باقی نمانده) عبرت و پندی نیست، اگر تعقل و اندیشه نمایید؟ آیا ندیدید که گذشتگان از شما باز نمیگردند، و جانشین های آنها که زنده هستند باقی نمیمانند؟ آیا اهل دنیا را بر حالات گوناگون نمی بینید که روز را به شب رسانده شب را صبح می نمایند؟ پس یکی مرده است که بر او می گریند، و دیگری را (در مصیبت مرده) تسلیت میدهند، و دیگری بیماری است بر روی زمین افتاده (و به درد) گرفتار، و دیگری به عیادت بیمار می رود، و دیگری در حال جان دادن است، و یکی خواهان دنیا است و مرگ در پی او است، و دیگری (از حساب و پرسش روز رستخیز) غافل و بیخبر است و خدا از او غافل نیست، و بر اثر گذشته باقی مانده هم می گذرد (چنانکه پیشینیان دنیا را بدرود گفتند دیگران هم میمیرند). آگاه باشید در هنگام شتاب به انجام کارهای زشت مرگ را بیاد آورید که لذتها و خوشیها را ویران می کند و عیشها را به هم میزند و آرزوها را قطع می نماید، و از خداوند یاری طلبید (توفیق بخواهید به آماده بودن) برای بجا آوردن حق واجب او (طاعات و عبادات) و (شکر و سپاس از) بسیاری نعمتها و احسان و نیکوئیهایش که به شمار درنیاید.

خطبه ۰۹۹–درباره پیامبر و خاندان او

از خطبه هـای دیگر (آن حضـرت علیه السـلام) است (اشـاره به کشـته شـدن خود و آمـدن حضـرت صاحب الزمان)(عجل الله فرجه)(که از جمله اخبار غیبیه می باشـد): سـپاس خداونـدی را سـزا است که فضل و احسانش را در خلایق پراکنـده و همه را مشـمول جود و بخشـش خود قرار داده، به آنچه از او برسـد (تنـدرستی، بیمـاری، خوشـی و رنـج) سپاسـگزاریم، و برای انجام اوامرش (واجبـات و مستحبات) از او یـاری می طلبیم، و گواهی می دهم که جز او خـدایی (سـزاوار پرسـتش) نیست، و محمد (صـلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده او است، او را فرستاده تا امر و فرمانش را آشکار نموده (بیان فرموده) و بیاد او گویا باشد (خـدا را بشـناساند) پس تبلیغ رسالت کرد (احکام الهی را رساند) با امانت و درسـتکاری، و از دنیا رفت ارشادکننده، و میان ما بیرق و نشانه حق (راهنمایان به خداوند، قرآن کریم و ائمه اطهار علیهم السلام) را باقی گذاشت، کسیکه از آن بیرق جلو رفت (به احکام او چیزی افزوده یا کم کرد، از دین) خارج شد، و کسیکه مخالفت کرده پیروی ننمود (به دستور آن حضرت اعتنایی نکرد) هلاک گردیـد، و کسـیکه با آن همراه بود به حق پیوست (سـعادتمند شد) نگاهدارنده آن بیرق با تانی و درنگ سـخن می گویـد و به انجام امری دیر قیام می نماید (زیرا خردمند در هر کاری اندیشه کند و با مصـلحت سـخنی گفته یا قدم بردارد، و) چون قیام نمایـد (پس از انـدیشه مصـلحت در قیام بینـد) با شـتاب است (زود انجام دهـد) پس آنگاه که (به خلافت ظاهری منصوب شـد و بـا یاغیها به زد و خورد پرداخت) شـما گردنهای خود را زیر فرمان او قرار دادیـد، و به انگشـتهای خویش به او اشاره کردیـد (وقتی که لشگر می آراید و حضـرت امام حسن علیه السـلام را به سـرکردگی ده هزار نفر و ابوایوب انصاری را سرکرده ده هزار نفر و همچنین برای هر دسـته سـرکرده ای تعیین می فرماید تا یکصد هزار شمشـیر گردآورده تصـمیم رفتن به شام و جنگ با معاویه می نمایـد) مرگ او را دریابـد (ابن ملجم ملعون شمشیر به فرق مبارکش می زند) و به آن سـبب از دنیا رحلت می نمایـد، پس بعـد از (کشـته شـدن) او مدتی که خواست خداوند است (زمان سـلطنت بنی امیه و بنی عباس و بعد از آنها) درنگ خواهید نمود (به بدبختی و بیچارگی و پراکندگی گرفتار باشـید) تا اینکه خداوند آشکار گرداند کسی (صاحب الزمـان عجل الله فرجه) را که شـما را گرد آورد و از پراکنـدگی برهانـد، پس (برای انتظام همه امور) به امام حاضـر که به دنیا اقبال نکند (زمام کارها بدست نگرفته در خانه نشین

د(طمع نداشـته باشـید)زیرا خدا چنین مصلحت دانسته(و از امام زمان که غائب است ناامید نگردید، زیرا ممکن است یکی از دو پـای او)سـلطنت ظـاهری(از جـای در رفته بلغزد و پای دیگرش)سـلطنت باطنی(بر جای مانـد، و)روزی بیایـد که(هر دو پایش)سلطنت ظاهری و باطنی(برگردد)آشکار شده(تا ثابت و استوار باشد)امور دین و دنیا به وجود او منظم شود(.

آگاه باشید مثل آل محمد صلی الله علیه و آله (ائمه علیهم السلام) مانند ستارگان آسمان است که هر زمان ستاره ای ناپدید شد ستاره ای آشکار می گردد (چون یکی از ایشان دنیا را بدرود گوید دیگر بجای او بنشیند، و هیچگاه زمین از وجود آنها خالی نماند) پس چنان است که نعمتهای خداوند در شما کامل گشته و آنچه آرزو دارید به شما ارائه داده است (بطور قطع آن حضرت را خواهید دریافت و به آرزوی خود که دیدن زمان دولت حقه است می رسید).

خطبه ۱۰۰-خبر از حوادث ناگوار

از خطبه هـای دیگر (آن حضـرت علیه السـلام) است مشـتمل بر حوادث و پیش آمـدهای سـخت (که بعـد از آن بزرگوار واقع شـده): او است خداونـدی که پیش از هر اولی اول (و مبـدا) است (پس هر اولی موخر از او است) و بعـد از هر آخری آخر (و مرجع) می باشد (پس برگشت هر آخری بسوی او است) به سبب اول (و مبدا بودن) او لازم است که اول (و مبدا) نداشته باشد (وگرنه مبـدا هر چیز نبود) و به جهت آخر (و مرجع بودن) او لازم است که آخر (و مرجع) نداشـته باشد (وگرنه مرجع هر چیز نیست، خلاـصه ازلی و ابـدی است که چیزی پیش از او نبوده و بعـد از او نمیباشـد) و گواهی می دهم به اینکه بجز او خـدایی نیست گواهی که پنهان و آشکار و دل و زبان در آن موافقت دارند (و نفاق و دوروئی در آن راه ندارد).

مردم، دشمنی و مخالفت با من شما را به گناه (تکذیب گفتارم) وادار ننماید، و (در آنچه خواهم گفت) نافرمانی از من شما را حیران و سرگردان نسازد، و چون چیزی (خبر از غیب) از من بشنوید به یکدیگر چشم نیندازید (به شگفت نیامده انکار نکنید) پس سوگند به آن کس که دانه را (زیر زمین) شکافته و انسان را آفریده آنچه به شما خبر می دهم (از پیش خود نمیگویم، بلکه) از پیغمبر صلی الله علیه و اله است که امی بوده (هر چه فرموده از وحی الهی است از کسی نیاموخته) و دروغ نگفته، و شنونده (فرمایشات او یعنی امام علیه السلام) نادان نبوده است (خلاصه این خبر وحی الهی است به پیغمبر اکرم:) مانند آن است که می بینم کسی را (معاویه یا عبدالملک ابن مروان) در ضلالت و گمراهی بسیار که به شام بانگ زند (مردم را گرد آورد) و بیرقهای خود را در اطراف کوفه نصب کند، پس چون دهن باز نماید (مردم را طعمه شمشیر قرار دهد) و دهنه لجام او سخت (بسیار سرکش) گردد، و پا زدنش در زمین سنگین باشد (جورش همه را فرا گیرد) و فتنه و آشوب به نیش دندان مردان زمانش را بگزد (مردم مبتلی به قتل و غارت و درد و اندوه گردند) و موجهای جنگ به حرکت آید (جنگهای سخت پیش آید) و روزها (به سبب ظلم و ستم(گرفته و درهمند، و شبها)به سبب درد و اندوه(دلخراش هستند)خلاصه آن مرد گمراه کوفه را ویران کرده مردم را دقیقه ای آسوده نگذارد(پس آنگاه که کشت آن گمراه)از تخم فتنه و فساد(بروئید، و شاخه آن نمو نماید)بر مردم مسلط شود(و شقشقه های او صدا کند)شقشقه چیزی است مانند شش گوسفند که هنگام مستی از دهن شتر بیرون آمده صدا کند، یعنی فرمانهای ناحق دهد(و برق شمشیرهایش بدرخشد)طغیان و سرکشیش به حد کمال رسیده و بیم ترس از او در دلهای قوی جا گیرد، آنگاه(بیرقهای فتنه و آشوب که رهایی از آن نیست استوار می گردد، و مانند شب تاریک و دریای موج دار)پی در پی به مردم(رو آورد، این است، و چقدر باد سخت و صدادار کوفه بشکافد)ویران نماید(و باد تند بر آن بوزد)خونریزیها در آن واقع گردد(و پس از زمان کمی گروهی با گروهی بپیچند)به زد و خورد مشغول گردند(و)از سنبله آدمی(آنچه برپا است)قوی است(درو شود)کشته می شود(و آنچه درو شده)ضعیف و ناتوان(است)در زیر دست و پای فتنه جویان(خورد می گردد)خلاصه از پی یکدیگر هلاک گشته و هر سال از کشت تخم فتنه و آشوب خرمنها از کشته آدمیان بر باد رود(.

خطبه ۱۰۱-در زمینه سختیها

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که در این باب وارد شده (مانند خطبه قبل از پیش آمدهای سخت خبر می دهد، و ابتدا به سختیهای روز رستاخیز اشاره می فرماید): قیامت روزی است که خداوند در آن روز برای رسیدن حساب و جزای اعمال همه خلائق از گذشتگان و آیندگان را گرد می آورد، در حالتیکه ایستاده خاضع و فروتن هستند، و (از بسیاری جمعیت و شدت گرمی) عرق مانند لجام اطراف دهانشان را فرا گرفته و زلزله زمین ایشان را می لرزاند، پس نیکوترین آنها و خوشحالترین کسی است که (به سبب کردار پسندیده در دنیا) برای ثابت نگهداشتن قدمش مکانی تهیه نموده و برای آسایش خود محل فراخی بدست آورده باشد (تا از سختیهای آنجا و از اضطراب و نگرانی آن روز برهد).

قسمتی از این خطبه است (راجع به فتنه و فساد و خونریزیها و سختیها که بعد از آن بزرگوار واقع شد): (بعد از من) فتنه ها ظاهر شود مانند ساعات شب تاریک (که راه رستگاری و رهایی از آن پیدا نیست، و) برای جلوگیری از آنها کسی قیام نخواهد نمود (کسی را توانایی خاموش کردن آتش آن فتنه ها و جنگ با فتنه جویان نمیباشد) و هیچ بیرقی (سپاهی) آنها را رد نمیکند (از بین نبرده نمیتواند فتنه جویان را مغلوب سازد) آن فتنه ها مانند شتری که مهار شده و جهاز و پالان گذاشته و جلودارش آن را کشیده سوار بر آن می دواندش، به شما رو آورد (خلاصه برای بدبخت و بیچاره کردن شما آماده میشود) فتنه جویان گروهی باشند که اذیت و آزارشان بیشتر است تا غارت نمودنشان (بیشتر منظورشان از ایجاد فتنه نابود کردن اشخاص است، نه بدست آوردن غنیمت، و بالاخره) گروهی که گردنکشان آنان را ذلیل و خوار می پندارند و در روی زمین قدر و منزلتشان معلوم نیست و در آسمان مشهورند (مردمان خداپرست از جان گذشته مقرب درگاه الهی که خودپرستان به چشم حقارت و کوچکی به آنان می نگرند) برای رضا و خوشنودی خدا با آن فتنه جویان جهاد می نمایند، پس هنگام پیدایش آن فتنه ها وای بر تو ای بصر

ه از سپاهی که بر اثر غضب و خشم خداوند پدید آید، و ایشان را گرد و غبار و صدایی نباشد (ناگهان پیدا شوند) و (براثر ورود آنان) زود باشد که ساکنین تو مبتلی شوند به مرگ سرخ (کشته شدن) و گرسنگی غبارآلوده (قحطی که رخسار گرسنه تیره و تاریک گردد).

خطبه ۱۰۲–در تشویق به زهد

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در بیوفایی دنیا): بدنیا نظر کنید مانند نگاه کردن کسانیکه از آن اعراض و دوری نموده اند (رویه ائمه معصومین و پیروانشان را سرمشق خویش قرار داده از دنیاپرستان پیروی ننمائید) زیرا سوگند به خدا دنیا به زودی ساکنش را دور می کند، و دارای نعمت و دولت و امنیت را مصیبت زده و اندوهناک می سازد، چیزهائیکه گذشته و پشت کرده (مانند جوانی، صحت، قوت و توانایی) باز نمیگردد، و آنچه که بعد از این خواهد آمد نامعلوم است (نعمت است یا نقمت، خوب است یابد) تا برای (بدست آوردن خوب) آن منتظر بود (کوشش نموده از بدی آن بپرهیزید) خوشی آن به اندوه آمیخته است (چون مسرور در آن برای دسترسی نداشتن به باقی مطلوب خود محزون است) و قوت و توانایی و جوانی مردان آن به ضعف و ناتوانی و پیری می رسد، پس بسیاری آنچه در دنیا از آن خوشتان می آید (ریاست، مال، ارجمندی، زن، زیور و مانند آن) شما را فریب ندهد، زیرا بهره شما در دنیا از آنچه به آن دسترس دارید (نسبت به سختی و رنج پس دادن حساب آن در قیامت بسیار) کم است.

خـدا رحمت کنـد مردی را که (در امر دنیا و مبـدا و معاد خویش) انـدیشه کنـد و عبرت گرفته (به ناپایـداری دنیا) بینا شود (و بـاور نمایـد) که آنچه از دنیـا بـاقی مانـد به زودی نـابود است (بـوده آن را نبوده انگـارد) و آنچه از آخرت موجود است زوال ناپـذیر و همواره بوده است (نبوده آن را بوده دانـد) و آنچه (از ساعات عمر) که به حساب می آید به پایان می رسد، و هر چه انتظار دارید (مرگ و قیامت) آینده است، و هر آینده ای نزدیک است.

قسمتی از این خطبه است (در امتیاز دانا و بینا از نادان و گمراه): دانا کسی است که قدر خود را بشناسد (طبق دستور خدا و رسول رفتار نماید) و برای جهالت و نادانی مرد همین بس که خود را نشناسد (در راه ضلالت و گمراهی قدم نهد و از شیطان و نفس اماره پیروی کرده سرمایه خوشبختی خویش را به باد دهد) و دشمن ترین مردان نزد خدا بنده ایست که خداوند او را به خود واگذارد (توفیق بدست آوردن سعادت را از او سلب نماید) به طوری که (در امر دین و دنیا) از راه راست قدم بیرون نهاده بی راهنما سیر میکند (در بیابان بی سر و ته نادانی حیران و سرگردان مانده نمیداند چه کند) اگر بسوی زراعت و کشت دنیا (آنچه سود دنیوی دارد) دعوت شود عمل میکند، و اگر بسوی زراعت و کشت آخرت (خدمت به خلق و عبادت خالق) خوانده شود کاهلی مینماید، مانند آن ماند که آنچه (در امر دنیا) میکند بر او واجب است (برای اقدام به هر کار اگر چه حرام باشد طوری آماده است که گویا واجبی را بجا می آورد و از عذاب ترک آن ترسناک است) و آنچه (در امر آخرت) بتاخیر می اندازد از او ساقط (از اوامر و نواهی الهی بطوری چشم میپوشد که گویا به او در این باب دستوری نرسیده).

و قسمتی از این خطبه است (در غلبه فتنه و فساد و اینکه نجات و رهایی نیست مگر برای اهل ایمان): زمانی میشود که کسی از (فتنه و فساد) آن نجات و رهایی نمییابد مگر مومن خداپرست بی نام و نشان که اگر (در مجالس) حاضر گردد کسی او را نشناسد، و اگر غائب باشد کسی درصدد جستجویش برنیاید، این چنین اشخاص چراغهای هدایت و نشانه های روشن هستند برای رونده گان در شب تاریک، در میان مردم برای فتنه و فساد و سخن چینی رفت و آمد نمیکنند، عیبها و بدیهای خلق را آشکار نمیسازند، سفیه و بیهوده گو نیستند، خداوند درهای رحمتش را برای آنان میگشاید، و سختی عذابش را از آنها برطرف میگرداند.

ای مردم، زود است که زمـانی بر شـما بیایـد که اسـلام در آن سـرازیر شودماننـد برگشـتن ظرف که آنچه در آنست بریزد (از اسـلام جز اسم و از قرآن جز درس و از ایمـان جز رسم بـاقی نمانـد، آنگاه است که خداونـد بنـدگانش را امتحان فرمایـد) ای مردم، خداونـد شـما را پناه داده از اینکه به شـما ظلم و سـتم کنـد، و پناه نـداده از اینکه امتحان نماید (پس اگر در زمان فتنه و فسـاد مبتلی و گرفتاریـد به شـما سـتم نکرده، بلکه میخواهـد شـما را بیازمایـد تـا مومن حقیقی از ظـاهری و شـکیبای در بلاـ از دیگران ممتـاز گردد) و به تحقیـق فرموده است جلیـل تر و بزرگوارتر از هر گوینـده ای (در قرآن کریم س ۲۳ ی ۳۰:) ان فی ذلـک لایـات و ان کنـا لمبتلین یعنی در وقعه طوفان نوح و هلاک قوم او نشانه هایی است (برای عبرت دیگران) و ما (خوب و بد بندگان را) امتحان مینماییم (سیدرضـی فرماید:) مراد آن حضـرت علیه السلام از جمله کل مومن نومه گمنامی است که شر و فسادش اندک باشد، و مساییح جمع مسـیاح است، و آن را به کسی گویند که میان مردم در پی فتنه و فساد رفته سخن چینی کنـد، و مـذاییع جمع مذیاع است و آن برای کسـی است که بدی و ناشایسـته غیری را که میشـنود فاش نموده همه جا آشـکار بگوید، و بذر جمع بذور

است و کسی را به آن مینامند که بسیار سفیه و گفتارش لغو و بیهوده باشد.

ص: ۳۰۷

خطبه ۱۰۳-پیامبر و فضیلت خویش

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (هنگام رفتن به جنگ جمل که مردم بصره به همراهی طلحه و زبیر عایشه را بر شتر سوار کرده اطراف او گرد آمده میخواستند با امیرالمومنین بجنگند، و مقصود آن است که مردم را آگاه سازد که جنگیدن آن بزرگوار با اصحاب جمل برای اظهار حق و ابطال باطل میباشد): پس از حمد و ثنای الهی و درود بر خاتم النبیین (آگاه باشید) خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و اله را در میان عرب به رسالت برانگیخت و هیچیک از آنها نبود که بخواند کتابی از حق، و نبوت و پیغمبری و وحی ادعا کند (تا درباره آن حضرت شک نموده به آن بزرگوار تهمت زنند) پس (برای اظهار حق و اثبات اسلام) به همراهی پیروانش با مخالفین خود جنگیده آنان را به محل رستگاریشان سوق میداد (به طریق حق و راه سعادت و خوشبختی دعوت مینمود) و برای رهاندن ایشان از جهالت و نادانی مبادرت میفرمود که مبادا مرگ آنها را به حالت کفر و گمراهی دریابد (و به عذاب جاوید مبتلی گردند) تا (از سنگینی بار فتنه و فساد و گمراهی) آن را که مانند شتر (سنگین بار) عاجز و درمانده و وامانده و شکسته میشد، آن حضرت بر سر راه او میایستاد (کوشش مینمود) تا به منزلش (سعادت و خوشبختی)

میرساند (هدایت میفرمود، همه به راه راست رهسپار شدند) مگر هلاک شده ای که ابدا خیر و نیکی در او نبود (مانند ابوجهل که از بدی فطرت قابلیت رستگاری نداشت و هیچگونه هدایت نمیشد، و در تبلیغ احکام کوتاهی نکرد) تا راه نجات و رهایی از گمراهی را به آنها نمود، و آنان را در جایگاهشان جای داد (وادار به گرویدن دین اسلام که فطریشان بود فرمود) پس آسیای ایشان به گردش افتاد (امور زندگانیشان منظم گشت) و نیزه آنها راست گردید (توانا شده زیر بار گمراهی گمراه کنندگان و ستم ستمگران نمی رفتند) و سوگند به خدا من جلو لشگر اسلام بوده لشگر کفر را می راندم، تا همگی پشت کردند (از کیش خویش دست برداشتند) و گرد آمده رام گردیدند (فرمانبردار شدند، و هرگز) ضعیف و ناتوان نگشته نترسیده خیانت و سستی ننمودم، و سوگند به خدا (اکنون در این جنگ هم) باطل را میشکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون آورم (با ایشان زد و خورد میکنم و از کشتن و کشته شدن باکی ندارم، برای آنکه فتنه جویان دست از فتنه و فساد برداشته حق آشکار گردد. سیدرضی فرماید:) این خطبه پیش از این بیان شد (خطبه سی و سوم) و لیکن چون در این روایت آن را از جهت زیادی و کمی بر خلاف خطبه مذکوره یافتم، لازم شد دوباره نوشته شود.

خطبه ۱۰۴-صفات پیامبر

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که پس از ستودن پیغمبر اکرم به انقراض دولت بنی امیه اشاره نموده و بعد از آن مردم را پند و اندرز میفرماید): (پیش از طلوع خورشید حقیقی و تابش آفتاب عالم گیر اسلام مردم در منتهی درجه ضلالت و گمراهی و بدبختی بودند) تا آنکه خداوند محمد صلی الله عله و اله را به رسالت و پیغمبری برانگیخت که (نیکوکاران و بدکاران را) شاهد و گواه باشد، و (نیکوکاران را به پاداش کردارشان) مژده دهد و (معصیت کاران را از عذاب الهی) بترساند، در حالیکه در طفولیت و خردسالی بهترین خلایق و در کهولت (چهل سالگی) کریمتر و برگزیده ترین آنها و طبیعت و خلقت او پاکتر از همه پاکان (از آدم علیه السلام تا عبدالله همواره در صلب انبیا و اوصیای ایشان) بود، و بخشش او بیش از توقع خواستاران باران بخشش او بود، پس (ای بنی امیه) از شیرینی لذت و خوشی دنیا بهره مند نگشتید و برای نوشیدن شیر از پستان آن توانا نشدید مگر بعد از آنکه آن را یافتید با مهار جولان دار و جهاز و پالان تنگ نبسته (آن را چون شتر سر خود و بی ساربان رایگان بدست آوردید، و این بر اثر آن بود که) حرام آن نزد خانواده هایی (خلفا پیش از امام علیه السلام

و پیروانشان(به منزله درخت سـدر بی خار بود)که به آسانی میوه آن را تناول مینمودند، یعنی نواهی را مرتکب شده از عذاب روز رسـتاخیز بـاکی نداشـتند(و حلال آن از آنها دور گشـته وجود نـداشت)گفتار و کردارشان بر خلاف دین اسـلام بود(و)شـما گمـان نکنیـد که همواره دنیا به همین منوال بوده دولت بنی امیه باقی و برقرار میباشـد، بلکه(سوگنـد به خـدا، دنیا را به دلخواه خود یافته اید مانند سایه کشـیده شده تا مدت معینی، پس زمین برای شما خالی و بی صاحب است، و دستهایتان در آن گشاده، و دسـتهای پیشوایان)حقیقی(از)استیلا بر(شـما بازداشـته شده، و شمشـیرهای شـما بر آنها مسلط است، و شمشیرهای آنان از شـما برداشـته)خلاصه تسـلط شـما بر مردم روزگار طوری خواهـد بود که دوسـتان خـدا و فرزنـد دلبند رسول اکرم را خواهیـد کشت، و لیکن(آگـاه باشـید برای هر خونی خونخواه و برای هر حقی خواهانی است، و خونخواه خونهای ما همچون حـاکمی است که دربـاره خودش حکم کنـد)که بـدون بینه و شاهـد طبق علمش در حق خویش حکم مینمایـد(و خونخواه و خواهـان حق ما خداونـدیست که هر که را بطلبـد)و بخواهـد دسـتگیر کنـد(از دسـتگیری او ناتوان نیست، و هر که بگریزد از چنگ او بیرون نمیرود، پس سوگند یاد میکنم به خد

ا ای بنی امیه در اندک زمانی خواهید دانست که ریاست و دولت دنیا (پس از چند روز زمامداری شـما) در دسـتهای غیر شـما بوده به سرای دشمنتان (بنی العباس) منتقل میگردد.

آگاه باشید بیناترین دیده ها دیده ای است که نظرش در خیر و صلاح باشد (به فتنه و فساد نظر نمیفکند) آگاه باشید شنواترین گوشها گوشی است که پند و اندرز را حفظ کرده بپذیرد. ای مردم، چراغ (راه سعادت و خوشبختی خود) را از شعله چراغ پنددهنده پند پذیرفته بیفروزید (پند و اندرز را از کسی بپذیرید که آنچه میگوید طبق آن رفتار مینماید، نه از منافق و دورویی که کردارش بر خلاف گفتارش باشد) و آب را از چشمه صاف که تیره و آلوده نیست بکشید (علوم و معارف را از ائمه هدی بیاموزید). بندگان خدا به جهل و نادانی خود اعتماد مکنید، و از خواهشهای خویش پیروی ننمائید، زیرا کسیکه بچنین منزلی وارد گردد به کسی ماند که به کنار رودی که مرور سیل زیر آن تهی گشته شکافته نزدیک به انهدام است، منزل نموده باشد (و پیروی کننده از جهل و نادانی و هوای نفس بار سنگین) هلاکت را بر پشت خود بار کرده از جائی به جائی میگرداند به جهت اندیشه ای که پس از اندیشه دیگری به کار آرد (هر زمان مسلکی اختیار نموده هر روز اندیشه تازه ای دارد) میخواهد آنچه نمی چسبد بچسباند و آنچه نزدیک نمیگردد نزدیک گرداند (چون مبنای فکر و اندیشه او نادانی و هوای نفس است همواره در وادی

ضلالت و گمراهی حیران و سرگردان است تا هلاك شود(پس از خدا بترسید و شکایت ننمایید پیش کسیکه غم و اندوه شما را برطرف نمیکند، و برای خود میشکند)افساد مینماید(آنچه)احکام الهی(را که شما بر آن استوار هستید)مامورید انجام دهید، بلکه بایستی در امر دین و دنیا به کسی مراجعه نمایید که امام یا جانشین امام باشد، و(به تحقیق نیست بر امام مگر قیام به آنچه پروردگارش به او امر کرده)و آن پنج چیز است:(ابلاغ موعظه)و فرمایش پیغمبر اکرم(و کوشش نمودن در پند و اندرز دادن، و احیای سنت)رفتار بر طبق احکام رسول خدا(و اجرای حدود بر آنکس که سزاوار است، و)از بیت المال(سهم و نصیبها را به اهلش رسانیدن، پس)چون به وظائف امام و جانشین او آشنا شدید، در غیر طریق حق قدم ننهید، و دست ارادت به هر بی خبر از اصول فروع ندهید(برای اخذ علم و دانش بشتابید پیش از خشك شدن گیاه آن)رحلت امام و جانشین او(و پیش از آنکه از استفاضه علم و دانش از اهلش وامانده)بر اثر حوادث و سختیهای روزگار(به خود مشغول گردید، و از منکر)آنچه شرع مقدس منع فرموده(مرتکبین را نهی کنید، و خودتان آن را مرتکب نشوید، زیرا شما مامور شده اید که از منکر نهی نمائید پس از

آنکه خود آن را بجا نیاورید (چون امر و نهی کسیکه گفتار و کردارش موافق یکدیگر بوده در شنونده بیشتر تاثیر دارد از کسیکه کردارش برخلاف گفتارش باشد).

خطبه ۱۰۵-وصف پیامبر و بیان دلاوری

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در وصف دین اسلام و مدح رسول اکرم و سرزنش اصحاب خود از جهت سهل انگاری در جنگ با معاویه و لشگر شام): سپاس خدایی را سزا است که (حقایق) اسلام را (بر همه خردمندان) واضح و آشکار نمود، و برای کسی که در آن وارد گردد (مسلمان شود) راههای سرچشمه آن را آسان گردانید (پس اگر بخواهد از منبع علوم و معارف پیغمبر و ائمه اطهار بهره مند شود رادع و مانعی برای او نیست) و ارکان و پایه های آن را محکم و استوار نمود (اصول و فروعش را روی دو پایه برهان عقل و علم بنا نهاد) تا کسی (کفار و منافقین) نتواند بر آن غلبه و فزونی یابد (و آن را از بین ببرد) پس آن را (محل) امن (از قتل و غارت و دزدی و مانند آنها در دنیا و آسودگی از عذاب آخرت) قرار داد، برای کسی که خود را به آن متصل کرد (به دستور آن رفتار نمود) و (نشانه) صلح و آشتی برای کسی که در آن داخل گشت (کافری که مسلمان شد و به یگانگی خدا و پیغمبری رسول اکرم گواهی داد) و برهان و دلیل برای کسی که بوسیله آن سخن گفت (زیرا اسلام بر حقیقت هر امری حجت و دلیل است) و شاهد و گواه برای کسی که با گوینده آن دشمنی کرد، و نور و روشنی (هادی و راهنما) برای کسیکه از آن روشنی طلبید (بخواهد در راه راست قدم نهاده از تاریکی ضلالت و گمراهی برهد) و فهم (و درک حقائق اشیاء) برای کسیکه تدبر کرد، و عقل و خرد برای کسیکه (در مخلوقات) تفکر و اندیشه نمود، و نشانه (رستگاری) برای کسیکه به فراست راه حق را جست، و بینایی برای کسیکه تصمیم گرفت

(تا به خطا و اشتباه کاری انجام ندهد) و عبرت و آگاهی برای کسیکه پند پذیرفت، و نجات و رهایی (از عذاب) برای کسیکه (به درستی آن) تصدیق و اعتراف نمود، و وثوق و اطمینان برای کسی که توکل داشت (و به خدا) اعتماد کرد، و آسایش برای کسی که (کارش را به پروردگار) تفویض نمود، و سپر برای کسی که (در سختیها) شکیبا بود، پس اسلام روشن ترین راهها و آشکارترین مذاهب است، مناره آن (راستی و درستیش) در بلندی (و هویدا) است، راههای آن درخشان (و نمایان) است، چراغهایش (پیغمبر اکرم و اوصیاء آن حضرت تاریکی دلهای نادانان را) روشنی دهنده است، و در میدان مسابقه پیش رونده است، پایان آن (مقرب بودن در درگاه خداوند) بلند است، گردآورنده اسبان مسابقه است (تا سواران آنها برای تقرب بدرگاه الهی از یکدیگر پیشی گیرند) جائزه ای که برای مسابقه تعیین شده به قدری نفیس و نیکو است که همه به آن رغبت دارند، اسب دوانهای آن شریف و بزرگوارند، راه آن تصدیق (به خدا و رسول) و نشانه آن اعمال صالحه و پایان آن مرگ (که آنگاه تکالیف ساقط گردد) و میدان ریاضت و تربیت آن دنیا است، و محل دواندن اسبهای آن قیامت است، و بهشت جائزه و پاداش آن میباشد.

قسمتی از این خطبه در وصف پیغمبر صلی الله علیه و اله است : (رسول اکرم برای تبلیغ احکام الهی سعی و کوشش فراوان نمود) تا شعله آتش هدایت و رستگاری را برافروخت برای آنکه اقتباس نماینده از آن بهره مند گردد، و نشانه (هدایت) را (بر سر کوه علم و معرفت) روشن کرد تا آنکس که (از قافله دور، و) در راه مانده و سرگردان است راه یابد (سعادت همیشگی را بدست آورد) پس (بارخدایا) آن حضرت (در تبلیغ رسالت) امین تو و درستکار است، و روز قیامت شاهد و گواه (بر احوال بندگان) تو است، و نعمت و بخششی است که از جانب تو (بر خلائق) مبعوث شده، و فرستاده تو است به حق و راستی که (بر مردم) رحمت و مهربانی است. بارخدایا به عدل خود قسمت و بهره او (بالاترین مراتب قرب و منزلت) را نصیبش گردان، و پاداش او را به فضل و کرمت خیر بسیار و نعمتهای بیشمار عطا فرما. بارخدایا بنای او را بر بنای سازندگان پیش (دین او را بر ادیان انبیاء سلف) بلند (ظاهر و غالب) گردان، و خوان نعمت (پاداش زحمت و رنج) او را (در تبلیغ رسالت) نزد خود گرامی دار، و منزل و ماوایش را در درگاه حضرتت رفعت ده و او را به منتهی درجه بزرگواری برسان و برتری (بر همه خلائق) عطا فرما، و م

ا را در جمعیت و یارانش (مومنین و پرهیزکاران) محشور نما که (از معصیت و نافرمانی) خجل، و (از کردارهای زشت) پشیمان، و (از راه راست) منحرف، و عهدشکن و گمراه و گمراه کننده و آزمایش شده (به بلا و سختیها) نباشیم. (سیدرضی فرماید:)

این فصل از این خطبه پیش از این (در خطبه هفتاد و یکم) بیان شد و لیکن چون در دو روایت اختلاف بود، لذا دوباره در اینجا آن را تکرار کردیم. و قسمتی از این خطبه است که به اصحاب خود میفرماید (و آنان را بر اثر نجنگیدن با معاویه و لشگر شام سرزنش مینماید): (بعد از آنکه شما کافر و بت پرست و بی قدر و قیمت بودید) بر اثر کرامت و نوازش خداوند مقام و منزلت و بزرگواری یافتید که کنیزان شما را (که هیچ اهمیت ندارند) گرامی میدارند، و همسایگانتان (کفاری که با شما پیمان بسته اند) از آن کرامت الهی بهره مند میشوند (به این جهت جان و مال و ناموسشان از هر خطری محفوظ است) و تعظیم میکند و سر فرود می آورد به شما کسیکه هیچگونه فضیلت و مزیتی (در حسب و نسب) بر او ندارید، و نه احسانی به او کرده اید، و میترسد از شما آنکه از غلبه و تسلط شما ترسی ندارد و شما را حکومت و سلطنتی بر او نیست (تا بترسد، پس خوف پادشاهان و بزرگان در اقصی بلاد روی زمین به واسطه عظمت دولت اسلام است، نه از توانائی و شمشیر شما، اکنون سبب کفران چنین نعمتی چیست) و می بینید پیمانهای خدا شکسته شده و به خشم نمائید (اهل شام بر خلاف دستور الهی رفتار کرده و معاویه برامام منقرض الطاعه یاغی گردیده و به فرمان او اموال مسلمانها و معاهدین را که در پناه اسلامند

غارت مینمایند و شما ساکت نشسته با اینکه توانا هستید از ایشان جلوگیری نمی نمائید(و حال آنکه برای شکستن پیمانهای پدرانتان)که در مقابل پیمانهای الهی اهمیتی ندارد(حاضر نیستید و آن را ننگ میدانید، و)شما کسانی هستید که(احکام خدا بر شما وارد میشد)از شما میپرسیدند(و از شما صادر میگشت)شما پاسخ میگفتید(و به شما رجوع و بازگشت مینمود)در مرافعه قضاوت میکردید(پس مقام و منزلت خود را به ستمگران)معاویه و پیروانش(واگذارده و زمام کارهایتان را بدست ایشان سپردید، و در احکام الهی به آنها تسلیم شده از آنان پیروی کردید، در حالتی که ایشان)در تکالیف شرعیه(به شبهات و آراء باطله عمل میکنند، و در پی شهوات و خواهشهای نفسانی میروند، و)لیکن بدانید که این تسلط و توانایی برای آنها نمیماند، بلکه(سوگند به خدا اگر شما را در زیر هر اختری متفرق سازند)در شهرها پراکنده نمایند(هر آینه خداوند شما را برای روز بد ایشان گرد آورد)تا ببینید چگونه از آنان انتقام میکشد(.

خطبه ۱۰۶-در یکی از ایام صفین

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در یکی از روزهای جنگ صفین (برای توبیخ و سرزنش اصحاب خود پس از شکست و فرار از لشگر شام و برگشتن و فتح نمودن آنان): (در کارزار) گریختن و پشت کردن شما را از صفهاتان دیدم، اهل شام که جفاکارانی بدخو و پست و عربهای بادیه نشین هستند شما را گریزاندند، در حالتیکه شما از برازندگان و جوانمردان عرب هستید، و چون تقدم بینی (نسبت به اعضای بدن) شریف و مقدم و مانند کوهان شتر بلند مرتبه و بزرگتر از آنها میباشید (پس در این صورت شکست و فرار سزاوار شما نبود) دردهای سینه من شفا یافت (غم و اندوهم زائل گشت) آنگاه که دیدم در آخر کار آنها را میراندید، چنانکه شما را رانده بودند، و از سنگرهاشان دور مینمودید، چنانکه شما را دور کرده بودند، و بوسیله شمشیرها آنها را کشته مستاصل و بیچاره میکردید، و نیزه ها بر ایشان میزدید (تا اینکه بر اثر فرار) اولشان به آخرشان سوار میشدند (روی هم می افتادند) مانند شترهای تشنه رانده شده که از حوضها و آبگاهها‌شان منع کرده دور نمایند.

خطبه ۱۰۷-حادثه های بزرگ

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است و آن از خطبه هائی است که در آن (خداونـد سـبحان را سـپاس گزارده و رسول اکرم را سـتوده و به بعضـی از کمالاـت و کرامات خویش اشاره نموده، و) فتنه و فساد و خونریزیهایی را که پیش می آیـد بیان فرموده: سپاس خدایی را سزا است که به سبب خلقت و آفرینشی که فرموده (و دلیل بر ربوبیت او است) به خلائق آشکار شده است، و به حجت و برهـان خـویش (آثـار قـدرت) نزد دلهـای ایشـان ظـاهر و نمایـان است، بـدون به کـار بردن فکر و اندیشـه آفریـدگان را ایجاد فرمود، زیرا اندیشه ها سـزاوار نیست مگر به کسانیکه دارای ضـمائر (قوای مدرکه باطنیه) باشـند و خداوند فی نفسه دارای ضـمیری نیست (زیرا کسـیکه برای ادراک چیزی به قوای ادراکیه نیـاز داشـته باشـد البته ممکن است، و واجب الوجود ممکن نمیباشـد) و علم او به باطن و کنه نادیدنیها نفوذ (حاجب و مانعی برای او نیست) و به کوچکترین افکار و اسـرار (دلها که اطلاع از آن برای کسی ممکن نباشد) احاطه دارد.

قسمتی از این خطبه است در وصف پیغمبر صلی الله علیه و اله: خداوند سبحان رسول اکرم را برگزید از شجره پیغمبران (آل ابراهیم) و از چراغدان روشنایی (که نور هدایت و رستگاری از آنان تابان بود) و از بالای پیشانی (که اشرف و افضل بر دیگرانند) و از ناف بطحاء (مکه معظمه) و از چراغهای تاریکی (پدران آن بزرگوار همه چون چراغ راهنمای سرگردانان بودند) و از سرچشمه های حکمت (که همه دارای دین و شریعت بوده و دیگران علم و حکمت از آنها می آموختند).

و قسمتی از این خطبه است (در وصف خود و توبیخ اصحابش فرموده): (امام علیه السلام) طبیبی است (روحانی) که به وسیله طب و معالجه خویش (برای بهبودی امراض مهلکه و بیماریهای گوناگون در میان خلایق) همواره گردش میکند، و مرهمهایش (علوم و معارفش) را (برای زخم دلهایی که به تیغ نادانی و گمراهی مجروح گشته) محکم و آماده کرده است، و ابزارها را (به آتش نهی از منکر و ترسانیدن از عذاب الهی) سرخ کرده و تافته است، هرجا که لازم باشد مرهمها و ابزارهای داغ کردن را به روی آن می نهد، و جاهای مجروح و نیازمند به معالجه، دلهای کور (از دانش) و گوشهای کر (از شنیدن حق) و زبانهای لال (از گفتن سخنان راست) است، این طبیب روحانی بوسیله دوا و معالجه خود بیماریهای غفلت و نادانی و حیرت و سرگردانی را رسیدگی و معالجه مینماید (و لیکن) بیماران از روشنیهای حکمت و عرفان استفاده نکرده اند، و به آتش زنه های علوم و معارف درخشان آتش نیفروخته اند، پس آنان مانند چارپایان چرنده (که شعور نداشته تمام همت و سعیشان صرف خوردن و آشامیدن است) و همچون سنگهای سخت بنیان (که چیزی را درک نمیکنند) میباشند.

برای صاحبان بصیرت و بینایی پوشیده ها آشکار و برای اشتباه کننده راه حق هویدا گشت (بوسیله امام حقایق و اسرار علوم که دشـمنان دین پنهان نموده درصـدد خاموشـی نور حق برآمـده بودنـد نمایان گردید، پس برای جاهل و نادان جای عذری باقی نمانـده) و قیامت پرده از روی خود برداشـته و علامت و نشانه آن برای دارنـده فراست و زیرکی ظاهر گردیـد (پیغمبر اکرم در تمام شـئون زنـدگی تا قیامت آنچه را بشـر به آن نیازمنـد است بیان فرموده به طوری که گویا قیامت برپا شده است، پس جای سخن باقی نمانـده تا منتظر باشـید پیغمبر دیگری مبعوث شود و راه خیر و صـلاح و فساد را بیان نماید) چه شده که شـما را می بینم پیکرهای بی جان و جانهای بی پیکر (بعضـی مانند مرده ها نمیفهمید و از دشـمن جلوگیری نمیکنید، و جمعی دارای جان یعنی عقـل بوده میفهمیـد و لیکن دنیـاپرست بوده به جنـگ نمیرویـد) و (شـما را می بینم) عبادت کننـدگان بـدون پرهیزکاری (جنگ کننده بی ثبات قدم) و بازرگانان بدون سود (مغلوب شده شـکست خورده) و میباشـید بیدار چون خواب رفته، و حاضر چون غائب، و بینا چون کور، و شـنوا چون کر، و گویا چون لال (تسلط دشمن را بر خود می بینید و از آنها جلوگیری نمیکنید با اینکه توانائی دا

رید(؟.

(امام علیه السلام در این فصل از تباهکاریها و احوال مردم آخرالزمان خبر میدهد:) این بیرق فتنه و فساد (در آخرالزمان) بیرق گمراهی است که بر قطب و میان ضلالت برپا شده است و با شعبه ها و شاخه هایش پراکنده گردیده (همه جا را فرا میگیرد) شما را به پیمانه خود وزن میکند (گمراه مینماید) و با دست خود (چون چارپای چموس) شما را میکوبد (ذلیل و خوار میگرداند) قائد و پرچمدار آن بیرق از ملت اسلام خارج و بر (راه) ضلالت ایستاده است، پس در آنروز از شما (مسلمانان) باقی نماند مگر ته مانده ای (کمی) مانند آنچه در ته دیگ باقی است، یا خرده ای چون خرده دانه ای که در ته جوال میماند، بیرق ضلالت و گمراهی شما را میمالد مانند مالیدن چرم دباغی و میکوبد مانند کوفتن کشت درو شده (شما را به منتهی درجه خفیف و خوار میسازد) مومن خداپرست را (برای آزردن) از میان شما جدا میکند مانند پرنده که دانه فربه را از میان دانه لاغر بیرون میکشد، این راهها شما را به کجا میبرد؟ (با عقائد باطله و اندیشه نادرست کجا میروید) و تاریکیها(ی جهل و نادانی) شما را چگونه حیران و سرگردان مینماید؟ و دروغها (آروزهای بیجا) چسان شما را فریب میدهد؟ و از کجا شما را (برا

ی گمراه شدن(می آورند؟ و چطور شما را)از راه حق(بازمیگردانند، پس برای هر مدتی سرنوشتی است و برای هر غائبی بازگشتی)این فتنه و فسادها در زمان معینی واقع خواهد شد(پس از عالم ربانی خودتان)امام علیه السلام، پند و اندرز(بشنوید، و دلهای خویش را)برای قبول(حاضر نمائید، و چون شما را صدا زند)از خواب غفلت(بیدار شوید،

و باید پیشرو و جلودار هر قومی به پیروان خود راست گوید)و جای دارای آب و گیاه که صلاح باشد برای ایشان اختیار کند، و در نصیحت و پند خیانت ننماید، چنانکه در مثل است الرائد لایکذب اهله یعنی جلودار به پیروانش دروغ نمیگوید، خلاصه حاضرین این علوم و اخبار را که میشنوید برای غائبین از روی راستی بگوئید(و پراکندگی خویش را جمع آوری نماید)تفرقه حواس و افکار بیهوده به خود راه ندهد(و ذهن و زیرکیش را آماده کند)که آنچه میشنود به دیگران بی کم و بیش برساند(پس آن عالم ربانی امر)دین و دنیا(را برای شما شکافت همچون شکافتن دانه مهره)که باطن آن نمایان است(و پوست کند آن را مانند کندن پوست درخت برای بیرون آوردن صمغ)هر امری را برای شما واضح و آشکار نمود(پس هنگامیکه بیرق ضلالت برپا گردد باطل و نادرستی در مواضع خود جای گرفته جهل و نادانی بر مرکبهایش سوار (باطل همه جا را فرا گرفته و جهل برقرار) شود و طغیان و فتنه بسیار و دعوت کننده به راه حق کم شود، و روزگار حمله آورد مانند درنده گزنده (خونریزی بسیار واقع گردد) و شتر نر باطل پس از خاموشی به صدا درآید (مست شود یعنی باطل قوت گیرد) و مردم بر اثر معاصی با یکدیگر برادر شده و بر اثر دین از هم دور گردند و بر اثر دروغ با یکدیگر دوست گشته و بر اثر راستی دشمن شوند

(بـا معصـیت کـاران برادر و یـار و بـا نیکان دور و بیزار گردنـد) پس در آن روزگار فرزنـد سـبب خشم (و غصه پـدر) و باران موجب حرارت و گرمـا گردد (مردم از آن بهره نبرده زیان می بیننـد) و مردمان پست فراوان و نیکان کمیاب شونـد، و اهل آن زمان چون گرگان و پادشاهانش درنده و مردمان میانه و ضـعیف الحال طعمه ها(ی سـتمکاران) و فقراء (از سـختی و رنجوری در حکم) مردگان باشـند، و راستی از بین رفته دروغ شائع میشود، و دوستی به زبان و دشـمنی مردم با هم به دلها است، و فسق و فجور (زنا میان ایشان افتخار و) باعث نسب شود، و عفت و پاکدامنی موجب شـگفت، و اسـلام مانند پوستین وارونه پوشـیده شود (مردم متلبس به لباس اسلام هستند، و لیکن گفتار و کردارشان بر خلاف دستور اسلام میباشد(.

خطبه ۱۰۸–توانایی خداوند

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در صفات کمال و جلال خداوند و اوصاف فرشتگان و فریب خوردن مردم از دنیا و بیـان حشـر و نشـر انسـان و پـاره ای از منـاقب پیغمبر اکرم): هر موجودی برای خداونـد خاضع و فروتن و هر چیزی به او قائم است (هستی همه اشیا به دست قدرت و توانائی او است) بی نیاز کننده هر فقیر و درویشی و ارجمند گرداننده هر ذلیل و خوار و توانائی دهنـده هر ناتوانی و گریزگاه هر سـتم رسـیده ای است، گفتار هر گوینده را میشـنود، و بسـر و نهان هر خموشـی دانا است، و روزی هر زنـده ای را متکفـل است، و مرجع و بازگشت هر که بمیرد بسوی او است، چشـمها تو را ندیـده انـد تا از تو خبر بدهنـد (و چگونگیت را بیان کنند) بلکه بودی پیش از وصف کنندگانی که آفریده ای، خلائق را به جهت ترس از تنهائی نیافریدی و آن را برای سودی ایجاد نفرمودی، و جلو نمی افتد از تو هر که را طلب نمائی، و از چنگ تو بیرون نمیرود آنکه را بگیری، و سلطنت تو را کم نمیکند کسـی که تو را معصیت و نافرمانی نماید، و به ملك و پادشاهی تو نمی افزاید کسی که از تو اطاعت و پیروی کند، و امر تو را باز نمیگرداند کسـی که به قضاء و قدر تو راضـی و خوشنود نباشد، و از تو بی نیاز نمیشود کسی که

از فرمانت روگرداند (بلکه با اعراض از فرمانت هم به تو نیازمند است) هر پنهانی نزد تو آشکار و هر غائبی حاضر است (پنهان و آشکار و حاضر و غائب نزد او یکسان است، زیرا علم او که عین ذات او است به همه اشیاء احاطه دارد) تو همیشه هستی و انتهائی برای تو نیست، و توئی منتهی (انتهاء هر چیزی بسوی تو است) پس از (امر و فرمان) تو گریز و فرار نتوان نمود، و توئی جای بازگشت (هر چیز) پس از (عذاب) تو گریزی نیست مگر (رحمت) تو، موی پیشانی هر جنبنده ای به دست (قدرت و توانائی) تو است، و مرجع هر انسانی به سوی تو است، خدایا تو از هر عیب و نقصی منزه و مبری هستی چه بسیار بزرگ است در نظر ما آنچه از آفرینش تو می بینیم، و چه بسیار کوچک است بزرگی آن در پیش قدرت و توانائی تو، و چه بسیار ترسناک است آنچه را که ما (به چشم عقل) می بینیم از پادشاهی (ربوبیت) تو، و چه بسیار حقیر است این دیدن ما در پیش آنچه از ما ناپیدا است از سلطنت (الهیت) تو، و چه بسیار نعمتهائی که از تو در دنیا فرا رسیده، و چه بسیار این نعمتها پست است در جنب نعمتهای آخرت!!.

قسمتی از این خطبه است (در اوصاف ملائکه): بعضی از فرشتگان را در آسمانهای خود ساکن نمودی، و از زمین خویش بلند کردی، آنها (همه فرشتگان) از خلائق (غیر از انبیاء و اوصیاء) به تو داناترند، و ترسناکتر آنانند از تو، و (از این جهت) از ایشان به تو نزدیکترانـد (مقام و منزلتشان بالاتر است) در اصـلاب (پـدران) جای نگرفته، و در ارحام (مادران) درنیامده اند، و از آب پست (منی) آفریـده نشـده انـد، و پیش آمـد روزگار آنها را متفرق و پراکنـده نساخته است، و آنها با مقام و منزلتی که نزد تو دارنـد، و با اینکه همه خواهشـهایشان را در تو گرد آورده انـد (غیر تو چیزی در نظر ندارنـد) و با بسـیاری طاعتشان برای تو، و آنی غفلت نکردنشـان از امر و فرمـانت، اگر کنه و حقیقت تو را که بر آنها پنهان است آشـکار ببیننـد اعمال خود را (در جنب عظمت و بزرگواریت) کوچك شمرده و (از تقصیر در طاعت) خویش را ملالت و سرزنش خواهند نمود، و خواهند فهمید که عبادت و طاعت سـزاوار (الوهیت) تو را بجا نیاورده اند (زیرا عبادت و طاعت آنها به اندازه به معرفت و خداشناسی آنان است، پس چون معرفت زیاد شود عبادت و بندگی بیشتر گردد).

(در این فصل اعتماد مردم را از فریب متاع دنیا خوردن ندمت فرموده سکرات و سختیهای مرگ را یادآوریشان مینماید):
خدایا تو را از هر عیب و نقصی منزه و مبری میدانم که آفریننده خلایق و پرستیده شده هستی، به نیکوئی امتحان و آزمایشت برای خلق خودسرائی (بهشت) آفریدی، و در آن خوانی گستردی که شامل آشامیدنی و خوردنی و زنان و خدمتگزاران و قصرها و نهرها و کشتها و میوه ها است، پس فرستادی دعوت کننده (پیغمبر اکرم) را که (مردم را) به سوی آن بخواند، پس اجابت دعوت کننده ننموده به نعمتهائی که ترغیبشان نمودی رغبت نکرده به خوشیها که تشویق فرمودی مشتاق نگشتند (بلکه) به مرداری (دنیا) روآورند که به خوردن آن رسوا گشتند، و بر دوستی آن اتفاق نمودند، و هر که به چیزی عاشق شود چشمش را کور ساخته و دلش را بیمار گرداند (به طوری که عیب آن را ننگریسته زشتیش را نیکو بیند) پس او به چشمی که (مفاسد آن را) نمی بیند می نگرد، و به گوشی که (حقائق را) نمیشنود میشنود، خواهشهای بیهوده عقل او را دریده و دنیا دلش را مرانده و شیفته خود نموده است، پس او بنده دنیا است و بنده هر که چیزی از دنیا در دستش میباشد، به هر طرف که دنیا گردید به سوی آن میگردد

، و به هرجا که رو آورد به آن متوجه میشود، از منع کننـده و پنددهنده (قرآن کریم) که از جانب خداوند است متنبه نشده پند نمی پـذیرد، و حال آنکه می بینـد که گرفته شده ها چنان غافلگیر گردیدند که فسخ و رجوع و بازگشتی برای آنها نیست (که بگویند خدایا اگر ما را به دنیا برگردانی به آنچه دسـتور فرمائی رفتار خواهیم نمود) چگونه آنچه را که نمی پنداشـتند (مرگ) به ایشـان فرود آمـد و جـدائی از دنیـا که به آسودگی خـاطر در آن بودنـد به آنها رو آورد و به آخرت که به آنان وعـده داده میشدند وارد گشتند،

پس سختیهائی که به ایشان رو آورد به وصف درنمی آید، سختی جان دادن و غم و اندوه آنچه از دست رفته آنان را فرا گرفت و دست و پایشان سست شد و رنگهایشان تغییر نمود، پس از آن آثار مرگ در آنها زیاد شد تا اینکه میان هر یک با گفتارش حائل گردید (از سخن گفتن بازماند) و او در بین اهل بیت خود به دیده اش (اضطراب و نگرانی آنان را) می بیند، و به گوشش (آه و ناله آنها را) میشنود، و عقلش بجا و فهم و ادراکش برقرار است، به فکر می افتد که عمر خود را چسان به سر برده و چگونه روزگارش را گذرانیده، و به یاد می آورد مالهائیکه جمع کرده و برای بدست آوردن آنها (از حلال و حرام) چشم پوشیده، و آنها را از جاهائیکه (حلیت و حرمت آن) آشکار و مشتبه بوده بدست آورده، به تحقیق زیانهای جمع آوری آن اموال (کیفری که بر آن مترتب است) دچار او گشته، و بر جدائی از آنها مطلع گردید، این اموال بعد از او باقی میماند برای زنده ها که در آنها متنعم بوده خوش میگذرانند، پس (خوشگذرانی از) آن اموال بی مشقت برای غیر او است، و بار گران آن بار بر پشت او میباشد، و آن مرد مرهون به آن اموال است (از حساب و بازپرسی آن اموال رها نشده راه فراری برای او نیست) پس بر اثر

آنچه (سختیها) که هنگام مرگ برایش آشکار شده پشیمان گشته دست خود را به دندان میگزد، و بی میل میشود به آنچه در ایام زندگانیش به آن مائل بوده، و آرزو میکند که کاش کسیکه مقام و منزلت او را آرزو داشت و بر اموالش رشگ میبرد آن اموال را جمع کرده بود، نه او، پس پیوسته (آثار) مرگ در بدن او هویدا گردد تا اینکه گوش او هم مانند زبانش از کار بازماند (سخنی نمیشنود) و میان اهل بیت خود در حالی میماند که نه به زبان گویا است و نه به گوش میشنود، چشم خویش را به نگریستن چهره های ایشان باز میکند حرکات زبان آنان را می بیند و سخنشان را نمیشنود، پس (آثار) مرگ بیشتر شده به او در آویخته چشمش را هم فرا گیرد (دیگر چیزی را نخواهد دید) چنان که گوشش را فرا گرفته (چیزی را نمی شنید) و جان از بدنش خارج گردد، پس مرداری است میان اهل بیتش که از او وحشت نموده و از نزدیک شدن به او دوری کنند، نه گریه کننده ای را همراهی مینماید و نه خواننده ای را پاسخ میدهد، پس از آن او را برداشته به سوی (آخرین) منزل در زمین (قبر) می آورند و در آن جا او را (تنها گذارده) به عملش می سپارند، و دیدن او را ترک خواهند نمود.

(پس از آن امـام علیه السـلام چگونگی بازگشت خلائق را در قیامت شـرح میدهـد:) تا وقت آنچه خداونـد درباره مردم تعیین نموده به سر آید، و مقدرات عالم پایان یابد، و آخر خلائق به اول آنها ملحق گردد (همه بمیرند) و فرمان خداوند برای تجدید خلق (زنده شدن مردگان) که به آن اراده مینماید برسد (آنگاه) آسـمان را به حرکت آورده میشـکافد و زمین را منقلب نموده متزلزل گردانـد، و کوههای آن را از جا کنـده پراکنده سازد، و از هیبت و ترس جلالت و عظمت و غلبه خداوند بعضـی از آن کوهها بر بعضـی کوبیـده شود، و بیرون آورد هر که در زیر زمین است، پس آنان را بعـد از کهنه شـدن نوگردانـده اجزائشانرا پس از پراکنـدگی گرد آورد، سـپس آنهـا را از هم جـدا می سازد برای آنچه که اراده می فرمایـد از سوال و پرسـش اعمال و کردار پنهانی آنان، و ایشان را دو دسـته نموده دسـته ای را (که در دنیا خوبی کرده و فرمان برده اند) نعمت عطا می کند، و از دسـته ای (که بـد کرده و فرمـان نبرده انـد) انتقـام می کشـد، اما پاداش اهل طاعت را در جوار رحمتش قرار داده و در بهشـت جاودانی خود جای می دهد، بهشتی که داخل شوندگان در آن خارج نشوند، و تغییر حال (گرمی و سـردی و پیری و جوانی و مانند آنها) به

ایشان رخ ندهد، و ترسها به آنان رو نیاورد، و به بیماریها مبتلی نگردند، و خطرها عارضشان نشود، و سفرها آنها را تغییر نداده از جائی به جائی نبرد (تا به غم و انـدوه غربت و دوری از خانـدان گرفتار شونـد) و اما کیفر اهل معصـیت آن است که آنان را در بـدترین جـائی (دوزخ) وارد سـازد، و دسـتها را به گردنهاشـان ببنـدد، و موهـای پیشانیشـان را به قـدمها پیوسـته گردانـد، و پیراهنهائی از قطران (روغنی است بسیار بدبو) و جامه های آتش سوزان به ایشان بپوشاند، در عذابی باشند که گرمی آن بسیار سوزنده باشد و در خانه ای که در را به روی اهل آن بسـته باشـند (نتوانند بیرون آیند) در آتشی هستند بسیار سوزان و با غوغا دارای زبانه بلند گشته و صدای ترساننده، مقیم در آن آتش بیرون نرود، و از اسیر و گرفتار آن فدیه (مالی که برای استخلاص اسـیر می دهنـد) قبول نمی شود (چون گرفتار در آتش دوزخ مالی نـدارد تا برای رهایی خود بدهـد و بر فرض هم که داشـت نمی پذیرنـد) و غلها و بنـدهای آن شکسـته نمی شود، مـدتی برای آن نیست تا به نهایت رسد و نه زمان معینی برای ساکن در آن می باشد تا به سر آید (و ایشان را از عذاب برهاند، اللهم انا نعوذ منها برحمتك التی سبقت غضبک).

قسمتی از این خطبه در وصف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله (و اوصیاء آن حضرت) است: رسول اکرم دنیا را کوچک می دید و آن را خرد می پنداشت (دل به آن نبست) و اهمیتی نداده آن را پست دانست، و می دانست خداوند سبحان او را برگزیده (محبت و دوستی) دنیا را از او دور گردانیده، و چون کوچک و پست است آن را در نظر غیر آن حضرت جلوه داده (دنیا را نصیب دنیاپرستان قرار داده) پس آن بزرگوار هم قلبا از آن اعراض و بی میلی نمود، و یاد آن را از نفس خود دور گردانید (به ذکر آن مشغول نبود) و دوست داشت که زینت و آرایش آن را به چشم نبیند تا از زینت آن لباس آراسته نخواهد، یا اقامت در آن را آرزو نکند، از جانب پروردگارش (با حجت و دلیل) تبلیغ احکام نمود، و امت و پیروان خود را (از عذاب الهی) ترسانیده پند و اندرز داد، و آنان را مژده رسانده به سوی بهشت دعوت فرمود.

(ائمه اثنی عشر علیهم السلام) از شجره نبوت هستیم، و از خاندانی می باشیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده، و ما، کانهای معرفت و دانش و چشمه های حکمتها می باشیم، یاران و دوستان ما در انتظار رحمت الهی هستند، و دشمن و بدخواه ما غضب و خشم خداوند را مهیا است (چون دشمن اهل بیت حتما به عذاب گرفتار خواهد شد، پس مانند آنست که گویا مهیای عذاب الهی است).

خطبه ۱۰۹–اندرز به یاران

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در بیان اسباب تقرب به خداوند و حفظ شعائر اسلام): برترین وسیله تقرب به سوی خداوند سبحان (ده چیز است، اول:) تصدیق و اعتراف بیگانگی خداوند و رسالت فرستاده او (محمد صلی الله علیه و اله) است، و (دوم:) جهاد و جنگیدن در راه حقتعالی است (با کفار و دشمنان دین) که سبب بلندی (و رکن اعظم) اسلام است، و (سوم:) کلمه اخلاص (گفتن لا اله الا الله) است، که فطری و جبلی (بندگان الهی) است (خداوند مردم را بر این فطرت آفریده که هر کس تصدیق دارد که برای او خدائی است بی همتا و بی شریک) و (چهارم:) برپا داشتن نماز که نشانه ملیت دین اسلام است (بزرگترین رکن دین است، و از جهت عظمت و اهمیت آن را نفس ملت و دین فرموده) و (پنجم:) زکوه است که سهمیه ای است از جانب خدا تعیین گشته دادن و پرداخت آن (به مستحقین) واجب است، و (ششم:) روزه ماه رمضان است که سپری است (برای جلوگیری) از عذاب، و (هفتم) حج نمودن خانه خدا و به جا آوردن عمره آن که حج و عمره فقر و پریشانی را می زداید و گناه را می شوید و پاک می سازد،

و (هشتم:) صله رحم (احسان و نیکویی به خویشان) است که سبب افزایش مال و طول عمر است، و (نهم:) صدقه دادن (احسان به فقراء و درماندگان) است، صدقه پنهانی گناه را می پوشاند (به سبب آن خداوند عقاب معصیت و گناه را کم می فرماید) و صدقه آشکار مردن بد (مرگ ناگهانی، غرق شدن، سوختن، زیر آوار رفتن و مانند آنها) را دفع می کند، و (دهم:) بجا آوردن کارهای پسندیده (مانند احسان و نیکی و اصلاح بین برادران) که کارهای نیک، شخص را از مبتلی شدن به ذلتها و خواریها حفظ می کند (نیکوکار در دنیا و آخرت سرفراز بوده و به ذلت و بدبختی دچار نمی شود).

شتاب کنید در یاد نمودن خدا که یاد خدا بهترین ذکر است، و رغبت نمائید در آنچه (بهشتی) که به پرهیزکاران وعده فرموده که وعده او راست ترین وعده ها است، و هدایت و راهنمائی پیغمبر خود را پیروی کنید که راهنمائی او بالاترین راهنمائی است، و به سنت و طریقه او رفتار نمائید، زیرا طریقه او هدایت کننده ترین سنتها و روشها است، و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است، و در آن اندیشه و طلب فهم نمائید که قرآن بهار دلها است (همه گونه گلهای علوم و حکمتها در دل می رویاند) و به نور هدایت آن شفاء و بهبودی (از بیماری جهل و نادانی) بخواهید که قرآن شفای (بیماری) سینه ها است، و آن را نیکو بخوانید (الفاظش را بی غلط خوانده معنیش را رعایت نموده در احکامش تفکر و اندیشه کنید) که آن سودمندترین گفتار است، و (باید رفتار عالم به قرآن طبق دستور باشد، چون) عالمی که بر خلاف علمش رفتار کند به جاهل و نادانی مانند سرگردان که از جهل و نادانی به هوش نیاید (آنجا که علم سودی ندهد تدبیری باقی نمی ماند) بلکه حجت و دلیل بر عقاب او (در قیامت از حجت و دلیل بر عذاب جاهل) بیشتر است، و حسرت و اندوهش زیادتر، و نزد خدا توبیخ و سرزنشش افزونتر (چون دانست

ه معصیت و نافرمانی نموده و اهمیتی به دستور الهی نداده و بر خلاف آن رفتار کرده که این خود بزرگترین گناهان است).

خطبه ۱۱۰-در نکوهش دنیا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در مذمت دنیا و دوری کردن از آن): پس از حمد بر خدا و درود بر پیغمبر اکرم، شما را از (دل بستن به) دنیا برحذر می دارم، زیرا دنیا (به کام دنیاپرستان) شیرین و (در نظر آنان) سبز و خرم است، به شهوتها و خواهشهای بیهوده پیچیده شده است، و به وسیله متاعهای زود از بین رونده (با خواهان) اظهار دوستی می نماید، و به زیورهای اندک (مردم را) به شگفت آورده شاد می نماید، و برای آروزها(ی بیجا که اطمینان به آن نیست) و فریب (نادانان) خویش را آرایش نموده (مانند فاحشه ای که خود را بیاراید تا سرمایه دین و دنیای خواهانش را برباید) شادی آن پایدار نیست، و از درد و اندوهش آسوده نمی باید گشت، بسیار فریبنده و زیان رساننده است، تغییردهنده حالات است (توانگری را به درویشی و آسایش را به سختی و زندگی را به مرگ و تندرستی را به بیماری تبدیل می نماید، و یا مانع و جلوگیر است از بدست آوردن سعادت همیشگی و بهشت جاودانی) فانی و نابود و تباه می گردد، شکمخواره ای است که (همه را) هلاک می نماید (شکم خاک از طعمه انسان هرگز سیر نشود و طبع افلاک از تباه ساختن آدمیان ملول نگردد) زمانیکه آرزوی راغبین به دنیا

که به آن خوشنود هستند به نهایت رسید دنیا از اینکه می باشد تجاوز نمی کند همچنانکه خداوند تعالی (در قرآن کریم س ۱۸ ی ۴۵)

می فرماید: کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروره الریاح، و کان الله علی کل شی ء مقتدرا یعنی مثل دنیا مانند گیاه زمین است که به آبی که آن را از آسمان فرستادیم، آمیخته شد (از آن نشو و نما نمود) پس بامداد (روز دیگری) آن گیاه خشک گردید به قسمی که بادها آن را پراکنده می سازند، و خداوند بر همه چیز (هر کار) قادر و توانا است (خوشنودی و آسایش دنیا به گیاهی ماند سبز و خرم که به اندک زمانی خشک گشته هستی آن به باد فنا می رود) هیچ مردی از متاع دنیا مسرور و شادمان نبوده مگر آنکه در پی آن گریه گلوگیر (با غم و اندوه) به او روآورده است، و از خوشیهایش به کسی رونیاورده مگر اینکه از بدیهایش به او زیانی رسانده (هیچکس به دلخواه از دنیا شکمی سیر نکرد و به آرزوی خود نرسید مگر اینکه دنیا پشت کرده نعمت از او باز گرفت) و در دنیا او را باران فراخی و خوشبختی تر نساخت مگر اینکه ابر بلاء پی در پی بر او بارید، و (چون رفتار دنیا اینگونه است) شایسته است که در اول بامداد یار و یاور انسان بوده او را همراهی نماید

و در شب تغيير يـافته دشـمنش گردد، و اگر طرفی از آن گوارا و شـيرين باشـد طرف ديگرش تلـخ و پر وبـا (بيماری کشـنده) است، هيچکس از خوشـی آن به مراد نمی رسد مگر اينکه از مصائب و اندوههای آن رنج و سـختی را دريابد، و در بال امن و آسودگی شبی را به سر نبرد مگر اينکه بامداد بر روی جلو بالهای خوف و ترس بگذراند، بسيار فريبنده ای است که هر چه در آن است می فريبـد، و فـانی شـدنی است که هر که در آن است نـابود می شـود، خير و نيکوئی در هيچيـک از توشه هـای آن نيست مگر در تقوی و پرهيزکاری، هر که انـدکی از متاع دنيا را اخـذ نمايد بدست آورده چيزی که او را (از سـختی حساب و بازرسـی در قيامت) بسـيار ايمن گرداند، و هر که زياد گرد آورد دريافته چيزی که (هنگام حساب) بسـيار او را هلاک خواهد نمود، و (در دنيا هم) به زودی از او زائل می گردد، چه بسـيار است کسيکه به دنيا اعتماد و دلبستگی داشته و دنيا او را دردمند می سازد، و چه بسيار است کسـی که به دنيا اطمينان داشـته و دنيا او را بر خاک می اندازد، و چه بسيار است کسی که دارای مرتبه بزرگ بوده و دنيا او را کوچک و پست می گرداند، و چه بسـيار است کسی که دارای افتخار و خودخواهی است دنيا او را ذليـل و خوار می نمايـد،سـلطنت و ريـاست دنيـا گردنـده است (گـاه اين را باشـد و گـاه آن را) و خوشـگذرانی آن تيره (با کدورت) است و آب پاکيزه آن (که دنياپرستان را گوارا است،

نزد مردم دانا و بینا) شور و ناگوار است، و شیرینی آن مانند شیره درخت بسیار تلخ است، و طعام آن زهرهائی است کشنده و وسائل آن (چیزهائیکه به آن دلبستگی دارند) مانند ریسمانهای پوسیده و تکه تکه شده است، زنده آن به سمت مرگ و تندرست آن به سوی بیماری رهسپار است، پادشاهی آن از دست رفته و ارجمند آن زیر دست، و ثروتمند آن به نکبت رسیده، و همسایه آن (ساکن دنیا) مالش غارت گشته است.

آیا در جاهای آنانکه پیش از شـما بودند نیستید؟ و حال آنکه عمرهای ایشان درازتر و آثارشان پاینده تر و آرزوهاشان بیشتر و جمعیتشان آماده تر و لشـگرهاشان انبوه تر بود، دنیا را به هر طوری که بود پرستیده برگزیدند، پس از آن کوچ کردند (مردند) بدون توشه ای که همراه برداشـته یا مرکبی که راه را بپیماید، آیا به شـما خبر رسیده که دنیا (هنگام مردن پیشینیان) خود را (یا کسـی را) به آنها فـدیه داده باشـد (تا نمیرند) یا آنان را همراهی کرده، و یا از روی نیکوئی درباره ایشان کمکی نموده؟ (نه!!) بلکه پایه زنـدگیشان را به سـختیها و مصائب دردناک سـست گردانیده و جنبانیده و رخسار و پیشانیهاشان را به خاک مالیده و زیر دست و پای سـتوران آنان را لگـدکوب کرده، و یاری کردنش این بوده که پیش آمدهای سـخت روزگار را بر سـر ایشان وارد ساخته است، پس دیدیـد تغییر و بی آشـنائی (دشـمنی) دنیا را به کسانی که به آن نزدیک شده و آن را برگزیده و به آن اعتماد نمودند؟ تا اینکه از آن برای همیشه جدا گشته کوچ کردند (دیگر بازگشتی برای آنان نیست) و آیا جز گرسنگی توشه ای و جز تنگی (گور) جائی و جز تاریکی (قبر) نوری به ایشان داد، یا در پی آنان جز پشـیمانی سـختیهاشان را تـدارک نمود؟ آیا چنین دنیا(ی بیوفائی) را اختیار می کنیـد، یا به آن دل می بندید، یا برای به دست آوردنش حرص زده کوشـش دارید؟ بد سرائی است برای کسیکه به آن بدگمان نبوده و هنگام اقامت در آن از خطرش خوف و ترس نداشته است، پس بدانید با اینکه خودتان هم می دانید (بالاخره) دنیا را ترک گفته از آن کوچ خواهید نمود، و پند بگیرید در آن از کسانی که می گفتند:

کیست که در قوت و توانائی از ما برتر باشـد (همه مردنـد، و) بر مرکب چوبین سوار نموده به سوی گورشان بردنـد، پس آنان را سوار نمی خواننـد (زیرا راکب کسـی است که اختیـار مرکوب را در دست داشـته باشـد) و در گورهاشـان نهادنـد و آنها را میهمـان نمی خواننـد (زیرا میهمـان کسـی را گوینـد که به پای خود به جائی برود از او پـذیرائی نماینـد) و برای ایشان از کف زمین قبرها و از خاک کفنها و از استخوانهای پوسیده و شکسته همسایه ها تعیین گردید، آنان همسایگانی هستند که هر که آنها را بخواند جواب نمی دهند، و ظلم و ستمی را (از خود) جلوگیری نمی نمایند، و از نوحه سرائی ملتفت نیستند، اگر باران بر ایشان بارید شاد نشدند، و اگر تنگدستی به آنها رو آورد نومید نگشتند (از غم و اندوه و سختی جهان آسوده و به خویشتن مبتلی او گرفتارنـد(گرد همنـد و تنها هسـتند، و همسایه انـد و از هم دورنـد)چون از حال هم خبر ندارند(با هم نزدیکند و به دیـدار یکدیگر نمی روند، و خویشانند و اظهار خویشـی نمی نمایند، بردبار می باشـند که کینه در دل ندارند، و ناداننـد)چیزی درک نکرده نمی فهمنـد(و کینه هاشان از بین رفته، از درد و انـدوه آنها کسـی باک نـدارد، و امیـدی به کمک و همراهیشان نیست، روی زمین را به زیر آن و فراخی)جهـان(را به تنگی)قبر(و بودن با اهل و یاران خویش را به غربت و تنهایی، روشـنی را به تاریکی تبدیل نمودند، و به درون خاک آمدند)

برگشتند(همان طوری که برهنه و عریان از آن جدا شده)به وجود آمده(بودند، با اعمال و کردارشان از دنیا به سوی زندگانی همیشگی و سرای ابدی کوچ کردند)و در آنجا دوباره زنده می شوند و دیگر نمی میرند، خواه نیکوکار خواه بدکار(چنانکه خداوند سبحان)در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۰۴(می فرماید: کما بدانا اول خلق نعیده، وعدا علینا، انا کنا فاعلین یعنی همچنان که در آغاز خلق را ایجاد نمودیم آنها را بازگردانیم، و این وعده ما حتمی است که انجام خواهیم داد)خدایا به حق علی علیه السلام در همه شدائد و سختیها تا انجام کار ما را یاری فرموده از روی فضل و کرمت با ما رف

تار نما، و کن اللهم بعزتک لی فی کل الاحوال رووفا، و علی فی جمیع الامور عطوفا، الهی و ربی من لی غیرك(.

خطبه ۱۱۱-درباره ملک الموت

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که در آن ملک الموت علیه السلام در قبض روح نمودن او اشخاص را یادآوری نموده (و اشاره فرموده که کنه ذات خداوند سبحان درک نمی شود): آیا درک می کنی و می فهمی او را هرگاه (برای گرفتن جان) به منزلی داخل شود؟ یا او را می بینی هرگاه جانی را می ستاند؟ (نه!!) بلکه (شگفت در آن است که) چگونه قبض روح می نماید بچه ای را که در شکم مادرش می باشد؟ آیا از بعض اعضاء مادر بر او وارد می شود؟ یا آنکه روح به اذن و فرمان پروردگارش به سوی او می رود؟ یا ملک الموت با آن بچه در اجزاء درونی ما در او ساکن است؟ چگونه (می تواند) خدای خود را وصف کند کسی که توانائی ندارد از اینکه مخلوقی (ملک الموت) را که مانند خود است (از نیستی به وجود آمده) وصف نماید؟ (پس چنانکه ملک الموت را که مخلوقی از مخلوقات است جز به آثار نمی توان شناخت، به طریق اولی پی به کنه ذات حقتعالی که منزه از ادراک و خالق همه مخلوقات است نتوان برد).

خطبه ۱۱۲–در نکوهش دنیا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در مذمت دنیا و ترغیب به آخرت): شما را از دنیا برحذر می دارم، زیرا دنیا جای پایداری نیست، و فرودگاهی که در آن آب و گیاه طلبید (و به آسودگی در آنجا بمانید) نمی باشد، به چیزهای فریبنده خود را آراسته و به آرایش خویش (مردم را) فریب داده است، سرائی است نزد پروردگارش خوار و پست، پس (از این جهت) حلال آن را به حرام و نیکوئیش را به بدی و زندگانیش را به مرگ و شیرینیش را به تلخی آمیخت، خدایتعالی برای دوستانش آن را صاف و گوارا نگردانیده (بلکه تنگی و سختیها را نصیب آنان قرار داده) و به دشمنانش از دادن آن بخل نورزیده (بلکه گشایش و نعمتهای بسیار به آنها بخشیده، و این خود دلیل خواری و پستی دنیا است، زیرا شایسته نیست نعمت از دوستان گرفتن و به دشمنان بخشیدن) خیر و نیکوئیش اندک است (پس صاحبان همت به آن رغبت ندارند) و شر و بدیش آماده است (پس بینایان از آن ایمنی ندارند) و گرد آمده هایش فانی و نابود و دولتش از دست رفته و آبادیش خراب می گردد (پس خردمندان به آن دل نبندند) چه خیر و نیکوئی است در سرائی که مانند ساختمان شکسته و پی در رفته خراب می شود؟ و چه در عمری که در آن سرا چون ت

مام گشتن و خورده شدن توشه به سر می رسد؟ و چه در مدتی که مثل طی شدن راه پایان می یابد؟ از خواسته های خود قرار دهید آنچه که خدا بر شما واجب کرده (عبادت و بندگی و برای به دست آوردن آن سعی و کوشش نمائید) و برای اداء آنچه از شما خواسته (عمل به فرمانش) از او کمک و یاری بطلبید (هرگز نبایستی از این درخواست غافل ماند، چون منشا به دست آوردن سعادت همیشگی توفیقی است که به هر که خواهد عطا فرماید) و دعوت مرگ را به گوشهای خود بشنوانید (توشه برای این راه پر خطر بردارید) پیش از آنکه شما را بخوانند (بمیرید و تهیدست باشید)

دلهـای پارسایـان در دنیا (از خوف خـدا) می گریـد و اگر چه (به ظاهر) خنـدان باشـند، و حزن و انـدوهشان (از عـذاب الهی) سخت است و اگر چه (در نظرها) شادند، و (به جهت تقصیر در طاعت و بندگی) خشم آنها بر نفسهاشان بسیار است و اگر چه به سـبب آنچه به آنها داده شده (نیکوئی حالشان) مورد غبطه اند. یاد مرگ از دلهای شما پنهان گشته (سختیهای آن را در نظر ندارید) و آرزوهای دروغ شما را فرا گرفته پس دنیا از آخرت به شما بیشتر مسلط گردیده، و دنیای درگذر از آخرت پاینده و برقرار شـما را بیشتر به طرف خود برده است، و شما بر دین خدا با هم برادر (و یگانه) هستید، میان شما را جدائی نینداخته مگر ناپاکی باطنها و بدی اندیشه ها، به این جهت بار یکدیگر را برنمی دارید (در هیچ کاری کمک هم نیستند) و پند و اندرز نمی دهید، و (در نیازمندیها) به یکدیگر بذل و بخشـش نمی نمائید، و با هم دوستی نمی کنید!! چه شده است شـما را که اندکی از دنیا را که می یابیـد شاد می شویـد، و بسـیاری از آخرت که محروم مانـده از دست می دهیـد شـما را انـدوهناک نمی کند؟ و چون کمی از (متاع) دنیا از دسـتتان برود شـما را مضـطرب و نگران می نماید به طوری که حالت اضطراب و بیتابی از آنچه از دست شـما رفته در روهای شـما و در کمی شـکیبائیتان آشکار می گردد؟ گویا دنیا جای همیشگی شما است، و گویا متاع آن برای شما باقی و برقرار خواهند ماند!!

و هیچیک از شما را در ملاقات برادر (هم کیش) خود که می ترسد از عیب گفتن و بدگوئی از او بازنمی دارد مگر ترس از اینکه او نیز عیب او را روبرو بگوید (پس فاش نکردن عیب یکدیگر را روبرو نه از جهت ترس از خدا است، بلکه به جهت ترس فاش شدن عیب خویشتن است، و از این رو است که عیب یکدیگر را به قصد پند و اندرز و اصلاح روبرو نگوئید و در غیاب از خدا نترسیده به قصد افساد فاش مینمائید) به تحقیق برای از دست دادن آخرت و دوستی دنیا با یکدیگر رفیق واقعی گشتید، و دین هر یک از شما مانند لیسیدن به زبان او است (به زبان اقرار کرده به دل باور ندارید) این رفتار شما به کار کسی مانند که از کردار خویش فارغ گشته و رضا و خوشنودی آقای خود را فراهم کرده است (از این جهت با خاطر آسوده هر کاری بخواهید انجام می دهید).

خطبه ۱۱۳-در اندرز به مردم

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در امر به تقوی و پرهیزکاری و مذمت از دنیا و دوری از آن و ترغیب به آخرت): حمد و سپاس سزای خداوندی است که حمد را به نعمتها و نعمتها را به شکر پیوند فرموده (به ازاء نعمتها حمد را واجب کرده و شکر را سبب فراوانی آنها قرار داده) بر نعمتهایش او را حمد می کنیم چنانکه بر بلائش سپاسگزاریم (مقصود آن است که هنگام گرفتاری و آسودگی هر دو بایستی حقتعالی را سپاس گزارد، و حمد بر بلاء از حمد بر نعمت سزاوارتر است، زیرا حمد بر بلا و سختی موجب عطا و بخشش اخروی است که همیشه باقی و برقرار می باشد به خلاف حمد بر نعمت که سبب فراوانی نعمت دنیوی است که فانی و نابود می گردد) و از او کمک و یاری درخواست می نمائیم بر این نفسهای کند و کاهل از آنچه (عبادت و بندگی) که مامور شده است انجام دهد، و شتابنده به آنچه (معصیت و نافرمانی) که نهی شده است از بجا آوردن آن، و آمرزش از او می طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او (لوح محفوظ که برای ثبت اعمال بندگان تعیین فرموده) همه آنها را ضبط کرده، علمی که قاصر و کوتاه نیست (صغیره و کبیره، کوچک و بزرگ را می داند) و کتابی که ترک نکرد

ه (هیچ یک را از قلم نینداخته) و به او ایمان می آوریم و می گرویم مانند ایمان کسی که پنهانیها (سکرات و سختیهای مرگ و سوال قبر و حساب و وارسی قیامت و مانند آنها) را آشکار دیده، و به آنچه که وعده داده شده (بهشت جاودانی برای پرهیزکاران و آتش سوزان همیشگی برای گناهکاران) آگاه گردیده است، ایمانی که با اخلاص شرک را زدوده (و شخص را موحد

می گرداند) و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می برد (و به همین جهت مومن واقعی بی درنگ به دستور خدا و رسول و اوصیاء آن حضرت رفتار می نماید) و گواهی می دهم که معبود به سزا نیست جز خدای یگانه که شریک ندارد، و گواهی می دهم که محمد، صلی الله علیه و اله، بنده فرستاده او است، و این دو گواهی (از روی صمیم قلب و خلوص نیت) گفتار (نیکو) و کردار (پسندیده) را اوج می دهند (و در درگاه الهی به مورد قبول میگذارند، و قبولی عبادت قولی و فعلی هم موکول به گفتن و ایمان به این دو اصل مسلم است) کفه میزانی که شهادتین را در آن می نهند سبک نمی شود (با ایمان به این دو گواهی از بعضی اعمال اهمال شده صرف نظر می نمایند) و کفه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی گردد (بی ایمان به این دو گواهی هیچ یک از اع

مال پذیرفته نیست(.

بندگان خدا شما را سفارش می کنم به تقوی و ترس از خدا که آن تقوی توشه (سفر آخرت) و پناه (از عذاب) است، توشه ای است که (دارنده اش را به منزل) می رساند، و پناهی است که (از سختیها) می رهاند، شنواننده ترین دعوت کننده (رسول اکرم) مردم را بـه آن دعوت فرمود، و بهترین درک کننده (امام علیه السلام) آن را درک کرد (و به آن عمل نمود) پس دعوت کننده آن را شنوانید، و درک کننده آن رستگار گردید. بندگان خدا، تقوی و ترس از خدا دوستان خدا را از ارتکاب حرام باز می دارد، و خوف و ترس (از عذاب را) در دلهاشان قرار می دهد، به طوری که آنان را در شبها (برای نماز) بیدار و در شدت گرمی روزها (برای روزه) تشنه نگاه می دارد، پس آسایش (آخرت) را به رنج (دنیا) و سیرآبی (آن روز) را به تشنگی (امروز) تبدیل نمودند، و مرگ را نزدیک دانسته به انجام عمل نیکو شتافتند، و آرزو را دروغ پنداشته به سر رسیدن عمر را در نظر گرفتند، پس دنیا سرای نابود شدنی و رنج و تغییر حالات و عبرتها است: و از جمله اسباب فنا و نیستی آن است که روزگار (برای نابود کردن) تیرش را به چله کمان نهاده، تیرهای آن به خطا نمی رود، و زخمهایش مداوات نمی شود، تیر مرگ را بزنده، و بیمار

ی را به تندرست، و سختی و ناجوری را به رستگار می اندازد، خورنده ای است که سیر نمی شود، و نوشنده ای است که عطشش تمام نمی گردد. و از جمله اسباب رنج و سختی آن است که مرد فراهم می کند چیزی را که نمی خورد، و بناء می کند آنچه که در آن سکونت نمی نماید، پس به جانب خدا می رود (از دنیا رخت برمی بندد) نه مالی برداشته و نه بنا و ساختمانی

همراه برده (با دست تهی و بی خانمان و حسرت جاودان کوچ می کند). و از جمله اسباب تغییر حالات آن است که می بینی شخصی را که به (فقر و پریشانی) او رحم می کردند (اکنون به خوشی و توانگری او) غبطه می برند، و دیگری را که به (فراوانی نعمت و ثروت) او غبطه می بردند (اکنون به ذلت و بیچارگیش) رحم می نمایند، نیست این ترحم مگر به جهت نعمتی که (از چنگ او) رفته، و سختی (به جای آن) رسیده. و از جمله اسباب عبرتها آن است که مردی (پس از صرف عمر و رنج بسیار) نزدیک می شود که به آرزوی خود برسد، رسیدن مرگ نومیدش می گرداند، پس نه آرزوئی دریافته می شود (تا کامرانی کند) و نه آن مرد (از چنگ مرد) رها می گردد (تا به هر حال و اگر چه به ناامیدی زندگانی نماید) سبحان الله (شگفتا) چیست که سرور و خوشی آن فریبنده است (به طوری ک

ه خواهان خود را از طاعت و بندگی باز میدارد(و سیرآبیش سبب تشنگی)در آخرت(و سایه اش موجب گرمی)دوزخ(است؟! نه آینده)مرگ(رد میشود، و نه گذشته)از دست رفته(باز میگردد)تا کاری انجام دهد(. سبحان الله)شگفتا(چه بسیار نزدیکست زنده به مرده برای ملحق شدن به او، و چه بسیار دور است مرده از زنده برای جدائی همیشگی از او)چون هر زنده ای به زودی میمیرد، و هر که مرد هرگز باز نمیگردد، پس از این رو زنده به مرده بسیار نزدیک و مرده به زنده بسیار دور است(.

نیست چیزی پلیدتر از بدی (در دنیا) مگر عذابی که بر آن مترتب میگردد، و نیست چیزی خوبتر از نیکوئی (در دنیا) مگر پاداشی که (در آخرت) برای آن مقرر شده، و شنیدن هر چیزی از دنیا بزرگیش بیشتر است از دیدن آن، و دیدن هر چیزی از آخرت مهمتر است از شنیدنش، پس شنیدن (احوال آخرت) و از غیب و پنهانی (به وسیله پیغمبر و امام) خبر گرفتن شما را کفایت میکند از دیدن، و بدانید آنچه از دنیا کم برسد و در آخرت زیاد باشد بهتر است از آنچه در آخرت کم باشد و در دنیا زیاد (چشم پوشی از درهم و دینار حرام که پاداش آن بهشت جاودان است بهتر است از جمع آوری با کیفر عذاب ابدی) پس بسا کم شده ای که سودمند است و بسا زیاد شده ای که زیان آور است، آنچه که مامور شده اید به آن فراختر و آسانتر است از آنچه نهی و بازداشته شده اید از آن، و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که حرام گردیده، پس رها کنید اندک را برای بسیار، و واگذارید تنگ و دشوار را برای فراخ و آسان (برای به دست آوردن متاع دنیا این همه کوشش نکنید، زیرا) روزی شما ضمانت شده (حتما به شما خواهید رسید) و به عمل صالح (عبادت خالق و خدمت به خلق) مامور گشته اید، پس طلب روزی ضمانت

شـده نبایـد اولی باشـد از بجا آوردن عمل صالـح که بر شـما واجب گردیده، با اینکه سوگند به خدا شک و تردید (در دین و عقایدتان) وارد شده و یقین و باور(تان) متزلزل گشته به طوری که گویا آنچه (طلب روزی) که برای شما ضمانت شده واجب گردیـده، و آنچه بجا آوردن عمل صالـح(که به شـما واجب بوده ساقط گشـته، پس به عمل)عبادت و خدمت(بشـتابید، و از مرگ ناگهانی بترسید، زیرا امیدی به بازگشت عمر نیست چنانکه به بازگشت روزی امید هست)پس تقصیر در عمل و صرف عمر در طلب روزی خطـا است(آنچه از روزی امروز فـوت شود امیـد به افزونی فردا هست، و آنچه دیروز از عمر فوت گردید امید به بازگشت امروز نبوده است، امیدواری با آینده)روزی(است، و نومیدی با گذشته)عمر(است، پس)در قرآن کریم س ۳ ی ۱۰۲ میفرماید:(اتقوا الله حق تقاته و لاتموتن الا و انتم مسـلمون یعنی از عذاب الهی بترسـید و پرهیزکار باشید پرهیزکاری که سزاوار او است، و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید)به دستور خدا و رسول رفتار نمائید تا مسلمان بمیرید(.

خطبه ۱۱۴-در طلب باران

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است که هنگـام طلب بـاران فرموده: بارخـدایا کوههـای ما شـکافته و خشگ مانـده، و زمینهای ما گردآلود شده، و چهارپایان ما بسیار تشـنه اند که در خوابگاهاشان حیران و سرگردان ناله میکنند مانند ناله مادران در مصیبت فرزندانشان، و از آمد و رفت در چراگاهها و آبخورهاشان و اشتیاق به آب خسته و ملول شدند. بارخدایا به ناله ناله کننـدگان و اشتیاق آرزومندان رحم فرما. بارخدایا به سرگردانی چهارپایان در گذرگاهاشان و ناله آنها در خوابگاهاشان (که علفی نمییابنـد) رحم نما (چون گرسـنگی و تشـنگی و سـختیهای چهارپایان و همه جانداران نزد خدایتعالی اهمیت دارد از این جهت امـام علیه السـلام به هنگام درخواست باران آنها را وسـیله قرار داده است) بارخـدایا (از خانه های خود) به امیـد فضل و کرم تو بیرون آمـدیم هنگامیکه سالهای قحطی ماننـد شترهای نزار به ما روآورد (ضـعیف و ناتوان و گرفتار و بیچاره شدیم) و ابرهائی که احتمال باران داشت با ما مخالفت ورزیـد (ابرها ظاهر میشـد و بیننـده را امیـد باران در دل میانداخت ولی نمیبارید) پس تو امید اندوهگین هستی، و حاجت درخواست کننده را برمی آوری، در این زمان که مردم (از همه جا) نومید بوده

، و ابرهـا نباريـده چرنـدگان هلاـك گشـته انـد، تو را ميخوانيم (و از تو ميطلبيم) مـا را به اعمـال و كردار (زشت) و گناهانمان نگيرى، و رحمتت را بر مـا شامل گردانى به ابر پر باران و بهار پر ابر و گياه پربركت شـگفت آور، باران فراوان درشت دانه كه به آن آنچه مرده است (خشـك شـده) زنـده نمـائى، و آنچه (نعمت و فراوانى) كه از بين رفته بازگردانى. بارخـدايا از تو طلب آب ميكنيم، آب زنـده سازنـده، سير كننده، كامل، فراوان، نيكو، پر بركت، گوارا، گياه آور، كه گياهش نمو كرده شاخه اش ميوه داده برگش تر و تازه باشـد كه بنـدگان ناتوان خويش را از بـدبختى رهائى دهى، و شـهرهايت را كه مرده (قحطى ديـده) زنـده گردانى (نعمت را در آنها فراوان نمائى) بارخـدايا آب از تو ميطلبيم كه به سـبب آن زمينهاى بلند ما پر گياه گردد، و در زمينهـاى نشـيب مـا (نهرهـا و جويها) جارى شود، و اطراف و جوانب ما (دهات و شـهرها) به فراخ سالى برسـند، و ميوه هاى ما فراوان گردد، و چهارپايـان ما خوش گذراننـد، و برسـد به مردمان دور از ما، و اسـتفاده كننـد (سـيرآب گردنـد) مواضـعى كه هميشه در آفتاب ميباشـند (صحرا و مزارع) از بركات واسعه و كرمهاى بيشمارت بخشش نما بر آفريده شدگان نيازمندت، و بر حيوانات وحشى كه (

در بيابـان(رها كرده اى)و زاد و توشه ندارنـد(و بفرست بر ما بارانيكه زمين را تركنـد)از خشـكى برهانـد(روان و پى در پى باشد، و بارانى كه باران ديگر را دفع نمايد)دانه آن به تندى دانه ديگر را بشويد و شتاب ببارد(بارانى كه برق آن نبارنده و ابر پهن آن در افق بى فائده و ابرهاى پراكنده اش سـفيد و بارانهاى اندك آن با بادهاى سرد نباشد، تا اينكه به جهت فراوانى گياه آن

قحطی زدگان فراخی)نعمت بسیار(بینند، و به برکت آن سختی کشیده ها آسایش یابند، زیرا تو باران را وقتی میفرستی که خلائق نومیدند، و رحمتت را)بر جهانیان(شامل میگردانی، و توئی زمامدار و ستوده شده)به احسان. سیدرضی فرماید:(معنی سخنان شگفت آور در این خطبه اینست: فرمایش آن حضرت علیه السلام انصاحت جبالنا یعنی کوهها بر اثر خشکی از هم شکافته شد، گفته میشود)عرب میگوید(: انصاح الثوب چون جامه شکافته گردد، و نیز گفته میشود: انصاح النبت وصاح و صوح چون گیاه پژمرده و خشکیده. و فرمایش آن حضرت و هامت دوابنا یعنی چهارپایان ما تشنه باشند، و هیام بمعنی تشنگی است. و فرمایش آن حضرت حدابیر السنین، حدابیر جمع حدبار است به معنی شتری که راه نوردی لاغرش کرده، پس به آن شتر تشبیه فرموده

سالی را که خشکی و کم آبی در آن پدیدار شود، ذوالرمه (یکی از شعرای عرب است) گفته: حدابیر ما تنفک الا مناخه علی الخسف او ترمی بها بلدا قفرا یعنی آنها شترهائی هستند لاغر شده از راه نوردی، از هم جدا نمیشوند مگر در خوابگاه گرسنگی یا آنکه آنها را در شهرهای بی آب و علف ببرند، و فرمایش آن حضرت، و لاقزع ربابها: قزع پاره های کوچک ابر پراکنده است، و فرمایش آن حضرت و لا ـ شفان ذهابها یعنی تقدیر آن (لفظی که در پنهان است) و لا ذات شفان ذهابها میباشد، و شفان باد سرد است، و ذهاب به معنی بارانهای اندک، پس آن حضرت لفظ ذات را (در جمله و لا شفان ذهابها) ساقط کرده است به جهت علم و اطلاع شنونده بر آن.

خطبه ۱۱۵–در اندرز به یاران

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در سـتایش پیغمبر اکرم و بیـان بعضـی از صـفات آن بزرگوار): خداونـد متعـال حضـرت مصطفی را فرستاد که خلائق را به سوی حقتعالی دعوت فرماید، و بر طاعت و معصیت آنان (در قیامت) شاهد و گواه باشـد، پس احکام پروردگارش را تبلیغ نمود بـدون هیچگونه سـستی (در انجام وظیفه) و یا تقصـیر و کوتاهی، و در راه خدا با دشـمنان او جهـاد کرده جنگیـد بـدون آنکـه ضـعف و نـاتوانی بر او راه یابـد و یـا آنکـه عـذر و بهـانه آورد، او است پیشـوای پرهیزکاران و بینای هدایت شدگان (که راه راست را شناخته رستگاری میطلبند).

قسمتی از این خطبه است (که از پیدایش حجاج ابن یوسف و تسلط و ستم او بر اهل کوفه خبر داده، و آنان را از نتیجه کردار زشتشان آگاه ساخته میفرماید): اگر بدانید آنچه من میدانم از نهان آنچه بر شما آشکار نیست (فتنه حجاج) هر آینه (از خانه های خودتان و خوابیدن بر بالین چشم پوشیده) به سوی خاکها (بیابانها) میروید (از اضطراب و نگرانی زندگانی در بیابانها را بر شهرها ترجیح میدهید، و) بر کرده های (زشت) خویش (پیروی نکردن از دستور امام خود که بستم و خونریزی حجاج منتهی خواهد شد) گریه میکنید، و چون زنهای فرزند مرده لطمه به سینه و رو میزنید، و اموال خود را بی نگهبان و بدون سرپرست رها مینمائید، و هر مردی از شما چنان به خود گرفتار و بیچاره است که به دیگری متوجه نمیباشد، ولی (اکنون آسوده نشسته نگران نیستید، چون آنچه من میدانم نمیدانید، و) پند و اندرزی که به شما داده اند (امریه رسول اکرم درباره اطاعت و پیروی از امام) فراموش کردید، و از آنچه شما را برحذر داشته اند (که بر اثر رفتار ناپسندیده خلفای جور و ستمگر بالاخره بر شما مسلط خواهند شد) ایمن گشتید، پس رای و اندیشه شما سر در گم و کارتان پراکنده و در هم گردید (در امور زند

گانی نمیدانید چگونه رفتار نمائید، و به پای خود میان آتش فتنه و فساد رفته و دشمن برابر خویش مسلط خواهید نمود(و)چون این رویه شما ننگ آور است(دوست دارم که خدا میان من و شما را جدائی افکنده و مرا به کسیکه سزاوارتر است از شما به من)حضرت رسول و حمزه و جعفر و آنهائی که زیر بار ظلم و جور نرفتند(ملحق گرداند)زیرا آنان(: به خدا سوگند مردمانی بودند دارای رای و اندیشه های پسندیده و حلم و بردباری بسیار، و گفتار به حق و راست که ظلم و ستم روا نمیداشتند)در راه گمراهی قدم نمینهادند

(بر راه راست رفتند در حالت سبقت و پیشی گرفتن، و بر راه روشن)هدایت و رستگاری(شتافتند، پس به آخرت جاویدان و به عیش و خوشی نیکو و گوارا دست یافتند)بهشت نصیب آنان گشت(آگاه باشید سوگند به خدا)بر اثر سستی و سهل انگاری در امر جهاد و جلوگیری نکردن از ستمگران کارتان به جائی رسد که(پسری از قبیله بنی ثقیف)حجاج ابن یوسف(بر شما مسلط خواهد گردید که از روی تکبر و تبختر جامه به روی زمین کشد و از حق رو گردانیده جور و ستم بسیار نماید، سبزه شما را می خورد)مالتان را تصرف مینماید(و پیه شما را آب میکند)شما را همواره به ظلم و ستم گرفتار و رنجور سازد(بیاور آنچه داری ای اباوذحه (وذحه در لغت به معنی پشکلی است که در زیر دنبه گوسفند از بول و سرگین بسته میشود، امام علیه السلام به واسطه رنجش از اصحاب خود این جمله را فرموده و پیدایش حجاج را خواسته و به این خبر شگفت آور از غیب اشاره نموده، و لیکن مردم ندانستند که وذحه چیست و مراد آن حضرت به کیست تا زمانیکه حکایت حجاج با خنفساء) (نام حیوانی کوچکتر از جعل)(و نامیدن حجاج خنفساء را به لفظ وذحه بر زبانها افتاد، آنگاه به مقصود امام پی بردند. ابن میثم بحرانی رحمه الله در شرح نهج البلاغه در اینجا چنین بیان فرموده: روزی حجاج بر سجاده خود نماز میگزارد خنفسائی به جانب او روآورد، گفت آن را از من دور کنید که وذحه ای است از وذح شیطان، و هم از او روایت شده که گفت خدا بکشد گروهی را که گمان میکنند این حیوان مخلوق خدا است، گفتند: پس خلق کیست؟ گفت از وذح شیطان است. سیدرضی فرماید:) میگویم: مراد از وذحه، خنفساء است (حجاج این لفظ را بر خنفساء اطلاق نموده، نه آنکه در لغت معنی آن خنفساء باشد) و این فرمایش اشاره به آمدن حجاج است، و او را با وذحه حکایتی است که جای بیان آن اینجا نیست.

خطبه ۱۱۶-موعظه یاران

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (که اصحاب خود را مذمت میفرماید): (شما به منتهی درجه بخیل و ممسک هستید) پس (به این جهت) مالها را برای کسیکه آنها را روزی (خلائق) قرار داده بذل نمینمائید (به فقرا و ضعفا احسان نمیکنید) و جانها را برای آفریننده آن در مخاطره نمیافکنید (خود را برای جهاد در راه خدا حاضر نمیسازید) به سبب دین خدا در میان بندگان او عزیز و ارجمند میباشید و خدا را در میان بندگانش گرامی نمیدارید (از اوامر و نواهی او پیروی نمیکنید) پس عبرت گیرید بجا گرفتن در منزل آنان که پیش از شما بودند، و به جدا شدن از نزدیکترین برادران و دوستانتان (که شما نیز مانند آنها از این جهان خواهید رفت و به کیفر اعمالتان خواهید رسید، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۱۴ ی ۴۵ میفرماید: و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم و تبین لکم کیف فعلنابهم و ضربنا لکم الامثال یعنی ساکن گشتید در منازل کسانیکه به خود جور و ستم کردند طبق دستور الهی رفتار ننمودند و بر شما هویدا گردید که چگونه با آنها رفتار کرده هلاکشان نمودیم، و در این باب برای شما مثلها آوردیم تا عبرت گیرید).

خطبه ۱۱۷–ستودن یاران خود

از سـخان آن حضـرت علیه السـلام است (پس از فراغت از جنگ جمل در مدح اصـحاب خود): شـما حق را یاوران و در دین برادران و روز سـختی (در میدان جنگ) سپرها، و خواص اصـحاب سـر و یاران (من) هستید نه دیگران، به کمک شـما شمشیر میزنم به کسـیکه (به حق) پشت کرده، و اطاعت و پیروی کسی را که رو (به حق) نموده امیدوارم، پس به اندرزی که نادرستی و تردیـد در آن را نیـافته مرا یـاری کنیـد (آنچه میگویم بپذیریـد) سوگنـد به خـدا من به مردم (و امـامت و پیشوائی بر ایشـان) سزاوارترین مردم هستم.

خطبه ۱۱۸-تحریض مردم به جهاد

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است (بعـد از جنـگ نهروان زمانیکه اهل شام به اطراف عراق هجوم آورده به مردم ظلم و ستم مینمودند) و آن بزرگوار (لشـگری فرسـتاده میخواست برای یاری آنها لشـگر دیگری بفرستد) مردم را گردآورده به جهاد ترغیب مینمود، آنان زمانی دراز خاموش مانـده چیزی نگفتند، پس امام علیه السـلام فرمود: (شـما را چه شده) آیا گنگ و لال گشـته اید (که سخن نمیگوئید و به رفتن به جهاد سستی مینمائید)؟ گروهی از آنان گفتند: یا امیرالمومنین اگر تو بروی ما با تو خواهیم آمد (و این سـخن بهانه نرفتن به جنگ بود و حقیقتی نداشت) پس امام علیه السلام فرمود: چه شده شما را که به طریق حق ارشاد نگشـته به راه راست هدایت نشده اید؟ آیا در چنین موقعی سزاوار است که من (برای جنگ از شهر) بیرون روم؟ در این وقت به جنـگ میرود سـرداری از دلاـوران شـما که من او را بپسـندم و از کسـانیکه قوی و توانا باشـند، و برای من سـزاوار نیست که لشـگر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج زمین (مالیات غلات) و حکومت میان مسلمانان و رسیدگی به حقوق ارباب رجوع را رها کرده با لشـگری بیرون رفته از لشـگری (که پیش فرسـتاده ام) پیروی نمایم جنبش داشته باشم مانند جنبش تیر در جعب

ه خالی (خلاصه مضطرب و نگران باشم) و من قطب و میخ آسیا هستم که آسیا به اطراف من دور میزند (انتظام امور و آسایش مردم و آراسـتگی لشـگر در کارزار به بودن من در اینجا است) و من در جای خود هسـتم، پس اگر جدا شوم مدار آسیا به هم خورده سـنگ زیرین آن مضـطرب گردد (اگر نباشم رشـته امور گسـیخته میشود) سوگنـد به خدا این اندیشه آمدن من با شـما رای و انـدیشه بـدی است (که فساد آن آشـکار میباشد) سوگند به خدا اگر نبود امید من به شـهادت (کشـته شدن در راه خدا) هنگام ملاقات دشـمن اگر مقدر باشد هر آینه بر مرکب خود سوار شده از شما دوری مینمودم و همراهی شما را مادامیکه به او جنوب و شـمال میوزد (همیشه) درخواست نمیکردم (زیرا) بسـیار طعن زن و عیبجو و از حق روگردان و با مکر و حیله هستیـد، در فزونی عـدد شـما بـا کمی اتفـاق دلهاتـان سودی نیست، شـما را به طریق حق و راه آشـکار راهنمـائی نمودم راهیکه در آن هلاك و تباه نمیگردد مگر گمراه (که فطرتا طالب حق نیست)، کسـیکه اسـتقامت و ایستادگی نمود به بهشت میرود، و کسیکه لغزید (در راه باطل قدم نهاد) به آتش دوزخ گرفتار خواهد شد.

خطبه ۱۱۹-بیان فضیلتهای خود

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در مدح و منقبت خود و ائمه اطهار علیهم السلام و دستور به اطاعت و پیروی مردم از ایشان و ترغیب به عمل صالح و یادآوری سختی عذاب روز رستخیز): سوگند به خدا رساندن پیغامها و وفای به وعده ها و همه معانی (و تفسیر و تاویل قرآن کریم) را یاد گرفتم (پیغمبر اکرم به من یاد داد) و ابواب علم و معرفت (دانشها و خداشناسی) و راه روشن (رستگاری در دین و دنیا) نزد ما اهل بیت (امام و یازده فرزند آن بزرگوار علیهم السلام) میباشد (پس برای رسیدن به سعادت همیشگی و رهائی از بدبختی باید از ما اطاعت و پیروی شود) آگاه باشید احکام و قوانین دین خداوند سبحان یکنواخت است (آنچه ما میگوئیم همان فرمایشات رسول خدا است و اختلافی در آنها نیست) و راههای آن هموار و راست (اعوجاج و کجی یعنی ضلالت و گمراهی در آنها نیست، پس) هر که از احکام پیروی نموده در آن راهها قدم نهاد به حق ملحق و بهره مند شد، و هر که زیر بار نرفت (از احکام پیروی نکرده در آن راهها قدم ننهاد) گمراه و پشیمان شد.

عمل کنید (طبق دستور خدا و رسول و ائمه هدی) برای روزی (قیامت) که ذخیره ها برای آن روز اندوخته میشود، و اندیشه ها(ی درست و نادرست و اعمال نیک و بد) در آن روز آشکار میگردد، و به کسیکه عقل و اندیشه حاضر او سودی نرساند عقلی که از او دور و پنهانست ناتوانتر است به سود رساندن و نایاب (هرکه امروز کاری انجام نداده وقت را ضایع و تباه نماید فرد از کار درمانده تر و امید اصلاح از او کمتر باشد، پس به دستور خدا و رسول و ائمه رفتار نمائید شاید فردا مرگ شما را دریابد و فرصت از دست برود) و بپرهیزید از آتشی که گرمی آن سخت و ژرفی آن بسیار و زیور آن آهن و آشامیدنی آن زرداب است. آگاه باشید نام نیکوئی که خداوند به شخصی در میان مردم عطا فرماید بهتر است از ثروت و دارائی که به میراث میگذارد برای کسیکه سپاسگزار او نباشد (کار خوب و انفاق و بخشش در راه خدا که موجب نام نیکو در دنیا و ثواب در آخرت است بهتر است از دارائی که برای دیگری به میراث گذارد، زیرا نام نیکو در میان مردم سبب میشود که از خویشان و بیگانگان هر که بشنود طلب مغفرت کند اما ارث فقط به ارث برنده نتیجه میبخشد. در خطبه بیست و سوم در شرح جمله و لسان الصدق یجعله الله

للمرء فی الناس خیر له من المال یورثه غیره این موضوع مفصلتر بیان شد(.

خطبه ۱۲۰–درحکمیت

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در جنگ صفین بعد از وقعه لیله الهریر شمه ای از چگونگی آن در شرح خطبه سی و ششم بیان شد چون لشگر شام شکست خورده آثار فتح و فیروزی را در لشگر عراق مشاهده نمودند، بر اثر مکر و حیله عمرو ابن عاص دست از جنگ کشیده قرآنها بر سر نیزه ها کرده حکومت حکمین را درخواست نمودند، و بیشتر لشگر عراق درخواستشان را پذیرفتند، ولی امام علیه السلام به این امر راضی نبود آنان را از قبول این درخواست نهی فرمود، آنها بسیار اصرار نموده گفتند اگر درخواست ایشان را نپذیری تو را میکشیم چنانکه عثمان ابن عفان را کشتیم، پس حضرت بر اثر اصرار و گفتار زشتشان به حکمیت تن داد و لشگرش را به پذیرفتن آن اجازه فرمود) مردی از اصحابش برخاسته گفت: ما را از حکومت (حکمین) نهی کردی پس از آن امر نمودی، نفهمیدیم کدام یک از این دو به هدایت و راهنمائی نزدیکتر است؟ امام علیه السلام دست به روی دست زده فرمود: این (حیرت و سرگردانی) جزای کسی است که حزم و احتیاط را از دست داده است (و گفتار مرا پیروی نکرده به قبول حکمیت حکمین یعنی ابوموسی و عمرو ابن عاص وادارم نمود)!! آگاه باشید به خدا سوگند اگر آن زمان که به شما امر کردم

فریب نخورده به حکمیت تن ندهید وادار کرده بودم شما را به کاری که میل نداشتید (جنگ با اهل شام) که خداوند در آن خیر و نیکوئی قرار میداد (فتح و فیروزی نصیب میگردید) پس اگر استقامت داشتید (پیروی مرا میکردید) شما را هدایت و راهنمائی میکردم، و اگر کج بودید شما را راست مینمودم، و اگر (از پیروی من) امتناع مینمودید شما را مجبور میساختم (کشته یا زجر میکردم تا دستور مرا انجام دهید) هر آینه آن رویه (برای من و شما) استوارتر بود، ولیکن به کمک و همراهی که؟ و یاوری خواستن از چه کسی (با نداشتن یار و یاور و موافقت ننمودن شما چگونه میتوانستم به صلاح و خیر شما که جنگ با اهل شام بود امر نمایم)؟ میخواهم (بیماری شکست خوردن و تسلط دشمن را بر خود) به (کمک و همراهی) شما مداوا کنیم (فتح و فیروزی بدست آرم) و حال آنکه شما خود درد و بیماری من میباشید (موجب شکست من هستید) مانند کسی هستم که میخواهد به وسیله خار از پا خار بیرون آورد و حال آنکه میداند میل خار با خار است (این جمله ضرب المثل است، و استعمال آن در موقعی است که شخص کمک و یاری از کسی درخواست نماید که رغبت و میل او با دشمن باشد، و اصل مثل اینست: لاتنقش الشوکه بالشوکه فان ضلعها معها

یعنی خار را به وسیله خار بیرون نیاور، زیرا میل خار با خار است. در اینجا امام علیه السلام از بسیاری رنجش از اصحابش به خداوند سبحان شکایت نموده و از خدمات و روسای دین مانند حمزه و جعفر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و اوصاف پسندیده آنها یادآوری فرموده و از نبودنشان برای کمک و یاری تاسف خورده و در خاتمه پند و اندرز داده میفرماید:(بارخدایا طبیبان این درد بی درمان ملول گشتند، و کشندگان آب از چاهها با ریسمانها خسته و ناتوان شدند)ما را به امیدی به هدایت و رستگاری این قوم نیست، تو خود علاج فرما(کجایند گروهی که به اسلام خوانده شده آن را پذیرفتند، و قرآن را خوانده آن را محکم و استوار ساختند)طبق آن عمل کردند(و به جهاد انگیخته شدند)آنان را تشویق نمودند(پس)به رفتن کارزار و جنگ با دشمن(شیفته گردیدند مانند شیفتگی شترها به اولادشان)زمانیکه آنها را از هم جدا میکنند(و شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده اطراف زمین)کارزار(را دسته دسته و صف صف فرا گرفتند)دشمن را محاصره نمودند، و این فتح و فیروزی مسلمانان به دست نیامد مگر وقتی که(بعضی هلاک گشتند)کشته شدند، مانند عبیده ابن حارث در جنگ بدر و حمزه ابن عبدالمطلب در جنگ احد

و جعفر ابن ابیطالب که در جنگ موته شهید گردیدند(و بعضی به سلامت ماندند)مانند امام علیه السلام، چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۲۳ میفرماید: من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر، و ما بدلوا تبدیلا یعنی از مومنین مردانی هستند که بر آنچه با خدا عهد و پیمان بستند راست گفتند، پس بعضی از ایشان با کفار و منافقین جنگیده شهادت را دریافتند و برخی کشته شدن را انتظار میبرند و ایشان عهد و پیمان را تبدیل ننموده از ایستادگی دست برنداشتند(از بقاء زنده ها)که در جنگ کشته نشده بودند(شاد نمیشدند)اگر میگفتند فلان در کارزارهائی یافته کشته نشد شاد نمیگشتند، زیرا زندگی جاوید کشته شدن در راه حق را میدانستند(و از مرگ کشته شده ها تسلیت نمیخواستند)اگر میگفتند فلان در جنگ کشته شد اندوهگین نمیشدند تا دلداریشان دهند، زیرا کشته شدن در راه خدا را سعادت ابدی میدانستند(چشمشان از گریه)خوف خدا(سفید شد، و شکمشان از روزه لاغر، و لبشان از دعا خشکید، و رنگشان از بیداری زرد گشت، و بر روهاشان غبار)آثار(فروتنان بود، آنان برادران)ایمانی و یاران(من بودند که رفتند، پس سزاوار است تشنه)ملاقات(ایشان بوده از

فراق و دوریشان دستها بگزیم (چون مانند آنها در میان شما یافت نمیشود). شیطان راههای (ضلالت و گمراهی) خود را برای شما آسان میگرداند، و میخواهد با گشودن گره از پی گره استواری دین شما را سست گرداند (تا در نتیجه دست از حقائق برداشته کافر شوید) و به عوض جماعت و اتحاد تفرقه و جدائی و بر اثر تفرقه و جدائی فتنه و فساد در شما تولید نماید، پس از وسوسه ها و افسونهای او روگردانید (فریب نخورده به دستورش رفتار ننمائید) و از کسیکه (امام علیه السلام) پند و اندرز را هدیه و ارمغان به شما میدهد قبول کنید و آن را حفظ نمائید (بپذیرید و رفتار کنید تا در دنیا و آخرت سعادتمند شوید).

خطبه ۱۲۱–خطاب به خوارج

از سخنان آن حضرت علیه السلام است برای خوارج نهروان فرموده موقعی که به لشگرگاه ایشان تشریف برد برای آنکه آنها حکومت حکمین را انکار کرده و بر این گفته ایستادگی داشتند (و مهیای جنگ با معاویه و لشگر شام بودند) پس امام علیه السلام فرمود: آیا همه شما با ما در جنگ صفین حاضر بودید؟ گفتند: بعضی از ما حاضر بوده و برخی هم نبودیم، فرمود: دو دسته شوید کسانیکه در صفین حاضر بودند در یک جرگه و کسانیکه حاضر نبوده اند در جرگه دیگر تا بر هر دسته به اقتضای گفتارش سخن بگویم، پس فریادکنان به مردم فرمود از سخن گفتن خودداری کرده برای (شنیدن) گفتارم خاموش گردید، و دلهاتان را به من متوجه نمائید، و هر که را برای گواهی بخواهم طبق علم و اطلاعش در آن باب سخن گوید، بعد از آن امام علیه السلام با ایشان سخنان بسیار فرمود از جمله: آیا هنگامیکه اهل شام از روی حیله و ریو و مکر و فریب قرآنها بر سر نیزه ها زدند نگفتید که ایشان برادران ما بوده مانند ما مسلمانند، فسخ محاربه و خاتمه دادن به جنگ از ما میطلبند و رو به قرآن آورده راحتی و آسایش را درخواست نموده اند و مصلحت آن است که درخواستشان را پذیرفته غم و اندوهشان را بر طرف نمائیم؟ پس به شما گفتم: این کار اهل شام (که بوسیله بر سر نیزه زدن قرآن از ما صلح میطلبند) ظاهرش ایمان و خداپرستی و باطنش ظلم و ستم است و اولش مهربانی و آخرش پشیمانی (اکنون که شکست خورده اند اظهار دوستی و یگانگی مینمایند،

ولی چون تسلط یابند، به شما ظلم و ستم خواهند نمود، و آنگاه از این دلسوزی بر آنها پشیمان خواهید شد و سودی نخواهد داشت) پس رویه خود را تعقیب کنید و به راهی که میرفتید ادامه دهید، و برای جهاد و جنگ (با ایشان) دندان به روی دندان نهید (شکیبا باشید تا به فتح و فیروزی برسید) و به سوی فریاد کننده ای که فریاد میکند (معاویه و عمرو ابن عاص، که شما را به قرآن گول میزنند) متوجه نشوید که اگر درخواست او پذیرفته شود گمراه گرداند (زندگی را بر شما سخت و سرگردانتان مینماید) و اگر اعتنائی به او نشود ذلیل و خوار خواهد شد، و (لیکن گفتار و اندرزم را نپذیرفتید، و) این کار (راضی شدن شما به حکومت حکمین) انجام گرفت و دیدم شما را که بر آن اقدام و کوشش نمودید، سوگند به خدا اگر از حکومت حکمین امتناع کرده زیر بار آن نمیرفتم واجبی از آن بر من فرض نمیشد و خداوند گناه ترک آن را بر من بار نمینمود (چون بر خلاف حق رفتار نکرده، بلکه طبق دستور الهی مخالفت کرده بودم(و به خدا سوگند اگر اقدام بر آن مینمودم سزاوار بودم که از من پیروی بشود و کتاب خدا)قرآن کریم(با من است از زمانیکه با آن مصاحب و همراه گردیده ام جدا نگشته ام)از وقتیکه به پیغمبر اکرم ایمان آورده ام بر کاری مخالف قرآن اقدام ننموده ام، پس دو دسته شدن شما به اینکه دسته ای بگوئید تحکیم واجب و دسته ای حرام، مورد ندارد، زیرا رفتار من طبق قرآن است واجب را بجا آورده و حرام مرتکب نمیشوم(پس)امام علیه السلام ایمان و ثبات قدم نیکان گذشتگان اصحاب رسول خدا را یادآوری نموده و برای ابطال گفتار مخالفین میفرماید:(ما با رسول خدا صلی الله علیه و اله بودیم و)با کفار و مشرکین جنگ میکردیم، و(قتل و خونریزی میان پدران و فرزندان و برادران و خویشان دور میزد،

و)برای پیشرفت اسلام اهمیتی به آن نداده مخالفت امر و فرمان آن بزرگوار نمیکردیم و(بر هر مصیبت و سختی)که پیش می آمد چیزی(نمیافزودیم مگر ایمان)به خدا و رسول(و اقدام به حق و تسلیم بودن به امر و فرمان)آن حضرت(و شکیبائی بر سوزش زخمها، ولی)اکنون نزاع ما با کفار و مشرکین نیست تا به همان رویه با آنان بجنگیم، بلکه(امروز با برادران مسلمان خود میجنگیم بر اثر آنچه در اسلام داخل گشته از قبیل میل به کفر و کجی (دست شستن از حق) و اشتباه (حق به باطل) و تاویل (نادرست یعنی برخلاف حق و حقیقت گفتن، خلاصه امروز میجنگیم که اسلام به حال خود باقی ماند و به زمان جاهلیت برنگردد) پس هرگاه وسیله ای بدست آوریم که خداوند به سبب آن پراکندگی ما را گرد آورد و بر اثر آن به آنچه در بین ما باقی است (الفت و دوستی) به یکدیگر نزدیک شویم (اگر راهی بیابیم که موجب صلح و صفا و تقویت اسلام باشد) به آن میل و رغبت داشته از غیر آن (جنگ) خودداری خواهیم نمود (زیرا منظور خونریزی نیست، بلکه هدایت و راهنمائی است، چنانکه در خطبه پنجاه و چهارم به این نکته اشاره فرموده است).

خطبه ۱۲۲-هنگام نبرد صفین

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که هنگام جنگ برای اصحاب خویش فرموده: هر مردی از شما که هنگام ملاقات دشمن قوت قلب (دلیری) در خود احساس مینماید و در یکی از برادرانش خوف و ترس را مشاهده نمود، باید به سبب برتری و دلیری که خداوند به او عطا فرموده دشمن را از برادرش دفع نماید همانطور که از خود دفع مینماید، پس (نگوید به من چه هر کس باید از خود دفاع نماید و بر ترسناک سزاوار است دشمن مسلط گردد، زیرا) اگر خواست خدا بود او را هم (شجاع و نترس) مانند او قرار میداد (پس چون او را دلیر فرموده به شکرانه این نعمت عظمی باید به وظیفه خود یعنی جلوگیری از هجوم دشمن بر شخص ناتوان و ترسنده قیام کند، و به کشته شدن در این راه اهمیت ندهد، زیرا) مرگ با شتاب طلب کننده است (همه را دریابد) ایستنده (دلیری که از ترس کشته شدن در چنین وقتی از برادر خود دفاع نمینماید) از چنگش بیرون نرفته، و گریزان از آن را عاجز و ناتوان نمیگرداند (و چون فرار و رهائی از آن میسر نیست) گرامیترین مرگ کشته شدن است (زیرا باعث بقای نام نیک در دنیا و ثواب در آخرت است) سوگند به آنکه جان پسر ابوطالب بدست او است هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر است از جان

دادن بر بستری که در غیر طاعت خدا باشد (زیرا درد شمشیر الم دنیوی است که زائل میگردد، ولی مردن بر چنین بستری عذاب همیشگی در پی خواهد داشت).

خطبه ۱۲۳-در سرزنش اصحاب خود

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است (در توبیخ و سرزنش اصحاب خود): مانند آن است که می بینم شما را (هنگام به هم ریختن برای فرار از جنگ) سـر و صـدا راه میاندازیـد (غوغا و هیاهو مینمائید) مانند صدای پوست سوسـمارها در وقتی که (در راه) بـه هم مالیـده میشونـد، حقی را نمیگیریـد (در مقابـل دشـمن ایسـتادگی نمینمائیـد) و از ظلم و سـتم (سـتمگر) جلـوگیری نمیکنید، شـما را در راه (بهشت) آزاد گذاشـته اند، پس نجات و رسـتگاری برای کسـی است که خود را در آن افکند (در راه خدا بجنگد) و هلاکت و بدبختی برای کسیکه توقف کند (از جهاد خودداری نماید).

خطبه ۱۲۴-تعلیم یاران در کار جنگ

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است در ترغیب اصحاب خود به جهاد (و تعلیم آداب و رسوم جنگ): (چون در کارزار با دشـمن روبرو شدیـد) پس زره دار را جلو قرار دهیـد و بی زره را در عقب، و دندانها را بر هم فشار دهید (در جنگ ثبات قدم داشـته سـختیها را به خود هموار نمائید) زیرا استقامت در جنگ شمشیرها را از سرها بیشتر دور میکند (تحمل سختیهای کارزار از هر تـدبیری برای به دست آوردن فتـح و فیروزی بهـتر است) در اطراف نیزه هـا پیـچ و خم داشـته باشـید (مـوقعی که نیزه بر دشمن فرود می آورید خود را کوتاه و بلند کنید، یا در موقعی که دشمن نیزه بطرف شما حواله میکند خود را دور نمائید) زیرا زدن نیزه ها به این طرز موثرتر است (از فرود آوردن آنها بدون پیچ و خم، یا آنکه در مقابل کمتر اصابت میکند) و چشـمها را پائین اندازید (به هر طرف نگاه نکنید) زیرا چشم پوشاندن سـبب بسیاری قوت قلب و آرامی دلها (و نترسیدن از دشمن) است، و صداها را خاموش کنید (غوغا و هیاهو برپا نمائید) زیرا متانت و آرامی (از هر چیز) خوف و ترس را زودتر دور میکند (چون ترسوها در کارزار هو و جنجال میکنند و دلیران سـخن نگفته کار خویش انجام میدهند) و پرچم خود را از جای حرکت نداده دورش

را خالی نکنید (که موجب شـکست لشـگر خواهد شد، چون همه متوجه پرچم میباشند) و آن را بدست هر کس ندهید مگر به دلاوران و کسانیکه شـما را از هر پیش آمـد بـدی مانع میشونـد و از آنچه که حفظ و نگهداری آن لازم است دفاع مینمایند (و البته چنین کسانی پرچم از دست نمیدهند مگر اینکه ظفر یافته یا کشته شوند) زیرا کسانیکه بر بلاها و سختیها(ی جنگ) شکیبا هستند آنانند که به اطراف پرچم دور زده آن را از راست و چپ و عقب و جلو نگهداری مینمایند، از آن عقب نمیافتند که (به دشمن) تسلیم نمایند، و بر آن پیشی نمیگیرند که آن را تنها

گذارند. باید مرد (در کارزار) از دشمنی که با او روبرو میشود دفاع نماید، و (پس از مغلوب نمودن یا کشتن او) برادر (همکار) خود را یاری کند، و نباید دشمن خویش را رها کرده به سوی برادرش توجه دهد تا با دشمن برادر همدست شده (او را از میان برداشته) به اتفاق آهنگ او کنند. و سوگند به خدا اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت به سلامت نمیمانید (اگر به جهاد نرفته در راه خدا شمشیر نزنید از عذاب ابدی نمیرهید) و (از چه رو برای شمشیر زدن و جلوگیری از دشمن خود را آماده نمیسازید در حالتیکه) شما اشراف عرب و کوهانهای بزرگ (بلند قدر) هستی

د، به تحقیق فرار (از جنگ) سبب خشم خدا (دوری از رحمت حقتعالی) و ذلت و بیچارگی و عار و ننگ همیشگی است، و به عمر و زنـدگانی فرار کننـده افزوده نمیشود و فرار مانع از مرگش نمیگردد، رونده بسوی خدا (جهاد کننده را باید شوق) مانند تشـنه ای باشـد که به آب میرسد، بهشت زیر جوانب نیزه ها است (پس طالب سـعادتمندی و بهشت جاویدانی نباید از جنگ و کشـته شـدن در راه خـدا فرار نمایـد) امروز خبرهـا آشـکار میگردد (در موقـع شمشـیر زدن و کشـتن و کشـته شـدن درسـتی و نـادرستی گفتـار هر کس هویـدا میشود) سوگنـد به خـدا اشتیـاق من به ملاقـات آنها (دشـمنان) بیشتر است از اشتیاق ایشان به شهرهاشان. بارخدایا اگر رد حق کرده و درصدد دشمنی با آن هستند جمعیتشان را پراکنده ساز و اختلاف کلمه میانشان انداز، و آنها را به گناهانشان هلاک فرما که ایشان از موقفهای خود هرگز دور نمیشونـد (از تصـمیم به فتنه و فساد دست برنمیدارند، پس اگر شـما یـاران من بـا آنهـا جنـگ نکرده متعرضـشان نشویـد) بی نیزه زدن پیـاپی که جان از تن دشـمن خارج شود و بی شمشـیر زدنی که کاسه سـر را بشـکافته اسـتخوانها را خرد و بازوها و قـدمها را قطع نماید (تباهکاری خود را ادامه داده شـما را مغلوب خواهند نمود) و از جاهای خود حرکت

نمیکنند تا اینکه لشگرها دسته دسته و پیاپی با آنها روبرو شده و سپاهیان بیشمار با اسبهای یدکی که برای نصرت و یاری از هر کجا تهیه شده در عقب دارند با آنان بجنگند، و تا اینکه لشگر بسیار که در پی لشگر کلان است (و پنج سمت آنها یعنی جلو و عقب و راست و چپ و قلبشان منظم و آراسته میباشد) به شهرهای ایشان وارد شوند، و تا اینکه اسبها با سمها زمینهای پهلوی یکدیگر (خانه ها) و دور تا دور چراگاههای حیوانات ایشان را بکوبند. (خلاصه به همه چیز آنها تسلط یابند. سیدرضی فرماید:) میگویم: الدعق به معنی کوفتن است یعنی اسبها زمین آنها را با سمها بکوبند، و نواحر الارض زمینهای برابر یکدیگر است، و گفته میشود: منازل بنی فلان تتناحر یعنی منزلهای فرزندان فلان برابر یکدیگر میباشد.

خطبه ۱۲۵-در رابطه با خوارج

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره خوارج نهروان زمانیکه حکمیت عمرو ابن عاص و ابوموسی را انکار کردند (و گفتند چون در امامتی که خداوند برای تو تعیین فرموده مردم را حاکم قرار دادی کفر و ضلالت شد) و در آن اصحاب خود را مذمت نموده میفرماید: مردان را حاکم قرار ندادیم، بلکه قرآن را حاکم گردانیدیم، و این قرآن خطی است نوشته شده میان دو پاره جلد که به زبان سخن نمیگوید و ناچار برای آن مترجمی لازم است (که منظور آن را بیان کند) و مردانند که از آن سخن میگویند، و چون اهل شام از ما خواستند که قرآن را بین خود قرار دهیم (درخواستشان را پذیرفتیم، زیرا) کسانی نبودیم که از کتاب خدا روگردان باشیم (و از حکم او پیروی ننمائیم) و خداوند سبحان (هم در قرآن کریم س ۴ ی ۵۹ فرموده: فان تنازعتم فی شی ء فردوه الی الله و الرسول یعنی اگر در چیزی با یکدیگر نزاع و دشمنی داشته باشید)برای اصلاح آن(به خدا و رسول)قرآن و سنت(مراجعه نمائید، در نزاع و دشمنی رجوع به خدا این است که طبق کتاب او حکم کنیم و رجوع به رسول این است که سنت و طریقه او را پیش گیریم، پس اگر از روی راستی در کتاب خدا حکم شود)بخواهند واقع آن را بیان کنند نه از

روی تفسیر به رای و تاویل نادرست(ما)امام علیه السلام و ائمه بعد از آن حضرت(به آن حکم)امامت و خلافت(از همه مردم سزاوارتریم)زیرا در قرآن کریم س ۱۰ ی ۳۵ میفرماید:

افمن یهـدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهـدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسیکه به راه حق راهنما باشـد برای متـابعت و پیروی سـزاوارتر است یـا کسـیکه راه نیـافته مگر آنکه راهنمـائی شود، پس چه شـده شـما را که هر دو را برابر دانسـته ایـد و چگـونه در این امر حکم میکنیـد. و در س ۳۹ ی ۹ میفرمایـد: هل یسـتوی الـذین یعلمون و الذین لایعلمون، انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا دانایان و نادانان برابر هستند، خردمندان بر این امر آگاهند. پس طبق حکم قرآن چون ما راهنمای به حق و دارای همه دانشـها هستیم بایـد امام و پیشوا باشـیم(و اگر به سـنت رسول خدا حکم شود ما از مردم به آن حکم اولی میباشـیم)زیرا پیغمبر اکرم در غـدیر خم و سـائر اوقـات به امـامت و خلافـت مرا نصب و تعیین فرموده، خلاـصه مـا به حکومت حکمین تن نـدادیم مگر آنکه طبـق قرآن و سـنت حکم نماینـد نه آنکه به هـوای نفس سـخن گفته هر کـاری بخواهنـد انجـام دهند(. و اما اینکه میگوئید چرا میان خود و ایشان)اهل شام(در تحکیم مهلت دادی)تا کاربااینجا رسـید، میبایستی در آن روز یـا در آن هفته بفرمـائی تا در کتاب خـدا نظر کرده حکم آن را ظاهر سازنـد، پاسـخ این است که(مهلت دادم تا جاهل تحقیق کند و عالم اسـتوار باشد، و شاید خدا امر این امت را در این متارکه و مدارات اصلاح فرماید و)برای اینکه(راه نفس بر ایشان گرفته نشود)برای بدست آوردن حق آنها را مجبور نکرده باشیم(تا برای شناختن حق عجله و شتاب نموده گمراهی نخست را)که بـدون تامل و تحقیق به مخالفت و جنگ با ما کوشـیدند(پیروی کنند)به ایشان مهلت دادیم تا در این امر درست وارسـی نمایند(.

به تحقیق برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل به حق را بیشتر دوست داشته باشد از باطل اگر چه حق به او زیان رساننده و اندوهگینش نماید و باطل سود داشته بهره مندش سازد، پس برای چه حیران و سر گردانید، و از کجا شما را آورده اند؟ (که امام و پیشوای خود را نشناخته با اینگونه سخنان زشت مخالفت او مینمائید) آماده باشید برای رفتن به جنگ گروهی (شامیان) که از حق (دور مانده) حیران و سر گردان بوده آن را نمی بینند، و بظلم و ستم وادار شده از آن برنمیگردند، از کتاب خدا دورند (آن را نمیفهمند) از راه (راست) بیرون میروند (ولی افسوس) شما طرف اعتماد و اطمینان نیستید که بشود به آن تمسک جست (غیرت و حمیتی ندارید تا از شما یاری طلبم) و نه یارانی هستید که (هنگام سختی) از آنها همراهی درخواست شود، شما بد هستید برای افروختن آتش جنگ (از تسلط دشمن جلوگیری نمیکنید) اف باد بر شما (از گفتار و کردار زشتتان به تنگ آمدم) از شما به سختی و گرفتاری مبتلی شدم، روزی (برای یاری دین) شما را میخوانم، و روزی راز (جنگ با دشمن) را میگویم، در وقت خواندن مردان آزاده راستگوئی نیستید (تا پاسخ مرا بدهید) و هنگام راز گفتن برادران طرف اعتماد و اطمینانی نمیباشید

(تا راز مرا نگاه داشته فاش نکنید).

خطبه ۱۲۶-درباره تقسیم بیت المال

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در وقتی که از او به تندی پرسیدند که چرا عطا و بخشش (بیت المال و صدقات و غنائم) را میان مردم بالسویه تقسیم مینماید و اشخاصی را که سبقت در اسلام داشته و (در جنگها حاضر و یا) دارای شرافت و بزرگی بودند برتری نمیدهد (سنت و طریقه رسول خدا صلی الله علیه و اله بر این بود که در تقسیم بیت المال میان مسلمانان فرق نمیگذاشت ابوبکر هم در زمان خلافتش بهمان رویه رفتار کرد، ولی چون عمر به خلافت رسید سنت آن حضرت را تغییر داده بعضی را بر دیگران برتری داد، و عثمان در خلافتش طریقه عمر را بسط داده به دلخواه خود به هر که هر چه میخواست میبخشید، و چون امیرالمومنین علیه السلام به خلافت ظاهریه منصوب گردید به سنت پیغمبر اکرم رفتار نمود، و این رویه بر خلاف عادت و میل فتنه جویان بود به این سبب طلحه و زبیر نقض بیعت کرده از آن بزرگوار دوری نمودند و جمعی هم به معاویه پیوستند، پس گروهی از اصحاب به خدمت حضرت آمده درخواست نمودند که در تقسیم بیت المال بعضی را ترجیح دهد، امام علیه السلام فرمود): آیا دستور میدهید مرا که یاری بطلبم به ظلم و ستم بر کسیکه زمامدار او شده ام؟ (به سنت پیغمبر اکرم رفتار

نکرده به زیردستان ستم روا داشته خود را مشمول خشم پروردگار گردانم!(سوگند به خدا این کار را نمیکنم مادامیکه شب و روز دهر مختلف و ستاره ای در آسمان)با قوه جاذبه(ستاره ای را قصد مینماید)هرگز چنین نخواهم کرد(اگر بیت المال شخص من هم بود آن را بالسویه میان مسلمانان تقسیم مینمودم، پس چگونه)یکی را بر دیگری امتیاز دهم(و حال آنکه مال خدا است)و زیردستان و مستمندان جیره خوار او هستند(! پس حضرت علیه السلام)در مفاسد بخشیدن بیت المال به غیر مستحق(فرمود: آگاه باشید که بخشیدن مال به غیر مستحق ناروا و اسراف است)خداوند سبحان در قرآن کریم س ۱۷ ی ۲۶ فرموده: و لاتبذر تبذیرا ی ۲۷ ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی اسراف مکن و مال خود را در غیر رضای خدا پراکنده مساز، زیرا اسراف کنندگان برادران و یاران دیوان هستند(و دادن مال به غیر مستحق دهنده اش را در دنیا)بر حسب ظاهر(بلند مرتبه میگرداند)گیرنده در پیش او برای خوش آمد اظهار کوچکی و فروتنی مینماید(و در آخرت او را پائین می آورد)پست میسازد چون بیچارگی و عذاب همیشگی را در بر دارد(و در میان مردم او را گرامی داشته و در نزد خدا خوارش مینماید)زیرا ارجمند نزد حقتعالی کسی

است که به دستور او رفتار نمایـد(و هیـچ مردی مالش را بیجا صـرف نکرد و به غیر مسـتحق نـداد مگر آنکه خداونـد او را از سپاسـگزاری ایشان بازداشت و دوستی آنان برای غیر او بود، پس اگر روزی نعل)کفش(او بلغزد)پیش آمد بدی برای او رخ دهد(و به یاری و همراهیشان نیازمند باشد آنها بدترین یار و سرزنش کننده ترین دوست میباشند.

خطبه ۱۲۷–در خطاب به خوارج

از سخنان آن حضرت علیه السلام است ایضا درباره خوارج (چون عقیده و مذهب خوارج نهروان این بود که هر که خطا کرده گناهی مرتکب شود کافر است، و گمان کردند که تن دادن به حکمیت حکمین گناه است به این جهت گفتند که امیرالمومنین علیه السلام، و اصحابش- العیاذ بالله- کافر شده اند و آنجا را دارالکفر دانستند دست از اهل آن برنداشته هر چه توانستند اگر چه بچه یا از چهارپایان بود میکشتند، پس امام علیه السلام برای ابطال گفتارشان میفرماید): اگر مخالفت شما (با من) برای اینست که گمان میکنید (در نصب حکمین و تن دادن به حکمیت ایشان) خطا کرده و گمراه شده ام، پس چرا همه امت محمد، صلی الله علیه و اله، را به گمراهی من (به گمان خود) گمراه میدانید، و آنان را به خطای من میگیرید و به گناه من تکفیرشان مینمائید؟ (به طوری که) شمشیرهاتان را که بر دوشهایتان است بر جاهای سلامت و هم بر مواضع بیماری فرود می آورید (مقصر به گمان خود و بی تقصیر هر دو میکشید) و کسی را که (به گمان شما) گناه کرده با کسی که گناهی مرتکب نشده خلط میکنید، و (همه را کافر می پندارید، در صورتیکه شرع مقدس اسلام و هیچکس را به ارتکاب گناه اگر چه کبیره باشد کافر نمیداند

، چنانکه(میدانید رسول خدا صلی الله علیه و اله زناکننده ای را که همسر داشت سنگسار کرد و بعد بر او نماز گزارده و)با اینکه عقیده شما بر این است که کفر مانع از ارث بردن است و اگر چه وارث مسلمان باشد(میراثش را به کسان او داد، و قاتل را کشت وارث او را به وارثش تقسیم کرد، و دست دزد را برید و زناکننده بی همسر را تازیانه زد، بعد از آن از مالیکه مسلمانها به غنیمت آورده بودند به ایشان قسمت داده و آنان هم زنهای مسلمان را به نکاح خود درآوردند، پس)اگر زنا و آدم کشی و دزدی که گناه کبیره است موجب کفر میگشت، پیغمبر اکرم بر زانی نماز نمیخواند وارث او و قاتل را به کسانشان نمیپرداخت و یا به زناکننده بی همسر و دزد دست بریده از غنیمت قسمت نداده و آنها زنهای مسلمان را به نکاحشان درنمی آوردند، زیرا نماز خواندن بر کافر جائز نیست و کفر از جمله موانع ارث بردن و همسری با زن مسلمان و بهره بردن از غنیمت است(رسول خدا صلی الله علیه و اله ایشان را)کافر ندانسته، بلکه(به گناهانشان گرفته حق خدا را درباره آنان جاری ساخت و از بهره آنها از اسلام جلوگیری ننمود و اسمشان را از بین مسلمانان خارج نفرمود)پس اگر شما خود را مسلمان و پیرو این پیغم

بر میدانید چرا به محض توهم گناه مسلمان را کافر دانسته جان و مالشان را مباح می پندارید(پس)از این برای توبیخ و سرزنش آنها میفرماید:(شما بدترین مردم و بدترین کسی میباشید که شیطان او را به گمراهیهای خود)نادانی و باور نگردن به نادانی خود(پرتاب کرده و به حیرت و سرگردانی واداشته است، و)بر اثر پیروی از شیطان(به زودی دو طائفه درباره من ملاک

خواهنـد شـد: یکی دوستی که در دوستی افراط کنـد به طوری که محبت بی انـدازه او را به راه باطل بکشـد)مانند اینکه او را خدا یا پیغمبر بداند(و دیگر دشـمنی که از حد تجاوز کرده دشمنی بی اندازه او را به غیر حق وادارد)مانند خوارج و نواصب(و بهترین مردم درباره من گروه میانه میباشـند)که نه بالوهیت او قائل بوده نه دشـمنی مینماینـد، ماننـد امامیه که آن بزرگوار را امام و پیشوا و وصـی پیغمبر اکرم دانسـته و او و یازده فرزنـدش را معصوم و منزه از هر گناهی میشناسـند(پس همراه این گروه میـانه بوده از سواد اعظم)پیروان سـلطان عـادل(پیروی کنیـد، زیرا دست خـدا بر سـر)این(جماعت است، و برحـذر باشـید از مخـالفت و جـدائی)بـا ایشان(زیرا تنها و یکسو شـده از مردم دچار شـیطان است، چنانکه تنها مانـده از گوسـفند طعمه گرگ میباشد

، آگاه باشـید هر که کسـی را به این رویه دعوت کنـد (بدعتی در دین قرار دهد) او را بکشـید اگر چه در زیر عمامه من باشـد (بـدعت گزار را بایـد کشت اگر چه من بـاشم. پس از آن در موضـوع حکمیت میفرمایـد: و جز این نیست که حکمین حـاکم شدنـد که زنـده کننـده آنچه قرآن زنـده کرده و بمیراننـد آنچه قرآن میرانیده، و زنده کردن قرآن هم آهنگی)عمل کردن(بر آنست، و میرانیـدن آن جـدائی)رفتار نکردن(از آنست، پس اگر قرآن ما را به سوی ایشان بکشد از آنها پیروی میکنیم و اگر آنها را به سوی ما بکشد پیرو ما باشـند)بدیهی است که قرآن آنها را به سوی ما میکشاند، ولیکن حکمین با آن مخالفت کرده زنـده نکردند آنچه قرآن زنده کرده و نمیراندند آنچه آن میرانیده(پس- ای بی پدرها- من شـری بجا نیاوردم و شـما را فریب نداده به اشـتباه نیانداختم، بلکه رای و اندیشه خودتان بود که این دو مرد)ابوموسی و عمرو ابن عاص(را اختیار نمودید، ما هم از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تعدی و تجاوز ننمایند، ولی آنان گمراه گشـته دست از حق شستند و حال آنکه هر دو به حق بینا بودنـد و ظلم و سـتم آنها)رفتار کردن برخلاف دسـتور خـدا(از روی هوای نفس بود که به آن رفتار نمودند، و پیشتر)در صلحنـامه(پیمان گرفتیم که حکومت بایـد از روی عـدل و درستی بوده حق را در نظر داشـته باشـند، ولی بـد رایی و حکومت کردن ایشان از روی ظلم و سـتم میان ما و آنها جـدائی انداخته (چون برخلاف قرار داد رفتار نمودند سـزاوار توبیخ و سـرزنش هستند).

خطبه ۱۲۸-فتنه های بصره

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (بعد از جنگ جمل در بصره فرموده و از جمله اخبار غیبیه میباشد) که از پیش آمدهای سخت در بصره خبر میدهد (و در آن به خروج صاحب زنج یعنی امیر زنگیان علی بن محمد برقعی اشاره میفرماید، و مخاطب آن بزرگوار احنف است و آن لقب صخر ابن قیس ابن معاویه از قبیله بنی تمیم و از اهل بصره که کنیه او ابوبحر و از بزرگان اصحاب امیرالمومنین و رئیس بنی تمیم بوده است. دعوت حضرت رسول صلی الله علیه و اله، را بنی تمیم اجابت ننموده بودند، ابتدا او مسلمان شد دیگران را هم مسلمان نمود، چون این خبر به پیغمبر رسید درباره او دعا فرمود، خلاصه به علم و حکمت و اوصاف پسندیده معروف و در جنگ صفین حاضر بود و بعد از امام علیه السلام هم تا زمان حکومت مصعب ابن زبیر بر عراق حیات داشت، و در سنه شصت و هفت در کوفه وفات یافت): ای احنف، مانند آن است که من او را (رئیس لشگر زنگیان را) می بینیم در حالتی که با لشگری خروج میکنند که گرد و غبار و غوغا و هیاهو و صدای لجام و آواز اسبها ندارند (دارای اسب و اسلحه نیستند) به قدمهای خود زمین را میکوبند (فتنه و فساد بسیار برپا میکنند) قدمهاشان (از جهت پهنی و کوتاهی و فراخی ان

گشت(مانند قدمهای شترمرغان است.)سیدرضی فرماید:(امام علیه السلام به این بیان به خروج رئیس زنگیان اشاره میفرماید)تاریخ نویسان گفته اند که او از اهل ری بود و خود را علوی میدانست و مدعی بود که پدرش محمد ابن احمد ابن عیسی ابن زید ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب است و بیشتر خصوصا طالبیین در نسب او طعن زده آن را درست نمیدانستند، زیرا علمای انساب متفقند بر اینکه او علی ابن محمد ابن عبدالرحیم است و جد مادرش محمد ابن حکیم اسدی از اهل کوفه و از کسانی است که با زید ابن علی ابن

الحسین بر هشام ابن عبدالملک خروج کرد و پس از کشته شدن زید فرار کرده به شهر ری رفته در قریه ای که آن را ورزنین مینامیدند اقامت نمود و در این قریه علی ابن محمد رئیس زنگیان به دنیا آمد و جد او عبدالرحیم در طالقان تولد یافت، پس از آنکه به عراق رفت کنیزی خریداری کرد که از او محمد پدر علی متولد گردید، خلاصه در سال دویست و پنجاه و پنج آهنگ بصره نمود و غلامان زنگی را که کارکنان اهل بصره بودند به یاری خود دعوت نمود و به دستور او روز معینی به اتفاق خواجه های خود را کشته دور او گرد آمده انواع فتنه و فساد بر اهل بصره وارد ساختند، و اینکه به برقعی مشهور شد برای آن است که برقع نقاب به رو می انداخت(پس از آن امام علیه السلام فرمود: وای بر کوچه های آباد و خانه های آراسته شما که دارای بالها)کنکره ها(است مانند بالهای کرکسان، و دارای خرطومها)ناودانها(است چون خرطومهای پیلان از آن لشگر که)همه آنها را خراب و ویران میکنند(بر کشته های ایشان کسی گریه نمیکند)زیرا همه غلام سیاه بوده خویشاوندان ندارند تا بر کشته هاشان گریه کنند(و از غائب آنها جستجو نمیشود)چون کسی از آنان کشته شود بر اثر سنگدلی دیگری بجای او می آید بدون اینکه از کشته شده پرسشی نماید(. من دنیا را به رو انداخته ام و مقدار آن را اندازه گرفته ام)به ظاهر و باطن و گذشته و آینده آن دانا هستم(و به حقیقت آن بینا میباشم)بی اعتباری و بیوفائی آن را در هر زمان می بینم(.

قسمتی از این سخنان است که تاتاران (و مغول ها و خونریزهائی که به دست ایشان و مسلمانان واقع شده و در کتب و تواریخ ثبت است) را وصف میفرماید: مانند آن است که من آنها را می بینم گروهی هستند که چهره هاشان مانند سپر (پهن و گرد و) چکش خورده (پر گوشت و نشانه دار) است، لباسهای ابریشمین و دیبا میپوشند، و اسبهای نیکو یدک میکشند، و در آنجا (که وارد میشوند) خونریزی بسیار سخت واقع میشود به طوری که زخم خورده به روی کشته راه میرود، و گریخته (از چنگ آنها) کمتر از اسیر شده میباشد (بیشتر مردم به ظلم و ستم ایشان مبتلی بوده راه فراری ندارند). یکی از اصحاب آن بزرگوار (توهم کرد که آنچه حضرت از اخبار غیبیه میفرمایند بدون معلم و از پیش خود میباشد، از این جهت) گفت یا امیرالمومنین: خداوند به تو علم غیب عطا فرموده، امام علیه السلام خندید و برای (دفع توهم) آن مرد که از قبیله کلب بود فرمود: ای برادر کلبی آنچه گفتم علم غیب نیست،

بلکـه تعلـم و آمـوختنی اسـت (کـه آن را) از صـاحب علـم و دانش (رسـول خـدا صـلی الله علیه و اله فرا گرفته ام) و علم غیب منحصر است به دانستن وقت قیامت و آنچه خداوند سبحان در گفتارش شمرده است (س ۳۱ ی ۳۴): ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم مـا فی الارحام و ما تـدری نفس ماذا تکسب غـدا و ما تـدری نفس بای ارض تموت، ان الله علیم خبیر یعنی نزد خدا است دانسـتن وقت قیامت و وقتی که باران میفرستد و میداند آنچه در رحم مادرها است و هیچکس نمی داند فردا چه میکنـد و به کـدام زمین میمیرد، و به تحقیق خداوند دانا و آگاه است. پس خداوند سـبحان میداند آنچه در رحمها است، پسـر است یا دختر، زشت است یا نیکو، بخشنده است یا بخیل، بدبخت است یا نیکبخت، و میداند چه کسی هیزم آتش دوزخ است یا با پیغمبران یار و همنشین در درجات بهشت، پس اینها که شمرده شد (و یکی از آنها را بر سبیل مثال شرح دادیم) علم غیب است که هیچکس نمیدانـد آن را مگر خدا (کنایه از اینکه آنچه از این نوع علوم به پیغمبر وحی رسـیده و او هم به من آموخته مامور به فاش کردن نیستم، پس مانند آن است که نمیدانیم) ولی غیر از اینها پس علمی است که خداوند به پیغمبر خود، صلی الله علیه و اله، یـاد داد (فـاش کردن آن را اجـازه فرمـود) و او هم به من آمـوخت و دعـا کرد که سـینه من آن را نگاهداشـته و پهلوهایم احاطه اش نماید (حفظ کرده آن را ضبط نمایم).

خطبه ۱۲۹–درباره پیمانه ها

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است راجع به پیمانها و ترازوها (ولی چیزی از این مقاله در آن نقل نشده، شاید سبب اینست که چون رویه سیدرضی علیه الرحمه بر این بوده که همه فرمایشهای امام علیه السلام را ذکر ننماید بلکه گلچین کرده، لذا ممکن است قسمتی که راجع به این عنوان بوده ساقط نموده، و شاید هم سید تصرفی در آن ننموده، بلکه این عنوان مستفاد است از جمله این المتورعون فی مکاسبهم، و المتنزهون فی مذاهبهم یعنی کجایند پرهیزکاران در تجارت و داد و ستدهای خود، و پاکان آراسته ها در کردارشان. و شاید از کم فروشی مردم نزد آن بزرگوار سخن در میان آمده که این کار زشت شعار بوده حضرت این خطبه را فرموده): بندگان خدا، شما و آرزوهایتان از این دنیا مهمانان هستید که مدت مهمانیتان معلوم شده، دوام دارانی میباشید که بستانکار (وامش را) از شما مطالبه میکند، و مدت مهمانیتان اندک دوامتان عمل (عبادت و بندگی) است که (نزد نویسندگان) محفوظ است، پس چه بسیار کوشنده در عملی است که (آن را) ضائع میکند (مانند ریاکاران) و چه بسیار رنج برنده ای است که (از آن) زیان میبرد (چون خوارج و نواصب) و شما در روزگاری واقع شده اید که خیر و نیکوئی به آن پشت کرده و شر و بدی به آن روآورده و شیطان به هلاک و تباه نمودن مردم طمع دارد، پس اکنون هنگامی است که اسباب کار او قوت گرفته و مکر و حیله اش به همه جا راه یافته شکار کردنش آسان شده است، به مردم هر جا که خواهی درست نظر کن، آیا هیچ می بینی مگر فقیری که از فقر و درویشی رنج میبرد

(شکیبائی ندارد و به آنچه خدا خواسته راضی نیست) یا ثروتمندی که شکر نعمت خدا بجا نیاورده کفران میکند، یا بخیلی که برای زیاد کردن دارائی به مال خدا بخل میورزد، یا متمرد و سرکشی که گویا گوش او برای شنیدن پند و اندرزها سنگین است؟ کجایند نیکان و شایستگان شما و آزاد مردان و کرم دارانتان، و کجایند پرهیزکاران در داد و ستم و پاکان در کردارشان؟ آیا همگی از این دنیای پست و سرای رنج و بدبختی با شتاب کوچ نکردند؟ و آیا جانشین شده اید شما در میان مردم نخاله بد که از جهت پستی و بی لیاقتی و سزاوار نبودن ذکر نام ایشان دو لب در توبیخ و سرزنش آنان رویهم نمیافتد (شما که جانشین آن نیکان هستید به قدری رذل و پست میباشید که برای نبردن نامتان مذمت از شما هم سزاوار نیست) پس (در این مصیبت باید بگوئیم:) انا لله و انا الیه راجعون یعنی ما همه بندگان خدا و مملوك او هستیم و به سوی حکم و فرمان او باز میگردیم: فساد و تباهکاری نمایان شده است (معروف منکر و منکر معروف گردیده) پس نیست شخصی که آن را تغییر دهد، و نه منع کننده ای که از آن نهی نماید!! (امر به معروف و نهی از منکر نمیکنید و) با این رویه میخواهید در بهشت در جوار رحمت خدا و از ارجمندترین دوستان او باشید؟ چه دور و نادرست است اندیشه شما!! خدا را برای رفتن به بهشت او (با کردار زشت و گفتن اینکه رحیم و کریم و آمرزنده است) نمیتوان فریب داد، و رضا و خوشنودی او بدست نمی آید مگر به طاعت و بندگی کردن. خدا لعنت کند (از رحمتش دور گرداند) کسانی را که به معروف امر میکنند و خود آن را بجا نمی آورند، و منکر را نهی منمایند و خود مرتکب آن میشوند.

خطبه ۱۳۰-سخنی با ابوذر

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که به ابی ذر، رحمه الله فرموده هنگامیکه او را (از مدینه) به ربذه اخراج نمودند (ربذه قریه ای بوده واقع در سمت شرقی نزدیک مدینه از راه حاجیان عراقی و مدفن ابی ذر غفاری که در صدر اسلام آبادان بوده و اکنون اثری از آن پیدا نیست. چون ابی ذر در مدینه مورد خشم عثمان واقع شد او را به شام تبعید نمود، ابی ذر در آنجا هم رفتارهای زشت او را به مردم اظهار داشته و او را چنانکه بود میشناسانید، معاویه که از طرف عثمان والی شام بود رفتار ابی ذر را به او خبر فرستاد، عثمان نوشت به رسیدن نامه من او را بر شتر برهنه ای سوار کرده به مدینه باز بفرست، معاویه او را بر شتر بی جهازی سوار کرده روانه نمود و تا به مدینه رسید پوست و گوشت رانهای او سائیده شد، و او مردی بود ضعیف و لاغر و بلند بالا دارای موی سر و محاسن سفید، چون چشم عثمان به او افتاد گفت: ای جنیدت خدا تو را به نعمت خود شاد مگرداند، ابوذر گفت: اسم مرا نمیدانی، من جندب نام داشتم ولی پیغمبر اکرم مرا عبدالله نامید و آن را اختیار نمودم، عثمان آنچه که از او درباره خود شنیده بود اظهار داشت، ابوذر آنچه نگفته گفت من نگفته ام ولیکن از رسول خد

ا شنیدم که چون طائفه شما بنی امیه بسی مرد برسد مال خدا را برای خود اختیار کرده و بندگان او را خوار و دینش را تباه گردانند، پس از آن خدا بندگانش را از دست ایشان برهاند، عثمان از حضار مجلس پرسید شما این سخن را از پیغمبر شنیده اید؟ گفتند نه، گفت ای جندب وای بر تو به رسول خدا دروغ میبندی؟ گفت من دروغگو نیستم، پس کسی را به خدمت امیرالمومنین علیه السلام فرستاد آن حضرت تشریف آورد از آن بزرگوار پرسید چنین حدیثی شنیده ای، حضرت فرمود نشنیده ام ولیکن ابوذر راستگو است، گفت از چه راه راستگو است، فرمود از آن جهت که از رسول خدا، صلی الله علیه و اله، شنیدم که فرمود: ما اظلت الخضراء و لااقلت الغبراء علی ذی لهجه اصدق من ابی ذر الغفاری یعنی آسمان سایه نینداخت و زمین بر نداشت صاحب لهجه ای راستگوتر از ابی ذر غفاری، پس حضاری که از اصحاب پیغمبر بودند گفتند ما این سخن را از پیغمبر شنیده ایم ابوذر راستگو است، عثمان رو به حضار کرده گفت چه میگوئید درباره این شیخ که تفرقه و جدائی میان مسلمانان انداخته، آیا او را بزنم یا حبس کنم یا بکشم یا از مدینه بیرون نمایم؟ امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ای عثمان به تو میگویم آنچه مومن آل فرعون دربا

ره موسی به فرعون میگفت در قرآن کریم س ۴۰ ی ۲۸ و ان یک کاذبا فعلیه کذبه و ان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم، ان الله لایهدی من هو مسرف کذاب یعنی اگر دروغگو است کیفر دروغ گفتنش بر او است و اگر راست میگوید پاره ای از آنچه را که خبر میدهد به شما میرسد، زیرا خدا هدایت نمیکند و رسوا مینماید کسی را که افراط کرده بسیار دروغ گوید، عثمان بعد از شنیدن این سخن به امام علیه السلام جسارت کرد، حضرت هم پاسخ داده فرمود: ای عثمان چه میگوئی این ابوذر که حاضر است دوست خاص رسول خدا است، عثمان رو به ابوذر آورد گفت از شهر ما بیرون شو، ابوذر گفت به خدا سوگند من هم میل ندارم در جوار تو باشم، گفت به عراق برو و هر چند خواهی آنجا توقف نما، گفت هرجا بروم از گفتن سخن حق خودداری نخواهم نمود، گفت کدام زمین را دشمن داری؟ گفت: ربذه که در آنجا بر غیر دین اسلام بودم، پس به مروان ابن حکم فرمان داد تا او را بر شتری بی جهاز سوار کرد به ربذه برد و او در آنجا بود تا در سال هشتم از خلافت عثمان وفات نمود، هنگام مرگ همسر او، و یا به قول بعضی دخترش از تنهائی و بی کسی گریه میکرد، ابوذر گفت گریه مکن که پیغمبر اکرم به من خبر داده که در تنهائی خواهم مرد، و مردانی شایسته متکفل دفن من خواهند بود، بعد گفت چون من از دنیا رفتم گوسفندی بریان کن و بر سر راه بنشین گروهی از اهل اسلام میرسند و احوالت را میپرسند، بگو ابوذر غفاری که از اصحاب رسول خدا بوده وفات کرده، آنان از شنیدن این خبر همراه تو به منزل خواهندآمد آنها را طعام ده دفن مرا متکفل خواهند شد، آن زن بعد از وفات بر سر راه نشست جماعتی از اهل عراق از مکه معظمه مراجعت میکردند به آنجا رسیدند، احنف ابن قیس تمیمی، صعصعه ابن صوحان عبدی، خارجه ابن صلت تمیمی، عبدالله ابن سلمه سهمی، هلال ابن مالک مزنی، جریر ابن عبدالله بجلی، اسود ابن قیس نخعی، مالک ابن حارث اشتر نخعی از میان ایشان

جـدا شـده به سوی آن زن آمده گفتند: تو را چه رخ داده، گفت صاحب رسول خدا، صـلی الله علیه و اله، ابوذر غفاری از دنیا رفته و من تنها مانـده ام، آنان گریه کنان به خانه اش رفته و غسل داده کفن نموده بر او نماز گزارده دفنش کردند، پس مالك اشتر برخاسـته خطبه ای خوانـد و اوصـاف پسـندیده و مظلومیت او را یادآوری نمود و بر او دعا کرده طعام خوردنـد و حرکت کردند. خلاصه در وقتی که عثمان امر به اخراج او از مدینه نمود دسـتور داد کسی با او سخن نگفته مشایعتش ننمایند، چون از مدینه خارج شد امیرالمومنین و امام حسن و امام حسـین علیهم السلام، و عقیل و عبدالله ابن جعفر و عمار ابن یاسر برای وداع با او بیرون رفتنـد، امـام علیه السـلام او را دلـداری داده فرمود(: ای ابوذر تو برای)رضا و خوشـنودی(خـدا به خشم آمـدی، پس امیـدوار بـاش به آنکه برای او خشـمگین شـدی، این قوم)عثمـان و معاویه و پیروانشان(بر دنیای خود از تو ترسـیدند)چون بر خلاف سـنت و طریقه پیغمبر اکرم رفتار میکنند مبادا ایشان را مفتضح و رسوا کنی(و تو بر دین خود از آنها ترسیدی)که مبادا فریب خورده از آنان پیروی کنی(پس آنچه که برای آن از تو میترسند به دستشان ده)از دنیای آنها چشم بپوش(و برای آنچه که بر آن میترسـی از ایشـان بگریز، چه بسـیار نیازمندنـد به آنچه تـو آنهـا را منـع نمـودی)از منکرات نهی کردی در آن فوائد بیشـماری است که همه به آن احتیـاج دارنـد(و چه بسـیار بی نیـازی از آنچه)دنیائی(که ترا منع نمودنـد، و زود است که فردا)روز رسـتخیز(بدانی سود از آن کیست، و چه کسی رشگ بسیار میبرد، و اگر آسمانها و زمینها بر بنده ای بسته شود، پس آن بنده خدا ترس و پرهیزکار باشد خداوند برای او راه خلاصـی قرار دهد)چنانکه در قرآن کریم س ۶۵ ی ۲ میفرماید: و من یتق الله یجعل له مخرجا ی ۳ و یرزقه من حیث لایحتسب یعنی هر که از خدا ترسـیده پرهیزکار باشد برای او راه نجات قرار دهد، و روزی میدهـد به او از جائیکه گمان نـدارد(با تو انس نمیگیرد مگر حق، و از تو نمی رمـد مگر باطل، پس اگر دنیای ایشان را میپـذیرفتی)با آنان همکاری میکردی(تو را دوست میداشـتند، و اگر از دنیا چیزی برای خود جـدا مینمودی)دنیاپرست بودی(تو را در امان میگذاشتند)این همه آزار تو را روا نمیداشتند(.

خطبه ۱۳۱-فلسفه قبول حکومت

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در توبیخ و سرزنش اصحاب و اشاره به بعض از صفات خود): ای مردم گوناگون دارای دلهای پراکنده که (با هم متفق نبوده) بدنهاشان حاضر و عقلهاشان از آنها پنهان است، با مهربانی تمام شما را به طرف حق سوق میدهم و از آن رم میکنید مانند رم کردن بز از آواز شیر! چه بسیار مشکل است که به کمک شما عدل پنهان را آشکار سازم یا حقی که (گمراه کنندگان) کج نموده اند راست گردانم.

بارخدایا تو آگاهی آنچه از ما صادر شده (جنگها و زد و خوردها) نه برای میل و رغبت در سلطنت و خلافت بوده و نه برای بدست آوردن چیزی از متاع دنیا، بلکه برای این بود که (چون فتنه و فساد در شهرها شیوع یافت و ظلم و ستم بر مردم وارد گشت و حلال و حرام تغییر کرد خواستیم) آثار دین تو را (که تغییر یافته بود) باز گردانیم، و در شهرهای تو اصلاح و آسایش را برقرار نمائیم تا بندگان ستم کشیده ات در امن و آسودگی بوده و احکام تو که ضایع مانده جاری گردد. بارخدایا من نخستین کسی هستم که به حق رسیده و آن را شنیده و پذیرفته است، هیچکس بر من به نماز پیشی نگرفت مگر رسول خدا، صلی الله علیه و اله، (اولین کسیکه دعوت پیغمبر اکرم را پذیرفته اسلام آورد و با آن حضرت نماز خواند من بودم، و کسیکه در بداءت امر برای انجام دستور خدا و رضای او اسلام آورد، در آخر عمر برای ریاست و کالای دنیا خونریزی نمینماید).

و شما (از رویه خلفای پیش از من) دانستید که سزاوار نیست حاکم و فرمانده بر ناموس و خونهای مردم و غنیمتها و احکام اسلام و امامت بر مسلمین بخیل باشد تا برای جمع مال ایشان حرص بزند، و نه جاهل تا بر اثر نادانی خود آنها را گمراه گرداند، و نه ستمگر تا به ظلم و جور آنان را مستاصل و پریشان نماید، و نه ترسنده از تغییر ایام تا با گروهی همراهی کرده دیگری را خوار سازد (یار توانگران و به مستمندان بی اعتنا باشد) و نه رشوه گیر در حکم (که مالی گرفته حقی را باطل یا باطلی را حق گرداند) تا حقوق مردم را از بین برده حکم شرع را بیان ننماید، و نه رفتار نکننده به سنت و طریقه پیغمبر اکرم باشد تا امت او را هلاک و تباه سازد.

خطبه ۱۳۲-در پارسایی در دنیا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در سپاس خداوند و اشاره به بعضی از اوصاف او): سپاس می گزاریم خدا را بر آنچه گرفت و آنچه داد و آنچه احسان نمود و آنچه آزمایش فرمود (چون هر چه خدا بخواهد طبق حکمت و مصلحت بوده و آن نعمت است، بنابراین در هر حال باید شکر و سپاس او را بجا آورد) او است به هر نهانی آگاه و به هر سر و اندیشه ای بینا، و به آنچه که در سینه ها پنهان و به آنچه که چشمها دزدانه نگاه میکند دانا (به جزء و کل و آشکار و نهان احاطه دارد) و گواهی میدهیم که خدائی جز او نیست، و محمد- صلی الله علیه و اله- برگزیده و مبعوث از طرف او است، چنان گواهی که نهان با آشکار و دل با زبان موافقت دارد (نه به زبان گفته و در دل باور نداشته باشیم).

قسمتی از این خطبه است (در بی وفائی دنیا و وصیت به تقوی و پرهیزکاری): سوگند به خدا مطلب بسیار مهمی است، حقیقت است و درست نه بازی و شوخی، و راست است نه دروغ، و نیست این مطلب مهم مگر مرگ که هر که را خواند شنوانید، و هر که را راند با شتاب است، پس بسیاری مردم (و دارائی و ریاست و زیور ایشان) تو را فریب ندهد که دیده ای کسی را که پیش از تو بوده و دارائی گرد آورده و از فقر و درویشی دوری میجسته و با داشتن آرزوی دراز از عواقب امر مطمئن بوده و به سر رسیدن عمر را بعید میدانسته، چگونه مرگ او را رسیده و از وطنش ربوده و از آسایشگاهش خارج نموده بر چوبهای مرگ (تابوت) حمل شده و مردم او را از دست هم میگرفتند و بر دوشها نهاده و با انگشتها نگاه میداشتند، آیا ندیدید کسانی را که آرزوی فراوان داشتند و بنای استوار میساختند و دارائی بسیار گرد می آوردند، چگونه بسر بردند در خانه های گور، و آنچه گرد آوردند تباه و اموالشان نصیب ارث برنده ها شد، و زنهاشان همسر دیگران گردیدند، نمیتوانند به کار نیکو (عبادت و بندگی) بیفزایند و نه از بدی (گناهی که مرتکب شده اند) معذرت خواسته رضا و خوشنودی طلبند (چون بعد از مردن توبه و بازگشت پذ

یرفته نیست(پس کسیکه تقوی و پرهیزکاری را شعار قلبش قرار داد در خیر و نیکوئی از دیگری پیشی گرفت و کردارش رستگار گردید، غنیمت دانید بهره های تقوی و پرهیزکاری را و کار کنید برای بهشت کاری که آن را نصیبتان سازد، زیرا دنیا برای اقامت و باقی ماندن شما خلق نشده، بلکه گذرگاه است تا از آن راه توشه بردارید اعمال را برای قرارگاه همیشگی)آخرت(پس)برای کوچ کردن(از آن شتاب کننده باشید)زیرا سستی در آن موجب غفلت و باز ماندن از مقصد است(و برای مفارقت مرکبها را آماده گردانید)به دستور خدا و رسول رفتار نمائید تا رستگار شده برای رفتن حاضر باشید(.

خطبه ۱۳۳-ذکر عظمت پروردگار

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در ستایش حقتعالی): دنیا و آخرت فرمانبردار و مهارشان (با منتهی درجه خضوع و فروتنی) به دست قدرت خداوند متعال است (آنچه اراده فرماید انجام میشود، چنانکه ساربان به هر طرف که بخواهد مهار شتر را میکشد) و آسمانها و زمینها و کلیدهای خود را به او تسلیم نموده اند (غیر از او موثر و متصرفی در آنها نیست) و درختهای خرم هر بامداد و پسین او را سجده میکنند (به زبان حال او را پرستش مینمایند) و به امر او آن درختها از شاخه ها آتشهای روشنی دهنده (شعله دار) افروخته (و این از آثار قدرت است که از درخت سبز که قطرات آب در آن هست موقع سوزاندن شعله های آتش خارج میشود) و به مشیت و اوامر تکوینیه او آن درختها آنچه که خورده میشود میوه رسیده میدهند.

قسمتی از این خطبه است (در عظمت قرآن کریم): کتاب خدا که در میان شما است گویائی است که زبانش خسته نمیشود (در هر باب و راجع به هر چیز دنیا و آخرت راه مینماید) و خانه ای است که ارکان آن خراب نمیشود (همیشه باقی و برقرار بوده و از بین رفتنی نیست) و غالب است که یارانش شکست نمیخورند (پیروان آن همواره عزیز و ارجمندند).

و قسمتی از این خطبه است (در وصف پیغمبر اکرم): خداوند حضرت رسول را فرستاد در زمانیکه هیچ پیغمبری باقی نمانده و نزاع و زد و خورد و مجادله زبانی (اندیشه های گوناگون و اختلاف کلمه) برقرار بود (چون در جاهلیت گروهی بتها و برخی شیطان و جمعی خورشید و طائفه ای حضرت مسیح و دیگران را میپرستیدند) و او را بعد از همه پیغمبران آورده وحی را به آن حضرت ختم نمود (بعد از او پیغمبری نمیفرستد) پس آن بزرگوار در راه خدا جهاد کرد با کسانیکه از خدا اعراض و دوری نموده و مثل و مانند برایش قرار میدادند.

و قسمتی از این خطبه است (در دنیابینی و آخرت طلبی): جز این نیست که دنیا منتهی حد بینایی کور دل است، نمی بیند آنچه در پی آنست (باور ندارد که از دنیا کوچ نموده به سرای همیشگی خواهد رفت) و بینا چشمش را درست باز کرده (فنا و نابودی) آن را می بیند و میداند که در پی آن سرای دیگری است، پس بینا با نظر افکندن از دنیا دوری میجوید (به آن دل نمی بندد) و کور تمام توجهش به آن است، و بینا (که میداند دنیا جای ماندن نیست) از آن (برای سفر آخرت) توشه برمیدارد (تقوی و پرهیزکاری پیش میگیرد) و کور (چون دنیا را جای همیشگی تصور میکند) برای آن توشه تهیه مینماید (برای گردآوردن دارائی از دستور خدا و رسول چشم میپوشد).

و قسمتی از این خطبه است (در تمسک به کتاب خدا): و بدانید او (دنیاپرست کوردل) از هر چه دارا باشد سیر شده و ملول میگردد به جز از زندگی، زیرا در مرگ آسایش نمییابد، (چون در دنیا به دستور خدا و رسول رفتار نکرده تا بعد از مرگ موجب راحتی او باشد) و جز این نیست که بینائی در دنیا (باور داشتن به آنچه بعد از مرگ واقع میشود) به منزله حکمت است که آن برای دل مرده حیات و زندگی و برای چشم کور بینائی و برای گوش کر شنوائی و برای تشنه (رحمت الهی) سیرابی است، و در آن بی نیازی کامل (از دنیا) و سلامتی (از عذاب) است (و راه نجات و رستگاری شما): کتاب خدا (قرآن کریم) است که به وسیله آن (حق را) می بینید و میگوئید و میشنوید، و بعضی از آن به بعض دیگر گویا (پاره ای از آیات آن آیه دیگر را تفسیر مینماید) و بعضی از آن بر بعض دیگر گواه است (برای فهم مراد از آیه ای به آیه دیگر استشهاد میشود) و (از این جهت) قرآن در معارف و احکام الهی اختلاف ندارد، و پیرو مومن به خود را از خدا جدا نمیگرداند (بلکه او را به شاهراه هدایت و رستگاری رهسپار مینماید). (و با داشتن چنین راهنمای بزرگ در دسترس مع ذلک)

شما متفق شده اید بر کینه ورزی در بین خودتان و روئیده گیاه روی سرگینهای چهارپایان شما (دوستی شما با هم مانند روئیدن گیاه است به روی سرگین که به ظاهر سبز و خرم و در باطن متعفن و رنج آور است و کسی را به آن میل و رغبتی نیست) و برای دوستی آرزوها با یکدیگر دوست شدید، و در بدست آوردن دارائیها با هم دشمنی ورزیدید، شما را شیطان ناپاك حیران و سرگردان نموده، و فریب (خوردن از نفس اماره) گمراه کرده است، و برای خود و شما (نجات و رهائی از شر شیطان و نفس اماره را) از خدا یاری میجویم.

خطبه ۱۳۴–راهنمائی عمر در جنگ

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه عمر ابن الخطاب برای رفتن به جنگ رومیان از آن بزرگوار مشورت نمود: خداوند برای اهل اسلام ضامن شده است که حدود و نواحیشان را حفظ کند، و عورتشان را (چیزیکه نباید دشمن بر آن آگاه شود) بپوشاند، و آن خداوندی که آنها را یاری کرد در زمانی که اندک بودند و نمیتوانستند (از دشمن) انتقام بکشند، و آنها را از مغلوب شدن باز داشت در حالتی که کم بودند و توانائی دفاع (از خود) نداشتند (خداوندی که در صدر اسلام مسلمانان را با اینکه مانند امروز دارای جمعیت بیشمار و قدرت و توانائی نبودند یاری کرد، اکنون هم یاری خواهد فرمود، زیرا) زنده است و هرگز نمیمیرد (پس در کارزار حاضر مشو، زیرا) تو خود اگر بسوی این دشمن (قیصر روم و لشگریانش) روانه شوی و در ملاقات با ایشان (پس از زد و خورد) مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دوردست و سرحدها پناهی نمیماند، بعد از تو مرجعی نیست که (برای جلوگیری از فتنه و فساد) به آنجا مراجعه نمایند، پس (مصلحت در اینست که تو در اینجا بمانی و بجای خود) مرد جنگ دیده و دلیری بسوی ایشان بفرست، و به همراهی او روانه کن کسانی را که طاقت بلا و سختی جنگ داشته و پند و اند

رز را بپذیرند، پس اگر خداوند (او را) غالب گرداند همان است که میل داری و اگر واقعه دیگری پیش آید تو یار و پناه مسلمانان خواهی بود (میتوانی دوباره لشگری فراهم ساخته به جنگ ایشان بفرستی).

خطبه ۱۳۵-نکوهش مغیره

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است هنگامیکه بین آن بزرگوار و عثمان جدالی رخ داد، و مغیره ابن اخنس بعثمان گفت: من در برابر او برای دفاع از تو کافی هستم (کینه مغیره با امام علیه السلام از این جهت بود که برادرش ابوالحکم ابن اخنس در جنگ احد بدست حضرت کشته شده بود) پس امیرالمومنین علیه السلام به او فرمود: ای پسر رانده شده از رحمت خدا که بعد از او فرزندی باقی نمانده (خیر و نیکوئی به یادگار نهاده و بودن فرزند شـری مثل تو چنانست که فرزندی نداشـته، و اینکه امام علیه السلام اخنس را ملعون نامید برای آن بود که او از بزرگان و منافقین بود و لعن بر منافق جائز است، چنانکه در شرح خطبه نوزده به این نکته اشاره شـد) و ای پسـر شـجره بی اصل و فرع (حسب و نسب لائق) تو خود را برابر من وامیـداری!! سوگند به خدا کام روا و فیروز نمیگرداند خدا کسـی را که تو یاورش باشـی و نمیایسـتد کسی که تو او را برپا داری، از مجلس ما بیرون شو خدا خیر و نیکوئی را از تو دور گرداند، پس تمام کن کوشش (و دشمنی) خود را خدا تو را مشمول رحمتش نگرداند اگر (با من) مهربانی کنی.

خطبه ۱۳۶-در مسئله بیعت

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (برای اصحابش فرمود که منظورشان از بیعت با آن بزرگوار بدست آوردن ریاست و متاع دنیا بود نه ترویج دین مقدس اسلام): بیعت شما با من بدون فکر و اندیشه نبود (بلکه همه اجتماع کرده از روی فکر و اندیشه درست اقدام بر این امر نمودید، پس نباید هیچیک از شما نقض بیعت کرده یا پشیمان شوید، و این مانند بیعت با ابی بکر نبود که بی اندیشه انجام دادید و عمر گفت: ان بیعه ابی بکر کانت فلته، وقی الله شرها، فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت با ابی بکر بی اندیشه انجام گرفت، خدا از شر آن نگاهدارد، پس اگر دیگری به مانند آن بازگردد او را بکشید) و کار من و شما یکسان نیست (زیرا) من شما را برای خدا (ترویج از قواعد دین) میخواهم و شما مرا برای (بدست آوردن بهره های دنیای) خود میخواهید!! ای مردم مرا بر نفس (اماره) خودتان یاری کنید (از هوای نفس پیروی نکرده مطیع و فرمانبردار من باشید) سوگند به خدا برای گرفتن حق ستمدیده از ستمگر از روی عدل و انصاف حکم میکنم و ستمکار را با حلقه بینی او میکشم (مانند شتر که در بینیش حلقه کنند و مهارش را بکشند) تا اینکه او را به آب خور حق وارد سازم اگر چه به آن بی میل

باشد (ستمگر را ذلیل و خوار گردانم تا حق ستمدیده را از او بستانم).

خطبه ۱۳۷-درباره طلحه و زبیر

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره طلحه و زبیر (و ابطال گفتارشان که پس از نقض بیعت کشتن عثمان را به آن بزرگوار نسبت دادند): سوگند به خدا خودداری نکردند (نسبت دادن) منکری را به من (به کشتن عثمان و رضای به قتل او نسبت دروغ به من دادند) و میان من و خودشان به عدل و انصاف رفتار نکردند (زیرا اگر انصاف داشتند بطلان دعویشان ظاهر بود) و (نادرستی دعویشان آن است که) حقی را (از من) میطلبند که خودشان ترک کرده اند، و (خونخواهی مینمایند از) خونی که خودشان ریخته اند، پس من اگر در ریختن آن خون (کشتن عثمان) با آنها شرکت کرده بودم آنان هم از آن بی بهره نبودند (پس ایشان نباید در صدد خونخواهی عثمان برآیند، زیرا آنان نیز قاتل هستند نه وارث تا بتوانند طلب خون او نمایند) و اگر بدون من مباشرت کرده اند پس بازخواست نیست مگر از ایشان، و اول عدلشان (که آن را عذر نقض بیعت خود قرار داده و میگفتند خروج و یاغی شدن ما بر امام برای امر به معروف و نهی از منکر و حکم کردن به عدالت است) آن باشد که حکم از روی عدل را درباره خودشان جاری سازند، و بصیرت و بینائی من با من است (زیان گفتار بر خلاف کردار را میدانم به همین جهت امری را

بر کسی(مشتبه نکرده ام)چیزی نگفته ام که بر خلاف آن رفتار کنم چون طلحه و زبیر(و)امری هم(بر من مشتبه نشده است)مانند پیروان آنها(و آنها گروهی هستند ستمگر و تباهکار)چنانکه رسول اکرم به من خبر داده(در ایشان است گل سیاه)فتنه و فساد که بر اثر آن آسایش امت را از بین میبرند چنانکه گل آب صاف را تیره میسازد(و زهر عقرب)

کینه و دشـمنی(و شـبهه ظلمـانی)نـادانی و گمراهی(و این امر)گفتـار ایشـان دربـاره خونخواهی عثمان که مردم را به اشـتباه انداخته اند نزد دانایان و هوشـمندان(آشـکار گردید و باطل)سـخن برخلاف حق(از ریشه کنده و زبانش از انگیختن شر قطع شد)پس سـعی و کوشـش ایشان بی فایده است، زیرا دانسته شد که منظورشان از نقض بیعت و برپا کردن غوغا و ایجاد فتنه و فسـاد خونخواهی عثمـان نیست، بلکه برای حب دنیـا و به دست آوردن ریـاست است(و)چون جلوگیری از فتنه جویـان بر من فرض است(سوگنـد به خـدا برای ایشـان حوضـی را پر کنم که خود آب آن را بکشم)در کارزار آنها را نابود سازم به طوری که(برنگردنـد سـیراب شده و بعد از آن هم در موضع دیگر آب نیاشامند)زیرا این حوض مانند حوضـهای دیگر نیست که هر که به آن رسید سیرآب شده برگردد یا اگر سیراب نشد جای دی

گر آب بدست آرد، بلکه حوضی است که وارد بر آن غرق شده هلاک و نابود میشود(.

قسمتی از این سخنان است (همچنین درباره طلحه و زبیر و پیروانشان): پس (از قتل عثمان برای بیعت کردن) روآوردید به من مانند روآوردن نوزائیده ها به فرزندانشان، پی در پی میگفتید آمده ایم بیعت کنیم، دست خود را به هم نهادم شما باز کردید، و آن را عقب بردم شما به سوی خود کشیدید (خلاصه با کمال رغبتی که شما بیعت با من داشتید من به آن مائل نبودم، پس چرا نقض بیعت کردید، من هم شکایت شما را به خدا برده میگویم:) بارخدایا طلحه و زبیر (از قریش هستند و من هم از آن طائفه ام) با من قطع رحم کرده ستم نموده و پیمان خود را شکستند، و مردم را بر من شوراندند، پس بگشا آنچه ایشان بسته اند، و استوار مگردان آنچه تابیده اند، و بنما به آنها بدی (دنیا و آخرت) را در آنچه آرزو داشته و رفتاری که کردند (در دنیا به آرزوی خود خلافت و ریاست نرسند و در آخرت به عذاب جاوید مبتلی باشند) و (هیچ توبیخ و سرزنشی متوجه من نیست که چرا با ایشان میجنگم، زیرا) پیش از شروع به جنگ بازگشت آنها را بیعتی که نقض کردند خواستم و تانی و تاملشان را (در این امر) قبل از واقعه طلبیدم، پس (پند و اندرز مرا نپذیرفته اندیشه نادرست خود را تعقیب کردند) نعمت (اطاعت از خد

ا و رسول و امام زمان(را خوار شمرده و سلامتی)دنیا و آخرت(را از دست دادند.

خطبه ۱۳۸-اشارت به حوادث بزرگ

نهـج البلاغه روشن کننـده تاریکیها و راهنمای گمراهان و سـرمشق پرهیزکاران است، هر خردمنـد دانش پژوهی پس از تامل و اندیشه در آن تصدیق و اعتراف مینماید که این کتاب مقدس (بعد از قرآن کریم و سـخنان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله) برترین کتابها و در جهان بی مانند است، و سزاوار است که مورد مطالعه جمیع افراد بشر قرار گیرد، زیرا دنیا خالی از فتنه و فساد نگشـته و مردم آسایش و راحتی و سـیادت بدست نمی آورند مگر هنگامی که در گفتار و کردار از روش امیرالمومنین (علیه السـلام) پیروی نماینـد، و این سـخن را نه بس من بنـده (نیازمند لطف و عنایت آن بزرگوار) میگویم، بلکه هر با انصاف مطلعی (اگر چه مسـلمان یا شـیعی مذهب نباشد) معترف بوده و باور دارد به اینکه سرچشمه علوم و معارف حضرت علی (علیه السلام) است که بعد از پیغمبر اکرم صلاح و فساد هر امری را تا آخر دنیا دانسته و بیان فرموده، و نمونه از گفتار و کردارش را سید شـریف رضـی (رضوان الله علیه) در این کتاب شریف گردآورده است، و صاحبان علم و دانش میدانند که همین اندازه از گفتـار و کردار امـام (علیـه السـلام) برای رسـیدن بـه سـیادت و سـعادت دنیـا و آخرت کـافی اسـت، و بـه همین جهت علمـا و دانشمندان پیشین (رحمهم الله، چنانکه محدث نوری- علیه الرحمه-

در کتاب مستدرک الوسائل بیان کرده) این کتاب مقدس را اخ القران تعبیر فرموده اند یعنی همانطوری که قرآن کریم کتاب آسمانی است و خداوند متعال برای اصلاح بشر به زبان پیغمبرش حضرت مصطفی (صلی الله علیه و اله) بیان فرموده نهج البلاغه هم کتابی است که سخنان آن از منبع علم الهی تراوش کرده و به زبان باب مدینه علم علی (علیه السلام) جاری گردیده است، پس بر همه واجب است این کتاب را (که تاکنون دو جزء آن را نشر داده و اکنون به حول و قوه الهی شروع به جز سوم نموده ایم) مورد مطالعه و دستور زندگانیشان قرار دهند، اللهم اهدنا الی سواء السبیل فانک حسبنا و نعم الوکیل از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که در آن به پیش آمدهای سخت (و به ظهور قائم منتظر- عجل الله فرجه) اشاره میفرماید: (چون امام منتظر از پس پرده غیب بیرون آید) هوای نفس را به هدایت و رستگاری برمیگرداند (گمراه شدگان را به راه راست میبرد) زمانیکه مردم هدایت را به هوای نفس تبدیل کرده باشند (از شریعت محمدیه دست شسته خواهش نفس را پیروی نمایند) و رای را به قرآن برمیگرداند (مردم را از به کار بستن اندیشه های نادرست نهی و به رجوع

به قرآن وامیدارد تا به دستور کتاب خدا رفتار نموده و مخالف آن را دور اندازند(زمانیکه مردم قرآن را به رای و اندیشه)خود(مبدل کرده باشند)از قرآن چشم پوشیده امور را طبق اندیشه نادرست خود انجام دهند(.

قسمتی از این خطبه است (که به فتنه های نزدیک ظهور امام زمان علیه السلام اشاره میفرماید): (پیش از ظهور حضرت- ارواحنا فداه- تباهکاریها خواهد شد) تا اینکه جنگ و خونریزی سخت به (آیندگان از) شما رو آورد، به طوری که (چون شیر درنده خشمگین) دندانهایش را آشکار گرداند (جنگهائی که واقع میشود آماده نابود کردن همه است، و یا شتری ماند) دارای پستانهای پر از شیر که (آن جنگ مانند پستان شتر پستانهایش پر از شربت مرگ است) نوشیدن شیر آن (در اول امر به کام کسانیکه وارد کارزار میشوند و امید فتح و فیروزی دارند) شیرین است و در آخر کار (که زد و خورد و کشتن و کشته شدن و مصائب آن همه را فرا خواهد گرفت) تلخ و بدمزه (رنج آور) است. آگاه باشید (آنچه خبر میدهم) در فردا (پس از این) واقع خواهد شد و بزودی فردا با چیزیکه نمیشناسید (از آن خبر ندارید) می آید، حاکی از غیر طائفه پادشاهان (امام عصر علیه السلام) کارگردانان آنها را به بدی اعمال و کردارشان بازخواست مینماید، و زمین پاره های جگرش را برای او بیرون خواهد آورد (تمام کانها از طلا و نقره و غیر آنها هویدا شده در دسترس آن حضرت قرار میگیرد) و کلیدهایش را تسلیم آن بزرگوار مینماید (ه

مه شهرها به تصرف او درمی آید(پس عدالت و دادگستری در روش مملکت داری را به شما مینماید، و)قوانین(متروک شده از کتاب و سنت را زنده میکند)احکام قرآن و سنت پیغمبر اکرم را اجرا میفرماید(.

قسمتی از این خطبه است (که ظاهرا اشاره به خروج سفیانی میباشد، چنانکه شارع خوئی- رحمه الله- در شرح خود از علامه مجلسی طاب ثراه نقل کرده، ولی بیشتر شراح گفته اند: اشاره است به فتنه و خونریزی عبدالملک ابن مروان که چون به خلافت رسید از شام برای جنگ مصعب ابن زبیر کشنده مختار ابن ابی عبیده ثقفی به کوفه رفت، در مسکن که از جمله نواحی کوفه بود به هم برخوردند، و مصعب کشته شد و در شهر کوفه مردم با او بیعت کردند، آنگاه حجاج ابن یوسف را برای جنگ عبدالله ابن زبیر به مکه فرستاد، حجاج در مکه عبدالله را به قتل رسانیده و خانه خدا را با منجنیق خراب نمود، و بسیاری را بکشت و بر مسلمانان مسلط شده سالیان دراز انواع ظلم و ستم را به ایشان روا داشت، امام علیه السلام از ستمگری او خبر میدهد): مانند آن است که من او را (عبدالملک را) می بینم در شام بانگ میزند (لشگر گردآورده) و با پرچمهایش در اطراف کوفه میگردد (عراق را به تصرف آورده) و به اهل آن دیار رومی آورد مانند روآوردن شتر سرکش بدخو، و زمین را از سرها فرش مینماید (بسیاری را به قتل میرساند) و دهانش (چون درندگان برای دریدن) گشاده، و گامش در زمین سنگین میباشد (سپاه بسیار دارد

(جولان او دور و دراز و حمله اش سخت میگردد)شهرهای دور را تصرف نموده به بیدادگری دست میزند، چنانکه حجاج امرا و سردارانی به دیار دور دست مانند خراسان و کابل و ترکستان فرستاد و بسیاری از مردم را کشت(سوگند به خدا)آیندگان(شما را در اطراف زمین)شهرها و دهات(میپراکند تا اینکه برجا نماند از شما مگر اندکی مانند سرمه در چشم، پس سختی و بیچارگی)فرزندان شما از دست بنی امیه(همواره برقرار خواهد ماند تا اینکه برگردد به سوی عرب عقلهای پنهان شده ایشان)عباسیان روی کار آمده از روی فکر و اندیشه با کمک ایرانیان بنی امیه را از بین ببرند(پس)اگر بخواهید در هیچ عصری مسئولیت متوجه شما نباشد و از فتنه و فساد رهائی یابید(و سنتها و راههای پاینده و برقرار و نشانه های آشکار)قرآن و سنت(و پیمان نزدیک را که اتمام نبوت بر آن استوار است)امام به حق و جانشین پیغمبر اکرم را(راهنمای خود گردانید، و بدانید که شیطان راههای)فریب(خود را برای شما آسان مینماید تا به جای قدمش گام نهاده از او پیروی کنید)آسایش را از دست داده در دنیا و آخرت مبتلی و گرفتار باشید(.

خطبه ۱۳۹-به هنگام شوری

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است (بعد از وفات عمر) هنگامیکه (به دسـتور او برای امر خلافت) شوری برقرار شد (امام علیه السـلام به زبـان آن مجلس اشـاره فرمود): هیچکس پیش از من به دعوت حق و پیونـد بـا خویشـان و به احسان و بخشـش (خلاصه در کارهای خداپسـند) نشـتافته است، پس (در آنچه اقـدام نمینمایمماننـد این مجلس که عمر امر به تشـکیل آن داده حق و حقیقتی نمی بینم، بنابراین) سـخنم را شـنیده گفتارم را در نظر داشته باشید، به زودی بعد از امروز (که این مجلس منعقد میشود) امر خلافت را می بینید که شمشـیرها در آن کشـیده و عهد و پیمانها شکسته خواهد شد تا جائیکه بعضی از شما (طلحه و زبیر) پیشوایـان گمراهـان شـده و برخی پیرو نادانـان (عثمـان و غیره) میگردد (و این همه فتنه و فسـاد و خونریزیهـا نتیجه این مجلس است که اساس آن روی باطل و نادرستی قرار گرفت).

خطبه ۱۴۰–در نهی از غیبت مردم

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در نهی از غیبت مردم (غیبت سخن پشت سر دیگری است اگر راست باشد و اگر دروغ بود آن را بهتان مینامند، و آن از گناهان بزرگست، برای آنکه مفاسد آن بیش از سائر منهیات است چون ضرر آن نوعی و زیان سائر معاصی غالبا شخصی است، لذا امام علیه السلام در نهی آن تاکید میفرماید): سزاوار است کسانی را که از معاصی دوری گزیده اند (مرتکب گناه نگشته و به سبب عقل و خردمندی نفس اماره مقهور و مغلوب آنان بوده و به این جهت عیوب گناه و فوائد اطاعت را شناخته اند) و خداوند نعمت پرهیز از گناهان را به آنها بخشیده، به گناهکاران و کسانیکه زیر بار فرمان خدا و رسول نمیروند، مهربانی کنند (از ایشان غیبت نکرده و به آنها بهتان نزنند) بلکه آنان را هدایت و به راه راست ارشاد نمایند(و سزاوار است که شکر و سپاسگزاری بر آنها)از نعمتی که خداوند به آنها بخشیده و آنان را توفیق داده که از گناهان به سلامت مانده اند(مسلط باشند)مجال سخن گفتن از دیگری به آنها ندهد(و مانع گردد از اینکه از گناهکاران غیبت کنند، پس)در جائیکه دوران از معاصی و بی گناهان سزاوار نیست از دیگری غیبت کنند(چگونه است حال غیبت کننده ای که از

برادر (هم کیش) خود غیبت کرده او را به گناهی که مرتکب شـده سـرزنش نمایـد؟! (در صورتیکه چنین شـخص گناهکاری خود به غیبت سزاوارتر است) آیـا بیـاد نمی آورد جائی را که گناهانش را خداونـد پوشانیـده و آن بزرگتر از گناهی است که برادر خود را به آن غیبت کرده؟! (غیبت کننـده معـامله خداونـد را بـا خودش که گناهانش را پوشانیـده و مفتضـح و رسوایش ننموده فراموش کرده که برادر خود را در گنـاهی که کرده رسوا مینمایـد) و چگونه او را به گناهی سـرزنش مینمایـد که خودماننـد آن را مرتکب بوده، پس اگر عین آن گناه را هم مرتکب نگشـته طرز دیگری نافرمانی خدا نموده (گناه دیگری مرتکب شـده است) که بزرگـتر از گنـاه برادرش میباشـد و سوگنـد به خـدا اگر گنـاه بزرگی مرتکب نشـده باشـد و بـا گنـاه کوچکی نافرمانی نموده باشد هر آینه جرات و دلیری او بر عیب جوئی و بدگوئی مردم (از گناه بزرگی که مرتکب نشده) بزرگتر است. (پس از این امام علیه السلام بر سبیل پنـد و انـدرز میفرماید:) ای بنده خدا در عیب جوئی و بدگوئی از هیچکس بر اثر گناه او عجله و شـتاب مکن که شایـد او (از گنـاهی که کرده توبه و بـازگشت نموده و) آمرزیـده شـده باشـد، و بر نفس خود از گناه کوچک ایمن و آسوده مباش (و به چشم حقارت و کوچکی در آن ننگر(که شایـد بر اثر آن معذب و گرفتار باشـی، و هر که از شما عیب و بدی غیر خود را میداند باید)از عیب جوئی و طعن زدن بر او(خودداری نماید به جهت آنکه به عیب خود آشنا و دانا است، و باید شـکر از اجتناب گناهی که دیگری به آن مبتلی است او را مشـغول سازد)و سپاسـگزاری از این نعمت به او مجال ندهد که عیب دیگری گوید(.

خطبه ۱۴۱–درباره نهی از غیبت

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در نهی از شنیدن غیبت و اینکه نباید بگفتار بدگو گوش فرا داد): ای مردم، هر که برادر (هم کیش) خود را شناخت و دانست که در دین (اعتقادات) محکم و استوار است و در گفتار و کردار در راه راست قدم مینهد، نباید گفتار (بدگوئی) مردم را درباره او گوش بدهد، آگاه باشید (اثر زبان کلام از زبان تیر سخت تر و بیشتر است، زیرا) گاهی تیرانداز تیر میاندازد و تیرها به خطا میرود، و (لیکن) کلام بی اثر نمی ماند (اگر چه دروغ باشد) و باطل و نادرست آن (اگر چه) از بین میرود، و (لیکن گناه آن از برای گوینده باقی و برقرار است، زیرا) خداوند (گفتار را) شنوا و گواه است. آگاه باشید میان حق و باطل (فاصله ای) نیست مگر (بقدر) چهار انگشت. معنی این فرمایش را از امام علیه السلام پرسیدند، حضرت (در پاسخ) انگشتهای خود را به هم چسبانده بین گوش و چشمش نهاد، پس از آن فرمود: باطل و نادرست آنست که بگوئی شنیدم، و حق و درست آن است که بگوئی دیدم (بنابراین مومن نباید در عیب همکیشان بگفتار شخص فاسق و مردم بدگو اگر چه راست بگویند اعتماد نموده به مجرد شنیدن پیش از دیدن زبان به افشاء آن گشاید).

خطبه ۱۴۲-درباره نیکی به نااهل

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در مذمت مالداری مالش را بیجا صرف میکند): برای کسی که در غیر راه حق احسان کند و به غیر مستحق ببخشد از آنچه بخشیده حظ و بهره ای نیست مگر تمجید و ستودن مردم فرومایه و بدکار و گفتار نادانان درباره او مادامیکه به ایشان بخشش مینماید، چه بسیار جواد و بخشنده است و حال آنکه (در حقیقت جودی نکرده، بلکه مال خود را تلف و اسراف نموده، و) در راه خدا بخل ورزیده است (و مالش را بیجا در غیر رضای حق صرف کرده و چنین شخصی از یاران شیطان است، چنانکه در شرح سخن صد و بیست و ششم به این نکته اشاره شد) پس بکسی که خداوند ثروتی عطا فرموده، باید با آن مال خویشان را کمک و یاری کند، و از آن مال (آشنایان را) مهمانی شایسته نماید (به هر کس مناسب حال خودش) و با آن اسیر و گرفتار را رهائی بخشد، و از آن به درویش و وام دار عطا کند، و باید شکیبائی ورزد بر ادای حقوق (واجبه مانند زکوه و مستحبه مانند صدقات) و دفع حوادث و پیش آمدها، و اینها را برای بدست آوردن ثواب و پاداش الهی بنماید (نه از روی ریا و خودنمائی) پس پیروزمند شدن به این بخششها (که بیان شد) در دنیا باعث بزرگ شدن و خوشنام بودن و نیکی(و در آخرت وسیله رسیدن به درجات عالیه است، اگر خدا بخواهد.

خطبه ۱۴۳-در طلب باران

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است هنگام باران خواستن: آگاه باشید زمینی که شما را به روی خود نگاه میدارد، و آسمانیکه شما را در سایه اش قرار میدهد، فرمانبردار پروردگار شما هستند (پیرو خواهش و آرزوی شما نیستند تا هر زمان بخواهید زمین بروید یا آسمان ببارد) و برکت و سود خود را به شما نمی بخشد (زمین نمیروید و آسمان نمیبارد) بجهت دلسوزی برای شما، و نه به سبب تقرب جستن به شما، و نه بعلت اینکه امیدوار به خیر و نیکوئی (سودی) از شما باشند، بلکه (از جانب پروردگار) مامورند که سودها به شما برسانند، و اطاعت امر کرده برای انجام مصالح شما قیام نموده اند (پس نباریدن آسمان و نروئیدن زمین در موقع مقتضی به سبب بدکرداری بنده و گناه او است که مانع مستعد بودن برای قبول رحمت و افاضه جود و بخشش حقتعالی میباشد، لذا) خداوند بندگان خود را به کارهای ناشایسته مشغولند به کم شدن میوه ها و بازداشتن برکات و بستن در خزینهای نیکوئیها، می آزماید تا توبه کننده متنبه گشته توبه و بازگشت نماید، و گناه را از خود رانده ترک کند (دیگر مرتکب گناه نشود) و پند گیرنده پند پذیرد، و سر خرده منزجر گردد (گناه کرده به کار زشت نگراید) و خداوند

استغفار (آمرزش خواستن) را سبب فراوانی روزی و رسیدن رحمت و مهربانی قرار داده، و (در قرآن کریم س ۷۱ ی ۱۰ فرموده: استغفروا ربکم انه کان غفارا)ی ۱۱(یرسل السماء علیکم مدرارا)ی ۱۲(و یمددکم باموال و بنین یعنی از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده گناهان است)پس از توبه و بازگشت(ابر را میفرستد که پی در پی بر شما ببارد، و شما را به مالها و پسران کمک میدهد)اموال و اولاد شما را زیاد میگرداند(. پس خداوند رحمت کند)بیامرزد(مردی را که به توبه و بازگشت)از گناه(روآورد، و گناهی را که مرتکب شده طلب فسخ نماید)بخواهد تا حقتعالی از کیفر کردار زشتش بگذرد(و بر مرگ خود پیشی گیرد)پیش از رسیدن مرگ از گناهان توبه و بازگشت نموده عمل صالح و کردار نیک را شعار خویش قرار دهد. در اینجا امام علیه السلام طریق دعا کردن و طلب رحمت و خواستن باران را یاد میدهد:(بارخدایا از زیر پرده ها و پوششها)خانه ها(ئی که فریاد چهارپایان و فرزندان از آن بلند است)به سبب کمیابی آب و علف و مایه معیشت و زندگانی(رو به سوی تو آورده ایم در حالیکه خواهان نعمت تو و امیدوار به زیادتی نعمت تو و ترسناک از کیفر و خشم تو میباشم. بارخدایا ما را به باران خ

ود آب ده و از نومیدشدگان قرار مده و به سالهای قحطی و تنگی ما را تباه مگردان، و به سبب آنچه بیخردان (بدکرداران) از ما بجا آورده اند ما را مواخذه مفرما، ای مهربانترین مهربانان.

بارخدایا بسوی تو بیرون آمده ایم و به تو شکایت داریم (خبر میدهیم) از آنچه (سختیهائی که) بر تو پنهان نیست، هنگامیکه سختی تنگیها ما را بیچاره کرده، و خشکسالهای پر مشقت ما را سوق داده، و مطالب و خواهشهای دشوار ما را ناتوان گردانیده، و فتنه ها و بلاهای ناهنجار بر ما پیوسته وارد گشته. بارخدایا از تو درخواست مینمائیم که ما را (به خانه های) نومید شده بازنگردانی، اندوهگین مفرستی، و به گناهانمان نگیری (پاسخ درخواست ما را به مقتضای گناهانمان قرار مدهی) و به کردارمان مقایسه نفرمائی، (بلکه درخواست ما را از روی فضل و کرمت بپذیری). بارخدایا باران و برکت و روزی و رحمت و مهربانیت را بر ما زیاد عطا فرما، و به ما آب ده چنان آبی که سوددهنده و سیراب کننده و رویاننده (گیاهها) باشد که به سبب آن برویانی آنچه از دست رفته (گیاههائی که خشک شده) و زنده گردانی آنچه که مرده (زمینهائی که خشک مانده) و آب ده ما را به بارانی که تشنگی را بر طرف نموده و میوه بدست آمده از آ

ن فراوان باشد، و زمینهای هموار به آن سیراب شده و در زمینهای نشیب (رودخانه ها و دره ها) جاری گردد، و درختها را با برگ و نوا (سبز و خرم) گردان و نرخها را ارزان فرمای، زیرا تو بر هر چه بخواهی توانا هستی.

خطبه ۱۴۴-فضیلت خاندان پیامبر

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در فضائل و مناقب ائمه اطهار): خداوند پیغمبرانش را برانگیخته و حیش را به آنان اختصاص داد، و آنها را برای مردم حجت و دلیل گردانید تا ایشان را (در کردارشان) حجت و عذر نباشد (به اینکه ما به اوامر و نواهی تو آشنا نبودیم) پس همه را بوسیله پیغمبران به راه حق دعوت فرمود. آگاه باشید که خداوند (احوال) مردم را آشکار نمود نه آنکه به آنچه پنهان داشته اند از اسرار و اندیشه هائی که در دل دارند بی اطلاع باشند، بلکه (فرستادن پیغمبران و امر و نهی) برای آن بود که آنان را بیازماید که کردار کدام کس بهتر است (معنی آزمایش خداوند این است که چه کس در دنیا از فرمان او پیروی نموده رستگار میگردد، و که نافرمانی کرده به عذاب گرفتار میشود، نه آنکه آخر کار آنان را ندانسته بخواهد دانا گردد، چنانکه در شرح خطبه شصت و دوم بیان شد) تا ثواب (بهشت) پاداش (کردار نیک) و عذاب (آتش) کیفر (کردار زشت) باشد (چون با این بیان دانستید که سبب آزمایش الهی چیست، پس) کجایند کسانی که گمان میکنند که آنان در علم (اسرار خلقت و تفسیر و تاویل قرآن کریم) مطلع و استواراند، به جز ما اهل بیت؟ ادعای آنان دروغ و ستم

برما است، زیرا خداونـد ما را برتری داده و ایشان را فرو گذاشـته، و (این مقام و منزلت را) به ما عطا فرموده و آنان را بی بهره ساخته، و ما را داخل نموده و آنها را خارج فرموده، به وسیله ما هدایت و راهنمائی طلب میگردد، و بینائی از کوری و گمراهی خواسته میشود، محقق است که ائمه و پیشوایـان دین از قریش هسـتند که از هـاشم بوجود آمـده انـد (و از نسـل علی و فـاطمه علیهماالسـلام ظاهر گشـته اند): امامت و خلافت بر غیر ایشان سـزاوار نیست و خلفای غیر آنان (که به ناحق روی کار آمده اند برای جانشـینی پیغمبر اکرم) صـلاحیت ندارنـد (زیرا لازمه خلافت و امـامت خصائصـی است که در غیر ائمه اثنی عشـر یافت نمیشود، و این فرمایش امام علیه السلام صراحت دارد به اینکه امامت برای غیر دوازده امام شایسته نیست).

قسمتی از این خطبه است (در توبیخ و سرزنش بنی امیه و پیروانشان): دنیا را اختیار کرده آخرت را پشت سر انداختند، و از آب صاف و گوارا (تقوی و پرهیزکاری) چشم پوشیده و آب گندیده آشامیدند (به عذاب همیشگی تن دادند) گویا می بینم یک فاسق و گناهکار ایشان (عبدالملک ابن مروان) را پیرو از منکر و کارهای زشت که با آن الفت و انس گرفته دارم و موافق گشته، تا اینکه موهای سرش بر آن کار زشت سفید گردیده و خوهایش به آن رنگ شده است (حکومت و سلطنت او به طول انجامیده، و زشتکاری جبلی و غریزه او گشته) پس (به انجام هر کار زشتی) رو آورد در حالتی که کف بر لب دارد (مست و بی پروا است) مانند دریای بزرگ پرموجی که باک ندارد از آنچه غرق میگرداند، یا مانند افتادن آتش در گیاه خشک که نیندیشد از آنچه میسوزاند (در چنین زمانی) کجایند عقلهای افروخته شده به چراغهای هدایت و دیده های نگرنده به نشانه تقوی و پرهیزکاری؟ کجایند دلهائی که به خدا تخصیص داده شده و به طاعت و بندگی خدا بسته شده اند؟ (کجایند طرفداران پیشوایان دین که به جز اطاعت و فرمانبرداری خدا پیشه ای ندارند؟ در حالیکه بنی امیه) به متاع دنیا هجوم آورده و برای حرام با یکدیگر زد و خو

رد مینمایند، و نشانه بهشت و آتش برای ایشان نمایان است، پس از بهشت روگردانده و با اعمال و کردارشان به آتش توجه نموده اند، و پروردگارشان آنها را (به راه رستگاری) دعوت فرموده، آنان رمیده پشت گردانیدند، و شیطان ایشان را (به راه ذلت و بدبختی) خوانده، آنها دعوتش را پذیرفته به آن روآوردند.

خطبه ۱۴۵-در فنای دنیا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در مذمت و بیوفائی دنیا): ای مردم شما در این دنیا نشانه و هدفید که مرگها در آن تیر میاندازند (اقسام مردن: بیماریها، کشته شدن، سوختن، غرق گشتن، در چاه افتادن، زیر هوار رفتن، و مانند اینها برای نابود کردنتان آماده هستند) با هر آشامیدنی آب جستنی در گلو هست، و در هر لقمه ای استخوانی گلوگیر میباشد، هیچ نعمت و خوشی از آن درنمییابید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست میدهید (اگر سیر در شهرها را آرزو کنید و به آن نائل گردید اندوه و دوری از وطن و اهل به شما خواهد رسید، و اگر مال و فرزند یابید از نعمت آسودگی جدا خواهید ماند و همچنین) و معمری از شما (کسی که عمرش باقی است جوان یا پیر، نه بس بزرگ سال) روزی از عمرش به او داده نمیشود مگر آنکه روز دیگری از مدت عمر و زندگانیش نابود میگردد (رسیدن او به فردا ممکن نیست مگر به گذشتن امروز که در آن باقی است و به گذشتن امروز یک روز به مرگ نزدیک میشود، پس لذت و خوشی با نزدیک شدن به مرگ در حقیقت لذت و خوشی نیست) و افزودنی در خوردن برای او لذت نو و تازه نمی آورد مگر به از بین رفتن آنچه از روزی پیش از آن خورده

(از غـذای لذیـذی نمیتوانـد بهرهمنـد شـد مگر آنکه از غـذاهای لذیذ دیگر چشم بپوشد، و جامه ای نمیپوشد مگر اینکه جامه دیگری از تن بکنـد، و در خـانه ای ساکن نمیگردد مگر آنکه از خانه دیگری بیرون رود(و برای او اثر و نشانه ای بوجود نمی آیـد مگر آنکه اثر و نشـانه دیگرش از بین میرود، و برای او چیزی تـازه نمیگردد مگر بعـد از آنکه تـازه او کهنه شـود)مثلاـ با بـدست آوردن وقـار و حلم و بردبـاری و نشـاط جـوانی از دست میرود(و برای او خـوشه ای نمیرویـد مگر آنکه درو شـده ای ساقط و از بین برود)تا کشتی درو نگردد، کشت دیگری عمل نمی آید، فرزندان جای پدران و مادران ننشـینند مگر آنکه آنها از دنیا بروند(و اصـلها گذشتند)پدران و مادران مردند(و ما فرعها هستیم)فرزندان آنها میباشیم(پس چگونه فرع بعد از رفتن اصـلش باقی میماند؟!)خلاصه لذتهای دنیا که هر یک آمیخته به چندین بلاء و درد و اندوه هسـتند برای کسی جمع نمیگردد، پس نادان و زیانکار کسی که به آنها دل بسته و از لذات جاودانی آن جهان چشم میپوشد!!(

قسمتی از این خطبه است (در نهی از متابعت بدعت و ترغیب به پیروی از سنت): بدعتی (احداث چیزی در دین که از دین نبوده) آشکار نگشت مگر آنکه به سبب آن سنتی (طریقه و رویه رسول اکرم) از بین میرود، پس از بدعتها پرهیز نموده در راه روشن قدم نهید (از روش رسول خدا صلی الله علیه و اله پیروی نمائید) زیرا امور قدیمه (که در عهد پیغمبر اکرم برقرار بود) بهترین کارها است، و بدعتهای نو بدترین چیزها است (چون برخلاف شرع و مستلزم هرج و مرج و فساد و تباهکاری بسیار میباشد).

خطبه ۱۴۶–راهنمائی عمر

از سخنان آن حضرت علیه السلام است به عمر ابن خطاب هنگامی که برای رفتن خود به جنگ با اهل ایران با آن بزرگوار مشورت نمود (مورخین در زمانیکه امام علیه السلام این سخنان را فرموده اختلاف دارند: بعضی گفته اند درباره جنگ قادسیه بوده که موضعی است نزدیک کوفه از سمت مغرب به طرف صحرا و این جنگ در سال چهارده از هجرت واقع شده، چون عمر با مسلمانان برای رفتن خود به جنگ مشورت نمود امام علیه السلام او را از رفتن نهی فرمود، پس سعد ابن ابی وقاص را سردار لشگر گردانید که با هفت هزار نفر وارد کارزار شدند و یزدگرد شهریار ایران هم رستم فرخ زاد را با لشگر بسیاری به جنگ آنان فرستاد و بالاخره لشگر اسلام غلبه یافته و رستم را با بسیاری از لشگرش به قتل رسانده و فتح و فیروزی بدست آوردند و بعد از آن مسلمین و سعد به سمت مدائن رفته داخل ایوان کسری شدند و آنچه در آنجا بود به یغما بردند و یزدگرد از آنجا فرار کرد. و برخی گفته اند درباره جنگ نهاوند بوده که شهری است نزدیک همدان، و مجمل این واقعه اینست: یزدگرد پادشاه ایران لشگر بیشماری در شهر نهاوند به سپهسالاری فیروزان گرد آورد تا به جنگ لشگر اسلام قیام نماید، عمار یاسر که در آن وق

ت حاکم کوفه بود چون آگاهی یافت نامه ای به عمر نوشته به او خبر داد، عمر اصحاب را گردآورده برای رفتن خود به این کارزار مشورت نمود، هر کس رای و اندیشه خویش را اظهار میداشت، عثمان گفت به همه مسلمانان شام و یمن و مکه و مدینه و کوفه و بصره بنویس تا برای جنگ حاضر شوند و خود نیز به همراهی ایشان حرکت نما، امیرالمومنین علیه السلام فرمود صلاح نیست از مدینه حرکت کنی، چون این شهر مرکز مملکت و پایتخت اسلام است، و نیز صلاح نیست که لشگر از شام بخواهی، چون شهری که به سختی به تصرف درآمده سزاوار نیست از لشگر تهی ماند، مبادا هرقل پادشاه روم آگاه شده از کمین بیرون آمده دوباره آنجا را به تصرف درآورد، عمر گفت یا علی پس دستور چیست؟ فرمود رای اینست که تو در مدینه مانده مرد دلیری را امیر لشگر اسلام نموده به جنگ ایرانیها بفرستی و اگر هم مغلوب شده شکست بخورند تو در جای خود مانده دوباره لشگر آماده میسازی و برای سرداری لشگر اسلام نعمان ابن مقرن لیاقت دارد، و عمر این رای را اختیار نموده نامه ای به نعمان که در بصره بود نوشت و او را مامور نمود که به سپهسالاری لشگر اسلام به جنگ ایرانیها برود، و نعمان چون نامه را خواند با زیاده از سی هزار نفر

مرد جنگی روانه نهاوند شد و پس از زد و خورد بسیار آخرالامر فتح نصیب مسلمانان شد و این جنگ را مسلمین فتح الفتوح نامیدند، و یزدگرد فرار کرد، خلاصه از جمله فرمایشهای امام علیه السلام هنگام مشورت نمودن عمر با آن حضرت اینست(: یاری نمودن و خوار کردن این امر)دین مقدس اسلام از ابتدا(به انبوهی و کمی)لشگر(نبوده است)تا از بسیاری لشگر کفار و کمی سپاه خود بهراسیم(و آن دین خدا است که آن را)بر سائر ادیان(پیروزی داده و لشگر خدا است که آنها را مهیا ساخته و کمک فرموده تا آنکه رسیده به مرتبه ای که باید برسد و آشکار گردیده جائیکه باید آشکار شود، و ما به وعده از جانب خدا منتظریم)در قرآن کریم س ۲۴ ی ۵۵ میفرماید: وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما الستخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعنی خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و گرویدند و کارهای شایسته کردند وعده داده است که زمین کفار و شهرهاشان را به تصرف ایشان درآورد، چنانکه پیش از آنان بنی اسرائیل را در زمین مصر و شام مسلط گردانید، و وعده داده است که دین پسندیده و برگزیده برای ایشان را استوارگرداند، و پس از خوف و ترس از کفار به آنان امنیت و آسودگی عطاء فرماید(و خدا به وعده خود وفا کرده لشگرش را یاری میفرماید.)پس رای خود را برای نرفتن عمر به کارزار از روی برهان چنین بیان فرمود:(و مکان زمامدار دین و حکمران مملکت مانند رشته مهره است که آن را گرد آورده به هم پیوند مینماید، پس اگر رشته بگسلد مهره ها از هم جدا شده پراکنده گردد، و هرگز همه آنها گرد نیامده است)تو اگر از مدینه بیرون روی فساد و تباهکاری رخ داده جمع مسلمین پراکنده میشود. پس از آن برای رفع نگرانی عمر از جهت کمی لشگر اسلام و بسیاری سپاه دشمن میفرماید: (اگر چه امروز عرب اندکست، لیکن به سبب دین اسلام)و غلبه آن بر سائر ادیان(بسیار است، و به جهت اجتماع و یگانگی)که نفاق و دوروئی در آنها راه ندارد(غلبه دارند، پس تو مانند میخ وسط آسیا)ساکن و برقرار(باش، و آسیا)ی جنگ(را بوسیله عرب بگردان)

در تجهیز لشگر و آراستگی و انتظام امر ایشان بکوش(و آنان را به آتش جنگ درآورده خود به کارزار مرو، زیرا اگر تو از این زمین)مدینه طیبه پایتخت اسلام(بیرون روی عرب از اطراف و نواحی آن)فرصت بدست آورده(عهد با تو را شکسته فساد و تباهکاری مینمایند)از زیر بار اطاعت و پیروی تو گردن میکشند، و رشته نظم مملکت از هم گسیخته میشود(تا کار بجائی میرسد که حفظ و نگهبانی سر حدها که در پشت سر گذاشته ای نزد تو از رفتن به کارزار مهمتر میگردد)خلاصه چون بیرون روی بیم آن هست که اعراب فتنه و آشوب برپا نموده در نظم مملکت اخلال کنند به حدی که اهمیت تدبیر در آن کار بر تو از تدبیر جنگ با کفار بیشتر گردد، و دیگر آنکه اگر تو وارد کارزار شوی، و(ایرانیها تو را به بینند میگویند: این پیشوای عرب است)که بجز او برای آنها پیشوائی نمیباشد(که اگر او را از بین ببرید)به قتل رسانید(آسودگی خواهید یافت، و این اندیشه حرص ایشان را بر)جنگ با(تو و طمعشان را در)نابود کردن(تو سخت تر و زیادتر میگرداند، و)چون از جمله پرسشهای عمر از آن حضرت این بود که گفت: ایرانیها تصمیم گرفته اند که به مسلمین هجوم آورده با ایشان بجنگند، و این تصمیم آنها دلیل انبوهی سپاه و قوت و توانائیشان میباشد، و من کراهت دارم از اینکه آنان پیش جنگ شوند، امام علیه السلام در پاسخ او میفرماید:(اما آنچه تو راجع به آمدن ایرانیها به جنگ مسلمین یادآوری نمودی، پس)باکی نیست، زیرا(خداوند سبحان از آمدن ایشان بیش از تو کراهت دارد و او تواناتر است به بر طرف نمودن آنچه را که از آن کراهت دارد (و به آن راضی نیست) و اما آنچه راجع به بسیاری عدد ایشان ذکر کردی، پس (آن هم نگرانی ندارد، زیرا) ما پیش از این (در زمان حضرت رسول و صدر اسلام با کفار) به بسیاری لشگر جنگ نمیکردیم، بلکه به کمک و یاری خداوند متعال میجنگیدیم (اکنون از کمی لشگر نگران مباش، حقتعالی ما را یاری فرموده بالاخره فتح و فیروزی را از آن ما میگرداند).

خطبه ۱۴۷-در هدف از بعثت

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (درباره بعثت پیغمبر اکرم و خبر از آنچه بعد واقع میشود و پند و اندرز به مردم و ترغیب آنان به اطاعت و فرمانبرداری): پس (از حمد و ثنای الهی) خداوند محمد- صلی الله علیه و اله- را به حق و راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتها بازداشته به عبادت و بندگی او وادار و، از پیروی شیطان منع کرده به فرمانبرداری او سوق دهد، با قرآنی که آن را (در همه آفاق) آشکار و محکم و استوار فرمود تا بندگان به پروردگارشان دانا شوند در حالیکه نادان بودند، و به او اعتراف کنند پس از آنکه انکار داشتند، و هستی او را اثبات نمایند بعد از آنکه باور نداشتند، پس خود را در کتابش به ایشان هویدا ساخت به آنچه از قدرت و توانائیش به آنها نشان داد بی آنکه او را ببینند (چنانکه در س ۲ ی ۱۶۴ میفرماید: ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التی تجری فی البحر به ما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابه و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون یعنی در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و سیر کشتی در دریا

برای آنچه به مردم سود میرساند و در آبی که خداوند از ابر فرو میفرستند پس زمین به سبب آن بعد از مردن و پژمردگی زنده و سبز و خرم میگردد، و در پراکنده کردن هر جنبنده ای در آن و در گردش بادها و ابری که میان آسمان و زمین نگاه داشته شده است هر آینه نشانه هائی است برای خردمندان و کسانیکه در آثار او تفکر و اندیشه مینمایند(و)نیز در کتاب خود(آنان را از سطوت و شوکتش بیم داده، و آنها را آگاه ساخت که چگونه به انواع عذاب تباه گردانید قومی را که نابود نمود، و درو کرد به سختیها)از بین برد(گروهی را که داس خشم میان آنان انداخت)چنانکه در س ۲۹ ی ۳۴ میفرماید: انا منزلون علی اهل هذه القریه زجزا من السماء بما کانوا یفسقون ی (۳۵) و لقد ترکنا منها ایه بینه لقوم یعقلون یعنی ما بر اهل این شهر قوم حضرت لوط علی نبینا و اله و علیه السلام از آسمان عذاب فرستادیم به سبب اینکه فاسق بوده و نافرمانی کردند، و نشانه آشکار از عذاب در آن شهر را باقی گذاشتیم برای گروهی که در آن تدبر و تامل نمایند(.

زود است که بعد از من بر شـما روزگاری بیاید که چیزی در آن پنهانتر از حق و درستی نبوده، و آشکارتر از باطل و نادرستی و بیشـتر از دروغ گفتن بر خـدا و رسـول او نباشـد، و نزد مردم آن زمـان کالاـئی بی قـدرتر از قرآن که از روی حـق و راسـتی خوانـده (و به درستی تفسـیر و تاویل آن بیان) شود نیست، و رواجتر از آن هر گاه در معانی آن تحریف و تغییر دهند (و آن را از روی هوای نفس بـا اغراض باطله تطبیق نماینـد) در شـهرها چیزی زشت تر از کار شایسـته و زیباتر از کار بـد نمیباشـد، پس حاملاـن قرآن (کسـانیکه بـا آن آشـنا بوده و اطلاـع دارنـد) به آن بی اعتنا هسـتند (طبق دسـتورش رفتار نمیکننـد) و حافظانش (کسـانیکه آن را از حفـظ تلاـوت مینماینـد: در موقـع عمـل) از یـاد میبرنـد، پس قرآن و اهـل آن (ائمه هـدی علیهم السـلام و پیروانشان) در آن روز دور انـداخته شده و در میان جمعیت نیسـتند (زیرا مردم آن روزگار به باطل رو آورده از حق دور مانده انـد، و دیـن اعراضـشان در حکم طرد و نیسـتی آنهـا است) و این هر دو بـا هم در یـک راه یـار هسـتند (به دسـتور قرآن رفتـار مینمایند) و کسی (از اهل آن روزگار) قرآن و اهلش را احترام نکرده نزد خود نگاه ندارد (چون با هوای نفس سازگار نیستند) پس قرآن

و اهل آن در آن زمان (گر چه به ظاهر) در بین مردم بوده و با ایشان هستند، و (در حقیقت) در میانشان نبوده و با آنها نمیباشند، زیرا ضلالت و گمراهی با هدایت و رستگار موافقت ندارد و اگر چه در یکجا با هم گرد آیند، پس آن مردم (گمراه) دست بدست میدهند بر جدائی (از قرآن) و پراکنده میشوند از جماعت (پیروان قرآن) مانند آن است که ایشان پیشوایان قرآن هستند (زیرا طبق اغراض و اندیشه های نادرست خود آن را تفسیر و تاویل مینمایند) و قرآن پیشوای آنها نیست!! (که باید از آن متابعت و پیروی کنند) پس (چون قرآن را پشت سر انداخته به مفاد آن عمل نمیکنند) نزد ایشان باقی نمانده از آن مگر نام، و نمیشناسند مگر خط و کتابت آن را، و پیش از این که این زمان بیاید (بر اثر ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس) به نیکان انواع عذاب و سختی روا میدارند، و گفتار راست آنان را بر خدا بهتان و دروغ میپندارند، و پاداش کار شایسته را کیفر زشت میدهند (زیرا به پیروی از شهوات و خواهشهای نفس کارهای شایسته نیکان را ناشایسته پنداشتند آنان را به قتل رسانده و آزار میدادند) و جز این نیست کسانیکه پیش از شما بودند به سبب آرزوهای دراز و نامعلومی مرگهاشان هلاك و معذب گشتند (به آروزی

بسیار وابسته و از مردن غالف بودند(تا اینکه مرگ ایشان را دریافت، چنان مرگی که عذرخواهی از آن دور میمانده و دسترسی به توبه و بازگشت)از کردار زشت(به آن نمیماند)مجال معذرت و توبه باقی نماند(و مصیبت و سختی)جان کندن و عذاب همیشگی(با آن همراه میباشد.

ای مردم، کسی که از خداوند پند و اندرز طلب کند (نصیحت پذیر بوده گفتار و کردارش طبق اوامر و نواهی خدا باشد به هر کار خیر و نیکوئی) موفق گردد، و هر که گفتار او (قرآن کریم) را راهنمای خود قرار دهد به راهی که استوارترین راهها است هدایت شود (چنانکه خداوند سبحان در س ۱۷ ی ۹ میفرماید: ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم یعنی این قرآن هدایت و راهنمائی مینماید به راهی که استوارترین راهها است) زیرا آشنای با خدا (کسی که گفتار او را راهنمای خویش قرار داده از عذاب همیشگی) ایمن و آسوده است، و دشمن او (کسی که گردن از زیر بار عبادت و بندگیش کشیده و در راه او قدم ننهاده) هراسان است، و سزاوار نیست کسی که عظمت و بزرگی خدا را شناخت (و دانست که او بر هر چیز قادر و توانا است) خود را بزرگ شمارد (از اوامر و نواهی او پیروی ننماید) زیرا بلندی مقام و شایستگی اشخاصی که میدانند بزرگی خداوند متعال را حدی نیست به این است که در مقابل او متواضع و فروتن باشند (به آنچه دستور داده رفتار نمایند) و سلامتی (رهائی از عذاب) کسانیکه میدانند قدرت و توانائی او فوق هر توانائی است به این است که فرمان او برند، پس از حق (و اهل آن یعنی زمامداران دین(دوری نکنید مانند شخص تندرست که از جرب دار، و شفا یافته که از بیمار دوری مینماید، و بدانید هرگز به راه راست)دین حق(پی نخواهید برد تا کسی را که آن را واگذاشته)از آن پیروی ننموده(بشناسید، و هرگز به عهد و پیمان قرآن وفا نمیکنید)

به خدا و رسول ایمان نمی آورید(تا کسی را که نقض عهد کرده و پیمان شکسته)به آنها نگرویده(بشناسید، و هرگز به کتاب خدا چنگ نمیزنید)به دستور آن رفتار نمینمائید(تا کسی را که آن را دور انداخته)به احکام آن عمل ننموده(بشناسید، پس)چون اشخاصی را که در راه راست قدم ننهاده و عهد و پیمان قرآن را شکسته و آن را رها کرده اند شناختید و از آنها دوری و بیزاری جستید(راه راست و وفای به عهد و پیمان و کیفیت وابسته شدن به قرآن را از اهل آن)ائمه هدی علیهم السلام(درخواست نمائید، زیرا ایشان زنده دارنده علم و دانش و میراننده جهل و نادانی هستند)به دلیل اینکه(آنانند کسانیکه حکم ایشان)احکام شرعیه و تکالیف الهیه که بیان فرموده اند(شما را آگاه میسازد و از علم و دانائیشان، و خاموشی آنها)در جائیکه سخن نباید گفت(از)نیکوئی(گفتارشان، و ظاهرشان از باطنشان)برابری گفتار و کردارشان از درستی اعتقاد و راستی ایمانشان(مخالف دین نیستند)زیرا زمام آن به دست آنها بوده و معصوم و مبری از هر عیب و گناه میباشند(و در)هیچ حکم از احکام(آن با یکدیگر اختلاف ندارند)زیرا علوم آنان از یک سرچشمه که معدن رسالت باشد فرا گرفته شده است(پس دین درباره آنان گواهی است راستگو)بیگانگی و عدم اختلاف آنها گواهی میدهد(و خاموشی است گویا)در حقیقت دین گویا است که حق با ایشان است و ایشان با حق هستند، و اگر چه در ظاهر سخنی نمیگوید(.

خطبه ۱۴۸-درباره اهل بصره

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است دربـاره اهـل بصـره (مـذمت طلحه و زبیر): طلحه و زبیر هر یک امارت و حکومت بر مردم را برای خود امیـدوار بوده و درخواست مینماینـد، نه برای رفیقش (زیرا هر یـک خلافـت را برای خود دست و پا میکنـد، پس پیمـان شـکنی و یاغی شـدنشان بر من چنانکه اظهار میکننـد به طرفـداری از دین و ایمان نیست، بلکه به جهت حب دنیا و شهوت جاه است، لـذا در این جنگ و زد و خورد) به سوی خدا تقرب نجسـته به ریسـمانی و به رشـته ای خود را به او نزدیک نمینماینـد (عـذر و بهانه ای ندارنـد که نزد حقتعالی برای ریختن خونهای ناحق حجت و دلیل قرار دهند، و چون ایشان طرفدار دین نبوده خدا را در نظر ندارند) هر یک برای رفیق خود کینه در دل دارد که به همین زودی پرده از روی کار برداشته کینه را آشـکار خواهـد ساخت (چنانکه چون وارد بصـره شده به مکر، عثمان ابن حنیف را دسـتگیر کرده بسـیاری از سپاه و نگهبانان بیت المال را کشـتند، برای پیش نمازی با هم اختلاف نموده و دشـمنی ظاهر ساختند، تا اینکه عایشه میان آن آشتی داد به این ترتیب که یک روز محمد ابن طلحه پیش نماز باشـند و یک روز عبدالله ابن زبیر، و دیگر هر یک از آنها از عایشه درخواسـت نمود که مردم بر او

سلام کرده و او را به امـارت بشناسـند، پس عایشه فرمان داد تا مردم به هر دو سـلام کرده و ایشان را با هم به امارت بپذیرنـد، خلاـصه از این گـونه اختلافهـا بین آنهـا بسـیار بـود، و از این رو امـام علیه السـلام میفرمایـد:(سوگنـد به خـدا اگر به آنچه که میخواهنـد دست یابنـد)به ریاست و حکومت برسـند(هر آینه هر یک جان دیگری را بگیرد و هر کـدام رفیقش را تباه و نابود سازد)

اکنون که(گروه ستمگر)برای فتنه و آشوب(قیام کرده اند)ما نیز برای دفاع و جلوگیری آماده ایم(پس کجائید کسانیکه)نهی منکر نموده از خداوند(اجر و ثواب میطلبند)تا به ما کمک و یاری نمایند(که به تحقیق سنتها)راههای هدایت و رستگاری(برای آنها آشکار است)همه میدانند(و این خبر پیش از این برای آنان بیان شده است)پیغمبر اکرم خبر داده که ناکثین که پیمان شکستند یعنی اصحاب جمل، طلحه و زبیر و پیروانشان، و قاسطین که ظلم و ستم روا داشتند یعنی معاویه و لشگر شام، و مارقین که از دین بیرون رفتند یعنی خوارج نهروان، با من جنگ کرده در راه ضلالت و گمراهی سیر خواهند نمود(و)از این جهت نباید به سخنان ایشان که کشتن عثمان را بهانه نقض بیعت قرار داده اند گوش فرا داد، زیرا(برای هر گمراهی علت و

بهانه ای است و برای هر شکستن پیمانی شبهه ای (هر مدعی باطل و نادرستی ناگزیر آن است که برای آن مردم را به شبهه اندازد و باطل را به صورت حق درآورده بهانه قرار دهد، و لیکن) سوگند به خدا من مانند کسی نیستم که آواز دست بر سر و رو و سینه زدن در ماتمها و خبر مرگ را از خبردهنده بشنود و (باور نکند تا) بر سر گریه کننده حاضر شود (من کسی نیستم که به وقوع فتنه و آشوبی علم داشته و آثارش را مشاهده نموده درصدد جلوگیری از آن برنیایم تا آن را آشکار ببینم، بلکه به محض دیدن آثار فتنه و آشوب برای جلوگیری از آن خود را آماده مینمایم، خلاصه چون منظور طلحه و زبیر و پیروانشان از این سخنان نادرست برپا نمودن فتنه و آشوب است من نخواهم گذاشت آنها به مقصود خود برسند).

خطبه ۱۴۹-پیش از وفاتش

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (پس از ضربت زدن ابن ملجم بر فرق آن بزرگوار، و) پیش از وفاتش (در اینکه مرگ بـه همـه میرسـد، و توصـیه به پیروی از خـدا و رسـول و خـبر دادن از وفـات خـود): ای مردم، هر مردی در عین اینکه از مرگ میگریزد آن را ملاقات میکند و مدت زندگانی میدان راندن جان است (و مقصد به سـر رسـیدن عمر در یافتن مرگ) و فرار از مرگ نزدیـک شـدن به آن است (زیرا انسـان برای فرار درصـدد علاـج برمی آیـد و حرکت و کوششـی مینمایـد که آن خـود موجب نابود کردن مدت زندگانی است و از دست دادن مدت زندگانی مسـتلزم رسـیدن به مرگ است، خلاصه مرگ دسـت رد به سینه هیچکس نمیگذارد، نه حق و نه باطل). چه بسیار روزهائی که گذرانده ام که در باب این امر پنهان شده کنجکاوی مینمودم (در بی اعتنائی مردم به حق و مظلومیت اهل آن و تمسک به باطل و غلبه و توانائی پیروانش تحقیق و جستجو میکردم) پس (به این سـر دست یافتم، و) خداوند نخواست مگر پنهان داشـتن آن را (از شـما، زیرا این امر از مسائل مشـکله قضاء و قدر است و عقل و فهم شما کوتاهتر از اینست که آن را درک نمائید. و نظیر این جمله در سخن پنجم آن حضرت است که فرمود: اندمجت علی مکنون علم لوبحت به لاضطربتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده یعنی سکوت من برای آن است که فرو رفته ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آنچه را که میدانم شـما مضـطرب و لرزان میشوید مانند لرزیدن ریسمان در چـاه ژرف(چـه دور اسـت آگـاه شـدن بـه آن!!)زیرا(علمی است پنهـان شـده)و آشـکار کردن آن برای هر کس سـزاوار نیست(اما وصیت و سفارش من)به شما(خدا است که چیزی را به او شریک قرار ندهید، و محمد صلی الله علیه و اله است که سنت)احکام(او را بی قدر و تباه نگردانید، این دو سـتون)توحید حقتعالی و شریعت پیغمبر اکرم(را برپا نگاه دارید)زیرا بقاء اسلام و نظام امور مسلمین در معاش و معاد بر توحید خداوند سبحان و پیروی

از سنت حضرت رسول است(و بیفروزید این دو چراغ را)تا در تاریکیهای نادانی و گمراهی سرگردان نمانید(و بر شما توبیخ و سرزنشی نیست مادامی که)از این دو(دور و پراکنده نشوید.)و پیروی از دستور خدا و رسول را دشوار نشمارید، چون(خداوند به هر مردی از شما به اندازه طاقت و توانائیش تکلیف فرموده و به نادانان تخفیف داده است)پس نادانان به اندازه دانایان مکلف نیستند، زیرا(پروردگار شما پروردگاری است مهربان، و دین شما دینی است استوار)که کجی در آن راه ندارد(و پیشوای شما)پیغمبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام(پیشوائی است)به جمیع احکام الهی(دانا. من دیروز همراه و همنشین با شما بودم)با تندرست و توانائی و دلیری به شما خدمت میکردم(و امروز برای شما عبرت و پند هستم)با این همه دلاوری و بزرگی از پا افتاده ام(و فردا از شما دوری گزیده جدا میشوم)میمیرم(خدا من و شما را بیامرزد)این جمله وغدا مفارقکم یعنی فردا از میان شما میروم، صریح و آشکار در این است که آن حضرت زمان موت خود بلکه همه چیز را میدانسته، زیرا امام عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن است، و مضمون این معنی را در خطبه نود و دوم هم بیان فرمود: فاسئلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید، و شرح آن گذشت، و نیز رجال و بزرگان علم و دانش از سنی و شیعه اخبار غیبیه از گذشته و آینده و زمان حاضر از آن بزرگوار و سائر ائمه هدی علیهم السلام روایت نموده و به صحت و درستی آنها تصدیق و اعتراف دارند(. اگر جای پا نهادن در این لغزشگاه استوار باشد)در این دنیا زنده بمانم(پس)چون راضی به قضاء و قدر خدا هستم و نمیخواهم غیر از آنچه را که او خواسته(آن مراد و مطلوب شما است، و اگر قدم بلغزد)مرگ مرا دریابد(پس ما بودیم در سایه شاخه های درختان و در جای وزش بادها و در زیر سایه ابر که در میان آسمان و زمین جمع شده و نابود گشته و نشانه آن بادها در زمین از بین رفته (خلاصه اگر من مردم شگفتی نیست، زیرا در دنیائی بوده ام که مانند این امور که به زودی فانی و نابود میگردند در آن بسیار بوده است. تردید در این دو جمله منافات ندارد با آنچه که درباره امام بیان کردیم

که به گذشته و آینده و زمان حاضر عالم و دانا است، زیرا این نوع سخنان از قبیل آن است که عالم برای مصلحت خود را بصورت کسی که در امری تردید دارد درآورد، مانند آنکه خداوند در قرآن کریم س ۳ ی ۱۴۴ میفرماید: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی نیست محمد مگر فرستاده ای که پیش از او پیغمبرهائی بوده و مردند، پس آیا اگر این پیغمبر هم بمیرد یا در جنگ کشته شود شما بر پاشنه های خود برمیگردید یعنی کافر شده و جهاد را ترک میکنید؟ و اما پاسخ معترض به اینکه حفظ نفس عقلا و شرعا واجب است و جائز نیست کسی دانسته خود را به خطر اندازد، و امیرالمومنین با اینکه میدانست ابن ملجم او را با شمشیر شهید خواهد نمود چرا آن شب به مسجد تشریف برد؟ اینست که خداوند او را مخیر فرمود بین بقاء و لقاء یعنی ماندن در دنیا و رفتن در جوار الهی، پس آن حضرت لقا را اختیار نمود، چنانکه این معنی مضمون بعض روایاتست، بنابراین حفظ نفس در همه جا واجب نیست و نباید در چنین موردی از عقل پیروی نمود در صورتیکه عقل هم در اینجا چنین حکومت نمیکند، زیرا گریز از اجل حتمی و مقدر ممکن نیست(و من همسایه شما بودم و روزهائی بدنم همنشین شما بود و به زودی می بینید تنم را بی جان که پس از حرکت و جنبش آرام و پس از گفتار خاموش گردیده تا سکونت من و چشم پیش افکندنم و آرامی اعضایم برای شما پند باشد، زیرا این حال برای عبرت گیرنده ها از هر گفتار بلیغ و سخن پذیرفته شده ای پنددهنده تر است، وداع و جدائی من از شما مانند وداع و جدائی مردی است که یاران او برای ملاقات و دیدنش آماده اند)روز رستخیز در پیشگاه عدل الهی شما را ملاقات خواهم نمود(فردا بیاد روزهای من می افتید)بعد از رفتن من از دنیا و بر سر کار آمدن بنی امیه و دیگران قدر مرا خواهید دانست(و اندیشه های من برای شما آشکار میگردد)معلوم میشود که در این جنگها منظوری جز بدست آوردن رضاء و خوشنودی خداوند متعال نداشتم(و پس از تهی شدن جای من و برپا ایستادن دیگری

در آن مرا خواهید شناخت (چون از دنیا رفتم و دیگری مقام مرا غصب نمود و به همه ظلم و ستم روا داشت، قدر و منزلت و عدل و دادگستری و مهربانی من هویدا میگردد).

خطبه ۱۵۰–اشارت به حوادث بزرگ

از خطبه های آن حضـرت علیه السـلام است که در آن به فتنه و پیش آمدهای سـختی که (بعد از آن بزرگوار) واقع شده است اشاره میفرماید (و از غیبت امام زمان عجل الله فرجه خبر میدهد): و (دنیاپرستان) گرفتند راههای گمراهی را از راست و چپ و از راههای مستقیم هدایت و رستگاری چشم پوشیدند (در شاهراه قدم ننهاده بر اثر آن فتنه و فساد تولید گشته و بر نیکان ظلم و ستم روا داشـته و خونهای به ناحق خواهند ریخت) پس (شـنوندگان از این سـخنان به شـگفت آمده زمان پیدایش این پیش آمدها را از آن حضـرت پرسـش نمودند، فرمود:) شـتاب نداشته باشید، تباهکاریهائی که واقع خواهد شد و انتظار پیدایش آنها میرود و آنچه را که فردا می آیـد (بعـد از این آشـکار میشود) دیر مشـمارید که بسا شـتاب کننـده به چیزی چون آن را دریابد آروز کنـد که کـاش به آن نرسـیده بود (اگر فتنه هـای زمـان بعـد میدیدیـد آرزو میکردیـد که کـاش در دنیا نبودیـد، چنانکه ستمدیـدگان آن ایـام چنین آرزو خواهنـد کرد) و چه بسـیار نزدیـک است امروز آثـار فردا (رسـیدن آن وقـائع و نشانهـای آن تباهکاریها از کردار مردم این زمان هویـدا است) ای گروه مردم این وقت، زمان آمـدن هر موعودی است، و گاه نزدیک شدن دیدار فتنه هائی که

از آن آگاه نیستید (اکنون که در اول اسلام دیگران حق مرا غصب کرده و هر نالائقی ادعای مقام خلافت مینماید، فتنه و فساد در سراسر عالم شروع شده، هر چه پیش برود درخواهید یافت آنچه را که به شما خبر میدهم) آگاه باشید کسی که از ما (صاحب الزمان عجل الله فرجه) آن فتنه ها را دریابد، در تاریکی آن فسادها با چراغی روشن (با نور امامت و ولایت) سیر میکند و بر رویه نیکان رفتار مینماید، تا در آن گرفتاریها بندی را بگشاید (گرفتار در ضلالت و گمراهی را نجات و رهائی دهد) و اسیری را (از قید جهل و نادانی) آزاد کند، و جمعیت (گمراهی) را پراکنده سازد و پراکندگی (حق) را گرد آورد، در پنهانی از مردم که اثر و نشانه او را جوینده نمی بیند هر چند در پی او نظر افکند (هیچکس او را نخواهد دید اگر چه سعی و کوشش بسیار به کار برد مگر کسی که لیاقت ملاقات داشته و حکمت الهی بر آن قرار گیرد) پس گروهی در آن فتنه ها صیقلی میشوند (هدایت و رستگاری یافته برای پیروی از آن بزرگوار آماده هستند) مانند صیقل دادن آهنگر شمشیر را (به طوری که) دیده های آنها به نور قرآن جلا داده و تفسیر در گوشهایشان جا گرفته شود (در آیات قرآن تامل و تدبر کنند، و تفسیر را از اهلش می آموزند)

و در شب جام حکمت را به آنها بنوشانند بعد از اینکه در بامداد هم آشامیده باشند (اسباب سعادت و نیکبختی و علم و عمل برای آنان در آشکار و نهان آماده گردد. اللهم اجعلنی من انصاره و اعوانه و اتباعه و شیعته، و ارنی فی ال محمد علیهم السلام ما یاملون، و فی عدوهم ما یحذرون، اله الحق امین یا ذاالجلال و الاکرام، یا ارحم الراحمین).

قسمتی از این خطبه است (درباره مردم زمان جاهلیت و اصحاب پیغمبر اکرم): (پیش از پیدایش دین مقدس اسلام ضلالت و گمراهی سراسر جهان را فرا گرفته بود و مردم به تباهکاریهای بسیار میپرداختند) و زمان (معصیت و نافرمانی) ایشان به طول انجامید تا عذاب و کیفر را (برای خود) کامل گردانند (چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۷۸ میفرماید: و لایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما، و لهم عذاب مهین یعنی کسانیکه کافر شدند گمان نکنند که مهلت ما برای آنان بهتر است، بلکه آنان را مهلت میدهیم تا هر چه میتوانند معصیت و نافرمانی نمایند، و برای ایشان است عذاب رسواکننده) و مستوجب پیش آمدهای سخت روزگار گردند، تا اینکه نزدیک شد زمان آنها به سر رسد، و گروهی (از روساء و زمامدارانشان) به تباهکاریها دل بسته و از آن راحتی یافتند، و دستها را با شمشیر بلند کردند تا آتش جنگ را بیفروزند (و مانند شتر ماده که برای آبستن شدن دم بلند میکند از هیچ کار زشتی پروا نداشتند، و گمان میکردند دنیا به همین هرج و مرج باقی و برقرار خواهد ماند که ناگاه پیغمبر اکرم مبعوث به رسالت گشته برای کندن ریشه فساد در عالم از هیچگونه فداکا

ری دریغ ننمود، و اصحاب و پیروان خویش را برای تبلیغ و ترویج از دین مقدس اسلام طوری تربیت فرمود که(شکیبائی)در سختیها و جنگیدن با دشمنان(را بر خدا منت ننهادند،

و جانبازیشـان را در راه حق بزرگ نشـمردند)عظمت و بزرگی دین خـدا را در نظر گرفته و برای پیشـرفت آن خـود را نـاچیز دانسته از هر گونه فداکاری خودداری ننمودند(تا زمانی که قضاء و قدر الهی به سر رسیدن زمان بلاء و سختی را ایجاب نمود)مسـلمانان توانا شده دینشان شـهره آفاق گردید(شمشیر زدنشان)در جنگها(از روی بینائی بود)و برای ایمان به خدا و رسول نه از راه نـادانی و شـهوت(و بر اثر امر راهنمـا و پنددهنـده شان)پیغمبر اکرم(به پروردگارشان نزدیک گشـتند)اوامر و نواهی آن حضـرت را پیروی نموده رضاء و خوشنودی خدا را بدست آوردند و به همین منوال روزگار گذراندند(تا زمانیکه خداوند رسـول خـود صـلی الله علیه و اله را قبض روح فرمـود، گروهی به قهقرا برگشـتند)به اوامر و نواهی حضـرت رسول پشت کرده دوباره به راه ضلالت و گمراهی قدم نهادند(و راهها)ی گمراهی(آنان را هلاک ساخت)در دنیا به تباهکاری و در آخرت به عـذاب همیشـگی گرفتـار شدنـد(و بر آراء و انـدیشه هـای نادرست خود اعتماد نمودنـد)احکام را از پیش خود نادرست بیان کرده و مردم را به پیروی از آن وادار مینمودنـد(و از غیر رحم و خـویش)رسول اکرم(متـابعت نمودنـد)برای شـهوت رانی و دنیاپرستی امام علیه السـلام را خانه نشین کرده دیگران را که لائق خلافت نبوده روی کار آوردند(و از سبب)وسیله هدایت و رستگاری یعنی اهل بیت حضرت رسول

(که مـامور به دوستی آن بودنـد، دوری کردنـد)در قرآن کریم س ۴۲ ی ۲۳ میفرمایـد: قل لااسـئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی یعنی بگو من بر تبلیغ رسالت از کسـی مزد نمیخواهم مگر دوست داشـتن خویشان را. ابن عباس فرموده که بعد از نزول این آیه اصـحاب گفتند: یا رسول الله خویشان شما که آنها را دوست باید داشت کیستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر ایشان حسن و حسـین. ابن ابی الحدیـد در شـرح خود بر نهـج البلاغه در اینجا میگویـد: این جمله و هجروا السـبب الذی امروا بمودته اشـاره است به فرمـایش پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و اله: خلفت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی حبلان ممـدودان من السـماء الی الارض، لایفترقان حتی یردا علی الحوض یعنی دو چیز گرانبها میان شـما باقی گذاشـتم یکی کتاب خـدا و دیگری خویشان و اهل بیتم که دو ریسمان کشیده شده اند از آسمان به زمین یعنی این دو چیز

اهل عالم را هادی و راهنما هستند که از هم جدا نمیشوند تا اینکه بر سر حوض در بهشت بر من وارد شوند. پس چون پیغمبر صلی الله علیه و اله در اینجا کتاب خدا و اهل بیتش را حبلان یعنی دو ریسمان فرموده، امیرالمومنین هم از اهل بیت به لفظ سبب تعبیر نموده و سبب در لغت به معنی ریسمان است(و ساختمان)دین و ایمان(را از بنیاد استوارش انتقال داده آن را در جائیکه سزاوار نبود ساختند)امام را که پیغمبر اکرم از جانب خداوند متعال به خلافت تعیین فرموده عقب زده و اشخاص نالائقی را روی کار آوردند(ایشان کانهای هر معصیت و گناه و درهای هر وارد شده به سختی و نادانی هستند)پس هر که باطل و نادرستی اراده کند از آنها پیروی مینماید، زیرا ایشان درهای ضلالت و گمراهی و منشاء فتنه و فساد و اختلال امور دین و دنیا بودند(در حیرت و سرگردانی)چون موج دریا(رفت و آمد داشتند)زیرا از حق دست کشیده پیرو پیشوای دین نبودند(و در بیهوشی)جهل و نادانی(به روش پیروان فرعون)از عذاب و کیفر کردار خود(غافل بودند)چنانکه فرعونیان به بنی اسرائیل ظلم و ستم روا داشته با حضرت موسی که آنها را بسوی خدا دعوت میفرمود دشمنی کردند، و در دنیا و آخرت به عذاب الهی مبتلی گشتند، ایشان هم از پیشوایان هدایت و رستگاری پیروی نکرده و سختی کیفر را از یاد بردند(بعض از آخرت چشم پوشیده بدنیا متوجه شدند)مانند خلفاء(و برخی از دین دست کشیده)و از هدایت و رستگاری(جدا گشتند)مانند بنی امیه(.

خطبه ۱۵۱-فتنه های آینده

از خطبه های آن حضـرت علیه السلام است (در مدح حضرت رسول و پند دادن به عرب و خبر دادن از پیش آمدهای سخت): از خداونـد یـاری میطلبم بر جاهـائیکه شـیطان را دور سـاخته و او را بـاز میـدارد (در هنگـام عبادت و بنـدگی و انجام کارهای شایسـته که جلوگیر از پیروی شیطان است از پروردگار توفیق میخواهم) و به نیفتادن در دامها و فریبهای او (خواهشهای نفس و جلوه گری دنیا) کمک میجویم، و گواهی میدهم که محمد بنده و فرسـتاده و پسـندیده و برگزیده او است، فضل و بزرگواری او را برابر نیست، و نبودنش را چیزی جبران نمیکنـد (اهـل) شـهرها بعـد از گمراهی تاریـک (پرستیـدن بت) و نـادانی بسـیار و درشتی و بدخوئی در معاشـرت (سخت دلی و خونریزی) به (نور هدایت و راهنمائی) او روشن شدند، و حال آنکه مردم (پیش از بعثت آن حضرت) حرام و ناشایسته را حلال دانسته و عالم و دانا را خوار میشمردند، و در زمان نبودن پیغمبری (که آن را به راه راست هدایت کند) زندگی نموده و بر تاریکی (کفر و گمراهی) میمردند،

پس شما ای گروه عرب نشانه های (تیر) بلاها (فساد و تباهکاریها) هستید که (پیدایش آنها) نزدیک است، پس از غفلتها و مستی نعمت (که موجب زوال و نابودی آنست) بپرهیزید (به دین خود اهمیت دهید تا بیچاره نشوید) و از سختیهای کیفر (بی اعتنائی بدین) حذر کنید، و درنگ نمائید در غبار و تاریکی شبهه (اشتباه باطل به حق) و کجی و ناهمواری (راه) فتنه هنگام پیدایش و آشکار شدن نهان و نصب قطب و گردش آسیای آن (بی فکر و اندیشه در امر مشتبه و مقدمه فتنه و فساد اقدام ننمائید، زیرا) فتنه و تباهکاری، در راههای پنهانی آشکار میشود و زشتی و رسوائی بار می آورد (امر مشتبه موجب فتنه در ابتداء اندک است و کم کم بسیار میشود) نمود و افزونی آن مانند نمو جوان است (که به تدریج توانا میگردد) و نشانه های آن مانند نشانه های سنگ است (که به هر چه زده شود شکسته و خرد میکند) ستمگران با پیمانی که هر یک برای دیگری میگیرند (و درباره او سفارش مینمایند) آن فتنه را ارث میبرند، اول ایشان پیشوای آخرشان هستند (که آنها را به راه ضلالت و گمراهی میبرند) و آخرشان (در ستمگری به نیکان) پیرو اولشان میباشند، در (بدست آوردن) دنیای فرومایه میل و رغبت داشته از یکدیگر

سبقت میگیرند، و بر سر مردار گندیده بدبو حرص زیاد ورزیده با هم دشمنی میکنند، و پس از زمان اندکی پیرو از پیشوا و پیشوا از پیرو بیزاری میجوید، پس به دشمنی از هم پراکنده میشوند، و هنگام ملاقات یکی دیگری را لعن کرده و دشنام میدهد (حاج شیخ عبدالله مامقانی- رحمه الله- در کتاب تنقیح المقال فی احوال الرجال نقل فرموده که معاویه ابن یزید ابن معاویه بعد از پدرش چون به مسند خلافت نشسته به منبر رفت و پدر و جد خود را لعن کرده دشنام داد و از آنها و رفتارشان بیزاری جست، مادرش گفت: ای پسر کاش تو به شکل خون در کهنه مانده بودی، گفت: مادر من همان را دوست میداشتم.) پس بعد از این فتنه مقدمات فتنه سختتری پیش آید که شکننده و با شتاب است (مردم در آن بسیار پریشان و تباه میگردند) پس دلها بعد از استواری به گرفتگی و تنگی مائل میگردد، و مردها بعد از سلامتی گمراه میشوند، و هنگام روآوردن آن فتنه خواهشها ناجور گردد، زمان پیدایش آن، اندیشه ها(ی درست به نادرست) اشتباه شود (پس نادان در آن سرگردان ماند) هر که درصدد دفع آن برآید فتنه او را شکسته تباه گرداند، و هر که را در (خاموش کردن) آن سعی و کوشش کند خورد کرده نابود سازد، در آن فتنه مردم مانند

خرهای وحشی در گله یکدیگر را گاز گرفته آزار رسانند، ریسمان متصل (قواعد دین و احکام شرعیه) گسیخته شود، و روی کار پوشیده گردد (راه رستگاری ناپیدا شود) در آن فتنه (به جهت سکوت علماء و توانا نبودن بر سخن گفتن) علم و دانائی کاسته گردد، و ستمگران گویا شوند، و آن فتنه بیابان نشینان را به آهن لجام خود بکوبد و با سینه اش آنها را خورد کند (تباهکاری همه جا را فرا گیرد، مانند اسب سرکشی که شخص را زیر پا گرفته به روی او افتد تا هلاکش سازد) در غبار و گرد (آثار و نشانه) آن فتنه تنها روندگان (فضلاء و دانشمندان) تباه شوند (از بین بروند) و سواران (دلیران و توانایان) در راه (جلوگیری از) آن هلاک گردند (کشته شوند، خلاصه کمتر کسی از آن فتنه رهائی یابد) آن فتنه با تلخی قضاء (سختترین حکم الهی) وارد گشته خونهای تازه و پاکیزه را بدوشد (خونریزی بسیار شود) و در نشانه دین (احکام شرعیه) رخنه کند (به طوریکه طبق قوانین شرع رفتار نکنند) و پیمان یقین (عقائد حقه) را در هم شکند (آنها را تغییر دهد) خردمندان دوراندیش از آن بگریزند، و پلیدان و بدخواهان فکر و اندیشه بکار برده در آن راه قدم نهند، با رعد و برق (غوغا و آشوب) باشد (یا آنکه صدای شمشیرها ه

نگام بیرون کشیدن از غلاف و خونریزی در همه جا آشکار باشد(بسیار سخت و با شتاب است)مانند شخص دامن به کمر زده شتابان در کار(خویشان و نزدیکان در آن از هم جدا گردند، و دین اسلام از آن دوری و مفارقت نماید)چون جریان بر خلاف قوائد دین است(بیزار از آن)کسی که از معاصی و آشوب دور باشد(بیمار است)به انواع سختی گرفتار(و کوچ کننده)که بخواهد از آن بگریزد(مانده است)نجات و رهائی ندارد(.

قسمتی از این خطبه است (در چگونگی حال مومنین و نیکان در آخرالزمان): بعضی (از مومنین) کشته شده و خونش به هدر میرود، و برخی از آنان (از ستمگران) ترسیده و پناه میطلبند، به سوگندها و فریب دادن (به تظاهر) ایمان (منافقین و مردم دورو) گول میخورند (شیادها با سوگند دروغ و اظهار ایمان آنان را ایمن گردانیده بالاخره به هلاکت سوقشان میدهند) پس (اگر خواسته باشید در آن زمان از عذاب الهی برهید) پرچم و نشانه های فتنه ها و بدعتها نباشید (عاقل تباهکاریها نبوده و احکامی در دین احداث ننمائید) و از آنچه ریسمان جماعت به آن بسته شده و پایه های طاعت و بندگی بر آن بنا گردیده (دین مقدس اسلام) دست برندارید، و ستمکش بر خدا وارد شوید نه ستمگر (روز رستخیز برای حساب و بازپرسی زنده میشوید، ستمدیده باشید، نه ستمگر، پس در دنیا به کسی ستم روا ندارید، زیرا ظلم عقلا و شرعا کار زشتی است و ستمگر ملعون و گرفتار عذاب جاوید است) و از راهها (دامها و فریبها)ی شیطان و مکانهای ظلم و ستم بپرهیزید، و لقمه های حرام را (اگر چه اندک باشد) در شکمهاتان داخل نکنید، زیرا در نظر خداوندی هستید که گناه را بر شما حرام نموده (به جزئیات احوال شما دانا بوده

بر کردارتان گواه(است و راه طاعت و بندگی را برایتان آسان فرموده)در هیچیک از احکام سخت نگرفته(است.

خطبه ۱۵۲-ستایش خدا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در توحید و صفات خداوند): سپاس خدائی را سزا است که بوسیله آفریده هایش بر وجود و هستی خویش راهنما است (زیرا هر مخلوقی ممکن است و ممکن بخودی خود دارای وجود و هستی نمیگردد، پس هویدا است که او را خالق و آفریده ای میباشد) و به حدوث و نو پیدا شدن آفریده هایش بر ازلی بودن و ابتدا نداشتن خود دلیل است (زیرا ایجادکننده اگر ازلی و قدیم نبوده حادث باشد به ایجادکننده دیگری نیازمند بوده نمیتواند مبدا ایجاد باشد) و به شبیه بودن آفریده ها با یکدیگر نشان میدهد بر اینکه مانندی برای او نیست (زیرا اجسام در جسمیت با هم شریکند، پس اگر شبیهی از آنها برای او بود او هم جسم بود و جسمیت از لوازم امکان است و امکان در واجب روا نبود) حواس، بکنه او پی نبرد (زیرا قوای مدرکه خواه مادیه باشد که حسیات و و همیات را درک میکند و خواه عقلیه که عقلیات و فکریات را درمی یابد تنها اجسام را درک مینماید و خداوند جسم نیست تا بوسیله حواس درک شود) و پوشنده ها او را نمی پوشاند (زیرا پوشاندن از لوازم جسمیت است و اینکه در بعضی از احادیث وارد شده که خداوند از عقول محجوب است چنانکه از دیده ها مستور، و مقربین

از فرشتگان آسمانها او را می طلبند چنانکه شما او را می طلبید. با فرمایش امام علیه السلام منافات ندارد،

زیرا مراد از احتجـاب حقتعـالی از عقلها و دیـده ها نه آن است که بین او و خلائق حجاب جسـمانی باشـد که مانع از ادراک و وصول بسوی او است، بلکه مراد از احتجاب او و از ایشان از جهت قصور اشـخاص و کوتاهی عقلها و قوای آنان و کمال ذات و شدت نور و بسـیاری ظهور خداوند سـبحان است، پس بسیاری ظهور و پیدایش موجب احتجاب و پنهانی او گردیده(به جهت فرق بین آفریننـده و آفریده شده، و بین تعیین کننده حد و نهایت و تعیین کرده شده و محدود، و بین پروردگار و پرورده)پس آفریـده شـدن و ناپیدا گردیدن و برابر و مانند یکدیگر بودن و درک شدن به حواس و پوشـیده شدن از لوازم مصـنوع است، و آفریننـده و همیشـگی و بیماننـد بودن و درک نشـدن به حواس و پوشـیده نشـدن از صـفات خالق باشـد، پس هرگاه صـفات مصـنوع در صانع و یا صـفات صانع در مصـنوع باشد، در حدوث که مستلزم امکان و آن مستلزم حاجت و نیازمندی به دیگری است برابر و ماننـد یکدیگر شده فرقی بینشان نیست و این باطل و نادرست است، و سـپاس خداوندی را که(یکی است، نه آن یک که در عدد به حساب می آید)و شمرده میشود، یعنی واحد حقیقی و یکتا

است که دومی برای او تصور نمیتوان کرد، نه واحد عددی که مبدا و جزء کثیر است، چنانکه در شرح خطبه شصت و چهارم به این نکته اشاره شد(آفریننده است نه با حرکت و رنج بردن)زیرا حرکت و تغیر از خواص امکان است و در واجب ممتنع میباشد(و شنوا و بینا است نه با آلت گوش و برگرداندن حدقه چشم)زیرا آلت مستلزم احتیاج و نیازمندی است(و حاضر است نه به ملاقات)و قرب مکان(و جدا است نه به دوری راه)بلکه به ذاته مغایر هر چیز است، زیرا او در غایت کمال و ماسوای او در نهایت نقصانند(و آشکار است)به آثار قدرت(نه با دیدن، و پنهان است)کنه ذاتش(نه به لطافت)و سبب کوچکی حجم و شفاف بودن جرم(جدا است از اشیاء به غلبه و استیلاء و قدرت و توانائی بر)بود و نابود کردن(آنها)چنانکه لائق شان واجب همین است(و اشیاء را از او جدا هستند به فروتنی برای او و بازگشت به سویش، کسی که او را)به صفات زائده بر ذات(وصف نماید، او را محدود دانسته)مکانی برایش تعیین نموده(و کسی که او را محدود دانست، پس او را به شمار آورد)در عداد معدودات درآورده(و کسی که او را به شمار آورد)مبدا جزء کثیر دانست(ازلی بودن او را ابطال نموده است، و کسی که بگوید چگونه است؟ خواسته او را (به صفات زائده بر ذات) وصف کند، و کسی که بگوید کجا است؟ مکان برای او قرار داده است، دانا و پروردگار و توانا بوده آنگاه که معلوم و پرورده شده و مقدوری نبوده (زیرا ذات او عین کمالات است، پس ازلا و ابدا دانا و پروردگار و توانا میباشد).

قسمتی از این خطبه است (درباره انتقال خلافت به آن بزرگوار و ستودن ائمه هدی و اندرز به مردم): (آگاه باشید) خورشید (خلافت امام علیه السلام بر حسب ظاهر) طلوع کرد و آشکار شد، و درخشنده (حق و عدالت) درخشید، و ظاهر شونده (آثار فتنه و جنگها که در زمان حضرتش روی داد) هویدا گردید، و انحراف و کجی (نادانی و گمراهی) مستقیم و راست شد (از بین رفت) و خداوند گروهی (خلفاء و همراهانشان) را به گروهی (امام علیه السلام و پیروانش) و روزی را به روزی تبدیل فرمود، و ما انتظار تغییر اوضاع و گردش روزگار را (برای ترویج دین اسلام) داشتیم مانند قحطی کشیده و خشکسالی دیده که منتظر باران است (چشم به راه داشتیم که ایام نادانی و گمراهی بگذرد و روزگار هدایت و رستگاری برسد) و (امام به حق بایستی که به امور امت قیام نماید، و بر امت واجب است که دوستی و پیروی از ایشان کند، زیرا) پیشوایان (ائمه اثنی عشر علیهم السلام) برای (راهنمایی) خلائق پیرو (امر و نهی) خداوند بوده و او را به بندگانش میشناسانند (بوسیله آنان خداوند شناخته و پرستیده میشود، پس از این جهت) داخل بهشت نمیشود مگر کسی که آنها را بشناسد (معتقد باشد که خلفاء بر حق و جانشینان پیغمبر اکرم امیرالمومنین و یازده فرزند آن بزرگوار هستند، و دوستدار آنان باشد(و ایشان هم او را بشناسند)که مطیع و پیرو آنها است، پس بنابراین اگر کسی آنان را دوست داشته و باور دارد که خلفاء بر حق هستند و از آنها اطاعت و پیروی نکند، ایشان را نشناخته و از این

دوستی و اعتقاد سرسری سودی بدست نمی آورد و داخل بهشت نمیشود مگر آنکه پیش از رفتن از دنیا توبه نماید یعنی کاملا آنها را بشناسد و آنها هم در قیامت به اذن و فرمان خداوند متعال او را همراهی و شفاعت فرمایند، و موید این معنی است که فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرموده: حب علی ابن ابیطالب یاکل السیئات کما تاکل النار الحطب یعنی دوستی علی ابن ابیطالب بدیها را نابود میسازد چنانکه آتش هیزم را از بین میبرد(و داخل آتش نمیشود مگر کسی که منکر آنان باشد و ایشان هم)به سبب عداوت و دشمنیش(او را از آن خویش ندانند)زیرا اعتقاد به ولایت یعنی شناختن ائمه هدی و اعتراف به امامتشان و به اینکه هر یک از این دوازده تن علیهم السلام مفترض الطاعه هستند بزرگترین رکن و پایه ایمان و شرط قبول شدن اعمال است و بدون آن هیچیک از عبادات سودی ندارد، زیرا رفتن بهشت ممکن نیست مگر کسی را که پیرو شریعت باشد و پیروی از شریعت ممکن نیست مگر کسی را که با آن آشنا بوده و کیفیت عمل بر طبق آن را بداند و این ممکن نیست مگر آنکه از قول صاحب شریعت اخذ شده باشد و این ممکن نیست مگر آنگاه که شخص امام و پیشوای خود را بشناسد تا بیان صاحب شریعت را از او بیاموزد. و اما کسی که آنان را نشناسد و لیکن ایشان به سبب پاک طینتی یا به جهت اینکه رفتارش طبق منظور آنها است او را منکر نباشند، داخل آتش نمیشود، زیرا چنین شخصی بالاخره به توبه موفق شده به وسیله ای ایشان را خواهد شناخت. پس از این امام علیه السلام درباره اینکه اسلام بزرگترین نعمت خداوند است میفرماید:(

خداوند شما را با سلام تخصیص داده و خواسته شما را برای آن (از پلیدی و کفر و شرک) پاکیزه و لائق گرداند و این برای آنست که نام اسلام سلامتی (از فتنه و فساد و گرفتاری دنیا و عذاب آخرت) است و بزرگی و سرافرازی را در بر دارد، خداوند متعال راه آن را (شریعت محمدیه را از سائر راهها و شرائع پیغمبران) ممتاز ساخت (و آن را ناسخ ادیان دیگر قرار داده تا انقراض عالم باقی نهاد) و دلائل (حقیقت) آن را که عبارت است از علم ظاهر (قرآن و سنت) و حکمت باطنه (عقل) آشکار نمود، شگفتیهای آن (آثار و نشانه هایش که خردمندان و دانایان را به شگفت آورد) نابود نمیگردد و از بین نمیرود، بارانهای بهاری نعمتها در آن موجود است (که دلهای مرده را خرم گردانده بر اثر آن مسلمانها به سیادت و سعادت میرسند) و چراغهای تاریکیها (ائمه هدی علیهم السلام) در آن یافت میشود، (در) نیکوئیها گشوده نمیشود (آسایش و بزرگواری دنیا و بهشت جاوید بدست نمی آید) مگر به کلیدهای آن (پیروی از احکامش) و تاریکیها(ی ضلالت و گمراهی) از بین نمیرود مگر به چراغهای آن (عمل نمودن به آنچه که پیشوایان واقعی دین دستور داده اند) خداوند از محرمات آن منع نمود، و چراگاه آن را رویانید

(از مباحات آن یعنی آنچه حلال است قدغن و جلوگیری نفرمود) در آنست شفاء و بهبودی آنکه شفا طلبد (از بیماریهای نادانی و گمراهی) و بی نیازی آنکه بی نیازی (از هر چیز در دنیا و آخرت) درخواست نماید (پیرو دین مقدس اسلام از بیماری ضلالت و گمراهی بهبودی یافته و از سعادت دنیا و آخرت محروم نمیماند).

قسمتی از این خطبه است (در وصف کسی که در راه ضلالت و گمراهی سرگردان است): و آن کس گمراه را خداوند مهلت داده اجلش را به تاخیر انداخته در راه غفلت داران (که عذاب الهی را در نظر ندارند) قدم مینهد و با گناهکاران شب را به صبح میرساند بدون (آنکه سیر کند در) راهی که او را به مقصود رساند، و بی (آنکه پیروی نماید از) پیشوائی که او را به سعادت کشاند.

قسمتی از این خطبه است (درباره گناهکاران و اندرز بشنوندگان): (گناهکاران که در راه ضلالت و گمراهی قدم نهاده اند از هیچگونه نافرمانی پروا ندارند) تا اینکه خداوند کیفر گمراهیشان را به آنها نمایان ساخته بخواهد آنان را از پشت پرده های غفلت و نافرمانیشان بیرون آورد (مرگ ایشان را دریابد، آنگاه) روآورند به آخرت که به آنها پشت کرده (عذاب و بدبختی را بهره آنان قرار داده) و پشت کنند به دنیا که به ایشان رو آورده (خوشی و شادی ظاهری را نصیبشان نموده بود) پس از آنچه میخواستند (لذت و خوشی دنیا) و به دست آورده بودند، سود نبردند (زیرا نتوانستند همراه بیاورند) و از هوا و آرزوشان (خواهش نفس اماره) که به آن رسیده بودند، بهره مند نگردیدند (زیرا با رفتن آنها آرزوها همه بر باد رفته است)! و من شما و خودم را از این پیشامد (گرفتاری و سرگردانی و عذاب و بیچارگی) برحذر مینمایم (تا از خواب غفلت بیدار شده به لذتها و خوشیهای ناپایدار دنیا دل نبندید. و اینکه امام علیه السلام خود را در این ردیف قرار داده برای اهمیت دادن به موضوع است تا مردم بدانند چنین بزرگواری که معصوم و منزه از هر خطا است از دل بستن به دنیا نگران است، پس دیگران سزاوارترند که بیشتر مراقب باشند که دنیا آنها را نفریبد(پس باید مرد از خود سود برد)در بدبختی و زیان نماند(زیرا بینا)ی واقعی(کسی است که)اندرز خدا و رسول و ائمه اطهار را(شنیده)در آن(تفکر و اندیشه نماید، و)به دنیا(نگاه کرده، و)به بیوفائی آن(آشنا گردد، و از عبرتها)گذشتگان(سودمند شود، آنگاه در راه راست روشن)فرمانبرداری از خدا و رسول(سیر نماید، به شرط آنکه در آن از افتادن در گودالها و دره ها)خواهشهای نفس(و از گمراه شدن در اشتباهکاریها)ی شیطان(دوری کند، و بر زیان خود اقدام نکرده گمراهان را یاری

ننمایـد: به بیراه رفتن در راه حق)نهی نکردن آنـان را از منکر(یا تغییر در گفتار)بـدلخواه آنها سـخن گفتن اگر چه بر خلاف رضاء و خوشـنودی خدا باشد(یا برای گفتن سـخن راست ترس به خویشـتن راه دادن)اگر چه در واقع نترسد(پس ای شنونده از بیهوشـی)ضـلالت و گمراهی(به هوش بیا، و از)خواب(غفلت و بی خبری)از کیفر کردار و گفتار ناپسـندیده(خود بیـدار شو، و از شـتاب کردن)در امور دنیـا که بقـاء و هستی آن انـدک و زوال و نابودی آن نزدیک است(آرام گیر، و در آنچه)از جـانب خداونـد سـبحان(به تو وارد شـده است بر زبـان پیغمبر امی)که از کسـی چیزی نیـاموخته و نوشـتنی یـاد نگرفته(درود خداونـد بر او و بر آلش و چـاره و گریزی از آن نیسـت، به دقت انـدیشه کن، و مخـالفت و دوری نمـا کسـی را که از اندیشـه نمودن در فرمایشـهای پیغمـبر اعراض کرده و به غیر آن)پیروی از شـیطان و نفس امـاره(توجه نموده است، و واگـذار او را به آنچه)گمراهی و بـدبختی(که به آن خوشـنود است)زیرا آشـنائی با چنین کسـی سـبب بـدبختی دنیا و آخرت است(و فخر و نازش و کبر و خودپسـندی را از خویشـتن دور کن، و گور خود را بیاد آور، که گـذر تو از آنجا است، و همانطور که بجا می آوری جزاء داده میشوی، و آنچه را که میکاری درو میکنی، و آنچه را که امروز)در دنیا(از پیش فرستاده ای فردا)در قیامت(بر آن وارد میگردی، پس برای خـود)در محشـر(جـائی آمـاده کن، و)اکنون که فرصت داری(برای روز)بـازگشت(خویش توشه ای بفرست، پس ای شـنونده)از نافرمانی خدا و رسول(برحذر باش، و ای بیخبر)به اطاعت و فرمانبرداری(کوشـش نما، و)از احوال قیامت کسـی(تو را مانند شـخص آگاه)پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام(مطلع نمیکند)پس اکنون تو را به بعض آنچه که باید از آن برحذر باشی آگاه مینمایم:(

از جمله احکام خدا در قرآن محکم و استوار که (تجاوز از آن نمیتوان کرد، و) به (پیرو) آنها پاداش داده راضی و خوشنود میشود (مشمول رحمت خویش مینماید) و برای (مخالفین) آنها کیفر مقرر فرموده و به خشم می آید، آن است که بنده ای که از دنیا میرود اگر چه (با عبادت و بندگی) به خود رنج داده و عمل خویش را (ظاهرا) خالص نموده باشد، سودی بدست نمی آورد در حالیکه ملاقات کند پروردگارش را با یکی از این خصلتها(ی پنجگانه زیر) که از آنها توبه و بازگشت نکرده باشد (اول): شرک به خدا در آنچه بر او واجب گردانیده از عبادت و پرستش خود (دیگری را شریک او قرار دهد خواه آشکار خواه پنهان که عبارت است از ریا و خودنمایی س ۱۸ ی ۱۱۰ میفرماید: فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لایشرک بعباده ربه احدا یعنی کسی که امیدوار است رحمت پروردگارش شامل حال او گردد باید کار شایسته بجا آورد، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک قرار ندهد، دوم:) یا به سبب هلاک کردن (از بین بردن) دیگری خشم خویشتن را برطرف نماید (س ۴ ی ۹۳ میفرماید: و من یقتل مومنا متعمدا فجزاوه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما یعنی هر که مومنی را از روی قص

د بکشد کیفر او دوزخ است که در آن جاوید میماند و خداوند بر او غضب نموده او را از رحمت خویش دور و عذاب بزرگ برایش آماده فرماید، سوم:(یا بیان کند کار زشتی را که دیگری بجا آورده)س ۲۴ ی ۱۹ میفرماید: ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره یعنی آنانکه دوست دارند که ناشایسته و کار زشتی درباره کسانیکه ایمان آورده اند فاش گردد برای ایشان در دنیا و آخرت عذاب دردناک است، چهارم:(یا به مردم رو آورد برای درخواست حاجتی بوسیله آشکار نمودن بدعتی در دین خود)س ۲۸ ی ۵۰ میفرماید: و من اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله یعنی کیست گمراهتر از کسی که آرزوی خود را پیروی کند بدون راهنمائی از جانب خدا، پنجم:(یا مردم را به نفاق و دوروئی ملاقات کند، یا در میان ایشان به دو زبان رفتار نماید)در ظاهر خود را دوست و ثناگو نشان داده در پشت سر دشمن و بدگو باشد، س ۴ ی ۱۴۵ ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و لن تجدلهم نصیرا یعنی مردم دورو در پائین ترین درجه آتش دوزخ قرار خواهند گرفت، و هرگز برای ایشان یاری نمی یابی که آنان را از آنجا بیرون آورد(عظمت و بزرگی این مثل را)که ذکر میشود(به فهم و در آن

اندیشه کن (به واسطه کوتاهی فهم مردم از ادراک حقائق خداوند سبحان و پیغمبران و اوصیاء ایشان بیان مطلب را با مثل آمیخته اند تا حقیقت آن بر کسی پوشیده نماند) زیرا مثل نشان دهنده است شبیه و مانند خود را (چنانکه گفته میشود مثل علم که غذای روحانی است چون شیر مادر میباشد برای بچه که به سبب آن روح انسان کامل میگردد همانطور که طفل بوسیله شیر مادر توانا میشود. و اما مثل فرموده امام علیه السلام اینست):

مقصود چهارپایان (از جهت کمال قوه شهویه) شکمهاشان است (همیشه در بند آب و علفند) و مقصود درندگان (از جهت بسیاری قوه غضبیه) دشمنی و آزار رساندن به غیرشان است (پس به سیر شدن شکم قناعت نمیکنند، بلکه طالب غلبه و استیلاء میباشند) و مقصود زنها (از جهت کمال قوه شهویه و شدت قوه غضبیه) آرایش زندگانی دنیا و فساد و تباهکاری نمودن در آن است (منظور امام علیه السلام از این مثل آن است که بایستی انسان خود را از عالم حواس ترقی داده قوه استعداد خویش را بکار انداخته از صفات رذیله دوری نماید، پس اگر از قوه شهویه و غضبیه پیروی نماید با چهارپایان و درندگان یکسان است، و اگر آرایش دنیا را شعار خویش قرار داده در فساد و تباهکاری بکوشد در سلك زنان است، و اما صفاتی که بایستی پیروی نمود صفات) مومنین (است که آنان در برابر خداوند سبحان) فروتن (گردنکش نیستند) و (به مردم) پند دهنده و مهربان، و (از قهر خدا) ترسناکند.

خطبه ۱۵۳-در فضائل اهل بیت

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در پند و اندرز دادن به مردم و ستودن ائمه اطهار): و چشم دل خردمند که با آن پایان کار خود (مردن و وارسی روز رستخیز را میبیند، و نشیب و فراز)خیر و شر(خویش را میشناسد، دعوت کننده)پیغمبر اکرم(است که)مردم را به دین اسلام(دعوت فرمود)و راه خیر و شر و سعادت و شقاوت را برای آنان بیان کرد(و نگهبان)امام علیه السلام(است که)اساس شریعت آن حضرت را از فساد و تباهکاری دشمنان(حفظ نمود، پس دعوت کننده را بپذیرید، و نگهبان را پیرو باشید)تا در دنیا سرافراز و در آخرت سعادتمند گردید، و بدانید:(مردم دورو در دریاهای فتنه ها فرو رفته اند)در راه گمراهی قدم نهاده به گمراه نمودن دیگران پرداخته مقدمات خونریزی های به ناحق را فراهم کرده اند(و از سنتها)احکام پیغمبر اکرم(چشم پوشیده بدعتها را گرفته اند)به هوای نفس هر حکمی را اجراء خواهند نمود(و)بر اثر غلبه باطل بر حق(مومنین کناره گیری کرده خاموش نشسته اند،

و دروغگویان گمراه گویا شده اند)به طوری که مردم از ما دست کشیده اند در صورتیکه(ما اهل بیت)از جهت قرب و نزدیکی حضرت رسول(چون پیراهن)تن او(هستیم، و اصحاب)آن بزرگوار(میباشیم)به آنچه از جانب خداوند به او نازل شده ایمان آورده تصدیق نموده ایم(و ما خزانه داران و درها)ی علوم و معارف(هستیم)به تاویل و تفسیر قرآن کریم آشنا بوده و موارد احکام الهی را دانسته مردم را به راه حق راهنمائیم، و از این رو است که پیغمبر اکرم به طوری که همه مسلمانان در اخبار خود نقل نموده اند فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد المدینه فلیات الباب یعنی شهر علم و دانش منم و علی دروازه آن است، و کسی که بخواهد به شهری بیاید بایستی از دروازه وارد شود(و داخل خانه ها نمیتوان شد مگر از درهای آنها، پس کسی را که از غیر درها وارد خانه ها شود دزد مینامند)هر که بخواهد از غیر راه ما خود را به خدا و رسول آشنا نماید، از دین بهره نبرده و در آخرت گرفتار عذاب است(.

قسمتی از این خطبه است (در فضائل اهلبیت علیهم السلام): آیات قرآن آنچه در مدح و منقبت علم و هدایت است درباره ایشان نازل شده و آنان گنجهای خداوند بخشنده هستند (حقتعالی تمام گوهرهای گرانبها یعنی جمیع صفات پسندیده از قبیل علم و حلم و جود و شجاعت و فصاحت و بلاغت و عصمت و طهارت و مانند آنها را در ایشان قرار داده، پس از این جهت است که) اگر به گفتار لب گشایند راست گویند، و اگر خاموش باشند دیگری بر آنان پیشی نگرفته (زیرا سکوتشان از روی حکمت و مصلحت است، نه از روی عجز و ناتوانی که دیگری بر آنها سبقت گرفته سخن گوید) پس باید پیشرو و جلودار هر قومی به پیروان خود راست گوید (معنی این جمله در شرح سخن صد و ششم گذشت، و منظور اما علیه السلام از این مثل آنست که حاضر برای غائب از راه پند و اندرز و راهنمائی راست بگوید، و او را از گمراهی و نادانی برهاند) و باید عقل خود را متوجه سازد (سخنان ما را با فکر و اندیشه بشنود تا بدرستی آنچه را که میگویم پی ببرد) و باید از فرزندان آخرت باشد، زیرا از آنجا آمده و بسوی آن باز میگردد (خدا را در نظر گرفته به دنیائی که باید از آن بیرون رود دل نبندد، و آخرت را جایگاه همیشگی خویش بداند(پس کسی که چشم دل گشوده از روی بینائی کاری انجام میدهد باید پیش از انجام عمل بداند که آیا آن عمل به زیان او است یا به سودش؟ پس اگر به سود او است آن را بجا آورد، و اگر به زیانش باشد ترک نماید، زیرا کسی که از روی نادانی کاری انجام دهد مانند کسی است که در غیر راه سیر میکند، پس دور شدن او از راه روشن چیزی به او نمی افزاید مگر دور شدن از مطلوب او)رونده در راه کج هرچند بیشتر راه رود از مقصد دورتر گردد(و کسی که از روی دانائی به کاری اقدام نماید مانند کسی است که در راه روشن راه میرود، پس باید شخص بینا)که چشم دل گشوده با تامل و اندیشه کاری انجام میدهد(ببیند آیا در راه سیر میکند، یا بیراهه میرود)در اول امر رسیدگی کند اگر کار خداپسند است انجام دهد وگرنه اقدام ننماید(.

و بدان برای هر ظاهر و آشکاری برابر آن باطن و پنهانی است، پس آنچه را ظاهر نیکو باشد باطنش هم نیکو است، و آنچه را ظاهرش زشت و بـد باطنش زشت و ناپاك است، و (گاه میشود که ظاهر طبق باطن نیست، لـذا) پیغمبر صادق صـلی الله علیه و اله فرمـود: خداونـد بنـده ای را دوست میـدارد (رحمت خود را شامـل حـالش میگردانـد) و عمـل او را دشـمن (حرام و گنـاه) میداند، و (گاهی) عمل (کارهای نیکو) را دوستدار است و عامل آن را دشمن میدارد. و بدان برای هر عمل و کرداری گیاهی است و هر گیـاهی را از آب بی نیـازی نیست، و آبهـا گوناگون است، پس هر چه آب گوارا می آشامـد درختش نیکو و میوه آن شـیرین است، و هر چه آب ناپاك و بد می آشامد درخت آن بد و میوه اش تلخ است (منظور امام علیه السلام از این جمله و تشبیه عمل به گیاه بعـد از نقل فرمایش پیغمبر اکرم آن است که درخت عمل از عقیـده و باطن صاحب آن آب می آشامـد، اگر عقیـده درست و باطن نیکو باشد از عمل شایسـته و کردار پسـندیده سودمند میگردد، و اگر عقیده نادرست و باطن ناپاك بود عمـل نیکو اگر چه خداونـد او را دوست میـدارد سودی به او نمیرسانـد یعنی بر اثر آن سـعادت همیشـگی بـدست نخواهد آورد).

خطبه ۱۵۴–در آفرینش خفاش

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که در آن (جمله ای از صفات حقتعالی و) شگفتی آفرینش شب پره را یاد میفرماید: سپاس خداوندی را سزا است که وصفها از حقیقت شناسائی او مانده اند، و عظمت و بزرگی او خردها را (از درک کردنش) باز داشته است، پس به کنه سلطنت و پادشاهی او راهی نیافتند (زیرا خردها محدودند و او غیر محدود) او است خداوند و پادشاه به حق و راستی که (هستی او در نظر هوشمندان) هویدا است، ثابت تر و آشکارتر از آنچه چشمها او را ببیند (زیرا علم بوجود او عقل است، و عقل دیده باطنی است که در آن غلط و اشتباه راه ندارد بخلاف چشم دیده ظاهری که اشتباه در آن بسیار است، چنانکه هر چیز بزرگ را از دور کوچک دیده، و باریدن باران را مانند خط مستقیم می پندارد) عقلها برای اثبات حد و نهایت به کنه ذات او پی نبرده اند تا شبیه گردیده شده باشد (زیرا او را حد و نهایتی نیست) و وهمها برای تصور نمودنش بر او راه نیافتند تا مثل و مانند او در وهم درآمده باشد (زیرا برای او مانندی نیست تا وهمها آن را همانند او قرار دهند) خلائق را بی نمونه (ای که دیگری ساخته باشد، یا بی نمونه ای که در نظر گرفته تصویر آن نموده باشد) و بی مشورت نمودن

از دیگری و بی یاری خواستن از یاوری بیافرید (زیرا پیش از خداوند موجودی نیست، و تصویر و مشورت نمودن و یاری خواستن از لوازم امکان است) پس به سبب امر (تکوینی) و اراده اش آفرینش او منظم شده و برقرار گردیده فرمانبر فرمان او شدند، پس امرش را پذیرفته رد نکردند، و اطاعت کرده سرباز نزدند (خلاصه همه مخلوقات تحت قدرت و توانائیش درآمده تسلیم امر اویند).

و از جمله صفتهای مورد تامل و دقت او و از زمره آفرینشهای شگفت آورش آنست که به ما نمودار نموده است از عجائب آفرینش که در این شب پره ها است که (بین آنها با همه حیوانات تفاوت است، زیرا) روشنائی روز که گشاینده دیده هر چیزی است دیده آنها را می بندد، و تاریکی شب که دیده هر زنده ای را می بندد، دیده آنها را باز میکند، و چگونه چشمهاشان تاریک و نابینا است از اینکه خورشید تابان در راههائی که میروند طلب نور و روشنی نمایند، و در موقع آشکار شدن نور خورشید خود را به آنچه میطلبند برسانند؟ و چگونه خداوند با درخشیدن نور خورشید آنها را از رفتن به جاهائی که نور به آن می درخشد بازداشته، و آنها را در جاهای خودشان از رفتن در جائیکه نورهای خورشید درخشنده است پنهان نموده؟ پس آنها در روز پلکهای چشمشان را بر حدقه های آن گذاشته، و شب را چراغ قرار دادند که به سبب آن برای درخواست روزیها راه میجویند، و دیده های آنها را شدت تاریکی شب مانع نمیشود (بلکه همه چیز را می بینند) و از رفتن در شدت تاریکی شب باز نمایستند، پس چون خورشید پرده از رخسار برداشت (تاریکی را بر طرف نموده تابان شد) و روشنیهای روز آن هویدا گردید، و درخشندگی روشنیآن بر خانه های سوسمارها درآمد (آفتاب همه جا را فرا گرفت) پلکها را بر اطراف چشمهاشان مینهند

و به آنچه در تاریکی شبها انـدوخته اند قناعت مینمایند. پس منزه است خداوندی که شب را به جای روز وسـیله روزی و روز را وسـیله استراحت و آرامی آنها گردانید، و از گوشتهاشان برای آنها بالهائی قرار داد تا هنگام نیازمندی به پرواز با آنها بپرند، گویا بالهاشان ماننـد لاله های گوش (انسان) است که دارای پر و اسـتخوان نیست، ولی تو مواضع رگها را آشـکار و هویدا می بینی (رگها در بالهای شب پره به جای اسـتخوان و نی در بال مرغان میباشـد) برای آنها دو بال است که نازک نیست تا (هنگام پر زدن) پاره شود، و کلفت نیست تا سـنگین باشـد (و مانع پرواز آنها گردد) پرواز میکننـد در حالیکه بچه شان چسبیـده و پناه برده به آنها است، می نشـیند زمانیکه مادرش بنشـیند، و پرواز میکند وقتی که مادرش بپرد، از مادر جدا نمی شود تا موقعی که اعضـائش قوت گرفته و بالهـایش برای پریـدن آمـاده شود، و تا گاهی که راههای زنـدگانی و سود خود را بشـناسد، پس منزه است آفریننده همه اشیاء که آفرینش او بی نمونه ایست که پیشتر، از غیر او آفریده شده باشد (اشیا را بر وفق حکمت و اقتضای مصلحت ایجاد فرموده است).

خطبه ۱۵۵-خطاب به مردم بصره

از سخنان آن حضرت علیه السلام است خطاب به اهل بصره که بر سبیل حکایت از پیشامدهای سخت خبر میدهد: هنگام آن فتنه و تباهکاری کسی که توانائی اطاعت و فرمانبرداری خدا داشته باشد، بایستی بجا آورد، پس اگر مرا اطاعت و پیروی کنید، من بخواست خدا شما را به راه بهشت (سیادت و سعادت جاودانی) خواهم برد اگر چه این راه بسیار سخت و تلخ مزه است (زیرا بیشتر مردم خواهان باطل و تباهکاری بوده پیروی خدا و رسول در نظرشان دشوار می آید). و (یاغی شدن) آن زن (عایشه بر من از جهت این است که او) را سستی اندیشه زنان دریافته، و کینه و دشمنی در سینه اش بجوش آمده مانند (جوشیدن) دیگ آهنگر (از جمله چیزهائی که سبب کینه و دشمنی عایشه نسبت به آن حضرت شد این بود که چون حضرت رسول مامور شد به بستن درهائی که به مسجد باز بود، همه درها حتی باب ابی بکر را بست، و باب امیرالمومنین را باز گذاشت، و دیگر آنکه ابی بکر را با سوره برائه به مکه فرستاد، پس از آن او را عزل نمود سوره را به امیرالمومنین داده او را فرستاد، و دیگر آنکه فاطمه علیهاالسلام دارای فرزندان گردید و عایشه هیچ فرزند نداشت، و حضرت رسول فرزندان فاطمه را فرزندان خود میدانست، خلاصه این

قبیل امور سبب حسد و دشمنی عایشه بود، لذا امام علیه السلام میفرماید:(و اگر او را وادار میکردند به اینکه آنچه با من کرد با دیگری انجام دهد بدان اقدام نمینمود)زیرا یاغی شدن او به بهانه کشته شدن عثمان و جنگیدنش بر اثر دشمنی و کینه ای است که با من دارد(و بعد از این هم)با همه کارهای زشت، یاغی شدن، و فتنه انگیختن، و خون مسلمانان ریختن، و مانند اینها(حرمت و بزرگی پیش از این)زمان رسول خدا(برای او باقی است)به جهت همسری با پیغمبر اکرم و چون از جمله امهات مومنین است ما کردار او را کیفر نمیدهیم(و)اما در آخرت(حساب و بازپرسی با خداوند است)در قیامت خداوند برای او عذاب مقرر فرموده، چنانکه در قرآن کریم س (۳۳) ی (۳۰) میفرماید: یا نساء النبی من یات منکن بفاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا یعنی ای زنان پیغمبر هر که از شما کار ناشایسته آشکاری انجام دهد عذاب او افزون و دو برابر دیگران میشود، و این کار بر خدا آسان است(.

قسمتی از این سخنان است (درباره ایمان): راه ایمان (گرویدن به خدا و رسول) روشنترین راه است (به رسیدن سیادت و سعادت همیشگی) و تابان تر از چراغ (که رونده در آن هرگز گم نمیشود) پس به سبب ایمان به کردارهای شایسته راه برده میشود، و به سبب کردارهای شایسته به ایمان راهنمائی میگردد (اعمال صالحه نتیجه ثمره ایمان است و صدور آنها از بنده مومن دلیل بر وجود ایمان است در قلب او) و به سبب ایمان (که ثمره آن اعمال صالحه است) علم و دانائی آباد میشود (صاحب آن به سود میرسد، زیرا علم بی ایمان و عمل به آدمی چیزی نمی افزاید مگر دوری از رحمت خدا) و به سبب علم از مرگ خوف و ترس پیش می آید (زیرا علم به مبدا و معاد مستلزم یادآوری از مرگ است، و یادآوری از مرگ موجب ترس از آن، و ترس از آن سبب کردار و گفتار نیکو و آن باعث بدست آوردن سعادت همیشگی است به خلاف جاهل که از سختیهای مرگ غافل است، لذا تمام کوشش او صرف دنیا گشته از نیکبختی همیشگی محروم میماند) و بر اثر مرگ دنیا بپایان میرسد (زیرا قبر آخرین منزل دنیا و اول منزل آخرت است) و به وسیله دنیا (سعادت جاوید در) آخرت بدست می آید (زیرا دنیا دار تکلیف است و در آن میتوان برای آخرت

توشه ای بدست آورد، و خدا و رسول را خوشنود گردانید(و به سبب قیامت بهشت به پرهیزکاران نزدیک و دوزخ به گمراهان و هواپرستان آشکار میگردد)چنانکه در قرآن کریم س ۲۶ ی ۸۸ میفرماید: یوم لاینفع مال و لابنون ی ۸۹ الا من اتی الله بقلب سلیم ی ۹۰ و ازلفت الجنه للمتقین ی ۹۱ و برزت الجحیم للغاوین یعنی قیامت روزی است که مال و پسران کسی را سود نمیدهد مگر کسی که با دل سالم از کفر و معصیت بیاید، و بهشت به پرهیزکاران نزدیک و دوزخ به گمراهان هویدا میشود(و مردم را از قیامت جای رهائی نیست)که همه باید در آن وارد شوند(در حالیکه در آن میدان شتاب کننده هستند به سوی آخرین منزل)سعید و نیکبخت در بهشت جاوید، و شقی و بدبخت در آتش دوزخ(.

و قسمتی از این سخنان است (در چگونگی حال اهل قبور در قیامت، و ترغیب مردم بر امر به معروف و نهی از منکر و پیروی قرآن کریم، و نقل فرمایش رسول اکرم درباره وقوع فتنه و فساد): (در قیامت اموات) از قبرها بیرون می آیند و به آخرین منزلها (بهشت یا دوزخ) میروند، و برای هر سرائی (بهشت یا دوزخ) اهلی است که (آماده رفتن به آن هستند، نیکبختان و پیروان خدا و رسول به بهشت و بدبختان به دوزخ، و) آن را به سرای دیگر تبدیل نمیکنند (بهشتیان به دوزخ نمیروند، و دوزخیان به بهشت نمیتوانند رفت) و از آن سرا بیرون نمیشوند، و (اگر بخواهید اهل بهشت باشید، از خدا و رسول پیروی کرده مردم را به گفتار و کردار شایسته وادار و از ناشایسته ها باز دارید، زیرا) امر به معروف و نهی از منکر و صفت و خلق هستند از جمله خوهائی که محبوب و پسندیده خدا است، و (ترسیدن از امر به معروف و نهی از منکر نمودن در صورتیکه ظاهرا هیچگونه زیانی نداشته باشد درست نیست، و احتمال اینکه مبادا کشته شود یا روزی کم گردد بیجا است، بلکه باید دانست) این دو امر مرگ را نزدیک نمیگرداند و روزی را کم نمیکند (زیرا مرگ و روزی هر کس مقدر است، و تغییر و تبدیلی در آن نیست) و (برا

ی شناختن موارد احکام دین(بر شما باد)مراجعه(به کتاب خدا)قرآن کریم(زیرا کتاب خدا)برای اتصال بنده به خدا(ریسمان استواری است)که هرگز گسیخته نخواهد شد(و)برای سیر در راه حق(نور آشکاری است)که تاریکی در آن راه ندارد(و)برای بیماری جهل و نادانی به معرفت خدا و رسول(شفاء سودمندی هست، و)برای تشنه علوم و معارف حقه(سیراب شدن است که تشنگی را بر طرف مینماید، و برای چنگ زننده)به آن(نگاهدارنده)از خطاء و لغزشها(است، و برای آویخته)پیرو احکام آن(رهائی)از عذاب الهی(است، کجی در آن نیست تا راست گردد)اختلافی در آن یافت نمیشود تا نیازمند اصلاح باشد(و)از حق و حقیقت(برنمیگردد تا از آن دست برداشته شود، و تکرار بسیار)بر زبانها(و فرو رفتن در گوش آن را کهنه نمیگرداند)هر سخنی را که بسیار گویند و بشنوند کهنه میگردد جز کلام خدا که در همه اوقات تازه بوده بهای آن افزایش می یابد(کسی که آن را بگوید راستگو است)زیرا در قرآن کریم بر خلاف واقع چیزی بیان نشده(و هر که از آن پیروی کند)ببهشت جاوید(پیشی گرفته)رستگار گردیده(است

(سیدرضی فرماید:) مردی (بین سخنان امام علیه السلام) روبروی آن حضرت ایستاد و گفت: ما را از فتنه خبر ده آیا از رسول خدا صلی الله علیه و اله چگونگی آن را پرسیده ای؟ پس امام علیه السلام فرمود: چون خداوند سبحان کلام خود را فرستاد: (س ۲۹ ی ۱ الم)ی ۲(احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لایفتنون یعنی منم خداوند بزرگوار، آیا مردم گمان کرده اند که بگفتن اینکه ما)به خدا و رسول(ایمان آوردیم واگذاشته میشوند، و آنان)به فتنه و فساد(آزموده نمیگردند؟ دانستم مادامیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله در بین ما باشد آن فتنه بر ما فرود نمی آید، پس گفتم: ای رسول خدا چیست این فتنه ای که خدا تو را به آن خبر داده؟ فرمود: ای علی به زودی بعد از من امتم)بر اثر اندیشه های نادرست(در فتنه و تباهکاری افتند. پس گفتم: ای رسول خدا آیا نبود که در روز احد)احد نام کوهی است نزدیک مدینه به راه شام که در آنجا جنگ کفار قریش با مسلمانها در اوائل ماه شوال سال سوم هجرت واقع شده(آنجا که گروهی از مسلمانان به درجه شهادت رسیدند، و کشته شدن در راه خدا از من باز داشته شد،

و کشته نشدنم بر من دشوار گردید)و از این جهت غمگین بودم(به من فرمودی مژده باد تو را که بعد از این کشته خواهی شد؟ پس به من فرمود: آنچه بیان کردی درست است، هنگام دریافت شهادت شکیبائی تو چگونه خواهد بود، گفتم: ای رسول خدا این کار از موارد صبر نیست، بلکه جای مژده و سپاسگزاری است (کشته شدن در راه خدا برای من بزرگترین نعمت و بخشش الهی است) و فرمود: ای علی زود باشد که بعد از من مسلمانان بوسیله دارائیشان در فتنه افتند (بر اثر کمی یا بسیاری مال و کسب از راه حلال یا حرام و صرف آن در راه خیر و شر آزمایش میشوند) و به سبب دینشان بر پروردگارشان منت نهاده رحمت و مهربانی او را آرزو نمایند (در صورتیکه آرزوی رحمت با بی باکی در دین و پیروی نکردن از خدا و رسول غلط است) و از خشم او ایمن و آسوده خاطر باشند (و حال آنکه ایمنی از خشم و دوری از رحمت او مانند ناامیدی از رحمتش از جمله گناهان بزرگ است) و به سبب شبهه های نادرست و خواهشهای غافل کننده (از حق و کیفر روز رستخیز) حرام او را حلال گردانند، پس (از این جهت) شراب را (به مشتبه نمودن)

به آب انگور و خرما، و رشوه را به هـدیه و ارمغان، و رباء را بخریـد و فروخت حلال میشـمرند، پس گفتم: ای رسول خـدا در آن هنگام ایشان را به کدام مرتبه ای از مراتب به حساب

آورم؟ آیا آنها را مرتـد و کافر بـدانم، یا به فتنه افتاده؟ فرمود: در مرتبه فتنه و آزمایش (در دین، زیرا ایشان نمیگویند شـراب و رشوه و ربا حلال است تا منکر ضـروری دین شده کافر گردند، بلکه از راه اشـتباهکاری شراب را آب انگور و رشوه را ارمغان و ربـاء را سود خریـد و فروخت میپندارنـد، و چون آب انگور و ارمغان و سود خریـد و فروخت در دین حلال است آنها را نیز حلال میدانند).

خطبه ۱۵۶–سفارش به پرهیزکاری

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در انـدرز و پرهیزکاری و تهیه توشه آخرت): سپاس خداونـدی را سزا است که سپاسگزاری را کلید یادآوری خود و وسیله افزونی احسان و بخشش و رهبر نعمتها و بزرگواری خویش قرار داد (زیرا هر که او را سپاس گزارد یادش نموده، و احسان و نیکوئی بیشتر او را مییابد، و به نعمتهای بیشمار و بزرگواریش پی میبرد). بندگان خدا، روزگار به حاضرین میگذرد مانند گذشتن به گذشتگان (پیشینیان مردند شما نیز زنده نمیمانید) آنچه رفت (زندگانی گذشته) باز نمیگردد، و آنچه هست (از خوشی و بدی) همیشه پایدار نیست، رفتار آخر آن مانند اول آنست (با گذشتگان و آیندگان یک جور رفتار میکند) کارهایش از هم پیشی گرفته و نشانه هایش همراه هم هستند (کارهای آن زود نابود میگردد، پس خردمند از گردش روزگار عبرت گرفته به آن دل نبندد) پس (بطوری بسرعت دنیا رو به زوال و نیستی است که) گویا به قیامت حاضرید، شما را میراند مانند راندن ساربان شترهایش را که هفت ماه از زائیدن آن گذشته و شیرشان خشک شده باشد (اینگونه شترها را بر اثر سبکی آنها به سختی و تندی میرانند، به خلاف شترهائیکه در ماههای آخر آبستن میباشند که آنها را از روی مهربانی به

آهستگی میبرند(پس کسی که خود را به غیر)به خواهشهای نفس و آرایشهای دنیا(مشغول گرداند، در تاریکیهای بدبختی سرگردان ماند، و در تباهکاریها آمیخته شود)که رهائی نیابد(و شیاطین و دیوهای او)گمراه کنندگان(او را به سرکشی وادار کننـد، و کردار بـدش را در برابر او بیارایند، پس)ای کسی که خود را به غیر مشغول ساخته ای بدان که(پایان پیشروان)به عبادت و بندگی(بهشت است، و پایان تقصیر کنندگان)گناهکاران(آتش)و چون بهشت جاوید جز با پرهیزکاری به دست نمی آید میفرماید:(

بندگان خدا بدانید، تقوی و پرهیزکاری سرای حصاردار ارجمندی است، گناه سرای حصاردار خوار که ساکن خود را (از بلاء و سختی) نگاه نمیدارد، و هر که به آن پناه برد حفظش نمیکند. آگاه باشید به سبب پرهیزکاری نیش زهردار گناهان دور میشود، و به یقین و باور (ایمان به خدا و رسول) پایان بلند مرتبه (بهشت جاوید) بدست می آید. بندگان خدا از خدا بترسید، از خدا بترسید در ارجمندترین اشخاص نزد خودتان و دوست ترین آنها پیش شما (به فکر و اندیشه خود باشید، زیرا آشکار است که هر کسی خویشتن را از همگان ارجمندتر و دوست تر میدارد) زیرا خداوند برای شما دین حق را آشکار نموده، و راههای آن را روشن گردانیده (راه نیک و بد را در قرآن کریم بیان فرموده و سخنان پیغمبر و اوصیاء آن حضرت را در دسترس قرار داده) پس (کار خود را آسان مشمارید که پس از مرگ یا) شقاوت و بدبختی همراه است (برای کسی که به دستور خدا و رسول رفتار نکرده) یا سعادت و خوشبختی همیشگی (برای آنکه پیرو خدا و رسول بوده) پس در روزهای نابود شونده (دنیا) برای روزهای باقی (آخرت) توشه بردارید که راه توشه برداشتن را به شما نموده اند (خداوند سبحان در قرآن کریم س ۲ ی ۱۹

۷ میفرماید: و تزودوا فان خیر الزاد التقوی، و اتقون یا اولی الالباب یعنی توشه بردارید و بهترین توشه پرهیزکاری است، و ای خردمندان از من بترسید و پرهیزکار باشید(و به کوچ کردن)از این جهان(مامورید، و برای رفتن شما)از دنیا(شتاب میکنند، پس شما مانند سوارانی هستید ایستاده که)آماده رفتن میباشید، و(نمیدانید کی به رفتن مامور خواهید شد)از این جهان خواهید رفت(.

آگاه باشید چه کار است با دنیا کسی را که برای آخرت آفریده شده؟ و چه میکند با دارائی کسی که به زودی آن را از او میگیرند، و زیان گناه و بازپرسی آن برای او باقی میماند؟! (پس خردمند برای دوستی دنیا این همه تلاش نکرده و برای گردآوردن دارائی بسیار کوشش ننموده عمر عزیز خویش را بیهوده صرف نمینماید). بندگان خدا، آنچه خداوند وعده داده از نیکوئی و پاداش (اطاعت و بندگی) رها کردنی نیست (زیرا فضل و احسان خداوند بزرگترین و بهترین احسان است) و آنچه که نهی فرموده از بدی و کیفر (معصیت و نافرمانی) خواستنی نیست (زیرا کیفر خداوند سختترین کیفرها است) بندگان خدا بر حذر باشید از روزیکه در آن اعمال رسیدگی میشود (روزنامه گفتار و کردار هر کس را دیده کوچکترین نیک و بد آنها را وارسی خواهند نمود) و اضطراب و نگرانی در آن روز بیشمار است، و کودکان در آن پیر میشوند (در قرآن کریم س ۷۳ ی ۱۷ میفرماید: فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا یعنی اگر کافر شوید چگونه پرهیز میکنید از روزیکه کودکان را پیر میکند، اشاره به اینکه روز است بسیار سخت و ترسناک). بندگان خدا بدانید، دیده بانانی از خودتان و جاسوسهائی از اندامتان بر شما هست (چنانکه در قرآن کریم س ۲۴ ی ۲۴ میفرماید: یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون یعنی روز رستخیز زبانها و دستها و پاهای ایشان بر آنها گواهی دهند به آنچه را که بجا می آورند(و)از فرشتگان(نگاهدارنده هائی هستند که از روی راستی کردار و شماره نفسهایتان را ضبط مینمایند)مینویسند، چنانکه در قرآن کریم س ۵۰ ی ۱۶ میفرماید: نحن اقرب الیه من حبل الورید ی ۱۷ اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید ی ۱۸ ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی ما به انسان از رگ گردن نزدیکتریم، هنگامیکه دو فرشته فرا میگیرند و همیشه یکی از راست و یکی از چپ با او است، هیچ سخنی نمیگوید مگر اینکه نزد او است نگهبان آماده. و این برای اتمام حجت است وگرنه خداوند به همه جزئیات آگاه است(تاریکی شب تار شما را از این فرشتگان نمیپوشاند و در بزرگ محکم بسته شده شما را از آنها پنهان نمیگرداند)خلاصه همیشه و در هر جا با شما همراه هستند(و)چون دنیا گذران است(فردا)مرگ(به امروز نزدیک است. امروز با آنچه در آن است)از خوشی و بدی و سود و زیان(میگذرد، و فردا از پی آن می آید، پس)نزدیک بودن فردا و رسیدن مرگ طوری است که(گویا هر مردی از شما به منزل تنهائی خود و گودال گور خویش از زمین رسیده است، پس شگفتا از خانه تنهائی و منزل ترسناک و جای بی کسی، و گویا صیحه (آواز بلند روز رستخیز که همه را زنده میکند) به گوش شما رسیده است، و قیامت شما را دریافته، و برای حکم بین حق و باطل نمایان شده اید (از قبرها بیرون آمده اید) در حالیکه از شما نادرستیها و بهانه ها (ی بیجا و دلیلهای بیهوده) دور گشته و از بین رفته، و حقائق به شما ثابت گردیده، و هر امری (نیک یا بد) از شما به مواضع خود باز میگردد (خلاصه در آن روز آنچه حق و حقیقت است واقع میشود، و آنچه رسیدنی است از پاداش و کیفر خواهد رسید) پس از عبرتها (مرگ و سختیهای بعد از آن) پند گیرید، و از تغییر روزگار اندرز گرفته آگاه شوید، و از بیم کردن (خدا و رسول) سود ببرید (کاری کنید که از عذاب الهی خود را برهانید).

خطبه ۱۵۷-پیامبر و قرآن

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در بعثت پیغمبر اکرم و ستودن قرآن کریم): خداوند پیغمبرش را فرستاد هنگامی که مدتی بود پیغمبری نیامده، و رفتن فرق مختلفه مردم به خواب غفلت و گمراهی و نادانی طولانی شده، و پایه استوار (احکام و دستور الهی) ویران گشته بود (مدتی بود پیغمبری از جانب خدا مبعوث نشده مردم در راه گمراهی و نادانی قدم نهاده سخنان پیغمبران از یادشان رفته که خداوند حضرت مصطفی صلی الله علیه و اله را برانگیخت) پس به سوی مردم آمد با تصدیق و اعتراف آنچه در دست داشت، و نوری که بایستی از آن پیروی نمایند، و آن (چه در دست داشت و مصدق نبوت و پیغمبری آن حضرت و روشن کننده تاریکیهای نادانی و گمراهی بود) قرآن است، پس درخواست نمائید تا گویا گردد (از کسی که عالم به تنزیل و تاویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و باطن آنست هر چه میخواهید بپرسید تا برای شما بیان کند) و هرگز (قرآن به خودی خود بی مبین حقیقی) گویا نمیشود، و لیکن (چون عالم به حقائق و اسرار آن ما اهلبیت هستیم، لذا) من شما را از آن خبر میدهم (علوم و احکام آن را بیان میکنم) آگاه باشید در قرآن است علم به آنچه (بعد از این) می آید، و خبر از گذ

شته (از آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، و چگونگی احوال پیشینیان) و داروی درد (نادانی و گمراهی) و نظم و ترتیب دادن به آنچه (از امور دنیا و آخرت و سود و زیان که) مربوط به شما است.

قسمتی از این خطبه است (درباره بنی امیه و ستمگری و انقراض حکومت و سلطنتشان): در آن زمان (که بنی امیه بر مردم مسلط میگردند) باقی نمیماند خانه گلی و نه خانه چادری (خانه هائی که در شهر ساخته شده و خرگاههائیکه در بیابانها برپا مینمایند، خلاصه جائی نیست) مگر آنکه ستمگران غم و اندوه و سختی و گرفتاری را در آن وارد میکنند، پس در آن هنگام در آسمان عذرخواهی و در زمین یاری کننده ای برای آنها باقی نمیماند (چون ظلم و ستم همه جا را فرا گرفت اهل آسمان و زمین نفرین میکنند، پس خداوند سبحان آنها را منقرض و پراکنده فرماید، و ستمگری ایشان در مدت حکومتشان بر اثر اینست که) شما برای امر خلافت کسی را که لیاقت نداشت برگزیدید، و (برای دوستی دنیا دوشمنی با اهل حق) آن را در غیر مورد خود جا دادید، و به زودی خداوند از آنان که ستم میکنند (خواه بنی امیه باشد خواه دیگری) انتقام میکشد، خوردنی را به خوردنی و آشامیدنی را به آشامیدنی، از خوردنیهای حنظل (گیاه بسیار تلخ) و آشامیدنیهای شیره درخت صبر (تلخ و بدمزه) و زهرآلود، و از پوشیدنی پیراهن ترس و جامه شمشیر (خلاصه خداوند نعمت و دولت آنها را به رنج و سختی و شادی را به ترس و آسایش را

به شکست خوردن در جنگ مبدل میفرماید(و)این کیفر آنها است در دنیا و در آخرت هم به عذاب الهی مبتلی خواهند بود، زیرا(ایشان چهارپایان کشنده بار معاصی و شترهای برنده توشه گناهان میباشند، پس)به این جهت(سوگند یاد میکنم و باز سوگند یاد میکنم که بنی امیه پس از من خلافت را بیفکنند)از دست بدهند(مانند خلط سینه که از دهان بیرون انداخته میشود، و پس از آن هم هرگز آن را نچشیده مزه اش را درنیابند چندان که روز و شب از پی هم برسند)بعد از شکست خوردن از بنی العباس دیگر روی کار نیامده به بدبختی و بیچارگی مبتلی خواهند بود(.

خطبه ۱۵۸-خوشرفتاری خود با مردم

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (درباره معاشرت و مهربانی که با مردم فرموده): من برای شما معاشر و همنشین نیکوئی بودم که به کوشش خود شما را از پشت سر حفظ نمودم (از تباهکاریها و پیشامدهای آینده شما را آگاه کردم تا خود را به آنها گرفتار ننمائید) و شما را از ریسمانهای ذلت و خواری و حلقه های ظلم و ستم (و بیچاره بودن) رهائی دادم، به جهت سپاسگزاری کردنم در مقابل اندک نیکوئی (که از شما هویدا گردید) و به جهت چشم پوشی از کارهای زشت بسیاری که در حضور من واقع شده و به چشم دیدم (زیرا زمامدار را چاره ای نیست مگر احسان به نیکوکاران و عفو و بخشش از بدکرداران).

خطبه ۱۵۹-در بیان عظمت پروردگار

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در صفات حقتعالی): فرمان خداوند حکم لازمی است (که رد نمیشود) و موافق با مصلحت، و خوشنودی او مهربانی و ایمنی (از بلاها و سختیها) است، از روی علم و دانائی حکم (هر چیز را بیان) میفرماید، و از روی حلم و بردباری (گناه سزاوار آمرزش را) می بخشد. بارخدایا سپاس تو را است بر هر چه میستانی و می بخشی و بر بیماریهائی که بهبودی میدهی و مبتلی میسازی (در هر حال تو را باید شکر گزارد، زیرا گرفتن و بخشیدن و بهبودی و بیماری از جانب تو همه از روی حکمت و مصلحت است و هر کدام در جای خود نعمت و بخششی است که موجب شکر و سپاسگزاری است) چنان سپاسی که برای تو پسندیده تر سپاس و به سوی تو محبوبتر سپاس و نزد تو برتر سپاس باشد، سپاسی که پر کند آنچه را که (در آسمان و زمین) آفریده ای، و برسد به آنچه که خواسته ای، سپاسی که از تو پنهان کرده نشود، و از پیشگاه تو ممنوع نگردد، سپاسی که شماره آن بریده نشود، و یاری و ککٔ آن نابود نگردد (خلاصه تو را سپاسگزاریم به سپاسیکه از همه سپاسها رجحان و امتیاز داشته باشد) پس (هر چند کوشش کنیم سپاسی که سزاوار خداوندی تو است نمیتوانیم بجا آوریم، زیرا) ما حقیقت عظمت

و بزرگی تو را نمیدانیم، مگر آنکه میدانیم تو زنده ای هستی که همه چیز (از روی امکان و نیازمندی) به تو قائم و باز بسته است، ترانه سستی پیش از خواب (چرت زدن) و نه خواب فرا میگیرد (در قرآن کریم س ۲ ی ۲۵۵ میفرماید: لاتاخذوه سنه و لانوم، له ما فی السموات و ما فی الارض یعنی ضعف و سستی پیش از خواب و خواب او را فرا نمیگیرد، آنچه در آسمانها و زمین است برای او است و هستی آنها به اراده و توانائی او است) اندیشه ای به کنه و حقیقت تو نرسیده، و دیده ای تو را درنیافته، دیده ها را تو دریافتی، (در قرآن کریم س ۶ ی ۱۰۳ میفرماید: لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر یعنی دیده ها او را درنیابد و او دیده ها را دریابد و او است باریک بین و نهان دان) و آمار کردار (بندگان) را به شمار می آوری (در قرآن کریم س ۵۸ ی ۶ میفرماید: یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما علموا احصاه الله و نسوه و الله علی کل شیی ء شهید یعنی یاد کن روزی را که خداوند همه بندگان را زنده کند پس آنان را به آنچه که بجا آورده اند آگاه سازد، حساب کردارشان را خداوند ضبط فرموده و ایشان آن را فراموش کرده اند و خداوند بر همه چیز حاضر و گواه است) و (گناهکاران را

(به موهای جلو سر و قدمها)یشان برای کیفر کردار(فرا میگیری)در قرآن کریم س ۵۵ ی ۴۱ میفرماید: یعرف المجرمون بسیماهم فیوخذ بالنواصی

و الاقـدام یعنی گناهکاران به نشانه هاشان شـناخته، و به موهای جلو سـر و قدمها گرفته میشوند. در قیامت فرشـتگان آنان را به علامات و نشانه ها شـناخته آنگاه کاکلهای ایشان را گرفته بنـد بر پاهاشان نهاده به دوزخ می اندازنـد(و چه چیز است آنچه ما از آفریـده تو می بینیم، و از قدرت و توانائی که تو برای آن بکار برده ای به شـگفت می آئیم، و آن را از بزرگی و سـلطنت و پادشـاهیت دانسـته وصف مینمائیم، و حال آنکه چیزهائی که از ما پنهان است و دیـده های ما آن را نمی بینـد و عقلهای ما نزد آن بازایستاده)درک نمیکند(و بین ما و آنها پرده هائی آویخته شده، بزرگتر است، پس هر که دل خود را تهی گرداند)بهیچ چیز توجه نداشـته باشـد(و انـدیشه اش را به کـار انـدازد تا بدانـد چگونه عرش خود را)بالای هفت آسـمان(برپا کرده ای، و چگونه آفریده گانت را آفریده ای، و چگونه آسـمانهایت را در هواء معلق نگاهداشته ای، و چگونه زینت را به روی موج آب گسترانیده ای، دیده او برگشته وامانده، و عقل او شکست خورده، و گوش او از کار افتاده، و اندیشه او سرگر

دان است (خلاـصه کسـی که دست از هر کـار برداشـته و تمام انـدیشه خود را بکار انـدازد و بخواهـد یکی از حقائق و اسـرار خلقت را درک کند حیران و سرگردان ماند چه جای آنکه بخواهد به همه آنها پی ببرد).

قسمتی از این خطبه است (در بطلان ادعای کسی که کردارش طبق گفتارش نمیباشد، و ترغیب مردم به دل نبستن به دنیا و پیروی از پیغمبران): (در مردم کسی هست که پیرو خواهشهای نفس بوده در معاصی فرو رفته، و با این حال) به گمان خود ادعاء میکند که به خدا امیدوار است! سوگند به خداوند بزرگ که دروغ میگوید! چگونه است حال او که امیدواریش به خداوند در عمل و کردارش نمودار نیست (اگر این شخص راست میگفت برای به دست آوردن رضاء و خوشنودی خداوند کوششی مینمود و کاری نمیکرد که موجب خشم او گردد) پس هر که (به چیزی) امیدوار است امید او از کردارش پیدا است مگر امید به خدا که مغشوش بوده خالص نباشد، و هر ترسی مسلم است (آثار آن در ترسیده آشکار است) مگر ترس از خدا که ناجور باشد (و نشانه ترس در ترسیده هویدا نباشد) در کار بزرگ به خدا امید دارد (آسایش هر دو جهان را با درجات عالیه در بهشت جاوید آرزو دارد) و در چیز کوچک (متاع فانی دنیا) به بندگان خدا امیدوار است، و (نسبت) به بنده خدا طوری رفتار (و اظهار خضوع و فروتنی) مینماید که برای پروردگار نمیکند، پس چگونه است شان خداوند بزرگ است ستودن او که در حق او تقصیر میگردد به آنچه (خضوع و فروتنی و

امیدواری(برای بندگانش انجام داده میشود؟ آیا میترسی در امیدواریت به خدا دروغگو باشی)گمان برده ای که بی اعتنائی نموده نااامیدت سازد، این گمان خطاء بزرگی است، زیرا افضل و رحمت او چنانکه خبر داده بزرگتر از آن است که نیکوکاران را نومید گرداند(یا اینکه او را برای امیدوار بودن سزاوار نمی بینی؟)که اگر او را به انجام امید خود ناتوان بدانی کفر محض است(و همین طور است حال کسی که ادعا میکند به خدا امیدوار است، اگر از بنده ای از بندگان خداوند بترسد، از روی ترس قسمی با او رفتار نماید که درباره پروردگارش چنان نمیکند)چنان از بنده ای بترسد سعی و کوشش نماید تا خوشنودی او را بدست آورده خشمش را دور گرداند، ولیکن جائیکه باید از خدا بترسد دل فراخ کرده کار به روز دگر اندازد(پس ترس خود را از بندگان نقد و موجود پنداشته و از آفریدگارش نسیئه و وعده، و همچنین مانند ادعا کننده امید به خدا است کسی که دنیا در نظرش اهمیت داشته، و موقعیت آن در دلش بزرگ باشد)کالای(آن را بر)آنچه پسندیده(خدا)است از اطاعت و فرمانبرداری(اختیار کرده و فقط به آن روآورده و برای آن)و هر که آن را در دست دارد(بنده و فرمانبردار گردیده است)لذا امید و ترسش

از دنیا و دنیاداران است(.

و پیروی کردن از (رفتار) رسول خدا- صلی الله علیه و اله- برای تو کافی است، و بر مذمت دنیا و معیوب بودن و بسیاری رسوائیها و بدیهای آن تو را دلیل و راهنما میباشد، زیرا اطراف آن (وابستگی و دوستداری) از آن حضرت گرفته شده، و جوانب آن (دلبستگی به همه چیز آن) برای غیر آن بزرگوار آماده گشته، و از نوشیدن شیرش (لذتهای آن) منع شده و از آرایشهای آن دور گردیده شده، و اگر بخواهی دوباره پیروی نمائی پیغمبری را، از موسی، علیه السلام، که خدا با او سخن فرموده (و به کلیم الله ملقب گشته) پیروی کن آنگاه که میگفت (در قرآن کریم س ۲۸ ی ۲۴: رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر یعنی پروردگارا من به آنچه از خیر و نیکوئی برایم بفرستی نیازمندم، سوگند به خدا موسی از خدا نخواسته بود مگر نانی را که بخورد، زیرا گیاه زمین را میخورد، و به جهت لاغری و کمی گوشت سبزی گیاه از نازکی پوست درونی شکمش دیده میشد، و اگر بخواهی سوم بار پیروی کنی از داوود، علیه السلام، که دارای مزامیر و زبور بود و خواننده اهل بهشت میباشد پیروی کن، بدست خود از لیف خرما زنبیلها میبافت و به همنشینان خویش میگفت: کدام یک از شما در فروختن آنها مرا کمک میکند؟

و از بهـای آنها خوراک او یکـدانه نان جو بود، و اگر خواهی پیروی از عیسـی ابن مریم، علیه السـلام، را بگو (به یاد بیاور) که (هنگام خوابیدن) سنگ را زیر سر گذاشته بالش قرار میداد، و جامه زبر میپوشید، و طعام خشن میخورد، و خورش او گرسنگی بود (هنگام شدت گرسـنگی غذا میخورد تا از خوردن آن لذت برده به خورش نیازمند نباشد) و چراغ او در شب روشـنائی ماه بود، و سایه بان او در زمسـتان جائی بود که آفتاب میتابیـد یا فرو میرفت (خانه ای نداشت) و میوه و سبزی خوشـبوی او گیاهی بـود که زمین برای چهارپایـان میرویانیـد، نه زنی داشت که او را به فتنه و تباهکـاری افکنـد، و نه فرزنـدی که او را انـدوهگین سازد، و نه دارائی که او را (از توجه به خـدا) برگرداند، و نه (به دنیا و اهل آن) طمعی که او را خوار کند، مرکب او دو پایش بود (پیاده راه میرفت) و خدمتکار او دو دستش (هر کاری را خود انجام میداد).

پس (از اینکه روش حضرت رسول را راجع به دل نبستن به دنیا اجمالا پیش از بیان رویه پیغمبران دانستی، اکنون دوباره بشنو:) به پیغمبر خود- صلی الله علیه و اله- که (از همه خلائق) نیکوتر و پاکیزه تر است اقتداء نموده از آن بزرگوار پیروی کن، زیرا آن حضرت سزاوار پیروی کردن است برای کسی که پیرو کند، و انتساب شایسته او است برای کسی که بخواهد نسبت به او داشته باشد (یا صبر و شکیبائی او برای کسی که شکیبا باشد سرمشق است) و محبوبتر بندگان نزد خدا کسی است که پیرو پیغمبر خود بوده و دنبال نشانه او برود (در راه او سیر نماید، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۳۱ میفرماید: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفرلکم ذنوبکم و الله غفور رحیم یعنی بگو اگر شما خدا را دوست دارید از من پیروی کنید خدا شما را دوست خواهد داشت، و گناهانتان را می آمرزد، و خدا آمرزنده و مهربان است. و اما نشانه آن حضرت این بود که) لقمه دنیا را به اطراف دندان میخورد (نه به پری دهان یعنی در دنیا زیادتر از آنچه را که ناچار به استفاده از آن بود فرا نمیگرفت) و دنیا را به گوشه چشم نمیگریست (هیچگونه به دنیا دل نبست) از جهت پهلو لاغرتر و از جهت شکم گرسنه ترین

اهل دنیا بود، دنیا به او پیشنهاد شد (خداوند به وسیله جبرئیل اختیار کردن دنیا را به او پیشنهاد فرمود) از قبول آن امتناع نمود، و دانست که خداوند سبحان چیزی را (علاقه بدنیا را) دشمن داشته او هم دشمن داشت، و آن را خوار دانسته او هم خوار دانست، و آن را کوچک قرار داده او هم کوچک شمرد، و (بنابراین) اگر نبود در ما مگر دوستی دنیائی که خدا و رسول آن را دشمن داشته، و بزرگ شمردن آن را که خدا و رسول کوچک شمرده همین مقدار برای سرکشی از خدا و مخالفت فرمان او بس بود، و پیغمبر- صلی الله علیه و اله- به روی زمین (بی آنکه خوان بگسترد) طعام میخورد، و می نشست مانند نشستن بنده (دو زانو نشسته پاروی پا نمی انداخت) و به دست خود پارگی کفشش را دوخته و جامه اش را وصله میکرد، و بر خر برهنه سوار میشد، و پشت سر خویش (دیگری را) سوار میکرد، و بر در خانه اش پرده ای که در آن صورتها نقش شده آویخته بود، پس به یکی از زنهایش فرمود ای زن این پرده را از نظر من پنهان کن، زیرا وقتی من به آن چشم میاندازم دنیا و آرایشهای آن را به یاد می آورم، پس از روی دل (به راستی) از دنیا دوری گزیده یاد آن را از خود دور ساخت، و دوست داشت که آرایش آن از جلو چشمش پنه

ان باشد تا از آن جامه زیبا فرا نگرفته باور نکند که آنجا جای آرمیدن است، و امید داری درنگ کردن در آنجا را نداشته باشد، پس (علاقه به) آن را از خود بیرون و از دل دور کرده، و (آرایشهای آن را) از جلو چشم پنهان گردانید (زیرا بسیار به آن بدبین بود) و چنین است (رفتار) کسی که چیزی را دشمن میدارد، بدش می آید به آن چشم اندازد، و نام آن در حضورش برده شود.

و هر آینه در روش رسول خدا- صلی الله علیه و اله- است آنچه تو را بر بدیها و زشتیهای دنیا راهنما باشد، زیرا آن حضرت در دنیا با نزدیکان خود (اهلبیتش) شکم سیر نخورد، و با بزرگی مقام و منزلت او (در نزد خداوند متعال) از آن بزرگوار آرایشهای آن دور شد، پس باید اندیشه کننده به عقل خویش مراجعه کرده ببیند آیا خداوند محمد- صلی الله علیه و اله- را به آن حالت گرامی داشته یا آنکه او را خوار کرده و کوچک شمرده است، اگر بگوید: او را خوار کرده، سوگند به خداوند بزرگ دروغ گفته و بهتان بزرگی زده (زیرا چگونه تصور میتوان کرد که خداوند بهترین آفریده خود را که معصوم و منزه از هر خطا است خوار گرداند) و اگر بگوید: او را گرامی داشته، باید بداند که خداوند غیر آن حضرت را خوار کرده که دنیا را به او ارزانی داشته و آن را از مقربترین مردمان به خود دور کرده است، پس باید پیرو از پیغمبر خود پیروی کند و دنبال نشانه او برود، و درآید هر جا که او درآمده (گفتار و کردارش طبق دستور او باشد) و اگر از آن حضرت پیروی نکرد از تباه شدن (در دنیا و آخرت) ایمن نیست، زیرا خداوند محمد - صلی الله علیه و اله- را نشانه قیامت قرار داده (چون بعد از او پیغمبری مبعوث نخواهد شد(و مژده دهنده به بهشت و بیم کننده از عذاب گردانیده)پس چون به همه احوال آگاه بود(با شکم گرسنه از دنیا بیرون رفت)از لذات و خوشی آن بهره مند نگردید

(و به آخرت با سالم ماندن)از جمیع معاصی(وارد شد، سنگی به روی سنگی نگذاشت)بنائی نساخت(تا اینکه راه خود را پوئیده)زندگانی خویش را به سر رسانده(دعوت پروردگارش را اجابت نمود)از دنیا رفت(پس چه بسیار بزرگ است احسان و نیکوئی خدا به ما از اینکه نعمت وجود آن حضرت را به ما عطاء فرموده که برای ما پیشروی است که از او پیروی میکنیم، و پیشوائی است که گام در جا پای او می نهیم)و من در همه زندگانی از آن بزرگوار پیروی نمودم به طوری که(سوگند به خدا بر این جبه خود چندان پینه دوختم تا اینکه از دوزنده آن شرمنده شدم، و گوینده ای به من گفت: آیا آن را)بعد از این همه پینه(از خود دور نمیکنی؟ گفتم از من دور شو که عند الصباح یحمد القوم السری یعنی هنگام بامداد از مردم شب رو سپاسگزاری میشود)جمله عند الصباح یحمد القوم السری مثلی است گفته میشود برای کسی که رنج بر خود تحمیل مینماید تا آسایش یابد، چنانکه کاروان در گرمای تابستان چون به شب راه روند و از بیخوابی رنج برند بامداد که به منزل رسیده از سختی گرما رهیدند، مورد تمجید شنونده ها قرار خواهند گرفت.

خطبه ۱۶۰-در بیان صفات پیامبر

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در مدح پیغمبر اکرم و اندرز به مردم): خداوند حضرت مصطفی را برانگیخت با نور (نبوت) روشن کننده (دلهای جهانیان) و با حجت و دلیل آشکار (معجزات) و راه هویدا (دین اسلام) و کتاب راهنما (قرآن کریم) اهل بیت او بهترین اهل بیت و شجره او (پدران آن حضرت) بهترین شجره است، و شاخه های آن شجره مستقیم و راست است (اهل بیت آن بزرگوار از افراط و تفریط یعنی تجاوز و تقصیر در حق منزه و مبری هستند) و میوه های آن فرو ریخته (علوم و معارفشان در دسترس همگان است) به دنیا آمدنش در مکه و هجرتش به مدینه است، در آنجا نام او بلند شده آوازه دعوتش منتشر گردید (اهل آنجا که آنها را انصار نامیدند آن حضرت را در جنگیدن با کفار و شکست دادن دشمنان یاری نمودند) خداوند او را فرستاد با دلیل کافی (قرآن کریم بر سائر معجزات آن بزرگوار برای اثبات نبوت کافی است) و پند شافی (سنت و احکام آن حضرت که بیماریهای دلها را بهبودی میبخشد)

و بـا دعوت تـدارک کننـده (بسوی اسـلام که آنچه از امر دین و دنیـا در ایـام جاهلیت از بین رفته بود برقرار نمود) بوسـیله آن حضـرت احکام شرعیه که معلوم نبود آشکار و بدعتهای نادرست (زمان جاهلیت) نابود و احکامیکه آنها را (در قرآن و سنت) بیان نموده هویـدا گردانید، پس کسـی که دینی غیر از اسـلام بطلبد شـقاوت و بدبختیش محقق و بند (سـعادت و نیکبختی) او گسـیخته، و برو در افتـادنش (به آتش) سـخت است، و بـاز گشت او (در قیامت) به انـدوه بسـیار و عـذاب دردناک میباشـد، و (بنـابراین) من توکـل به خـدا مینمـایم همچون توکـل کسـی که چشم از همه پوشـیده به سوی او گشوده است، و راهی (توفیق عمل به اسلام) را که (رونده را) به بهشت میرساند، و رضاء و خوشنودیش را بدست می آورد از او درخواست مینمایم.

بندگان خدا شما را بترس از خدا و فرمانبرداری او سفارش میکنم، زیرا پیروی از فرمان او سبب رستگاری فردا (ی قیامت) و رهائی (از عذاب) همیشگی است (مردم را از کیفر رستخیز) ترسانید، پس (به وسیله پیغمبر احکام خود را) تبلیغ، و (آنان را به راه سعادت و خوشبختی) ترغیب و (آن را) تکمیل نمود (آنچه راجع به رسیدن به سعادت همیشگی است بیان فرمود) و برای شما دنیا و جدا گشتن و نابود گردیدن و تبدیل شدن آن را وصف کرد، پس از آنچه شما را در دنیا به شگفت می آورد دوری کنید برای کمی آنچه از آن به همراه شما می آید (از همه کالاهای فراوان دنیا بهره شما جز کفنی بیش نیست که آن هم زیر خاک میپوسد) دنیا (از جهت پیروی شهوات و خواهشهای نفس) نزدیکترین سرائی است به خشم خدا، و (از جهت کم بودن پیروان حق و حقیقت) دورترین آن سرا است به خوشنودی خدا (که بهشت جاوید است) پس ای بندگان خدا از گرفتاریها و کارهای دنیا (که شما را از آخرت باز میدارد) چشم بپوشید برای آنچه باور دارید جدائی و تغییر احوال آن را (میدانید زود از دنیا جدا میشوید و سود رنجی که برده اید نصیب دیگران میگردد) از (فریب خوردن و شیفته شدن) دنیا برحذر بوده بترسید مانند برحذر بودن خیرخواه (امام علیه السلام)

که پنددهنـده است و کوشـش کننـده و زحمت کش (برای رهائی مردم از سـختیها سـعی و کوشـش نموده و در راه هدایت و رسـتگاریشان همت میگمارد) و به آنچه از تباه شـدن مردم روزگارهای پیش دیدید عبرت گیرید که بندهای ایشان از هم جدا و چشـمها و گوشـهاشان زائل شـده، و شـرافت و بزرگواری از کفشان رفته، و شادیها و خوشـگذرانیها از آنها جـدا شـده، پس بودنشان با فرزنـدان به دوری و همنشـینی با زنها به جـدائی بدل شده، به یکدیگر فخر و ناز نمیکنند، و فرزند نمی آورند، و به دیـدن هم نمیروند، و همسایه و همنشـین هم نیسـتند، بندگان خدا (از این گفتار) بترسـید مانند برحذر بودن کسـی که بر نفس خود تسـلط داشته از خواهش نفس خویش جلو گرفته به یاری عقل و هوش اندیشه میکند (به سود و زیان خود پی میبرد) زیرا امر (دین) آشـکار و نشانه (رسـتگاری) نصب و راه (رهائی از عـذاب) هموار، و راه (بـدست آوردن خوشـنودی خدا و رسول) نمایان و راست است.

خطبه ۱۶۱-چرا خلافت را از او گرفتند؟

از سـخنان آن حضـرت علیه السلام است (در جنگ صفین) به یکی از اصحابش که از آن بزرگوار پرسید چگونه اطرافیان شما (سه خلیفه و پیروانشـان) شـما را از خلافت بازداشـتند و حال آنکه شـما به این مقام (از آنها و دیگران) سـزاوارترید؟ پس امام علیه السلام (را از این پرسش بی موقع که مطلب بر پرسنده و دیگران هم معلوم بود، یا تحقیق در آن مصلحت نبود خوش نیامد و با تندی اجمالا پاسخ داده) فرمود: ای برادر (دینی از طائفه) بنی اسد مردی هستی که تنگ (اسب سواری) تو سـست و جنبان است (نادانی که به انـدک شـبهه ای مضـطرب و نگران میشوی) مهار (مرکب خود) را بیجارها میکنی (در جای غیر مقتضـی و موقع سـختی که مـا بـا دشـمن به زد و خورد مشـغولیم مطلبی میپرسـی که برای پاسـخ آن مجال نیست) و با این حال (که موقع پرسـش نبود) از جهت احترام پیوسـتگی و خویشـی تو (بـا پیغمبر چون یکی از زنهای آن حضـرت زینب دختر حجش از طائفه بنی اسد بود) و برای اینکه حق پرسـش داری و دانسـتنی را درخواست نمودی، پس بدان: تسـلط (سه خلیفه) بر ما به خلافت با اینکـه مـا از جهـت نسـب (خویشـی بـا پیغمـبر اکرم) برتر از جهت نزدیکی (و قرب منزلت) به رسـول خـدا صـلی الله علیه و اله استوارتریم، برای آن است که

خلافت مرغوب و برگزیده بود (هر کس طالب آن بود اگر چه لیاقت نداشت، پس) گروهی به آن بخل ورزیدند (و نگذاشتند سزاوار به آن مقام بر آن بنشینند) و گروه دیگری (امام علیه السلام) بخشش نموده (برای حفظ اساس اسلام) از آن چشم پوشیدند (و چون برای گرفتن حق یاوری نداشتند شکیبائی اختیار نمودند، چنانکه در خطبه سوم به این نکته اشاره فرموده) و حکم (میان ما و ایشان) خدا است، و بازگشت به سوی او روز قیامت (پس از آن امام علیه السلام شعر امرءالقیس را مثل می آورد:) ودع عنگ نهبا صبح فی حجراته (که مصراع دوم آن و هات حدیثا ما حدیث الرواحل میباشد، و قصه آن اینست: امرء القیس که یکی از شعراء بزرگ عرب است پس از آنکه پدرش را کشتند برای خونخواهی یا از ترس دشمنان در قبائل عرب میگشت تا در خانه مردی طریف نام از قبیله بنی جدیله طی وارد شد، طریف او را گرامی داشت و امرءالقیس هم او را ستود و چندی نزدش ماند، پس به فکر افتاد که مبادا طریف نتواند به او یاری نماید، در پنهانی نزد خالد ابن سدوس رفته بر او وارد گشت، پس بنوجدیله شتران او را به یغما بردند، و چون امرءالقیس آگاه شد به خالد شکایت کرده او را از یغما بردن شتران خود خبر داد، خالد گفت: شترهای سواری که

همراه داری به من بـده تا سوار شده نزد بنوجدیله رفته شترهای تو را برگردانم، امرءالقیس پیشـنهاد او را پذیرفته شترهای مانده را بـه او داد، و خالـد بـا چنـد تن از یـاران خـود بر آنهـا سـوار گشـته در پی بنی جـدیله شـتافت، چـون به ایشـان رسـید گفت: امرءالقیس میهمان من است شترهای او را بازگردانیـد، گفتنـد او میهمان و پناه آورده به تو نیست، گفت سوگنـد به خدا که او میهمـان من است و شترهـائی هم که مـا بر آنهـا سـواریم از آن او است، پس بنوجـدیله بر آنهـا حمله نمـوده همگـان را به زیر افکنـده آن شترهـا را نیز به یغمـا بردنـد، و گفته انـد که خالـد با بنوجـدیله ساخته از روی حیله و مکر شترها را به ایشان تسـلیم نمود، چون امرءالقیس از این غـارتگری دوم آگاه شـد در این باب قصـیده ای ساخت که اول آن این بیت بود که نقل شـد، و معنی آن اینست:(رهـا کن و واگـذار قصه غـارتگری را که در اطراف آن فریاد برآورده شـد،)و بیاور و یاد کن قصه شـگفت آور را که آن یغما بردن شترهای سواری است، خلاصه منظور امام علیه السـلام از تمثیل به این شـعر آن است که رها کن قصه سه خلیفه را که اهل سقیفه در اطراف آن هویدا و جنجال نموده آن همه سخنان گفت و شنود کردند(و بیا بشنو مطلب بزرگ)و شگفت آور(را در پسر

ابی سفیان (معاویه و زد و خورد با او را) که به تحقیق روزگار بعد از گریانیدن مرا به خنده آورد (از بسیاری شگفتی

در رفتار روزگار به خنده آمده ام) و سوگند به خدا شگفتی باقی نمانده است، پس شگفتا از این کار بزرگ که شگفتی را از بین میبرد (به منتهی درجه رسانده که از آن چیزی بجا نمانده) و کجروی و نادرستی را بسیار میگرداند، گروهی از مردم (معاویه و پیروانش) از راه مکر و حیله درصدد برآمدند که نور خدا را از چراغش خاموش کنند، و فوران و راه آب آن را از چشمه اش ببندند (احکام اسلام را از بین برده وصی و جانشین پیغمبر اکرم را خانه نشین کنند) و میان من و خودشان آب وباآور را آمیخته و در هم نمودند (فتنه و فساد و جنگ و خونریزی برپا کردند) پس اگر از ما و ایشان سختیهای غم و اندوهها برطرف شود آنان را به راه حق محض میکشم (تا رضاء و خوشنودی خدا و رسول را بدست آورده سعادتمند گردند) و اگر قسم دیگری شد (قدم در راه حق ننهادند، و با راهنمائی الهی به جنگ و زد و خورد مشغول ماندند، باکی نیست، زیرا خداوند در قرآن کریم س ۳۵ ی ۸ میفرماید: فلاتذهب نفسک علیهم حسرات، ان الله علیم بما یصنعون یعنی) پس برای گمراهی ایشان به سبب غم و اندوه بسیار خود را هل

اک و تباه مگردان، زیرا خداوند دانا است به آنچه بجا می آورند (و آنان را به کیفر اعمالشان میرساند).

خطبه ۱۶۲-در توحید الهی

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (و ذکر بعضی از صفات خداوند جل شانه): سپاس خداوندی را سزا است که آفریننده بندگان و گستراننده زمین و روان کننده آب فراوان در زمینهای پست و رویاننده گیاهها در زمینهای بلند است، اول بودن او را ابتداء و همیشگیش را انتهاء و بسر رسیدن نیست (زیرا ابتداء و انتهاء شایسته ممکن است، نه واجب الوجود که عدم و نیستی بر او محال است، چون آنچه مسبوق به عدم و نیستی باشد محدث و پیدا شده است، و محدث واجب الوجود نیست، لذا میفرماید:) او است اول که همیشه بوده و پاینده که انتهاء ندارد (به جهت عظمت و بزرگواری سزاوار پرستش بوده) پیشانیها برای او به خاک رسیده و سجده کرده و لبها به توحید و یگانگیش هم آواز است، حدود اشیاء را هنگام آفریدن هر یک تعیین فرمود تا خود از شبیه و مانند بودن به آنها امتیاز داشته باشد (پس محدود بودن اشیاء دلیل بر این است که او را مانندی نیست) اندیشه ها او را با حدود و حرکات و اعضاء و ابزارها (قوای ظاهریه و باطنیه) نمیتواند تعیین نماید (زیرا او را حد و حرکت و عضو و ابزار که از لوازم ممکن است نمیباشد) برای او گفته نمیشود: در چه زمانی بوده؟ و تعیین نمیگردد تا چه زمان

ی خواهد بود (زیرا او ازلی و آفریننده زمان است، پس زمان بر او احاطه ندارد، و ابدی است که او را انتهائی نیست، وگرنه محدود به حد میشد و واجب نبود، و در برابر عقل) هویدا است که نمیتوان گفت از چه آشکار شده، و (از دیده ها) مخفی است که گفته نمیشود: در چه چیز پنهان گردیده (زیرا او علت همه علتها و از مکان و محل مبری میباشد) جسمی نیست که از دور جلوه گری کرده بعد از بین برود، و زیر پرده نیست تا چیزی بر او احاطه داشته باشد، نزدیک بودن او به اشیاء به چسبیدن نیست و دوری او از آنها به جدائی نمیباشد (زیرا قرب و بعد از لوازم امکان است و او ممکن نیست،

پس معنی قرب و نزدیک بودن او اینست که به همه اشیاء احاطه دارد و همه چیز به او قائم است، و معنی بعد و درویش اینست که به کنه ذات او پی برده نمیشود) و به او پنهان نیست از بندگانش نگاه کردن زیر چشمی و نه تکرار و چند بار گفتن سخنی و نه نزدیک شدن به تپه خاکی و نه برداشتن گامی در شب تیره و نه در شب تاریک آرمنده که ماه روشنی دهنده بر آن سایه می اندازد (تاریکی آن را برطرف مینماید) و خورشید دارای روشنائی در پی آن می آید، در غروب و طلوع (چون ماه پنهان شود خورشید طلوع کند، و چون خورشید غروب کند ماه هویدا گردد(و در گردش ایام روزگارها از آمدن شب و رفتن روز)خلاصه شب و روز آشکار و نهان و تغییر و تبدیل روزگار نسبت به علم و دانائی او به جزئی و کلی اشیاء مساوی است و چیزی از او پوشیده نمیباشد(پیش از هر انتهاء و مدت و هر شمردن و شماری بوده است)زیرا او که آفریننده همه اشیاء است بایستی پیش از آفریده شده باشد(بلند و منزه است از اینکه تعیین کنندگان حدود اندازه ها و نهایت اطراف و جوانب و تهیه جاها و قرار گرفتن در مکانها را به او نسبت دهند)زیرا اندازه و نهایت داشتن و کسب مکان و قرار گرفتن در آن از لوازم جسم و امکان است، لذا میفرماید:(حد و نهایت مخلوق و آفریده شده او را شایسته است و به غیر او)ممکنات(نسبت داده میشود، اشیاء را از روی اصول و مبادی و نمونه ازلی و ابدی نیافرید)چون آفرینش او مبدای نداشته(بلکه)بی نمونه و مبدا به محض اراده(آفرید آنچه آفریده و حدش را تعیین نمود، و به آنچه که ایجاد فرمود صورت و شکل داد و صورت آن را نیکو و مناسب گردانید، هیچ چیزی را در برابر او امتناع و سرکشی نیست)همه مطیع و فرمانبردارند(و از اطاعت و پیروی چیزی سود و بهره نصیب او نمیگردد)زیرا او نیازمند به غیر نمیباشد، چون

نیازمندی مستلزم نقض کمال است و آن از لوازم امکان میباشد(دانائی او به مردگان از پیش گذشته مانند دانائی او است به زنده های باقی مانده، و علم او به آنچه در آسمانهای زبرین است مانند علم او است به زمینهای زیرین)علم او به مرده و زنده و گذشته و آینده و پست و بلند یکنواخت است، چون ذات او نسبت به همه اجزاء زمان و زمانیات یکسان است، علم او هم که عین ذات او است چنین میباشد(.

قسمتی از این خطبه است (در شگفتی آفرینش انسان و عظمت و بزرگی آفریننده): ای انسان آفریده شده مستوی الخلقه (بی نقض و کم بود) و ای پدید آورده شده محفوظ در رحمهای تاریک و پرده های بسیار (تاریکی شکم و رحم و مشیمه یعنی پرده ای که انسان هنگام ولادت با آن از شکم مادر خارج میشود) که شروع شده ای از گل خالص (و از بدن انسان که ترکیب شده از عناصر ارضی است) و در آرامگاه استوار و محکم (رحم مادر) نهاده شدی تا قدر معلوم (هویدا شدن طول و عرض و نازکی و کلفتی) و مدت قسمت شده (زمان حمل هفت یا نه ماه یا کمتر و زیادتر) در شکم مادرت جنبش داشتی در حالیکه جنین بودی، سخنی را پاسخ نمیدادی، و آوازی نمیشنیدی، پس از قرارگاه خود (رحم مادر) به سرای ندیده و راههای سودش را نشناخته بیرون آورده شدی، کی تو را به کشیدن شیر از پستان مادرت راه نمود؟ و کی تو را هنگام نیاز به آنچه درخواست و اراده نمودی آشنا کرد؟ (آیا همه اینها دلیل بر وجود و هستی صانع نیست که میخواهی پی به کنه و حقیقت ذات او ببری) چه دور است (پی بردن به کنه ذات او، زیرا) کسی که از (شناسائی) صفات دارنده شکل و صورت و اندام ناتوان است، از صفات آفریننده او ناتوانتر و از دریا

فتش بوسیله حدود و صفات آفریده ها دورتر است (کسی که به شگفتی آفریده شده راه نبرد چگونه به آفریننده راه پیدا خواهد کرد، و حال آنکه او را شبیه و مانندی نیست تا کنه ذات و صفاتش شناخته شود).

خطبه ۱۶۳–اندرز او به عثمان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه (فساد و تباهکاری عثمان و کارگردانان او در مدینه و سائر شهرها شیوع پیدا نمود جمعی از اهل مدینه صحابه رسول خدا و دیگران به مردم شهرها نوشتند: شما که میخواهید در راه خدا جهاد کرده با دشمنان دین بجنگید، با شتاب نزد ما بیائید که خلیفه شما دین را تباه کرده و از بین برده، پس دلهای مردم از او برگشت و در صدد خلعش برآمدند، و گروه بسیاری از اهل مصر و بصره و کوفه به مدینه آمدند، و) نزد آن بزرگوار گرد آمده از کردارهای ناپسند عثمان شکایت کردند، و درخواست نمودند تا حضرت از جانب ایشان به او گفتگو نماید، و بخواهد که رضای آنها را فراهم نماید (از بد رفتاری دست برداشته بدعتهائی که در دین نهاده از بین ببرد و با اصحاب پیغمبر اکرم این همه ظلم و ستم روا ندارد، و مردم درستکار را به حکمفرمائی شهرها بفرستد) پس امام علیه السلام نزد عثمان رفته فرمود: مردم در پشت سر من میباشند و مرا بین تو و خودشان سفیر و واسطه قرار داده اند (از من درخواست نموده اند که پیغام ایشان را رسانیده فساد را از بین ببرم) و سوگند به خدا به تو نمیدانم چه بگویم؟! (به چه زبانی سخن بگویم که در تو اثر بخشد) چیزی

(از بدعتها و کردار زشتت) نمیدانم که تو خود آن را ندانی، و تو را به کاری (حرمت آنچه بجا می آوری) راهنما نیستم که آن را نشناسی (بلکه رفتارت را میدانی حرام و برخلاف دین است) و میدانی آنچه ما میدانیم (زشتی کارهائیکه مرتکب میشوی بر تو پوشیده نیست، چنانکه بر ما آشکار است) در چیزی از تو پیشی نگرفتیم که تو را به آن آگاه سازیم، و در هیچ حکمی خلوت ننمودیم تا آن را به تو برسانیم (ما و تو هر دو پیغمبر اکرم را درک کرده رفتارش را با مردم دیده و احکامش را شنیده ایم، پس لازم نیست تو را به روش آن حضرت تبلیغ نمائیم) و تو دیدی آنچه ما دیدیم، و شنیدی آنچه که ما شنیدیم، و با رسول خدا- صلی الله علیه و اله- آمیزش داشتی چنانکه ما آمیزش داشتیم، و پسر ابی قحافه و پسر خطاب به درستکاری سزاوارتر از تو نبودند (با اینکه بر خلاف گفتار پیغمبر اکرم رفتار کرده به بهانه خلافت را غضب نمودند، مانند تو بدعتهائی در دین احداث نکرده با مسلمین اینگونه ظلم و ستم روا نداشتند) در حالیکه تو از جهت خویش به رسول خدا- صلی الله علیه و اله- از آنها نزدیکتری (چون عثمان پسر عفان ابن ابی العاص ابن امیه ابن عبدشمس ابن عبدمناف میباشد، و عبدمناف جد سوم حضرت رسول:

محمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبدمناف ابن قصـی ابن کلاب ابن مره ابن کعب است، و اما ابوبکر عبدالله پسر ابی قحافه عثمان ابن عامر ابن عمر ابن کعب ابن سـعد ابن تیم ابن مره ابن کعب میباشـد، و مره جـد شـشم پیغمبر اکرم است، و اما عمر پسـر خطاب ابن نفیل ابن عبـدالعزی ابن ریاح ابن عبدالله ابن قرط ابن ذراح ابن عدی ابن کعب بوده، و کعب جد هفتم رسول خـدا است، پس خویشاونـدی عثمان از ابوبکر و عمر به پیغمبر اکرم نزدیکتر است(و به دامادی پیغمبر مرتبه ای یافته ای که ابوبکر و عمر نیافتند)عثمان رقیه و ام کلثوم را که بنابر مشـهور دختران پیغمبر بودند به همسـری خود درآورد، در اول رقیه را و بعد از چندگاه که آن مظلومه وفات نمود ام کلثوم را بجای خواهر به او دادند، و از این رو است که در پیش عامه و سنیها به ذی النورین ملقب گشته(پس درباره خود از خدا بترس، از خدا بترس، زیرا سوگند به خدا تو از کوری بینا و از نادانی تعلیم داده نمیشوی)به راه حق گمراه نبوده ای تـا تو را راهنمـائی نمـایم، و به رفتـار درست نـادان نیسـتی تـا تو را دانـا گردانم، بلکه دانسته بر خلاف رفتار مینمائی(و به تحقیق راهها)احکام خدا(آشکار، و نشانه های دین)قرآن و اهلبیت(برپ

ا و برقرار است، پس (اگر تو را غفلت گرفته) بـدان برترین بنـدگان نزد خدا پیشوای عادل و درسـتکاری است که (به راه حق) هدایت شده، و (دیگران را) راهنما باشد، و سنت و طریقه دانسته شده (از پیغمبر اکرم)

را برپـا دارد (طبق آن رفتـار نمایـد) و بـدعت باطل و نادرست را بمیرانـد (از بین برده مردم را به نادرستی آن آگاه سازد) و به تحقیق سـنتها روشن و هویدا است و برای آنها نشانه هائی است، و (همچنین) بدعتها آشکار است و آنها (نیز) نشانه هائی دارد، و بدترین مردم نزد خدا پیشوای سـتمکاری است که گمراه باشد و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند، بمیراند سنتی را که (از رسول خـدا) گرفته شـده، و زنـده گردانـد بدعتی که از بین رفته (از حق دست برداشـته به ترویج باطل بکوشد) و من از رسول خـدا، صـلی الله علیه و اله، شـنیدم که میفرمود: روز قیامت پیشوای سـتمکار را می آورنـد که با او یاری کننـده ای نیست (تا از آتش دوزخ رهـائیش دهـد) و نه عـذرخواهی (تـا عـذاب را از او برطرف نمایـد) پس در آتش دوزخ انـداخته میشود و در آن میگردد چنـانکه آسـیا گردش مینمایـد، بعـد در گـودی و ته دوزخ حبس و بازداشـته میشود. و تو را به خـدا درخواست نموده سوگنـد میـدهم که مبادا پیشوای این امت باشـی که کشـته شوی،زیرا پیش از این گفته میشـد (پیغمبر اکرم فرمود): که در این امت پیشـوائی کشـته میشود که (بر اثر کشـته شـدنش راه) خونریزی و جنگیـدن تـا روز قیـامت گشوده میگردد، و کارهـا را بر ایشان مشتبه مینماید، و تباهکاریها را در آنان نشر میدهد، و آنها حق را از باطل امتیاز نمیدهند،

در آن تباهکاریها آشوب بسیار کرده از حق دست برمیدارند، و به سختی مضطرب و نگران میگردند، پس بعد از سالیان دراز (که متجاوز از هشتاد سال است) و به سر رسیدن عمر برای مردان (این حکم که نویسنده و کارگردان تو است) مانند شتری که دشمن آن را غارت کرده و به تندی میرانند، مباش تا به هر جا که خواهد تو را براند. عثمان به آن حضرت گفت: با مردم گفتگو کن تا مرا مهلت دهند که ستمهائیکه بر آنان وارد شده بر طرف نمایم. پس امام علیه السلام فرمود: آنچه در مدینه است مهلتی در آن لازم نیست، و آنچه در آن نمیباشد مهلت آن تا رسیدن فرمان تو است به آن (برای کسی که در مدینه حاضر است شروع به اصلاح نما مهلت نمیخواهد، و برای آنکه حاضر نیست تا رسیدن فرمان تو عذری نمیباشد. گفته اند عثمان بر اثر فریب خوردن از مروان به ستمگری بر مسلمانان دلیر گردیده گوش به فرمایشهای امیرالمومنین نداد تا جائیکه اهل مصر و دیگران او را در خانه اش محاصره نموده به سختی کشتند(.

خطبه ۱۶۴-آفرینش طاووس

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که در آن شگفتی آفرینش طاووس را یاد میفرماید: خداوند موجودات عجیب و شگفت را آفرید بعضی جاندار (مانند انسان و حیوانات) و بعضی بی جان (مانند جمادات) و بعضی ساکن و آرام (مانند کوهها) و بعضی دارای حرکات (مانند ستارگان) و از دلیلهای آشکار که گواهی میدهند بر زیبائی آفرینش او و بر بزرگی توانائیش، برپا داشت چیزی را که عقلها در برابر آن فرمان برده باور داشتند، در حالیکه به هستی او معترف بوده و تسلیم امر و فرمان او هستند، و به یگانگی او دلیلهای آنچه که خردها باور داشته اند در گوشهای ما فریاد میزند، و برپا داشت چیزی را که آفرید از صورتهای گوناگون مرغانی که آنها را در شکافهای زمین و دره های گشاده (که میان دو کوه واقع است) و بر سر کوهها جای داد، و آنها دارای بالهای جورجور و شکلهای گوناگون هستند، در حالیکه مهار فرمانبرداری بر گردن آنها افکنده شده،

و در شکافهای هوای گشاده و فضای وسیع پر و بال میزنند (در قرآن کریم س ۱۶ ی ۷۹ میفرماید: الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء، ما یمسکهن الا الله، ان فی ذلک لایات لقوم یومنون یعنی آیا پرندگان رام شده را در هوای آسمان ندیدند؟ آنها را در هوا نگاه نمیدارد جز خدا، به تحقیق در این پروازشان برای اثبات قدرت و توانائی حقتعالی نشانه هائی است برای گروهی که- به خدا و رسول- ایمان می آورند(پدید آورد آنها را با این صورتهای آشکار شگفت آور در صورتیکه پیشتر نبودند)آنها را بی سابقه بیافرید(و آنها را با استخوانهای محکم مفصلها که)در گوشت و پوست(پنهان شده اند ترکیب فرموده به هم پیوست، و بعضی از آنها را به جهت سنگینی جثه)مانند شترمرغ و لک لک(برای تندروی و آسانی در پریدن منع نمود از اینکه در هوای بلند پرواز کند و آن را طوری آفرید که نزدیک زمین میپرد،

و مرغان گوناگون را به سبب توانائی و آفرینش خود که از روی حکمت و مصلحت است در رنگهائی ترتیب داد)هر یک را با رنگ خاصی آفرید(پس بعضی از آنها در قالب رنگی فرو برده شده که رنگ دیگری با آن محفوظ نمیشود)دارای یک رنگند سفید یا سیاه یا سرخ یا رنگ دیگر که گویا رنگ مانند قالب آن را فرا گرفته است(و بعضی از آنها در رنگی فرو برده و طوقی به ایشان قرار داده شده که رنگ آن به خلاف رنگ سائر اندامشان است)بعضی از آنها دارای دو رنگ یا زیادترند مانند بلبل. خلاصه خداوند از روی حکمت و مصلحت آنها را به هر شکل و رنگ آفریده است که همه دلیل بر بزرگی و قدرت و توانائی او است(.

و از شگفترین مرغها در آفرینش طاووس است که خداوند آن را در استوارترین میزان آفریده، و رنگهایش را در نیکوترین ترتیب منظم گردانیده، با بالی که بیخ آن را (به پیه و استخوان و رگ) به هم پیوسته است، و با دمی که کشش آن را دراز قرار داده است، هر گاه (اراده جماع کند، و) بسوی طاووس ماده برود دمش را از پیچیدگی باز میکند و آن را بلند مینماید بر سرش سایه می افکند، گویا آن دم (هنگام به هم آمدن و پهن شدن) مانند بادبان (کشتی) داری است که کشتیبان آن را از جانبی به جانبی میگرداند (بادبان کشتی داری منسوب به دارین است و آن جزیره ای بوده از سواحل قطیف از شهرهای بحرین که در گذشته بندر و لنگرگاه کشتیها بوده) به رنگهایش تکبر نموده به خود مینازد، و به حرکات و نازشهای دمش میخرامد، جماع میکند مانند جماع خروسها و برای آبستن نمودن با ماده خود نزدیکی میکند مانند نزدیکی نرهای پر شهوت! (در اینجا امام علیه السلام در ابطال گفتار کسی که گمان میکند نزدیکی طاووس اینگونه نیست میفرماید:) در آنچه راجع به جماع طاووس بیان کردم تو را به مشاهده و دیدن حواله میدهم نه مانند کسی که (گفتارش را) حواله میدهد بر سند ضعیف و نادرست که اعتماد بر آن ندارد (زیرا او میگوید: میگویند، و من میگویم برو ببین) و اگر آن طور باشد که گمان میکنند به اینکه طاووس نر ماده اش را آبستن میکند بوسیله اشکی که از چشمهایش ریخته در اطراف پلکهایش جمع شده و ماده آن آن را به منقار برمیدارد و میچشد آنگاه تخم مینهد، و جماع طاووس نر از غیر اشک بیرون آمده از چشم نیست، هرآینه این گمان (نادرست) از مطاعمه کلاغ (منقار در منقار نهادن یکدیگر) شگفتر نمیباشد (چون جماع کلاغ دیده نشده بر سبیل مثال میگویند: هذا اخفی من سفاد الغراب یعنی این امر از جماع زاغ پنهانتر است گمان دارند که جماع آن آبی است که در سنگدان غراب نر میباشد و ماده آن را به منقار برداشته وسیله آن تخم مینهد

و جوجه می آورد، منظور امام علیه السلام اینست که مردم چون جماع کردن کلاغ را ندیده اند این نوع سخنان را میگویند، و اگر درباره طاووس هم آنچه از ایشان نقل شده بگویند جای شگفتی نیست، زیرا از روی نادانی و اعتماد بر گفتار نادرست آنچه بدون برهان شنیده اند میباشد. باز در وصف طاووس میفرماید: تصور میکنی استخوان پرهای آن)از بسیاری سفیدی و شفافی(میلهائی است از نقره، و تصور میکنی آنچه بر آن بالها روئیده شده از قبیل دائره های شگفت آور و گردن

بنـدها (به زردی و جلاء داشـتن مانند) طلای خالص است، و (به سبزی چون) تکه های زبرجد میباشد، پس اگر بالش را تشبیه کنی به گلها و شـکوفه هائیکه زمین میرویانـد خواهی گفت: دسـته گلی است که از شـکوفه هر بهاری چیده شده است، و اگر آن را بپوشـیدنیها ماننـدسازی (خواهی گفت:) ماننـد حله هائی است که نقش و نگار در آن بکار برده انـد، یا مانند جامه های خوش رنـگ و زیبای بافت یمن، و اگر آن را به زیورها تشبیه گردانی (خواهی گفت:) ماننـد نگینهای رنگ به رنگ است که در میان نقره مزین به جواهر نصب شـده است، راه میرود ماننـد خرامیدن دلشاد پر ناز، و با تامل و دقت به دم و بالش مینگرد و از زیبـائی پیراهن و رنگهـای (گونـاگون) جـامه اش قهقه میخنـدد، و هنگامیکه به پاهایش چشم انـدازد بانگ زده به آواز بلند گریه کرده نزدیک به آنکه آشـکارا فریادرسـی بطلبد، و به راستی اندوه خویش (از زشتی پاهایش) گواهی دهد، زیرا پاهایش باریک (و زشت) است مانند پاهای خروس خلاسـی (که نه سفید است نه سیاه، بلکه خاکی رنگ میباشد) و از سمت استخوان ساق آن خاری پنهان برآمده است (مانند خار پای خروس که چندان آشکار نیست) و در پشت گردن جای یالش کاکل سبزی است نقاشی شده، و جای برآمدگی گردنش مانند گردن

ابریق (کشیده و بلند) است، و جای فرو رفتن آن تا زیر شکمش مانند رنگ و سمه یمنی است (که بسیار سبز میباشد، و وسمه برگ گیاهی است که به آن خضاب میکنند) یا مانند حریر و دیبائی است پوشیده شده چون به آینه صیقلی گشته، و مانند آنستکه طاووس خود را به چادر سیاهی پیچیده ولی از بسیاری شادابی و براقی گمان میشود که رنگ بسیار سبز نیکوئی به آن آمیخته شده است (از بسیاری شفاف و روشن بودن سیاهی آن به سبزی نمایان است، و در نظر هر دم به رنگی جلوه گر است، چنانکه میفرماید:) و بشکاف گوش آن خطی است (باریک) مانند باریکی سر قلم، و در رنگ

(مانند رنگ) گل بابونه است که بسیار سفید میباشد، و آن چون خط سفیدی است که در میان سیاهی میدرخشد. و کمتر رنگی است که طاووس از آن بهره ای نبرده باشد، و به جهت بسیاری صیقلی و براقی و درخشیدن و نیکوئیش آن رنگ را بهتر جلوه داده است، پس (در رنگ آمیزی) مانند شکوفه هائی است پراکنده که بارانهای بهار و آفتابی بسیار گرم آن را تربیت نکرده (بلکه خداوند سبحان از روی حکمت سرتا پای آن را از ابتداء خلقت به رنگهای گوناگون شگفت آور آفریده) و گاهی از پر خود بیرون آمده جامه از تن کنده برهنه میگردد، پس پی در پی پرش ریخته و باز از پی هم میروید، و میریزد پرهایش مانند ریختن برگها از شاخه ها، پس پشت سر هم میروید تا به صورت پیش از ریختن باز میگردد (به طوری که) رنگی از آن بر خلاف رنگهای پیش نمیباشد، و رنگی در غیر جای خود واقع نمیگردد (هر پری که میافتد بجای آن پری به همان شکل و رنگ میروید) و هر گاه به دقت و تامل در موئی از موهای پرهای آن بنگری (از رنگ آمیزیها) به تو مینمایاند

(یکبـار) سـرخ گلرنـگ، و بـار دیگر سـبز زبرجـد رنـگ، و گـاهی زرد طلائـی رنـگ، پس چگـونه زیرکیهـای ژرف و عمیق چگـونگی آفرینش ایـن حیـوان را در می یابـد، یـا چگـونه انـدیشه عقلهـا آن را درک مینمایـد، یـا سـخنان وصـف کننـدگان چگونگی آن را به نظم می آورد، و حال آنکه کوچکترین اجزاء آن حیوان (که موئی بیش نیست) وهمها را از درک کردن و زبانها را از وصـفش عاجز و ناتوان گردانیـده است؟! پس منزه است خداوندی که خردها را مغلوب گردانیده از وصف آفریده شـده ای که در پیش دیـده ها جلوه گر است در صورتیکه آن را محـدود و پدیـد آمده و ترکیب شده و رنگ آمیزی گردیده درک کرده اند، و زبانها را از بیان حقیقت چگونگی آن ناتوان گردانیده و آنها را از شرح صفت آن عاجز نموده، و منزه است خداونـدی که اسـتوار قرار داده پاهـای موران خرد و پشه های کوچک و بزرگتر از آنها را از قبیل آفرینش ماهیها و پیلها، و بر خود واجب و لازم فرموده که هیـچ پیکری را که روح و جـان در آن دمیـده نجنبـد مگر آنکه مرگ را وعـده گاه و نیستی را پایان کارش قرار داده است.

قسمتی از این خطبه است در چگونگی بهشت: اگر به دیده دل ببینی آنچه برای تو از بهشت وصف میشود (و در آن تامل و اندیشه نمائی) هرآینه نفس تو دوری میکند از آنچه در این دنیا است از خواهشها و خوشیها و آرایشهای آن که در نظر جلوه گر است، و با تامل و اندیشه سرگردان ماند در صدای به هم خوردن برگهای درختهائی که بر کنار جویهای بهشت ریشه های آنها در تله های مشک پنهان گشته است، و در آویزان بودن خوشه های مروارید تر و تازه در شاخه های نازک (ترکه ها) و کلفت، و در نمایان شدن آن میوه های رنگارنگ در پوست شکوفه های آن درختها که بی رنج (و بدون رفتن بالای درخت یا افکندن به وسیله سنگ و چوب) چیده میشود، و طبق آرزوی چیننده در دسترس قرار میگیرد (آنچه آرزو کند نزدیک میشود تا بی زحمت بچیند) و برای اهل بهشت در جلو قصرهای آن عسلهای پاک و پاکیزه و شربتهای تصفیه شد گردش داده میشود (تا هر که بخواهد بیاشامد، چنانکه در قرآن کریم س ۳۷ ی ۴۵ میفرماید: یطاف علیهم بکاس من معین ی)۴۶(بیضاء لذه للشاربین ی ۴۷ لا ـ فیها غول و لا ـ هم عنها ینزفون یعنی برای ایشان جام شربت از نهر جاری که در نظر است گردش داده میشود در حالیکه مصفا و سفید است، و برای نوشنده ها دارای لذت و خوشی میباشد، آفت و دردی در آن نبوده و آنان از آشامیدن آن عقلشان زائل نمیگردد(اهل بهشت گروهی هستند)پیرو خدا و رسول(که پیوسته عطاء و بخشش الهی شامل حالشان میباشد تا آنگاه که در سرای

همیشگی)بهشت جاوید(فرود آیند، و از انتقال و سفرها ایمن و آسوده گردند)آدمی هنگام مردن تا قیامت برپا نشده مانند کسی است که به سختی راه سفر گرفتار است، و چون از سختی مرگ و عالم برزخ و رستخیز رهائی یافت و بار در بهشت گشود از رنج راه می آساید(پس ای شنونده اگر دل خود را مشغول کنی)تامل و اندیشه نمائی(به آنچه ناگاه به تو برسد از منظره های شگفت آور هر آینه به جهت شوق رسیدن به آنها جان از تنت بیرون رود، و به جهت شتاب برسیدن به آن منظره ها از همین مجلس من به همسایگی اهل گورستان خواهی رفت)و از دنیا و آنچه در آن است چشم پوشیده منتظر رسیدن مرگ میگردی(خداوند از روی فضل و مهربانیش ما و شما را در زمره کسانی قرار دهد که از روی دل برای رفتن به منزلهای نیکوکاران)بهشت جاوید(سعی و کوشش مینمایند)رضاء و خوشنودی خدا و رسول را بدست می آورند. سیدرضی فرماید:( )معنی چند سخن شگفت آور این خطبه اینست:(فرمایش آن حضرت علیه السلام:

یور بملاقحه، لفظ ار کنایه از نزدیکی است، عرب میگوید: ار الرجل المراه آنگاه که مرد زن را هم بستر خود قرار دهد، و فرمایش آن حضرت علیه السلام: کانه قلع داری عنجه نوتیه، قلع بادبان کشتی است، و داری منسوب است به دارین و آن شهری است کنار دریا که از آن جا عطر آورده میشود، و عنجه یعنی آن را برگرداند، گفته میشود: عنجت الناقه کنصرت اعنجها عنجا آنگاه که سر شتر را برگردانی، و نوتی به معنی کشتیبان است، و فرمایش آن حضرت علیه السلام ضفتی جفونه از این جمله و طرف پلکهای چشم طاووس را اراده فرموده است، و کلمه صفتان به معنی هر دو جانب است، و فرمایش آن حضرت علیه السلام: و فلذ الزبرجد لفظ فلذ جمع فلذه است و آن به معنی قطعه و تکه میباشد، و کبائس جمع کباسه که به معنی عذق (خوشه خرما) است، و عساليج به معنی شاخه ها و مفرد آن عسلوج میباشد.

خطبه ۱۶۵-تحریض به الفت با یکدیگر

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در پند و اندرز به اصحابش): کوچک شما باید از بزرگتان پیروی کند، و بزرگ شما به کوچکتان مهربان باشد، و مانند ستمکاران زمان جاهلیت (پیش از مبعوث شدن پیغمبر اکرم) نباشید که (آنان) نه در دین و شریعت کنجکاوی میکردند، و نه از شناختن خدا عقل به کار میبردند (نادان و از احکام خداوند سبحان غافل بودند) مانند پوست تخمی که در جای تخم نهادن مرغان پیدا گردد (و تصور شود که تخم پرنده است، اگر کسی آن را بشکند) شکستن آن گناه دارد، و (اگر سالم بگذارد) بچه زیان رسان بیرون آرد (چون ممکن است تخم افعی و مار باشد، و مثل ستمکاران جاهلیت مثل تخم افعی و مار است که در جای تخم نهادن شترمرغ پیدا شود، زیرا مخالفت و در هم شکستن آنها با جنگ و خونریزی صورت میگرفت، و مداوای با آنان سبب گمراهی و تباهکاری میبود).

قسمتی از این خطبه است (در خبر دادن به اجتماع مسلمانان بعد از پراکندگیشان از هم و از بین بردن بنی امیه، و سرزنش به اصحابش). (مسلمانان) بعد از انس گرفتن با یکدیگر و اجتماع از هم جدا میشوند، و از (اطراف) اصل (و پایه دین) خود (امام به حق) پراکنده میگردند، پس بعضی از ایشان شاخه ای (امامی از ائمه هدی علیهم السلام) را میگیرد، هر کجا که برود با او همراه است (به دستورش رفتار مینماید) تا اینکه به زودی خداوند ایشان را برای بدترین روزی بنی امیه (انقراض دولتشان) گرد آورد چنانکه قطعه های ابر در فصل پائیز به هم متصل میشود، خداوند آنان را با هم مهربان ساخته و به هم پیوسته و بسیار میگرداند، مانند ابرهای رویهم قرار گرفته، پس از آن خداوند برای آنان درهائی میگشاید که از جای برانگیختنشان سیل وار روانه میشوند (حرکت کرده و به کمک یکدیگر میشتابند) مانند سیل دو باغ (اهل سبا که خداوند قصه آن را در قرآن کریم یاد فرموده، و آن سیل عظیمی بود که همه آنانرا هلاک نمود) هیچ پشته ای از آن سالم و هیچ زمین بلندی برقرار نماند، و راه آن را نه استواری کوه و نه بلندی زمینی نبست (کسی نمیتواند آن جمع را شکست دهد) خداوند ایشان را در میا

ن دره هائی که آفریده (و مجرای سیل هم از آن دره ها است) پراکنده مینماید و آنان را مانند چشمه ها در زمین روان میسازد (خلاصه جمعیتشان را بسیار و قدرت و توانائی به آنها عطاء میفرماید) بوسیله آنها حقوق گروهی (ستمدیده ها) را از گروهی (ستمگران) میستاند و گروهی (بنی عباس) را در شهرهای گروهی (بنی امیه) میگمارد، و سوگند به خدا آنچه در تصرف ایشانست بعد از پادشاهی و حکمرانی (آنها) گداخته میشود مانند دنبه که از آتش گداخته میگردد (عزت و دولت و دارائی و همه چیز آنها از بین خواهد رفت).

ای مردم، اگر از یـاری کردن حق (امام علیه السـلام) یکـدیگر را باز نمیداشتیـد (کمک میکردیـد) و از پست گردانیـدن باطل (معـاویه) سـستی نمینمودیـد کسـیکه (در توانـائی و درسـتکاری) ماننـد شـما نیست در (شـهرهای) شـما طمع نمیکرد، و قـوت نمیگرفت کسـیکه بر شما تسلط یافته، ولیکن شما (بر اثر نبردن فرمان امام و پیشوای خود) سرگردان شدید (به ضلالت افتادید) مانند سـرگردانی بنی اسـرائیل! (که بر اثر نافرمانی موسـی علیه السـلام چهل سال سـرگردان ماندند، و در آن بیابان که خداوند قصه آن را در قرآن کریم بیان میفرمایـد راه بجائی نبردنـد) و به جان خودم سوگنـد یاد میکنم که بعـد از من سـرگردانی شـما چنـدین برابر (سـرگردانی بنی اسـرائیل) افزوده گردیـده میشـود (زیرا سـرگردانی ایشـان چهـل سـال بـود و سـرگردانی شـما و فرزنـدانتان تا زمان ظهور امام منتظر عجل الله تعالی له الفرج به طول خواهـد انجامید) بسـبب اینکه حق را پشت سـرتان نهاده و نزدیکتر را (به پیغمبر اکرم از خود) جـدا کردید، و با دورتر (به آن حضـرت) پیوند نمودید! (از امام علیه السـلام پیروی ننموده به دنبال خلفاء و معاویه رفتید که جز فساد و تباهکاری منظوری نداشـتند) و بدانید اگر از راهنمای خود پیروی میگردید شما را به ر

اه پیغمبر خدا (که راه سیادت و سعادت همیشگی است) میبرد، و از رنج بیراهه رفتن آسوده میگشتید، و بار گران سخت را از گردنها دور می انداختید (گناهی مرتکب نمیشدید که در دنیا بیچاره و در آخرت به عذاب گرفتار باشید).

خطبه ۱۶۶-در ابتدای حکومتش

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است در آغاز خلافتش: خدای تعالی کتاب (قرآن کریم) را فرستاد راهنما (ی بندگان) در آن نیک و بد (اعتقاد و گفتار و کردار) را بیان فرموده، پس راه نیک را پیش گیرید تا (به خدا و رسول) هدایت شده راه ببرید، و از جانب بدی دوری گیرید تا در میان راه راست (که شما را به حق و حقیقت میرساند) راه بردید، واجبات را به جا آورید، واجبات را به جا آورید (نماز و روزه و خمس و زکوه و حج و امر به معروف و نهی از منکر و سائر عبادات را محافظت کرده به کار بندید. تکرار این جمله برای تاکید و اهمیت موضوع است) آنها را برای (نزدیک شدن برحمت) خدا به جا آورید (نه از روی ریا و خودنمائی) تا شما را به بهشت برساند، خداوند (در قرآن و سنت پیغمبر اکرم) چیزی را که نامعلوم نیست (بلکه نزد همه آشکار است) حرام گردانید (پس جاهل به آن معذور نمیباشد) و آنچه را که عیب و نقصی در آن یافت نمیشود حلال فرمود، و احترام مسلمانان را (بجهت عظمت اسلام) بر همه حرمتها فزونی داد، و به سبب اخلاص (در دین یعنی عبادت و بندگی بی ریا) و توحید (یگانه دانستن خداوند متعال) حقوق مسلمانان را در مواضع خود به هم ربط داده است، پس (بر شخص موحد

مصلص واجب است حقوق مسلمانان را رعایت نماید، وگرنه با اخلاص و توحید منافات دارد، لذا میفرماید:(مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم و آسوده باشند)زبان به دروغ و غیبت و بهتان نگشاید، و دست از آزار و ستم ببندد(مگر از روی حق)

به گفته خـدا و رسول(باشد، و زبان به مسـلمان حلال نیست مگر آنچه را که خداوند واجب فرموده)چنانکه اگر مسـلمانی را کشت واجب است قصـاص و کشـتن او وماننـد آن(بشـتابید به واقعه ای که برای همه عمومیت دارد و مخصوص به هریک از شما است و آن مرگ است)آماده مرگ و رفتن از دنیا باشـید(زیرا)گروهی از(مردم پیش روی شـما هسـتند)از شـما پیشـی گرفته انـد(و قیامت از پشت سـر شـما را میرانـد)ماننـد آنکه کاروانی از پیش رفته و عقب مانـده ها را رئیس کاروان به تندی میبرد تا به جلو رفته ها برساند، بنابراین(سبک شوید)از زیر بارهای گران خود را رهائی داده به کاروان(ملحق گردید که اول شمـا نگاهداشـته شـده آخری شـما را چشم به راه میباشـند)تا همگی گرد آمـده یکباره به قیامت وارد شویـد(از خـدا بترسـید درباره بندگان و شـهرهای او)بر کسـی سـتم نکرده بویرانی و تباهکاری در زمین اقدام ننمائید(زیرا)در قیامت همه چیز را(از شما میپرسند

حتی از زمینها و چهارپایان (سوال میکنند به چه جهت فلان مزرعه را ویران نموده و فلان خانه را به تصرف خویش درآوردی، و یا برای چه از فلان شـهر حرکت کرده در شـهرهای شـرک و کفر اقامت گزیـدی، و روی چه اصـلی حیوان زبان بسـته ای را آزار دادی) و خدا را فرمان برده و او را نافرمانی ننمائید، و هر گاه نیکی را دیدید آن را دریابید (که به دنیا و آخرت شما سود میرساند) و هرگاه بدی را دیدید از آن دوری کنید (که شما را به عذاب گرفتار خواهد نمود).

خطبه ۱۶۷-پس از بیعت با حضرت

از سخنان آن حضرت علیه السلام است بعد از آنکه با آن بزرگوار به خلافت بیعت کردند و (طلحه و زبیر نقض بیعت کرده و به بصره رفتند و در آنجا فتنه و آشوب برپا نموده اموال مسلمانان را به یغما برده نیکان را کشتنند) گروهی از اصحاب به آن حضرت گفتند: کاش کسانی را که بر (کشتن) عثمان اجتماع کردند کیفر مینمودی؟ (تا آنان را که نقض بیعت نموده اند بهانه ای بدست نباشد) پس امام علیه السلام فرمود: ای برادران (همکیشان) به آنچه شما میدانید من بی اطلاع نیستم (بلکه به گذشته و آینده و حال دانا هستم) ولی چگونه مرا توانائی (کشیدن انتقام از کشندگان عثمان) است و حال آنکه گروهی که (برای کشتن او) گرد آمدند (و این آشوب را برپا نمودند) در نهایت قدرت خود باقی هستند، بر ما تسلط دارند و ما بر ایشان مسلط نیستیم (زیرا بیشتر اهل مدینه و بسیاری از مردم مصر و کوفه و سائر شهرها و بادیه نشینان به این کار اقدام کرده بودند، و گفته اند آن حضرت مردم را گرد آورده برای ایشان خطبه خوانده فرمود: کشندگان عثمان از جای خود برخیزند، پس همه آنان مگر اندکی ایستادند، و این کار را کرد تا جواب پند دهندگان را عملا داده باشد) و آگاه باشید کشندگان عثمان

گروهی هستند که غلامان شما با آنها یار بوده و بادیه نشینانتان به آنان پیوسته اند (همه دست یکی کرده این عمل را انجام دادند) و ایشان در بین شما هستند (هنوز از مدینه بیرون نرفته اند، و اگر به مقصود شما پی برند) آنچه بخواهند آزارتان میرسانند (و کسی را توانائی جلوگیری از آنها نیست) و آیا توانائی به آنچه خواهانید دارید؟ (در این باب اندیشه نموده کمکی به نظر آورده اید که بتوانید با ایشان زد و خورد نمائید) این امر (که شما درخواست مینمائید) کاری است از روی نادانی، و ایشان کمک و یاور (بسیار) دارند (که هنگام نیازمندی آنان را یاری مینمایند) و مردم هر گاه سخن این خونخواهی به میان آید بر چند دسته اند: یکدسته می بینند آنچه شما می بینید (رایشان اینست که بایستی خونخواهی نمود) و یکدسته می بینند آنچه شما نمی بینید (چگونه بایستی کشندگان او را یاری کرد) و یک دسته نه این و نه آن را نمی بینند (در این کار متوقف بوده رای ندارند)

پس (انتقـام کشـیدن از کشـندگان عثمـان موجب فتنه و فسـاد بزرگی خواهـد بود که اهمیت آن بیش از کشـتن عثمـان است، بنابراین) شکیبا باشید تا مردم آرامش یافته و دلها در جای خود قرار گیرد، و حقوق در موقع مناسب به آسانی گرفته شو

د، پس نزد من آرام باشـید (شـتاب نکنیـد و اینگونه پند ندهید) و ببینید فرمانم به شـما چگونه صادر میشود (دسـتورم را پیروی نمائیـد) و کـاری نکنیـد که توانـائی را نـابود سـاخته از بن ببرد، و سـستی و خواری جا گـذارد، و به زودی این امر را به مـدارا اصـلاح کنم مادامیکه مدارای با آن ممکن باشد، و هرگاه چاره ای نیابم (مدارا کردن سود نبخشد) پس آخرین دواء داغ است (با کسانیکه بیعت را شکسـته انـد میجنگم. جمله اخر الـدواء الکی مثلی است مشـهور در جائی به کار برند که به آخرین تدبیر اقدام شود).

خطبه ۱۶۸-هنگام حرکت به بصره

از خطبه های آن حضرت علیه السلام هنگام رفتن اصحاب جمل (پیروان عایشه شترسوار) به بصره: خداوند پیغمبر را که راهنما (ی بشـر) بود برانگیخت با کتابی (قرن کریم) گویا (راه خیر و شر را بیان نموده) و با امری (آئینی) برپا (تا قیامت باقی و برقرار بوده کجی و نادرستی در آن راه نـدارد) تباه نمیشود مگر مخالف آن که تباه شونـده است، و به تحقیق بدعتهای مشـتبه (که به سنت پیغمبر اکرم جلوه داده میشود) هلاک کننـده ها (ی مردم) هسـتند مگر آن را که خدا از آنها حفظ کند (توفیق دهد تا از آنها پیروی نکرده بسـلامت ماند) و اطاعت از حجت خدا (امام علیه السلام) نگاهداری امر (دین و دنیای) شما است، پس او را پیروی کنید بحالیکه سـرزنش شده و مجبور نبوده باشـید (با اخلاص و صـمیم قلب بدسـتور او رفتار نمائید، نه از روی بی میلی که چنین کسـی را منافق و ریاکار دانسـته او را توبیـخ و سـرزنش نماینـد) و سوگنـد به خـدا (یا مرا) باید اطاعت کنید، یا آنکه خداوند خلافت حقه را از شـما انتقال میدهد، پس هرگز آن را بسوی شـما باز نمیگرداند تا به غیر شـما (بنی امیه و بنی عباس) باز گردد.

به تحقیق آنان (طلحه و زبیر و پیروانشان) بر اثر راضی نبودن به خلافت من (نه از جهت خونخواهی عثمان) گرد آمده یکدیگر را کمک میکننـد، و من (بر یاغی شـدنشان) صبر میکنم (شاید پشـیمان شوند، و بر این صبرم باقی هسـتم) مادامیکه بر جمعیت شما نترسـیده باشم (بیم نداشـته باشم از اینکه اختلاف در دین شما رخ داده پراکنده شوید) زیرا ایشان اگر این اندیشه سست و نادرست را (که پیش گرفته انـد) به اتمام رساننـد (دنبال کننـد) نظم و ترتیب (امر دین و دنیای) مسـلمانان به هم خواهد خورد (ریسـمان اتحاد و اتفاق ایشان گسـیخته میشود) و جز این نیست که آنها این دنیا (خلافت و امارت) را میطلبند از روی حسد به کسـی که خداونـد آن را به او عطاء فرموده، پس خواسـته اند احکام (اسـلام) را وارونه کنند (خلافت را که خداوند از آن من قرار داده باز گیرند) و (اگر از ما پیروی کنید) حق شما بر ما عمل به کتاب خدا و روش پیغمبر او، صلی الله علیه و اله (با مردم) و قیام به حق او (انجام دادن دستور او) و بلند کردن (منتشر ساختن) احکام او است (تا بر اثر آن رستگار شوید).

خطبه ۱۶۹-چون به بصره نزدیک شد

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است چون نزدیک بصـره رسید گروهی از اهل آن و یار عربی را نزد آن بزرگوار فرستاده بودنـد تا حقیقت حال او را با همراهان عایشه برایشان معلوم گردانـد (که آیا آنان در این جنگ حقی دارند یا نه؟) تا شـبهه از آنهـا برطرف شود، پس امیرالمومنین علیه السـلام رفتـار خود را بـا ایشان بیان کرد به طوری که آن مرد دانست آن حضـرت بر حق است (و ایشان بر باطل) پس (بعـد از اتمام حجت) به او فرمود: بیعت کن، گفت: من رسول و فرسـتاده گروهی هسـتم و از پیش خود کـاری نمیکنم تـا به نزد ایشان باز گردم (و مشورت نمایم) پس امام علیه السـلام فرمود: آیا می بینی (بمن بگو) اگر کسانیکه از طرف آنها نزد من آمـده ای ترا پیشـرو بفرسـتند تا زمینی که در آنجا باران آمـده (و دارای آب و گیاه است) برای ایشـان بیـابی و به سویشان بازگشـته آنان را از گیاه و آب (جائیکه یافته ای) خبر دهی و آنها از تو پیروی نکرده و زمینهای بی آب و گیاه فرود آینـد، تو چه خواهی کرد؟ آن مرد گفت من آنان را رها میکنم و مخالفت کرده به جائیکه دارای گیاه و آب است میروم، پس امام علیه السلام فرمود: اکنون (برای بیعت با من) دستت را دراز کن (زیرا برای یافتن گیاه و آب که بقاء

جسم و بـدن انسـان بسـته به آنهـا است اگر بـا تو مخالفت نمودنـد از آنان پیروی نخواهی کرد، پس چگونه با یافتن نور علم و معرفت که غـذای روح است در صـورت مخـالفت ایشـان بـا تـو مخـالفت خواهی کرد؟(آن مرد گفت: سوگنـد به خـدا چون حجت تمام گردید نتوانسـتم از بیعت رو گردانم، پس با امام علیه السلام بیعت نمودم.)آری پند و اندرز و سخنان حق حضرت برای کسـیکه لیاقت هدایت و درستگاری داشته باشد اثر حتمی دارد(. و)سیدرضی فرماید: در کتب اخبار و یا تواریخ نام(آن مرد کلیب جرمی)که منسوب به بنی جرم ابن زبان ابن حلوان است(شناخته میشود.

خطبه ۱۷۰–در آغاز نبرد صفین فرمود

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه به روبرو شدن (جنگیدن) با مردم شام در صفین مصمم شد، (چون در هر حال آشکار و نهان و بدی و خوشی و سختی و گشایش بنده باید به خداوند متعال متوجه بوده دعا کند، زیرا دفع ضرر موجود و محتمل عقلاـ و نقلا واجب است، و چون دعاء دافع زیان است امام علیه السلام در موقع جنگ و خونریزی و روبرو شدن با دشمن که سخت ترین احوال است به این ترتیب به خداوند یکتا رومی آورد): بارخدایا ای پروردگار آسمان برافراشته و فضای نگاهداشته که آن را جای گردش شب و روز و سیر خورشید و ماه و آمد و شد ستارگان گردنده قرار دادی، و ساکنین آن را گروهی از فرشتگانت گردانیدی که از عبادت و بندگیت خسته نمیشوند، و ای پروردگار این زمین که آن را جای آرمیدن مردم و محل آمد و رفت حشرات و چهارپایان و آنچه به شمار نمی آید از آنها که به چشم دیده میشود و آنها که (از بسیاری کوچکی) دیده نمیشود قرار دادی، و ای پروردگار کوههای استواری که آنها را برای زمین میخها گردانیدی (تا از حرکت و جنبش محفوظ ماند) و برای آفریدها تکیه گاه (تا از کانها و گیاهها و سائر مزایای آنها سود برند، ای پروردگار توانا از تو درخواست مینمایم:) اگر م

ا را بر دشمنانمان غلبه دادی ستمگری را از ما دور گردان، و به حق و درستکاری استوارمان فرما، و اگر دشمنان را بر ما تسلط دادی شهادت را روزی ما گردانده از تباهکاری نگاهمان دار (پس در ترغیب اصحاب خود به جنگ با دشمنان میفرماید:) کجا است جلوگیر از دشمن برای حفظ آنچه بر مرد لازم است، و کجا است غیرتمند هنگام سختیها که اهل خود را رعایت بنماید؟! (اگر از جنگ روبگرداند) ننگ در پشت سر شما است (هر که بشنود شما را سرزنش خواهد نمود) و (اگر در راه خدا با دشمنان دین جهاد کنید) بهشت پیش روی شما است (جایگاه شما در بهشت جاوید است).

خطبه ۱۷۱–درباره خلافت خود

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در بعض از صفات خداوند سبحان): سپاس خداوندی را که از او نمیپوشاند آسمان و زمینی آسمان و زمین دیگر را (علم او به همه اشیاء احاطه دارد و چیزی از او پوشیده نیست، زیرا اگر به غیر این باشد مستلزم محدود بودن علم او گردد و محدودیت از لوازم امکان است. مستفاد از ظاهر فرمایش امام علیه السلام: و لاارض ارضا یعنی او پنهان نمیکند زمینی زمین دیگر را، آن است که زمین هم مانند آسمان هفت زمین میباشد، چنانکه در قرآن کریم س)۶۵(ی)۱۲(میفرماید: الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی خداوندی است که آفرید هفت آسمان و مانند آن زمین را، و عقیده بعضی آنست که زمین یکی است و مراد از هفت زمین هفت اقلیم و هفت قسمت از زمین است، ولی بر هر مرد مسلمان لازم است در اینگونه از مسائل به ظاهر آنچه که خدا و رسول و اوصیاء آن حضرت علیهم السلام فرموده اند ایمان داشته و به صحت و راستی آنها تصدیق نماید، زیرا اگر بخواهیم به وسیله عقول ناقصه خود یا به توسط آراء مختلفه و گفتارهای گوناگون به حقیقت این نوع مطالب پی ببریم بجائی نرسیده و سودی بدست نمی آوریم، بلکه حیران و سرگردان خواهیم ماند، چنانکه در ش

رح خطبه نودم ۹۰ اشاره شد(.

قسمتی از این خطبه است (در گفتگوی آن حضرت با یکی از اهل شوری که عمر دستور تشکیل آن را بعد از خود داده بود): گوینده ای (سعد ابن ابی وقاص) به من گفت: ای پسر ابیطالب تو به خلافت حریص هستی! گفتم: سوگند به خدا شما حریصتر و (به لیاقت به خلافت یا نسبت به پیغمبر) دورتر هستید، و من (به خلافت) سزاوارتر و (از جهت انتساب به رسول خدا) نزدیکترم، و حق خود را میطلبم که شما میان من و آن مانع میشوید، و هر زمان آن را خواستم بگیرم روی مرا برمیگردانید (نمیگذارید به حق خود برسم) پس چون در میان گروه حاضرین برهان را در گوش او فرو کوفتم (با دلیل پاسخش گفتم) متنبه گشت و (از خواب غفلت) بیدار شد، و حیران و سرگردان ماند چنانکه ندانست پاسخ مرا چه بگوید! (پس از آن امام علیه السلام به خداوند شکایت نموده میگوید:) خدایا من بر قریش و کسانیکه آنها را یاری میکنند از تو کمک میطلبم (تا از آنان انتقام کشی) زیرا آنها خویشی مرا قطع کردند (نسبت مرا به رسول خدا مراعات ننمودند) و بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند (مرا هم ردیف خود دانستند) و در امر خلافت که اختصاص به من داشت بر دشمنی با من اتفاق کردند، پس از آن گفتند: آگاه باش حق آن است که

آن را بگیری و حق آن است که آن را رها کنی (ادعا میکردند که حق به دست ایشان است و گرفتن و رها کردن من آن را یکسان است، ای کاش آن را که میگرفتند اعتراف داشتند که حق من است تا تحمل مصیبت آن آسانتر میشد).

و قسمتی از این خطبه است درباره اصحاب جمل (طلحه و زبیر و پیروانشان): (چون طلحه و زبیر بیعت با امیرالمومنین علیه السلام را شکسته درصدد مخالفت برآمدند به بهانه حج از مدینه به مکه رفتند) پس (عایشه با فوجی لشگر از مکه برداشته) حرکت کردند در حالیکه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و اله (عایشه) را میکشاندند (از شهری به شهری میبردند) چنانکه کنیز را در موقع خریدن آن (فروشنده ها به اطراف) میکشانند، و به اتفاق او به جانب بصره رفتند، و (چون به آب حواب نام منزلی بین مکه و بصره رسیدند سگهای آنجا بانگ زنان قصد هودج عایشه نمودند، پرسید این چه آبی است؟ گفتند: آب حواب، گفت: مرا برگردانید که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که میفرمود: سگهای حواب بروی یکی از زنهایم بانگ میزنند زمانیکه به جنگ وصی من میرود، سعی کن که تو نباشی، طلحه و زبیر او را به اشتباه انداختند و هفتاد کس حاضر نموده گواهی دادند که این آب را آب حواب نمینامند، و این اول شهادت و گواهی دروغ و نادرستی بود که در اسلام داده شد، چنانکه صاحب مجمع البحرین از حضرت صادق علیه السلام نقل مینماید، خلاصه طلحه و زبیر) زنهای خود را در خانه هاشان باز گذاشتند و باز گذاشته رسول خدا صلی الله علیه و اله را بخود دیگران آشکار نمودند در بین لشگری که نبود از ایشان مردی مگر آنکه اطاعت و فرمانبرداری مرا به گردن گرفته، و به اختیار نه از روی اجبار با من بیعت نموده بود (حرمت پیغمبر اکرم را رعایت نکرده بر خلاف دستور خدای تعالی رفتار نمودند، در قرآن کریم س ۳۳ ی ۳۳ میفرماید:

و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی یعنی ای زنهای پیغمبر در خانه هاتان قرار گیرید و زینت و آرایش خود را مانند آشکار ساختن زنهای جاهلیت پیش از این به بیگانه آشکار مسازید) پس بر عامل من در بصره (عثمان ابن حنیف) و خزانه داران بیت المال مسلمین و غیر ایشان از اهل آن دیار وارد گشتند، و گروهی را به صبر کشتند (آنان را در زندان نگاهداشتند، یا آنکه کتک زده آنقدر آزردند تا مردند) و گروهی را به مکر و حیله شهید نمودند (هنگامی که طلحه و زبیر و عایشه و پیروانشان وارد بصره شدند، عثمان ابن حنیف انصاری که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و در آن زمان از جانب امیرالمومنین علیه السلام - والی و حکمران آن سامان بود طبق دستور آن حضرت که در نامه خود نوشته بود با ایشان جنگید تا اینکه قرار شد تا آمدن آن بزرگوار با هم مدارا کرده زد و خورد را کنار گذارند، پس با مکر و حیله خزانه داران بیت المال را دستگیر کرده به امر عایشه سر بریدند، و گروهی را هم کشتند، و موی سر و ریش و مژه و ابروی عثمان را کنده از شهر بیرونش نمودند، در بین راه به ملاقات حضرت نائل شد، آن بزرگوار بر او گریست و فرمود از پیش ما پیر رفته جوان باز آمدی(پس)بر اثر ظلم و ستم اصحاب جمل امام علیه السلام میفرماید:(سوگند به خدا اگر دست نمییافتند به مسلمانان مگر به یک مرد که او را عمدا بدون آنکه مرتکب جرم و گناهی شده باشند بکشند، هر آینه کشتن همه آن لشگر به من حلال بود، زیرا آن لشگر حاضر بودند و نهی از منکر و کار زشت)کشتن مسلمان بی گناه(ننمودند، و کشتن او را)به قصد فساد و تباهکاری در زمین و محاربه با من که مانند محاربه با خدا و رسول است(نه به زبان و نه به دست جلوگیری نکردند)و نکته حلال بودن کشتن آن لشگر را به ازاء کشتن به کیفر مسلمان بی گناه(رها کن که)از این جهت هم کشتن همه آنان حلال است که(ایشان به اندازه عدد لشگرشان که بر مسلمانان وارد شدند از آنها کشته اند)پس باید همه آن لشگر را کشت(.

خطبه ۱۷۲-شایسته خلافت

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در مدح پیغمبر اکرم، و اشاره به وظائف امامت، و ترغیب به پرهیزکاری، و ندمت از دنیا): پیغمبر اکرم امین وحی خدا و خاتم پیغمبران را مژده دهنده رحمت و بیم کننده از عذاب او بود (احکام خداوند سبحان را با درستی و بدون کم و زیاد به مردم تبلیغ نمود، و بعد از او پیغمبری نخواهد آمد، و نیکوکاران را به بهشت جاوید مژده داده، و بدکاران را از عذاب همیشگی میترسانید).

ای مردم، سزاوارتر شخص به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن (از جهت سیاست مدنیه و تدبیر جنگ و زد و خورد با دشمن و نظم دادن امور رعیت) و داناترین آنان است در آن به امر (و احکام) خداوند، پس اگر (در این باب) فتنه انگیزی به تباهکاری پردازد (در اول باید) از او بازگشت به حق و آنچه سزاوار است خواسته شود، و اگر امتناع نمود کشته میگردد (باید او را کشت، پس به همین دلیل میگوئیم: خلفاء به ناحق بخلافت رسیده اند، زیرا غیر شخص توانای در سیاست مدنیه و امور رعیت و دانای به جمیع احکام دین لیاقت این مقام را ندارد، و کسی نمیگوید که ایشان دارای این دو صفت بوده اند) و (چون معاویه دلیل مخالفت خود ما امیرالمومنین علیه السلام، را به اهل شام میگفت: من در امر خلافت آن حضرت حاضر نبوده بیعت نکرده ام، و طلحه و زبیر برای عذر نقض بیعت میگفتند: ما از بیعت پشیمان گشته به اشتباه خود پی بردیم، امام علیه السلام از روی مماشات به بطلان و نادرستی گفتارشان اشاره نموده میفرماید): به جان خودم سوگند اگر امامت تا همه مردم حاضر نباشند منعقد نگردد هرگز صورت نخواهد گرفت (زیرا هنگام تعیین امام حضور همه مردم در یکجا ممکن نیست) ولی کسانیکه اهل آ

ن هستند (بزرگان اصحاب و آشنایان به راه خیر و شر چون با کسی بیعت نمودند) بر آنان که هنگام تعیین امامت حاضر نیستند حکم میکنند (آنها را وادار مینمایند که کار انجام شده را بپذیرند) پس در این صورت آنکه حاضر بوده نباید برگردد (نقض بیعت نماید) و آنکه غائب بوده نباید (دیگری را) اختیار کند (و چون مخالفین از آنچه عقل بر صحت و درستی آن حکم میکند پیروی نمینمایند، و رویه ای را که درباره خلفاء پیش از این عملی شد نمیپذیرید و منظور از این بهانه جوئیها آن است که به ناحق خلافت را بدست آرند) آگاه باشید من با دو کس میجنگم: یکی آنکه ادعا کند آنچه را که برای او نیست (مانند معاویه که خلافت را بدون داشتن لیاقت ادعا مینمود) و یکی آنکه رو گرداند از چیزی که به عهده گرفته (چون طلحه و زبیر که بیعتی را که وفای به آن لازم بود شکستند).

ای بنـدگان خـدا شـما را به تقوی و ترس از خدا سـفارش مینمایم، زیرا تقوی بهترین چیزی است که بندگان همدیگر را به آن توصـیه و سـفارش کنند، و نزد خدا بهترین عاقبتها است (بهترین کارها کاری است که در دنیا به تقوی خاتمه یابد) و به تحقیق دروازه جنگ بین شـما و اهل قبله (که به ظاهر مسـلمانند) گشوده شـده، و کسـی حامل و به دست گیرنـده این بیرق (جنگ با ایشان و شرائط آن) نیست مگر آنکه (به حقایق) بینا و (در سختیها) شکیبا و به آنچه که حق و درست است دانا باشد (امام علیه السـلام، خلاصه جنگ ما با یاغیان اهل قبله که در نظر شـما بزرگ مینماید از روی جهل و غفلت از احکام خدا نمیباشد، بلکه طبق دسـتور او است) پس بجا آوریـد آنچه را که به آن مامور میگردیـد، و عمل نکنید به آنچه را که از آن منع میشوید، و در کـاری مشـتابید (در قبول و رد آن عجله نکنیـد) تـا تحقیق نمائیـد (امر و نهی ما را در آن بفهمیـد) زیرا حق ما است تغییر دادن آنچه را که شـما (از روی نادانی) انکار میکنید (بسا که چیزی را انکار نمائید و صلاح در قبول آن باشد، و بسا قبول مینمائید و مصلحت در رد آن است، پس چون به حقائق آگاه نیستید در هر امری گفتار ما را بپذیرید).

آگاه باشید این دنیا که شما آن را آرزو کرده و به آن علاقه دارید و شما را گاه بخشم می آورد و زمانی خوشنود میسازد، نه سرای اقامت و باقیماندن شما است و نه جائی که برای آن آفریده و نه محلی که به آن دعوت شده اید. آگاه باشید نه دنیا برای شما باقی میماند و نه شما در آن باقی خواهید ماند، و اگر شما را به (زینتها و آرایشهای) خود فریب داده از بدی (درد و رنج و سختی) خویش هم برحذر داشته است، پس رها کنید گول زدنش را به برحذر داشتنش، و دور کنید به طمع آوردنش را بترسانیدنش (به نقض و نگار دروغی فریب نخورید، انواع بلاها و سختیهای آن را به نظر بیاورید) و از یکیدگر پیشی گیرید (برای رفتن) به سرائی که به سوی آن خوانده شده اید (در دنیا برای آسایش آخرت که جای همیشگی است از خدا و رسول پیروی کنید) و دلهای خویش را از (دوستی) آن دور کنید، و هیچیك از شما نباید بر چیزی از دنیا که از او گرفته شده است مانند کنیز (که برای از دست دادن هر چیز دست به سر و رو زده صدا به گریه بلند میکند) بنالد (هر چه از کفش رفت افسرده نشود) و تکمیل نعمت خدا را درخواست کنید به شکیبائی بر (سختی) طاعت او و محافظت به آنچه که شما را به حفظ آن از کتاب خود

(قرآن کریم) امر نموده (زیرا شکیبائی بر طاعت و عمل به احکام قرآن سبب رسیدن نعمتهای بیشمار است). آگاه باشید تباه شدن و از دست رفتن متاع دنیا به شما زیانی وارد نخواهد آورد در صورتیکه آسایش و پایه دین را محکم کرده باشید. آگاه باشید بعد از تباه ساختن دین خود آنچه که از دنیا نگاهداشته اید به شما سود نمیرساند. خداوند دلهای ما و شما را به حق و رستگاری متوجه گرداند، و شکیبائی (در طاعت و مصیبت و معصیت) را به ما و شما عطاء فرماید.

ص: ۵۶۲

خطبه ۱۷۳-درباره طلحه

از سخنان آن حضرت علیه السلام است درباره طلحه ابن عبیدالله (هنگامیکه خبر رسید طلحه و زبیر بطرف بصره حرکت کرده آن بزرگوار را بجنگ تهدید مینمایند): (تاکنون) تهدید بجنگ نمیشدم و کسی مرا از ضرب شمشیر نمیترسانید، و من به آنچه پروردگارم بیاری نمودن (و غلبه بر دشمن) وعده داده است اطمینان دارم (پس تهدید و ترساندن از جنگ برای کسی است که از مرگ و کشته شدن میترسد، و یقین به دین ندارد، و اما چرا طلحه بطرف بصره رفته؟) سوگند به خدا نشتافته که خود را آماده خونخواهی عثمان نماید، بلکه میترسد از او خونخواهی کنند، زیرا گمان میبرند که او یکی از کشندگان است، و در میان کشندگان عثمان حریصتر از او کسی نبوده، پس خواسته بر اثر گردآوری لشگر به عنوان خونخواهی او مردم را به غلط اندازد تا امر مشتبه شده و شک و تردید پیدا شود، و سوگند به خدا درباره عثمان یکی از سه کار را (که انجام آن بر او لازم و حق از آن بیرون نبود) بجا نیاورد: اگر پسر عفان ستمگر بود، چنانکه گمان میکرد، سزاوار بود که کشندگان او را یاری و از همراهانش دوری کرده با آنان دشمنی کند (ولی او این کار را نکرده، زیرا با اینکه او را ستمگر میدانسته بعد از کشتنش با کشند

گان دشمنی و یاورانش را کمک نموده و درصدد خونخواهیش بر آمده است(و اگر مظلوم)و کشتن او حرام(بود)چنانکه در این زمان این سخن به زبان آورده و بین مردم شهرت داده(سزاوار بود که از جمله کسانی باشد که از کشندگانش جلوگیری کرده عذر)کارهای زشتش(را بخواهد، و اگر در این دو کار به حال شک و تردید بود)نمیدانست ستمگر است یا ستمدیده(سزاوار بود که از او کناره گیری کرده به گوشه ای رود و مردم را با او بگذارد، و او هیچیک از این سه کار را نکرد)بلکه آتش فتنه را روشن کرد و مردم را به کشتن او ترغیب نمود(و)اکنون(کاری پیش گرفته که راه آن شناخته نشده، و عذرهای او)از قبیل خونخواهی عثمان، و مظلوم کشته شدن او برای شکستن بیعت(درست نبوده است.

خطبه ۱۷۴-موعظه یاران

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که در آن بشنوندگان اندرز داده به فضائل خود اشاره میفرماید): آهای کسانیکه (از قیامت و حساب و بازپرسی) غافل بوده و از ایشان غافل نیستند (چون گفتار و کردار در صحیفه اعمال بدون کم و زیاد ضبط میشود، پس از خواب غفلت بیدار شده عمر خود را بیهوده بسر نرسانید) و ای کسانیکه (بر اثر فریب دنیا اوامر و نواهی خداوند سبحان را) رها کرده و (به زودی دارائی و زینت و آرایش دنیا و آنچه به آن دل بسته اند) از ایشان خواهند گرفت، چگونه است که شما را می بینم از خدا دوری گزیده و رو به غیر او آورده دوستی نموده اید؟ شما مانند چهارپایانید که چوپان آنها را برده است به طرف چراگاه و باآمیز و آبشخور دردانگیز (نمیدانند آنها را به کجا میبرند) که چون گوسفندی مانند که آنها را به جهت آماده کردن برای کاردها (سر بریدن) علف میدهند، نمیداند چه خیالی برایش دارند که با آن نیکوئی کرده پرورشش میدهند، روزش را روزگار و کارش را سیر شدن میپندارد (از پایان کار غافل بوده نظری جز به روز حاضر و مقصودی جز خوردن ندارد، در صورتیکه صاحبش را از فربه نمودن آن مقصود دیگری است، و چوپان نفس اماره شما را به چراگاه دنیای

پر از درد و گرفتاری برده و به زینت و آرایش نابود شـدنی آن فریفته از عاقبت کار بیخبر، میپنداریـد همیشه در اینجا خواهید مانـد(سوگنـد به خدا اگر بخواهم خبر دهم هر مردی از شـما را که از کجا آمده و به کجا میرود و جمیع احوال او را بیان کنم میتوانم، ولی میترسم درباره من به رسول خدا، صلی الله علیه و اله کافر شوید)مرا بر او برتر دانید با اینکه من آنچه از گذشته و آینـده و حـال خـبر دهم از آن حضـرت آموخته ام(آگـاه باشـید من به خواص اصـحاب خود که کفر و غلو در او راه نخواهد یـافت این اخبـار را خواهم رسانـد، و سوگنـد به خـدا که پیغمبر اکرم را بحق و راستی فرسـتاده و او را بر خلائق برگزیـده)این سخن را(نمیگویم مگر براستی، و آن حضـرت همه این اخبـار و تبـاه شـدن آنکه هلاـک میگردد)به عـذاب گرفتار میشود(و رهائی آنکه نجات مییابـد)جایش بهشت خواهـد بود(و عاقبت، خلافت را به من خبر داده است، و چیزی باقی نگذاشـته که بر سرم بگذرد مگر آنکه آن را در دو گوشم فرو برده و به من رسانیده)خلاصه مرا به گذشته و حال و آینده خبر داده است(. ای مردم، سوگند به خدا شـما را به طاعتی ترغیب نمیکنم مگر آنکه به آن از شـما پیشـی میگیرم و شـما را از معصیتی منع نمیکنم مگر آنکه پیش ا

ز شـما از آن بـاز می ایسـتم (زیرا امر به معروف بعـد از انجام آن و نهی از منکر پیش از مبادرت به آن تاثیر و سودش در دلها بیشـتر و بهتر است از امر به معروف و نهی از منکر نمودن کسـیکه کردارش بر خلاـف گفتـار باشـد، علاـوه بر آنکه امـام علیه السلام چنین کسی را در خطبه صد و بیست و نهم لعن فرموده).

خطبه ۱۷۵-پند گرفتن از سخن خدا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در اندرز به مردم و فضائل قرآن کریم که آن را در اوائل خلافت خود فرموده): از گفتار خدا (در قرآن کریم راجع بدنیا و آخرت) سود ببرید (که بهترین سودها است) و از پندهای خدا (به زبان پیغمبر اکرم) بهره گیرید (تا رستگار شوید) و اندرز خدا را بپذیرید (تا از سختیهای عذاب برهید) زیرا خداوند به دلیلهائی که (بر همه) هویدا است جای عذر برای عذاب نمودن (گناهکاران) شما باقی نگذاشته (که بگویند چرا ما را عذاب میکنی در صورتیکه ما نمیدانستیم) و به شما اتمام حجت کرده (قرآن کریم را نازل فرموده و پیغمبر اکرم را مبین آن و راهنمای جن و انس قرار داده و خیر و شر را به همگان نشان داده تا ایشان را در ترک تکالیف حجتی نباشد) و از اعمال آنچه را که دوست داشته (به انجام آن امر کرده) و آنچه را که بد دانسته (بجا آوردن آن را نهی نموده، در قرآن کریم و سنت پیغمبر اکرم) برای شما بیان فرموده تا دوست داشته او را پیروی و از آنچه بد دانسته دوری نمائید، زیرا رسول خدا، صلی الله علیه و اله میفرمود: بهشت پیچیده شده به سختیها (تحمل رنجها و شکیبائی بر طاعت و خودداری از گناهان) و آتش پیچیده شده به خواهشهای

(نفس و معصیت و نافرمانی(. و بدانید هیچ چیز از طاعت خدا نیست مگر آنکه انجام آن گران می آید، و هیچ چیز از معصیت خدا نیست مگر آنکه موافق میل و خواهش میباشد)زیرا پیروی نفس از قوه شهویه بیشتر است از قوه عاقله(پس خدا بیامرزد مردی را که شهوت را از خویش دور کرده از پیروی خواهش و آرزوی نفس باز ایستد، زیرا این نفس مشکلترین چیز است برای باز داشتن)از شهوترانی(و همیشه بر اثر خواهش و آرزو به معصیت شوق دارد. و ای بندگان خدا بدانید که مومن شب صبح نمیکند و صبح را به شب نمیرساند مگر آنکه به نفس خود بدگمان است و پیوسته از او عیب جوئی میکند، و زیادتر از آنچه نموده است)از طاعت و بندگی(از آن میطلبد)لذا نفس بر مومن تسلط نیافته نمیتواند او را فریب دهد(پس مانند کسانی باشید که از شما)به رحمت خدا(پیشی گرفتند و جلو روی شما گذشتند، از دنیا خیمه کندند مانند خیمه کندن کوچ کننده، و)مدت زندگانی(آن را بسر رساندند مانند طی کردن منزلها)که چگونه دلبستگی بدنیا و متاع آن نداشتند(. و بدانید این قرآن پنددهنده ای است که)در ارشاد و براه راست(خیانت نمیکند، و راهنمائی است که گمراه نمینماید، و سخن گوئی است که)در گفتارش(دروغ نمیگوید، و کسی

بـا این قرآن ننشـست (قرائت ننمـوده در آن تـدبر و انـدیشه نکرد) مگر آنکه چون از پیش آن برخاسـته (قرائت و انـدیشه را به پایان رساند) هدایت و رسـتگاری او افزایش یافت یا کوری و گمراهی او کم گردید. و بدانید کسی را بعد از (آموختن) قرآن (و تـدبر در معـانی و عمـل باحکـام آن) نیازمنـدی نیست (تـا برای دنیـا و آخرت خود چیزی بیاموزد) و نه برای کسـی پیش از (آشـنا شدن به) قرآن بی نیازی است (تا راه صـلاح و فساد را به وسـیله علوم و کتابها دانسته به آن نیازمند نباشد) پس بهبودی دردهـای (ظاهری و باطنی و روحی و جسـمی) خود را از آن بخواهیـد، و در سـختی و گرفتاری از آن کمک بطلبیـد، زیرا در قرآن برای بزرگترین درد که کفر و نفاق و تباه شدن و گمراهی میباشد شـفا و بهبودی است، پس به (پیروی از) آن (شـفاء) از خـدا بخواهیـد، و با دوستی (عمل به) آن به خـدا روآوریـد، و آن را وسـیله خواهش از بنـدگانش قرار ندهیـد، زیرا بندگان به (چیزی) ماننـد قرآن به خـدا رو نیاوردنـد (برای درخواست از خدا و تقرب به او قرآن را بهترین وسـیله دانسـتند. و بدانید قرآن)در قیامت(شفاعت کننده ایست که شفاعتش پذیرفته میگردد، و راستگوئی است که گفتارش تصدیق میشود،

و کسی را که قرآن روز قیامت شفاعت کرد)به درستی گفتار و کردارش گواهی داد(شفاعتش درباه او قبول میشود، و کسی را که قرآن روز قیامت)نزد خداوند سبحان(زشت دانست)به کفر و انفاق و بدرفتاری و شهوترانی او گواهی داد(گفتارش به زیان او تصدیق میگردد، زیرا روز قیامت نداء کننده ای فریاد میکند: آگاه باشید هر کشتکاری در عاقبت عمل و کشته خود گرفتار است مگر کشتکاران قرآن پس شما از کشت کنندگان و پیروان آن بوده آن را راهنمای بسوی پروردگارتان قرار دهید، و از آن اندرز بگیرید، و اندیشه هایتان را که بر خلاف آن است متهم سازید)در گفتار و کردار به اندیشه ها اعتماد نداشته باشید(و خواهشهای خود را در برابر آن خیانتکار بدانید)طبق هوای نفس آن را تفسیر و تاویل ننمائید که به عذاب گرفتار خواهید شد(.

کار نیکوکار نیکو (خدا را بسیار عبادت و بندگی کنید و به اندک آن اکتفا نمائید) پس آن را به پایان برسانید، آن را به پایان برسانید، و استوار باشید، استوار باشید (در امر دین استقامت داشته باشید و از راه راست پا بیرون ننهاده به هر طرف رو نیاورید، و در معاصی) شکیبائی گزینید شکیبائی گزینید (و از پیروی خواهشهای نفس خودداری نمائید) بپرهیزید، بپرهیزید (از آنچه خدا نهی فرموده دوری کنید) شما را عاقبت و خاتمه ای هست، خود را به آن (بهشت جاوید) برسانید، و برای شما پرچم و نشانه ای است (پیغمبر اکرم و اوصیاء آن حضرت) پس (برای رسیدن به حسن عاقبت) به نشانه خودتان هدایت و رستگار شوید، و اسلام را فائده و سودی است (سیادت و سعادت همیشگی) آن را بدست آورید، و به خدا رو آورید و حق او را آنچه بر شما واجب کرده و احکام خود را که برایتان (در قرآن و سنت) بیان فرموده انجام دهید، من روز قیامت برای شما گواه، و (برای نجات و رهائی از عذاب) از طرف شما حجت و دلیل می آورم.

آگاه باشید آنچه پیش از این مقدر بود (خلافت خلفاء و انتقال به آن حضرت) واقع شد، و آنچه حکم و اراده خدا به آن تعلق گرفته پی در پی (فتنه ها و خونریزیهای بعد از این) پیش خواهد آمد، و من از روی وعده خدا و حجت او (قرآن کریم با شما) سخن میگویم: خدایتعالی (در س ۴۱ ی ۳۰) فرموده: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لاتخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنه التی کنتم توعدون یعنی آنانکه گفتند: پروردگار ما خدا است (به ربوبیت و وحدانیت او اقرار کردند) پس (بر آن) ایستادگی نمودند (اوامر او را انجام داده نواهیش را مرتکب نگشتند، هنگام مرگ) فرستگان بر ایشان نازل شوند (و بگویند) که (از سختیها) نترسید، و (به آنچه از دست دادید) اندوهگین نباشید، و مژده باد شما را بهشت که (در دنیا به آن) وعده داده شده بودید و شما که گفتید: پروردگار ما خدا است، پس (طبق اقرار خود) به عمل به کتاب و راه روشن دستور و فرمان و طریق شایسته عبادت و بندگیش ایستادگی کنید، و از آن راه خارج نشوید، و بدعتی در آن نگذارید، و با آن مخالفت نکنید، زیرا کسانیکه از آن راه قدم بیرون نهادند روز قیامت به رحمت خدا راه ندارند، پس برحذر باشید

از تغییر و تبدیل خلق و خوها (بپرهیزید از نفاق و دوروئی: راستگوئی، دروغگوئی، سخن چینی و مصلح شدن) و زبان را یکی قرار دهید (یک جور سخن گوئید) و مرد باید زبان خود را نگاه دارد (بیجا لب بگفتار نگشاید) زیرا زبان به صاحب خود سرکش است (اگر عنانش را رها کند او را در مهلکه انداخته تباه گرداند) سوگند به خدا نمی بینم بنده پرهیزگاری را پرهیزکاریش به او سود بخشد تا اینکه زبانش را (از دروغ و تهمت و غیبت و دشنام و سخن چینی و مانند آنها) نگاهدارد (وگرنه پرهیزش سودی ندارد، زیرا پرهیزکار سودمند نگردد مگر بر اثر اجتناب و دوری از جمیع معاصی) و به تحقیق زبان مومن پشت دل او است (سخنش از روی دل و اعتقاد میباشد) و دل منافق پشت زبان او است (به آنچه میگوید اعتقاد ندارد) زیرا مومن چون بخواهد سخنی گوید در آن تامل و اندیشه کند، اگر نیکو و صلاح بود بیان کند، و اگر بد و ناروا بود میپوشاند (از گفتن خودداری مینماید) و منافق آنچه به زبانش برسد میگوید و نمیداند کدام سخن برای او سود دارد و کدام زیان!! و رسول خدا، صلی الله علیه و اله، فرمود: ایمان بنده مستقیم و استوار نیست تا اینکه دل او استوار باشد، و دل او استوار نیست تا اینکه زبانش استوار باش

د (زیرا زبان ترجمان دل است، و استقامت دل بسته به زبان است) پس کسیکه از شما توانا باشد که خداوند سبحان را ملاقات کند (مشمول رحمت او گردد) در حالیکه از خون مسلمانان و دارائی آنها دستش پاک، و از هتک آبرو و شئون آنان زبانش سالم باشد، باید چنین کند (از شرائط اسلام و لوازم ایمان است که بایستی مسلمان از زبان و دست مسلمان آسایش داشته باشد).

بندگان خدا بدانید مومن در این سال حلال میداند آنچه را که در سال گذشته حلال میدانسته، و حرام میداند آنچه را در سال پیش حرام میشمرده (حلیت و حرمت چیزی چون از روی کتاب و سنت نزد صاحب ایمان ثابت شد همیشه طبق آن حکم میکند، بخلاف غیر مومن که بر اثر فساد و عقیده به رای و اجتهاد نادرست خود حلال و حرامی را که در کتاب و سنت ثابت شده تغییر میدهد) و بدعتهائی را که مردم احداث کرده اند (احکامی که خلفاء بنا گذاردند مانند بینه و گواه خواستن ابوبکر از حضرت فاطمه- علیهاالسلام در باب فدك با اینکه بینه با مدعی است، و جزیه گرفتن عمر زیادتر از آنچه پیغمبر مقرر فرموده بود، و مقدم داشتن عثمان خواندن خطبه را بر نماز در عید فطر و اضحی با اینکه باید بعد از نماز خوانده شود، خلاصه این نوع بدعتها) آنچه را به شما حرام شده است حلال نمیگرداند، بلکه حلال آن است که خدا حلال کرده و حرام آن است که خدا حرام فرموده، و کارها را بر اثر تجربه و آزمایش محکم و استوار نموده اید (اندیشه بکار بردید تا نیك از بد و حق از باطل بشما آشکار گردید) و به پیشینیان پند داده شدید (خداوند سبحان در قرآن کریم فرموده که نیکوکاران سعادتمند تو بدکاران به عذا

ب گرفتار شدند(و برای شما مثلها زده شده)در قرآن کریم برای امتیاز حق از باطل مثلها بیان گردیده(و بسوی امر روشن)دین اسلام که درستی آن بر همه آشکار است(دعوت شدید، پس کر نمیماند از آن)گوش نمی بندد(مگر کسی که)گوش دل او(کر باشد، و کور نمیماند از آن)چشم بر هم نمینهد(مگر کسیکه)چشم دلش(کور باشد!! و کسی را که خدا به سبب گرفتاری و آزمایش در امور نفع نرسانیده به موعظه و پند سود نبرده است)زیرا تاثیر بلاء و آزمایش در امور محسوسه از تاثیر پند و اندرز بیشتر است(و او را از جلو رویش)پیاپی(نقصان و زیان برسد تا اینکه)بر اثر فزونی نادانی و گمراهیش(منکر و زشت را معروف و معروف و پسندیده را منکر شناسد، و مردم دو دسته اند)اول:(کسیکه پیرو شریعت است)گفتار و کردارش طبق کتاب و سنت میباشد(و)دوم:(آنکه احداث کننده بدعت میباشد که)پیرو نفس اماره و شیطان است، و(نیست با او از خداوند دلیل آشکار نه از سنت)پیغمبر اکرم(و نه از قرآن کریم، و خداوند سبحان هیچکس)از پیروان پیغمبران پیشین(را پند نداد به)پندی(مانند این قرآن)زیرا منظور از پند و اندرزها سوق مردم است بطرف حق و ارشاد به راه سعادت و نیکبختی و قرآن برای رسیدن به

این مقصود جامع است و این خود بزرگترین لطف حقتعالی است نسبت به مسلمین(که ریسمان محکم و استوار خدا است)هرگز گسیخته نمیشود، و هر کس به آن چنگ زند از بدبختی دنیا و عذاب آخرت رهائی مییابد(و راه او است که)به هر که قدم در آن نهد(خیانت نمیکند، و در آن است بهار دل)چون تلاوت آیات و اندیشه در معانی آنها رویاننده انواع گلهای علوم و معارف میباشد(و چشمه های علم و دانش)زیرا هر یک از آیات آن جلادهنده دلها است از زنگ نادانی و گمراهی، و چون در قرآن چشمه های علوم و معارف است، پس اگر علوم دیگر نیز دل را جلا دهد برای آن است که آن علوم به قرآن منتهی میگردد، پس در حقیقت قرآن دل را جلا داده است(با اینکه یادآوران)قرآن و عمل کنندگان به آن(رفتند، و فراموش کاران یا آنانکه فراموشی را بخود بسته اند مانده اند، پس)اگر چه پند در شما اثر ندارد با این حال میگویم:(اگر خیر و نیکوئی را دیدید به آن کمک کنید)بجا آورید(و هر گاه شر و بدی دیدید از آن بگذرید)دور گردید، یعنی از امر و نهی امام علیه السلام پیروی کرده از مخالفین او و بیعت شکنان بیزاری جوئید(زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله میفرمود: ای پسر آدم نیکوئی کن و بدی را رها نما و

چون چنین کردی تو خوش رفتار و میانه رو هستی (در وسط راه حق قدم نهاده ای که هرگز گم نمیشوی).

آگـاه باشـید ظلـم بر سـه قسـم است: ظلمی که آمرزیـده نمیشـود، و ظلمی که بـازخواست میشـود، و ظلمی که آمرزیـده شـده بازخواست نمیشود، اما ظلمی که آمرزیده نمیشود شـرک به خدا است، خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۴ ی ۴۸) میفرماید: ان الله لایغفر ان یشـرک به یعنی خدا نمی آمرزد کسـی را که به او شرک آورد، و اما ظلمی که آمرزیده میشود ظلم بنده است بر نفس خود در بجا آوردن برخی گناهان کوچک (در صورتیکه اصـرار بر آن نداشـته باشـد، زیرا اجتناب و دوری از کبائر و گناهان بزرگ کفاره ایست که گناه کوچک را پوشانـده جلو نمیدهـد) و اما ظلمی که بازخواست میشود ظلم بنـده است بنـده دیگر را، قصـاص و تلافی در آخرت سـخت و دشوار است، و قصـاص در آنجـا بـا زخـم کاردها و زدن تازیانه ها نیست، ولی قصاصـی است که زخم و تازیانه نزد آن کوچک شـمرده میشود (از این بیان فهمیـده میشود آنانکه به آل محمد، علیه السـلام، ظلم نموده انـد به سـختی بازخواست شـده به عذاب گرفتار خواهند شد) پس از دورنگی و دوروئی در دین خدا بپرهیزید (این جمله اشاره است به گروهی که در بیعت نمودن با آن حضرت متوقف بودند، و آنان که بیعت را شکستند) زیرا اجتماع (دست به دست دادن و یکی شدن) در آنچه حق است و آن را م

یل ندارید بهتر است از تفرقه و جدائی در آنچه باطل است و آن را دوست میدارید، و خداوند سـبحان بر اثر تفرقه و جدائی به هیچکس از گذشتگان و باقیماندگان خیر و نیکوئی عطاء نفرموده. ای مردم خوشا به حال کسی که زشتی و بدی خودش او را از زشتیهای مردم نگاه دارد، و خوشا به حال کسـیکه در خانه خود بنشیند (فتنه و فساد برپا ننماید، و برای امر به معروف و نهی از منکر و جلـوگیری از تباهکـاری آمـاده باشـد) و روزی خـود را بخـورد (طمـع بـه مـال دیگران نداشـته باشـد) و بـه اطـاعت پروردگارش مشـغول بوده و بر گناه خویش بگریـد (توبه و بازگشت نماید) و در نتیجه سـرگرم بکار خویشـتن باشد و مردم از (دست و زبان) او در آسایش باشند.

خطبه ۱۷۶–درباره حکمین

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (با خوارج نهروان) درباره ابوموسی اشعری و عمرو ابن عاص: پس از یاغی شدن خوارج نهروان بر امام علیه السلام و اعتراض به اینکه چرا در دین خدا مردم را حکم قرار دادی و اکنون که بر زیان حضرتت حکم داده اند حکمشان را نمی پذیری، و آن حضرت در پاسخشان فرمود:(رای بزرگان شما بر این قرار گرفت که دو مرد)ابوموسی اشعری و عمرو ابن عاص(را برگزیدند)تا بین حق و باطل حکم کنند(و ما از ایشان پیمان گرفتیم که طبق قرآن عمل کرده از آن تجاوز ننمایند، و زبانشان با آن بوده و دلشان پیرو آن باشد)نه آنکه در ظاهر خود را پیرو آن خوانده و در باطن طبق اندیشه خودشان حکم دهند(پس هر دو گمراه شده از قرآن دست کشیده حق را رها کردند و حال آنکه آن را میدیدند)میدانستند جز من کسی لیاقت خلافت ندارد(ولیکن چون) میل و خواهششان ظلم و ستمگری و عادت و روش ایشان کجی و نادرستی (قدم نهادن در گمراهی) بود (دانستند و بر خلاف حق حکم دادند) و قرار ما با آنان در دادن حکم به راستی و درستی و عمل به قرآن بر اندیشه و حکمی که از روی ظلم و ستم دادند پیشی گرفت، و دلیلی که در دست ما است از آن هنگام است که از راه حق قدم بیرون

نهاده بر خلاف قرارداد حکم به باطل و نادرست دادند (خلاصه چون با ایشان شرط کردیم که طبق قرآن عمل نمایند، و از روی هوای نفس حکم دادند، پس ما حق داریم که حکمشان را نپذیریم).

خطبه ۱۷۷-در صفات خداوند

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در اول خلافت خود راجع به اوصاف خداوند سبحان و مدح حضرت رسول صلی الله علیه و اله و اندرز به شنوندگان): خدایتعالی را کاری از کار دیگر باز نمیدارد (زیرا کسی را کاری از کار دیگر باز میدارد که یا نقصان در علم و دانائی او باشد یا بر اثر محدودیت قدرت و توانائی، و خداوند متعال چون به همه چیز دانا و توانا است هیچ کار او را از کار دیگر مشغول نمیگرداند) و او را زمان تغییر نمیدهد (چون خالق زمان و محیط بر آن و واجب الوجود است، و تغییر یافتن از لوازم ممکن باشد) و زبانی نمیتواند (کنه ذات و حقیقت) او را وصف نماید، شماره قطره های آب و ستاره های آسمان و آنچه باد در هوا پراکنده کند و حرکت مور بر سنگهای سخت و خوابگاه مورچه های کوچک در شب تار از او پوشیده نیست، جای افتادن برگها و نگاه کردن از زیر چشمها را میداند، و گواهی میدهم که معبودی نیست جز خدا که مانندی برای او نبوده و در هستیش شک و تردید و دین و آفرینشش را انکاری نیست، همچون گواهی کسی که نیت او راست (از صمیم قلب) و باطنش (از ریا و خودنمائی) پاکیزه، و یقین و باورش (از شبهات) پاک، و میزانهایش سنگین (کردار نیکش بسیار) باشد،

و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده او است که از بین آفریده های او انتخاب و برای بیان احکام او اختیار، و به الطاف گرانبهای او اختصاص یافته، و برای رساندن پیغامهای نیکوی او برگزیده شده، و به سبب او نشانه های هدایت و رستگاری آشکار و تاریکی کوری و گمراهی روشن گردیده است.

ای مردم، دنیا آرزومند و اعتماد دارنده به خود را میفریبد، و به کسیکه به آن شیفته شده (و آن را برای شخص خودخواهان است) بخل نمیورزد (او را دچار آلودگیها میسازد) و به کسیکه بر آن تسلط یابد (متاع آن را بدست آورد) غلبه خواهد یافت (نابودش خواهد نمود) و سوگند به خدا هرگز قومی در فراخی نعمت و خوشی زندگانی نبوده اند که خوشی ایشان زائل شده باشد مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شدند (چنانکه در س ۱۳ ی ۱۱ میفرماید: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی خدا تغییر نمیدهد آن را که در گروهی است تا هنگامیکه آنچه در نفسهاشان است تغییر دهند، یعنی اخلاق پسندیده را به خوهای زشت تبدیل نمایند. و در س ۱۶ ی ۱۱۲ میفرماید: و ضرب الله مثلا قریه کانت امنه مطمئنه یاتیها رزقها و غدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون یعنی خدا مثل آورد دهی را که اهل آن از سختیها آسوده و آرمیده بودند و از هر سو روزی فراوان به آنها میرسید، پس شکر نعمتهای خدا را بجا نیاوردند، خداوند هم لباس گرسنگی و ترس را به ایشان پوشانیده مزه سختی و گرفتاری را به آنها چشانید، و بر اثر آنچه به جا آوردند آنان را به

هر گونه سختی و گرسنگی مبتلی نمود(زیرا)ایشان با کفران نعمت و بجا آوردن گناه اگر مستحق نعمت بودند، منع نعمت از آنها منع از مستحق بود که عین ظلم و ستم است، و ظلم بر خدا محال است، چنانکه در س ۸ ی ۵۱ میفرماید:(ان الله لیس بظلام للعبید یعنی خدا بر بندگان، ستمگر نمیباشد)مقصود از فرمایش امام علیه السلام آنست که غالبا سبب زوال نعمت مرتکب شدن گناهان است، نه آنکه عمومیت داشته باشد، زیرا بسا خداوند از جهت امتحان و آزمایش یا به جهت کفاره گناهان کوچک یا بلند نمودن مقام و منزلت، نعمت بعضی از بندگان را گرفته، و آسایششان را به سختی و گرفتاری تبدیل مینماید، چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۱۵۵ میفرماید: و لنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین ی ۱۵۶ الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون ی ۱۵۷ اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المهتدون یعنی شما را می آزمائیم به ترس و گرسنگی و کمبود در دارائیها و نفسها و فرزندان، و در این آزمایش مژده ده شکیبایان را، آنانکه چون اندوهی به ایشان روآورد میگویند: ما به رضای خدا خوشنود و بسوی او باز میگردیم، از جانب پرورگارشان درودها

و رحمت و مهربـانی بر ایشان باد که آنان راه یافتگاننـد(و اگر مردم هنگامیکه سـختیها به ایشان رو آورد و نعمتها از آنها زائل گردد، بـا نیتهـای راست و دلهـای شـیفته به پروردگارشان پناه ببرنـد، آنچه از دست رفته به آنها باز میگردانـد، و هر فسادی را برای ایشان اصـلاح میفرماید، و من)از رفتار زشت شما در پیروی آنانکه خلافت را غصب کرده طبق وصیت پیغمبر اکرم عمل ننمودند(میترسم)مانند مردم زمان جاهلیت(در فترت واقع شوید)از آئین پیغمبر دور شده به مرور از دین دست برداشـته بر اثر نادانی و گمراهی از اندیشه های نادرست پیروی نمائید(و کارهائی گذشت)خلفائی به ناحق روی کار آمدند(که شما به آنها نائل شـده از حق دست کشـیدید و نزد من مردم ناپسـندیده بودید، و اگر روشـی که)در زمان رسول خدا صـلی الله علیه و اله(داشتید بشـما باز گردد)بعد از زشتیها(از نیکبختان خواهید شد، و بر من نیست جز سـعی و کوشـش)در اصـلاح امور و اندرز دادن(و اگر میخواسـتم)گفتـار و کردار زشت شـما را در زمـان سه خلیفه(بگـویم میگفتم)ولیکن مصـلحت در عفـو و چشـم پوشی از آنها است(خدا آنچه را که گذشت عفو و بخشش فرماید.

خطبه ۱۷۸-پاسخ به ذعلب یمانی

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در وقتی که ذعلب یمنی از آن بزرگوار پرسید: یا امیرالمومنین آیا پروردگار خود را دیده ای؟ امام علیه السلام فرمود: آیا چیزی را که نمی بینم پرستش مینمایم؟! (با اینکه عبادت و پرستش مستلزم سخن گفتن و درخواست رحمت و مغفرت و خضوع و فروتنی است و این نوع امور در حضور و رویت انجام میگیرد) پس (سائل گمان کرد مراد از دیدن پروردگار دیدن به چشم است، لذا) گفت: چگونه او را می بینی؟ (با اینکه دیدن او ممکن نیست) امام علیه السلام فرمود: چشمها او را آشکار درک نمیکند، لکن دلها به وسیله حقائق ایمان (تصدیق بوجود و وحدانیت و ربوبیت و سائر صفات) او را درک مینماید، به هر چیز نزدیک است (احاطه دارد) ولی چسبیده نیست، و از هر چیز دور است ولی جدا نیست (زیرا نزدیکی با چسبیدن و دوری با جدا بودن از لوازم جسم است) گویا است (ایجاد سخن میکند) بدون تفکر و اندیشه (زیرا اندیشه بر اثر نادانی است که خداوند از آن منزه است) اراده کننده (آفریننده) است بدون تصمیم و آماده شدن (زیرا تصمیم گرفتن عبارت است از اراده ای که مقدمه اراده انجام کاری باشد و آن از لوازم جسم است که در انجام کاری مردد است، و اما برای خدای

تعالی که علم عین ذات او است عزم و تصمیم درست نیست چون مردد نمیباشد(ایجادکننده است بدون)کمک(عضوی)از قبیل دست و پا و مانند آنها، زیرا نیازمند به کمک حاجت دارد و او غنی بالذات و بی نیاز است(لطیف است که)از جهت شدت ظهور و آشکاربودنش(به پنهانی وصف نمیشود)چون چیزی بر او احاطه ندارد(بزرگ است)از همه چیز(که به ستمگری)مانند ستمگران مسلط بر زیردستان(وصف نمیشود)زیرا عدل محض است(بینا است که به داشتن حسی)از حواس(وصف نمیگردد)زیرا حواس از صفات ممکن است(مهربان است)از روی فضل و احسان(نه به دلسوزی، خلائق در برابر عظمت و بزرگی او خوار و فروتنند)زیرا همه مقهور مشیت و اراده او هستند(و دلها)در برابر هیبت و عظمتش(از ترس)عذاب(او مضطرب و نگرانند.

خطبه ۱۷۹-در نکوهش یارانش

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است در سرزنش اصحاب خود: خدا را سپاس میگزارم بر امری که واجب و لازم نموده، و بر فعلی که مقدر فرموده، و بر آزمایش نمودن من به (نفاق و دوروئی) شما ای گروهی که هر زمان فرمان دادم پیروی نکردید، و دعوت مرا نپذیرفتید، و اگر (از جنگ با دشمن) شما را مهلت دهند به سخنان بیهوده میپردازید (لاف زده گزاف میگوئید) و اگر جنگی پیش آید ضعف و سستی نشان میدهید (از ترس پنهان میشوید) و مردمی را که نزد پیشوا اجتماع میکنند (از امام علیه السلام پیروی مینمایند) طعن زده سرزنش مینمائید و اگر ناچار به سختی (جنگ) گرفتار شوید به قهقری برمیگردید (با اینکه مردم ثابت قدمی نیستید و از هیچ دری به راه نمی آئید از راه لطف و رعیت نوازی میگویم:) دشمن شما بی پدر (و مربی) باد (نه شما) منتظر چه هستید در (تاخیر) یاری کردن و سعی و کوشش بر (گرفتن) حقتان؟ مرگ یا خواری برای شما است (یکی از این دو شما را دریابد یا کشته شدن در میدان جنگ یا ذلت و بیچارگی از دشمن که از کشته شدن سخت تر است) سوگند به خدا اگر اجل من برسد- و البته خواهد رسید- بین من و شما جدائی می افکند در حالیکه از بودن با شما بیزار و تنها مانده ام

(با نفاق و دوروئی و کردار زشت شـماماننـد آن است که چون از دنیا بروم یاوری نداشـته ام) اجر شـما با خـداست!! آیا دینی نیست که شـما را گرد آورد (تـا به یکـدیگر کمـک کنیـد) و غیرتی نیست که شـما را (بجلوگیری از دشـمن) آماده سازد، آیا شگفت نیست که معـاویه سـتمگران فرومـایه را میخوانـد و از او پیروی میکننـد بـدون اینکه ایشـان را کمـک و بخششـی نمایـد (اسباب جنگ برای آنها فراهم کرده و پولی به ایشان بدهد) و (چون معاویه به افراد چیزی نمیداد و فقط به روسای قبائل عرب بسیار بخشش مینمود آنان را طرفدار خود میگردانید و سائر مردم از جهت تعصب فامیلی یا به سبب بخشش کمی که از روساء مییافتنـد و یا به رسوم ایلی یا به گول خونخواهی عثمان ایشان را پیروی مینمودند، و امیرالمومنین، علیه السـلام، به رئیس و پیرو یکسان کمک و بخشـش میفرمود، از این جهت روسا دلخوشـی از آن حضـرت نداشـتند، و پیروان هم در راه آنها میرفتند، لذا میفرمایـد:) من شـما را در حالیکه بازمانـده اهل اسـلام و باقیمانـده مردم مسـلمانید با کمک و بخشـش به اندازه سـهم هر یک دعوت مینمایم و شما از دور من پراکنده شده مخالفت میکنید؟! رضایتی از امر و فرمان من ندارید تا از آن خوشنود گردید، و نه خشم و رنجشی تا بر آن

اجتماع نمائید (در کار من پیوسته نفاق و دوروئی میکنید، نه در اطاعت و پیروی ثابت قدمید و نه در مخالفت یک رو و یک سخن، کاش یک راه پیش گرفته مرا از کشاکش این درد و اندوه میرهاندید) و برای من دوست ترین چیزیکه میل دارم ملاقات کند مرا مرگ است (تا از شما برهم که از غم شما جز بمرگ نتوان رست) بتحقیق (معارف و حقائق) قرآن را بشما یاد دادم، و با حجت و دلیل بین شما حکم کردم و شما را به آنچه نمیشناختید آشنا گردانیدم، و آنچه را که از دهن بیرون می افکندید بشما گوارا ساختم (چیزهائی را که از روی نفهمی به بدی تلقی میکردید خوبی آنها را به شما آشکار نمودم) کاش کور میدید یا خفته بیدار میگشت (من شرط ارشاد و راهنمائی را بجا آوردم حالا اگر کور نبیند و خفته بیدار نگردد تقصیر من نیست) و چه بسیار نزدیک به جهل و نادانی به (احکام) خدا هستند گروهی که پیشوایشان معاویه است و آموزگارشان پسر زانیه (عمرو ابن عاص که قصه مادرش در شرح سخن هشتاد و سوم گذشت).

ص: ۵۸۶

خطبه ۱۸۰-پیوستگان به خوارج

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است، یکی از اصـحابش (عبـدالله ابن قعین) را فرسـتاد تا خبر آورد از گروهی (خریت ابن راشـد رئیس بنی نـاجیه و پیروانش) که از سپاه کوفه (در جنگ صـفین) بودنـد، و (پس از جنگ با اهل شام) می خواسـتند به خوارج نهروان ملحق شوند و از آن حضرت، علیه السلام میترسیدند، چون آن مرد برگشت آن بزرگوار پرسید: آیا ایشان ایمن بوده بجا مانـده اند، یا اینکه ترسیده کوچیده اند؟ آن مرد گفت: یا امیرالمومنین کوچ کرده اند. امام علیه السـلام فرمود: ایشان را دوری (از رحمت خـدا) باد چنانکه قوم ثمود (نافرمانی نموده و ناقه صالـح را پی کرده از رحمت خـدا) دور گشـتند (و تباه شدنـد) آگـاه بـاش چون نیزه هـا به طرف آنهـا راست گردد و شمشـیرها بر فرقشـان فرود آیـد از کاری که کرده انـد پشـیمان میشونـد، امروز شـیطان خواسـته آنان را (از ما) جدا نموده پراکنده گرداند (و پیرو خویش قرار دهد) و فردا (ی قیامت) از آنها بیزاری جسـته دوری مینمایـد، پس بس است ایشان را (اسـتحقاق عذاب) بیرون رفتن از (راه) هدایت و رسـتگاری، و افتادن در (وادی) گمراهی و کوری، و اعراض از (پیروی) حق، و طغیـان و سرکشـی در (جـاده) ضـلالت. (قصه کشـته شـدن خریت ابن راشد با پیروانش به

دست معقل ابن قیس در شرح سخن چهل و چهارم گذشت(.

خطبه ۱۸۱–توحید الهی

از خطبه های آن حضـرت علیه السـلام است، روایت شده از نوف (ابن فضاله) بکالی که (از خواص اصـحاب امام علیه السـلام است. در یمن شـهری به نام صنعاء است که در سمت غربی آن موضعی به نام حمیر است و بکال نام قبیله ای بوده که در آنجا سکوت داشـته اند) گفته: امیرالمومنین علیه السـلام این خطبه را در کوفه برای ما بیان فرمود، در حالیکه بر بالای سنگی که آن را جعده (فرزند ام هانی خواهر حضـرت و) پسـر مبیره مخزومی نصب کرد ایستاده بود، و در تن آن بزرگوار جبه ای از پشم، و بند شمشیر و کفش پایش از برگ درخت خرما (بافته شده) بود، و پیشانی او (از بسیاری سجده) مانند پینه زانوی شتر بود، پس (در مدح ثنای خداوند سبحان و قدرت و توانائی او و ترغیب به تقوی و پرهیزکاری و دل نبستن بدنیا) فرمود: سپاس خدائی را سزا است که بازگشت جمیع خلائق و آخر کارها (ی ایشان) بسوی اوست، او را بر بزرگی احسان و دلیل آشکار (بر یگانگی) و افزونیهـای عطـا و منتش (بـدین اسـلام) سپاسـگزاریم، سپاسـی که حق او را اداء کرده شـکرش را بجـا آورد (به فضل و کرم سپاس نالائق ما را قبول فرماید وگرنه بندگان ادای حق او را بجا آوردن شکرش را توانائی ندارند) و (سپاسگزار را)

به پاداش او نزدیک گرداننده باعث فزونی بخشش او گردد. و از او کمک میطلبیم چون خواستن کسیکه به جود او امیدوار و به رساندن سودش آرزومند و برطرف نمودنش (سختیها را) معتمد و بفضل و کرمش معترف و بکردار و گفتار فرمانبر او میباشد. و به او میگرویم مانند گرویدن کسیکه به (فضل و کرم) او امیدوار است با یقین و باور، و بسوی او (به خداوندیش) روآورده است با ایمان کامل، و برای او خضوع و فروتنی دارد با فرمانبری، و به او اخلاص دارد با اعتقاد بیگانگی او، و او را بزرگ میداند با سپاسگزاری، و (در سختی و گرفتاری) به او پناه میبرد با رغبت و کوشش (چون جزا و ملجا و پناهی نمیشناسد) خداوند سبحان زائیده نشده (از پدری بوجود نیامده) است تا در بزرگواری با او شریک باشد (زیرا والد از نوع ولد و عزیز و بزرگوار است) و نزائیده است (فرزندی نیاورده) تا از بین میراثی باقی گذارد (زیرا زائیدن و از بین رفتن و دیگری را جانشین نمودن از لوازم جسم است) وقت و زمان بر او تقدم نجسته (زیرا او آفریننده وقت و زمان است) و زیادی و کمی پی در پی او را فرا نگرفته است (زیرا لازمه زیادی و کمی تغییر و تغییر مستلزم حدوث و حدوث از لوازم امکان است، خلاصه هیچ صفتی از صفات اجسام و اعراض را دارا نیست تا او را مانند مخلوقات وصف نمائیم(بلکه بسبب آنچه که به ما نموده از نشانه های نظم آراسته و حکم استوار)در آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر وجود و هستی او(بخردها آشکار شده.

پس از جمله دلیلها و گواهان بر آفرینش او خلقت آسمانها است که بدون ستون ثابت و برقرار و بی تکیه گاهی برپا شده است، خداوند آنها را خواند)خواست ایجاد کند(پس از روی اطاعت و فرمانبری بدون توقف و درنگ)دعوتش را(پذیرفتند)موجود گشتند(و اگر نبود اقرار)زبان حال(ایشان بر)ثبوت(ربوبیت و اعتراف آنها به اطاعت و بندگی، آنها را موضع عرش خود و محل)مقربین از(فرشتگان و جای بالا بردن گفتار نیکو و کردار شایسته بندگانش قرار نمیداد، ستاره های آنها را نشانه ها قرار داد تا شخص حیران و سرگردان در آمد و شد راههای گشاده اطراف زمین به آنها راه جوید، روشنی نور آنها را تاریکی زیاد پرده شب تار نپوشانده، و پرده های سیاه شبهای تاریک توانائی برطرف نمودن درخشیدن نور ماه را که در آسمانها آشکار است ندارد، پس منزه و آراسته است خداوندی که بر او پوشیده نیست سیاهی شب تار و نه آرام گرفته های شب در گوشه های زمینهای گود و در قله کوههای تیره رنگ

نزدیـک به هم، و بر اوپوشـیده نمیباشـد آوازی که در افق و گوشه آسـمان از رعـد می آیـد، و برقهای ابر که پراکنـده و نابود میگردد (از انظار پوشیده میماند) و برگی که (بر زمین) می افتد و آن را بادهای جهنده که به سقوط ستارگان نسبت میدادند و باریـدن باران از جای خود دور میگرداننـد (چون بادیه نشـینان اعراب جاهلیت از روی عقیده نادرست آثار سـماوی مانند باد و باران و سـرما و گرما را به سـقوط سـتارگان نسـبت میدادند و آنها را موثر میدانسـتند، لذا امام علیه السـلام به عقیده آنها اشاره فرموده) و میداند هر قطره باران کجا افتاده و کجا قرار میگیرد، و مورچه ریز از کجا میشـکد و بکجا میبرد، و روزی پشه را چه چیز کفایت میکند، و ماده در شکمش (هنگام آبستنی) چه بار دارد (نر یا ماده).

و سپاس سزای خداوند است که پیش از آنکه کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا جن یا آدمی موجود شود بوده است (زیرا از بـدیهیات است که ایجاد کننده پیش از موجود بایستی باشد) به اندیشه دریافته و به فهم تعیین نمیگردد، و درخواست کننده ای او را مشغول نمینمایـد (زیرا ذات او عیـن علـم اسـت و غفلـت در علم راه نمییابـد) و عطـاء و بخشـش (خزانه نعمت) او را کم نمیگردانـد (زیرا بمحض اراده هر چه بخواهـد ایجـاد میفرمایـد) و به چشم دیـده نمیشـود، و نمیتوان گفت در کجـا است، و بهماننـد آن وصف نمیشود، و به کمک عضوی (ماننـد دست و پا) نمی آفریند، و به حواس درک نمیگردد (زیرا جسم نیست که این اوصاف که از لوازم جسم در او باشـد) و به مردم قیاس (تشبیه) نمیشود (زیرا ماننـدی نـدارد) خداوندی است که با موسـی سخن گفت سـخنی (که آن را ایجاد فرمود) و از آیات خود امر بزرگی را به او نمود (که آن سـخن بود) بدون اعضاء و آلتها، و گویـائی و زبانکهـا (کـه در حلق واقع است و به وسـیله آن صـدا بیرون می آیـد). بلکه اگر راست گـوئی ای کسـیکه برای توصـیف پروردگارت به خود رنج میدهی وصف کن جبریل و میکائیل و سـپاه فرشـتگان مقرب درگاه خداوند را که در غرفه های پاک و پاکیزه ساکنند (و از عظمت

و بزرگی پروردگار(سرها به زیر افکنده و عقلهاشان حیران و ناتوان است از اینکه بهترین آفرینندگان را وصف نمایند)پس چون آنها نمیتوانند به کنه ذات او پی برند تو بنده ضعیف به طریق اولی از درک حقیقت او عاجز و ناتوانی(و به صفات کسانی درک میشوند که دارای شکلها و ابزارها هستند و آنکه مدت او به سر آید زمانیکه پایانش به نیستی بکشد، پس خدائی جز او نیست)که اگر بود البته درک میشد(هر تاریکی را به نور خود روشن گردانیده و هر نوری را به سبب تاریک کردن خویش تاریک نموده)روشنی هدایت بر اثر لطف و تاریکی گمراهی نتیجه قهر او میباشد(.

سفارش میکنم شما را ای بندگان خدا به پرهیزکاری و ترس از خدائی که لباس آراسته بشما پوشانید (تا از سرما و گرما محفوظ مانید) و وسائل زندگانی را برایتان فراهم آورد (پس چرا با معصیت و نافرمانی نعمت و بخشش او را کفران مینمائید) و (چرا از او دوری گزیده به دنیا دل بسته اید، در صورتیکه) اگر کسی برای ماندن در دنیا وسیله بدست می آورد یا برای بر طرف نمودن مرگ راه می یافت آن کس سلیمان فرزند داوود، علیه السلام، بود که بر جن و انس تصرف و پادشاهی داشت علاوه بر منصب پیغمبری و مقام و منزلت بزرگ، پس (با داشتن جمیع وسائل دنیوی و اخروی از همه کس برای ماندن در دنیا سزاوارتر بود، ولی) چون روزی مقدر خود را بکار برد، و مدت زندگانی را بپایان رساند کمانهای نیستی

بـا تیرهـای مرگ او را از پـای درآوردنـد (دنیا را بـدرود فرمود) و شـهرها از او خالی و خانه ها تهی مانـد و دیگران آنها را به میراث بردند، و شـما را در روزگارهای گذشـته عبرتی است (که ببینید پیشـینیان چگونه دست از این جهان شسـته اند) کجایند عمـالقه و فرزنـدانشان (عمـالقه گروهی بودنـد از اولاـد عملیق ابن لاـوذ ابن ارم ابن سـام ابن نوح پادشاه یمن و حجاز با دولت بیحد که بنیانشان کنده شد) کجایند فراعنه (پادشاهان مصر) و فرزندانشان (که از آنها اثری نماند) کجایند مردم

شهرهای رس (رس نام چاه بزرگی بود که مردم در کنار آن گرد آمده درخت صنوبر را که شاه درخت میگفتند و آن را یافث ابن نوح کاشته بود پرستش مینمودند، و خداوند آنها را هلاك و نابود ساخت) که پیغمبران را کشتند، و احکام فرستادگان خدا را خاموش کردند (از بین بردند) و شیوه های گردنکشان را زنده کردند (به آنها رفتار نمودند) کجایند کسانیکه با لشگرها به هر طرف رفته هزاران را شکست میدادند و سپاهها گرد آورده شهرها بناء میکردند؟!

قسـمتی از این خطبه است (درباره امام منتظر عجل الله تعالی فرجه): (امام زمان علیه السلام) سپر حکمت (علم به حقائق اشیاء و زهد و عبادت) را پوشیده و آن را با شرائطش که عبارت است از توجه و شناختن و فارغ ساختن خود را (از علاقه به دنیا) برای آن فرا گرفته، پس حکمت نزد آن حضـرت گم شـده ای است که آن را طلبیـده، و آرزوئی است که آن را درخـواست نموده (اندیشه او همواره متوجه به آنست و به غیر آن نظر ندارد، و چنانکه در اواخر این کتاب امام علیه السلام فرموده: الحکمه ضاله المومن یعنی حکمت گم شـده مومن است که همیشه در صـدد یـافتن آن است) پس آن بزرگوار پنهان شـده گوشه ای اختیار نماید هر گاه (فتنه و تباهکاری بسیار گشته) اسلام غریب (ضعیف و ناتوان) گردد، و (مانند شتر هنگامیکه رنج و آزار بیند) دم خود را به حرکت آورده جلو گردنش را به زمین بچسباند (خلاصه چنان ضـعف آن را فرا گیرد که از پا افتاده از جا برنخیزد، این جمله اشاره به فرمایش حضـرت رسول صـلی الله علیه و اله است که فرموده: بدء الاسـلام غریبا و سـیعود غریبا یعنی اسـلام غریب و تنهـا پیـدایش یـافت و زود است که تنها گردد، یعنی پیرو واقعی نداشـته باشـد) آن حضـرت باقیمانـده های حجت

خدا (ائمه هدی علیهم السـلام) و جانشین جانشینهای پیغمبران او میباشد (اللهم اظهر به العدل، و ایده بالنصر، و انصر ناصریه، و اخـذل خـاذلیه، و اقصـم قاصـمیه، و اقصـم بـه جبـابره الکفر، و اقتـل بـه الکفـار و المنـافقین و جمیـع الملحـدین، امین یـا ارحم الراحمین).

پس امـام علیه السـلام فرمود: ای مردم، من به شـما پنـدهائی دادم که پیغمبران امتهای خود را به آنها پنـد دادنـد، و آنچه را (از مماشات و مهربانی) با شـما بجا آوردم که اوصیاء به آنهائیکه بعد از پیغمبران بودند رفتار کردند، و شما را به تازیانه (نصیحت و انـدرز) خود ادب نمودم به راه راست نیامدید و شـما را به وسـیله ترسانیدنیها (به راه حق) سوق دادم اجتماع ننمودید (پیروی من نکردید)!! اجرتان با خدا آیا پیشوائی غیر از مرا منتظرید که شما را به راه آورده ارشاد نماید؟!

آگـاه باشـید پشـت کرد از دنیـا آنچه رو آورده بـود، و روآورده از آن آنچه پشت کرده بـود (بر اثر پیروی نکردن امـام به حق نیکی دنیا پشت نمود و بـدی آن یعنی کردار زمان جاهلیت پدیـدار گردید) و بندگان نیکوکار خدا عازم کوچ کردن (رفتن از دنیا) شدنـد و کمی دنیا را که بقائی نـدارد به بسـیاری آخرت که فانی نمیگردد فروختنـد (تبـدیل نمودند، و از غم و اندوه آن رهیدنـد، منظـور حضـرت از این جمله گویـا خبر دادن از شـهادت خـود میباشـد) چه زیـان بردنـد برادران (همکیشـان) مـا که خونهاشـان در جنگ صـفین ریخته شـد از اینکه امروز زنـده نیسـتند تا غصه ها به خود راه داده آب تیره بیاشامنـد (سـختی این روزگار را ببینند، خلاصه خوشا حال آنانکه از جهان رفتند و چنین روز را ندیدند)؟! سوگند به خدا (رحمت) خدا را دریافتند، خداوند هم مزدهاشان را عطاء فرمود و آنها را بعد از خوف و ترس (در دنیا) در سـرای امن جا داد، کجایند برادران من که در راه حق سوار شـده و براستی و درستی (عمر به پایان رسانده) گذشـتند، کجا است عمار (ابن یاسـر که در سن بیش از نود سال در صـفین شـهید شد) و کجا است (ابوالهیثم مالک) ابن تیهان، و کجا است ذوالشـهادتین (ابوعماره خزیمه ابن ثابت الانصاری که پیغمبر اکرم

گواهی او را به جای گواهی دو مرد قبول فرمود هنگامیکه آن حضرت اسبی از اعرابی خریداری نموده بود و اعرابی انکار مینموده، حضرت فرمود: ای خزیمه آیا گواهی میدهی، گفت نه یا رسول الله، ولیکن دانستم که اسب را خریداری نموده ای، آیا تو را به آنچه از جانب خدا آورده ای تصدیق مینمایم و بر این معامله با اعرابی تصدیق نمیکنم، پس آن بزرگوار فرمود: گواهی تو چون گواهی دو مرد میباشد(و کجایند هماننداان ایشان)ابن بدیل و هاشم ابن عتبه و غیر آنها(از برادران)همکیشان(آنان که)همگی در جنگ صفین کشته شدند، و(با هم بر مرگ)کشته شدن در راه حق(پیمان بستند، و سرهاشان)بعد از کشته شدن(به سوی معصیتکاران)معاویه و پیروانش(فرستاده شد. نوف گفت: پس از این کلام امام علیه السلام با دست خود به ریش مبارک زده گریه بسیار کرد و فرمود: دردا و دریغا بر برادران)همکیشان(من که قرآن را قرائت نموده آن را استوار دانستند)محترم شمردند(و در آنچه واجب بود اندیشه نموده آن را برپا داشتند)طبق آن عمل کردند(و سنت را زنده کرده بدعت را از بین بردند، به جهاد که خوانده شدند)آن را(پذیرفتند، و به پیشوا اعتماد داشته از او پیروی نمودند. پس از آن به آواز بلند فریاد

نمود: ای بندگان خدا جهاد جهاد، آگاه باشید من در همین روز لشگر می آرایم هر که اراده رفتن به سوی خدا دارد باید برود. نوف گفت: پس از آن حسین علیه السلام را برده هزار لشگر و قیس ابن سعد را برده هزار و ابوایوب انصاری را برده هزار و غیر ایشان را بر شماره های دیگر امیر قرار داد، و اراده بازگشت به صفین داشت (که با اهل شام بجنگند) پس هنوز آدینه نیامده بود که ملعون ابن ملجم، خدا او را لعنت کند، بر آن بزرگوار ضربت وارد آورد، پس لشگرها برگشتند و ما چون گوسفندانی بودیم که شبان خود را گم کرده باشند و از هر طرف گرگان آنها را بربایند (گفته اند: این خطبه آخرین خطبه ای است که امیرالمومنین علیه السلام ایستاده بیان فرموده).

خطبه ۱۸۲-آفریدگار توانا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در حمد و ثنای خدایتعالی): سپاس سزاوار خداوند است که بی دیده شدن (به چشم به آثار و علامات) شناخته شده است، و بدون بردن رنج (و آلت و ابزار، آفریدگان را) آفریننده است، به قدرت و توانائی خود موجودات را آفریده، و به بزرگی و برتری از گردنکشان اطاعت و بندگی طلبید (زیرا هر بزرگی در پیشگاه او بی مقدار است، پس امر به خضوع و فروتنی فرمود) و با بخشش خویش بر بزرگان سرور و مهتر است، و او است خداوندی که آفریده هایش را در دنیا جا داد، و (طبق حکمت و مهربانی) پیغمبرانش را (برای راهنمائی پی در پی) به سوی جن و انس فرستاد تا برای ایشان پرده (نادانی و گمراهی)

دنیا را بردارنـد، و از بـدیها و سـختیهای آن آنان را بترسانند (آگاه سازند) و برای آنها از (بیوفائی) آن مثلها بزنند (سرگذشـتها بیـان کننـد تـا از فریفتگی برهنـد) و آنـان را به نواقص آن بینـا گردانـد، و در حین غفلت و بیخبری ایشان (به زیان معصـیت و نافرمانی) بیاورند سخنی که به آن عبرت گیرند (متنبه گردند) از تغییر حالات مانند تندرستی و خوشی و بیماری و گرفتاری، و (کسب از راه) حلال و حرام آن، و بهشت و ارجمندی که برای پیروان و دوزخ و خواری

که برای گناهکاران آماده فرموده است. خدا را سپاس میگزارم در حالیکه به او رو آورده ام سپاسـی که آفریدگانش را به آن امر فرموده، و هر چیزی را مقـدار و انـدازه ای و هر انـدازه ای را مـدتی و هر مدتی را نامه و نوشـته ای مقرر نموده (که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد).

قسمتی از این خطبه است در وصف قرآن (و اندرز به مردم): قرآن امر کننده (به معروف و) نهی کننده (از منکر) است (خداوند در آن مردم را به طاعات امر و از معاصی نهی فرموده) و (بر حسب ظاهر) خاموش است (زیرا جز حروفی بیش نیست، و در واقع) گویا (است، زیرا همه اخبار و امر و نهی الهی در آن است) و حجت و برهان خدا است بر بندگانش که از ایشان بر (عمل به) آن پیمان گرفت، و آنها را در گرو آن قرار داد (پس از عذاب رهائی نیست مگر به متابعت و پیروی از آن) نور آن را تمام گردانید (راه سعادت و نیکبختی و شقاوت و بدبختی را تا قیامت در آن نشان داد) و دین خود (اسلام) را به سبب آن کامل گردانید، و پیغمبر خود، صلی الله علیه و اله، را در حالی قبض روح فرمود که از تبلیغ احکام قرآن به مردم که موجب هدایت و رستگاری است فراغت یافته بود، پس خدا را به عظمت و بزرگی یاد کنید چنانکه بزرگواری خود را (در قرآن کریم) یاد کرده، زیرا حکمی از (احکام) دین خود را بر شما پنهان نگذاشت، و رها نکرد پسند یا ناپسندی را مگر آنکه نشانی آشکار و علامتی هویدا (در کتاب و سنت) برای آن قرار داد تا باز دارد از آن (چه پسندیده نیست) و امر نماید به آن (چه مورد پسند است

(پس خوشنودی و خواست او و خشم و نهیش در آینده)با گذشته(یکسان است)احکام او تا قیامت تغییر نمیپذیرد، بلکه همیشه حکم هر مسئله همان است که در زمان رسول خدا در قرآن و سنت بیان شده است، و این جمله دلیل بر صحت و درستی مذهب اهل صواب از مخطئه است که قائل هستند به اینکه خداوند سبحان را در هر مسئله ای یک حکم معین است و مجتهدی که به استنباط آن را بدست آورده صواب کار است، و آنکه در استنباط خویش کوشش نموده و حکم واقعی را نیافته خطاء کرده، ولی زیانی متوجه او نمیگردد، بر خلاف اهل خطاء از مصوبه که قائل هستند به اینکه خدایتعالی را در هر مسئله ای طبق آرا گوناگون مجتهدین احکام مختلفه ای است(.

و بدانیـد خداونـد هرگز رضـایت نخواهـد داد برای شـما بـه چیزی کـه بر پیشـینیان شـما از آن به خشم آمـده، و هرگز بر شـما خشمگین نمیشود به چیزیکه بر پیشینیان شما به آن رضایت داده (آنچه در زمان رسول خدا حرام بوده بر شما و آیندگان حرام است، و آنچه واجب بوده واجب، زیرا شـرع محمـد صـلی الله علیه و اله تـا قیـامت مسـتمر است و حکم او بر یـک نفر حکم بر همگان است، پس حکم هر مسـئله ای به طوری است که روز اول تعیین گشـته و در کتاب و سـنت بیان شـده و نسـبت به هیچ زمان و به هیچکس تغییرپـذیر نبوده، و جائز نیست کسـی طبق رای و اجتهاد خود آن را تبدیل نماید که اگر چنین کرد در دین بدعت نهاده است، لذا میفرماید:) و جز این نیست که (باید) در راه آشـکار سیر نموده و به تکرار گفتار مردان پیش از خودتان سخن گوئیـد (بایستی در راه پیشـینیان قـدم نهاده و به رویه ایشان رفتار نمائیـد نه اینکه از پیش خود سـخنی گفته راهی پوئید) بتحقیق خداوند تحصیل روزی زندگانیتان را برای شما ضمانت میکند (شما را از غم و اندوه روزی میرهاند، چنانکه در س ۵۱ ی ۲۲ میفرماید: و فی السماء رزقکم و ما توعدون ی ۲۳ فو رب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون یعنی در آسمان است روزی شما و آنچه

که وعده داده میشوید، پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن راست و درست است مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی چنانکه در گفتن شما شک و تردیدی نیست در راستی و درستی آنچه بیان شد نیز شک و تردیدی نمیباشد(و شما را بر شکر و سپاس ترغیب فرموده و بر شما واجب نموده که به زبانها به یاد او باشید)چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۱۵۲ میفرماید: فاذکرونی اذکرکم اشکروا لی و لاتکفرون یعنی یاد من باشید تا شما را یاد کنم و شکر نعمت من بجا آورده کفران ننمائید(و شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش نموده)چنانکه در قرآن کریم س ۴ ی ۱۳۱ میفرماید: و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله و ان تکفرو فان لله ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله غنیا حمیدا یعنی کسانی که پیش از شما دارای کتاب بودند مانند یهود و نصاری و شما را سفارش نمودیم که از خدا بترسید و اگر کافر شوید، پس برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است، و خدا بی نیاز و ستوده است. پس امر به تقوی برای رستگاری شما است وگرنه خدا به عبادت و پرهیز شما نیازمند نیست(و آن را آخرین مرتبه رضا و خوشنودی خود قرار داده، و از بندگانش خواسته است)که از معاصی پرهیز نموده از او بترسند، و به طاعت بکوشند(پس بترسید از خداوندی که شما در برابر نظر او هستید، و موهای پیشانی و خفت و خیز و نشست و برخاست شما در دست او است)غالب و توانا است که آنچه درباره شما اراده فرماید فوری انجام پذیرد(اگر)راز خویش را(پنهان کنید و با کس نگوئید، میداند)و خوب را پاداش و بد را کیفر میدهد(و اگر آشکار نمائید، مینویسد)یعنی(نگهبانان گرامی)فرشتگانی(را بر شما واداشته که)گفتار و کردارتان را مینویسند،

و(حقی از قلم نمی اندازند)بطوری مواظب هستند که عمل خیر هر چند کوچک باشد چون از شخص صادر گردد از قلمشان نمی افتـد(و بیجـا و نـاکرده را نمینویسـند، و بدانیـد هر که تقوی پیشه گرفته از خـدا بترسـد حقتعالی راه بیرون شـدن از فتنه و تباهیهـا و روشـنائی از تاریکیهـا)ی نادانی و گمراهی(را به او نشان میدهـد، و در آنچه آرزو داشـته)بهشت(جاودان نگاهش میدارد، و او را نزد خود در منزل گرامی در سرائیکه برای)دوستداران(خویش اختیار فرموده وارد نماید، سایه آن سرا عرش و روشـنائی آن خوشـنودی خدا است، و زیارت کنندگان آن فرشتگان و دوستان آن پیغمبران او میباشند. پس)با عبادت خالق و خـدمت به خلـق(به سـوی آخرت بشـتابید و بر مرگهـا)بیماریهـای موجب مرگ(پیشـی گیریـد)پیش از مرگ توشه برداشـته کاری کنید که خدا و رسول راضـی و خوشـنود باشند(زیرا نزدیک است که آرزوی مردم قطع شده و مرگ آنان را دریابد، و بـاب توبه و بـازگشت برایشـان بسـته شود)و در غصه و انـدوه بماننـد(پس)ناگهـان(شـما شبی به صـبح می آوریـد که مانند پیشـینیان خود که بـازگشت)به دنیـا(را درخواست مینمودنـد میباشـید)تـا زنـده هستیـد به چاره کار خویش پرداخته توشه راه بردارید، نه مانند گذشـتگان که از گناهان خویش پشیمان شده بازگشت به دنیا را درخواست مینمایند، وقتی که پشیمانی شان سود ندارد، و درخواسـتشان پذیرفته نمیشود، چنانکه در قرآن کریم س ۶ ی ۲۷ میفرمایـد: و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنـا نرد و لانکـذب بایات ربنا و نکون من المومنین ی ۲۷ بـل بـدالهم مـا کانوا یخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهـم لکـاذبون یعنی اگر گناهکـاران را کـه بر آتش وامیدارنـد ببینی، میگوینـد: ای کـاش مـا را به دنیـا برگرداننـد که آیـات پروردگارمـان را تکـذیب نکرده از جمله مـومنین و گرونـدگان باشـیم، راست نمیگوینـد، بلکه این اقرار از جهت آن است که برای ایشان هویـدا گشت آنچه پیش از این پنهان بود، و اگر برگردنـد دوباره آنچه که از آن نهی شـده اند بجا آورند و ایشان دروغ میگویند. و در س ۲۳ ی ۹۹ میفرماید: حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون ی ۱۰۰ لعلی

اعمـل صالحـا فیمـا ترکت، کلاـ انها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی به کردار زشت میکوشـند تا مرگ یکی از ایشـان را دریابـد، آنگـاه از روی پشـیمانی میگویـد: پروردگارا مرا به دنیا بازگردان شایـد در آنچه از دست دادم عمل شایسته بجـا آورم، دریغا که او را بازگرداننـد، زیرا درخواست بازگشت سـخنی است که از روی گرفتاری میگویـد، و از پس ایشان تا روز برانگیختن برای حساب قبر مانع بازگشت خواهـد بود(و شـما در دنیا که جای ماندنتان نیست مسافر و رهگذرید، شما را به کوچ کردن از آن اعلام و به توشه برداشـتن از آن امر فرموده اند)پس بشـتابید و توشه راه بردارید و از خدا و رسول پیروی کنیـد تا سـرگردان نمانیـد(و بدانید این پوست نازک)بدن شـما(را شـکیبائی بر آتش نیست، پس)از ابتلای به آن(به خودتان رحم کنید که شـما خود را در دنیا به مصـیبتها و سـختیها آزموده اید)نتوانسـته اید بر کوچکترین ناکامیهای آن شکیبا باشـید(آیا دیده اید یکی از خودتان که چگونه ناله و اظهار درد میکند از خاری که به بدن او فرو رود، و از لغزیدنی که او را خونین کنـد، و از ریـگ گرم (بیابـان) که او را بسوزانـد، پس چه حـالتی خواهـد داشت هر گاه بین دو تاوه از آتش باشـد در حالیکه همخوابه سـنگ سوزان و همنشـین شیطان گردد؟! (چنانکه در قرآن کریم س ۶۶ ی ۶ میفرمایـد: یا ایها الذین امنوا قوا انفسـکم و اهلیکم نـارا و قودها الناس و الحجاره علیها ملائکه غلاظ شـداد لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون یعنی ای آنـانکه گرویـده ایـد خود را به ترک معاصـی و فرزنـدانتان را بـا انـدرز نگاه داریـد از آتشـی که هیزم و افزوزنـده آن مردم و سنگهـائی است که آنها را تراشـیده بت قرار داده میپرسـتند و بر آن آتش فرشـتگانی هسـتند درشت سـخن سـخت که به آنچه خداونـد آنها را امر فرموده نافرمانی نمیکننـد، و آنچه که مامورند بجا می آورند. و در س ۴۳ ی ۳۶ میفرماید: و من یعش عن ذکر الرحمـن نقیض لـه شـیطانا فهـو له قرین یعنی هر که خـود را از یـاد خـدای مهربـان کـور دارد شـیطانی را همنشـین او قرار میـدهیم) آیا میدانید که مالک دوزخ هر گاه بر آتش خشم کند از خشم او آتش (به جوش و خروش آمده) بعضـی بعضـی را میمالانـد (به روی هم قرار میگیرد) و هر گـاه آن را زجر کنـد (بر آن بانـگ زنـد) شـکیبائی از دست داده نـاله کنـان در میـان درهای دوزخ بر اثر زجر او برجهد؟!

ای پیر سالخوردی که ناتوانی پیری دامن گیرش شده چگونه خواهی بود زمانیکه طوقهای آتش به استخوانهای گردنها چسبیده شود و غل و زنجیرها بچسبد تا گوشتهای بازوها را بخورد؟! (اگر بر اثر معاصی به این عذاب و سختیها گرفتار شوی چه میکنی) پس ای گروه بندگان از خدا بترسید از خدا بترسید در حالیکه در تندرستی پیش از بیماری (رسیدن مرگ) و در فراخی و آسایش (دنیا) پیش از تنگی و سختی (قبر) آسوده هستید (میتوانید رضاء و خوشنودی خدا و رسول را بدست آورده از گرفتاری بعد از مرگ رهائی یابید) پس در آزاد کردن گردنهای خودتان (از آتش دوزخ) بکوشید پیش از آنکه آن گردنها در گرو برود (رهائی ممکن نباشد) چشمهای خود را بیدار نگاهدارید (شب زنده دار باشید) و شکمهاتان را لاغر سازید (روزه بگیرید) و قدمهاتان را بکار برید (در کار خیر قدم نهید) و اموالتان را (در راه خدا) ببخشید، و اندامتان را فدای جانهاتان نمائید در این کار بخل نورزید (بدنها را که به زودی فانی گشته زیر خاک میپوسد در راه عبادت و بندگی و جهاد با دشمنان دین بکار برید تا از عذاب همیشگی برهید و در بهشت جاوید بسر برید) که خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۴۲ ی ۷) فرموده: ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم یعنی اگر خدا را یاری کنید (اطاعت و بندگی نمائید) خدا شما را یاری خواهد نمود و در لغزش قدمهاتان را استوار میگرداند (از سختی و گرفتاری نجات میدهد) و (در س ۵۷ ی ۱۱) فرموده: من ذاالذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و له اجر کریم یعنی کیست که به خدا وام دهد (در اطاعت و بندگی او) وام دادن نیکوئی (بدون ریا و خودنمائی) که خدا آن را برایش چندین برابر گرداند و برای او است مزدی شایسته، پس از راه ذلت و خواری از شما یاری نخواسته و به جهت کمی مال و نیازمندی وام نطلبیده، از شما یاری خواسته در صورتی که او را است لشگرهای آسمانها و زمین و (بر همگان) غالب و دانا است،

و از شـما وام طلبیـده در حـالیکه او را است خزینه هـای آسـمان و زمین و بی نیاز و سـتوده شـده است، و یاری خواسـتن و وام طلبیـدن او برای آن است که خواسـته شـما را بیازماید که کدام یک عمل نیکو بیشتر بجا می آورید، پس بکوشـید به کارهای نیکو تا با همسایگان خدا (نیکوکاران) در سـرای او (بهشت) باشـید که خدا پیغمبرانش را با آنان آشـنا گردانید، و فرشتگان را امر فرمود به دیـدن آنهـا رونـد و همیشه گوشـهاشان را محفوظ داشـته از اینکه آواز آتش را بشـنوند (تـا مبـادا افسـرده شونـد، چنـانکه در قرآن کریـم س ۲۱ ی ۱۰۱ میفرمایـد: ان الـذین سـبقت لهم منـا الحسـنی اولئک عنها مبعـدون ی ۱۰۲ لایسمعون حسیسـها و هم فیما اشـتهت انفسـهم خالدون یعنی آنانکه پیشـی گرفتند برای ایشان از جانب ما پاداش نیکوئی است، آنها را از آتش دوزخ دور مینمایند که آواز آن را نمیشـنوند و آنها در آنچه آرزو داشتند جاویدان باشند(و اندام آنان را نگاهداشت از دریافت سـختی و رنج)در قرآن کریم س ۵۷ ی ۲۱ میفرمایـد:(ذلـک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم یعنی این چنین جود و بخشـش احسان خـدا است که به هر که بخواهد داده میشود و خداوند صاحب احسان بزرگ است. میگویـم آنچه میشـنوید و از خدا برای خود و شـما)در توفیق بجا آوردن عمل نیکو و پیروی نکردن از نفس اماره شیطان(یاری میخواهم که)یاری خواستن از(او ما را کافی است، و نیکو وکیلی است)برای واگذاشتن کارها به او(.

خطبه ۱۸۳-خطاب به برج بن مسهر

از سخنان آن حضرت علیه السلام است به برج ابن مسهر که از قبیله بنی طی و از (شعراء) خوارج بود، هنگامیکه گفت: لا حکم الا لله یعنی حکمی نیست جز از جانب خدا، بطوریکه آن حضرت میشنید، پس فرمود: ای آنکه دندان جلو تو افتاده (بی خردی که باطنت مانند کسیکه دندانهای جلوش افتاده زشت است) خاموش شو خدا تو را زشت گرداند، به خدا سوگند حق (که منظور امام علیه السلام است) هویدا گشت و تو در آن (بین لشگر) لاغر و ناتوان بودی (اعتنائی به تو نداشتند) و آوازت پنهان بود (گوش به سخنت نمیدادند) تا اینکه باطل فریاد کرد (بر گفتن این سخن دلیر گشتی، و) آشکار شدی مانند آشکار شدن شاخ بز (امام علیه السلام از نظر پستی و فرومایگی او را به شاخ بز تشبیه فرمود، و این در عرب رسم است، و هر چه را بخواهند بزرگ شمارند به چیز نفیس و ارجمند نسبت دهند، چنانکه گویند: نجم نجوم الکوکب یعنی پیدا شد مانند آشکار شدن ستاره).

خطبه ۱۸۴-به همام درباره پرهیزکاران

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است، روایت شده که یکی از اصحاب و پیروان امیرالمومنین علیه السلام که او را همام میگفتند و مردی بود عابد به آن حضرت گفت: یا امیرالمومنین (اوصاف) پرهیزکاران را برای من بیان فرما مانند آنکه آن را ببینم امام علیه السلام در پاسخ او تامل و درنگ فرمود (زیرا مصلحت را در تاخیر جواب دید) پس از آن به طور اجمال فرمود: ای همام تو خود از خدا بترس و نیکوکار باش که (در قرآن کریم س ۱۶ ی ۱۲۸ میفرماید:) ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون یعنی خدا با پرهیزکاران و نیکوکرداران است (بر او لازم است که تقوی و ترس از خدا را شعار خویش گردانی و کار نیکو بجا آوری، و بیشتر از این بر تو لازم نیست) همام به این پاسخ اکتفا نکرد (در خواهش خود اصرار نمود) تا آنکه حضرت را سوگند داد، پس آن بزرگوار شکر و سپاس الهی بجا آورد و بر پیغمبر صلی الله علیه و اله درود فرستاد و آنگاه فرمود: خداوند سبحان هنگام آفرینش خلق از طاعت و بندگیشان بی نیاز و از معصیت و نافرمانی آنها ایمن بود، زیرا معصیت گناهکاران او را زیان ندارد، و طاعت فرمانبرداران سودی به او نمیرساند (بلکه غرض از امر به طاعت و نهی از معصیت سود

بردن بندگان است(پس روزی و وسائل آسایشـشان را بین آنها قسمت فرمود، و هر کس را در دنیا)با حکمت و مصلحت(در مرتبه ای)که سـزاوار او دانست از قبیل فقر و غنا و خوشـی و بـدی و مانند آنها(قرار داد، و پرهیزکاران در دنیا دارای فضـیلتها هسـتند)از دیگران برترنـد، زیرا(گفتارشـان از روی راسـتی است)بر وفـق رضـا و خوشـنودی خـدا و رسول سـخن گوینـد(و پوشاکشـان میـانه روی)افراط و تفریـط در زنـدگانیشان نیست(و رفتارشان)بین مردم(به فروتنی است)زیرا خداونـد در قرآن کریم س ۱۷ ی ۳۷ میفرمایـد: و لا ـتمش فی الا ـرض مرحـا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا یعنی از روی تکبر بر زمیـن راه مرو کـه تـو هرگز نمیتـوانی بـه پاهـایت زمیـن را بشـکافی، و هرگز از جهت درازی هر چنـد گردن کشـی به کـوهها نمیرسی(از آنچه که خداوند برایشان روا نداشته چشم پوشیده اند)حرامی مرتکب نمیشوند(و به علمی که آنان را سود رساند گوش فرا داشته اند)از سخنان بیهوده که موجب خشم خدا و رسول است دوری مینمایند، چنانکه در قرآن کریم س ۲۵ ی ۷۲ میفرمایـد: والذین لایشـهدون الزور، و اذا مروا باللغو مروا کراما یعنی بندگان برگزیده حق کسانی هسـتند که در مجالس لهو و لعب و جاهائیکه سخنان باطل نادرست گفته و

یا کارهای زشت بجا می آورند حاضر نمیشوند، و هر گاه به بیهوده و ناپسندی برسند از آن دوری گزیده بگذرند و درنگ ننمایند(در سختی و گرفتاری چنانند که دیگران در آسایش و خوشی)به قضای الهی تن داده به آنچه خدا خواسته راضی و خوشنودند و آسایش و گرفتاری برای آنها یکسان است(و اگر نبود اجل و مدتی که خدا)در دنیا(برای ایشان تعیین فرموده از شوق و ثواب و بیم عذاب چشم بر هم زدنی جان در بدنشان قرار نمیگرفت، خداوند در نظر آنان بزرگ است، در غیر او)هر چه هست(در دیده آنها کوچک، و یقین و باورشان به بهشت مانند یقین و باور کسی است که آن را دیده که اهل آن در آن بخوشی بسر میبرند، و ایمانشان به آتش همچون ایمان کسی است که آن را دیده که اهل آن در آن گرفتار عذابند. دلهاشان اندوهناک است، و)همه از(آزارهاشان ایمن)باشند، زیرا منشا آزار و هر گناه دوست داشتن دنیا است که آنها به آن بی میل هستند(و بدنهاشان)بر اثر روزه گرفتن و عبادت و بندگی بسیار و قناعت(لاغر، و خواستنی هاشان)در دنیا(اندک است)بیشتر از آنچه که به ناچاری به آن نیاز دارند نمیطلبند(و نفسهاشان با عفت و پاکیزگی است)پیرو شهوات نیستند(چند روز کوتاه)دنیا(را به شکیبائی به

سررسانند و در پی آن آسایش همیشگی (نعمت بی پایان بهشت) را دریابند، این کردار تجارتی است پرفائده که پروردگارشان برای آنها فراهم نموده (چون آنان خود را برای عبادت و بندگی آماده ساختند خداوند هم راه وصول به سعادت را به آنها نشان داد) دنیا به آنان روآورد (کالا و آرایش خود را به آنها جلوه داد) ایشان از آن روگردانیدند (از آن چشم پوشیدند) و آنها را اسیر و گرفتار نمود آنها جانشان را فدا کرده (به سختیهای آن تن دادند تا) خود را از آن رهاندند. چون شب شود (برای نماز) برپا ایستاده آیات قرآن را با تامل و اندیشه میخوانند، و با خواندن و تدبر در آن خود را اندوهگین میسازند، و به وسیله آن به درمان درد خویش کوشش دارند (از خواندن و عمل به قرآن چاره رهائی از عذاب و سختی رستخیز را میجویند) پس هر گاه به آیه ای برخورند که به شوق آورده و امیدواری در آن است (پاداش نیکوکاری را بیان میکند) به آن طمع مینمایند و با شوق به آن نظر میکنند مانند آنکه پاداشی که آیه از آن خبر میدهد در برابر چشم ایشان است و آن را می بینند، و هر گاه به آیه ای برخورند که در آن ترس و بیم است (از کیفر بدکاری سخن میگوید)

گوش دلشان را به آن میگشایند چنانکه گویا شیون و فری

اد (اهل) دوزخ در بیخ گوشهایشان است، و (در پیشگاه الهی برای رکوع) قدشان را خم میکنند، و (برای سجود) پیشانیها و کفها و زانوها و اطراف قدمهاشان را به روی زمین میگسترانند، از خدای تعالی آزادی خویش را (از عذاب رستخیز) درخواست مینمایند، و چون روز شود بردبار و دانا و نیکوکردار و پرهیزکارند، ترس (از خدا) اندامشان را لاغر کرده مانند باریکی تیرها که تراشیده میشود، بیننده می پندارد که آنها بیمارند در صورتیکه بیماری ندارند (بلکه از بیم عذاب لاغر شده اند) و (چون سخنانیکه به آنها پی نمیبرد از ایشان میشنود) میگوید پرت و دیوانه اند و در صورتیکه دیوانه نیستند بلکه امر بزرگی (اندیشه قیامت) با ایشان آمیخته شده است، از کردار اندکشان خوشنود نمیشوند، و بسیار را بسیار نمیدانند، پس خود را (به گمان تقصیر در طاعت) متهم سازند، و از کردار خویش هراسانند (که مبادا پسندیده نباشد) هر گاه یکی از آنان را (به کردار نیکو) بستانید از آنچه درباره او گفته شده میترسد و میگوید: من از دیگری به خود داناترم، و پروردگارم به من داناتر از من است. بارخدایا آنچه میگویند (که موجب خودپسندی است) بر من مگیر، و مرا برتر آنچه میپندارند بگردان، و گناهان مرا که نم

یدانند ببخش.

نشـانه یکی از پرهیزکـاران آن است که تو می بینی در امر دین توانا است، و در نرمی و خوشـخوئی دورانـدیش، و در ایمان با یقین، و در (طلب) علم حریص، و در بردباری دانا، و در توانگری میانه رو (اسـراف نکرده دارائی خود را بیجا صـرف نمیکند) و در بنـدگی و عبادت فروتن است، و در فقر و نیازمندی آراسـته جلوه میکند (تا کسـی بر تنگدستی او آگاه نشود، چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۲۷۳ میفرماید: للفقراء الذین احصـروا فی سبیل الله لایستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسـیماهم لایسـئلون النـاس الحافا و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم یعنی درویشانی که به عبادت و بنـدگی در راه خدا پرداخته اند و برای بازرگانی سـیر در زمین را توانا نیستند عفت و بی نیازی دارند به طوریکه نادان می پندارد که آنان توانگراننـد ایشان را به نشانه چهره میشناسـی که به اصـرار از مردم چیزی درخواست نمینماینـد، و آنچه از مال به آنها ببخشـید خدا به آن دانا است) و در سـختی شـکیبا و حلال را جویا در هدایت و رستگاری دلشاد و از طمع و آز دور هستند، با کارهای شایسته ای که بجا می آورد ترسان است، در شب همت او صرف سپاسگزاری (از نعمتهای حقتعالی) است، و در بامداد

اراده اش ذکر و یاد خدا میباشد، شب را بسـر میبرد در حالیکه از غفلت خویش (که مبادا در وظائف خود کوتاهی کرده باشد) هراسان است، در روز از احسان و مهربانی خدا

(که او را مسلمان و پیرو محمد قرار داده) شادمان است، اگر نفس در آنچه که مائل نیست با او سرکشی کند (به سختی زیر بار طاعت و بندگی رود) خواهش آن را در آنچه دوست میدارد انجام ندهد، روشنی چشم او در چیزی است که جاودان است، و بی رغبتیش در چیزیکه باقی نمیماند (به آخرت چشم دوخته و به دنیا پشت پا زده) بردباری را با دانش و گفتار را با کردار می آمیزد (زیرا بردباری که از روی دانش و خردمندی نباشد و گفتاری که مقرون با کردار نبود نکوهیده است) او را می بینی که با آرزوی کوتاه و خطاء و لغزش اندك و دل فروتن و نفس قانع و خوراك کم و کار آسان و دین محفوظ و شهوت و خواهش از بین رفته و خشم فرو نشسته است، مردم به نیکوئی او چشم داشته و از بدیش آسوده اند، اگر در بین مردم غافل و بیخبر (از خدا و رسول) باشد از زمره آگاهان بشمار میرود (زیرا دل او به یاد خدا مشغول است) و اگر در آگاهان باشد در شمار اهل غفلت نیاید (زیرا در ذکر خدا تنها اکتفا به زبان نمیکند که از مردم غافل بشمار آید، بلکه دل او با زبانش یکی است(ببخشاید کسی را که به او ستم کند و احسان نماید به کسیکه او را محروم گرداند، و بپیوند به آنکه از او جدا گردد، در حالیکه از دشنام دادن و سخن زشت دور و گفتارش هموار است، و کار نکوهیده از او دیده نشده و کار پسندیده اش هویدا است، نیکوئی او را روآورده و بدیش پشت گردانیده، در سختیها باوقار و بردبار، و در ناگواریها شکیبا و در خوشی و آسایش سپاسگزار است، کسی را که دشمن دارد بر او ستم ننماید، و آن را که دوست دارد

درباره او گناه نکنـد)دوستی و دشـمنی او را از تکلیف شـرعی باز ندارد، چنانکه رویه مردم هواپرست و سـتمگر است(به حق اقرار میکنـد پیش از آنکه بر آن گواه آرند)زیرا گواه در برابر انکار است و انکار حق دروغگوئی است و آن منافی با تقوی و پرهیزکاری میباشد(آنچه به او بسـپارند تباه نمیسازد، و آنچه بیادش آورند فراموش نمیکند، و کسی را به لقبهای زشت)کافر، فـاسق، منـافق و کلمـات ناپسـند(نمیخوانـد، و به همسایه زیان نمیرسانـد، و به پیش آمـدهای ناگوار که برای مردم رخ میـدهد شـادی نمینمایـد، و در راه باطـل و نـادرست قـدم ننهـاده و از جـاده حـق بیرون نمیرود، اگر خـاموش نشـست خاموشـیش او را اندوهگین نمیگرداند، و اگر بخندد آواز خنده اش بلند نمیشود، و چون بر او سـتم کنند شـکیبائی پیش گیرد تا خدا انتقام او را کشد، نفسش از دست او به رنج و سختی گرفتار است (زیرا بر خلاف هوا و خواهش او رفتار مینماید)

و مردم از او در آسایش هستند (زیرا آزار به مردم بر اثر پیروی از خواهش نفس است) در کار آخرت خود را به رنج اندازد، و مردم را از (کار) خویش به آسایش راند، دوری او از اشخاص به جهت بی رغبتی و دوری نمودن است (از دنیاپرستان) و نزدیکی او با آشنایان از جهت خوشخوئی و مهربانی است (با خداپرستان) دوری او از روی خودخواهی و بزرگی نبوده، و نزدیکیش از راه مکر و فریب (چنانکه روش مردم دورو است) نمیباشد. ناقل این خطبه گفت: ۰چون سخن به اینجا رسید(همام بیهوش شد و هم در آن بیهوشی از دنیا رفت، پس امیرالمومنین علیه السلام فرمود: آگاه باشید سوگند به خدا که از)چنین پیش آمد بر(او میترسیدم، پس از آن فرمود:

انـدرزهای درست به اهلش چنین)تاثیر(میکنـد، یکی از حاضـرین)عبدالله ابن کواکه از خوارج بود(گفت: یا امیرالمومنین تو چه حـال داری)چرا این انـدرزها در تو تـاثیر نـدارد، یا چون چنین گمان داشتی چرا باعث مرگ او شـدی(؟ امام علیه السـلام فرمود: وای بر تو هر اجلی را وقتی است که از آن نمیگـذرد)دیر و زود نمیگردد(و سـببی است که از آن تجاوز نمیکند، پس از اینگونه گفتار که شیطان بر زبانت راند باز ایست)بار دیگر مگو، زیرا اعتراض بر امام از اضلال و دستور شیطان است(.

خطبه ۱۸۵-در وصف منافقان

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که منافقین و مردم دورو را در آن وصف میفرماید: خدا را سپاسگزاریم که توفیق طاعت و فرمانبرداری به ما داده، و از معصیت و نافرمانی بازداشته، و از او درخواست مینمائیم که نعمتش را تمام گرداند، دوست ما را به ریسمانش (قرآن کریم) متصل سازد، و گواهی میدهیم که محمد بنده و فرستاده او است که برای بدست آوردن رضاء و خوشنودی خدا هر سختی را به خود هموار نمود، و در راه (تبلیغ احکام) او هر غم و اندوهی را جرعه جرعه نوشید (در مدت رسالت هر رنج که دید شکیبائی نمود) و نزدیکان و خویشانش چند جور بودند (گروهی فداکار و دوستدار که جان و مال در راهش میدادند، و بعضی دشمن و منافق که درصدد تباه کردنش برآمدند) و دوران و بیگانگان برای دشمنی با آن حضرت گرد آمدند، و عرب مهار را گسیخته متوجه آن بزرگوار گشتند، و برای جنگ با او به شکم شترهای بارکش خویش زدند (که زودتر برسند) تا آنکه از دورترین محل و جای آمد و رفتنشان به ماوی و محل اقامت آن حضرت با دشمنی وارد شدند (خلاصه برای دشمنی با او از راههای دور به جنگ آمدند).

بندگان خدا شما را به تقوی و ترس از خدا سفارش مینمایم، و از (مکر و فریب) مردم دورو (که در ظاهر مسلمان و در باطن کافر هستند) برحذر میدارم (مبادا فریفته گفتار و کردارشان شده از آنها پیروی نمائید) زیرا آنها گمراه و گمراه کننده میباشند (خودشان به راه ضلالت و گمراهی رفته و دیگران را از راه راست بازداشته با خود یار میسازند) و (از دین خدا) لغزیده و لغزاننده اند (خطاکار بوده دیگران را به اشتباه می اندازند) خود را به رنگهای گوناگون و حالات مختلفه درآورند (هر زمان و در هر مجلسی در گفتار و کردار با اغراض فاسده و اندیشه های نادرست به رنگی درآیند تا مردم ساده لوح را بفریبند) و شما را به هر وسیله ای در نظر گرفته و در هر کمینگاهی به کمین نشسته اند (اگر به اندیشه های آنان پی برید و کناره گیرید به وسائل دیگری درصدد فریب شما برمی آیند تا بالاخره با خود همراه سازند) دلهاشان (از رشک و دوروئی و دشمنی و بخل و شک) بیمار است (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۱۰ میفرماید: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا، و لهم عذاب بما کانوا یکذبون یعنی در دلهای منافقین بیماری است، و خداوند هم به آن بیماری می افزاید، و برای آنها بر اثر آنچه

که تکـذیب مینمایند عذابی است دردناک(و ظاهرشان آراسـته و پاک)بطوری که گمان کنند آنها دوست و خواهان حقیقت هستند(در پنهانی راه میروند)اندیشه های خویش را به قسمی که کسی به آنها پی نبرد به کار انداخته و فتنه و فساد میکنند(و در بین درختهای انبوه جنگل میجنبند)مانند شـکارچی که برای بدست آوردن شکار آهسته میجنبد(وصفشان به درمان ماند و گفتارشان بهبودی آرد، ولی کردارشان دردی است درمان ناپذیر)با سخنان پسندیده مردم را به دور خویش گردآورده منظور نادرسـتشان را انجام میدهنـد، چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۲۰۴ میفرمایـد: و من النـاس من یعجبک قوله فی الحیوه الـدنیا و یشـهد الله علی مـا فی قلبه و هو الـد الخصـام یعنی از مردم کسـی است که گفتار او در تـدبیر زنـدگی دنیا تو را به شـگفت می آورد و خدا را گواه می آورد که دل و زبان او یکی است در صورتی که سـخت ترین دشمنان است(به خوشی)مردم(رشک میبرند)به دوستی آسایشـشان را از دسـتشان میگیرند(و به افتادن در سـختی و گرفتاری)آنها(کوشـش دارند)بین آنها سـخن چینی مینماینـد تا جمعشان را بپراکننـد و بیچاره شان سازنـد(و امیـد)شان(را نومیـد میکننـد)آنها را از کارهای خداپسـند باز میدارند(در هر راهی برای ایشان به خاک

افتاده ای است (برای تباه کردن راهها در نظر گرفته اند) و نزد هر دلی وسیله ای دارند (میتوانند با هر کسی به میل و خواست او سخن گویند) و در هر غم و اندوهی اشکها ریزند (تا به وسیله آن مقصود خود را انجام دهند) ستودن یکدیگر را به هم وام داده و پاداش آن را انتظار میبرند (یکی از خود را میستایند تا او هم تلافی کند) چون سوال و درخواستی دارند و در آن اصرار کنند (تا شخص را وادار به قبول درخواستشان نمایند) و هنگام ملامت (که بخواهند کسی را متنبه سازند) پرده دری کنند (عیوب را آشکار کرده و رسوایش نمایند) و اگر آنان را (در کاری) حکم قرار دهند اسراف میکنند (برخلاف حق حکم دهند) برابر هر حقی باطلی و برابر هر راستی کج و برابر هر زنده ای کشنده و برای هر دری کلید و برای هر شبی چراغی آماده ساخته اند

(انواع مکر و حیله به کار برند تا بمقصود برسند) نومیدی و بی نیازی (به مال مردم) را برای طمع و آز خود وسیله قرار میدهند تا بازارشان را نگاه داشته و کالاهای کاسدشان را که نفیس و پاکیزه میپندارند رواج دهند (از راه تزویر خود را بی علاقه به دنیا نشان داده اظهار بی نیازی مینمایند تا به منظورشان برسند، سخن نادرست) میگویند، و (آن را به حق) مشتبه

و مانند جلوه میدهند، و (مقاصدشان را) بیان میکنند و آن را آرایش مینمایند (به صورت حق درمی آورند) راه باطل را آسان نشان دهند (تا همه در آن قدم نهند) و راه تنگ

(ضـلالت و گمراهی) را کج میکنند (تا از گمراهی رهائی میسر نباشد) پس ایشان پیرو شـیطان و شعله آتشها هستند (در قرآن کریم س ۵۸ ی ۱۹ میفرمایـد:) اولئـک حزب الشـیطان، الاـ ان حزب الشـیطان هم الخاسـرون یعنی آن جماعت یاران و پیروان شیطانند، آگاه باشید پیروان شیطان زیانکارانند.

خطبه ۱۸۶–در ستایش خدا و پیامبر

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در وصف حق تعالی و مدح حضرت رسول و اندرز و امر به تقوی و پرهیزکاری): سپاس خدائی را سزا است که از نشانه های سلطنت و بزرگی بزرگواری خود شگفتیهای قدرت و توانائیش را آشکار ساخت، و کاسه چشمها را حیران و مبهوت نمود، و اندیشه هائی که در مردم خطور مینماید از شناختن حقیقت صفت خویش بازداشت (خردمنـدان در برابر آفریـده هایش دچار شـگفتی و عقولشان از ادراک حقیقتش ناتوان است) و گواهی میـدهم که خدائی به جز او نیست گواهی از روی ایمان و باور و خلوص و فرمانبری (دل و زبانم یکی است و تقلیـد و خودنمائی به آن راه ندارد) و گواهی میدهم محمد بنده و فرسـتاده او است، فرسـتاد او را هنگامی که نشانه های رستگاری و راههای آشکار دین از بین رفته و ویران گردیـده بود (مردم در راه ضـلالت و گمراهی گام برداشـته از خواهشـهای نفس پیروی مینمودنـد) پس حق را هویـدا سـاخت و مردم را انـدرز داد، و به راسـتی و درسـتی (در گفتـار و کردار) راه نمـود و به میـانه روی (نه افراط و نه تفریـط) امر فرمود، خدا بر او و آلش درود فرستد.

بندگان خدا بدانید خدا شما را بیهوده نیافرید، و سر خود (مانند چهارپایان) رها ننمود (بلکه تکالیف و احکامی برای شما قرار داد تا هر یک را به موقع انجام دهید) اندازه نعمتها و بخشش را به شما میداند، و فضل و کرمش را به شمار آورده است (تا شکرگزاری و کفران شما را بیازماید) پس فتح و فیروزی (بر دشمنان) و روا شدن حاجت را از او بطلبید، و درخواست خود را از او بخواهید، و عطاء و بخشش را از او بجوئید که بین شما و او پرده ای آویخته و دری بسته نیست، و او در همه جا و در هر وقت و زمان حاضر و با هر انسان و جن همراه میباشد، جود و بخشش (نعمتهای) او را کم نمیگرداند، و رخنه ای (در آنها) وارد نمیسازد، خواستار از او نعمتش را تمام نمیکند، و آرزومند به پایان خزائنش نمیرسد، و کسی او را از دیگری نگاه نمیدارد، و آوازی او را از آواز دیگر مشغول نمیگرداند (زیرا اشتغال به کاری که باعث بازماندن از کار دیگر است بر اثر غفلت است که آن از لوازم جسم میباشد) بخشیدن (نعمت) او را از گرفتن (نعمت دیگر در یک زمان) مانع نمیگردد، و خشم کردن او را از رحمت مشغول نمیسازد، و مهربانی او را از عذاب باز نمیدارد، و پنهانی او را از آشکار بودن مانع نیست،

و آشکار بودن او را از پنهانی جدا نمیسازد (زیرا او هم آشکار است هم پنهان، آشکار است به آثار، و حقیقت او پنهان است از نظر) نزدیک و دور و بالا و پائین و آشکار و پنهان و پنهان و آشکار است، جزاء داده و جزاء داده نشده است (حساب همه را رسیدگی مینماید و کسی را فهم و توانائی رسیدگی به حساب او نیست) خلائق را با اندیشه نیافرید، و در هیچ کار نیازمند به طلب یاری از آنها نمیباشد (زیرا واجب از عجز و ناتوانی منزه است).

ای بندگان خدا شما را به پرهیزکاری و طاعت خدا سفارش مینمایم، زیرا تقوی مهار است (که دارنده را به سعادت میکشاند) و بستونی میماند (که نظم کارها را نگاه میدارد) پس به بندهای استوار آن بیاویزید، و به حقائق آن دست اندازید تا شما را به مواضع آسایش و آسودگی و جاهای فراخ و حصارهای محفوظ و منزلهای ارجمند برساند (به بهشت جاوید که هیچگونه سختی و گرفتاری در آنجا نیست ببرد) در روزی که (بر اثر هول و وحشت) دیده ها باز مانده بر هم گذارده نمیشود و به اطراف نمیتواند نظر اندازد، و همه جا تاریک، و گله های شترهای آبستن ده ماهه که زائیدن آنها نزدیک است بی صاحب ماند (از بسیاری سختی و گرفتاری که به نجات و رهائی خویش مشغول است و از نفیسترین اموال چشم میپوشاند) و دمیده میشود در صور (اسرافیل) پس هر جانی از تن بیرون رفته و هر زبانی لال میگردد (مرگ همه را فرا میگردد)مرگ همه را فرا میگیرد(و کوههای بلند و سنگهای محکم و استوار خورد گشته از هم میریزند، و سنگ سخت آنها چون سراب درخشان در نظر می آید، و قرار و سکون آنها در زمین هموار)بی نشیب و فراز(باشد)آبادی و نشانه ای باقی نمیماند(پس)در آن روز(نه شفیعی است که شفاعت کند)عفو و بخشش از گناه درخواست نماید(و نه خویشی که سختی را دفع گرداند، و نه عذر و بهانه ای سود بخشد)خلاصه پناهی نیست جز تقوی و پرهیزکاری(.

خطبه ۱۸۷-بعثت پیامبر و تحقیر دنیا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (که در آن با اشاره به زمان بعثت پیغمبر اکرم وصیت به تقوی و پرهیزکاری کرده و زشتیهای دنیا را نموده و به اعمال شایسته پیش از رسیدن مرگ ترغیب فرموده): خداوند حضرت رسول را مبعوث فرمود هنگامیکه نه نشانه ای برپا بود (فترت مابین آخرین پیغمبر و آن حضرت مردم را از راه حق دور نموده) و نه روشنائی نمایان (شریعت حقه پنهان شده کسی از خدا پیروی نمینمود) و نه راه روشن آشکار (همه در گمراهی و نادانی سرگردان بودند، پس آن حضرت بشر را هدایت نموده و از بدبختی نجات داد). بندگان خدا شما را به تقوی و اطاعت از خدا سفارش میکنم، و از دنیا برحذر مینمایم، زیرا دنیا سرای کوچ کردن و جای کدورت و ناخوشی است، ساکن آن رونده و مقیم آن جداشونده است، اهل خود را به جنبش می آورد و در کشاکش می اندازد مانند حنبانیدن کشتی که بادهای سخت در میان دریاها آن را به حرکت و اضطراب درآورده باشد. پس بعضی از مسافرین غرق و هلاک شوند، و بعضی رهائی یافته به روی موجها دست و پا میزنند و بادها آنها را از سمتی به سمت دیگر برده بترس و نگرانی مبتلی

میسازد، آنکه غرق شد بازیافت او ممکن نیست، و آنکه رهائی یافت به طرف تباه شدن میرود (خلاصه مردم در دنیا همچون کشتی شکستگان دریا بعضی از بین رفته اند و از ایشان خبر و نشانی نیست و بعضی گرفتار خواهشهای نفس بوده و در راه نابودی سیر میکنند). بندگان خدا، اکنون که زبانها باز و بدنها تندرست و اندام فرمانبر و جای آمد و شد فراخ و فرصت باقی است کار کنید (خدا را عبادت و به مردم خدمت نمائید) پیش از شتافتن نیستی و رسیدن مرگ، و آمدن آن را بر خودتان محقق دانید و منتظرش نباشید (چون مسلم است که مرگ شما را درمی یابد آن را آمده باور دارید، ولی مانند شخصی منتظر چشم به راه آن نبوده بیکار نمانید).

خطبه ۱۸۸–در ذکر فضائل خویش

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در نزدیکی و یگانگی خود با پیغمبر و اینکه به خلافت سزاوارتر بوده و دیگری را لیاقت این مقام نیست): بزرگان از اصحاب محمد- صلی الله علیه و اله- که حافظ (قرآن و سنت او) هستند (و به اسرارش آگاهند) میدانند که من هرگز ساعتی از فرمان خدا و رسول دور نمانده ام و از جان خود درباره پیغمبر اکرم دریغ ننمودم در جاهائی که (گرفتاریها و جنگها) دلیران فرار میکردند و گامها برمیگشت (کسی را جرات جلوگیری از دشمن نبود) بر اثر شجاعت و جوانمردی که خداوند مرا به آن گرامی داشت، و رسول خدا- صلی الله علیه و اله - قبض روح شد در حالیکه سرش بر سینه من بود، و به روی دستم جان از بدنش جدا شد، و (به جهت تیمن و تبرک آن) دست به چهره ام کشیدم، و غسل آن حضرت صلی الله علیه و اله را متصدی گردیدم، و فرشتگان مرا کمک کردند، پس خانه و اطراف آن (حاضرین و فرشتگانی که در آمد و رفت بودند) به گریه و ناله درآمدند، گروهی از فرشتگان فرود آمده گروهی بالا میرفتند، و همهمه نماز ایشان که بر آن بزرگوار میخواندند از گوش من جدا نمیشد تا اینکه او را در آرامگاهش نهادیم، پس کیست در حال حیات و ممات به آن حضرت از من سزاوار

تر؟! (هر که ادعای سزاوار بودن کند دروغ گفته و به ناحق خود را خلیفه و جانشین او دانسته) شتاب کنید

از روی بینائی (بدون شک و تردید) و باید در جنگ با دشمن نیت شما راست باشد (بدون نفاق و دوروئی از امام به حق پیروی نمائید) که سوگند به آنکه جز او خدائی نیست من بر راه حق هستم (گفتار و کردارم همانست که خدا و رسول فرموده اند) و دشمنان ما بر لغزشگاه باطل (پیرو نفس اماره و شیطان) هستند، میگویم آنچه میشنوید (تا حق را از باطل تمییز دهید) و از خدا برای خود (که مبتلای شما شده ام) و برای شما (از گذشته هایتان) آمرزش میطلبم (که بار دیگر در گمراهی قدم ننهاده از امام به حق پیروی نمائید).

خطبه ۱۸۹–سفارش به تقوا

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در احـاطه علم خـدا به موجودات و ترغیب به تقوی و پرهیزکاری و وصف دین مقـدس اسـلام و اشاره به زمان بعثت پیغمبر اکرم و سـتودن قرآن کریم): خداونـد به آواز و ناله چرندگان در بیابانها و گناهان بندگان در خلوتها و آمد و شد ماهیها در دریاهای بزرگ و موج زدن و بر هم خوردن آب به وسـیله بادهای سـخت دانا است، و گواهی میدهم محمد برگزیده خدا و آورنده وحی (دستور) و فرستاده او است بر اثر رحمت و مهربانی.

پس از ستایش خداوند متعال و مدح حضرت مصطفی شما را سفارش میکنم به پرهیزکاری و ترس از خداوندی که آغاز آفرینش شما از او است، و نهایت آرزو و خواهشتان به او است، و راه راستتان بطرف او است، و پناه و گریزگاهتان او است، زیرا تقوی و ترس از خدا داروی درد قلبها و بینائی کوری دلها و بهبودی بیماری تن ها و اصلاح فساد و سینه ها و پاکیزگی چرک نفسها و روشنی پوشش دیده ها و ایمنی ترس دل و نور سیاهی تاریکی (نادانی) شما است، پس اطاعت و فرمانبردن از خدا را مانند پیراهن زیر نه جامه رو (که به بدن چسبیده نیست) رویه خودتان بگردانید، و (حتی آن را) داخل و جزء تنتان زیر پیراهن قرار دهید، و میان اندامتان پنهان نمائید (خلاصه کاری کنید که همه اعضا و جوارح شما مطیع و فرمانبردار خدا باشد) و در کارهاتان آن را حکمران دانید (در هر امری پیرو امر و نهی خدا باشید) و (آن را) آبشخور هنگام وارد شدن (به قامت) و وسیله دریافتن درخواست و سپر روز ترسیدن (از پیش آمدهای سخت) و چراغهای میان قبرها و مونس و یار درازی خوف و بیم و گشایش جاهای اندوهناک خودتان قرار دهید،

زیرا اطاعت و فرمانبری از خدا پناه و نگاهدارنده است از مهلکه هائیکه رو می آورد (و سب

ب نابودی میشود(و از ترسهائیکه پیش آمد آن را انتظار میبرند، و از گرمی آتشهای افروخته)برای گناهکاران(پس هر که تقوی و پرهیزکاری پیشه گیرد سختیها بعد از نزدیک شدن و روآوردن از او دور و کارها پس از تلخی برای او شیرین و موجها)فتنه و تباهکاریها(پس از پی در پی رسیدن از او بر طرف و دشواریها پس از رنج دادن برای او آسان و کرامت و لطف)خداوند متعال(بعد از نایابی برای او بسیار و رحمت و مهربانی پس از دور شدن به او بازگشت و نعمتها پس از کم شدن بر او فراوان گردد، و برکت مانند باران بزرگ قطره پس از اندک باریدن به او برسد، پس بترسید از خدائیکه شما را به پند خود)در قرآن کریم(بهره مند فرمود، و)به وسیله پیغمبران(شما را به دستور خویش اندرز داد، و به نعمت دادنش بر شما منت نهاد، پس برای عبادت و بندگیش نفسهای خود را رام و خوار نمائید، و حق فرمانبری از او را بجا آورید)آنچه امر کرده بجا آورده و از مناهی دوری گزینید(.

پس (از وصف تقوی و طاعت بدانید) این اسلام دین خدا است که (غیر آن پسند او نیست و) آن را برای (شناساندن) خود برگزیده، و به نظر عنایت خویش پروریده، و برای تبلیغ آن بهترین آفریدگانش (حضرت رسول صلی الله علیه و آله) را اختیار نموده، و ستونهایش (قواعد و احکامش) را روی پایه دوستی خویش بر پا داشته (پس دوستدار خدا پیرو احکام اسلام است) به ارجمندی آن دینها را ذلیل و خوار گردانیده (نسخ فرموده) و به بزرگی آن ملتها را پست نموده، و به غلبه آن دشمنان را بی قدر و کوچک شمرده، و به یاری آن مخالفین را مغلوب ساخته، و به پایه (اصول و قوانین) آن پایه های گمراهی (عقائد نادرست) را ویران کرده، و تشنگان (علوم و معارف) را از حوضهای آن سیراب نموده، و به وسیله کشندگان آب آن (ائمه علیهم السلام) حوضها را پر کرده (تفسیر و تاویل آیات قرآن کریم و موارد احکام را بیان فرمود) پس طوری آن را (محکم و استوار) قرار داده که دسته آن جدا و حلقه آن بازشدنی نیست، و بنیانش ویران و ستونهایش خراب نمی گردد، و درخت آن کنده نخواهد شد، و مدت آن را پایانی نمیباشد (تا روز قیامت باقی و برقرار است و پیغمبری مبعوث نمی گردد که آن را نسخ نماید) و احکامش کهنه

و شاخه هایش کنده نمی شود (هیچ دانائی با مبانی علمی در هیچ زمان نمی تواند درستی حکمی از احکامش را انکار کند) و راههایش تنگ و آسانیش دشوار و سفیدیش سیاه و راست بودنش کج و چوبش پیچیده و راه گشاده اش ریگستان و چراغهایش خاموش و شیرینیش را تلخی نمی باشد، پس اسلام ستونهائی است که پایه آنها را خداوند در حق کار گذارده است (باطل و نادرستی در آن راه ندارد) و بنیان آن ستونها را ثابت و استوار گردانیده، و چشمه هائی است که نهرهای آنها پر آب است، و چراغهائی که روشنیهای آنها تابان است، و نشانه ای که روندگان به آن را میجویند (ادله و براهینی دارد که علماء و دانشمندان به آنها استدلال میکنند، چنانکه مسافر در بیابان از روی نشانه راه می یابد) و علامتهائی که به آنها راهها یافته می شود، و آبشخورهائی که واردین به آنها سیراب می شوند (پیروان آن در دنیا و آخرت سعادتمندند) خداوند نهایت رضاء و خشنودیش و برترین احکامش و بالاترین طاعت و فرمانبرداریش را در آن قرار داده است، پس پایه های این دین نزد خدا استوار و بنایش بلند و دلیلش آشکار و روشنیهایش درخشان و سلطنتش ارجمند و نشانه اش بلند است، و از بین بردنش ممکن نیست (کسی را قدرت نابود کردن یا

طعن زدن بر آن نیست(پس آن را محترم و بزرگ داشته از آن پیروی نمائید، و حق آن را اداء کنید)اوامر آن را انجام داده گرد نواهیش نگردید(و آن را در مواضع خود قرار دهید،)هیچیک از احکامش را تغییر ندهید که در دنیا زیان دیده در آخرت گرفتار عذاب خواهید شد(.

پس (از بیان شرافت و بزرگی دین مقدس اسلام بدان) خداوند سبحان (برای تبلیغ آن) محمد صلی الله علیه و آله را به راستی و درستی برانگیخت هنگامی که (از بسیاری آشوب و گرفتاری و خونریزیهای به ناحق) سپری شدن دنیا (ی هر ملتی به وسیله فساد) نزدیک گردیده، و آگاهی (آنها به سبب مرگشان) به امر آخرت رو آورده، و خوشی آن بعد از درخشندگی تاریک شده، و اهلش را (به سختیها گرفتار کرده بود که راه به جائی نمی بردند) و بستر آن ناهموار گردیده مهارش را به دست کشنده سپرده بود، و این در هنگام به سر رسیدن مدت و نزدیک شدن علامات (ویرانی) و از بین رفتن اهل و شکسته شدن حلقه و گسیخته شدن ریسمان و کهنه و نابود شدن نشانه ها و آشکار شدن عیبها و کوتاه شدن مدت دراز آن بود (خلاصه خداوند پیغمبر اکرم را هنگامی که نادانی و گمراهی سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود مبعوث فرمود، و آن حضرت در اندک مدتی مردم را به شاهراه هدایت و رستگاری و به علوم و معارف الهی آشنا نمود) خداوند سبحان آن بزرگوار را برای رسالت خود تبلیغ کننده و سبب بزرگواری امت و بهار (خرمی) اهل زمان و سربلندی مددکاران و سرافرازی یارانش قرار داد، پس قرآن را به او فرستاد، و قرآن روشنائی

است ک قندیلهای آن خاموش نمی شود، و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی نشیند، و دریائی است که ته آن پیدا نمی گردد، و راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد، و شعاعی است تابان که روشنی آن بی نور نمی شود، و جدا کننده است (میان حق و باطل) که دلیل آن ناچیز نمی گردد، و بنائی است که پایه های آن ویران نمی شود، و بهبودی است که بیماریهای (اهل) آن را خوف و بیمی نیست (زیرا بهبودی هر گونه بیماری است که پیش آید خواه بیماری بدن خواه بیماری روح) و ارجمندی است که یاری کنندگان آن شکست نمیخوند، و حقی است که مددکاران آن مغلوب نمی شوند، پس قرآن کان ایمان و مرکز آن، و چشمه های علم و دریاهای آن، و بستانهای دادگستری و حوضهای آن، و سنگهای بنای اسلام و پایه آن، و بیابانهای حق و دشتهای هموار آن می باشد، و دریائی است که آب برندگان آن را خالی نمی کنند، و چشمه هائی است که کشندگان آب آن را نمی گردانند، و آبشخورهائی است که واردین از آن نمی کاهند (دانشمندان به همه اسرار آن پی نخواهد برد) و منزلهائی است که مسافرین راه آنها را گم نمی نمایند، و نشانه هائی است که روندگان از آنها نابینا نیستند، و تپه هائی است که روآورندگان از آنها گذر نمی توانند کرد،

خداوند آن را قرار داد سیرابی تشنگی دانایان، و بهار دلهای مجتهدین، و مقصد راههای نیکان، و داروئی که پس از آن دردی نمیماند، و روشنائی که تاریکی با آن نیست و ریسمانی که جای چنگ زدن آن محکم است، و پناهگاهی که دژ بلند آن استوار است، و ارجمندی کسی که آن را دوست دارد، و صلح و ایمنی کسی که داخل آن گردد، و هدایت و رستگاری کسی که پیرو آن باشد، و عذرخواه کسی که آن را به خود نسبت دهد، و دلیل کسی که به آن سخن گوید، و گواه کسی که به وسیله آن با دشمن جدال نماید، و فیروزی کسی که آن را حجت آورد، و نگهدارنده کسی که به آن عمل که آن را بکار وا دارد، و نشانه کسی که کند، و مرکب تند رو کسی نشانه جوید، و سپر کسی که ببر گیرد، و دانائی کسی که در گوش دارد، و خیر کسی که نقل کند، و حکم کسی که (بین مردم) حکم نماید (زیرا در هر امری قرآن حاکم بحق است و غیر آن را حکمی نیست، پس حکم از غیر قرآن نادرست است).

خطبه ۱۹۰–در سفارش به یاران خود

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (درباره نماز و زکوه و اداء امانت) که اصحاب خود را به آن سفارش می فرمود: امر نماز را مراعات کنید (که معراج مومن و ستون دین و نخستین چیزی است که در قیامت از بنده بازپرسی می شود، اگر قبول شد سائر اعمال پذیرفته است، و اگر به حساب نیاید هیچیك از اعمال سودی ندارد) و آن را محافظت نمائید (از وقت فضیلت آن غافل نمایند) و بسیار بجا آورید، و به وسیله آن (به خدا) نزدیک شوید، زیرا نماز (همانطور که در قرآن کریم ص ۴ ی ۱۰۳ می فرماید: کانت علی المومنین کتابا موقوتا) بر مومنین فریضه ایست نوشته و وقت آن تعیین گردیده، آیا گوش (دل) به پاسخ اهل دوزخ نمی دهید آنگاه که از آنها می پرسند: (ما سلککم فی سقر؟ قالوا: لم نک من المصلین در قرآن کریم س ۷۴ ی ۴۲ یعنی) چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ می گویند از نمازگزاران نبودیم، و نماز گناهان را می ریزد مانند ریختن برگ (از درخت) و رها می کند مانند رها کردن بندها (از گردن چهار پایان) و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرم تشبیه فرموده که بر در خانه مردی باشد و شبانه روزی پنج نوبت از آن شستشو کند، پس (معلوم است) دیگر بر چنین کسی چر

ک باقی نخواهد ماند، و حق نماز را مردانی از مومنین شناخته اند که آرایش کالا (ی جهان) و روشنی چشم از فرزند و دارائی آنان را از آن باز نمیدارد، خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۴ ی ۳۷) می فرماید: رجال لاتلهیهم تجاره و لابیع عن ذکرالله و اقام الصلوه و ایتاء الزکوه یعنی مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروخت آنها را از یاد خدا و بجا آوردن نماز و دادن زکوه غافل نمی گرداند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه به بهشت مژده داده شده بود برای نماز (از بس به جا می آورد) خود را رنج میافکند به جهت فرمان خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۳۲): و امر اهلک بالصلاه و اصطبر علیها یعنی اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خویشتن بر انجام آن شکیبا باش. پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر می فرمود و خود را به شکیبائی بر رنج آن وامی داشت. پس برای مسلمانان زکوه با نماز وسیله آشنائی قرار داده شده (ادای آن مانند نماز وسیله تقرب به خدا است) هر که آن را به میل و رغبت و خوشدلی اداء نماید برای او کفاره و پوشاننده (گناهان) و مانع و نگاهدارنده از آتش (دوزخ) است،

و نباید کسی (که آن را پرداخت) به یاد آن باشد، و نباید از آن بسیار اندوه به خ

ود راه دهـد، زیرا (به یاد مال بودن و انـدوه خوردن بر اثر علاقه به دارائی است، و علاقه به آن منافی با تقرب به خدا است، و) کسی که آن را از روی بی میلی اداء کند و (در عوض) با آنچه که از آن برتر است. (بهشت جاوید) امیدوار باشد، پس او (در دعـوی دوسـتی بـا خـدا دروغگـو، و) بـه سـنت پیـامبر اکرم نـادان اسـت (زیرا منت برای ادای آن آن است که به طیب نفس و خوشدلی باشد، نه از روی اکراه و نگرانی، چنانکه در قرآن کریم س ۷۶ ی ۸ می فرماید: و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا ی ۹ انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاء و لاشکورا یعنی بر اثر دوستی خدا بینوا و کودک بی پدر مسلمان و اسـیر از مشـرکین را طعام می دهند به این قصد که برای دوستی خدا شـما را طعام می دهم و پاداش و سپاسگزاری از شما نمی خواهیم) و در بردن مزد و پاداش زیانکار (زیرا پاداش به ازای عمل میدهنـد و این عمل بر خلاف رضای خدا بوده است) و در کردار گمراه می باشـد (زیرا پاداش به ازای عمل می دهند و این عمل بر خلاف رضای خدا بوده است) و در کردار گمراه می باشـد (زیرا بر خلاـف دسـتور رفتار نموده) و پشـیمانیش بسـیار است (زیرا با انجام دادن وظیفه از نتیجه آن محروم است). پس (بعد از مراعات

نماز و زکوه(امانت را اداء نماید که کسی که اهل آن نباشد)به آن خیانت نماید(نومید گردد، به تحقیق امانت بر آسمانهای افراشته و زمینهای گسترده و کوههای بلند برقرار پیشنهاد شد، و چیزی بلندتر و پهن تر و بالاتر و بزرگتر از آنها نیست، و اگر چیزی از جهت بلندی یا پهنی یا توانائی یا ارجمندی)از قبول آن امانت(امتناع می نمود هر آینه آسمانها و زمینها و کوهها امتناع نموده زیر بار نمی رفتند ولیکن)خودداری آنها از قبول امانت به جهت سرکشی از فرمان نبوده، بلکه از راه عذرخواهی بود، و(از عقاب)خیانت به آن(ترسیدند و دانستند آنچه را که انسان ناتوانتر از آنها ندانست، و او بسیار ستمگر و نادان است)در قرآن کریم س ۳۳ ی ۷۲ می فرماید: انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا یعنی ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها پیشنهاد نمودیم پس آنها زیر بار آن نرفتند و ترسیدند و انسان که بسیار ستمگر و نادان است آن را قبول نمود. در تاویل این آیه شریفه فرموده اند: مراد از امانت تکلیف به عبودیت و بندگی خداوند سبحان است به قدر استعداد هریک از بندگان و مهمترین عبودیت قبول خلافت

الهیه است برای اهل آن و اداء نکردن آن مقام برای خود، و مراد از عرض آن بر آسمانها و زمین و کوهها و زیر بار نرفتنشان فهماندن لیاقت نداشتن آنها است، و مراد از زیر بار رفتن انسان برای کسی است که به جهت تکبر بر اهل آن به استحقاق نداشتن و لایق نبودن آن را به خود نسبت داده، و مراد از ستمگر و نادان بودن آنست که قوای غضبیه و شهویه بر او غلبه دارند، و در معنی امانت سخنان دیگر گفته شده و روایات بسیار نقل گردیده که محتاج به تامل و اندیشه است، و می توان گفت که آیه عرض امانت به متشابهات قرآن کریم می نماید. در اینجا امام علیه السلام درباره مخالفت با نماز و زکوه و اداء امانت می فرماید:(آنچه را که بندگان در شب و روزشان بجا می آورند بر خداوند سبحان پوشیده نیست، به کوچکترین کارشان آگاه و به کردارشان دانا و محیط است، اعضاء شما گواهان و اندامتان لشگرها و فرمانبران و اندیشه هاتان دیده بانان او هستند، و نهانیهای شما نزد او آشکار است)پس گمان نکنید که روز وارسی چیزی از گفتار و کردار و اندیشه های شما از قلم افتاده و بازپرسی نمی شود که این گمان غلط و اشتباه و نتیجه آن پشیمانی و بدبختی همیشگی است(.

خطبه ۱۹۱-درباره معاویه

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در نادرست بودن گمان کسی که اعتقاد داشت اندیشه معاویه رساتر و تدبیرش بهتر از آن بزرگوار است): سوگند به خدا معاویه از من زیرکتر نیست، ولیکن او بیوفائی و خیانت کرده و معصیت و نافرمانی مینماید (در هر امری مکر و حیله بکار برده به عهد و پیمان پابند نیست، از این رو نادان تصور میکنند این از زیرکی و دانائی او است) و اگر مکر و بیوفائی نکوهیده نبود (خداوند عذاب برای آن مقرر نفرموده بود) من زیرکترین مردم بودم، ولی (بدانید که) هر مکر و بیوفائی گناهی است، و هر گناهی نافرمانی است، و روز قیامت برای هر عهد و پیمان شکنی پرچم و نشانه ای است که به آن شناخته می شود (گناهش آشکار بوده به آتش میبردش) و سوگند به خدا من غافلگیر نمی گردم تا درباره ام مکر و حیله بکار برند (چون همیشه به مکر و خدعه آنها آگاهم) و در سختی و گرفتاری عاجز و ناتوان نمی شوم (زیرا از همه کس تواناترم، ولی برای پیروی از دستور خدا و رسول از آنچه رضای آنها نیست چشم می پوشم، و این دلیل برتری و تواناتری رای و اندیشه دیگری از من نیست که او پیرو شیطان و هوای نفس بوده، و من در هر امری خدا را در نظر می گیرم).

خطبه ۱۹۲-پیمودن راه راست

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در ترغیب به رستگاری و نگران نبودن از کمی پیروان حق و سفارش به نهی از منکر کردن): ای مردم، در راه هدایت و رستگاری از جهت کمی پیروان آن (و بسیاری مخالفین) نگران نباشید، زیرا مردم گرد آمده اند بر سر خوانی که سیری آن اندک و گرسنگیش بسیار است. (به زینت و آرایش دنیا دل بسته اند که به زودی فانی می شود، و بر اثر دلبستگی و پیروی نکردن از حق در قیامت به عذاب و گرفتاری بی پایان مبتلی می گردند). ای مردم، رضاء و خشنودی (به معصیت و نافرمانی) و خشم (از طاعت و بندگی) مردم را گرد می آورد (برای عذاب آماده می سازد) و (اگر چه مباشر عمل دیگری باشد، زیرا مانند آنستکه خود آن را به جا آورده، چنانکه) ناقه (حضرت صالح پیغمبر قوم) ثمود را یک مرد پی کرد و کشت، پس خداوند همه آنها را عذاب نمود به جهت آنکه به کشتن ناقه راضی بودند، و (از این رو) خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۶ ی ۱۵۷) فرموده: فعقروها فاصبحوا نادمین یعنی قوم ثمود ناقه را پی کرده کشتند در بامداد بعد (چون آثار عذابی که حضرت صالح به ایشان خبر داده بود مشاهده نمودند) پشیمان شدند، پس (کشتن ناقه به همه آنان نسبت داده

به جهت آنکه ازکشـنده با اینکه میتوانستند جلوگیری ننمودنـد، بلکه به فعل او هم راضـی بودنـد، و(عذاب آنها چنین بود که زمین آنها را بر اثر)زلزله(فرو رفتن)عمارات(صدا کرد مانند صدا کردن آهن شـخم زنی داغ شده در زمین هموار. ای مردم، هر که راه راست را بپیماید به آبادی میرسد)و از تشنگی میرهد(و هر که بیراهه برود)از راه راست پا بیرون نهد(در بیابان بی آب و گیاه فرود آیـد)و از بی آبی جان سپارد، خلاصه هر که به دسـتور خـدا و رسول رفتار نماید نیکبخت شود، و هر که از شیطان و نفس اماره پیروی کند به عذاب مبتلی گردد(.

خطبه ۱۹۳–هنگام به خاکسپاری فاطمه

از سخنان آن حضرت علیه السلام است، از آن بزرگوار روایت شده هنگام به خاک سپردن سیده زنها فاطمه علیهاالسلام این سخن را فرموده مانند اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو آرامگاه آن حضرت راز میگوید: درود بر تو ای رسول خدا از من و از دخترت که در جوار تو فرود آمده (در قبرستان بقیع یا در خانه اش یا در روضه پیغمبر دفن گردید) و به زودی به تو پیوست (بنا بر مشهور هفتاد و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش در دنیا زندگانی نمود) ای رسول خدا شکیبائی من از (مفارقت و جدائی) برگزیده تو کم گردید، و طاقت و توانائی من از (رفتن) او از دست رفت، ولی برای من پس از دیدار مفارقت و جدائی تو و سختی مصیبت و اندوه تو شکیبائی جا دارد (هر چند مصیبت مفارقت فاطمه علیهاالسلام جانگداز است ولی از مصیبت مفارقت تو سخت تر نیست، و چون بر آن مصیبت شکیبائی نمودم در این مصیبت هم شکیبا خواهم بود) در حالیکه من سرت را بر لحد آرامگاهت نهادم، و بین گردن و سینه ام جان از تنت خارج شد (با این همه مهر و علاقه معلوم است که چه کشیده ام ولی باز جای صبر و شکیبائی است، زیرا) ما مملوک خدا هستیم

و به سوی او باز می گردیم (جان ما در اختیار او است و این جهان جای مانـدن نمی باشـد، پس همه به سوی تو آمده بار عمل آنجا بگشائیم(همانا امانت)فاطمه علیهاالسـلام(پس گرفته و گروگان دریافت شـد، ولی)در این مصـیبت(همواره بعـد از این در اندوه بوده شبم به بیداری خواهد گشت تا اینکه خداوند برای من سرائی که تو در آن اقامت گزیده ای اختیار نماید)مرا به تو ملحق فرمایـد(و به همین زودی دخترت به تو خبر خواهـد داد اجتمـاع امت تو را بر سـتم به آن مظلومه)حقش را نشـناخته، پهلویش را شکسته و جنینش را سقط و فدکش را غصب کردند(پس همه سرگذشت را از او سوال کن و چگونگی رفتارشان را با ما بپرس، این همه ستمگری از ایشان بر ما وارد شده در حالیکه از رفتن تو مدتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته بود، و بر هر دو شما درود باد درود وداع کننده)با محبت و دوستی(نه درود خشمگین و رنجیده و دلتنگ، پس اگر بروم نه از بی علاقگی است و اگر بمانم نه از بـدگمانی است به آنچه خداونـد به شـکیبایان وعده داده)از نزد شـما می روم در حالیکه همه جا به یاد شما هستم(.

خطبه ۱۹۴-پرداختن به آخرت

از سـخنان آن حضـرت علیه السلام است (در دل نبستن به دنیا و ترغیب به طاعت و بندگی): ای مردم، جز این دنیا سرای گذر است و آخرت جـای مانـدن، پس از گـذرگاه برای قرارگاهتـان (توشه) برگیریـد (تا در دنیا هستیـد به عبادت خداونـد خـدا و خدمت خلق بپردازید که در آخرت کامروا گردید) و نزد کسی که رازهای شما را می داند پرده های خود را مدرید (نافرمانی خـدا نکنیـد) و دلهاتان را از دنیا خارج نمائید پیش از آنکه بدنهاتان را از آن بیرون برند (دل بسته به دنیا نباشید که مرگ را آسان دریابیـد، زیرا) شـما در دنیا در معرض آزمایش بوده و برای غیر آن (آخرت) آفریـده شده اید، هرگاه مردی بمیرد مردم (دنیاپرست) می گوینـد: (از دارائی) چه گـذشت؟ و فرشـتگان می گوینـد: (از عبادت و بندگی) چه پیش فرسـتاد؟ خدا پدران شما را بیامرزد! قسـمتی (از دارائی خود) را پیش بفرستیـد (به دسـتور خدا انفاق کنید) که سود شـما در آن است، و همه را باز مگذارید که بر زیان شما است (گرفتاری بسیار دارد).

خطبه ۱۹۵–اندرز به یاران

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در ترغیب به آماده نمودن توشه آخرت) که اصحاب خود را مکرر به این گفتار (بعد از نماز عشاء) اندرز میداد: خدا شما را بیامرزد، وسائل سفر (آخرت) را آماده نمائید که ندای کوچیدن در میان شما داده شده (خداوند در قرآن کریم س ۴ ی ۷۸ می فرماید: اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده یعنی هر کجا باشید مرگ شما را در یابد اگر چه قلعه های محکم و استوار باشید) و ماندن در دنیا را کم پندارید (دل به آن نبندید) و (به سوی خدا) باز گردید با توشه شایسته (طاعت و بندگی) که به آن دسترسی دارید، زیرا جلو شما گردنه ناهموار و منزلهای ترس آور هولناک است (سختیهای مرگ و گرفتاری قبر و عالم برزخ و مواقف بازپرسی روز رستاخیز را در پیش دارید) که از وارد شدن و توقف در آنها ناگزیرند، و بدانید که نگریستنهای مرگ به گوشه چشم به جانب شما است، و مانند آن است که به چنگالهای آن که در شما فرو برده است گرفتارید (و از آن رهائی ندارید) و کارهای زشت و بسیار دشوار و سخت شما را از آن پنهان داشته، پس علاقه های دنیا را (از خود) دور کنید، و با توشه پرهیزگاری خویش را توانا سازید (محبت دارائی و فرزند و کالای

دنیا را از دل برانید و پارسائی و پرهیزکاری را همیشه گردانید. (سیدرضی می فرماید:) پیش از این (در خطبه هشتاد و چهارم) بعضی از این کلام به روایتی گذشت که با این روایت تفاوت دارد.

خطبه ۱۹۶-خطاب به طلحه و زبیر

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که آن را به طلحه و زبیر فرموده بعد از بیعت آنها با آن بزرگوار به خلافت و شکایت نمودن از اینکه چرا مشورت با ایشان را ترک کرده و در کارها از آنها کمک نمی طلبد: همانا از اندک (شور نکردن و به میل و خواهش شما رفتار ننمودن که به نظرتان بزرگ آمده) ناراضی بودید، و بسیار را پشت سر انداختید (از رضاء و خشنودی خدا که باید با رعایت حقوق واجبه و پیروی از من به دست آورده چشم پوشیدید) آیا به من نمی گوئید که شما در چه چیز حق داشته اید که شما را از آن منع کرده ام؟ یا کدام نصیب و بهره ای (از بیت المال مسلمین) بوده که خود برداشته به شما نداده ام؟ یا کدام حق و دعوائی بوده که یکی از مسلمانان نزد من آورده از (بیان حکم) آن عاجز و ناتوان مانده ام، یا به آن نادان بوده در حکم آن اشتباه کرده ام؟ (پس کسی مشورت میکند که راه کار را نداند، و کمک میطلبد که عاجز و ناتوان بماند). سوگند به خدا من خواستار خلافت و علاقمند به حکومت نبوده ام، ولی شما مرا دعوت نموده به آن وادار کردید، پس چون خلافت به من رسید به کتاب خدا (قرآن کریم) و دستوری که (در آن) برای ما تعیین نموده و ما را به حکم کردن به

آن امر فرموده نظر کرده متابعت نمودم، و به آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله سنت قرار داده نگاه نموده پیروی کردم، و در این باب به رای و اندیشه شما و غیر شما نیازمند نبودم، و حکمی پیش نیامده که به آن نادان بوده از شما و سائر برادران مسلمان مشورت نمایم، و اگر چنین بود (به حکمی از احکام نادان بودم) از شما و دیگران رو نمی گردانیم (مشورت مینمودم). و اما آنچه یادآوری نمودید که چرا در قسمت کردن بیت المال بالسویه رفتار کردم (شما را با سائر مسلمانان برابر دانسته و هیچکس را بر دیگری ترجیح ندادم) در این امر هم من به رای خود و از راه هوی نفس حکم نکردم، بلکه من و شما در دست داریم احکامی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و آنها را بر قرار نموده است (تغییر و تبدیل در آنها راه ندارد) و در آنچه که خداوند از تقسیم و تعیین به آن دستور داده و حکم خود را در آن امضاء فرموده به شما نیازمند نبودم، پس سوگند به خدا شما و غیر شما را نزد من حقی نیست که از من شکایت داشته زبان به ملامت باز کنید، خداوند دلهای ما و شما را به حق متوجه گرداند (تا در گفتار و کردار رضاء خشنودی او را به دست آوریم) و به ما و شما شکیبائی عطاء فرماید (تا برای دنیا و

کالای آن بر خلاف دستورش رفتار ننمائیم(. پس امام علیه السلام فرمود: خداوند بیامرزد مردی را که چون حقی را دید به آن کمک نماید)برخلاف آن سخن نگفته قدم بر ندارد(یا ستمی را که دید از آن جلوگیری کند و به زیان ستمگر مددکار ستمدیده باشد.

خطبه ۱۹۷–منع از دشنام شامیان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامی که شنید گروهی از اصحابش در روزهای جنگ صفین به لشگر شام دشنام میدهند: من نمی پسندم که شما (به مردم شام) دشنام دهید (این جمله دلالت ندارد که دشنام دادن به آنها حرمت داشته باشد چون شک نیست که دشنام به غیر مومن یعنی کافر فاسق و دشمن آل محمد علیهم السلام جائز است و بیزاری از ایشان واجب، ولی مقصود از فرمایش امام علیه السلام این است که چون منظور آن حضرت از این جنگ و زد و خورد بدست آوردن ریاست و سلطنت نبوده بلکه برای هدایت و راهنمائی مردم و اعلاء کلمه اسلام است، پس دشنام سبب زیاد شدن دشمنی و کینه می گردد، و آنها هم به نادانی با آن حضرت و لشگرش دشنام خواهند داد، و دشنام به ولی خدا و دشنام به پیغمبر است و دشنام به پیغمبر دشنام به خدا و موجب دخول آتش است، خلاصه طعن و دشنام به دشمنان خدا و رسول و اوصیاء آن حضرت علیهم السلام شرعا جائز و مستحب ست و بیزاری از آنها واجب است، چنانکه در سخن نوزدهم امام علیه السلام به اشعث ابن قیس که منافقین و در میان لشگر آن حضرت بود لعن فرموده دشمنام داد، ولی در صورت خوف ضرر جانی و مالی و توانا نبودن بر دفاع خودداری و دوری ایشان

نیز واجب می باشد، و از این رو در قرآن کریم س ۶ ی ۱۰۸ می فرماید: و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم یعنی با آنانکه غیر خدا را می پرستند دشنام ندهید که ایشان هم از روی جور و دشمنی بدون آنکه بفهمند به خدا دشنام می دهند. پس امام علیه السلام می فرماید:(ولیکن اگر کردار آنها را بیان کرده حالشان)ظلم و ستم و پیروی از هوا و خواهش نفس و منحرف شدن آنان از راه حق و ازاین گونه سخنان(را یادآوری نمائید در گفتار)از دشنام دادن(بهتر و در مقام عذر)برای کسی که اعتراض نماید که چرا با آنها جنگیده زد و خورد می نمائید(بلیغ تر و رساتر است، و بهتر آن است که به جای دشنام دادن به آنان بگوئید: بارخدایا خونهای ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما، و میان ما و آنها را اصلاح نما، و آنان را از گمراهیشان برهان تا کسی که نادان به حق است آن را بشناسد، و آنکه حریص و شیفته گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد.

خطبه ۱۹۸-بازداشتن امام حسن از ...

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در یکی از روزهای جنگ صفین آنگاه که فرزند خود را امام حسن علیه السلام را دید به کارزار می شتابد: به عوض من این جوان را مالک شوید نگاه دارید (از جنگیدن او جلوگیری نمائید) مبادا مرا در هم ریزد، زیرا من به مرگ این دو جوان یعنی حسن و حسین علیهماالسلام بخل میورزم (راضی نیستم) تا با مرگ آنها ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع نشود. (سیدرضی رحمه الله فرماید:) فرمایش آن حضرت علیه السلام: املکو عنی هذا الغلام یعنی به عوض من این جوان را مالک شوید، از برترین و فصیحترین سخن است.

خطبه ۱۹۹–درباره حکمیت

از سخنان آن حضرت علیه السلام که آن را (در جنگ صفین) هنگامی که اصحاب آن بزرگوار در باب حکمیت با او مخالفت نمودند، فرموده: (لشگر شام وقتی که از جنگیدن با لشگر عراق ناتوان گشته شکست خوردند به تدبیر عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نیزه ها زده آنان را به حکم آن دعوت کرده صلح و آشتی خواستند، پس لشگر عراق بعضی به اعتقاد اینکه ایشان راست می گویند و برخی به جهت خستگی از جنگ و گروهی بر اثر دشمنی باطنی که با آن حضرت داشته ظاهرا خود را مطیع جلوه می دادند، دعوت آنها را به قرآن بهانه کرده همه با هم نزد آن بزرگوار آمده گفتند: بایستی دست از جنگ برداشته مالک اشتر و سائر جنگجویان را هم از کارزار بازگردانی وگرنه تو را مانند عثمان میکشیم، امام علیه السلام امر داد که مالک و سائرین باز گشتند، پس از آن فرمود:) ای مردم، همیشه امر و فرمان من با شما طوری بود که میل داشتم تا اکنون که جنگ شما را ضعیف و ناتوان گردانید، و سوگند به خدا جنگ از جانب شما شروع شده و رها گردید در حالیکه دشمنتان را ناتوانتر نمود (پس اگر مخالفت نمی نمودید بر معاویع و لشگر شام تسلط یافته فتح و فیروزی از آن شما بود، ولی چه کنم) دیروز امیر و فرمانده بودم

و امروز مامور و فرمانبر، و دیروز نهی کننده و بازدارنده بودم و امروز بازداشته شده، و شما دوستدار ارزنده ماندن بودید، و نمیخواهم شما را به آنچه نمی پسندید وادار نمایم (توانائی ندارم یا مصلحت شما را به جنگ مجبور نمایم).

خطبه ۲۰۰-در خانه علاء حارثی

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در بصره هنگامیکه برای عیادت علاء پسر زیاد حارثی که بیمار و از اصحاب آن بزرگوار بود به او وارد شد چون فراخی خانه او را دید فرمود: با فراخ بودن این خانه در دنیا چه کردی؟ و حال آنکه تو به فراخی آن در آخرت نیازمندتر هستی (زیرا در این خانه بیش از چند روزی نمیمانی و در آن خانه همیشه خواهی بود) آری اگر بخواهی با فراخی این خانه فراخی خانه آخرت را هم دریابی میهمان در آن پذیرائی نمود با خویشاوندان پیوسته باش، و حقوق شرعیه (خمس و زکوه و صدقات و سائر حقوق واجبه و مستحبه) را از آن آشکار کن که در این صورت به واسطه فراخی این خانه فراخی خانه آخرت را دریافته ای. پس علاء به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمومنین از برادرم عاصم ابن زیاد به تو شکایت می کنم. آن بزرگوار فرمود: برای چه؟ گفت: (همچون رهبانان) گلیمی پوشیده و از دنیا دوری گزیده. حضرت فرمود: او را نزد من بیاورید،

چون آمـد فرمود: ای دشـمنک خود (شـیطان) پلید ناپاک خواسـته تو را سـر گردان کند (که به این راهت واداشـته و آن را در نظرت آراسـته است) آیا به زن و فرزنـدت رحم نکردی (که تنهائی و درویشـی پیشه گرفتی) آیا باورت این است که خـداوند برای تو پاکیزه ها را حلال کرده و کراهت دارد و نمی خواهد که تو از آنها بهره مند گردی؟ (در صورتیکه در قرآن کریم س ۷ ی ۳۲ می فرمایـد: قـل مـن حرم زینـه الله الـتی اخرج لعبـاده و الطیبـات من الرزق یعنی بگـو: کی حرام کرده است آرایش و روزیهـای پـاکیزه ای را که خداونـد برای بنـدگانش مقرر فرموده) تو پست تری از اینکه خداونـد نعمتی را به تو حلال کنـد و نخواهد که از آن بهره بری! (زیرا این مرتبه انبیاء و اوصـیاء آنها است). عاصم گفت: یا امیرالمومنین کار من مانند کار تو است که در لباس زبر و خشن و خوراک سخت و بی مزه، هستی! حضرت فرمود: وای بر تو، من مانند تو نیستم، زیرا خدای تعالی به پیشوایـان حق واجب گردانیـده که خود را با مردمان تنگـدست بر ابر نهنـد تا اینکه فقیر و تنگـدست را پریشانیش فشار نیاورده نگران نسازد.

خطبه ۲۰۱–در باب حدیثهای مجعول

از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامی که شخصی از احادیث مجعوله و خبرهای گوناگون (معارض یکدیگر) که در دست مردم و میان ایشان منتشر است پرسید، امام علیه السلام فرمود: همانا احادیث ر دسترس مردم حق و باطل و راست و دروغ و نسخ کننده و نسخ شده و عام (شامل همه) و خاص (مخصوص بعضی) و محکم (که معنی آن آشکار) و متشابه (که معنی آن واضح نیست) و محفوظ (از غلط و اشتباه) و موهوم (از روی هم و گمان) است، و به تحقیق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت دروغها بستند تا اینکه به خطبه خواندن ایستاد و فرمود: هر که از روی عمد و دانسته به من دروغ بندد باید نشیمنگاه خود را در آتش (دوزخ) قرار دهد. و همانا حدیث را (از پیغمبر اکرم یکی از) چهار مرد برای تو نقل می کند که پنجمی ندارند: (اول:) مرد دوروئی که اظهار ایمان نموده و خود را به آداب اسلام نمودار می سازد (در صورتی که) از گناه پرهیز نکرده باك ندارد، عمدا و دانسته بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد، پس اگر مردم او را منافق و دروغگو می دانستند حدیثش را قبول نداشته گفتارش را باور نمی کردند، ولیکن (چون از باطن او خبر ندارند) می گویند: او از اصحاب رسول

خدا صلی الله علیه و آله است که آن حضرت را دیده و حدیث را از او شنیده فرا گرفته است، پس (به این جهت) گفتارش را قبول می نماینـد، و به تحقیق خداوند به تو مردم منافق و دورو را خبر داده و وصف نموده، و تو را از آن آگاه ساخته است (در قرآن کریم در این باره آیات بسیاری است از جمله در س ۹ ی ۱۰۱ می فرماید: و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لاتعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم یعنی از بادیه نشینانی که گرد شما هستند منافق می باشند، و از اهل مدینه گروهی خو گرفته انـد به نفاق و دوروئی، تو به اسرار آنها دانا نیستی ما از رازشان آگاهیم و به زودی دو نوبت یکی در دنیا و دیگری در قبر پس از آن در قیامت به عذاب بزرگ مبتلی می شونـد) منافقین که بعد از حضرت رسول باقی ماندنـد به پیشوایات گمراهی و با آنانکه (مردم را) به وسیله دروغ و بهتان به سوی آتش (دوزخ) خواندنـد (ماننـد معاویه و دیگران) نزدیک شدنـد، پس (با جعل احادیث) آنها را صاحب اختیار کارها و حاکم بر مال و جان مردم گردانیدنـد، و به وسیله ایشان دنیا را خوردنـد (کالای آن را به ستم به دست آوردنـد) و مردم همواره با پادشاهان و دنیا همراهند

(لذا از هیچگونه کار خلاف رضای خدا و رسول خودداری نمی نمایند(مگر آنان را که خداوند)از شر شیطان و نفس اماره(نگاه دارد، پس این منافق یکی از چهار نفر بود. و)دوم:(مردی است که از رسول خدا چیزی را شنیده و آن را درست حفظ نکرده و در آن اشتباه و خطا نموده و دانسته دروغ نگفته است، پس آنچه در تصرف او است نقل می کند و به آن عمل می نماید و می گوید: من آن را از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- شنیده ام، پس اگر مسلمانان می دانستند که او حدیث را اشتباه فهمیده از او نمی پذیرفتند، و اگر او نیز می دانست که اشتباه کرده آن را ترک گفته نقل نمی کرد. و سوم: مردی است که از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- چیزی را شنیده که به آن امر می نموده بعد از آن نهی فرموده و او از نهی آن حضرت آگاه نیست، یا چیزی شنیده که از آن نهی می نموده بعد به آن امر فرموده و او نمی داند، پس نسخ شده را نگاهداشته نسخ کننده را به دست نیاورده، و اگر می دانست که آن حدیث نسخ گردیده نقل نمی نمود، و اگر مسلمانان هم موقعی که آن را از او شنیدند

می دانستند نسخ شده به آن عمل نمی کردند. و دیگر چهارمی است که بر خدا و رسول او دروغ نبسته و از ترس خدا و به احترام رسول خدا- صلی الله علیه و آله دروغ را دشمن داشته، و خطاء و اشتباه هم نکرده است، بلکه آنچه شنیده به همان قسم حفظ نموده و آن را نقل کرده به آن چیزی نیفزوده و از آن نکاسته، و ناسخ را از بر کرده به آن عمل نموده، و منسوخ را در نظر داشته از آن دوری گزیده، و عام و خاص را شناخته هر یک را موضع خود قرار داده (عام را به جای خاص و خاص را به جای عام استعمال نکرده) و متشابه و محکم آن را دانسته است (در متشابه تامل و احتیاط کرده به محکم و حدیثی که معنی آن آشکار است عمل می نماید. و از رسول خدا- صلی الله علیه و آله-)گاهی به مقتضای وقت و زمان(سخنی صادر می شد که دارای دو معنی بود، سخنی که به چیز و وقت معینی اختصاص داشته و سخنی که همه چیز و همه وقت را شامل بود)

آن هر دو سخن به صورت یکی می نمود، ولی از قرینه مقام و جهات دیگر مراد ظاهر میشد و اشتباه مرتفع می گشت(پس کسی که نمی دانست خدا و رسول او- صلی الله علیه و آله- از آن سخن چه خواسته اند آن را می شنید و از روی نفهمی بر خلاف واقع و بر ضد آنچه به آن قصد شده و به غیر آنچه برای آن بیان گشته معنی و توجیه می نمود، و چنین نبود که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله- از آن حضرت)مطلبی را(پرسیده

و برای فهم آن کنجکاوی نمایند تا جائیکه (نپرسیدن و کنجکاوی ننمودنشان بحدی بود که) دوست داشتند بادیه نشینی و غریبی از راه برسد و از آن حضرت، علیه السلام، بپرسد تا ایشان بشنوند، ولی در این باب چیزی بر من نگذشت مگر اینکه از آن حضرت پرسیده و آن را حفظ نمودم، پس این سببها باعث اختلاف مردم و پریشان ماندن آنان در روایاتشان است.

خطبه ۲۰۲-در قدرت خداوند

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در قدرت نمائی و توانائی خداوند سبحان راجع به شگفتی آفرینش آسمانها و زمین و کوهها): از (آثار) توانائی و سلطنت خداوند متعال و شگفتی آفرینشهای نیکوی او آن است که از آب دریای گود بر هم ریخته بسیار موج زننده زمین خشک بی حرکت را آفرید، پس از (بخار) آن آب طبقات بر روی هم قرار گرفته آسمانها را ایجاد فرمود، و آنها را بعد از با هم بودن از یکدیگر جدا و ممتاز ساخته هفت آسمان گردانید، پس به امر و فرمان پروردگار خود را نگاهداشته و به جائیکه بر ایشان تعیین فرموده بود قرار گرفتند (پراکنده نشدند) و استوار گردانید زمین را در حالیکه آب کبود بیحد و اندازه و دریای تسخیر شده (به فرمان حق تعالی) آن را بر پشت دارد، و آن دریا در برابر امر و فرمان خدا رام و در مقابل بزرگی او فروتن و از ترس او جریان و روانی او متوقف است، و تخته سنگهای بزرگ سخت و تپه های بلند و کوههای آن را آفرید و آنها را در جای خود استوار نموده در قرارگاه شان نگاهداشت، پس سرهای آنها کوهها را بسیار بلند نمود و بلندی آنها را به اطراف کشاند، و آنها را برای زمین ستون قرار داد، و در آن فرو برد به قسمی که میخهای زمین گردیدند،

پس زمین متحرک ساکن شد از اینکه اهل خود را بجنباند، یا با بارش (در آب) فرو رود، یا از جائی به جائی برود، پس منزه است خداوند توانائی که زمین را بعد از موج زدن آبهای آن نگاه داشت، و آن را پس از رطوبت و تری اطرافش خشک گردانید، و برای آفریدگانش جای آرامش قرار داد، و آن را برای ایشان گسترانید روی دریای ژرف ساکن بی جریان، و ایستاده بی حرکت (همه آن یکباره از جای خود حرکت نمی کند تا زمین را بر پشت خویش بجنباند) بادهای سخت آن دریا را زیرورو می کند، و ابرهای پر باران (بر اثر باریدن) آن را به جنبش می آورد، و در این آثار عبرت و پند است برای کسی که از خداوند متعال می ترسد (چون کسی که نمی ترسد توجهی به آنها ندارد).

خطبه ۲۰۳-در نکوهش اصحاب

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در شـکایت از اصـحاب خود هنگامیکه در جنگ با اهل شام سـستی نموده و به بهانه از انجام فرمان آن بزرگوار خودداری کردند): بارخدایا هریک از بندگان تو که گفتار ما را که به عدل و درستی نه جور و سـتم و برای اصـلاح دین و دنیا نه فساد و تباهکاری می گوئیم بشـنود و بعد از شـنیدن آن را نپذیرد، سـببی برای مخالفت او نیست مگر بازگشت از یاری تو، و کاهلی از ارجمنـد گردانیـدن دین تو، پس ای بزرگتر همه گواهان تو و جمیع آن را که در زمین و آسـمانهایت سـکنی داده ای (از جن و انس و فرشـتگان) بر (مخالفت) او (مرا که بی اعتنائی به دین تو است) گواه می گیریم (به اینکه در تبلیغ امر تو کوتاهی نکرده ام) پس بعـد از این گواه گرفتن، تو بی نیاز کننده ای (ما را) از یاری او، و او را به گناهش (مخالفت با ما) گیرنده ای.

خطبه ۲۰۴-آفریدگار بی همتا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در بعضی از صفات حق تعالی): سپاس خداوند را سزا است که از مانند بودن به آفریدگان (در ذات و صفات) برتر، و بر گفتار وصف کنندگان غالب و عاجز کننده است (هیچکس توانائی ندارد حقیقت او را وصف نماید) و به شگفتیهای آفرینش خود برای بینایان آشکار و از اندیشه صاحبان وهم و گمان به بزرگی ارجمندیش پنهان است (به همه چیز) دانا است بدون آموختن از دیگری و بدون احتیاج به افزودن و بدون استفاده (زیرا آموختن و افزودن و استفاده بردن مستلزم جهل و نقصان است و آن از عوارض امکان است، نه واجب) بی تامل و اندیشه ای آفریننده همه آفریده ها است، خداوندی است که تاریکیها او را احاطه نمی کند، و از روشنیها روشنی نمی طلبد، شب او را در نمی یابد، و روز او را فرا نمی گیرد (زیرا منزه از جسمیت و زمان و حرکت است) دریافتن او (اشیاء را) به وسیله دیده ها نیست (زیرا ذات او عین دیده و دیده او عین ذات او است) و علم او به سبب آگاه شدن از غیر نمی باشد (زیرا از چیزی بی خبر نیست تا خبر گیرد، و بعلاوه خبر گرفتن مستلزم جهل است که در واجب راه ندارد).

قسمتی از این خطبه است درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله: خداوند حضرت رسول را فرستاد با نور (علم و نبوت) و او را (بر همه خلایق) در برگزیدن (به رسالت) مقدم داشت، و به وسیله او گشادیها و پراکندگیها را به هم بست (اختلال نظم عالم و تباهکاریها را اصلاح نمود) و با (توانائی) او شکست داد آنان را که همیشه غالب بودند (آن حضرت را بر کفار و مشرکین و منافقین مسلط فرمود) و به توسط او مشکل را آسان و ناهمواری را هموار گردانید تا اینکه گمراهی را از راست و چپ (شرق و غرب) دور ساخت.

خطبه ۲۰۵–در وصف پیامبر و عالمان

از خطبه های آن حضـرت علیه السلام است (در اشاره به بعضی از صفات خداوند سبحان، و مدح پیغمبر اکرم، و وصف نیکان و دوستان حقتعالی و پند و اندرز): و گواهی می دهم که خدای تعالی عادل و درستکار است که (در همه امور) به عدل (نه به جور و ستم و بر وفق نظام کلی و حکمت و مصلحت) رفتار می نماید، و حاکم است که (در قرآن کریم حق و باطل رااز هم) جـدا فرموده است، و گواهی می دهم که محمـد بنـده و فرسـتاده و سـرور بنـدگان او است، هر زمان که خداوند خلایق را (از اصلاب به ارحام) آورد آنها را دو جرگه (خیر و شر) گردانید، پس آن حضـرت را در دسـته خیر و نیکو قرا داد، در نسب آن بزرگوار بهره ای برای زناکار نبود، و گناهکار شـریک نگردیـد (پدران و مادران پیغمبر اکرم تا حضـرت آدم علیه السـلام همه موحد و خداپرست بودند، و شـرک و کفر و گناه در آنها راه نداشت، چنانکه امام علیه السلام به صراحت فرموده است). آگاه باشـید خداونـد برای (کـار) خیر و نیکو اهلی (مومنین و پرهیزکـاران) و برای (دین) حق سـتونهائی (پیغمبران) و برای طاعت و بنـدگی نگاهدارندگانی (ائمه هدی علیهم السـلام) قرار داده است (پس طاعت خدا از روی زمین یکباره بر نیفتد، اگر گروهی رها کنند گروه دیگر آ

ن را بگیرنـد، و اگر برخی مخالفت نماینـد دیگران از آن حمایت کرده مراعات نماینـد(و شـما را در هر طاعت)کار نیک(از طرف خداونـدی است)توفیق و لطف خداونـد شامـل است(که زبانهـا را گویـا و دلهـا را)به حق(مطمئن می سـازد)پس اگر لطـف خداونـد نبود هنگـام غلبه و هجوم باطـل و ضـعف و سـستی حق مردم از خـداپرستی و پیروی انبیـاء و اوصـیاء دست می کشـیدند، و دل به آن نمی دادنـد(و در آن مـدد بی نیـازی است برای طالب بی نیازی، و بهبودی)از بیماریهای روحی(اسـت برای خواهان بهبودی)نه کسانیکه به بیماریها تن داده به انـدک چیزی دست از اطاعت خـدا و رسول کشـیده خود را در دنیا و آخرت بدبخت نموده اند(.

و بدانید بندگان خدا (ائمه هدی علیهم السلام و پیشوایان دین) که نگاهدارنده علم خدا هستند (محافظت علم به ایشان سپرده شده است) آنچه را که باید نگاهداشته شود حفظ می کنند (از کسی که استعداد فهم آن را ندارد، یا آموختن به او مقتضی نیست پنهان می دارند تا پیشامدها آن را ضائع نکرده از بین نبرد) و چشمه های آن را جاری می گردانند (به هر کس که استعداد دارد می آموزند) برای کمک و یاری با هم آمیزش می نمایند، و با دوستی یکدیگر را ملاقات می کنند، و از جام سیرآب کننده (علم و حکمت) به هم می نوشانند، و باز می گردند سیراب شده، شک و تهمت و بدگمانی به آنان راه نمی یابد، و غیبت و بدگوئی نزد ایشان نمی شتابد (خلاصه مجالسشان از شک و تهمت و بدگمانی و غیبت و بدگوئی آراسته است) بر این اوصاف پسندیده خداوند فطرت و خوهای ایشان را آفریده است (به این صفات طوری تربیت یافته اند که گویا فطری و جبلی ایشان بوده است) و بر این حال با هم دوستی و آمیزش می نمایند، پس آنان (در بین مردم) مانند برتری تخم و دانه، هستند که پاک می شود (آنچه نیکو است)

از آن فرا می گیرند، و (آنچه به کار نمی آید) دور می ریزند، و آن تخم را پاک کردن جلوه داده و آزمایش پاکیزه گردانیده است (خلاصه ایشان مردمانی هستند بر چیده و انتخاب شده) پس باید مرد شرف و بزرگواری را با پذیرفتن این اوصاف قبول کند، و از سختی قیامت پیش از رسیدن آن بر حذر باشد (کاری نکند که به عذاب گرفتار گردد) و باید مرد در کوتاهی روزها و کمی درنگش در این منزل (دنیا) نظر و اندیشه کند (به خواب غلفت نرود) تا اینکه این منزل را به منزل دیگر (آخرت) تبدیل کند، و باید برای منزل دیگر و برای آنچه می داند که در آن سرای لازم است عمل نیکو به جا آورد، پس خوشا به حال صاحب دل سالم (از صفات رذیله) که پیروی می کند از آنکه او را (به راه حق) راهنما است، و دوری گزیند از آنکه او را به تباهی می کشاند، و با بینائی کسی که او را بینا می نماید و پیروی راهنمائی که به او فرمان می دهد به راه سلامت (از سختی و گرفتاری) رسیده، و به راه رستگاری (رهائی از عذاب) شتافته پیشض از آنکه درهای آن بسته و وسیله های آن از دست برود (بمیرد) و باز شدن باب توبه و بازگشت را درخواست نماید، و (بر اثر توبه) گناه را (از خود) دور گرداند، به تحقیق بر سر راه ایستانده، و راه روشن نمودار گشته است (راه حق بر همه آشکار است مانند آن ماند که بر سر دو راهی کسی ایستاده تارونده را راهنمائی کند، یا نشانه ای بر پا است که راه را می نماید، پس هر که راه گم کند عذر و بهانه اش پذیرفته نیست(.

خطبه ۲۰۶-نیایش

از دعاهای آن حضرت علیه السلام است (در سپاسگزاری از نعمتهای خداوند سبحان) که بسیار آن را می خوانده: سپاس خدائی را سزا است که شبم را صبح نموده و در حالیکه نمرده ام، و نه بیمارم، و نه اندامم بد حال است، و نه گرفتار بدترین کردار خویشم، و نه بی فرزند مانده ام، و نه از دینم برگشته ام، و نه منکر پروردگارم، و نه از ایمانم نگرانم، و نه دیوانه ام، و نه به عذاب امتهای پیش از خود گرفتارم. صبح کرده ام در حالی که بنده ای هستم بی اختیار و ستمکار بر نفس خویش (از جهت تقصیر در طاعت) خداوندا برای تو است حق اعتراض بر من و مرا عذر و بهانه ای نیست، و توانائی به دست آوردن سودی ندارم مگر آنچه تو به من ببخشی، و از بدی نمی توانم بپرهیزم مگر آن را که تو مرا نگاهداری. بارخدایا پناه می برم به تو از اینکه در بی نیازیت تهیدست و پریشان بوده یا در هدایت و رستگاریت گمراه باشم یا در سلطنت و توانگریت ستمدیده یا مغلوب و خوار شدم و حال آنکه اختیار به دست تو است (هر چه بخواهی همان می شود). بارخدایا جان مرا نخستین چیز گرامی قرار ده که از اعضای گرامی من (مانند چشم و گوش و دست و پا و سائر اعضاء) می گیری، و اولین امانتی که از نعمتهای

امانت گذاشته خود نزد من بر می گردانی (چون هر یک از اعضاء شخص که پیش از مرگ تباه شود در بلا و رنج می ماند، پس لطف خدا بر بنده آن است که پیش از گرفتن اعضاء جان را بستاند که آدمی نیم مرده و نیم زنده نماند). بارخدایا پناه می برم به تو از اینکه از گفتارت بیرون رویم (به دستورت رفتار ننمائیم) یا از دین تو در فتنه و گمراهی افتیم، یا خواهشهای ما به ما دست یابد پیش از هدایت و رستگاری که از جانب تو آمده است.

خطبه ۲۰۷-خطبه ای در صفین

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در اندرز به شنوندگان و بیان صلاح دنیا و آخرت ایشان) که در صفین فرموده: بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و درود بر پیغمبر اکرم، حقتعالی با حکومت دادن من بر شما برای من حقی بر شما قرار داده است (اطاعت مرا بر شما واجب گردانیده که بر اثر آن فتنه و فساد روی نداده اختلال و سستی راه نیابد) و همانطور که مرا بر شما حقی است شما را نیز بر من حقی است (واجب است آنچه موجب زیان در دین و دنیا است به شما نموده به عدل و درستکاری رفتار نمایم، و در خطبه سی و چهارم به این نکته اشاره شده) و حق فراخترین چیزها است هنگام وصف و گفتگوی با یکدیگر، و تنگترین چیزها است زمان کردار و انصاف دادن با هم (حق را موقع گفتار بسیار به زبان می آورند، ولی هنگام عمل به کار نمی برند، چنانکه بسیاری از مردم در راه جور و ستم سیر کرده آن را عدل و داد شمرند) کسی را بر دیگری حقی نیست

مگر اینکـه آن دیگری را هم بر او حقی است، و آن دیگری را حقی بر او نیست مگر اینکه او را هم حقی است (هر کس را به دیگری حقی باشـد دیگری را هم بر او حقی است، مثلا حق رعیت بر والی آنست که در اصـلاح کارشان بکوشد و مملکت را منظم دارد، و حق والی بر رعیت آن است که در حق و صـلاح فرمان او برند، و حق زن بر شوهر آنسـتکه او را نفقه دهد و حق شـوهر بر زن آن است که او را اطـاعت و پیروی نمایـد(و اگر کسـی را بر دیگری حقی باشـد که دیگری را بر او حقی نباشـد چنین حقی مختص به خداونـد سـبحان است، و آفریدگانش را)حتی انبیاء و اولیاء(چنین حقی نیست، زیرا او قدرت و توانائی دارد)پس اگر او را اطـاعت نکننـد توانـائی مجبـور کردن ایشـان را به اطـاعت دارد، چنـانکه در قرآن کریم س ۱۰ ی ۹۹ می فرماید: و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا، افانت تکره الناس حتی یکونوا مومنین یعنی اگر پروردگار تو بخواهد هرکه در زمین است ایمـان می آورد، آیا تو مردم را با اکراه وادار به ایمان آوردن مینمائی یعنی تو توانائی نـداری کسـی را به اجبار مومن گردانی

(و در هر چه فضاء و قدر گوناگون او جاری گردد عادل و دادگر است)پس اگر اعمال بندگان را هم پاداش ندهد عادل است، زیرا بنده که او را در تمام مدت حیات پرستش می نماید حق یکی از کوچکترین نعمتهای او را اداء ننموده است(ولیکن خداوند سبحان از روی فضل و کرم چون اهل جود و بخشش بسیار است حق خود را بر بندگان این قرار داده که او را اطاعت کنند، و پاداش ایشان را بر خود چند برابر کردن ثواب گردانید (چنانکه در قرآن کریم س ۴ ی ۱۷۳ می فرماید: فاما الذین امنوا عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله و اما الذین استنکفوا و استکبروا فیعذبهم عذابا الیما، و لایجدون لهم من دون الله ولیا و لانصیرا یعنی آنانکه ایمان آورده ای کارهای شایسته انجام دادند خدا مزدهای ایشان را تمام دهد و از روی فضل و کرامش بیفزاید، و اما کسانی را که از ایمان آوردن و عمل صالح دوری گزیده گردنکشی کردند به عذاب دردناک گرفتارشان می نماید و برای خود جز خدا دوست

و یـاری کننـده ای نیابنـد). پس خداونـد سـبحان از جمله حقوق خود برای بعض مردم بر بعض دیگر حقوقی واجب فرموده، و حقوق را در حالاـت مختلفه برابر گردانیـده، و بعضـی آنهـا را در مقابـل بعض دیگر واجب نموده و بعضـی از آن حقوق وقوع نمی یابـد مگر به ازاء بعض دیگر (مثلا زن نسـبت به شوهر حق نفقه نـدارد مگر در برابر اطاعت و پیروی از او، و همچنین سائر حقوق ماننـد حق پدر بر فرزند و مالک بر مملوک و همسایه بر همسایه و خویش بر خویش و به عکس) و بزرگترین حقها که خداونـد سـبحان واجب گردانیـده حق والی است بر رعیت و حق رعیت است بر والی (زیرا فسـاد و تباهکـاری در آن عمومیت داشـته و در سـائر حقـوق جزئی است(و این حکم را خداونـد سـبحان برای هریـک از والی و رعیت بر دیگری واجب فرمـوده است، و آن را سـیب نظم و آرامش برای دوسـتداری ایشـان یکـدیگر را و ارجمنـدی برای دینشـان قرار داده، پس حـال رعیت نیکو نمی شود مگر به خوش رفتـاری حکمفرمایـان، و حـال حکمفرمایـان نیکو نمی گردد مگر به ایسـتادگی رعیت در انجـام دستور ایشان، پس هر گاه رعیت حق والی و والی حق رعیت را اداء نمود حق در بین ایشان ارجمند و قواعد

دینشـان برقرار و نشـانه هـای عـدل و درسـتکاری بر پـا و سـنتها)احکام پیغمبر اکرم(در مواضع خود جاری گردد، و بر اثر آن روزگار اصـلاح می شود، و به پاینـدگی دولت و سـلطنت امید می رود، و طمعهای دشـمنان از بین می رود)اجانب را برایشان تسلطی نخواهد بود(و اگر رعیت بر والی غلبه یابد)اوامر و نواهی او را به کار نبندد(یا والی بر رعیت تعدی و ستم کند آنگاه اختلاف کلمه رخ دهد)سـخن یکجور نگویند و با هم یکدل نباشـند(و نشانه های سـتم آشـکار و تباهکاریها در دین بسـیار و عمل به سـنتها رها شود، پس به خواهش نفس عمل گشـته احکام شـرعیه اجرا نشود، و دردهای اشخاص)دزدی و خونریزی و ناامنی و گرانی و گرفتاری(بسیار گردد، و برای اداء نشدن حق بزرگ و اجرای باطل و نادرست کسی

انـدوهگین و نگران نشود، پس آن زمان نیکوکاران خوار و بـدکاران ارجمنـد شوند، و واخواهیهای خدا نزد بندگان (به سـبب گناهان بیشمار) بسیار شود، پس در ادای آن حق بر شما باد اندرز دادن و کمک به یکدیگر که (بر اثر سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را بدست آورید، زیرا) کسی به حقیقت طاعت و فرمانبری شایسته خدا نمی رسد اگر چه برای به

دست آوردن رضاء و خشنودی او حریص بوده کوشش بسیار در عمل و بندگی داشته باشد (پس نباید شخص گمان کند در اندرز دادن به دیگری و یاری نمودن حق آنچه شایسته خدا است بجا آورده) ولی از جمله حقوق واجبه خدا بر بندگان اندرز دادن و کمک و یاری به یکدیگر است برای اجرای حق بین خودشان به قدر کوشش و توانائی، و نیست مردی بی نیاز از کمک شدن به آنچه خداوند از حق خود کمک به او را واجب گردانیده هر چند مقام و مرتبه او بزرگ بوده و در دین برتری داشته باشد (بنابراین کسی نیت که در راه حق و آنچه بر او واجب است به یاری دیگری نیازمند نباشد) و نیست مردی که باید دیگری را برای ادای حق یاری کند یا او را یاری نمایند هر چند مردم او را خرد شمرده در دیده کوچک آید (پس گمان نرود که برای ادای حق از مردم بی قدر نباید کمک خواست یا ایشان را نباید کمک نمود، زیرا رونق ملک و ملت به کمک خرد و بزرگ و توانا و ناتوان است(.

پس (در آن هنگام) مردی از اصحاب آن حضرت علیه السلام با سخن درازی آن بزرگوار را پاسخ داد بسیار او را ستایش نموده، و پیروی از آنچه شنیده بود به آن حضرت اظهار می کرد، پس امام علیه السلام فرمود: کسی را که جلالت خدا در نزد او با اهمیت و مرتبه اش در دل او بلند است سزاوار است که برای بزرگواری و بلند مرتبه بودن خدا هر چه غیر از خدا است نزد او کوچک باشد، و سزاوارتر کس که چنین باشد (در برابر بزرگی خدا بزرگی نبیند) کسی است که نعمت خدا درباره او بسیار و احسانش به او نیکو است، زیرا نعمت خدا به کسی بسیار داده نشده مگر اینکه بزرگی حق خدا بر او زیاد شده است، و از پست ترین حالات حکمفرمایان نزد مردم نیکوکار آن است که گمان دوستداری فخر و خودستائی به آنها برده شود، و کردارشان حمل به کبر و خودخواهی گردد، و من کراهت دارم از اینکه به گمان شما راه یابد که ستودن و شنیدن ستایش را (از شما) دوست دارم، و سپاس خدا را که چنین نیستم، و اگر هم دوست داشتم که درباره من مدح و ثناء گفته شود این میل را از جهت فروتنی برای خداوند سبحان که او به شمول عظمت و بزرگواری سزاوارتر است رها کرده از خود دور می نمودم، و بسا که مردم مدح و ستایش

را بعـد از کوشـش در کاری شـیرین می داننـد (زیرا فطری و جبلی است شخصـی که کار بزرگی انجام داد یا خـدا او را موفق ساخت سـتودن و آفرین آن را دوست دارد) پس مرا برای اطاعت کردنم از خدا و خوش رفتاریم با شـما سـتودن نیکو سـتایش نکنید از حقوقی که باقی مانده و از ادای آنها فارغ نگشـته ام و واجباتی که ناچار به اجرای آنها هسـتم، و با من سـخنانی که به گردنکشان (برای خوش آمدنها) گفته می شود نگوئید، و آنچه را از مردم خشـمگین (بر اثر خشم آنها) خودداری کرده پنهان می نمایند از من پنهان ننمائید، و به مدارا و چاپلوسی و رشوه دادن (به زبان) با من آمیزش نکنید، و درباره من گمان مبرید که اگر حقی گفته شود دشوار آیـد، و نه گمـان درخواست بزرگ نمودن خود را (نمی خواهم با منماننـد گردنکشان که سـخن حق به ایشان نمی گویند رفتار نمائید) زیرا کسـی که سـخن حق را که به او گفته شود یا دادگری و درستی را که به او پیشنهاد گردد دشوار شـمرد و عمل به حق و عدل بر او دشوارتر است، پس از حقگوئی یا مشورت به عدل خودداری ننمائید (با من بی پروا حق را گفته آنچه را درست و به عـدل می دانیـد بیان کنید) زیرا من برتر نیسـتم از اینکه خطا کنم و از آن در کار خویش ایمـن نمی بـاشم مگر آنکه خـدا از نفس من کفـایت کنـد آن را که او به آن از من مـالکتر و توانـاتر است (مقصـود امـام علیه السـلام کـه در اینجـا برای خـود خطـاء را ممکن دانست در صـورتیکه امـام معصـوم و منزه از خطـا است، اقرار به این است که عصـمت آن حضـرت از جمله نعمتهای خداوند متعال است، لذا می فرماید:) و جز این نیست که من و شـما بنده و مملوکیم در اختیـار پروردگاری که جز او پرورش دهنـده ای نیست، مالك و صاحب اختیار است از ما آنچه را که خودمان در آن اختیاری نـداریم (پس بزرگواری زیبنـده او است و وظیفه جزا و بندگی و فروتنی است) و ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم بیرون آورده به علم و معرفتی که مصلحتمان بود سوق داد، و گمراهی ما را به هدایت و راه یافتن تبدیل نمود، و بینایی بعد از کوری به ما بخشـید (بعـد از نادان بودن در امر دین و دنیا و آخرت خداونـد با بعثت حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله ما را به همه چیز آشنا فرمود).

خطبه ۲۰۸-گله از قریش

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در شکایت از قریش و آنها که حق آن بزرگوار را غصب کردند که از راه مناجات با خدا عرض می کند): بارخدایا من بر (انتقام از) قریش و کسانی که آنان را یاری کردند از تو کمک میطلبم، زیرا آنها خویشی و اتصال مرا (با حضرت رسول) قطع کردند (و خلافتی را که برای من تعیین فرموده بود غصب نمودند) و ظرف (مقام و منزلت و آبروی حرمت) مرا ریختند، و برای زد و خورد با من برای حقی که از دیگری به آن سزاوارتر بودم گرد آمدند، و گفتند: آگاه باش که حق آنست که آن را بگیری، و حق آنستکه آن را از تو باز گیرند (حق را گرفتن و از دست دادن تو یکسان است، پس اگر والی گردی ولایت حق است، و اگر غیر تو هم والی گرد او نیز حق است) پس با غصه و رنج شکیبائی کن یا با تاسف و اندوه بمیر (در صورتیکه از غصب خلافت راضی نباشی چاره ای نداری مگر شکیبا بودن یا مردن) پس در آن هنگام دیدم مرا یار و دفاع کننده و یاوری نیست

مگر اهل بیتم که دریغ داشتم از اینکه مرگ ایشان را دریابد (به زد و خورد راضی نشدم که اهل بیتم تباه نشوند) پس چشم خاشاک رفته را بر هم نهادم و با استخوان در گلو آب دهن فرو بردم، و برای فرو نشاندن خشم صبر کردم به چیزی که از حنظل (گیاهی است بسیار تلخ) تلختر و برای دل از کاردهای بزرگ دردناکتر بود. (سیدرضی فرماید:) این سخن (و قسمتی که در زیر درباره اصحاب جمل ذکر می شود) در بین خطبه ای که پیشتر بیان شد (خطبه صد و هفتاد و یکم) گذشت، ولی من برای اختلافی که درد و روایت بود دوباره آن را اینجا آوردم.

و قسمتی از این سخنان است درباره آنانکه به قصد جنگیدن با آن حضرت علیه السلام به بصره رفتند: (طلحه و زبیر و پیروانشان) بر حکمفرمانان از طرف من (عثمان ابن حنیف و دیگران) و بر خزانه داران بیت المال مسلمانها که در اختیار من بود و بر مردم شهری (بصره) که همه پیرو و بر بیعت من بودند وارد گشتند، و اختلاف بین ایشان انداخته جمعیت و اتفاقشان را بر من پراکندند (پس از ورود اصحاب جمل به بصره جمعی از اهل آن دیار نقض بیعت آن حضرت نمودند) و بر شیعه و پیروانم هجوم کرده گروهی از آنها (مستحفظین بیت المال) را به حیله و نادرستی به قتل رسانیدند، و جمعی از آنان برای شمشیر زدنشان فشار دندان داده (با مخالفین جنگیده) با آن شمشیرها زد و خورد کردند تا به راستی (با ایمان و اعتقاد پاک) خدا را ملاقات نمودند (کشته شدند).

خطبه ۲۰۹-عبور از کشته شدگان جمل

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در جنگ جمل آنگاه که از سر کشته طلحه و عبدالرحمن ابن عتاب ابن اسید گذشت: هر آینه ابومحمد (کینه طلحه است) در اینجا دور از دیار غریب افتاده است، آگاه باشید به خدا سوگند من کراهت داشتم که از طائفه قریش در زیر ستارگان کشته افتاده باشند، خونخواهی از فرزندان عبدمناف (طلحه و زبیر که از طرف مادر به عبدمناف منتهی می شوند یا غیر ایشان بنابر اختلاف شراح) را دریافتم، و بزرگان قبیله جمح (که در جنگ جمل همراه عایشه بودند جز دو نفر)عبدالرحمن ابن عتاب و عبدالله ابن ربیعه که از ایشان کشته شد(از چنگ من گریختند، به تحقیق برای امری که لیاقت نداشتند گردن کشیدند، و به آن نرسیده گردنهاشان شکسته گردید)خواستند برای دنیاپرستی خلافت و امارت به دست آورند با آرزوشان نرسیدند(.

خطبه ۲۱۰–در وصف سالکان

از سـخنان آن حضـرت علیـه السـلام اسـت (دربـاره عـارف بـه حـق و مـومن حقیقی): بـه تحقیـق (مـومن) عقـل خـویش را (با پرهیزکـاری و پیروی خـدا و رسـول) زنـده کرده، و نفس خـود را (بـا ریـاضت و بنـدگی و پیروی نکردن از خواهشـهای آن) میرانده بطوریکه پهنای او (بدنش) باریک شده، و سـختش (دلش) نرم گشـته، و برای او درخشنده پر نور خورشید (درجه بلند توحید و خداشناسی را دریافت) پس درخشندگی آن برای او راه (هدایت و رستگاری) را نمودار کرد، و به همان روشنائی در راه (حق) راه پیمود، و بابها (ی پارسائی و پرهیزکاری و عبادت) او را (ترقی داده تا اینکه) بدر سـلامت و سـرای اقامت راندند (هر مرتبه ای از مراتب رضایت و عبادت او را به مرتبه دیگر رسانـد تا بهشت جاویـد را دریافت) و پاهایش با آرامش بـدن در جای امن و آسوده اسـتوار شد. به سبب چیزی (فکر و اندیشه در آثار حق) که دل خود را بکار واداشت، و بر اثر آنچه (اطاعت و پیروی) که پروردگارش را راضی و خشنود گردانید.

خطبه ۲۱۱-در ترغیب یارانش به جهاد

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که در آن اصحاب خود را به جهاد (جنگ در راه خدا) ترغیب می فرمود: خداوند ادای سپاس (از نعمتهای) خود را از شما می خواهد، و امر و سلطنت خویش را برای شما باقی گذارده است (برای ریاست روی زمین دوستان او شایستگی دارند) و به شما در میدان وسیع مسابقه (دنیا) مهلت داده تا برای به دست آوردن چوگان (ریاست و سیادت) از یکدیگر سبقت و پیشی گیرند، پس بندهای جامه ها را محکم بندید (در میدان جنگ چست و چالاک باشید، یا آنکه از گناه دوری کنید) و زیادی زیر پهلوها را تا گروه درهم پیچید (دامن جامه ها که روی پاها میکشد جمع کنید، یا از خوردن و آشامیدن بسیار خودداری نمائید، چنانکه می فرماید:) اندیشه کار با میهمانی جمع نمی شود (پس اگر اندیشه کارداری تن پرستی را رها کن) چه بسیار می شکند و تباه می سازد خواب تصمیمهای روز را (شخص مسافر با رفیقان تصمیم می گیرد که شب زود راه افتاده فردا پیش از فشار گرما به منزل رسند، ولیکن چون شب آید خواب شیرین غلبه کرده آن تصمیم را از بین ببرد) و چه بسیار تاریکیها یاد تصمیمها را از خاطر بزداید (مردم سست رگ در روز همت گمارند که کاری را در شب انجام دهند، ولی شب که تا

ریکی جهان را فرو گرفت از اندیشه خود چشم پوشیده به خواب غفلت روند، و مردان با همت دامن سعی و کوشش به کمر زده خواب و آسایش بر خود حرام نمایند تا به مقصود دست یابند(.

خطبه ۲۱۲–تلاوت الهیکم التکاثر

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در اندرز و عبرت گرفتن از گذشتگان که آن را بعد از خواندن الهئکم التکاثر، حتی زرتم المقابر)س ۱۰۲ ی ۱ و ۲(یعنی شما را فخر و سرفرازی بر یکدیگر)از یاد خدا و روز رستاخیز(مشغول ساخت تا اینکه به زیارت قبرها رفتید، فرموده)در سبب نزول این سوره گفته اند: قبیله عبدمناف ابن قصی و قبیله سهم ابن عمرو به بسیاری افراد قبیله خود بر یکدیگر فخر می نمودند، چون دو قبیله جمعیتشان را شمردند افراد طائفه عبدمناف بیشتر گردید، پس طائفه سهم ابن عمرو گفتند: چون بیشتر جمعیت ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده هر دو را می شماریم، و پس از شمارش قبیله ایشان بیشتر شد، و گفته اند که آنها به گورستان رفته مرده ها را شمردند(: ای شگفتا چه منظور و مقصود بسیار دوری است)از عقل و خردمندی برای فخر کننده به مردگان(و چه زیارت کنندگان بسیار غافل و بی خبری)از عذاب خدا(و چه کار بزرگ بی اندازه رسوائی، به تحقیق دیار و شهرها را از رفتگان خالی دیدند در حالیکه جای تذکر و یادآوری بود چه تذکر و یادآوری!! و آنها را)به منظور فخر و سرفرازی(از جای دور طلب نمودند)در صورتی که از مرده زیر خاک پوسیده از هم

ریخته در گرو اعمال ناشایسته مانده بایستی عبرت گرفت، از بسیاری غفلت و بی خبری ایشان را مایه افتخار نموده بودند(آیا به جائیکه پدرانشان به خاک افتاده فخر می کنند، یا به شماره تباه شدگان بر یکدیگر نازش می نمایند؟!)فخرکنندگان به مرده بد و نفخ مردمانی هستند(از جسدهای افتاده بیجان و حرکتهای از جنبش مانده آنها بازگشت)به دنیا(می طلبند)در صورتیکه عادتا و بدون اراده حقتعالی محال است(و هر آینه مردگان به عبرتها سزاوارترند تا آنکه سبب افتخار باشند، .

و به دیـدار آنها تواضع و فروتنی اختیار نمایند خردمندانه تر است از اینکه آنها را وسـیله فخر و ارجمندی قرار دهند!! به تحقیق با دیـده های تار به ایشان نگریسـتند، و راجع به آنها در دریای جهل و نادانی فرو رفتنـد)و از این جهت به قبرهای آنان افتخار نمودنـد(و اگر)سـر گذشت(ایشان را از شـهرهای فراخ ویران شده و خانه های خالی مانده بپرسـند)به زبان حال(می گویند: ایشان گمشده و بدون نشان زیر زمین رفتند)نابود گشـتند(و شـما دنبال آنان از روی نادانی و بی خبری میروید، بر فرق ایشان پا می نهد، و روی جسد آنها قرار می گیرید، و در دور انداخته آنها میچرید)به آنچه از متاع دنیا باقی گذارده اند دلبسته

ایـد(و در ویرانه هـای آنها)خانه هائیکه از آنها کوچ کرده انـد(ساکن می شویـد، و همانا روزها بین شـما و ایشان بسـیار می گیرند و بر شـما زاری می کنند)زیرا روز و شب زنده ها را به مرده ها می رسانند مانند آنکه خبر مرگ از جدائی شـما گریان و نالاننـد(ایشان پیش رفتگان پایان زندگی شـما هسـتند که با آبشـخورهاتان)مرگ و قبر و عالم برزخ(زودتر از شـما رسـیده انـد، برای آنان مقامهای ارجمنـد و سـربلند و وسائل فخر و سـرفرازی بود در حالی که گروهی پادشاه و برخی رعیت و فرمانبر ایشان بودند، در شـکمهای برزخ)احوال عالمی که حائل میان دنیا و آخرت است از وقت مرگ تا موقع برانگیختن و از نظر ما پنهان است(راهی را پیمودند که در آن راه زمین بر آنها مسلط بوده گوشتهاشان را خورده و از خونهاشان آشامیده است، پس صبح نمودند در شکاف قبرهاشان جماد و بسته شده که نمود حرکت ندارند، و پنهان و گمشده که پیدا نمی شوند،

هولها ایشان را نمی ترساند، و بد حالیها آنها را اندوهگین نمی سازد، و از زلزله ها اضطراب و نگرانی ندارند، و به بانگ رعدهای سخت گوش نمی دهند، غائب و پنهان هستند که کسی منتظر بازگشت ایشان نیست، و در ظاهر حاضرند)در گورند و جای دور نرفته اند(ولی در مجالس حاضر نمی شوند، گرد هم بودند پراکنده شدند، و با هم خو گرفته بودند جدا شدند، از درازی مدت و دوری منزلشان نمی باشد که خبرهاشان نمی رسد که و شهرهاشان خاموش گشته است، بلکه جامی به ایشان نوشانده اند که گویائیشان را به گنگی و شنوائیشان را به کری و جنبششان را به آرامش تبدیل نموده است، پس ایشان در موقع وصف حالشان بدون اندیشه مانند اشخاص به خاک افتاده خوابیده اند.

اهل گورستان همسایگانی هستند که با هم انس نمی گیرند، و دوستانی که به دیدن یکدیگر نمیروند، نسبتهای آشنائی بینشان کهنه و سببهای برادری از آنها بریده شده است، پس همگی با اینکه یکجا گرد آمده اند تنها و بی کسند، و با اینکه دوستان بودند از هم دورند، برای شب بامداد و برای روز شب نمی شناسند، هر یک از شب و روز که در آن کوچ کرده (و راه گورستان پیموده) اند برای ایشان همیشگی است، (اگر شب بوده آن را روزی نیاید و اگر روز بود آن را شبی نباشد) سختیهای آن سرای را سخت تر از آنچه می ترسیدند مشاهده کردند، و آثار آن جهان (پاداش و کیفر) را بزرگتر از آنچه تصور می نمودند دیدند، پس آن دو پایان زندگانی (نیکوکاری و بدکرداری زمان بعد از مرگ) برای ایشان کشیده شده تا جای بازگشت (بهشت یا دوزخ) و در آن مدت منتهی درجه ترس (برای دوزخیان) و امیدواری (برای بهشتیان) هست

(چنـانکه در قرآن کریـم س ۴۲ ی ۷ می فرمایـد: و کـذلک اوحینـاء الیـک قرانا عربیا لتنـذر ام القری و من حولها و تنـذر یوم الجمع لاـریب فیه، فریق فی الجنه و فریق فی السعیر یعنی و چنـانکه به هر پیغمـبری بر زبـان قوم او وحی نمودیم قرآن را بلغت عرب به سوی تو فرستادیم تا مردم مکه و آنان

را که در اطراف آن هسـتند از عذاب بترسانی و از روز قیامت که درآمدن آن شـکی نیست و همه (برای وارسـی حساب) گرد آینـد بیمنـاک نمـائی، نیکوکـاران به بهشت رونـد، و بـدکرداران به دوزخ(پس اگر بعـد از مرگ به زبان می آمدنـد)توانائی سخن گفتن داشـتند(نمی توانسـتند آنچه را به چشم دیـده و دریـافته بیـان کننـد، و اگر چه نشـانه هـای ایشـان ناپدیـد شـده و خبرهاشـان قطع گردیـده)کسـی آنهـا را ندیـده و سـخنانشان را نمی شـنود(ولی چشـمهای عـبرت پـذیر آنـان را می نگرد و گوشـهای خردهـا از آنهـا می شـنود که از غیر راههـای گویـائی)به زبـان حـال و عبرت(می گوینـد: آن چهره های شـگفته و شاداب بسـیار گرفته و زشت شـد، و آن بـدنهای نرم و نازک بی جان افتاده، و جامه های کهنه و پاره پاره در برداریم)کفنمان پوسیده اندامهان متلاشی گردیده(و تنگی خوابگاه)گور(ما را سخت به رنج افکند، و وحشت و ترس را ارث بردیم)

آنچه را که پیش رفتگـان ما از سـختی قبر کشـیدند بر ما نیز وارد آمـد(و منزلهای خاموش به روی ما ویران گردیـد)قبرهامان پاشیده شد(اندام نیکوی ما نابود و روهای خوش آب و رنگ ما زشت و ماندن ما در منزلهای ترسناک دراز گشت، و از اندوه رهـائی و از تنگی فراخی نیـافتیم!! پس اگر به عقـل و انـدیشه اتحـال ایشـان را تصور نمائی، یا پوشـیده شـدگی پرده از جلو تو برداشـته شود (در حالیکه گوشـهاشان از جانوران زیر زمینی نقصان یافته و کر گشـته و چشـمهاشان به فرو رفته و زبانها بعـد از تنـد و تیزی در دهانهـا پاره پاره و دلها بعـد از بیـداری در سـینه هاشان مرده و از حرکت افتاده و در هر عضو ایشان پوسـیدگی تازه ای که آن را زشت می سازد فساد و تباهی کرده، و راههای آسـیب رسـیدن به آن آسان گردیـده در حالیکه انـدامشان در برابر آسـیب تسـلیم و دسـتهائی نیست که آنها را دفع نمایـد و نه دلهائی که ناله و فریاد کنـد) اندوه دلها و خاشاک چشـمها را خواهی دیـد که برای آنهـا در هر یـک از این رسوائی و گرفتاریهـا حالتی است که به حالت دیگر تبـدیل نمی شود، و سـختی است که بر طرف نمی گردد.

و چه بسیار زمین بدن ارجمند و صاحب رنگ شگفت آوری را خورده است که در دنیا متنعم به نعمت و پرورده خوشگذرانی و بزرگواری بوده، هنگام اندوه به شادی می گرائیده، و به جهت بخل ورزیدن به نیکوئی زندگانیش و حرص بکارهای بیهوده و بازیچه چون مصیبت و اندوهی به او وارد می گشت متوجه لذت و خوشی شده خود را از اندوه منصرف می نمود، پس در حالیکه او به دنیا و دنیا به او می خندید (توجه هریک بدیگری بود) در سایه خوشی زندگانی بسیار غفلت آمیز ناگهان روزگار او را با خار خود لگدکوب کرد و قوایش را درهم شکست (به انواع بلاء و دردها گرفتارش ساخت) و از نزدیک ابزار مرگ به سویش نگاه می کرد، پس او به اندوهی آمیخته شد که با آن آشنا نبود، و با رنج پنهانی همراز گشت که پیش از این آن را نیافته بود، و بر اثر بیماریها ضعف و سستی بسیار در او بوجود آمد در این حال هم بهبودی خود انس و اطمینان کامل داشت (احتمال دریافت مرگ را نمیدارد) و هراسان رو آورد به آنچه اطباء او را به آن عادت داده بودند از قبیل علاج گرمی به سردی و بر طرف شدن سردی به گرمی، پس داروی سرد بیماری گرمی را خاموش نساخته، بلکه به آن میافزود، و داروی گرم بیماری سردی را بهبودی نداده مگر آن را به هیجان آورده سخت می نمود، و با داروی مناسب که با طبائع و اخلاط در آمیخت مزاج معتدل نگشت مگر آنکه آن طبائع هر دردی را کمک کرده میافزود،

تـا اینکه (بـا سـختی و طـول مرض و درد) طـبیب اوست شـده از کـار افتـاد (نـدانست برای بهبـودیش چه داروئی بکـار برد) و پرسـتارش فرامـوش کرد (دل از او برگرفـت) و زن و فرزنـد و غمخـوارش از بیـان درد او خســته شدنـد، و در پاسـخ پرســش کننـدگان حال او گنگ گردیدند (سـخنی که نتیجه دهد نگفتند) و نزد او از خبر اندوه آوری که پنهان می نمودند با یکدیگر گفتگو کردنـد، یکی می گفت: حـال او همین است که هست، و دیگری به خوب شـدن او امیـدوارشان می کرد، و دیگری بر مرگ او دلـداریشان می داد، در حـالیکه پیروی از گذشـتگان پیش از آن بیمـار را به یادشان می آورد (می گفت: پیشـینیان از این دنیـا رفتنـد، نیز ناچـاریم از ایشان پیروی نموده برویم) پس در اثنای اینکه او با اینحال بر بال مفارقت دنیا و دوری دوسـتان سوار است ناگاه انـدوهی از انـدوههایشان به او هجوم آورد، پس زیرکی ها و انـدیشه های او سـرگردان مانده از کار بیفتد، و رطوبت زبانش خشک شود، و چه بسـیار پاسخ پرسش مهمی را دانسته از بیان آن عاجز و ناتوان است، و چه بسیار آواز سخنی که دردناک می کند دل او را می شـنود، و (به جهت توانائی نداشـتن به پاسخ آن) خود را کر می نمایاند، و آن آواز یا سـخن از بزرگی است که او را احترام می نموده (ماننـد پـدر) یا از خردسالی که با او مهربان بوده (ماننـد فرزند) و به تحقیق مرگ را سختیهائی است که دشوارتر است از آنکه همه آنها بیان شود، یا عقلهای مردم دنیا آن را درک کرده بپذیرند.

خطبه ۲۱۳–تلاوت رجال لا تلهیهم...

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در فضیلت یاد خدا و اوصاف آنانکه بیاد خدا مشغولند) که آن را هنگام قرائت آیه رجال لاتلهیهم تجاره و لابیع عن ذکر الله فرموده (س ۲۴ ی ۳۷) یعنی مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش ایشان را از یاد خدا باز نمی دارد: خداوند سبحان ذکر و یاد خود را صیقل و روشنائی دلها قرار داد که به سبب آن (اوامر و نواهی او را) بعد از کری می شنوند، و بعد از تاریکی (نادانی) می بینند، و بعد از دشمنی و ستیزگی فرمانبر می گیردند (رضاء و خشنودی او را به دست می آورند) و همواره برای خدا- که نعمتها و بخششهایش ارجمند است- در پاره از زمان بعد از پاره دیگر در روزگارهائی که آثار شرائع در آنها گم گشته بندگانی است که در اندیشه هاشان با آنان راز می گوید، و در حقیقت عقلهاشان با آنها سخن می فرماید (همیشه به یاد خدا بوده از راه عقل و بینائی با او در گفتگو هستند) و چراغ (هدایت و رستگاری) را به روشنائی بیداری و هشیاری در دیده ها و گوشها و دلها افروختند (یاد خدا چون چراغ دیده ها و گوشها و دلهاشان را روشن گردانید، لذا غیر او چیزی ندیده، غیر اوامر و نواهیش سخنی نشنیده، به غیر آنچه او خواسته دل نمی بندد)

روزهای خـدا را (به مردم) یادآوری می نماینـد (سـرگذشت پیشـینیان را که بر اثر معصـیت و نافرمانی تباه شده اند برای ایشان بیان می کننـد تا عبرت گیرنـد) و (آنان را) از عظمت و بزرگواری او می ترساننـد (می گوینـد از خـدا بترسـید و مرتکب گناه نشوید که او حاضـر و بینا است و بر هلاک شما قادر و توانا) آنان مانند راهنمایان در بیابانها هستند که هر که از وسط راه برود (به عـدل و درستی رفتـار کنـد) راه او را می سـتایند، و به رهـائی (از گمراهی) مژده اش می دهنـد، و هر که به طرف راست و چپ برود (در هر امر افراط و تفریـط پیش گیرد) راه را برای او مـذمت کرده از تبـاه شـدن برحـذرش می دارنـد، و آنها با این اوصاف چراغهای آن تاریکیها (ی نادانی) و راهنمایان آن شبهه ها (ی گمراهی) هستند،

و به تحقیق برای یـاد خـدا نمودن اهلی است که آن را عوض دنیـا فرا گرفته انـد، و ایشان را بازرگانی و خریـد و فروش از آن مشـغول نمی سازد، روزهای زنـدگانی را با یاد خـدا بسـر می برند، و به سـخنان منع کننده از آنچه خدا حرام و نهی فرموده در گوشـهای بی خبران بانـگ می زننـد، و به عـدل و دوستی امر کرده خود آن را انجـام می دهنـد، و از ناپسـند (گفتـار و کردار زشت) نهی نموده خود آن را بجـا نمی آورنـد، و (چنـان به آخرت ایمـان و یقین دارنـد که(گویا دنیا را به پایان رسانـده و به آخرت وارد شـده و در آنجا می باشـند، و آنچه در پی دنیا است)امور آخرت که دیگران از آنها آگاه نیسـتند(به چشم دیـده انـد، وماننـد آنکه بر احوال پنهان اهل برزخ در مدت اقامت آنجا آگاهند، و قیامت وعده هایش را بر ایشان ثابت نموده اسـت)شـک و تردیـد ندارنـد(پس پرده از آن اوضاع را از جلو مردم دنیا برداشـته انـد)آنچه را به نور ایمان و یقین دیـده انـد فاش کرده اند(به طوری که گویا ایشان می بینند آن را که مردم نمی بینند، و می شـنوند آن را که دیگران نمی شـنوند، و اگر آنان را در برابر عقل خود در مراتب پسندیده و مجلسهای شایسته آنها تصور کنی)

حالات عبادت و بندگیشان را به نظر آوری(در حالیکه دفترهای محاسبه اعمالشان را باز کرده برای رسیدگی به حساب نفسهایشان آماده اند بر هر امر کوچك و بزرگی که مامور به آن بوده و کوتاهی کرده اند یا نهی از آن شده و تقصیر نموده اند، و گناهان سنگین خویش را بر پشتشان بار کرده از برداشتن آن ضعیف و ناتوان گردیده اند، و گریه را در گلو نگاهداشته اند، و)هنگام محاسبه(با گریه و زاری با خویشتن جواب و سوال نموده اند، و جانب پروردگارشان از پشیمانیها و اقراربه تقصیر ناله و فریاد بر آورند (و طلب عفو و بخشش نمایند، خلاصه اگر ایشان را با این حالات در نظر آوری) نشانه های هدایت و رستگاری و چراغهای تاریکی را خواهی دید که فرشتگان دورشان گرد آمده آرامش و آسودگی (از عذاب) بر آنها نازل گشته و درهای (برکات) آسمان به روی آنان باز شده، و جاهای ارجمند برایشان آماده گردیده در جائیکه خداوند به آنها مطلع و آگاه است، و از کوشش آنان (در وارسی حساب

خود با خدا) راضـی و خشنود است، و روش آنها را (در پشیمانی از گناهان) پسندیده است، در حالیکه به مناجات با خدا نسیم عفو و بخشش (از گناهان) را استشمام می کننـد، ایشان گروگان نیازمنـدی به فضل و کرم خدا و اسیران تواضع و فروتنی به عظمت و بزرگواری او هستند، بسیاری انـدوه دلها و بسیاری گریه چشـمهاشان را مجروح ساخته است، برای هر دری که راه رغبت و توجه به سوی خـدا است ایشان را دست کوبنـده ای است (هر دری که به او راه دارد کوبیـده در آن داخل می شوند) سوال و درخواست از کسی می نماینـد که فراخیها پیش او تنگ نمی گردد (هر چنـد عطاء و بخشش نمایـد از دریای جود و کرمش کاسته نمی شود) و خواستاران از او نومیـد نمی شونـد، پس تو خود به حساب خویش برس، زیرا به حساب دیگران محاسب

ی غیر از تو می رسد (از وارسی حساب دیگران سودی برای تو نیست، بایـد همیشه به یاد خود باشی و به حساب خویش به دقت رسیدگی کنی).

خطبه ۲۱۴-تلاوت یا ایها الانسان...

از سخنان آن حضرت علیه السلام (در اندرز به مردم) که آن را هنگام خواندن یا ایهاالانسان ما غرک بربک الکریم فرموده (س ۸۲ ی ۶) یعنی ای انسان چه چیز تو را فریب داد به پروردگار کریم خود (که به دستورش رفتار نکرده نافرمانی نمودی): دلیل و برهان گناهکار مخاطب به آیه ما غرک به ربک الکریم نادرست ترین برهانها است (زیرا اگر بگوید غرنی کرمک یعنی کرم تو مرا مغرور ساخت، درست نیست چون مقتضی کرم کوشش نمودن در اطاعت و سپاسگزاری است نه معصیت و کفران، و اینکه فرموده: ما غرک بربک المنتقم یعنی چه تو را مغرور نمود به پروردگاریکه انتقام می کشد، برای دانستن اینستکه پروردگار کریم را نبایستی نافرمانی نمود، و اگر بگوید: غرنی الشیطان یعنی شیطان مرا مغرور گردانید، به او پاسخ داده می شود: آیا ما در قرآن کریم نگفتیم از شیطان پیروی ننمائید که او دشمن آشکار شما است، و اگر بگوید: غرنی جهلی

یعنی نادانی مرا مغرور کرد، در جواب گفته می شود: مگر پیغمبران را نفرستادیم تا احکام ما را به شما یاد دهند، خلاصه راه عذر بسته است) و فریب خورده ای است که عذر او ناپذیرفته ترین عذرهاست، به تحقیق برای نادان ماندن خود اصرار نموده است (به این جهت لذت و خوشی دنیای فانی را بر سعادت همیشگی و بهشت جاوید اختیار کرده است(. ای انسان، چه چیز تو را به گناه کردنت دلیر گردانیده، و چه چیز تو را به پروردگارت به غرور آورده، و چه چیز تو را به تباه کردن خویش مانوس ساخته؟ آیا درد تو را بهبودی یا خواب تو را بیداری نیست؟ آیا به جان خود رحم نمی کنی به آنچه به غیر خویش رحم می کنی؟ بسا شخص را در آفتاب دیده بر او سایه میافکنی، یا کسیرا به دردی گرفتار می بینی که درد تن او را می سوزاند و از راه مهربانی بر او گریه می کنی، پس چه چیز تو را به درد)گناهان(خود شکیبا ساخته و بر مصیبتهایت توانا نموده، و از گریستن بر جان خویش بازداشته و تسلیت داده، در حالیکه جانت نزد تو عزیزتر و ارجمندترین جانهااست؟ و چگونه ترس شبیخون خشم خدا تو را بیدار نمی کند و حال آنکه به نافرمانیهای از او در راههای قهر او افتاده ای، پس مداواه کن رنج سستی دل خود را به تصمیم و کوشش)در اطاعت(و خواب غلفت دیده ات را به بیداری، و خدا را فرمانبر و به ذکر او مانوس باش، و در حال رو گردانیدنت از او رو آوردن او را به خود تصور کن)و از راه اندیشه

بنگر(که تو را به عفو و بخشش خود خوانده به فضل و کرمش می پوشاند و تو از او رو گردانیده به دیگری توجه کرده ای، پس خداوند بلند و برتر و توانا است (و با این حال) چه بسیار کریم است، و تو پست و ناتوانی و چه بسیار بر نافرمانی او دلیری، و حال آنکه تو در پناه پوشش (عفو و بخشش) او اقامت گزیده ای، و در فراخی فضل و احسانش می گردی، و فضلش را از تو باز نداشته، و پرده (بخشش) خود را از (جلو گناهان) تو ندریده، بلکه در نعمت و بخششی که برای تو پدید آورده و یا گناه تو را که پوشانده یا بلائی که از تو دور گردانده یک چشم برهم زدن از لطف او دور نبوده ای (با اینکه در نافرمانی او می کوشی) پس گمان تو به او چیست اگر (دستور) او را پیروی کنی، و سوگند به خدا اگر این صفت (روآوردن خدا به تو و دوری نمودن تو از او) در دو شخصی بود که در توانگری مساوی و در توانائی برابر بودند (و یکی از آنها تو بودی که از دیگری که به تو رو آورده بود دوری میجستی) از خوهای ناپسند و بدی کردارهایت بر زیان و بدی خود اول کسی بودی که حکم میدادی (پس چگونه ای در برابر خداوند سبحان کم حکم تو بر بدی خود سزاوارتر است). و به حق و درستی می گویم

(که در واقع) دنیا تو را فریب نـداده، بلکه تو به آن فریفته شـده ای، دنیا برای تو پنـدها هویـدا ساخته و تو را به عـدل و برابری آگاه کرده، و به وعده هائی که به تو می دهد از قبیل رسیدن درد به اندامت و کم شدن توانائیت راستگوتر و وفادارتر است از آنکه بـا تو دروغ گفته یـا تو را بفریبـد، و بسـا پنددهنـده است آنکه تو او را متهم می نمائی (از عبرتهای آن پنـد نمی گیری و چون برخلاـف خواهش نفس تو است به آن اهمیت نمی دهی) و بسـا خبر راست آن را که دروغ شـماری، و اگر بخواهی دنیا را در شهرهای ویران و خانه های خالی بشناسی آن را از راه اینکه تو را نیکو یادآورنده و پنددهنده ای است می یابی مانند یار مهربان بر خود که بخل دارد از اینکه تو را به تباهی رساند (پس از این رو نباید بگوئی دنیا مرا بفریفت، زیرا اگر دنیا تو را می فریفت عبرتهـایش را از تو پنهـان می سـاخت، و این فرمـایش بـا کلاـم خداونـد متعال)در قرآن کریم س ۴۵ ی ۳۵ و غرتکم الحیوه الدنیا یعنی زندگانی دنیا شـما را فریب داد(منافات ندارد، زیرا معنی فریب دنیا در واقع فریفته شدن به آن است، لذا می فرماید:) و خوب سرائی است برای کسی که به آن دل نبسته، و خوب جائی است برای کسی که آن را وطن

(و محل اقـامت همیشـگی خویش) قرار نـداده است، و نیکبختـان اهـل دنیـا فردا (قیـامت) کسـانی هسـتند که امروز از دنیا می گریزند (و شـیفته کالای آن نمی شوند(. چون زمین سـخت بلرزد و با هولها و سـختیهای آن قیامت محقق گردد، و به هر دینی اهل آن و به هر معبودی پرسـتندگان آن و به هر پیشوائی پیروان آن ملحق شونـد)در یکجا گرد آینـد تا گفتار و کردارشان را وارسـی نمایند(آن هنگام انداختن نظری در هوا و آهسـته قدم برداشتنی در زمین در برابر عدل و داد خدا جزاء داده نشود مگر به راستی و درستی)در آن روز هر امر بد و نیکی هر چند کوچک باشد هویدا گشـته از آن بازپرسـی می شود(پس چه بسیار حجت و دلیلی که آن روز باطل و نادرست گردد، و عـذرهائیکه شـخص به آن متوسل شـده پذیرفته نشود، پس از کردار خود بخواه آنچه را که به آن عذر تو را بپذیرند و حجت تو برقرار شود)طبق دسـتور خدا و رسول رفتار کن تا از سختیهای رستاخیز رهائی یابی(و از آنچه تو برای آن باقی نمی مانی)دنیا(بگیر آن را که برای تو باقی می مانـد)اطاعت خـدا و خدمت به خلق(و برای سـفر خود آمـاده بـاش، و به برق نجـات و رهـائی)از سـختیها(نظرافکن)که از کجـا زده و به کجا می رود(و پالان بر پشت شتران چست و چالاکی ببند)برای سفر آخرت توشه و مرکب تهیه نما تا در راه نمانده به سختی بر نخوری(.

خطبه ۲۱۵-پارسائی علی

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در وصف خود که از ظلم و ستم و تعدی بر کنار است): سوگند به خدا اگر شب را بیدار بروی خار سعدان (گیاهی است دارای خار سر تیز) بگذرانم، و (دست و پا و گردن) مرا در غلها بسته بکشند، محبوبتر است نزد من از اینکه خدا و رسول را روز قیامت ملاقات کنم در حالیکه بر بعضی از بندگان ستم کرده چیزی از مال دنیا غصب کرده باشم، و چگونه به کسی ستم نمایم برای نفسی که با شتاب به کهنگی و پوسیدگی باز می گردد (زود از جوانی و توانائی به پیری و ناتوانی مبدل می گردد) و بودن در زیر خاک به طول می انجامد؟! سوگند به خدا (برادرم) عقیل را در بسیاری فقر و پریشانی دیدم که یک من گندم (از بیت المال) شما را از من درخواست نمود، و کودکانش را از پریشانی دیدم با موهای غبارآلوده و رنگهای تیره مانند آنکه رخسارشان با نیل سیاه شده بود، و عقیل برای درخواست خود تاکید کرده سخن را تکرار می نمود، و من گفتارش را گوش می دادم، و گمان می کرد دین خود را به او فروخته از روش خویش دست برداشته دنبال او می روم (هر چه بگوید انجام می دهم) پس آهن پاره ای برای او سرخ کرده نزدیک تنش بردم تا عبرت گیرد، و از درد آن ناله و شیون کرد

مانند ناله بیمار، و نزدیک بود از اثر آن بسوزد، به او گفتم: ای عقیل مادران در سوگ تو بگریند، آیا از آهن پاره ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده ناله می کنی، و مرا به سوی آتشی که خداوند قهار آن را برای خشم افروخته می کشانی؟ آیا تو از این رنج (اندک) مینالی و من از آتش دوزخ ننالم؟! و شگفتر از سرگذشت عقیل آنست که شخصی (اشعث ابن قیس که مردی منافق و دورو و دشمن امام علیه السلام بود و آن حضرت هم او را دشمن می داشت) در شب نزد ما آمد با ارمغانی در ظرف سر بسته و حلوائی که آن را دشمن داشته به آن بدبین بودم بطوریکه گویا با آب دهن یاقی مار خمیر شده بود، به او گفتم: آیا این هدیه است یا زکاه یا صدقه که زکاه و صدقه بر ما اهل بیت حرام است، گفت: صدقه و زکاه نیست، بلکه هدیه است، پس (چون از آوردن این هدیه منظورش باطلی و در واقع رشوه بود) گفتم: مادرت در سوگ تو بگرید، آیا از راه دین خدا آمده ای مرا بفریبی، آیا درک نکرده نمیفهمی (که از این راه میخواهی مرا بفریبی) یا دیوانه ای یا بیهوده سخن می گوئی؟ سوگند به خدا اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمانهای آنها است به من دهند برای اینکه خدا را درباره مورچه ای که پوست جوی از آن بربایم نافرمانی نمایم نمیکنم، و به تحقیق دنیای شما نزد من پست تر و خوارتر است از برگی که در دهن ملخی باشد که آن را میجود، چه کار است علی را با نعمتی که از دست میرود، و خوشی که بر جا نمی ماند، به خدا پناه می برم از خواب عقل (و بیخبر ماندن او از درک مفاسد و تباهکاریهای دنیا) و از زشتی لغزش (و گمراهی) و (در جمیع حالات) تنها از او یاری می جوئیم.

خطبه ۲۱۶-نیایش به خدا

از دعاهای آن حضرت علیه السلام است (برای درخواست بی نیازی و گرفتار نشدن به فقر): بارخدایا آبروی مرا به توانگری نگاهدار، و شخصیت مرا به تنگدستی از بین مبر که از روزی خواران تو روزی خواهم، و از آفریده های بد کردار تو مهربانی جویم، و به ستایش کسی که به من ببخشاید وادار گردم، و به بدگوئی کسی که به من چیزی ندهد گرفتار گردم (این دو صفت نکوهیده و از گناهان بزرگ به شمار می رود، زیرا ستودن بخشنده روآوردن به غیر خدا و شریک قرار دادن برای او است، و چه بسیار بخشنده هائی که از بدهای روزگارند، و اما بدگوئی از آنکه چیزی نداده جائز نیست، زیرا ممکن است از نیکان بوده و برای نبخشیدنش عذری داشته باشد) و تو پس از همه این گفتار صاحب اختیاری که ببخشائی یا نبخشائی، زیرا اختیار و توانائی بر هر چیز بدست تو است.

خطبه ۲۱۷-نکوهش دنیا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در مذمت دنیا و بیان حال مردگان): دنیا سرائی است (اهل) آن را غم و اندوه فرا گرفته، و به مکر و دغا شهرت یافته (بیوفائی آن به بینایان پوشیده نیست) همواره بر یک حال باقی نمی ماند (زندگی آن به مرگ و توانگری به درویشی و خوشی به گرفتاری و تندرستی به بیماری و توانائی به ناتوانی و ارجمندی به خواری مبدل می گردد) و آمده های در آن (از دردها و رنجهای آن از قبیل سوختن و غرق شدن و زیر آوار رفتن و گرفتار انواع بیماریها گشتن) سالم نمانند، حالات آن گوناگون و نوبتهایش در تغییر است (گاهی نعمت داده گاه زحمت رساند) خوشی در آن (پیروی از خواهشهای نفس) نکوهیده شده است، و آسودگی در آن یافت نمی شود، و اهلش در آن هدفهای تیر بلاء هستند که دنیا تیرهای خود را به جانب ایشان میافکند (هر یک را به دردی مبتلی می سازد) و به مرگ نابودشان می نماید. بندگان خدا، بدانید شما و آنچه در آن هستید از (کالاها و ساختمانها و آرایشهای) این دنیا در راه آنان می باشید که پیش از شما گذشته اند، عمرهاشان از شما درازتر و شهرهاشان آبادتر و اثرهاشان مهمتر بود، صداهاشان خاموش شده (سخن نمی گویند) و بادهاشان خوابیده

(کبر و نخوتشـان از بین رفته(و انـدامشان پوسـیده، و شـهرهاشان خـالی مانـده، و آثارشان ناپدیـد گشـته، قصـرهای افراشـته و ساختمانهای اسـتوار و بالشـهای گسترده را به سـنگهای محکم و قبرهای چسبیـده بلحـد تبدیل نمودند، آن قبرهائیکه جلوخوان آنها ویران شـده، و ساختمان آنها با خاک اسـتوار گشـته، آن قبرها به هم نزدیک است، ولی ساکن آنها غریب و تنها است)با نزدیکی قبر هر یک به قبر دیگری همدیگر را ملاقات نمی کنند(مابین اهل محله ای ساکن هستند که ترسان و هراسانند)چون بـا هم الفت ندارنـد(و در بین گروهی به ظاهر راحتنـد که گرفتار میباشـند)شـغلی ندارنـد ولی در حقیقت به زحمات بیشـمار مبتلی هسـتند(به وطنهـا)اقامتگـاه همیشـگی شـان(انس نمی گیرنـد، و بـا هم آمیزش ندارنـد چون آمیزش همسایگان با اینکه نزدیک و همسایه هستند، و چگونه بینشان دید و بازدید باشد و حال آنکه پوسیدگی با سینه

خود آنهـا را خورد کرده و سـنگ و خـاک آنـان را خورده)نـابود نموده(است؟! و تصور می کنیـد که شـما رفته ایـد جائیکه ایشان رفته اند و آن خوابگاه)قبر(شما را گرو گرفته، و آن امانتگاه شما را در آغوش دارد، پس)ای فریفتگان به دنیا(چگونه خواهد بود حال شـما اگر کارهای شـما)قبر عالم برزخ(به پایان برسد، و مردگان را از قبرها (برای رسیدگی به حساب) بیرون آوردنـد؟ (در قرآن کریـم- س ۱۰ ی ۳۰ است: هنالـک تبلـوا کـل نفس مـا اسـلفت و ردوا الی الله مولهم الحق، و ضـل عنهم ماکـانوا یفترون یعنی) در آن هنگـام هر نفسـی به آنچه که پیش فرسـتاده (عملی که انجام داده) است آزایش می شود (سود و زیان آن را می بینـد) و به سوی خـدا که مالک به حق و راستی ایشان است باز گردیـده می شوند، و به کار آنها نیاید آنچه را که افترا می بستند (بتها را شریک خدا دانسته به شفاعتشان چشم داشتند).

خطبه ۲۱۸-دعائی از آن حضرت

از دعاهای آن حضـرت علیه السـلام است (در سـتایش پروردگار و درخواست عفو و بخشش): بارخدایا تو با دوستانت از همه دوستان بیشتر دوستی، و برای اصلاح کار آنان که به تو توکل می نمایند از آنها حاضرتری (چون به هر چیز توانائی، به محض اراده هر کـار را انجـام میــدهی) نهانیهاشـان را دیـده بر انـدیشه هاشـان آگـاهی، و انـدازه بینـائی و عقولشـان را میـدانی، پس رازهاشـان نزد تو آشـکار، و دلهاشـان به سوی تو نگران است، اگر تنهائی آنان را به وحشت انـدازد ذکر تو آنها را مانوس می سازد، و اگر اندوه ها به ایشان چیره گردد به پناه جسـتن از تو توسل می جویند، چون میدانند سـر رشته کارها به دست (قدرت و توانـائی) تو و منشـاء آنها قضاء و قـدر تو است. بارخـدایا اگر نـدانم چه بخواهم و از درخواست خود سـر گردان بمانم مرا به آنچه صـلاح من در آنست راهنمـائی فرما، و دلم را به آنچه خیر و نیکوئی من در آن است متوجه گردان که اگر مرا راهنمائی از هـدایت و راهنمائیهـای تو ناسـزاوار و از حـاجت روا ساختنهای تو غریب و شـگفت نیست (زیرا تو راهنما و سازنـده حاجتها هستی). بارخـدایا بـا من از روی عفو و بخشـش خود رفتـار کن نه به عـدل و دادگریت (زیرا معامله با عـدل موجب مواخـذه و گرفتاری اس

ت).

خطبه ۲۱۹–درباره یکی از حاکمان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (درباره عمر که از راه توریه فرموده یعنی در ظاهر می نماید که او را ستوده، ولی باطنا توبیخ و سرزنش نموده، و از این رو اینچنین به آنچه در خطبه سوم فرموده منافات ندارد): خدا شهرهای فلان (عمر ابن خطاب) را برکت دهد و نگاهدارد که (به اعتقاد گروهی) کجی را راست نمود (گمراهان را به راه آورد) و بیماری را معالجه کرد (مردم شهرهائی را بدین اسلام گرواند) و سنت را برپا داشت (احکام پیغمبر را اجراء نمود) و تباهکاری را پشت سر انداخت (در زمان او فتنه ای رو نداد) پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت (مانند عثمان خود را به پلیدیها نیالود) نیکوئی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت (تا بود امر خلافت منظم بوده اختلالی در آن راه نیافت) طاعت خدا را به جا آورده از نافرمانی او پرهیز کرده حقش را اداه نمود (ولیکن) از دنیا رفت در حالیکه مردم را در راههای گوناگون انداخت (بطوریکه) گمراه در آنها راه نمی یابد، و راه یافته بر یقین و باور نمی ماند.

خطبه ۲۲۰-در توصیف بیعت مردم

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در چگونگی بیعت مردم با آن بزرگوار، و پیش از این (در سخن پنجاه و سوم و صد و سی هفتم) مانند آن به الفاظ دیگر گذشت: (برای بیعت با من) دستم را گشودید و من به هم نهادم، و آن را کشیدید و من باز داشتم، پس از آن بر من ازدحام نمودید چون ازدحام شتران تشنه هنگامیکه به آبشخورهاشان وارد می شوند، تا اینکه بند کفش (از پاها) گسیخت، و عباء (از دوش) افتاد، و ناتوان زیر پا ماند، و شادی مردم بر اثر بیعتشان با من به جائی رسید که بچه ها خشنود گشتند، و پیر ناتوان و بیمار گرفتار سختی و رنج و دختر نار پستان بی نقاب برای دیدار آن آمدند (پس نباید با چنین بیعتی که از روی کمال میل و رغبت انجام گرفته بطوریکه از بسیاری شادی همه از خود بیخود شدند مخالفت نموده پیروی بیعت کنندگان نکرده یا آن را نقض نمایند).

خطبه ۲۲۱-درباره تقوا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در پرهیزکاری و مرگ و فریفته نشدن به دنیا): پرهیزکاری و ترس از خدا کلید هدایت و رستگاری (دنیا و آخرت) و اندوخته برای روز قیامت و سبب آزادی از هر بندگی (شهوتها و خواهشهای نفس) و رهائی از هر تباهی است، با تقوی حاجت درخواست کننده روا می گردد، و گریزان (از عذاب و سختی) رهائی می یابد، و عطاها و بخششهای بسیار (از جانب حقتعالی) دریافت می شود، پس کار کنید (برای سفر آخرت توشه بردارید) در این حالیکه عمل بالا می رود (قبول می گردد) و توبه و بازگشت (از گناه) سود می بخشد، و دعاء شنیده می شود (درخواست می پذیرند) و زمان آرامش است (اضطراب و نگرانی مرگ در بین نیست) و قلمها (ی نویسندگان اعمال نیک و بد) بکار است (نه مانند بعد از مردن از نوشتن باز مانند) و به عبادات و طاعات بشتابید

در برابر عمری که (از جوانی به پیری و از توانائی به ناتوانی) تغییر می پذیرد، یا بیماری و دردی که (از کار) باز دارد، یا مرگی که (زندگانی را) برباید، زیرا مرگ لذت و خوشیهای شما را نابود ساخته خواهشهاتان را از بین می برد، و اندیشه هاتان را دور می سازد، ملاقات کننده ایست که او را دوست نمی دارند، و مبارزی است که (هر چند دلیر و توانا باشی) شکست نمی خورد، و کینه جوئی است که بازخواست نمی شود، ، دامهای آن شما را گرفته، و اندوهها و تباهیهایش شما را احاطه نموده، و پیکانها (ی تیرها) یش شما را آماج قرار داده، و غلبه و توانائی آن در بین شما با اهمیت است، و ستمش بر شما پی در پی می رسد، و کم ممکن است ضرب شمشیرش از شما خطا برود، پس نزدیک است تاریکی سایه هایش و زبانه کشیدن

دردهایش و تیرگی بیهوشیهای سختیهایش و درد جان گرفتنش و تاری پوشاندنش و بدمزگی چشیدنش شما را دریابد، و (چون مرگ خواهی نخواهی هر کس را در خواهد یافت) مانند آنست که ناگهان نزد شما آمده و رازگویان شما را خاموش ساخته، و مشاورینتان را منتفرق نموده، و آثار و نشانه هاتان را نابود، و شهرهاتان را بی صاحب کرده، و وراثتان را بر انگیخته که ارثتان را قسمت کنند بین خویشاوند خاصی که (در آن هنگام به تو) سود نداشته، و خویشاوند اندوهگینی که جلو (مرگ را از تو) نگرفته، و بین خرسندشونده ای که (از مرگ تو) اندوهناک نگشته، پس بر شما باد سعی و کوشش (به طاعت و بندگی) و آماده بودن و توشه برداشتن (برای سفر آخرت) در جای توشه گرفتن، و زندگی دنیا شما را فریب ندهد چنانکه پشینیان شما

را که گذشتند و رفتند فریب داد، آنان که شیر آن را دوشیدند (بهره بسیار بردند) و فریب آن را خوردند (لذت و خوشی آنان را از حساب و وارسی روز رستخیز غافل نمود) و شماره آن را از بین بردند (روزهایش را به بیخبری بسر رساندند) و تازه آن را کهنه کردند (جوانی را به پیری رساندند) خانه هاشان گورها و دارائیشان میراث دیگران گردید، هرکه بر سر گورشان آید نمی شناسند، و به کسی که برایشان بگرید اهمیت نمیدهند، و به کسی که آنها را بخواند پاسخ نمی دهند، پس از دنیا بپرهیزید که بسیار مکر کننده و فریب دهنده و بازی دهنده است، بخشنده ای است پس گیرنده، و پوشاننده ای است کننده (اگر چند روزی به کسی روآورده کالائی به او ارزانی دارد به زودی به او پشت کرده از او پس می گیرد) آسایش آن همیشگی نیست، و رنج آن به سر نمیرسد، و بلاء و درد آن آرام نمی گیرد (پس خردمند به چنین دنیائی دل نبسته تا ممکن است رضاء و خشنودی خدا و رسول را به دست می آورد).

قسمتی از این خطبه است در وصف پارسایان: پارسایان گروهی هستند (در ظاهر) از اهل دنیا که (در باطن) اهل آن نیستند، پس در دنیا می باشند مانند کسی که اهل آن نیست (چون دل بر آن نبسته آن را سرای عاریت پنداشته اند) عمل آنها در آن به آن چیزی است که (بعد از مرگ) می بینند، و به دفع عذاب که از آن می ترسند می شتابند (اگرچه با اهل دنیا، همنشینند ولی در حقیقت) بدنهاشان بین اهل آخرت در گردش است (سر و کارشان با آنها است) اهل دنیا را می بینند که به مرگ جسدشان اهمیت می دهند، و ایشان به مرگ دلهای زنده خود بیشتر اهمیت می دهند (می بینند مردم دل باقی را رها کرده به تن فانی چسبیده اند ولی اندیشه آنان این است که چاره مرگ دل چه بوده و چه باید بکنند).

خطبه ۲۲۲-خطبه ای در ذوقار

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله) که آن را در ذی قار (موضعی نزدیک بصره) هنگام رفتن به بصره فرموده، و واقدی آن را در کتاب جمل نقل کرده است: پیغمبر اکرم آنچه را که مامور شده بود بیان فرموده، پیغامهای (احکام) پروردگارش را (به مردم) رسانید، پس خداوند به وسیله او از هم گسیخته را منظم گردانیده، پراکنده را گرد آورد، و بین خویشاوندان پس از دشمنی افروخته در سینه ها و کینه های آتش زننده دلها آمیزش و یگانگی برقرار فرمود.

خطبه ۲۲۳-با عبدالله بن زمعه

از سخنان آن حضرت علیه السلام است به عبدالله ابن زمعه یکی از اصحابش هنگامی که در زمان خلافت آن حضرت نزد آن بزرگوار آمده مالی (از بیت المال) از او درخواست نمود، امام علیه السلام فرمود: این مال نه از آن من است نه از آن تو، بلکه غنیمت مسلمانان (که بر اثر غلبه و تلسط بر کفار در کارزار به دست آورده اند) و اندوخته شمشیرهای ایشان است، پس اگر با آنها در کارزارشان شریک بوده ای تو را هم مانند آنان نصیب و بهره می باشد و اگر نه (تو را بهره ای نیست، زیرا) چیده دستهای آنها برای دهنهای دیگران نمی باشد.

خطبه ۲۲۴–در باب زیانهای زبان

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در اینکه زبان به خودی خود گویا نیست، بلکه ابزار گویائی است و وصف مردم زمان خود و آیندگان. روزی امیرالمومنین علیه السلام به خواهرزاده خویش جعده ابن هبیره محزومی فرمود برای مردم خطبه بخواند، جعده چون به منبر رفت نتوانست سخن بگوید، پس حضرت برخاسته به منبر رفت و خطبه مفصله ای بیان فرمود که جمله ای از آن این است): آگاه باشید زبان پاره ای از انسان است که گفتار با آن همراهی نکند هر گاه شخص ناتوان باشد (گویا نگردد، یعنی چون کسی را توانائی سخن گفتن نباشد گفتار بر زبان او نیاید، مانند سائر اعضاء چنانکه شخص تا توانائی راه رفتن نداشته باشد پا به خودی خود راه نمی رود) و گفتار زبان را مهلت ندهد هر گاه شخص توانا باشد، و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم (سخن در فرمان ما است) و ریشه های آن در ما فرو رفته و شاخه هایش

بر ما گسترده شده (هر مطلبی را می توانیم در موقع مقتضی با منتهی درجه فصاحت و بلاغت و جامعیت بیان کنیم) و خدا شما را بیامرزد، بدانید شما در زمانی زندگی می کنید که در آن گویای به حق اندك و زبان از راستگوئی کند و حق جوخوار است، مردم بر نافرمانی (خدا و رسول) آماده شده اند، و بر مماشات و سازگاری با هم (برای پیروی از خواهشهای نفس) یار شده همراه گشته اند، جوانشان بدخو، و پیرشان گناهکار، و داناشان دورو، و سخنرانشان چاپلوس است، کوچکشان به بزرگشان احترام نمی نهند، و توانگرشان از بینواشان دستگیری نمی نماید.

خطبه ۲۲۵-چرا مردم مختلفند؟

از سخنان آن حضرت علیه السلام است، ذعلب یمانی از احمد ابن قیبه از عبدالله ابن یزید از مالک ابن دحیه روایت کرده که او گفت: ما نزد امیرالمومنین علیه السلام بودیم که سخن از اختلاف مردم (نیکی و بدی اندام و اخلاق و رفتارشان) پیش آمد، آن بزرگوار فرمود: مبدا طینتها و سرشتهاشان بین آنها جدائی انداخته (سبب اختلاف آنان گوناگون بودن عناصر بوده که از آنها به وجود آمده و آفریده شده اند) و این برای آن است که ایشان قطعه و تکه ای بودند از زمین شور و شیرین و خاک درشت و نرم (خلاصه گوناگون بودنشان بر اثر نطفه های ترکیب شده است از غذاهائیکه در جاهای مختلف روئیده) پس ایشان به اندازه نزدیک بودن زمینشان (جای روئیدن غذائی که نطفه آنها از آن ترکیب شده) با هم نزدیک (و همخو) هستند، و به قدر اختلاف و جدائی آن زمین (در اوصاف) با هم فرق دارند، پس (بنابراین گاهی می شود که) نیکو منظر کم عقل، و بلند قد کوتاه همت و نیکوکردار زشترو و کوتاه قامت دوراندیش و نیکو طبیعت خصلت بد بر خود بسته، و حیران و سرگشته دل پراکنده و پریشان عقل و خوش زبان تیزدل (دانا و بینا) است.

خطبه ۲۲۶-غسل و کفن کردن رسول خدا

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که آن را هنگام غسل دادن و کفن کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدر و مادرم به فدای تو باد ای رسول خدا همانا به مرگ تو بریده شد چیزیکه با مرگ دیگران (پیغمبران) بریده نگردید از نبوت و احکام الهی و اخبار آسمانی (زیرا بعد از هر پیغمبری به پیغمبر پس از او وحی نازل می شد، ولی چون تو خاتم پیغمبرانی بعد از وفات تو به کسی وحی نازل نمی شود، و در مصیبت خود) خصوصیت داشته و یگانه هستی به طوریکه از دیگر مصیبتها تسلیت دهنده می باشی (چون مصیبت تو از هر مصیبتی بزرگتر است) و (بر اثر رحلت خود از دنیا) عمومیت داری به طوریکه که مردم در (ماتم) تو یکسانند (هیچکس در این مصیبت بی اندوه نیست) و اگر امر به شکیبائی و نهی از ناله و فریاد و فغان نفرموده بودی هر آینه (در فراق تو) سرچشمه های اشک چشم را (با گریه بسیار) خشک می کردیم، و درد و غم پیوسته و حزن و اندوه همیشه باقی بود، و خشک شدن اشک چشم و دائمی بودن حزن و اندوه در مصیبت تو کم است، ولی مرگ چیزی است که بر طرف نمودن آن ممکن نبوده دفع آن غیر مقدور است، پدر و مادرم به فدای تو باد، ما را نزد پروردگارت به یاد آورده در خاطر خویش نگک

اهدار (ما را فراموش نکرده آمرزش گناهانمان را از حقتعالی بخواه).

خطبه ۲۲۷-در ستایش پیامبر

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (درباره بعضی از صفات خداوند متعال و مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله): سپاس خداوندی را سزا است که حواس و مشاعر (کنه ذات و حقیقت) او را در نمی یابد، و مکانها او را فرا نمی گیرد، و دیده ها او را نمی بیند، و پرده ها او را نمیپوشاند (زیرا درک شدن و فرا گرفته شدن و دیده شدن و پوشیده شدن از لوازم جسم است) و به وسیله حدوث و پدیدار شدن و فرا گرفته شدن آفریدگانش بر قدم و همیشگی و وجود و هستی خود راهنما ست (زیرا مخلوق حادث به قدیمی که او را آفریده باشد نیاز دارد و نمی شود او حادث بوده یا قادر و توانا نباشد چون در این صورت خالقیت را نشاید) و مانند بودن مخلوق به یکدیگر دلیل است بر اینکه مانندی برای او نیست (زیرا مانند داشتن مستلزم امکان است که در واجب راه ندارد)، و برتر است از اینکه بر بندگانش ستم روا دارد، و درباره آفریدگانش به عدل رفتار می نماید،

و حکم خود را برایشان از روی راستی و درستی اجراء فرموده است)آنان را بر وفق حکمت و مصلحت آفریده و احکام تکوینیه و تکلیفیه را از روی عدل و درستی بر آنها تعیین نموده(و به حدوث و نو پیدا شدن اشیاء بر قدم خود و به ناتوانی که نشان آنها قرار داده بر توانائی خویش و به نابود شدن که از روی ناچاری آنها نگران آن هستند بر همیشگی خود (از عقول) استشهاد نموده و گواهی خواسته (تا حکم کنند که هر حادثی را آفریننده است و هر ناتوان و نابودشدنی ناقص است و خداوند از حدوث و نقص مبری است) یکی است نه از روی عدد و شماره (واحد عددی نیست که متصف به صفت قلت و مبدا و جزء کثیر باشد، بلکه واحد حقیقی است که کثرت نداشته و دومی برای او فرض نمی شود) و همیشه بوده و هست نه به حساب مدت و زمان (زیرا او آفریننده زمان است) و قائم و برقرار است نه به وسیله ستونها و پشتیبانها (و چیزیکه نگاهش دارد، زیرا همه اشیاء مستند به او است) و فهمها او را دریابد نه از راه درک کردن (به حواس، زیرا او منزه است از آنکه در اندیشه گنجد) و دیده شده ها (یا دیده ها) به وجود و هستی او گواهی می دهند نه از روی حاضر شدن با هم (زیرا محدود نیست که در جائی حاضر و در جای دیگر نباشد یا چشم سر او را ببیند) اندیشه ها به او احاطه ننموده

(به کنه ذات و حقیقتش پی نبرده اند) بلکه به وسیله اندیشه ها به اندیشه ها آشکار گشته (عقل از راه اندیشه به او راه برده و کنه ذاتش را در نیافته، زیرا جسم نیست تا اندیشه به اواحاطه نماید(و به سبب اندیشه ها امتناع نموده از)احاطه(اندیشه ها)به او، زیرا اندیشه ممکن به واجب الوجود راه ندارد که به او احاطه نماید(و اندیشه ها را نزد اندیشه ها به محاکمه آورده)اندیشه را در این باب حکم ساخت تا حکم کند که به خالق می تواند احاطه نماید، و او را در آورد، چنانکه ممکنات را در می آورد؟ اندیشه به زبان گوید خداوند منزه است از اینکه در اندیشه آید(بزرگی او طوری نیست که نهایات به او برسد و او را بزرگ جلوه دهند در حالیکه دارای جسم باشد، و عظمت او قسمی نیست که غایات به او خاتمه یابد و او را عظیم نشان دهند در حالیکه دارای جسد باشد)خلاصه بزرگی خداوند متعال مانند

بزرگی اجسام نیست که نهایات و اطراف داشته و بسیار بزرگ و دراز و فراخ باشد(بلکه شان و سلطنت و پادشاهی او بزرگ است. و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده و درست کردار پسندیده او است، خداوند بر او و بر آل او درود فرستد)به جهت هدایت و راهنمائی مردم(او را با برهانهای واجب و لازم)که مردم باید آنها را قبول داشته باشند چون در مقام حجت کافی است(و با پیروزمندی هویدا و راه روشن آشکار فرستاد، پس آن حضرت هم پیغام خداوند را رسانید، در حالیکه ب

ا آن حق و باطل را از هم جدا کرد، و مردم را به راه راست برد در حالیکه به آن راه نماینده بود، و علمهای دلالت کننده به راه راست و نشانهای روشن را برپا نمود (تا کسی باطل را با حق و گمراهی را با رستگاری اشتباه نکند) و ریسمانهای اسلام را محکم و دستگیره های ایمان و یقین را استوار گردانید (تا هر که به آن ریسمانها و دستگیره ها چنگ زند از گمراهی و بدبختی رهائی یابد و دیگری بر او مسلط نشود).

قسمتی از این خطبه است در وصف شگفتی آفرینش دسته های از حیوانات (مانند مورچه و ملخ و غیر آنها): و اگر مردم در عظمت توانائی و بزرگی نعمت و بخشش خداوند متعال فکر و اندیشه کنند (از گمراهی) به راه (راست) باز می گردند، و از مشقت و سختی آتش سوزان (قیامت) می ترسند (بر خلاف دستور خدا و رسول رفتار نمی نمایند) ولیکن دلها بیمار و بینائیها معیوب است! (به این جهت از راه حق پا بیرون نهاده در آثار قدرت و توانائی پروردگار اندیشه نکرده از نعمتهای او سپاسگزار نیستند) آیا نگاه نمی کنند حیوان کوچکی را که آفریده چگونه آفرینشش را استوار و به هم پیوند کردنش را محکم گردانیده، و (با همه کوچکی) برای آن گوش و چشم پدیده آورده و استخوان و پوست به تناسب آراسته؟ نگاه کنید به مورچه با کوچکی جثه و نازکی اندامش که به نگاه با گوشه چشم دیده نمی شود و به اندیشه درک نمی گردد، چگونه مسیر خود را می پیماید، و برای به دست آوردن روزیش می شتابد، دانه را به لانه اش انتقال می دهد و آن را در انبارش (برای روز سختی) آماده می گذارد، در تابستان برای زمستان و هنگام آمدن (روزهای گرم) برای وقت بازگشتن (روزهای سرد) دانه ها را گرد می آورد، خداوند ضامن

روزیش بـوده، منـاسب حـال راه روزیش را گشـاده، پروردگـار بسـیار نعمت و بخشـش دهنـده از آن غافـل نیست، و خـداوند جزاءدهنده آن را محروم و بی بهره نمی گرداند و اگر چه در سـنگ خشک (که چیزی از آن نمی روید) و سـنگ سخت (که از جـائی به جـائی حرکت داده نمی شـود) باشـد، و اگر در مواضـع خـوردن و در بالاـ پـائین و آنچه در درون مـورچه است از اطراف اضـلاع شـکمش و آنچه در سر آن است از چشم و گوش، اندیشه کنی از (تدبیر و حکمت خداوند در) آفرینش آن به شگفت آمـده از وصـف آن به رنـج درآئی، پس بلنـد و برتر از آن است (که در انـدیشه درآیـد) خـدائیکه مـورچه را به روی دسـت و پـایش برقرار داشـت و آن را بر روی سـتونها و اعضـائش بنـاء کرد، در حـالیکه در آفرینش آن آفریننـده ای شـرکت نداشته و توانائی او را یاری نکرده است. و اگر راههای اندیشه خود را بپیمائی تا به انتهائی آن برسی (از هر گونه فکر و اندیشه به کار بری) دلیل و برهان تو را راه ننمایـد مگر به اینکه آفریننـده مورچه همان آفریننده درخت خرما است، به جهت دقتی که برای امتیاز هر چیز (از یکدیگر) بکار برده شده، و اهمیت گوناگون بودن هر جانداری (خلاصه چون تفصـیل آفرینش هر یک از موجودات دقیق است و سبب اختلاف اشکال آنها مشکل می باشد

و در هریـک حکمتهـای بـاریکی نهفته است، مور و پیل، کوه کاه، خرد و بزرگ، در صـحرا و در دریا ناچار همه را آفریننـده حکیمی به مقتضای حکمت به آن تفصیل و اختلاف آفریده و تخصیص داده و در نیازمندی آنها به خالق متعال تفاوتی نیست، لـذا می فرمایـد:(بزرگ و خرد و سـنگین و سـبک و توانا و ناتوان در مخلوقاتش نیست مگر آنکه)نسـبت به قدرت کامله او(یکسان است)پس مپنـدار که این مشـکل است چون کوچک است و آن دیگری آسان چون بزرگ می باشـد(و همچنین)در برابر قـدرت و توانائی او ایجاد هر یک از(آسـمان و هوا و بادها و آب یکسان است. پس به خورشـید و ماه و گیاه و درخت و آب و سـنگ و گردش شب و روز و روان بودن این دریاهـا و بسـیاری این کوههـا و درازی قله هـا و گونـاگون بودن نعمتها و زبانها نگاه کنید)در شگفتی آفرینش هریک از این مخلوقات تامل و اندیشه و نموده ببینید چه حکمتهای باریک در آنها نهفته است که همه آنها دلیل بر وجود و هستی صانع می باشـد(پس وای بر کسـی که ایجاد کننـده و انکار کرده به نظم آورنـده را باور نـدارد، گمان دارند که ایشان مانند گیاه)خود رو در بیابانها و کوهها(می باشـند که برای ایشان بزرگر و تخم پاشـنده ای نیست، و صورتهای گوناگونشان را آفریننده ای نمی باش

د، و در آنچه ادعا می کردنـد به حجت و دلیلی وابسـته نبودنـد، و در آنچه حفظ کرده و باور نمودنـد تحقیق و یقینی نداشـتند (بلکه ادعـای ایشـان فقط از ردی خودپسـندی و گمان است) و آیا ساختمانی هست که آن را بناء کننـده ای نبوده یا جنایت و گناهی که آن را جنایت کننـده ای نباشـد؟ (نیازمنـدی فعل به فاعل ضـروری و آشـکار و انکار آن باطل و نادرست و منکرش نادان و گمراه است).

و اگر می خواهی (مانند مورچه) درباره ملخ بگو (و در شگفتی آفرینش آن تامل و اندیشه کن) که خداوند سبحان برای آن دو چشم سرخ آفریده، و دو حدقه (مانند ماه) تابان برافروخته، و گوش پنهان (از نظر) برایش قرار داده، و دهن مناسب برایش گشوده، و برای آن حس توانا (که راه معاش و سود و زیان خود را می یابد) قرار داده و دو دندان که به وسیله آن (گیاه را) چیده و جدا می کند، و (دو پا مانند) دو داس که به آن می رود، بزرگران برای زراعتشان از آن می ترسند و دفع آن را نمی توانند اگر چه با هم اتفاق نموده گرد آیند تا اینکه در پرواز خود به کشتزار آمده و از آن خواهشهایش را انجام دهد در حالیکه همه جثه و تن آن به اندازه یک انگشت باریک نیست، پس منزه (از ادراک) است خداوندی که هر که در آسمانها و زمین است (فرشتگان و خداپرستان) او را به اختیار و اضطرار (در خوشی و سختی) سجده می کنند، و رخسار و چهره به خاک می مالند (اظهار خضوع و فروتنی می نمایند) و اطاعت کرده فرمان او میبرند از روی بی اختیاری و ناتوانی، مهارشان را به دست او دهند از روی ترس و بیم، پرندگان در اختیار امر و فرمان او می باشند، شماره پرها و نفس کشیدن آنها را می داند، و دست و

پای آنها را در آب و خشکی استوار گردانیده (بعضی را ساکن دریا و برخی را در بیابان قرار داده) است، و روزیشان را تعیین فرموده، و بر اصناف آنها احاطه دارد، این کلاغ است و این عقاب است و این کبوتر است و این شترمرغ است، هر مرغی را به نامش خوانده (بر وفق حکمت و مصلحت آفریده) روزیش را ضامن گشته، و ابر سنگین (باران دار) را پدید آورد و بارانش را ریزان ساخته، و نصیب و بهره هر جائی را از آن تعیین نمود، زمین را بعد از خشکی آب داد و بعد از خشکسالی از آن گیاه رویانید.

خطبه ۲۲۸-در توحید

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است در توحید، و این خطبه از اصول و قواعد علم (خداشناسی) چیزی را گرد آورده که خطبه هـای دیگر آن را گرد نیاورده: یکتا نمی دانـد او را کسـی که کیفیت و چگونگی (صـفات زائـده بر ذات) برای او تعیین نمی ماند، و به حقیقت او نرسـیده (او را شـناخته) کسی که برای او مثل و مانند (شریک) قرار دهد، و قصد او نکرده کسی که او را (به چیزی) تشبیه کند، و او را نطلبیده کسـی که به او اشاره کرده و او را در وهم در آورد (زیرا مشارالیه به اشاره حسـیه و یـا عقلیه محـدود است و محـدودیت از لـوازم جسم است و به این موضوع در شـرح خطبه یکـم اشـاره شـد) آنچه به ذات خود شناخته گردد (حقیقت و کنه او را بشناسند) مصنوع و آفریده شده است (و خداوند مصنوع نیست، زیرا مصنوع محتاج به صانع اسـت و نیازمنـدی از لـوازم امکـان است نه واجب، پس از این رو حقتعـالی به ذاته شـناخته نمی شـود، بلکه آیـات و آثـار می شناسـندش) و هر قـائم به غیر خـود معلـول است (زیرا قـائم به غیر محتـاج محـل است و هر محتـاجی ممکن است و هر ممکنی معلول،پس از این جهت شایسـته نیست واجب قـائم به غیر باشـد، بلکه همه چیز به او قائم است) کننـده (کارها) است بـدون به کار بردن آلت و اسباب

(زیرا احتیاج به ادوات و اسباب از صفات امکان است) تعیین کننده (ارزاق و آجال و مانند آنها) است بدون به کار بردن فکر و اندیشه (زیرا خداوند منزه است از نیازمندی به اندیشه) بی نیاز است نه با بهره بردن از دیگری (بی نیازی اغنیاء به وسیله بهره مندی از دیگران است و حقتعالی از آن منزه است، زیرا آن لازمه نقص و نیازمندی است) زمانها و روزگارها با او همراه نیستند (زیرا او قدیم است و زمان حادث و حادث مصاحب و همراه قدیم نمی شود، چون لازمه مصاحبت با هم بودن است) آلات و اسباب او را یاری نمی کنند (زیرا او آلت آفرین و بی نیاز از کمک و یاری است) هستی او از زمانها و وجود او از عدم و نیستی و ازلی بودن و همیشگی او از ابتداء سبقت و پیشی گرفته (زیرا همه به او منتهی می شوند و او غیرمتناهی است). با وجود دادن او ضدیت و مخالفت را بین اشیاء دانسته می شود که ضد و مخالفی ندارد، و تبعیین او قرین و همنشین را بین اشیاء شناخته میشود که قرین و همنشین برای او نیست (زیرا او آفریننده حواس و اضداد و قرینها است) روشنی را با تاریکی و آشکار را با پنهانی (سفیدی را با سیاهی) و خشکی را با تری و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داده، ترکیب کننده بین اشیاء مت

ضاده است که از هم جدا و برکنارند

(مانند ترکیب بین عناصر مختلفه) و قرین و همنشین قراردهنده است بین آنها را که از هم جدا هستند (مانند همبستگی روح با بدن) و نزدیک کننده است آنها را که از هم دورند (مانند تالیف بین دلها و خواهشهای گوناگون) و جدا کننده است بین آنها که به هم نزدیکند (مانند تفریق بین روح و بدن به وسیله مرگ) به حدی محدود نیست (زیرا محدودیت شایسته ممکن است نه واجب) و به عدد و شماره ای به حساب نیاید (زیرا واحد حقیقی است که دومی برایش فرض نمی شود) و اسباب خودشان (ممکنات) را محدود می کنند، و آلتها به مانندهاشان اشاره می نمایند (زیرا خداوند جسم نیست تا محدود و مشاورالیه گردد) ادوات و آلات را کلمه منذ (که برای ابتدای زمان وضع شده است) از قدیم بودن منع نموده (پس درباره هر چیز جز خداوند متعال شایسته است گفته شود وجد هذا منذ زمان کذا یعنی این از ابتدای فلان زمان یافت شده است) و کلمه قد (که چون بر ماضی داخل گردد زمان گذشته را به حال نزدیک کند و چون بر مضارع داخل شود تقلیل می نماید) از ازلیت و همیشه بودن جلو گرفته (پس درباره اشیاء می توان گفت: قد کان کذا یعنی در این نزدیکی چنین بود، و قد یکون کذا یعنی گاهی چنین

می باشد(و کلم لو لا)که برای ربط امتناع جمله ثانیه به جمله اولی

وضع شـده است(از کامل بودن دور گردانیـده)چنانکه درباره غیر خـدا می گوئی: لو لا خالقه لما وجـد یعنی اگر آفریننده او نبود یافت نمی شد(به وسیله آن ادوات و آلات آفریننده آنها برای خردها آشکار گردیده)شناخته شده(و هم با آنها از دیدن چشـمها امتناع کرده)زیرا اگر دیـده شود به ادوات و آلات مانـد، وماننـد آنها نو پیـدا شده و نیازمند به غیر است(و آرامش و جنبش بر او جاری نمی شود)نمی توان گفت در جائی مانـده یا به جائی رفته(و چگونه آنچه را)در مخلوقات(قرار داده بر او قرار می گیرد، و آنچه پدیـد آورده در او پدیـد آیـد و آنچه احـداث کرده در او حادث شود که در این هنگام)به فرض اینکه سکون و حرکت بر او جـاری شود(ذات او)به زیـاده و نقصان یعنی حرکت و سـکون(تغییر یابـد، و کنه او جزء پیـدا می کند)زیرا متصـف بـه حرکـت و سـکون جسـم اسـت و هر جسـم مرکـب و مرکـب دارای اجزاء می باشـد(و حقیقـت او از ازلی و همیشگی امتناع می ورزد)

زیرا هر جسـمی حـادث است(و چون)در جنبش و آرامش(جلوای برای او یافت شود برای او پشت سـر هم خواهـد بود)پس مبـدا نمی شود در صورتی که واجب مبـدءالمبادی است(و چون نقصـان لازمه آن باشـد طـالب تمام گردیـدن می شود (و بر واجب درخواست تمامیت محال است) و در این هنگام (اگر حرکت و سـکون در او یافت شود) نشانه مخلوق در او هویـدا می گردد، و (ماننـد سائر مصـنوعات) دلیل بر وجود صانعی خواهـد بود پس از آنکه همه اشـیاء دلیل بر هستی او مسـتند، و پس از آنکه به برهان امتناع و محال بودن دور است از اینکه در او تاثیر کند چیزیکه در غیر او (ممکنات) تاثیر می کند.

خداونـدی که حالی به حالی نمی شود (تغییر نمی پذیرد) و از بین نمی رود (زیرا تغییر و نیست شدن از خواص ممکن است نه واجب) و غیبت و پنهان شـدن بر او روا نیست. (زیرا لازمه آن انتقال و حرکت است که دلالت بر حدوث و نو پیدا شدن دارد، و از این جهت ابراهیم علیه السـلام)چنانکه در قرآن کریم آمده(به غیبت و پنهان شدن سـتاره و ماه و خورشـید استدلال نمود که آنها پروردگار نیستند س ۶ ی ۷۶ فلما جن علیه اللیل رای کوکبا، قال: هذا ربی، فلما افل قال لااحب الافلین ی ۷۷ فلما رای القمر بازغـا، قال: هـذا ربی، فلما افل قال لئن لم یهـدنی زبی لاکونن من القوم الضالین، ی ۷۸ فلما رای الشـمس بازغه قال: هذا ربی، هذا اکبر، فلما افلت قال: یا قوم انی بری مما تشـرکون ی ۷۹ انی وجهت وجهی للذی فطر السـموات و الارض حنیفا، و ما انا من المشـرکین یعنی چون شب او را فرا گرفت)در آن زمان بعضـی از مردم سـتاره و ماه و خورشـید را پرستش می نمودند(ستاره ای را دید)به رویه آنان(گفت: این است پروردگار من، پس چون غروب کرد گفت: پنهان شوندگان

را دوست نمی دارم)چه جای اینکه آنها را بپرستم(چون ماه را طلوع کننده و درخشنده دید، گفت: این است پروردگار من، چون غروب کرد، گف

ت: اگر پروردگارم مرا به معرفت و شناسائی خود راه ننماید من از گمراهان می باشم، چون خورشید را درخشان دید، گفت: این است پروردگار من، این (در جرم و روشنائی از آنها) بزرگتر است، چون غروب کرد، گفت: ای مردم من از آنچه شما شریک خداوند قرار می دهید بیزارم، من روی می آورم به کسی که آسمانها و زمین را آفریده در حالی که مسلمان و از بت پرستی و شرک دور بوده و از مشرکین نیستم(و نزاده تا زائیده شده)معلول غیر(باشد)زیرا هر که فرزند آورد البته مرکب و معلول دیگری است(و زائیده نشده است تا محدود باشد)زیرا هر مولودی حادث است و وجودش به پدر و مادر منتهی می شود(ذات او برتر است از داشتن فرزندان، و منزه و پاک است از همبستری با زنان)زیرا فرزند آوردن و لذت بردن از زن از خواص مخلوق است(وهمها و اندیشه ها به او نمی رسد تا)در وهم(محدود و موجودش گرداند، و فهمها و زیرکیها او را به اندیشه در نمی آورد تا تصورش نماید)به صورت و مثالی در آورد(و حواس او را درک نمی کند تا به وجود حسی موجودش گرداند، و دستها او را لمس ننمایند تا دسترسی به او پیدا کنند، به حالی

متغیر نمی شود و در احوال منتقل نمی گردد)چون تغییر و انتقال از لوازم جسم است(و شبها و روزها او را کهنه و سالخورده نمی کند، و روشنی و تاریکی تغییرش نمی دهد، و به چیزی از اجزاء و به اندام و اعضاء و به عرضی از عرضها و به غیر داشتن و بعضها وصف نمی شود (خلاصه او جزء و عضو و عرض و بعض ندارد و غیر او چیزی با او نیست خواه داخل باشد مانند جزء خواه خارج باشد مانند عرض، زیرا اگر باشد لازمه آن ترکیب است و ترکیب در واجب محال است) و برای او گفته نمی شود و حد و پایانی، و منقطع شدن و انتهائی، و نه اینکه اشیاء به او احاطه می کنند تا او را بلند گردانند یا بیفکنند، یا اینکه چیزی او را بر دارد تا از جانبی به جانبی ببرد یا راست نگه دارد، و در اشیاء داخل نبوده و از آنها بیرون نیست (بلکه به هر چیز محیط و داناست) خبر میدهد نه به وسیله زبان و زبانکها، و می شنود نه به

شکافها (ی گوش) و آلتها (ی شنیدن) سخن می گوید نه با الفاظ و (گفتار و کردار همه را) حفظ و از بر دارد نه به وسیله قوه حافظه (و یا آنکه همه اشیاء را نگهداری می کند و خود نیاز نگهداری دیگری ندارد) و اراده می کند بدون اندیشه، دوست می دارد و خشنود می شود نه از روی دقت و مهربانی، و دشمن می دارد و به خشم می آید نه به جهت مشقت و رنج (بلکه محبت و رضایش توفیق

و رحمت است و بغض و غضبش عذاب و دوری از رحمت(به هر چه اراده هستی او کند می فرماید: باش، پس موجود می شود)و این سخن(نه به وسیله آوازی است که)در گوشها(فرو رود، و نه به سبب فریادی است که شنیده شود، و جز این نیست که کلام خداوند فعلی است از او که آن را ایجاد کرده، و مانند آن پیش از ان موجود نبوده)بلکه نو پیدا(است، و اگر قدیم بود هر آینه خدای دوم)و واجب الوجود(بود)و این محال است(.

(درباره خداوند متعال) گفته نمی شود بود بعد از نبودن (زیرا وجود او مسبوق به عدم و نیستی نیست، بلکه قدیم و ازلی است، و اگر گفته شود) پس صفات نو پیدا شده بر او جاری شود، و بین نو پیداشده ها و او فرقی نباشد (که موجب امتیاز گردد) و او را بر آنها مزیت و برتری نماند، پس آفریننده و آفریده شده برابر شده و پدیدآورنده و پدیدآورده شده یکسان گردد. مخلوقات را بی نمونه ای که از غیرش صادر گشته باشد بیافرید، و برای آفریدن آنها از هیچیک از مخلوقش یاری نخواست، و زمین را ایجاد فرمود، و آن را بدون اینکه مشغول باشد (به قدرت کامله خود) نگهداشت، و آن را بر غیر جایگاه آرامش (بلکه بر روی آب موج زننده) استوار گردانید، و آن را بدون پایه ها بر پا داشت، و بدون ستونها برافراشت، و از کجی محفوظ نمود، و از افتادن و شکافته شدن باز داشت، و میخهای آن را استوار و سدها (کوه ها)یش را نصب نمود، و چشمه هایش را جاری کرد، و رودخانه هایش را شکافت، پس آنچه ساخته سست نگشته و آنچه را توانائی داده ناتوان نگردیده است، او است که به سلطنت و بزرگی (قدرت و توانائی) خود به زمین (و آنچه در آن است) غالب و مسلط است، و اوست که به علم و معرفت خویش به چگو

نگی آن دانا است، و به بزرگواری و ارجمندیش بر هر چیز آن بلند و برتر است، و هر چه از آنها را که بخواهد

او را ناتوان نمی سازد، و از او سرپیچی نمی کند تا بر او غلبه نماید، و شتابنده آنها از او نمی گریزد تا بر او سبقت و پیشی گیرد، و به دولتمند و دارا نیازمند نیست تا او را بهره دهد، اشیاء برای او فروتن و در برابر عظمت و بزرگی او ذلیل و خوارند، توانائی ندارند از سلطنت و پادشاهیش به جانب دیگری بگریزند تا از سود و زیان او (بخشش و کیفرش) سرباز زنند، و او را مثل و مانندی نیست تا همتا و برابر او باشد (زیرا اگر برای او مانندی فرض نمائیم آن یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود، اگر ممکن الوجود باشد، در وجود از او متاخر است و نمی شود برابر و مانند او باشد، و اگر واجب الوجود باشد منافات دارد با احدیت و یکتا بودن او و لازمه آن ترکیب است، زیرا هر چه از برای آن مانند باشد مرکب است از دو جزء یکی از جهت اتحاد و یکی از جهت امتیاز، و واجب الوجود که مبدا جمیع ممکنات می باشد محالست مرکب باشد) او است نابود کننده اشیاء بعد از بود آنها تا اینکه هست آنها نیست گردد (به طوری از بین می روند که گویا اصلا نبوده اند) و نیست شدن دنیا بعد از آفریدن

آن شـگفت تر (و دشوارتر) از ایجاد و پدیدار نمودن آن نیست، و چگونه شگفت تر باشد در حالیکه اگر همه جانداران دنیا از مرغان و چهارپایان و آنچه را شـبانگاه به طویله شان باز می گردانند و آنچه در صحرا می چرند و اقسام و انواع گوناگون آنها و آنچه پست و کودننـد و آنچه زیر کنـد از آنها گردآینـد به آفریدن پشه ای توانا نیسـتند، و نمی شناسـند که چگونه است راه ایجاد آن، و عقلها و خردهاشان در دانسـتن آن حیران و سـرگردان است، و قوتهاشان عاجز و مانده می باشند، و باز می گردند زبون و خسـته در حالیکه میدانند شـکست خورده اند، و به ناتوانی آفرینش آن اقرار و به نتوانستن نیست کردن آن اعتراف می نمایند (زیرا اگر خدا نخواهد کسی نمی تواند آن را بگیرد چه جای آنکه حقیقتا نیست گرداند. گفته اند: پشه در خلقت مانند پیـل است ولی اعضاء آن بیشتر از پیل می باشـد، زیرا پیل دارای چهار پا و خرطوم و دم است و پشه علاوه بر این اعضاء دارای دو پـا و چهـار بـال است که بـا آن بالها پرواز می کنـد، و خرطوم پیل مجوف و سوراخ نیست ولی خرطوم پشه سوراخ است و چون آن را به بدن انسان فرو برد با آن خون می خورد، پس خرطوم پشه به منزله حلقوم آن است).

و خداونـد منزه از نقـائص بعـد از نـابود شـدن دنيـا (پيش از قيـامت) تنها باقى است كه چيزى با او نيست، همانطور كه پيش از ايجاد و آفرينش آن بود، همچنين بعـد از نيست شدن آن بدون وقت و مكان و هنگام و زمان مى باشد (زيرا امكان در صورت نبودن افلاـك دارای وجود و هستی نيست، و وقت و حين و زمـان هم كه معنى همه آنها هنگام است عبادت از مقـدار حركت فلـك مى باشـد، پس در صورت نيست شـدن فلـك حركتى نيست تا زمان باشـد) با نيست شـدن دنيا مـدتها و وقتها و سالها و ساعتهـا نيست مى گردنـد (زيرا همه اينها اجزاء و زمان است كه با نيست شـدن فلك معـدوم شـده انـد) پس چيزى نيست مگر خـداى يكتـا غالب (بر همه اشـياء) كه بازگشت جميع كارها به سوى او است (خلاصه چيزى نيست مگر آنكه فانى گردد حتى وقت و زمان كه پندارند اگر همه كائنات معدوم شوند زمان و وقت باقى مى باشـند. فرمايش امام عليه السـلام ان الله- سبحانه- يعود بعـد فنـاء الـدنيا تا اينجا صـريح است كه ذوات همه اشـياء پيش از قيامت نيست شونـد، در قرآن كريم س ۲۱ ى ۱۰۴ مى فرمايد: كما بدانا اول خلق نعيده يعنى چنانكه در آغاز آفريدن ايجاد كرديم آن را باز مى گردانيم، و چون آن را از عدم ايجاد فرموده اعاده نيز از عدم مى باشد

، بنابرانی قول به اینکه مراد از فناء و نیست شدن اشیاء تفرق و پراکندگی اجزاء است، زیرا اعاده معدوم محال است، جای بسی گفتگو است، و چون این کتاب برای مطالعه همگان است شرح و بسط این مسئله اینجا سزاوار نیست(در ابتدای آفرینش مخلوقات دارای قدرت و اختیاری نبودند و فناء و نیستیشان هم بدون امتناع و ابائی از آنها خواهد بود، و اگر می توانستید امتناع نمایند، همیشه باقی بودند)خداوند همانطور که بدون رخصت اشیاء را بیافرید، همچنین در فنای آنها رخصت نخواهد، و چنانکه هنگام خلقت قادر بر امتناع نبودند هنگام از بین رفتن و نیست شدن که بالطبع هر موجودی از آن گریزان است توانا نیستند، پس اگر می توانستند امتناع نموده همیشه برقرار می ماندند(ایجاد کردن هیچیک از مخلوقات هنگام آفرینش بر او دشوار نبود، و آفریدن آنچه پدید آورد و آفرید او را خسته و وامانده نساخت)زیرا دشوار بودن و واماندگی از لوازم جسم است(و اشیاء را هستی نداد برای استوار کردن سلطنت و نه برای ترس از نیست شدن و کم گشتن، و نه برای کمک خواستن از آنها بر همتائیکه)بر او(پیشی گیرد، و نه برای دوری گزیدن از دشمنی که)بر او(هجوم آورد، و نه برای زیاد کردن در پادشاهی خود، و نه برای غلبه یافتن و فخر کردن شریکی در انبازی با او، و نه برای وحشت و ترسی که داشته و خواسته با آنها انس گیرد، پس اشیاء را بعد از آفریدنشان (پیش از قیامت) فانی و نابود می گرداند نه از جهت

دلتنگی که در تغییر آنها از حالی به حالی و تدبیر امور آنها به او عارض شده باشد، و نه به سبب اینکه آسایش و آسودگی به او رو آورد، و نه از جهت آنکه چیزی از آنها بر او گران آید، طول کشیدن هستی آنها او را ملول نکرده تا وادارش نماید که به تندی آنها را نیست سازد، لیکن خداوند سبحان نظم اشیاء را از روی لطف و مهربانیش قرار داد، و به امر فرمان خود (از پاشیده شدن) نگاهشان داشت، و به قدرت و توانائی خود استوارشان گردانید، پس آنها را بعد از نابود شدن باز می گرداند بی آنکه نیازی به آنها داشته باشد، و بی کمک گرفتن به یکی از آنها بر آنها، و نه از جهت بازگشتن از حال وحشت و ترس به حال انس، و نه از جهت رجوع از نادانی و کوری و گمراهی بدانش و طلبیدن، و نه از جهت درویشی و نیازمندی به توانگری و دارائی، و نه از جهت زبونی و پستی به ارجمندی و توانائی (زیرا این موضوعات همه شایسته ممکنات است که دارای کمال مطلق نبوده و از هر جهت ناقص و نیازمند به غیر هستند، و

نباید کسی گمان بر غرض نداشتن که لازمه اش نقص در ذات است حاکی از آن است که افعال خداوند بی غرض و فائده باشد، بلکه دارای اغراض و مصالح و حکم و منافعی است که نتیجه آنها برای خلق است، زیرا حقتعالی منزه است از آنکه کاری بیهوده انجام دهد، چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۶ می فرماید: و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین ی ۱۷ لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین یعنی آسمان و زمین و آنچه بین آنها است را برای بازی نیافردیم، و اگر می خواستیم چیزی را به بازی بگیریم اگر کننده بودیم لایق ما بود از پیش خود فرا می گرفتیم و نیازمند به ممکنات نبودیم(.

خطبه ۲۲۹–در بیان پیشامدها

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است در (اشاره به قدر و منزلت ائمه هدی علیهم السلام و) پیشامدهای ناگواری که روی خواهد داد: آگاه باشید پدر و مادرم فدای کسانی باد که (بعد از من راهنمای گمراهان و پیشوایان مردم می باشند) و ایشان از جماعتی هستند که نامهاشان (بزرگواریشان) در آسمان (نزد ملائکه) مشهور، و در زمین (به جهت ضلالت و گمراهی نزد بیشتر مردم) نامعلوم است، بدانید و منتظر باشید پیشامدهائی را که خواهد شد از پراکنده شدن کارهای شما و گسیختگی پیوندهای (دینی و دنیوی) شما، و روی کار آوردن و زمامدار گردانیدن کهتران شما (بر مهتران و پیران، یا مقدم گشتن او باش و پستها بر بزرگان و نیکان که پیش افتادن خردان به هر دو معنی بد عاقبت است و خطاء، چون موجب فساد و اختلال امر دین و دنیا می باشد، چنانکه نوشته اند: از حکیم دوراندیشی پرسیدند انقراض دولت ساسانیان را چه سبب شد؟ گفت: ایشان افراد کوچکتر را به کارهای بزرگ گماشتند که از عهده آن کارها بر نیامدند، و مردم بزرگ را به کارهای کوچک وا داشتند که به آن کارها اعتنا ننمودند، از این رو نظام کارشان از هم گسیخت و جمعیتشان پراکنده گردید) این پیشامدها وقتی خواهد شد که (به سبب غلبه حرام بر حلال(زدن شمشیر بر مومن آسانتر)و سختی آن کمتر(است از بدست آوردن یک درهم از راه حلال، این وقائع وقتی روی خواهد داد که پاداش گیرنده از آنکه می بخشد بیشتر است)زیرا مالها شبهه ناک و نیتها ناپاک بوده و فقراء به اضطرار می ستانند و اغنیاء به ناچار یا از روی ریا و خودنمائی اندکی می دهند(این کارها هنگامی خواهد شد که نیاشامیده مست می شوید بلکه)

مستی شـما(از)فراخی(نعمت و خوش گـذرانی است، و بـدون اضـطرار و ناچاری سوگنـد یاد نموده و بـدون در تنگنا افتادن دروغ می گوئیـد، این حوادث هنگامی روی خواهـد آورد که بلاء و سـختی شـما را)نیاکانتان را(بگزد)آزار رسانـد(چنانکه پالاـن، کوهـان شتر را میگزد، چه بسـیار دراز است این رنـج و چه دور است این آرزو و امیـدواری)رهائی از آن سـختیها، این جمله اشاره است به فتنه های پیش از ظهور قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه) که به مومنین بسـیار سخت خواهد گذشت و از آن رهـائی ممکن نیست تـا آن حضـرت ظاهر گردد(. ای مردم این مهارهای شتران)نفس اماره(را که پشـتهای آنها بارهای سنگین دسـتهای شما را برداشته است رها کنید)مرتکب گناه نشده برخلاف دستور خدا و رسول رفتار ننمائید(و از)اطاعت و پیروی(سـلطان (امام زمان) خود دوری نجوئید، پس (در صورت پراکنده شدن) خود را بعد از انجام کارها (ی زشـتتان) توبیخ و سـرزنش می نمائید (و پشـیمان می شوید) و در آنچه که به آن رو می آورید بر افروختن آتش فتنه و فساد (و خونریزی های ناحق) بی باک داخل نشویـد، و از آن راه بپیچیـد و میان راه برای آن خالی گذارید (کناره گیری کنید تا بیاید و بگذرد، چون شما را طاقت جلوگیری از آن نیست، پس بیهوده نکوشـید، زیرا) به جان خودم سوگند که در زبانه آتش آن فتنه مومن هلاک می شـود، و غیر مسـلمان سـالم می مانـد (زیرا رای و انـدیشه مومن برخلاـف خواهشـهای نفس و فتنه جوئی است، ولی رای و اندیشه غیر مسلمان و منافق موافق آن است). مثل من در میان شما مثل چراغی است در تاریکی که هر که در آن داخل شود از آن روشـنی می طلبـد، پس ای مردم (انـدرز مرا) بشـنوید و حفظ کنیـد، و گوشـهای دلهاتان را مهیا و آماده سازید تا (اشارات سخنانم را) بفهمید.

خطبه ۲۳۰–در سفارش به تقوا

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در سفارش به پرهیزکـاری و یـادآوری از مرگ و مرده هـا): ای مردم، شـما را سفارش می کنم به پرهیزکاری و ترس از خدا، و به بسیار سـتودن او را برای نعمتهایش که به شـما داده، و بخششـهایش که به شما می رسد، و برای آزمایش او شـما را (از خیر و شـر و خوشـی و سختی) پس چه بسیار به نعمتی شما را تخصیص دارد و به رحمتی دریـافت (که از جمله آن این است که) گناهـان و کارهـای زشت خود را آشـکار کردیـد و او (با سـتاریت و غفاریت خود) شـما را پوشانیـد (مفتضح و رسوا نساخت، و این از نعمتهای بزرگ او است) و کاری کردید که موجب مواخذه او بود و شمـا را مهلت داد (در کیفرتـان به تعجیـل نفرمـود شایـد تـوبه و بـازگشت نمائیـد، زیرا عفـو و بخشـش و رحمتش بر عقـاب و خشـمش سبقت جسته، و این نیز نعمت بزرگی است که به بنـدگانش عطا فرموده که اگر بر اثر گناه افراد را کیفر می فرمود، هیچکس روی زمین بـاقی نمی مانـد، چنـانکه در قرآن کریم س ۱۶ ی ۶۱ می فرمایـد: و لو یواخـذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابه ولکن یوخرهم الی اجل مسـمی فاذا جاءاجلهم لایسـتاخرون ساعه و لایسـتقدمون یعنی اگر خداوند مردم را بر اثر ستم و گناهانشـان مواخـذه فرمایـد جنبنـده ای بر روی زمین بـاقی نمی گـذارد، لکن آنهـا را مهلت می دهـد تا وقتی که تعیین گردیـده، پس چون زمـان ایشان برسـد ساعتی به تاخیر نیفتاده و پیشـی نگیرنـد(و شـما را سـفارش می کنم به یاد مرگ و کم غافل شـدن از آن، و چگونه غافلید شـما از چیزیکه)مرگ از شـما غافل نیست، و چگونه طمع و آز دارید از کسـی که (ملک الموت) شما را مهلت نمیدهند؟! پس (برای شما) کافی است پنددهنده مردگانی که دیدید آنها را بر دوشها

به سوی قبرهاشان برونـد در حالیکه سوار نبودنـد، و در قبرها نهادنـدشان در حالیکه فرود نیامده بودند (زیرا سواری و ورود در جائی بایستی از روی قصـد و اختیار باشد، پس چون حمل مردگان بر دوشـها و نهادنشان در قبرها به ادراک و شـعور خودشان نیست از این رو نمی توان گفت که آنها سوار بوده یا در قبرها وارد شده اند) پس (طوری دست از این جهان کشیده و رفتند و اثری به جا نگذاشـتند که) گویا ایشان بناء کننـدگان دنیا نبودنـد و همیشه آخرت جایگاه آنان بوده، بیرون رفتند از دنیائیکه در آن سـکونت داشـتند، و جـا گرفتنـد در گوری که از آن می رمیدنـد، آلوده بودنـد به دنیـائی که از آن دست کشـیدند، و تباه ساختنـد آخرتی را که به سـوی آن منتقـل گشـتند (و اکنون پشـیمانند و بیچـاره) نه از کـار زشت می تواننـد برگردنـد (توبه و بازگشت نماینـد) و نه کار نیک را می توانند زیاده نمایند (زیرا آخرت دار تکلیف نیست، و این بدبختی برای آن است که) به دنیا انس گرفتنـد دنیا ایشان را فریب داد، و به آن اعتماد نمودنـد آنها را به خاک انـداخت (تباهشان ساخت) پس خدا شـما را بیـامرزد، سـبقت گرفته و پیش دستی کنیـد به سوی منـازل (آخرت) خود که به آبادی آن مامور بوده با آن ترغیب گردیـده به سوی آن خوانـده شده اید، و به وسـیله شـکیبائی بر طاعت خدا و دوری از معصـیت و نافرمانیش نعمتهای او را بر خودتان تمام گردانید (با شـکیبائی بر سـختی عبادت و دوری از معصـیت خود را شایسته نعمتهای آخرت و لذتها و خوشیهای بهشت جاوید گردانید تا با همراه بودن آن نعمتها با نعمتهای دنیا از نعمتهای خدا کاملا بهره مند شده باشید) زیرا فردا (هنگام رسیدن مرگ) به امروز نزدیـک است، چه بسـیار به شـتاب می گـذرد ساعتهـا در روز، و چه زود سپری می شود روزها در ماه، و چه شـتابنده است ماهها در گذرانـدن سال، و چه با تنـدی میگـذرد سالها در عمر (که تنـد گذشـتن آنها مسـتلزم به سـر رسـیدن زنـدگی و نزدیک شدن مرگ است).

خطبه ۲۳۱-ایمان

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در وصف ایمان): یک قسم از ایمان (که آن عبارت از تصدیق به وجود صانع و یقین به رسالت حضرت رسول و اعتقاد به ولایت ائمه معصومین)علیهم السلام(است) در دلها ثابت و برقرار است (و آن ایمان حقیقی است که از راه حجت و برهان بدست آمده، و شبهات و اضلال گمراه کنندگان آن را زائل نمی گرداند) و قسمی از آن (که از روی حجت و برهان به دست نیامده) بین دلها و سینه ها عاریه و چیزی است که احتمال رجوع و زوال در آن میرود (خواه یقینی باشد مانند اعتقادات شخص مقلد و خواه از روی ظن و گمان، زیرا چنین ایمانی در دل ثابت و جاگیر نشده است) تا وقت تعیین شده (هنگام رفتن از دنیا) پس (چون ایمان ثابت یا عاریه امری است قلبی و آگاه شدن بر آن ممکن نیست، بنابراین) هر گاه شما را از کسی (به سبب سوءظن یا کار زشت) بیزاری پدید آید درباره (حکم به ایمان و کفر) او تامل نمائید تا زمانیکه مرگ او برسد (زیرا ممکن است پیش از رفتن از دنیا ایمان او ثابت و برقرار گشته از عمل زشت خود توبه و بازگشت نماید، پس بیزاری از شخص او سزاوار نیست، بلکه باید از عمل او بیزاری جست، ولی اگر بر عمل زشت خود باقی ماند تا از دنیا رفت)

پس (در این صورت باید از شخص او بیزاری جست، چون)

در آن وقت سزاوار بیزاری می گردد (زیرا بعد از مرگ تکلیفی نیست تا ایمانی تحصیل شود). و هجرت (انتقال از ضلالت و گمراهی به هدایت و رستگای و از کفر به سوی ایمان) واجب است چنانکه در اول بعثت پیغمبر اکرم واجب بود (پس وجوب هجرت مختص به زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و معنی آن تنها حرکت از مکه به مدینه نیست، بلکه هجرت به سوی خلفاء و نواب آن بزرگوار نیز واجب است، زیرا غرض از هجرت ترک ضلالت و گمراهی است و این ممکن نیست مگر به ارشاد و هدایت ائمه دین)صلوات الله علیهم اجمعین(که خلفاء و نواب رسول خدا هستند، پس هجرت به سوی آنها هجرت به سوی آن حضرت است، خلاصه هجرت در جمیع ازمنه و اوقات در مرتبه وجوب و لزوم اول خود باقی است) خداوند را به اهل زمین از گروهی که هجرت به سوی ایمان را (در بلاد کفر از روی تقیه) پنهان دارند و از آنانکه (در بلاد اسلام) آشکار سازند حاجت و نیازی نیست (و مقصود از امر به هجرت و سائر تکالیف شرعیه بهره مند شدن بندگان و رهائی آنها از عذاب روز رستخیز است، نه آنکه خواسته منفعت و سودی را جلب کرده یا مضرت و زیانی را از خود دفع نماید، زیرا او غنی مطلق و بی نیا

ز حقیقی است(نام هجرت بر کسی نهاده نمی شود و ثابت نمی گردد مگر به شناختن حجت)خلیفه الله(در روی زمین)نمی توان گفت کسی هجرت کرده و از ضلالت و گمراهی پا بیرون گذارده مگر آنکه امام زمان خود را بشناسد، زیرا هجرت از ضلالت به هدایت ممکن نیست مگر به ارشاد امام علیه السلام(پس)از این جهت(کسی که حجت خدا را شناخت و به او اقرار و اعتراف نمود مهاجر است)از ضلالت به هدایت هجرت کرده اگر چه از وطن خود بیرون نرفته باشد، این جمله صریح در آن است که گفتیم: وجوب هجرت مختص به زمان پیغمبر اکرم و معنی آن بس حرکت از مکه به مدینه نیست(و نام ضعیف و ناتوان بر کسی نهاده نمی شود که خبر حجت به او برسد و گوش او آن را بشنود و در دلش جا گیرد)اگر خبر حجیت حجت خدا به کسی برسد و راه به او نبرد و از آن کار غافل ماند نپندارد که از جمله مستضعفین و ناتوانانی است که بر آنها حرجی نیست، زیرا خبر ثبوت حجت به او رسیده و به گوش شنیده و به دل فهمیده، پس چنین شخصی معذور نیست و اگر چه در وطن خود باشد،

و چون هر کسی را لیاقت معرفت و شناسائی حجت نمی باشد، بلکه حقیقت معرفت حجت مخصوص مومنین بااخلاص است، می فرماید:(معرفت و شناسائی ما کار بسیار دشواری است که برنمی دارد و زیر بار آن نمی رود مگر بنده مومنی که خداوند دل او را برای ایمان آزمایش نموده (آن را شایسته قبول ایمان دانسته) باشد، و حدیث و گفتار ما را نگاه نمی دارد مگر سینه های امانت پذیر و خردهای پابرجا (و چون منظور امام علیه السلام ترغیب شنودگان است به هجرت به سوی خود و پیروی از احادیث آن بزرگوار از این رو آنان را امر به سوال و پرسش می فرماید: ای مردم)معارف الهیه و احکام شرعیه و آنچه را که تا قیامت واقع می شود(از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید که من به راههای آسمان داناترم از راههای زمین)توجه من به علوم و معارف دینیه از امور دنیویه بیشتر است(پیش از آنکه فتنه و فساد)بنی امیه(پا بر دارد و)مانند شتر سرکش از دست مالک رمیده(بر مهار خود گام نهد، و خردهای اهلش را از بین ببرد)پیش از آنکه به تباهکاری ایشان همه جا را فرا گرفته مردم را از راه حق و شناختن امام زمانشان باز دارد. ناگفته نماند که به حکم عقل و نقل هیچکس را جز علی بن ابیطالب و ائمه معصومین بعد از پیغمبر اکرم (علیهم السلام) جرات نیست که بگوید: سلونی قبل ان تنقدونی یعنی از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، و به این موضوع در شرح خطبه نود و دوم اش

اره و دلیل آن بیان شد(.

ص: ۷۶۵

خطبه ۲۳۲-سفارش به ترس از خدا

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در تقوی و دل نبستن به دنیا و سختیهای بعد از مرگ و سفارش به شکیبائی بر بلاء): خدا را برای نعمت بخشیدن او سپاس می گزاریم (زیرا شکر نعمت موجب فراوانی و کفران آن باعث عذاب سخت می باشد) و از او برای ادای حقوقش (تحصیل علوم و معارف و انجام واجبات و مستحبات) یاری می طلبم که لشگرش (فرشتگان و انبیاء و اوصیاء و پیروان ایشان بر گمراه شدگان و گمراه کنندگان) غالب، و توانائی او بزرگ است، و گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده او است که (مردم را) به طاعت و فرمانبرداری خداوند دعوت فرمود، و با جهاد جنگیدن در راه دین او بر دشمنانش غالب و فیروز گردید، اتفاق و پیوستگی دشمنان بر تکذیب آن حضرت و کوشش و تلاش آنها برای خاموش کردن نور او (از بین بردن دینش) از جهاد بازش نمی داشت، پس (چون بعثت حضرت رسول برای دعوت به سوی دین و طاعت خداوند است اجابت دعوت آن بزرگوار به آن است که مواظبت داشته) به تقوی و ترس از خدا دست اندازید (واجبات را انجام داده گرد محرمات نگردید) زیرا پرهیزکاری را ریسمانی است دارای دستگیره محکم و پناهگاهی که استوار است بلندی آن (سبب نجات و رهائی ا

ز سیه روزی دنیا و آخرت است(و به)طاعت و بندگی و اسباب مغفرت و آمرزش پیش از رسیدن(مرگ و سختیهای آن بشتابید، و برای آن پیش از آمدنش)خود را(آراسته کنید، پیش از آنکه وارد شود آماده باشید)تا مرگ نرسیده به دستور خدا و رسول رفتار کرده از شیطان و نفس اماره دوری گزینید که پس از آمدن آن راه بسته می شود(زیرا قیامت)هنگام پاداش و کیفر(پایان کار است)و مرگ اول منزل آن می باشد(و بس است مرگ پنددهنده برای خردمند، و عبرت برای نادان و غافل، و پیش از رسیدن به پایان)قیامت(چیزهائی را می دانید از تنگی قبرها، و فراوانی غم و اندوه)به مفارقت و جدائی مال و فرزند و دوستان(و از ترس محلی که)اوضاع قیامت را(آگاه میشوید)و آن برزخ است(و پیاپی رسیدن خوف و بیم، و جابه جا شدن دنده ها)بر اثر فشار قبر(و کر شدن گوشها)از صداهای وحشت انگیز(و تاریکی لحد، و ترس عذابیکه خداوند)به زبان پیغمبرانش(خبر داده است، و پوشاندن قبر، و استوار کردن سنگ پهن)که قبر را به آن مسدود می نمایند(.

پس ای بندگان خدا، از خدا بترسید، از خدا بترسید (پیش از رسیدن مرگ کاری کنید که به سختیهای بعد از آن مبتلی نگردید، و به دنیائیکه به زودی دست از آن خواهید کشید دل نبندید) زیرا دنیا به شما به یک راه (که راه آخرت است و پشتیبانتان از آن گذشتند) میگذرد (همه را از آن راه می برد و کسی را جا نمی گذارد) و شما با قیامت به یک ریسمان بسته شده اید (بین شما و آن فاصله و مدت درازی نیست) و مانند آن است که قیامت علامات و نشانه های خود را آشکار ساخته و پرچمهایش (مقدمات پیوستن به پیشینیان) را نزدیک گردانیده، و شما را سر راه خود (برای حساب و بازپرسی) نگاهداشته است، و مانند آن است که سختیهایش را جلو آورده و (مانند شتر که برای برداشتن بار از پشتش سینه به زمین می نهد) سینه هایش را پهن کرده (عذابهای دردناکش را آشکار ساخته) و دنیا از اهل خود دست کشیده و آنان را از پرستاری خویش بیرون نموده، پس همچون روزی بود که گذشت، یا ماهی که به سر رسید، و تازه آن کهنه و فربه آن لاغر گردید (بدنها ضعیف و ناتوان شده، و آنها را وا داشته اند) در جای تنگ (قیامت که گرفتاری آن دشوار و رهائی از آن غیرممکن) و کارهی درهم و بزرگ، و آتش داغ پر آزار،

با صدای بلند، زبانه افروخته، فریاد خشمناک، و سوزندگی زبانه دار که فرو نشستن ندارد، و هیزم آن پر شعله، تهدید آن ترسناک، ته آن ناپیدا، اطراف آن تاریک، ریگهای آن بسیار گرم، کیفرهای آن رسوا کننده است (اما برای پرهیزکاران خداوند در قرآن کریم س ۳۹ ی ۷۳ می فرماید: و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنه زمرا حتی اذا جاوها و فتحت ابوابها، و قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی) و آنانکه از پروردگارشان می ترسیدند

(در دنیا پرهیزکار بودنـد) دسـته دسته به سوی بهشت رانـده می شونـد (فرشـتگان آنان را می برنـد تا به بهشت وارد شونـد، و درهای آن گشوده است، و دربانان آن به آنها گویند: درود بر شـما پاك و پاكیزه هستید)در دنیا خود را به معاصـی نیالودید(پس به بهشت درآئید و همیشه در آن باشـید) در حالیكه از عذاب آسوده و از سـرزنش رها و از آتش دور گشته اند، و بهشت به سـبب ایشـان آرامش یـافته (از حـال انتظـار بیرون آمـده) و آنان هم از منزل و قرارگاه خود شاد می باشـند (و اینان) كسانی هسـتند كه در دنیا كردارشان پاكیزه و نیكو و چشـمهایشان (از خوف خـدا و ترس عذاب) گریان بوده، و شب آنها در دنیاشان از جهت افتادگی و طلب آمرزش (بیـداری برای عبادت و بنـدگی به منزله(روز و روزشان از جهت ترس)از عـذاب(و دوری نمودن)از دنیا و مشغول بودن به راز و نیاز به منزله(شب بوده، پس خداوند بهشت را جای بازگشت و خوشی را پاداش ایشان قرار داد، و آنهـا به بهشت و اهـل آن سـزاوارتر و شایسـته هسـتند، با پادشاهی همیشـگی و نعمت و خوشـی ثابت و برقرار. پس بندگان خدا)اكنون كه حال اهل دوزخ و بهشت را شـنیدید(مواظبت نمائید آنچه را كه به مواظبت آن رسـتگار شـما سود می برد، و به تباه ساختن آن تبهكار شـما زیان میبرد)از دسـتور خدا و رسول پیروی كنید تا سـعادت و نیكبختی همیشـگی بدسـت آریـد و از آن غافـل نباشـید كه بـدبخت می گردیـد(و با كردارتان بر مرگهای خود پیشـی گیریـد)طوری باشـید كه در موقع آمدن مرگ اضـطراب و نگرانی نداشـته باشید(زیرا شما گروگان چیزی هستید كه پیش فرستاده اید، و جزاء داده می شوید به آنچه كه به جا آورده ایـد، وماننـد آنسـتكه مرگ شـما را دریافته، پس بازگشتی نیست تا)به تـدارك كردارهای زشت خود(نائل شده، و نه از لغزش و گناهی)كه كرده اید(وارهیده شوید)زیرا وارهیدن از لغزشـها بر اثر توبه و بازگشت است و آن در دنیا ممكن است كه دار تكلیف و عمل است نه در آخرت كه دار جزاء است(خدا ما و شما را به طاعت و پیروی ا

ز خود و رسولش وادار نماید، و با فزونی رحمتش از (گناهان) ما و شما بگذرد. (با تامل و اندیشه در مطالب بالا، پس)

در جای بنشینید (بیهوده افزون طلب نباشید) و بر بلاء و سختی (کفر و ضلالت) شکیبا باشید، و دستها و شمشیرهاتان را در خواهشهای زبانهاتان بکار نیندازید (جنگجو نبوده و دشنام نداده سخنان بی مغز نگوئید) و نشتابید به آنچه را که خدا تکلیف نکرده (برخلاف دستور خدا رفتار ننموده بدون فکر و اندیشه و مطالعه سود و زیان هر کاری بیجا خود را گرفتار نسازید) زیرا از شما هر که بر خوابگاه خود بمیرد در حالیکه به حق پروردگارش و حق پیغمبر و فرستاده او و حق اهل بیت آن حضرت شناسا باشد شهید مرده است، و مزد او با خدا است، و سزاوار پاداش کردار نیکوئی است که در اندیشه داشته، و این اندیشه جای شمشیر کشیدن او را می گیرد، و هر چیز را مدت و به سر رسیدنی است (که تا آن مدت به سر نرسد کوشش سود ندهد، خلاصه در صورت توانائی نداشتن و یا برای کشته شدن سود معنوی در نظر نگرفتن به زد و خورد با دشمنان نپردازید، برای آنکه قصد جنگیدن و بیزاری از آنها هم در حکم جهاد و کشته شدن در راه خدا است).

خطبه ۲۳۳-در حمد خدا و لزوم تقوا

از خطبه هـای آن حضـرت علیه السـلام است (در پرهیزکـاری و دل نبسـتن به دنیا): سـپاس خداونـد را سـزا است که (موجب) سپاسـگزاری او (نعمتهای بیشمارش) در بین آفریدگان منتشر، و لشگر او (فرشتگان و انبیاء اوصیاء و مومنین که جهاد کننده در راه دین او هسـتند بر دشمنایش) غالب، و بزرگی او (از هر چیز) برتر است، او را بر نعمتهای پی در پی و بر بخششهای بزرگش (که خردها در برابر آن ناتوان و زبان از شمارش وامانده است) سپاس میگزارم، خداوندی که بسیار بردبار است (گناهکاران را زود کیفر نمیدهـد) و (تقصـیر ایشان را که قابل عفو و گذشت است) می بخشد، و در آنچه حکم کرده (مقدر و امر فرموده بر رونق حکمت و مصـلحت) به عـدل و انصـاف رفتـار نموده، و به آنچه می گـذرد و آنچه گذشـته دانا است (دانائی او در برابر آینـده و گذشـته یکسـان است) به دانـائی خـود (که عین ذات او است) ایجادکننـده آفریـدگان، و به امر و فرمـان خویش (که چیزی از آن جلـوگیری نمی توانـد کرد) خلق کننـده آنـان است بـدون پیروی کردن و آموختن (از دیگری) و بـدون بهره مند شدن از نمونه صنعت کار دوراندیشی (زیرا او مبدءالمبادی و اولی است که اولی برای او فرض نمی شود) و بدون برخوردن به خطاء و اشتباهی و بدون گ

ردآوردن جماعتی (از خردمندان و دانایان تا با ایشان مشورت نماید، زیرا او عین علم است،

پس خطاء و اشتباه در او راه نـدارد تا نیاز به مشورت داشـته باشـد). و گواهی می دهم که محمد (صـلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده او است برانگیخت او را هنگامی که مردم در ضلالت و گمراهی بسیار سیر می کردند، و در حیرت و نگرانی غوطه ور بودنـد، مهارهـای تباهی و بـدبختی آنها را می کشاینـد (و به سوی گرفتاریهای دنیا و آخرت میرانـدشان) و قفلهای گمراهی بر دلهاشـان نهـاده شـده بود (به طوری که نور حق و حقیقت در آنهـا نمی تابیـد). بنـدگان خـدا شـما را به تقوی و ترس از خـدا سفارش می نمایم، زیرا تقوی حق خـداست بر شـما (تقوی را که عبادت است از عمل به واجبات و ترک منهیات خداونـد حق خود و اداء شکر و سپاسگزاری از نعمتهایش قرار داده) و حق شما (پاداش کردارتان) را بر خدا لازم و برقرار مینماید، و شما را سفارش می کنم به اینکه از خـدا برای تقوی کمک بطلبیـد. (بخواهید تا شـما را به تقوی و پرهیزکاری موفق بدارد) و از تقوی برای (قرب به) خدا همراهی درخواست نمائید (پرهیزکار شوید تا به خدا نزدیک گردید) زیرا تقوی در امروز (دنیا) پناه و (در برابر سـختیها و گرفتاریها) سپر است، و در فردا (قیامت(راه بهشت است، راه آن آشـکار و رونـده در آن سود برنده، و امانتدار آن)خداونـد(حافـظ و نگهـدار است)امـانت در نزد او تبـاه نمی شود، بلکه روز رسـتخیز بـا سود بسـیار آن را پس می دهـد(همیشه تقوی خود را بر مردمان گذشـته و باقیمانـده نشان داده و جلوه گری می نماید)تا از آن بهره ببرند(چون ایشان در فردا)ی قیامت(به آن نیازمندند، فردائیکه خداوند باز گرداند آنچه پدیدآورده)مردگان را زنده فرماید(و گرفته آنچه بخشیده)از دنیا و کالای آن(و پرسش نماید از آنچه عطاء فرموده)از نعمتهای بیشمار که در چه راه صرف نمودید(پس چه بسیار اندکند

کسانیکه تقوی را پـذیرفته و از روی راستی و درستی آن را شعار خویش قرار داده اند، آنان از جهت عدد و شـماره کم اند و شایسته وصف و مـدح خداونـد سبحان هستند که)در قرآن کریم س ۳۴ ی ۱۳(میفرمایـد: و قلیـل من عبادی الشکور یعنی بنـدگان بسیار سپاسـگزار من اندکنـد، پس بـا گوشـهاتان به سوی)شـنیدن وصـف(تقوی بشـتابید)تـا بفهمیـد(و بـا سعی و کوشـشتان بر آن مواظبت نمائید)تا رسـتگار شوید(و آن را در برابر هر چه گذشته)از دست رفته(عوض و جانشین و در برابر هر مخالف)طریق حق(موافق قرار دهیـد، به سبب تقوی خوابتان را بیـدار سازیـد)از خواب غفلت بیدار شوید(و روز خود را جـدا نمائیـد)به دنیا دل نبندیـد(و آن را ملازم دلهاتان قرار دهیـد)هیچگاه از آن دور نشویـد(و گناهانتان را به آن بشوئید، و بیماریهاتان را به آن مداواه کنید، و با آن بر مرگ پیش گیرید)کاری کنید که از مرگ نگرانی نداشته باشید(و عبرت گیرید از کسـی که تقوی را تبـاه سـاخته و از دست داده)از شیطان و نفس اماره پیروی کرده در دنیا بـدبخت مانـده و یا بهره ای که خواسـته بدست نیاورده و در آخرت به عذاب جاوید مبتلی است(و نشود که از شما عبرت گیرد کسی که از آن پیروی نموده. آگاه باشـید تقوی را)از کبر و خودخواهی و ریاء و خودنمائی(محافظت کنیـد، و خود را به سـبب آن نگاه داریـد)زیرا تقوی پناهگاه و سپر از عذاب است(و از دنیا دوری نمائید و به آخرت مشـتاق و شـیفته باشید، و پست مدارید کسی را که تقوی بلند کرده)پرهیزکـاران را خـوار شـمارید که خلاف تقـوی و پرهیزکـاری است(و بلنـد مرتبه ندانیـد کسـی را که دنیـا بلنـد کرده)تـوانگران را از جهـت درائیشـان بزرگ نپنداریـد، زیرا تعظیـم از جهت دارائی بـا تقـوی و پرهیزکـاری منافـات دارد(و چشـم ندوزید به ابر برق دار)کالای جلوه گر(دنیا، و به گوینده آن گوش ندهید، و خواننده آن را نپذیرید

(با دنیاپرسـتان گرم نگرفته رفت و آمد ننمائید) و به درخشـندگی آن روشـنائی مجوئید، و به کالاهای نفیس آن فریفته نشوید، زیرا برق آن بی باران و گفتار آن دروغ و دارائیهای آن غارت گشته و کالاهای نفیس آن ربوده شده است. آگاه باشید دنیا به زن فـاجره ای مانـد که خود را (به مردان) نشـان داده روی بگردانـد، و به اسب سرکشـی مانـد که هنگـام حرکت توقف نموده فرمان نبرد، و دروغگوی بسـیار خیانکار و ستیزه گر ناسپاسـگزار، و بسـیار جفاکار منحرف شونده (از راه حق)، و بسـیار دوری کننده (از راه راست) و نگران و درهم است، روش آن منتقل شدن (از حالی به حالی و از شخصی به شخصی)

و جای پای آن متحرک و غیر ثابت و ارجمندی آن زبونی، و سعی و کوشش آن بازی و شوخی، و بلندی آن پستی است، سرای گرفتن مال و برهنه کردن و تاراج نمودن و تباه ساختن است، اهل آن بر پا بوده (از سختی و گرفتاری بسیار آنی آسودگی ندارند) و رانده می شوند، و (به پیشینیان) ملحق می گردند، و (از مال و زن و فرزند خویشان و دوستان) جدا خواهند ماند، راههای آن سرگردان کننده (روندگان در آن نمی دانند کجا می رسند) و گریزگاههای آن ناتوان کننده است (مردم در آن گریزگاهی نیافته دستشان به جائی بند نمی شود) و مقاصد

آن نومید کننده است (هیچکس در آن به مراد نمی رسد) پس پناهگاهها دنیاپرستان را (به چنگ بلا و سختی) تسلیم نموده و آنها را نگاه نداشته، و منزلها آنان را دور انداخته، و زندگی ها ایشان را وامانده و خسته گردانیده است (خلاصه در دنیا گریزگاهی نیست که کسی به آن پناه برد، و منزلی نیست که کسی را نگاهداشته از خود دور نیفکند، و زرنگی و پشت هم اندازی سودی ندارد) پس بعضی (از اهل دنیا) رهائی یافته و (لکن) پی کرده شده و به پای آنها خم رسیده، و بعضی چون گوشت جدا شده، و و بعضی مانند بدن سر بریده، و بعضی همچون خون ریخته شده، و بعضی (بر اثر غم و اندوه) دستهای خود را گزان، و بعضی (دریغ خورده بر اثر آن) کفهای خود را بر هم زنان، و بعضی (بر اثر بیچارگی) دو گونه بر مرفق و آرنج نهاده، و بعضی اندیشه خود را سرزنش نموده نادرست دانند، و بعضی از قصد خویش روگردانند، در حالیکه تدبیر و چاره از دست رفته (سود ندارد) و بلای ناگهانی روآورده (مرگ رسیده و کار از کار گذشته) و آن هنگام موقع گریختن نیست (خداوند در قرآن کریم س ۳۸ ی ۳ می فرماید: کم اهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا ولات حین مناص یعنی چه بسیار پیش از ایشان از مردم روزگار را تباه ساختیم، پس کمک خواستند (تا بگریزند) و هنگام گریختن و فرار کردن نبود(چه بسیار دور است)گریختن و تدارک کار بعد از رسیدن مرگ(!! به تحقیق از دست رفت آنچه از دست رفت، و گذشت آنچه گذشت)زمان تدارک گناهان و جبران خطاها و کارهای زشت سپری شد(و دنیا به دلخواه خود)نه بر وفق آرزوی اهلش(گذشت)در قرآن کریم س ۴۴ ی ۲۹ می فرماید: فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین یعنی(پس اهل آسمان و زمین بر هلاک دنیاپرستان گریه نکردند)افسردگی به خودشان راه ندارند(و آنها از مهلت داده شدگان نبودند)تا راه رهائی از عذاب بیابند(.

خطبه ۲۳۴-خطبه قاصعه

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که بعضی آن را خطبه قاصعه می نامند، و (قصع در لغت به معنی نشخوار کردن، گفته اند: و تسمیه این خطبه به قاصعه آن است که چون حضرت آن را برای اهل کوفه بیان می فرمود بر شتر ماده ای سوار بود که نشخوار می کرد، و گفته اند: قصع در لغت به معنی تحقیر و خوار نمودن نیز آمده، پس وجه تسمیه آن آن است که امام علیه السلام در آن شیطان را تحقیر و خوار و پست نموده، و وجوه دیگری هم برای تسمیه آن گفته اند، ولی اقرب وجوه وجه اول و نیکوتر آنها وجه دوم است، و) آن متضمن مذمت و سرزنش شیطان است- لعنت خدا بر او باد به جهت تکبر و سرکشی او، و سجده نکردنش بر آدم علیه السلام- و اینکه او نخستین کسی بود پافشاری کرده نپذیرفتن حق را آشکار ساخت، و نخوت و خودخواهی را پیروی نمود، و (نیز) متضمن ترساندن مردم است از متابعت طریقه و روش او (و این خطبه درازترین خطبه های نهج البلاغه است): سپاس سزاوار خداوندی است که پوشید (جامه) توانگری و بزرگواری را (توانگری و بزرگواری مخصوص او است که هیچ چیز او را ناتوان نمی گرداند و به حقیقت او نمی رسد) و این دو صفت را به خود اختصاص داده نه برای آفریدگانش (به این دو صفت

منفرد و یگـانه است، زیرا غیر او ذاتـا زبـون و زیردست و در همه چیز نیـاز به غیر دارنـد(و آنهـا را بر غیر خـود ممنوع و حرام گردانیـد)پس کسـی را نمی رسـد که آنها را ادعا نمایـد و اگر ادعا نمود مسئول و معاقب است(و آنها را برای جلال خویش برگزیـد، و لعنت)دوری از رحمتش(را قرار داد برای هر که از بنـدگانش در این دو صـفت با او منازعه نمایـد)به توانگری و بزرگـواری کردن برافرازد، چنـانکه در قرآن کریم س ۳۹ ی ۶۰ می فرمایـد: و یوم القیمه تری الـذین کذبوا علی الله وجوههم مسوده، الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین یعنی آنان را که بر خدا دروغ بسـتند و زیر بار فرمان او نرفتند روز رسـتخیر روهایشان را سـیاه می بینی، آیـا در دوزخ بهـائی برای تکبرکننـدگان و گردنکشان نیست؟ و در س ۱۶ ی ۲۹ می فرمایـد: فادخلوا ابواب جهنم خالـدین فیهـا فلبئس مثوی المتکبرین یعنی داخل درها (درکات و گودیها)ی دوزخ شویـد در حالیکه در آن جاویـد می نمایـد، و بـد است جـای گردنکشـان(پس به سـبب اختصـاص این دو صـفت به خـود فرشـتگان را که مقرب درگـاه او بـودند آزمایش نمود تا فروتنان ایشان را از گردنکشان)

شیطان که از جن بود و در بین آنها به سجده به آدم مامور شد(ممتاز و جدا سازد)با آنان معامله آزمایش کنندگ

ان نمود تا بداننـد که هر که از فرمان الهی پیروی کند رسـتگار و هر که مخالفت ورزد به عذاب گرفتار شود، نه آنکه خواسـته امتحان نمایـد تا دانا گردد که امتحان به این معنی درباره او محال است، چنانکه در شـرح خطبه شـصت و دوم اشاره شـد(پس)از این جهت امـام علیه السـلام می فرمایـد:(با اینکه به نهاینهای دلها و پنهانیهای پوشـیده از نظرها دانا بود)در قرآن کریم س ۳۸ ی ۷۱(فرمود: انی خالق بشرا من طین)ی ۷۲(فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین)ی ۷۳(فسجد الملائکه کلهم اجمعون)ی ۷۴(الاـ ابلیس یعنی من آدم را از گل خلق خواهم نمود، پس وقتی که او را بیافریـدیم و جان دادمش به رو در افتاده او را سجده کنید)تعظیم و فروتنی نمائید، و یا او را قبله خویش قرار دهید، زیرا سجده عبادت و بندگی برای غیر خدا جائز نیست(پس همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس)حضرت رضا علیه السلام فرموده: نام شیطان حادث بوده سمی ابلیس لانه ابلس من رحمه الله یعنی ابلیس نامیده شده به جهت آنکه از رحمت خدا دور گشت. ناگفته نماند که بین علماء و بزرگان اختلاـف است که آیـا شـیطان از جن بوده یـا از فرشـتگان، و حق آن است که از جن بوده، و اجمـاع علماء امامیه بر آن است، چنانکه ازشیخ مفید- علیه الرحمه- نقل شده،

و روایات متواتره از ائمه هدی- علیهم السلام- در این باب وارد گشته، و قرآن کریم به آن تصریح می فرماید س ۱۸ ی ۵۰ و اذقلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن یعنی یادآور هنگامی را که به فرشتگان فرمودیم به آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود، و استثناء دلیل بر آن نیست که شیطان از فرشتگان بوده چون جمله کان من الجن صریح است که استثناء در اینجا و سائر مواضع قرآن کریم در این باب استثناء منقطع است یعنی ربط به مستثنی منه ندارد، خلاصه آدم را سجده نکرد برای آنکه (کبر و خودخواهی به او روی آورد، پس به آفرینش خود بر آدم فخر و نازش نمود، و برای اصل خویش)که از آتش آفریده شده بود(عصبیت نموده آشکارا زیر بار فرمان حق نرفت)و گفت: او را از گل و مرا از آتش آفریدی من که از او بهترم چرا او را سجده کنم؟(پس دشمن خدا)شیطان(پیشوای متعصبین و پیشرو گردنکشان است که بنیان عصبیت را به جا گذارد، و با خدا در جامه عظمت و بزرگی)که اختصاص به او داشت(نزاع نمود، و لباس عزت و سربلندی)که سزاوار او نبود(پوشید، و پوشش ذلت و خواری)که شایسته اش بود(دور افکند. نمی بینی چگونه خداوند او را برای تکبر و سرکشی خرد و کوچک و به سبب بلندپروازی پست نمود؟ پس او را در دنیا (از رحمت خود) رانده شده قرار داد (چنانکه در قرآن کریم س ۱۵ ی ۳۴ می فرماید: قال فاخرج منها فانک رجیم ی ۳۵ و ان علیک اللعنه الی یوم الدین یعنی خداوند فرمود از بهشت بیرون رو که تو رانده شدی، و تا روز رستخیز بر تو لعنت است) و در آخرت برای او آتش برافروخته آماده فرمود (چنانکه در قرآن کریم س ۳۸ ی ۸۵ می فرماید: لاملئن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین یعنی دوزخ را از تو و از همه آنان که پیرو تو، هستند از آدمیان و جنیان پر خواهم نمود).

و اگر خدا می خواست آدم را بیافریند از نوری که روشنی آن دیده ها را تیره سازد، و زیبائی آن بر خردها غالب گردد (عقلها در برابر آن حیران و سرگردان شوند) و از چیز خوشبوئیکه بوی خوش آن اشخاص را فرا گیرد، هر آینه می آفرید، و اگر (چنین می آفرید گردنها در برابر آدم فروتن، و آزمایش درباره او بر فرشتگان آسان می شد)بی درنگ شیطان به سجده او می شتافت و او را مادون خود تصور نمی کرد(ولیکن خداوند سبحان آفریدگانش را می آزماید به بعضی از آنچه اصل و سببش را نمی دانند برای امتیاز دادن و جدا ساختن آنها)از غیرشان(و برای برطرف کردن تکبر و گردنکشی و دور نمودن خودپسندی از آنان)چنانکه بیشتر احکام شرعیه که عقل به حکمت آن پی نبرده از این قبیل است(. پس از کار خدا درباره شیطان عبرت گیرید که عبادت و بندگی بسیار و منتهی سعی و کوشش او را)بر اثر تکبر و سرکشیش

(باطـل و تبـاه ساخت در حالی که خـدا را شـش هزار سال عبادت کرده بود که معلوم نیست)شـما نمی دانیـد و فهمتان قاصـر است که(آیا از سالهای دنیا است یا از سالهای آخرت)که هر روز آن معادل پنجاه هزار سال دنیا است، و این(به جهت کبر و سرکشی یک ساعت)بود که خود را برتر از آدم دانسته ب

ه او سجده نکرد(پس چه کس بعد از شیطان با به جا آوردن مانند معصیت او)کبر و سرکشی(از عذاب خدا سالم اند؟ حاشا! نخواهد شد که خداوند سبحان انسانی را به بهشت داخل نماید با کاریکه به سبب آن فرشته ای)شیطان(را از آن بیرون نمود)تعبیر امـام علیه السـلام از شـیطان در اینجـا به فرشـته برای آن است که در آسـمان بوده و با فرشـتگان آمیزش داشـته(حکـم و فرمان خدا در اهل آسمان)فرشتگان(و اهل زمین)آدمیان(یکی است، و بین او و هیچیک از آفریدگانش در روا داشتن آنچه مختص به خود او است)عظمت و بزرگواری(که آن را بر عالیمـان حرام کرده و ناروا دانسـته رخصتی نیست)احکام خـداوند نسبت به همه یکسان است، پس نمی توان گفت که بس شیطان بر اثر یک نافرمانی رانده درگاه شده، بلکه باید دانست هر که و هر کجا باشد چون گردن از زیر بار تکلیغ بیرون آرد از رحمت خدا دور گشته به عذاب گرفتار شود(.

پس بندگان خدا، از دشمن خدا (شیطان) بترسید از اینکه شما را به درد خود (کبر و سرکشی) گرفتار کند (مانند خود متکبر و گردنکش نموده از رحمت خدا دور سازد) و از اینکه به گفته خویش شـما را (از راه راست) باز داشته نگران نماید، و سواران و پیادگان لشگرش (پیروانش) را دور شما گرد آورد، پس به جان خودم سوگند که تیر شر (گمراه ساختن) را برای شما به زه کمان نهاده و آن را به طرف شـما سـخت کشـیده، و از نزدیک به شما تیر انداخته (تا تیرش به خطاء نرود) و (چنانکه در قرآن کریم س ۱۵ ی ۳۹ خداونـد از او حکایت می فرماید) گفت: رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین یعنی پروردگـار من برای اینکه مرا گمراه کردی (بر اثر ترک سـجده آدم) هر آینه گناهان را برابر بنی آدم در زمین می آرایم (تا از اطاعت باز مانند) و همه آنان را گمراه خواهم نمود.

و این سخن را گفت(در حالیکه)ندانسته(اظهار غیب گوئی که از روی گمان نادرست آن را بیان نمود)ولی(فرزندان نخوت و برادران عصبیت و سواران گردنکش و جاهلیت و نادانی دعوی او را تصدیق کرده راست آوردند)چون اهل دنیا معصیت و نافرمانی نموده به درد کبر و خودپسندی که شیطان داشت گرفتار شدند، پس ادعای ا

و را که از روی نادانی و گمان نادرست بود درست جلوه دادند(تا اینکه سرکش از شما)که از راه راست پا بیرون نهاد(پیرو او گردید، و)از این رو(طمع و آز او در)گمراه کردن(شما پا بر جا شد، پس چگونگی پنهان آشکار گشت)آثار وسوسه او در دلهای شما نمایان شد که بی پروا بر خلاف دستور خدا رفتار نمائید(استیلاء او بر شما قوت یافت، و سپاه خود را بسوی شما نزدیک آورد، پس شما را در غارهای ذلت و خواری افکندند، و در گودالهای کشتن)تباه ساختن(انداختند، و شما را پایمال کردند با زخم سخت: نیزه زدن در چشمها و بریدن گلوها و کوبیدن سوراخ بینی ها و اراده انداختن در قتلگاهاتان و راندنتان

با حلقه های مهار قهر و خشم که در بینی می نهند به سوی آتشی که برایتان آماده شده)خلاصه شیطان و سپاهش خواهشهای نفس اماره و گناهان را در نظر شما جلوه داده به دام بدبختی درآورده به عذاب سوق می دهند(پس شیطان برای زخم زدن)زیان رساندن(در دین شما بزرگتر و برای آتش افروختن)فتنه و فساد برپا نمودن(در دنیای شما افروزنده تر گردید از دشمنانیکه با ایشان آشکارا دشمنی کرده برای)زد و خورد با(آنها گرد می آئید)و از یکدیگر کمک می طلبید(پس زور و کوشش خود را بر رفع او بگمارید که به خدا سوگند بر ریشه شما (پدرتان آدم) فخر و نازش کرد، و در حسب (قدرت و منزلت) شما نکوهش نمود، و نسب (قرابت و خویشی) شما را کوچک و پست دانست، و سواران خود را برای (گمراه کردن) شما گردآورد، و با پیادگانش راه شما را اراده نمود (تا در گمراهی مانده به راه هدایت و رستگاری پا ننهید) در هر جا شما را شکار کرده به دام می آورند، و سر انگشتانتان را میزنند، و به حیله دو سیسه نمیتوانید (از ایشان) سرباز زنید، و به تصمیم و اراده نمی توانید (آنها را) دفع نموده از خود دور نمائید، در حالیکه شما در انبوه ذلت و خواری و دائره تنگ و عرصه مرگ و جولانگاه بلاء و سختی (دنیا گرفتار) هستید (و از شر شیطان نرهید مگر با کشتن نفس اماره و پیروی نکردن از او) پس خاموش کنید آتش عصبیت و کینه های زمان جاهلیت را که در دلهای شما پنهان است که این تکبر و گردنکشی و خودپسندی در مسلمان از افکنده های شیطان و خودخواهی ها و تباه کردنها و وسوسه های او است، و تصمیم گیرید که فروتنی را روی سرهاتان نهاده بزرگی و خودپسندی را زیر پاهاتان بیفکنید،

و تکبر و گردنکشی را از گردنهاتان دور سازید، و فروتنی را بین خود و دشمنانتان شیطان و لشگرش به جای لشگر تمام

سلاح بکار برید، زیرا او را در هر امتی لشگرها و یاران و پیادگان و سواران است (که همه با او کمک کرده کبر و نخوت را در نظرتان می آرایند تا شما را در بلاء و هلاکت اندازند، پس شما تواضع و فروتنی را لشگر خود قرار داده با ایشان کارزار کنید) و مانند متکبر گردنکش (قابیل فرزند آدم علیه السلام) بر فرزند مادرش (هابیل) نباشید (تعبیر از هابیل به فرزند مادر قابیل با اینکه هر دو از یک پدر و یک مادر بودند برای آن است که مهربانی دو برادر از یک مادر بیشتر است از مهربانی دو برادر که از دو مادر باشند) که بر او تکبر نمود بدون اینکه خداوند در او فزونی قرار داده باشد جز آنکه کبر و بزرگی ناشی از شک به او روی آورد، و از آتش خشم در دل او تعصب افروخته شد، و شیطان باد کبر و سربلندی در بینی او دمید، چنان خودخواهی و گردنکشی که خداوند پس از کبر و سربلندی او را پشیمانی داد (بر اثر مردن برادر حیران و سرگردانش نمود، نه بر کشتن او که اگر بر اثر کشتن او پشیمان می شد توبه و بازگشت از گناهی بود که مرتکب شده و معذب نمی ماند) و گناه کشندگان را تا روز رستخیز همراه او گردانید (چنانکه در قرآن کریم س ۵ ی ۳۱ می فرماید: فاصبح من النادمین ی **۳۲** من اجل ذلک

کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا به غیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا یعنی چون قابیل هابیل را کشت از جمله پشیمانان گردید، از اینرو به بنی اسرائیل دستور دادیم که هر که بکشد کسی را بی آنکه او دیگری را کشته یا فسادی در زمین کرده باشد که موجب کشته شدن گردد، پس چنان است که همه مردم را کشته باشد(.

آگاه باشید که شما درستمگری بسیار جهد و کوشش نمودید، و در زمین فساد و تباهکاری کردید، از روی آشکار کردن دشمنی با خدا، و بیرون آمدن برای جنگ با مومنین! (شاید مقصود امام علیه السلام در اینجا اشاره به مخالفت امت با آن حضرت بوده بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، یا رفتار اهل شام و پیروان معاوی با آن بزرگوار) پس از خدا بترسید، از خدا بترسید در گردنکشی ناشی از تعصب، و خودپسندی جاهلیت، زیرا کبر ایجاد کننده های دشمنی و دمیدنگاههای شیطان است که به آن دمیدنها امتهای گذشته و پیشینیان (مانند قوم نوح و عاد و ثمود و فرعون و نمرود) را فریب داده است (خودخواهی و نخوت را در برابر ایشان جلوه داه پس از روی خودپسندی پیغمبر آن را تکذیب کرده قدم در راه راست ننهادند) تا اینکه در تاریکیهای نادانی و دامهای گمراهی او شتافتند در حالیکه در برابر راندن او رام و به کشیدنش آرام (در پیروی از او تسلیم) بودند، و شتافتند به سوی کاریکه دلها در آن یکسانند، و پیشینیان بر آن کار از پی یکدیگر رفتند، و به طرف خودپسندی و سربلندی که سینه ها به سبب آن (از کینه و شک) تنگ گشت. آگاه باشید و بترسید، بترسید از فرمانبری مهتران و بزرگانتان

که از شرف و جاه خود (که در بین مردم یافته بودند) گردنکشی کردند، و بالاتر از نسب خویش (خانواده ای که در آن بوجود آمده اند) سرفرازی نمودند، و چیزیکه (به گمان خودشان) ناپسند و زشت آمد به پروردگارشان نسبت دادند (مثل اینکه به مردی بگویند تو عجم هستی یا عرب یا خراسانی می باشی یا طهرانی که این نوع نسبتها به خدا است نه به انسان، زیرا گناهی نیست او را در اینکه عجم یا خراسانی گردیده) و آنچه خداوند به ایشان احسان کرده بود انکار کردند برای نبرد کردن با قضاء و قدر او و زد و خورد نمودن با نعمتهایش (آنان را که مقدر بود در دنیا کمتر از آنها بهره مند گردند زبون و خوار دانستند

و به مستمندان و ناتوانان بر اثر نعمتهائی که خدا به ایشان عطا فرموده تکبر نمودند به اینکه منتهی درجه بی انصافی و ناسپاسی است که هر یک از ایشان نصیب کسانی را تنها برده و مردم تعظیمش نموده بزرگ و مهتر و پیشوایش نام نهند و او به خود نیامده که برای آزمایش این نعمتها را خداوند به او اختصاص داده)!! پس اینان پایه های بنای عصبیت و ستونهای ارکان فتنه و آشوب و شمشیرهای افتخار و سرفرازی جاهلیت می باشند (همچنانکه عربهای جاهلیت بر اثر تکبر و عصبیت به قبیله و پدران و روسای خود افتخار و سرفرازی می نمودند، و هنگام جنگ آنها را به نام می خواندند، پس آنان به منزله شمشیرهای جنگ بودند ایشان هم بر اثر تکبر و گردنکشی به منزله شمشیرهای فتنه و آشوب می باشند(پس از خدا بترسید، و)با کبر و خودپسندی(برای نعمتهای او بر شما ناسپاسگزار و از جهت احسان او به شما رشکبر نباشید)زیرا کفران و ناسپاسی و رشک موجب زوال نعمت است، و وجه تشبیه ایشان به رشکبر آن است که چون رشکبر طالب زوال نعمت از دیگری است ایشان هم بر اثر خودپسندی و گردنکشی که در برابر نعمت خداوند کفران و ناسپاسی است مانند آنستکه بر خودشان رشک میبرند و زوال فضل و احسان خداوند را می طلبند(و از بدان و ناکسان که آنها را نیکان و مهتران می پندارید پیروی نکنید که آنان کسانی هستند که شما آب تیره گل آلود ایشان را با آب صاف و پاکیزه خود آشامیده و بیماری آنان را با تندرستی خویش مخلوط نموده و باطل و نادرستیشان را در راستی و درستیتان داخل ساختید)سعادت و نیکبختی و آسایش خود را که در زیر سایه لواء دین و ایمان حقیقی به دست آورده بودید از دست داده بر اثر پیروی

از متظاهرین به اسلام به فتنه و آشوب و خونریزی و بدبختی گرفتار و همیشه مضطرب و نگران می باشید(در حالیکه آنها پایه فسق)خروج از طاعت خدا(و ملازم و همراه معصیت و مخالفت)خدا و رسول و امام(هستند که شیطان آنها را)به جای(شتران بارکش گمراهی گرفته، و سپاهی که به وسیله ایشان بر مردم مسلط شود، و ترجمه کننده هائی که به زبان آنها سخن می گوید، برای اینکه عقلهای شما را بدزدد و)با گفتار دروغ شما را از ذکر حق و آخرت اغفال نموده باز دارد(و در چشمهاتان داخل گردد)زندگانی دنیا و گناهان را در نظر شما بیاراید تا از نظر در آیات خدا باز مانید(و در گوشهاتان بدمد)آنقدر سخنان بیهوده و زشت به شما بیاموزد که به سخن خدا و رسول گوش فرا ندهید(و)نتیجه ای که از دزدیدن عقل و داخل شدن در چشم و دمیدن در گوشهاتان میبرد این است که(شما را هدف تیر)هلاک و تباهی(و جا پای)ذلت و خواری(و دستگیره)اسیر و گرفتار(خود قرار میدهد، پس)اکنون که فهمیدید شیطان به وسیله گردنکشان شما را گمراه می سازد، از آنان پیروی نکرده کبر و خودپسندی را شعار خویش قرار ندهید، و(از کیفر خدا و حمله و سختیها و عذابهای او که به گرنشان پیش از شما)نمرودیان و فرعونیان و دیگران(رسیده عبرت گیرید، و به جاهائی که چهره شان به خاک افکنده شده و پهلوهاشان افتاده (قبرها) پند پذیرید (ببینید چهره هائیکه پرده ها جلو آنها می آویختند روی خاک نهاده و پهلوها که بر بستر سنجاب می نهادند بر زمین گسترده اند) و از آنچه تولید کبر و سربلندی می نماید به خدا پناه ببرید چنانکه از حوادث و پیشامدهای سخت روزگار به او پناه میبرید (بلکه پناه بردن به خدا از اسباب تولید سزاوارتر است از پناه بردن به او از حوادث روزگار، زیرا کبر باعث الم و درد اخروی است و حوادث روزگار الم دنیوی است، و الم اخروی اهمیت دارد که رهائی از آن ممکن نیست).

و اگر خداوند به کسی از بندگانش خودپسندی و سربلندی را رخصت و اذن می داد (برای او جائز می دانست) به پیغمبران و دوستان خود اجازه می داد، ولیکن آنها را از خودخواهی و سربلندی منع کرده تواضع و فروتنیشان را پسندیده داشت (بی آنکه کسی را استثناء فرماید) پس (ایشان هم امتثال امر و فرمان او را به تواضع و فروتنی نموده از بسیاری خضوع و افتادگی) رخسارهای خود به زمین نهاده چهره شان را به خاک مالیدند، و بالهای (خدمتگزاری و خوشروئی) خویش را برای مومنین و خداپرستان به زیر افکندند (بلندپروازی و سرفرازی نشان ندادند) انبیاء و دوستان خدا گروهی بودند ضعیف شمرده شده که (مردم و دنیادوستان آنان را در نظر خود ضعیف و ناتوان می پنداشتند) خداوند آنها را به گرسنگی آزموده به سختی گرفتار و به مواضع خوف و ترس امتحان فرمود، و از ناشایسته ها خالص و پاک گردانید، پس (چون پیغمبران و دوستان خدا در دنیا به این منوال گذراندند بنابراین) خشنودی و خشم خدا را به دارائی و فرزند داشتن نپندازید (که دارائی و فرزندان علامت خشنودی و نداشتن آنها دلیل خشم او نیست) از روی نادانی به جاهای امتحان و آزمایش در توانگری و تنگدستی که خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۳ ی ۵۵(فرموده: ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین)ی ۵۶(نسارع لهم فی الخیرات بل لایشعرون یعنی آیا گمان می کنند آنچه ما از دارائی و فرزندان به ایشان عطاء می کنیم در نیکوئیهای ایشان می شتابیم)چنین نیست

(بلکه شعور ندارنـد و نمی فهمنـد)که آنهـا را به مـال و فرزنـد می آزمائیم و مهلت می دهیم که تا چه انـدازه در معصیت و نافرمانی افزوده و بر اثر آن به عذاب گرفتار شوند(و خداوند سبحان بندگان خود را که دارای خودپسندی و سربلندی هستند به دوستانش که در نظر آنها ضعیف و زبون می آیند و می آزماید، و)شاهد بر آن داستان موسی و فرعون است که(موسی ابن عمران بـا برادرش هـارون صلی الله علیهما که همراه او بود بر فرعون وارد شـد و در بر آنها جامه های پشمی در دستشان عصای چوبی بود، پس با او قرار گذاشتند که اگر اسلام آورد)به یگانگی خدا و رسالت موسی اقرار نماید(پادشاهیش باقی و عزت و سروریش برجا باشـد، فرعون)به پیروان خود(گفت از این دو نفر به شگفت نمی آید که برجا ماندن سروری و بقاء پادشاهی را با من شرط می نمایند در حالیکه به این پریشانی و زبونی هستند که می بینید، پس)آن را توبیخ و سرزنش نموده به مردم گفت اگر این دو نفر از جانب خدا آمده اند(چرا دستبندهای طلا به دستشان آویخته نشده)چون در آن زمان هر گاه مردی را سید و مهتر قرار می دادنـد او را به دستبند و طوق طلا می آراستند، چنانکه شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع البیان فرموده است، خلاصه فرعون این سخن را گفت(به جهت آنکه طلا و گردآوردن آن را بزرگ دانسته پشم و پوشیدن آن را)که در بر موسی و هارون دید(پست انگاشت.

و اگر خداوند سبحان می خواست برای پیغمبرانش آنگاه که آنان را برانگیخت، گنجهای زر و کانهای طلای ناب و باغهائیکه همه گونه درخت در آن میکارند قرار دهد، و مرغهای آسمان و جانوران زمین را با ایشان همراه سازد به جا می آورد، و اگر چنین می کرد آزمایش ساقط می شد، و پاداش نادرست می گردید، و خبرها (ی آسمانی و پیغامهای الهی) موردی نداشت (زیرا اگر کسی با چنین نعمت و شوکت و توانائی از جانب خداوند به بندگان برانگیخته می شد از حکم او سر نمی پیچیدند و با کمال فروتنی فرمانش را انجام می دادند، و در این صورت فرمانبر و پیرو واقعی و گناهکار حقیقی شناخته نمی شد، و پاداش و کیفر بکار نمی آید) و برای قبول کنندگان (دعوت و فرمان چنین پیغمبری) مزدهای آزمایش شدگان لازم نبود (زیرا پیروی از چنین پیغمبری از راه طمع و آز یا خوف و ترس می باشد، نه از راه امتحان تا ثواب و پاداش آزمایش شدگان نصیب گردد) و گرویدگان (به آن پیغمبر) شایسته ثواب نیکوکاران نبودند (زیرا ایمانشان از راه ناعلاجی بود) و نامها با معانی مطابقت نمی کرد (زیرا اسلام

و ایمان و فروتنی از راه آز و ترس اگر چه به این نامها نامیده می شود ولیکن چون حقیقی نیست اسم با معنی مط

ابقت نـدارد، پس از این رو ایشان را با عظمت و شوکت و توانائی برنیانگیخت(ولی خداونـد سـبحان پیغمبرانش را در اراده و تصـمیمهاشان قوی و توانا گردانیـد، و در آنچه دیـده ها به حالاتشان می نگرنـد ناتوانشان قرار داد، با قناعتی)به اندک راضـی شـدنی(که دلها و چشـمها را از بی نیازی پر می کرد)هر صاحب دلی که در ایشان انـدیشه کنـد می بینـد و می فهمد که آنهاماننـد سائر درویشان و نیازمنـدان از ناکامی جهان در غم و انـدوه نیسـتند، بلکه شـهان بی نیازان حقیقی هسـتند که دلهاشان به قناعت و رضا توانگر است(و با فقر و تنگدستی که چشـمها و گوشـها را از رنج و آزار پر می نمود)هر که احوال پریشان آنها را دیـده و می شـنید افسـرده می شـد چون در ظاهر پریشان و بیسامان و نیازمنـد بودند(و اگر پیغمبران دارای توانائی بودند که کسـی قصـد تسـلط بر ایشان نمی کرد، و دارای تسـلطی بودنـد که سـتم نمی کشیدند، و دارای سـلطنت و پادشاهی بودند که گردنهـای مردان به سوی آن کشـیده می شـد، و)به قصـد دیـدن شوکتشـان(گره های پالان شتران بسـته می گردیـد)مردم از اطراف جهـان سـفر کرده به جـانب آنان کوچ می کردنـد(این حال برای مردم در پنـد پـذیرفتن)و پیروی کردن(آسانتر، و از خودپسندی و گردنکشی دورتر بود)

هر گز کسی مخالفتشان نمی کرد(و از راه ترس که برایشان غالب می شد، یا از راه رغبت و خواهشی که آنها را مامل و متوجه می گردانید ایمان می آوردند، پس)در این صورت(قصدها خالص نبود، و نیکوئیها)عبادات(قسمت شده بود)قسمتی برای دنیا و قسمتی برای آخرت(ولی خداوند سبحان خواسته که پیروی از پیغمبران و تصدیق به کتابها و فروتنی برای ذات و تسلیم در مقابل فرمان و گردن نهادن به طاعت و بندگیش چیزهائی در بر داشته باشد مخصوص او که به آن چیزها از غیر آنها عیبی)رغبت و ترس و ریاء و خودنمائی و مانند آنها(آمیخته نشود، و)این برای بزرگی امتحان و آزمایش است، پس(هر چند امتحان و آزمایش بزرگتر باشد، ثواب و پاداش بیشتر است.

آیـا نمی بینیـد که خداونـد سـبحان پیشـینیان را از زمـان آدم- صـلوات الله علیه- تا آخرین نفر از این جهان آزمایش فرموده به سنگهائیکه (کعبه مقدسه از آنها بناء شده، و) نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می بیند و نه می شـنود، پس آن سنگها را بیت الحرام خود قرارداد (خـانه محترمی که دخول مشـرکین را در آن و بیرون نمودن کسـی را که به آن پناه برده حرام کرده) خانه ای که آن را برای مردم برپـا (محل اجتماع و صـلاح دنیا و آخرت ایشان) گردانیـد، پس آن را قرار داد در دشوارترین جاهای زمین از جهت سنگسـتان بودن، و کمترین جاهـای بلنـد دنیا از جهت کلوخ و خاک داشـتن، و تنگترین دره ها که در جانبی از زمین واقع گشـته است (خانه را قرار داد) بین کوههای ناهموار، و ریگهای نرم، و چشمه های کم آب، و دههای از هم دور که نه شتر آنجـا فربه می شود، و نه اسب، و نه گـاو و گوسـفند (چون آب و گیـاه و هوای مناسب نـدارد) پس آدم علیه السـلام و فرزنـدانش را امر فرمود که به جانب آن متوجه گردند، و بیت الحرام محلی برای سود دادن سـفرها و مقصد انداختن بارهاشان گردید

(به علاوه سود اخروی که بر اثر به جا آوردن فریضه حج میبرند سود دنیوی هم دارد) میوه های دلها به آن خانه فرود می آید (اصحاب دل آن جا گرد آمده از یکدیگر سود معنوی بدست آرند) از بیابانهای بی آب و گیاه دور از آبادی، و از بلندیهای دره های سراشیب، و از جزیره های دریاها که (بر اثر احاطه دریا به آنها از قطعات زمین) جدا شده است (از راههای دور و دراز کوچ کرده با سختی بسیار به آنجا می رسند) تا اینکه دوشهای خود را با خضوع و فروتنی (در سعی و طواف) می جنبانند، در اطراف خانه تهلیل (لااله الا الله) میگویند، و بر پاهاشان هروله می کنند (با شتاب می روند) در حالیکه برای رضای خدا ژولیده مو و غبارآلوده رو هستند جامه هاشان را پشت سر انداخته اند (لباس همیشگی را از تن بیرون کرده جامه های احرام پوشیده اند) و بر اثر نتراشیدن موها و زیاده شدن آنها نیکوئیهای خلقت خود را (مانند روی زندانیان) زشت کرده اند، خداوند ایشان را (در زیارت بیت الحرام به این امور) امتحان و آزمایش نمود امتحانی بزرگ و سخت و آشکار و کامل که آن را سبب دریافت رحمت و رسیدن به بهشت خود گردانید، و اگر خداوند سبحان می خواست خانه محترم و عبادتگاههای بزرگ خویش را قرار دهد بین باغها و جویها و زمین نرم و هموار با درختهای بسیار و با میوه های در دسترس و ساختمانهای به هم پیوسته، و دههای نزدیک به هم، و بین گندم سرخ گونه، و مرغزار سبز، و زمینهای پر گیاه بستان دار، و کشتزارهای تازه و شاداب، و راههای آباد، مقدار پاداش را به تناسب کمی آزمایش اندک می گردانید، و اگر پایه هائیکه خانه بر آنها نهاده شده و سنگهائی که به آنها بنا گردیده از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنائی بود چنین ساختمانی در سینه ها زد و خورد شک را کم می کرد، و کوشش و تلاش شیطان را از دلها برطرف می ساخت، و اضطراب و نگرانی تردید را از مردم دور می نمود، ولیکن خداوند بندگانش را به سختیهای گوناگون می آزماید، و با کوششهای رنگارنگ از آنان بندگی می خواهد، و ایشان را به اقسام آنچه پسندیده طباع نیست امتحان می فرماید برای بیرون کردن کبر و خودپسندی از دلها و جاودان فروتنی در جانهاشان، و برای اینکه آن آزمایش را درهای گشاده به سوی فضل و احسان خود و وسائل آسان برای عفو و بخشش خویش قرار دهد.

پس از خـدا بترسـید، از خدا بترسید از (کیفر) تباهکاری در دنیا و از زیان سـتمگری در آخرت، و از بدی پایان خودخواهی و گردنکشـی، زیرا تباهکاری و ستمگری و گردنکشی بزرگترین دام و فریب شیطان است، چنان فریبی که مانند زهرهای کشنده در دلهای مردان داخل می شود (و آنها را از بین می برد) پس شیطان هرگز ناتوان نمی شود، و کشتنگاه هیچیک را اشتباه نمی کنـد، نه دانشـمند را برای دانائی او، و نه درویش و بی چیز را در جامه کهنه اش (عالم با عملش و درویش با بیچاره بودنش از این زشتکاریها که از فریبهای شیطان است رهائی نمی یابند چه جای آنکه نادان و توانگر آسوده خاطر باشد) و از تباهکاری و ستمگری و گردنکشـی خداونـد بنـدگان مومنینش را حفظ می فرماید به وسیله نمازها و زکوه ها کوشـش در گرفتن روزه در روزهای واجب، برای آرام ماندن دست و پا و اندام دیگر ایشان (از معصیت و نافرمانی) و چشم به زیر انداختنشان،

و فروتنی جانهاشان، و زبونی دلهاشان، و بیرون نمودن کبر و خودپسندی از آنان، چون در نماز است مالیدن رخسارهای نیکو به خاک برای فروتنی، و (هنگام سجده نمودن) چسبانیدن اعضاء شریفه (هفت موضع) را به زمین برای اظهار کوچکی، و در روزه است رسیدن شکمها به پشتها برای خضوع ناچیز دانستن، و در زکوه است دادن میوه های زمین (گندم و جو و خرما و مویز) و غیر از آن (شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره) به زیردستان و درویشان، نگاه کنید به منافع این عبادات از پست شمردن بزرگیها و سرفرازیهای آشکار، و برطرف نمودن خوپسندی و گردنکشیهای هویدا (که موجب بدبختی دنیا و عذاب آخرت می گردد. در اینجا امام علیه السلام اهل کوفه را بر عصبیت و گردنکشی بدون علت که موجب تباهکاری و ستمگری است توبیخ و سرزنش نموده می فرماید:)

من (در احوال مردم) نظر کردم هیچیک از جهانیان را نیافتم که بر سر چیزی از چیزها تعصب و گردنکشی نماید مگر از روی علت و سببی که اشتباهکاری نادان را در بر دارد، یا از روی دلیلی که بخردها و اندیشه های نفهمها میچسبد (خلاصه تعصب آنها از روی سبب و دلیلی بود که در واقع باطل و نادرست بود و ایشان از روی نادانی و نفهمی در ظاهر گمان می کردند صحیح و درست است) جز شما را که تعصب و گردنکشی می کنید برای امری (افتخار و سرفرازی بر یکدیگر) که (در ظاهر و نزد نادانان و نفهمها نیز) برای آن سبب و علتی معلوم نمی شود، اما شیطان بر آدم تعصب و گردنکشی کرد برای اصل خود (که از آتش بود) و او را در خلقت و آفرینشش سرزنش نموده گفت: من از آتشم و تو از گلی (پس به این علت تعصب و گردنکشی کرد، که در نظر نادان برای تعصب حجت و دلیل می نماید) و اما توانگران امتها که نعمت برای آنها فراوان بوده و از هر لذت و خوشی که میخواستند بهره مند

می شدند از جهت نعمتها (دارائی و فرزندان و بزرگ شمردن زیردستان آنها را) تعصب و گردنکشی کردند، پس (چنانکه در قرآن کریم س ۳۴ ی ۳۴ می فرمایـد: و ما ارسلنا فی قریه من نذیر الا قال مترفوما انما بما ارسلتم به کافرون ی۳۵ و قالوا نحن اکثر اموالا و اولادا، و ما نحن بمعذبین یعنی ما در هیچ شـهر و دهی بیم کننده و پیغمبری نفرستادیم مگر آنکه خوشگذرانان و نازپروران آنجا گفتند: ما با آنچه شما پیغام آورده اید نمی گرویم، و(گفتند: ما را دارائیها و فرزندان بیشتر)از شما(است، و معذب نخواهیم کرد)در آخرت خداوند ما را عذاب نخواهد نمود چنانکه ما را در دنیا به نعمتهای بیشمار متنعم فرموده است، خلاصه شما اهل کوفه به چه حجت و دلیل تعصب و گردنکشی پیش گرفته اید، آیا مانند شیطان آفرینش خود را بهتر میدانید؟ یا مانند توانگران خوشگذران به دارائی و فرزندان بسیار می بالید؟(پس اگر از تعصب و گردنکشی چاره و گزیری ندارید

باید تعصب شـما برای صـفات شایسته و کارهای پسندیده و چیزهای نیکو باشد، از آن صفات و کارها و چیزهائیکه بزرگان و دلیران از خانـدانهای عرب و روسـای قبیله هـا بـا آنهـا بر دیگران برتری میجوینـد به سـبب خوهای مرغوب و عقلهای بزرگ و مراتب بلند و صـفات پسندیده، پس برای خصلتهای ستوده تعصب نمائید: از نگاهداشتن حق همسایه، و وفاء به عهد و پیمان، و فرمـانبری نیکوکـاران، و نافرمـانی گردنکشـان، و فراگرفتـن احسـان)کـار نیکـو(و دسـت کشـیدن از سـتم، و اهمیـت دادن به خونریزی ، و انصاف و دادگری برای مردم، و فرو نشاندن خشم، و دوری جستن از تباهکاری در زمین.

و بترسید از عذابها و سختیها که بر اثر زشتکاریها و بدکرداریها به امتهای پیش از شما رسید، و پیشامدهای آنان را در نیکی و بدی (خودتان) یاد آورید (ببینید بر هر کاری چه اثری مترتب می گردد) و بر حذر باشید از مانند آنان شدن (که بر اثر کردار به دو گفتار زشت به شما نیز عذاب و سختی برسد) و هر گاه در تفاوت دو حالت (نیک و بد) ایشان اندیشه نمودید، پس (در راه خیر و نیکی قدم نهید، و) اختیار کنید هر کاری را که به سبب آن ارجمند گشتند، و دشمنان را از آن برطرف ساخت، و تندرست ماندند، و نعمت و خوشی برای آنها فراوان شد، و نیکوکاری و بزرگواری پیوست ریسمان (اجتماع) آنان را (و کاری که موجب ارجمندی و بر طرف شدن دشمنان و تندرستی و آسودگی و ارزانی نعمت و خوشی و پیوند ریسمان اجتماع است عبارت است) از پرهیز نمودن از جدائی (نفاق و دوروئی) و مهربانی کردن (اتفاق و یکانگی) و ترغیب و سفارش یکدیگر مهربانی (اتحاد و همبستگی) و (در راه شر و بدی پا نگذارید، و) دوری کنید از هر کاری که مهره پشت پیشینیان را شکست، و توانائی ایشان را سست نمود، از جهت کینه ورزی در دلها و دشمنی داشته در سینه ها و پشت کردن اشخاص به هم و یاری نکردن دستها یکدیگر را، و در حالات گذشتگان از مومنین پیش از خودتان (از بنی اسرائیل و غیر ایشان) اندیشه کنید

که در موقع آزمایش و رنج کشیدن چگونه بودند؟ آیا از مردم دیگر گران بارتر (جفا کشتر) و از سائرین رنجبرتر و از اهل دنیا زندگانیشان سخت تر نبود؟ که فرعونها آنان را به بندگی و خدمتگزاری گماشتند، و سختی عذاب را با ایشان چسبانیدند (به منتهی درجه سختی گرفتارشان کردند، گروهی خدمتگزار و برخی بزرگ رایشان بودند، و از آنکه کاری ساخته نبود باج می گرفتند) پس همیشه حال آنها در خواری هلاکت و زیر تسلط و استیلاء (فرعونها) بود، چاره ای برای سرباز زدن (از فرمان آنها) و راهی برای دفاع (از ستمگریهاشان) نمی یافتند، تا آنگاه که خداوند کوشش ایشان را در شکیبائی بر رنج بردن در راه محبت خود و تحمل بر ناشایسته ها را از جهت ترس از خود مورد نظر قرار داد، آنان را از گرفتاریهای سخت گشایش و رهائی داد، و به آنها عوض ذلت و خواری ارجمندی و عوض ترس آسودگی عطا فرمود، پس پادشاهان فرمانده و پیشوایان راهنما شدند، و از جانب خدا به ایشان عزت و بزرگواری رسید بیش از آنچه آرزو داشتند (به مقام و مرتبه ای رسیدند که هرگز رسیدن به آن را در اندیشه نگذرانیده بودند، چنانکه در

قرآن کریم س ۲ ی ۴۷ می فرماید: یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین یعنی ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که به شما بخشیدم و شما را بر جهانیان مردم زمانتان برتری دادم یاد کنید. و برتری آنان این بود که دریا را برای آنها شکافت و از فرعونیان رهائیشان داد، و دشمنانشان را تباه ساخت، و شهرها و دارائیشان را به خودشان بازگردانید، و توریه بر آنها نازل فرموده و دیگر نعمتها(پس نگاه کنید چگونه بودند زمانیکه جمعیتها گرد آمده و اندیشه ها با هم دلها یکسان و دستها یار هم و شمشیرها کمک یکدیگر و بینائیها رژف و تصمیمها یگانه بود؟! آیا در طرف زمینها)شهرها(بزرگ و بر همه چیز جهانیان پادشاه نبودند؟؟ پس نگاه کنید به آنچه)به سختیهائیکه(در آخر کارها)خوشگذرانیها(شان گرفتار شدند، آن گاه که)بین آنها(جدائی افتاد، و مهربانی و پیوستگی به هم خورد، و سخن و دلهاشان مختلف گردید، و دست دسته شده به جان هم افتادند، و پراکنده گشته با یکدیگر جنگیدند، خداوند)بر اثر این زشتکاریها به وسیله ستمگران مانند بخت نصر و غیر او(لباس عزت و بزرگواری را از برایشان بیرون آورد، و فراوانی نعمتش را از آنها گرفت، و برای عبرت گرفت

ن پندگیرندگان شما داستان سرگذشتهای آنان در بینتان باقی ماند.

پس از پیشامدهای فرزندان اسماعیل (ذبیح) و پسران اسحاق (ابن ابراهیم خلیل) و اولاد اسرائیل (یعقوب ابن اسحاق)- علیهم السلام- عبرت گیرید که چه بسیار متناسب است سرگذشتها (ی مردم هر عصری با هم) و چه مانند و و نزدیک است داستانها (با یکدیگر، یعنی اوضاع و احوال شما و گذشتگان به هم شباهت دارد شایسته است از سرگذشت آنان پند گیرید، و) در سرگذشت ایشان و چگونگی پراکندگی و جدائیشان از یکدیگر تامل و اندیشه نمائید در شبهائیکه (روزگاریکه) کسری ها (پادشاهان عجم) و قیصرها (پادشاهان روم) سرور و مسلط بر آنان بودند، آنها را از کشتزارها (آبادیها) و دریای عراق (دجله و فرات) و سبزه زار جهان راندند به جاهائی که درمنه (گیاهی است در بیابان) روید، و بادهای تند وزد، و زندگانی سخت باشد (آنها را به بیابانهای بی آب و گیاه و دور از آبادی روانه ساختند) پس آنان را درویش و مستمند و یار و همراه زخم و موی شتر (شترچران) رها کردند، زبون ترین امتها بودند از جهت خانه و جایگاه، و بدبخترین آنها از جهت آسایشگاه (جائی داشتند که آب و گیاه نبود)

به زیر بار مهتری گرد نمی آمدند که به آن پناه برند (کسی نبود که آنها را به دین و آئینی دعوت نموده بر ا

مری گردآورد تا از این بدبختی و سختی برهند(و نه به زیر سایه الفت و مهربانی که بر عزت و بزرگواری آن تکیه کنند)پیشوائی نداشتند تا در سایه اعتماد به او بیاسایند(پس با حالات نگران و دستهای مختلف)با هم همراه نبودن(و بسیاری پراکنده، در رنج سخت و جهل و نادانی از قبیل زنده به گور کردن دختران، و پرستیدن بتها، و دوری جستن از خویشان، و غارتگری از هر راهی بودند. پس بنگرید به نعمتهای خداوند بر ایشان زمانیکه به سوی آنان پیغمبری)حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله(را فرستاد و آنها را فرمانبر شریعت او گردانید، و بر دعوت او ایشان را گردآورنده با هم مهربانشان ساخت،

چگونه نعمت و آسایش بال بزرگواری خود را به روی آنها گسترد، و نهرهای خوشگذرانی را برای آنان روان کرد، و شریعت آن حضـرت آنهـا را در سودهـای پر برکـت خـود گرد آورد، پس غرقـه نعمـت آن شدنـد)چـون منتهی درجـه نیکبخـتی و بزرگواری و آسایش را برای ایشان فراهم آورده بود(و از خرمی زنـدگانی آن خشـنود گردیدند، زندگانیشان در سایه پادشاه غـالب دین مقـدس اسـلام برقرار شـد، و آنهـا را نیکوئی حالشـان در کنار بزرگواری و غلبه جا داد، و کارها برای ایشان آسان گردیـد، در رفعت پادشـاهی)اسـتوار سـعادت دنیـا و آخرت به آنهـا روآورد(پس ایشان فرمان دهنـده بر جهانیان و پادشاهان اطراف زمینها شـهرها بودند، مسلط شدند بر کسانیکه بر آنها تسلط داشتند، و فرمانها می دادند بر آنانکه بر آنها فرمانده بودند، برای ایشان نیزه ای انـداخته و سـنگی پرتاب نمی شـد!!)دین اسـلام به آنها قـدرت و توانائی داد که زمامـدار کارهای جهان و فروزنده جهانیان گشتند، و کسی بر آنان مسلط نمی گشت(.

آگاه باشید شما (بعد از عزت و بزرگواری که بر اثر گرویدن به شریعت حضرت خیرالانام یافتید) دستهاتان را از ریسمان طاعت و پیروی رهانیدید (از خدا و رسول اعراض و دوری نمودید) و در حصار خدا که به اطراف شما کشیده شده بود به وسیله حکمهای جاهلیت (عادات پیش از اسلام) رخنه کردید (از امام و پیشوای خود فرمان نبرده بر اثر آن دنیا و آخرت خویش را بر باد دادید) و خداوند سبحان بر این امت منت نهاد (بدون رنج نعمت به ایشان ارزانی داشت) در ریسمان این الفت و مهربانی که بین آنها بست- الفتی که در سایه آن وارد میشوند، و در کنار آن قرار می گیرند- به نعمتی (دینی که موجب الفت است) که کسی از آفریدگان بهای آن را نمی داند، زیرا بهای الفت و مهربانی با یکدیگر از هر بهائی افزونتر و از هر بزرگی بزرگتر است (چون با الفت و یگانگی سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت بدست می آید.) و بدانید شما بعد از هجرت (از نادانی و گمراهی به دانائی و رستگاری دوباره بر اثر عصبیت و گردنکشی و دشمنی با یکدیگر و برپا کردن فتنه و آشوب) اعراب (و بادیه نشینان نادانی و گمراهی) شدید، و بعد از دوستی (گردآمدن با هم) گروه گروه (مخالف و دشمن یکدیگر) گردیدید، با اسلام علاقه

و ارتباطی ندارید مگر به نام آن، و از ایمان نمی شناسید

مگر نشـان (آن را فقط به زبان شـهادتین می گوئیـد، ولی از احکام اسـلام چیزی فرا نگرفته و به حقیقت ایمان پی نبرده ایـد)!! میگوئیـد بـه آتش می رویم و به ننـگ تن نمی دهیم (مثـل النـار و الاالعـار را کسـانیکه زیر بـار ذلت و خـواری نمی رونـد می گوینـد، اگر دربـاره حـق گفته شـود نیکـو است، و اگر دربـاره باطـل گفته شود نـادرست است، و چون غرض اهـل کوفه اگر خطاب با ایشان باشـد، یا غرض آنها و اهل شام اگر خطاب عام باشـد، فتنه و آشوب و مخالفت با دسـتور اسـلام بود، امام علیه السـلام در سـرزنش آنان می فرمایـد:)ماننـد آن است که شـما می خواهیـد اسـلام را از صورتیکه هست وارونه نمائید (از بین ببریـد همـانطور که کفار و منافقین و دشـمنان درصـدد از بین بردن آن هسـتند) با دریـدن پرده احترام و شکسـتن پیمان (عمل نکردن به احکام و شـرائط) آن، چنان پیمانی که خداوند آن را برای شما در زمین خود پناه (از دخول دشمنان و تسلط بر شما) و در بین آفریـدگانش (برای رفع اضـطراب و نگرانی آنهـا سـبب) ایمنی و آسـایش قرار داده (تـا هر گـاه جهانیـان در هر کـار بیچاره شده و از هر راه واماندند به پیمان اسلام یعنی به احکام و دستور آن توجه کرده از آنها پیر

وی کننـد(و شـما)با داشـتن چنین آئینی(اگر به غیر اسـلام پناه ببریـد)به دلیری و بسـیاری جمعیت و خویشان اعتماد کرده از احکام آن پیروی ننموده دسـتورش را محترم نشـمارید(کفار با شـما میجنگند، و جبرائیل و میکائیل و مهاجرین و انصار نیستند که شما را یاری کنند)چنانکه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله یاری می کردند(مگر با شمشیر زد و خورد کنید تا خداوند بین شـما حکم فرماید)غلبه و فیروزی را نصیب کدام قرار دهد(. و مثلها و داستانها)ی پیشینیان(از عذاب خدا و بلاها و سـختیهای او که)دلها را(کوبنـده و به درد آورنـده است و از روزگارها)ی خشم(و پیشامدهای علاج ناپذیر او در دسترس شمـا است)در قرآن کریم سـر گذشت قـوم نـوح و عـاد و ثمـود و دیگران را بیـان فرموده است(پس رسـیدن عـذاب او را دیر مپندارید از جهت نادانی به مواخذه و سهل انگاشتن سخت گیری او، و نرسیدن به عذاب او)زیرا حکمت الهیه اقتضاء دارد که عذاب گناهکاران را تاخیر اندازد تا نیکان توبه و بازگشت نمایند و سـتمگران شـقاوت خود را بیشتر آشکار سازند(و خداوند سبحان گذشـتگان را از رحمت خود دور نکرده مگر به جهت ترک نمودن ایشان امر به معروف و نهی از منکر را)یکدیگر را به کار پسندیده وادار نک

رده و از کار ناشایسـته باز نداشـتند(پس خداونـد نفهمها را از جهت گناه کردن و خردمنـدان را از جهت نهی از منکر نکردن لعن فرمود)از رحمت خود دور کرده به عذاب سخت گرفتارشان نمود(.

آگاه باشید رشته اسلام را گسیختند (با عصبیت و گردنکشی الفت و دوستی را پشت سر انداخته با یکدیگر دشمنی نمودند) و حدود آن را معطل کردید (به وظائف آن عمل ننمودید) و احکام آن را (که بزرگتر و مهمتر از همه آنها امر به معروف و نهی از منکر است) از بین بردید (ولی من که امام مفترض الطاعه و پیشوای شما هستم، و نزدیکترین اشخاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم به آنچه مامور شده ام رفتار می نمایم، بنابراین) بدانید خداوند مرا به جنگ با ستمگران و پیمان شکنان و تباهکاران در روی زمین امر فرمود: پس با پیمان شکنان (اصحاب جمل: طلحه و زبیر و پیروانشان) جنگیدم (و آنان را از پا در آوردم) و با آنانکه دست از حق برداشتند (اهل شام) جهاد کرده زد و خورد نمودم، و بر آنان که از دین بیرون رفتند (خوارج نهروان) خشم نموده زبون و خوارشان کردم، و اما شیطان ردهه را (که یکی از روسای خوارج نهروان ثرمله یا حرقوص ابن زهیر و لقبش ذوالثدیه است برای آنکه یک دستش مانند پستان زنان بوده است، و بعضی ذوالیدیه خوانده اند یعنی دارای یک دست کوچک) از (کشتن و جنگیدن با) او به سبب صدای ترسناک که از آن فریاد تپش دل و جنبش و لرزش سینه اش را شنیدم، بی ن

یاز گردیدم (ردهه در لغت به معنی گودالی است در کوه یا در سنگ سخت که آب باران در آن جمع می شود، و اینکه او را شیطان تعبیر فرموده برای آن است که چون گمراه و پیشوای گمراهان بوده و اینکه او را به ردهه نسبت داده برای آن است که آن حضرت پس از فراغت از جنگ با خوارج نهروان خواست او را در بین کشتگان بیابد بعد از جستجوی بسیار در گودالی افتاده بود، و مراد از صعقه یعنی صدای وحشت انگیز و ترسناک آن است که روایت شده آن حضرت چون با خوارج رو به رو شد نعره و فریادی کشید که ذوالثدیه از جمله کسانی بوده که از ترس گریخت تا اینکه در گودالی کشته او را یافتند، و گفته اند: خداوند او را بر اثر صاعقه آسمانی تباه ساخت، و گفته شده: چون آن بزرگوار شمشیری بر او زد بیهوش گردیده مرد، و گروهی گفته اند: شیطان ردهه شیطانی از فرزندان شیطان بوده، و دیگری گفته: مراد از او شیطان جن است. لکن ظاهر فرمایش امام علیه السلام و مناسبتر به مقام که پس از دقت و تامل معلوم می گردد آن است که مراد از شیطان ردهه یکی از روسای خوارج است که بر اثر فریاد آن حضرت گریخته در گودالی کشته اش پیدا شد و الله اعلم) و آنچه از ستمگران (معاویه و اطرافیانش که بر اثر مکر و حیله عم

رو ابن عاص که قرآنها بر سر نیزه ها زده جنگ صفین را خاتمه دادند(باقی ماند، اگر خداوند رخصت دهد)بخواهد و زنده بمانم(دوباره که به سوی ایشان می روم دولت و توانائی را از آنان بگیرم)و همه را تباه سازم(مگر اندکی که در اطراف شهرها پراکنده شوند)در این جا شجاعت و دلیری و مقام و منزلت و بزرگواری خود را گوشزد نموده می فرماید:(

من در کوچکی سینه های عرب را به زمین رساندم (در جنگهای صدر اسلام بزرگان آنان را کشتم) و شاخه های نو برآمده (دلیران قبیله) ربیعه و (قبیله) مضر را شکستم، و شما قدر و منزلت مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب خویشی نزدیک (پسر عمو و داماد او بودن) و مقام بلند و احترام مخصوص (که نزد آن حضرت داشتم و مرا به خلافت نصب فرمود) میدانید، زمان کودکی مرا در کنار خود پرورش داد، و به سینه اش می چسبانید، و در بسترش در آغوش می داشت، و تنش را به من می مالید، و بوی خوش خویش را به من می بویانید، و خوراکی جویده در دهان من می نهاد (چنانکه پدر نسبت به فرزند کند) و دروغ در گفتار و خطاء و اشتباه در کردار از من نیافت (زیرا به اتفاق امامیه آن حضرت و حضرت زهرا و یازده فرزندشان سلام الله علیهم اجمعین معصوم هستند و هرگز گناه کوچک و بزرگ از ایشان نه عمدا و نه نسیانا و نه خطاء سر نمی زند) و خداوند بزرگترین فرشته ای از فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از شیر گرفته شده بود همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواریها و خوهای نیکوی جهان سیر دهد (از اخبار چنین معلوم می شود که مراد از آن فرشته

روح القدس است که از جبرائیل و میکائیل بزرگتر و همیشه با پیغمبر اکرم بوده بعد از آن حضرت هم با ائمه اطهار

علیهم السـلام می باشـد(و من پی او می رفتمماننـد رفتن بچه شتر پی مـادرش)شب و روز در خلوت و جلوت بـا آن بزرگوار بوده و هرگز از او جـدا نمی شـدم. ابن ابی الحدیـد در شـرح خود نوشـته: فضل ابن عباس گفت: از پـدرم پرسـیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله کدام یک از پسـرانش را بیشتر دوست می داشت؟ گفت: علی ابن ابیطالب را، گفتم من تو را از پسران می پرسم، گفت او را نسبت به پسـرانش از همه بیشتر دوست می داشت، ندیدیم هیچ روزی علی علیه السـلام از وقتی که کودک بود از آن حضـرت جـدا شود مگر زمانیکه برای خـدیجه در سـفر بود، ندیـدیم پـدری را به پسـرش مهربانتر از او به علی، و نه پسـری را برای پـدرش فرمـانبرتر از علی برای پیغمبر.(در هر روزی از خوهـای خود پرچم و نشـانه ای می افراشت آشـکار می نمود و پیروی از آن را به من امر می فرمود، و در هر سـالی)پیش از مبعوث شـدن به رسـالت یـک مـاه از مردم دوری گزیـده برای عبـادت و بنـدگی(به حراء)کوهی است نزدیک مکه(اقامت می نمود، من او را می دیـدم و غیر من نمی دیـد، و در آن زمان اسلام در خانه ای نیامده بود مگر خانه رسول خدا صلی

الله علیه و آله و خدیجه زوجه آن حضرت که من سوم ایشان بودم (در آن روز مسلمان نبود مگر پیغمبر اکرم و خدیجه و من، این جمله صراحت دارد به اینکه امام علیه السلام نخستین مردی بود که به آن حضرت ایمان آورده و اسلام اختیار نمود، و نظیر این سخن فرمایش آن بزرگوار است در سخن صد و سی و یکم که فرمود: اللهم انی اول من اناب، و سمع و اجاب، لم یسبقنی الا رسول الله- صلی الله علیه و آله- بالصلاه یعنی بارخدایا من نخستین کسی هستم که به حق رسیده و آن را شنیده و پذیرفته است، هیچکس بر من به نماز پیشی نگرفت مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله) نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت و پیغمبری را می بوئیدم (هنگام نزول وحی با آن حضرت بوده و به آنچه نازل می شد بدون تردید ایمان می آوردم) و هنگامیکه وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله نازل شد صدای شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا این چه صدائی است؟ فرمود: این شیطان است که او را از پرستش نمودن نومیدی روی داده (چون دانسته که بعد از رسیدن این وحی مردم از ضلالت و گمراهی بیرون آمده از او پیروی نمی کنند نومید گردیده ناله و فریاد می نماید) تو می شنوی آنچه من می شنوم، و می بینی آنچه من می بینم در همه چیز با من یکسانی مگر اینکه پیغمبر نیستی، ولیکن وزیری، و تو بر خیر و نیکوئی هستی (جامع جمیع کمالات صوریه و معنویه بوده بر آنچه خیر و نیکوئی دنیا و آخرت در آن است استوار می باشی).

و من بـا پیغمـبر صـلی الله علیه و آله بودم زمـانیکه گروهی از بزرگـان قریش نزد او آمدنـد و گفتنـد: ای محمـد تو امر بزرگی نبوت و پیغمبری ادعـا می کنی که پـدران تو و نه کسـی از خانـدان تو آن را ادعا نکرده است، و ما از تو کاری درخواست می نمائیم که اگر آن را برای ما به جا آوری و به ما بنمائی می دانیم که پیغمبر و فرستاده از جانب خدا هستی، و اگر به جا نیاوری می دانیم جادوگر و دروغگو هستی، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه می خواهید؟ گفتند: این درخت را برای ما بخوان تا با ریشه هایش از زمین کنده شده بیاید جلو رویت بایستد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر همه چیز توانائی دارد، اگر این خواهش شـما را بر آورد آیـا ایمان می آوریـد و به حق گواهی می دهیـد، گفتنـد: آری، فرمود: من به شـما نشان می دهـم آنچه را می طلبیـد، و می دانم که به خیر و نیکـوئی (اسـلام که جـامع خیر دنیـا و آخرت است) نمی گرویـد، و بین شـما کسی است که (بر کفرش باقی مانده و در جنگ بدر کشته می گردد، و) در چاه انداخته می شود (مراد چاهی است

که آن را بـدر می نامیدنـد و آن بین مکه و مـدینه واقع شـده به مـدینه نزدیکتر است، و از جمله کسانیکه در جنگ بدر بعد از کشته شدن

در آن چاه افکنده شدند عتبه و شـیبه دو پسـر ربیعه و امیه ابن عبدشـمس و ابوجهل و ولید ابن مغیره بودند(و کسـی هست که لشـگرها را گرد آورد)در وقعـه خنـدق بـا مسـلمین می جنگـد، و از جملـه کسـانیکه لشـگر از اطراف گردآورنـده و مـدینه را محاصـره نمودند ابوسفیان و عمرو ابن عبدود و صفوان ابن امیه و عکرمه ابن ابی جهل سهل ابن عمرو بودند، و خندق گودالی بود که در اطراف سور مـدینه طیبه برای این جنـگ کندنـد(پس از آن پیغمبر صـلی الله علیه و آله فرمود: ای درخت اگر تو به خدا و روز رسـتخیر ایمان داری و می دانی من پیغمبر خدا هسـتم با ریشه های خود کنده شود و به فرمان خدا جلو من بایست، سوگنـد به خـدائی که آن حضـرت را به حق راستی و درستی برانگیخت درخت بـا ریشه هـایش کنـده شـد و آمـد در حالیکه صدای سـخت داشت و صدائی مانند صدای بالهای مرغان، تا بین دو دست پیغمبر صـلی الله علیه و آله مانند مرغ پر و بال زنان ایسـتاد، و شـاخه بلنـد خود را بر سـر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و بعضـی از شاخه هایش را بر دوش من افکنـد، و من در طرف راست آن حضـرت صـلی الله علیه و اله بـودم،پس چون آن گروه آن را دیدنـد از روی سـرفرازی و گردنکشـی گفتنـد: بفرما تا نیمی از آن پیش تو آید و نیمه دیگر جای خود

بماند، پس درخت را به آن درخواست فرمان داد، آن گاه نیمه آن به سوی آن حضرت رو آورد که به شگفترین روی آوردن و سخت ترین صدا کردن می ماند (از اول با شتابتر فرمان آن بزگوار را اجابت نمود) و نزدیک بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله بپیچد، پس از روی ناسپاسی و ستیزگی گفتند: امر کن این نیمه باز گردد و به نیمه خود پیوندد همچنانکه بود، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود درخت بازگشت، من گفتم: سزاوار پرستش جز خدا نیست، ای رسول خدا من نخست کسی هستم که ایمان به تو آوردم و نخست کسی که اقرار کردم به اینکه درخت به فرمان و خواست خدا به جا آورد آنچه را که کرد برای اعتراف به پیغمبری تو و احترام فرمانت، پس همه آن گروه گفتند: جادوگر بسیار دروغگوئی است، شگفت جادوئی که در آن چابک است! (زیرا بدون تامل و اندیشه آنچه خواسته کرد) و گفتند: آیا تو را در کارت تصدیق می نماید غیر از مانند این شخص؟! که قصدشان من بودم، و من از گروهی هستم که در راه خدا آنان را توبیخ سرزنش کننده ای باز نمی دارد، چهره آنان چهره راستگویان و سخنشان نیکوکاران است، شب را آباد کننده و روز را نشانه و راهنما هستند (شب را زنده داشته آخرت خود را آباد می سازند و روز مردم را به راه حق راهنمائی می نمایند(به ریسمان قرآن)علوم و معارف آن که سبب رهائی و گمراهی از بدبختی است(خود را می آویزند، و راههای خدا روشهای پیغمبرش را زنده می کنند)آثار دین را نشر داده به احکام آن عمل می نمایند(گردنکشی و سرفرازی و نادرستی و تباهکاری نمی کنند، دلهاشان در بهشت و بدنهاشان مشغول کار)دلهاشان متوجه آخرت و بدنهاشان به کارهای نیکو و بندگی پرداخته(است.

خطبه ۲۳۵-سخنی با عبدالله بن عباس

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که به عبدالله ابن عباس فرموده زمانی که از طرف عثمان که (از جهت ستمگری و از بین بردن بیت المال مسلمین و کارهای ناشایسته ای که کرده) در محاصره بود (می خواستند از خلافت عزلش نمایند و او از ترس کشته شدن جرات بیرون آمدن نداشت) نامه ای برای آن بزرگوار آورد، در آن نامه از آن حضرت درخواست می نمود که به ملك خود در ینبع (اسم موضعی است در اطراف مدینه از سمت دریا) تشریف ببرد تا غوغا و هیاهوی مردم برای نامزد نمودن به خلافت کم شود (چون محاصره کنندگان عثمان به صدای بلند خلافت را به نام امیرالمومنین می خواندند و عثمان گمان داشت محاصره او به تحریك حضرت است از این رو بیرون رفتن او را از مدینه درخواست نمود تا شاید مردم هم از اطراف خانه او پراکنده شده به همراهی آن حضرت بروند و او بتواند از خانه بیرون آمده چاره نماید، و این را خواست) بعد از آنکه مانند آن درخواست را پیشتر هم نموده بود (پیش از آن خواست که حضرت به ینبع تشریف ببرد، و چون رفت پس از آن درخواست نمود که از آنجا به مدینه برگشته او را یاری فرماید، اکنون دوباره درخواست می نمود که به ینبع تشریف ببرد) پس امام علیه السلام فرمود:ای پسر عباس عثمان نمی خواهد مرا مگر اینکه مانند شتر آب کش قرار دهد با دلو بزرگ، بیایم و بروم: پیش از این به سوی من فرستاد که از مدینه بیرون شدم، پس از آن فرستاد (برای یاری او و از ینبع به مدینه) بیایم، و اکنون تو را می فرستد که بیرون روم، به خدا سوگند او را یاری کرده از او دفاع نمودم به طوری که (از زیاد کوشش کردن در همراهیش) ترسیدم گناهکار باشم (چون بر اثر کارهای ناشایسته ای که کرده و به جا می آورد مستحق دفاع نمی باشد).

خطبه ۲۳۶-در حوادث بعد از هجرت

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است که در آن چگونگی حال خود را بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه و ملحق شدن خویش را به آن حضرت بیان می فرماید: پس (از آنکه پیغمبر اکرم از مکه به مدینه هجرت نمود و مرا امر فرمود که شب حرکت در بستر او خوابیدم و بامداد آن مشـرکین دانسـتند که پیغمبر تشـریف برده و کسی که در بستر خوابیده من بـودم، سه روز بعـد از هجرت آن حضـرت پیـاده در پی او روانه شـدم، و) راهی که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله رفت پیروی می نمودم، پس هر گام بر یاد او می نهادم (و در هر منزلی از او سـراغ می گرفتم) تا به عرج (موضعی بین مکه و مدینه) رسـیدم (هر جا از آن بزرگوار نشان می گرفتم همانجا قـدم نهاده در دنبال حضـرتش می آمـدم تا در قباء نام موضـعی نزدیک مـدینه از طرف جنوب حضورش را درک نموده به اتفاق به مـدینه به ابی ایوب خالـد ابن یزید انصاری وارد شدیم. سیدرضـی می فرماید:) این جمله در سخن درازی است (که از آن حضرت روایت شده، بعد از آن می فرماید:) فرمایش آن حضرت علیه السـلام: فاطـا ذکره یعنی گـام بر یـاد او می نهـادم، از سـخنی است که آن به منتهی درجه اختصار و فصاحت رسـیده، و از این سخن اراده فرموده که من از

ابتـدای بیرون شدنم از مکه تا به عرج رسـیدم از آن حضـرت صـلی الله علیه و آله خبر می گرفتم، پس این کلام را برای چنین کنایه شـگفتی آورده (و معنی کنایه آن است که شخص منظوری را به لفظی بیان کند که آن لفظ صریحا دلالت بر آن نداشته باشـد، چنانکه امام علیه السـلام در اینجا می فرماید: گام بر یاد او می نهادم کنایه از اینکه در همه جا از آن بزرگوار سـراغ می گرفتم و در پی حضرتش آمده یک قدم بیراهه نمی رفتم).

خطبه ۲۳۷-در کار خیر شتاب کنید

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در اینکه انسان تا زنده است بایستی فرصت عبادت و بندگی را از دست ندهد): پس (از ستایش خداوند متعال و درود بر پیغمبر اکرم و آل او بدانید دنیا همیشه باقی و برجا نیست، بنابراین تا می توانید مطابق دستور خدا و رسول) کار کنید در حالیکه در فراخی زندگانی هستید زنده اید و نامه ها (ی اعمالتان برای ثبت گفتار و کردار نیک) گشوده بسته نشده و توبه و بازگشت گسترده پذیرفته است، و رو گرداننده گناهکار خوانده می شود (که از کار زشت دست برداشته توبه و بازگشت نماید) و بدکار امیدواری میدهند (تا کردار زشتش را جبران نماید) پیش از آنکه چراغ عمل خاموش گشته فرصت از دست برود، و مدت بسر آید، و راه توبه و بازگشت بسته شود، و ملائکه به آسمان بالا روند (از محو و اثبات نامه اعمال قلم را باز دارند) پس (پیش از رسیدن مرگ یعنی موقعی که نمی توان کاری انجام داد) بایستی مرد از خود برای خویش و از زندگی برای مرگ و از نیستی برای هستی و از گذرنده برای باقی ماننده نتیجه بگیرد (در دنیا خود را به کار گمارد تا در آخرت او را به کار آید) مردیکه از خدا ترسید (و در عمل کوشید) در حالیکه تا رسیدن مرگ او را فرصت دا

ده و تا انجام عمل او را مهلت داده اند، مردی است که نفس خود را دهان بند زده و مهار آن را در اختیار دارد، پس خود را با دهان بند نفس از آنچه خداوند نهی فرموده باز داشته، و به مهار آن خویش را به سوی طاعت و فرمانبری از خداوند می کشد.

خطبه ۲۳۸-درباره حکمین

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است درباره حکمین (عمرو ابن عاص و ابوموسی اشعری) و نکوهش مردم شام. شامیان مردمی هستند دل سخت و اوباش، بندگان (زیردستان) پست که از هر سو گرد آمده و از هر آمیخته ای برچیده شده اند (گروهی هستند هر یک از جائی آمده و به هم پیوسته و حسب و نسبشان معلوم نیست) از جمله کسانی می باشند که سزاوار است (احکام اسلام را) به آنها یاد دهند، و (به خوهای نیکو) تربیتشان کنند، و خیر و شر را یادشان دهند، و کار آزموده شان گردانند، و زمامدارشان شوند، و مانند کودکان دستهاشان را بگیرند (تا سر خود کاری نکنند، خلاصه ایشان گروهی هستند نادان و از نیکوئیها دور، سزاوار نیستند که خلافت در بینشان بوده در امر دین و ملت و ولایت دخالت داشته پیشوا بشوند) آنان از مهاجرین (که از مکه به مدینه هجرت کرده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند) و از انصار (اهل مدینه که اسلام آورده آن حضرت را یاری کردند) نیستند، و نه از کسانی هستند که در مدینه جا داشتند (و پیش از هجرت اسلام اختیار نمودند) و بر ایمان استوار بودند. آگاه باشید اهل شام برای خودشان برگزیدند نزدیکترینشان عمرو ابن عاص را به آنچه دوست میدارند (که ظفر یافتن

آنها بود بر اهل عراق(و شـما برای خودتان اختیار کردید نزدیکترین مردم)ابوموسـی اشعری(را به چیزیکه دوست نمی دارید)که ظفر یافتن اهل شام بود بر شـما، و ابوموسـی اشعری که نامش عبدالله پسر قیس است بر اثر نفهمی و ندانستگی و دشمنی با امام علیه السـلام آن کار را انجام داد، و سـبب دشـمنی او آن بود که حضرت او را از ولایت کوفه که در زمان عثمان متصدی آن گشته عزل نمود(و روبرو شدن شما با عبدالله ابن قیس دیروز بود)خیلی نزدیک است، چون من به سوی بصره برای جنگ جمـل می رفتم شـنیدید(که میگفت:)ای اهـل کوفه امـام را یـاری نکنیـد که(این پیشامـد و جنگ فتنه و تباهکاری است)که بایستی از آن دوری گزیـد(پس زه های کمان خود را بکار نیندازیـد و شمشـیرهاتان را غلاف نمائید، اگر راست میگفت پس درآمدنش)نزد ما و حاضر شدن در صفوف

لشگر عراق در جنگ صفین برای کمک ما(بدون اینکه مجبور باشد اشتباه کرد)زیرا خلاف عقیده خود رفتار نمود و چنین کسی صلاحیت حکم شدن را ندارد(و اگر دروغ میگفت تهمت به او روا است)زیرا از روی هوای نفس سخن می گوید و از این رو حق را شبهه می انگارد، و بر چنین کس اعتماد نیست تا او را بتوان حکم قرار داد(پس آنچه در سینه عمرو ابن عاص است به وسیله (عبدالله ابن عباس از بین ببرید عبدالله ابن عباس را نماینده خود قرار دهید که او می تواند با عمرو حیله باز برابری کند) و فرصت روزگار را از دست ندهید، و شهرهای دوردست اسلام را (از تسلط فتنه جویان و ستمگران) حفظ نمائید. آیا به شهرهاتان نظر نمی کنید که در آنها جنگ می کنند (تا شما را نابود ساخته و دارائیتان را به یغما ببرند) و آیا به قطعه سنگ سخت خود (قدرت و توانائیتان) نظر نمی افکنید که بر آن تیر می زنند (نمی بینید که درصدد هستند که ضعف و ناتوانی به شما روآورد تا شکست خورده تسلیم گردید).

خطبه ۲۳۹-در ذکر آل محمد

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است که در آن فضائل آل محمد علیهم السلام را بیان می فرماید: آل محمد (ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین) زنده کننده علم و دانائی و از بین برنده جهل و نادانی هستند (از ایشان علم به دست آمده جهل برطرف می گردد) شما را آگاه می سازد بردباریشان از دانائیشان (زیرا بردباری نمی کنند مگر از روی دانستن مواقع بردباری) و ظاهرشان از باطنشان (کردار و گفتار نیکشان بر کمال اخلاصشان) و خاموشیشان از راستی و درستی گفتارشان (زیرا خاموشی و بیجا سخن نگفتن شخص دلیل است بر اینکه گفتار او از روی علم و حکمت است) حق را مخالفت نمی کنند از آن رو برنمی گردانند و در آن اختلاف ندارند گفتارشان یکنواخت است ایشان ستونهای اسلام و پناهگاههای آن هستند (که به دانائی خود آن را حفظ نموده و احکامش را به مردم آموخته آنان را از گمراهی و نادانی می رهانند) به وسیله ایشان حق به اصل و موضع خود باز می گردد، و باطل و نادرستی از جای آن دور و نابود می شود، و زبانش آنجا که حق آشکار شد بریده می گردد (بر اثر علم و دانائی ایشان حق و حقیقت هویدا و باطل و نادرست از بین می رود) دین (و احکام آن) را شناختند شناختی که از رو

ی دانائی و رعایت نمودن (عمل کردن) است، نه شناختنی که از روی شنیدن و نقل نمودن باشد (که اگر چنین بود بر دیگران مزیتی نداشتند) و روایت کنندگان علم بیشمار و رعایت کنندگان آن کمند (در هر زمان مردم بسیار انواع علوم به دست آمده در مجالس و محافل اظهار کمال نموده خود را بر دیگران مقدم و پیشوا می دانند، ولی کردارشان با گفتارشان یکسان نیست، خداوند سبحان همه را از خواب غفلت بیدار فرموده توفیق عمل عطا فرماید).

نامه ها

نامه ۰۰۱–به مردم کوفه

از نـامه هـای آن حضـرت علیـه السـلام اسـت بـه اهـل کـوفه در بیـن راه هنگـامی که از مـدینه (برای جنـگ بـا طلحه و زبیر و پیروانشان) به بصـره می رفت (چون به ماءالعذیب رسید این نامه را برای اهل کوفه نوشت و آنان را از سبب کشته شدن عثمان آگـاه سـاخته به کمک و یاری خود طلبیـد و آن را به وسـیله حضـرت امام حسن و عمار ابن یاسـر فرسـتاد): از بنـده خـدا علی امیرالمومنین به سوی اهـل کوفه که یاری کننـدگان بزرگوار و از مهتران عرب می باشـند. پس از حمـد خـدا و درود بر پیغمبر اکرم، من شـما را از کار عثمان (و سبب کشته شدن او) آگاه می سازم به طوری که شنیدن آن مانند دیدن باشد (تا کسانی که از اهل کوفه که در آن واقعه نبودنـد مانند آنان باشـند که بودند و دیدند) مردم به عثمان (بر اثر کارهای ناشایسـته) زشتیهایش را نموده ناسـزا گفتند و من مردی از هجرت کنندگان بودم که (با پیغمبر اکرم از مکه به مدینه برای صلح و آسایش آمده و از فتنه و فسـاد و خونریزی بیزار بوده دوری می جسـتم، و) بسـیار خواسـتار خشـنودی مردم از او بوده، و کمـتر او را سـرزنش می نمودم (همواره او را پند و اندرز داده و به تغییر کردار دعوت می کردم) و لکن آسانترین روش طلحه و زبیر درباره او تندروی و آهسـته ترین سوق دادنشان سخت راندن بود (هرگز او را نصیحت نکرده، بلکه همیشه درصدد و برپا نمودن فتنه و تباهکاری بودند، از این رو مردم را از دور و نزدیک گردآورده به کشـتن او ترغیب می نمودند، چنانکه زبیر می گفت: او را بکشـید که دین شما را تغییر داده، و عثمان هنگام محصور بودن در خانه خود می گفت: وای بر طلحه

که او را چنین و چنان رعایت نمودم و اکنون درصـدد ریختن خون من برآمده است) و ناگهان عایشه بی تامل و اندیشه درباره او خشـمناك گردید (برای اینکه عثمان بیت المال را به خویشاوندان خود اختصاص داد برآشـفت و مردم را به کشـتنش وادار نمود و گفت: اقتلوا نعثلا، قتل الله نعثلا یعنی شیخ احمق و پیر بی خرد را بکشید خدا او را بکشد، و نعثل نام یهودی دراز ریشی بوده در مـدینه که عثمـان را به او تشبیه نموده، روایت شـده روزی عثمان بالای منبر رفته و مسـجد پر از جمعیت بود، عایشه از پس پرده دست بیرون آورد و نعلین و پیراهن پیغمـبر اکرم را به مردم نمـود و گفت: این کفش و پیراهن رسـول خـدا است که هنوز کهنه نگشته و تو دین و سنت او را تغییر دادی، و سخنان درشت به یکدیگر گفتند) پس (طلحه و زبیر و عایشه مردم را به کشـتن او ترغیب نمودنـد، و) گروهی برای کشـتنش آماده شـده او را کشـتند (بنابراین باید از ایشان خونخواهی نمود، نه آنکه آنـان درصـدد خونخواهی برآینـد) و مردم بـدون اکراه و اجبـار از روی میل و اختیار با من بیعت نمودنـد (پس سـبب مخالفت طلحه و زبیر و پیروانشان با من و برپا نمودن فتنه و آشوب چیست؟!). و بدانیـد (بر اثر فتنه انگیزی طلحه و زبیر و عایشه) سـرای هجرت مدینه از اهلش خالی گشته، و اهلش از آن دور شدند (من ناچار از آنجا خارج شدم) و مانند جوشیدن دیگ به جوش و خروش آمـده (بـه سـبب هرج و مرج آرامش و آسـایش آن از بیـن رفـت) بر مـدار (دین یعنی امـام علیه السـلام) تباهکـاری روآورد، پس به سوی سـردار و پیشوای خود شـتاب کنیـد او را کمک و یاری نمائید و برای جنگ با دشـمنتان (طلحه و زبیر و پیروانشان) بکوشید اگر خدا بخواهد.

نامه ۰۰۲-قدردانی از اهل کوفه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به اهل کوفه که از آنان پس از فتح و فیروزی از جنگ بصره قدردانی نموده: خدا به شما اهل کوفه از جانب خاندان پیغمبرتان پاداش دهد نیکوتر پاداشی که به فرمانبران و سپاسگزاران نعمت و بخشش خود می دهد که دستور ما را شنیدید و از آن پیروی نمودید، و برای یاری دین دعوت شدید و پذیرفتید (تا آنکه دشمنان خدا را شکست داده از پا درآوریم).

نامه ۰۰۳--به شریح قاضی

از نامه های آن حضرت علیه السلام است که آن را به شریح ابن حارث که از جانب آن بزرگوار قاضی بوده نوشته (در زیان دل بستن به دنیا و دارائی آن، شریح مردی بود که کوسج که مو در رو نداشت، و عمر ابن خطاب او را قاضی کوفه قرار داد، و در آن دیار به قضاء و حکومت شرعیه مشغول بود، امیرالمومنین علیه السلام خواست او را عزل نماید اهل کوفه گفتند: او را عزل مکن، زیرا او از جانب عمر منصوبست، و ما با این شرط با تو بیعت نمودیم که آنچه ابوبکر و عمر مقرر نموده اند تغییر ندهی، و چون مختار ابن ابی عبیده ثقفی به مقام حکومت و امارت رسید او را از کوفه بیرون نموده به دهی که ساکنین آن یهود بودند فرستاد، و چون حجاج امیر کوفه گردید او را به کوفه بازگردانیده با اینکه پیرمرد سالخورده ای بود امر کرد به قضاء مشغول گردد، او به جهت خواری که از مختار دیده بود درخواست نمود تا او را از قضاء عفو نماید، حجاج پذیرفت، خلاصه هفتاد و پنج سال قاضی بود فقط دو سال آخر عمر کنار ماند، و در سن یکصد و بیست سالگی از دنیا رفت) روایت شده که شریح ابن حارث که از جانب امیرالمومنین علیه السلام قاضی بود در زمان خلافت آن حضرت خانه ای را به هشتاد دینار خرید،

این خبر که به امام رسید او را طلبید و فرمود به من خبر رسیده که تو خانه ای را به هشتاد دینار خریده و برای آن قباله نوشته و در آن چند تن را گواه گرفته ای، شریح عرض کرد یا امیرالمومنین چنین بوده است، راوی گفت: حضرت به او نگاه شخص خشمگین نموده فرمود: ای شریح بدان به زودی نزد تو می آید کسی عزرائیل که قباله ات را نگاه نکند، و از گواهت نپرسد تا اینکه تو را از آن خانه چشم باز (حیران و سرگردان، یا کوچ کننده) بیرون برد، و از همه چیز جدا به گورت بسپارد، پس ای شریح بنگر مبادا این خانه را از مال غیر خریده باشی، یا بهای آن را از غیر حلال داده باشی که در این صورت زیان دنیا و آخرت برده ای!! (زیرا اگر از مال غیر حرام خریده باشی در دنیا بهره ای که باید نمیبری و در آخرت هم گرفتار عذاب خواهی بود) آگاه باش اگر وقت خرید خانه پیش من آمده بودی برای تو قباله ای ماند این قباله (که در زیر بیان می شود) می نوشتم که بخرید این خانه به یک درهم چه جای بالاتر هشتاد دینار رغبت نمی کردی، و قباله این است: این خانه ای است که خریده بنده خوار و پست از مرده ای که (کسی که حتما خواهد مرد، و از خانه اش) بیرون شده برای کوچ به خانه آخرت از او خانه ای را

در سرای فریب دنیا که جای نیست شوندگان و نشانه تباه گشتگان است خریده، و این خانه دارای چهار حد و گوشه است: حد اول به پیشامدهای ناگوار (خرابی، بیماری، گرفتاری، دزدی) منتهی می شود، و حد دوم به موجبات اندوهها (مرگ عزیزان، از دست رفتن خواسته و سرمایه ها) و حد سوم به خواهش و آرزوی تباه کننده، و حد چهارم به شیطان گمراه کننده، و درب این خانه از حد چهارم باز می شود. این شخص فریفته به خواهش و آرزو چنین خانه را از این شخص بیرون شده برای مرگ خرید به بهای خارج شدن از ارجمندی قناعت و داخل شدن در پستی درخواست و خواری (زیرا قناعت و بی نیازی را از دست دادن گرفتاریها و سختیهائی در بر دارد که موجب ذلت و خواری است، پس در واقع بهای خانه ای که محل احتیاج و نیاز نبوده خروج از عز قناعت و شرافت و آبرو و دخول در ذلت خواهش و سختی و گرفتاری است) و بدی و زیانی را که به این خریدار در آنچه خریده از فروشنده برسد (و موجب ضمان باشد یعنی زیانی که فروشنده وادار به دادن عوض باشد) پس بر (ملك الموت که) تباه سازنده نفسهای پادشاهان، و گیرنده جانهای گردنکشان، و از بین برنده پادشاهی فرعونها مانند کسری (پادشاهان ایران) و قیصر (پادشاهان روم) و تبع

(پادشاهان یمن(و حمیر)فرزندان حمیر ابن سباء ابن یشجب ابن یعرب ابن قحطان که صاحب قبیله بودند(و کسانی که دارائی بر دارائی افزوده و آن را بسیار نموده، و آنانکه ساختمانها بناء کرده و برافراشته و زینت داده و بیاراسته، و ذخیره گردانیده، و خانه و باغ و اثاثیه جمع نموده و به گمان خود برای فرزند درنظر گرفته اند است، که همه آنها فروشنده و خریدار را به محل بازپرسی و رسیدگی به حساب و جای پاداش و کیفر بفرستد، زمانیکه فرمان قطعی)بین حق و باطل و بهشتی و دوزخی از جانب خدای تعالی(صادر شود، و)در قرآن کریم س ۴۰ ی ۷۸ است: فاذا جاء امرالله قضی بالحق و خسر هنالك المبطلون یعنی چون روز رستخیز فرمان خداوند سبحان رسد به حق و راستی حکم شود، و(در آنجا تباهکاران زیان برند، عقلی که از گرفتاری خواهش نفس اماره رها باشد و از وابستگیهای دنیا سالم ماند بر درستی این قباله گواه است و)اما کسی که به دنیا دل بسته و در دست هوای نفس اسیر و گرفتار است این سخنان را باور نمی کند، و بر طبق آن گواهی نخواهد داد(.

نامه ۰۰۴–به یکی از فرماندهانش

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به بعضی از سرداران لشگر خود (عثمان ابن حنیف انصاری که از جانب امام علیه السلام حکمران بصره بوده، دشمه ای از سرگذشت او در شرح خطبه یکصد و هفتاد و یکم گذشت، او را به جنگ با دشمن در صورت اطاعت نکردن از اوامر می فرماید): پس (از آنکه اصحاب جمل طلحه و زبیر و عایشه و پیروانشان به بصره رسیده آماده جنگ شدند، عثمان ابن حنیف نامه ای به امام علیه السلام برای آگاه نمودن از منظور آنان نوشت، و جمله ای از نامه ای که حضرت در پاسخ او نوشت این است:) اگر به سایه اطاعت و فرمانبرداری برگشتند (دست از تباهکاری کشیده خواستار آسایش شدند) آن همان است که ما دوست می داریم، و اگر کارها ایشان را به دشمنی و نافرمانی کشاند آماده جنگ شدند پس با کمک کسی که فرمان تو را می برد برخیز جنگ کن با کسی که فرمانت را نمی برد، و با کسی که پیرو تو می باشد بی نیاز باش از آنکه از یاری تو خودداری نماید، زیرا کسی که به کاری مائل نباشد نبودنش بهتر از بودن و نشستنش سودمندتر از برخاستن است (چون شخص بی میل به کار که از روی اجبار اقدام نماید ممکن است راز خود را آشکار سازد و دیگران از او پیروی نموده از کار باز ما

نند).

نامه ۰۰۵-به اشعث بن قیس

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به اشعث ابن قیس (که شمه ای از حال او در شرح خطبه نوزدهم گذشت) و او (از جانب عثمان) حکمران آذربایجان بود (و آذربایجان ایالتی است در شمال غربی ایران دارای شهرها و ده های بسیار که مهمترین شهر و مرکز آن تبریز است، خلاصه چون امیرالمومنین علیه السلام بعد از عثمان زمام امور را به دست گرفت اشعث به جهت کارهای ناشایسته خود میدانست که امام علیه السلام او را عزل خواهد نمود ترسناک بود، حضرت برای آگاهی او و به حفظ اموال آذربایجان بعد از خاتمه جنگ جمل نامه ای به او نوشت که از جمله آن این است): عمل و حکمرانی تو رزق و خوراک تو نیست (تو را حکومت نداده اند تا آنچه بیابی از آن خود پنداشته بخوری) ولی آن عمل امانت و سپرده ای در گردن تو است (که بایستی آن را مواظبت نموده در راه آن قدمی برخلاف دستور دین بر نداری) و خواسته اند که تو نگهبان باشی برای کسی که از تو بالاتر است (تو زیردست امیری هستی که تو را حافظ و نگهبان قرار داده و ولایتی به تو سپرده که آن را از جانب او مواظبت نمائی، پس) تو را نمی رسد که در کار رعیت به میل خود رفتار نمائی (پیش از آنکه به تو دستور دهند کاری انجام دهی) و

نمی رسد که متوجه کار بزرگی شوی مگر به اعتماد امر و فرمانی که به تو رسیده باشد، و در دستهای تو است مال و دارائی از مال خداوند بی همتای بزرگ، و تو یکی از خزانه داران آن هستی تا آن را به من بسپاری، و امید است من بدترین والیها و فرماندهها برای تو نباشم (بلکه این دستور سود دنیا و آخرت تو را در بر دارد) و درود بر آنکه شایسته درود است.

نامه ۰۰۶-به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (که آن را به وسیله جریر ابن عبدالله جبلی به شام فرستاده، در آن صحت و درستی خلافت خود را اثبات و بیزاریش را از کشتن عثمان اظهار فرموده): کسانی که با ابوبکر و عمر عثمان بیعت کردند (آنها را به خلافت گماشتند) به همان طریق با من بیعت کرده عهد و پیمان بستند (زمام امور را به دست من دادند) پس (به عقیده شما که خلافت از جانب خدا و رسول تعیین نشده بلکه به اجماع امت برقرار می گردد، و مردم اجماع کرده ابوبکر و عمر و عثمان را خلیفه قرار دادند، همان اشخاص مرا برای خلافت تعیین نمودند، بنابراین) آن را که حاضر بوده مانند طلحه و زبیر نمی رسد که جز او را اختیار کند، و آن را که حاضر نبوده مانند تو نمی رسد که آن را نپذیرد، و مشورت (در امر خلافت به عقیده شما) حق مهاجرین (کسانی که از مکه به مدینه آمده و به پیغمبر اکرم پیوستند) و انصار (آنانکه در مدینه به آن حضرت ایمان آورده یاریش نمودند) می باشد، و چون ایشان گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند و رضاء و خشنودی خدا در این کار است، و اگر کسی به سبب عیب جوئی (از خلیفه مانند نسبت دادن معاویه کشتن عثمان را به او) یا بر اثر ب

دعتی (وارد ساختن آنچه در دین روا نیست مانند نقض عهد و پیمان شکنی طلحه و زبیر و پیروانشان) از فرمان ایشان (کاریکه آنان انجام داده اند) سر پیچید او را به اطاعت وادار نمایند، و اگر (پند و اندرز سودی نبخشید، و) فرمان آنها را نپذیرفت (به عقیده شما) با او می جنگند به جهت آنکه غیر راه مومنین را پیروی نموده، و خداوند او را واگذارد به آنچه که به آن روآورده است. و به جان خودم سوگند ای معاویه اگر به عقل خود بنگری (تامل و اندیشه نمائی) و از خواهش نفس چشم بپوشی (بیجا سخن نگفته نخواهی کشتن عثمان را بهانه پیمان نبستنت با من قرار دهی) می یابی مرا که از خون عثمان (کشته شدن او) بیزارترین مردم بودم، و میدانی که من از آن دوری کرده گوشه گیری اختیار نمودم مگر آنکه (پیروی هوای نفس نموده) بهتان زده کشته شدن او را به من نسبت دهی، پنهان کنی آنچه را که بر تو آشکار می باشد، و درود بر آنکه شایسته درود است.

نامه ۰۰۷—به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است نیز به معاویه (که او را بر نوشتن نامه ای که با آن بزرگوار نوشته توبیخ و سرزنش نموده، و نادانی و گمراهی او را گوشزد فرموده): پس از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم از تو به من رسید پندی که از سخنان گوناگون به هم پیوند داده و پیغامی آراسته ای (مطالبی به دست آورده در این مکتوب به هم پیوسته ای در صورتیکه ربطی به یکدیگر ندارند، چون ندانسته ای هر یک را کجا و چگونه بایستی بکار برد، از این رو) به جهت گمراهی خود این نامه را ترتیب داده و به سبب بدی رای و اندیشه آن را فرستاده ای! و نامه از کسی است که او را نه بینائی هست تا راهنمایش باشد، و نه زمامدار و جلوداری که به رستگاری سوقش دهد، هوای نفس به چنین کاری وادارش ساخته او هم پذیرفته، و گمراهی زمامدارش شده او هم پیروی نموده، پس به این جهت هذیان و یاوه بافته و بانگ بیهوده زده (سخنان نادرستی گفته که چیزی از آن مفهوم نمی شود) و گمراه گشته و اشتباه نموده (چنین سخنان ناشایسته نوشته).

و قسمتی از این نامه است (در اینکه تکلیف آنانکه با آن حضرت بیعت نموده با آنها که بیعت نکرده یکسان است): (ای معاویه وظیفه مردم بصره و طلحه و زبیر و تو و اهل شام در موضوع بیعت و پیمان بستن با من یکسان است) زیرا آن یک بیعت است که (مهاجرین و انصار که اهل حل و عقد امت محمد صلی الله علیه و آله میدانید گرد آمده بر آن اتفاق نموده اند، و هر بیعتی را که ایشان بر آن تصمیم بگیرند) رای و اندیشه در آن دو تا نمی شود، و اختیار رای دیگر در آن از سر گرفته نمی گردد (چنانکه درباره خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و بیعت با آنها چنین عقیده دارید، پس حاضر نمی تواند پیمان شکسته دیگری را اختیار نماید، و غائب را نمی رسد آن را نپذیرد، بنابراین) هر که پیمان شکسته از آن دست بردارد به دین و آئین مسلمان طعن زننده است (پس باید با او جنگید تا به راهی که بیرون رفته باز گردد) و هر که در پذیرفتن و نپذیرفتن آن تامل و اندیشه نماید منافق و دورو است (زیرا تامل او در رد و قبول به عقیده و سابقه عمل شما مستلزم آن است که در راه مومنین و وجوب پیروی از آن شک و تردید داشته و علاقه او از روی راستی و درستی نبوده است، چون اگر علاقه او از روی حقیقت ب

ود بایستی بدون تامل و درنگ آنچه را مومنین گرد آمده بر آن اتفاق نموده اند بپذیرد(.

نامه ۰۰۸–به جریر بن عبدالله البجلی

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است به جریر ابن عبـدالله بجلی هنگـامی که او را به شـام برای بیعت گرفتن نزد معـاویه فرسـتاده بـود (بجلی منسـوب است به بجیله نـام قـبیله ای در یمن که به جـدشان بجیله ابن ثمـار ابن ارش ابن عمرو ابن الغـوث نسـبت داده می شدنـد، علمـای رجـال جریر را نکوهش نموده به روایت و گفتار او اعتماد ندارنـد، و میگوینـد: رسالت و پیغام بردن او از جانب امام علیه السلام برای معاویه اگر چه در اول امر به نیکوئی او گواهی می دهد ولی جدائی او از آن حضرت و ملحق شـدن به معاویه در آخر کار بـدی او را ثابت می نمایـد مرحوم حاج شـیخ عبـدالله، مقانی در کتاب تنقیح المقال به طور تفصـیل بیان فرموده خلاصه چون امام علیه السـلام جریر را برای بیعت گرفتن از معاویه به شام فرستاد معاویه به بهانه ای جواب او را نداده امروز و فردا می نمود تا از مردم شام برای خود بیعت گرفت، و اصـحاب آن حضـرت که دانسـتند معاویه فرمان آن بزرگوار را اطاعت نخواهد نمود پیش از مراجعت جریر از شام و پاسخ آوردن گفتند: مصلحت در آن است که آماده جنگ با مردم شام شویم، و امام علیه السـلام پیش از جواب آوردن جریر پیشدستی به جنگ با مردم شام را صلاح نمی دانست، و سبب آن را

چنـانکه در سـخن چهل و سوم گـذشت بیان فرمود، بنابراین برای یکسـره شـدن کار این نامه را برای بیعت گرفتن از معاویه به جریر نوشت(: پس از سـتایش خداوند و درود بر پیغمبر اکرم نامه من که به تو رسـید معاویه را وادار تا کارش را یکسره نموده به یک سو تصـمیم گرفته آماده شود)سرگردانی را از خود دور نموده تو را معطل نداشته در بیعت کردن بهانه نجسته امروز و فردا نکنـد(پس از آن او را مخیر سـاز بین جنـگ خانمـانسوزی که مردم را از روی جبر و نگرانی از وطن و سامان خود آواره می سـازد و بین صـلح و آشتی که خواری در بر دارد)چون آشتی دلیـل بر ناتوانی است، در اینجا امام علیه السـلام می خواهد بفهمانـد در هر دو صورت خواه جنگ کنـد یا آشتی غلبه و فیروزی با آن حضـرت است، و او را به این بیان تهدیـد می نماید(پس اگر جنگ اختیار نمود پیمان امان را به سوی او بینداز، و اگر صـلح و آشتی پذیرفت از او بیعت بگیر)به زودی وظیفه ات را انجام داده مراجعت نما ما را چشم به راه مگذار(درود بر آنکه شایسته درود است.

نامه ۰۰۹—به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (در پاسخ نامه ای که برای آن بزرگوار فرستاده و در آن درخواست نموده بود که کشندگان عثمان را تسلیم او نماید نوشته و در آن فضل و بزرگواری و سبقت و پیشی خود را به اسلام و ایمان گوشزد او می فرماید): پس (از آنکه مشرکین نگریستند که حبشه پناهگاه مسلمانان شد، و هر کدام از ایشان به آنجا می گریخت ایمن و آسوده می گشت و آنها که در مکه ماندند در پناه ابوطالب بودند، و اسلام آوردن حمزه نیز آنان را تقویت نمود، انجمن بزرگی تشکیل داده و قبیله قریش همگان بر کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله همدست شدند، و ابوطالب که بر این اندیشه آگهی یافت بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را گرد آورده با زن و فرزند به دره کوهی که شعب ابوطالب گویند جای داد، و اولاد عبدالمطلب مسلمان و غیر مسلمانشان برای حفظ قبیله و فرمانبری از ابوطالب از یاری پیغمبر اکرم خودداری نکردند جز ابولهب که با دشمنان ساخت، و ابوطالب به همراهی خویشان به حفظ و نگهداری پیغمبر کوشیده هر دو سوی شعب یعنی دره کوه را دیدبان گماشت، و بیشتر فرزند خود علی علیه السلام را به جای پیغمبر اکرم می خوابانید، و حمزه شبها به گرد پیغمبر می گشت،

چون کفار قریش این احوال را دیده دانستند به آن حضرت دست ندارند چهل تن از بزرگانشان در دارالندوه نام موضعی در مکه که محل اجتماع بود گردآمده پیمان بستند که با بنی عبدالمطلب و بنی هاشم دوستی نکرده زن به ایشان ندهند و نگیرند، و چیزی به آنان نفروخته و نخرند، و آشتی نکنند مگر وقتی که پیغمبر را به ایشان بسپارند تا او را بکشند، و این پیمان را بر صحیفه ای نگاشته بر آن مهر نهاده آن را به ام الجلاس خاله ابوجهل سپردند تا نگاهدارد، و بعضی نقل کرده اند که آن را به در خانه کعبه آویختند، با این پیمان بنی هاشم در شعب ابوطالب محصور ماندند، و از اهل مکه جرات نداشت با آنان داد و ستد نماید جز اوقات حج که جنگ حرام بود و قبائل عرب در مکه حاضر می شدند، ایشان هم از شعب بیرون آمده خوردنی از عرب می خریدند و برمی گشتند، و قریش این را نیز روا نداشته چون آگاه می شدند که یکی از بنی هاشم می خواهد چیزی خریداری نماید بهای آن را بالا برده خودشان می خریدند، و اگر می دانستند کسی از قریش به سبب خویشاوندی با بنی عبدالمطلب خوردنی به شعب فرستاده او را آزار می رساندند، و اگر از آنانکه در شعب بودند کسی بیرون می آمد و بر او دست می یافتند او را شکنجه

می کردند، و از اشخاصی که برای آنها خوردنی می فرستادند ابوالعاص ابن ربیع و هشام ابن عمرو و حکیم ابن خرام ابن خویلد برادرزاده خدیجه بودند، سه سال بدین گونه گذشت، و گاه فریاد کودکان بنی عبدالمطلب از گرسنگی بلند می شد به طوری که بعضی از مشرکین از آن پیمان پشیمان گشتند، و پنج تن از آنان: هشام ابن عمرو و زهیر ابن ابی امیه و مطعم ابن عدی و ابوالبختری و زمعه ابن الاسود با یکدیگر قرار گذاشتند که نقض عهد کرده پیمان بشکنند و قرارداد پاره کنند، بامدادی که بزرگان قریش در کعبه گرد آمده از این مقوله سخن پیش آوردند، ناگاه ابوطالب با گروهی از همراهان خود از شعب بیرون آمده به کعبه رو آورد و بین آنها نشست، ابوجهل گمان کرد که ابوطالب بر اثر رنجی که در شعب دیده شکیبائی را از دست داده و آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را تسلیم نماید، ابوطالب فرمود: ای مردم سخنی گویم که بر خیر شما است: برادرزاده ام محمد صلی الله علیه و آله به من خبر داده که خداوند موریانه را بر نامه ای که پیمان را بر آن نوشته اید گماشته، آنچه در آن نوشته شده خورده فقط نام خدا برجا گذاشته، اکنون آن نامه را حاضر کنید اگر او راست گفته شما را با او چه جای سخن است ا

ز دشمنی با او دست بدارید، و اگر دروغ گوید او را تسلیم می نمائیم

تا به قتل رسانید، گفتند: نیکو سخنی است، پس رفتند و آن نامه را از ام الجلاس گرفته آوردند و گشودند همه آن را موریانه خورده بود جز لفظ باسمک اللهم که در جاهلیت بر سر نامه ها می نگاشتند، و دست منصور ابن عکرمه نویسنده آن قرارداد شل شده بود، چون چنین دیدند شرمنده شدند، پس مطعم ابن عدی نامه را پاره کرد و گفت: ما از این نامه ستم رسان بیزاریم، آنگاه ابوطالب، به شعب بازگشت، روز دیگر مطعم ابن عدی به همراهی چهار تن دیگر از قریش با او همراه شده بودند به شعب رفته بنی عبدالمطلب را به مکه آورده و در خانه هاشان جای دادند، لکن مشرکین پس از بیرون آمدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله از شعب باز بنابر عقیده نادرست خود چندانکه توانستند از دشمنی با آن بزرگوار خودداری نکرده در آزار او کوشیدند، خلاصه در نامه زیر امام علیه السلام برای بیدار کردن معاویه از خواب غفلت به این سرگذشت اشاره نموده می فرماید:(قبیله ما قریش خواستند پیغمبر ما را بکشند، و ریشه ما را بر کنند)نابود نمایند(و غمها و اندوه های برای ما پیش آوردند، و ناشایسته ها درباره ما به کار بردند، و ما را از آسایش وخوشی باز داشتند، و ترس و بیم را ویژه ما قرار دادند، و ما را به رفتن سوی کوه سخت (بی آب و علف، شعب ابوطالب) به ناچاری وارد نمودند (و در آنجا محصور کردند، در اول سال هفتم از بعثت پیغمبر اکرم) و آتش جنگ را برای ما افروختند، پس به خواست خداوند، ما شر دشمن را از پیغمبرش دفع کرده از حریم حرمت او دور نمودیم (نگذاشتیم آسیبی به آن بزرگوار برسد) مومن ما (که به پیغمبر ایمان آورده بود مانند ابوطالب و حمزه) پاداش پشتیبانی نمودن از پیغمبر (رضاء خشنودی خدا) را می طلبید، و کافر ما (که اسلام نیاورده بودند مانند عباس و مطعم ابن عدی) به جهت خویشی (با آن حضرت آن بزرگوار را) حمایت و کمک می نمود، و (غیر از بنی هاشم) آنکه از قریش مسلمان شده بود ترس و بیمی که ما از کفار

و مشـركين داشتيم نداشت براى سوگند و پيمانى كه با مشركين بسته، يا به جهت خويشى با آنها بود كه او را از بيم و ترس باز مى داشت، داد از كشـته شـدن ايمن و آسوده بود. و چون (خداونـد جنگ با مشـركين و دفع شـر آنها را امر فرمود، و) كارزار سخت مى شـد كه مردم از بيم و ترس باز مى ايسـتادند، رسول خـدا صـلى الله عليه و آله اهل بيت خود را جلو واميداشت، و به وسـيله آنان ياران لشـگريانش را از داغى نيزه و شمشيرها حفظ مى نمود، پس عبيده ابن حارث ابن عبدالمطلب پسر عموى آن حضرت در جنگ بدر (نام چاهى كه بدر نام نزديک به مدينه در راه مكه كنده بود) كشته شد، و حمزه عموى آن بزرگوار در جنگ احد (نام كوهى است نزديك مدينه) كشته گرديد، و جعفر برادر من در جنگ موته (نام موضعى در اطراف شام) كشته شـد، و كسـى كه اگر ميخواسـتم نامش را ذكر مى نمودم امام عليه السـلام شـهادت و كشـته شدن در راه خدا را خواست مانند كشـته شدنى كه آنان خواستند (مرا نيز آرزوى شهادت و كشته شدن بود) ولكن عمر آنها زودتر بسر رسيد، و مرگ كسى كه نـامش را ذكر نكردم به تاخير افتاد (پيغمبر مرا خبر داد كه تو نيز كشـته خواهى شـد، چنانكه در سـخن يكصـد و پنجاه و پنجم اشاره فرمود) پس (با اين همه رنجها كه براى نگهبانى پيغمبر اكرم و ترويج دين اسلام كشيدم) شگفتا از روزگار كه در زمانى واقع شده ام كه با من برابر مى شود كسـى كه براى يارى دين مانند من كوشـش نكرده، و سابقه و پيشـى گرفتن مرا در اسـلام ايمان به خـدا و رسول نداشـته است چنان سابقه اى كه كس به ماننـد آن دسترسـى ندارد مگر آنكه ادعا كننده اى معاويه ادعا كند درباره خود بگويد آنچه را كه من نمى دانم، و گمان ندارم كه خداوند هم آن

را بشـناسد (چون سابقه ايمان به خدا و رسول براى غير من ديگرى را نبوده تا خدا آن را بشـناسد) و به هر حال حمد و سـپاس مخصوص خداوند است (كه مصـلحت دانسته مانند تو را برابر من قرار دهد كه برخلاف حق و حقيقت آنچه كه شايسته نيست ادعا كنى).

و اما آنچه درخواست نمودی درباره فرستادن کشندگان عثمان به سوی تو، در این کار اندیشه نموده دیدم فرستادن ایشان به سوی تو و غیر تو از عهده من خارج است (زیرا عده آنان بیشمار و توانائیشان بسیار است، چنانکه در سخن یکصد و شصت و هفت اشاره نموده می فرماید: کیف لی بقوه و القوم المجلبون علی حد شوکتهم یملکوننا و لانملکهم یعنی چگونه مرا توانائی کشیدن انتقام از کشندگان عثمان است و حال آنکه گروهی که برای کشتن او گرد آمدند در نهایت قدرت خود باقی هستند، بر ما تسلط دارند و ما بر ایشان مسلط نیستیم. بعد آن او را تهدید نموده می فرماید:) سوگند به جان خودم اگر از گمراهی و دشمنی باز نایستی به زودی آنان را خواهی شناخت که تو را میطلبند و از این خواستنشان تو را در بیابان و دریا و کوه و دشت به رنج نیندازند (به سراغ تو خواهند آمد) مگر آنکه این طلبیدن و خواستن تو را آزرده خواهد ساخت، و ملاقات و دیدن این زیارت کنندگان تو را شاد ننماید (به طوری به سراغ تو خواهند آمد که خواهی گفت: ای کاش من ایشان را نطلبیده بودم) درود بر آنکه شایسته درود است (ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه اینجا گفته: جائز نبود که امام علیه السلام بفرماید: و السلام علیك یعنی درود بر تو، زیرا آن حضرت معاویه را فاسق و گناهکار می دانست، و اکرام فاسق جائز و درست نیست از این جهت فرموده: والسلام لاهله یعنی درود بر آنکه شایسته آن است(.

نامه ۰۱۰--به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است نیز به معاویه (که در آن از کردار زشت او را سرزنش نموده و اندرز داده و ترسانده است): و چه خواهی کرد زمانی که از پیش روی تو برداشته شود پرده های دنیائی که در آن هستی که خود را برای دنیاپرستان به آرایش کردن خوشنما جلوه داده، و به خوشگذرانیش فریب داده، تو را به دوستی خود دعوت نموده پذیرفتی، و پیشروت گشت دنبالش رفتی، و به تو فرمان داد پیروی نمودی (خلاصه چه خواهی کرد با مرگ و عذاب و کیفر گناهان) و نزدیک است نگاهدارنده ای نگاهت دارد (مرگ رسیده آگاهت سازد) بر چیزی عذاب و کیفری که نجات دهنده ای نتواند رهایت نماید، پس با این پیشامد سخت از هوای نفس پیروی نکرده از این کار (ادعای خلافتی که لائق آن نیستی) دست بردار، و خود را برای روز حساب و بازپرسی آماده ساز، و برای آنچه به تو می رسد (مرگ و سختیهای بعد از آن) دامن به کمر زن چالاک شو و گمراهان (مانند عمرو ابن عاص و مروان) را به گوش خود توانائی مده (سخنانشان را گوش نداده پیرو دستورشان مباش) و اگر چنین نکنی این اندرز را نپذیری تو را به آنچه که از خود غفلت داری آگاه سازم، تو فرورفته در ناز و نعمتی نعمت تو را سرکش گردانیده و

از این رو شیطان در تو جای گرفته، و به آرزوی خود رسیده، و روان شده است در تو مانند روان شدن جان و خون (چنان بر تو مسلط است که کاری نکرده و سخنی نگوئی مگر به دستور و فرمان او، پس از این در سرزنش او می فرماید:) و شما بنی امیه ای معاویه کی لیاقت حکمرانی رعیت و زمامداری مسلمانان را داشتید بدون سابقه خیر و نیکوئی و بی دارا بودن بزرگواری و ارجمندی؟ (پیش از این در امری فضیلت و برتری نداشته ای که باعث شود ادعای خلافت و امارت نمائی) و به خدا پناه می برم از برقرار گشتن پیشینه های بدبختی (که شخص را پیرو شیطان و هوای نفس می سازد)! و تو را می ترسانم از اینکه همیشه فریب آرزوها خورده آشکار و نهایت دو گونه باشد (بترس از دنیاداری و نفاق و دوروئی. پس او را به جنگ تهدید نموده می فرماید):

و مرا به جنگ خواندی، پس مردم را به یک سو گذاشته خود به سوی من بیا و دو لشگر را از جنگ باز دار تا دانسته شود معصیت و گناه بر دل کدام یک از ما غلبه یافته، و پرده غفلت جلو چشم و بینائیش آویخته (مردم را به حال خود واگذار تا دانسته شود کدام یک برای خداوند شمشیر زده و در راه حق ایستاده و فرار نمی کنیم) منم ابوالحسن کشنده جد تو (پدر و مادرت هند جگر خوار که عتبه ابن ربیعه باشد) و دائی تو ولید ابن عتبه و برادرت حنظله ابن ابی سفیان که آنها را در جنگ بدر تباه ساختم، و اکنون هم آن شمشیر با من است، و با همان دل دشمنم را ملاقات می کنم، و دین دیگری اختیار ننموده پیغمبر نو و تازه ای نگرفته ام (برخلاف هیچیک از احکام اسلام رفتار نمی نمایم) و من در راهی هستم که شما به اختیار آن را ترک نمودید و از روی اجبار به آن راه داخل شده بودید (گفتار و کردار من طبق احکام دین اسلام است که شما از اول امر با اختیار به آن نگرویدید، و چون مجبور شدید ظاهرا ایمان آورده و در باطن کافر ماندید).

و به گمان خود آمده ای از من خونخواهی عثمان می نمائی با اینکه میدانی عثمان کجا کشته شده چه کسانی او را کشتند و اگر در واقع خوانخواه، هستی از آنجا (از اشخاصی که او را کشته اند مانند طلحه و زبیر و دیگران) خونخواهی کن، پس مانند آن است که می بینم تو را که (خونخواهی او را بهانه نموده ای، بلکه) از جنگ فریاد و شیون نموده می ترسی که به تو دندان فرو برد رو آورد مانند فریاد کردن شتران از بارهای گران، و چنان است که می بینم لشگر تو را که بر اثر خوردن ضربتهای پیاپی و پیشامد سخت که واقع خواهد شد و بر خاک افتادن پی هم از روی بیچارگی مرا به کتاب خدا دعوت می کنند (تا دست از جنگ بردارم، در بامداد لیله الهریر لشگر شام به دستور عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نیزه ها زدند و از لشگر عراق صلح و آشتی درخواست نمودند، چنانکه در شرح خطبه سی و ششم گذشت، و این جمله فرمایش امام علیه السلام از اخبار غیبیه است که پیش از وقوع به معاویه گوشزد می فرماید) و آن لشگر کافر به حق و انکار کننده هستند (که با من بیعت نکرده اند) یا بیعت کرده و دست برداشته اند (منافقین عراق که بعد از بیعت نمودن با حضرت نقض عهد کرده به شام نزد معاویه رفتند).

نامه ۰۱۱-به گروهی از سپاهیان

از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است که لشگری را که به سوی دشمن فرستاده بود به آن سفارش می فرماید (و آن قسمتی از نامه ایست که در پاسخ نامه زیاد ابن نصر و شریح ابن هانی که هر دو از نیکان اصحاب امام علیه السلام بودند نوشته زمانی که ایشان را با دوازده هزار تن از لشگر عراق برای جنگ با لشگر شام فرستاده در بین راه با یکدیگر مخالفت نموده هر کدام نامه ای به کوفه نزد آن بزرگوار فرستاده از دیگری شکایت نمودند، آن حضرت در پاسخ هر دو نامه ای نوشت که از جمله آن قسمتی است که دستور جنگ با دشمن را به آنان گوشزد می نماید): پس هر گاه به دشمن برخوردید یا دشمن به شما برخورد باید لشگرگاه شما در جاهای بلند تپه ها یا دامنه کوهها یا کنار رودخانه ها باشد تا برای شما کمک بوده از دسترسی آنان جلوگیر باشد، و باید جنگ شما با دشمن از یکسو یا دو سو باشد (زیرا لازمه جنگیدن از چند طرف پراکندگی و ضعف و شکست است) و برای خودتان در بلندی کوهها و لای تپه های مسطح پاسبانان و دیدبانان بگذارید تا دشمن به طرف شما نیاید از جائیکه می ترسید مبادا بیاید یا از جائیکه ایمن هستید

(که از آنجا نمی آید، و ممکن است ناگهان از آنجا بیاید که دیدبانان آمدن دشمن را از دور دیده شما را آگهی میدهند تا درصدد جلوگیری برآئید(و بدانید جلوداران لشگر دیدبانان ایشانند و دیدبانان جلوداران لشگر)چند تنی که جلو لشگر می روند(جاسوسان هستند)خلاصه باید چند تن جاسوس جلو و دیدبانان لشگر دنبال آنها و لشگر پس از ایشان بروند تا از کار دشمن آگاه بوده در هر موضوع دانسته اقدام نمایند(و از جدا شدن و پراکندگی برهیزید، پس هر گاه در مکانی فرود آمدید، همگی فرود آئید، و هر گاه کوچ نمودید، همگی کوچ نمائید، و چون شب شما را فرا گرفت نیزه ها را در اطراف خویش گرداگرد)دائره مانند(قرار دهید)تا اگر دشمن شبیخون زند وسائل دفاع در دسترس باشد(و خواب را نچشید)به خواب راحت نروید(مگر اندک یا مانند آب در دهان گردانیدن و بیرون ریختن)چرت بزنید نه به آسوده بخوابید شاید دشمن بیدار و درصدد شبیخون باشد(.

نامه ۰۱۲-به معقل بن قیس الریاحی

از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است به معقل ابن قیس ریاحی (که از یاران و شیعیان آن بزرگوار بوده) هنگامی که او را از مدائن با سه هزار تن به سوی لشگر شام فرستاده که جلودار سپاهیان آن حضرت باشد (و در آن روش جنگ با دشمن را به او می آموزد): بترس از خداوندی که تو را چاره ای نیست جز ملاقات پاداش و کیفر او، و تو را غیر از او پایانی نمی باشد (چون سر و کار تو جز با او نیست، پس برای رضاء و خشنودی او جهاد کن و ترس و بیم به خود راه نداده از کشته شدن در راه او باکی نداشته باش) و جنگ مکن مگر با کسی که با تو بجنگد (زیرا جنگ با کسی که نمی جنگد ستم است و شخص متقی و پرهیزکار ظلم به کسی روا ندارد) و در بامداد و پسین که هوا خنک است راه پیمائی کن، و در وسط روز که هوا گرم است مردم را (برای استراحت و آسایش) بازدار و آهسته بران (شتاب مکن تا ناتوانان همراه توانایان بیایند) و در اول شب راه مرو که خداوند آن را برای آرامش و استراحت و آسودگی قرار داده نه کوچ کردن چنانکه در قرآن کریم س ۱۰ ی ۶۷ می فرماید: هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه و النهار مبصرا، ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون یعنی او است خداوندی که شب را برای شما بیاف

رید تا در آن آرامش یابید، و روز را روشن تا به انجام نیازمندیها بپردازید و در آفرینش شب و روز برای

گروهی که سخنان حق را می شنوند نشانه های توحید و یگانگی حقتعالی است پس در اول شب تن و مرکبت را آسوده گذار، و چون پی بردی هنگامی را که سحر پیش از بامداد هویدا می گردد، یا هنگامی که بامداد آشکار می شود با برکت و نیکبختی که از جانب خدا می رسد روانه شو، و هر گاه با دشمن روبرو شدی میانه لشگر خود بایست و به دشمنان نزدیک مشو مانند نزدیک شدن کسی که می خواهد جنگ برپا کند، و از آنان دور مشو همچون دور شدن کسی که از جنگ می ترسد تا آنکه فرمان من به تو برسد (زیرا شروع به جنگ پیش از رسیدن فرمان شاید شایسته نبوده زیان آن بیش از سودش باشد، و دور شدن هم موجب دلیری حریف گردد) و باید پیش از خواندن آنان را به راه حق و حجت تمام کردن کینه و دشمنی شما را به جنگ با ایشان وادار نسازد (زیرا جنگ از روی کینه و دشمنی برای هوا و هوس است نه اطاعت و فرمانبری از خداوند، پس در این صورت اگر کسی کشته شود یا دیگری را بکشد گناهکار و معذب است).

نامه ۰۱۳-به دو نفر از امیران لشگر

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به دو سردار (زیاد ابن نصر و شریح ابن هانی) از سرداران لشگرش (زمانی که ایشان ابوالاعور سلمی را که پیرو لشگر معاویه بود با لشگری انبوه در سورالروم ملاقات نمودند و او و همراهانش را به پیروی امام علیه السلام دعوت کردند و آنها نپذیرفتند، پس سرگذشت را به حضرت نوشته توسط حارث ابن جمهان روانه داشتند، امیرالمومنین علیه السلام که نامه ایشان را خواند مالک اشتر را طلبیده فرمود: زیاد و شریح به من نامه ای نوشته و منتظر فرمان هستند باید به جانب آنها رفته بر آنان امیر و سردار باشی و زیاد را بر طرف راست و شریح را بر سمت چپ قرار ده تا من بخواست خداوند بزودی به تو برسم، و نامه ای به زیاد و شریح نوشته و آنها را به پیروی از مالک اشتر امر فرموده، و آن را به توسط حارث ابن جمهان از یاران امام علیه السلام است روانه داشت، و صورت نامه این است): مالک ابن حارث اشتر را بر شما و پیروان شما امیر و فرمانروا گردانیدم، پس فرمان او را شنیده پیروی نمائید، و او را برای خود زره و سپر قرار دهید، زیرا او از کسانی نیست که بیم سستی ناتوانی و لغزیدن خطاکاری و کندی از کاری که شتاب در آن به احتیاط و هوش

مندی سزاوارتر است، و شتاب به کاری که کندی در آن نیکوتر است در او برود (مالک برای بدست آوردن رضاء و خشنودی خدا کوشش داشته و هیچگاه سستی به خود راه ندهد، و بیهوده سخن نگفته کاری انجام نخواهد داد).

نامه ۰۱۴-به سپاهیانش

از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است به لشگر خود پیش از روبرو شدن با دشمن لشگر شام در جنگ صفین (که در آن راه فیروزی را به آنان نمایانده و از آزار رساندن به زنان نهی می فرماید): با آنها لشگر شام نجنگید (شروع به جنگ ننمائید) تا اینکه ایشان جنگ با شما را آغاز نمایند، زیرا- سپاس خدا را که شما دارای حجت و دلیل هستید (چون آنان بر امام زمان خود یاغی گشته اند و جنگ با آنها واجب است، چنانکه در قرآن کریم س ۴۹ ی ۹ می فرماید: و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی الی امرالله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین یعنی اگر دو گروه از مومنین زد و خورد نمایند بین آنها آشتی دهید، پس اگر یکی از آنها بر دیگری تعدی و ستم نمود به صلح و آشتی تن نداد با گروهی که افزونی جسته و ستم می کند بجنگید تا به حکم خدا و دستور او روآورند، پس اگر روآوردند بین آنها را به عدل و برابری آشتی دهید، و در همه کارها به عدل و راستی رفتار نمائید که خدا رفتار کنندگان به عدل و راستی را دوست می دارد یعنی آنان را از رحمت خود بهره مند گرداند) و شروع نکردن شما به ج

نگ با آنها تا اینکه آنان شروع به جنگ با شما نمایند این روش حجت و دلیل دیگری است برای شما بر آنها (زیرا شروع آنها به جنگ مانند جنگ با خدا و رسول است به دلیل آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: یا علی حربک حربی یعنی ای علی

جنگ با تو جنگ با من است و کسی را که با خدا و رسول جنگیده فساد و تباهکاری کند باید کشت، چنانکه در قرآن کریم س ۵ ی ۳۳ می فرماید: انما جزاء الذین یجاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم یعنی سزای آنانکه با خدا و رسول می جنگند و به فساد و تباهکاری در روی زمین می کوشند آن است که کشته یا به دار کشیده شوند یا دست راست و پای چپ آنها بریده شود یا از شهری به شهر دیگر آواره گردند که اینگونه در دنیا برایشان ذلت و خواری و در آخرت عذاب بزرگ بار آورد. و در س ۲ ی ۱۹۴ می فرماید: فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعملوا ان الله مع المتقین یعنی هر که بر شما ستم کند در جنگ پیشدستی نماید پس شما مانند همان ستمی که او بر شما واداشته به او بنمائید، و از خدا بترسید، و بدانید خداوند با پرهیزکاران است(پس اگر)آنان شروع به جنگ نموده شما را به جنگ واداشتند، و(به امر و خواست خداوند برایشان فرار و شکست روی داد گریخته را نکشید، و درمانده را زخمی نکنید، و زخم خورده را از پا در می آورید، و زنان را با آزار رساندن به آنها بر می انگیزانید هر چند دشنام به شرافت و بزرگواری شما داده به سرداران و بزرگانتان ناسزا گویند، زیرا نیروها و جانها و خردهای ایشان ضعیف و سست است، ما)در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله(مامور شدیم که از ایشان دست بداریم و حال آنکه مشرکه بودند)پس در صورت اظهار اسلام حتما بایستی از تعرض به آنها خودداری نمود(و در زمان جاهلیت اگر مردی زنی را به سنگ یا چماق می زد بر اثر آن او را و بعد از او فرزندانش را سرزنش می نمودند.

نامه ۰۱۵-راز و نیاز با خدا

امـام علیه السـلام هنگـام برخورد به دشـمن و آمـادگی به جنـگ (با خداونـد مناجات و راز و نیاز نموده و از او یاری خواسـته چنین) می گفت: خـدایا به سوی تو دلها ی ما گشوده گشـته، و گردنها مان کشـیده شـده، و چشـمها مان باز مانده، و پاها مان براه افتاده، و بـدنها مان نزار گردیـده است (از غیر تو چشم پوشـیده و در اطاعت و بندگیت از همه چیز گذشـته ایم، پس ما را یاری فرما تا رضاء و خشـنودی تو را به دست آوریم). خدایا با رفتن پیغمبرت از بین ما دشمنی پنهان آشکار گشت، و دیگهای کینه ها به جوش آمـد. خدایا از نبودن پیغمبرمان و بسـیاری دشـمنان و پراکندگی خواهشـها و اندیشه هامان به تو شـکایت می کنیم (رنجش خود را از این مردم به تو اظهـار می نمـائیم تـا آنـان را به کیفر رسـانی، پس از این رو از تو درخواست می کنیم آنچه را که حضـرت شعیب بر اثر بدرفتاری امت از تو درخواست نمود و گفت در قرآن کریم س ۷ ی ۸۹ است: ربنا افتح بیننا و بین قومنـا بـالحق و انت خیر الفـاتحین یعنی) پروردگار ما بین ما و دشـمنانمان بحق حکم فرما (حق و راستی را بین ما نمایان ساز تا ایشان بفهمند کدام یک بر حق می باشیم) و تو بهترین حکم کنندگان هستی (که حق را نمایان می سازی).

نامه ۰۱۶-به یارانش وقت جنگ

امـام علیه السـلام هنگـام جنـگ (دربـاره زد و خـورد بـا دشـمن) به یـاران خـود می فرمود: گریزی که در پی آن بـاز گشت، و شکستی که بعـد از آن هجوم و حمله بـد دشـمن است بر شـما ناگوار نباشد (ننگ ندانید، چنانکه اعراب تصور می کنند، زیرا بسا مصـلحت در گریز است تا دشـمنان سـنگرهایشان رها کرده پیش آینـد و شـما از پشت سـر حمله نموده و آنها را محاصـره نمائید، یا آنکه اگر بر اثر هجوم دشـمن گریختید نومید نشوید، بلکه سـبب شکست خود را تدارک کرده باز گردید) و حقوق شمشـیرها را بپردازیـد (با دلاوری شمشـیر بر دشـمن فرود آورید) و پهلوها ی آنها را بر زمین برسانید (آنان را به خاک افکنده نابود سازید) و به نیزه افکندنی که به اندرون دشـمن کارگر شده و به شمشـیر زدن اسـتوار خود را وادار ساخته بسـیار کوشش داشـته باشـید، و آوازها را بمیرانید (اضـطراب و نگرانی به خود راه نداده با دل آرام رو به دشمن آورید) زیرا آن بیشتر ترس و نگرانی را دور می کند، سوگند به آنکه دانه را شـکافت و انسان را آفرید (منافقین و دورویان مانند معاویه و عمرو ابن عاص و مروان و دیگران در بـاطن) اسـلام نیاورنـد، ولی از ترس زیر بـار رفتنـد (خـود را مسـلمان جلوه دادنـد) و کفر (شـان) را پنهـان داشتند، و هن

گامی که برای آن یاری کنندگان یافتند آن را آشکار ساختند (پرچم مخالفت با دین و زد و خورد با ما را افراشتند).

نامه ۰۱۷-در پاسخ نامه معاویه

از نامه های آن حضـرت علیه السلام است به معاویه در پاسخ نامه اش (دو یا سه روز پیش از وقعه لیله الهریر که در شرح خطبه سی و ششم بیان شد، در این نامه مقام و منزلت خود را بیان فرموده و نادرستی سخنانی را که با آن بزرگوار نوشته شرح داده و او را توبیخ و سـرزنش نموده. شارح معتزلی عبدالحمید ابن هبه الله مدائنی مشـهور به ابن ابی الحدید و عالم ربانی کمال الدین میثم ابن علی ابن میثم بحرانی رحمه الله هر یـک در شـرح نهـج البلاـغه خود در اینجـا بـا مختصـر تفـاوت در عبـارت نقـل می فرمایند: معاویه اندیشه داشت که نامه ای به امیرالمومنین علیه السـلام نوشته از آن حضرت درخواست ایالت شام نماید، اندیشه اش را با عمرو ابن عاص به میان نهاد، عمرو خنده کنان گفت: ای معاویه کجائی تو چه ساده ای که می پنداری مکر و حیله تو در علی علیه السـلام کار فرما است، معاویه گفت: مگر ما از فرزنـدان عبدمناف نیستیم بین من و علی فرقی نیست که مکر حلیه من در او کارگر نباشد عمرو گفت: درست است ولکن سـخن در نسب و نژاد نبود، بلکه در حسب و مقام و منزلتست ایشان را مقـام نبوت و پیغمبری است، و تو را از این مقام نصـیب و بهره ای نیست، و اگر می خواهی چنین نامه ای بنویسـی بنویس تا به درستی گفتارم آگاه شوی پس معاویه عبدالله ابن عقبه را که از سکاسک نام قبیله ای در یمن بوده خواست و نامه ای به توسط او برای امیرالمومنین علیه السلام فرستاد و در آن نوشت: اگر ما می دانستیم که جنگ و خونریزی

تـا این حـد بلاء و آسـیب به ما وارد می سازد هیچیک به آن اقـدام نمی نمودیم، اینک ما بر خردهامان غلبه یافتیم و راهی که برای مـا بـاقی است آن است که از گذشـته پشـیمان و در آینـده به فکر اصـلاحیم، پیش از این ایالت شام را از تو خواسـتم بی آنکه طـاعت و فرمـانت را به گردن من نهی نپـذیرفتی، امروز هم از تو همـان را درخواست می کنم، و پوشـیده نیست که تو از زندگی نمی خواهی مگر آنچه را که من به آن امیدوارم، و از نیستی نمی ترسـی مگر آنچه را که من ترسناکم، سوگند به خدا که سپاهیان تباه کشـته و جنگجویان از بین رفتنـد، و ما فرزندان عبدمناف هستیم و یکی از ما را بر دیگری برتری نیست که به آن وسیله ارجمندخوار و آزادبنده شود، والسلام عبدالله ابن عقبه که نامه را رساند امام علیه السلام آن را خوانده فرمود: شگفتا از معاویه و نامه او، پس عبدالله ابن ابی رافع کاتب و نویسـنده و از خواص شیعیان خود را خواست و فرمود پاسخش را بنویس: پس از ستایش خدا و در

ود بر پیغمبر اکرم نامه ات رسـید، نوشـته ای اگر می دانستیم جنگ تا این حد آسـیب به ما وارد می سازد هیچیک به آن اقدام نمی نمودیم، دانسـته باش، جنگ، من و تو را نهایتی است که هنوز به آن نرسیده ایم، و من اگر در راه خدا و جنگ با دشمنان او هفتـاد بـار کشـته و زنـده شوم از کوشـش دست بر نـدارم، و امـا اینکه گفـتی خردی که برای مـا بـاقی است آن است که از گذشـته پشـیمانیم، من برخلاف عقل کار نکرده و از کرده پشیمان نیستم.(: و اما اینکه از من شام را خواستی، پس من نبوده ام کسـی که امروز ببخشم آنچه را که دیروز از تو منع کرده باز داشـته ام)زیرا سـبب منع و بازداشت که مخالفت حق و بی باکی تو در دین است باقی و برقرار می باشد

(و اما گفتارت که جنگ عرب را خورده)کشته و تباه ساخته(است مگر نیم جانهائی که باقی مانده، آگاه باش هر که را حق خورده)در راه حق شهید شده(رهسپار بهشت گشته، و هر که را باطل و نادرستی خورده)به پیروی از هوای نفس کشته گشته(راه دوزخ پیماید)و در هر دو صورت تاسف و اندوه ندارد(و اما یکسان بودن ما در جنگ و مردان)لشگر(پس)درست نیست، زیرا(کوشش تو برای شک و تردید)به دست آوردن ریاست چند روزه دنیا(از من برای یقیین و باور)رسیدن به سعادت و نیکبختی آخرت(بیشتر نیست، و مرد شام به دنیا حریصتر از مردم عراق به آخرت نیستند، و اما سخن تو به اینکه ما فرزندان عبدمناف هستیم، پس ما چنین هستیم)چون امام علیه السلام فرزند ابوطالب ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبدمناف است، و معاویه پسر ابوسفیان ابن حرب ابن امیه ابن عبدالشمس ابن عبدمناف(لیکن امیه چون هاشم و حرب مانند عبدالمطلب و ابوسفیان همچون ابوطالب نیست)چون بنی هاشم به شرک و کفر آلوده نشدند و بنی امیه از این جهت ناپاک شدند، و بنی هاشم صدفهای در نبوت و ولایت بودند، و بنی امیه منابع شرارت و معصیت. ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: ترتیب مقتضی آن بود که امام علیه السلام هاشم را که برادر عبدشمس بود در ردیف او قرار دهد، و امیه را به ازاء عبدالمطلب، و حرب را به ازاء ابوطالب تا ابوسفیان به ازاء امیرالمومنین علیه السلام باشد، ولی چون آن حضرت علیه السلام در صفین برابر معاویه بوده هاشم را به ازاء امیه ابن عبدشمس قرار داده نفرموده: و لا انا کانت یعنی من مانند تو نیستم، زیرا زشت بود چنین گفته شود، چنانکه می گویند: شمشیر کاری تر از عصا است، بلکه زشت بود که این جمله را با یکی از مسلمانها بفرماید، بله گاهی این جمله را به اشاره می فرمود، زیرا آن حضرت برتر بود از اینکه خود را به کسی قیاس و مانند نماید، و در اینجا به جای جمله لا انا کانت در فرمایش

خود به اشاره فرمود: و لا المهاجر كالطليق يعنی(و نه هجرت كننـده از مكه به مـدينه مانند آزاد شده از بند اسـيری است)زيرا امـام عليه السـلام همه جـا و در هر حال همراه رسول اكرم بود، و معاويه در فتـح مكه به سـبب غلبه با شمشـير بنـده شـده بود و حضـرت رسول به جهت اسلام آوردن بر او منت نهاده از آزادشدگانش قرار داد، چه آنكه اسلام نياورده مانند صفوان ابن اميه و آنكه در ظاهر اسـلام آورده مانند معاويه ابن ابی سـفيان، و همچنين هر كه در جنگ اسـير می گشت به سبب فداء يعنی مال دادن برای رهائی يا به وسـيله منت نهادن آزاد می شد طليق يعنی آزاد شده، خوانده می گشت(و نه پاكيزه نسب مانند چسبيده شده است)كسـی كه پدرانش معلوم و هويدا است مانند كسـی كه به غير پدر نسبت داده شده نيست، ابن ابی الحديد در اينجا می نويسـد: مراد از ايـن جملـه آن اسـت كه از روی اعتقـاد و اخلاـص اسـلام آورده ماننـد كسـی كه اسـلام آوردنش از ترس شمشـير يـا بـه دست آوردن دنيـا بـوده نمی باشـد. علاـمه مجلسـی مـولی محمـد بـاقر رضـوان الله عليه در مجلـد هشـتم كتـاب بحارالاـنوار در ضـمن شـرح اين نـامه می فرمايـد: ابن ابی الحديـد در اينجـا برای حفـظ ناموس معاويه خود را به نادانی زده، و بعضـی از علمـای ما در رساله ای كه درباره امامت است بيان كرده كه اميه از نسل عبدشـمس نبوده، بلكه غلام رومی بوده كه عبدشـمس او را به خود نسـبت داده، و در زمان جاهليت هر گاه كسـی را غلامی بود كه می خواست او را به خود نسـبت دهد آزادش نموده دختری از عرب را با او تزويـج می نمود و آن غلام به نسب او ملحق می گشت، چنانكه پدر زبير عوام به خويلد نسبت داده شده است، پس بنی اميه از قريش نيستند،

بلکه به آنان چسبیده شده اند، و این گفتار را تصدیق می نماید فرمایش امیرالمومنین علیه السلام در پاسخ نامه و ادعای معاویه که ما فرزندان عبدمناف هستیم، به اینکه هجرت کننده مانند آزاد شده، و پاکیزه مانند چسبیده شده نیست، و معاویه نتوانسته این فرمایش را انکار کند(و نه راستگو و درستکار مانند دروغگو و بد کردار است و نه مومن و گرویده بدین مانند منافق و دورو می باشد، و هر آینه بد فرزندی است فرزندی که پیروی کند پدر)یا خویشاوند(ی را که گذشته و در آتش جهنم افتاده)بد فرزندی هستی تو که پیروی می کنی از گذشتگانت که بر اثر کفر و شرک و دروغگوئی و دروئی به عذاب الهی گفتارند(. و با اینهمه فضائل و بزرگواریها در دست ما است فضل و بزرگواری نبوت و پیغمبری)پیغمبر از ما بنی هاشم مبعوث گردید(که به وسیله آن ارجمند را خوار و خوار را ارجمند گردانیدیم)دشمنان سعادت و نیکبختی را از بین برده و خواهانش را از عذاب و سختی دنیا و آخرت رهانیدیم(و چون خداوند عرب را گروه گروه بدین خود داخل گردانید، و دسته ای از این امت از روی میل و رغبت، و دسته ای به ناچاری تسلیم او شدند، شما از کسانی بودید که به جهت دنیا دوستی یا به جهت ترس از کشته شدن در دین داخل گشتید، هنگامی که پیشرونده ها به سبب پیرویشان فیروزی یافته و هجرت کنندگان پیش به سبب فضل و بزرگواریشان رفته بودند)و خود را از شرک و کفر رهانیده(پس)حال تو که چنین است(برای شیطان در خود بهره ای و به خویشتن راهی قرار مده)از شیطان پیروی نکرده این گونه سخنان زشت و نادرست ننویس و پیرو دستور خدا و رسول شو(و درود بر آنکه شایسته درود است)ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: چون نامه حضرت به معاویه رسید چند روزی آن را از عمرو ابن عاص پنهان داشت، و پس از آن او را خواسته نامه را برایش خواند، عمرو او را شماتت نموده از توبیخ و سرزنش امام علیه الس

لام نسبت به معاویه شاد گشت(.

نامه ۰۱۸-به عبدالله بن عباس

از نـامه های آن حضـرت علیه السـلام است به عبـدالله ابن عباس هنگامی که او از جانب آن بزرگوار حاکم و فرمانروای بصـره بود (عبـدالله ابن عباس پسـر عموی امام علیه السـلام است که بیشتر علمای رجال او را حسن الحال و نیکو کردار و از اصـحاب رسول خدا صـلی الله علیه و آله و از شـیعیان و پیروان امیرالمومنین علیه السـلام دانسته اند، چون فرمانروای بصره گردید با قبیله بنی تمیم که در جنگ جمل پیروی از طلحه و زبیر و عایشه کرده بودند، دشمنی و بدخوئی می نمود به طوریکه آنها را شیعه و پیرو جمل و انصار و یار عسکر نام شتر عایشه که از قبیله بنی تمیم بودند گران آمده از او رنجیدند، پس حادثه ابن قدامه که از شیعیان آن حضـرت و از قبیله بنی تمیم بود به آن بزرگوار نامه ای نوشت و از او شـکایت کرد، امام علیه السـلام نامه ای به ابن عباس درباره مهربانی نمودن به قبیله بنی تمیم نوشت که از جمله آن این است: و ای پسر عباس بدانکه بصره جای فرود شیطان و کشـتنگاه تباهکاریهـا اسـت)فتنه جویـان این شـهر بسیارند(پس مردم آن سامـان را بـا نیکـوئی کردن به ایشـان خرم و شـاد گردان، و)به سبب بدخوئی آنان را نشورانده اگر ایشان را بر اثر کارهای ناشایسته پیش ترس و بیمی است

تو(گره ترس را از دلهاشان بگشا)طوری با آنها رفتار کن که بفهمند از کیفر کارهای گذشته آنان چشم

پوشیده ای(. و خبر بـدخوئی و درشتی تو بـا قبیله بنی تمیم به من رسید، همانـا بنی تمیم را کوکبی پنهـان نشـده مگر آنکه کوکب دیگری برایشان پدیدار گشته)آسمان فضل و بزرگواری و شجاعت و دلیری آنان از کوکب درخشان تهی نگردیده، و اگر بزرگی از آنها کشته شده دیگری جایش را گرفته(و در جاهلیت و اسلام کسی به کینه جوئی و خونخواهی بر ایشان پیشی نگرفته)از این رو با چنین مردی نبایستی آغاز درشتی و ناهمواری نمود(و)سبب دیگری که نبایستی با آنان بدخوئی کرد آن است که(ایشان را با ما خویشاوندی پیوسته و نزدیک است)چون نسب بنی هاشم و بنی تمیم به الیاس ابن مضر جد شانزدهم پیغمبر اکرم منتهی می شود، پس(ما را در پیوستن به آن خویشاوندی پاداش و در جدائی از آن گناه می باشد، پس ای ابوالعباس خدا تو را بیامرزد در نیک و بدی که بر دست و زبان تو جاری می شود)در گفتار و کردارت با رعیت(مدارا کن، زیرا ما در گفتار و کردار با هم شریکیم)چون تو از جانب من حکم میرانی(و چنان باش که گمان نیکوی من به تو باشد، و اندیشه ام درباره ات سست نگردد)هیچگاه سخن بیجا نگفته بی دستور من کاری انجام مده(و درود بر آنکه شایسته درود است)شارح بحرانی رحمه الله در اینجا می نویسد: ابوالعباس کنیه عبدالله ابن عباس بوده، و عرب چون بخواهد کسی را اکرام کند او را به کنیه می خواند(.

نامه ۰۱۹--به یکی از فرماندهان

از نامه های آن حضرت علیه السلام است. به بعض اشخاصی که از جانب آن بزرگوار حاکم و فرمانروا بودند (درباره مماشات بـا رعیتهـائی که مشـرک بوده و از آن حـاکم شـکایت نموده بودنـد): پس از سـتایش خـدا و درود بر پیغمبر اکرم، کشاورزان (دارای آب و زمین) شـهریکه تو در آن حکمفرما هستی از درشتی و سـخت دلی و خوار داشـتن و ستمگری تو شکایت نموده اند (از رفتارت مرا آگاه ساخته اند) و من (در شـکایت ایشان) اندیشه نمودم آنان را شایسـته نزدیک شدن تو (اکرام و مهربانی زیـاده) ندیـدم به جهت آنکه مشـرک هسـتند (گفته انـد: آنها آتش پرست بوده انـد) و نه در خور دور شـدن و سـتم کردن به جهت آنکه با مسـلمانان پیمان بسـته اند (جزیه میدهند و در پناه اسـلامند) پس با ایشان مهربانی آمیخته با سـختی را شعار خود قرار ده، و بـا آنهـا بین سـختدلی و مهربـانی رفتـار کن (گـاهی سـخت و گـاهی مهربان باش) و برایشان درهم کن بین نزدیک گردانیدن و زیاد نزدیک گردانیدن و دور ساختن و بسیار دور ساختن (حد اعتدال را از دست مده) اگر خدا بخواهد.

نامه ۰۲۰-به زیاد بن ابیه

از نامه های آن حضـرت علیه السلام است به زیاد ابن ابیه، هنگامی که در حکومت بصره قائم مقام و جانشین عبدالله ابن عباس بود، و عبدالله آن هنگام از جانب امیرالمومنین علیه السـلام بر بصـره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکفرما بود (که در آن او را از خیانت به بیت المال مسلمانان منع کرده می ترساند، و اینکه او را زیاد ابن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش نامیده اند برای آن است که پـدرش معلوم نیست، او ادعا می کرد که ابوسـفیان پـدرش بوده و ابوسـفیان هم او را در مجلس عمر ابن خطاب پسـر خود خوانـد، چنـانچه در شـرح نامه چهل و چهارم بیان می شود، مادرش سـمیه که مادر ابی بکره هم بود به زناء دادن شـهرت داشت، گفته انـد: عـایشه اول کسـی است که او را ابن ابیه خوانـد): و من سوگنـد یاد به خـدا میکنم سوگنـد از روی راستی و درستی اگر به من برسد که تو در بیت المال مسـلمانان به چیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و برخلاف دسـتور صرف نموده ای بر تو سـخت خواهم گرفت چنان سـختگیری که تراکم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گردانـد (تو را از مقام و منزلت بر کنـار نموده آنچه از بیت المـال انـدوخته ای می سـتانم به طوریکه درویش گردیـده و توانائی کشـیدن به ارمونه و روزی عیال نداشته

در پیش مردم خوار و پست گردی(و درود بر آنکه شایسته درود است.

نامه ۰۲۱-باز هم به زیاد بن ابیه

از نامه های آن حضـرت علیه السلام است نیز به زیاد ابن ابیه (که در آن او را به اقتصاد و میانه روی و تواضع و فروتنی امر می فرماید): پس در صـرف مال زیاده روی مکن میانه رو باش (بیشتر و کمتر از آنچه نیازمندی صـرف مکن) در امروز به یاد فردا باش، و به اندازه نیازمندی خود از دارائی پس انداز نما، و زیاده بر آن را به جهت روز نیازمندیت آخرتت پیش فرست (در راه خـدا به درویشان و مسـتمندان ببخش). آیا امیـدواری که خدا پاداش فروتنان (که به دنیا و کالای آن دل نبسـته و به دسـتور او رفتار می کننـد) را به تو بدهـد و حال آنکه تو نزد او از گردنکشان (که دل به دنیا بسـته و خلاف دسـتور او را انجام میدهنـد) هستی؟ و آیـا آزمنـدی که پـاداش صـدقه دهنـدگان (که از بینوایـان دست می گیرنـد بـدون بزرگی و خودنمـائی) را برای تو واجب و لازم گردانـد در حالیکه تو در عیش و خوشـگذرانی غلطیـده ناتوان و بیچاره و بیوه زن و درویش را از آن بهره نمی دهی؟ و جز این نیست که مرد پـاداش داده می شود بکار پیش کرده، و وارد می گردد بر آنچه پیش فرسـتاده است، و درود بر آنکه شایسته درود است (ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: خدا خیر و نیکوئی را از زیاد دور گرداند، زیرا نعمت و نیک

وئی و تعلیم و تربیت علی علیه السلام را نسبت به خود تلافی کرد به چیزیکه حاجت به بیان آن نیست از قبیل کردارهای زشت درباره پیروان و دوسـتان آن حضـرت و زیاده روی در ناسـزا گفتن و تقبیح کردار آن بزرگوار، و کوشش در این امور به آنچه را که معاویه به کمی از آن راضـی بود، و این برای بدست آوردن رضاء و خشنودی معاویه نبود، بلکه این کارها را طبعا انجام می داد، و در ظـاهر و باطن با آن حضـرت دشـمنی می نمود، و خـدا نمی خواست مگر آنکه به مادرش بازگشـته معلوم نبودن پدرش را هویدا نماید، و از هر ظرفی آنچه در آن است تراوش می کند، و پس از او فرزندش عبیدالله که برای کشـتن حضرت اباعبدالله الحسـین علیه السـلام از کوفه لشگر به کربلاء فرستاد آمده بد کرداریهای پدر را به اتمام رسانید، و بازگشت کارها به سوی خدا است یعنی ایشان را به بدترین عذاب و کیفر خواهد رسانید(.

نامه ۰۲۲–به ابن عباس

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به عبدالله ابن عباس که می گفته: پس از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخنی مانند این سخن سودی نبردم (که در آن او را به شادی و افسردگی در امر آخرت پند داده): پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، مرد را شاد مینماید رسیدن به آنچه که مقدر نبوده است از دست بدهد، و اندوهناک می سازد او را در نیافتن آنچه که شایسته نبوده است دریابد (سود و زیان دنیا را باعث قضاء و قدر است، نه سعی و کوشش در به دست آوردن سود و نه نادرستی اندیشه و تنبلی در زیان بردن، ولی مردم با بصیرت و بینائی نمی نگرند و نمی دانند سود و زیان به هر که مقدر شده خواهد رسید، چنانکه در قرآن کریم س ۵۷ ی ۲۲ می فرماید: ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها، ان ذلک علی الله یسیر ی ۲۳ لکیلا- تاسوا علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما اتیکم و الله لایحب کل مختال فخور یعنی غم و اندوهی در زمین مانند گرانی و خشکسالی و در نفسهای شما مانند بیماری و درویشی و مرگ فرزندان رخ نخواهد داد مگر آنکه در لوح محفوظ نوشته شده پیش از آنکه آن نفسها را بیافرینیم، و ثبت این امور هر چه هم بسیار باشد بر خدا

آسان است و این برای آن است تا شما بر آنچه از دستتان رفت اندوهگین نشوید و به آنچه به شما برسد شاد نگردید، و خدا دوست نمی دارد یعنی از رحمت خود دور می سازد هر گردنکشی را که بر اثر روآوردن دنیا بنازد و سرفرازی نماید(پس)با اینکه دانستی سود و زیان دنیا به سبب قضاء و قدر است، چون شادی از سود و اندوه به زیان فطری بشر است(باید شادیت به سود آخرت باشد که)وسیله آن را در دنیا(دریافته ای، و اندوهت برای سود آخرت از دست رفته باشد، و به آنچه از دنیا در رفته ای بسیار شاد شو)زیرا دنیا و آنچه در آن است بالاخره نابودشدنی است(و به آنچه از دنیا از دست رفته اندوهگین و ناشکیبا مباش، و باید کوشش تو در کار بعد از مرگ باشد)باید سعی کنی تا وسائل آمرزش و نیکبختی زندگانی جاوید بعد از مرگ را دریابی(.

نامه ۰۲۳-پس از آنکه ضربت خورد

از سخنان آن حضرت علیه السلام است که نزدیک بدرود زندگانی به طرز وصیت و سفارش نموده پس از آنکه ابن ملجم ملعون شمشیر بسر آن بزرگوار زده بود (و در آن ترغیب به عفو فرموده): وصیت و سفارش من به شما آن است که چیزی را با خدا انباز و همتا قرار ندهید، و سنت محمد صلی الله علیه و آله را ضائع و تباه نسازید (برخلاف دستور آن حضرت رفتار ننمائید) و این دو ستون (شرک نیاوردن به خدا و رفتار طبق گفتار پیغمبر اکرم) را برپا نگاهدارید (که استواری بنای دین مقدس اسلام بر این دو ستون است) و این دو چراغ را بیفروزید (تا در تاریکی نادانی و گمراهی سرگردان نشوید) نکوهش و سرزنشی بر شما نیست. من دیروز یار و همنشین شما بودم (با تن درست و توانائی و دلیری) و امروز برای شما عبرت و پند هستم (با همه دلاوری و بزرگی از پا افتاده ام) و فرد از شما دور می شوم (می میرم)! اگر ماندم صاحب اختیار خون خود می باشم (به خواست خویش می خواهم ابن ملجم را به کیفر رسانده یا می بخشم) و اگر مردم مرگ وعده گاه من است (اختیاری ندارم شما به وظیفه شرعیه خود رفتار نمائید) و اگر (خواستم او را) ببخشم بخشش برای من طاعت و بندگی (موجب قرب و نزدیکی به رحمت خدا) است ، و (اگر شما خواستید او را ببخشید) بخشش برای شما نیکوکاری است، پس شما او را ببخشید (زیرا خداوند در قرآن کریم س ۲۴ ی ۲۲ می فرماید: الا تحبون ان یغفرالله لکم و الله غفور رحیم یعنی) آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟ در حالیکه خدا آمرزنده و مهربانست

(نکته ای که بایـد یـادآوردی شـود آن است که امر امـام علیه السـلام در اینکه ابن ملجم را عفـو نمائیـد در معرض بیـان حکم مسـتحبی است، و تردیـد آن حضـرت در اینجا که اگر مردم یا نمردم منافات ندارد به اینکه آن بزرگوار به زمان مرگ خویش عالم و دانا بوده، چنانکه در شرح سخن یکصد و چهل و نهم بیان شد). سوگند به خدا از مرگ نمی آید به سوی من آینده ای که از آن رنجشـی داشـته باشم، و نه پیدا شونده ای که آن را نخواسته باشم آماده مرگ هستم چون نیکبختی همیشگی از پس مرگ است، و دلبنـد به این زنـدگی نیسـتم و (برای مرگ) نمی باشم مگر مانند جویای آب که به آب برسد، و مانند خواهانی که (خواسته خود را) دریابد (زیرا نیکوئی و نیکبختی از پس مرگ است، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۹۸ می فرماید: و ما عندالله خیر للابرار یعنی و آنچه نزد خدا است)نعمتهای جاودانی(برای نیکوکاران بهتر است)از کالاهای دنیا. سیدرضـی علیه الرحمه می فرماید: می گویم: پاره ای از این سخن پیش از این در سخن یکصد و چهل و نهم باب خطبه ها گذشت، ولی اینجا در این سـخن افزونی بـود که دوبـاره گـوئی آن را لازم گردانیـد. از وصـیتهای آن حضـرت علیه السـلام است که چگـونه در دارائیهایش رفتار شود و آن را پس از بازگشت از جنگ صـفین نوشـته: این است آنچه که بنـده خدا علی ابن ابیطالب پیشوای مومنین دربـاره دارائی خود به آن فرمان داده برای به دست آوردن رضاء و خشـنودی خـدا که به سـبب آن مرا به بهشت داخل نماید، و بر اثر آن آسودگی آخرت را به من عطاء فرماید.

نامه ۰۲۴-وصیت درباره دارایی خود

قسمتی از آن وصیت است: و (پس از من) حسن ابن علی سفارش مرا انجام می دهد (وصی من است) از مال و دارائیم به طور شایسته (طبق دستور شرع در نیازمندیهای خود) صرف می کند، و به مستحقین و سزاواران می بخشد، و اگر برای حسن پیشامدی نمود (از دنیا رفت) و حسین زنده است وصی من بعد از حسن او است، و سفارشم را مانند او انجام می دهد. و برای دو پسر فاطمه (حسن و حسین علیهماالسلام) از بخشش علی علیه السلام آن می باشد که برای سائر پسران علی است از دارائی من به همان مقدار که به دیگر برادران می دهند بردارند و اینکه تصدی این کار را به دو پسر فاطمه دادم برای به دست آوردن خشنودی خدا و تقرب به پیغمبر اکرم و پاس احترام او و شرافت خویشاوندی با آن حضرت است. و (امام علیه السلام) شرط می کند با آنکه تصدی این مال را به او داده حسن علیه السلام اینکه این مال را به همان طوری که هست باقی بگذارد (نفروشد) و میوه آن را در آنچه به آن مامور گشته و راه نموده شده است صرف نماید، و شرط می کند که نهالی از زاده های درخت خرمای این دهها را نفروشد تا اینکه از جهت روئیدن نخلها زمین آن دهها مشتبه شود (انبوهی درخت بیننده را به گمان اندازد که این زمین غیراز

زمینی است که پیشتر دیده(. و هر یک از کنیزانم را که به آنها، همبستر بودم و فرزندی آورده یا باردار باشد آن کنیز به فرزندش واگذار می شود و از جمله نصیب و بهره او است ام ولد یعنی کنیز فرزنددار به بهای وقت به فرزندش واگذار می شود، و چون کنیز به فرزندش واگذار شده آزاد می گردد و اگر فرزند آن کنیز بمیرد و خود او زنده باشد نیز آزاد است)و فروش او جائز نیست، زیرا(کنیزی از او برداشته شده، و آزادی)انتقال به فرزند(او را آزاد نموده است)سیدرضی رحمه الله فرماید:(فرمایش آن حضرت علیه السلام در این وصیت: ان لایبیع من نخلها ودیه یعنی شرط می کند که نهالی از درختهای کوچک آن ده را نفروشد ودیه به معنی فسیله نهال خرما است، و جمع آن ودی می باشد، و فرمایش آن حضرت علیه السلام: حتی تشکل ارضها غراسا یعنی تا اینکه از جهت روئیدن نخلها زمین آن دهها مشتبه شود، این فرمایش از فصیحترین کلام و نیکوترین گفتار است، و مراد آن است که در آن دهها روئیدن درخت خرما بسیار شود تا اینکه بیننده آنها را غیر آنچه که شناخته بود ببیند، و امر بر او اشتباه شود، و)از بسیاری درخت(پندارد که این زمین غیر آن زمین است)که پیشتر دیده بود(.

نامه ۰۲۵-به مامور جمع آوری مالیات

از وصـیتهای آن حضـرت علیه السـلام است که (نشان می دهد راه گرفتن و جمع آوری زکوه را و مهربانی با کسانی که زکوه می پردازند، و آزار نرساندن به شترهائیکه بابت زکوه گرفته می شود، و) آن را می نوشـته برای کسی که متصدی جمع آوری زکوات قرار می داد، و ما در اینجا جمله هائی از آن وصـیت را یادآوری کردیم تا به آن دانسته شود که امام علیه السلام ستون حق را برپـا می داشت، و نمونه هـای عـدل (برابری و درستی) را در کارهـای کوچـک و بزرگ و پنهـان و آشـکار هویـدا می نمود: برو بـا پرهیزکـاری و ترس از خـدای یگـانه بی همتـا (در گفتـار و کردارت خـدا را در نظر داشـته باش) و چون فرمانروا هسـتی مسـلمانی را مترسـان (چنـانکه عـادت و روش حکمرانـان سـتمگر است) و بر (زمین و بـاغ) او گـذر مکن در صورتیکه کراهت داشـته به دلخواه او نباشـد، و بیشتر از حقی که خـدا در دارائی او دارد امر فرموده بپردازد از او مگیر، پس چون به قبیله ای رسـیدی بر سـر آب آنهـا فرود آی بـدون آنکه به خـانه هاشان درآئی، بعـد از آن با آرامش به سوی ایشان برو تا بین آنان بـایستی، پس بر آنهـا سـلام کن، و درود بر ایشان را کوتاه منما (با آنان بی اعتنائی و کم احترامی مکن) پس از آن می گوئی: ای بندگان خدا،

دوست و خلیفه خدا مرا به سوی شما فرستاده تا حق و سهم خدا را از دارائیتان (زکاتیکه به اموالتان تعلق گرفته) از شما بستانم، آیا خدا را در دارائیتان حق و سهمی هست که آن را به ولی او بپردازید؟ پس اگر گوینده ای گفت: نیست زکوه به من تعلق نگرفته به او مراجعه نکن دوباره سراغش مرو و اگر گوینده ای به تو گفت: هست، همراهش برو بدون آنکه او را بترسانی و بیم دهی، یا بر او سخت گرفته او را به دشواری واداری، پس بگیر آنچه از طلا و نقره به تو میدهد، و اگر گاو و گوسفند و شتر داشته باشد بی اجازه او نزد آنها مرو، زیرا بیشتر آنها مال او است، و چون نزد چهارپایان رسیدی به آنها نگاه مکن مانند کسی که بر صاحب آنها تسلط دارد، و نه مانند کسی که بر او سخت گیرد، و چهارپائی را نرانده مترسان، و صاحب آن را در (گرفتن) آن مرنجان، و مال را به دو بخش قسمت کن، پس (صاحب) او را مختار گردان (تا هر کدام را می خواهد اختیار نماید) پس هر گاه (یکی از آن دو را) اختیار نمود متعرض آنچه اختیار کرده مشو (نگو چرا این را گزیدی) پس از آن باقی مانده را دو بخش گردان، و باز او را مختار گردان (تا هر کدام را می خواهد اختیار کند) پس هر گاه (یکی از آن دو را) اختیار نمود

متعرض آنچه اختیار کرده مشو، و همچنین پیوسته قسمت نما تا آن مقدار بماند که حق خدا زکوه در مال او می باشد، پس (با این گونه رفتار) حق خدا را از او دریافت کن، و اگر (گمان کرد آنچه تو بابت زکوه دریافت نموده ای بهتر است از آنچه او برای خود اختیار کرده، و) فسخ و به هم زدن آن تقسیم را خواست، تو فسخ کن و باز دو قسمت را در هم آمیز، پس از آن دوباره آنچه به جا آورده بودی بجا آور تا حق خدا را در مال او بستانی. و شتر پیر از کار افتاده و (دست و پا) شکسته و عیب دار (یک چشم و مانند آن) را بابت زکوه مگیر ابن میثم رحمه الله از قطب الدین راوندی ابوالحسین سعد ابن هبته الله ابن الحسن از بزرگان علمای امامیه و نویسنده کتابهای بسیار از آن جمله کتاب منهاج البراعه در شرح بر نهج البلاغه که از اهل راوند قریه ای بین کاشان و اصفهان بوده و قبر او در قم جانب شرقی حرم حضرت معصومه علیهاالسلام می باشد نقل نموده که فرموده: ظاهر فرمایش امام علیه السلام آن است که آن حضرت امر می فرماید به جدا کردن عیب دار پیش از آنکه آن را به دو بخش قسمت نماید و چون آنها را بابت زکوه دریافت نمودی(امین قرار مده بر آنها مگر کسی را که به دین او اطمینان داشته باشی)

باورداشته باشی که در گفتار و کردار طبق دستور دین رفتار می نماید(در حالی که به مال مسلمانان درستکار باشد تا آنکه آن را به فرمانروایشان برساند، و او بین آنان پخش نماید، و بر آنها نگهدار مگردان مگر درستکار و مهربان که درشتی نکرده به سختی نراند و نرنجاند و خسته نگرداند، پس آنچه نزد تو گرد آید زود به سوی ما فرست تا آن را به جائیکه خداوند امر فرموده صرف نمائیم، و چون آنها را امین تو)برای آوردن نزد ما(گرفت به او سفارش کن که بین شتر و بچه شیر خواره اش جدائی نیندازد، و شیرش را بسیار ندوشد که به بچه اش زیان رساند، و با سواری آن را خسته و وامانده نسازد، و در دوشیدن و سواری بین آن و شترهای دیگر برابر رفتار نماید نه آنکه شیر یکی را دوشیده همه راه بر یکی سوار شود و باید آسایش خسته را فراهم ساخته آن را که پایش سوده و از رفتن ناتوان گردیده به آرامش و آهسته براند، و آنها را به برکه ها و آبگاههائی وارد سازد که شترها بر آنها می گذرند، و آنها را از زمین گیاهدار به راههای بی گیاه نبرد)تا در طی راه چریده در رفتار توانا باشند(و باید آنها را ساعتها)هر چند ساعت یکبار یا در چراگاهها(راحتی و آسایش دهد)تا آسوده بچرند(و باید آنها رانزد آبهای اندک و گیاهها مهلت دهد و واگذارد تا اینکه به اذن و فرمان خدا فربه و استخواندار پر مغز، بیایند نه رنجیده و خسته گردیده تا آنها را به دستور کتاب خدا (قرآن کریم) و روش پیغمبرش صلی الله علیه و آله (بین مستحقین) تقسیم و پخش نمائیم، پس آنچه گذشت برای پاداش تو (از خدا) بسیار شایان و برای هدایت و رستگاریت بسیار زیبنده است، اگر خدا بخواهد.

نامه ۰۲۶-به یکی از ماموران زکات

از عهـد و پیمانهـای آن حضـرت علیه السـلام است به یکی از کارگردانـانش (در پرهیزکاری و مهربانی با رعیت و اداء حقوق زیردسـتان و مسـتمندان) هنگـامی که او را برای جمع آوری زکوه فرسـتاده: کارگردان خود را در نهانیها (انـدیشه ها) و کردار پوشـیده اش به پرهیزکاری و ترس از خدا دسـتور می دهم جائیکه غیر از خدا حاضـر و ناظر نیست، و به جز او نگهبان و کسی که به او واگزار می شود نمی باشـد. و او را امر می کنم که در ظـاهر کـاری از فرمـان خـدا بجـا نیـاورد که در باطن غیر آن را انجام دهد (منافق و دورو نباشد) و کسی که پنهان و آشکار و کردار و گفتارش دو گونه نبود امانت را اداء کرده (دستور الهی را انجـام داده) و عبـادت و بنـدگی را بـا اخلاـص و حقیقت (نه از روی ریاء و خودنمائی) به جا آورده است. و به او امر نموده دستور می دهم که ایشان (رعیتها و زیردستان) را نرجاند، و به آنها دروغ نگوید (یا به آنها دروغ نبندد، مانند آنکه بگوید شتر یا درو شده از کشـتتان بیش از این است که برای گریز از زکوه پنهان کرده اید) و به سبب فرمانروائی بر آنها از روی سرکشی از آنان روی بر نگرداند (خود را از ایشان بی نیاز نداند) زیرا اینان در دین برادر و هم کیشند، و برای آماده

کردن و پیدایش حقوق یاوران هستند (ایشان زمین را آب داده کشت می نمایند و چهارپایان را تربیت و پرستاری می کنند تا این اموال گرد می شود و ما از آنها زکوه دریافت می نمائیم، بنابراین نباید ایشان را رنجاند). و تو را در این زکوه بهره ثابت و حقی آشکاری است، و شریک و انبازهائی داری از درویشان و ناتوانان نیازمند، و همانطور که ما حق تو را تمام می پردازیم تو (نیز) حقوق ایشان را تمام بپرداز، و اگر چنین نکنی (از حقوقشان بکاهی) در روز رستخیز تو از همه مردم بیشتر دشمن خواهی داشت، و بدا به حال کسی که دشمن او نزد خدا درویشان و تهی دستان و در یوزه گران و بینوایان رانده شده، و وام دار اینکه در غیر معصیت وام گرفته اند و مسافرین و رهگذران درمانده دور از مال و خانه و اهل بیت باشند!! و کسی که امانت (دستور الهی) را خوار دارد، و در خیانت چرا کند (بی باک باشد) و خود و دینش را از آن پاک نسازد در دنیا رسوائی را به خود واداشته و در آخرت خوارتر و رسواتر است، و بزرگترین خیانت و نادرستی خیانت به امت، و زشت ترین دغل، دغل با پیشوایان است (و هر که در حقوق بینوایان و مستمندان دست درازی کند هم به امت خیانت کرده و هم به امام و پیشوای خود دغل نموده

است(و درود بر آنکه شایسته درود است.

نامه ۰۲۷-به محمد بن ابوبکر

از عهـد و پیمانهای آن حضـرت علیه السـلام است به محمد ابن ابی بکر که خدا از او خشـنود بوده پاداشـش را بدهد (این مرد جلیـل القـدر، عظیم المنزله از خواص یـاران امام علیه السـلام بوده که در سال حجه الوداع سال دهم هجرت به دنیا آمـده و در سـال سـی و هشت هجری در زمان خلافت امیرالمومنین علیه السـلام در مصـر به قتل رسـیده، چنانکه شـمه ای از داسـتان او در شرح سـخن شـصت و هفتم نوشـته شـد) هنگامی که حکومت مصـر را به او واگزار فرموده و در این عهدنامه او را به عدالت و برابری بین مردم امر کرده پرهیزکـاری و سـختی مرگ و عـذاب رسـتخیز را یـادآوری نموده، و در آخر او را به مخالفت هوای نفس و مواظبت نماز اندرز میدهد: بالت را برای ایشان (اهل مصر) بخوابان (با همگان فروتن باش) و پهلویت را برایشان هموار دار (کاری کن که همه کس از رفتارت سود برد) و به آنان گشاده رو باش (با زیردستان ترشروئی مکن) و آنها را به نگریستن زیرچشـمی و خیره شـدن در رو یکنـواخت بـدار (مسـاوات و برابری را مراعـات کرده بیـن خرد و بزرگ تفـاوت مگـذار و ثروتمنـدان و بزرگـان را بر زیردسـتان و مسـتمندان امتیـاز نـداده بـا همه یکسـان بـاش) تـا بزرگان به ظلم و سـتم تو (دوری از درستکاری) به سودشان طمع ن

نمایند (نسـبت به زیردسـتان روا ندارند) و ناتوانان از عدل و درستکاری تو نومید نگردند، زیرا خدایتعالی، ای گروه بندگان او (در روز رسـتخیز) از کردار کوچك و بزرگ و آشـكار و پنهان شـما پرسـش می نماید، پس اگر عذاب کند (شما را به آتش بسوزانـد) شـما (از هر کس به خود) سـتمکارترید (چون معصـیت و نافرمانیتان سـبب آن گردیده) و اگر ببخشد بسـیار کریم و بزرگوار است.

و ای بندگان خدا بدانید، پرهیزکاران (سود) دنیای گذرنده و (سود) آخرت آینده را بردند، پس با اهل دنیا در (سود) دنیاشان شریک شونـد، و اهل دنیا در (سود) آخرت آنها شـریک نگشـتند، در دنیا در بهترین منزل جا گرفتنـد، و نیکوترین خوردنی را خوردند (چون دنیاپرسـتان برای سـکنی رنج نبرده و برای خوردن به سختی نیافتادند، به این جهت هر جا سکنی گرفتند بهترین جا و هر چه خوردند نیکوترین خوردنی بود) پس از دنیا بهره ای بردند که خوشـگذران بروند، و کامی گرفتند که گردنکشان گرفتند (از راه حلال دارائی و نعمت یافته به دسـتور خدا و رسول صرف و آخرت خود را آباد کردند، و کمال لذت و خوشی دنیـا را به دست آوردنـد) پس از دنیـا (به آخرت) رفتنـد با توشه ای که (آنان را به مقصـد) می رسانـد و با سوداگری که سود (نیکبختـی) دارد: بـه خوشـی پارسـائی دنیـا در دنیاشـان رسـیدند، و یقین داشـتند که فردا در آخرت در جـوار خداونـد هسـتند (رحمت حقتعالی به آنان می رسـد، به طوری) که خواسـتشان ناپـذیرفته نمی گردد، و بهره شان از خوشـی و آسایش کم نمی شـود، پس ای بنـدگان خـدا (از پرهیزکـاران پیروی نموده به دنیـای نـابود شـدنی دل نبندیـد، و) از مرگ و نزدیـک بودن آن بترسید، و ساز و برگ آن را آماد

ه دارید (کاری کنید که چون مرگ رسد دل واپس نباشـید) زیرا مرگ با امر بزرگ خطرناک می آید (برای نیکوکاران) خیر و نیکوئی می آورد که هرگز با آن بدی نیست، یا برای بدکرداران شر و بدی در بر دارد که هرگز با آن خوبی نمی باشد! پس چه کس نزدیکتر است به بهشت از کسـی که کار بهشت کند، و کی نزدیکتر است به دوزخ از آنکه کار دوزخ نماید؟ و شـما رانده های مرگ هستید، اگر بایستید شما را می گیرد، و اگر از آن بگریزید شما را می یابد چنانکه در قرآن کریم س ۴ ی ۷۸ می فرماید: اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشـیده یعنی هر جا بوده مرگ شما را دریابد اگر چه در قلعه ها و حصارهای بلند اسـتوار باشید(و مرگ از سایه شما به شما همراه تر است)آنی از شما جدا نشود(! مرگ به موهای پیشانی شما بسـته شده)از آن رهائی نمی یابید(و دنیا از پی شما پیچیده می شود)مانند بساطی است که پس از گذشتن شخص آن را می پیچند(پس)این همه به کار آخرت بی اعتنا نبوده(بترسید از آتشی که گودی و گرمی آن بی اندازه، و عذاب و گرفتاری آن تـازه اسـت چنـانکه در قرآن کریم س ۴ ی ۵۶ می فرمایـد: ان الـذین کفروا بایاتنـا سوت فصـلیهم نارا کلما نضـجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب،

ان الله کان عزیزا حکیما یعنی آنانکه به نشانه های ما پیغمبر اکرم و قرآن کریم نگرویـد به زودی آنان را در آتشـی اندازیم که چون پوسـتهاشان سوخته شود آنها را تبدیل به پوسـتهای دیگر نمائیم تا آنکه عذاب و بدبختی را بچشـند، به تحقیق خداوند به عـذاب ایشـان توانـا و دانا است(سـرائی است)دوزخ(که در آن رحمت و مهربانی نیست، و درخواست پـذیرفته نمی گردد، و غم و انـدوه برطرف نمی شود)چنـانکه در قرآن کریم س ۴۳ ی ۷۴ می فرمایـد: ان المجرمین فی عـذاب جهنم خالدون ی ۷۵ لا یفتر عنهم و هم فیه مبلسون ی ۷۶ و مـا ظلمناهم ولکن کانوا هم لظالمین ی ۷۷ و نـادوا یا مالک لیقض علینا ربک، قال انکم مـاکثون یعنی گناهکـاران در عـذاب و گرفتـاری دوزخ جاویدنـد، عـذاب از ایشـان سـست و کم نگرد و آنها در آن عـذاب و سختی از رحمت خـدا نومیدند، و ما با عذاب به آنها سـتم نکردیم ولکن آنان به خود سـتم کردند که در دنیا برخلاف دسـتور خـدا و رسول که موجب نیکبختی آخرت بود رفتار نمودند و زمامدار و نگهبان دوزخ را بخوانند که از پروردگار خودبخواه تا بر ما حکم فرمایـد ما را بمیرانـد تا از این عـذاب برهیم می گویـد شـما در اینجا خواهیـد مانـد نه می میرید و نه رهائی خواهید یافت و (اکنون) اگر توانائی دارید که هم خوف و ترستان از خدا بسیار و هم گمان و امیدتان به او نیک باشد بین ترس و امید را جمع کنید (حتما کاری کنید که هم بترسـید و هم امیداوار باشید، نه ترستان بیشتر و نه امیدتان برتر باشد) زیرا گمان نیک و امیـد بنـده به پروردگارش به مقدار ترس او است از پروردگارش، و نیک بین ترین مردم به خدا ترسـناکترین ایشان است از او (هر چند گمان بنده به خدا نیکوتر شود ترسـش بیشتر گشته برخلاف رضایش کاری انجام ندهد که مبادا از او برنجد، ابن ابی الحدید در این جا از امام چهارم علی ابن الحسـین علیه السـلام نقل می نماید که فرموده: اگر خدای عزوجل کتابی بفرستد که در آن ثبت باشـد که مردی را عـذاب می کنـد، گمـان دارم آن مرد من باشم، یا یک مرد را می آمرزد، امیـدوارم من باشم، و اگر به ناچـار مرا عـذاب خواهـد نمود بـاز هم کوشـش خود را خواهم افزود تـا مبادا چون به خود باز گردم نفسم مرا سـرزنش دهد).

و ای محمـد ابن ابی بکر بدان من تو را به بزرگترین لشگرهایم اهل مصـر فرمانروا گردانیم، پس سـزاواری که با نفس خویش مخالفت نموده از دین و کیشت دفاع کنی هر چند از روزگار برایت نمانده باشد مگر ساعتی، و خدا را به خشم نیاور با خشنود سـاختن یکی از آفریـده هـایش، زیرا عـوض آنچـه در غیر خـدا است در نزد او هست، و عـوض آنچه در خـدا است در غیر او نیست (اگر خدا راضـی باشد از دیگری چه بیم، و اگر او راضی نباشد از غیرش چه امید؟). نماز را در وقتی که برای آن تعیین گشـته به جا آور و از جهت بیکاری آن را پیش از وقت به جا نیاور، و به جهت کار داشتن آن را از وقتش مگذران، و بدان هر چیز از عملت پیرو نمـاز تو است اگر نماز را نیکو بجا آوری کارهای دیگر را نیکو کنی، و هر گاه آن را ضائع ساختی غیر آن را تباهتر گردانی.

و قسمتی از این عهدنامه است (در برحذر داشتن او و اهل مصر از منافقین و مردم دورو) (باید زبان و دل شما یکی بوده دورو نباشید، و از گمراه کنندگان پیروی ننمائید) زیرا پیشوای رستگاری (امام علیه السلام) و پیشوای تبهکاری (معاویه) و دوست پیغمبر و دشمن پیغمبر یکسان نیست (پس گول نخورده این هر دو پیشوا را به یک چشم ننگریسته مانند پیشوای گمراهی دوروئی را شعار خویش قرار ندهید. امام علیه السلام معاویه و مانند او را پیشوا خوانده، چنانکه خداوند نیز مانند او را پیشوایان ضلالت و گمراهی خوانده، در قرآن کریم س ۲۸ ی ۴۱ می فرماید: و جعلناهم ائمه یدعون الی النار، و یوم القیامه لاینصرون یعنی ما ایشان را از پیشوایان گمراهی گذاشتیم که مردم را به سوی آتش می خوانند، و روز رستخیز کسی ایشان را یاری نخواهد نمود از عذاب رهائی نمی دهد و ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: اینکه امام علیه السلام معاویه را دشمن پیغمبر صلی الله علیه و آله دانسته، منظور دشمنی او در روزهای جنگ با قریش نبوده، بلکه مقصود آن است که معاویه اکنون هم دشمن پیغمبر است

به دلیل فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: وعدوك عدوی، وعدوی عدوالله یعنی دشمن و تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خدا است و رسول خدا صلی الله علیه و آله- به من فرمود: من بر امتم از مومن و مشرك نمی ترسم: زیرا مومن را خدا به سبب ایمانش (از گمراه کردن) باز می دارد (پس از او بر مسلمانان زیانی نیست) و مشرك را خدا به سبب شرکش (که مسمانان گوش به سخنش نداده پیرویش نمی نمایند) ذلیل و خوار می گرداند، ولکن من بر شما می ترسم از هر دوروئی در دل و دانای به زبان (آنکه دوروئی را در دل پنهان کرده احکام شریعت را به زبان می آورد:) می گوید آنچه را که شما می پسندید، و به جا می آورد آنچه را که ناشایسته میدانید (آری باید از منافق و دورو ترسید، و دفعش را از خدا خواست، چنانکه امام علیه السلام در خطبه یکصد و هشتاد و پنجم روش آن را شرح داده.

نامه ۰۲۸-در پاسخ معاویه

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است در پاسـخ نـامه معـاویه (که در آن دعاوی نادرست و سـخنان بیهوده او را گوشـزد نموده، و پیروان خود را به حقـائقی که در مقـام احتجاج اهمیتی به سـزا دارد و متوجه ساخته، از این رو سیدرضـی علیه الرحمه فرموده: و آن از نیکو نـامه هـا است بـا اینکه هر نـامه و هر سـخنی از آن بزرگوار در جـای خود در منتهی درجه نیکوئی است. پس از سـتایش خدای یکتا و درود بر حضـرت مصـطفی، نامه ات به من رسـید که در آن برگزیدن خدا محمد صلی الله علیه و آله را برای دین خود، و توانـا سـاختن آن بزرگوار را به یـاری اصـحاب و همراهانش که به آنها توانائی داده بود یادآوری می نمـائی، پس روزگـار بر مـا از تو امر شـگفتی را پنهـان داشـته بود چون که تو آغـاز کرده ای که ما را به خیر و نیکوئی خـدای تعـالی که در نزد ما است و به نعمت و بخششـی که به ما درباره پیغمبرمان داده آگاه سازی، در این کار توماننـد کسـی هستی که خرمـا به سوی هجر بار کرد، یاماننـد کسـی که آموزنـده خود را به مسابقه در تیرانـدازی می خوانـد ابن میثم رحمه الله در اینجا فرموده: هجر نام شـهری است در بحرین که در آنجا نخلسـتان بسیار و خرما فراوان است و اصل مثل کناقل التمر الی هجر یعنی مان

ند کسـی که خرما به شـهر هجر بار کرده آن است که مردی از هجر مالی به شهر بصره برد که فروخته از آنچه به جای آن می خرد سود به دست آورد، در بصره چیزی کسادتر از خرما نیافت، خرما خرید و به شهر هجر بار کرد و آنها را در خانه

نگاهداشته منتظر شد که نرخ آن بالا رود، ولی پی در پی نرخ پائین آمد تا همه خرماها تباه گشته از بین رفت، پس این مثل زده شد برای کسی که چیزی را به سوی معدن و کان آن ببرد، و جمله کداعی مسدده الی النضال یعنی مانند کسی هستی که آموزنده خود را به مسابقه در تیراندازی بخواند، مثلی است برای کسی که شخصی را به چیزی آگهی می دهد که آن شخص به آن چیز از او داناتر است و گمان کردی که بهترین مردم در اسلام فلان و فلان ابوبکر و عمر است، پس چیزی (آنان) را یادآوری نمودی (ستایش کردی) که اگر درست باشد تو را از آن بهره ای نیست، و اگر نادرست باشد زیان و ننگی به تو ندارد، و چه کار است تو را با برتر و کهتر و با زبردست و زیردست، و چه کار است آزادشدگان (ابوسفیان) و پسرانشان (معاویه) را با تشخیص بین کسانی که در آغاز از مکه به مدینه هجرت نمودند، و تعیین مرتبه ها و شناساندن طبقاتشان؟ (تو که آزاد شده هستی و هنوز هم به حقیقت دین و ایمان

نرسیده ای چه دانی فاضل و زبردست کیست و مفضول و زیردست کدام است(چه دور است)این سخنان از تو!(آواز داد تیری که از تیرهای قمار نبود، و آغاز کرد حکم کردن درباره خلافت و امامت را کسی که روا نیست مگر پیروی از آنکه شایسته خلافت است جمله لقد حن قدح لیس منها یعنی آواز داد تیری که از تیرهای قمار نبود از آنجا مثل شد که عرب تیرهای قمار را زیر بساطی می نهاد و برهم می زد تا آواز دهد، و گاه بود که از آواز دانسته می شد که تیری در بین آنها بیگانه است) ای انسان آیا با لنگی خود نمی ایستی، و کوتاهی دستت را نمی شناسی، و عقب نمی روی در جائیکه تو را قضاء و قدر عقب خواسته؟! (چرا پا از گلیم خویش بیرون نهاده با عار و ننگ سر به زیر نمی افکنی) پس زیان شکست یافتن شکست خورده و سود فیروزی و فیروزمند بر تو نیست، و تو بسیار در بیابان گمراهی رونده و از راه راست پا بیرون نهاده ای، نه به جهت آگهی دادن به تو (و خودستائی) بلکه برای نعمت خدا (که به من عطاء فرموده) می گویم: آیا نمی بینی (نمی دانی) گروهی از مهاجرین و انصار در راه خدا کشته شدند، و همه را شرافت و بزرگواری است تا اینکه شهید ما (حمزه ابن عبدالمطلب در جنگ احد) کشته گردید، گفته شد

(درباره او حضرت پیغمبر فرمود(: سیدالشهداء یعنی آقا و مهتر کشتگان در راه خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام نماز خواندن بر او، او را به گفتن هفتاد الله اکبر تخصیص داد؟)زیرا بعد از اتمام نماز گروه دیگری از فرشتگان حاضر می شدند پیغمبر اکرم هم دوباره با ایشان بر او نماز می خواند، و این از خصائص حضرت حمزه رضی الله عنه است(و آیا نمی بینی)آگاه نیستی(که گروهی)از یاران پیغمبر اکرم(دستهاشان در راه خدا جدا شده و همه را فضل و بزرگواری است تا اینکه یکی از ما)جعفر ابن ابیطالب(را پیش آمد آنچه یکی از ایشان را پیش آمده بود)در جنگ موته دستهایش جدا گردید، و(گفته شد)پیغمبر نامید او را به(الطیار فی الجنه و ذوالجناحین یعنی او است پرواز کننده در بهشت که دارای دو بال می باشد؟ و اگر خد امر دراز ستودن خود نهی نفرموده بود گوینده)امام علیه السلام(فضائل و بزرگواریهای بیشماری را یادآوری می کرد که دلهای مومنین با آنها آشنا بوده گوشهای شنوندگان رد نکند، پس دور کن از خود کسی را که شکار او را از راه برگردانیده است)جمله فدع عنک من مالت به المریه مثلی است درباره کسی که از راه راست بیرون رفته به بیراهه می رود، خلاصه از کسانی که ب

ه طمع صید دنیا از راه حق

پا بیرون نهاده اند مانند عمرو ابن عاص پیروی مکن و به سخنانش گوش مده(که ما تربیت یافته پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته ما هستند)خداوند ما را برگزیده و مردم را به پیروی و دوستی ما امر فرموده، و این نعمت بزرگ را به ما عطاء فرموده که بین ما و او واسطه ای نیست، و بین مردم و خداوند، واسطه هستیم(شرف کهن و بزرگی دیرین ما را با خویشاوندان تو منع نکرد از اینکه شما را با خود خلط نموده بیامیختیم، و از شما زن گرفتیم، و به شما زن دادیم چنانکه اقران و مانند آن انجام می دهند، در حالتی که شما در آن پایه نبودید! و از کجا چنین شایستگی دارید؟ در حالتیکه پیغمبر از ما است و تکذیب کننده)ابوجهل(از شما است که)از همه مردم با رسول خدا- صلی الله علیه و آله بیشتر دشمنی کرد و در جنگ بدر کافر کشته شد(و از ما است اسدالله)شیر خدا، مقصود خود آن حضرت یا عموی بزرگوارش حمزه سیدالشهداء است(و از شما است اسدالاحلاف)شیر سوگندها، که منظور اسد ابن عبدالغری است که با بنی عبدمناف و بنی زهره و بنی اسد و تیم و بنی حارث ابن فهر بر جنگ بنی قصی هم سوگند شدند تا آنچه از ریاست کعبه معظمه در دست بنی عبدالدار است باز گیرند، و پیش از زد و خورد عهد شکسته و پراکنده شدند،

و گفته انـد: اسد الاحلاف عتبه ابن ربیعه جد مادری معاویه است، و گفته اند اسد الاحلاف ابوسـفیان است که در غزوه خندق احزاب را گرد آورد و آنـان را بر کشـتن پیغمبر صـلی الله علیه و آله سوگنـد دارد و از مـا است دو سـرور جوانـان اهل بهشـت رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هما سیداشـباب اهل الجنه یعنی حسن و حسـین دو سـرور اهل بهشت هسـتند(و از شـما است کودکـان اهل آتش)مراد فرزنـدان قبه ابن ابی معیط هسـتند که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله- در پاسـخ من للطبیه او یعنی کیست برای کودکـان فرمود: لـک و لهم النار یعنی برای تو و ایشان آتش است، یا مراد فرزنـدان مروان ابن حکم هسـتند که بر اثر کفرشـان اهـل آتش شدنـد(و از مـا است بهترین زنان جهانها)فاطمه سـلام الله علیها(و از شـما است هیزم شـکن)ام جمیل خواهر ابوسـفیان که بر اثر بسیاری دشمنی با پیغمبر اکرم شب خار و خاشاک به دوش گرفته در رهگذر آن حضرت می ریخـت، و خداونـد دربـاره او و شـوهرش ابی لهب در قرآن کریم س ۱۱۱ ی ۳ فرموده: سیصـلی نـارا ذات لهب ی ۴ و امراته حماله الحطب یعنی زود باشد که ابولهب در آتشی شعله ور در افتد و زن او که هیزم کش است، خلاصه اینها

اندکی است در بسیاری از نیکوئیها که به سود ما است، و بدیها که به زیان شما است.

پس اسلام ما آن است که شنیده شد (پیش افتادن و خدمات ما در اسلام بر هر کس هویدا است) و جاهلیت ما (شرف و بزرگواری، قبل از اسلام هم) انکار نمی شود، و کتاب خدا (قرآن کریم) برای ما گرد آورد آنچه را که از ما پراکنده گشت (سزاواری ما را به خلافت و امامت گویا است) و آن گفتار خداوند سبحان است: (در قرآن کریم س ۸ ی ۷۵ و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی) در کتاب خدا (حکم و فرمان او) بعضی از خویشان به بعض دیگر سزاوارترند (و چون تردیدی نیست که اولوالارحام پیغمبر و من و فرزندانم هستم و کسی که به اولوالارحام بودن تخصیص داده شده البته به قیام مقام او سزاوارتر است) و گفتار خداوند تعالی است: (در قرآن کریم س ۳ ی ۶۸ ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین امنوا، والله ولی المومنین یعنی) سزاوارترین مردم با ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نمودند و این پیغمبر صلی الله علیه و آله و کسانیکه ایمان آوردند، و خدا یار مومنین و گروندگان است، پس ما یکبار به سبب خویشی و نزدیکی (با پیغمبر اکرم به امامت و خلافت از دیگران) سزاوارتریم، و بار دیگر به سبب طاعت و پیروی نمودن (از آن حضرت، و اینکه امام عل

یه السلام به آیه اولوالارحام اکتفاء ننموده برای آن است که بسا خویشاوندان نزدیک در دین بیگانه و در آئین از هم دور هستند، چنانکه در قرآن کریم درباره پسر حضرت نوح علیه السلام س ۱۱ ی ۴۶ می فرماید: انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح یعنی فرزندت از اهل تو نیست، زیرا او کردار ناشایسته است. و جائیکه قرب صوری و معنوی یعنی خویشاوندی و طاعت و پیروی با هم گرد آید تردیدی در اولویت باقی نمی ماند، و هویدا است که امام علیه السلام و اهل بیت او از جهت قرابت و از

جهت طاعت به مقام خلافت و امامت سزاوارند و کسی را حق پیش افتادن از ایشان نیست(و چون مهاجرین بر انصار در روز سقیفه)بنی ساعده که در شرح سخن شصت و ششم گذشت(خویشی با رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای خلافت خود حجت و دلیل آوردند، بر ایشان فیروزی یافتند، پس اگر فیروزی یافتن)به دست آوردن خلافت(به قرابت و خویشی با رسول خدا متحقق گردد)و امامت از این راه ثابت شود(حق)خلافت(ما را است نه شما را)زیرا ما به آن بزرگوار نزدیکتریم(و اگر فیروزی به غیر از قرابت و خویشی متحقق شود)خویشاوندی حجت و دلیل نباشد(انصار بر دعوی خویش باقی اند)حجت مهاجرین بر ایشان تمام نبوده و اجماع متحقق نگشته است در صورتی که حجت و دلیلشان بر آنان تمام بوده ولی با قید متابعت و پیروی، پس همان حجت اولویت امام علیه السلام را اثبات کند(. و گمان کردی که من بر همه خلفاء)ابوبکر و عمر و عثمان(رشک بردم، و بر همه آنها ستم نمودم! پس اگر همان گمان تو درست باشد بازخواست آن بر تو نیست تا پیش تو عذرخواهی شود)چون ربطی به تو ندارد، چنانکه ابی ذویب شاعر گفته: و عیر الواشون انی احبها(و تلك شكاه ظاهر عنك عارها یعنی)بدگویان معشوقه ام را سرزنش می کنند که من دوستش می دارم(و آن گناهی است که ننگ آن)ای معشوقه(از تو دور است. و گفتی: مرا مانند شتری که چوب در بینیش کرده می کشند)برای بیعت با خلفاء(کشیدند تا بیعت نمایم، به خدا سوگند خواسته ای نکوهش نمائی ستایش نموده ای، و خواسته ای رسوا سازی رسوا شدی)زیرا از این گفتار مظلومیت مرا هویدا ساختی، چون اقرار کردی که من به ظلم و ستم و اکراه و اجبار بیعت نمودم اجماعی که از روی ظلم و ستم متحقق شود درست نبوده منکر آن را حق خواهد بود، پس خلفاء را سرزنش نموده با خودت رسوا ساختی و بر مسلمان تا در دینش شک و در یقین و باورش تردید نباشد نقص و عیبی نیست که مظلوم و ستمکش واقع شود، و قصد از ب

یان این حجت و دلیل من که برای اثبات خلافتم اشاره کردم به غیر تو (خلفائیکه ادعای تحقق اجماع نمودند) می باشد، ولی از آن جهت و دلیل به مقدار آنچه آن پیش آمد اظهار داشتم (تا تو به گمراهی خویش پی ببری).

پس یادآوری است آنچه بین من و عثمان روی داده (مرا ستمگر خواندی که او را یاری نکردم) پس با خویشی (نزدیک) که با او داری (چون جد دوم معاویه و عثمان امیه ابن عبدشمس بوده به این ترتیب معاویه ابن ابی سفیان ابن حرب ابن امیه، و عثمان ابن عفان ابن ابی العاص ابن امیه) تو را باید از این گفتار پاسخ دادن، پس بگو: من و تو کدام یک بیشتر با او دشمنی کردیم، و به کشته شدن او راهنما گردیدیم؟ آیا کسی که خواست او را یاری کند نگذاشت و خواهش خودداری نمودن کرد؟ یا کسی که از او یاری خواست و او از یاریش دریغ نمود و (اسباب) مرگ (کشته شدن) را به سوی او کشاند تا اینکه قضاء و قدرش (حکم الهی) به او روآورد (کشته شد)؟! گفته اند: حضرت خواست بی عثمان و مردم آتشی داده فتنه و آشوب را بخوابانند، عثمان از اعتمادی که به یاری معاویه داشت راضی نشد و درخواست کناره گیری حضرت را نمود، و کس نزد معاویه فرستاده با شتاب او را به یاری خواست، معاویه درنگ بسیاری نمود، و چون از شام بیرون آمد بسیار آهسته راه را طی می کرد تا از کشته شدن عثمان آگهی یافته به شام بازگشت و از استقلال و حکومت دم زد، لذا امام علیه السلام درباره دلسوزی برخلاف واقع او برای عثمان می فرماید: سوگند به خدا چنین نیست

(تو منافق و دوروئی، زیرا به او ستم نمودی و اکنون خود را دلسوز می نمایانی، و خداوند در قرآن کریم س ۳۳ ی ۱۸ درباره مانندان تو فرموده: قد یعلم الله المعوقین منکم و القائلین لاخوانهم هلم الینا و لایاتون الباس الا قلیلا یعنی خدا به حال آن مردم منافق و دوروی شما که مسلمانها را از جنگ باز می دارند، و به برادران)پیروان(خود می گویند به جانب ما بیائید آگاه است، و آنان جز زمانی اندک)آن هم به نفاق و خودنمائی(به جنگ حاضر نمی شوند. و این گفتار من دلیل بر آن نیست که عذر خواسته باشم از اینکه به عثمان بر اثر بدعتهائی که از او آشکار می شد عیب جوئی می نمودم، و اگر ارشاد و راهنمائی من نسبت به او)می پنداری که(گناه بود، پس رب ملوم الاذنب له یعنی بسا سرزنش شده است که گناهی ندارد، و قد یستفید الظنه المتضح)که مصراع اول آن این است: و کم سقت فی اثارکم من نصیحه(یعنی)چه بسیار نصیحت و اندرز که به شما گوشزد نمودم(و گاه باشد که کسی که بسیار پند دهد)به ازاء پند و اندرز(تهمت و بدگمانی بدست آرد)و این مصراع مثلی است برای کسی که کوشش در اندرز دادن می نماید به حدیکه متهم می شود به اینکه شاید منظور بد دارد(و)در قرآن کریم س ۱۱ ی ۸۸ درباره گفتار حضرت شعیب به قوم خود می فرماید: ان ارید الا الاصلاح مااستطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب یعنی(نمی خواهم مگر اصلاح آنچه توانائی دارم، نیست موفق شدنم)در اصلاح امور(مگر به کمک و یاری خدا، به او توکل و اعتماد می نمایم و باز گشتم به سوی او است.

و (مرا از جنگ ترساندی، و) گفتی برای من و یاران و هوادارانم نیست نزد تو مگر شمشیر! پس خنداندی بعد از گریه کردن (کسی که این سخن از تو بشنود پس از گریان بودن برای تصرف تو در دین اسلام می خندد، خلاصه این سخن ژاژ تو مرا بشگفت آورده خنداند، زیرا) کجا یافتی فرزندان عبدالمطلب از دشمنان باز ایستاده از شمشیرها بترسند لبث قلیلا یلحق الهیجا حمل (لاباس بالموت اذا الموت نزل) یعنی اندکی درنگ کن تا حمل (ابن بدر مردی از قبیله قشیر ابن کعب ابن ربیعه) برسد (باکی نیست به مرگ هنگامی که مرگ روآورد. گفته اند: در جاهلیت شترهای حمل را به یغما بردند، او رفته و آنها را بازگرداند، و این شعر را سرود، و آن مثل شد برای هنگام تهدید به جنگ) پس زود باشد تو را بطلبد کسی که او را می طلبی (و با او لاف زده سخن گزاف گفتی) و به تو نزدیک گردد آنچه دور می پنداری، و من شتابنده ام به سوی تو در بین لشگر بسیار از مهاجرین و انصار و پیروانیکه به نیکوئی پیرونده اند که بسیار است جمعیت ایشان، پراکنده است گرد و غبارشان، در بر کرده اند پیراهن مرگ را، بهترین دیدارهای ایشان دیدار پروردگارشان است، و آنان را فرزندان کسانی که در جنگ بدر حاضر بودند و

شمشیرهای بنی هاشم همراه است که تو خود می شناسی تیزهای آن شمشیرها را که به کار رفت در برادرت (حنظله ابن ابی سفیان) و دائیت (ولید ابن عتبه) وجدت (عتبه ابن ربیعه پدر هند مادر معاویه که هر سه در جنگ بدر کشته شدند) و خویشانت (در قرآن کریم س ۱۱ ی ۸۳ درباره قوم لوط می فرماید: و ما هی من الظالمین ببعید یعنی) و آن عذاب و سختی از ستمکاران دور نخواهد بود (شایسته است ستمکاران به چنین سختیها گرفتار باشند.)

نامه ۰۲۹-به مردم بصره

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به اهل بصره (که آنان را امیدوار ساخته که از کردار زشتشان گذشته، و از سر باز زدن بیمشان داده): و (بر اثر پیروی گمراهان) از پراکندگی ریسمان (شکستن عهد و پیمان) و دشمنی و مخالفتتان (کارهای ناشایسته) بود آنچه که از آن نادان نبودید، پس از گناهکار شما گذشتم، و شمشیر از گریخته شما برداشتم، و روآورنده (بازگشت کننده) شما را پذیرفتم، ولی از این پس اگر تباهکاریها و اندیشه های نادرست برخلاف حق شما را به سوی دشمنی و مخالفت با من راند، آگاه باشید منم که اسبان خود را نزدیک آورده پالان بر شتر سواری خویش می نهم، و اگر مرا به آمدن به سوی خودتان ناچار سازید با شما چنان کارزاری برپا نمایم که جنگ جمل پیش آن مانند لیسیدن لیسنده باشد (ته دیگ را) با وجود اینکه آگاهم بر فضیلت و بزرگی آن که از شما پیروی کرده، و حق آنکه (شما را به مخالفت نکردن با من) پند داده، در حالی که از تهمت زده شده به بی گناه و از پیمان شکن به وفاء کننده تجاوز نمی کنم (هنگام جنگ حق و باطل را مخلوط نکرده، بلکه میدانم چه کسی را باید کشت و چه کسی را رها نمود، و کدام یک را به کیفر رساند و که را پاداش داد).

نامه ۰۳۰--به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (که در آن او را اندرز داده و از عذاب و بدبختی انجام کار ترسانیده): پس از خدا بترس درباره آنچه (نعمتهائی) که نزد تو است، و بنگر در حقی (اطاعت و پیروی و سپاسگزاری) که بر تو دارد، و برگرد به شناسائی آنچه که به جهل و نادانی آن معذور نیستی (امام زمان خویش را پیروی کن) زیرا برای اطاعت و پیروی (از خدا که اساس آن به شناسائی امام زمان است) نشانه های آشکار و راههای روشن و جاده های راست و هویدا و پایانی است (بهشت) که آرزو می شود، زیرکان در آن وارد می شوند، و سفلگان از آن سرباز می زنند (برخلاف دستور خدا و رسول کارهای ناشایسته ای بجا می آورند که به آن نمی رسند) هر که از آن راه پرت شود از راه حق بیرون رفته و ندانسته پا در بیابان گمراهی نهاده، و خدا نعمتش را از او تغییر داده (گرفته) و عذاب و سختیش را به او دارد، پس خود را بپا و بر نفس خویش بترس (طبق دستور و خواهش او رفتار مکن) که خدا راه (سعادت و نیکبختی) را بر تو آشکار فرموده، و تا آنجا که کارهایت به تو انجام یافته اسب سواری خود را به منتهای زیانکاری و جای کفر و نادانی (دوزخ) راندی، و نفس تو (که از خواهش او پیر

وی کردی(تو را به شر و بدی)مخالفت با امام زمان خود(وادار ساخت، و در گمراهی)بدبختی همیشگی(افکند، و در تباهکاریها)معصیت خدا و رسول(وارد ساخت، و راهها)ی هدایت و رستگاری(را بر تو دشوار نمود)زیرا انسانی که پیرو نفس باشد نفس راههای سعادت و نیکبختی را دشوار می نماید که شخص از راههای ضلالت و گمراهی پا بیرون نهند(.

نامه ۰۳۱–به حضرت مجتبی

از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است که پس از مراجعت از صفین در حاضرین (موضعی در نواحی صفین) برای حسن ابن علی- علیهماالسلام- نوشته و در اندرزهای بسیاری که داده راههای سعادت و نیکبختی را نشان داده است، و روی سخن امام علیه السلام در این وصیت نامه با افراد بشر است نه خصوص امام حسن علیه السلام تا گفته شود: بعضی کلمات این وصیت نامه مانند عبدالدنیا و تاجر الغرور با شان امام و مقام عصمت مناسبت ندارد، پس ناچار بایستی درصدد تاویل برآمد یعنی از معنی ظاهر این کلمات چشم پوشید و به معنی که در ظاهر مستفاد نیست متوجه گردید، در صورتی که اگر روی سخن با افراد بشر باشد به تاویل نیاز نداریم، زیرا خاندان عصمت و طهارت را اگر چه خداوند از هر عیب و نقصی دور و آراسته قرار داده، ولی ایشان هم به دستور حقتعالی خود را نستوده در ظاهر خویشتن را مانند دیگران می نمایانند، و با وجود این شارح بحرانی رحمه الله از ابوجعفر ابن بابویه قمی علیه الرحمه روایت کند که امام علیه السلام این وصیت را برای فرزند خود محمد ابن حنفیه نوشت(:)این وصیت نامه(از پدری که نزدیک به نیستی و مرگ است، به)گذشت و سختیهای(زمان اعتراف کننده، پشت کرده به عمر و زندگی (زیرا سن مبارک آن حضرت از شصت تجاوز کرده بود و شصت نصف عمر طبیعی است و چون کمتر کسی عمر طبیعی را دریابد، و اگر هم به عمر طبیعی برسد پس بعد از شصت سال هر چه بماند کمتر از گذشته است، بنابراین بعد از شصت سال شخص به عمر پشت کرده) تسلیم به (گرفتاریهای) روزگار، بدبین به دنیا، ساکن در خانه های مردگان، کوچ کننده از آنها فردا (روز مرگ نزدیک) به فرزند آرزو کننده آنچه (هدایت و راهنمائی مردم که) در نمی یابد، رونده به راه نابودشدگان مرده ها هدف بیماریها (ی گوناگون) و در گرو روزگار، و آماجگاه مصیبتها و اندوهها، و بنده دنیا (گرفتار رفتار ناهنجار آن) و سودا کننده (سعادت و نیکبختی خوبان و شقاوت و بدبختی بد کرداران) سرای خدعه و فریب و وام دار نابودیها (بیماریها پیشامدهای مرگ آور که مانند بستانکار تا وام خود را از بدهکار نگیرد دست بر ندارد) و گرفتار مرگ (که رهائی از آن ممکن نیست) و هم سوگند رنجها، و همنشین اندوهها (زیرا چون شخص از رنج و اندوه جدا نمی شود مانند آن است که با آنها هم سوگند و همنشین است) و نشانه آفتها و دردها، و به خاک افتاده خواهشها، و جانشین مردگان (که به آنان خواهد پیوست).

پس از این، در آنچه دانستم از پشت کردن دنیا از من، و سرکشی روزگار بر من، و روآوردن آخرت به من، چیزی است که مرا از یاد غیر و کوشش به آنچه پی من است (از خانه و دارائی و فرزند) باز می دارد (زیرا در چنین هنگام سزاوار نیست که از کسی یاد کرده یا غم چیزی خورم، بلکه بایستی درصدد فضائلی که موجب سعادت و نیکبختی است باشم) ولی چون اندوه من نه اندوههای مردم به من منحصر گردید (هر گاه جز کار خود و هر اندوه جز اندوه خود را از یاد بردم) پس اندیشه ام مرا درست پنداشته از آرزو و خواهش نفس بازداشت، و حقیقت کار من (کوچ از دنیا) را آشکار ساخت، پس وادار نمود مرا به کوشش و تلاشی که در آن بازیچه نیست، و به راستی که آمیخته به دروغ نمی باشد (خلاصه چون دیدم دنیا به من پشت کرده و بایستی آماده سفر آخرت شوم، به هر اندیشه ای جز اندیشه کار خود را دور ساختم، ولی از آنجا که) تو را جزئی از خود یافتم (چون فرزند پاره ای از شخص است) بلکه تمام خود یافتم (چون جای او گرفته نامش را باقی دارد) به طوری که اگر چیزی به تو رو آورد مانند آن است که به من روآورده است، و اگر مرگ تو را دریابد مانند آن است که را دریافته (خلاصه اندیشه ام در کار تو مانند اندیشه در کار خویش است(و در اندوه افکند مرا کار تو به طوری که کار خودم مرا در اندوه می افکند، پس)به این جهت(این نامه را برای تو نوشتم در حالی که به آن پشت قوی کرد)وصیت نامه ای که اگر به آن عمل نمائی خاطرم آسوده باشد(اگر باقی باشم برای تو یا بمیرم.

پس ای پسرک من تو را وصیت و سفارش می کنم به پرهیزکاری و ترس از خدا، و به ملازمت امر و فرمان او، و به آباد داشتن دل خود به یاد او (زیرا یاد خدا کمال نفس است، چنانکه ساختمان کمال خانه است) و به چنگ زدن به ریسمان (طاعت و پیروی) او، و کدام سبب و رشته ای از سبب و رسته بین تو و خدا استوارتر می باشد اگر به آن دست اندازی؟!

دلت را به موعظه و انـدرز (علم و حکمت و یاد آخرت) زنده دار، و به زهد و پارسائی (دل نبسـتن به دنیا) بمیران، و به یقین و بـاور ایمـان به خـدا و رسول توانـائی ده، و به حکمت (دانسـتن احکـام الهی) روشن نمـا، و به یـادآوری از مرگ ذلیل و خوار گردان (پیرو هوا نباش) و به اقرار به فناء و نیست شدن (دنیا) وادار (تا نپندارد که سرای جاوید است) و به بدیها و دردهای دنیا بینا کن (تا به آن اعتماد ننماید) و به هجوم آوردن روزگار (پیش آمدهای ناگوار) و زشت گردی شـبها و روزها (ناهمواری و نگشـتن آنها بر خواهش و آرزوی شـخص) بترسان، و به اخبار گذشتگان (چگونگی سرگذشتشان) آشنا کرده و به یادش آور آنچه به پیش از تو از پیشینیان رسیده است، و در سراها و بازمانده ها و نشانه های ایشان گردش کن، پس ببین چه کردند، و از چه جائی انتقال یافتند، و کجا فرود آمده جا گرفتند، خواهی یافت ایشان را از دوسـتان جدا شده و در سرای تنهائی فرود آمده انـد، و چنـانست که تو در انـدک زمـانی یکی از آنـان خواهی بود، پس منزل و آرامگـاه خود را به سـبب کردارهـای شایسـته درست کن، و آخرتت را به دنیـای خویش مفروش، و در چیزیکه نمی دانی سـخن مگو، و در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن، و از

رفتن راهی خودداری کن که از گمراهی آن بترسی، زیرا خودداری در هنگـام سـر گردانی گمراهی بهـتر است از انجـام دادن کارهای ترسـناک، و به نیکو کاری امر کن تا اهل آن گروی، و به دست و زبانت ناپسـندیده را نهی نما، و به تلاش و کوشـش خودت جدائی کن از آنکه آن را به جا آورد، و در راه خدا (با دشمنان دین و نفس اماره) جهاد کن جهادیکه شایسته او است (تا جائی که توانائی داری از جهاد خودداری نما) و در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده باک نداشته باش (در امر به معروف و نهی از منکر و سائر احکام الهی سـرزنش کسـی مانع انجام وظیفه ات نگردد) و برای (یاری) حق هر جا و به هر سـختی باشد اقـدام کن (از هیچگـونه پیشامـدی رو بر نگردان) و در دین کسب دانش نمـا (احکـام آن را بیـاموز) و خـود را به شـکیبائی بر نامطلوب عادت ده، و نیکو خوئی است شـکیبا بودن در راه حق، و در همه کارها نفس خود را به خـدای خویش واگـذار، زیرا تو (در این صورت) آن را وامی گـذاری در پناهگاهی که نگاهدارنده و جلوگیری که توانا است، و در درخواست نمودن فقط از پروردگارت بخواه (به غیر آور و نیاور) زیرا بخشـیدن و نومیـد ساختن به دست او است، و (در هر کار از خـدا) طلب خیر و نیکوئی بسـیار کن، و در وصـیت و سـفارش من فهم و انـدیشه به کـار بر، و از آن رو بر مگردان، زیرا نیکوترین گفتار سـخنی است که سود دهد (شـنونده آن را به کار برد، نه آنکه بشنود و رفتار ننماید) و بدان نیکوئی نیست در دانائی که (به صاحبش) سود ندهد، و سود برده نمی شود از علمی که آموختن آن شایسته نیست (مانند سحر و جادو و علومی که برخلاف دستور دین و مذهب است).

ای پسـرک من، چون خود را پیر و سالخورده یـافتم، و دیـدم ناتوانی و سـستی من در افزایش است، به وصـیت نمودن خویش برای تو شـتافتم، و در آن فضـائلی آوردم پیش از آنکه مرگ مرا دریابـد و هنوز آنچه در خاطر دارم به تو نرسانـده باشم یا در انـدیشه ام کوتـاهی بیـایم چنانکه در تنم کاستی یافته ام یا پیش افتـد از من به تو بعضـی از خواهشـهای نفس، یا آشوبهای دنیا وصیت کردم پیش از آنکه پیروی از خواهش نفس و دل بستن به دنیا بر تو مسلط شود، مبادا نصیحت و اندرزهای مرا نپذیری(پس ماننـد شـتر سـرکش گردی، و دل جـوان همچـون زمیـن خـالی است:)که تخم در آن نپاشـیده باشـند(هر تخم که در آن افشانـده شـود بپـذیرد)و آن را برویانـد(پس بـه ادب نمـودن تـو پرداختـم)آداب دین و حکمتهـا و دانائیهـا و عبرتهـا را به تو یـادآوری نمودم(پیش از آنکه دلت)بر اثر دوستی دنیـا(سـخت گردد، و عقل و خردت)به کارهای بیهوده(گرفتار شود تا با انـدیشه تمام خود در کار)خویش(رو آوری به آنچه بی نیاز گردانیـده اند تو را آزمایش کنندگان از طلب و آزمایش آن، تا از رنـج آزمایش بی نیاز شده و از به کار بردن آن معاف گردی، پس از ادب)بی رنج(به تو رسـید آنچه را ما)با رنج بسـیار(به آن رسیدیم، و برای ت

و آشـکار است آنچه بر مـا تاریک (پنهان) بود (خلاصه آنچه ما در طلب آن رنـج بردیم نزد تو به رایگان آمـده. باز یادآوری می شود که این سـخنان با مقام امامت و عصـمت منافات ندارد، زیرا به طور قطع و یقین امام علیه السلام خود و فرزندش را در اینجا به جای دیگران گذاشته، و با این فرمایشها هر پدر و فرزندی را سرمشق داده است.

ای پسـرک من و اگر چه من عمر (دراز) نکردم (ماننـد) عمر کسانی که پیش از من بودند ولی در کارهای ایشان نگریسـته در اخبارشان اندیشه نموده در باز مانده هاشان سـیر کردم چنانکه مانند یکی از آنان گردیدم، بلکه به سـبب آنچه از کارهای آنها به من رسـید چنان شد که من با اول تا آخرشان زندگی کرده ام، پس پاکیزگی و خوبی کردار آنها را از تیرگی و بدی و سود آن را از زیـانش پی بردم، و از هر کـاری برای تو پـاکیزه آن را برگزیـدم، و پسـندیده آن را خواسـتم، و نـامعلوم آن را (آنچه سبب گردانی است) از تو دور داشـتم، و چنـان صـلاح دیـدم هنگـامی که مرا کـار تو وادار ساخت آنچه پـدر مهربان را وا می دارد، و آنچه را ادب و تربیت تو به آن تصـمیم گرفتم- که تو را ادب و تربیت نمایم و حال آنکه تو رو آورنـده ای به زندگی و تازه روزگار را دریافته ای (جوان و نو رسـیده ای) و دارای نیت پاک و نفس پاکیزه هستی، و آغاز کنم یاد دادن کتاب خدا و تاویل آن و راههای (حقیقت) اسلام و احکام و حلال و حرام آن را به تو، در حالی که برای آموزش تو از کتاب خدا به غیر آن نمی پردازم، پس از آن ترسیدم که بر تو اشتباه شود آنچه مردم از روی خواهشها و اندیشه هاشان در آن اختلاف کرده اند مانن

د آنچه (عقائد و احکامی که) بر آنان اشـتباه گردیده، و استوار ساختن آن هر چند میل به یادآوری آن برای تو نداشتم نیکوتر است نزد من از واگذاشـتن تو را به کاری که از هلاک و تباهی آن بر تو ایمن آسوده نیسـتم، و امیـدوارم که خدا تو را در آن توفیق رستگاری عطاء فرموده به راه راست راهنمائیت فرماید، پس تو را به این وصیت سفارش می نمایم.

و بدان ای پسرک من بهترین آنچه تو از وصیت من فراگیری پرهیزکاری و ترس از خدا است، و اکتفاء کردن به آنچه خدا به تو واجب گردانیده، و فرا گرفتن آنچه بر آن گذشته اند پیشینیانت از پدران و خویشاوندان نیکویت (مانند ابوطالب، و حمزه سیدالشهداء و جعفر طیار) زیرا ایشان اندیشه بینائی خود را ترک نکردند (در خود نگریسته سعادت و نیکبختی را یافتند) چنانکه تو در فکر و اندیشه ای، پس در نتیجه اندیشه آنانرا به فرا گرفتن آنچه شناختند و باز ایستادن از آنچه مکلف نشده بودند وارد ساخت (آنچه برایشان آشکار گشت باور داشته طبق آن رفتار نمودند، و از آنچه مشتبه و نامعلوم ماند دوری گزیدند) پس اگر نفس تو سرباز می زند از اینکه آنچه خویشاوندان تو بر آن گذشتند بپذیرد بدون آنکه بداند همچنانکه آنان دانستند باید خواست تو در آن طلب فهم و تحصیل علم و دانائی باشد نه اینکه در شبهات (سخنان درهم و برهم) افتاده در جدل و زد و خوردها فرو روی (اگر نمی خواهی طبق روش پیشینیان رفتار کنی به سخنان گوناگون و کردار گمراهان و گمراه کنندگان اعتناء مکن، بلکه احتیاط و خودداری را از دست نداده تلاش و جستجو کن تا خود حقیقت را بدست آوری) و پیش از نظر و اندیشه د

ر آن ابتدا کن به کمک خواستن از خدای خود، و به رو آوردن به او برای کامروا شدن خویش و به ترک هر بدی که تو را در شک و شبهه اندازد، یا به ضلالت و گمراهی رساند، پس هر گاه باور کردی که دلت صاف و پاک گشته و فروتن و فرمانبردار است، و اندیشه ات کامل گردیده و (از پراکندگی دور و) گردآمده، و کوشش تو در آن به یک قصد باشد، بنگر و اندیشه کن در آنچه برای تو در (این وصیت نامه) بیان کردم، و اگر برای تو آنچه دوست می داری از آسودگی نظر و اندیشه ات گرد نیامده (دلت پاکیزه و فرمانبر گشت و اندیشه ات پراکنده بود و قصدهای گوناگون داشتی) بدان تو مانند شتریکه پیش رویش را نبیند در خبط بوده بینا نیستی، و در تاریکیها (گمراهیها) می افتی، و طالب دین نیست کسی که خبط کرده به راه ندانسته رود، یا (حق را به باطل) بیامیزد! و (در این صورت) درنگ در چنین حال (به عقل و علم) نزدیکتر است.

پس ای پسـرک من وصـیت و سـفارشم را دریاب، و بـدان آنکه مرگ در اختیار او می باشـد زندگی هم در اختیار او است، و آفریننـده می راننده است، و نیست کننده بازگرداننده است، و گرفتار کننده رهاننده است (خلاصه در کارها موثری جز خدای بی همتا نیست) و دنیا پا برجا نمانده مگر بر آنچه خدا برای آن قرار داده از بخششـها و آزمایش و پاداش در روز رستخیز، و بر آنچه خواسـته از آنچه نمی دانیم، پس اگر چیزی از امور بر تو مشـکل شد (نپندار که از روی حکمت و مصلحت نبوده، بلکه) آن بر نـادانی خود به آن پنـدار، زیرا تو در نخستین بار آفرینشت نادان بودی پس دانا شـدی، و چه بسـیار است چیزی که تو به (حکمـت و مصـلحت) آن نـادانی و انـدیشه ات در آن سـرگردان بـوده، و بینـائیت در آن گمراه اسـت، پس از آن بـه آن بینا گردی، پس چنگ زن به (ریسـمان رحمت) ایجاد کننده و روزی بخشـنده و آفریننده اندام زیبایت، و باید پرسـتش و بندگیت برای او، و روآوردنت به او، و ترست از او باشد.

و بدان ای پسـرک من، کسی خبر نداده از خدا چنانکه پیغمبر، صلی الله علیه و آله، خبر داده است، پس او را پیشرو (سعادت و نیکبختی) خود دانسـته، و پیشوای نجات و رهائی از عـذاب و سـختیها(قرار ده، و من از نصـیحت و انـدرز دادن به تو)در این بـاب(کوتـاهی نکردم، و تـو هرگز در فکر و انـدیشه برای)سـود(خـودت به پـایه فکر و انـدیشه من برای تو هر چنـد سـعی و کوشش نمائی- نمی رسی.

و بـدان ای پسـرک من، هر گاه برای پروردگارت شـریک و انبازی بود پیغمبران او هم برای (راهنمائی) تو می آمدند، و نشانه هـای پادشـاهی و تسلط او را می دیـدی، و کردار و صـفات او را می شـناختی، ولکن خـدا یکتـا است چنانکه خود را وصـف فرمـوده (در قرآن کریـم س ۱۸ ی ۱۱۰ می فرمایـد: انما الهکم اله واحـد یعنی خـدای شـما خـدای یکتا است) کسـی با او در پادشـاهیش مخالفت نمی کنـد، و هرگز از بین نمی رود، و همیشه بوده (ابـدی و ازلی) است، اول است پیش از همه چیزها بی اولیت (اول حقیقی است نه عـددی، زیرا اگر برای او اولیت باشـد مسـبوق به عـدم و نیستی می گردد، و محـدث و نو پیـدا می باشـد، و این صـفت شایسـته ممکن است نه واجب) و آخر است بعد از همه اشـیاء بدون پایان (زیرا اگر برای او پایانی باشد به عـدم و نیستی خواهـد پیوست، پس واجب الوجود لـذاته نخواهـد بود) بزرگ است از اینکه ربوبیت و پروردگاری او به سـبب احـاطه ولی یـا چشـمی اثبات شود (برتر است از اینکه دلها به علم و دانائی یا چشـمها به دیـدن کنه ذات و صـفات او را درک کرده بشناسـند، زیرا و هرگز محـاط و محـدود نگردد) پس چون اوصـاف او را (به طوریکه بیـان شـد) پی بردی بکن چنـانکه سزاوار است از چون توئی که به جا آورد با کوچکی

قدر و منزلت، و کمی توانائی، و زیادی و ناتوانی، و بسیاری نیازمندی به پروردگارش، در طلب طاعت و بندگی، و ترس از عذاب و کیفر، و بیم از غضب و خشم (دور شدن از رحمت او)، زیرا امر نکرده تو را مگر به نیکوئی، و نهی نفرموده است مگر از زشتی (شارح بحرانی در اینجا می فرماید: متعزله در باب مسئله حسن و قبح عقلی به این کلام و مانند آن تمسک نموده اند).

ای پسـرک من، تو را از دنیا و چگونگی و از بین رفتن و درگـذشت آن آگاه ساختم، و از آخرت و آنچه برای اهل آن در آن سرا آمـاده گشـته با خبر نمودم، و برای تو در امر دنیا و آخرت مثلها زدم تا به آنها عبرت و پنـد گرفته از آنها پیروی کنی! مثل کسـی که دنیـا را بـا آزمـایش شـناختهماننـد مثـل گروه مسافرینی است که در جای قحط و تنگی که موافق (آرزو و خواست) ایشان نیست جای پر آب و گیاه و گوشه سبز و خرمی را قصد کنند، و رنج راه و دوری یار و سـختی سفر و ناگواری خوراک را بر خـود هموار نماینـد تـا به فراخی سـرای خویش و جایگاهشـان برسـند، پس از آن سـختیها درد و آزاری نمی یابنـد، و در صرف انـدوخته (خویش) در آن راه غرامت و تاوان نبیننـد (آری رنج و سـختی راحت و آسودگی باشد در جائیکه بنده راه او پویـد، و زیان و تاوان سود گردد آن را که وصال جانان جوید) و نیست چیزی خوش آیندتر نزد ایشان از آنچه آنها را به منزل و جایگاهشان نزدیک نمایـد، و داسـتان کسـی که فریب دنیا خورد (و آخرت را ندیده انگارد) چون داسـتان گروهی است که در منزل پر آب و گیاه و فراوانی نعمت بودنـد و موافق (خواست و آرزوی) آنها نبود آمدند به منزل و جایگاه قحط و تنگی، و هیچ چیزی نزد ایشان ناروات

ر و سخت تر نیست از جدائی جائیکه در آن بودند آنگاه که ناگهان به جای نو رسیده و به سوی آن می آیند!

ای پسرک من، در آنچه بین تو و دیگری است خود را ترازو قرار ده، پس برای دیگری بپسند آنچه برای خود می پسندی، و نخواه برای دیگری آنچه برای خود نمی خواهی، و ستم مکن چنانکه نمی خواهی به تو ستم شود، و نیکی کن چنانکه دوست داری به تو نیکی شود، و زشت دان از خود آنچه را که از دیگری زشت پنداری، و از مردم راضی و خشنود باش به آنچه که تو خشنود می شوی برای آنها از جانب خود، و آنچه نمی دانی مگو و اگر چه دانسته ات اندک باشد، و آنچه دوست نداری برایت گفته شود مگو. و بدان گردنکشی و خودبینی ناروا بر خلاف حق و آفت خردها است، پس در کسب معاش خویش تلاش کن و برای دیگری خزانه دار مباش (با آز مال و دارائی گرد مکن و برای دیگران مگذار) و هر گاه به راه راست خویش رسیدی (راه حق را یافتی) پس باش در فروتن تر و فرمانبرترین حالات برای پروردگارت.

و بدانكه در جلوت راهى است دور و دراز و بسيار سهمگين، و در آن تو را بى نيازى نيست از طلب نيكى و توشه برداشتن به مقدارى كه تو را برساند با سبك بودن پشتت (از بار گران معاصى و نافرمانيها) پس بيش از طاقت و توانائى بر پشت خود بار مكن كه سنگينى آن تو را بيازارد (كه در راه مانده خود را نتوانى به ديگران برسانى) و هر گاه نيازمند و درمانده اى را بيابى كه توشه تو را به سوى روز رستخيز ببرد و فردا در هنگام نيازمنديت آن را به تو برساند پس او را غنيمت شمرده توشه خود را بر او بنه، و بسيار به او كمك كن در حالى كه توانا هستى كه شايد (روز تنگدستى) او را بطلبى و نيابى، و غنيمت بدان كسى را كه در زمان بى نيازيت از تو دام بخواهد تا در روز تنگدستيت به تو پس دهد.

و بدانکه در جلو تو گردنه بسیار و دشواری است، که در آن سبکبار از گرانبار خورسندتر است، و کند رفتار از تندرو زشت و درمانـده تر اسـت، و فرودگـاه تـو در آن راه ناچـار بر بهشت است یـا بر آتش، پس پیش از رسـیدنت (به آن سـرا) برای خـود پیشـروی بفرست (تـا برایت جـای آسـایش و خرمی بـدست آورد) و پیش از رفتنت منزلی آمـاده ساز که بعـد از مرگ وسـیله خشـنود گردانـدن نیست، و کسـی به دنیـا بر نمی گردد (در آنجا کار نیکی نمی توان انجام داد تا از گناه در گذرنـد و به دنیا بازگشتی نمی باشد تا از کردار زشت توبه نمایند).

و بدان آن خدائی که به دست (قدرت و توانائی) او است خزانه های آسمانها و زمین دعاء و درخواست را به تو اجازه داده، و پذیرفتن را ضامن گشته است، و به تو فرموده که از او بخواهی تا ببخشد، و رحمت و مهربانی بطلبی تا مهربانی کند، و بین تو خود کسی را نگذشته که او را از تو بپوشد، و تو را ناچار نگردانیده که نزد او شفیع و میانجی ببری، و تو را از توبه و بازگشت جلو نگرفته اگر بدی کرده باشی، و به کیفر (گناه) تو شتاب ننموده، و رسوایت نکرده آنجا که شایسته رسوا شدن بودی، و در پذیرفتن توبه و بازگشت به تو سخت نگرفت، و به سبب گناه تو را در تنگی نیانداخت ، و از رحمت نومید نفرمود، بلکه خودداری تو را از گناه حسنه و کار نیک قرار داد، و سیئه و کار بد تو را یک گناه و حسنه و کار نیکویت را ده برابر شمرد، و برای تو در توبه و بازگشت و خشنود ساختن را گشود، پس هر وقت او را بخوانی صدایت را می شنود، و هر گاه با او مناجات و راز و نیاز کنی راز دلت را میداند، پس خواست خود را به او می رسانی، و راز دلت را پیشش آشکار می سازی، و از اندوههایت به او شکایت و درددل می کنی، و از او چاره گرفتاریهایت را می خواهی، و بر کارهایت کمک و یاری می جوئی،

و از خزانه هـای رحمتش می خواهی آنچه را که غیر او بر بخشـیدنش توانـا نیست: از قبیـل درازی زنـدگانیها و درستی تنهـا و فراخی روزیهـا و درد و دست تو کلیـدهای خزانه هایش را نهاده به چیزی که برای تو در آن از درخواست از او اجازه فرموده، پس هر گـاه بخواهی به سـبب دعا درهای نعمتش را بگشائی، و پی در پی رسـیدن بارانهای رحمتش را درخواست نمائی، باید دیر اجابت و پـذیرفتن خدا تو را نومید نگرداند، زیرا بخشـش به اندازه نیت و تصـمیم است (اجابت دعا بسـته به خلوص نیت و اسـتقامت است) و بسا اجابت تو به تاخیر افتد تا پاداش برای درخواست کننده بزرگتر و بخشش برای امیدوار بیشتر باشد (چون هر چنـد در اجـابت تـاخیر شود درخواست بیشتر گردد و راز و نیـاز بهتر کنـد، پس بیشتر سـزاوار عطاء و بخشـش شود) و بسـا چیزی (از خداونـد متعـال) درخـواست می نمـائی و به تـو داده نمی شود و بهـتر از آن در دنیـا و آخرت به تو داده می شود، یا اجـابت نمی شـود برای چیزی که برای تـو بهـتر است، و بسـا چیزی را می طلـبی که اگر به تـو داده شود تبـاهی دین تو در آن است، پس (بنابراین) بایـد بخواهی چیزی که نیکوئی آن برایت برقرار و آزار آن از تو بر کنار باشد (خلاصه بخواه آنچه را که موجب سـعادت و نیکبختی همیشگی است(و)چون بیشتر درخواستها مال و دارائی دنیا است در نکوهش آن می فرماید:(مال برای تو نمی مانـد، و تو برای آن نخواهی مانـد)در آخرت بـا تو نیست که سود بخشـد، و تو در دنیـا نمی مانی که از آن بهره ببری.

و بـدان که تو آفریـده شـده ای برای آخرت نه برای دنیا، و برای نیستی نه برای هستی، و برای مردن نه برای زندگانی، و تو در جـای کوچ می باشـی، و در سـرای موقت و در راه به سوی آخرت هسـتی (پس دلبسـتن به چنین جـائی روا نیست) و تو رانـده مرگی که گریزنـده از آن رهائی نمی یابـد، و جوینـده آن را از دست نمی دهـد، و ناچار مرگ او را در می یابـد، پس برحذر بـاش بترس از اینکه مرگ تو را دریابـد در وقت گنـاه کردن که بـا خود می گفتی از آن توبه می نمایم و بین تو و انـدیشه ات جـدائی انـدازد که در این حـال خود را تباه ساخته ای (زیرا با چنین انـدیشه دور از خردمنـدی گناه کرده و به کیفر آن گرفتار شده ای).

ای پسرک من، به یاد مرگ و به یاد پیشامدهای بعد از مرگ که ناگاه به آن درآئی بسیار باش، تا وقتی که مرگ نزد تو آید خود را آماده نموده و (سلاح خویش را پوشیده) کمر بسته باشی، و مبادا ناگاه مرگ تو را دریابد که (آماده آن نباشی) بر تو غلبه نماید! و بترس از اینکه گول بخوری به دلبستگی و اعتماد اهل دنیا به آن و حرص و دشمنی آنان بر سر آن که خداوند تو را از آن خبر داده (در قرآن کریم س ۲۹ ی ۶۴ می فرماید: و ما هذه الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخره لهی الحیوان لو کانوا یعلمون یعنی زندگانی دنیا فسون و بازیچه ای بیش نیست و اگر بدانند آخرت سرای زندگانی است) و دنیا خواهان مانند سگهای فریاد کننده و درندگانی شکارجو هستند، بعضی از آنها را از بعضی دیگر بد آمده فریاد کند، و توانای آنها ناتوانشان را بخورد، و بزرگ آنها بر کوچکشان با زور زیان رساند مانند چهارپائی باشند که بعضی از آنها بسته شده اند (مثل کسانی که بینای بدین نیستند، ولی به ظاهر شرع رفتار نموده نموده از معاصی و گناهان می پرهیزند، پس آنها چون چهارپائی هستند که چراننده آن را بسته، چنانکه شارح بحرانی فرموده) و بعضی دیگر چهارپائی باشند رها شده که گم کرده اند

خردشان را، و در بیراهه سورانـد، چهارپایانی هسـتند سـر داده شده برای چرای آفت و زیان در بیابان ساخت و دشوار! چوپانی ندارند که نگاهداریشان نماید، و نه چراننده ای که بچراندشان! دنیا ایشان را به راه کوری و گمراهی می برد، و دیده هاشان را از دیـدن نشـانه هـدایت و رسـتگاری پوشانـده، پس در گمراهی آن سـر گردانند، و در نعمـت و خوشـی آن فرو رفته، و (بر اثر شیفتگی و دل بسـتن به آن) آن را پروردگار خود قرار داده اند، پس دنیا با آنان بازی می کند (عقلهاشان را ربود) و ایشان هم با دنیا بازی می کنند (سرگرم به آنند) و آنچه (مرگ و سختیهای بعد از آن و روز رستخیز) که در پی آن است فراموش کرده انـد!! انـدکی مدارا کن و مهلت ده تا تاریکی برطرف شود که گویا هودجها رسـید (مسافرین وارد شدند)! نزدیکست شـتابنده بپیوندد (بزودی دلباختگان دنیا به کاروان پیشـین که هنوز به جایگاه همیشـگی فرود نیامده اند می رسند، و کیفر کردارشان را خواهند دید).

و بـدان ای پسـرک من، هر که شـتر سواری او شب و روز را برود و پس او را هم می برد اگر چه خود او راه نرود، و راه را می پیمابـد اگر چه در استراحت و آرامش باشـد (کنایه از اینکه انسان در دنیا پندارد که ماندنی نیست غافل از اینکه شب و روز او را سـیر می دهـد تا زندگانیش را به پایان رساند). و یقین بدان و باور کن که هرگز به آرزوی خود نخواهی رسـید، و هرگز از مرگ خویش نتوانی رست، و تو در راه کسـانی هستی که پیش از تو بودنـد، پس (با این صورت که از مرگ چاره ای نیست) در تلاش (مال و دارائی) مدارا کن و آسان گیر، و در آنچه کسب میشود سعی و کوشش نیکو نما (حریص نباش که نتیجه آن هلاـک و تبـاهی است) زیرا بسا تلاش است که موجب نیستی مال گردد، و نیست هر تلاش کننـده ای دریابنـده، و هر میانه رو نومیـد گردیـده، و گرامی دار نفست را از هر زبونی و پستی هر چند تو را به نعمتهای به شـمار رساند، زیرا هرگز برابر آنچه از نفس خویش

صرف می کنی عوض نخواهی یافت، و بنده دیگری مباش (به طمع مال و جاه کسی سر فرود نیاور) که خدا تو را آزار گردانیده، و چه خوبی دارد نیکوئی (مال و جاهی) که نرسد مگر به بدی (ریختن آبرو نزد دیگری) و چه سودی دارد گشایشی که به دست نمی آید مگر به دشواری؟! و بر حذر باش از اینکه شترهای طمع و آز تو را به تندی با آبشخورهای تباهی ببرند (بر اثر طمع و آز به دنیا و کالای آن مرتکب حرام مشو که به عذاب الهی گرفتار خواهی شد) و اگر توانائی داری که بین تو و خدا بخشنده ای نباشد چنان خواه (آبروی خود پیش دیگری مریز) زیرا تو (از خون دنیا) قسمت خویش را می یابی، و بهره ات را می بری! و اندك از جانب خداوند سبحان برتر و ارجمندتر است از بسیاری که از خلق او برسد هر چند همه از او است.

و تدارک آنچه از تو بر اثر خاموشیت نرسیده آسانتر است از دریافتنت چیزی را که به سبب گفتارت از دست رفته (زیرا سخن در اختیار تو است تا زمانی که نگفته باشی، و چون گفتی تو در اختیار آنی، پس خاموشی از پر گوئی بهتر است) و نگاهداری چیزیکه در ظرف است باستواری بند آن است (اگر بند مشک سست باشد آب می ریزد و از بین می رود، همچنین اگر بند زبان شخص محکم نباشد سخن بیجا از آن بیرون آید و پشیمانی را سودی نیست) و نگاهداری آنچه در دو دست تو است نزد من بهتر است از خواستن آنچه در دست دیگری است (مال و دارائی داشتن بهتر از اسرافی است که شخص را به دیگری نیازمند سازد) و تلخی نومیدی (درویشی) نیکوتر است از دست دراز نمودن به سوی مردم، و کار با عفت و پاکدامنی خوبتر است از توانگری با گناه و بزه، و مرد راز خود را بهتر نگاه می دارد (چون کوشش برای پنهان داشتنش از دیگری بیشتر است) و بسا کوشش کننده در چیزی است که او را زیان می رساند، پرگو هرزه گو می شود، و هر که (در کار دنیا و آخرت خویش) اندیشه نماید بینا گردد، با نیکوکاران بپیوند تا از ایشان باشی، و از بدان جدا شو تا از ایشان نباشی، بد خوراکی است حرام، و ستم بر ناتوان زشت ترین ست

مست، جائیکه مدارا و همواری سختگیری و درشتی باشد سختگیری و درشتی مدارا و همواری است (آنجا که نرمی سود ندهد درشتی پسندیده است، و آنجا که عقل بکار ناید دیوانگی در آن شاید) بسا دارو درد و درد دارو گردد (گاهی مصلحت شخص در درویشی و بیماری است نه توانگری و تندرستی) و بسا پند دهد کسی که نباید پند دهد و پند خواسته شده خیانت کند (بسا دشمن خردمند و دوراندیش یا نادان به سود و زیانت تو را پند دهد، و دوستت خیانت کرده راه نیکوئی را به تو ننماید) و برحذر باش از اعتماد و بستگی به آرزوها، زیرا آرزوها سرمایه احمقها و کم خردان است، و خرد نگاهداری آزمایشها است (خردمند تجربه و آزمایش را از دست ندهد، و بی خبر و آن را فراموش کند) و بهتر تجربه و آزمایشی که نمودی آن است که تو را پند دهد، بشتاب هنگام فرصت داشتن پیش از آنکه فرصت اندوه گردد، هر جوینده ای (آنچه را می جوید) نمی یابد، و نه هر مسافری باز آید (دل به دنیا مبند و فرصت از دست مده و برای آخرت توشه بردار که فرصت هموار بدست نمی آید و مسافر مرگ باز نگردد) و از جمله تباهکاری از دست دادن توشه (تقوی و پرهیزکاری، یا صرف مال در شهوات و خواهشهای نفس) و تباه ساختن آخرت است، و هر کاری را پایانی است (خردمند کسی است که اندیشه پایان کار نماید) آنچه برایت مقدر است زود به تو می رسد (این همه رنج مکش و دین و دنیای خویش تباه نگردان) بازرگان و سوداگر (که برای به دست آوردن مال و دارائی دریاها و بیابانها می پیماید) خود را در خطر و تباهی می اندازد، و بسا مال اندک که برکت آن از مال بسیار، بیشتر باشد (آنچه پیشرو و پاکدامن به دست آورد خیر و برکتش در دنیا و آخرت بیشتر از دارائی توانگر بزهکار است).

و سودی نیست در یـاری کننـده پست و خوار (زیرا او اگر توانـا بود خود را از ذلت و خواری می رهانـد) و نه در دوست متهم (به نفاق و دوروئی، زیرا اعتماد به او نیست، چون سود خویش جوید و از زیان دوست باک نداشته باشد) زمانه را آسان گیر و هموار دار مادامیکه شتر جوان زمانه رام تو است، و خود را به چیزی برای امیدواری به بیشی آن در خطر و تباهی میفکن (برای زیاده کردن مال و دارائی حرص مزن که به سختیها گرفتار خواهی شد) و بر حذر باش از اینکه شتر سواریت سرکشی کند! (بترس از لجاج و ستیزگی که در کار چنان گرفتارت نماید که نتوانی رهائی یافت) و وادار خود را درباره برادر (همکیش و دوست) خود بر پیوستن هنگام جدائی او، و بر مهربانی و دوستی هنگام دوری او، و بر بخشش هنگام بخل و خودداری او، و به نزدیکی هنگام دوری نمودن او، و بر نرمی هنگام درشتی او، و بر عذر هنگام بدکاری او (خلاصه در برابر بدیهای او نیکی کن) به طوری که مانند آن باشد که تو او را بنده و او بر تو صاحب بخشش است، و بر حذر باش از اینکه آنچه بیان شد در غیر جای خود به کار بری (با منافق چنین رفتار کنی) یا آنها را درباره کسی که لیاقت ندارد (اوباش) بجا آوری (چون نیکی با منافق و

نااهل تخم در شوره زار افکندن است(با دشمن دوستت دوستی مکن که با دوست خود

دشـمنی کرده ای، و برای برادر)همکیش و دوست(خود پنـد را خـالص و بی آلایش گردان)جز رضای خـدا در انـدرز به او قصـدی نداشـته باش(خواه)انـدرز تو نزد او(نیکو باشد یا زشت، خشم را کم کم فرو بر)خود را نگاهدار(زیرا من آشامیدنی شیرین تر و گواراتر از آن در پایـان ندیـدم، و نرم بـاش در برابر کسـی که بـا تو خشم و درشـتی می کنـد، زیرا)نرمی تو او را شرمنده سازد، و(زود باشد که به تو نرمی کند)این در صورتی است که طرف اهل باشد وگرنه در برابر خشم او درشتی باید(و با دشـمنت احسان و نیکی کن که آن شیرین تر از)یکی از(دو فیروزی)انتقام و به کیفر رساندن، و گذشت و نیکی کردن(است)فیروزی بـا نیکی شـیرین تر و سودمنـدتر است از فیروزی انتقـام، و این انـدیشه اخیار و نیکان است، ولی در نظر اشـرار و بـدان انتقام و قتل و غارت گواراتر است(و اگر خواستی از برادر)همکیش و دوست(خود قطع کرده ببری، پس جای مقداری از دوستیت را باقی گزار که آن دوست بتوانـد به آن باز گردد اگر روزی از روزها آن دوستی برای او پیش آیـد)هنگام دوری جسـتن با زد و خورد با دوست هر سخنی به او مگو و هر کاری مکن، بلکه جای آشتی باقی گذار تا در موقع پشیمانی هر یک از شـما به کار آیـد(و هر که به تو گمان خیر و نیکی برد گمانش را راست پندار)چون تو را نیک دانسـته و چشم نیکی به تو دوخته، ترک خیر

و نیکی ناروا است(و البته حق برادر را تباه مگردان به اعتماد و بستگی به دوستی که بین تو و او است که برادرت نیست کسی که حق او را تباه سازی، و باید اهل بیت و نزدیکانت نسبت به تو به بدبخترین مردم نباشند)نزدیکانت ببخشش و نیکی تو از دیگران سزاوارترند، چنانکه گویند: چراغی که خانه را باید بر مسجد نشاید(و البته آشنائی مکن با کسی که از تو دوری جوید)چون آشنائی با کسی که نمی خواهد موجب سرشکستگی شخص و ستم کردن بر خود می باشد(و باید بریدن برادرت)همکیش و دوستت(بر پیوستن تو با او و بدی کردنش بر نیکی تو تواناتر نباشد)خلاصه هر چه او اسباب جدائی فراهم سازد تو موجبات پیوستگی پیش آور(و باید ستم ستمگر بر تو بزرگ نیاید، زیرا او به زیان خود)کیفری که برای ستمگران مقرر گشته(و سود تو)پاداشی که به شکیبای بر ظلم و ستم وعده شده(کوشش می نماید، و پاداش کسی که تو را شاد گردانیده آن نیست که تو او را اندوهگین سازی.

و بـدان ای پسـرک من، روزی دو گـونه است: روزی که تو آن را می جوئی، و روزی که تو را می جویـد که اگر به سوی آن نرفته باشـی به تو خواهد رسید، چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی و تنگدستی و ستم و سختگیری هنگام بی نیازی (روش مردمان فرومایه آن است که چون نیازمنـد باشـند فروتنی کنند، و چون بی نیاز شوند درشـتخوئی و سرکشـی نمایند، و خداوند در نکوهش آنـان در قرآن کریم س ۷۰ ی ۱۹ می فرمایـد: ان الانسان خلق هلوعا ی ۲۰ اذا مسه الشـر جزوعا ی ۲۱ و اذا مسه الخیر منوعا یعنی انسان حریص و ناشـکیبا آفریـده شده است، چون او را زیان رسد بسـیار بی قراری کند و چون خیر و نیکوئی مـال و دارائی بـه او رو آورد از نفـاق و بخشـش در راه خـدا سـخت خـود را بـاز دارد) سـود تـو از دنیـایت آن است که جـای (همیشـگی یعنی آخرت) خود را به آن اصلاح کنی (و غیر آن آنچه به کار بری یا بعد از خویشتن بگذاری به تو سود نرسانده دستگیری ننماید و اگر زاری می کنی بر آنچه از دو دستت بیرون رفته پس زاری کن به آنچه به تو نرسیده است)همانطوریکه زاری بر آنچه به تو نرسـیده سودی نـدارد زاری بر آنچه از دسـت رفته بی فائـده است، بنابراین بایستی به پیشامـد راضـی بوده برای کالای دنیا افسرده نشد(دلیل آور بر آنچه که نبوده به آنچه که بوده است (از آنچه می بینی به آنچه ندیده ای پی بر تا از بینایـان و کارآگهـان باشـی) زیرا امور دنیـاماننـد یکدیگرنـد، و بایـد از کسانی نباشـی که پنـد دادن به آنها سود نرسانـد مگر هنگامی که به آزردن و رنجانـدنشان بکوشـی، زیرا خردمنـد به ادب و یاد دادن پنـد می آموزد، و چهارپایان پیروی نمی کنند مگر به کتک، اندوهها‌ئیکه به تو رو آورد با اندیشه های شکیبائی و نیک باوری به (خدایتعالی) از خود دور کن (به آنچه خدا خواسـته تن ده که سعادت و نیکبختی تو در آن است) هر که راه راست و میانه را بگذاشت از حق دوری گزیده و به خود ستم روا داشـته است، دوست به منزله خویش است (آنچه دربـاره خویشاونـد رعایت می کنی درباره او نیز بایـد بکار بری) دوسـت کسـی است که نهانیش راست باشد (آنچه در حضور اظهار می نماید در غیاب هم چنان کند، وگرنه منافق و دورو است که به مصـحلت خود دوست جلوه می نماید) و هوا و خواهش شریک کوری است (همانطور که نابینا چیزی نمی بیند، شیفته هوا هم به کوردلی نیـک و بـد سود و زیـان خویش نشـناسد) بسا دور نزدیکتر از نزدیک و بسا نزدیک دورتر از دور است (بسا بیگانه سود رساند و خویشاوند زیان) و غریب و دور از وطن کسی است که او

را دوست نبوده (هر چند در وطن باشد) کسی که از حق (گفتار راست و کردار درست) بگذرد راهش تنگ است (کنایه از اینکه راه حق راهی است فراخ و آسان با نشانه های هویدا، و راه باطل راهی است تنگ و ترسناک) و هر که بر قدر و مرتبه خویش سازش داشته باشد برای او پاینده تر می ماند، و استوارترین سبب و ریسمانی که فرا گرفته و با آن چنگ زنی سببی است که بین تو و خدا باشد (هر که به ریسمان خدا چنگ زند از هر کسی بی نیاز گردد) و هر که درباره تو بی پروا باشد (سود و زیانت را یکسان شمارد) دشمن تو است، گاه باشد که به دست نیامدن دریافتن است هنگامی که طمع و آز تباه کننده باشد (بسا شخص به چیزی طمع دارد که باعث زیان و بدبختی است و نومیدی از آن چیز مانند آن است که دریافته است) هر رخنه زشتی آشکار نمی گردد (سزاوار نیست آشکار نمائی) و هر فرصتی دریافته نمی شود (پس آن را غنیمت شمار و از دست مده) و بسا بینا (خردمند) که در راه راست خود خطا کند، و کور (بیخبر و نادان) که راه رستگاریش را بیابد (بدان که به عقل و تدبیر نیست، بلکه به توفیق خداوند است، پس به رای و اندیشه و بینائی خود مغرور نبوده و در کارها به حقتعالی اعتماد داشته باش) بدی را به تاخیر انداز، زیرا هر زمان بخواهی به سوی آن می توانی شتافت، و سود بریدن و جدائی از نادان برابر است با پیوستن بخردمند، هر که زمانه را ایمن و آسوده پندارد زمانه به او خیانت کند، و هر که آن را بزرگ شمارد

او را ذلیل و خوار گرداند (پس خردمند کسی است که از آن ایمن و آسوده و نبوده دل به آن نبندد و آن را خوار شمارد تا هر بدی که بیند برخلاف توقع نداند) هر که تیر بیندازد به نشانه نمی رسد (هر که کوشش نمود و به مقصود نرسد نباید اندوه به دل راه دهد، بلکه به خواسته خدا و مقدر او باید راضی باشد) هر گاه (اندیشه و کردار) پادشاه تغییر کند (اوضاع و احوال) زمانه تغییر می نماید (ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: انوشیروان عمال و کارگردانان مملکت را گرد آورد و در دست خود مرواریدی می گردانید، پس گفت: هر که بگوید: چه چیز به مزروعات مملکت بیشتر زیان می رساند، این مروارید را در دهن او نهم، یکی گفت: آمدن ملخ: دیگری گفت: نرسیدن آب، دیگری گفت: نیامدن باران، دیگری گفت: وزیدن باد جنوب و نوزیدن باد شمال یعنی اختلاف هواء، آنگاه به وزیر خود گفت: تو بگو که گمان می برم عقل تو با عقل همه رعیت برابری کند یا افزودن باشد، وزیر گفت: تغییر اندیشه سلطان درباره رعیت،

و تصمیم به بدرفتاری و ستم بر آنان، انوشیروان گفت: آفرین به این هوش که پدران و اجداد من تو را شایسته دانسته اند، و آن مروارید در دهن وزیر نهاد(پیش از راه از همراه و پیش از خانه از همسایه بپرس.

بپرهیز از اینکه سخن خنده آور بگوئی هر چند آن را از غیر نقل می کنی (چون موجب کوچک شدن شخص است پیش مردم) و بپرهیز از مشورت و کنگاش با زنها، زیرا اندیشه ایشان رو به ناتوانی و تصمیمشان رو به سستی است، و با حجاب و پوشاندن چشمهای آنها را از دیدار باز دار (مگذار بیرون رفته چشمشان بر مردم افتد) زیرا سخت گرفتن حجاب (پوشیدگی و آراستگی) برای ایشان پاینده تر است (هر چند در حجاب باشند از تباهکاریها محفوظند) و بیرون رفتن اینان بدتر نیست از آوردن تو کسی را که از جهت ایشان اعتماد و اطمینای به او نمی باشد (خواه مرد یا زن، زیرا گاهی فساد آوردن بعضی از مردم به خانه بیش از بیرون شدن زنان است، و گاهی فساد آمدن بعضی از زنان نزد ایشان بیش از مردان است) و اگر می توانی کاری کن که غیر تو را نشناسند، و مسلط مکن زن را به آنچه به او مربوط نیست، زیرا زن چون گیاهی است خوشبو نه کارفرما (پس او را از انجام امور بازدار) و در گرامی داشتن او از آنچه مربوط به او است تجاوز مکن، و او را به طمع مینداز که شفاعت دیگری کند، و بپرهیز از اظهار غیرت و بدگمانی در جائی که نباید غیرت به کار برد (درباره زن پاکدامن بدگمان و باندک چیزی آشفته مشو)زیرا این کار زن درست را به نادرستی، و زنی را که (از ناشایسته) آراسته است به دو دلی و اندیشه (در آن کار) وامی دارد (زنیکه به کار ناشایسته اهمیت دهد بر اثر نسبت دادن ارتکاب آن در نظر او آسان شود و ممکن است آن را بجا آورد و برای هر یک از زیردستان

و کارکنـان خود کـاری تعیین کن تـا)اگر آن را انجام نـداد(او را نسـبت بهمان کار واخـذه و باز پرسـی کنی، زیرا این روش سزاوارتر است تـا اینکه کارهایت را به یکـدیگر وانگزاریـد، و خویشانت را گرامی دار، زیرا آنان بال و پر تو هسـتند که با آن پرواز می کنی، و اصل و ریشه تو می باشند که به ایشان باز می گردی)از آنان کمک گرفته و به آنها سرفرازی(و دست یاور تو هستند که با آن بر دشمن حمله می کنی)و پیروز می گردی(. دین و دنیای تو را نزد خدا امانت می سپارم)که حفظ نموده از هر پیشامدی نگاه دارد(و بهترین قضاء و خواسته او را اکنون و آینده و در دنیا و آخرت برای تو از او درخواست می نمایم، درود بر آنکه شایسته است.

نامه ۰۳۲–به معاویه

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است به معاویه (که در آن از اینکه مردم را گمراه کرده یا فرموده، و به تقوی و ترس از خدا پندش داده): و گروه بسیاری از مردم را تباه ساختی: ایشان را به گمراهی خود فریفتی، و در موج دریای (نفاق و دوروئی) خویش انـداختی که تاریکیهـا (گمراهیهـا) آنهـا را احـاطه کرده، و شـبهه هـا (نادرستیها) به گردشان موج می زنـد، پس از راه راسـتشان دور شدنـد (در پی حـق بـه سـوی باطـل رفتنـد) و به پاشـنه هاشـان برگشـتند (پس پس رفتنـد) و پشت کردنـد، و بر حسـبهاشان (شـرافت خانـدانشان) تکیه نمودنـد نازیدنـد مگر بینایان (خردمنـدانشان) که (از راه باطل براه حق) برگشـتند، پس ایشان بعد از شناختنت (که برخلاف حق قدم برداشته مردم را فریب می دهی) از تو جدا شدند، و از کمک کردنت بیاری خدا گریختنـد، هنگامی که آنها را به دشواری کشانـدی (به باطل سوق دادی) و از راه راست بر گرداندی (گمراهشان کردی) پس ای معاویه در (عـذاب و کیفر) خود از خـدا بترس، و مهارت را از دست شـیطان بکش (با او به هم بزن و نفست را از پیروی او بازدار) زیرا دنیا از تو جدا خواهد گشت، و آخرت به تو نزدیک است، و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۳۳-به قثم بن عباس

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به قثم ابن عباس (ابن عبدالمطلب) که از جانب آن بزرگوار (در تمام مدت خلافت آن حضرت) بر مکه حکمفرما بود (رجال دانان او را ثقه و مورد اطمینان و از نیکان اصحاب امیرالمومنین علیه السلام دانسته اند، و حضرت او را در این نامه از جاسوسهای معاویه آگاه ساخته و برحذر می فرماید، و ابن میثم علیه الرحمه در اینجا می نویسد: سبب فرستادن این نامه آن است که معاویه هنگام حج جمعی را به مکه فرستاد تا مردم را به اطاعت او دعوت نموده که از یاری علی علیه السلام باز دارند، و ایشان را بیاموزند که امام علیه السلام یا کشنده عثمان و شریک و همدست بوده، یا یاری او را ترک کرده است، و به هر جهت برای امامت صلاحیت ندارد، و محاسن و نیکیهای معاویه را به گمان خود با خوش خوئیها و بخشندگی او نقل کنند، پس امام علیه السلام نامه را فرستاد تا قثم ابن عباس را بر این کار آگاه سازد، و او به سیاست و تدبیر و اندیشه رفتار کند، و گفته اند: فرستادگان معاویه لشگری بودند که فرستاده بود تا در موسم حج بر مکه دست یابند: بعد از حمد خدا و دورد بر پیغمبر اکرم جاسوس من در مغرب)شام که از شهرهای غربی است(نوشته و مرا آگاه

می سازد که به سوی حج گسیل گشته مردمی از اهل شام با دلهای نابینا، و گوشهای کر، و دیده های کور مادرزاد، کسانی که حق را از راه باطل می جویند (گمان دارند با پیروی از معاویه بدین حق می رسند) و در معصیت آفریننده و نافرمانی خدا از آفریده شده پیروی می کنند (فرمان معاویه و پیروانش را می برند که برخلاف حکم خدا است)

و به بهـانه دین شـیر دنیا را می دوشـند (برای بـدست آوردن کالای دنیا به نام دین و نهی از منکر گرد آمـده با امام زمان خود مخـالفت می نماینـد) و دنیـای حاضـر را به عوض آخرت نیکوکاران پرهیزکاران می خرنـد (به جای نیکبختی و بهشت جاوید آتش دوزخ و کیفر الهی را اختیـار می کننـد) و هرگز بـه خیر و نیکی نرسـد مگر نیکوکـار، و هرگز کیفر بـدی نیابـد مگر بـدکردار، پس بر آنچه در دو دست تو است (حکومت مکه و حفـظ نظم و آرامش آن) پایـداری و ایسـتادگی کن ایسـتادگی شخص با احتیاط کوشنده، و پند دهنده خردمند که پیرو پادشاه و فرمابردار امام و پیشوایش می باشد، و مبادا کاری کنی که به عـذرخواهی بکشـد، و هنگام خوشـیهای فراوان زیاد شادمان (که موجب کبر و سرکشـی است) و هنگام سـختیها هراسان و دل باخته (که باعث شکست و از دست دادن دلاوری است) مباش، و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۳۴-به محمد بن ابی بکر

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به محمد ابن ابی بکر هنگامی که خبر دلگیری او از عزلش از حکومت مصر و نصب مالك اشتر به حضرت رسید، و اشتر در بین راه پیش از رسیدن به مصروفات نموده بود (کشته شده، چنانکه داستان او در شرح نامه پنجاه و سوم بیاید، و امام علیه السلام در این نامه سبب مصلحت نصب مالك را بیان فرمود): پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، خبر دلگیریت از فرستادن اشتر به کار تو به من رسید، و این کار من برای کندیت در سعی و کوشش و زیاد کردن تلاش تو نبوده زیرا توانائی خود را بکار برده ای، ولی کاری که از اشتر ساخته بود از تو ساخته نیست و اگر آنچه در زیردست تو است حکومت مصر از تسلط تو بیرون سازم تو را به چیزی (شهری یا کاری) حکم سازم که سنگینی و رنجش کمتر و امارت آن بر تو خوش آینده تر باشد. مردی مالك را که بر مصر حاکم ساختم برای ما مردی بود خیراندیش (چنانکه تو هستی) و بر دشمن ما چیره و توانا (که تو آنطور نیستی) پس خدایش بیامرزد که روزگارش را (به سعادت و نیکبختی) به سر رساند، و با مرگ روبرو شد، و ما از او خورسندیم، خداوند رحمت خود را به او عطا فرماید، و پاداشش را دو چندان گرداند، پس (اکنون که مال

ك کشته شده و به مصر نرسیده(به سوی دشمن رو)در شهر نمان تا دشمن به سوی تو آید(و با بینائی روان گرد)احتیاط و آرامی در کار و روش جنگ را از دست داده(و به جنگ کسی که با تو می جنگد بشتاب)کندی مکن که بر تو فیروزی یابد(و آنها را به راه پروردگارت بخوان)تا حجت برایشان تمام شود و بدانند جنگ تو با آنان به دستور خدا است نه از روی هوای نفس(و از خدا بسیار یاری طلب تا نگاهداردت از آنچه)گرفتاریها که(تو را به غم و اندوه انداخته، و یاریت کند در آنچه)سختیها که(به تو رسیده است، اگر خدا)فتح و فیروزی برای تو(خواهد.

نامه ۰۳۵–به عبدالله بن عباس

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به عبدالله ابن عباس (که از جانب آن بزرگوار حکمفرمای بصره بود) بعد از کشته شدن محمد ابن ابی بکر در مصر (نوشته و او را از شهادت محمد و تسلط عمرو ابن عاص و لشگر معاویه بر مصر آگاه می سازد): پس از ستایش خدا و دورد بر حضرت مصطفی، مصر را فتح کردند (لشگر معاویه آن را گرفتند) و محمد ابن ابی بکر که خدایش بیامرزد شهید شد، از خدا مزد و پاداش او را می خواهم که برای ما فرزندی خیراندیش و مهربان، و کارگردانی رنج کشیده، و شمشیری برنده، و ستونی جلوگیرنده بود (محمد ربیب یعنی پسر زن امام علیه السلام بود، چون مادرش اسماء دختر عمیس خشعمیه است، و او خواهر میمونه زوجه پیغمبر و خواهر لبابه مادر فضل و عبدالله زوجه عباس ابن عبدالمطلب می باشد، و از زنان هجرت کننده به حبشه بود، در آن هنگام زوجه جعفر ابن ابیطالب بود که در حبشه محمد و عبدالله و عون پسران جعفر را زائید، و بهمراهی جعفر به مدینه بازگشت، و پس از شهادت جعفر در جنگ موته ابوبکر اسماء را به همسری خویش برگزید و محمد از او پیدا شد،

پس از وفات ابوبکر امیرالمومنین علیه السلام او را گرفت و یحیی ابن علی از او است، خلاصه چون محمد را امام علیه السلام تربیت نموده بود او را فرزند می خواند، چنانکه در شرح سخن شصت و هفتم گذشت(و من مردم را به رفتن سوی او ترغیب نموده بر می انگیختم، و به یاری او پیش از کشته شدنش امر می نمودم، و ایشان را پنهان و آشکار)برای کمک به او(می خواندم، و نه یکبار بلکه دوباره دعوت خود را از سر گرفته باز آن را آغاز می کردم، پس بعضی از آنان با نگرانی و بی میلی می آورند، و برخی به دروغ بهانه می آوردند، و گروهی نشسته بی اعتنا بودند. از خدا می خواهی که مرا از ایشان به زودی نجات داده رها سازد که به خدا سوگند اگر نمی بود آرزوی من به شهادت)کشته شدن در راه خدا(هنگام ملاقات با دشمنم، و دل به مرگ نمی نهادم هر آینه نمی خواستم یک روز با اینان بمانم، و نه هرگز با آنها روبرو شوم)زیرا با چنین مردمی فیروزی بر دشمن ممکن نیست، پس ناچار با آنها زندگانی می کنم تا اگر فیروزی نیافته شهادت و کشته شدن در راه خدا را دریابم(.

نامه ۰۳۶-به عقیل

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به برادر خود عقیل ابن ابیطالب درباره لشگری که امام علیه السلام به سوی بعضی دشمنان فرستاده بود، و آن در پاسخ نامه عقیل بود به آن حضرت (علمای رجال درباره عقیل اختلاف دارند، بعضی او را از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام دانسته ستوده اند، و شیخ صدوق علیه الرحمه در مجلس بیست و هفتم از کتاب امالی به سند خود از ابن عباس روایت کرده: علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: عقیل را دوست میداری؟ فرمود: آری به خدا سوگند او را دوست دارم دو دوستی یکی برای خودش یکی برای اینکه ابوطالب او را دوست داشت، و برخی او را نکوهش نموده اند برای پیوستن به معاویه و رها کردن برادرش علی علیه السلام را، ولی مرحوم آیه الله مامقانی در کتاب تنقیح المقال می نویسد: ما از جهت گرامی داشتن عقیل چون برادرش علی علیه السلام و پسر عمویش رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندش حضرت مسلم است درباره او سخن نمی گوئیم، ولکن به خبر از او اعتماد و اطمینان نداریم، خلاصه امام علیه السلام در این نامه در این نامه از بد رفتاری قریش شکایت و دلتنگی کرده و استقامت و ایستادگی خویش را در راه خدا با تحمل هر پیشامد گوشزد می نماید(: پس)اینکه نوشته ای دشمنم

فیروزی یافته و شیعیانم مرا یاری نکرده از درست نیست، بلکه(لشگر انبوهی از مسلمانان به سوی او دشمن فرستادم، چون این خبر به او رسید به گریز شتاب کرد و پشیمان برگشت، و لشگر من بین راه به او رسیدند وقتی که آفتاب به غروب نزدیک بود، پس اندکی مقاتله نموده با هم جنگیدند چون لا و لا)نه و نه یعنی با هم چنان جنگیدند مانند اینکه جنگ نکردند، خلاصه خیلی زود جنگشان بسر رسید، یا آنکه اندکی با هم جنگیدند مانند گفتن لا و لا که مثلی است گفته می شود برای کاری که زود انجام بگیرد(پس درنگ نکرد مگر ساعتی تا اینکه با اندوه رهائی یافت بعد از آنکه گلویش را سخت فشرده بودند، و از او به جز نیم جانی باقی نبود، پس با سختی و دشواری پی در پی رهائی یافت)و اما اینکه گفتی برادرزاده ها را برداشته به سوی تو شتابم اگر زنده مانیم با تو باشیم، و اگر بمیریم با تو بمیریم(پس قریش و سخت تاختنشان در گمراهی و جولانشان در دشمنی و ستیزگی و نافرمانیشان را در سرگردانی از خود رها کن)درباره آنان چیزی مگو(زیرا آنان به جنگ با من اتفاق نموده اند مانند اتفاقی که به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده بودند پیش از من، کیفر رساننده ها به جای من قریش را به کیفر رسانند (امید است از ستمگران ستم و سختیهای گوناگون به ایشان برسد) که خویشاوندی مرا با پیغمبر اکرم بریدند (به آن پاس نگزاشتند) و سلطنت (خلافت) پسر مادرم رسول خدا را بر اثر کینه ای که با من داشتند از من ربودند

(سبب اینکه امام علیه السلام حضرت رسول را پسر مادر نامیده آن است که حضرت عبدالله پدر حضرت رسول با حضرت ابوطالب پدر حضرت امیر پسران عبدالمطلب که از مادر جدا بودند، و گفته اند: که فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر حضرت رسول را در کودکی در خانه ابوطالب پرستاری نموده است و پیغمبر اکرم درباره او فرموده: فاطمه امی بعد امی یعنی فاطمه بعد از مادرم مادر من است). و آنچه از رای من درباره جنگ با دشمنان پرسیدی (و گفتی که جنگ با دشمن توانا بی کمک روا نیست) پس اندیشه من جنگ با کسانی است که جنگ را جائز می دانند (عهد و پیمان الهی را شکسته برخلاف دستور خدا و رسول رفتار می نمایند) تا اینکه به خدا پیوندم (در راه او کشته شوم) انبوهی مردم گرد من بر ارجمندیم و پراکندگی ایشان از من خوف و ترسم را نمی افزاید (خواه کسی مرا یاری نماید خواه دوری گزینند در مقابل دشمن دین ایستاده خواست خدا را انجام می دهم(و پسر پدرت)امام علیه السلام(را گمان مدار هر چند مردم او را رها کنند-)کمک و یاری نکنند در پیش دشمن(خوار و فروتن باشد، و نه رونده زیر بار زور از سستی و ناتوانی، و نه)چون شتر رام(سپارنده مهار بدست کشنده و نه پشت دهنده برای سواری که بر آن آمده سوار شود)خلاصه در برابر دشمن از هیچ سختی رو نمی گردانم(ولکن)سخن درباره قریش و خویشاوندان(مانند آن است که برادر بنی سلیم)شخصی از قبیله بنی سلیم عباس ابن مرداس سلمی که به محبوبه خود چنانکه به او نسبت داده اند(گفته: فان تسالینی کیف انت؟ فاننی صبور علی ریب الزمان صلیب یعز علی ان تری بی کابه فیشمت عاد او یساء حبیب یعنی اگر از من بپرسی چونی؟ بر سختی روزگار بسیار شکیبا و توانا هستم، دشوار است بر من که غم و اندوهی در من دیده شود تا دشمنی شاد یا دوستی اندوهگین گردد)پس از این رو سخن از قریش در میان نمی آورده درد دل و رنجش خود را از بد رفتاریهای آنان اظهار نمی کنم(.

نامه ۰۳۷—به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (که او را نکوهش نموده و یاری نکردن عثمان را از او دانسته): پس خدا را تسبیح نموده از هر عیب و نقصی منزه می دانم شگفتا چه بسیار است هواپرستی و خواهشهای پدید آمده و سرگشتگی پیروی نموده تو با تباه ساختن آنچه حق است، و دور انداختن آنچه مورد اطمینان است، حقائقی که پسندیده خدا و دلیل بندگانش می باشد (خلاصه چه بسیار گرفتار خواهشهای نفس اماره بوده و دنبال گمراهی گرفته ای، همواره به بدعتی مردم را فریفته برای گمراهی خود سببها می جوئی) و اما بسیار جدال و پر گفتن تو درباره عثمان و کشندگانش (و اظهار مظلومیت او و خونخواهی تو بی مورد است، زیرا) عثمان را هنگامی یاری کردی که به سود خودت بود، و هنگامی که برای او سودمند بود او را یاری نکردی (عثمان پی در پی به معاویه نامه نوشته از او کمک می خواست، معاویه وعده می داد تا کار بر او تنگ شده او را محاصره نمودند، معاویه یزید ابن اسدالقسری را با لشگری روانه ساخت و به او گفت: میروی و در ذی خشب نام موضعی در هشت فرسخی مدینه می مانی، و مگو: الشاهد یری ما لا یری الغائب یعنی حاضر می بیند آنچه را که غائب نمی بیند، منظورش آن بود که از پیش خود کاری انجام مده و قبل از دستور من از آنجا کوچ مکن، و در پرده به او فهماند که غرض آن نیست که تو خود را به عثمان رسانده او را یاری کنی، بلکه مصلحت دیگر در نظر دارم، تو آنجا باش تا ببینم چه می شود، او نیز چندان در آن موضع ماند که عثمان کشته شد و معاویه او را با لشگر شام باز خواند و درصدد به دست آوردن خلافت برآمد و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۳۸-به مردم مصر

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است به اهل مصـر هنگامی که مالک اشتر را برایشان حکومت داد (آنان را سـتوده و به پیروی از او امر فرموده، وقـتی که امـام علیه السـلام مالـک اشـتر را به جـای محمـد ابن ابی بکر روانه مصـر نمود و این نـامه را نوشت اهل مصـر دو دسـته بودنـد، دسـته ای هوادار عثمان و معاویه که با محمد مخالفت می نمودند، و دسـته بیشتری دوسـتان امیرالمومنین علیه السلام بوده که در کشتن عثمان کوشش نموده بودند، و نامه حضرت خطاب به ایشان است). این نامه از بنده خدا علی امیرالمومنین است به سوی گروهی که برای خدا به خشم آمدند، هنگامی که در زمین او معصـیت و نافرمانی کردند، و حق او را بردنـد (از امر و فرمانش پیروی ننمودنـد) پس سـتم سـراپرده بر سـر نکوکار و بدکار ساکن و مسافر زد، و (مردم به طـوری برخلاف آنچه خـدا و رسـول فرموده بودنـد رفتـار می نمودنـد که) معروف و کـار شایسـته ای نبود که از توجه به آن آسودگی رو نمایـد، و نه منکر و زشتی که از آن جلوگیری شود (خلاصه در زمان عثمان معروف ترک و منکر متداول بود، و از این سـخنان بیزاری از رفتـار عثمـان و اطرافیان و کارگردانانش هویـدا است، ولی دلیل نیست که امام علیه السـلام راضـی به کشته شدن عثمان

بوده و از این جهت اهل مصـر را ستوده باشد چون در کشتن او کمک نموده به مدینه آمده بودند، بلکه آنان را از جهت اینکه درصـدد نهی از منکر برآمده بودند سـتوده است. پس یکی از بندگان خدا را به سوی شـما فرسـتادم که در روزهای ترسـناک خواب نمی رود، و از دشمنان در

اوقات بیم و هراس باز نگشته نمی ترسد، بر بدکاران (که از حق رو بر گردانیده پیرو گمراهی اند) از سوزاندن آتش سخت تر است (چنان دلاوری است که دشمنان را از پای در می آورد) و او مالک پسر حارث برادر (از خویشان و قبیله) مذحج است (و مذحج نام قبیله ای است در یمن و نخع نام طائفه ای است از آن قبیله و مالک اشتر نخعی است) پس سخنش را بشنوید، و امر و فرمانش را در آنچه مطابق حق است پیرو باشید، زیرا او شمشیری است از شمشیرهای خدا که تیزی آن کند نمی شود، و زدن آن بی اثر نمی گردد (به هر جا زده شود می برد) پس اگر شما را امر کند که (به سوی دشمن) بروید روانه گردید، و اگر فرمان دهد که نروید بمانید که او (در هر کاری) پیش نمی افتد و برنمی گردد، و رو برنمی گرداند و جلو نمی رود مگر به دستور و فرمان من، و به داشتن او شما را بر خود برگزیدم (با اینکه به او نیازمندم به سوی شما روانه اش نمودم) به جهت خیرخواهیش برای شما، و استواری دهن بند او بر دشمنتان (که دهانه بر دهان دشمن می زند تا او را از پای درآورد.

نامه ۰۳۹-به عمروعاص

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به عمرو ابن عاص (که بر اثر گمراهی و پیروی از معاویه او را سرزنش فرموده): پس (از درود بر هدایت یافتگان رستگار شده، بدانکه) تو دین خود را تابع دنیای کسی (معاویه) قرار دادی که گمراهی و آشکار است، پرده او دریده (گفته اند: معاویه هر گونه کار غیرمشروع و زشتی مرتکب می شد: شراب می نوشیده، جامه حریر می پوشیده، ظروف طلا و نقره بکار می برده، ولی از خوف عمر در زمان خلافت او بسیاری از آنها را در پنهانی می نمود، و در عهد عثمان پروائی نداشت، و چون بر دعوی خلافت تصمیم گرفت بعضی را آشکار و بعضی را پنهان می نمود) در مجلس خود شخص بزرگوار عیب دار و سرافکنده می نماید، و با آمیزش خویش دانا را نادان می گرداند (هر که با او نشیند اگر پاکست ناپاک و اگر بزرگوار است ننگین گردد، و اگر با عقل و دانا است بی خرد و نادان می شود، یا آنکه در مجلس خود از بزرگوار خرده گرفته و دانا را نادان می پندارد، و ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: معاویه در مجلس خود به بنی هاشم ناسزا می گفت) پس از پی چنین کسی رفتی، و بخشش او را خواستی مانند پیروی سگ از شیر که (به طمع خوردن لقمه) به چنگالهایش نگریسته انتظا

ر دارد که از پس مانده شکارش به سویش افکند، پس دنیا و آخرت خویش را به باد دادی (در دنیا خود را ننگین و در آخرت به عذاب الهی گرفتار نمودی)! و اگر به حق چنگ می زدی (رو به ما می آوری) آنچه (از دنیا و آخرت) می خواستی می یافتی، پس (اکنون که از حق روگردانده در گمراهی افتادی) اگر خدا مرا بر تو و پسر ابی سفیان مسلط ساخت شما را به کیفر می رسانم، و اگر مرا ناتوان ساختید و (بعد از من) ماندید آنچه جلو روی شما است (عذاب و کیفر الهی) برای شما بدتر است (چنانکه در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۲۷ می فرماید: و لعذاب الاخره اشد و ابقی یعنی عذاب و کیفر آخرت سخت تر و پاینده تر است از عذاب دنیا و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۴۰-به یکی از کارگزاران خود

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است به یکی از کارگردانـانش (که او را از نـادرستیش نکـوهش نموده و از او حسـاب خواسـته): پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، به من از تو خبر کاری رسـیده که اگر کرده باشـی پروردگارت را به خشم آورده امـام و پیشوایت را نافرمانی نموده، و امانت خود را خوار گردانیـده ای (در کارت خیانت کرده و دیگر لیاقت حکمرانی نداری). به من رسیده است که تو زمین را برهنه کرده ای (محصول اشجار و زراعات را برای خود برده و چیزی به رعیت نداده ای) پس هر چه زیر دو پـایت بـوده گرفته، و آنچه در دو دسـتت بـوده خورده ای (اموال و دارائی بیت المـال را تصـرف کرده برای خویش انـدوخته ای) اکنون برای من حساب (دخل و خرج) خود را بفرست، و بـدانکه حساب خـدا (در روز رسـتخیز) از حساب و وارسی مردم بزرگتر است (دقیق تر است، زیرا اینجا ممکن است صورت دورغ و برخلاف واقع تنظیم شود، ولی آنجا جز راستی کاری انجام نمی گیرد) و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۴۱-به یکی از کارگزارانش

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است به یکی از کارگردانـان خود (که او را بر اثر پیمان شـکنی و خوردن از بیت المال سرزنش نموده است، و بین رجال دانان و شـرح نویسان بر نهج البلاغه اختلافست که امام علیه السـلام این نامه را به کدام یک از کارگردانانش نوشـته است: بعضـی گفته اند: به عبدالله ابن عباس نوشته که از جانب حضرت حاکم بصره بوده بیت المال را برداشـته به مکه رفته و در آنجـا خوش می گذرانیـد، دیگری گفته: عبـدالله را مقـامی ارجمنـد بوده و از خـدمت و متابعت آن حضـرت هیچگاه جـدائی ننموده، و برخی گفته اند: نامه را به عبدالله ابن عباس برادر عبدالله نگاشـته، و عبیدالله کسـی است که دینش درهم و پول بوده و به خبر او اعتماد نداشـته ضـعیف می شـمارند، و شـمه ای از داستان گریختن او با سعید ابن نمران از یمن و آمدنشان نزد امیرالمومنین علیه السلام به کوفه در شرح خطبه بیست و پنجم در باب خطبه ها گذشت، و سعید ابن نمران را رجال دانان از شیعیان حضرت و حسن الحال می دانند، و دیگری گفته: عبیدالله ابن عباس از جانب حضرت حاکم یمن بوده و از او چنین چیزی نقل نشده است، خلاصه معلوم نگشـته که این نامه را به کدام یک از پسـر عموهایش که حاکم بصـره بوده نوشت

ه است: پس از حمد خدا و درود

حضرت مصطفی، من تو را در امانت خود (حکومت رعیت و اصلاح امر معاش و معاد ایشان) شریک و انباز خویش ساختم، و تو را چون پیراهن و آستر جامه ام گردانیدم (همواره تو را از خواص و نزدیکترین شخص به خود می پنداشتم) و هیچیک از خویشانم برای موافقت و یاری و رساندن امانت (اموال بیت المال) به من از تو درستکارتر نبود، پس چون دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن بر او خشم نموده، و امانت مردم (عهد و پیمانشان) تباه گشت، و این امت (به خونریزی و ستم) دلیر شده پراکنده گردیدند، به پسر عمویت پشت سپر برگرداندی (از پیروی او دست کشیدی) و از او دوری کردی همراه دوری کرده ها، و او را یاری نکردی همدست آنان که از یاری خودداری کردند، و به او خیانت کردی به کمک خیانت کنندگان پس نه به پسر عمویت همراهی نمودی، و نه امانت را اداء کردی، و گویا تو با کوشش خود (در راه دین) خدا را در نظر نداشتی، و گویا تو، (در ایمان) به پروردگارت بر حجت و دلیلی نبودی (مانند سست ایمانان خدا را نشناخته او را سرسری پنداشتی) و به آن مانند که تو با این مردم مکر و حیله به کار می بردی، و قصد داشتی آنها را از جهت دارائیشان بفریبی (خلاصه منظور ا

ز اظهار دین و ایمانت آن بود که مردم را فریفته دارائیشان را بربائی(که چون بسیاری خیانت به مردم تو را توانا ساخت زود حمله نموده برجستی، و ربودی آنچه بر آن دست یافتی از دارائیهاشان که برای بیوه زنان و یتیمانشان اندوخته بودند مانند ربودن گرگ

سبک ران بز از پا افتاده را، پس آن مال را به حجاز)مکه یا مـدینه(با گشادگی سینه)خرم و شاد(بروی، و از گناه ربودن آن باک نداشتی، غیر تو را پدر مباد)اف بر تو(به آن ماند که تو میراثت را)که(از پدرت و مادرت)رسیده برداشته(نزد خانواده ات آورده ای)بیـت المـال را مرده ریـگ پـدر و مـادر پنـداشتی(خـدا را تسبیـح کرده او را از هر عیب و نقصـی منزه می دانم)شگفتا(آیا تو به معاد و بازگشت ایمان نداری، یا از مو شکافی در حساب و بازپرسی)در آخرت(نمی ترسی؟ ای آنکه نزد ما از خردمنـدان به شـمار می آمدی، چگونه آشامیدن و خوردن)آن مال(جائز و گوارا دانی، با اینکه میدانی حرام می خوری و حرام می آشامی؟ و کنیزان خریـده زنان نکاح می کنی از مال یتیمان و بی چیزان و مومنان جهاد کنندگانی که خدا این مال را برای آنان قرار داده، و به آنها این شهرها را)از دشمنان(محافظت و نگاهداری فرموده است!! پس از خدا بترس و مال

های این گروه را به خود باز گردان که اگر این کار نکرده باشی و خدا مرا به تو توانا گرداند هر آینه درباره (به کیفر رساندن) تو نزد خدا عذر بیاورم و تو را به شمشیرم که کسی را به آن نزده ام مگر آنکه در آتش داخل شده بزنم! و به خدا سوگند اگر حسن و حسین (علیهماالسلام) کرده بودند مانند آنچه تو کردی با ایشان صلح و آشتی نمی کردم، و از من به خواهشی نمی ترسیدند تا اینکه حق را از آنان بستانم، و باطل رسیده از ستم آنها را دور سازم، و سوگند به خدا پروردگار جهانیان: آنچه را که از مال ایشان برده ای به حلال اگر برای من باشد مرا شاد نمی کند که آن را برای پس از خود ارث بگذارم، پس ضح رویدا یعنی در چاشت شتر را آهسته بچران (این جمله مثلی است برای کسی که در جای آرام رفتن شتاب کند، اشاره به اینکه در صرف مال تندروی مکن) که به آن ماند که تو به آخرت (مرگ) رسیده ای، و زیر خاک پنهان گشته ای، و کردارت به تو نمایانده شده در جائی که ستمکار در آنجا بر اثر غم و اندوه (آنچه از دست داده) فریاد می کند، و تباه کننده (حق دیگران) برگشت (به دنیا) را آرزو می نماید، در حالی که آن وقت هنگام گریختن (از عذاب الهی) نیست.

نامه ۰۴۲-به عمر بن ابی سلمه

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است به عمر ابن ابی سـلمه مخزومی که از جانب آن بزرگوار بر بحرین حاکم بود او را عزل نموده، و به جـایش نعمـان ابن عجلاـن زرقی را گماشت (در آن عمر را سـتوده و او را برای همراه بردن با خود در جنگ خواسـته، و این عمر پسر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله است از ام سلمه، و نعمان از مهتران انصار بوده، رجال دانان این دو را از نیکـان یـاران امیرالمومنین علیه السـلام دانسـته و در نقـل اخبار از ایشان آنها را مورد وثوق و اطمینان قرار داده انـد، و در بعضی از کتب عمرو ابن ابی سلمه دیده میشود، ولی عمر ابن ابی سلمی درست تر است، زیرا در بیشتر از نسخ نهج البلاغه عمر ضبـط شـده است نه عمرو به واو). پس از سـتایش خداونـد و درود پیغمبر اکرم، من نعمـان ابن عجلاـن زرقی را والی و حاکم بحرین گردانیـدم، و دست تو را بـدون آنکه نکوهش و سرزنشـی برایت باشد کوتاه کردم (تو را فرا خواندم) و تو حکومت را نیـک انجـام دادی، و امـانت (بیت المـال) را اداء نمودی، پس (نزد من) بیـا بی آنکه گمان بـدی به تو داشـته باشم یا سـرزنش نموده تهمت زده گناهکارت دانم. پس (سـبب خواسـتن تو آن است که) رفتن به سوی (جنگ) سـتمگران اهل شام را تصـمیم گرفته دوس

ت دارم تو بـا من باشـی، زیرا تو از کسـانی هستی که برای جنگ با دشـمن و برپا داشـتن سـتون دین (اجرای احکام اسـلام) به ایشان پشت گرمم، اگر خدا بخواهد.

نامه ۰۴۳-به مصقله بن هبیره

از نامه های آن حضـرت علیه السـلام است به مطلقله ابن هبیره شیبانی که از جانب آن بزرگوار بر اردشیر خره (نام شهری بوده در فـارس) حاکم بود (او را بر سـتمگری در پخش غنیمت)مالیکه مسـلمانان از دشـمن بر اثر فیروزی گرفته انـد(سـرزنش می نمایـد، و رجال دانان از او به زندیق تعبیر می کنند یعنی مردی که در ظاهر با ایمان و در باطن کافر است، و داسـتان او با معقل ابن قیس که از یـاران و فـداکاران امـام علیه السـلام است در شـرح سـخن چهـل و چهـارم باب خطبه ها گـذشت): به من از تو خبری رسـیده که اگر آن را به جـا آورده باشـی خـدای خود را به خشم آورده ای (رحمت او شامل حالت نمی شود) و امام و پیشوایت را غضـبناک ساخته ای (که باید از تو انتقام بکشد، زیرا خبر رسـیده): که تو اموال مسـلمانها را که نیزه ها و اسبهاشان آن را گرد آورده، و خونهاشان بر سر آن ریخته شده در بین عربهای خویشاوند خود که تو را گزیده اند قسمت می کنی، پس سوگند به خدائی که دانه را (زیر زمین) شکافته، و انسان را آفریده اگر این کار (که خبر داده اند) راست باشد، از من نسبت به خـود زبونی یـابی، و از مقـدار و مرتبه نزد من سـبک گردی، پس حق پروردگـارت را خوار نگردانـده و دنیـایت را به کاسـتن دینت

آباد مکن که (در روز رسـتخیز) در جرگه آنان که از جهت کردارها زیانکارترند خواهی بود. آگاه باش که حق کسی که نزد تو و نزد ما است از مسـلمانها در قسمت نمودن این مالها یکسان است: پیش من بر سر آن مال می آیند و برمی گردند (چنانکه هر کس برای آب بر سرچشـمه رفته و برمی گردد و چشـمه بی تفاوت به همه آب می بخشـد، بنابراین حق نداری که آن مالها را به خوشایندانت اختصاص دهی).

نامه ۰۴۴--به زیاد بن ابیه

از نامه های آن حضـرت علیه السـلام است به زیاد ابن ابیه هنگامی که به آن بزرگوار خبر رسید که معاویه نامه به او نوشته می خواهـد او را با ملحق ساختن به خود (که برادر می باشـند) بفریبـد (در آن او را فریب معاویه برحذر می نماید، و این زیاد پدر عبیدالله ابن مرجانه قاتل حضـرت سیدالشهداء علیه السلام بوده، و مرجانه مادر عبیدالله کنیزی بوده که به زنا دادن شهرت بسیار داشت، و پـدر زیاد معلوم نیست، برخی او را زیاد ابن عبیـد گفته و به ثقیف نسـبت دهند، و زیاد ابن ابوسـفیان، و زیاد ابن ابیه یعنی زیاد پسـر پـدرش، و زیاد ابن امه یعنی زیاد پسر مادرش، و زیاد ابن سـمیه نیز گفته شده است، و گفته اند: پیش از ملحق شـدن به ابی سـفیان او را زیاد ابن عبیـد می خواندند، و عبید بنده ای بود که تا ایام دولت و رشد زیاد ماند و زیاد او را خریده آزاد نمود، و مـادر او سـمیه نـام داشـته که کنیز حارث ابن کلـده ثقفی طبیب مشـهور عرب بود، و گفته انـد: در عهـد عمر بن خطاب روزی زیاد در مجلس او سـخن می گفت که شـنوندگان را به شـگفت آورد، عمرو ابن عاص گفت: شـگفتا این جوان اگر قرشی بود عرب را به عصای خود می راند! ابوسفیان گفت: آگاه باش سوگند به خدا او قرشی است، اگر او

را می شناختی می دانستی که از بهترین اهل تو است، عمرو گفت: پدرش کیست؟ ابوسفیان گفت: سوگند به خدا من او را در رحم مادرش نهادم، عمرو گفت: چرا او را به خودت ملحق نمی گردانی؟ ابوسفیان گفت: از بزرگی که اینجا نشسته یعنی عمر می ترسم که پوست مرا بکند، و گفته اند: کنیه اش ابومغیره است، و در طائف سال فتح مکه یا سال هجرت یا روز جنگ بدر به دنیا آمده، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندیده، و در همه جا امیرالمومنین و بعد از آن حضرت با امام حسن علیهماالسلام و تا زمان صلح آن بزرگوار با معاویه بوده و پس از آن به معاویه ملحق گردید، و در کوفه در ماه رمضان سال پنجاه و سه هجری بر اثر نفرین امام حسن علیه السلام به مرض فالج که دردی است در جانبی از بدن پیدا می شود و آن را از حس و حرکت می اندازد، یا به مرض طاعون و وبا هلاک گردید. ابن ابی الحدید در اینجا و جای دیگر درباره بد طینتی و زشتکاریهای او نسبت به امام حسن و شیعیان امیرالمومنین علیهماالسلام و ناسزاهائیکه گفته و جسارتهائی که به امام زمان خود کرده قضایائی نقل نموده که از خواندن آنها دست بر سر زده گریان و دل شکسته شدم و از ترجمه آن شرمم آمد، پس در خصوص خباثت و بد طینتی او اکتفاء

می کنم به آنچه از قول ابن ابی الحدید در شرح نامه بیست و یکم نوشتم، خلاصه امیرالمومنین علیه السلام در عهد خود زیاد را حاکم فارس گردانیده بود که آن دیار را نیکو ضبط کرده و نگهداری می نمود و از این رو معاویه نامه ای به او نوشت تا او را به برادری بفریبد، چون به امام علیه السلام خبر رسید به زیاد نوشت(: و آگاه شدم که معاویه نامه ای به تو نوشته می خواهد دلت را)از راه نیکبختی(بلغزاند، و می خواهد در تیزی و تندی)زیرکی(تو رخنه کند، پس از او برحذر بوده بترس چه او شیطانی است، از پیش و پس و راست و چپ شخص می آید تا ناگهان در هنگام غفلت و بی خبری او درآید، و عقلش را برباید)و در دنیا به حیرانی و سرگردانی و در آخرت به عذاب جاوید گرفتارش سازد(. و در عهد عمر ابن خطاب از ابوسفیان سخن نسنجیده ای از خواهش نفس و وسوسه ای از وسوسه های شیطان رخ دارد)به عمرو ابن عاص گفت: این نتیجه زنای من با مادر او است(به گفتن این سخن نسبی ثابت نشده و بر اثر آن کسی سزاوار بردن ارث نمی گردد)چنانکه بعضی از عرب نسب را به زنا ثابت می دانستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نادرست دانست و فرمود: الولد للفراش و للعاهر الحجر و یعنی فرزند از

آن صاحب بستر و مردی که زن در نکاح و تصرف او است می باشد، و زناکار محروم است به او چیزی نرسیده ارث نمی برد و گفته اند: یعنی زناکار را سنگ باران کنند، ولی سخن امام

علیه السلام در اینجا معنی اول را تایید می کند که می فرماید:(و کسی که به چنین سخن نادرست دل بندد به شخصی ماند که ناخوانده خود را در بین شراب خواران درآورد و پیوسته او را دفع نموده دور سازند، و به کاسه چوبینی ماند که)بر بارکش می آویزند و(قرار نگرفته می جنبد)خلاصه به گفتار ابوسفیان در مجلس عمر تو داخل نسب بنی امیه نمی گردی که معاویه آن را دلیل نموده تو را بفریبد. سیدرضی علیه الرحمه فرماید:(چون زیاد نامه حضرت را خواند گفت: سوگند به پروردگار کعبه ابوسفیان به آن گفتار گواهی داده و همواره در نظرش بود تا معاویه او را برادر خود خواند)زیاد هم به او پیوست(. فرمایش حضرت علیه السلام الواغل: کسی است که خود را بین میخوارگان اندازد تا با ایشان بیاشامد و از آنان نباشد، پس همواره او را رانده مانع شوند، و النوط المذبذب: چیزی است از قبیل کاسه چوبین یا قدحی یا مانند آن که بر بار سوار آویخته می شود که پیوسته جنبان است هنگامی که بر بارکش سوار باشد، و آن را تند براند.

نامه ۰۴۵-به عثمان بن حنیف

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به عثمان ابن حنیف انصاری که از جانب آن بزرگوار حاکم بصره بود، هنگامی که به حضرت خبر رسید که او را گروهی از اهل بصره به مهمانی خوانده اند و رفته (و او را به جهت رفتن به آن مهمانی نکوهش نموده است، و عثمان و برادرش سهل ابن حنیف که از جانب امام علیه السلام بر مدینه حکومت داشت هر دو از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و تا آخر عمر شیعه و دوستدار امیرالمومنین علیه السلام بودند، و از این رو رجال دانان در نیکی این دو برادر اختلاف و تردید نداشته در نقل اخبار آنها را مورد وثوق و اطمینان می دانند، و پاره ای از سرگذشت عثمان ابن حنیف در وقت تسلط اصحاب جمل بر بصره در شرح خطبه یکصد و هفتاد و یکم گذشت): پس از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم، ای پسر حنیف به من رسیده که یکی از جوانان اهل بصره تو را به طعام عروسی خوانده است و به سوی آن طعام شتابان رفته ای، و خورشهای رنگارنگ گوارا برایت خواسته و کاسه های بزرگ به سویت آورده می شد، و گمان نداشتم تو بروی به مهمانی گروهی که درویش و نیازمندشان را برانند و توانگرشان را بخوانند، پس نظر کن به آنچه دندان بر آن مینهی از این خوردنی،

و چیزی را که بر تو آشکار نیست (نمی دانی حلال است یا حرام) بیفکن (مخور) و آنچه را که به پاکی راههای به دست آوردن آن دانائی (می دانی از راه حلال و درستکاری بدست آمده) بخور.

آگاه باش هر پیروی کننده را پیشوائی است که از او پیروی کرده به نور دانش او روشنی می جوید (راه راستی گفتار و درستی کردار را از او می آموزد، و تو نیز باید پیرو پیشوای خود باشی) بدانکه پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه (رواء و ازار یعنی جامه ی که سر تا پا را می پوشاند) و از خوراکش به دو قرص نان (جهت افطار و سحر، یا ناهار و شام) اکتفا کرده است، و شما بر چنین رفتاری توانا نیستند، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید (از کارهای ناشایسته دوری گزیده خود را از هر ناپاکی دور سازید تا مرا به اصلاح حال رعایا و زیردستان یاری نموده باشید) به خدا سوگند از دنیای شما طلا نیندوخته، و از غنیمتهای آن مال فراوانی ذخیره نکرده، و با کهنه جامه ای که در بر دارم جامه کهنه دیگری آماده ننموده ام.

بلـه از تمـام آنچه آسـمان سـایه بر آن افکنـده است (از مـال دنیـا) فـدک در دست مـا بـود که گروهی (سه خلیفه) بر آن بخل ورزیدند (به غصب از دست ما گرفتند) و دیگران (امام علیه السـلام و اهلبیتش) بخشـش نموده از آن گذشتند، و خداوند نیکو داوری است (که بین حق و باطل حکم خواهـد فرمود! و فـدک نام یکی از قریه های یهود بوده که مسافت بین آن و مـدینه دو منزل و بیـن آن و خیـبر کمـتر از یـک منزل بـوده، و داسـتان غصب فـدک و تظلم حضـرت فـاطمه علیهاالسـلام و شـکایت آن معصومه از سـتمی که به او روا داشـتند در کتابهـای تـازی و فارسـی بیان شـده و ما برای روشن شـدن مطلب شـمه ای از آنچه شارح بحرانی در اینجا انگاشـته گوشـزد می نمائیم: فـدک مخصوص حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله بود، زیرا چون خیبر)نـام شـهری که تا مـدینه از سـمت شام سه روز راه بود(فتـح شـد اهل فـدک نصف آن را و به قولی تمام را به صـلح و آشتی تسـلیم نمودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قریه را در حیات خود به فاطمه علیهاالسلام بخشید، و از طرق مختلفه در این باب روایات رسـیده، از جمله از ابی سـعید خدری)که مورد وثوق و اطمینان رجال دانان است(روایت شده که چون آیه وات ذالقربی حقه و المسکین و ابن السبیل)س ۱۷

ی ۲۶ یعنی حق خویشاونـد و بی چیز و رهگذر را اداء کن(از جانب خدا به پیغمبر اکرم رسـید آن حضـرت فدک را به فاطمه علیهاالسـلام داد، و ابوبکر که خلیفه شـد خواست آن را بگیرد فـاطمه علیهاالسـلام به او پیغام داد که فـدک از آن من است که پدرم به من بخشـیده، و امیرالمومنین علیه السـلام و ام ایمن)مربیه و آزاد شده پیغمبر اکرم(بر آن گواهی دادند، ابوبکر گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرموده ما گروه پیغمبران به اهل خود میراث ندهیم، آنچه باقی گذاریم صدقه و بخشـش است، و فدک مال مسـلمانان بوده در دست آن حضـرت که در کار امت و راه خدا صـرف می نموده من نیز در همان راه صرف می نمایم، پس فاطمه علیهماالسـلام چادر بر سـر انداخته با بعضی از خدمتکاران و زنان خویشاوند خود به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و ابوبکر و بسسـیاری از مهاجرین و انصار حاضـر بودند، و در میان پرده ای آویختند، آنگاه بنالید و زارید به طوری که همه گریسـتند، پس از آن زمـانی دراز خاموش ماندنـد تا جوش و خروش مردم آرام گردیـد، پس خطبه ای دراز بیـان فرمـود از جمله: ای پسـر ابی قحـافه تو از پـدرت میراث می بری و من از پـدرم ارث نمی برم بعـد رو به قـبر مقـدس پـدر بزرگوارش نموده از امت اظهار رن

جش و درد و دل نمود، راوی گوید: هیچ روزی دیده نشده بود که زن و مرد مدینه بیش از آن روز گریسته باشند، پس به مسجد انصار توجه نموده با آنان هم سخنانی فرمود، از جمله: بدانید من شما را می بینم که منکر دین شدید، و لقمه گوارا از دهن بیرون انداختید، و اگر شما و هر که در روی زمین است کافر شوید خدا بی نیاز است، پس به خانه بازگشت و سوگند یاد کرد که با ابوبکر سخن نگوید و بر او نفرین نمود، و بر این حال از دنیا رفت، و وصیت کرد ابوبکر بر او نماز نخواند، و عباس بر او نماز گزارد و در شب دفن گردید، خلاصه ابوبکر غله و سود آن را گرفته به قدر کفایت به اهل بیت علیهم السلام به مروان داد، و مروان در خلافت خود تمام آن را تصرف کرد و فرزندانش دست به دست می بردند تا زمان عمر ابن عبدالعزیز که او به اولاد فاطمه علیهاالسلام برگردانید، و شیعه گوید: اول مظلمه و چیزی که از روی ظلم و ستم گرفته شده بود رد کرد فدک بود، و سنی گوید: اول آن را ملک خود گردانید، و بعد به اولاد فاطمه علیهاالسلام بخشید، و پس از او باز غصب کردند تا در دولت بنی عباس ابوالعباس سفاح برگردانید، و منصور گرفت، و پسرش مهدی برگردانید، و دو پسرش موسی و هارون گرفتند، و مامون بگرد

انید تا زمان متوکل و او سود آن را به عبدالله ابن عمر بازیار وا گذاشت، و گویند: در آنجا یازده نخله بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به دست مبارک خود نشانده، فرزندان فاطمه علیهماالسلام خرمای آنها را برای حاج ارمغان می فرستادند و مالهای بسیاری دریافت می نمودند، بازیار کس فرستاد آن درختها را برید و چون به بصره برگشت فالج گردید، ابن ابی الحدید در شرح نامه نهم به مناسبتی می نویسد: ابوالعاص شوهر زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که مشرک بود (و تا در مکه بود پیغمبر اکرم نمی توانست بین او و زینب جدائی اندازد و اگر چه اسلام آوردن زینب بین او و شوهرش را جدا ساخته بود) در جنگ اسیر و دستگیر گردید، و اهل مکه فدیه و مال می فرستادند تا اسیرانشان را رها سازند،

زینب قلاده ای که مادرش خدیجه به او داده بود فرستاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله چون آن قلاده را دید سخت به رقت آمد، و به مسلمانان فرمود: اگر اسیر زینب را رها کنید و فدیه او پس دهید شایسته است، گفتند: آری یا رسول الله جانها و مالهای ما فدای تو، پس فدیه زینب را باز گردانیده ابوالعاص را بدون فدیه رها کردند، پس از آن می نویسد: این خبر را بر نقیب ابوجعفر یحیی ابن ابوزید بصری علوی که خدایش رحمت کند می خواندم، گفت: گمان می کنی ابوبکر و عمر در این واقعه حاضر نبودند؟! آیا مقتضی نبود که دل فاطمه علیهماالسلام را خوش کنند و از مسلمانان بخواهند که حق خود به او واگزارند، آیا مقام و منزلت او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از زینب کمتر بود و حال آنکه سیده زنان جهانیان است، و این در صورتی است که برای او درباره فدک حقی ثابت نشده باشد نه بنحله و بخشش و نه به ارث بردن. الحاصل امام علیه السلام به ستمی که بر او وارد گشته اشاره نموده و درباره دلبستگی نداشتن به مال دنیا می فرماید:(و فدک و غیر فدک را چه خواهم کرد؟ در حالی که جایگاه شخص فردا)پس از مردن(قبر و گور است که در تاریکی آن اثرهایش بریده و خبرهایش پنهان می شود، و گودالی است که اگر گشادگی آن زیاد شود و دو دست گورکن در فراخی آن بکوشد سنگ و کلوخ آن را می فشارد، و رخنه هایش را خاک روی هم انباشته ببندد، و همت و اندیشه من در این است که نفس خود را با پرهیزکاری تربیت نموده خوار گردانم تا در روزی)قیامت(که ترس و بیم آن بسیار است آسوده باشد، و بر اطراف لغزشگاه استوار ماند.

و اگر بخواهم راه می برم به صافی و پاکیزگی این عسل و مغز این نان گنـدم و بافته های این جامه ابریشم، ولی چه دور اسـت که هوا و خواهش بر من فیروزی یابـد، و بسـیاری حرص مرا به برگزیـدن طعامهـا وا دارد و حـال آنکه شایـد به حجاز (مکه و مدینه و سائر شـهرهای آن) یا یمامه (شـهری است از یمن) کسـی باشد که طمع و آز در قرص نان نداشـته (چون در دسترسش نیست) و سـیر شدن را یاد ندارد!! یا چه دور است که من با شـکم پر بخوابم و بدورم شکمهای گرسنه و جگرهای گرم (تشنه) باشـد، یا چنان باشم که گوینـده ای (حاتم ابن عبـدالله طائی) گفته: و حسـبک داء ان تبیت ببطنه و حولک اکباد تحن الی القد یعنی این درد برای تو بس است که شب با شـکم پر بخوابی و در گردت جگرها باشـد که قـدح پوستی را آرزو کننـد (و برای آنان فراهم نشود چه جای آنکه طعام داشته باشند).

آیا قناعت می کنم که به من بگویند زمامدار و سردار مومنین در حالی که به سختیهای روزگار با آنان همدرد نبوده یا در تلخکامی جلو ایشان نباشم؟ پس مرا نیافریده اند که خوردن طعامهای نیکو (از نیکبختی جاوید) بازم دارد مانند چهار پای بسته شده که اندیشه اش علف آن است، یا مانند چهارپای رها گشته که خاکروبه ها را به هم زند تا چیزی یافته بخورد، پر می کند شکنبه را از علفی که به دست آورده، و غفلت دارد از آنچه برایش در نظر دارند (نمی داند که صاحبش میخواهد فربه شود تا به کشتارگاهش فرستد یا برایش بارکشی نموده کارش را انجام دهد) یا مرا نیافریده اند که بیکار مانده و بیهوده رها شوم، یا ریسمان گمراهی را کشیده بی اندیشه در راه سرگردای رهسپار گردم، و چنانست که می بینم گوینده ای از شما می گوید: اگر این است خوراک پسر ابوطالب پس ضعف و سستی او را از جنگ با همسران و معارضه و برابری با دلیران باز می دارد؟! بدانید درخت بیابانی (که آب کم به آن می رسد) چوبش سخت تر (استوارتر) است، و درختهای سبز و خرم (که در باغهای پر آب کاشته شده) پوستشان نازکتر است، و گیاههای دشتی (که جز آب باران آب دیگری نیابند)

شعله آتش آنهـا افروخته تر و خاموشـی آنهـا دیرتر است (آری انسـان هر قـدر کمتر بخورد و بیاشامـد انـدامش اسـتوارتر و در کارزار دلیرتر است، و هر قدر بیشتر بخورد و بیاشامد نازک پوست و سـست دل و ترسـناکتر است) و (اتصال و همبستگی) من با رسول خـداماننـد (اتصال) نخلی است از نخل (که هر دو از یک بیخ روئیده) و مانند (اتصال) دست است به بازو (که به هم پیوسـته انـد، بنابراین) سوگنـد به خدا اگر عرب بر جنگ من با هم همراه شوند از ایشان رو بر نگردانم، و اگر فرصـتها بدسـت آیـد به سویشان می شـتابم (همه را در راه خدا و یاری دین گردن می زنم) و زود باشد که کوشـش نمایم در اینکه زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون (معاویه) پاک سازم تا اینکه گلوله خاکی از بین دانه درو شده بیرون آید (منافق و دورو را از بین مومنین رانده راه دین را از رهزنان گمراهی آسوده سازم).

و قسمتی از این نامه و پایان آن است (در نکوهش دنیا و ستودن پارسایان و کسانی که دل به آن نبسته از کار خدا غافل نمانده اند): ای دنیا از من دور شو که مهارت بر کوهانت است (مهارت را به گردنت انداخته تو را رها کرده ام) من از چنگالهایت جسته، و از دامهایت رسته، و از رفتن در لغزشگاههایت (گمراهیهایت) دوری گزیدم. کجایند کسانی که به بازیها شوخیهایت گرفته فریبشان دادی، کجایند مردمانیکه به زینت و آرایشهایت در فتنه و گمراهیشان انداختی؟ اینکه ایشان گروگان گورها و فرورفته در لحدها هستند! سوگند به خدا اگر تو شخصی بودی دیدنی و کالبدی محسوس حدود (کیفرهای) الهی را بر تو اجر می نمودم به سزای بندگانی که به سبب آرزوها فریب دادی، و مردمانی که در پرتگاهها (ی شقاوت و بدبختی) انداختی، و پادشاهانیکه به نابودی سپردی، و آنان را در آبگاههای بلاء و سختی فرود آوردی جائیکه فرود آمدن و بازگشت (سزاوار) نبود. چه دور است که من از تو فریب خورم هر که بر لغزشگاهت گام نهد بلغزد، و هر که در آبهای انبوهت سوار شود غرق گردد، و آنکه از ریسمانهای دامت کناره گیرد موفق شده (رستگار گشته) است، و کسی که از تو سالم ماند اگر جای خوابگاهش تنگ باشد (در سختی و ناکامی زندگانی کند(باکی ندارد)چون می داند این سختی

به زودی می گـذرد، لـذا می فرماید:(و دنیا نزد او به روزی ماند که وقت گذشـتن آن رسـیده است. از من دور شو که به خدا سوگنـد رام تـو نمی گردم تـا مرا خـوار سـازی، و همـوارت نمی شوم)فرمـانت نمی برم(تـا مرا)به هر جـا خواهی(بکشـی، و سوگند به خدا سوگندی که در آن مشـیت و خواست خدا را جدا می سازم)چنانکه خداوند به آن دسـتور داده در قرآن کریم س ۱۸ ی ۲۳ می فرمایـد: و لاتقولن لشـی انی فاعل ذلک غدای ی ۲۴ الاـ ان یشـاء الله یعنی هرگز برای کاری مگو من آن را فردا خواهم کرد مگر آنکه خـدا بخواهـد یعنی بگو انجـام می دهم اگر خـدا بخواهـد(خود را تربیت می کنم چنان تربیتی که شاد و شگفته گردد به قرص نانی که بر آن خورشی یابد، و در خورش به نمک قناعت کرده بسازد، و)از بسیاری گریه(کاسه چشـمم را به حال خود گذارم که اشگهایش تهی شود مانند چشمه ای که آبش فرو رفته است)آنقدر بگریم که اشکم نماند(آیـا شـکم حیوان چرنـده از آنچه میچرد پر می شود که به پهلو می افتـد، و رمه گوسـفند از علف و گیـاهش سـیر می گردد و سوی خوابگـاه می رود، و علی)صـلوات الله علیه(توشه خود را خوردهماننـد چهارپایـان می خوابـد؟ در چنین حالی چشـمش روشن باد که پس از سالهای دراز به چهارپا یله و چرنـده در گله پیروی نمایـد (در صورتی که ننگ است که همت و اندیشـه شخص خوردن و آشامیـدن باشـد)! خوشا نفسـی که آنچه پروردگارش واجب کرده ادا کنـد، و در سـختی شـکیبا باشد، و در شب از خواب دوری گزینـد تا زمانی که خواب و پینکی بر او غلبه نماید زمین را فرش پنداشـته دسـتش را بالش قرار دهد، در گروهی که ترس بازگشت (روز رسـتخیز) چشـمهاشان را بیـدار داشـته، و پهلوهاشان را از خوابگاهها دور ساخته، و لبهاشان به ذکر و یـاد پروردگارشـان آهسـته گویـا است، و بسـیاری اسـتغفار (در خـواست آمرزش) گناهانشـان (ماننـد ابرهـای پراکنـده) پراکنده شده است (در قرآن کریم س ۵۸ ی ۲۲ می فرماید: اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون یعنی) آنان حزب و گروه خـدا هسـتند، بدانید که حزب خدا رسـتگارند. پس ای پسـر حنیف از خدا بترس (شـکم چرانی مکن) و چند قرص نانت باید تو را بس باشد تا سبب رهائیت از آتش

نامه ۰۴۶-به یکی از فرماندهان خود

گردد. از نـامه هـای آن حضـرت علیـه السـلام اسـت بـه یکی از کارگردانـان خـود (که در آن مـدارا خوشـرفتاری بـا رعیت و سختگیری در هنگـام مقتضـی را به او امر می فرمایـد): پس از سـتایش خـدا و درود بر پیغمبر اکرم، تو از کسانی هستی که من برای نگاهداشتن دین به آنان یاری می جویم، و سرکشی گناهکار را فرو می نشانم، و زبانک (مرز) ترسناک راه دشمن را می بنـدم (مرز را به گوشتی که نزدیک گلوی شـخص است و آن را زبانک می نامند تشبیه فرموده که چون گرفته شود نفس قطع گردد) پس در کاریکه تو را انـدوهناک سازد از خدا یاری بجو، و (با رعیت در کارها) سـختی و درشتی را با مقداری نرمی و همواری بیـامیز (تا اگر خواستی به آسانی دلش را به دست آوری بتوانی) و مـدارا و مهربانی کن هنگامی که مـدارا شایسـته تر باشـد، و به سـختی و درشتی بپرداز آنگـاه که از تو جز سـختگیری پیش نمی رود، و برای رعیت بـالت را فرودآور، و رویت را بگشا، و پهلویت را نرم کن (مهربان و هموار و خوشـخو باش) و در نگریسـتن به گوشه چشم و خیر نگاه کردن و اشاره نمودن و درود گفتن بین ایشان یکسان رفتار کن (یکی را بر دیگری امتیاز ده) تا بزرگان در ستم کردن تو طمع و آز ننمایند (درصدد دشمنی با تو بر نیایند) و

زیردستان از دادگری تو نومید نشوند، و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۴۷-وصیت به حسن و حسین

از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است به حسن و حسین علیهماالسلام هنگامی که ابن ملجم که خدا او را از رحمتش دور گرداند، به آن بزرگوار ضربت زده بود (و در آن از خونخواهی نهی فرموده و به کارهای نیکو امر فرموده است): شما را به تقوی و ترس از خدا سفارش می کنم، و اینکه دنیا را نخواهید هر چند شما را بجوید (به کالای دنیا دل نبندید هر چند در دسترستان باشد) و اندوهناک نشوید بر چیزی از دنیا که از شما گرفته شده باشد، و راست و درست سخن گوئید، و برای پاداش یافتن (در آخرت) کار کنید، و ستمگر را دشمن و ستمدیده را یار و مددکار باشید. شما و همه فرزندان و اهلبیتم و هر که را که نامه ام به او می رسد سفارش می کنم به تقوی و ترس از خدا، و مرتب کردن و به هم پیوستن کارتان، و اصلاح زد و خوردی که موجب جدائی بین شما گردد که من از جد شما صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: اصلاح ذات البین (چگونگی که باعث پراکندگی است) از کلیه نماز و روزه بهتر است (زیرا با جدائی بین مردم امر دین منظم نگردد، و دشمن چیره شود، و آبادی رو به ویرانی آورد) از خدا بترسید درباره یتیمان، پس برای دهنهاشان نوبت قرار ندهید (گاه سیر و گاه گرسنه شان مگذارید) و

در نزد شما (بر اثر گرسنگی و برهنگی و بی سرپرستی) فاسد و تباه نشوند، و از خدا بترسید از خدا بترسید

درباره همسایگانتان که آنان سفارش شده پیغمبرتان هستند، همواره درباره ایشان سفارش می فرمود تا گمان کردیم برای آنها (از همسایه) میراث قرار دهند (در مالشان سهمی تعیین فرماید) و بترسید از خدا بترسید از خدا درباره قرآن که دیگران با عمل به آن بر شما پیشی نگیرند، و از خدا بترسید از خدا بترسید درباره نماز که ستون دین شما است، و از خدا بترسید از خدا بترسید درباره خانه پروردگارتان (مکه معظمه) آن را خالی مگذارید تا زنده هستید که اگر آن رها شود (از نرفتن شما خالی ماند، از کیفر الهی) مهلت داده نمی شوید (به عذاب خدا مبتلی می شوید) و از خدا بترسید از خدا بترسید درباره جهاد به دارائیها و جانها و زبانهاتان در راه خدا (برای ترویج دین و جنگ با دشمنان خدا و رسول از هیچ چیز خودداری ننمائید) و بر شما باد که با هم وابستگی و دوستی داشته به هم ببخشائید، و از پشت کردن

به یکدیگر و جدائی از هم بترسید، امر به معروف (وادار نمودن به انجام کار شایسته) و نهی از منکر (باز داشتن از کار زشت) را رها کنید که (اگر رها کردید) بد کردارانتان بر شما مسلط می شوند پس از آن دعا می کنید (دفع آنها را از خدا می خواهید) روا نشود (زیرا بر اثر نکردن امر به معروف و نهی از منکر خدا را آزرده و این بلا و سختی را فراهم کرده اید، پس توبه و بازگشت ننمائید درخواستتان پذیرفته نگردد)

پس از آن فرمود: ای پسران عبدالمطلب نمی خواهم شما را بیابم که در خونهای مسلمانان فرو روید به بهانه اینکه بگوئید: امیرالمومنین کشته شد، امیرالمومنین کشته شد (کشتن مرا سبب جنگ و خونریزی قرار ندهید) بدانید که باید به عوض من کشته نشود مگر کشنده ام. بنگرید هر گاه بر ثر این ضربت او من مردم به عوض آن ضربتی به او می زنید، و باید او را مثله نشود (پیش یا پس از کشته شدن چشم و گوش و بینی و لب و دست و پا و سائر اعضایش را نبرید، و یا کارهای زشت دیگر به او روا ندارید) که من از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شنیدم می فرمود: از مثله نمودن دوری کرده بترسید هر چند به سگ آزار رساننده باشد (زیرا این گونه کیفرها را مردم خداپرست نمی پسندند هر چند از کشنده اندوه فراوان داشته باشند، و آن روش نادانان و بد سیرتان است که از بسیاری کینه دل خود را به آن خنک کرده و بد سیرتیشان را آشکار می سازند).

نامه ۰۴۸–به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (که او را اندرز می دهد): پس ستمگری و دروغگوئی شخص را در دین و دنیایش تباه می گردانند، و نقص و بی قدریش را نزد عیب جویش هویدا می سازند، و تو میدانی که در نمی یابی آنچه (خواهشهای در دنیا، یا یاری عثمان بعد از کشته شدنش) را که از دست رفتن آن مقدر شده است، و گروه هائی کاری (امامت و خلافت) را نادرست قصد کردند، و (برای پیروی ننمودن از امام حقیقی، یا نقض عهد و به دست آوردن ریاست و کالای دنیا) دستور آشکار الهی را تاویل نمودند (خلافت را به میل خود به رای مردم واگذاشتند، و برای رسیدن به آرزوی خویش خونخواهی عثمان را بهانه نمودند) پس خدا ایشان را دروغگو خوانده (و عذاب و کیفر دروغگویان را به آنها خواهد داد) پس برحذر باش از روزی که در آن خشنود است کسی که پایان کارش را پسندیده یافته و پشیمان است کسی که اختیارش را به شیطان داده و با ستیزگی نکرده است (مهار خود را از کف او بیرون نکشیده تا به هر جا که خواسته او را برده). و تو ما را (در جنگ صفین) به حکم قرآن دعوت نمودی با اینکه اهل قرآن نبودی (چون کارهایت برخلاف دستور و احکام آن است) و ما تو را پاسخ ندادیم، بلکه حکم

قرآن را پذیرفتیم، و درود بر آنکه شایسته است.

نامه ۰۴۹–به معاویه

از نـامه هـای آن حضـرت علیـه السـلام اسـت نیز به معـاویه (که او را پنـد می دهـد): پس از سـتایش خـدا و درود بر حضـرت مصـطفی، دنیا (برای انسان) جای سـر گرم کردن و باز داشتن است از غیرش (آخرت) و دنیاخواه از چیز دنیا بهره نمی برد مگر حرص و شـیفتگیشن بر آن افزون می گردد (هر چه بیابد بهره نبرده آرزوی بیشتر کند) و دنیاخواه به آنچه (کالای دنیا) که در آن یـافته هرگز بی نیـاز نگردد از آنچـه (نعمتهـای آخرت) را که از آن بـدست نیـاورده در صـورتی که پس از گرد آوردنش جـدائی، و پس از اسـتوار کردنش شـکست و برهم ریختنی است، و اگر از آنچه گذشـته (از عمر خودت یا پیشامدی روزگار) پند گیری در باقی مانده خود را نگهداشته بهره مند خواهی شد، و درود بر آنکه شایسته است.

نامه ۰۵۰–به امیران سپاه خود

از نامه های آن حضرت علیه السلام به سران لشگرهایش (که در آن حق آنان را بر خود و حق خویش را بر آنها بیان کرده و ایشان را به دادگری و پیروی امر فرموده است): این نامه از بنده خدا علی ابن ابیطالب سردار و کارفرمای مومنان است به مرزبانانش: پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، سزاوار است کارفرما را که فزونی یافته و نعمتی که به آن رسیده سبب تغییر حال او بر رعیت نشود (مقام و منزلت او را به آزار زیردستان وا ندارد) و نعمتهائی که خدا بهره او گردانیده او را به بسیار آشنائی با بندگان خدا و مهربانی بر برادرانش وا دارد (که هر که چنین نکند شکر نعمتهای پروردگارش را بجا نیاورده است). آگاه باشید حق شما بر من آن است که رازی را از شما پوشیده ندارم مگر در جنگ (که فاش شدن اسرار جنگ دشمن را بر آن آگاه می سازد) و کاری را بدون شور با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعی (که مشورت لازم نیست زیرا همه احکام را باید از من بیاموزید) و در رساندن حقی را که به جا است برای شما کوتاهی نکنم، و از آن بی استوار نمودن و تمام کردنش دست بر ندارم، و اینکه شما در حق نزد من برابر باشید

(یکی را بر دیگری برتری ندهم) پس هر گاه رفتار من با شما چنین شد بر خدا است که نعمت را بر شما تمام کند، و حق من بر شما پیروی و فرمانبرداری است، و اینکه از فرمان من رو برنگردانید، و در کاری که صلاح بدانم کوتاهی ننمائید، و در سختیهای راه حق فرو روید (متحمل رنجها گردید تا حق را بیابید) پس اگر شما اینها را درباره من بجا نیاورید کسی از کجرو شما نزد من خوارتر نیست، پس او را به کیفر بزرگ می رسانم و نزد من رخصت رهائی برای او نمی باشد، و شما (نیز) این پیمان را از سران (زیر دست) خو بگیرید، و از خود به ایشان ببخشید چیزی را که خدا به آن کار شما را اصلاح می فرماید (آنها را خوار ننمائید تا به کمک آنان به دشمن فیروزی یابید) و درود بر آنکه شایسته است.

نامه ۰۵۱-به ماموران مالیات

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به کارگردانانش که خراجگیر بودنـد (در آن از آزار رسانـدن برای گرفتن خراج و وادار نمودن بفروش چیزی که فروشـش زیان دارد نهی می فرمایـد): این نامه از بنـده خدا علی امیرالمومنین است به باجگیران: پس از سـتایش خـدا و درود بر پیغمـبر اکرم، هر که از آنچه به سویش بر می گردد (حسـاب و وارسـی روز رسـتخیز) نترسـید، برای خـود چیزی کـه او را (از عـذاب و کیفر) نگاهـدارد پیش نفرســتاده اسـت، و بدانیـد آنچـه بـه انجـام آن مـامور شـده اید اندکست و پاداش آن بسیار، و اگر نبود در آنچه خدا نهی فرموده از قبیل ستم و زیاده روی کیفری که از آن بترسند در پاداش دوری از آن، چیزی است که عـذری نیست در ترک خواسـتن آن (گیرم مخـالفت دسـتور را کیفری نبـود ولی پیروی از آن را پاداشی دهند ک نمی توان از آن چشم پوشید) پس با مدارا و انصاف با مردم رفتار کنید، و بر خواهشهاشان شکیبا باشید، زیرا شما خزانه داران رعیت هستید (که به واسـطه گرفتن خراج با جمعی سـر و کار دارید، و به دسـته دیگری باید رد کنید و چنین کس باید بردبار و شـکیبا باشد) و وکیلهای مردم و نمایندگان پیشوایانید (که به وسـیله شـما درباره رعیت دسـتور می دهند) و کسی را از درخواستش

به خشم نیـاورده از مطلوبش منع نکنیـد (کـارش را معطل نگـذارده و بگوئیـد چنین بکن چنین نکن، یا زمین را انکار یا آب از فلان جا بیرون آور، خلاصه او را سـرگردان ننمائیـد) هنگام باج گرفتن از مردم لباس زمسـتانی و تابسـتانی و چهارپائیکه با آن کار می کننـد و غلام را نفروشـید (اگر مالی نداشـته باشـد که خراج را اداء کنـد آنچه به آن نیازمندنـد از آنها نگیرید) و البته کسـی را برای درهمی تازیانه نزنید، و به مال هیچیک از نمازگزاران و پیمان بسـته ها (که با دادن جزیه در پناه اسلامند) دست نزنید مگر اسب و سـلاحی که به وسـیله آن بر مسـلمانان ستم شود بیابید، زیرا سزاوار نیست مسلمانان آنها را در دست دشمنان اسلام باقی گذارد تا بر او توانائی داشته باشند، و از پند و اندرز بر خودتان و نیکوئی بر لشگر و کمک بر رعیت و توانا ساختن دین خـدا خودداری نکنید، و در راه خدا آنچه سـزاوار و بر شـما واجب و لازم است به جا آورید، زیرا خداونـد سـبحان از ما و شما خواسـته که در برابر احسان و نیکوئی او با کوشـش خود او را سپاس گزاریم، و به منتهی درجه توانائی خویش او را یاری کنیم، و (هر چند ما را) توانائی نیست مگر به یاری خداوند بلند قدر بزرگوار.

نامه ۰۵۲-به فرمانداران شهرها

از نـامه های آن حضـرت علیه السـلام است به حاکمهای شـهرها درباره (اوقات) نماز: پس از سـتایش خـدای تعالی و درود بر حضـرت مصـطفی، با مردم نماز ظهر گزارید (از هنگام میل خورشید از وسط آسمان به سمت مغرب) تا زمانی که سایه آفتاب بر گردد به قدر (دیوار) آغل بز (تا سایه هر چیز به قدر آن گردد، و این وقت فضیلت آن است، و در چند نسخه از نهج البلاغه حین تفی الشـمس مثـل مربض العنز است یعنی آنگاه نماز گزاریـد که سایه به قـدر دیوار آغل بز گردد) و با ایشان نماز عصـر گزارید هنگامی که آفتاب سـفید و جلوه دار است (پژمرده نیست) در پاره ای از روز (نه پایان آن) وقتی که در آن (تا غروب) و فرسـخ راه بتوان پیمود (اقوال و اختلاف فقهاء و مجتهـدین در تحدیـد وقت ظهر و عصـر بسیار و محل آن کتب فقهیه است، گفته اند: جمعی به ظاهر فرمایش امام علیه السـلام در اینجا اسـتدلال کرده نماز ظهر و عصر را با هم خواندن جائز ندانسته اند، ولی روایات و فتاوی مجتهـدین به درست بودن با هم خوانـدن گویا است) و با آنان نماز مغرب بخوانیـد هنگامی که روزه دار افطـار می کنـد، و حـاج (از عرفـات) به منی روانه می شود، و با آنها نماز عشاء گزاریـد هنگامی که سـرخی (از جانب مغرب) پنهان می شو

د تـا سه یـک از شب، و با آنان نماز بامـداد گزاریـد هنگامی که مرد روی رفیق و همراه خود را ببینـد، و با ایشان نماز گزاریدماننـد نمـاز نـاتوانترین آنهـا (از مسـتحبات بکاهیـد) و سـبب فتنه و فسـاد نباشـید (نمـاز را آن قـدر طـول نـداده دراز نکنیـد که نمازگزاران با شـما توانائی نداشـته باشـند و بر اثر آن به جماعت حاضـر نشونـد. علامه مجلسـی، رحمه الله، در مجلـد هیجدهم کتاب بحارالانوار از ارشاد القلوب دیلمی نقل می فرمایـد که علی علیه السـلام روزی در جنگ صـفین که مشـغول زد و خورد بود در بین دو لشگر آفتاب را می پائید، ابن عباس عرض کرد یا امیرالمومنین این چه کاری است؟ فرمود به زوال می نگرم که نماز گزاریم، ابن عباس گفت: آیا این هنگام وقت نماز است در حالی که جنگ ما را از نماز باز داشـته؟! حضرت فرمود: ما با ایشان نمی جنگیم برای نماز، ابن عباس گفت: هرگز حضرت نماز شب را حتی در لیله الهریر ترک نمود!!).

نامه ۰۵۳–به مالک اشتر نخعی

از عهد و پیمانهای آن حضرت علیه السلام است که برای (مالک ابن حارث) اشتر نخعی- خدا او را بیامرزد- نوشته چون او را بر مصر بر اطراف آن سامان فرمانروا قرار داد هنگامی که حکومت محمد ابن ابی بکر درهم و پریشان گردیده بود، و آن درازترین و جمعترین پیمانی است که برای نیکوکاریها (دستور دادرسی، رموز رعیت پروری، آداب مملکت داری، طریق لشگرکشی و پند و اندرز به همگان) نوشته است (در عرب اشتر کسی را گویند که پلک چشمش برگشته و مژه نداشته باشد، و هم کسی را که پلک چشم یا لب پائینش چاک داشته باشد، و مالک ابن حارث نخعی)قدس الله روحه(را اشتر گویند برای آنکه گفته اند: در پیکار لشگر عرب با سپاه روم در سال شانزدهم هجری گرزی بر خود مالک کوفته شد و خود بر سرش پخش و پاره ای از آهن آن چشم او را چاک زد، پس از آن روز به اشتر ملقب گردید. چون وضع مصر در زمان حکومت محمد ابن ابی بکر بر اثر فتنه انگیزی و تباهکاری معاویه درهم شد، و گروهی به خونخواهی عثمان برخاستند و به امیرالمومنین علیه السلام از اوضاع آن سامان خبر رسید، فرمود: حکمرانی مصر شایسته یکی از دو نفر است یا قیس ابن سعد)از بزرگان شیعیان علی علیه السلام و اعدل عدول(که او را از آنجا برداشتیم دوباره باید فرمانروا شود،

یا مالک ابن حارث نخعی آنجا رود، ولی چون قیس ابن سعد به این کار بی میل بود حضرت او را در شغل خود باقی گذاشت، و مالک اشتر را که در نصیبین (شهری بین شام و عراق) بود طلبید و این عهدنامه را برای او نوشته امر فرمود بسیج راه کند، و پیش از رفتن او برای اهل مصر نامه سی و هفتم را فرستاد، مالک با لشگر خود به جانب مصر روانه گردید، چون معاویه خبردار شد به دهقان عریش شهری است در مصر پیغام داد که اشتر را زهر بخوران تا من خراج و مالیات بیست سال از تو نگیرم، چون اشتر به عریش رسید دهقان که دانسته بود عسل را بسیار دوست دارد، مقداری عسل مسموم برایش ارمغان آورد و گوارائی و فوائد آن را بیان کرد، اشتر از آن عسل زهرآلود میل نمود، هنوز در جوفش مستقر نشده بدرود زندگانی گفت، و بعضی گفته اند: شهادتش در قلزم شهری که تا مصر سه روز راه دارد واقع شد، و نافع غلام عثمان او را از هر خورانید (چون خبر شهادت آن بزرگوار به معاویه رسید با خورسندی بسیار میان مردم ایستاده گفت: علی ابن ابیطالب را دو دست بود، یکی در جنگ صفین جدا گردید و آن عمار ابن یاسر بود که کشته شد، و دیگری امروز جدا گردید و آن مالک

اشتر بود که اکنون خبر مرگ او رسید، به آهنگ مصر سفر کرد و در شهر ایله- بین ینبیع و مصر- نافع غلام عثمان نزد وی آمد و چندان در خدمت او مواظبت کرد که خاطر اشتر از او آسوده گشت، پس در شهر قلزم شربت عسلی با زهر آمیخته به خورد او داد که بر اثر آن مالک دنیا را بدرود گفت الا و ان الله جنودا من عسل یعنی بدانید خداوند را از عسل لشگرها است(و از آن سو چون خبر به امیرالمومنین علیه السلام رسید بسیار اندوهگین و افسرده خاطر شد گریست و بر منبر تشریف برده فرمود: انا الله و انا الیه راجعون، و الحمد الله رب العالمین، اللهم انی احتسبه عندک فان موته من مصائب الدهر، رحم الله مالکا فلقد اوفی عهده، و قضی نحبه، و لقی ربه، مع انا قد وطنا انفسنا علی ان نصبر علی کل مصیبه بعد مصابنا به رسول الله- صلی الله علیه و آله- فانها من اعظم المصیبات یعنی ما از خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم، و ستایش خداوندی را سزا است که پروردگار جهانیان است، بارخدایا من مصیبت اشتر را نزد تو به شمار می آورم، زیرا مرگ او از سوگهای روزگار است، خدا مالک را رحمت فرماید که به عهد خود وفاء نمود،

مدتش را به پایان رسانید، و پروردگارش را ملاقات کرد، با اینکه ما تعهد نموده ایم که پس از مصیبت رسول خدا- صلی الله علیه و آله بر هر مصیبتی شکیبا باشیم، زیرا آن بزرگترین مصیبتها بود. پس از آن از منبر پائین آمده به خانه رفت، مشایخ نخع به خدمت آن حضرت آمدند، آن بزرگوار متاسف و افسرده بود، فرمود: و لله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فندا، و لو کان من حجر لکان صلدا، اما والله لیهدن موتک عالما ولیفرحن عالما، علی مثل مالک فلتبک البواکی، و هل مرجو کمالک، و هل موجود کمالک، و هل قامت النساء عن مثل مالک یعنی خدا مالک را جزای خیر دهد و چگونه مالک که اگر کوه بود کوهی عظیم و بزرگ بود، و اگر سنگ بود سنگی سخت بود، آگاه باشید به خدا سوگند مرگ تو ای مالک جهانی را ویران و جهانی را شاد می سازد یعنی اهل شام را خشنود و عراق را خراب میگرداند، بر مردی مانند مالک باید گریه کنندگان بگریند، آیا یاوری مانند مالک دیده می شود، آیا مانند مالک کسی هست،

آیا زنان از نزد طفلی برمی خیزند که مانند مالک شود. و گفته اند: جنازه مالک را از قلزم به مدینه طیبه حمل نمودند و قبر منور او در آنجا معروف و مشهور است، و پوشیده نماند که اشتر- رضی الله عنه- با اینکه مردی خردمند و دلاور و بزرگوار بود به زیور بردباری و پارسائی و درویشی آراسته بود، چنانکه گفته اند: روزی از بازار کوفه می گذشت، و کرباس خامی در بر و پاره ای از همان را به جای عمامه بر سر داشت، یکی از بازاریان از روی استخفاف شاخه سبزی بر او انداخت، اشتر بردباری نموده اعتناء نکرده گذشت، یکی از حاضرین که اشتر را می شناخت به آن بازاری گفت: وای بر تو هیچ دانستی که به چه کسی اهانت نمودی، گفت: نه، گفت او مالک اشتر دوست و یار امیرالمومنین علیه السلام بود، پس آن مرد بازاری از کار کرده به لرزه آمده به دنبال اشتر روانه شد تا عذرخواهی نماید، دید اشتر در مسجد نماز مشغول است، ایستاد تا از نماز فراغت یافت، پس سلام کرده خود را بر پای او انداخته بوسید، اشتر سر او را برداشته فرمود: چه کار می کنی؟! گفت: عذر گناهی که از من صادر شده می خواهم که تو را نشناخته بودم، اشتر فرمود: بر تو هیچ گناهی نیست، به خدا سوگند من به مسجد آمده بودم که برای تو طلب آمرزش نمایم. آری باید مالک اشتر چنین بوده و آنقدر بر نفس خود تسلط داشته باشد که با داشتن چنان شجاعت و دلاوری در چنین موقعی که نادانی او را استهزاء می کند تغییر حالی به او دست ندهد، زیرا در هر چیز پیرو حقیقی امام زمان خود بود تا آنکه امیرالمومنین علی

ه السلام درباره او فرمود: لقد کان لی مثل ما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من همچنان بود که من برای رسول خدا بودم، الحاصل مالک در سال سی و هشتم هجرت بدرود زندگانی گفت و عهدنامه امیرالمومنین علیه السلام به نام مبارک او برای حکمرانان جهان در هر امارت و ایالت دستورالعمل گردید(: بنام خداوند روزی دهنده بخشنده این دستوری است که بنده خدا علی امیرالمومنین به مالک ابن حارث اشتر در پیمان خود با او امر فرموده، هنگامی که او را والی مصر گردانیده: تا خراج آنجا را گرد آورد، و با دشمن آن بجنگد، و به اصلاح حال مردم آن بپردازد، و شهرهای آنجا را آباد سازد. امر می نماید او را به پرهیزکاری و ترس از خدا، و برگزیدن فرمان او، و پیروی از آنچه در کتاب خود)قرآن کریم(به آن امر فرموده از واجبات و مستحبات که کسی نیکبخت نمی شود مگر به پیروی از آنها، و بدبخت نمی گردد جز به زیر بار نرفتن و تباه ساختن آنها، و اینکه)دین(خداوند سبحان را به دل دست و زبان یاری کند)به دل ایمان و باور داشته و به دست از دشمن جلو گیرد و به زبان امر به معروف و نهی از منکر نماید(زیرا خداوندی که برتر است نام او ضامن گشته که یاری کننده خود را یاری کند، و ارجمند

داننـده اش را ارجمند فرماید. و او را امر می فرماید که نفس خود را هنگام شـهوات و خواهشـها فرو نشاند، و هنگام سرکشـیها آن را بـاز دارد (تـا عنـان به دست او نیافتاده و در سـختیهایش نیافکنـد) زیرا نفس به بـدی وا می دارد (آدمی از شـر او آسوده نیسـت) مگر کسـی را کـه خـدا رحـم فرمایـد (حضـرت امـام موسـی بـن جعفر از پـدران خـود علیهـم السـلام روایت کرده که امیرالمومنین علیه السـلام فرمود:)حضـرت امام موسـی ابن جعفر از پدران خود علیهم السلام روایت کرده که امیرالمومنین علیه السـلام فرمود: رسول خـدا صـلی الله علیه و اله گروهی از لشـگریان را به جنـگ فرسـتاد چون بازگشـتند، فرمود: خوشا به حال گروهی که از جهاد اصـغر فراغت یافتنـد و بر ایشان جهاد اکبر باقی مانـده است، گفتند یا رسول الله جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد و زد و خورد با نفس، پس فرمود: بالاترین جهاد، جهاد کسی است که با نفس خود که با اوست جهاد کند(.

پس بدان، ای مالک من تو را به شهرهائی فرستادم که پیش از تو حکمرانان دادرس و ستمگر در آنها بوده، و مردم به کارهای تو همان نظر می کنند که تو به کارهای حکمرانان پیش از خود می نگری، و درباره تو همان را گویند که تو درباره آنان می گوئی، و به سخنانی که خداوند به زبان بندگانش (از نیک و بد) جاری می فرماید می توان به نیکوکاران پی برده آنها را شناخت (اگر از آنها نیکوئی بر زبانها جاری باشد مردم ایشان را نیکوکار شمرده دعا می نمایند، و اگر در زبانها بد نام باشند آنان را بدکار دانسته نفرین می کنند، از این رو حکمران چه مسلمان مانند عمرو ابن عبدالعزیز چه کافر باشد مانند انوشیروان و هر زمامدار قومی باید کاری کند که ذکر جمیل و نام نیکویش به یادگار بماند تا مردم درباره اش دعای خیر نمایند و بر اثر آن نیکبختی جاوید به دست آرد) پس باید بهترین اندوخته های تو کردار شایسته باشد، و بر هوا و خواهش خود مسلط باش (مهارش را به دست گیر تا در سختیهایت نیافکند) و به نفس خویش از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل بورز، زیرا بخل به نفس انصاف و عدل است از او در آنچه او را خوش آید یا ناخوش سازد (بخل به نفس آن است که گرد آنچه تو را روا نبا

شد نگردی اگر چه بسیار دوستدار و آرزومند آن باشی(و مهربانی و خوشرفتاری و نیکوئی با رعیت را در دل خود جای ده)نه آنکه در ظاهر اظهار دوستی کرده در باطن با آنان دشمن باشی که موجب پراکندگی رعیت گردد، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۵۹ به پیغمبر اکرم می فرماید: فبما رحمه من الله لنت لهم، و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفرلهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین یعنی بر اثر بخشایش خدا تو با مردم مهربان گشتی و اگر تندخو سخت دل بودی از گردت پراکنده می شدند، پس اگر به تو بدی کنند از آنان درگذر و برایشان آمرزش خواه، و در کار (جنگ) با ایشان مشورت نما، و (پس از مشورت) اگر تصمیم گرفتی به خدا اعتماد کن که خدا اعتماد کنندگان را دوست دارد(و مبادا نسبت به ایشان)چون(جانور درنده بوده خوردنشان را غنیمت دانی که آنان دو دسته اند: یا با تو برادر دینیند یا در آفرینش مانند تو هستند که از پیش گرفتار لغزش بوده و سببهای بدکاری به آنان روآورده عمدا و سهوا)دانسته یا ندانسته(در دسترسشان قرار می گیرد، پس)چون جز پیغمبر و امام که معصوم هستند کسی نیست که از خطاء و نادرستی ایمن باشد اگر پیشام

دی آنها را عمدا و سهوا به بدکاری واداشت نباید به ایشان بخشش روا نداشت، بلکه(با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن همانطور که دوست داری خدا با بخشش و گذشتش تو را بیامرزد، زیرا تو بر آنها برتری، و کسی که تو را به حکمرانی فرستاده از تو برتر است، و خدا برتر است از کسی که این حکومت را به تو سپرده و خواسته است کارشان را انجام دهی، و آنان را سبب آزمایش تو قرار داده)هر گونه با آنها رفتار نمائی با تو معامله خواهد نمود(و مبادا خود را برای جنگ با خدا آماده سازی)مخالفت دین نموده به مردم ستم روا داری(که تو را توانائی خشم او نبوده از بخشش و مهربانیش بی نیاز نیستی، و هرگز از بخشش و گذشت پشیمان و به کیفر شاد مباش، و به خشمی که می توانی مرتکب نشوی شتاب منما، و)از سرکشی و به دودلی(مگو من مامور و)به هر چه خواهم(امر می کنم پس باید فرمان مرا به پذیرند و این روش سبب فساد و خرابی دل و ضعف و سستی دین و تغییر و زوال نعمتها گردد، و هر گاه سلطنت و حکومت برایت عظمت و بزرگی یا کبر و خوپسندی پدید آورد به بزرگی پادشاهی خدا که فوق تو است و به توانائی او نسبت به خود آنچه از جانب خویش بر آن توانا نیستی بنگر که این نگریستن)اندیشه نمودن د

ر بزرگواری و غالب بودن خدا بر هر چیز(کبر و سرکشی تو را فرو می نشاند، و سرافرازی را از تو باز میدارد، و از عقل و خردی که از تو دور گشته به سویت برمی گردد)اندیشه در این کار سبب می شود که به خود باز آمده کبر و خودپسندی را از خود برانی(. و برحذر باش از برابر داشتن خود با خدا در بزرگواریش، و مانند قرار دادن خویش را به او در توانائیش، زیرا خدا هر گردنکش متکبری را خوار و پست می گرداند.

با خدا به انصاف رفتار کن (اوامر او را کار بند و از نواهیش بپرهیز) و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش میداری درباره مردم انصاف را از دست مده (نه خود به آنها ستم نما و نه بگذار خویشان و دوستانت به نام تو ستم نمایند) که اگر نکنی ستمکار باشی و کسی که با بندگان خدا ستم کند خدا به جای بندگانش با او دشمن است، و خدا با هر که دشمن باشد برهان و دلیلش را نادرست می گرداند (عذرش را نمی پذیرد) و آن کس در جنگ با خدا است تا اینکه (از ستم) دست کشد و توبه و بازگشت نماید، و تغییر (از دست یافتن) نعمت خدا و زود خشم آوردن (دوری از رحمت) او را هیچ چیز موثرتر از ستمگری (بر بندگان خدا) نیست، زیرا خدا دعای ستمدیدگان را شنوا و در کمین ستمکاران است (انتقام آن را خواهد کشید). و کاری که باید بیش از هر کار دوست داشته باشی میانه روی در حق است، و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر سبب خشنودی رعیت می گردد (در هر کار آن را اختیار کن که به صلاح حال همه باشد هر چند بر خواص گران آمده از آن راضی نباشند) زیرا خشم همگان رضاء و خشنودی چند تن

را پایمال می سازد، و خشم چند تن در برابر خشنودی همگان اهمیت دارد، و از رعیت هیچکس بر حکمران در هنگام رفاه آسانی گران بارتر، و در گرفتاری کم یاری کننده تر، و در انصاف و برابری ناراضی تر، و در خواهش پر اصرارتر، و موقع بخشش کم سپاستر، و هنگام رد دیر عذر پذیرنده تر، و در پیشامد سختیهای روزگار در شکیبائی سست تر، از خواص نیست، و ستون دین و انبوهی مسلمانها و آماده برای (جلوگیری از) دشمنان همگان از مردم هستند (نه چند تن از خواص که از آنان به تنهائی کاری ساخته نیست) پس باید با آنان همراه بوده و میل و رغبت تو با آنها باشد.

و باید از رعیت کسی را بیش از همه دور و دشمن داشته باشی که به گفتن زشتیهای مردم اصرار دارد، زیرا مردم را عیوب و زشتیهائی است که سزاوارتر کس برای پوشاندن آنها حاکم است، پس آنچه از زشتیهای مردم به تو پوشیده است پی مکن (کنجکاوی منما) که بر تو است پوشیدن آنچه (از زشتیهای ایشان) بر تو آشکار شود، و خدا بر آنچه از تو پنهان است حکم می فرماید، پس تا می توانی زشتی (مردم) را بپوشان که خدا بپوشاند زشتی تو را که دوست می داری از رعیت پنهان داری، از مردم گره هر کینه را بگشا (کینه آنها را در دل راه مده) و از خود رشته هر انتقام و بازخواستی را جدا کن، و از هر چه که تو را نادرست در نظر آید خود را نادان بنما، و در تصدیق و باور داشتن (گفتار) بدگو و سخن چین شتاب بنما، زیرا سخن چین خیانکار و فریب دهنده است هر چند خود را به صورت پنددهندگان در آورد (پس شتاب در قبول گفتار او شاید باعث خطائی شود که پریشانی بعد از آن را سودی نباشد). و در کنگاش (کار) خود بخیل را راه مده که تو را از نیکی و بخشش باز داشته از بی چیزی و درویشی می ترساند، و نه بی دل و ترسو را که تو را از (اقدام در) کارها سست می گرداند، و نه حریص را که از بسیاری

حرص (انـدوختن جهت روز نیازمنـدی) سـتمگری (به مردم) را در نظرت جلوه می دهـد، پس بخل و ترس و حرص طبیعتهای گوناگونی می باشـند که بدگمانی به خدا آنها را گرد می آورد! (منشاء این خوها بدگمانی به خدا است، و بدگمان به خدا او را نمی شناسـند، زیرا بخیل اگر او را بسیار بخشنده داند به دیگران بخل نمی ورزد، و ترسو اگر او را نگهدار خواند از اقدام در کار خدا پسند نمی ترسد، و حریص اگر او را روزی دهنده داند برای اندوختن حرص نمی زند).

بـدترین وزیران تو (کسـی را که بر شـئون مملکت گماشـته از رای و انـدیشه اش کمک می طلبی) وزیری است که پیش از تو وزیر اشـرار و بـدکرداران و در گناهـان (کارهـای ناشایسـته) بـا آنها شـریک و انباز بوده، پس (چنین کس) نبایـد از خواص و نزدیکان تو باشد، زیرا آنان یار گناهکاران و برادر (همراه) ستمگران هستند، در حالی که تو به جای آنها در کسانی که دارای انـدیشه هـا و کاربریهـای نیکوماننـد آنهـا (در امور مملکت) هسـتند میتوانی بهترین وزیر را بیـابی که چنان گناهان و کارهای زشت آنان (که در حکومت اشرار مرتکب شده اند) بر او نیست، و ستمگر را بر ستم و گناهکار را بر گناهش همراهی و یاری نکرده انـد: هزینه ایشان برای تو سـبکتر (زیرا انـدک نعمت تو را بسـیار دانسـته از آن قـدردانی نموده سپاسـگزار می باشـند) و یاریشـان برایت نیکوتر، و میـل و رغبتشـان به تو از روی مهربـانی بیشـتر، و دوستیشـان بـا غیر تو کمـتر است، پس ایشـان را در خلوتهـا و مجلسـهای خود از نزدیکان قرار ده، و بایـد برگزیـده ترین ایشان نزد تو وزیری باشـد که سـخن تلـخ حق به تو بیشتر گوید، و کمتر تو را در گفتار و کردارت که خدا برای دوستانش نمی پسندد بستاید اگر چه سخن تلخ و کمتر ستودن خواهش و آرزوی تو سبب

دلتنگیـت شـود (هر چنـد گفتـار و کردار تلـخ او بر تـو گران آیـد و از روش او خشــنود نباشـی). و خـود را بـه پرهیزکـاران و راسـتگویان بچسـبان (همیشه بـا آنها همنشـین باش) و آنان را وادار و بیاموز که بسـیار تو را نسـتایند، و از اینکه نادرستی به جا نیاورده ای (و شایسـته بیان نیست) تو را شاد نگردانند (تا تو را به خود متوجه سازند) زیرا بسـیاری اصرار در ستایش شخص را خودپسند ساخته سرکشی بار می آورد.

و نبایـد نیکوکـار و بـدکار نزد تو به یـک پایه باشـد که آن نیکوکاران را از نیکوئی کردن بی رغبت سازد و بـدکرداران را به بـدی کردن وادارد، و هر یـک از ایشـان را به آنچه گزیـده جزاء ده (نیکوکار را پاداش و بـدکردار را کیفر ده) و بـدان چیزی سبب خوش بینی حـاکم نسـبت به رعیت بهتر از نیکوئی و بخشـش او به ایشـان و سـبک گردانیـدن هزینه هـای آنهـا و رنجش نداشـتن از آنـان بر چیزی که حقی به آنهـا نـدارد نیست، پس بایـد در این بـاب کار کنی که خوش بینی به رعیت را به دسـت آوری، زیرا خوش بینی رنـج بسـیار را از تو دور میـدارد (برای آنکه بدبینی به رعیت سـبب سـختگیری می شود، و سـختگیری رنجش می آورد و چون رنجیدند به زوال و عزل تو کوشیده به اندازه توانائی درصدد مخالفت با تو بر آمده در پی فرصت می گردنـد، و تو ناچار همواره بر اثر انـدیشه در کار ایشان غمگین و انـدوهناک بوده و آسودگی را از دست میدهی) و سـزاوارتر کسـی که باید به او خوش بین باشـی کسـی است که بیشتر به او احسان نموده و نیکوتر آزموده ای، و سزاواتر کسی که باید به او بدبین باشی کسی است که با او بد سلوک کرده

و کمتر آزموده ای (پس هر گاه به یاری ایشان نیازمند شدی اعتماد کن به کسی که به او احسان نموده ای ، نه به کسی که از تو بدی و سختی دیده(. و مشکن سنت)طریقه(شایسته ای را که روساء و بزرگان این امت به آن رفتار نموده اند، و الفت و انس)بین مردم(به سبب آن پیدا شده، و)کار(رعیت بر آن منظم گردیده، و نباید سنت و طریقه ای را به کار بری که به چیزی از سنتهای گذشته زیان رساند، پس)اگر چنین کردی بدان سود نخواهی برد، زیرا(مزد و پاداش کسی را است که آن سنتها)ی نیکو(را بناء گذاشت، و گناه تو را خواهد بود به آنچه آن سنتها را شکست دادی. و درباره استوار ساختن آنچه کار شهرهای تو را منظم گرداند و برپا داشتن آنچه مردم پیش از تو برپا داشته بودند بسیار با دانشمندان مذاکره و با راستگویان و درست کرداران گفتگو کن)که بر اثر آن همیشه حکومت تو پایدار مانده و کار رعیت به شایستگی انجام گیرد(.

و بدان که رعیت (مردمی که زیر فرمان هستند) چند دسته می باشند که (کار) بعضی به سامان نمی رسد مگر به بعضی دیگر، و گروهی را از گروه دیگر بی نیازی نیست: پس بعضی از آن دسته ها (نخستین) لشگرهای خدا (که برای دفع دشمنان او آماده) هستند، و برخی از آنها (دوم) نویسندگان عمومی و خصوصی، و بعضی از آنها (سوم) قاضیهای دادرس (که احکام را بین مردم از روی عدل اجرا نمایند) و دسته ای از آنها (چهارم) کارگردانان (مامورین حکمرانی) که با انصاف و مدارا رفتار نمایند، و بعضی از آنها (پنجم) جزیه دهندگان اهل ذمه (کفاری که باج می دهند تا مال و جان و ناموس آنان در پناه اسلام باشد) و خراج کنندگان مسلمان (که حقوق خدا را می پردازند) و برخی از آنان (ششم) سوداگر و بازرگان و صنعتگر، و دسته ای از آنها (هفتم) فروتنان که نیازمندان و بیچارگانند، و برای هر یک از این چند دسته خداوند نصیب

و بهره او را نام برده است، و حد و اندازه واجب آن را در کتاب خود (قرآن کریم) یا در سنت پیغمبرش- صلی الله علیه و آله- پیمان و دستوری داده است که نزد ما محفوظ و نگهداری شده است (آن حدود و عهود در دسترس ما می باشد). پس (سود این دسته ها آن است که) سپاهیان به ف

رمان خدا برای رعیت (مانند) دژها و قلعه ها (که آنها را از شر دشمنان آسوده می دارند) و زینت و آراستگی حکمرانان و ارجمندی دین و راههای امن و آسایش (برای رهروان) هستند، و رعیت برپا نمیماند مگر با بودن ایشان، و نظام و آسایشی برای سپاهیان نیست مگر به خراج (حقوق واجبه ای) که خدا برای ایشان تعیین فرموده که به وسیله آن به جنگ با دشمنانشان توانا می گردند، و به آن در اصلاح کار خود اعتماد می نمایند، و آن هنگام حاجت و نیازمندی ایشان به کار می رود، و نظام و آسایشی برای این دو دسته (سپاهیان و خراج دهندگان) نیست مگر به دسته سوم که عبارت است از قاضیها که برای عقدها (ی داد و ستد و زناشوئیها) حکم می نمایند،

و کارگردانان که باج و خراج گرد می آورند، و نویسندگان که برای کارهای همگانی و خصوصی به آنها اعتماد می شود (و سر رشته حساب نگاه می دارند) و نظام و آسایشی برای همه این دسته ها نیست مگر به سوداگران و صنعتگرانی که سودهاشان را گردآورده بازارها برپا می دارند، و کارهائی انجام می دهند که سعی و کوشش غیر ایشان آن کارها را سامان نتواند داد، پس از این دسته فروتنان هستند که نیازمندان و بیچارگانند و بخشش و کمک به آنها (بر توانگران) واجب ولازم است، و نزد خدا برای هر یک از این طبقات گشایشی است (نه تنگی و ناتوانی، پس اگر بعضی را به بعضی نیازمند گردانیده طبق حکمت و مصلحت بوده نه از روی تنگی و کمی قدرت) و هر یک از آن دسته ها را بر حکمران حقی است به اندازه ای که کار آن را به صلاح آورد، و حکمران از عهده آنچه خدا بر او لازم گردانیده و برنمی آید مگر به سعی و کوشش، و یاری خواستن از خدا، و آماده نمودن خود بر به کار بستن حق، و شکیبائی بر آن در کار آسان یا گران و دشوار.

پس (برای انجام کارها) از سپاهیانت بر گمار کسی را که برای (بدست آوردن رضاء و خشنودی) خدا و رسول او و برای (پیروی از) امام و پیشوایت پند پذیرنده تر و پاکدلتر (راست گفتار و درست کردار) و خردمندتر و بردبارترین آنان باشد: از کسانی که دیر به خشم آیند، و زود عذر (گناهکار) پذیرند (نه مانند بدسیرتان که آسودگی را در آن بینند که خشم به کار برده عذر نپذیرند) و به زیردستان مهربان بوده، و به زورمندان سختگیری و گردن فرازی نماید، و از آنانکه درشتی او را از جا نکند (که بر اثر آن ستم روا دارد) و نرمی او را (در انجام کار) ننشاند (باز ندارد). پس همنشین باش با آنانکه از خانواده های شریف و خوشنام و کسانی که دارای سابقه های نیکو (خدمت به خلق و پیروی از خالق) می باشند، و با جنگجویان و دلیران و بخشندگان و جوانمردان (روسای لشگر و کشورت را از چنین مردمی برگزین) زیرا آنان جامع بزرگواری و شاخه های احسان و نیکوئی هستند، پس به کارهای آنها رسیدگی کن چون پدر و مادری که به فرزندشان رسیدگی می نمایند، و باید نیکوئی که درباره آنان نموده و آنها را با آن توانا ساخته ای نزد تو بزرگ (دشوار) نیاید، و همراهی که برایشان متعهد شده ای کوچک

مشـماری اگر چه اندک باشد (همواره درباره آنها نیکوئی کن اندک یا بسـیار، پس اگر احسان بزرگ پیش آید آن را بزرگ مپندار، و اگر اندک بود آن را نیز کوچک مشمار و بجا آور) زیرا احسان آنان را خیرخواه و خوش بین به تو می نماید (که در نـتیجه فرمـانت را به خوبی انجـام می دهنـد) و یـاری کردن در کارهـای کم اهمیت را رهـا کن به اعتمـاد و امیـد رسـیدگی به کارهای بزرگ آنها (هیچگاه مگو پرسـش بیمار و مبارکباد بچه تازه به دنیا آمـده وماننـد آن چنـدان اهمیت ندارد و برای من که در کارهای بزرگ با آنها همراهم) زیرا احسان انـدک تو جائی دارد که از آن سود می برنـد، و احسان بزرگ هم موقعیتی دارد کـه از آن بی نیـاز نیسـتند (خلاـصه احسـان انـدک را ترک مکن و آنهـا را چشم به راه احسـان بزرگ مگـذار که سـبب رنجش و دلگیری خواهد بود). و باید برگزیده تر سـران سـپاهت کسـی باشد که با لشـگر در همراهی (مال و دارائی) مواسات کنـد (از اصـل مـال بـا آنهـا خود را برابر دانـد، نه از زیـادی آن که اگر از زیـادی بخشـد آن را مواسات نگوینـد) و از توانائی خویش (خوار و بار لشگر که در دست او است) به آنها احسان نماید به اندازه ای که ایشان

و خانواده شان در آسایش باشند، تا اینکه در جنگ با دشمن یکدل و یک اندیش

ه گردند (در کارزار غم نادرستی خانواده نداشته باشند) زیرا مهربانی و کمک تو به ایشان دلهاشان را به تو متوجه و مهربان می نماید (آری اگر پادشاه سران لشگر را واداشت که با لشگریان مواسات نموده جیره و ماهیانه آنان را به موقع بپردازند همه هواخواه او می شوند، وگرنه دلهاشان بر می گردد و باعث خرابی و پیش نرفتن کار مملکت می شود) و نیکوترین چیزی که حکمرانان را خشنود می دارد برپا داشتن عدل و دادگری در شهرها و آشکار ساختن دوستی رعیت می باشد، و دوستی آنان آشکار نمی گردد مگر به سالم ماندن سینه هاشان (از بیماری خشم و کینه) و خیرخواه (با سینه سالم) نمی مانند مگر به دوستداری به نگهداری حکمرانان و گرد آنان بودن و سنگین نشمردن حکومتشان، و انتظار نداشتن بسر رسیدن مدت (حکومت) آنها، پس آرزوهای ایشان برآور، و آنها را به نیکوئی یاد کن، و کسانی را که آزمایشی نموده رنجی برده اند همتشان را به زبان آور، زیرا یاد کردن نیکوکارشان دلیر را به هیجان آورده به جنبش وامیدارد، و نشسته (از کارمانده) را به خواست خدایتعالی ترغیب می نماید (او را دوباره به کار می آورد).

پس رنـج و کار هر یک از آنان را برای خودش بـدان، و رنـج کسـی را به دیگری نسـبت مـده (تا رنـج برده از عدل و انصاف والی نومیـد نگردد و دیگران هم به کارهـای بزرگ اقـدام کننـد) و بایـد در پـاداش به او هنگام بسـر رسانـدن کارش کوتاهی ننمائی، و باید بزرگی کسی تو را بر آن ندارد که رنج و کار کوچک او را بزرگ شماری، و پستی کس تو را وادار نسازد که رنـج و کـار بزرگش را کوچک پنـداری (زیرا چنین رفتار برخلاف عـدل و دادگری است، و سـبب بی رغبتی کارگردانان در انجـام کارهـا می شـود). و در کارهـای مشـکلی کـه درمـانی و کارهـائی کـه بر تـو مشـتبه گردد (کـه برای دانسـتن حکـم حق سرگردان باشـی) به (کتاب) خدا و (سنت) پیغمبر او بازگردان که خداوند سبحان برای گروهی که خواسته هدایت و راهنمائی کنـد (در قرآن کریم س ۴ ی ۵۹ فرموده: یا ایها الـذین امنوا اطیعو الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شـی فردوه الی الله و الرسول یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و اولی الامر از خودتان)امام و پیشوا خلیفه بر حق و جانشین پیغمبر اکرم(اطاعت و پیروی نمائید، پس اگر در حکمی اختلاف پیدا کنید به خدا و رسولش رجوع نمائید)از روی هوای نفس قضاوت نکنید که

سبب تباهکاری گردد(پس رجوع به خـدا فرا گرفتن محکم از کتاب او)آنچه در معنی آن اشـتباه و تردیدی نیست(می باشد، و رجوع به رسول فرا گرفتن سنت)احکام(او است سنتی که گرد می آورد و پراکنده نمی سازد)سنتی که اختلاف را رفع می نماید و همه را در رای و اندیشه یگانه گرداند، نه سنت پراکنده کننده که مقصود از آن واضح و هویدا نمی باشد(.

پس برای قضاوت و داوری بین مردم بهترین رعیتت را اختیار کن کسی که کارها به او سخت نیاید (از عهده هر حکمی برآید نه آنکه ناتوان باشد) و نزاع کنندگان در ستیزه و لجاج رای خود را بر او تحمیل ننمایند، و در لغزش پایداری نکند، و از بازگشت به حق هر گاه آن را شناخت درمانده نشود (چون به خطاء خود آگاه شد یا او را به آن لغزش آشنا نمودند باز گردد، نه آنکه بر اشتباه خویش ایستادگی نماید) و نفس او به طمع و آز مائل نباشد (زیرا اگر طمع داشته باشد نمی تواند به حق حکم کند) و (در حکم دادن) به اندک فهم بدون به کار بردن اندیشه کافی اکتفاء نکند (بلکه جستجو نماید تا منتهی درجه آنچه لازم است به دست آورد) و کسی که در شبهات تامل و درنگش از همه بیشتر باشد (در امر مشتبه تا حقیقت را به دست نیاورد حکم ندهد) و حجت و دلیلها را بیش از همه فرا گیرد، و کمتر از همه از مراجعه دادخواه دلتنگ گردد، و بر (رنج بردن در) آشکار ساختن کارها از همه شکیباتر و هنگام روشن شدن حکم از همه برنده تر باشد (چون به مطلب پی برد فوری حکم آن را بدهد و تاخیر نیاندازد که موجب سرگردانی نزاع کننده ها شود) کسی که بسیار ستودن او را به خودبینی وا ندارد، و برانگیختن

و گول زدن او را مائل (به یکی از دو طرف) نگرداند، و حکم دهندگان آراسته به این صفات کم بدست می آیند (باید در طلب ایشان بسیار سعی و کوشش نمود) پس از آن از قضاوت او بسیار خبر گیر و وارسی کن (مبادا خطائی از او سر زند که نتوانی جبران نمود) و آنقدر به او ببخش زندگیش را فراخ ساز که عذر او را از بین ببرد، و نیازش به مردم با آن بخشش کم باشد (تا بهانه ای برای رشوه گرفتن نداشته به راستی و درستی در کارها حکم نماید) و نزد خویش منزلت و بزرگی به او بده که دیگری از نزدیکان تو در (از بین بردن) او طمع نکند تا به این سبب از تباه کردن ناگهانی مردم او را نزد تو ایمن و آسوده باشد (زیرا دشمن و رشکبر قاضی بسیار است و اگر مقام و منزلتی نداشته باشد آسوده نبوده از بیان حکم حق می ترد) پس درباره برگزیدن قضات و صفاتی را که برای آنها شمردم از هر جهت اندیشه کن، زیرا این دین در دست اشرار و بدکرداران گرفتار بوده که در آن از روی هوا و خواهش رفتار می شده و با آن دنیا می خواسته اند.

پس در کارهـای عمـال و کارگردانانت نظر و انـدیشه کنـد، و چون آنان را تجربه و آزمایش نمودی به کار وادار (تا دیانت و راستی و درستیشـان را نیـازموده ای به کـار گمـار) و آنهـا را به میل خود و کمک به ایشان و سـر خود (بی مشورت) به کاری نفرست، زیرا به میـل و سـرخود کسـی را به کـاری گماشـتن گرد آمـده ایست از شـاخه های سـتم و نادرستی (به رعیت، چون حکمران اگر سـر خود بـدون مشورت و آزمـایش به هوای نفس اشخاصـی را به کارهـائی گمـاشت خلاـف عـدل و داد رفتار نموده و امانت مردم را تباه ساخته است) و ایشان را از آزمایش شدگان و شرم داران از خاندانهای نجیب و شایسته و پیش قدم در اسـلام بخواه (به کار بگمار) زیرا آنها دارای اخلاق و خوهای گرامی تر و ناموس درست تر (ننگ بر خود وانداشـته انـد) و طمعهای کمتر و اندیشه در پایان کارها را رساتر هستند، پس جیره و خوار و بارشان را فراوان ده که این کار آنان را به اصلاح (و نیـک کردن خوهای) خودشان توانا می دارد، و بی نیاز می گردانـد از خوردن آنچه (مال مسـلمانها) که زیر دسـتهاشان می باشد، و حجت و دلیل است بر ایشان اگر فرمانت را به کار نبسـتند یا در امانت رخنه ای گشودند (اگر آنها را سـیر نموده باشی و دستورات انجام ندهند

یا در امانت خیانت نموده رشوه گیرند و تو بخواهی به کیفرشان برسانی عذری ندارند(پس در کارهایشان کاوش و رسیدگی کن، و بازرسهای راستکار و وفادار بر آنان بگمار، زیرا خبرگیری و بازرسی در نهانی تو کارهای آنها را سبب وادار نمودن ایشان است بر امانتداری و مدارا نمودن و نرمی با رعیت)هر گاه والی به کارهایشان نرسد آنها را از راه عدل و دادگری بیرون رفته و به مردم ستم روا دارند(و خود را از یاران)خیانتکار(دور دار، و اگر یکی از ایشان به خیانت و نادرستی دستش را بیالاید و خبرهای بازرسانت به خیانت او گرد آید به گواهی همان خبرها اکتفا کن)این جمله شاید اشاره به آن باشد که شرط گواهی دادن در امور مملکتی عدد خاص و عدالت که مجتهدین آن را در احکام شرط گواهی دادن می دانند نیست(پس بایـد او را کیفر بدنی بدهی و او را به کردارش بگیری، و بی مقدار و خوارش گردانی، و داغ خیانت بر او بزنی، و ننگ تهمت و بدنامی را)چون طوق(به گردنش بنهی)تا نادرستان را عبرت و پند باشد(.

و در کار خراج به صـلاح خراج دهندگان کنجکاوری کن، زیرا در صـلاح خراج و صلاح خراج دهندگان دیگران را آسایش و راحتی است، و آسـایش و راحتی برای دیگران نیست مگر به واسـطه خراج دهنـدگان، چـون مردم همه جیره خوار خراج و خراج دهندگاننـد (پس اگر امر خراج و خراج گزاران درست باشد مردم در آسایشـند و اگر به آن اعتناء نکنی همه گرفتارند) و باید اندیشه تو در آبادی زمین (که از آن خراج گرفته می شود) از اندیشه در سـتاندن خراج بیشتر باشد، زیرا خراج به دسـت نمی آیـد مگر به آبادی، و کسـی که خراج را بی آباد نمودن بطلبد به ویرانی شـهرها و تباه نمودن بندگان پرداخته، کار او جز اندکی پایدار نمی ماند، پس اگر خراج دهندگان شـکایت کنند از سنگینی (مالیاتی که برایشان مقرر گشته) یا از علت و آفتی (که به محصول رسـیده باشـد) یا از قطع شدن بهره آب (به اینکه کاریزشان بند آمده یا سد اصـطخر و رودخانه را سـیل برده و مانند آن) یا از نیامدن باران و شبنم یا از تغییر یافتن و دگرگون شدن زمین که آن را آب (سیل و مانند آن) پوشانده یا بی آبی (گیـاه) آن را تبـاه سـاخته، به ایشـان تخفیف بـده به انـدازه ای که امیـدواری کـار آنان درست و نیکو شود (شارح قزوینی ملا محمد صالح)

رحمه الله(در اینجا فرموده: این کلام دلالت کند بر آنکه خراج تنها زکوات نیست که در شرع تعیین گردیده، بلکه مالیاتی است مقرر بر زمین و آب و غیر آن به اندازه لزوم که بر طبق مصلحت دقت در آن تفاوت می نهند، و ظاهرا تخصیص به ارباب ذمه ندارد) و باید سبک ساختن سنگینی بار ایشان بر تو گران نیاید، زیرا تخفیفی که به آنها داده ای اندخته ای است که با آبادی شهرها و آرایش دادن حکومت به تو باز می گردانند با جلب خوش بینی و ستایش آنها به خود و خورسند بودن تو از برقرار کردن عدل داد بین آنان، در حالی که افزون شدن توانائی ایشان را به آنچه نزدشان اندوخته ای از رفاهیت و آسایش و اطمینان داشتن به مداراتی که به آنها نموده ای از عدل و داد خود بر آنان را برای خویش تکیه گاه قرار داده ای، پس بسا پیشامدی که پس از نیکی به آنها هر گاه آن را به ایشان واگزاری با خوشدلی انجام دهند، زیرا به مملکت آباد آنچه بار کنی می تواند بکشد (و این با نیکوئی حال رعیت و اطمینان ایشان به حکمران انجام یابد) و همواره ویرانی زمین به جهت دست تنگی اهل آن است، و رعیت نیازمند و پریشان می شود با توجه به حکمرانان به جمع و گردآوردن (مال و دارائی) و بدگمانیشان به پایداری (حکو

مت و ریاست خود(و کم بهره بردنشان از پیشامدها و پندها و اندیشه در احوال روزگار.

پس از آن در حال نویسندگانت بنگر و بهترین ایشان را (از جهت راستی گفتار و درستی کردار) به کارهایت بگمار، و نامه هایت که در آنها تدبیرها و رازها (برای دفع دشمن و ملکداری) بیان می کنی تخصیص ده به کسی که در همه خوهای پسندیده (دینداری، امانت، خیرخواهی، پاکدامنی و مانند آنها) از نویسندگان دیگر جامعتر باشد (زیرا کسی که بر اسرار سلطنت و حکومت از همه بیشتر دست می یابد دارای اوصاف شایسته باشد، و گرنه به اندک غرضی شکست لشگر را در جنگ و زیان مملکت را در کارها فراهم می آورد) کسی را که مقام و بزرگواری سرکش نسازد که به مخالفت با تو در حضور مردم و بزرگان بی باک باشد، و کسی را که غفلت و فراموشی سبب نشود که کوتاهی کند در رساندن نامه های کارگردانانت به تو و نیکو پاسخ دادن آنها از جانب تو، و در چیزهائیکه برای تو میستاند و از جانب تو می بخشد، و کسی که قرارداد به سود تو را سست نبند و (بلکه آن را استوار و زباندار گرداند) و از گشادن گره قراردادی که به زیان تو بسته شده ناتوان نگردد، و اندازه مقام و پایه خود را در کارها بداند، زیرا نادان به مقام و کار خویش به مقام و کار دیگری نادانتر است (پس نویسنده مخصوص ملک و حاکم باید

به پایه و قدر خود دانا باشد تا پایه و کار هر کس را بشناسد(و دیگر ایشان را)برای کارها(به فراست و دریافتن و اطمینان و نیکو گمانی

خود نباید برگزینی، زیرا مردان)کارگردانان(برای به دست آوردن دل حکمرانان آراسته و نیکو خدمت خود را می شناسانند)امانت و نیک نفسی و خیراندیشی از خود جلوه می دهند، و عیوب و بدیهاشان را از والی می پوشانند تا او را فریفته اعتقاد و حسن ظن او را جلب نموده بر کارهای دیوانی برسند(در حالی که غیر از آنچه از خود نشان می دهند و خویش را به آن می آرایند چیزی از خیرخواهی و امانت)در ایشان(نیست، ولی آنان را به کرداری که برای نیکان پیش از تو انجام داده اند بیازما، آنگاه نیکوترین آنان را که بین مردم آشکار و درستکارتر آنها را که روشناس و در زبانهاشان باشد برگزین، و این آزمایش تو دلیل است بر فرمانبری تو از خدا و کسی)امام علیه السلام(که کار را به دست تو سپرده، و برای هر کاری از کارهایت رئیس و کارگردانی از نویسندگان قرار ده که بزرگی کارها او را مغلوب و ناتوان نکند، و بسیاری آنها او را پریشان نسازد، و هر گاه در نویسندگانت عیب و بدی باشد و تو از آن غافل باشی تو را به آن بدی می گیرند)بازخواست آن بر ت

و باشد(.

پس سـفارش درباره سوداگران و صـنعتگران را بپذیر، و درباره نیکی کردن به آنان (به گماشـتگان خود) سـفارش کن (که به طمع مال و دارائی ایشان بهانه ها نیاورده آنها را نرنجانند تا دلسرد نشوند) کسی را از ایشان که مقیم است (در شهری می خرد و می فروشـد یا شـریک و همکار او کالائی از جای دیگر می فرسـتد و او می فروشـد) و آنکه با مال و دارائی خود در رفت و آمـد است، و آنکه از بـدن خود سود می رسانـد (صـنعتگران که با دست و باز و حوائـج مردم را آماده می نماینـد) زیرا ایشان سبب و ریشه هـای سودهـا هسـتند، و به دست آورنـده آن از راههـای سـخت و جاهای دور در بیابان و دریا و زمین و هموار و کوهسـتان قلمرو تـو، و از جاهـائی کـه مردم در آن گرد نمی آینـد، و بـه رفتـن آن مواضـع جرات نمی کننـد، پس سـوداگران آسودگی می باشـند که ترس سـختی نـدارد، و صـلح و آشتی که بیم و شـر و بـدی به آنهـا نمی رود، و کارهـای ایشـان را در حضور خود و در گوشه هـای شـهرهایت وارسـی کن (از دور و نزدیـک آسودگی آنهـا را بخواه تـا ظلم و سـتمی بر آنهـا رخ ندهـد) و بـا همه این سفارشـها که درباره ایشان شـد بـدان که در بسـیاری از آنان سـختگیری بی انـدازه و بخل ورزی زشت و نکوهیده و احتکار و نگاهداری (اشیاء) برای گرانفروشی و به دلخواه نرخ نهادن در فروختنیها می باشد، و این کارهای

ایشان سبب زیان رساندن به همگان و زشتی حکمرانان است، پس از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از آن منع فرموده (و قواعد و مسائل آن در کتب فقهیه بیان شده) است، و داد و ستد باید آسان به ترازوهای بی کم و کاست و نرخهائی باشد که به فروشنده و خریدار اجحاف و زیاده روی نشود (شارح قزوینی)رحمه الله(در اینجا فرموده: ظاهر این کلام آن است که حاکم می تواند ایشان را به نرخی بی کم و کاست الزام نماید تا ستم بر جانبی رخ ندهد) پس کسی را که بعد از نهی تو احتکار کند که به کیفر رسان کیفری که سبب رسوائی او (و عبرت دیگران) باشد، ولی از اندازه تجاوز نکند (کیفر زیاده از گناه نباشد، و آن نسبت به طبقات مردم مختلف است، پس بسا کسی را اندک سرزنش و کیفر باشد، و بسا به حبس و شکنجه متنبه نگشته به خود نیاید، در این صورت تشخیص کیفر هر کس با حکمران است.

پس از خـدا بترس، از خـدا بترس دربـاره دسـته زیردسـتان درمانـده بیچاره و بی چیز و نیازمنـد و گرفتار در سـختی و رنجور و ناتوانی، زیرا در این طبقه هم خواهنـده است که ذلت و بیچارگیش را اظهار می کنـد و هم کسـی است که به عطاء و بخشـش نیازمنـد است، دلی (از عفت نفس) اظهار نمی نماید، و برای رضای خدا آنچه را که از حق خود درباره ایشان به تو امر فرموده بجا آور، و قسـمتی از بیت المال که در دست داری و قسـمتی از غلات و بهره هائی که از زمینهای غنیمت اسـلام بدست آمده در هر شهری برای ایشان مقرر دار، زیرا دورترین ایشان را همان نصیب و بهره ای است که نزدیکترین آنها دارد (همه ایشان از بیت المال و غلات زمینهائی که از جنگ کننـده با مسـلمانها گرفته شـده بهره می برند خواه دور خواه نزدیک، و چون توانائی ندارنـد که خود را به شـهر تو برساننـد و سـهم خود را بگیرنـد پس در شـهر خودشان ماموری بگمار که حق آنها را بپردازد تا کسی محروم و نومید نماند) و رعایت حق هر یک از ایشان از تو خواسـته شده است، پس تو را سرکشی شادی و فرو رفتن در نعمت از حال آنان باز ندارد، زیرا تو به از دست دادن کار کوچک برای اسـتوار نمودن کار بزرگ که اهتمام و رسـیدگیت به آن بیشتر است معذ

ور نیستی، پس همت خود را از (رسـیدگی کـار) آنان دریغ مـدار، و از روی گردنکشی از آنان رو برمگردان، و رسـیدگی و وارسـی کن کارهـای کسـی (درویش و نـاتوان) از ایشان را که دسترسـی به تو نـدارد از کسانی که چشـمها (ی مردم) آنها را خوار می نگرند، و مردم آنان را کوچک می شمارند

(چون به درویشان و ناتوانان دربانان به ذلت و خواری نگاه می کننـد و دیر میشود که ایشان را به والی راه دهنـد، پس تو برای آنان کاری کن که درخواستهای خود را بی ترس و رنج به تو اظهار نمایند تا کسی ستمدیده و افسرده نماند و شکایت تو را به خدای تعالی نبرد) پس امین خود را که (از خدا) بترسد و فروتن باشد برای (رسـیدگی به احوال) ایشان قرار ده تا کارهای آنها را به تو برسانـد، آنگاه درباره ایشان چنان رفتار کن که روزی که (حساب و وارسـی) خـدا را (در قیامت) ملاقات کنی عذرت را بپذیرند، زیرا ایشان در بین رعیت به عدل و داد از دیگران نیازمندترند (چون آنان توانائی دفاع از حق خویشتن ندارند) پس در ادای حـق هر یـک از ایشـان نزد خـدا عـذر و حجت داشـته بـاش (تـا هیچگـونه مسـئول نباشـی) و رسـیدگی کن به یتیمـان (خردسال) و پیران سالخورده که چاره ای ندارند، و (از روی ناتوانی) خود را برای خواستن آماده نساخته

اند، و آنچه گفتیم (و آن را برنامه تو قرار دادیم عمل به آن) بر حکمرانان سنگین و گران است، و (بلکه) هر گونه حقی گران آید، و گاه باشد خداوند آن را سـبک می گرداند به کسانی که پاداش نیکو و رسـتگاری می طلبند، و خود را به شـکیبائی می دارند، و به راستی آنچه خدا برای ایشان وعده داده (بهشت جاوید) اطمینان دارند (پس آن را به آسانی بجا می آورند).

و پاره ای از وقت را برای نیازمندان از خود قرار ده که در آن وقت خویشتن را برای (رسیدگی به خواست) ایشان آماده ساخته در مجلس عمومی بنشینی (تا ناتوانان و بیچارگان به تو دسترسی) داشته باشند(پس برای)خشنودی(خدائی که تو را آفریده)با آنان(فروتنی کن، و لشگریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خود را از)جلوگیری(آنها بازدار تا سخنران ایشان و بی لکنت و گرفتگی زبان و بی ترس و نگرانی سخن گوید)نیاز خود را بخواهد(که من از رسول خدا- صلی الله علیه و آله بارها شنیدم که می فرمود: هرگز امتی پاك و آراسته نگردد که در آن امت حق ناتوان بی لکنت و ترس و نگرانی از توانا گرفته نشود. پس درشتی و ناهمواری و آداب سخن ندانستن را از آنان تحمل کن و به روی خود نیاور)زیرا بسیاری از حاجتمندان تنگدل و در سخن ناتوانند، و اگر والی خوشخو و بردبار نباشد کارشان درست نمی شود(و تندی)بدخوئی(و خودپسندی)به نشست و برخاست و گفتگوی با آنها(را از خویشتن دورکن تا خدا درهای رحمتش را به روی تو بگشاید، و پاداش طاعت و فرمانبریش را به تو ارزانی فرماید، و)اگر خواستی چیزی به یکی از آنان بدهی(آنچه می بخشی به خوشروئی ببخش)تا خواستار را گوار

ا آید(و)اگر به انجام خواهش او توانا نبوده یا مصلحت ندانستی، آنچه از او منع می نمائی(با مهربانی و عذرخواهی منع کن)تا نرنجد و کینه ات را در دل نگیرد(.

و در بین کارهای تو کارهائی است که ناچار بایـد خودت انجام دهی: از آنها پاسخ دادن (مطالب) کارگزارانت است آنجا که نویسـندگانت درمانده شوند (نتوانند سـر خود پاسخ دهند، و اگر شـخص والی رسـیدگی نکند سـبب سرگردانی نویسندگان و کارگزاران گردد) و از آن کارها انجام (پاسـخ دادن) درخواسـتهای مردم است روزی که به تو می رسـد درخواسـتهائی که به سبب (بسـیاری) آنهـا یارانت (کارگردانانت) را تنگـدل می سازد (برای آسوده مانـدن خود بخواهنـد آنها را عقب اندازنـد، تو خود باید رسـیدگی کرده نگذاری تاخیر افتد) و در هر روز کار آن روز را به جا آور زیرا برای هر روز کاری است مخصوص آن (پس اگر غفلت نموده کار امروز را به فردا و فردا را به پس فردا افکنی کارها بسـیار گشته از عهده آن بر نمی آئی و مردم سرگردان و از کار باز می مانند و در نتیجه مملکت ضایع و تباه می گردد) و بهترین وقتها و پاکترین قسمت آن را برای خود و آنچه بین تو و خـدا است (عبادت و بندگی) قرار ده (مثلا در اول وقت که سـرشار هستی نماز بخوان نه آنکه همه کارها را که انجام دادی با خسـتگی و بی میلی نماز گزاری) هر چنـد همه آن وقتها (که به کار مردم می رسـی) از آن خدا است (عبادت و بندگی است) اگر نیت

و قصد در آن شایسته و رعیت از آن در آسایش باشد. و باید برپا داشتن واجبات که برای خدا است و بس در وقت گزیده ای باشد که برای خدا دینت را خالص می گردانی (چنانکه بهترین اوقات را برای عبادت باید تخصیص داد، بهترین اوقات عبادت را برای اداء واجبات بایستی بکار برد) پس در (قسمتی از) شب و روزت از تن خود به خدا واگذار (به عبادت او بپرداز) و به آن (واجبی) که به وسیله آن به خدا نزدیک می شوی وفا کن و کوشش نما که دارای شرائط کمال و بی عیب و نقص (بی ریاء و خودنمائی و توجه به غیر) باشد اگر چه تنت را بفرساید (مانند وضو گرفتن در هوای سرد و روزه داشتن در هوای گرم) و هر گاه نمازت را با مردم گزاری (به جماعت بخوانی) پس (به سبب دراز گردانیدن) مردم را از خود دور و رنجیده و نماز را (با ترک واجبات آن) ضایع و تباه مگردان، زیرا در مردم علیل و بیمار و حاجتمند و کاردار هست (که علیل و بیمار را طاقت و توانائی طول دادن و کاردار را فرصت نمی باشد) و من از رسول خدا- صلی الله علیه و آله هنگامی که به یمن روانه ام می ساخت پرسیدم چگونه با آنان نماز گزارم؟ فرمود: با آنها چون نماز ضعیفتر و ناتوانتر ایشان نمازگزار، و به مومنین مهربان باش.

و پس از این دستورها مبادا خویشتن را زیاده از رعیت پنهان کنی، زیرا رو نشان ندادن حکمرانان به رعیت قسمتی از تنگی (نامهربانی) و کم دانشی و آگاه نبودن به کارها است (چون حکمرانان با نشست و برخاست و سخن گفتن با مردم از احوال مملکت و رعیت آگاه می گردند، ولی اگر تنها بنشینند به بسیاری از اسرار و رموز کارها پی نمی برند) و رو نشان ندادن حکمرانان به رعیت اطلاع بر آنچه (احوال و اوضاع مملکت و رعیت) را که از آن پنهان بوده اند از ایشان پوشیده می سازد، پس (در این صورت گاهی) نزد حکمرانان کار بزرگ خرد و کار خرد بزرگ و نیکوئی زشتی و زشتی نیکوئی و حق و درستی به باطل و نادرستی آمیخته گردد، و والی و حکمران بشر است که به کارهای مردم که از او پنهان می دارند آگاهی ندارد، و حق را هم نشانه هائی نیست که با آنها انواع راستی از دروغی شناخته شود، و تو یکی از دو مرد خواهی بود: یا مردی که در بخشیدن حق و درستی سخی و دستبازی، پس سبب رو نشان ندادنت از حقی واجب که عطا کنی یا کار نیکوئی که به جا آوری چیست؟ یا مردی هستی سخت و بی بخشش، پس (باز هم چرا رو نشان ندهی، زیرا) زود باشد که مردم از درخواست از تو دست بدارند چون از بذل و بخشش ت

و نومید گردند، با اینکه بیشتر خواهشهای مردم از تو چیزی است که برایت مایه و زحمتی ندارد از قبیل شکایت کردن از ستمی (که به ایشان رسیده و دفع از آن را از تو بخواهند) یا درخواست انصاف و داد در معامله و رفتاری.

سپس (بدان) حکمرانان را نزدیکان و خویشانی است ک به خودسری و گردنکشی و دراز دستی (به مال مردم) و کمی انصاف خو گرفته اند (و رعیت را به سختی و گرفتاری دچار می نمایند) ریشه و اساس (شر) ایشان را با جدا کردن و دور ساختن موجبات آن صفات از بین ببر (عادل و دادگر و از اوضاع داخلی مملکت باخبر باش تا ایشان بی عدالتی و بی خبری تو را وسیله خودسری و دراز دستی و کم انصافی قرار ندهند و به رعیت آزار نرسانند) و به کسی از آنان که در گردت هستند و اهل بیت و خویشاوندانت زمینی واگذار مکن، و باید کسی از تو در طمع نیافتد به گرفتن مزرعه و کشت زاری که زیان رساند به مردم همسایه آن در آبشخور یا کاری که به شرکت باید انجام داد که سختی کار مشترک را به همسایگان تحمیل نمایند، پس سود و گوارائی آن برای ایشان خواهد بود، نه تو، و عیب و سرزنش آن در دنیا و آخرت بر تو خواهد ماند. و حق را برای آنکه شایسته است از نزدیک و دور (خویش و بیگانه) اجرا کن، و در آن کار شکیبا و (از خدا) پاداش خواه باش اگر چه از به کار بردن حق به خویشان و نزدیکانت برسد هر چه برسد (مثلا لازم آید که از روی حق یکی از خویشان را قصاص نمایی) و پایان حق را با آنچه بر تو

گران (و بر نزدیکان سخت و دشوار) است بنگر که پسندیده و فرخنده است. و اگر رعیت به تو گمان ستمگری بردند عذر و دلیلت را برای ایشان آشکار کن و گمانهای آنها را با آشکار کردنت از خویشتن دورنما، زیرا در آن کار ریاضت و عادت دادن است به خود (عدل و انصاف را) و مهربانی است به رعیت، و عذر آوردنی است که با آن آنچه خواستاری از وارد نمودن آنها به حق می رسی (تو که میخواهی از بدگمانی و سرزنش آنها برهی عذر خود را بیان کن تا از اشتباه بیرون آمده دوستیت را در دل جا دهند).

و از صلح و آشتی که رضاء و خشنودی خدا در آن است و دشمنت تو را به آن بخواند سرپیچی مکن، زیرا در آشتی راحت لشگریان و آسایش اندوهها و آسودگی برای (اهل) شهرهایت است (چنانکه خداوند در قرآن کریم س ۸ ی ۶۱ می فرماید: و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السمیع العلیم یعنی اگر دشمنان به صلح و آشتی گرائیدند تو نیز آن را بپسند و)اگر در باطن مکر و حیله به کار برده به صلح و آشتی می خواهند تو را فریب دهند مترس(کار خود به خدا واگزار که خدا به گفتارشان شنوا و به اندیشه هاشان دانا است) ولی از دشمنت پس از آشتی او سخت بر حذر باش و بترس، زیرا دشمن چه بسیار خود را نزدیک گرداند تا غافلگیر کند (آن گاه کار حریف را بسازد یا او را در سختی اندازد) پس احتیاط و استوار کاری را پیشه کن و زیر بار حسن ظن و نیکو گمانی به زودی مرو (مومن با اینکه به همه کس نیک بین است در امور اجتماعی باید از زیان نفاق و دوروئی و مکر دشمن آگاه و هشیار باشد) و اگر بین خود و دشمنت پیمانی بستی و او را از جانب خویش (جامه) امان و آسودگی پوشاندی (پناه دادی) به پیمانت وفادار باش و پناه دادنت را به درستی رعایت کن، و خود را سپر پیمان و زنهاری

که داده ای قرار ده، زیرا چیزی از واجبات خدا در اجتماع مردم با اختلاف هواها و پراکندگی اندیشه هاشان از بزرگ دانستن وفای به پیمانها نیست، و مشرکین هم پیش از مسلمانها وفاء به

عهـد را بین خود لازم میدانسـتند به جهت آنکه وبال و بد عاقبتی پیمان شـکنی را دریافته بودند (آزموده بودند، و مسـلمانها به انجـام آن سـزاوارترند) پس به امـان و زنهـارت خیانت نکرده پیمانت را مشـکن، و دشـمنت را فریب مـده، زیرا (پیمان شـکنی جرات و دلیری خـدا اسـت، و) بر خـدا جرات و دلیری نمی کنـد مگر نـادان بـدبخت. و خداونـد پیمـان و زنهـارش را امـن و آسایشـی که از روی رحمت و مهربـانیش بین بنـدگان گسترده قرار داده است (آنـان را به مراعـات آن امر فرموده تا از هرج و مرج و قتـل و فسـاد رهـا گردنـد) و آن را حریم و پناهگاهی قرار داده که به اسـتواری آن زیست کرده در پناه آن بروند، پس تباهکـاری و فریب در آن روا نیست، و عهـد و پیمانی مبنـد که در آن تاویل و بهانه و بکار بردن مکر و فریب راه داشـته باشـد (چنانکه با دشمن پیمان بندد که اسیرانش را آزاد سازد تا لشگرش را از فلان شهر بیرون برد، چون اسیران را آزاد نمود شهر را ویران کرده خالی کند) و بعد از برقراری و استوار نمودن عهد و پیمان گفتار دو پ

هلو به کار مبر (توریه و پنهان نمودن قصد در وقتی که شخص به سوگند خوردن به غیر حق ناچار گردد تا سوگند به دورغ بد نیست، ولی هنگـام پیمان بسـتن و آشتی با گروه روا نیست، و ادعای توریه پـذیرفته نگردد) و سـختی کار که بایـد در آن عهد خدا (پیمانی که با دیگری بسـته ای) را مراعات کنی تو را بدون حق بشکسـتن آن وا ندارد، زیرا شـکیبا بودن تو بر کار سختی که در پـاداش آن آسایش و افزونی امیـدواری بهتر است از حیله و مکری که از وبال و کیفر آن و از اینکه از جانب خـدا از تو بـازخواست شـود به طوری که راهی نداشـته در دنیـا و آخرت نتوانی عفو و بخشـش آن را درخواست نمـائی بترسـی (و اینکه پیمان بستن با دیگری را پیمان خدا نامیده برای تاکید در مراعات نمودن و تهدید بر شکستن آن است).

بترس از خونها (آدم کشی) و به ناحق ریختن آن، زیرا چیزی بیشتر موجب عذاب و کیفر و بزرگتر برای بازخواست و سزاوارتر برای از دست دادن نعمت و به سر رسیدن عمر از ریختن خونهای به ناحق نیست، و خداوند سبحان روز رستخیز نخستین چیزی را که بین بندگان حکم فرماید درباره خونهائی است که ریخته اند، پس قوت و برقراری حکومتت را با ریختن خون حرام (کشتن برخلاف دستور دین) مخواه، زیرا ریختن خون حرام از اموری است که حکومت را ضعیف و سست می گرداند بلکه آن را از بین برده و (از خاندانی به خاندان دیگر) انتقال می دهد، و تو را نزد خدا و نزد من در کشتن از روی عمد عذری نیست، زیرا در آن (بی چون و چرا) قصاص تن (کشتن همانطوری که دیگری را کشته ای) لازم آید، و اگر روی خطاء و اشتباه دیگری را کشتی و تازیانه یا شمشیر یا دستت به شکنجه زیاده روی کرد (بدون قصد به قتل انجامید) پس مشت زدن و بالاتر از آن هم کشتنی است (گاهی سبب مرگ می شود) که باید گردنکشی حکومت تو را آزادی خونبهای کشته شده به اولیاء و خویشان او باز ندارد (بلکه باید با کمال فروتنی خونبهای او را ادا کنی).

و به پرهیز از خودپسندی و تکیه به چیزی که تو را به خودپسندی وادارد، و از اینکه دوست بداری مردم تو را بسیار بستایند، زیرا این حالت از مهمترین فرصتهای شیطان است (همواره درصدد به دست آوردن چنین فرصتی است) تا نیکی نیکوکاران را از بین ببرد (شخص را به خودپسندی و ستایش دوستی وامی دارد تا کار نیکی که انجام داده بی اثر گردد). و به پرهیز از اینکه بر رعیتت به نیکی که میکنی منت گزاری، یا کاری که انجام می دهی بیش از آنچه هست در نظر آری، یا به وعده ای که به آنان می دهی وفا نکنی، زیرا منت نهادن احسان را بی نتیجه می گرداند (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۲۶۴ می فرماید: یا ایهاالذین امنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بخششهای خود را با منت نهادن و آزار رساندن تباه نسازید) و کار را بیش از آنچه هست پنداشتن (که نوعی از خودپسندی و ستم و دروغ است) نور حق را می زداید (احسان و راستی را بی پاداش می سازد) و وفا نکردن به وعده سبب خشم خدا و مردم می گردد، خدای تعالی (س ۶۱ ی ۳) فرموده: کبر مقتا عندالله ان تقوموا ما لاتفعلون یعنی خداوند سخن به خشم می آید از اینکه بگوئید آنچه را که نمی کنید. و بترس

از شتاب زدگی به کارها پیش از رسیدن هنگام آنها، یا دنبال گیری و سختکوشی در آنها هنگام دسترسی به آنها، یا از ستیزگی در آنها وقتی که سر رشته ناپیدا باشد، یا از سستی در آنها چون در دسترس آید. پس هر چیز را به جای خود بگذار، و هر کاری را در وقت آن انجام ده (که عدل و برابری و درستکاری این نیست، ولی اگر در هر امری از امور دنیا و آخرت افراط یا تفریط نمودی یعنی از حق تجاوز یا در آن کوتاهی کردی ستمکار بوده ای). و بترس از به خود اختصاص دادن آنچه مردم در آن یکسانند (همه حق دارند مانند غنائم و مالهائیکه مسلمانان در جنگ با کفار به یغما بدست آورده اند که همه در آنها شریکند، و مانند چراگاهها که مالك خاصی ندارد، و آب سیل یا درختهای جنگلها، و مانند به کار بردن رای و اندیشه در امری از امور مملکت و رعیت که سود و زیان آن همگانی باشد که نباید در آن برای خود اکتفا کنی، بلکه باید با خردمندان مشورت نمائی و به اندیشه آنها بی اعتنا نباشی) و بپرهیز از خود را به نادانی زدن در آنچه توجه به آن بر تو لازم است از اموری که می دانند (حقی که نداری طلب نکرده و از حقی که ضایع گشته چشم پوشی مکن)

زیرا آن (مظلمه و چیزی که به ستم گرفته ای) از تو برای دیگری (مظلوم و ستمدیده) گرفته خواهد شد، و به زودی پرده ها از روی کارها برداشته شود (پنهانیها آشکار گردد) و داد مظلوم و ستمکشیده از تو بستانند، هنگام افروختگی خشم و تیزی سرکشی و حمله با دست و تندی و زشت گوئی زبانت بر خود مسلط باش، و از این کارهای زشت با شتاب نکردن و حمله را عقب انداختن خودداری کن تا خشمت فرو نشیند که (در این هنگام) اختیار و اقتدار یافته بر خود مسلط دیگری، و هرگز بر خویشتن تسلط نمی یابی و از خشم نمی رهی تا اندیشه هایت را بسیار به یاد بازگشت به سوی پروردگارت نگردانی (خشمت را که از کبر و سرکشی شعله ور گشته نمی توانی فرو نشانی مگر وقتی که ذلت و بیچارگی و گرفتاری روز رستخیز را به یادآوری).

و بر تو واجب است که یادآوری آنچه را که به پیشینیانت گذشته از حکمهائیکه به عدل و درستی داده اند، یا روش نیکوئی به کار برده اند، یا خبری که از پیغمبرمان- صلی الله علیه و آله- نقل کرده اند، یا امر واجب در کتاب خدا را که به پا داشته اند، پس آنچه را دیدی که ما در این امور به آن رفتار نمودیم پیروی می کنی، و در پیروی آنچه در این عهدنامه به تو سفارش کردم کوشش می نمائی، و من به این عهدنامه حجت خود را بر تو استوار نمودم تا هنگامی که نفس تو به هوا و خواهش شتاب کند بهانه ای نداشته باشی، پس به جز خدای تعالی کسی هرگز از بدی نگاهدارنده و به نیکی توفیق دهنده نیست، و آن را که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در وصیتهایش با من عهد و سفارش فرموده ترغیب و کوشش در نماز و زکوه و مهربانی بر غلامانتان بود، و من وصیت و سفارش آن حضرت را پایان پیمانی که برای تو نوشتم قرار می دهم، و (کسی را) جنبش و توانائی نیست مگر به مشیت و خواست خدای بلند مرتبه و بزرگوار.

و قسمتی از این عهدنامه است که پایان آن است: و من از خدا به فراخی رحمت بزرگی توانائیش بر بخشیدن هر مطلوبی درخواست می نمایم اینکه من و تو را موفق بدارد به آنچه در آن رضاء و خشنودی او است از داشتن عذر هویدا در برابر او و خلقش (عذر هویدا عدل و دادگری است برای کسی که درباره او قضاوت می نمائی، و نزد خدا درباره به کیفر یا پاداش دادن آن کس است به درستی) با نیکنام بودن در بین بندگان، و نشانه نیک داشتن در شهرها، و تمامی نعمت و افزونی عزت، و اینکه زندگی من و تو را به نیکبختی و شهادت (کشته شدن در راه خدا) به سر رساند که ما به سوی او بر می گردیم (جویای رحمت او میباشم) و درود بر فرستاده خدا (حضرت مصطفی) بر او و آل او که (از هر عیب و نقصی) پاک و پاکیزه اند خدا درود فرستد.

نامه ۰۵۴-به طلحه و زبیر

از نامه های آن حضـرت علیه السلام است به طلحه و زبیر که (در آن بی حقی آنها را به پیمان شکنی اثبات نموده، و) به وسیله عمران ابن حصـین خزاعی فرسـتاده (خزاع نام قبیله ای است از ازد و عمران از دانشمندان اصحاب رسول خدا- صلی الله علیه و آله- و از شـیعیان امام علیه السـلام بوده، و) آن را ابوجعفر (محمد ابن عبدالله) اسکافی (اسکاف ده بزرگی بین نهروان و بصره بوده) در کتاب مقاماتش که در فضائل امیرالمومنین علیه السلام است بیان کرده: پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، شما می دانید با اینکه پوشانده اید که من قصد مردم نکردم (خواسـتار بیعت نبودم) تا اینکه قصد من کردند (بیعت با مرا خواسـتند) و (برای بیعت بسـتن) دست به سوی آنان دراز ننمودم تا اینکه ایشان دست پیش من دراز کردند، و شما از جمله کسانی بودید که قصد من کرد و بیعت نمود، و مردم با من بیعت نکردند به جهت تسـلط و غلبه (که داشـته باشم) و نه به جهت مال و دارائی موجود (که طمع به آن کرده باشـند، بلکه بـا اختیـار و خواست خود دست بیعت به سویم دراز کردنـد) پس اگر شـما با من به اختیار بیعت نموده پیمان بستید (از شکستن آن) برگردید تا زود است (از این کار زشت) توبه و بازگشت به سوی

خدا نمائید، و اگر با بی میلی پیمان و (بهانه ای که برای پیمان شکنی خود آماده کرده اید آن است که) گمان نموده اید

من عثمان را کشته ام (و شما به خونخواهی او درصدد جنگ با من برآمده اید) پس بین من و شما از اهل مدینه کسانی (مانند محمد ابن مسلمه و اسامه ابن زید و عبدالله ابن عمر) که از من و شما کناره گرفته اند (و هیچیک را یاری نمی نمایند) هستند (که گواهی بدهند و بگویند کشنده عثمان کیست) پس (اگر ایشان گفتند عثمان را کی کشته) هر کدام (از ما طبق گواهی که درباره او بدهند) الزام می شود به اندازه ای که در این کار داخل و زیر بار رود (و از او خونخواهی شود، و شک نیست که اگر حکم می دادند معلوم می شد که باعث کشتن عثمان طلحه و زبیر بودند، و امام علیه السلام از آن مبری است) پس ای پیرمردان از اندیشه خود برگردید (به نادرستی بهانه نگرفته از جنگ و خونریزی دست کشید) زیرا اکنون بزرگترین پیشامد شما ننگ (در دنیا) است پیش از آنکه (این) ننگ و آتش (روز رستخیز) با هم گردآیند (اگر درباره شما بگویند: پشیمان شده توبه و بازگشت نمودند بهتر است از اینکه اصحاب پیغمبر اکرم به سبب مخالفت با امام زمان خود به عذاب الهی گرفتار شوند که در اینجا ننگ و آتش با هم گرد آمده اند(و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۵۵–به معاویه

از نامه های آن حضـرت علیه السلام است به معاویه (در اندرز به او): پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، خداوند سبحان دنیـا را برای آخرت قرار داده، و (بـا اینکه به آشـکار و نهانهـا دانا است) اهل دنیا را در آن بیازمود تا بدانـد (به دیگران هویـدا سازد) که کردار کدامین ایشان نیکوتر است، و ما برای دنیا آفریده نشده و به کوشـش در (کار) آن مامور نگشـته ایم (اگر چه هر کس برای طلـب روزی ناچـار می کوشـد، ولی اصـل کوشـش در کـار آخرت اسـت) و مـا را به دنیـا آورده انـد که بـا آن آزمایش شویم (تا نیکوکار و بـدکار آشـکار شونـد) و خداوند مرا به تو و تو را به من مبتلی ساخته و آزمایش نموده و یکی از مـا را حجت دیگری قرار داده است (مرا بر تو حجت گردانیـده، یـا آنکه هر یـک را بر دیگری حجت قرار داده و معاویه نیز بر آن حضـرت حجت بوده که اگر درصدد دفع فساد او برنمی آید بازخواست می شد) پس برای دنیاطلبی به تاویل قرآن شتافتی (از معنی حقیقی آن چشم پوشـیده به انـدیشه نـادرست خود به مردم فهمانـدی، چنانکه به اهل شام می گفت: من متصـدی امر عثمان هسـتم و خداوند در قرآن کریم س ۱۷ ی ۳۳ فرموده: و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سـلطانا یعنی کسـی که به ستم و ناحق کشته

شود، ولی و وارث او را مسلط گردانیدیم تا کشنده را به قصاص رساننده از او انتقام کشد و از من چیزی (خون عثمان را) خواستی که دست و زبانم جنایت و گناهی مرتکب نشده (نه او را کشتم و نه به کشتنش دستور دادم) و تو با اهل شام مرا بخوان عثمان گرفتید، و برانگیخت فهمیده شما نادانتان و ایستاده شما نشسته تان را (با چنین سخنان نادرست یکدیگر را بر من شوراندید) پس درباره خود از خدا بترس، و با شیطان ایستادگی کرده مهارت را از چنگش بیرون کن، و رو به آخرت آور که راه ما و تو است (همه به آن راه خواهیم رفت) و بترس از اینکه خداوند از جانب خود تو را به بلای شتابنده گرفتار نماید که به اصل و بنیانت رسیده و عقبت را ببرد (چنان بلائی که از تو و نسلت اثری باقی نگذارد، در قرآن کریم س ۶ ی ۴۵ می فرماید: فقطع دابر القوم الذین ظلموا یعنی دنباله گروه ستمکار بریده شد. اشاره به اینکه نسل ایشان باقی نماند) من برای تو به خدا سوگند یاد می کنم سوگندی که دروغ در آن راه ندارد که اگر مقدرات گردآورنده من و تو را به هم رساند همواره با تو می مانم (حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین س ۷ ی ۸۷ یعنی) تا خدا بین ما حکم کند (تو را به کیفر ظلم و ستم که کرده ای برساند(که او بهترین دادرسان است.

نامه ۰۵۶--به شریح بن هانی

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است که شـریح ابن هانی را (که شـمه ای درباره او در شـرح نامه یازدهم گـذشت) به آن سفارش فرموده آن گاه که او (و زیاد ابن نصـر) را سـردار بر لشـگر و پیشرو خود که (دوازده هزار نفر و برای جنگ با معاویه) متوجه شام بودنـد قرار داد: در هر صـبح و شب از خدا بترس (برخلاف دسـتور او کاری نکن) و بر نفس خود از دنیای فریبنده برحـذر بـاش، و هیچگـاه از او ایمن و آسوده خاطر مباش، و بـدان اگر نفست را از بسـیاری از آنچه دوست می داری به جهت ناشایسـتگی آن (که در پایـان به تو خواهـد رسـید) باز نـداری و جلوگیری نکنی خواهشـها و آرزوها زیان فراوان به تو خواهد رساند، پس نفس خود را (از شهوات و خواهشها) مانع و جلوگیر و بر آشفتگیت را هنگام خشم دور کننده باش.

نامه ۰۵۷-به مردم کوفه

از سـخنان آن حضـرت علیه السـلام است به اهل کوفه هنگام حرکت از مدینه به بصـره (به جنگ اصحاب جمل، که در آن از ایشان کمک خواسـته): پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، من از جای قبیله خود (از مدینه به عزم بصره) بیرون آمدم در حالی که (نزد کسـی که با حقیقت آشـنا نبوده امام زمانش را نمی شـناسد) یا ستمگرم یا ستمگر دیده، و یا گردنکش و یا رنج برده، و (در هر دو صورت) من خـدا را به یاد کسـی که این نامه ام به او می رسـد می آورم تا زود نزدم آیـد، اگر (دانست که در این کار) روشم درست بود کمکم نمایـد، و اگر کردارم را درست ندانست بازگشت به درستی و خشـنودی ایشان را از من بخواهـد (بنابراین کسـی نبایـد بهانه گرفته از خانه بیرون نیاید، بلکه باید خدا را در نظر داشت و از خانه بیرون آمد و مظلوم را کمـک و ظالم را نهی از منکر نمود، بله اگر نتوانست ظالم و مظلوم را تشـخیص دهـد ایشان را به حال خود گـذارد که در این صورت عذر نادانی او پذیرفته است).

نامه ۰۵۸--درباره جنگ صفین

از سخنان آن حضرت علیه السلام است به مردم شهرها که در آن سرگذشت خود را با مردم (شام در جنگ) صفین بیان می فرماید: و ابتدای کار ما این بود که ما و اهل شام به هم برخوردیم در حالی که به حسب ظاهر پروردگارمان یکی و پیغمبرمان یکی و روش تبلیغمان (در هدایت و رستگاری مردم) در اسلام یکسان بود، و ما از ایشان نمی خواستیم که ایمان به خدا و رسولش را زیاده کنند و آنان هم از ما این را نمی خواستند، و (اگر چه در باطن)چنانکه در نامه شانزدهم گذشت(به خدا و رسول ایمان نداشتند، ولی در ظاهر) کار یکنواخت بوده و هیچ اختلاف و جدائی بین ما نبود مگر درباره خون عثمان، و (متهم ساختن ما را به یاری کشندگان او که) ما از آن دور و به آن آلوده نبودیم! پس (چون به این بهانه موجبات جنگ را فراهم ساختند) گفتیم: بیائید امروز با خاموش کردن آتش فتنه و آرامش دادن به مردم چاره کنیم چیزی را که پس از این (ریخته شدن خون مسلمانان در کارزار) علاج و چاره نمی توان کرد تا کار استوار و منظم گردد و ما بتوانیم حق را در مواضع آن به کار بریم، گفتند: (نه) بلکه ما چاره این کار را به دشمنی وزد و خورد می کنیم! پس (از اندرز ما) سرپیچی کردند تا اینکه جنگ

برپا و استوار گردید، و آتش آن افروخته و کار دشوار شد، و چون جنگ و زد و خورد ما و آنان را دندان گرفته و چنگالهایش را در ما و ایشان فرو برد (کارزارمان سخت گردید و شکست را دیدند) در آن هنگام پذیرفتند چیزی را که ما ایشان را (پیش از جنگ) به آن می خواندیم، پس (از ما خواستند تا دست از جنگ بکشیم) دعوتشان را پذیرفته و به خواهش آنان شتافتیم تا آنکه حجت (حقانیت ما) برایشان هویدا گردد و عذر برای آنها باقی نماند (خواهششان را نپذیرفتیم که بدانند منظور ما خونریزی نبوده و حق داشتیم با آنان بجنگیم، زیرا کشته شدن عثمان بهانه مخالفت و زد و خورد و حجت برای آنها نبود) پس هر که از اینان بر این سخن (کتاب خدا که ما را به آن خواندند و ما هم پذیرفتیم) پایدار باشد او را خدا از هلاک و تباهی رهائی داده، و هر که ستیزگی نموده به گمراهی خویش باقی بماند او به حال اول خود برگشته (پیمان شکسته) و خدا دلش را (با پرده غفلت) پوشانده، و پیشامد بدی دور سر او چرخ می زند (خلاصه، پیرو کتاب خدا نیکبخت و کسی که آن را پشت سر اندازد بدبخت و دچار عذاب الهی خواهد گردید).

نامه ۰۵۹--به اسود بن قطبه

از نامه های آن حضـرت علیه السلام است به اسواد ابن قطبه سردار سپاه حلوان (شهری است که بین آن تا بغداد نزدیک به پنج روز راه است. رجال نویسان درباره اسود ابن قطبه چیزی ننوشـته اند، ولی دور نیست از نیکان بوده باشد، و امام علیه السلام در این نامه او را به دادگری امر می فرمایـد): پس از سـتایش خدا و درود به رسول اکرم، هر گاه میل و خواست حکمران (نسـبت به هر کس و هر امر) یکسان نباشـد این روش او را از بسـیاری از دادگری باز می دارد، پس باید کار مردم (خویش و بیگانه و بزرگ و توانگر و زیردست و درویش) در حق نزد تو یکسـان باشـد، زیرا به جـای سـتم نتیجه و سود عـدل و داد به دست نمی آیـد، و دوری کن از کاری که نظائر آن را نپسـندی (کاری را که شایسـته نمی دانی دیگران به جا آورنـد به جا نیاور) و نفس خود را وادار در آنچه خـدا به تو واجب گردانیـده به امیـد پاداش و ترس از کیفرش. و بـدان که دنیا سـرای گرفتاری است که آدمی هرگز در آن ساعتی آسوده نبوده است مگر آنکه آسودگی آن ساعت در روز قیامت موجب انـدوهش می گردد (اندوه خورد که چرا در آن ساعت توشه ای نیانـدوخته، و اگر آن ساعت به معصـیت مشـغول بوده اندوهش دو چندان گردد) و بدان هرگز تو را چیزی از

حق بی نیاز نمی گردانـد (پس هیـچ گرد باطل و نادرست مگرد) و از جمله حق بر تو نگاهـداری نفس خویش است (از هوا و هوس و نافرمانی) و کوشـش در کار رعیت و اصلاح در مفاسد آنها، زیرا سود و پاداشی که از این راه (از خدا) به تو می رسد بیشتر است از سودی که به وسیله تو (به رعیت می رسد، و درود بر شایسته آن.

نامه ۶۰-به فرمانداراني که ارتش ...

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به حکمرانانی که (در راه لشگر قرار گرفته، و) لشگر از زمینهای آنها می گذرد (که درباره آنها و رعیت سفارش می نماید): از بنده خدا علی امیرالمومنین به باج گیران و حکمرانان شهرهائی که لشگر از (زمینهای) آن عبور می کند: پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، من لشگری را که به (زمینهای) شما عبور خواهند کرد به خواست خدا روانه نمودم، و آنها را به آنچه خدا برایشان واجب گردانیده از آزار و بدی نرساندن (به مردم) سفارش نمودم، و من نزد شما و اهل ذمه (جزیه دهندگان که در پناه) شما (هستند) درباره زیان رساندن لشگر مبری هستم (زیرا ایشان را از زیان رساندن منع نمودم و شما را آگاه ساختم که مگذار به رعیت زیان رسانند و به مال و کشتشان دست دراز کنند) مگر کسی که گرسنه و بیچاره باشد و برای سیر شدنش راهی (به جز برداشتن مال رعیت به اندازه ای که خود یا اسبش که در حکم او است سیر شوند) نیابد

(که چنین زیانی روا است) پس دور کنید و به کیفر رسانید سپاهی را که (گرسنه و بیچاره نیست، و) برای ستمگری (به مال مردم) دست درازی می کند، و بیخردانتان را از جلوگیری و تعرض به ایشان در آنچه اجازه دادم باز دارید (تا فتنه و آشوب برپا نشود) و من پشت سر سپاه هستم، پس به من خبر دهید ستمهائی را که از ایشان به شما رسیده، و سختی را که از روش آنها به شما رو آورده و نتوانستید جلوگیری نمائید مگر به یاری خدا و به مراجعه به من، پس من به کمک و خواست خدا آن را اصلاح خواهم کرد (به شکایات شما رسیدگی نموده ظلم و ستم آنها را دور می گردانم).

نامه ۶۱-۰به کمیل بن زیاد

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به کمیل ابن زیاد نخعی (از خواص اصحاب و شیعیان امام علیه السلام) که از جانب آن بزرگوار حکمران هیت (شهری در کنار فرات) بود (در آن) او را برای ترک جلوگیری از سپاه دشمن که برای تاخت و تاراج (شهرها) از شهر او گذشتند سرزنش می نماید (که چرا در چنان هنگامی شهر خود را رها کرده به جلوگیری دشمن دیگر رفته است): پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، از دست دادن شخص چیزی را که بر آن گماشته شده و به او سپرده اند و رنج بردن در کاری که آن را به او نگماشته و به دیگری واگزارده اند، ناتوانی آشکار و اندیشه ایست که دارنده اش را به تباهی می کشد (چون منشا آن کم خردی است) و تاخت و تاراج تو به اهل قرقیسیا (شهری در کنار فرات) و رها کردنت سرحدها و مرزهائی که بر آنها والی و زمامدارت گردانیدیم در صورتی که آن سرحدها را کسی نیست که حمایت و نگهداری نماید و سپاه (دشمن) را از آنها برگرداند، اندیشه پراکنده ایست، پس (این کار تو چنان است که) پل گشته ای برای (گذشتن) دشمنانت که خواهان تاخت و تاراج دوستانت بودند، در حالی که دوش استوار (توانائی) نداشتی و از تو خوف و ترسی نبود (تا دشمنانت به جای خود نشینند(و نه رخنه)راه دشمن(را بستی، و نه استواری و توانائی دشمن را شکستی و بر هم زدی، و نه کسی بودی که اهل شهرش را)از جلوگیری دشمن(بی نیاز گرداند، و نه از جانب امیر و فرمانده خود کاری انجام دهد)بنابراین همچون توئی به کار حکمرانی نمی آید(و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۶۲–به مردم مصر

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است به اهـل مصـر که بـا مالـک اشتر (خـدایش رحمت فرمایـد) آنگاه که او را والی و فرمانروای آن سامان گردانیده فرستاده (در آن شـمه ای از سـرگذشت خود را بعد از حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله بیان می فرماید): پس از حمد باری تعالی و درود بر پیغمبر اکرم، خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت ترساننده جهانیـان (از عـذاب الهی) و گواه بر پیغمـبران (که برای رسـتگاری مردم از جـانب خـدای تعـالی فرسـتاده شـده انـد) چون آن حضـرت صلی الله علیه و آله درگذشت پس از او مسلمانان درباره خلافت نزاع و گفتگو کردند، و سوگند به خدا دلم راه نمی داد و به خاطرم نمی گـذشت که عرب پس از آن حضـرت صـلی الله علیه و آله خلافت را از اهل بیت و خانـدان او به دیگری واگزارنـد، و نه آنکه آنان پس از آن بزرگوار (با همه سفارشـها و آشـکارا تعیین نمودن مرا برای خلافت در غـدیر خم و سائر مواضع) آن را از من باز دارند (امام علیه السلام و گذشته و آینده را می داند، پس این جمله: دلم راه نمی داد که خلافت را به دیگری واگزارند اشاره است به اینکه خلاف قول پیغمبر رفتار نمودن را کسی باور نداشت،

و چنین کاری از اصحاب پیغمبر اکرم تصور نمی شد(و مرا به رنج نیافکند)یا به شگفت نیاورد مرا یعنی هر خردمند آگاهی را(مگر شتافتن مردم بر فلان)ابی بکر(که با او بیعت کنند، پس)با آن حال(دست خود نگاهداشتم)ایشان را به خود واگذاشتم(تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و از اسلام برگشته میخواستند دین محمد- صلی الله علیه و آله- را از بین ببرند، ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم رخنه یا ویرانی در آن ببینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد چنان ولایتی که کالای چند روزی است که آنچه از آن حاصل می شود از دست می رود مانند آنکه سراب)آب نما که تشنه گرما زده آب می بیند و چون نزدیک می رود(زائل می گردد، یا چون ابر از هم پاشیده می شود، پس در میان آن پیشامدها و تباهکاریها برخاستم)اسلام و مسلمانان را یاری نموده آنان را از سرگردانی رهاندم(تا اینکه جلو نادرستی و تباهکاری گرفته شده از بین رفت، و دین)از فتنه مرتدین و تباهکاران(آرام گرفته و)از نگرانی(باز ایستاد)برای حفظ اساس دین با آنان که حق مرا غصب کردند همراهی و موافقت نمودم و بعد از عثمان هم که خلافت ظاهریه را پذیرفتم برای آن بود که امر دین از انتظام نیافتد و احکام پیغمبر اکرم برقرار ماند(.

و قسمتی از این نامه است (در اینکه جهاد آن حضرت برای اجرای حق بوده و از بسیاری دشمن هراس ندارد): به خدا سوگند اگر من تنها با ایشان (معاویه و لشگرش) روبرو شوم و آنها (از انبوهی) همه روی زمین را پر کرده باشند باک نداشته و نمی هراسیم، و من درباره گمراهی آنان که در آن گرفتارند و هدایت و رستگاری که خود بر آن هستم از جانب خویش بینا و از جانب پروردگارم یقین و باور دارم، و به ملاقات (کشته شدن در راه) خدا مشتاق بوده و انتظار نیکوئی پاداش او را امیدوارانه دارم (پس کمی و بسیاری دشمن در نظرم یکسان است و از نزاع و زد و خورد پروا ندارم، چون جنگ با آنان در هر صورت سبب افزونی سعادت و نیکبختی است) ولی اندوه من از این است که بر کار این امت بیخردان و بدکارانشان (بنی امیه) ولایت و حکمرانی نمایند، و مال خدا (بیت المال مسلمانها) را بین خودشان دولت دست به دست رسیده و بندگان او را غلامان و نیکان را دشمنان و بدکرداران را یارانشان قرار دهند، زیرا از ایشان کسی است که در بین شما (مسلمانها) شراب آشامید و او را (برای این کار زشت)

به حدی که در اسلام تعیین شده تازیانه زدند (گفته اند: مغیره ابن شعبه از بنی امیه از جانب عمر بر

کوفه حکمفرما بود در مستی با مردم نمازگزارد و به عدد رکعات افزود و در محراب (جای ایستادن پیشنماز در) مسجد قی کرد پس او را حد زدند، و همچنین عتبه ابن ابی سفیان را بر اثر نوشیدن شراب خالد ابن عبدالله در طائف حد زد(و از ایشان کسی است که مسلمان نشد)مانند ابوسفیان و معاویه(تا اینکه برای اسلام آوردن به ایشان بخششهای کمی دادند)رضیخه بخشش اندکی است که به جهت تالیف قلوب و سازگاری بکفار می دادند تا اسلام و مسلمانها را کمک کنند(پس اگر برای والی شدن این اشخاص نبود بسیار شما را)به جهاد و زد و خورد(و ادا ننموده و)از کاهلی(سرزنش نمی کردم، و در گرد آوردن و ترغیب نمودن شما کوشش نداشتم، و هنگامی که زیر بار)جنگیدن با دشمن(نمی رفتند و سستی می نمودید شما را رها می کردم)به حال خود می گذاشتم(. آیا نمی بینید اطراف شما کم گردیده و به دیارتان فیروزی یافته اند و آنچه در تصرف شما بود

به دست آوردند، و در شـهرتان جنگ می کنند)نمی بینید معاویه بعضی از شهرهای شما را گرفته و می جنگد تا همه مملکت را در اختیـار گیرد(؟! خـدا شـما را بیـامرزد، به جنـگ با دشـمن خود برویـد و خود را به زمین گران مسازیـد)در خانه نمانـده سستی نورزید(که به خواری تن دهید، و به بیچارگی برگردید، و پست تر چیز بهره شـما باشد، و برادر جنگ (جنگجو) بیدار و هشـیار است، و هر که (از دشـمن آسوده) بخوابد دشمن از او بخواب نرفته (کسی که خود را آسوده از دشمن پندارد دشمن از او آسوده نیست) و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۶۳–به ابوموسی اشعری

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به ابوموسی اشعری که (رجال نویسان او را مردی بدکردار دانسته به روایاتش اعتماد ندارند، و اشعر نام قبیله ای است در یمن و اشعری منسوب است به آن، و او) از جانب امام علیه السلام بر کوفه حاکم بود زمانی که به حضرت خبر رسید که مردم را از آمدن به کمک آن بزرگوار باز می دارد و آنها را به مخالفت وامی دارد هنگامی که ایشان را برای جنگ با اصحاب جمل (طلحه و زبیر و عایشه و پیروانشان) خواسته بود (و ابوموسی می گفت: این فتنه و تباهکاری است که بین مسلمانان افتاده و باید از آن کناره گرفت، و اخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می نمود که هر گاه بین مسلمانان افتاده و باید از آن کناره گرفت، و اخبار از امام علیه السلام رسید به فرزندش امام حسن علیه السلام را با این نامه روانه کوفه نمود، و ابوموسی را در آن بر اثر این کار زشت تهدید کرده سرزنش فرمود): از بنده خدا علی امیرالمومنین به عبدالله ابن قیس: پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، سخنی از تو به من رسیده که هم به سود تو و هم به زیان تو است

(زیرا واداشتن مردم را به کناره گیری از فتنه و نقل فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حسب ظاهر درست و به سود تو است چون منظورت آن است که مردم را از همراهی من بـاز داری، ولی چون در حقیقت جنگ من با اصـحاب جمل فتنه و تباهکاری نیست بلکه جلوگیر فتنه و سـبب آسایش است پس مخالفت تو و آن را به ناحق فتنه پنداشـتن به زیان تو است، برای آنکه در دنیا به کیفر من و در آخرت به عـذاب الهی گرفتار خواهی شد(پس هر گاه آورنده پیغام من نزد تو آمد دامنت را به کمر زن و بندت را استوار ببند و از سوراخ و جایگاهت)کوفه(بیرون بیا)نپندار که مانند سوسمار در سوراخ آسوده می مانی(و آنها که با تو هستند)یارانت(را بخوان و برانگیز)به یاری ما وادار(پس اگر)کار ما را(راست پنداشته باور نمودی)به سوی ما(بیا، و اگر ترسیدی)در پیروی از ما سست بودی(دور شو)از حکومت و لشگر کناره گیر(و سوگند به خدا هر جا باشی تو را می آورند و رها نمی کنند تا اینکه کره تو با شیرت و گداخته ات با ناگداخته ات آمیخته گردد)این جمله مثلی است اشاره به اینکه تو را زیر و زبر کنم(و تـا اینکه فرصت نشسـتن نیـافته از پیش رویت بترسـیماننـد ترسـیدن از پشت سـرت)هیچگونه آسوده نباشی نه از جلو و نه از عقب(و فتنه اصحاب جمل فتنه ای نیست که تو آن را آسان پنداری، بلکه مصیبت

و دردی بسیار بزرگ و سختی است که باید شتر آن را سوار شده دشواریش را آسان و کوهستانش را هموار گردانید (از این پیشامد نمی توان غفلت ورزید و آن را آسان پنداشت، بلکه باید تلاش کرد تا آتش آن فرو نشیند) پس خردت را مقید نما، و بر کارت مسلط شو، و نصیب و بهره ات را بیاب (خلاصه در صلاح و فساد کارت درست اندیشه کن) اگر نمی خواهی (ما را یاری کنی) دورشو به جای تنگی که رهائی در آن نیست (برو به جائی که رستگاری نبینی) که سزاوار آن است که دیگران این کار را به سر رسانند و تو خواب باشی به طوری که گفته نشود: فلانی کجا است؟ (کناره گیر که این جنگ بی کمک تو انجام یابد، و بودن و نبودنت آنجا یکسان است) و سوگند به خدا که این جنگ و زد و خورد به حق و درستی است به دست کسی (امام علیه السلام) که بر حق است، و باک ندارد از آنچه کسانی که از دین و راه حق دوری گزیده اند بجا می آورند (زیرا کسی که بر حق است از باطل و نادرست هراسی ندارد) و درود بر شایسته آن.

نامه ۶۴-به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است در پاسخ نامه معاویه (که نادرستی گفتارش را بیان فرموده او را سرزنش می نماید): پس از حمد خدای تعالی و درود بر حضرت مصطفی، به طوری که یادآوری ما و شما(پیش از اسلام) و دوست و با هم بودیم، پس دیروز (اسلام) بین ما و شما جدائی، انداخت که ما ایمان آوردیم (به رسول خدا صلی الله علیه و آله گرویدیم) و شما کافر شدید، و امروز (پس از آن حضرت) ما راست ایستادیم (به دستور دین رفتار می نمائیم) و شما به فتنه و تباهکاری گرائیدید (از راه دین قدم بیرون نهادید) و (در زمان پیغمبر اکرم هم) مسلمان شما اسلام نیاورد مگر به اجبار و پس از آنکه همه بزرگان اسلام (پیش از فتح مکه) یار رسول خدا صلی الله علیه و آله- گشتند (این جمله اشاره است به ابوسفیان که اسلام نیاورد تا آنکه پیغمبر اکرم مکه معظمه را فتح نموده و با لشگری که بیش از ده هزار کس بود در شب وارد مکه گردید، عباس بر استر آن حضرت سوار شده در اطراف مکه می گشت تا قریش را آگاه سازد که نزد آن بزرگوار آمده معذرت بخواهند، به ابوسفیان برخورد، گفت: در پشت من سوار شو تا تو را نزد رسول خدا برم و زنهار برایت بگیرم، چون نزد حضرت رسول آمدند، پیغم

بر فرمود: اسلام بیاور، زیر بار نرفت، عمر گفت: یا رسول الله فرمانده گردنش را بزنم، عباس از جهت اینکه خویش او بود به

کمـک او گفت: یـا رسول الله فردا اسـلام می آورد، فردا هم که پیغمبر به او امر فرمود اسـلام آور بـاز زیر بار نرفت، عباس در نهان به او گفت: به توحید و رسالت گواهی ده هر چند به دل باور نداشـته باشی و گر نه کشته می شوی، پس از روی ناچاری به زبـان اسـلام آورد(. و یـاد نمودی که من)ابومحمـد(طلحه و)ابوعبـدالله(زبیر را کشـتم و عـایشه را دور کرده کارش را بی سرانجام نمودم و در بصـره و کوفه فرود آمـدم)از مکه و مـدینه دوری گزیـدم(! این کاری است که تو از آن کنار بودی)این پیشامـدها به تو ربط نـدارد(پس به تو زیانی نیست و عـذر آوردن در آن به سوی تو نشایـد)تو را نمی رسد که در آن داوری کرده به امام زمانت اعتراض نمائی(. و یاد نمودی که مرا در)لشـگری از(مهاجرین و انصار)که همراه و یاور تو هستند(دیدن خواهی نمود)به جنگ من خواهی آمد(و حال آنکه روزی که برادرت)عمرو ابن ابی سـفیان در جنگ بدر(اسـیر و دسـتگیر گردیـد هجرت بریـده شد)اشاره به اینکه تو می خواهی با این سـخن خود را از مهاجرین به شـمار بیاوری در صورتی که تو و پدر و برادرانت در اولاسیر شدید و بعد اسلام آوردید(پس اگر)برای جنگ با من(شتاب داری آسوده باش، زیرا)ناچار ما به یکدیگر خواهیم رسـید، پس(اگر من به ملاقات تو آمدم)در شـهرهائیکه در تصـرف تو است با تو جنگیدم(شایسته است که خـدا مرا برای به کیفر رساندن تو برانگیخته باشد)چون برای دفع تباهکاران من از دیگران سـزاوارترم(و اگر تو به ملاقات من بیائی)در شهرهای تصرف من با من به جنگی(مانند آن است که برادر)شاعری از قبیله

(بنی اسـد گفته: مسـتقبلین ریاح الصـیف تضـربهم بحاصب بین اغوار و جلمود یعنی رو آورنده به بادهای تابسـتانی که سـنگ ریزه را بین زمینهای نشـیب و سـنگ بزرگ برمیدارد و بر ایشان می زند)اشاره به اینکه چون سنگریزه های آن بادها تیر و نیزه و شمشـیر به تو و لشـگرت خواهد بارید(. و شمشـیری که با آن به جد)مادری(تو)عتبه ابن ربیعه(و بدائیت)ولید ابن عتبه(و برادرت)حنظله ابن ابی سـفیان(در یکجـا)جنگ بـدر(زدم نزد من است، و به خـدا سوگنـد تو آنچنانکه من دانسـتم دلت در غلاف)فتنه و گمراهی است که پنـد و اندرز به آن سودی نبخشد(و خردت سـست و کم است)که به راه حق قدم می نهی(و سزاوار آن است که درباره تو گفته شود بر نردبانی بالا رفته ای که به تو نشان داده جای بلنـد بدی را که به زیان تو است نه به سودت، زیرا طلب نمودی چیزی را که گمشـده تو نیست، و چرانیدی چراکننده ای را که مال تو نمی باشد، و خواستی امری را که شایسـته آن نیستی و از معـدن آن دوری، پس چه دور است گفتار تو از کردارت!! (زیرا می گوئی من درصدد خونخواهی عثمـانم و می خواهم یـاری مظلوم و ستمکشـیده نموده از فسـاد و ناشایسـته جلوگیری نمایم، ولی کردارت سـتم و تباهکاری و یاغی شدن بر امام زمان خود می باشد) و زود به عموها و دائیها (خویشانت) مانند شدی که ایشان را بدبختی

و آرزوی نادرست به انکار محمد صلی الله علیه و آله واداشت، پس آنها را در هلاکگاه خود آنجا که می دانی (در جنگ بدر و حنین و غیر آنها) انداختند (کشتند) پیشامد بزرگی را جلو نگرفتند، و از آنچه که حمایت و کمک به آن لازم است منع ننمودند در برابر شمشیرهائی که کارزار از آنها خالی و سستی با آنها نبود. و درباره کشندگان عثمان پر گفتی پس داخل شو در آنچه را که مردم در آن داخل شدند (تو نیز مانند دیگران اطاعت و فرمانبری نما) بعد از آن با آنان پیش من محاکمه کن تا تو و ایشان را بر کتاب خدای تعالی دارم (طبق قرآن کریم بین شما حکم نمایم، برای دو کس که با هم نزاع دارند ناچار حاکمی لازم است، و حاکم به حق امام علیه السلام بود، پس معاویه را نمی رسید که گروهی از مهاجرین و انصار را از حضرت بطلبد و به قتل رساند، بلکه واجب بود زیر بار اطاعت و فرمانبری رود تا با آنان پیش امام محاکمه نمایند آنگاه یا بر سود او تمام می شد یا بر زیانش، ولی منظور معاویه محاکمه و خونخواهی عثمان نبود(و اما آنکه می خواهی فریب دهی)که به نام خونخواهی عثمان حکومت شام را به تو واگزارم(فریب دادن به کودک است برای)نیاشامیدن(شیر هنگام باز گرفتن او از شیر، و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۶۵--به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است نیز به معاویه (در پاسخ نامه ای که در آن درخواست نموده بود حکومت شام را به او واگزارد و او ولی عهد و جانشین خود قرار دهد، و به حضور نطلبد، امام علیه السلام نادرستی گفتار و شایسته نبودنش را برای آنچه درخواست کرده گوشزد می فرماید): پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، تو را وقت آن رسیده که با به دقت نگریستن از کارهای آشکار سود بری (درستی و استواری خلافت مرا یقین و باور کنی) پس به راههای (گمراهی) پیشینیانت (خویشانت) رفتی (و از راه راست دوری گزیدی) به سبب اینکه نادرستیها (حکومت شام و ولی عهد شدن) ادعا نمودی، و بی پروا خود را در (وادی گمراهی) دروغها انداختی (و عذاب رستخیز را در نظر نگرفتی) و آنچه از مرتبه تو برتر است (خلافت و حکومت بر مسلمانان) به ادعا و دروغ به خود بستی، و آنچه (بیت المال) را که نزد تو سپرده اند ربودی از جهت دوری نمودن از حق (دستور خدا و رسول) و انکار وزیر با نرفتن چیزی را (خلافت مرا) که از گوشت و خونت برای تو لازمتر است (چون گوشت و خون همیشه در تغییر و تبدیل است و وجوب طاعت امام ملازم شخص است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد) از آنچه را (فرمای

شهای حضرت رسول در غدیر خم و بسیار جاهای دیگر درباره من(که گوش تو آن را نگاهداشته)نمی توانی بگوئی نشنیدم

(و سینه تو بـا آن پر شـده)نمی توانی بگوئی آگـاه نیسـتم(پس چیست بعـد از حق و راستی مگر گمراهی آشـکار، و بعـد از هویدا ساختن حق مگر اشتباهکاری و آمیختن به باطل؟)بعد از دانستن حقیقت امر و آشکار بودن حق چیزی نیست که شخص بجویـد مگر نادرستی که بخواهـد آن را به صورت حق جلوه دهد(پس از شـبهه و آمیختن آن حق و باطل را با هم بترس، زیرا تباهکاری)که شـبهات پیش(آورده) چنـدی است پرده های خود را آویخته (آماده گشـته) و تاریکیش دیـده ها را تار و نابینا نموده است. و از جانب تو به من نامه ای رسـیده که در آن گفتار درهم است و (به یکـدیگر ربطی ندارد، و) از صـلح و آشتی (دم زدی، ولی) قوای آن (سـخنانت) سـست و نـاتوان و دارای افسونهـائی بود که دانـائی و بردباری از جانب تو آنها را نبافته و گرد نیاورده است (بلکه از نادانی و بی باکی و بی خردی آنها را فراهم آورده ای) تو با این سـخنان نادرست به کسی می مانی که در زمین هموار شـنزار فرو رفته وماننـد خبط کننـده در جای تاریک (که پیش پای خود را نمی بینـد) و خود را برده ای به جای بلنـدی (از من درخواست ولی عهـدی و جانشـینی کرده ای و انتظار آن داری(که رسـیدن به آن دور و نشانه هایش بلند است، عقاب)مرغ تیز چنگ بلنـدپرواز که در قله های کوههای بلند که در دسترس کسـی نیست آشـیان می گیرد(به آن نمی رسد، و با آن عیوق)ستاره ایست در نهایت بلندی خرد و روشن و سرخ به سمت راست کهکشان پیرو ثریا است و بر آن پیشی نمی گیرد(برابر می شود)خلاصه به حقیقت این مقام و مرتبه بشر بدون خواست خدا دسترسی نیابد(. و پناه می برم به خدا که تو پس از من برای مسـلمانان در حل و عقد کارهایشان حکمرانی، یا به تو بر یکی از ایشان از جهت عقد)نکاح و بیع و اجاره و ماننـد آنها(یا عهدی)همچون بیعت و امان و زنهار(مقام و منصبی دهم!)زیرا تو شایسـته نیستی و من هرگز به خلاف حق و دسـتور خـدا و رسول کـاری انجـام نمی دهم و به افسونهای تو از راه نمی روم(پس اکنون خود را آماده ساخته بینـدیش، زیرا اگر تقصـیر و کوتاهی کردی تا هنگامی که بنـدگان خـدا به سوی تو برخیزنـد)لشـگر ما به جنگ تو آیند(درها برویت بسـته شـود و کـاری که امروز از تـو پـذیرفته است پـذیرفته نگردد)امروز اگر توبه و بـازگشت نموده از مـا پیروی کردی آسوده می مانی ولی پس از شروع به جنگ و خونریزی چاره از دست می رود(و درود بر شایسته آ

ن.

نامه ۰۶۶--به عبدالله بن عباس

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به عبدالله ابن عباس (که او را به شاد نگشتن و افسرده نشدن در دنیا پند می دهد) و این نامه پیش از این (در نامه بیست و دوم) با عبارت دیگری گذشت: پس از حمد خدا و درود بر حضرت رسول، هر آینه بنده شاد می شود به رسیدن چیزی که مقدر نشده به او نرسد، و افسرده می گردد به چیزی که مقدر نگشته به او برسد (در صورتی که این شادی و افسردگی بیجا است زیرا رسیدنی می رسد و آنچه نباید برسد کوشش در آن سودی ندارد) پس باید بهترین چیزی که از دنیا به آن نائل شدن رسیدن به لذت و خوشی یا به کار بردن خشم (در انتقام کشیدن و رنجانیدن) نباشد، بلکه باید خاموش کردن (از بین بردن) باطل و نادرستی و زنده نمودن (برپا داشتن) حق و درستی باشد، و باید شاد باشی به چیزی که از پیش فرستاده ای (و برای فردایت ذخیره کرده ای) و افسرده باشی به چیزی که جا گذاشته ای (در دنیا برای آخرت به جا نیاورده ای) و اندیشه ات برای پس از مرگ باشد (زیرا شادی وقتی به جا است که نعمت نایاب را به دست آوری، و افسردگی جائی روا است که سود در دست را از دست بدهی).

نامه ۰۶۷–به قثم بن عباس

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به قثم ابن عباس که از جانب آن بزرگوار بر مکه حکمفرما بود (او را به برپا داشتن حج امر و از رو نشان ندادن به مردم باز داشته و از اجاره گرفتن اهل مکه از حجاج نهی می فرماید): پس از ستایش خدایتعالی و درود بر حضرت مصطفی، با مردم حج را برپا دار (اعمال آن را به نادانان بیاموز و آنها را برای گزاردن حج گرد آور) و ایشان را به روزهای خدا (به کیفرهائی که پیشینیان از کردار زشتشان بردند) یادآوری نما، و در بامداد و سر شب (که بهترین اوقات است) با آنها بنشین و فتوی بده کسی را که حکمی (از احکام دین) بپرسد، و نادان را بیاموز، و با دانا گفتگو کن، و بایـد تو را به مردم پیغام رسانی نباشد مگر زبانت (هر چه می خواهی خودت به ایشان بگو، نه مانند گردنکشان پیغام بفرستی) و نه دربانی مگر رویت (هر که خواهد بی مانع تو را ببیند) و درخواست کننده ای را از ملاقات و دیدار خود جلوگیری مکن، زیرا آن درخواست اگر در ابتدای کار از درهای تو روا نشود برای روا کردن در آخر کار ستوده نمی شوی (تو را نمی ستاید چون از رنجی که در اول امر کشیده افسرده گردیده است). و بنگر (رسیدگی کن) به آنچه از مال خدا

(بیت المال مسلمانان(نزد تو گرد می آید، پس آن را به کسان عیالمند و گرسنه نزد خود بده در حالی که رساننده باشی آن را به آنکه)به راستی(درویش و بی چیز و نیازمند باشند، و آنچه از آن زیاده آید نزد ما بفرست تا آن را در کسانی که نزد ما هستند پخش نمائیم. و به اهل مکه فرمان ده که از ساکن)در سراها که از اهل آن سامان نیست(مزد و کرایه نستانند، زیرا خداوند سبحان)در قرآن کریم س ۲۲ ی ۲۵(می فرماید:)ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجدالحرام الذی جعلناه للناس(سواء العاکف فیه و الباد یعنی)کسانی را که کافر شده به خدا و رسول نگرویدند و مردم را از راه خدا و اطاعت و بندگی و از آمدن در مسجدالحرام که آن را برای همه مردم قرار داده ایم و(در آن اهل آن و غریب یکسان هستند)باز می دارند، به کیفر دردناکی می رسانیم(پس مراد از عاکف مقیم مکه است، و مراد از بادی کسی است که به حج می رود و از اهل آن سامان نیست)مرحوم شیخ ابوعلی فضل ابن حسن طبرسی که از بزرگان علمای امامیه در قرن ششم است در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه شریفه از ابن عباس و قتاده سعید ابن جبیر نقل می کند که ایشان گفته اند: کرایه دادن و فروختن خانه های مکه حرام است،

و مراد از مسجدالحرام همه مکه است مانند قول خدایتعالی در س ۱۷ ی ۱ سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجدالحرام الی المسجد الاقصی یعنی منزه است خداوندی که سیر داد بنده خود حضرت مصطفی را در شبی از مسجدالحرام یعنی مکه به مسجد دورتر یعنی بیت المقدس. نیز طبرسی (علیه الرحمه) در تفسیر این آیه شریفه می فرماید: بیشتر مفسرین گفته اند: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- آن شب در خانه ام هانی خواهر علی ابن ابیطالب (علیه السلام) و شوهرش هبیره ابن ابی وهب مخزومی به خواب بود و از آنجا به معراج رفت، پس مراد از مسجدالحرام در اینجا مکه است و مکه و حرم هر دو مسجد است. و شیخ طریحی- رحمه الله در کتاب مجمع البحرین در لغت عکف می فرماید: در حدیث آمده است که حضرت صادق- علیه السلام- فرمود: سزاوار نبود که برای خانه های مکه در نصب کنند، زیرا برای حاج است که فرود آیند به اهل آن در خانه هاشان تا اعمال حج خود را به جا آورند، و نخستین کسی که برای خانه های مکه در نصب نمود معاویه بود. و بحث در اطراف این موضوع در اینجا بیش از این لازم نیست، بلکه جای آن در کتب فقهیه است(خدا ما و شما را به اعمال شایسته و کردار نیک که دوست دارد)به آن امر فرموده(موفق بد

ارد، و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۶۸-به سلمان فارسی

از نـامه هـای آن حضـرت علیه السـلام است به سـلمان فارسـی خـدایش رحمت فرمایـد (سـلمان)قـدس الله روحه(از بزرگـان مسـلمانان و از خواص اصـحاب رسول خدا)صـلی الله علیه و آله(و از شیعیان امیرالمومنین)علیه السلام(است، چنانکه در روز سقیفه)بنـابر نقل ابن ابی الحدیـد از قول محـدثین(به زبان پارسـی به مسـلمانان گفت: کردیـد و نکردیـد یعنی خودتان خلیفه انتخاب نمودید و از خلیفه ای که پیغمبر اکرم تعیین فرموده است چشم پوشیدید، کنایه از اینکه به ظاهر مسلمان می نمائید ولی در بـاطن مسـلمان نیستیـد، و نویسـندگان در نام پیش از اسـلام او اختلاف دارنـد روزبه ابن خشـنودان و بهبود ابن بـدخشان از فرزنـدان منـوچهر پادشـاه و غیر از ایـن دو نـام نیز گفتـه انـد، حضـرت رسـول او را سـلمان نامیـد، و بـه سـلمان الخیر و سـلمان المحمدی ملقب گردید، و چون از او می پرسیدند تو کیستی؟ می گفت: من سـلمان ابن الاسـلام و از بنی آدم هسـتم، و کنیه اش ابوعبدالله و ابوالبینات ابوالمرشد بود، و اصـلش از شیراز یا رامهرمز یا شوشتر یا از قریه و دهی از اصبهان که آن را جی می گفتند بوده، و امام علیه السلام این نامه را) پیش از رسیدن خود به خلافت (ظاهریه نوشته و در آن او را از فریب دنیا برح

ذر داشـته است(: پس از سـتایش خـدای تعـالی و درود بر پیغمبر اکرم، داسـتان دنیا ماننـد مار است که مالش آن نرم و زهرش کشنده است، بنابراین دوری کن از آنچه)کالائیکه(تو را در دنیا شاد می گرداند برای آنکه از کالای آن اندکی)بس کفنی(بـا تو همراه می مانـد)به گور می بری(و انـدوههای آن را از خود دور سـاز برای آنکه به جـدائی از آن و تغییر احوالش بـاور داری)می دانی که بالاـخره از آن جـدا می مـانی و هر دم روش آن به خلاـف هنگـام دیگر است، پس به آن دل مبنـد و برای زنـدگانی چنـد روزه افسردگی به خود راه مـده(و هر وقت انس و خوی و به دنیا بیشتر است از آن هراسانتر باش، زیرا دنیادار هر گاه در آن دلبسـته شاد شد دنیا او را از آن حال به سـختی می کشاند، یا هر گاه به انس و خوگرفتن مطمئن گردید او را از آن حال بترس و هراس گرفتار می کند)پس خردمند نباید از دوستی چنین دشـمنی فریب خورد، بلکه باید هنگامی که دوست می نماید بیشتر از آن دوری کرد(و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۶۹--به حارث همدانی

از نامه های آن حضرت علیه السلام است بحارث همدانی (یکی از اصحاب امیرالمومنین- علیه السلام- و ظاهرا از پیروان آن بزرگوار بوده، و همدان نام قبیله ای بوده در یمن، و این نامه درازی است که قسمتی از آن را سید شریف رضی)علیه الرحمه(در اینجا بیان فرموده، و مدار آن بر تعلیم مکارم اخلاق یعنی خوهای نیکو و محاسن آداب یعنی روشهای پسندیده است): و بر ریسمان قرآن چنگ زن (طبق احکام و دستور آن رفتار کن) و آن را پنددهنده خویش قرار ده، و حلالش را حلال و حرامش را حرام بدان (تا سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را نصیب و بهره تو گرداند) و حقی را که پیش از این بوده باور بدار (پیغمبران پیش از پیغمبر اکرم و آنچه از جانب خدای تعالی برای امتهای خود آورده اند را تصدیق نما) و به گذشته دنیا عبرت و پندگیر برای مانده آن (مانده آن را به گذشته قیاس کن و بدان که مانده همچون گذشته با هزاران درد و اندوه خواهد گذشت)زیرا بعض آن مانند بعض دیگر و آخرش به اولش پیوسته و همه آن نابودشونده و از دست رونده است (دنیا همواره چنین بوده و هست و در نتیجه همه آن از بین خواهد رفت، پس دلبستگی به چنین جائی بی خردی است) و نام خدا را بزرگ شمار در اینکه

به آن سوگند یاد کنی مگر بر امر حق و راست و به جا (یا جائی که صلاحیت داشته باشد، پس زنهار به دروغ یا برای امر بی اهمیت به نام او سوگند یاد کنی) و مرگ و حالات پس از مرگ را بسیار یادآور (که بزرگترین واعظ و پنددهنده است برای تو)

و آن را آرزو مکن مگر به شرط محکم و استوار (آرزوی مرگ هنگامی به جا است که بر اثر اطاعت و بندگی و دارا بودن توشه سفر آخرت یقین داشته باشی کار تو پس از مرگ از این زندگانی بهتر است، وگرنه این آرزوی مردم سست دین و بی خرد است که کار آخرت نساخته مرگ آرزو می نمایند) و دوری کن از هر کاری که کننده آن را برای خود شایسته داند و برای دیگر مسلمانان نپسند و (آنچه به خود نمی پسندی به دیگری روا مدار و آنچه برای خویش شایسته دانی برای مردم ناروا مپندار) و بپرهیز از هر کاری که در نهان انجام گیرد و در آشکار شرمندگی آورد (زنهار از اینکه در پنهان کار زشت و گناهی نمائی که چون مردم آگاه شوند شرمنده گردی) و برحذر باش از هر کاری که هر گاه از کننده آن بپرسند (چرا چنین کردی) آن را انکار کند یا از آن عذر بخواهد (هیچگاه درباره کسی سخن چینی مکن یا دروغی مبند) و ناموس خود و آنچه چای ستودن و نکوهش از تو است نشانه تیرهای

گفتـار قرار مـده (آن را از زبـان ژاژگویـان و عیـب جویـان محفـوظ گردان) و هر چـه شـنیدی بـه مردم مگـو کـه این دلیـل بر دروغگوئی است (زیرا بسا ۱۰۶۹ آنچه شـنیده ای در واقع دروغ بوده، پس چون بی تامل و اندیشه آن را بگوئی به آن ماند که تو دروغ گفته ای یا دروغ نقل کرده ای اگر بگوئی چنین شنیدم) و آنچه مردم به تو بگویند در واقع راست و درست می باشد، پس انکـار آن نـادانی به حق است(و خشم را فرو بنشان و هنگام توانائی)از کیفر(بگـذر، و هنگام تنـدخوئی بردبار باش، و با وجود تسـلط داشـتن)از انتقـام(دروی کن تا برایت پاداش نیکو باشـد)در روز رسـتخیز خـدا از تو انتقام نکشـیده مرحمتش را نصـیب و بهره ات گرداند(و هر نعمتی را که خدا به تو عطا فرموده سـپاس آن را بجا آور، و هیچیک از نعمتهای خدا را که به تو بخشـیده تبـاه مسـاز، و بایـد نشـانه آنچه را که خـدا به تو عطـا فرموده دیـده شود)مثلا دانشت را به نادانان بیاموزی، و جامه نیکویت را بپوشـی، و از مال و دارائیت به مستمندان ببخشی، و در خانه فراخت مومنین را به میهمانی بخواهی، و همچنین از هر نعمتی که خدا به تو داده نشانه ای به مردم بنمائی(.

و بـدان نیکوترین مومنین بهترین ایشـان است از جهت بخشـش نمودن از خود و بسـتگان و دارائیش (کسـی که خود اطاعت و بنـدگی کنـد، و بسـتگانش را به راه راست راهنمایـد، و از دارائیش به درویشـان و مسـتمندان بدهـد) و بـدان نیکوئی (انفاق و بخشـش در راه خدا) را که تو از پیش می فرستی برای تو اندوخته می ماند (روز رسـتخیز پاداش آن را می یابی) و آنچه را که به جا می گذاری نیکوئی آن برای دیگری است (سودش را وارث می برد) و بپرهیز از معاشـرت و یار شدن با کسـی که دارای رای و انـدیشه سـست و کردار ناپسـند است، زیرا شـخص بـا یـارش همخو می شود (پس او را بیـارشماننـد می نماینـد) و در شهرهـای بزرگ سـاکن شـو، زیرا مسـلمانان در آنهـا گرد هم هسـتند (که از ایشـان می تـوان علوم و معـارف و راه سـعادت و نیکبختی آموخت) و بپرهیز از جاهـائیکه سـبب غفلت و فراموشـی (از یـاد خـدا) و سـتم نمودن (به نیکـان) و کمی همراهان بر طاعت و بنـدگی خـدا است (ماننـد بلاد کفر و ده ها) و انـدیشه ات را به آنچه به کارت آید وادار (در کارهای بیهوده صـرف مکن) و بپرهیز از نشسـتن سـر گذر بازارها زیر آنجا جاهای شـیطان و پیشامـد فتنه و تباهکاری است (غالبا مردم در این جاها به امور دنیا و کارهای خلاف دین مشغولند،

پس تـا می تـوان بایـد از آن دور شـد(و دربـاره کسـی که)زیردست است و(تـو بر او افزونی داری)خداونـد تـو را برتر از او گردانیـده(بسـیار بیانـدیش، زیرا انـدیشه تو درباره او از جمله راههای سپاسـگزاری است)با این اندیشه چنان است که شـکر و سپاس نعمتهائیکه خدا به تو عطا فرموده به جا آورده ای(و در روز جمعه سـفر مکن تا اینکه به نماز حاضر شوی مگر آنکه در راه خدا بروی)برای جهاد با دشـمنان دین(یا در کاری که عذر داشـته باشی)که نتوانی تا هنگام نماز بمانی(و در همه کارت خدا را اطاعت و پیروی کن)به دسـتور او رفتار نما(زیرا اطاعت خدا بر هر چیز افزونی دارد)چون سعادت و نیکبختی از آن به دست می آیـد(و در عبـادت و بنـدگی نفس خـود را بفریب)او را گول زده به وسـیله ترسانـدن از کیفر و خشـنود سـاختن به پـاداش از شـهوات جلوگیری و به طاعـات وادار(و بـا او مـدارا نمـا)بسـیار در ریـاضت و رنجش میفکن(و او را مغلوب نسـاز)تکلیف سـخت به او مکن(و هنگـام گـذشت و شـادیش آن را دریـاب)در فراغت و خرمیش او را به طاعت و بنـدگی وادار(مگر آنچه بر تو واجب است)ماننـد نمازهای شـبانه روزی(که از به جا آوردن و مراعات نمودن آن در وقتش چاره ای نیسـت)ناچار باید به جا آورد چه در خرمی و

چه در افسـردگی(و بـپرهیز که مرگ به تـو برسـد و تو از)اطـاعت(پروردگـارت برای به دست آوردن دنیـا گریزان باشـی، و برحذر باش از همراه شدن با بدکاران زیرا به بدی پیوندد، و خدا را تعظیم کن و بزرگ دان، و دوسـتانش را دوست بدار، و از خشم بپرهیز که آن لشگر بزرگ است از لشگرهای شیطان)که با آن تو را به بدبختی می کشاند(و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۷۰-به سهل بن حنیف

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به سهل ابن حنیف انصاری که (در شرح نامه چهل و پنجم نیکی او را اید نمودیم، و او) از جانب آن بزرگوار بر مدینه حکمفرما بود درباره گروهی از اهل آن سامان که به معاویه ملحق شده بودند (که این پیشامد را بی اهمیت پنداشته افسرده نشود): پس از حمد خدایتعالی و درود بر پیغمبر اکرم، به من خبر رسید مردمی که نزد تو هستند در پنهانی به معاویه می پیوندند، پس با از دست رفتن ایشان و کاستن کمک آنها از تو (کم شدن لشگر و رعیت) افسردگی به خود راه مده، بس است برای (کیفر) ایشان (بیماری) گمراهی و برای تو از آنها شفاءدهنده (که از رنج آنان رهائی یافتی، چون وجود گمراهان خود بیماری سختی می باشد در بنیه جمعیت که بسا زیان آن سرایت کرده جمعیت را از هم می پاشد، پس گریز آنها در بهبودی جمعیت از آن بیماری موثر است، و اینکه نسبت بهبودی را به حاکم داده برای آن است که رئیس جمیعت مانند همه جمعیت است) گریز ایشان از هدایت و رستگاری است، و شتافتنشان به گمراهی و نادانی، و آنان دوستداران دنیا هستند که به آن با شتاب روآورده اند، و عدل و درستی را (از روش ما) شناخته دیدند و شنیدند و در گوش دارند، و دانستند

مردمی که نزد ما هستند در حق برابرند، پس (بین آنها چیزی تقسیم نمی کنیم مگر بالسویه) گریختند تا اینکه سودی را به خود اختصاص داده دیگر آن را بی بهره نمایند، خدا آنها را از رحمتش دور گرداند!! سوگند به خدا ایشان از جور و ستم نگریختند و به عدل و داد نپیوستند، و ما امیدواریم در این امر خلافت که خدا دشواری آن برای ما آسان و ناهمواریش هموار سازد، اگر بخواهد، و درود بر تو باد.

نامه ۰۷۱-به منذر بن الجارود

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به منذر ابن جارود عبدی (از قبیله عبدالقیس) که او را بر بعضی از شهرها (فارس) حکمرانی داده و او با آن بزرگوار در بعضی از کارهائی که او را بر آن گماشته بود خیانت کرد (چهار هزار درهم از مال خراج ربود، امام علیه السلام او را در این نامه نکوهش نموده و نزد خود طلبیده، پدرش جارود را)که به قبیله خود عبدالقیس خدمت پیغمبر اکرم آمده و اسلام آورد(ستوده، خلاصه رجال نویسان منذر را ضعیف دانسته و به روایاتش اطمینان ندارند): پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، نیکی پدرت مرا فریب داد و گمان کردم از روش او پیروی می کنی و به راه او می روی، پس ناگاه به من خبر رسید که خیانت کرده ای، و برای هوای نفس خود فرمانبری را رها نمی کنی، و برای آخرتت توشه ای نمی گذاری، دنیای خویش را با ویرانی آخرتت آباد می سازی، و با بریدن از دینت به خویشانت می پیوندی (شاید این جمله خبر از آینده باشد، مرحوم علامه مجلسی در مجلد دهم کتاب بحارالانوار از سید ابن طاوس)علیه الرحمه(نقل می کند که امام حسین- علیه السلام- نامه ای نوشته و با غلام خود که نامش سلیمان و کنیه اش ابازرین بود به سوی گروهی از بزرگان

بصـره فرسـتاد و ایشان را به کمک و پیروی خواست که از آنها یزید ابن مسعود نهشلی و منذر ابن جارود عبدی بودند تا آنکه می فرمایـد: و اما منذر ابن جارود نامه و پیغام آور را نزد عبیدالله ابن زیاد آورد، زیرا ترسـید که نامه خدعه و مکری از عبیدالله باشـد، و بحریه دختر منـذر ابن جارود همسر عبیـدالله ابن زیاد بود، پس عبیـدالله پیغام آور را به دار کشـید و بعد از آن به منبر رفت و خطبه خوانـد و مردم بصـره را تهدیـد نمود که راه مخـالفت نپیماینـد(و اگر آنچه)خیانت(که از تو به من خبر رسـیده راست باشد)جمل اهلک و شـسع نعلک خیر منک یعنی(شتر اهل تو و دوال کفشت)جائی که انگشت بزرگ پا در کفشهای عربی قرار می گیرد(از تـو بهـتر است)این جمله مثلی است اشـاره به اینکه سود حیوان و جمـاد از تو بیشـتر است(و کسـی که مانند تو باشد شایسـته نیست به وسـیله او رخنه ای بسـته شود، یا امری انجام گیرد، یا مقام او را بالا برند، یا در امانت شـریکش کننـد، یا برای جلوگیری از خیانت و نادرستی بگمارنـدش)سـزاوار نیست حفظ مرز یا حکومت شـهر یا ریاست کاری را به تو گزارند(پس هنگامی که این نامه ام به تو می رسد نزد من بیا اگر خدا خواست)چون آمد امام علیه السلام او را زندانی نمود، و صعصع

ه ابن صوحـان که از نیکـان اصـحاب امیرالمـومنین و از بزرگـان قـبیله عبـدالقیس بـوده دربـاره او شـفاعت کرده رهـائیش داد. سیدرضـی فرماید:(و این منذر کسی است که امیرالمومنین علیه السلام درباره او فرمود: او به دو جانب خود بسیار می نگرد، و در دو برد)جـامه یمنی پر بهـای(خویش می خرامـد، و بسـیار گرد و خـاک از روی کفشـهایش پـاک می کنـد)مرد متکـبر و گردنکشی است که به خود و لباسش می نازد و به آرایش می پردازد(.

نامه ۰۷۲-به عبدالله بن عباس

از نامه های آن حضـرت علیه السلام است به عبدالله ابن عباس، خدایش بیامرزد (که در آن به او پند و اندرز می دهد): پس از ستایش خدایتعالی و درود بر حضرت مصطفی، تو بر مرگ خود پیشی نمی گیری، و آنچه به تو نمی رسد روزی گشته (اختیار مرگت دست تـو نیست، و آنچه نبایـد به تـو برسـد نمی تـوان به دست آوری) و بـدان روزگـار دو روز است: روزی به سود و روزی به زیان تو است، و دنیا سـرای گردش خوشـیهائی است که دست به دست می گردد (هر کس نوبتی دارد) پس آنچه از دنیا به سود تو است به تو می رسـد هر چنـد ناتوان باشـی (دیگران جلو آن را بگیرنـد) و آنچه از آن به زیان تو است (هر چند تونـا باشـی) بزور و توانـائیت نمی توانی از آن جلوگیری (چنانکه در قرآن کریم س ۱۰ ی ۱۰۷ می فرماید: و ان یمسـسک الله بضـر فلاکـاشف له الاـ هو، و ان یردک بخیر فلاـراد لفضـله یصـیب به من یشـاء من عباده و هو الغفور الرحیم یعنی و اگر خـدا زیانی رساند جز او کسی آن را جلو نمی گیرد، و اگر برای تو خیر و نیکوئی خواهد فضل و بخشش او را کسی مانع نمی تواند شد، می رساند آن را به هر یک از بندگانش که بخواهد و او آمرزنده مهربان است).

نامه ۰۷۳–به معاویه

از نـامه های آن حضـرت علیه السـلام است به معاویه (که برای نادرستی نامه اش او را سـرزنش و تهدیـد نموده است): پس از ستـایش خـدای تعـالی و درود بر حضـرت خـاتم الانبیـاء، من بـا پی در پی پاسـخ گفتن به تـو و گوش دادن به نـامه ات رای و انـدیشه ام را (در اینکه تـو نـادان و گمراهی و هرگز پنـد و انـدرز به تـو سـودی نخواهـد بخشـید و از فتنه و تباهکـاری دسـت نخواهی کشید) سست می گردانم، و فراست و زیرکی (یقین و باور) خود را به خطاء و اشتباه می اندازم (در صورتی که پاسخماننـد تـو بایـد سـکوت باشـد، پس پاسـخ دادن من از جهت مماشـات و اتمـام حجت است و بس) و تو هنگـامی که به حیله و زرنگی چیزهـائی از من می طلـبی، و نـامه هـائی برای جواب گرفتن به من می فرستی به شـخص سـنگین به خواب رفته ای می مانی که خوابهای دروغ و پریشان می بینـد، و به شـخص سـرگردان ایسـتاده ای می مانی که ایسـتادنش او را وامانـده و بیچاره کرده (نه راه رفتن داند و نه توانائی ایستادن دارد)

نمی دانـد آنچه پیش آیـد به سود او است یا به زیانش می باشد، و تو مانند او نیستی بلکه او به تو می ماند (حال تو بدتر از آن است که به دیگری شباهت داشته باشی، زیرا در بدبختی و بیچارگی یگانه هستی، تو به خود می مانی و بس(و سوگند به خدا اگر نمی خواسـتم باقی بمانی)به جهت مصـلحتی که باید طبق آن رفتار نمایم، و اگر اراده تباه ساختنت را داشتم(از جانب من به تو می رسـید کوبنده ها)سـختیهای جنگ و زد و خورد(که اسـتخوان را بشـکند و گوشت را آب کند)تو را از بین ببرد(و بـدان که تو را شـیطان بـاز داشـته از اینکه به کارهـای نیکویت بـاز گردی و به گفتـار پنددهنـده ات گوش دهی)به امام زمان خویش بگروی و دستورش را اجرا نمائی(و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۷۴-پیمان میان ربیعه و یمن

از عهدنامه های آن حضرت علیه السلام است که آن را برای قبیله ربیعه و اهل یمن نوشته، و (در آن آنان را به پیروی از قرآن کریم و اتحاد و یگانگی هم پیمان قرار داده، و) از خط (ابوالمنذر) هشام ابن (سائب) کلبی (از اهل کوفه و از بزرگان علمای امامیه دارای تفسیر و تالیفات بسیار و آشنای به انساب و سرگذشتهای عرب بوده و در سال دویست و شش هجری بدرود زندگانی گفته) نقل شده است: این پیمانی است که گرد آمده اند بر آن اهل یمن ساکن و بیابان گرد آن و قبیله ربیعه ساکن و بیابان گردشان بر (پیروی از) کتاب خدا که به سوی آن دعوت کنند، و طبق آن امر نمایند، و (گفتار) کسی را که به سوی آن دعوت کرده و امر می کند بپذیرند، در برابر آن بهائی نستانند، و به عوض کردن آن راضی نشوند (بر این پیمان پایدار باشند و فریب نخورده بر اثر به دست آوردن کالای دنیا از قرآن دست برندارند) و اینکه ایشان برای جلوگیری از مخالف و بی اعتنا یکدست (یگانه) بوده با هم یار باشند: دعوتشان (گفتارشان) یکی باشد، و به جهت سرزنش، سرزنش کننده و خشم، خشم گیرنده و خوار ساختن و دشنام دادن گروهی گروه دیگر را پیمانشان را نشکنند (اگر بعضی از نادانان این دو قبیله یادگیری

ایشان را خوار ساخت و بی آبروئی بار آورد یا دشنام داد نباید آن را سبب نقض عهد و پیمان شکنی قرار دهند(بر این عهدنامه حاضر و غائب و کم خرد و دانا و بردبار و نادانشان پایدارند، پس به این عهدنامه پیمان خدا بر ایشان برقرار گشت که)بر آن پایدار باشند، زیرا(از پیمان خدا سوال و بازپرسی می شود، و)این عهدنامه را(علی ابن ابیطالب نوشت)در بعض نسخ نهج البلاغه علی ابن ابوطالب دیده شده و گفته اند: امام علیه السلام در مانند آن هم (قرآنهائیکه به خط آن حضرت مشهور و در کتابخانه های بزرگ موجود است) به واو نوشته با اینکه مضاف الیه می باشد، برای آنکه مرکب اضافی چون علم شود حکم یک لفظ را دارد، پس اعراب در وسط آن در نیاید و تغییر داده نشود(.

نامه ۰۷۵–به معاویه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است از مدینه به معاویه در ابتدائی که مردم به آن بزرگوار بیعت کردند (حضرت او و یارانش را به بیعت نمودن خود امر می فرماید) و این نامه را (ابوعبدالله محمد ابن عمر) واقدی (که از علمای بزرگ و شیعی مذهب و از اهل مدینه منوره بوده و در بغداد به سال دویست و هفت هجری از دنیا رحلت نموده، و واقد نام جدش می باشد) در کتاب جمل بیان کرده است: از بنده خدا علی امیرالمومنین به معاویه ابن ابی سفیان: پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، به عذر من در (باره مماشات و سهل انگاری با) شما آگاهی و دوری کردنم را از (دعوت) شما (پیش از این به بیعت با من) می دانی تا اینکه واقع شد آنچه (کشته شدن عثمان یا واقعه های دیگر پیش از آن) که چاره ای نداشت و جلوگیری برای آن نبود، و داستان دراز و سخن بسیار (گفتن آنها را مجال نیست، یا چشم پوشی از آن سزاوار) است، و گذشت آنچه گذشت، و آمد آنچه آمد (دوره خلفای پیش گذشت و روزگار خلافت به حق رسید) پس از کسانی که نزد تو هستند (برایم) بیعت بگیر و خود در گروهی از یارانت به نزد من بیا، و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۷۶–به عبدالله بن عباس

از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است به عبدالله ابن عباس هنگامی که او را بر بصره جانشین خود گردانید (در آن او را به مهربانی با مردم و دوری از خشم اندرز می دهد): با مردم گشاده رو و هم مجلس و درستکار باش (کسی را از ملاقات خویش جلوگیری مکن و جائی بنشین که همه به تو راه داشته باشند و پاس احترام هر کس را نگاهدار و آنها را بکارهای سخت وامدار و به عدل و داد بینشان حکم کن) و از خشم نمودن (با مردم) بپرهیز که آن سبک مغزی است از شیطان (به تو رسیده است) و بدان هر کاری که تو را به (رحمت) خدا نزدیک گرداند از آتش (کیفر روز رستخیز) دورت می نماید، و هر کاری که تو را از خدا دور سازد به آتش نزدیکت می گرداند.

نامه ۰۷۷–به عبدالله بن عباس

از وصـیتهای آن حضـرت علیه السلام است نیز به عبدالله ابن عباس هنگامی که او را به سوی خوارج فرستاده تا (برای نادرستی انـدیشه و گفتارشـان) حجت و برهـان آورد (و در آن او را از اسـتدلال به قرآن نهی فرموده): بـا ایشان به قرآن مناظره کن (از قرآن دلیل نیاور) زیرا قرآن احتمالات و توجیهات بسیار (از تاویل و تفسیر و مراد باطلنی و ظاهری) در بر دارد (یکی از آنها را تو) می گوئی و (یکی از آنها را ایشان) می گویند (پس مباحثه دراز می گردد) بلکه با آنان به سـنت (فرمایشـهای پیغمبر اکرم ماننـد اینکه فرمود: حربك یا علی حربی یعنی ای علی جنگ با تو جنگ با من است. و فرمایش دیگرش: علی مع الحق و الحق مع علی یـدور معه حیثما دار یعنی علی با حق است و حق با علی هر جا علی دور زنـد و برود حق با او دور می زند یعنی علی- علیه السـلام هر چه بگویـد و بکنـد از روی حق و درستی است) احتجاج کن و دلیل آور، زیرا آنها هرگز از اسـتدلال به سـنت گریزگاهی نمی یابند (چاره ای ندارند جز آنکه راستی و درستی این گفتار را بپذیرند).

نامه ۰۷۸-به ابوموسی اشعری

از وصـیتهای آن حضـرت علیه السـلام است در پاسخ نامه ابوموسی اشعری که او آن را از جائی که (دومه الجندل که در شرح خطبه سی و پنجم گـذشت) ایشان (او و عمرو ابن عاص) را در آنجا برای حکومت (انتخاب نمودن خلیفه) تعیین نموده بودند به آن بزرگوار نوشـته بود، و این نـامه را سـعید ابن یحیی اموی در کتاب (خود که نامش) مغازی (است) بیان کرده: چه بسا از مردم از بسـیاری از نصـیب و بهره خود (در دنیا و آخرت) بی بهره شدنـد، پس به دنیا روآوردند و (از راه حق پا بیرون نهادند، و) به هوای نفس سخن گفتند (و از گفتار خدا و رسول در پیروی از امام زمان خود چشم پوشیدند) و من از این کار (خلافت) جائی آمده ام شـگفت آور که در آنجا گروهی چند گرد آمده اند که نفسـهاشان آنها را به کبر و خودپسـندی واداشـته (جای بسی حیرت و شگفتی است که من بین گروهی خود رای و خودپسند قرار گرفته ام که به دستورم رفتار ننموده پرچم استبداد و مخـالفت برافراشـتند تـا کار به جائی رسـید که برای امر خلافت بین من و معاویهماننـد تو و عمرو ابن عاص را حکم و میانجی قرار دادنـد) پس من (در مماشـات بـا آنهـا ماننـد آن است که) دمل و ریشـی از آنها را معالجه می کنم که می ترسم (یکباره) خون بسته شد

ه گردد (آنگاه مداوای آن سـخت شود) و (سـبب اینکه با آنها مماشات کردم آن است که) بدان (ای غافل از حق و حقیقت و ای نادان)

برای انتظام امر امت محمد- صلی الله علیه و آله- و الفت و دوستی بین ایشان مردی از من حریص تر (کوشنده تر) نیست، و با این کار خواهان پاداش و بازگشت نیکو می باشم، و به زودی به آنچه که وعده داده و قرار گزارده ام وفا می کنم و اگر چه تو از شایستگی که هنگام جدا شدن از من داشتی (همانطوری که خود را پاک و نیک نمایاندی) برگردی (و برخلاف قرآن کریم از روی هوای نفس حکم کنی) زیرا بدبخت و زیانکار کسی است که از سود عقل و تجربه ای که به او داده شده است بی بهره ماند (یا آنکه بگوئیم: آنچه وعده دادگام وفا می کنم، اگر تو از شایستگی خود که نشان دادی برگردی بدبخت هستی، زیرا بدبخت کسی است که از سود و آزمایشی که به او عطاء شده بی بهره مانده، ولی معنی اول بهتر است) و من بیزاری می جویم (یا به خشم می آیم و در هم می شوم) از گوینده ای که به باطل و نادرستی سخن گوید، و از اینکه کاری را که خدا اصلاح فرموده تباه سازم (اگر در این کار طبق دستور قرآن کریم رفتار شود من با آن همراهم و صلاح امت را به فساد نمی کشانم) پس آنچه را نمی شناسی رها کن (گرد چیزی که نمی دانی نگرد و احتیاط و اندیشه را از دست مده) زیرا بدکرداران مردم با گفتارهای ناروا (سخنان برخلاف حق و حقیقت) به سوی تو می شتابند (تا از حکم خردی تو نتیجه گرفته مسلمانان را به راه ضلالت و گمراهی برده بدبخت و بیچاره گردانند، خلاصه گفتار عمرو ابن عاص و مردم شام فریبت ندهد که سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را از دست خواهی داد) و درود بر شایسته آن.

نامه ۰۷۹--به سرداران سپاه

از نامه های آن حضرت علیه السلام است به سرداران لشگرها هنگامی که (در ظاهر) به خلافت رسید (آنها را به پیروی از از حق واداشته و از باطل و نادرستی ترسانده): پس از ستایش خدایتعالی و درود بر پیغمبر اکرم، تباه شدن پیشینیان شما به این جهت بود که مردم را از حق (هدایت و رستگاری) باز داشتند و مردم هم آن را خریدند (پذیرفته زیر بار رفتند، یا فروختند یعنی از دست داده به آن بی اعتنا شدند) و اینکه آنها را به باطل (ضلالت و گمراهی) واداشتند و ایشان هم آن را پیروی نمودند.

حکمت ها

حکمت ۰۰۱

امام علیه السـلام (درباره رفتار با فتنه جویان) فرموده است: در زمان فتنه و تباهکاری مانند ابن اللبون (بچه شتر نر که دو سالش تمام شـده و مادرش بچه ای را که پس از آن زائیـده شـیر می دهـد) باش که نه پشت (توانائی) دارد تا بر آن سوار شوند، و نه پسـتانی که از آن شـیر دوشـند (هنگـام فتنه و تباهکاری طوری رفتار کن که فتنه جویان در جان و مال تو طمع نکننـد ولی این وقتی است که جنگ و زد و خورد بین دو رئیس و پیشوای گمراه و گمراه کننـده باشـدماننـد فتنه عبدالملک و ابن زبیر و فتنه حجاج ابن اشعث، و اما هنگامی که یکی از آنها بر حق و دیگری بر باطل بود فتنه نیست مانند جنگ جمل و صفین که واجب است همراهی صاحب حق و بذل جان و مال در راه او).

حکمت ۰۰۲

امام علیه السلام (در نکوهش طمع و آز و اظهار گرفتاری و تنگدستی و بی اندیشه سخن گفتن) فرموده است: کوچک گردانید خود را کسی که طمع و آز (به آنچه در دست مردم است) را روش خویش قرار داد (زیرا لازمه طمع نیازمندی و فروتنی است، و لازمه نیازمندی و فروتنی پستی و کوچکی) و به ذلت و خواری تن داده کسی که گرفتاری و پریشانی خود را (نزد دیگری) آشکار نماید (زیرا لازمه اظهار گرفتاری و پریشانی حقارت و زیردستی است) و نزد خویش خوار است کسی که زبانش را حکمران خود گرداند (بی تامل و اندیشه هر چه به زبانش آید بگوید که بسا موجب هلاک و تباهی او گردد، و چنین کس مقام و منزلتی برای خود در نظر نگرفته است).

حکمت ۰۰۳

امام علیه السلام (در نکوهش بخل و ترس و تنگدستی و بینوائی و واماندگی و ستایش شکیبائی و پارسائی و دوری از گناهان) فرموده است: بخل و تنگ چشمی ننگ است (چون مردم بخیل را بر اثر دلبستگی او به کالای دنیا سرزنش می نمایند) و ترسو بـودن نقص و کـاستی است (زیرا رسیدن به مقـام فرع بر شـجاعت و دلاـوری است) و تنگـدستی زیرک را از (بیـان) حجت و دلیلش گنـگ و لاـل می گردانـد (همـانطوری که تـوانگری پست و نـادانی را گویـا می سـازد) و بینوا و بی چیز در شـهر خود غریب است (کسـی با او آمـد و شد نمی کند) و عجز و واماندگی آفت و بیچارگی است (که شـخص را از پا در می آورد) و شکیبائی دلاوری است، و پارسائی دارائی است (زیرا پارساماننـد مالدار که به کسـی نیازمند نیست به دنیا و کالای آن نیازمند نمی باشد) و دوری از گناهان سپر است (از عذاب الهی، همانطور که سپر شـخص را از شمشیر محافظت می نماید پرهیزکاری او را از سختیهای دنیا و آخرت رهائی می دهد).

حکمت ۰۰۴

امام علیه السـلام (در سـتودن خشنود بودن به قضاء و دانائی و خوهای پسندیده و اندیشه) فرموده است: رضاء و خشنودی بودن به قضاء نیکو همنشـینی است (همانطور که همنشـین شـخص را در رفاه و آسایش دارد، خشـنود به آن چه خداوند خواسـته در رفـاه و آسـایش میباشـد) و دانـائی میراثی است شـریف و گرامی (که به هر که چنین ارثی برسـد کلیـد سـعادت و نیکبختی را دریـافته) و خوهای پسـندیده زیورهائی است تازه و نو (که کهنه نمی شود) و انـدیشه (در هر کاری ماننـد) آیینه صاف و پاک است (که اندیشه کننده به سود و زیان کار بر می خورد).

حکمت ۰۰۵

امام علیه السلام (در ستایش رازداری و گشاده روئی و بردباری از سختیها) فرموده است: سینه خردمند مخزن راز او است (خردمند بیگانه را از راز خود آگاه نمی سازد) و گشاده روئی و خوش خوئی دام دوستی است (با خوشخوئی و گشاده روئی می توان دلهای مردم را به دست آورد) و تحمل و بردباری از سختیها پوشنده بدیها است (چون شخص در برابر سختیها بردبار بود بود مردم از او خشنود بوده از عیوب و بدیهایش چشم می پوشند، یا آنکه به واسطه خودداری عیوب او آشکار نگشته نادانیهایش فاش نشود. سیدرضی علیه الرحمه می فرماید:) و روایت شده است که آن حضرت علیه السلام در تعبیر این مطلب نیز فرموده است: صلح و آشتی پنهان کردن عیبها است (اگر به جای زد و خورد بین دو کس صلح و آشتی برقرار گردد مردم به بدیهای آنان آگاه نشوند. و در بعضی از نسخ نهج البلاغه چنین ضبط شده: المسالمه خباء العیوب یعنی صلح و آشتی خرگاه و روپوش عیبها است، زیرا دو کس در زد و خورد عیوب یکدیگر را آشکار می سازند و اگر صلح و آشتی نمودند لب به عیب هم نگشایند).

حکمت ۰۰۶

امام علیه السلام (در نکوهش خودبینی و سود صدقه و بخشش به بینوایان و در اینکه هر کس به پاداش و کیفر کردار خود می رسد) فرموده است: هر که خودبین باشد خشم کننده بر او بسیار شود (زیرا خودبین مردم را خوار پندارد و به این جهت همه بر او خشمگین گردند) و صدقه داروئی است سودمند و شفاءدهنده (زیرا صدقه دل را متوجه دهنده آن می نماید و آن سبب شود که خدایتعالی درد را از او رفع فرماید، و از این رو پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: داوو امرضاکم بالصدقه یعنی بیمارانتان را به صدقه دادن معالجه و درمان نمائید) و کردار بندگان در دنیاشان در آخرت جلو چشمهاشان است (زیرا آخرت سرای شهود است که هر نهانی آشکار و دیده شود، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۳ ی ۳۰ می فرماید: یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا یعنی روزی که هر کسی کار نیکوئی کرده پیش روی خویش آشکار بیند، و بدی که کرده آرزو نماید که ایکاش بین او و کار بدش مسافتی جدائی بود)ای کاش آن کار را به جا نیاورده بود(.

حکمت ۰۰۷

امام علیه السلام (در شگفتی آفرینش انسان) فرموده است: برای (آفرینش) این انسان به شگفت آئید (اندیشه نمائید تا به قدرت و توانائی آفریدگارش پی برید که او را طوری آفریده) که با پیهی (چشم) می بیند، و با گوشتی (زبان) سخن می گوید، و با استخوانی (گوش) می شنود، و از شکافی (بینی) نفس می کشد!!

حکمت ۰۰۸

امـام علیه السـلام (در نکـوهش دنیـا) فرموده است: هر گـاه دنیـا به گروهی رو آورد نیکوئیهـای دیگران را به ایشـان به عـاریه (نسبت) دهـد، و هر گـاه از آنهـا پشت گردانـد نیکوئیهاشـان را از آنـان می گیرد (چون کسـی توانگر شود و به جـائی برسـد دنیاپرستان نیکوئیها به او بندند، و اگر ناتوان و بینوا گردد کمالاتش را هم از یاد می برند).

حکمت ۰۰۹

امـام علیه السـلام (در سود خوشـرفتاری بـا مردم) فرموده است: با مردم چنان آمیزش و رفتار نمائیـد که اگر در آن حال مردید (در مفارقت و جدائی) بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید خواهان معاشرت با شما باشند.

حکمت ۰۱۰

امـام علیه السـلام (در عفو و گـذشت از دشـمن) فرموده است: هر گاه بر دشـمنت دست یافتی پس بخشـش و گـذشت از او را شکر و سپاس (نعمت) توانائی بر او قرار ده (از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده: روز قیامت نداءکننده ای فریاد می کند هر که را بر خدا اجر و پاداشـی است بایستد، و نمی ایستند مگر گذشت کنندگان، آیا نشنیدید فرمایش خدایتعالی را فمن عفا و اصلح فاجره علی الله س ۴۲ ی ۴۰ یعنی پس کسـی که از دشـمن بگذرد و بین خود و او اصـلاح نماید بر خدا است که اجر و پاداش او را عطا فرماید).

حکمت ۰۱۱

امام علیه السلام (در نکوهش نداشتن و از دست دادن دوست) فرموده است: ناتوانترین مردم کسی است که از دوستیابی ناتوان باشـد، و نـاتوانتر او کسـی است که از دست بدهـد دوستی از یـاران را که به دست آورده (زیرا دوست یافتن آسان تر است از نگاهداشتن او).

حکمت ۰۱۲

امام علیه السـلام درباره کسانی (عبدالله ابن عمر ابن خطاب و سعد ابن ابی وقاص و سعید ابن عمرو ابن نفیل و اسامه ابن زید و محمـد ابن مسـلمه و انس ابن مالـک و ابوموسـی اشـعری و احنف ابن قیس وماننـد ان ایشـان) که از جنگیـدن به همراهی آن حضـرت (با دشـمنان) کناره گیری کردنـد فرموده است: با حق (امام علیه السـلام) همراهی ننمودنـد و باطل (معاویه) را کمک نکردنـد (اشاره به اینکه آنان که باطل را یاری نمودنـد بهانه ای دارنـد و آنان که بی طرفی اختیار نمودنـد عـذری ندارند، و یا اشـاره است به بیهوده بودن وجود کسـانی که اثری از حق و نشـانه ای از باطل در آنها نیست، و یا اشاره به آنست که ایشان در شقاوت و گمراهی به عمرو ابن عاص و دیگران که باطل را یاری نمودند نرسیده بودند).

حکمت ۰۱۳

امـام علیه السـلام (در ترغیب به سپاسـگزاری از نعمتهای خداونـد) فرموده است: هر گاه نمونه های نعمتها به شـمار رسـید پس بازمانده آن را با کمی شـکر و سـپاس دور نسازید (به اندک نعمتی که رسـیدید سپاسـگزاری کنید تا به بسـیاری از آن برسید، خداوند در قرآن کریم س ۱۴ ی ۷ می فرماید: لئن شـکرتم لازیدتکم، و لئن کفرتم ان عذابی لشدید یعنی اگر شکر نعمت به جا آورید نعمت را برای شما می افزایم، و اگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من سخت است)که گرفتار آن خواهید شد(.

حکمت ۰۱۴

امام علیه السلام (در اینکه خداوند بی یاران را کمک کنید) فرموده است: کسی را که خویشان بسیار نزدیک (مانند برادر و عمو و دائی) رها کنند بیگانه بسیار دور برای (یاری و کمک) او خواهد رسید (خداوند کسانی را می گمارد که او را تنها نگذارند).

حکمت ۰۱۵

امام علیه السلام (درباره گرفتاران) فرموده است: هر گرفتار فتنه و بلائی را نباید سرزنش نمود (زیرا بسا شخص از روی اضطرار و ناچاری گرفتار شده پس سرزنش نمودن او روا نبود چون سودی ندارد، بلکه بایستی او را کمک و یاری نمود یا درباره اش دعا کرد تا از آن رهائی یابد).

حکمت ۰۱۶

امام علیه السلام (در اعتماد نداشتن به تدبیر و پایان بینی) فرموده است: کارها رام و پیرو احکام قضاء و قدر است به طوری که (گاهی) تباهی در تدبیر و پایان بینی می باشد (چون انسان به مصالح و مفاسد و اسرار و رازهای قضاء و قدر آگاه نیست نبایستی به تدبیر و اندیشه خود دلبستگی داشته باشد چه بسا تدبیر و اندیشه سبب تباهی می گردد).

حکمت ۰۱۷

از امام علیه السـلام (در زمان خلافتش سـبب خضاب نکردن را به این طریق) پرسـیدند که معنی فرمایش رسول خـدا صـلی الله علیه و آله- که فرموده تغییر دهیـد پیری را (ریش را رنگین نمائیـد) و خود را بیهود مانند نسازید، چیست؟ آن بزرگوار فرمود: این سخن را پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هنگامی که (اهل) دین اندک بود پس (مسلمانان را امر نمود خضاب نمایند و به یهود نمانند چون آنها خضاب نمی کردند، ولی) در این زمان که کمربند دین گشاده شده (اسـلام در همه جا منتشـر گردیده) و سینه خود را بر زمین نهاده (مستقر و پا برجا گشته) هر مردی به اختیار و اراده خود می باشد (می خواهد خضاب نماید و می خواهـد ننمایـد، خلاـصه امری است مبـاح یعنی جائز و روا، نه واجب و مسـتحب، بله خضاب یک نوع زینت و آرایشـی است، چنانکه در فرمایش چهارصد و شصت و پنج بیاید که به این نکته اشاره فرموده است).

حکمت ۰۱۸

امـام علیه السـلام (در نکوهش آرزوی دراز) فرموده است: هر که دنبال آرزوی خود بشـتابد و مهارش را رها کنـد مرگ او را می لغزاند (به آرزویش نرسیده می میرد، پس در پی آرزوهای دراز نروید و از مرگ غافل نباشید).

حکمت ۰۱۹

امـام علیه السـلام (درباره جوانمردان) فرموده است: از خطاء و لغزشـهای جوانمردان بگذریـد که از آنان کسـی نمی لغزد مگر آنکه دست (لطف) خـدا به دست او است که او را (از آن لغزش) بلنـد می نمایـد (موفق می سـازد تـا از آن خطاء و زشتی باز گردد، خلاصه خداوند نیکوکاران را توفیق عطاء فرماید تا بر اصلاح خطای خود بکوشند).

حکمت ۰۲۰

امـام علیه السـلام (در نکـوهش ترس و شـرمندگی بیجـا و از دست دادن فرصت) فرموده است: ترس همراه زیـان و شـرمندگی پیوسـته نومیـدی است (رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرموده: الحیـاء حیاء ان حیاء عقل و حیاء حمق، فحیاء العقل هو العلم و حیـاء الحمق هو الجهـل مجلسـی)رحمه الله(در مجلـد پـانزدهم کتـاب بحارالا‌نوار پس از نقـل این روایت از کتـاب کافی می نویسـد: فرمایش پیغمبر صـلی الله علیه و آله دلالت می کنـد بر اینکه حیاء بر دو قسم است یکی ممـدوح و آن حیائی است که ناشـی از عقل و خردمندی است به اینکه شـخص از چیزی شـرمنده باشد که عقل صـحیح یا شرع به زشتی آن حکم کند مانند شرمنـدگی از گناهان و ناشایسـته ها، و دیگری مذموم و آن حیائی است که ناشـی از حمق و بی خردی است به اینکه شـخص شرمنـده شود از کاری که عوام مردم آن را زشت پندارند و در واقع زشت نیست و عقل صـحیح و شـرع به آن حکم می نماید ماننـد شـرمندگی از پرسـش مسائل علمیه یا بجا آوردن عبادات شـرعیه) و فرصت (وقت مناسب) ماننـد ابر گذرنده می گذرد، پس فرصتهای نیکو را از دست ندهید.

حکمت ۰۲۱

امـام علیه السـلام (دربـاره غصب خلا‌فتش) فرموده است: برای ما حقی (خلافت) است (که پیغمبر اکرم تعیین نموده) پس اگر آن را به ما بدهنـد خواهیم گرفت و اگر ندادند بر کفل شترها سوار می شویم هر چند این سـیر و شبروی دراز باشد (سـختی را بر خـود همـوار نمـوده شـکیبائی از دسـت نمی دهیـم هر چنـد بطـول انجامـد. سیدرضـی)رحمه الله(فرمایـد:) این فرمـایش از فرمایشـهائی است که با دقت و تامل فهمیده می شود و رسا است، و معنی آن این است که اگر حق ما را ندهند در سختی بوده و خـواریم، و این برای آن است که ردیف یعنی آنکه پشت سـر سوار می شود ماننـد بنـده و اسـیر و کسـی که در مرتبه ایشـان است بر کفـل شتر سوار می شود (خلاصه مراد از اینکه امام علیه السـلام فرموده است اگر حق ما را ندهنـد بر کفل شترها سوار می شویم آن است که مانند ردیف در رنج و سـختی می مانیم، و ممکن است فرایش امام علیه السـلام را این طور ترجمه نمود که از بیان سید)علیه الرحمه(درست تر یا رساتر باشد: خلافت بهره ما است اگر آن را به ما دادند خواهیم گرفت و اگر ندادند بر کفـل شترهـا سوار شـده هرگز دست بر نداشـته مهـار شتر را یکباره به دست غصب کننـدگان نمی سـپاریم هر چنـد به طول انجامد، و دور نیست امام

علیه السلام این سخن را در روز سقیفه یا در آن ایام فرموده باشد(.

حکمت ۰۲۲

امام علیه السلام (در ترغیب بکردار نیکو) فرموده است: هر که کردارش او را کند گرداند (عبادت و بندگی نکرده کار نیکو انجام ندهد) مقام و منزلتش او را تند نمی گرداند (حسب و بزرگی ظاهری مقام دنیا و آخرتی به او نمی دهد چون مقام و منزلت عارضی است و اثر کردار نیکو ذاتی است و از بین نمی رود).

حکمت ۰۲۳

امام علیه السلام (در سفارش ستمدیدگان و افسردگان) فرموده است: از کفارات (سبب های آمرزش) گناهان بزرگ دادرسی ستمدیده و شاد نمودن غمگین است (چون گناهکار بر اثر گناه خاطرها را اندوهگین نموده جا دارد که دلهای افسرده را شاد نماید تا خدا از او درگذرد).

حکمت ۰۲۴

امـام علیه السـلام (دربـاره ناسـپاسان) فرموده است: ای پسـر آدم هر گاه دیـدی پروردگار منزهت نعمتهایش را پی در پی به تو عطـا می فرمایـد در حالی که تو او را معصـیت و نافرمانی می نمائی پس از (عـذاب) او بر حـذر باش (چون کفران و ناسپاسـی موجب انتقام و کیفر است).

حکمت ۰۲۵

امام علیه السلام (درباره پنهان نماندن راز) فرموده است: کسی چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر آنکه در سخنان بی اندیشه و رنگ رخسارش هویدا می گردد (مانند زردی رو که علامت ترس و سرخی آن که نشانه شرمندگی است).

حکمت ۰۲۶

امام علیه السـلام (درباره خودداری از بیماریها) فرموده است: درد خود را به سـر ببر چندانکه او تو را راه می برد (از پا نینداخته یعنی برای اندک بیماری بستری مشو).

حکمت ۰۲۷

امام علیه السـلام (درباره زهـد) فرموده است: نیکوترین پارسائی پنهان داشـتن آن است (زیرا زهـد آشـکار از ریاء و خودنمائی جـدا نیست، ابن میثم)علیه الرحمه(در اینجا از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقل فرموده: ان الله لاینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم یعنی خداوند به صورتها و کردارهای شما نگاه نمی کند بلکه به دلهای شما می نگرد).

حکمت ۰۲۸

امـام علیه السـلام (دربـاره یـاد مرگ بودن) فرموده است: هنگـامی که تو پشت (به دنیـا) می کنی و مرگ (به تو) رو می آورد پس چه زود ملاقات و به هم رسیدن (بین تو و مرگ) پیش خواهد آمد.

حکمت ۰۲۹

امـام علیه السـلام (در ترغیب به دوری از گنـاه) فرموده است: (از نافرمـانی) دوری کنیـد دوری کنیـد به خـدا سوگنـد هر آینه (گناهان را چنان) پنهان نموده که گویا (آنها را) آمرزیده و بخشیده است (پس اکنون که مهلت داده و گناهان را پنهان نموده ترس و دوری از خشم او واجب است، و بایـد معصیت نکرده از گذشـته پشـیمان بوده توبه نمائیـد، زیرا همـان طور که حلم و بردباریش بسیار است عقاب و کیفرش سخت می باشد).

حکمت ۰۳۰

از امـام علیه السـلام از ایمـان پرسـیدند، پس آن حضـرت (دربـاره علامـات و نشانه های ایمان و ضـد آن کفر و شک) فرموده است: ایمان بر روی چهار سـتون اسـتوار است: صبر و شـکیبائی، یقین و باور، عدل و داد، جهاد و کوشش (در راه دین) و صبر از آنهـا بر چهار گونه است: علاقمنـدی، ترس، پارسائی، انتظار داشـتن، پس هر که به بهشت علاقه داشت خواهشـهای نفس را فراموش می کنـد و از آنها چشم می پوشـد، و هر که از آتش ترسـید از آنچه حرام و نارواست دوری می گزینـد، و هر که در دنیا پارسا شد اندوهها را سـبک می شـمارد، و هر که منتظر مرگ باشد به نیکوکاریها شتاب می نماید. و یقین از آنها بر چهار گونه است: بینا شدن در زیرکی، رسـیدن به حقائق، عبرت گرفتن از دیگران، روش پیشینیان، پس هر که در زیرکی بینا شد راه راسـت (در علم و عمـل) برای او هویـدا گشت، و هر که حکمت و راه راست برای او آشـکار گردیـد به پنـد گرفتن از احـوال آشـنا شد، و هر که به پند گرفتن از احوال آشـنا شد به آن ماند که در پیشـینیان بوده (و حال آنها را دیده و نتائج کردارشان را آزموده پس در مبـدا و معـاد بر یقین و بـاور) است. و عـدل از آنهـا بر چهـار گونه است: دقت در فهمیـدن درست، رسـیدن به حقیقت دانائی، حکم نیک

و، اسـتوار داشتن بردباری، پس هر که دقت کرد و درست بفهمید حقیقت دانائی را دریافت و هر که حقیقت دانائی را یافت از روی قواعـد دین حکم نیکو صادر کرد، و هر که بردبار بود در کار خود کوتاهی نکرده است و در بین مردم خوشـنام زندگی کنـد. و جهاد از آنها بر چهارگونه است: امر به معروف، نهی از منکر، راستی در گفتار، دشـمنی با بدکاران، پس هر که امر به معروف (کـار شایسـته) کنـد مومنین را همراهی کرده و ایشـان را توانا گردانـد، و هر که نهی از منکر (ناپسـندیده) نمایـد بینی منافقین و دوروها را به خاک مالیده، و هر که در گفتار راسـتگو باشد آنچه بر او بوده بجا آورده، و هر که با بدکاران دشـمنی نمود و برای خدا خشـمناک گردید خدا برای او (بر آنها) بخشم آید و در روز رستخیز او را خشنود (از رحمتش بهره مند) می گرداند.

و کفر بر چهار ستون استوار است: کنجکاوى (بیجا که از وسوسه نادرست و از اندازه عقل و خرد بیرون باشد) مکابره و زد و خورد نمودن (که آن در حد افراط یعنى تجاوز از حق است) دست کشیدن از حق (که آن در حد تفریط یعنى کوتاهى از حق است) دشمنى و زیر بار حق نرفتن، پس کسى که کنجکاوى (بیجا) کند در راه راست قدم ننهاده، و کسى که بر اثر نادانى بسیار مکابره و زد و خورد نماید کورى و نابینائى او از حق همیشگى است، و کسى که از حق دست بکشد شایستگى نزد او زشت و زشتى و ناپسندى نیکو گردد، و به مستى گمراهى مست شود، و کسى که دشمنى نموده زیر بار حق نرود راههایش دشوار و کارش سخت و طریق بیرون آمدنش (از ضلالت و گمراهى) تنگ باشد. و شک (دو دلى) بر چهار گونه است: گفت و شنود (به باطل و نادرستى) ترسیدن (از اقدام به حق) سرگردانى،

تـن دادن (به گمراهی و کوشـش نمـودن در راه رسـتگاری) پس کسـی که جـدال و گفت و شـنود را عـادت و شـیوه خـویش گردانید شب او بامداد نگشته (از تاریکی شک و دودلی به روشنائی یقین و باور نرسیده) و کسی را که آنچه پیش دارد (جهاد و کوشــش در راه حـق) بترسانـد بـه عقـب برمی گردد (در کارهـای خـود بـه جـائی نرسـد) و کســی کـه در دو دلی حیران و سرگردان باشد (و خود را به جایگاه امن و آسوده یقین و باور نرساند) سـمهای شـیاطین او را پایمال نماید (شیاطین بر او دست یافته هلاکش سازند) و کسی که تباه کردن دنیا و آخرت تن دهد در دنیا و آخرت تباه گردد. (سیدرضی رحمه الله فرماید:)

حکمت ۰۳۱

امام علیه السلام (در برتری علت از معلول) فرموده است: کننده کار نیکو از نیکی بهتر و کننده کار بد از بدی بدتر است (زیرا کار بسته به کننده آن است پس کننده از کار برتر است).

حکمت ۰۳۲

امام علیه السلام (در نهی از افراط و تفریط) فرموده است: بخشنده باش ولی نه به حد اسراف و بیجا (که افراط و تجاوز از حد باشد) و میانه رو باش و سختگیر مباش (که آن تفریط و تقصیر در حد باشد).

حکمت ۰۳۳

امام علیه السلام (در دل نبستن به آرزوها) فرموده است: برترین توانگری و بی نیازی به دل راه ندادن آرزوها است (زیرا آرزو انسان را نیازمند می سازد).

حکمت ۰۳۴

امام علیه السلام (در زیان رنجانیدن) فرموده است: هر که بشتابد به چیزی که مردم (از آن) می رنجند (بی اندیشه سخنی گوید یا کاری کند که برخلاف میل و خواسته آنها باشد) درباره او می گویند چیزی را که نمی دانند (زیرا انسان از کسی که رنجید طبعا باك ندارد که درباره او آنچه شنیده راست یا دروغ بیان نماید.

حکمت ۰۳۵

امام علیه السلام (در زیان آرزوی دراز) فرموده است: هر که آرزو را دراز گردانید کردار را بد نمود (زیرا آرزوی دراز سبب بی خبری از آخرت و واماندن از نیکبختی زندگی جاوید است، اما رجاء و امیدواری به اندازه ستوده می باشد).

حکمت ۰۳۶

امام علیه السلام هنگام رفتن به شام که خدایان و بزرگان انبار (شهری در عراق) به آن حضرت برخورده به تعظیم و احترامش از اسبها پیاده شده در پیش رکابش دویدند، فرمود: این چه کاری بود که کردید؟ گفتند: این خوی او است که سرداران و حکمرانان خود را به آن احترام می نمائیم، پس آن بزرگوار (در نکوهش فروتنی برای غیر خدا) فرمود: سوگند به خدا حکمرانان شما در این کار سود نمی برند و شما خود را در دنیاتان به رنج و در آخرتتان با این کار به بدبختی گرفتار می سازید (چون فروتنی برای غیر خدا گناه و مستلزم عذاب است) و چه بسیار زیان دارد رنجی (فروتنی برای غیر خدا) را که پی آن کیفر باشد، و چه بسیار سود دارد آسودگی (رنج نبردن برای خوش آمدن مخلوق) را که همراه آن ایمنی از آتش (دوزخ) باشد.

حکمت ۰۳۷

امام علیه السلام (در اندرز) به فرزندش (امام) حسن علیه السلام- فرموده است: ای پسرک من به خاطر دار از من چهار و چهار چیز را که با آنها آنچه به جا آوری تو را زیان نرساند (گفته اند: اینکه امام علیه السلام فرموده چهار و چهار برای آن است که چهار اول مربوط به خود شخص است و چهار دوم درباره رفتار با دیگران می باشد، پس اول از چهار چیزی که مربوط به خود شخص است) سرآمد بی نیازیها خرد است (که به وسیله آن شخص سعادت و نیکبختی در دنیا و آخرت را به دست می آورد) و (دوم) بیشترین نیازمندی بی خردی است (که سبب بدبختی دو سرا است) و (سوم) بالاترین ترس خودپسندی است (که خودپسند با کسان خو نگیرد و به این جهت با او دشمن شوند و همیشه ترسناک باشد) و (چهارم) گرامی تر بزرگی نیکخوئی است (که نیکخو نزد همگان بزرگوار است). ای پسرک من (اول از چهار چیزی که درباره رفتار با دیگران است) از دوستی با احمق بپرهیز که او میخواهد به تو سود رساند زیان می رساند (چون احمق موارد سود و زیان را تشخیص نمیدهد) و (دوم) بپرهیز از دوستی به انجیل که او (بر اثر بخل و زفتی که دارد) از تو باز می دارد آنچه را که بسیار به آن نیازمند باشی، و (سوم) بپرهیز از د

وستی با بدکار که او تو را به اندک چیزی می فروشد (چون کسی که سعادت خود را بر اثر چیز کمی از دست بدهد البته تو را به بهای کمتری خواهد فروخت) و (چهارم) بپرهیز از دوستی با کسی که بسیار دروغ می گوید که او مانند سراب (آب نمائی که در زمین هموار به شکل آب دیده می شود) است که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را دور می گرداند (برای انجام دادن اغراض نادرست خودکار سخت را آسان و آسان را سخت می نمایند).

حکمت ۰۳۸

امـام علیه السـلام (در اهمیت دادن به واجبات) فرموده است: تقرب و نزدیک شـدن به رحمت خـدا به مسـتحبات روا نیست در صورتی که به واجبات زیان رساند (زیرا کسی که در انجام واجبات کوتاهی کند نافرمانی کرده به کیفر خواهد رسید، و کسی که نافرمانی کرد در حقیقت به خدا تقرب نجسته چون تقرب با نافرمانی منافات دارد).

حکمت ۰۳۹

امام علیه السلام (در نکوهش احمق) فرموده است: زبان خردمند پشت دل او است (عاقل آنچه بگوید نخست نیک و بد آن را به عقل خویش سنجیده و آنگاه می گوید) و دل احمق پشت زبان او است (بی خرد نفهمیده آنچه خواست می گوید سپس در درستی و نادرستی و سود و زیان آن اندیشه می کند. سیدرضی)علیه الرحمه(می فرماید:) این فرمایش از جمله معانی نیکوی دلپذیر است، و مقصود از آن است که خردمند زبانش را رها نمی کند (سخنی نمی گوید) مگر پس از مشورت و صلاح دید با اندیشه، و بی خرد بیرون داده های زبان و گفتارهای بی اندیشه اش به مراجعه به اندیشه و تدبر و تامل در پایان کار پیشی می گیرد، پس به آن مانند که زبان خردمند پیرو دل او است و دل بیخرد پیرو زبانش می باشد، و این معنی به لفظ دیگر هم از آن حضرت علیه السلام روایت شده و آن کلام آن بزرگوار است: دل احمق در دهان او است، و زبان عاقل در دل او، و معنی هر دو فرمایش یکی است.

حکمت ۰۴۰

امـام علیه السـلام به یکی از اصـحابش هنگـامی که او بیمـار شـده بود (درباره این که بیماری سـبب آمرزش گناهان می شود) فرموده است: خداوند بیماری تو را (سبب) برطرف شدن گناهانت قرار داده، پس بیماری را پاداشی نیست، بلکه (چون شخص را شکسـته و نـاتوان می نمایـد و انسـان در چنین حـالتی به سوی پروردگـارش توبه و بـازگشت کرده از معصـیت و نافرمانیش پشیمان و تبرک آن تصـمیم می گیرد سـبب شـده که) گناهان را از بین می برد، و آنها را مانند ریختن برگها (از درخت) می ریزد، و مزد و پـاداش در گفتـار به زبـان و کردار به دسـتها و پاهـا است (و بیماری نه از گفتار و نه از کردار است) و خـداوند سبحان به سـبب پاکی نیت و شایسـتگی باطن هر که را از بنـدگانش بخواهـد به بهشت داخل می گردانـد (پس اگر کسـی در بیماری شـکیبا و دارای باطن نیکو و دل پاک باشـد ممکن است خداونـد بـدون عمل دست و پا او را بیامرزد. سیدرضـی)علیه الرحمه(فرمایـد:) می گویم: امـام علیه السـلام راست فرموده که بیماری را پاداشـی نیست، زیرا بیماری از قبیل چیزی است که سزاوار عوض می شود چون عوض در برابر فعـل خـدایتعالی از دردهـا و بیماریها وماننـد آن به بنـده است، و مزد و پاداش در برابر فعل بنده می باشد، پس بین ع

وض و پاداش امتیازی است که امام علیه السلام به مقتضی علم نافذ و رای رسای خود بیان فرموده است.

حکمت ۰۴۱

امام علیه السـلام درباره (نیکبختی و اوصاف پسندیده) جناب ابن ارت (که یکی از نیکان اصحاب رسول خدا- صلی الله علیه و آله- و از دانشـمندان اولین مهـاجرین بوده و در جنگ بـدر و جنگهای بعـد از آن رسول اکرم را همراهی نموده و در کوفه در سن هفتاد و سه سالگی در سال سـی و هفت یا سی و نه هجری پس از آنکه در جنگ صفین و نهروان همراه امیرالمومنین علیه السـلام بوده دار دنیـا را بـدرود گفته امـام علیه السـلام بر او نماز خوانـده در بیرون کوفه دفن شـد و او اول کسـی است که در بیرون کوفه دفن گشـته و پیش از آن مردم مردگانشان را در خانه ها یا جلو خانه هاشان دفن می نمودنـد، خلاصه حضـرت در حق او) فرموده است: خدا جناب ابن ارت را بیامرزد که از روی رغبت اسلام آورد (نه به اکراه و اجبار) و از وطن هجرت نمود (و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد) برای فرمانبری، و قناعت کرد (از کالای دنیا) به اندازه کفایت، و از خدا (به داده او از خوشـی و سختی و بیماری و تندرستی) راضی و خشنود بود، و در زندگانی (همه عمر در راه خدا) جهاد کننده بود (پس از آن او را سـتوده و می فرماید:) خوشا به حال کسی که به یاد معاد و بازگشت باشد، و برای حساب و وارسی (در آن روز) کار ک

ند، و به اندازه روزی خود قناعت نماید، و از (داده) خدا راضی و خشنود باشد.

حکمت ۰۴۲

امـام علیه السـلام (دربـاره مومن و منـافق) فرموده است: اگر با این شمشـیرم بین بینی مومن بزنم که با من دشـمن شود دشـمنی نخواهد نمود، و اگر همه (کالای) دنیا را بر سـر منافق بریزم که مرا (به راستی) دوست دارد دوست نخواهد داشت، و این برای آن است که (در حکم الهی) گذشـته و به زبـان پیغمـبر امی صـلی الله علیه و آله جـاری گشـته که فرموده: یـا علی مومن بـا تو دشمن نمی شود و منافق تو را دوست نمی دارد.

حکمت ۰۴۳

امام علیه السلام (در نکوهش خودبینی) فرموده است: سیئه و بدی که تو را اندوهگین سازد (مانند دروغی که بگوئی و پشیمان شوی که چرا گفتی) نزد خدا بهتر است از حسنه و خوبی (مانند نماز خواندن یا روزه گرفتن) که تو را به خودبینی و سرفرازی وادارد (زیرا پشیمانی گناه را بر طرف می نماید و خودبینی در حسنه گناهی است که آن را تباه می گرداند).

حکمت ۰۴۴

امام علیه السلام (درباره صفات نیکو) فرموده است: مقام و مرتبه مرد به اندازه همت او است (پس اگر بلند همت بود ارجمند و بزرگوار و اگر پست همت باشد خوار و زیردست است) و راستی او به اندازه جوانمردی او است (زیرا جوانمردی سبب می شود که شخص آنچه شایسته است به جا آورد از زشتیها که یکی از آنها دروغ است دوری گزیند، پس اندازه راستگوئی او از جوانمردیش شناخته می شود) و شجاعت و دلیری او به اندازه حمیت و ننگ داشتن او است از کار زشت و ناشایسته (پس هر چه بیشتر کار زشت را ننگ بداند شجاعت و دلیری بیشتر دارد) و عفت و پاکدامنی او به اندازه غیرت او است (پس هر اندازه که غیرت او یعنی ننگ داشتن از مشارکت با دیگری در چیزی که مخصوص به او نیست بیشتر باشد پاکدامن تر است، زیرا غیرت است که شخص را از پیروی شهوات و کارهای ناروا باز می دارد و او را پاکدامن نگاه می دارد.

حکمت ۰۴۵

امام علیه السلام (درباره فیروزی) فرموده است: فیروزی یافتن به حزم و خودداری است، و حزم به کار انداختن اندیشه است، و اندیشه به نگهداری اسرار و نهانیها است (پس هر که سر و نهان خویش فاش کند رای و اندیشه را محافظت نکرده از حزم و دوراندیشی خارج گشته و در نتیجه به مقصودش نمی رسد).

حکمت ۰۴۶

امام علیه السلام (درباره جوانمرد و ناکس) فرموده است: بپرهیزید از حمله کردن کریم و جوانمرد هنگامی که گرسنه شود (نیازمند گردد، چون در این حال بی اعتنائی مردم خشمش را بر انگیخته خود را به خطر می اندازد تا بر ایشان مسلط شده انتقام بکشد) و بپرهیزید از حمله لئیم و ناکس هنگامی که سیر شود (توانگر گردد، چون توانگری او را به آرزویش کامیاب ساخته به مقتضی طبعش به زیردستان آزار می رساند).

حکمت ۰۴۷

امام علیه السلام (در سفارش دلها) فرموده است: دلهای مردم رمنده است (با هم آشنائی ندارند) پس هر که آنها را (با همراهی و نیکی و دوستی) به دست آورد به او رومی آورند.

حکمت ۰۴۸

امام علیه السلام (درباره کسی که دنیا به او رو آورد) فرموده است: عیب تو (از دیده ها) پنهان است مادامی که نصیب و بهره ات تو را نیکبخت دارد (دنیا با تو همراه باشد. و از این رو زشتیهای پادشاهان و بزرگان اگر چه بسیار باشد گفته نمی شود تا نابود شوند یا دنیا از آنها رو برگرداند).

حکمت ۰۴۹

امام علیه السلام (درباره عفو) فرموده است: سزاوارترین مردم به عفو و بخشودن تواناترین ایشان است به کیفر رساندن (زیرا عفو فرع بر قدرت است، پس ناتوانان را عفوی نیست).

حکمت ۰۵۰

امام علیه السلام (در معنی جود) فرموده است: جود و بخشش (همراهی کردن به آنکه سزاوار است) آن است که بی درخواست باشد، و اما آنچه از روی درخواستست شرمندگی و رهیدن از سرزنش است (از خواهنده یا از مردم).

حکمت ۰۵۱

امام علیه السلام (درباره پاره ای از صفات) فرموده است: نیست بی نیازی مانند خرد (زیرا خرد راه به دست آوردن سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را نشان می دهد) و نیست بی چیزی مانند نادانی (زیرا نادان در به دست آوردن هر چیز به پرسش از دیگری نیازمند است) و نیست میراثی مانند ادب (آنچه که شخص را از ناپسندیده ها باز می دارد، زیرا آنچه از مرده بی مشقت و رنج می رسد از دست رفتنی است ولی ادب همیشه همراه است) و نیست پشتیبانی مانند مشورت و کنگاش (زیرا از مشورت اندیشه درست به دست می آید).

حکمت ۰۵۲

امام علیه السلام (درباره شکیبائی) فرموده است: شکیبائی دو جور است: (یکی) شکیبائی بر آنچه نمی پسندی (که این نوع از شکیبائی از شجاعت و دلاوری است) و (دیگر) شکیبائی از آنچه دوست داری (که این نوع از صبر از عفت و پاکدامنی است).

حکمت ۰۵۳

امام علیه السلام (درباره دارائی و بی چیزی) فرموده است: دارائی (برای شخص) در غربت وطن و میهن است (زیرا به واسطه آن همه اظهار دوستی و آشنائی کنند) و بی چیزی در وطن غربت است (زیرا بر اثر آن همه از شخص دوری می نمایند).

حکمت ۰۵۴

امام علیه السلام (در سود قناعت) فرموده است: قناعت دارائی است که نابود نمی شود (زیرا قناعت و خرسند بودن به آنچه رسیده نیازمندی را دور می سازد. سیدرضی)رحمه الله(فرماید:) این فرمایش از پیغمبر صلی الله علیه و آله (نیز) روایت شده است.

حکمت ۰۵۵

امام علیه السلام (در زیان دارائی) فرموده است: دارائی مایه و پایه شهوتها و خواهشها است (زیرا دارائی دست را برای رسیدن به آرزوهای نفسانی باز می گذارد).

حکمت ۰۵۶

امام علیه السلام (درباره پنددهنده) فرموده است: کسی که تو را بر حذر دارد (از بدیها بیم دهد) مانند کسی است که تو را (به خیر و نیکی) مژده دهد (زیرا دفع شر سود است).

حکمت ۰۵۷

امـام علیه السـلام (در زیـان گفتـار بی انـدیشه) فرمـوده است: زبـان (ماننـد حیوان) درنـده ای که اگر به خود واگزار شود (بی اندیشه و راهنمائی عقل هر چه بخواهد بگوید گوینده را) می گزد (سبب تباهی او می شود).

حکمت ۰۵۸

امام علیه السلام (در نکوهش زن) فرموده است: زن (چون) کژدم (آزار رساننده) است که شیرین است گزیدن (آمیزش با) او.

حکمت ۰۵۹

امـام علیه السـلام (در عوض دادن به کار نیک) فرموده است: هر گاه کسـی به تو درود فرسـتد تو (در پاسـخ) بهتر از آن درود بفرست، و هر گـاه دستی به احسان و نیکی سوی تو دراز شـد آن را به افزودن بر آن پاداش ده (نیکی را به نیکی بهتری تلافی کن) و گر چه فضـیلت برای کسی است که در ابتداء نیکی کرده (این فرمایش در همه نسخ نهج البلاغه نیست و چون روش ما تنظیم نسخه کامله آن است لذا آن را از نسخه ابن ابی الحدید و یک نسخه خطی قدیم نقل نمودیم).

حکمت ۰۶۰

امام علیه السـلام (در سود شفاعت) فرموده است: خواهشگر برای درخواست کننده (از دیگری مانند) بال است (برای پرنده که به سبب آن به حاجت خود دست می یابد).

حکمت ۰۶۱

امام علیه السـلام (درباره غفلت) فرموده است: اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را می برند در حالی که خوابند (و آگاه نیستند که ناگهان راه طی شده به جایگاه همیشگی رسیده اند و منادی فریاد می کند: فرود آئید و بار بگشائید).

حکمت ۰۶۲

امام علیه السلام (در زیان بی کسی) فرموده است: از دست دادن دوستان غربت است (زیرا مانند دورماندگی از وطن است).

حکمت ۰۶۳

امام علیه السلام است (در ترغیب زیر بار ناکس نرفتن) فرموده است: از دست رفتن حاجت و نیاز آسان تر است از خواستن آن از ناکس (زیرا از دست رفتن آن مستلزم اندوهی است ولی درخواست از ناکس روا بشود یا نشود موجب شرمندگی است).

حکمت ۰۶۴

امام علیه السلام (درباره بخشش) فرموده است: از بخشیدن اندک شرم مکن، زیرا نومید کردن کمتر از آن (و به شرمندگی سزاوارتر) است.

حکمت ۰۶۵

امام علیه السلام (در پاکدامنی و سپاسگزاری) فرموده است: پاکدامنی زینت و آرایش بی چیز و درویش است، و سپاسگزاری (از نعمتهای خداوند) آرایش توانگر.

حکمت ۰۶۶

امام علیه السلام (درباره آرزوها) فرموده است: هر گاه به آنچه می خواهی نرسیدی پس به هر حال هستی باك نداشته باش (زیرا برای نرسیده اندوه به خود راه دادن بی خردی است).

حکمت ۰۶۷

امام علیه السلام (در نکوهش نادان) فرموده است: دیده نمی شود نادان مگر آنکه تندرو است (از حد و اندازه خود می گذرد) یا کندرو (به حد و اندزه خود نمی رسد).

حکمت ۰۶۸

امام علیه السلام (در نشانه عقل) فرموده است: چون عقل و خرد به مرتبه کمال رسد گفتار کم گردد (زیرا کمال مستلزم تسلط بر ضبط و نگاهداری قوای بدنیه است، پس در هر چه و هر کجا بیجا سخن نمی گوید).

حکمت ۰۶۹

امام علیه السلام (درباره روزگار) فرموده است: روزگار بدنها را فرسوده می سازد (پیر می نماید) و (با کمی آسایش) آرزوها را تازه و نو می کند، و (با گردش خود) مرگ را نزدیک می گرداند، و (با نزدیک شدن مرگ) آرزوها را دور می سازد، هر که به روزگار فیروزی یافت (کالای آن را به دست آورد برای نگاهداری وافزونیش) به رنج افتاد، و هر که آن را نیافت (بر اثر نداشتن) به سختی گرفتار شد (خلاصه روزگار برای ناکام یا کامیاب سرای رنج و آزار است، پس خردمند به آن دل نبندد و فریب نخورد).

حکمت ۰۷۰

امام علیه السلام (درباره پیشوایان) فرموده است: هر که خود را پیشوای مردم نمود باید پیش از یاد دادن به دیگری نخست به تعلیم نفس خویش بپردازد (زیرا اثر سخن کسی که گفتار و کردارش یکسان باشد بیشتر است و مردم در مخالفت با او نمی کوشند) و باید پیش از ادب کردن و آراسته دیگری به زبان، به روش خود او را ادب و آراسته سازد (مثلا پیش از آنکه به دیگری بگوید نماز بخوان تا رستگار شوی باید خود نماز بخواند) و آموزنده و ادب کننده نفس خود از آموزنده و ادب کننده مردم به تعظیم و احترام سزاوارتر است (چون پیرو هوا نیست).

حکمت ۰۷۱

امام علیه السلام (در نزدیکی مرگ) فرموده است: نفس کشیدن مرد گام او است به سوی مرگ خود (زیرا هر نفس از عمر او کم کرده و به مرگ نزدیک می نماید مانند گام برداشتن که شخص را به مقصدش نزدیک می گرداند).

حکمت ۰۷۲

امام علیه السلام (در شادی و افسردگی بیجا) فرموده است: هر چه به شمار آید (پایان دارد چون خوشی و افسردگی و سود و زیان و تندرستی و بیماری) بسر آینده (از بین رونده) است، و هر چه باید برسد (خیر یا شر مقدر گشته) خواهد رسید (پس خردمند در این گونه امور شاد و افسرده نشود).

حکمت ۰۷۳

امام علیه السلام (در اندیشه پایان کار) فرموده است: هر گاه کارها مشتبه شد (نیکی و بدی پایان آنها دانسته نشد) انجام آنها به آغازشان مقایسه و برابری می شود (پس اگر آغاز کار نیک یا بد باشد انجام آن نیک یا بد خواهد بود، زیرا سال نیکو از بهارش آشکار است).

حکمت ۰۷۴

از خبر ضـرار ابن ضـمره ضبابی (که از خواص و نیکان اصحاب امام علیه السلام) است هنگامی که نزد معاویه آمد و معاویه از امیرالمومنین علیه السلام از او پرسید، گفت: گواهی می دهم که در بعضی از جاهائیکه عبادت می کرد دیدم او را هنگامی که شب پرده هـای تـاریکی گسترده و آن حضـرت در محراب عبـادت ایسـتاده، ریش خویشـتن در دست گرفته، می پیچیـد مانند پیچیدن مار گزیده، و گریه می کرد مانند گریه کردن اندوه رسیده، و (درباره دنیا) می فرمود: ای دنیا ای دنیا از من بگذر، آیا (برای فریب) خود را به من عرضه می کنی و می نمـائی؟ یا به من شوق داشـته مرا خواهانی؟ نزدیک مباد هنگام (فریب) تو، و چه دور است آرزوی تو! دیگری را بفریب که مرا به تو نیازی نیست، و تو را سه بار طلاق گفته ام (از تو چشم پوشـیده ام) که در آن بـاز گشت نیست، پس زنـد گانی تـو کوتـاه، و اهمیت تـو انـدک، و آرزوی تو پست است، آه از کمی توشه (عبـادت و بند گی) و درازی راه، و دوری سفر (آخرت) و سختی ورود گاه (قبر و برزخ و قیامت. پس از این معاویه گریست و گفت: خدا ابـاالحسن را رحمت کنـد چنین بود، ای ضـرار انـدوه تو بر آن حضـرت چگونه است؟ گفت ماننـد انـدوه زنی که فرزنـدش را کنارش سر ببرند).

حکمت ۰۷۵

از سخنان آن حضرت علیه السلام است (درباره قضاء و قدر) به مرد شامی که از آن بزرگوار (پس از بازگشت از جنگ صفین) پرسید: آیا رفتن ما به (جنگ اهل) شام به قضاء و قدر از جانب خدا بود؟ (امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدائی که دانه را زیر خاك شکافت و انسان را آفرید گام ننهادیم به جائی و بدره ای سرازیر نشدیم مگر به قضاء و قدر، شامی گفت: پس رنج ما در این سفر پاداشی ندارد)چون به اختیار نبوده(امام علیه السلام فرمود: ای شیخ خدا بزرگ گردانید پاداش شما را در رفتنتان که می رفتند و در بازگشتتان که بر می گشتید و در هیچ حال مجبور نبودید، شیخ گفت: چگونه است با اینکه قضاء و قدر ما را می راند؟ امام علیه السلام) پس از (این) سخن دراز که آنچه را ما از آن اختیار نموده ایم این است (فرمود): ویحک (خدا به تو رحم کند) شاید تو قضاء و قدر لازم و حتمی را (که باید انجام گیرد) گمان کردی، اگر چنین بود پاداش و کیفر نادرست بود، و نوید به خیر و خوبی (بهشت) و بیم به شر و بدی (دوزخ) ساقط می گشت (و از جانب خدا برای گناهکار کیفر و برای فرمانبر پاداش تعیین نمی شد، و نیکوکار به ستودن و بدکار به نکوهش سزاوار نبود، این گفتار بت پرستان و پ

یروان شیطان و گواهان دروغ و کوران از راه صواب و حق است و ایشان قدریه و محبوس این امتند. ناگفته نماند که لفظ قدری در اخبار ما به جبری و تفویضی هر دو گفته می شود، و مرا در اینجا جبری است که می گوید: کاری که هر بنده ای انجام دهد به اراده و اختیار خود نیست بلکه به تقدیر و مشیت

خـدا مجبور است بخلاف تقویضـی که قـدرت خـدایتعالی را منکر است و می گوید: خداوند بنده را امر و نهی نمود و به خود واگذارد که بکنند یا نکنند اسـتقلال دارند، خلاصه امام علیه السـلام فرمود:(خداوند سـبحان بندگانش را امر کرده با اختیار و نهی فرموده بـا بیم و ترس)از عـذاب(و تکلیف کرده)به کـار(آسان)که به رغبت انجام می دهنـد(و دسـتور نـداده)به کار(دشوار)تا در انجام آن مجبور نباشند(و کردار اندک را پاداش بسیار عطاء فرموده)که این خود لازمه اختیار داشتن است(و او را نافرمانی نکرده انـد از جهت اینکه مغلوب شده باشد)زیرا بر بندگانش قاهر و غالب میباشد(و فرمانش را نبرده اند از جهت اینکه مجبور کرده باشد)بلکه همه را اختیار داده و اسـباب هر کار را آماده ساخته است(و پیغمبران را از جهت بازی نفرستاده)بلکه آنها را فرستاده تا اطاعت کنندگان را به بهشت مژده داده و ناف

رمانان را از دوزخ بترسانند(و کتابها)مانند توریه و انجیل و قرآن(را برای بندگان بیهوده نفرسـتاده)بلکه آنها را فرستاده تا به دسـتور خـدا آشـنا باشـند(و آسـمانها و زمین و آنچه در آنها است را بیجا نیافریـده)بلکه همه آنها را به حکمت آفریـده، پس چگـونه می شـود کـه حکیم درست کردار کسـی را مجبـور سـازد، در قرآن کریم س ۳۸ ی ۲۷ می فرمایـد: ذلک ظن الـذین کفروا، فویل للـذین کفروا من النار یعنی(آن گمان کسانی است که کافر شدنـد و نگرویدند، پس وای بر آنان که کافر شدند از آتش)پس شـیخ گفت: قضاء و قدر چیست که ما نرفتیم مگر به سـبب آن؟ فرمود: آن دسـتور و حکم خداوند است پس از آن این آیه را قرائت نمـود س ۱۷ ی ۲۳: و قضـی ربک الا تعبـدوا الا ایاه یعنی پرودگار تو حکم فرموده که جز او را نپرستید. پس شـیخ خشـنود از جای خود برخاسته گفت: یعنی تو امام و پیشوائی هستی که با پیروی از تو روز رستخیز رضاء و خشنودی خداوند بخشـنده را امیدواریم، آنچه از دین و کیش ما پوشـیده بود آشکار ساختی، پروردگارت از جانب ما در این خدمت به تو پاداش نیکو عطاء فرمود(.

حکمت ۰۷۶

امـام علیه السـلام (درباره حکمت) فرموده است: حکمت (سـخن درست و موافق حق) را فراگیر هر جا باشـد (خواه از نیکوکار خواه از بدکار) که حکمت در سـینه منافق و دورو هم هست و در آنجا (که شایسـته نگاهداری حکمت نیست) در اضـطراب و نگرانی است تا (از زبان او) بیرون آید و در سینه صاحب خود مومن جا گیرد.

حکمت ۰۷۷

امام علیه السـلامماننـد همین بیان (نیز درباره حکمت) فرموده است: حکمت گمشده مومن است (همیشه باید در پی آن باشد) پس آن را فراگیر اگر چه از مردم دور باشد.

حکمت ۰۷۸

امام علیه السـلام (درباره هنر) فرموده است: ارزش هر مرد (مقام او نزد مردم به انـدازه) چیزی (هنری) است که آن را نیکو می داند (و به کار می برد، سیدرضـی)علیه الرحمه(فرماید:) برای این سخن نمی توان بهائی تعیین کرد، و حکمت و اندرزی را با آن سنجید، و سخنی را با آن برابر نمود.

حکمت ۰۷۹

امام علیه السلام (در اندرز) فرموده است: شما را به پنج چیز سفارش می کنم که برای به دست آوردن آنها اگر (با پاشنه های خود) زیر بغلهای شترها بزنید (به شتاب رفته رنج و سختی را بر خود هموار سازید) سزاوار است: (اول) باید هیچیک از شما امیدوار نباشد مگر به پرودگار خود (زیرا امیدواری و توجه به او مستلزم اخلاص در عمل و دوام عبادت و بندگی است، دوم) و نترسد مگر از گناه خود (زیرا بزرگترین ترسها از عذاب و کیفر خداوند است و به بنده نمی رسد مگر بر اثر گناه، سوم) و اگر چیزی را که نمی داند از او بپرسند باید شرم نکند که بگوید نمی دانم (زیرا اگر شرم کند ندانسته می گوید دیگری را گمراه می سازد و آن موجب تباهی است، چهارم) و اگر چیزی را نمی دانید باید شرم ننماید از اینکه آن را بیاموزد (زیرا اگر شرم نماید در جهل و نادانی باقی می ماند و بیچاره می شود، و بر شما باد به صبر و شکیبائی زیرا)هیچیک از فضائل و کمالات از صبر خالی نیست و(شکیبائی از ایمان مانند سراست از تن، و خیر ونیکی نیست در تنی که سر نداشته باشد و در ایمانی که با آن شکیبائی نباشد.

حکمت ۰۸۰

امام علیه السلام به مردی که در حالی که به آن حضرت عقیده نداشت (روش فروتنی را آموخته و) فرموده است: من کمترم از آنچه (مدح و ثنای لائق به خدا و رسول) که تو می گوئی و بالاترم از چیزی (اعتقاد و باور نداشتن تو به فضائل و مناقب من) که در اندیشه میگذرانی.

حکمت ۰۸۱

امام علیه اسـلام (در بقای نسل و فرزندان نیکان) فرموده است: مانده از شمشـیر (که در کارزار شرافت کشته شده اند) از شمار باقی تر و از فرزند بیشتر است (مانند فرزندان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و پیروان آن بزرگوار که بسیار و باقی و پایدارند به خلاف و دشمنان فرومایه اش که با انبوهی اثر و نشانه ای از آنان باقی نماند).

حکمت ۰۸۲

امام علیه السـلام (در زیان نگفتن نمی دانم) فرموده است: کسـی که (از او بپرسند چیزی را که نمی داند و) نمی دانم را نگوید کشتنگاههایش (مواضعی که شخص هلاک می شود) به او می رسد (رسوا و تباه می گردد).

حکمت ۰۸۳

امام علیه السـلام (درباره رای پیر) فرموده است: اندیشه پیرمرد را (در جنگ و هر کار) از توانائی و دلاوری جوان بیشتر دوست دارم (زیرا جوان بر اثر کمی آزمایش ممکن است مغرور شده خود و یارانشان را تباه سازد). و (به جای من جلد الغلام) روایت شده من مشهد الغلام یعنی (رای و اندیشه پیر را بیشتر دوست دارم) از حضور جوان.

حکمت ۰۸۴

امام علیه السلام (درباره استغفار) فرموده است: عجب دارم برای کسی که (از آمرزش خداوند) نومید می شود در حالی که با او (برای گناهانش) استغفار و طلب آمرزش هست (ولیکن یا شرایط آن که امام علیه السلام در سخن چهار صد و نهم در آخر کتاب بیان میفرماید).

حکمت ۰۸۵

حضرت ابوجعفر (امام) محمدباقر ابن علی (ابن الحسین) علیهماالسلام نقل کرده که امام علیه السلام در ترغیب به استغفار(فرموده است: دو آسودگی و پناه از کیفر خداوند در زمین بود یکی از آنها از دست رفت و دیگری نزد شما است پس به آن چنگ زنید)نگهداری کنید(اما پناهی که از دست رفت رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بود)که از بین شما رخت بر بست(و اما پناهی که باقی است استغفار و درخواست آمرزش)گناهان(است، خدایتعالی)در قرآن کریم س ۸ ی ۳۳(فرموده: و ما کان الله لیغذبهم وانت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون یعنی خدا مرد را عذاب نمی کند تا تو در بین ایشان هستی و خدا آنان را به کیفر نمی رساند و حال آنکه ایشان)از گناهانشان(آمرزش می طلبند)سیدرضی علیه الرحمه فرموده:(این بیان)گواه آوردن از قرآن کریم(از سخنان نیکو و از مو شکافیهای درک حقائق می باشد)که امام علیه السلام آن را آشکار و بیان فرموده است(.

حکمت ۰۸۶

امام علیه السلام (درباره رسیدن به سعادت) فرموده است: هر که آنچه را بین او و بین خدا است درست کند (به دستور خدا عمل نماید) خدا آنچه را بین او و بین مردم است درست کند (او را از گرفتاریها رهائی دهد) و هر که کار آخرتش را درست کند (کاری انجام دهد که از عذاب رستخیز برهد و همه کوشش را در دنیا به کار نبرد) خدا کار دنیای او را درست نماید (او را در امر زندگی سرگردان نکند، چنانکه در قرآن کریم س ۶۵ ی ۲ می فرماید: و من یتق الله یجعل له مخرجا ی ۳ و یرزقه من حیث لایحتسب یعنی هر که از خدا ترسیده پرهیزکار شود خدا راه بیرون شدن)از گرفتاریها(را بر او بگشاید، و از جائی که گمان نبرد و به او روزی عطاء فرماید) و هر که از جانب خود پنددهنده ای باشد (با اندیشه نفس را از معاصی بازداشته و از عذاب دوزخ بترساند) از جانب خدا او را نگهبانی خواهد بود (که او را از هر بلاء و سختی حفظ می نماید).

حکمت ۰۸۷

امام علیه السلام (درباره روش تبلیغ) فرموده است: دانای فهمیده و زیرک کسی است که مردم را از رحمت و آمرزش خدا مایوس نکند، و ایشان را آسایش و خوشی از جانب خدا نومید نسازد، و آنها را از مکر و کیفر خدا ایمن و آسوده ننماید.

حکمت ۰۸۸

امـام علیه السـلام (در نکوهش علم بی عمـل) فرموده است: بیقـدرترین دانش دانشـی است که بر زبـان جا گرفته است (دانائی است که سخص به آن رفتار نکند) و برترین علم علمی است که در همه اندام هویدا باشد (دانائی است که شخص به آن رفتار نماید، و چنین عملی در آخرت سود دارد).

حکمت ۰۸۹

امام علیه السـلام (درباره به سـتوده نیامـدن از علم و دانش) فرموده است: این دلها (از فکر و انـدیشه در یک موضوع) به سـتوه آمـده خسـته می شونـد (به جهت یکنواخت بودن اجزاء آن با یکـدیگر) چنانکه بـدنها و تن ها (از خوردن یک خورش و کار یکرنگ انجام دادن) به سـتوه آمده خسـته می شوند، پس برای (رفع خسـتگی) آن دلها حکمتها و دانشهای تازه و شگفت آور (که به آنها لـذت و خوشـی می برنـد مانند سـخنان گوناگون پیشوایان دین و دانشـمندان) را بطلبید (تا در کسب حکمت و به دست آوردن دانش کوشش داشته خسته نشوید).

حکمت ۰۹۰

امام علیه السلام (درباره پناه بردن از فتنه به خدا) فرموده است: نباید یکی از شما بگوید- خدایا از فتنه و آسایش به تو پناه می برم، زیرا کسی نیست که گرفتار فتنه نباشد، ولی کسی که پناه می برد باید از فتنه های گمراه کننده (از راه حق) پناه ببرد، چون خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۸ ی ۲۸ می فرماید: واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه یعنی بدانید دارائیها و فرزندان شما فتنه هستند، و معنی این فرمایش این است که خداوند سبحان آنان را به دارائیها و فرزندان آزمایش می نماید تا آنکه خشمگین از روزی و راضی به بهره خود هویدا گردد و اگر چه خداوند سبحان از خود آنها به آنها داناتر است، ولی آزمایش برای آن است که کردارهائی که شایسته پاداش و کیفر است)به خود ایشان(آشکار گردد، زیرا برخی از فرزندان پسر را دوست دارند و از دختر برنجند، و بعضی از آنها بسیار نمودن مال و دارائی را دوست داشته و از کم شدن آن برنجند)سیدرضی علیه الرحمه فرماید:(این فرمایش از جمله سخنان شگفتی است که از آن حضرت در تفسیر)و بیان آیه شریفه(شنیده شده است.

حکمت ۰۹۱

از امـام علیه السـلام پرسـیدند که خیر و نیکی چیست؟ آن حضـرت (در تفسـیر آن) فرمود: خیر و نیکی آن نیست که دارائی و فرزنـدت بسـیار گردد، بلکـه خیر آن است کـه دانشـت افزون و حلـم و بردبـاریت بزرگ شـود، و بر اثر اطـاعت و بنـدگی پروردگارت به مردم سرفرازی کنی، پس اگر نیکی کردی خدا را سپاسگزاری، و اگر بد کردی از خدا آمرزش بخواهی، و در دنیـا خیر و نیکی نیسـت مگر برای دو مرد: مردی کـه گناهـان به جـا آورده را به تـو به تلافی نمایـد، و مردی که در کارهـای خداپسـند بشـتابد (هر چند اندک باشد) و کاری که با تقوی و پرهیزکاری انجام گیرد اندک نیست، و چگونه عملی که مقبول و پذیرفته می شود اندک می باشد؟

حکمت ۰۹۲

امام علیه السـلام (در فضـیلت طاعت و بندگی) فرموده است: شایسته تر و نزدیکتر مردم به پیغمبران داناترین ایشانند به آنچه را که آنان (از جانب حقتعالی) آورده اند (زیرا شایستگی و نزدیکی به پیغمبران بر اثر طاعت و بندگی است و طاعت و بندگی بر اثر دانسـتن احکام است که ایشان از جانب خداونـد آورده اند) پس امام علیه السـلام (این آیه س ۳ ی ۶۸ را) خواند: ان اولی النـاس بـابراهیم للـذین اتبعوه و هـذا النبی و الـذین امنوا یعنی نزدیکـترین مردم به ابراهیم آناننـد که او و این پیغمـبر (حضـرت مصـطفی صـلی الله علیه و آله) و کسـانی که (به آن بزرگوار) ایمان آورده و گرویدنـد را پیروی نمودنـد، پس فرمود: دوسـت محمـد کسـی است که خـدا را فرمان برد اگر چه خویشاونـدی او (با آن حضـرت) دور باشد (مانند سـلمان و ابوذر و مقداد) و دشمن محمد کسی است که خدا را فرمان نبرد اگر چه خویشاوند نزدیک به او باشد (مانند ابولهب و ابوجهل).

حکمت ۰۹۳

امام علیه السلام شنید که مردی از حروریه (خوارج نهروان که اجتماع آنان که برای مخالفت با امیرالمومنین در صحرای حروراء نزدیک کوفه بوده) نماز شب می گزارد و قرآن می خواند، پس آن حضرت (درباره سود نداشتن عبادت بی شناسائی امام زمان) فرمود: خوابی که با یقین و باور (به امام زمان و خلیفه بر حق) باشد بهتر است از نمازگزاردن با شك و تردید (زیرا مبدا تعلیم عبادات و کیفیت و چگونگی آنها و یکی از ارکان دین امام وقت است و کسی که در او تردید داشته باشد نمازگزاردن و قرآن خواندنش درست نیست).

حکمت ۰۹۴

امام علیه السلام (درباره اندیشه در اخبار) فرموده است: چون خبری شنیدید آن را از روی تدبر و اندیشه در آن دریابید نه از روی نقل لفظ آن، زیرا نقل کنندگان علم بسیارند و اندیشه کنندگان در آن اندك.

حکمت ۰۹۵

امام علیه السلام شنید مردی را که می گفت: انا لله و انا الیه راجعون (قرآن کریم س ۳ ی ۱۵۶ یعنی ما به فرمان خدا آمده و به سوی او باز می گردیم) آن حضرت (در تفسیر آن) فرمود: گفتار انالله اعتراف ما است به پادشاهی خدا (و اینکه ما مملوک و بنده او هستیم) و گفتار و انا الیه راجعون اعتراف ما است به تباه شدن (و مردن خودمان و حاضر شدن در قیامت در روز رستخیز).

حکمت ۰۹۶

امام علیه السلام را گروهی در پیش رو ستودند، آن حضرت (در روش فروتنی) فرمود: خدایا تو به من از من داناتری، و من به خود از آنها داناترم، خدایا قرار ده ما را بهتر از آنچه ایشان گمان می برند (می ستایند) و آنچه (زشتیهائی) را که برای ما نمی دانند (و تو می دانی) بیامرز (استغفار و درخواست آمرزش حضرت معصومین علیهم السلام برای یاد دادن کیفیت چگونگی آن است به مردم، چنانکه در شرح سخن هفتاد و هفتم به این نکته اشاره شد، و یا از جهت ترک اولی است یعنی چیزی که سزاوار بوده به جا بیاورد و بجا نیاورده است و ترک اولی از گناهانی نیست که معصوم باید از آن مبری باشد، چنانکه شارح بحرانی)رحمه الله(در شرح خود در اینجا آن را فرموده است).

حکمت ۰۹۷

امام علیه السلام (درباره روا ساختن نیازها) فرموده است: شایسته نیست روا نمودن درخواستها مگر به سه چیز (نخست) به کوچک شمردن آن تا (نزد پروردگار) بزرگ گردد (دوم) بی نهان داشته آن تا (هنگام پاداش) آشکار شود (سوم) به شتاب در انجام آن تا (برای خواهنده) گوارا باشد.

حکمت ۰۹۸

امام علیه السلام (درباره بعض پیش آمدها) فرموده است: روزگاری برای مردم خواهد آمد که در آن مقرب نیست مگر سخن چین نزد پادشاه، و زیرك خوانده نشود مگر بدكار دروغگو، و ناتوان نشمارند مگر شخص باانصاف درستكار را، در آن زمان صدقه و انفاق در راه خدا را غرامت و تاوان (مالی كه به اكراه می دهند) می شمارند، و صله رحم و آمد و شد با خویشان را منت می نهند (مثلا می گوید من هستم كه چنین و چنان كردم) و بندگی خدا را سبب فزونی بر مردم می دانند! پس (نتیجه این كردارهای زشت آن است كه) در آن هنگام پادشاه (در فرمانروائی) به مشورت و كنگاش با كنیزان (زنهای بی سر و پا) و حكمرانی كودكان (جوانان شهوتران بی تجربه) و اندیشه خواجه سراها (مردان نالائق و پست) می باشد (ابن ابی الحدید در شرح خود را در اینجا می نویسد: فرمایش امام علیه السلام از جمله اخبار غیبی و یكی از آیات و معجزاتی است كه اختصاص به آن حضرت دارد).

حکمت ۰۹۹

و جامه كهنه وصله داری بر تن امام (علیه السلام) دیدند پس درباره آن با آن حضرت گفتگو شد (پرسیدند چرا چنین جامه ای پوشیده ای؟) آن بزرگوار (درباره جامه كهنه) فرمود: با آن دل متواضع و نفس اماره رام می شود، و مومنین از آن پیروی می كنند (با كهنه جامه فروتنی پیشه گرفته و به خواهشهای نفس بی اعتنا می شود به خلاف جامه نو و نیكو كه شخص را خودبین می سازد و از حق غافل شده در گناه می افتد).

حکمت ۱۰۰

امام علیه السلام (درباره دنیا و آخرت) فرموده است: دنیا و آخرت دو دشمن ناجور و دو راه جدا (راه بهشت و راه دوزخ) هستند، پس کسی که دنیا را دوست داشت و به آن دل بست آخرت را دشمن داشته و با آن دشمنی نموده (از آن چشم پوشیده) است، و و آن دو مانند خاور و باختر می باشند که رونده بین آنها هر چه به یکی نزدیک شود از دیگری دور گردد (دل بسته به دنیا هر چه به آن دل بندد همان اندازه از آخرت غافل ماند، و دل بسته به آخرت به دنیا بی رغبت باشد) و آنها پس از این اختلافشان به دو زن مانند که یک شوهر داشته باشند (که هرگز با یکدیگر سازگار نشوند، چون نزدیکی و دوستی با هر یک مستلزم دوری و دشمنی با دیگری است).

حکمت ۱۰۱

از نوف (ابن فضـاله) بکالی (که از خواص اصـحاب امام علیه السـلام می باشـد روایت شـده) است که گفته: شبی امیرالمومنین علیه السـلام را دیـدم که از بستر خویش بیرون آمـد و به سوی سـتاره هـا نگـاه کرد و فرمود: ای نوف خوابیـده ای یا بیـداری؟ گفتم: یا امیرالمومنین بیدارم، فرمود ای نوف خوشا حال پارسایان در دنیا که به آخرت دل بسته اند، ایشان گروهی هسـتند که زمین را فرش و خاك آن را بستر و آب آن را شـربت گوارا قرار داده اند (به لوازم زندگی بی اعتناء هستند) و قرآن را پیراهن (زینت و آرایش دل) و دعا و درخواست را جامه رو (جلوگیر از حوادث و پیشامـدها) گردانیـده انـد، پس به روش (حضـرت) مسـیح (که به دنیا دلبسـتگی نـداشت) دنیا را از خود جـدا کردند. ای نوف، داوود علیه السـلام در این ساعت از شب (نزدیك سحر برای راز و نیاز با حقتعالی) برخاست و گفت: این ساعتی است که دعا و درخواست نمی کنـد در آن بنـده ای مگر آنکه روا می گردد مگر اینکه ده یك گیر (باجگیر و گمرکچی و راهدار) یا کسی که مردم را به ستمکاران بشناساند و اسرارشان را نزد آنهـا فـاش نمایـد، یـا گزمه و همکـاران داروغه یا نوازنـده ساز یا نقاره چی و دهل زن باشـد (زیرا گناه ایشان مانع است از اینکه درخوا

ستشان روا گردد. سیدرضـی (علیه الرحمه) فرمایـد:(عرطبه بمعنی طنبور)ساز(و کوبه به معنی طبل)دهل و نقاره(است، و نیز گفته شده: عرطبه یعنی طبل و کوبه یعنی طنبور.

حکمت ۱۰۲

امام علیه السـلام (در پیروی از دستور خدا) فرموده است: خداوند بر شما امر کرده واجبات (مانند نماز و روزه و خمس و زکوه و حج) را پس آنها را تباه ننمائید (در انجام آنها کوتاهی نکنید که به کیفر خواهید رسید) و حدودی (مانند احکام بیع و نکاح و طلاق وارث) برای شـما تعیین نموده از آنها تجاوز ننمائیـد (به سـلیقه خودتان رفتار نکنید که بیچاره می شوید) و شـما را از چیزهائی (ماننـد زنا و لواط و قمار و شـراب و رباخواری) باز داشـته پرده حرمت آنها را ندریـد (به جا نیاورید که در دنیا زیان دیده در آخرت به عذاب جاوید گرفتار خواهید شد) و برای شـما از چیزهائی خاموشی گزیده (مانند تکلیف کردن به تحصیل و دانشـی که برای آخرت سودی ندارد) و آنها را از روی فراموشـی ترک نفرموده (چون خداوند منزه از فراموشـی است) پس در به دست آوردن آنها خود رابه رنج نیندازید.

حکمت ۱۰۳

امام علیه السـلام (درباره بی اعتنائی بـدین) فرموده است: مردم چیزی از کار و دینشان را برای به دست آوردن سود دنیاشان از دست نمی دهنـد مگر آنکه خدا پیش می آورد بر آنها چیزی را که از آن سود زیانش بیشتر است (زیرا بی اعتنائی در امر دین مستلزم دوری از رحمت حقتعالی است).

حکمت ۱۰۴

امام علیه السـلام (در زمان جهل و احکام) فرموده است: بسا عالم (به علم سحر و حساب و نجوم و هیئت و انساب و مانند آنها) که (بر اثر اشـتغال به آنها از به دست آوردن علم دین بازمانده است) جهل و نادانیش (به علم دین) که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است(او را می کشد)از نیکبختی جاوید بی بهره می سازد(و علم و دانشی که با او است او را سود نبخشد.

حکمت ۱۰۵

امـام علیه السـلام (دربـاره قلب) فرموده است: بر گی از (رگهای) این انسان پاره گوشتی آویخته شـده که آن شـگفترین چیزی است که در او است و آن قلب است که برای آن اوصـاف پسـندیده و صـفات ناپسـندیده ای است برخلاـف آنهـا: اگر امیـد و آرزو به آن رو کند طمع و آز خوارش می گرداند، و اگر طمع در آن به جوش آید حرص تباهش سازد، و اگر نومیدی به آن دست یابـد حسـرت و انـدوه می کشـدش، و اگر غضب و تندخوئی برای آن پیش آید خشم به آن سـخت گیرد، و اگر رضا و خشـنودی آن را همراه شود خودداری (از ناپسندیده ها) را فراموش نماید، و اگر ترس ناگهان آن را فرا گیرد دوری جستن (از کار) مشـغولش سازد، و اگر ایمنی و آسودگی آن فزونی گیرد غفلت آن را می ربایـد، اگر به آن مصیبت و اندوه رخ دهد بی تابی رسوایش نمایـد، و اگر مالی بیابـد توانگری یاغیش گرداند، و اگر به چیزی آن را بیازارد و بلاء و سـختی گرفتارش کند، واگر گرسـنگی بر آن سـخت گیر و ناتوانی از پا در آوردش، و اگر سـیری به آن بسـیار گشـته از حد بگذرد شکمپری به رنج انـدازدش، پس هر کوتاهی از حـد آن را زیان رسانـد، و هر بیشـی در حـد آن را تباه گردانـد (بنابراین قلبی که اعتدال و میانه روی را از دست نداده به حکمت رفتار کند دا

رنده آن سود دنیا و آخرت را دریابد(.

حکمت ۱۰۶

امـام علیه السـلام (دربـاره دوازده امام) فرموده است: ما (اهلبیت چون) پشتی هستیم در میانه (که از دو جانب به آن تکیه دهند یعنی ما راه راست می باشیم بر حـد اعتدال که باید مردم تدبیر معاش و معادشان از ما بیاموزند) آنکه وامانده (در شـناسائی ما کوتـاهی نمـوده) خود را به آن پشـتی برسانـد (تـا آسـایش و نیکبخـتی را به دست آورد) و آنکه تجـاوز کرده و پیشـی گرفته (درباره ما زیاده روی نموده از حد بشریت بیرون برده) به جانب آن پشتی بازگشت نماید (تا از گمراهی برهد).

حکمت ۱۰۷

امام علیه السـلام (درباره اجراء کننـده حکم) فرموده است: حکم و فرمان خداوند سـبحان را اجراء نمی کند مگر کسـی که (با آنکه می خواهـد حکم خدا را درباره اش اجرا نماید) مداراه و همراهی نکند (یا از او رشوه نسـتاند) و (با او) فروتنی ننماید، و در پی طمعها و آزها نرود.

حکمت ۱۰۸

امام علیه السلام هنگامی که سهل ابن حنیف انصاری پس از برگشتن با آن حضرت از (جنگ) صفین در کوفه وفات نمود و آن بزرگوار او را از دیگران بیشتر دوست می داشت (درباره گرفتاری دوستداران خود) فرموده است: اگر کوهی مرا دوست داشته باشد تکه تکه شده فرو ریزد (سید رضوی علیه الرحمه فرماید:) و معنی این فرمایش آن است که آزمایش با گرفتاری و بیچارگی بر او سخت می گیرد پس اندوهها به سوی او می شتابد، و این نمی شود مگر با پرهیزکاران نیکوکار و برگزیدگان بزرگوار، و این گفتار مانند فرمایش آن حضرت علیه السلام است: هر که ما اهلبیت را دوست دارد باید برای پوشیدن پیراهن (شکیبائی بر) فقر و پریشانی آماده شود (و اینکه شکیبائی بر بی چیزی را به پیراهن تشبیه نموده برای آن است که شکیبائی بی چیزی را پنهان می دارد چنانکه پیراهن تن را می پوشاند) و فرمایش آن حضرت: (اگر گروهی مرا دوست داشته باشد تکه تکه شده فرو ریزد، یا فقر در فرمایش دیگر آن بزرگوار) بر معنی دیگری (غیر از معنی ظاهری آن که بی چیزی و تنگدستی است) تاویل شده که اینجا جای بیان آن نیست (و شاید مراد از معنی دیگر برای فقر که سید)علیه الرحمه(بیان نفرموده بی اعتنائی به دنیا و قنا

عت در زندگی باشد، پس معنی آن اینست: هر که ما را دوست دارد باید برای دنیا کوشش ننماید و قناعت پیشه گیرد، و شاید مراد نیازمندی روز رستخیز باشد که معنی چنین می شود: هر که ما را دوست دارد برای نیازمندی و پریشانی روز قیامت آماده باشد یعنی توشه طاعت و بندگی بردارد(.

حکمت ۱۰۹

امام علیه السلام (در ترغیب به صفات پسندیده و نکوهش خودپسندی) فرموده است: هیچ دارائی پر سودتر از خرد نیست (زیرا خرد سعادت دنیا و آخرت را در بردارد) و هیچ تنهائی ترسناکتر از خودپسندی نیست (زیرا خودپسند مردم را از خود پست تر پنداشته آنها هم از او دوری کنند و تنها ماند) و هیچ عقلی چون تدبیر و اندیشه نیست (زیرا اندیشه را هر آماده و استوار می سازد) و هیچ جوانمردی مانند پرهیزکاری نیست (زیرا پرهیزکار نزد خالق و خلق عزیز و ارجمند است) و هیچ همنشینی چون خوی نیکو نیست (زیرا خوی نیکو دلها را به دست آورد) و هیچ میراثی مانند ادب و آراستگی نیست (زیرا آراستگی شخص را محبوب می سازد) و هیچ پیشوائی مانند توفیق دوست یافتن به کار نیست (زیرا توفیق شخص را به راه راست و خداپسند می کشاند) و هیچ تجارت و بازرگانی مانند کردار پسندیده نیست (زیرا نیکبختی همیشگی را در بردارد) و هیچ سودی مانند پاداش (الهی) نیست (زیرا سودی است همیشگی) و هیچ اجتناب و دوری چون ماندن در جلو شبهه (چیز نامعلوم) نیست (زیرا اقدام در شبهه به حرام می کشاند) و هیچ پارسائی مانند بی رغبتی در حرام نیست (زیرا بی رغبتی در حرام مستلزم آراستگی و پاکی است) و هیچ

دانشی مانند تفکر و پیش بینی نیست (زیرا بر اثر آن به مبدا و معاد راه برده از گمراهی برهد) و هیچ عبادتی مانند انجام واجبات نیست (زیرا پاداش آن بیشتر از مستحبات و در ترک آن عذاب و کیفر است) و هیچ ایمانی مانند شرم و شکیبائی نیست (زیرا به این دو ایمان کامل می گردد) و هیچ بزرگواری و سرفرازی مانند فروتنی نیست (زیرا فروتن را همه از دل دوست دارند) و هیچ شرافت و بزرگی مانند دانش نیست (زیرا دانش راهنمای شخص است) و هیچ ارجمندی مانند بردباری نیست (زیرا بردباری موجب سرفرازی است) و هیچ پشتیبانی استوارتر از کنگاش کردن نیست (زیرا مشورت سبب پی بردن به پایان کار و سود و زیان آن است).

حکمت ۱۱۰

امـام علیه السـلام (دربـاره بـدبینی و خوش بینی) فرموده است: هر گـاه نیکوکـاری روزگار و اهلش را فرا گرفت پس مردی به مردی که رسوائی او آشکار نگشته (و در بعضـی از نسـخ لم تظهر منه حوبه ضـبط شـده یعنی به مردی که گناهی از او هویدا نگردیـده) بدبین شود سـتم نموده، و هر گاه تباهکاری بر روزگار و اهلش دست انداخت پس مردی به مردی خوش بین باشـد خود را به خطر و تباهی انداخته (چون از کسـی که در زمان فساد تربیت شده و با مردم تباهکار معاشـرت و آمیزش داشته امید نیکی نباید داشت).

حکمت ۱۱۱

به امام علیه السـلام گفتنـد: یـا امیرالمومنین خود را چگونه می یابی؟ آن حضـرت (درباره گرفتاریهای در دنیا) فرمود: چگونه است حـال کسـی که به هسـتی خـود نیست می گردد (هسـتی به سـوی نیسـتی می کشانـدش) و به تنـدرستیش بیمـار می شود (تندرستی به سوی بیماری پیری می بردش) و مرگ او را از پناهگاهش (دنیا) دریابد.

حکمت ۱۱۲

امام علیه السلام (درباره آزمایش بندگان) فرموده است: بسا کسی که به احسان و بخشش (خداوند) به او کم کم به عذاب و کیفر نزدیک شده (چون هر چند خدا به او احسان نماید او به نافرمانی بیفزاید و کفران کند) و بسا کسی که به پنهان ماندن (بدیها) بر او فریب خورده (زیرا هر چه کار زشت کرده رسوا نشده) و بسا کسی که به جهت گفتار نیک (مردم) درباره او در فتنه و سختی افتاده (چون خودپسندی او را از سپاسگزاری نعمتهای خدا که جمله آنها گفتار نیک مردم است درباره او باز می دارد و به عذاب و سختی گرفتار می گردد) و خداوند کسی را مانند مهلت دادن او (در دنیا) آزمایش ننمود (زیرا نعمت زندگی بزرگترین نعمتی است که بنده به آن آزمایش می شود).

حکمت ۱۱۳

امام علیه السلام (درباره دوست و دشمن خود) فرموده است: دو مرد در را من تباه شدند (یکی) دوستی که (در دوستیش) زیاده روی کند (مرا از مرتبه ولایت بالاتر بداند) و (دیگر) دشمنی که در دشمنی زیاده روی کند (مقام و منزلت مرا منکر باشد).

حکمت ۱۱۴

امام علیه السلام (درباره فرصت از دست دادن) فرموده است: از دست دادن فرصت (اقدام ننمودن به کار در وقت و مناسب باعث) غم و اندوه است.

حکمت ۱۱۵

امام علیه السلام (درباره دنیا) فرموده است: داستان دنیا چون داستان مار است که دست بر آن بکشی نرم و در اندرزش زهر کشنده است، فریب خورده نادان برطرف آن می رود، و خردمند پایان بین از آن دوری می گزیند.

حکمت ۱۱۶

از امام علیه السلام از (اوصاف) قریش پرسیدند فرمود: اما بنی مخزوم (طائفه ای از قریش) گل خوشبوی قریش هستند (زیرا مردانشان زیرک و زنانشان آراسته اند) سخنان مردانشان (به جهت شیرین زبانی) و زناشوئی با زنانشان را (بر اثر آراستگی) دوست می داری، و اما بنی عبدشمس (طائفه دیگر از قریش) دوربین ترین قریش می باشند از رای و اندیشه و جلو گیرنده ترین آنانند چیزی را که پشت سر ایشان است (در پیشامدها یگانه اند) و اما ما (بنی هاشم، طائفه دیگر از قریش) بخشنده تریم آنچه را (دارائی) که در دستمان است، و جوانمردتریم به جان دادن هنگام مرگ (در میدان جنگ از کشته شدن باک نداریم) و ایشان (بنی عبدشمس که بنی امیه از آنها هستند از روی شمار) بیشترند، و (در آمیزش) بسیار فریبنده و زشت رو می باشند، و ما (در گفتار) فصیح تر (رساتر) و نیکخواه تر و (در معاشرت) خوشروتر هستیم.

حکمت ۱۱۷

امام علیه السلام (در ترغیب به بندگی) فرموده است: چه دور است بین دو عمل و کردار عملی (نافرمانی) که لذت و خوشی آن بگذرد و زیان (کیفر) آن بماند، و عملی (طاعت و بندگی) که رنج آن بگذرد و پاداش و مزدش بماند.

حکمت ۱۱۸

امام علیه السلام پی جنازه ای (که به گورستان می بردند) می رفت شنید که مردی می خندد، پس (در ترغیب به خوهای پسندیده) فرمود: گویا مردن در دنیا بر غیر ما نوشته شده، و گویا حق (مرگ) در دنیا بر غیر ما لازم گشته، و گویا مرده هائی که می بینیم (هر روز می روند) مسافرینی هستند که به زودی به سوی ما بر می گردند! ایشان را در قبرهاشان می گذاریم، و دارائیشان را می خوریم، مانند آنکه ما پس از آنها جاوید خواهیم ماند که پنددهنده ها (زن و مرد از مردگان) را فراموش کردیم، و به هر آفت و زیانی گرفتار شدیم، خوشا کسی که نفسش رام گشت (فروتنی پیشه نمود) و عمل کردارش پاک و شایسته، و نیتش (اعتقاداتش) پسندیده، و خویش نیکو بود، و فزونی از مال و دارائیش را (در راه خدا به مستمندان) انفاق نمود، و پرگوئی را از زبانش نگاهداشت (بیجا نگفت) و بدیش را از مردم دور گردانید (آزار نرسانید) و سنت (روش پیغمبر اکرم) بر او سخت نیامد، و به بدعت نسبت داده نشد (سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) می گویم: بعضی از مردم این سخن و همچنین سخن پیش از آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهند.

حکمت ۱۱۹

امـام علیه السـلام (دربـاره غیرت) فرموده است: غیرت زن (بر مرد) کفر است (زیرا مسـتلزم حرام دانسـتن دو زن یا بیشتر اسـت برای یک مرد که خدا آن را حلال نموده) و غیرت مرد (بر زن) ایمان است (چون موجب حرام دانسـتن اشتراک دو مرد اسـت در یک زن که خدا آن را حرام کرده).

حکمت ۱۲۰

امام علیه السـلام (درباره اسـلام حقیقی) فرموده است: اسـلام را چنان وصف نمایم که کسـی پیش از من وصف ننموده باشـد: اسـلام زیر بـار رفتن (احکـام خـدا و رسول) است، و زیر بـار رفتن بـاور نمودن (آنهـا) است، و بـاور نمودن قبول کردن (آنها) است، و قبول کردن اعتراف (به آنها) است، و اعتراف نمودن آماده شـدن برای به جا آوردن (آنها) است، و به جا آوردن عمل (به آنها) است (پس در حقیقت اسلام همان عمل به دستور خدا و رسول است).

حکمت ۱۲۱

امام علیه السـلام (در نکوهش خوهای زشت و کردارهای ناشایسـته) فرموده است: شـگفت دارم برای مرد بخیل و زفتی که می شتابـد بـه فقر و تنگـدستی کـه از آن گریزان اسـت (زیرا از آنچـه دارد سـود نمی برد پس بـا تهی دسـتان یکسـان است) و توانگری را که می جویـد از دست می دهد (زیرا از مال و دارائیش بهره ای نمی برد) پس در دنیا مانند تنگدسـتان زندگی می نمایـد و در آخرت ماننـد تـوانگران بـه حسابش می رسـند (چـون حسـاب انـدوخته را بایـد پس بدهـد) و شـگفت دارم برای گردنکشـی که دیروز نطفه بود و فردا مردار می باشـد (که اگر خـاک از روی جسـدش بردارنـد مردم از گنـدش گریزاننـد) و شگفت دارم برای کسـی که در خـدا دو دل باشـد در حالی که آفریـده شـده خـدا را می بیند (چون نمی شود بی آفریننده ای آفریده شده ای باشد) و شـگفت دارم برای کسـی که مرگ را فراموش می کند در حالی که می بیند کسـی را که می میرد، و شگفت دارم برای کسـی که زیر بـار پیـدایش معاد و بازگشت در قیامت نمی رود و حال آنکه پیـدایش از نطفه را می بینـد، و شگفت دارم برای کسـی که خـانه نیستی را آباد می کنـد (برای دنیا تلاش می نمایـد) و خانه هستی (آخرت) را رها می سازد (در فکر آماده ساختن توشه ای برای آن نیست).

حکمت ۱۲۲

امام علیه السلام (در زیان کوتاهی در بندگی) فرموده است: کسی که در عمل و کار (بندگی خدا) کوتاهی کند (و وقت خود را صرف آبادی دنیا نماید، برای به دست آوردن و هم برای بی نتیجه ماندن آن) به غم و اندوه دچار شود، و خدا را راهی نیست در کسی که در دارائی و جانش بهره ای برای خدا نمی باشد (کسی که از دارائیش در راه خدا ندهد و در ترویج دین او نکوشد امیدوار رحمت او نباشد).

حکمت ۱۲۳

امام علیه السلام (در نگاهداری تن) فرموده است: در اول سرما (پائیز) پرهیز کنید (خود را بپوشانید چون بدن با گرمی خو گرفته آزرده شود) و در آخرش (بهار) پیشباز آن روید (بسیار خود را نپوشانید چون بدن با سردی خو گرفته زیانی نمی بیند) زیرا سرما در بدنها همان می کند که در درختها می نماید: اول آن می سوزاند (برگشان می ریزد) و آخرش (برگشان را) می رویاند.

حکمت ۱۲۴

امام علیه السلام (درباره بزرگی خدا) فرموده است: پی بردن تو به بزرگی آفریننده آفریده شده را در چشم تو کوچک می نماید (و بر اثر آن به آفریده شده اعتنا نکرده همیشه متوجه آفریدگار خود می باشی و سعادت دنیا و آخرت را به دست می آوری).

حکمت ۱۲۵

امـام علیه السـلام هنگـامی که از (جنـگ) صـفین بـازگشت و به گورسـتان بیرون کوفه رسـید (دربـاره پرهیزکاری) فرمود: ای سـاکنین سـراهای ترسـناک، و جاهـای بی کس و بی آب و گیـاه، و گورهـای تاریک، ای ساکنین خاک، ای دورمانـدگان از وطن، ای بیکسان، ای ترسـناکان، شـما پیشرو مائید که جلو رفته اید، و ما پیرو شمائیم که به شما می رسیم، اما خانه ها (تان) را ساکن شدنـد، و اما زنان (تان) را گرفتند، و اما دارائیها (تان) را پخش کردند، این آگهی از چیزیست که نزد ما است پس خبر آنچه نزد شـما است چیست؟ پس از آن به سوی یارانش نظر افکنده فرمود: بدانید اگر ایشان را در سـخن اجازه و فرمان بود به شما خبر می دادند که بهترین توشه (در این راه) تقوی و پرهیزکاری است.

حکمت ۱۲۶

امـام علیه السـلام هنگامی که شـنید مردی دنیا را نکوهش می نمود (در سـتودن دنیا) فرمود: ای نکوهنـده دنیا که به نیرنگ او فریفته شـده ای و به ناراستیهایش گول می خوری! آیا به دنیا فریفته شـده ای و آن را نکوهش می نمائی، تو بر آن جرم و گناه می نهی یـا دنیـا بر تو جرم می نهـد؟ از کجـا و چه وقت دنیـا تو را سـر گردان نمود، یـا کی فریبت داد؟ آیـا به جاهای برخاک افتادن پدرانت و پوسیده شدن آنها یا به خوابگاههای مادرانت زیر خاک؟ چه بسیار با دستهای خود (به تنهائی برای بهبود درد بیمارانت) یاری نمودی، و چه بسـیار با دستهایت (بیماران را) پرستاری کردی؟ برای آنان بهبودی طلبیدی، و (پس از تشخیص و به دست آوردن درد) از اطبـاء فائـده دار و پرسـیدی، بامـداد داروی تو ایشـان را بی نیاز نمی کرد (بهبودی نمی داد) و گریه (رنج) تو بر آنان سود نداشت، و ترس تو هیچیک از آنها را فائده نبخشـید، و درباره او به خواست خود نرسـیدی (شفاء نیافت) و به توانـائی خویش (بیمـاری و مرگ را) از او دور سـاختی! و دنیا او را (که هر چنـد کوشـش نمودی از چنگ مرگ نرست) برای تو سرمشق قرار داد، و هلاک شدن او را هلاک شدن تو (تا بدانی با تو آن خواهد کرد که با او نمود) محققا دنیا سرای

راستی است برای کسـی که (گفتار) آن را باور دارد، و سرای ایمنی (از عذاب الهی) است برای کسی که فهمید و آنچه را که خبر داد دریافت، و سـرای توانگری است برای کسـی که از آن توشه بردارد (پیرو خـدا و رسول باشد) و سـرای پند است برای کسـی که از آن پنـد گیرد، جای عبادت و بنـدگی دوسـتان خـدا (پرهیزکاران) و جای نماز گزاردن (یا درود فرسـتادن و طلب آمرزش نمودن) فرشـتگان خدا، و جای فرود آمدن وحی (پیغام) خدا، و جای بازرگانی دوستاران خدا است که در آن رحمت و فضـل (او را) به دست آورده و سودشـان بهشت بود، پس کیست دنیـا را نکوهش می کنـد در حـالی که (مردم را) به دوری خود (از آنهـا) آگاه ساخت، و به جـدائی خویش نـداء داد، و خود و اهلش (مردم) را به فناء و نیست شـدن خبر داد، پس برای ایشان به گرفتاری خود گرفتاری (آخرت) را نشان داد، و آنان را به شادی خویش به شادی (آخرت) آرزومند گردانید؟! شـب می کند با تندرستی (که شـخص بر اثر آن در آسایش و خوشـی است) و بامداد کند درختی و اندوه برای ترغیب و خواستاری (طـاعت و کـار آخرت) و ترس و بیم و بر حـذر بودن (از معصـیت و نافرمـانی) پس در بامـداد پشـیمانی (رسـتاخیز که اعمـال آشـکار می گردد) گروهی از مردم (بـدکاران) آن را نکـوهش می نماینـد (از آن در رنـج و افسـردگی باشـند(و دیگران)نیکوکـاران(روز قیـامت آن را بسـتایند)از آن خشـنودند(کـه دنیـا)آخرت را(یادآوریشـان کرد و آنـان هـم)آن را(به یـاد آوردند، و آنها را خبر داد و ایشان هم تصدیق نمودند، و آنان را پند داد و آنها هم پذیرفتند)و به سعادت جاوید رسیدند(.

حکمت ۱۲۷

امـام علیه السـلام (دربـاره پایان دنیا) فرموده است: خداونـد را فرشـته ای که هر روز فریاد می کنـد: بزائیـد برای مردن، و جمع کنید برای از بین رفتن، و بسازید برای ویران گشتن

حکمت ۱۲۸

امام علیه السـلام (درباره دنیا) فرموده است: دنیا سرای گذشتن است نه سرای ماندن، و مردم در آن دو دسته اند: دسته ای خود را در آن (به خواهشـهای نفس) بفروشد پس خویش را (به کیفر آنها) هلاک گرداند، و دسته ای خود را (به طاعت و بندگی) بخرد پس خود را (از عذاب رستخیز) برهاند.

حکمت ۱۲۹

امام علیه السـلام (در شـرایط دوستی) فرموده است: دوست (در حقیقت) دوست نیست مگر آنکه رعایت نماید برادر (دوست) خود را در سه وقت: در رنج و گرفتاری او (به جان و مال همراهی کند) و در نبودن او (از گفتن و شنیدن سخنان ناروا حفظش نماید) و در وفات و بدرود زندگی او (به دعاء و استغفار یادش کند).

حکمت ۱۳۰

امام علیه السلام (در دعاء و توبه و استغفار و شکر) فرموده است: کسی را که چهار چیز دادند از چهار چیز نومید نگشته: کسی را که امر به دعاء نمودند از روا ساختن درخواست نومیدش نگردانند، و کسی را که دستور توبه دادند از پذیرفتن نومیدش نسازند، و کسی را که به استغفار وادار نمودند از آمرزش نومیدش ننمایند، و کسی را که شکر و سپاس یاد دادند از افزونی (نعمتها) نومیدش نکنند (سیدرضی رحمه الله فرماید:) و تصدیق و گواهی بر این فرمایش در کتاب خدایتعالی است که درباره دعاء (س ۴۰ ی ۶۰) فرموده است: ادعونی استجب لکم یعنی بخوانید مرا درخواست شما را روا می سازم، و درباره استغفار (س ۴ ی ۱۱۰) فرموده است: و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یسغفر الله یجد الله غفورا رحیما یعنی کسی که کار زشت انجام دهد یا به خود ستم کند پس از آن از خدا آمرزش بخواهد خداوند را آمرزنده مهربان می یابد، و درباره سپاسگزاری (س ۱۴ ی ۷) فرموده است: لئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر نعمت به جا آورید نعمت شما را افزون می سازم، و درباره توبه (س ۴ ی ۱۷) فرموده است: انما التوبه علی الله للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب فاولئك یتوب الله علیهم و کان الله

علیما حکیما یعنی خدا توبه کسانی را می پذیرد که کار زشت و ناشایسته از روی نادانی به جا آورده پس از آن به زودی (پیش از رسیدن مرگ) توبه کنند پس خدا آنها را می بخشد و خدا (به توبه راستی) دانا و (درباره هر کس) درستکار است.

حکمت ۱۳۱

امام علیه السلام (درباره اسرار بعضی از عبادات) فرموده است: نماز (سبب) تقرب و نزدیکی هر پرهیزکاری است (به رحمت خدا) و حج جهاد (جنگیدن در راه خدای) هر ناتوانی است (که توانائی جهاد با کفار را ندارد، زیرا حج مشتمل به سختیهای جهاد از قبیل دوری از زن و فرزند و برخوردن به سردی و گرمی و ترس و بیم است، و این که حج را جهاد ناتوانان فرمود برای آن است که توانایان را به غیر از حج جهاد هم لازم است) و برای هر چیز زکاتی است و زکاه و نمو بدن روزه داشتن است (اگر چه در ظاهر قوه بدن کم می شود ولی در باطن با دوری گزیدن از شهوات نفس توانا می گردد، چنانکه دارائی با زکوه دادن در ظاهر کم می شود ولی در باطن بابرکت و پر سود می گردد) و جهاد زن خوشرفتاری با شوهر و اطاعت از او است (چون جهاد بر او روا نیست و مهمترین جهاد او زد و خورد با نفس اماره و پیروی از شوهر است).

حکمت ۱۳۲

امام علیه السلام (درباره صدقه) فرموده است: رسیدن روزی را (از آسمان رحمت) با صدقه دادن بخواهید (چون صدقه سبب رسیدن روزی است) و کسی که به گرفتن عوض یقین و باور داشته باشد به بخشیدن سخی و جوانمرد است (چون باور دارد که از جانب خداوند عوض می گیرد در بخشیدن بخل و زفتی نمی کند).

حکمت ۱۳۳

امام علیه السلام (درباره روزی) فرموده است: کمک و یاری (روزی هر کس از جانب خدا) به اندازه نیازمندی (او) خواهد رسید.

حکمت ۱۳۴

امام علیه السلام (در ترغیب به میانه روی) فرموده است: تنگدست نشد کسی که (در زندگی) میانه روی پیشه نمود (در قرآن کریم س ۱۷ ی ۲۹ می فرماید: و لاتجعل یدک مغلوله الی عنقک و لاتبسطها کل البس فتقعد ملوما محسورا یعنی دست خود را به گردنت مبند)در صرف مال سختگیر مباش(و نه بسیار باز و گشاده دار که)هر کدام کنی(به نکوهش و حسرت و اندوه بنشینی).

حکمت ۱۳۵

امام علیه السلام (درباره آسوده ماندن) فرموده است: کمی جیره خوار یکی از دو دست است (و دست دیگر به دست آوردن مال است) و دوستی نمودن (با مردم) نیمی از خرد است (و نصف دیگر سائر صفات یا دور ماندن از شر و بدی ایشان است) و گرفتاری و اندوه نصف پیری است (و نیم دیگر فزونی عمر می باشد).

حکمت ۱۳۶

امام علیه السلام (در شکیبائی) فرموده است: شکیبائی به اندازه اندوه می رسد (مصیبت هر چه بزرگ باشد خداوند برابر آن شکیبائی عطاء می فرماید) و کسی که در مصیبت دست خویش به رانش زند (بیتابی کند) پاداشش (که برای او در آن مصیبت مقرر گشته) تباه می گردد.

حکمت ۱۳۷

امام علیه السلام (در نکوهش عمل بیجا) فرموده است: بسا روزه داری را که از روزه داشتنش جز گرسنگی و تشنگی نمی ماند، و بسا نماز (شب) گزاری که از ایستادن و نماز گزاردنش جز بیداری و رنج نیست (چون روزه و نماز را طبق دستور انجام نداده) چه نیک است خواب زیرکان و روزه باز کردن ایشان (چون آنان آنچه کنند به جا و طبق دستور می باشد).

حکمت ۱۳۸

امام علیه اسلام (در ترغیب به صدقه و زکوه و دعاء) فرموده است: ایمانتان را با صدقه سیاست و حفظ نمائید (که صدقه نشانه کمال ایمان است و مومن برای پاداش با نیت پاک به آن می شتابد) و دارائیهاتان را با زکوه دادن در پناه در آورید (چون اگر ندهید به فقراء و مستمندان خیانت کرده اید و شایسته است که از بین برود) و گرفتاریهای پی در پی را با دعاء و درخواست دور نمائید.

حکمت ۱۳۹

از سخنان آن حضرت علیه السلام است به کمیل ابن زیاد نخعی (که از خواص و نیکان و یاران آن بزرگوار بوده) کمیل ابن زیاد گفته: امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام دست مرا گرفته به صحراء برد، چون به بیرون شهر رسید آهی کشید مانند آه کشیدن اندوه رسیده، پس از آن (درباره دانش و دانشمندان) فرمود: ای کمیل ابن زیاد، این دلها ظرفها (ی علوم و حقائق و اسرار) است، و بهترین آن دلها نگاهدارنده تر آنها است (سپرده شده را خواب نگاهداری کرده بیاد دارد) پس (هشیار باش و) از من نگاهدار و به یاد داشته باش آنچه به تو می گویم: مردم سه دسته اند: عالم ربانی (دانای خداشناسی که به مبدا و معاد آشنا بوده به آن عمل نماید) و طالب علم و آموزنده ای که (از جهل و نادانی) به راه نجات و رهائی یافتن است، و مگسان کوچك و ناتوانند (نادان نفهم به انواع زشتیها آلوده) که هر آواز کننده ای (به هر راهی) را پیروند، و با هر بادی می روند (درست را از نادرست تمیز نداده، و به مذهب و طریقه ای پایدار نیستند به هر راه که پیش می آید می روند) از نور دانش روشنی نطلبیده اند (در تاریکی نادانی مانده اند) و به پایه استواری (عقاید حقه که روی و پایه عقل

و علم است(پناه نبرده انـد)آنها را فرا نگرفته و پیرو و گمراه کنندگانند(. ای کمیل، علم بهتر از مال است)زیرا(علم تو را)از گرفتاریهای دنیا و آخرت(نگاهـدارد، و تو مال را)از تباه شـدن(نگاه می داری، مال را بخشـیدن کم می گردانـد و علم بر اثر بخشـیدن)یـاد دادن بـه دیگری(افزونی می یابـد، و پرورده شـده و بزرگی بـه دارائی بـا از بیـن رفتـن آن از دست می رود)و بزرگی بـه علـم از بیـن رفتنی نیسـت(ای کمیـل ابـن زیـاد، آشـنایی بـا علـم و تحصـیل آن دین است که به سـبب آن)در روز رسـتخیز(جزاء و پـاداش داده می شود، انسـان در زنـدگی خود بـا علم طاعت و پیروی)از خـدا و رسول و ائمه دین(و پس از مرگ پسـندیده گوئیها)که مردم درباره اش می گوینـد(به دست می آورد، و علم فرمانروا است و مال فرمانبر و مغلوب اسـت)مال در معرض انتقال و زوال می باشـد و علم باقی و برقرار(. ای کمیل ابن زیاد، گردآورندگان دارائیها تباه شده اند در حالی که زنـده هسـتند)اگر چه زنده اند ولی غرور و طغیان هلاکشان خواهد کرد(و دانشـمندان پایدار می باشـند چندانکه روزگار بجا است، وجودشان)با بـدرود گفتن از این جهان(گمشده است و صورتهاشان)بر اثر جمیل و پسـندیده گوئی مردم از آنها(در دلها برقرار است،

آگاه باش اینجا علم فراوان است و به دست مبارک به سینه خود اشاره فرمود اگر برای آن یاد گیرندگان می یافتم (اگر بودند زیرکانی که توانائی فهم آن را داشتند آشکار می نمودم، در اینجا امام علیه السلام از نبودن کسانی که لیاقت توانائی فهم معارف الهیه را دارند تاسف می خورد) آری می یابم تیز فهم را که از او (بر آن علوم) مطمئن نیستم (زیرا) دست افزار دین را برای دنیا به کار می برد، و به نعمتهای خدا (توفیق به دست آوردن علم و معرفت) بر بندگانش و به حجتهایش (عقل و خرد) بر دوستانش برتری می جوید (چون چنین کس آراسته نیست اگر علم حقیقی را به دست آرد وسیله جاه و رونق بازار دنیا و برتری بر بندگان خدا قرار دهد، و به پشتیبانی آن نعمتها و حجتها ابواب زحمت و گرفتاری به روی مردم بگشاید) یا می یابم فرمانبری را برای ارباب دانش (مقلد و پیرو در گفتار و کردار) که او را در گوشه و کنار خود (تقلید و پیروی از دانند‌ه) به بینائی نیست، به اولین شبهه ای که رو دهد شک و گمان خلاف در دل او آتش می افزود (این صفت کسانی است که پیرو دین حق هستند ولی فهمشان کوتاه است پس با آنها جز مسائل ظاهری از قبیل صورت نماز و روزه و بهشت و دوزخ نتوان گفت و در حقائق و معارف اعتماد به فهم آنان نیست(بدان که نه این)مقلد بی بصیرت(اهل)امانت و علم حقیقی(می باشد و نه آن)تیز فهم(یا می یابیم کسی را که در لذت و خوشی زیاده روی کرده و به آسانی پیرو شهوت و خواهش نفس می شود، یا کسی را که شیفته گرد آوردن و انباشتن)دارائی و کالای دنیا(است، این دو هم از نگهدارندگان دین در کاری از کارها نیستند، نزدیک ترین مانند به این دو چهار پایان چرنده می باشند، در چنین روزگار)که حمله علم یافت نمی شود(علم به مرگ حمله و نگهدارش می میرد)از بین می رود(.

بارخـدایا آری (اللهم بلی در اینجا به منزله کلمه اسـتثناء است) زمین خالی و تهی نمی مانـد از کسـی که به حجت و دلیل دین خدا را برپا دارد (و آنکس) یا آشـکار و مشهور است (مانند یازده امام علیه السلام) یا (بر اثر فساد و تباهکاری) ترسان و پنهان (ماننـد امـام دوازدهم عجـل الله فرجه) تـا حجتهـا و دلیلهای روشن خـدا (آثار نبوت و احکام دین و علم و معرفت) از بین نرود (بـاقی و برقرار مانـد، ابـن میثـم رحمـه الله می فرمایـد: این فرمـایش تصـریح است به اینکه وجـود امـام در هر زمـانی بین مردم چنـدانکه تکلیف باقی است واجب و لازم است) و ایشان چندند و کجایند (یا تا چه زمانی ترسان و پنهانند)؟ به خدا سوگند از شمار بسـیار انـدک هسـتند، و از منزلت و بزرگی نزد خدا بسـیار بزرگوارند، خداوند به ایشان حجتها و دلیلهای روشن خود را حفـظ می کنـد تـا آنهـا را بهماننـدانشان سپرده و در دلهاشان کشت نماینـد (تا دنیا از دین و علم و حکمت تهی نمانـد) علم و دانش بـا بینـائی حقیقی به ایشـان یکباره روآورده، و با آسودگی و خوشـی یقین و باور به کار بسـته انـد، و سـختی و دشواری اشخاص به ناز و نعمت پرورده را سهل و آسان یافته اند (برای خشنودی خدا با همه سختیهای دنیا ساخته و پارسائی پ

یش گرفته و دلبسـتگی به دنیا ندارنـد(و به آنچه)بی کسـی و رنـج و تندگدستی و گرفتاری که(نادانان دوری گزینند انس و خو گرفته انـد، و با بدنهائیکه روحهای آنها به جای بسـیار بلند)رحمت خدا(آویخته در دنیا زندگی می کنند، آنانند در زمین خلفاء و نمایندگان خدا که)مردم را(به سوی دین او می خوانند، آه آه بسیار مشتاق و آرزومند دیدار آنان هستم)پس فرمود: (ای کمیل اگر می خواهی برگرد.

حکمت ۱۴۰

امام علیه السلام (درباره گفتار) فرموده است: مرد در زیر زبان خود پنهان است (تا سخن نگوید شناخته نشود).

حکمت ۱۴۱

امـام علیه السـلام (دربـاره مقـام و منزلت) فرموده است: تبـاه گشت مردی که قـدر و منزلت خود را نشـناخت (نـدانست که چه گوهر گرانمایه است، یا از حد تجاوز کرده پا از گلیمش درازتر نمود).

حکمت ۱۴۲

امام علیه السلام به مردی که از آن حضرت درخواست پند و اندرز نمود (در نکوهش خوهای ناشایسته) فرمود: مباش کسی که بی عمل و کردار (عبادت و بندگی) به آخرت امیدوار است، و با امید دراز توبه و بازگشت (از معصیت و نافرمانی) را پس می اندازد، در (باره) دنیا گفتارش گفتار پارسایان و رفتارش رفتار خواستاران است، اگر از (کالای) دنیا به او داده شود سیر نگردد، و اگر به او نرسد قناعت نکند (به بهره خود خرسند نماند) ناتوان است از سپاسگزاری آنچه (نعمتهائیکه) به او داده شده است و می جوید زیادی را در آنچه نرسیده (به او داده نشده، از کار ناشایسته دیگران را) باز می دارد و خود (از آنچه نهی می نماید) دست بر نمی دارد(و فرمان می دهد به آنچه خود به جا نمی آورد، نیکوکاران را دوست دارد و کردارشان را انجام نمی دهد، و گناهکار را دشمن دارد و خود یکی از آنها است، از جهت زیادی گناهان از مرگ کراهت داشته بدش می آید و ایستادگی می کند بر آنچه)گناهانی که(سبب کراهت از مرگ شده، اگر بیمار شود)از بد رفتاریش(پشیمان گردد و چون تندرستی یابد آسوده و غافل ماند، هر گاه)از بیماری(آسایش بیند خودپسند شود و چون گرفتار گردد نومید و پژمرده شود،

اگر بلاء و سختی برایش آید با نگرانی دعاء و زاری نماید، و چون راحتی و خوشی به او دست دهد از غرور و فریب (به کالای دنیا از خدا) دوری گزیند، نفس (اماره) بر او مسلط است به آنچه (آمرزش گناهان که) گمان دارد، و مسلط نیست به آنچه (مرگ و عذاب جاوید که) باور دارد، بر دیگری به گناه به کمتر از گناه خود می ترسد (طاعت خویش را بزرگ می پندارد) چون به توانگری رسد شاد شده در فتنه و گمراهی افتد (پی هم گناه می کند) و چون تنگدست گردد (از رحمت خدا) نومید شده و (در عبادت و بندگی) سستی نماید، و اگر طاعت و بندگی کند کوتاهی نماید (درست انجام ندهد) و چون درخواست کند (از خدا حاجت طلبد) اصرار و کوشش دارد، اگر به او شهوت و خواهشی (آسایش و خوشی) رو آورد نافرمانی پیش گرفته توبه و بازگشت را پشت سر اندازد، و اگر به او اندوهی برسد از دستورهای دین (شکیبائی و بردباری و پناه به خدا بردن به هنگام سختی) دوری گزیند (برای مردم) عبرت و پند گرفتن از دیگران را بیان می کند و خود عبرت نمی گیرد، و در اندرز دادن می کوشد و خود پندپذیر نیست، پس او به گفتار می اندازد و عمل و کردارش اندک است، در آنچه (دنیا و کالای آن که) فانی و نابود گردد کوشش می نماید و در آنچه

(آخرت و آنچه در آن است که) باقی و جاوید است سهل انگاری می کند، غنیمت و سود (معصیت و نافرمانی) غنیمت و سود، از مرگ ترسان است و پیش از اینکه فرصت از دست برود (به اعمال صالحه و کردار خداپسند) نمی شتابد، بزرگ می شمارد از نافرمانی دیگری معصیتی را که بزرگتر از آن را از خود خرد می پندارد، و از بندگی خویش بسیار می شمارد طاعتی را که از دیگری اندک داند، پس او به مردم سختگیر است و به خود سهل انگار، بیهوده گوئی با توانگران را بیشتر دوست دارد از یاد خدا با تنگدستان، برای سود خود به زیان دیگری حکم می کند (اگر چه نادرست باشد) و برای سود دیگری به زیان خود حکم نمی کند (اگر چه درست باشد) دیگری را راهنمائی می نماید و خود را گمراه می سازد پس از او پیروی می کنند و خود معصیت می نماید، و (حق خود را) تمام می ستاند و (حق دیگری را) تمام نمی دهد، و از مردم می ترسد نه در راه پروردگارش (از ترس آنان کاری را انجام می دهد که خداپسند نیست) و در کار مردم از پروردگارش نمی ترسد (به آنان زیان می رساند و از خدا بیمی ندارد. سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) اگر در کتاب نهج البلاغه جز این فرمایش نبود همان برای پند سودمند و حکمت رسا و بینائی بینا و عبرت

و پند اندیشه کننده بس بود.

حکمت ۱۴۳

امـام علیه السـلام (درباره پایان هر کس) فرموده است: پایان هر کس شـیرین (سـعادت و خوشـبختی) است یا تلـخ (شـقاوت و بدبختی).

حکمت ۱۴۴

امام علیه السلام (در اینکه هر چیز نیست می شود) فرموده است: برای هر پیشامدی بر گشتـنی است و آنچه بر گشت چنان است که نبوده (خوشـی و تلخی دنیـا که هر کس را به نوبت پیش آیـد به زوال و نیستی می گرایـد به طوری که چون بگـذرد گویا چنین روز خوشی یا تلخی نبوده است).

حکمت ۱۴۵

امـام علیه السـلام (در شـکیبائی) فرموده است: فیروزی از شـکیبا و بردبـار جـدا نمی شود هر چنـد روزگار (سـختی) به او دراز گردد.

حکمت ۱۴۶

امام علیه السـلام (درباره راضی بودن به کار دیگری) فرموده است: کسی که به کار گروهی خشنود باشد مانند آن است که با ایشان در آن کار همراه بوده (چون رضاء به کار زشت مسـتلزم دوست داشـتن آن است و آن از صفات رذیله و گناه و مستحق کیفر می باشـد) و (امتیاز بین کننـده کار و راضـی به آن این است که) بر هر کننـده کار باطل و نادرست دو گناه است (یکی) گناه به جا آوردن آن، و (دیگری) گناه رضاء و خشنودی به آن (که در نیت و دل است).

حکمت ۱۴۷

امـام علیه السـلام (درباره عهـد و پیمان) فرموده است: میخهای عهـد و پیمانها را بگیریـد (در حفظ و وفای به آنها بکوشـید، یا آنکه شـرایط عهد و پیمان را محکم و استوار نمائید، یا با وفادار پیمان بندید نه با کسی که شایسته نیست مانند کفار و منافقین، زیرا ایشان به عهـد خود وفا نمی کنند چنانکه در قرآن کریم س ۹ ی ۱۰ می فرماید: لایرقبون فی مومن الا و لاذمه یعنی ایشان درباره اهل ایمان مراعات حق خویشاوندی و عهد و پیمان را نمی نمایند).

حکمت ۱۴۸

امـام علیه السـلام (در ترغیب به پیروی از ائمه هـدی علیهم السـلام) فرمـوده است: بر شـما بـاد پیروی کسـی که به نشـناختن او معذور نیستید (از ائمه علیهم السـلام پیروی نمائید و اگر بگوئید ایشان را نشـناختیم عذرتان پذیرفته نیست، زیرا قوانین و احکام دین را باید از آنها آموخت).

حکمت ۱۴۹

امام علیه السـلام (در پنـد و انـدرز) فرموده است: به شـما بینائی داده انـد اگر چشم بگشائیـد، و راه نموده انـد اگر راه بیابید، و شنوائی بخشیده اند اگر بشنوید.

حکمت ۱۵۰

امام علیه السلام (درباره نیکی) فرموده است: برادر (دوست) خود را با نیکی سرزنش کن (به جای سرزنش به او نیکی نما تا شرمنده شود چون شرمندگی از هر سرزنش اثرش بیشتر است) و بدی او را با بخشش بر او برطرف گردان (زیرا بخشش موجب دوستی است و بدی در برابر بدی سبب زیاد کردن دشمنی، در قرآن کریم س ۲۳ ی ۹۶ می فرماید: ادفع بالتی هی احسن السیئه یعنی آزار و بدی امت را به آنچه نیکوتر است دفع کن).

حکمت ۱۵۱

امام علیه السلام (در پرهیز از جاهای تهمت) فرموده است: هر که به جاهای تهمت و بدگمانی برود بدگمان به خود را نباید سرزنش نماید (زیرا خود سبب شده که به او گمان بد برند).

حکمت ۱۵۲

امام علیه السلام (درباره مشورت) فرموده است: هر که (بر چیزی) دست یافت خود رای می شود (به رای و اندیشه دیگران بی اعتناء گردد) و هر که خودرایی نمود (در کار مشورت نکرد) تباه گشت، و هر که با مردان (با تجربه) شور نماید با خردهاشان شرکت می کند (و هویدا است که حکم چند عقل در هر کار از حکم یک عقل سودمند و شایسته تر است).

حکمت ۱۵۳

امام علیه السلام (در آشکار نکردن راز) فرموده است: هر که را از خود را پنهان نمود خیر و نیکوئی به دست او است (بر خیر و صلاح خویش دست دارد به خلاف آنکه رازش را فاش نماید).

حکمت ۱۵۴

امام علیه السلام (در نکوهش تنگدستی) فرموده است: فقر و تنگدستی مرگ بسیار بزرگست (زیرا سختی مرگ یکبار است و سختی بی چیزی هر آن مشاهده می شود).

حکمت ۱۵۵

امام علیه السلام (در نیکی به آنکه شایسته نیست) فرموده است: هر که به جا آورد حق کسی را که او حقش را به جا نمی آورد (احترام کند کسی را که او درباره اش احترام نمی نماید) او را بندگی نموده است (زیرا بندگی فروتنی است درباره کسی که بدون خواستن پاداش اعتراف به عظمت و بزرگی او شود پس احترام به کسی که سود و زیانی ندارد مانند عبادت و بندگی او است، و چون در بعضی از جاها احترام کردن ستوده شده پس منظور امام علیه السلام از این فرمایش این است که شخص در احترام از حد تجاوز نکند یا کسی را که شایسته نیست بزرگ نداند چنانکه در وصیت خود به امام حسن علیه السلام فرمود: احمل نفسک من اخیک عند صرمه علی الصله تا آنجا که فرمود: و ایاک ان تضع ذلک فی غیر موضعه او ان تفعله به غیر اهله، برای ترجمه و شرح آن به جز پنجم اواخر نامه سی و یکم مراجعه شود. و در نسخه ابن ابی الحدید فقد عبده به تشدید باء ضبط شده یعنی کسی که به جا آورد حق کسی را که او حقش را به جا نمی آورد او را بنده خویش گردانیده، زیرا در بجا آوردن حق او پاداشی در نظر نگرفته است بلکه خواسته به او احسان و نیکی کند).

حکمت ۱۵۶

امـام علیه السـلام (دربـاره اطـاعت مخلوق) فرموده است: اطاعت و پیروی مخلوق سـزاوار نیست جائی که نافرمانی خـدا در آن باشـد (یا عبادت و بنـدگی جائز نیست آنجا که موجب معصـیت باشـد ماننـد نماز خواندن در زمین غصبی و جائی که به سـتم گرفته شده است).

حکمت ۱۵۷

امام علیه السـلام (درباره دست اندازی به حق دیگری) فرموده است: کسی که درباره حق خود سهل انگاری کند سرزنش نمی شـود بلکه سـرزنش برای کسـی است که به حـق دیگری دسـتبرد زده (زیرا کسـی که به حق دیگری دست انـدازد سـتم نموده بدترین زشتیها و ستمگر شایسته سرزنش است).

حکمت ۱۵۸

امـام علیه السـلام (در زیـان خودپسـندی) فرموده است: خودپسـندی (شـخص را) از به دست آوردن افزونی بـاز می دارد (زیرا خودپسند در هر مقامی گمان دارد که منتهی درجه آن را یافته و این گمان او را از به دست آوردن مقام بالاتر باز می دارد).

حکمت ۱۵۹

امـام علیه السـلام (در دل نبسـتن به دنیا و اهل آن) فرموده است: امر (آخرت که از مرگ شـروع می شود) نزدیک است (برای برداشتن توشه بکوش) و با هم بودن (در دنیا) اندك (بزودی جدا می شود پس دلبستگی را نشاید).

حکمت ۱۶۰

امـام علیه السـلام (در سـتودن بینایان) فرموده است: محققا برای آنکه دو چشم دارد صـبح روشن است (برای خردمنـد بینا دین حق و راه راست هویدا است و او مانند کوردلان در شک و دودلی نمی باشد).

حکمت ۱۶۱

امـام علیه السـلام (در نافرمـانی نکردن) فرمـوده است: گنـاه نکردن آسـان تر است از خواسـتن توبه و بـازگشت (زیرا در گنـاه نکردن سـختی و رنجی نیست بخلاف توبه که محتاج نزدیک شـدن دل بنـده به حق است و صـلاحیت داشـتن را برای پذیرفته شدن توبه اش).

حکمت ۱۶۲

امـام علیه السـلام (در خودداری) فرموده است: بسـا یـک خوردن که خوردنیهـا را جلو گیرد (بسـا شـخص غـذای زیان رسانی خورده یـا در خوردن افراط نمایـد که بیمار گردد و زمان درازی از خوردنیها باز مانـد، این فرمایش مثلی است برای کسـی که پس سود کم رفته از سود بسیار باز ماند که اگر خودداری می نمود سود بسیار می یافت).

حکمت ۱۶۳

امـام علیه السـلام (در نکوهش نـادانی) فرموده است: مردم دشـمنند آنچه را که نمی داننـد (زیرا نادانـان آنچه می داننـد دانش پندارند و جز آن را نادرست، چنانکه در قرآن کریم س ۱۰ ی ۳۹ می فرماید: کذبوا بما لم یحیطوا یعنی انکار می کنند چیزی را که به آن دست نیافته اند).

حکمت ۱۶۴

امام علیه السلام (درباره مشورت و کنگاش) فرموده است: کسی که به راههای اندیشه ها رو آورد (از خردمندان کمک فکری بطلبد) جاهای خطاء و اشتباه کاری را بشناسد (و از آنچه زیان دارد دوری گزیند).

حکمت ۱۶۵

امام علیه السلام (در سود کار برای خدا) فرموده است: هر کس نیزه خشم (خود) را برای (رضاء و خشنودی) خدا تیز کند (در نهی از منکر بکوشد) برکشتن و از بین بردن سخت ترین نادرستیها توانا باشد (خدا او را در شکست اهل باطل هر چند توانا باشند یاریش خواهد نمود).

حکمت ۱۶۶

امام علیه السلام (در اقدام به کار) فرموده است: هر گاه از کاری ترسیدی خود را در آن افکن، زیرا سختی حذر کردن و پائیدن بزرگتر است از آنچه از آن ترس داری (اگر در بلاء و گرفتاری باشی بهتر است که در بیم و ترس آن بمانی، و این فرمایش راجع به امور دنیا است که شنیدن آنها مهمتر از دیدن آنها است به خلاف آخرت که آیات و اخبار و فرمایش امام علیه السلام در همین کتاب گویا است که دیدن آنها مهمتر از شنیدن می باشد).

حکمت ۱۶۷

امام علیه السلام (در سروری) فرموده است: ابزار رئاست و سروری فراخی سینه (تحمل سختیها و شکیبائی در کارها و دادرسی و مانند آنها) است.

حکمت ۱۶۸

امام علیه السلام (در جلوگیری از بدکاری) فرموده است: بدکار را به پاداش نیکوکار (ارجمند داشتن و احسان و نیکوئی به او) رنجه دار (چون هیچ زجری برای بدکرداران سخت تر از ارجمند داشتن و نیکی نمودن با نیکان نمی باشد).

حکمت ۱۶۹

امام علیه السلام (درباره بدخواه نبودن) فرموده است: درو کن (دورساز) بدی (کینه) را از سینه دیگری با کندن (دور ساختن) آن از سینه خود (چون هر کس برای دیگران بد اندیشد برای او بد اندیشند، و هر که کینه دیگران در دل گیرد کینه او در دل گیرند).

حکمت ۱۷۰

امام علیه السلام (در نکوهش ستیزگی) فرموده است: ستیزگی اندیشه (شایسته) را دور می سازد (شخص را از راه راست باز می دارد و سود اندیشه را از دست می دهد).

حکمت ۱۷۱

امام علیه السلام (در نکوهش آز) فرموده است: طمع بندگی همیشگی است (آزمند همیشه بنده و گرفتار است و تا از طمع چشم نپوشد آزاد نگشته رهائی نیابد).

حکمت ۱۷۲

امـام علیـه السـلام (دربـاره دوراندیشـی) فرمـوده اسـت: نـتیجه تقصـیر و کوتـاهی (در امری) پشـیمانی اسـت و سـود احتیـاط و دوراندیشی درستی (رهائی از زیان) است.

حکمت ۱۷۳

امـام علیه السـلام (در نکـوهش به جـا نگفتن و بیجـا گفتن) فرمـوده است: خیر و نیکی نیست در خاموشـی بـا حکمت و دانش (هنگامی که باید گفت) چنانکه نیکی نیست در گفتار با جهل و نادانی.

حکمت ۱۷۴

امام علیه السلام (در اینکه راه راست یکی است) فرموده است: دو خواندن براهی (از دو کس) دو جور نگشت مگر آنکه یکی از آن دو گمراهی است (چون اگر هر دو بر حق و درست شـد دو جور نمی شود، در قرآن کریم س ۱۰ ی ۳۲ می فرماید: فما ذا بعد الحق الا الضلال یعنی پس از بیان حق و راستی چه باشد جز گمراهی).

حکمت ۱۷۵

امـام علیه السـلام (دربـاره ایسـتادگی خـود راه حق) فرموده است: شـک و دو دلی در حق (اصول و فروع دین مقـدس اسـلام) ننمودم از آن هنگام که به آن نموده شدم (آن را دانستم).

حکمت ۱۷۶

امـام علیه السـلام (در بعضـی از صـفات خود) فرموده است: (هیچگـاه) دروغ نگفتم و دروغ گفته نشـدم (از پیغمبر اکرم دروغ نشنیدم، زیرا پیغمبر و امام منزه و آراسته از دروغ هستند) و گمراه نشدم و کسی به وسیله من گمراه نگشت.

حکمت ۱۷۷

امام علیه السـلام (در زیان ستم) فرموده است: برای ستم پیشه فردا (روز رستخیز) دست نگری (از اندوه بیشمار) هست (چنانکه در قرآن کریـم س ۲۵ ی ۲۷ می فرمایـد: و یوم یعض الظالم علی یـدیه یعنی روزی که سـتمگر دسـتهای خود را به دنـدان می گزد).

حکمت ۱۷۸

امـام علیه السـلام (دربـاره مرگ) فرموده است: کوچ کردن (رفتن از دنیـا) نزدیـک است (پس خردمنـد کسـی است که توشـه برداشته هنگام رسیدن مرگ آماده باشد).

حکمت ۱۷۹

امام علیه السـلام (درباره رنج راه حق) فرموده است: هر که برای حق چهره اش را نمایان سازد (آن را کمک و یاری نماید نزد نادانان مردم تباه گردد)از آنها سـخت آزار بینـد، و در بعضـی از نسـخ نهج البلاغه جمله عند جهله الناس بیان نشده پس معنی فرمایش امام علیه السـلام چنین می شود: هر که از حق اعراض و دوری کنـد هلاک و تباه گردد، چون دوری کننـده از کسـی روی خویش به او متوجه نماید(.

حکمت ۱۸۰

امام علیه السلام (در ترغیب به شکیبائی) فرموده است: هر که را شکیبائی رهائی نداد بیتابی او را تباه گرداند (زیرا پاداش شکیبائی را از دست داده به کیفر بیتابی گرفتار است).

حکمت ۱۸۱

امام علیه السلام (در شکایت از خلفاء) فرموده است: ای شگفتا آیا خلافت با مصاحبت و همراه بودن (با پیغمبر اکرم) می رسد (که عمر با ابوبکر گفت: تو در سختی و آسایش مصاحب و همراه رسول خدا بودی دستت را بده تا با تو بیعت کنم، هنگامی که ابوبکر به او می گفت: دستت را بده تا به تو بیعت نمایم) و به سبب مصاحبت و خویشاوندی (با آن بزرگوار) نمی رسد؟! (سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) و روایت شده که آن حضرت در این باره سروده: یعنی اگر تو (ابوبکر) به سبب شوری و اجماع امت زمام کارهای مردم را به دست گرفتی پس چگونه به این رسیدی که اصحاب رای و اندیشه (بنی هاشم و مخصوصا امام علیه السلام در آن شوری و اجماع) حاضر نبودند، و اگر به خویشاوندی (با رسول اکرم) بر زد و خورد کننده آنان (درباره خلافت) غلبه و برتری یافتی (ابوبکر در سقیفه با انصار احتجاج نموده دلیل آورد که ما عترت و خویش رسول خدا هستیم) پس دیگری (امام علیه السلام) به پیغمبر نزدیکتر و سزاوارتر است (زیرا اگر پیغمبر دختر تو را گرفته امام علیه السلام داماد و پسر عم او است).

حکمت ۱۸۲

امام علیه السلام (در پند و اندرز) فرموده است: مرد (آدمی) در دنیا نشانه ای است که مرگها (سببهای مرگ) در آن تیر می اندازند، و چپاول شده ای است که بلاها و دردها به آن می شتابند، و با هر آشامیدنش گلو گرفتنی و در هر لقمه اش اندوهها است (هر لذت و خوشی با اندوهی است) و بنده به نعمتی نمی رسد مگر به جدائی از نعمت دیگری، و رو نمی آورد به روزی از زندگیش مگر به جدائی از نعمت دیگری، و رو نمی آورد به روزی از زندگیش مگر به جدائی روز دیگر از مدت (زندگانی) خود (که برایش مقدر گشته) پس ما یاوران مرگیم (که هر روزی به آن نزدیک می شویم و به هر نفس گامی به سویش پیش می نهیم) و جانهای ما نشانه تباهیها است، پس از کجا به بقاء و هستی امیدوار باشیم در حالی که این شب و روز به چیزی شرافت و بزرگی ندادند مگر آنکه به شتاب بازگشتند در ویرانی آنچه ساخته و پراکندگی آنچه گرد آورده بودند؟! (آری دلبستگی به این زندگانی شایسته نیست چون هر شب و روزی می بینیم جمعی مرده مقام و بزرگواریشان از بین رفته ثروت و دارائیشان پراکنده می گردد).

حکمت ۱۸۳

امـام علیه السـلام (در تلاـش مال) فرموده است: ای پسـر آدم آنچه زیاده از قوت و روزی خویش (دارائی) به دست آوردی تو در آن برای دیگری (وارث یا غیر او) خزینه دار هستی (که به او واگذار نمائی و سودی برای تو نخواهد داشت).

حکمت ۱۸۴

امام علیه السلام (در زیان مجبور نمودن به کار) فرموده است: محققا دلها را خواهش و روآوردن و روگردانیدنی است پس به سوی آنها بیائیـد (آنها را وادار نمائید) از راه خواهش و روآوردن آنها (نه از راه بی میلی و نخواسـتن آنها) زیرا هر گاه دل (به انجام کاری) مجبور شود کور گردد (خسته و مانده شده آن را درست انجام ندهد).

حکمت ۱۸۵

امـام علیه السـلام (در ترغیب به فرو بردن خشم) می فرمـود: کی خشم خـود را بهبودی دهم (فرو نشـانم) هر گـاه غضب کرده ترشرو شدم؟ آیا هنگامی که از انتقام و کیفر نمودن ناتوان باشم و به من بگویند اگر شکیبائی مینمودی (تا توانا میشدی سزاوار بود)؟ یا هنگامی که بر انتقام توانا باشم و به من بگویند اگر می بخشـیدی (شایسـته بود، به هر حال فرونشاندن ستوده است چه شخص توانا باشد و چه ناتوان).

حکمت ۱۸۶

امام علیه السلام هنگامی که به پلیدی که بر مزبله و جای سرگینی بود گذر می کرد (در دل نبستن به کالای دنیا) فرمود: این است نتیجه آنچه به آن بخل داران بخل می ورزیدند (سیدرضی فرماید:) و در خبر دیگری است که آن حضرت فرمود: این آن چیزیست که روز گذشته شما در آن کوشش و رغبت می نمودند.

حکمت ۱۸۷

امام علیه السلام (درباره از دست رفته) فرموده است: از مال تو آنچه تو را پند داد نرفته است (غصه زیان از دست داده را مخور، زیرا تو را تجربه می آموزد و تجربه همواره به کارت خواهد آمد).

حکمت ۱۸۸

امام علیه السلام (درباره بستوه نیامدن از علم و دانش) فرموده است: ان هذه القلوب (تا آخر، این فرمایش بی کم و زیاد همان فرمایش هشتاد و نهم است که ترجمه و شرحش گذشت).

حکمت ۱۸۹

امام علیه السلام هنگامی که شنید سخن خوارج را (که می گفتند) حکم و فرمانی نیست مگر برای خدا (در نادرستی گفتارشان) فرموده است: سخن حق و درستی است که از آن نتیجه باطل و نادرست می گیرند (شرح این جمله در سخن چهلم در باب خطبه ها گذشت).

حکمت ۱۹۰

امـام علیه السـلام درباره اوباش مردم فرموده است: آنها کسانی هسـتند که چون گرد آینـد پیشـرفت می کننـد و چون پراکنـده گردنـد شـناخته نشونـد (تا برای تباهکاریشان به کیفر رسـند. سیدرضـی)رحمه الله(فرمایـد:) و گفته شده است: بلکه امام علیه السـلام فرموده: آنهـا کسـانی هسـتند که چون گرد آینـد زیان دارنـد (زیرا کارها تعطیل می شود) و چون پراکنـده شونـد سود دارنـد، پس گفتند: زیان اجتماعشان را دانستیم سود پراکندگیشان چیست؟ فرمود: پیشه وران به پیشه و کار خود بر می گردند و مردم به وسیله آنها سود می برند، مانند بازگشتن بنا به ساختمان و بافنده به کارگاه و نانوا به نانوائی خود.

حکمت ۱۹۱

جنایتکاری را نزد امام علیه السـلام آوردنـد و اوباش با او بودند آن حضـرت (در نکوهش آنان)فرمود: گشاده و خوش مباد و رهائی که دیده نمیشوند مگر نزد هر کار زشت و رسوائی.

حکمت ۱۹۲

امام علیه السلام (در اینکه تا اجل نرسد زندگی پایان نیابد) فرموده است: با هر کسی دو فرشته است که او را نگاه می دارند پس هر گاه قدر آید (تباه شدن او مقدر باشد) آن دو فرشته بین او و قدر را تهی می نمایند، و مدت زندگی (برای نابودی) سپر استواری است (پس تا عمر به سر نیاید شخص نمی میرد).

حکمت ۱۹۳

امام علیه السلام هنگامی که طلحه و زبیر (پس از کشته شدن عثمان) به آن حضرت گفتند ما با تو بیعت کرده عهد و پیمان می بندیم به شرط اینکه در این امر (خلافت) با تو شریک باشیم (در رد خواسته آنان) فرمود: نه (بیش از یک امام و پیشوا روا نباشد) ولی شما در همراهی و یاوری شریک باشید (اگر نیاز بیاری نمودن باشد همراهی کنید) و بر ناتوانی و سختی کمک باشید (اگر در کار ناتوانی و گرفتاری بینید در اصلاح آن کمک نمائید).

حکمت ۱۹۴

امام علیه السلام (در ترغیب به پرهیزکاری) فرموده است: ای مردم، بترسید از خداوندی که اگر بگوئید می شنود، و اگر پنهان نمائید می داند، و (به عبادت و بندگی) بر مرگ پیشی می گیرد (خود را از هول و ترس آن برهانید) که اگر بگریزید شما را دریابد، و اگر بایستید شما را می گیرد، و اگر فراموش کنید شما را (با گذشتن عمر و ضعف و ناتوانی و دردها و بیماریها) یاد می آورد.

حکمت ۱۹۵

امام علیه السلام (در ترغیب به نیکوکاری) فرموده است: تو را در احسان و نیکی بی رغبت نگرداند کسی که سپاس نیکیت را نگزارد که تو را بر آن نیکی سپاسگزاری می کند (پاداش دهد) کسی (خداوندی) که از آن نیکی بهره ای نبرده، و تو از سپاس سپاسگزار (پاداش خداوند) می یابی بیشتر از آنچه کفران کننده به تباه ساخته، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

حکمت ۱۹۶

امام علیه السلام (در ستایش دانش) فرموده است: هر ظرفی تنگ می گردد (پر می شود) به آنچه درون آن می گذرانند مگر ظرف علم و دانش (سینه و دل) که (چون علم در آن راه یافت) فراخ می گردد (و گنجایش دارد برای پذیرفتن علم دیگر).

حکمت ۱۹۷

امـام علیه السـلام (در سود بردبـاری) فرموده است: نخستین عوض و سود بردبـار از بردبـاریش آن است که مردم (هنگـام زد و خورد او) در برابر جاهل و نابردبار یاورانش می شوند.

حکمت ۱۹۸

امام علیه السلام (در ترغیب به بردباری) فرموده است: اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار که کم می شود کسی خویش را به گروهی ماننـد نمایـد و از ایشـان نشود (چون هر خصـلت که طـبیعی شـخص نباشـد و خود را به آن وادارد عـادت شود و عادت طبیعت ثانیه است، و فرمایش امام علیه السلام دلیل بر آن است که تبدیل اخلاق و صفات ممکن است).

حکمت ۱۹۹

امـام علیه السـلام (در پنـد و انـدرز) فرموده است: هر که به حساب خویش رسـیدگی نمود سود برد، و هر که از آن غافل ماند زیـان کرد، و هر کـه (از خـدا) ترسـید (از عـذاب و کیفر روز رسـتخیز) آسـوده باشـد، و هر که (از دنیـا) پنـد گرفت (در کـار آخرت) بینا گردید، و هر که بینا شد (نیک و بد را) فهمید و دریافت، و هر که فهمید (به خداشناسی) دانا گردید.

حکمت ۲۰۰

امـام علیه السـلام (دربـاره ظهور دولت حقه آل محمـد علیهم السـلام) فرموده است: دنیا بر ما (آل محمـد) باز گردد و مهربانی نمایـد ماننـد بـازگشت شـتر بـدخو و گـازگیر به بچه خـویش. و در پی آن خوانـد: (س ۲۸ ی ۵) و نریـد ان نمـن علی الـذین استضـعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین یعنی می خواهیم بر آنان که در زمین ناتوان شمرده شده اند منت نهاده (توانا و بزرگوارشان گردانیم) آنها را پیشوایان و ارث برندگان (زمامداران دین و دنیا) قرار دهیم.

حکمت ۲۰۱

امام علیه السـلام (در چگونگی پرهیزکاری) فرموده است: از خدا بترسـید ترسـیدن کسی که (در کار) دامن به کمر زده و خود را (از وابسـتگیها) مجرد و تنهـا ساخته، و کوشـش و تلاش نموده و خویش را چست و چالاک کرده، و (به نیکوکاری) شـتاب کرده در مهلـت عمرش، و پیشـدستی نمـود از روی ترس (از دسـت دادن فرصـت) و انـدیشه کرد در روآوردن قرارگـاهش، و پایان آمد و رفتش (که به سعادت و نیکبختی بهشت یا شقاوت و بدبختی دوزخ می انجامد).

حکمت ۲۰۲

امام علیه السلام (در پند و اندرز) فرموده است: بخشش نگهبان آبروها است (مردم از بخشش کننده خشنود بوده آبروی او را حفظ می نمایند) و بردباری دهن بند نادان و نابردبار است (بردباری نادان را از هرزه گوئی بازداشته و بدی را می گرداند) و گذشت (از گناه) زکوه فیروزی است (هر که بر دشمن فیروزی یابد زکوه آن گذشت از او است) و دوری نمودن از کسی که بیوفائی نمود عوض تو است (از دوست بی وفاء دل برداشته دوری کن تا بی وفائیش را تلافی کرده باشی) و مشورت نمودن (و راه راست جستن) همان هدایت و راه یابی است، و کسی که به رای و اندیشه اش (از مشورت با دیگران) بی نیاز شد خود را خطر و تباهی افکند، و شکیبائی سختیهای روزگار را دور می نماید، و بی تابی از یاری کنندگان زمانه است (زیرا زمانه آماده پیر نمودن و نیست کردن است و بی تابی هم همین کار را انجام می دهد) و بزرگترین توانگری آرزو نداشتن است، و بسا عقل و خرد که اسیر و گرفتار هوا و خواهشی است که بر او فرمانروا است (هوای نفس بسیاری از مردم بر عقولشان مسلط است) و از رسیدن و دست یافتن به کار نیک نگاهداری تجربه و آزمایش است، و دوستی (با مردم) خویشاوندی است که بهره برده شده، و از دلتنگ

و رنجیده (از خود) ایمن مباش (راز خویش با او مگو و به عهد و پیمانش دل مبند).

حکمت ۲۰۳

امام علیه السلام (در زیان خودپسندی) فرموده: خودبینی شخص یکی از رشکبران خرد او است (زیرا مقتضی عقل زیاد کرده خوهای نیکو است و خودبینی جلوگیر آن میباشد پس مانند آن است که به عقل رشک برده و زیاده کردن فضائل را جلو گرفته).

حکمت ۲۰۴

امام علیه السـلام (در بی اعتنائی به گرفتاریهای دنیا) فرموده است: از خار و خاشاک (سـختیها و گرفتاریها) چشم ببند (بی اعتنا باش) وگرنه هرگز خوشحال نخواهی ماند (گرفتاریها فرسوده ات می نماید).

حکمت ۲۰۵

امـام علیه السـلام (در سـود نیکخـواهی) فرمـوده است: آنکه چوب درختش نرم باشـد (خلق و خویش نیکو است) شاخهـای او (دوستانش) فراوان می باشد.

حکمت ۲۰۶

امام علیه السلام (در زیان مخالفت) فرموده است: مخالفت و زد و خورد (بیجا) رای و اندیشه (درست) را ویران می گرداند (به کار نمی اندازد یعنی کسی که سر سازگاری ندارد اندیشه اش ناجور می شود).

حکمت ۲۰۷

امام علیه السـلام (درباره گردنکشی) فرموده است: کسی که به جائی رسید گردنکشی نمود (مگر آنکه آراسته بوده خدا را در نظر گرفته فروتنی نماید).

حکمت ۲۰۸

امام علیه السلام (در تبدیل حالات) فرموده است: در تغییر و گردش حالات (بلندی و پستی و توانگری و تنگدستی و بیماری و تندرستی) گوهرهای مردان (عیب و هنر آنها) فهمیده شود.

حکمت ۲۰۹

امام علیه السلام (درباره رشکبردن) فرموده است: رشکبردن دوست از بیماری دوستی است (از جهت آن است که در دوستی راست نیست، زیرا دوست حقیقی کسی است که بخواهد برای دوستش آنچه برای خود می خواهد و این صفت با رشکبردن منافات دارد).

حکمت ۲۱۰

امام علیه السلام (در زیان آز) فرموده است: بیشتر جاهای به خاک افتادن (لغزش) خردها زیر درخشندگیهای طمعها و آزها است (طمع آدمی را از آسمان عقل و بزرگواری به پستی و خواری کشاند).

حکمت ۲۱۱

امام علیه السلام (درباره بدگمانی) فرموده است: از عدل و دادگری نیست حکم کردن با بدگمانی به کسی که طرف اعتماد است (زیرا بدگمانی به چنین کسی معصیت و گناه می باشد، در قرآن کریم س ۴۹ ی ۱۲ می فرماید: یا ایهاالذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم یعنی ای اهل ایمان از بسیار بدگمانی)درباره یکدیگر(دوری کنید که برخی بدگمانی معصیت و گناه است).

حکمت ۲۱۲

امام علیه السلام (در نکوهش ستم) فرموده است: بد توشه ای است برای روز رستخیز ستم کردن بر بندگان.

حکمت ۲۱۳

امام علیه السلام (در ترغیب به چشم پوشی) فرموده است: از بهترین کارهای کریم و بزرگوار چشم پوشیدن (بی خبر وانمودن) او است از آنچه (زشتیهای دیگران که) می داند (زیرا کریم پرده کس ندرد و از بسیاری زشتیها خود را غافل نشان دهد).

حکمت ۲۱۴

امام علیه السلام (در سود حیاء و شرم) فرموده است: هر که حیاء و شرم جامه خود را به او پوشانید (شرم پیشه گرفت) مردم زشتی او را نخواهند دید (عیبی ندارد تا مردم بینند، یا اگر هم داشته باشد بر اثر حیاء از نظر مردم پنهان می نماید).

حکمت ۲۱۵

امام علیه السلام (در ترغیب به برخی از صفات شایسته) فرموده است: به خاموشی بسیار هیبت و بزرگی پدید آید (زیرا خاموشی نشانه عقل و خردمندی است) و به انصاف و برابری پیوستگان و دوستان بسیار گردند (هر که انصاف پیشه کند مردم به او پیوسته و همراه شوند) و با نیکی کردن منزلتها بزرگ گردد (زیرا هر کس احسان کننده را ارجمند می نگرد) و با فروتنی نعمت تمام می شود (خدا هر که را نعمت داد و او با مردم فروتنی نمود سپاسگزاری کرده و سزاوار نعمت بسیار می گردد، یا اگر شخص به کسی نعمت رساند و با او فروتنی نماید نعمت را تمام کرده) و با تحمل رنجها و سختیها (ی مردم) بزرگی واجب و لازم می شود (زیرا شخص اگر از سختیها و رنجها تنگدل نگشت بزرگی و مهتری یابد و شایسته سروری گردد) و با رفتار خوب و پسندیده دشمن شکست می خورد (زیرا مردم به او روآورده دشمن را تنها می گذارند، یا با رفتار پسندیده دشمن مغلوب می شود) و با حلم و بردباری از سفیه و کم خرد یاوران او بسیار گردند (زیرا مردم او را بر اثر حلم و بردباریش کمک می نمایند، و همین معنی در فرمایش یکصد و نود و هفت گذشت).

حکمت ۲۱۶

امام علیه السلام (در اهمیت تندرستی) فرموده است: شگفتا از غافل ماندن رشکبران از تندرستی بدنها (ی مردم یعنی عجب است که رشکبران به مال و جاه دیگران رشک می برند و به سلامتی و تندرستی آنها که بزرگترین نعمتها است رشک نمی برند).

حکمت ۲۱۷

امام علیه السلام (در زیان آز) فرموده است: آزمند (مانند اسیر و گرفتار) در بند ذلت و خواری است (چون همه او را کوچک و خوار شمرده به او اهمیت نمی دهند).

حکمت ۲۱۸

از امام علیه السلام معنی ایمان را پرسیدند آن حضرت (در معنی حقیقی آن) فرمود: ایمان (گرویدن) معرفت و شناختن به دل (اعتقاد و باور نمودن) و اعتراف به زبان و انجام دادن با اعضاء (دست و پا و چشم و گوش و زبان و مانند آنها) است.

حکمت ۲۱۹

امام علیه السلام (در زیان برخی از صفات ناشایسته) فرموده است: کسی که برای (به دست نیاوردن کالای) دنیا اندوهگین شود به قضاء و قدر خدا خشمگین گشته است (زیرا راضی نبودن شخص به نصیب و بهره دنیا در حکم راضی نبودن او است به آنچه برای او مقدر شده است) و کسی که از اندوهی که به او روآورده (نزد دیگری) گله نماید از پروردگارش شکایت کرده (و این نشانه ضعف و سستی ایمان است، زیرا صبر و شکیبائی را از دست داده) و کسی که نزد توانگری رفته برای توانگریش به او فروتنی کند دو سوم دینش از دست رفته (زیرا اهمیت دادن به مال و دارائی ضعف و سستی است در یقین و باور خدا و فروتنی عمل است برای غیر خدا پس باقی نمانده مگر اعتراف به زبان) و کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ به آتش برود از کسانی است که آیات خدا را استهزاء می کنند (زیرا اگر قرآن را با اعتقاد و باور بخواند باید به مضمون آن عمل کند و عمل به قرآن مستلزم بهشت رفتن است پس خواننده قرآن اگر به دوزخ برود دلیل بر آن است که به مضمون آن اعتقاد نداشته است) و کسی که دلش به دوستی دنیا شیفته گردد دلبسته شود از دنیا به سه چیز: اندوهی که از او جدا نگردد (زیرا اگر نیابد اندوهگین باشد و اگ

ر یافت برای افزونی و نگهداری اندوه خورد(و حرصی که دست از او بر ندارد)و پیوسته دلش را در کشاکش بیم وا می دارد(و امید و آرزوئی که به آن نرسد.

حکمت ۲۲۰

امـام علیه السـلام (در ترغیب به قناعت و خوی نیکو) فرموده است: با قناعت می توان پادشاهی نمود، و با نیکخوئی به نعمت و ناز به سر برد.

حکمت ۲۲۱

از امام علیه السـلام (معنی) فرمایش خـدای عزوجل (س ۱۶ ی ۹۷): فلنحیینه حیاه طیبه یعنی بنـده صالـح نیکوکار را زندگانی نیکوئی دهیم، را پرسیدند، پس آن حضرت (در تفسیر آن) فرمود: آن زندگانی نیکو قناعت است (زندگانی با قناعت خوش و نیکو است، و حریص زندگانیش تلخ و تنگ است اگر چه بسیار دارا باشد).

حکمت ۲۲۲

امام علیه السلام (در سود شرکت) فرموده است: (در خرید و فروش) با کسی که فراخ روزی است شرکت کنید، زیرا شرکت با او توانگری را سـزاوارتر و به رو آوردن به بهره شایسـته تر است (زیرا شخص تنگ روزی بر اثر شرکت با فراخ روزی بهره می برد).

حکمت ۲۲۳

امام علیه السلام درباره (معنی عدل و احسان در) فرمایش خدای عزوجل (س ۱۶ ی ۹۰) ان الله یامر بالعدل و الاحسان یعنی خداوند به عدل و احسان امر می فرماید، فرموده است: عدل و دادگری ستم نکردن است، و احسان و نیکی جود و بخشش (این فرمایش تعریف لفظی است به لفظی آشکارتر).

حکمت ۲۲۴

امام علیه السلام (در سود انفاق) فرموده است: کسی که به دست کوتاه (مال و دارائی خود را هر چند اندک در راه خدا) ببخشد به دست دراز (از جانب خدا) بخشش می یابد (سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) و معنی این فرمایش آن است که آنچه را شخص از مال و دارائیش در راههای خیر و نیکی انفاق می کند هر چند اندک باشد خدای تعالی جزاء و مزد آن را بزرگ و بسیار می گرداند (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۲۶۱ می فرماید: مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم یعنی داستان آنان که دارائیهاشان را در راه خدا به درویشان و مستمندان می دهند مانند داستان دانه ایست که از آن هفت خوشه بروید که در هر خوشه صد دانه باشد یک دانه هفتصد دانه شود و خدا این مقدار را برای هر که خواهد افزایش می دهد و خدا بسیار بخشنده و دانا است) و مرا از دو دست در اینجا دو نعمت است (نعمتی که بنده داده و نعمتی که خدا بخشیده) پس امام علیه السلام نعمت بنده و نعمت پروردگار را به کوتاهی و درازی از هم جدا ساخته و نعمت بنده را کوتاه و نعمت خدا را دراز قرار داده، زیرا نعمتهای خدا همواره بر نعمتهای

مخلوق بسیار افزون است، زیرا نعمتهای خدا اصل و پایه همه نعمتها است و هر نعمتی به سوی آنها بازگشته و از آنها بیرون می آید و پیدایش می یابد.

حکمت ۲۲۵

امام علیه السـلام به فرزندش امام حسن علیه السلام (درباره زد و خورد با دشمن) فرموده است: باید (کسی را) به مبارزه (بیرون آمدن از صف) نخوانی، و اگر تو را به آن دعوت نمودند (به عنوان دفاع) بپذیر و بیرون رو، زیرا خواننده سـتمکار است (چون از حد تجاوز و تهور و بی باکی کرده و از عدل و درسـتکاری دست برداشته و این کار ستمگری و دشمنی است) و ستمکار بر خاک افتاده است (گمان می رود در دنیا هم به کیفر سـتمگری برسـد و به خاک افتاده کشـته شود. ابن ابی الحید در اینجا می نویسـد: نشـنیدیم امام علیه السـلام هرگز کسـی را به مبارزه طلبیـده باشد، بلکه یا خود آن حضـرت خوانده شده و یا مبارز می طلبیدند پس آن بزرگوار به جانب او می رفت و از پایش در می آورد.

حکمت ۲۲۶

امام علیه السلام (در پاره ای از خوهای نیک زن) فرموده است: بهترین خوهای زنها بدترین خوهای مردها است که سرفرازی و ترسناکی و زفتی می باشد، پس هر گاه زن متکبره باشد (به کسی جز شوهرش) سر فرود نمی آورد، و هر گاه بخیل و زفت باشد مال خود و شوهرش را نگاه می دارد، و هر گاه ترسو باشد از آنچه به او رو آورد (و موجب بدنامی و خشم شوهرش گردد) می ترسد (و دوری می گزیند).

حکمت ۲۲۷

به امام علیه السلام گفتند خردمند را برای ما وصف کن پس آن حضرت (در نشانه خردمند) فرمود: خردمند کسی است که هر چیز را به جای خود گذارد (بگوید آنچه سزاوار است و به جا آورد آنچه شایسته است) گفتند نادان را برای ما بیان فرما فرمود: بیان کردم (سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) یعنی جاهل کسی است که هر چیز را در جای خود نگذارد، پس بیان نکردن (امام علیه السلام) صفت او را برای او صفت است از آنجا که وصف او به خلاف وصف عاقل است.

حکمت ۲۲۸

امـام علیـه السـلام (در نکـوهش دنیـا) فرمـوده اسـت: به خـدا سوگنـد این دنیـای شـما در چشم من خـوارتر و پست تر است از استخوان بی گوشت خوک که در دست گرفتـار به بیمـاری خوره باشـد (خوره دردی است که موجب خوردن و از بین بردن گوشت و اعضاء شخص شود و آن بدترین بیماریها است، و این فرمایش دلیل است بر منتهی درجه بیزاری آن حضرت از دنیا، و کسـی که در حالـت آن بزرگوار)هنگـامی که بـا پیغمـبر اکرم بوده و وقـتی که گوشه نشـینی اختیـار نموده و زمـانی که بر حسب ظاهر به خلافت رسیده(اندیشه نماید به راز این سخن پی می برد).

حکمت ۲۲۹

امام علیه السـلام (درباره اقسام عبادت) فرموده است: گروهی خدا را از روی رغبت (در ثواب و پاداش) بندگی می کنند و این عبادت بازرگانان است (که سود داد و ستد را در نظر دارنـد) و گروهی خـدا را از روی ترس بنـدگی می نمایند و این عبادت غلامـان است (که از بیم فرمـان مولاشـان را انجـام می دهنـد) و گروهی از روی سپاسـگزاری خـدا را بنـدگی می کننـد و این عبادت آزادگان است (که خـدا را با معرفت و اخلاص عبادت نموده و نظری ندارنـد جز آنکه او را شایسـته عبادت و بنـدگی می دانند).

حکمت ۲۳۰

امـام علیه السـلام (در نکـوهش زن) فرمـوده است: همه چیز زن (احوال و صـفاتش) بـد است و بـدتر چیزی که در او است آن است که (مرد را) چاره ای نیست از (بودن با) او.

حکمت ۲۳۱

امام علیه السلام (در زیان سستی و سخن چینی) فرموده است: هر که (در کارها) سستی نماید بهره ها را از دست می دهد، و کسی که بگفتار سخن چین (دو به هم زن) گوش دهد دوست (خویش) را از دست می دهد.

حکمت ۲۳۲

امام علیه السلام (در زیان مال غصبی و دارائی که از راه ستم به دست آید) فرموده است: سنگ غصبی در سرا (ی هر که باشد) گرو ویرانی آن سرا است (چنانکه گرو مستلزم اداء دین است سنگ غصبی نیز مستلزم ویرانی ساختمان میباشد. سیدرضی رحمه الله فرماید:) و این فرمایش از پیغمبر صلی الله علیه و آله (نیز) روایت می شود، و شگفت نیست که آن دو کلام به هم مانند زیرا آن دو آب از یک چاه کشیده و از یک دلو ریخته شده است (آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده از جانب خدا بوده امام علیه السلام هم فرموده آن حضرت را بیان می فرماید).

حکمت ۲۳۳

امام علیه السلام (در زیان ستم) فرموده است: روز ستم کشیده (انتقام روز رستخیز) بر ستمگر سخت تر است از روز ستمگر (تسلط او در دنیا) بر ستمکشیده (زیرا مدت ستمگری ستمگر در دنیا چند روزی بیش نیست و پایان آن هویدا است ولی کیفر او در قیامت آتش جاوید است).

حکمت ۲۳۴

امام علیه السلام (درباره پرهیزکاری) فرموده است: از خدا بترس ترسیدنی اگر چه اندک باشد (کار خویش با خدا یکسره مگردان که به گرفتاری همیشگی برسد) و بین خود و خدا پرده ای قرار ده اگر چه نازک باشد (حدود و احکام خدا را حفظ کرده پرده دری مکن و جای آشتی بگذار که اگر پشیمان شدی راه داشته باشی).

حکمت ۲۳۵

امام علیه السلام (در زیان چند پاسخ گفتن به یک پرسش) فرموده است: هر گاه (درباره یک پرسش) پاسخ دادن شلوغ و بسیار گردد درستی (آن پاسخ) پنهان شود (پرسش کننده در شک و دودلی افتد و نمی تواند بفهمد پاسخ پرسش او کدام است).

حکمت ۲۳۶

امام علیه السلام (در سود سپاسگزاری) فرموده است: محققا خدایتعالی را در هر نعمتی حق سپاسی است، پس هر که آن را به جا آورد خدا از آن نعمت او را فراوان دهد، و هر که از به جا آوردن آن حق کوتاهی کند خدا آن نعمت را در خطر نابودی و دور شدن اندازد (ناگفته نماند که حق سپاس خدا در هر نعمتی به تناسب آن است مثلاـ کسی را که خدا دولت و جاه بخشیده باید با ناتوانان همراهی و فروتنی کند، و هر که را عزیز و ارجمند گردانده باید خود را ذلیل و خوار پندارد، و هر که را مال و دارائی داده باید به بیچارگان و مستمندان و خویشان ببخشاید، و هر که را علم و دانائی عطاء فرموده باید به اهلش یاد دهد).

حکمت ۲۳۷

امام علیه السلام (درباره توانائی) فرموده است: هر گاه توانائی و دست یافتن (بر چیزی) فراوان شود شهوت و خواهش (بر آن) کم گردد (زیرا کسی که به چیزی کم دسترس داشته باشد میل و خواهش او همیشه متوجه آنست و می ترسد مبادا از دست برود، ولی آنکه در دسترس دارد میل و خواهشش اندک است چون مطمئن است که هر گاه بخواهد آماده است).

حکمت ۲۳۸

امام علیه السلام (در ترغیب به شکر) فرموده است: از رمیدن و دور شدن نعمتها (بر اثر کفران و ناسپاسی) بترسید که هر گریخته ای را بازگشت نمی باشد (و هر گریخته ای که ممکن است باز نگردد شایسته نیست کاری کرد که بگریزد).

حکمت ۲۳۹

امام علیه السلام (درباره جوانمرد) فرموده است: (دوست) جوانمرد از خویشاوند مهربان تر است (زیرا مهربانی او طبیعی است و مهربانی خویشاوند گاه باشد که از روی تکلف و رنج است).

حکمت ۲۴۰

امام علیه السلام (در ترغیب به کار نیک) فرموده است: کسی که به تو گمان نیکی برد گمان او را تصدیق کن (نیکی که از تو چشمداشت دارد به جا آور زیرا اگر گمان او را نادرست جلوه دهی دیگران به تو گمان نیک نبرند و این بسیار ناشایسته است.

حکمت ۲۴۱

امام علیه السلام (درباره کارهای دشوار) فرموده است: بهترین اعمال و کارها کاری است که نفس خود را به انجام آن به اجبار واداری (زیرا پاداش به اندازه رنج داده می شود، و از این رو پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین کردارهای شایسته دشوارترین آنها است).

حکمت ۲۴۲

امام علیه السلام (درباره خداشناسی) فرموده است: خداوند سبحان را شناختم به هم خوردن اراده هائی که شخص در آنها پایدار است، به باز شدن گره ها (ی اندیشه ها و کارها، پس به هم خوردن اراده ها دلیل است که آدمی را مالك و آفریننده ای است که عنان اختیار او در چنگ خود دارد، و اینکه گاهی اراده شخص انجام می شود برای آن است که یکباره از تصمیم گرفتن دست نکشد).

حکمت ۲۴۳

امام علیه السلام (درباره رنج و خوشی دنیا) فرموده است: تلخی (رنج به خود هموار نمودن) دنیا شیرینی (نیکبختی) آخرت است، و شیرینی (دلبستگی به لذت) دنیا تلخی (عذاب و کیفر) آخرت است (زیرا رنج به خود هموار کردن برای آخرت مستلزم کار کردن برای آن است که به لذت و خوشی و ثواب و پاداش آن سرا می رسد، و اما دلبستگی به لذت و خوشی دنیا مستلزم غفلت از آخرت و ترک عمل و کار برای آن است که به تلخی عذاب و کیفر پایان می یابد).

حکمت ۲۴۴

امام علیه السلام (درباره حکمتهای بعض احکام شرعیه) فرموده است: خداوند واجب گردانید ایمان را به جهت پاک کردن (دلهای بندگانش) از شرک، و واجب گردانید نماز را به جهت منزه بودن از کبر و سرکشی، و واجب نمود زکوه را برای وسیله بودن روزی (فقراء) و روزه را برای آزمایش اخلاص مردم، و حج (به مکه رفتن) را برای قوت یافتن دین (چون بر اثر گرد آمدن طوائف مختلفه عظمت و بزرگی اسلام آشکار می گردد) و جهاد را برای ارجمندی اسلام (و شکست دادن کفار) و امر به معروف (فرمان دادن به کار پسندیده) را برای اصلاح عوام (و سوق دادن آن به راه سعادت و نیکبختی) و نهی از منکر (باز داشتن از کار ناشایسته) را برای جلوگیری (معاصی و گناهان) از کمخردان، و صله رحم (پیوند به خویشان) را برای زیاده شدن عدد (ایشان، چون در پیوند خویشان با هم عدد انصار و یاورانشان بسیار گردد) و قصاص (کشتن کشنده یا زخم زدن زخم زننده) را برای محفوظ بودن خونها، و برپا داشتن حدود (انجام دادن کیفرهائی که مثلا برای میگسار و روزه خوار و زناکار مقرر گشته) را برای اهمیت دادن به حرامها و نهی شده ها، و نیاشامیدن شراب را برای محفوظ داشتن خرد

(از فساد و بدی) و دوری از دزدی را برای به کار داشتن پاکدامنی (از دست درازی به مال مردم) و زنا نکردن را برای درست ماندن نسب و خویشی (چون زنا نسب را مشتبه سازد و باعث اختلال نظام عالم شود) و ترک لواط را برای بسیار شدن نسل و فرزندان، و شهادتها را برای کمک خواستن بر انکارشده ها (تا بر اثر انکار حقوق کسی پایمال نشود) و دروغ نگفتن را برای نمایان ساختن بزرگی راستی (که آسایش مردم وابسته به آن است) و سلام و درود (بر یکدیگر) را برای ایمنی و آسودگی از جاهای ترس (چون مراد از سلام علیکم آن است که بین من و شما زد و خوردی نیست بلکه صلح و آشتی است) و امامت و پیشوائی را برای نظم و آرامش (کارهای) مردم (زیرا امام و پیشوای توانا ستمگر را از ستمگری باز داشته و حق مظلوم و ستمکشیده را بستاند و کارها نظم و آرامش گیرد) ۲۰ و طاعت و پیروی (از امام) را برای بزرگ شمردن (مقام) امامت (چون از امامت بهره ای نمی رسد مگر به پیروی مردم از او).

حکمت ۲۴۵

امام علیه السلام (درباره روش سوگند دادن به ستمگر) می فرمود: ستمگر (دروغگو) را هر گاه بخواهید سوگند خورد سوگند دهید به این که بیزار است از جنبش و توانائی خدا (اگر در این امر دروغ بگوید) زیرا اگر به این سخن دروغ سوگند یاد کند زود به کیفر (دروغش) می رسد، و اگر سوگند یاد نماید به خدائی که جز او خدائی نیست (که دروغ نمی گویم، در کیفرش) تعجیل و شتاب نمی شود، برای اینکه خداوند سبحان را به یگانگی کرده است (که با دروغ گفتن منافات ندارد. شارح بحرانی رحمه الله در اینجا می نویسد: روایت شده است که سخن چینی نزد منصور آمده درباره حضرت صادق علیه السلام سخن چینی نمود، منصور آن حضرت را خواست و گفت: فلانی از حضرتت چنین و چنان خبر آورده، حضرت فرموده آن سخنان از من نیست، سخن چین زیربار نرفت و گفت: جز این نیست که آن سخنان را حضرت فرموده است، امام صادق علیه السلام او را سوگند داد به بیزاری جستن از جنبش و توانائی خدا اگر دروغگو باشد، پس سخن چین سوگند یاد نمود و سخنش به پایان نرسید که به درد فالج)از کار افتادن نیمی از بدن(گرفتار شد که پاهای خود را مانند پاره گوشتی به زمین می کشید).

حکمت ۲۴۶

امام علیه السلام (در ترغیب به انفاق) فرموده است: ای فرزند آدم، تو خود وصی خویش باش، و (پیش از مرگ) از مال و دارائیت بده آنچه را که می خواهی که پس از (مردن) تو بدهند (زیرا تو از هر کس به خود دلسوزتری).

حکمت ۲۴۷

امام علیه السلام (در نکوهش تندخوئی) فرموده است: تندخوئی نوعی از دیوانگی است، زیرا تندخو (پس از آرامش از تندی که کرده) پشیمان می شود (همانطور که دیوانه چون به بهبودی یافت از آنچه کرده پشیمان می گردد) پس اگر پشیمان نشود دیوانگی او پابرجا است.

حکمت ۲۴۸

" امام علیه السلام (در سود رشک نبردن) فرموده است: درستی تن از کمی رشک بردن است (زیرا غم و اندوه بیماری آرد، و رشکبر به اندوه بسیار گرفتار و از تندرستی بی بهره است).

حکمت ۲۴۹

امام علیه السلام به کمیل ابن زیاد نخعی (از نیکان اصحاب خود، درباره سود دل به دست آوردن) فرموده است: ای کمیل خویشان خود را وادار که روز بروند پی تحصیل خوهای نیکو، و شب بروند پی حاجت و درخواست کسی که در خواب است (برای بر آوردن درخواستها بروند اگر چه درخواست کنندگان خواب باشند) سوگند به کسی که شنوائی او آوازها و فردیاها را احاطه نموده نیست کسی که دلی را شاد و خرم گرداند مگر آن که خداوند عوض آن شادی و خرمی برایش لطف و مهربانی (خوشی معنوی که بر اثر انجام کار نیک به شخص رو می آورد) بیافریند که هر گاه اندوهی به او برسد آن مهربانی به سمت آن اندوه مانند آب در نشیب روان گردد تا مصیبت را از او دور ساز چنانکه غریب را دور می نمایند (شتردار شتر غریب را از گله شتر خود یا از آبشخور آنها دور می گرداند).

حکمت ۲۵۰

امام علیه السـلام (در ترغیب به بخشش در راه خدا) فرموده است: هر گاه تنگدست شدید به صدقه دادن (به مستمندان) با خدا سودا کنید (هراندازه می توانید در راه او انفاق نمائید که صدقه وسیله توانگر شدن است چنانکه جلوگیر از بلاها و گرفتاریها و پیشامدها است).

حکمت ۲۵۱

امام علیه السلام (درباره بی وفایان به پیمان و دوستی) فرموده است: وفا نمودن به بی وفایان بی وفائی با خدا است، و بی وفائی با بی وفایان وفای با خدا است (چون هر که به پیمان و دوستی خود وفا نکرد به دستور خدا رفتار ننموده است).

حکمت ۲۵۲

امام علیه السلام (درباره آزمایش بندگان) فرموده است: کم من مستدرج (تا آخر، این همان فرمایش صد و دوازدهم است که ترجمه و شرحش بیان شد، و سیدرضی)رحمه الله(هم فرماید:) این سخن پیش از این گذشت جز آنکه در دوباره بیان شدن آن اینجا افزونی است نیکو و سوددهنده (شاید سود دوباره بیان شدن آن اینجا به مناسبت فرمایش بالا باشد که فرمود: بی وفائی با بی وفایان وفا نمودن با خدا است، و این یکی از اموریست که خداوند بندگانش را به آنها آزمایش می فرماید).

حکمت ۲۵۳

هنگامی به امام علیه السلام خبر رسید که لشگر معاویه بر انبار (از شهرهای قدیم عراق) تاخته و تاراج کردند آن بزرگوار تنها پیاده (از کوفه) بیرون آمد تا به نخیله (موضعی است نزدیک کوفه) رسید، مردم (در پی او آمده) خدمتش رسیدند و گفتند: یا امیرالمومنین ما به جای تو ایشان را کفایت می کنیم، پس حضرت (در نکوهش آنها) فرمود: سوگند به خدا شما مرا از (زیان) خود کفایت نمی کنید و چگونه مرا از دیگران کفایت می نمائید؟ اگر رعیتها پیش از من از ستم حکمرانانشان شکایت داشتند من امروز از ستم رعیت خود شکایت دارم، به آن ماند که من پیروام و ایشان پیشوا، یا من فرمانبرم و آنان فرمانده! (سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) چون امام علیه السلام این گفتار را در سخن دراز که ما از آنچه برگزیدیم در بین خطبه ها (خطبه بیست و هفتم) بیان نمودیم فرمود، دو مرد از یارانش جلو آمدند یکی از آنها گفت: مرا تسلطی نیست مگر به خود و برادرم پس یا امیرالمومنین ما را به آنچه می خواهی امر فرما تا انجام دهیم، امام علیه السلام فرمود: کجا آنچه من می خواهم از شما پیش می رود و از شما دو کس چه آید؟

حکمت ۲۵۴

گفته انـد که حارث ابن حوط (یا خوط) نزد امام علیه السـلام آمده و گفت: آیا به من گمان می بری که گمان دارم اصـحاب جمـل (طلحه و زبیر و عـایشه و پیروانشـان) بر ضـلالت و گمراهی بوده انـد؟ پس امـام علیه السـلام (در نکوهش او) فرمود: ای حارث تو به زیر خود نظر کردی (گفتار باطل و نادرست آنها را پسـندیدی) و به بالایت نگاه نکردی (در سخنان حق و درست من انـدیشه ننمودی) پس حیران و سـرگردان ماندی! تو حق را نشـناختی تا اهلش را بشناسـی، و باطل را نشـناختی تا پیروش را بشناسـی، حارث گفت: من با سـعد ابن مالک (سـعد ابن ابی وقاص) و عبـدالله ابن عمر (ابن خطاب) کناره گرفته به گوشه ای می روم، پس امام علیه السلام فرمود: سعد و عبدالله ابن عمر یاری حق نکردند و باطل را فرو نگذاشتند (چون کناره گیری آنها از باطـل برای یـاری نکردن آن نبـود بلکه از روی شـک و دودلی به حـق بود، بنـابراین تو نبایـد از آنـان پیروی نمـائی. شـارح بحرانی رحمه الله در اینجا می نویسـد: چون عثمان کشـته شد سـعد ابن ابی وقاص چند گوسـفند خریده به بیابان رفت و به آن گوسـفندان زندگانی نمود تا مرد و با علی علیه السلام بیعت ننمود، و عبدالله ابن عمر با امیرالمومنین بیعت کرد و پس از آن به خواهرش حف

صه زوجه پیغمبر صـلی الله علیه و اله پنـاه برد و در جنـگ جمل حاضـر نشـد و گفت: عبادت و بنـدگی مرا از سواری و جنگ نـاتوان سـاخته نه بـا علی هستم نه بـا دشـمنانش، محـدث قمی حـاج شـیخ عباس علیه الرحمه در کتاب سـفینه بحارالانوار نقل مینمایـد: چون حجاج داخل مکه شـد و ابن زبیر را به دار زد عبدالله ابن عمر شـبانگاه نزد او آمده گفت: دسـتت را بده تا برای عبـدالملک بـا تو بیعت نمـایم که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه یعنی کسـی که بمیرد و امام زمان خود را نشـناخته باشـد مانند مردن زمان جاهلیت مرده، پس حجاج پایش را دراز کرده گفت بگیر پـایم را و بیعت کن زیرا دسـتم به کـار است، ابن عمر گفت: مرا ریشـخند می کنی، حجاج گفت: ای احمق قبیله عـدی با علی علیه السـلام بیعت نکردی و امروز چنین می گوئی، آیـا علی امام زمان تو نبود؟ سوگنـد به خـدا برای فرمایش پیغمبر صـلی الله علیه و آله نزد من نیامده ای بلکه از ترس این درخت که ابن زبیر بر آن آویخته آمده ای(.

حکمت ۲۵۵

امام علیه السلام (درباره ندیم پادشاه) فرموده است: همنشین پادشاه مانند سوار بر شیر است: مردم به مقام و مرتبه او آرزومندند و او به منزلت خود داناتر است (که چه اندازه خطرناک می باشد).

حکمت ۲۵۶

امام علیه السلام (درباره نیکی) فرموده است: به فرزندان دیگران نیکی و مهربانی کنید تا پاس فرزندان شما را بدارند.

حکمت ۲۵۷

امام علیه السلام (درباره سخن بزرگان) فرموده است: سخن اهل دانش و بینش اگر درست باشد (برای دردهای دنیا و آخرت) دارو است، و اگر نادرست باشد درد است (موجب فتنه و تباهکاری است، پس حکیم و دانشمند باید کوشش نماید که سخن نادرست نگوید که گفته اند: زله العالم زله العالم یعنی لغزیدن دانشمند لغزش جهان است).

حکمت ۲۵۸

مردی از امام علیه السلام خواست که به او بشناساند (معنی) ایمان چیست، پس آن حضرت (درباره رمندگی سخن) فرمود: چون فردا شود نزد من بیا تا جائی که همه بشنوند به تو خبر دهم که اگر گفتار مرا فراموش نمودی دیگری آن را حفظ کرده از بر نماید، زیرا سخن مانند شکار رمنده است شخصی (با حافظه) آن را می رباید و دیگری (بر اثر خنگی) آن را از دست می دهد (سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) ما آنچه را که حضرت در پاسخ آن مرد فرمود در گذشته از این باب (فرمایش سی ام) بیان کرده ایم و آن فرمایش آن بزرگوار است به اینکه الایمان علی اربع شعب (دعائم) یعنی ایمان وابسته بر چهار شاخه (ستون) است.

حکمت ۲۵۹

امام علیه السلام (در افسرده نشدن برای نیامده) فرموده است: ای پسر آدم امروز برای (روزی) فردا اندوهگین مشو، زیرا اگر فردا از عمر تو باشد خدا روزی تو را در آن می رساند (پس سزاوار آن است که کوشش شخص در هر روز برای همان روز باشد نه آنکه برای روزهای نیامده جان به سر شود).

حکمت ۲۶۰

امام علیه السلام (در دوستی و دشمنی) فرموده است: دوست خود را دوست دار به اندازه ای که تجاوز در آن نباشد (او را بر همه اسرار آگاه مساز) شاید روزی از روزها دشمنت گردد (و پشیمان شوی) و دشمنت را دشمن دار از روی میانه روی (پرده دری مکن) شاید روزی از روزها دوستت گردد (و شرمنده و افسرده شوی).

حکمت ۲۶۱

امام علیه السلام (درباره کوشش برای دنیا و آخرت) فرموده است: مردم در دنیا دو دسته اند: یکی در دنیا برای دنیا کار می کند که او را دنیا گرفتار ساخته و از (کار) آخرتش باز داشته، می ترسد باز ماندگانش به تنگدستی دچار شوند (برای آنها مال و دارائی می اندوزد تا نیازمند نشوند) و از تنگدستی خود ایمن و آسوده گشته (برای گرفتاری روز رستخیز کاری انجام نمی دهد و در فکر تنگدستی آن روز نیست، یا به این معنی که باک ندارد خود در تنگی به سر برد تا مال و دارائی برای فرزندانش گرد آورد) پس زندگی خود را در سود دیگری به سر می رساند، و یکی در دنیا برای آخرت کار می کند و بی آنکه کار کند آنچه برای او (مقدر) است از دنیا می رسد، پس هر دو بهره را جمع نموده و هر دو سرا را به دست آورده است، و نزد خدا با آبرو گشته و از او حاجتی نخواهد که روا نسازد (زیرا آبرومندی او نزد خدا مستلزم روا شدن درخواستهای او است).

حکمت ۲۶۲

نقل شده که در زمان خلافت عمر ابن خطاب نزد او سخن درباره زیور کعبه (خانه خدا در مکه معظمه) و بسیاری آن به میان آمد، گروهی گفتند: اگر آن را بر داشته صرف سپاه مسلمانان کنی ثواب و پاداشش بیشتر است و کعبه زیور می خواهد چه کند؟ عمر تصمیم گرفت بردارد، و درباره آن از امیرالمومنین علیه السلام پرسید، آن حضرت (درباره تصرف نکردن در زیور کعبه) فرمود: قرآن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و دارائیها چهار جور بود: (اول) اموال مسلمانان (پس از مرگشان) که آنها را از روی حساب بین ارث برندگان تقسیم و پخش نمود، و (دوم) غنیمت (آنچه از دشمن بر اثر فیروزی به دست می آید) که آن را به کسانی که مستحق آن بودند تقسیم کرد، و (سوم) خمس (پنجیک از سود داد و ستد) که خدا قرار دارد آن را جائی که تعیین نمود (که به چه کسانی باید داد) و (چهارم) صدقات (زکوات و بخششها) که خدا قرار داد آن را به جای خود (که چه کسانی باید از آن بهره ببرند) و زیور کعبه آن روز در آن بود و خدا آن را به حال خود گذاشت (دستوری برای تصرف در آن نداد) و از روی فراموشی آن را رها نکرد و مکان و جای آن بر او پنهان و پوشیده نبود، پس (چون درباره همه اموال دستور دا

د و راجع به زیور کعبه چیزی نفرموده بنابراین تو(بر جا گذار آن را همانطور که خدا و رسول قرار داده. عمر گفت: اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم)چون به حکم خدا آشنا نیستیم(و زیور را به جای خود گذاشت)در آن تصرف ننمود(.

حکمت ۲۶۳

روایت شده که دو مرد را نزد امام علیه السلام آوردند که از مال خدا (بیت المال) دزدی کرده بودند: یکی از آنها بنده و غلام و مال بیت المال بود، و دیگری غلام یکی از مردم، پس آن حضرت (درباره اینکه چه کسی را که از بیت المال دزدی کند باید دست برید) فرمود: اما بر این غلام که از آن بیت المال است حدی نیست (دستش را نباید برید، زیرا) برخی از بیت المال برخی دیگر را خورده (و اگر دستش بریده شود زیان افزون گردد، چنانکه محقق علی رحمه الله در کتاب شرائع الاسلام فرموده) و اما بر دیگری حد جاری است، پس دست او را برید (ابن میثم علیه الرحمه در اینجا می نویسد: به این جهت دست او را بریده که از بیت المال که در بسته بوده دزدی کرده دزدی او به حد نصاب یعنی به مقدار چهاریک درهم طلا بوده که دست بریدن واجب گشته و او را از بیت المال نصیب و بهره ای هم نبوده، و اگر بهره ای داشته و دزدیش بیش از بهره اش باشد و افزونی آن به مقدار نصاب رسد دست او بریده می شود، و اگر دزدیش بیش از بهره اش دست او بریده نمی شود).

حکمت ۲۶۴

امام علیه السلام (درباره گرفتاریهای خود) فرموده است: اگر پاهای من در این لغزشگاهها استوار ماند (خلافتم پا برجا گشته و از جنگهای داخلی آسوده شوم) چیزهائی را تغییر می دهم (بدعتهای مخالفین را از بین برده احکام را طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله اجرا می نمایم.

حکمت ۲۶۵

امام علیه السلام (در اینکه باید به آنچه مقدر شده ساخت) فرموده است: با یقین و باور بدانید که خدا قرار نداده برای بنده اگر چه بسیار چاره جو و سخت کوشا و در مکر و فریب توانا باشد بیشتر از آنچه در علم الهی برای او مقدر و نامزد گشته است، و جلوگیر نشده است بین بنده که ناتوان و کم چاره بوده و بین اینکه برسد به او آنچه در علم الهی برای او مقدر و نامزد شده است، و شناسای به این راز و بکار برنده آن از جهت آسودگی در سود (دنیا و آخرت) برترین مردمان است، و چشم پوشنده و شک کننده در آن از جهت گرفتاری در زیان برترین مردمان است، و بسا به نعمت رسیده ای که به سبب نعمت کم کم به عذاب و کیفر نزدیک گشته، و بسا گرفتاری که بر اثر گرفتاری احسان و نیکوئی به او شده است، پس ای شنونده (این گفتار) بسیار سپاسگزار و کم به شتاب و به رسیده از روزی بایست و تن به رضا بده (که کس را بیشتر از آنچه باید به او برسد ندهند. و این مطلب منافات با امر و دستور به دعا و سعی و کوشش در طلب رزق ندارد، زیرا دعاء و سعی در به دست آوردن روزی گاهی سبب وجود روزی بیش از آنچه مقدر گشته می شود).

حکمت ۲۶۶

امام علیه السلام (در ترغیب به عبادت) فرموده است: دانائی خود را (به نیست شدن دنیا) نادانی قرار ندهید (که از آخرت چشم پوشیده به دنیا دل بندید) و باورتان را (به مردن) به دودلی نگردانید (بنابراین) اگر (به نیستی دنیا) دانائید پس (برای آخرت) کار کنید، و هر گاه (مردن را) باور دارید پس (توشه برداشته) پا پیش گذارید.

حکمت ۲۶۷

امام علیه السلام (در دوری از آز و آرزو) فرموده است: طمع (آدمی را) بر سر آب می آورد بی آنکه (او را سیراب کرده) باز گرداند (هر که به آن گرفتار شود تباه گشته رهائی نیابد) و ضامن است بی آنکه (به عهد و پیمان خود) وفا کند، و بسا آشامنده که پیش از سیراب شدن گلوگیر شود (بسا آزمند که در راه به دست آوردن مطلوب پیش از رسیدن به آن و بهره بردن تباه گردد) و هر چند منزلت چیزی که به آن رغبت می شود افزون باشد اندوه نیافتن و بدست نیاوردن آن بسیار گردد، و آرزوها دیده های بینائیها را کور می نماید، و نصیب و بهره (مقدر) می آید پیش کسی که به سوی آن نمی آید (بهره مقدر خواهد رسید هر چند در طلب آن کوشش نداشته و آرزومند آن نباشند).

حکمت ۲۶۸

امام علیه السلام (در خوش ظاهری و بدی باطن) فرموده است: بارخدایا پناه می برم به تو از اینکه در پیش چشمها (ی مردم) ظاهر من نیکو و باطن من در آنچه پنهان می دارم نزد تو زشت باشد در حالی که حفظ کنم خود را در نزد مردم به ریا و خودنمائی بهمه آنچه تو از من به آن آگاهی پس به مردم خوش ظاهر جلوه کنم و بدکرداریم را به سوی تو آرم که در نتیجه به بندگانت نزدیک و از خشنودیها (و رحمتها)یت دور گردم.

حکمت ۲۶۹

امـام علیه السـلام (در اخبـار به ظهور حضـرت صـاحب الزمـان) فرموده است: البته سو گنـد بخداونـدی که از (توانائی) او شـب کردیم در بـاقی مانـده شب تـاری که از روز روشن هویـدا می گردد چنین و چنان نبوده است (که اراده و خواست خـدا بر آن باشـد که همواره مردم در تاریکی ضـلالت و گمراهی بـدعتهای مخالفین به سـر برند، بلکه در زمان دولت حقه و پیدایش امام زمـان)عجل الله فرجه(به حقایق اسـلام آشـنا شـده از تاریکی رهائی یابنـد که این شب را سـحر در پیش و این سـحر را صـبح نزدیک است).

حکمت ۲۷۰

امام علیه السلام (در ستودن پشتکار داشتن) فرموده است: اندک کاری که به آن ادامه دهی امید (سود) به آن بیشتر است از کار بسیاری که از آن ملول و خسته گردی (که بر اثر آن ترکش نمائی).

حکمت ۲۷۱

امام علیه السلام (در ترغیب به واجبات) فرموده است: هر گاه مستحبات به واجبات زیان رساند (اخلال نماید) آن مستحبات را ترک کنید (برهان آن در شرح فرمایش سی و هشتم و یکصد و نهم گذشت).

حکمت ۲۷۲

امام علیه السلام (در ترغیب به طاعت) فرموده است: هر که دوری سفر (آخرت) را به یاد داشته باشد آماده می شود (تقوی و پرهیزکاری را شعار خویش قرار می دهد).

حکمت ۲۷۳

امام علیه السلام (در پیروی از عقل) فرموده است: نیست بینائی (آگاهی دل) با دیده ها و چشمها که گاهی چشمها به دارنده خود دروغ می گویند، و (لی) خرد خیانت نمی کند (به غلط و اشتباه نمی اندازد) کسی را که از او پند و اندرز بخواهد (در شناختن حقایق باید به عقل اعتماد نمود نه به حس، زیرا بسا محسوس و بدیهی که معلوم نیست و بسا عقلی و نظری که نزد دلهای روشن از هر بدیهی آشکارتر است، و از این رو است که حکماء گفته اند: یقینیات همان معقولات است نه محسوسات، زیرا حکم حس در مظنه غلط و اشتباه است و بسیار حس دروغ می گوید و ما را به اعتقادات نادرست وامی دارد، چنانکه بزرگ را کوچک و کوچک را بزرگ و متحرک را ساکن و ساکن را متحرک می پنداریم، و اما عقل در هر چه راه یابد و پیش او بدیهی و آشکار گردد غلط و اشتباه در آن راه ندارد، بنابراین گفتار نادانان که می گویند دلیلی بزرگتر و بالاتر از حس و دیدن با چشم نیست باطل و نادرست است).

حکمت ۲۷۴

امام علیه السـلام (در پیروی از پند و اندرز) فرموده است: بین شـما و بین (شنیدن و پیروی از) موعظه و پند پرده ای از غفلت و بی خبری می باشد (که هر گاه آن پرده را با پیروی نکردن از شـهوات دریده در پایان کار اندیشه نمودی از پند و اندرز نتیجه می گیری).

حکمت ۲۷۵

امـام علیه السـلام (در نکوهش افراط و تفریـط) فرموده است: نـادان شـما (کار را از روی نادانی) زیاده می کنـد، و دانای شـما (کـار را از وقت خود) به تاخیر می انـدازد (در بعضـی از نسـخ نهـج البلاغه جاهلکم مزداد مسوف بـدون کلمه و عالمکم ذکر شـده است که معنی آن چنین است: نادان شـما به فکر اینکه گناه او را خواهند بخشـید در گناه زیاده روی می نماید و)توبه و بازگشت را(به تاخیر می اندازد).

حکمت ۲۷۶

امام علیه السلام (در اینکه علم راه عذر را می بندد) فرموده است: علم و دانستن (احکام دین) راه بهانه بهانه جویان را (که می گویند: خدا کریم است و رحیم و نیازی به رنج و بندگی ما ندارد) می بندد (پس هر که با دین و کتاب و رسول آشنا شد عذر و بهانه اش پذیرفته نیست).

حکمت ۲۷۷

امام علیه السلام (در سرزنش کسی که کار را به موقع انجام ندهد) فرموده است: با هر که تعجیل و شتاب نمایند (مرگش زود برسد) مهلت می خواهد (که عبادت و بندگی کند) و هر کس را مهلت دهند و زود نخواهند (عمرش دراز باشد) با تاخیر افتادن (که وقت دارم و در آینده انجام می دهم) بهانه جوید (کار امروز به فردا اندازد).

حکمت ۲۷۸

امام علیه السلام (درباره دل نبستن به خوشحالی) فرموده است: مردم به چیزی نگفتند خوشا به حالش مگر آنکه روزگار برای آن روز بدی را پنهان دارد (زمانه به نعمتی که در آدمی بیند رشک برد و آن را بگیرد، پس خردمند به خوشحالی دنیا دل نبندد و آسوده ننشیند).

حکمت ۲۷۹

از امام علیه السلام از (چگونگی) قضاء و قدر پرسیدند پس آن حضرت (اندیشه در آن را نهی کرد) فرمود: راهی است تاریک در آن نروید (که بر اثر شبهات در حل آنها وامانده و سرگردان شده گمراه خواهید گشت) و دریائی است ژرف در آن داخل نشوید (که غرقه اندیشه های گوناگون خواهید شد) و پنهان داشته خدا است خود را در (آشکار نمودن) آن به رنج نیندازید (که سودی نبرید و به جائی نخواهید رسید).

حکمت ۲۸۰

امـام علیه السـلام (در زیان نافرمانی) فرموده است: هر گاه خداونـد بنـده ای را (بر اثر گناه) پست گردانـد علم و دانش را بر او منع کند (او را توفیق ندهد تا از علم دین و احکام الهی که موجب سـعادت و نیکبختی است بهره مند گردد، این فرمایش دلیل است بر اینکه نادانی بدترین بیچارگیها است).

حکمت ۲۸۱

امام علیه السلام (در ترغیب به خوهای نیکو) فرموده است: در روزگار گذشته برای من برادر و همکیشی در راه خدا (ابوذر غفاری یا عثمان ابن مضعون) بود که کوچک بودن دنیا در نظرش او را در چشم من بزرگ می نمود، و شکمش بر او تسلط نداشت پس چیزی را که نمی یافت آرزو نمی کرد و اگر می یافت بسیار به کار نمی برد، و بیشتر روزگارش خاموش بود (سخن نمی گفت) و اگر می گفت بر گویندگان غلبه می نمود (برای دیگری جای سخن باقی نمی گذاشت) و تشنگی پرسندگان را (به موعظه اندرز از آب دانش) فرو می نشاند، و (بر اثر طاعت و بندگی خدا و بردباری با مردم) ناتوان و افتاده بود و هم او را ناتوان می پنداشتند، و هر گاه زمان کوشش (در کاری) پیش می آمد (چون) شیر خشمگین و مار پر زهر بیابان بود (حتما کار را انجام می داد یا در کارزار دشمن را مغلوب می نمود، و اگر با کسی نزاع داشت بی صبری نمی کرد و پیش از وقت) برهان و دلیل نمی آورد تا اینکه نزد قاضی می آمد (و دلیل خود را بیان می نمود، و این دلیل بر درستی رای و اندیشه شخص است) و کسی را سرزنش نمی کرد و به کاری که در مانند آن بهانه ای می یافت تا اینکه عذر او را می شنید (و این روش از لوازم عدل و انصاف است)

و از دردی (که مبتلی می گشت نزد کسی) شکایت نمی نمود مگر وقتی که بهبودی می یافت (آن هم از روی اخبار و سرگذشت نه از راه شکایت) و آنچه می گفت بجا می آورد و آنچه نمی کرد نمی گفت (چون درستی و راستی را شعار خویش قرار داده بود) و اگر بر سخن بر او غلبه می کردند در خاموشی غلبه نمی یافتند (هنگام گفتگوهای بیجا خاموش بود) و در شنیدن حریص تر بود بر گفتن (استفاده را بر افاده ترجیح می داد) و اگر ناگهان (بی اندیشه) دو کار به او رو می آورد می نگریست که کدام یک از آن دو به خواهش نفس نزدیکتر است با آن مخالفت می نمود، پس بر شما باد که این صفات و خوها را فرا گیرید و به آنها رغبت داشته باشید، و اگر به همه آنها توانائی ندارید بدانید که فرا گرفتن اندک بهتر است از فرو گذاری بسیار (پس به برخی از آن اخلاق متصف شوید).

حکمت ۲۸۲

امام علیه السلام (در ترک معصیت) فرموده است: اگر خداوند (مردم را به وسیله انبیاء) بر معصیت و نافرمانی خود نترسانیده بود برای سپاسگزاری از نعمتهای او واجب بود که او را معصیت نکنند (برای آنکه شکر نعمت به گفتار و کردار عقلا واجب است پس ترک معصیت هم که لازمه اطاعت و سپاسگزاری است واجب خواهد بود).

حکمت ۲۸۳

امام علیه السلام هنگامی که اشعث ابن قیس (یکی از منافقین اصحاب و یاران خود) را از مردن فرزندش تسلیت می داد و به صبر و شکیبائی ترغیب می نمود (درباره بی تابی نکردن) فرمود: ای اشعث اگر بر (مرگ) پسرت اندوهناک باشی خویشی شایسته است که افسرده شوی (اندوه تو در مرگ فرزندت بیجا نیست) و اگر شکیبا باشی پیش خدا هر مصیبت و اندوهی را جانشینی (پاداشی) است. ای اشعث، اگر صبر کنی قضاء و قدر بر تو جاری می گردد و تو اجر و مزد می یابی، و اگر بی تابی نمائی حکم الهی بر تو جاری می شود در حالی که گناه کرده ای، ای اشعث پسرت (هنگام به دنیا آمدن) تو را شاد نمود در حالی که (برای تو) بلاء و گرفتاری بود، و (با مردنش) تو را اندوهگین ساخت در حالی که (برای تو) پاداش و رحمت بود (پس سزاوار است که در اندوه او شکیبا باشی).

حکمت ۲۸۴

امـام علیه السـلام بر سـر قبر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله ساعتی که آن حضـرت را به خاک سپردنـد (در عظمت وفات آن بزرگوار) فرموده است: شـکیبائی نیکو است مگر از (جدائی) تو و بیتابی زشت است مگر بر (مرگ) تو (زیرا آن حضرت اصل دین و پیشوای آن بود پس بیتـابی در مصـیبت او زشت نیست چون این بیتابی مسـتلزم آن است که همیشه از خوها و روش آن بزرگوار یاد شود و شـکیبائی در آن نیکو نمی باشد چون مستلزم بیخبری از آن است) و اندوهی که به سبب (وفات) تو رسیده بزرگ است، و اندوه پیش از تو و پس از تو (نسبت به اندوه به حضرتت) آسان و کوچک است.

حکمت ۲۸۵

امام علیه السـلام (در زیان همنشینی با احمق) فرموده است: همنشین احمق مباش زیرا (بر اثر بیخردی خود) کارش را در نظر تو زینت داده می آراید، و دوست دارد تو مانند او باشی (حماقتش را پیروی می نمائی).

حکمت ۲۸۶

از امام علیه السلام مسافت و دوری میان مشرق و مغرب را پرسیدند، پس آن حضرت (در تعیین مسافت بین آنها) فرموده است: به انـدازه سیر و گردش یک روز خورشید است (این پاسخ را جواب اقناعی گویند پرسنده را خشنود می گرداند و این برای آن است که فهم پرسنده به درک تحقیق آن نمی رسد).

حکمت ۲۸۷

امام علیه السلام (درباره دوست و دشمن) فرموده است: دوستانت سه و دشمنانت سه می باشند، اما دوستانت دوست تو، و دوست دوست تو، و دشمن دشمنت است، و اما دشمنانت دشمن تو، و دشمن دوست تو، و دوست دشمنت می باشند.

حکمت ۲۸۸

امام علیه السلام به مردی که دید او را برای زیان رساندن به دشمنش در کاری می کوشد که به خود زیان می رساند (در نکوهش زیان رساندن) فرمود: تو مانند کسی هستی که به خود نیزه فرو می کند تا بکشد کسی را که پس پشت او سوار است (به سینه خودش نیزه می زند تا از پشتش بیرون آمده به سینه سوار عقب برسد و او را بکشد، و چنین کسی که برای دیگری بدی اندیشد که در اول زیان آن به خودش برسد یا بسیار خبیث و ناپاک است و یا بیخرد و نادان).

حکمت ۲۸۹

امام علیه السـلام (درباره پند نپذیرفتن) فرموده است: چه بسیار است عبرتها و پندها (از روزگار و پنددهندگان) و چه کم است پند پذیرفتن!

حکمت ۲۹۰

امام علیه السـلام (در نکوهش زد و خورد) فرموده است: کسـی که در نزاع و زد و خورد کوشـیده پافشاری کنـد گناه کرده، و کسـی که کوتـاهی و خـودداری نمایـد مظلـوم گردد، و کسـی که (بـا دیگری) نزاع کنـد نمی توانـد (در زد و خورد از گنـاه) پرهیزکار باشد (زیرا رعایت عدالت و تجاوز ننمودن از حد که لازمه تقوی و پرهیزکاری است در نزاع دشوار است).

حکمت ۲۹۱

امام علیه السلام (در ترغیب به توبه) فرموده است: اندوهگینم نکرد گناهی که پس از آن مهلت یافتم (ناگهان نمردم) به اندازه ای که دو رکعت نماز گزارم و از خدا اصـلاح آن (گناه) را بخواهم (زیرا هر گاه انسان گناهی مرتکب شد و با نیت پاک و به راستی و درستی به بخشـش و آمرزش خداونـد امیـدوار بود و از کرده پشـیمان گشـته تصـمیم گرفت که دگر بـار آن را به جا نیـاورد و به نمـاز که خود کفاره گناه است ایسـتاد و از حقتعالی آمرزش خواست به آن گناه کیفر نمی شود پس از این رو آن گنـاه او را انـدوهگین نمی سـازد، و نـاگفته نمانـد که فرمایش امام علیه السـلام برای آموختن به دیگری و اشاره است به اینکه نماز کفاره گناهان است و انسان باید از گناه دور ماند و از مرگ ناگهانی پیش از توبه بترسد، وگرنه آن حضرت معصوم و از هر گناه منزه و پاک می باشد.

حکمت ۲۹۲

از امـام علیه السـلام پرسـیدند: چگونه خـدا (در روز رسـتخیز) از مخلوق بـا بسـیاری ایشـان حساب و بازپرسـی می نمایـد؟ آن حضـرت (درباره توانائی خدا به همه چیز) فرمود: همانطوری که آنها را با بسـیاریشان روزی می دهد، پرسیدند چگونه از آنان بازپرسـی می کنـد و آنها او را نمی بیننـد؟ فرمود: همانطوری که ایشان را روزی می دهد و او را نمی بینند (پس جای شـگفت نیست، زیرا همانطور که تو می بینی که خـدا همه بندگانش را روزی می دهد بدون آنکه او را بینند همانطور توانا است که از آنها بازپرسی نماید).

حکمت ۲۹۳

امام علیه السـلام (درباره پیام و فرستادن) فرموده است: پیامبر تو (برای دیگری) عقل تو را بیان می کند (پس باید زیرک و دانا باشد تا بتواند مراد تو را به الفاظ شیرین و سخن رسا بفهماند) و نامه تو رساتر چیزی است که از جانبت سخن می گوید (مانند زبان تو است و چون پیام برنده نیست که شاید کم و زیاده بگوید و باعث گرفتاری و تباهی گردد).

حکمت ۲۹۴

امام علیه السلام (در ترغیب به دعاء) فرموده است: گرفتاری که اندوه و درد به او سخت گرفته است نیازمندتر به دعاء نیست از تنـدرستی که از بلاء و درد در امان نمی باشـد (بلکه هر دو به دعاء و درخواست از خدا نیازمندند: او برای بهبودی یافتن و این برای دوام تندرستی).

حکمت ۲۹۵

امام علیه السلام (در سرزنش دوستداران دنیا) فرموده است: مردم پسران دنیا هستند، و مرد را به دوست داشتن مادرش سرزنش نمی کنند (این از قبیل آن است که گویند چون کردار بد و کارهای زشت طبیعی و جبلی فلانی گشته او را نباید سرزنش نمود).

حکمت ۲۹۶

امام علیه السلام (در دستگیری از مستمندان) فرموده است: مسکین و بی چیز فرستاده خدا است (چون خدا او را از روزی کم بهره گردانیده به آن ماند که او را نزد غنی و چیزدار فرستاده تا او را به فرستاده خود آزمایش نماید) پس کسی که او را منع کند (کمکی ننماید) خدا را منع کرده (دستور او را که توانایان باید از بینوایان دستگیری کنند رفتار نکرده) و کسی که به او چیزی ببخشد به خدا داده (به دستور عمل نموده).

حکمت ۲۹۷

امام علیه السلام (درباره زناء) فرموده است: غیرت دار و جوانمرد هرگز زناء نکند (چون نمی پسندد که با اهلش زناء کنند غیرت و جوانمردیش اجازه نمی دهد که با زنی که به او حرام است هم بستر شود).

حکمت ۲۹۸

امام علیه السلام (درباره بسر رسیدن عمر) فرموده است: برای نگاهداری (شخص از هر پیشامدی) اجل (مدت بسر رسیدن عمر) بس است (چون هیچکس پیش از رسیدن اجل نمی میرد پس به آن ماند که اجل او را نگاهدار است).

حکمت ۲۹۹

امام علیه السلام (در علاقه به مال و دارائی) فرموده است: مرد بر مرگ فرزند می خواهد (شکیبا می شود) و بر ربوده شدن مال و دارائی نمی خوابد (بیتابی نموده برای آن تلاش می نماید! سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) معنی این فرمایش آن است که مرد بر کشته شدن فرزندان صبر می نماید و بر ربوده شدن دارائیها و صبر نمی کند (زیرا باز گشتن اولاد پس از مرگ ممکن نیست و بازگشتن دارائی امکان دارد).

حکمت ۳۰۰

امام علیه السلام (درباره دوستی) فرموده است: (اثر) دوستی پدران بین پسران (مانند) خویشاوندی است (چون پسران از دوستی و دشمنی که بین پدرانشان بودن ارث می برند و اصل در یاری نمودن به یکدیگر دوستی است و خویشاوندی از اسباب آن است) و (از این رو) خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است از دوستی به خویشاوندی (ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: از کسی پرسیدند: از برادر و دوستت کدام را بیشتر دوست داری؟ گفت: برادرم را اگر دوست باشد).

حکمت ۳۰۱

امام علیه السلام (درباره زیرکی مومن) فرموده است: از گمانهای مومنین بپرهیزید (به آن اهمیت دهید) که خداوند حق و راستی را بر زبانهای آنان قرار داده دارد( )پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: اتقوا فراسه المومن فانه ینظر بنور الله یعنی از زیرکی مومن و درک او باطن را از ظاهر بپرهیزید و گفته او را درست پندارید زیرا و به نور خدا و آنچه او به زبانش افاضه می فرماید نگاه می کند و می گوید(.

حکمت ۳۰۲

امام علیه السلام (درباره توکل به خدا) فرموده است: راست نیست ایمان و گرویدن بنده تا اطمینانش به آنچه در دست (توانائی) خداوند سبحان است بیشتر باشد به آنچه در دست خویش دارد (اعتمادش در روزی و بهره خود به عطاء و بخشش خدا بیشتر باشد از اعتماد به مال و دارائی که در دست دارد چون آنچه در دست دارد ممکن است از بین برود و آنچه نزد خدا است همیشه باقی و برقرار است).

حکمت ۳۰۳

امام علیه السلام به انس ابن مالک (از اصحاب پیغمبر اکرم که رجال نویسان او را نکوهش نموده اند) هنگامی که به بصره آمد او را نزد طلحه و زبیر فرستاد تا سخنی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله (در محضر آن حضرت) درباره ایشان شنیده (شما طلحه و زبیر با علی جنگ خواهید نمود و او را ستمگرید) به آنها یادآوری کند، و انس از آن گواهی خودداری کرد و چون نزد آن بزرگوار برگشت گفت: آن سخن پیغمبر از من فراموش شده است، حضرت (در نفرین به او) فرمود: اگر دروغ بگوئی خدا به تو سفیدی رخشانی بزند که عمامه و دستار آن را نپوشاند (سفیدی در روی تو افتد که عمامه آن را از نظر مردم نتواند پنهان نماید.

حکمت ۳۰۴

سیدرضی علیه الرحمه فرماید:(مراد از آن سفیدی برص و پیسی است که پس از آن این درد در روی انس هویدا گردید و او)از شرمندگی(دیده نمی شد مگر باروبند. امام علیه السلام)در اهمیت دادن به واجبات(فرموده است: دلها را رو کردن و رو برگرداندنی)آمادگی و ماندگی(است، پس چون رو کردند آنها را)علاوه بر واجبات(به انجام مستحبات وادارید، و هر گاه رو برگرداندند به انجام واجبات اکتفاء نمائید)زیرا ترک واجبات به هر حال جائز نیست اگر چه شخص را حضور قلب هم نباشد(.

حکمت ۳۰۵

امام علیه السلام (در ترغیب به خواندن و فهمیدن قرآن) فرموده است: در قرآن است خبر آنچه پیش از شما است (از احوال گذشتگان) و خبر آنچه بعد از شما است (از احوال قبر و دوزخ و قیامت) و حکم آنچه بین شما است (از واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح).

حکمت ۳۰۶

امام علیه السلام (درباره دفع شر) فرموده است: سنگ را به جائی که آمده برگردانید (بدی را به مانند خود کیفر دهید تا جائی که از حدود تجاوز نکرده برخلاف دستور دین نباشد) زیرا شر و بدی را جز شر از بین نبرد (این در جائی است که گذشت و بردباری سود ندهد بلکه بر زیان افزاید، و در غیر این صورت البته بایستی حلم نمود چنانکه امام علیه السلام در مواضع بسیار به آن امر و ترغیب نموده است).

حکمت ۳۰۷

امام علیه السلام به کاتب خود عبیدالله ابن ابی رافع (از خواص اصحاب و نیکان شیعیان و پیروان حضرت، درباره زیبائی خط) فرموده است: (رنگ) دواتت را (از گرد و غبار و چرکی) اصلاح کن، و زبانه قلمت را دراز گردان (تا مرکب در آن روان و درست روی کاغذ آید) و بین سطرها را گشادگیر، و حرفها را نزدیک هم بنویس که این روش زیبائی خط را بسیار شایسته و سزاوار می باشد.

حکمت ۳۰۸

امام علیه السلام (درباره منزلت خود) فرموده است: من رئیس و پیشوای مومنین هستم، و دارائی پیشوای بزهکاران است (سیدرضی رحمه الله فرماید:) معنی این فرمایش آن است که مومنین از من پیروی می کنند و بدکاران از دارائی چنانکه زنبور عسل از یعسوب خود که رئیس و پیشواشان است پیروی می نماید.

حکمت ۳۰۹

به امـام علیه السـلام یکی از یهود گفت: شـما (مسـلمانان) پیغمبرتـان را به خاك نسپرده بودیـد که درباره او اختلاف نمودیـد، حضـرت (در سـرزنش یهود) به او فرمود: مـا اختلاف نمودیم از او (درباره جانشـینی در امت او) نه درباره او (در پیغمبری او و یگانگی خـدا و آنچه فرموده بود اختلاف نداشتیم) ولی هنوز پاهای شـما از آب دریا خشک نشده بود (هنگامی که خدا شـما یهود را از فرعونیان نجات داد و دریا را برایتان شـکافت تا گذشتید و فرعونیان را در دریا غرق نمود، با دیدن همه این آیات و نشانه های توحیـد چون به کنار دریا رسـیده گروهی را دیدیـد که بتهائی را می پرستیدنـد از روی نفهمی و نافرمانی) به پیغمبر خود (حضرت موسی علیه السلام) گفتید: (اجعل لنا الها کما لهم الهه قال انکم قوم تجهلون س ۷ ی ۱۳۸ یعنی) برای ما خدائی (که ببینیم) مانند خدایانی که ایشان را است قرار ده، موسـی گفت: شـما سخت مردم نادانی هستید (و در گمراهی فرو رفته اید که با دیدن این همه آیات و نشانه های توحید باز چنین سخن نادرست می گوئید).

حکمت ۳۱۰

به امـام علیه السـلام گفتنـد: به چه چیز (در کارزارهـا) بر دلیران برتری یـافتی (آنـان را زبون سـاخته و یـا کشتی) آن حضـرت (دربـاره هیبت و ترس مردم از خـود) فرمـود: به هیچکس (در کـارزار) بر نخـوردم مگر او و مرا بر زیـان (کشـتن) خـود یـاری و کمک می نمود (سیدرضـی علیه الرحمه فرماید:) حضـرت به این سخن اشاره می فرماید به جا گرفتن هیبت و ترس خود را در دلها (که دلیران دلباخته و شکست می خوردند).

حکمت ۳۱۱

امام علیه السلام به فرزند خود محمد ابن حنفیه (در نکوهش فقر و تنگدستی) فرموده است: ای پسرم من بر تو از تنگدستی می ترسم (که مبادا بر اثر بی چیزی دست طمع پیش مردم دراز کرده به داده خـدا رضا نـدهی) پس از (شـر) آن به خـدا پناه بر که تنگـدستی جای شـکست و کمبودی در دین است (چون تنگـدستی بسا شـخص را به خیانت و دروغ گفتن و خواری و کمک نکردن از حق وادارد که اینها نقص در دین می باشـد) و جای سـر گردانی خرد است (چون فقیر ناشـکیبا راه راست گم کنـد و در کـار خود عقلش حیران و انـدیشه اش سـر گردان شود) و موجب دشـمنی است (چون مردم بی چیز را دشـمن دارنـد و از او دوری گزیننـد، یـا بر اثر کردار ناپسـندیده از قبیـل خیـانت و دروغگـوئی خـدا دشـمن او گردد یعنی او را از رحمتش بی بهره نمایـد، یا آنکه بر اثر حسـد و رشک بردن او دشـمن مردم شود و از دوست و بیگانه بخشم آید، و در روایات از فقر و غناء هم مدح شده و هم ذم و هیچیک با دیگری منافات ندارد چون موارد آنها گوناگون می باشد).

حکمت ۳۱۲

امام علیه السلام به کسی که از آن حضرت (از روی آزمایش) مشکلی پرسید (درباره روش پرسش از دانا) فرموده است: بپرس برای فهمیـدن و آموختن و مپرس به قصـد در دشواری انـداختن، زیرا نادان فرا گیرنـده علم به عالم مانـد (چون برای به دسـت آوردن علم آمـاده گشـته و در راه راست قـدم نهاده) و دانائی که در بیراهه قـدم نهـد (طالب غلبه و برتری باشـد) به نادان ماند (چون او مانند نادان می طلبد چیزی را که شایسته نمی باشد).

حکمت ۳۱۳

امام علیه السلام به عبدالله ابن عباس هنگامی که آن حضرت را راهنمائی می نمود به چیزی که موافق اندیشه آن بزرگوار نبود (در اینکه شخص باید از امام پیروی نماید) فرمود: بر تو است که (از راه مشورت) مرا راهنمائی کنی و من مصلحت و اندیشه خود را در آن می نگرم پس هر گاه تو را (به سبب علم به نادرستی آنچه مصلحت می دانی) پیروی نکردم تو مرا پیروی کن (چون من به مصالح و مفاسد هر کاری از دیگران داناترم و اندیشه ام خطاء و اشتباه نمی کند. گفته اند: هنگامی که حضرت در ظاهر به خلافت رسید ابن عباس مصلحت در آن دید که امام علیه السلام برای دل به دست آوردن حکومت شام را به معاویه و بصره را به طلحه و کوفه را به زبیر واگزارد و آن بزرگوار راضی نشد و فرمود: پناه می برم به خدا که دین را برای دنیای دیگری تباه سازم، پس از آن سخن بالا را گوشزد نمود).

حکمت ۳۱۴

روایت شده که امام علیه السلام چون از (جنگ) صفین برگشته به کوفه آمد بشباميين (قبیله ای از عرب) گذشت گریه زنان را بر کشته شدگان (جنگ) صفین شنید، و حرب ابن شرحبیل شبامی که از بزرگان قبیله خود بود نزد حضرت آمد امام علیه السلام (در نکوهش شیون زنها هنگام جنگ) به او فرمود: آیا زنهاتان با گریه ای که می شنوم بر شما تسلط می یابند، آیا آنان را از این ناله و فغان باز نمی دارید؟ (باید جلوگیری کنید که زاری ایشان در چنین موقعی سبب ترس مردان و باز داشتن ایشان از جنگ است). و حرب خواست پیاده در رکاب آن حضرت که سوار بود برود امام علیه السلام (در زیان جاه طلبی) به او فرمود: برگرد که پیاده آمدن چون توئی با مانند من برای حکمران بلاء و گرفتاری است (چون غرور و سرفرازی آرد که مستلزم عذاب و کیفر الهی گردد) و برای مومن ذلت و خواری است (که پیاده در رکاب سواری رود، و هر چه موجب گرفتاری و خواری باشد ترک آن واجب است).

حکمت ۳۱۵

امام علیه السلام هنگامی که به کشتگان خوارج در جنگ نهروان گذشت (در نکوهش آنان) فرمود: گرفتار باشید که به شما زیان رسانید آنکه فریبتان داد، گفتند: یا امیرالمومنین کی آنان را فریب داد؟ فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسهای وادارنده به بدی، نفس اماره آنها را به آرزوها گول زده، و راه نافرمانیها را به روی آنان گشود، و فیروزی یافتن (در کارزار) را به آنها وعده داد پس به سختی ایشان را در آتش افکند (به عذاب جاوید گرفتارشان نمود).

حکمت ۳۱۶

امام علیه السلام (در ترغیب به دوری از گناهان) فرموده است: از گناهان خدا در پنهانیها (هم) بپرهیزید که گواه خود حکم کننده است (اگر معصیت در پنهان انجام گیرد و گواه نباشد خدا هم گواه است و هم حکم کننده و گواه که حاکم باشد از گواهی دیگری بی نیاز است).

حکمت ۳۱۷

هنگامی که خبر کشته شدن محمد ابن ابی بکر رضی الله عنه (به دست لشگر معاویه در مصر) به امام علیه السلام رسید (درباره تاسف و اندوه بر او) فرمود: اندوه ما بر او به اندازه شادی ایشان است به (کشته شدن) او (بسیاری اندوه ما و افزونی شادی آنها درباره او برابر است) ولی (تفاوت بین ما و آنها آن است که) ایشان دشمنی را کم کردند و ما دوستی را از دست دادیم.

حکمت ۳۱۸

امام علیه السلام (درباره پذیرفتن بهانه) فرموده است: عمر و زندگی که خداوند عذز و بهانه پسر آدم را در آن می پذیرد شصت سال است (هر گاه شخص پیش از شصت سالگی به غلبه خواهش نفس بر خود و تسلط قوای جسمانیه بر عقلش عذر بیاورد بعد از شصت سالگی با از دست دادن قوا و نزدیک شدن اجل هر گاه از هوای نفس پیروی نماید عذرش پذیرفته نیست).

حکمت ۳۱۹

امام علیه السلام (در نکوهش فیروزی در راه غیر خدا) فرموده است: فیروزی نیافت آنکه گناه به او دست یابد (کسی که در غیر طاعت خدا فیروزی یافته از هوای نفس و شیطان پیروی نماید در حقیقت گناه بر او فیروزی یافته است) و هر که به سبب بدی (گناه) پیش رود (در حقیقت) شکست خورده (زیرا مغلوب هوای نفس که بدترین دشمن است گردیده و کسی که در چنگ بدترین دشمنها باشد فیروزی نیافته).

حکمت ۳۲۰

امام علیه السلام (در ترغیب به زکوه دادن) فرموده است: خداوند سبحان در دارائیهای توانگران روزیهای بی چیزان را واجب گردانیده پس بی چیز گرسنه نماند مگر به سبب آنچه توانگری به او نداده است، و (در روز رستخیز) خداوندی که بزرگست بی نیازی او ایشان را از این کار مواخذه و بازپرسی می نماید.

حکمت ۳۲۱

امام علیه السلام (در ستودن بهانه نداشتن) فرموده است: بی نیازی از عذر آوردن از راست و به جا بودن آن ارجمندتر است (اگر چنان رفتار کنی که به عذر آوردن نیازمند نشوی بهتر است از اینکه ناچار گردی از آوردن آن هر چند راست گوئی و عذرت به جا و پذیرفته باشد زیرا عذر آوردن نوعی از ذلت و خواری است).

حکمت ۳۲۲

امام علیه السلام (در دور ماندن از گناه) فرموده است: کمتر چیزی که لازم است شما برای خداوند سبحان به جا آورید آن است که به نعمتهای او بر معصیتهایش کمک نطلبید (که موجب خشم او گردد، زیرا به هر که نعمتی دهد واجب است آن را در راه طاعت و بندگی به کار برد تا سپاسگزار بوده نعمت او افزوده شود، و اگر این همت را نداشت اقلا آن را در آنچه مباح و روا است صرف نماید نه که آن را در راه معصیت و نافرمانی به کار برد).

حکمت ۳۲۳

امام علیه السلام (در نکوهش آنان که در بندگی کوتاهی کنند) فرموده است: خداوند سبحان قرار داده طاعت را غنیمت و سود زیرکان و آگاهان (خردمند اینکه کار شایسته به جا می آورند) هنگام کوتاهی نمودن ناتوانان (کسانی که در طاعت آن قدر اهمال نمایند که به ناتوانان مانند، و در برابر اهمال ایشان مواظبت خردمندان سود و غنیمتی است که به آنها می رسد).

حکمت ۳۲۴

امام علیه السلام (درباره پادشاهان) فرموده است: پادشاهان پاسبانان خدایند در زمین (که مردم را از آزار رساندن و هر ناپسندی به یکدیگر جلوگیری می نمایند. و الف و لام السلطان الف و لام جنس است که همه پادشاهان را شامل می شود و از این رو خبر آن را وزعه فرموده که جمع وازع است یعنی حاکم و پاسبان).

حکمت ۳۲۵

امام علیه السلام در وصف مومن فرموده است: مومن شادیش در رخسار و اندوهش در دل است، سینه اش از هر چیز گشاده تر (بردباریش در سختیها بی اندازه) است، و نفسش از هر چیز خوارتر (فرو تنیش بسیار) از سرکشی بدش می آید، و ریا و خودنمائی را دشمن دارد، اندوه او (برای پایان کارش) دراز، همت و کوششش (در کارهای شایسته) بلند است (بر اثر فکر و اندیشه) خاموشیش بسیار، وقتش (به طاعت و بندگی) مشغول و گرفته (نعمتهای خدا را) سپاسگزار (و در بلاها و سختیها) بیشمار شکیبا است، در فکر و اندیشه اش (در بندگی و پایان کار) فرو رفته، به درخواست خود (از دیگری) بخل می ورزد (اظهار حاجت نمی نماید) خوی او هموار، طبیعتش نرم است (متکبر و گردنکش و سختگیر نیست) نفس او از سنگ محکم سخت تر (در راه دین دلیر) است در حالی که او از بنده خوارتر (تواضع و فروتنیش نسبت به همه بسیار) است.

حکمت ۳۲۶

امام علیه السلام (درباره چشمداشت نداشتن به مال دیگران) فرموده است: توانگری بسیار بزرگ آرزو نداشتن است به آنچه (دارائی که) در دست مردم است (چون کسی که به مال دیگران چشمداشت نداشت مانند توانگران در رفاه و آسایش است).

حکمت ۳۲۷

امام علیه السلام (درباره وفای به وعده) فرموده است: کسی که از او چیزی خواسته شود آزاد است (می خواهد انجام می دهد نمی خواهد نمی دهد) تا وقتی که وعده کند (که دیگر آزاد نیست بر او است که به وعده وفاء نماید و خواسته شده را انجام دهد. این فرمایش با فرمایش بالا در بیشتر از نسخ نهج البلاغه نیست ما هر دو را از نسخه ابن ابی الحدید نقل نمودیم).

حکمت ۳۲۸

امام علیه السـلام (درباره آرزو) فرموده است: اگر بنده (به چشم بصیرت) مدت عمر و رفتار آن را (که او را به فناء و نیستی می کشاند) بنگرد آرزو و فریب آن را دشمن دارد (از آن دوری نموده و اندیشه اش را به آن مشغول نمی گرداند).

حکمت ۳۲۹

امام علیه السلام (درباره دارائی) فرموده است: برای هر کس در دارائیش دو شریک است: یکی ارث برنده و دیگری پیشامدها (آفات و تباهیها، پس خردمند کاری می کند که بهره او از آن دو کمتر نباشد).

حکمت ۳۳۰

امام علیه السلام (درباره درخواست از خدا) فرموده است: درخواست کننده (از خدا) بی طاعت و بندگی مانند تیراندازی است که کمان او بی زه باشد (که تیر او به هدف نرسد، پس کسی که خدا را بخواند و عمل نداشته باشد درخواست او روا نگردد، زیرا هر که عمل ندارد و واجبات را به جا نیاورد فاسق است و خدا دعای فاسق را نمی پذیرد).

حکمت ۳۳۱

امام علیه السـلام (درباره علم) فرموده است: علم بر دو نوع است: یکی علم مطبوع و علمی که طبیعی و فطری (اثرش در کردار آشـکار) باشـد و دیگری علم مسـموع و شـنیده شده (از راه آموختن و مطالعه) و علم مسـموع سود ندهد هر گاه مطبوع نباشـد (شخص را به حقایق معارف نرسانده نیکبخت نگرداند).

حکمت ۳۳۲

امـام علیه السـلام (دربـاره انـدیشه) فرموده است: انـدیشه درست وابسـته به دولتهـا و برتریهـا و دارائیهـا است که رومی آورد با روآوردن آنها و میرود با رفتن آنها (هر که را بخت و دولت یار باشـد هر چه اندیشـد درست آیـد و تیر تدبیرش به هدف مراد رسد و چون از او روبرگرداند هر چه اندیشد نادرست آید و عکس مراد نتیجه دهد هر چند خردمندترین مردم باشد).

حکمت ۳۳۳

امام علیه السلام (در فقر و غنی) فرموده است: آرایش دست تنگی پاکدامنی است، و آرایش توانگری سپاسگزاری (فقیر را که گناه نکند و دست پیش مردم دراز ننماید همه می سـتایند و بهره اش را زود می یابد، و غنی که سپاسگزار باشد مردم خیرخواه او می شوند و آن موجب افزایش نعمت خداوند گردد).

حکمت ۳۳۴

امام علیه السـلام (درباره سـتمگر) فرموده است: روز دادخواهی (قیامت) بر سـتمگر سـخت تر است از روزی که بر ستمکشـیده ستم شده (شرح این مطلب در فرمایش دویست و سی و سه گذشت).

حکمت ۳۳۵

امام علیه السلام (در ترغیب به شایسته و دوری از ناپسندیده) فرموده است: گفتارها نگاهداری شده (فرشتگان آنها را بر صفحه اعمال ضبط می نمایند چنانکه در قرآن کریم س ۵۰ ی ۱۸ می فرماید: مایلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی سخنی از دهان بیرون نیافکند جز آنکه نزد آن)یا نزد گوینده(رقیب عتید یعنی نگهبان آماده)دو فرشته مامور نگارش اعمال خیر و شر می باشد(و رازهای پنهان هویدا گردیده)چنانکه در قرآن کریم س ۸۶ ی ۹ می فرماید: کل نفس بما کسبت رهینه یعنی(هر کس گرو و پای بند کرده خود می باشد)به جزای آن می رسد(و مردم)از رشد(ناقصند و)از عقل(معیوب مگر آن را که خدا حفظ کند)از نقص و عیب آرسته اش گرداند، زیرا(پرسش کننده ایشان می خواهد شخص را به رنج انداخته آزار دهد، و پاسخ دهنده آنها)چون می خواهد از هیچ پاسخی باز نماند(رنج را به خود هموار می نماید، آنکه از اندیشه اش از ایشان درست تر است زود خشنودی و خشم او را از اندیشه نیکویش برمی گرداند)اگر از کسی یا مطلبی خشنود گشته یا به خشم آید اندیشه نیکویش را به کار نیندازد و از عیب آنچه از آن خشنود شده چشم بپوشد و در آنچه از آن به خشم آمده عیب گیرد(و آنکه خردمندیش

از آنها استوارتر است زود یک نگاه کردن به گوشه چشم او را زیان رساند (برخلاف دستور عقل رفتار نموده ارجمندیش را از دست میدهد) و یک کلمه او را از حالی به حال دیگر می گرداند (بر اثر گفتاری به خشم آمده کار ناشایسته می کند).

حکمت ۳۳۶

امام علیه السلام (در ترغیب به دوری از دنیا) فرموده است: ای گروه مردم، از خدا بترسید (به دنیا و کالای آن دل مبندید) چه بسا کسی که امید دارد به چیزی که به آن نمی رسد، و می سازد ساختمانی را که در آن ساکن نمی گردد، و گرد می آورد دارائی که به زودی آن را رها میکند، و شاید آن را از (راه) نادرستی گرد آورده، و از حق جلوگیری نموده (یعنی) از راه حرام به آن رسیده، و به سبب آن زیر بار گناهان رفته، پس (در قیامت) با بار گران آن باز می گردد و در پیشگاه پروردگارش (هنگام حساب و وارسی) با حسرت و اندوه بیاید و (چنین کس چنانکه در قرآن کریم س ۲۲ ی ۱۱) است: خسر الدنیا و الاخره ذلک هو الخسران المبین یعنی(در دنیا و آخرت زیانکار است)اما زیان دنیائی او آن است که هنوز بهره ای نبرده مرگ او را ربوده و زیان اخروی او آنکه در دنیا کاری نکرده که بر اثر آن نیکبختی جاوید بهره او گردد(و زیان او زیانی است که)بر همه(آشکار می باشد.

حکمت ۳۳۷

امام علیه السلام (درباره بازماندگان از گناهان) فرموده است: از (اسباب) پاکدامنی دست نیافتن است بر (انجام) گناهان (زیرا چون شخص به معصیتی دست نیافت ناچار از آن به سلامت ماند و کم کم گناه نکردن ملکه او گشته در نفسش رسوخ نماید و مراد از عصمت و پاکدامنی هم همان ملکه است.

حکمت ۳۳۸

امام علیه السلام (درباره آبرو) فرموده است: آبروی تو بسته است (محفوظ می باشد) سوال و درخواست آن را می چکاند (می ریزد) بنگر آن را پیش کی می ریزی (از مردم پست چیزی نخواه که اگر خواسته ات را انجام ندهد شرمنده دیگری و اگر روا سازد همیشه تو را فروتن می خواهد).

حکمت ۳۳۹

امام علیه السلام (درباره چاپلوسی) فرموده است: ستودن (دیگری) بیش از آنچه (او) شایسته است چاپلوسی (و نشانه دوروئی) می باشد، و کمتر از آنچه سزاوار است ناتوانی (و واماندن در سخن) یا رشک بردن (بر او) است (پس عدل و برابری در آن است که هر کس را به اندازه شایستگی ستوده مقام و منزلتش را آشکار سازیم).

حکمت ۳۴۰

امام علیه السلام (درباره گناه) فرموده است: سخت ترین گناهان (نزد خدا) گناهی است که شخص آن را آسان و خرد پندارد (زیرا بی اعتنائی به گناه اگر چه کوچک باشد مستلزم نترسیدن از کیفر و توبه و بازگشت از آن می گردد و چون ملکه شخص گشته در نفس رسوخ نمود از هیچ گناهی هر چند بزرگ باشد پروا ندارد).

حکمت ۳۴۱

امـام علیه السـلام (در سود و زیان برخی از خوها) فرموده است: هر که در عیب (بـدی) خویش بنگرد از عیب دیگری باز ماند (چون به اصـلاح زشتیهای خود پرداخته به دیگران نمی رسـد) و هر که به روزی که خـدا داده خشـنود باشد به آنچه از دسـت داده اندوهگین نشود (چون آنچه شـخص بیابد و در چنگش بماند نشانه آن است که روزی او و همان بوده است، و آنچه جست و نیـافت یـا یـافت و از دست داد نشـانه آن است که روزیش نبوده، پس انـدوه خوردن بر نیـافتن یا از دست دادن پس از یافتن دلیل به راضـی نبودن به روزی مقـدر است) و هر که شمشـیر سـتم (از غلاف) بیرون کشـد (بسـیار سـتم کند) به همان شمشـیر کشـته شود (علاوه بر کیفر آخرت در دنیا هم تباه گردد) و هر که (بی اسـباب) در کارها (ی دشوار) بکوشـد و رنـج کشـد (با قضاء و قـدر آویخته) هلاک شود، و هر که خود را در گردابهای سـختی و رنـج بیفکنـد (با ناتوانی بکار بزرگ دست اندازد) غرق گردد (از بین برود) و هر که در جاهای بـد داخل شود مردم به او بـدگمان گردند (هر چند کار بدی انجام نداده باشد) و هر که پر گوید خطاء و اشـتباه بسیار کند (چون در گفتار اندیشه به کار نبرد) و هر که خطاء بسیار کند شرمش کم شود (چون کار زشت پیشه او می شود) و هر که

شرمش کم شود پرهیزکـاری و دوری از گنـاهش کم گردد (چون بی شـرم از انجـام هر کـار ناشایسته بـاک نـدارد) و هر که پرهیزکـاریش کم شـود دلش می میرد (از رحمت خـدا دور گردد، زیرا زنـده دل بودن بسـته به پرهیز از گنـاه است،) و هر که دلش بمیرد داخل آتش شود (چون بهشت جاویـد و رحمت خـدا برای دل مرده نیست) و هر که در زشتیهای مردم نگریسـته و آنها را نپسندد و برای خود بخواهد پس او همان احمق و نفهم است (زیرا مخالفت با آنچه راست و درست دانسته نموده که از نفهمی و کـم خردی اسـت) و قنـاعت (خرسـند بـودن به بهره خـود) دارائی است که نیست نگردد، و هر که مرگ را بسـیار یـد نمایـد به انـدک از دنیا خشـنود باشـد (چون غفلت از مرگ حرص به دنیا می آورد) و هر که بدانـد گفتار او از روی کردار او است (آنچه می گوید به آن رفتار می نماید) گفتارش کم گردد مگر در آنچه به آن تصمیم گرفته و اهمیت می دهد.

حکمت ۳۴۲

امام علیه السـلام (درباره ستمگر) فرموده است: ستمگر از مرد را سه نشانه است (اول): با گناه و نافرمانی ستم می کند به کسی (خداوند) که برتر از او است، و (دوم) با زور و برتری سـتم می نماید به کسی که زیردست او است، و (سوم) گروه ستمکاران را (با گفتار و کردار و صرف مال) کمک می کند.

حکمت ۳۴۳

امام علیه السلام (درباره خوشی و سختی) فرموده است: رسیدن بسیاری سختی را گشایشی و تنگی حلقه های بلاء و گرفتاری را آسایشی است (زیرا چون شخص در سختی به تنگ آید با نیت پاک به خدا پناه برده رفع گرفتاری خواهد خداوند هم او را مشمول رحمتش فرموده حاجتش را برآورد).

حکمت ۳۴۴

امام علیه السلام به یکی از اصحابش (درباره زن و فرزند) فرموده است: بیشتر کارت را برای زن و فرزندت قرار مده که اگر آنان دوست خدا باشند خدا دوستانش را تباه نسازد (و در کمک و یاری آنها به غیر خود نیاز ندارد) و اگر دشمن خدا باشند اندوه و کار تو برای دشمنان خدا چیست؟! (برای اصلاح حال دشمنان او کوشش مکن که کمک به آنها مستلزم عذاب و کیفر است).

حکمت ۳۴۵

امام علیه السلام (درباره عیبجوئی) فرموده است: بزرگترین زشتی آن است که زشت بدانی صفتی را که مانند آن در تو باشد.

حکمت ۳۴۶

در حضور حضرت مردی به مردی که پسری برای او به دنیا آمده بود به تهنیت گفت: لیهنئک الفارس یعنی فرزند سوار (یا دانا و زیرک) گوارایت باد (و این جمله در جاهلیت شعار عرب بود که در مبارکباد برای سواری و کامرانی فرزند فال می زدند) پس امام علیه السلام فرمود: (در شادباش فرزند) چنین مگو، ولی بگو: خداوند بخشنده را سپاسگزار بوده و فرزند بخشیده شده به تو مبارکباد، و این فرزند به کمال توانائی برسد، و از نیکوکاری او بهره مند گردی.

حکمت ۳۴۷

مردی از کارگردانـان حضـرت ساختمـان بزرگی بنـا کرد، پس امام علیه السـلام (درباره آشـکار شـدن دارائی) فرمود: درهمها (نقره سـکه دار) سـرهاشان را آشـکار کردنـد (آنهـا را که پنهان می داشتی فاش شـد) ساختمان توانگری تو را وصف می کند (نشانه دارائی تو می باشد).

حکمت ۳۴۸

به امام علیه السـلام گفتند: اگر در خانه مردی را به رویش ببندند و او را در آن (بی آذوقه) بگذارند روزیش از کجا می آید؟ آن حضـرت (دربـاره روزی) فرمود: از جـائی که اجل و مردنش می آیـد (از هر راه که مرگ می آیـد خـدایتعالی قادر و توانا است که روزی را از آن راه بیاورد پس چنانکه در بسته از آمدن مرگ مانع نمی شود از رسیدن روزی هم مانع نمی گردد).

حکمت ۳۴۹

امام علیه السلام گروهی را از کسی که از آنها مرده بود تسلیت داده امر به شکیبائی نمود و (درباره مرگ) فرمود: این مرگ او نه به شـما آغاز یافت و نه انجام (تا ناگوار باشد بلکه همه در آن یکسانند) و این یار شـما (در زندگی) سـفر می کرد (از شـما دور می شد) پس انگارید که به یکی از سـفرهای خود رفته است که به سوی شما باز آید و اگر باز نیامد (و نخواهد هم آمد) شما نزد او می روید (پس افسردگی بر دوری از او بیجا است).

حکمت ۳۵۰

امام علیه السلام (در ترغیب به سپاسگزاری و شکیبائی) فرموده است: ای مردم، باید خدا شما را از نعمت و بخشش (خود) ترسان ببیند چنانکه از عذاب و کیفر (خویش) هراسان می بیند (باید همیشه مواظب سپاسگزاری از نعمتهای خدا باشید و کفران ننمائید که به عذاب و کیفر گرفتار شوید) محققا کسی که فراخ گردد بر او دارائی که در دست دارد و آن را (سبب) به تدریج رسیدن به عذاب نبیند (و ناسپاسی نماید) از ترسناکی ایمن و آسوده گشته (غافل مانده) است، و کسی که تنگدست گردد و آن را آزمایش (خود) نبیند (و شکیبائی از دست دهد) پاداشی را که امید و آرزو به آن است (برای شکیبا مقرر گشته) تباه ساخته است.

حکمت ۳۵۱

امام علیه السلام (در دوری از خواهش نفس) فرموده است: ای گرفتاران خواهش نفس باز ایستید (از آن پیروی نکنید) که دلبند به دنیا را نمی ترساند مگر صدای دندانهای مصیبتها و اندوهها (شنیدن اندوههای سخت که از روی خشم و تندی باشد چنانکه شخص هنگام خشم بر دیگری دندان به هم می ساید) ای مردم، خودتان به ادب کردن و اصلاح نفسهاتان بپردازید (پسندیده ها را شعار خویش نمائید) و آنها را از جرات و دلیری بر عادتها و خوها (ی ناشایسته) باز گردانید (تا از کیفر رستخیز برهید).

حکمت ۳۵۲

امام علیه السلام (درباره بـدگمانی) فرموده است: به سـخنی که از (دهان) کسـی بیرون آیـد بایـد گمان بد مبری در حالی که احتمـال نیکی بر آن می بری (تا ممکن است به آن بـدگمان مباش و همچنین اگر فعلی دیـدی تا ممکن است نیک پنـدار ولی دوراندیشی را در بعضی جاها نباید از دست داد، و در فرمایش یکصد و دهم تعیین جاهای خوش بینی و بدبینی شد).

حکمت ۳۵۳

امام علیه السلام (در ترغیب به درود فرستادن) فرموده است: هر گاه تو را به خداوند سبحان حاجت و درخواستی باشد پس درخواست را به درود به رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کن آنگاه حاجت خود را بخواه زیرا خداوند بخشنده تر است از اینکه دو حاجت از او خواسته شود یکی از آنها (درخواست رحمت و درود بر پیغمبر) را روا سازد و دیگری (حاجت تو) را روا نسازد.

حکمت ۳۵۴

امام علیه السلام (درباره ستیزگی) فرموده است: هر که به آبروی خویش بخل ورزد (آبرو دوست باشد) باید ستیزگی (در چیزی با دیگری) را رها کند (زیرا ستیزگی خصوصا با عیب جویان آبروی شخص را برده دلها را به او کینه دار نماید).

حکمت ۳۵۵

امام علیه السلام (در نکوهش شتاب و سستی) فرموده است: از حماقت و نفهمی است شتاب نمودن (به کاری) پیش از توانائی (بر آن) و سستی نمودن پس از رسیدن وقت مناسب (زیرا شتاب افراط است و سستی تفریط و خردمند از هر دو دوری گزیند).

حکمت ۳۵۶

امام علیه السلام (درباره پرسش بیهوده) فرموده است: مپرس از آنچه واقع نمی شود (مانند مسائل فرضیه که در آن بحث می کنند) که در آنچه هست (مانند احکام شرعیه و امور زندگی) برای تو شغل و کاری است (که باید به آن بپردازی).

حکمت ۳۵۷

امام علیه السلام (در ترغیب به بعضی از صفات پسندیده) فرموده است: اندیشه آیینه صاف و روشن است (که پایان کار در آن دیده می شود) و عبرت گرفتن (از روزگار) ترساننده پنددهنده است، و بس است ادب و آراستگی تو را به دوری نمودن از آنچه (زشتی) برای دیگری دوست نداری.

حکمت ۳۵۸

امام علیه السلام (درباره علم با عمل) فرموده است: علم بسته به عمل است پس هر که دانست عمل کرد (و گرنه در حقیقت ندانسته است) و علم عمل را ندا می کند (به سوی خود دعوت می نماید) اگر (دعوت) آن را پذیرفت از آن علم سود برده می شود و گرنه علم از عمل دور می گردد (از آن علم سودی نمی رسد چنانکه از نادانی سود به دست نمی آید پس این علم با جهل در سود ندادن یکسان است).

حکمت ۳۵۹

امام علیه السلام (در دوری نمودن از دنیا) فرموده است: ای مردم کالای دنیا گیاه خشک خورد شده وباءآورنده تباه کننده است پس دوری کنید از چراگاهی که کوچ کردن و نماندن در آن از آرام گرفتن در آن سودمندتر است (چون ماندن و دل بستن به آن سبب بدبختی است) و اندک روزی و خوراک آن (به اندازه ای که این راه سر رسد) پاکیزه تر است از دارائی در آن (چون رنج دنیا و حساب آخرتش کمتر است) مقرر شده است برای کسی که (بر اثر حرص و آز) بسیار در آن دارائی گرد آورد فقر و بی چیزی (آخرت چون در دنیا گرفتار بوده و نتوانسته توشه ای بردارد) و یاری شده است کسی که (با قناعت) از آن بی نیاز مانده (جمع آوری نکرده) به آسودگی (در روز رستخیز) و کسی ا که زینت و آرایش آن به شگفت آورده هر دو چشمش را کور مادرزاد گردانده (مانند آنکه نشان بینائی در او نیست) و کسی که دوستی آن را روش خود نماید خاطرش را پر از اندوهها کند که آن اندوهها را بر دانه دل او نگرانی است، اراده و قصدی (برای بدست آوردن کالای آن) او را مشغول و گرفتار می سازد، و اراده و قصدی او را اندوهگین، و همچنین پیوسته در کشاکش اندوهها و گرفتاریها است تا آنکه راه نفس او (گلویش) گرفته شود (ب

میرد(پس او را به صحرا اندازند)در گورستان به خاک سپارند(در حالی که دو رگ دل او قطع شده است)هلاک گشته(و بر خدا نابود شدنش و بر برادران و یاران انداختنش)به گورستان(سهل و آسان می باشد، و مومن به چشم عبرت و آگاهی به دنیا می نگرد، و به اندازه نیازمندی شکم از روی اضطرار و ناچاری قوت و روزی به دست می آورد، و به گوش خشم و دشمنی)گفتار درباره دنیا را(می شنود)و اما حال انسان در دنیا(اگر گفته شود فلانی توانگر و بی نیاز شد)پس از چندی(گفته می شود فقیر و بی چیز گردید، و اگر به بقاء و هستیش شاد شوند)روز دیگر(به فناء و نیستیش اندوهگین گردند، این است حال انسان در دنیا و حال آنکه نیامده است روزی)قیامت(که در آن)دنیادوستان بر اثر سختی عذاب و گرفتاری جاوید از رحمت خدا و آسودگی(نومید می شوند.

حکمت ۳۶۰

امام علیه السلام (درباره پاداش و کیفر خدا) فرموده است: خداوند سبحان پاداش را بر بندگی و کیفر را بر گناه خود قرار داده (نه برای آنکه به طاعت نیازمند بوده یا از معصیت بیم داشته باشد بلکه) به جهت آنکه بندگانش را از عذاب خویش باز داشته آنها را به سوی بهشت روانه سازد.

حکمت ۳۶۱

امام علیه السلام (در نکوهش تباهکاران و زمان آن) فرموده است: می آید بر مردم روزگاری که به جا نمی ماند در ایشان از قرآن مگر نشانه ای (نوشتن و خواندن بی اندیشه در معانی و حقایق آن) و از اسلام مگر نامی (گفتن شهادتین بی عمل نمودن به احکام آن) در آن روز مسجدهاشان از جهت ساختمان (و زینت و آرایش) آباد است و از جهت هدایت و رستگاری ویران (چون پرهیزکار و هدایت کننده در آنها یافت نمی شود) ساکنان و آباد کنندگان آنها (کسانی که در مسجدها گرد می آیند) بدترین اهل زمین هستند (زیرا) از آنها فتنه و تباهکاری بیرون آید و در آنها معصیت و گناه جا گیرد، برمی گردانند در آن فتنه هر که را که از آن کناره گیرد، و به سوی آن می برند هر که را از آن مانده است، خداوند سبحان می فرماید: به حق خودم قسم یاد کرده ام که فتنه و تباهکاری را بر آن مردم برانگیزم طوری که بردبار خردمند در (رهائی از) آن سرگردان ماند، و محققا (آنچه را که فرموده) به جا می آورد، و ما از خدا گذشت از لغزش غفلت و بی خبری را درخواست می نمائیم (تا مانند فتنه جویان به کیفر جاوید گرفتار نشویم).

حکمت ۳۶۲

روایت شده است که امام علیه السلام کمتر می شد که بر منبر نشیند مگر آنکه پیش از خطبه خواندن (درباره پرهیزکاری) می فرمود: ای مردم، از خدا بترسید که هیچکس بیهوده آفریده نشده تا بازی کند، و خودسر رها نگشته تا کار بیجا انجام دهد، و نیست دنیای او که خود را برایش آراسته و نیکو نموده عوض و جاگیر آخرتی که آن را به نگریستن نزد او زشت وانموده است، و نیست مغرور و فریفته ای که به بالاترین همت و کوشش خود از دنیا فیروزی یافته باشد مانند دیگری که از آخرت به کمترین نصیب و بهره خویش دست یافته (زیرا اگر شخص پادشاهی روی زمین به دست آورد با کسی که کار کوچک کم بهره ای برای آخرت انجام دهد یکسان و برابر نمی باشد چون فیروزی او با همه گرفتاریها و اندوههای بیشمار به پایان رسیده و نیست گردد و فیروزی دیگری همیشگی بوده هیچ غم و اندوهی به آن راه نخواهد یافت).

حکمت ۳۶۳

امام علیه السلام (درباره خوهای پسندیده و شایسته) فرموده است: هیچ شرف و بزرگی بالاتر از اسلام (که به سعادت دنیا و آخرت می رساند) و هیچ عزت و ارجمندی ارجمندتر از پرهیزکاری (ترس از خدا و اطاعت او) و هیچ پناهگاهی نیکوتر و استوارتر از ورع (باز ایستادن از گناهان و شبهات) و هیچ شفیع و خواهشگری پیروزتر و رهاننده تر از توبه و بازگشت نیست (زیرا توبه نیازمند به اذن نیست ولی انبیاء و اولیاء و مومنین تا برای گناهکاران اذن شفاعت نیابند دم نگشایند چنانکه در قرآن کریم س ۴۲ ی ۲۵ می فرماید: و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفوا عن السیئات یعنی اوست خدائی که توبه بندگانش را می پذیرد و از گناهان)آنها(می گذرد، و در س ۲ ی ۲۵۵ می فرماید: من ذاالذی یشفع عنده الا باذنه یعنی کیست آنکه)روز قیامت(در پیشگاه او)گناهکاری را(شفاعت کند مگر به اذن و فرمان او) و هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت، و هیچ دارائی فقر را جلوگیرتر از تن دادن به روزی رسیده نمی باشد، و هر که به آنچه به او رسیده اکتفاء نماید به آسودگی پیوسته و در آسایش فرود آمده، و رغبت و میل به دنیا کلید سخت ترین رنج و مرکب گرفتاری است، و آز و گردنکشی و رشک شخص

را به افتادن در گناهان می خوانند، و بدکاری همه بدیها و زشتیها را گرد می آورد (در بر دارد).

حکمت ۳۶۴

امـام علیه السـلام به جـابر ابن عبـدالله انصاری (از نیکان اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله درباره پایـداری دین و دنیا) فرموده است: ای جابر، قوام و بر پا بودن دین و دنیا به چهار کس است: عالمی که علم خود به کار برد (به آن رفتار نماید و به مردم بیـاموزد) و جاهلی که ننگ نداشـته باشـد از اینکه یاد گیرد، و توانگری که به نیکی و احسان خود (درباره دیگری) بخل نـورزد، و فقیری که آخرت خـویش را به دنیـا نفروشـد پس هنگـامی که عـالم علم خـود را به کـار نـبرد جاهـل از آمـوختن و یـادگرفتن ننگ خواهـد داشت، و هنگامی که غنی و توانگری به نیکی و احسان خویش بخل ورزد فقیر آخرتش را به دنیایش می فروشـد (کارهـای ناشایسـته به جـا می آورد). ای جابر، هر که نعمتهای خـدا (دارائی و دانائی و بزرگی وماننـد آنها) بر او بسـیار شود درخواسـتهای مردم به او بسیار می گردد، پس کسی که برای خدا در آن نعمتها به آنچه که واجب است قیام نماید آنها را همیشـگی و پایـدار می سازد، و آنکه برای خـدا در آنها به آنچه واجب است قیام ننمایـد آنها را به نابودی و نیستی می کشد.

حکمت ۳۶۵

ابن جریر طبری در تاریخ خود روایت کرده از عبدالرحمن ابن ابی لیلی فقیه (از نیکان اصحاب امام علیه السلام)- و او از کسانی بود که برای جنگ حجاج با ابن اشعث خروج کرده بودند- که او در جمله سخنهائی که مردم را به آن بر جهاد (جنگ با حجاج) تحریص می نمود گفته: من از علی- خدا درجه او را در صالحین و نیکوکاران بلند گرداند، و پاداش شهداء و راستگویان را به او عطاء فرماید- شنیدم روزی که به اهل شام برخوردیم (در جنگ صفین درباره امر به معروف و نهی از منکر) می فرمود: ای مومنین، هر که ببیند ظلم و ستمی به کار میبرند و مردم را به منکر و ناپسندیده ای می خوانند و آن را به دل انکار کند پس (از بازپرسی روز رستخیز) رهائی یافته و (از گناه) بیزاری جسته است (این هنگامی است که نتواند به دست و زبان انکار نماید یا از خوف و ضرر ایمن نباشد، خلاصه حکم آن به اختلاف موارد مختلف می گردد) و هر که آن را به زبان انکار کند اجر و مزد یافته و پاداشش از انکار کننده به دل بیشتر است، و هر که آن را با شمشیر (زد و خورد) انکار کند تا کلمه خدا (دین و توحید و طاعت) بلندتر و کلمه ستمکاران (شرک و کفر و ضلالت و معصیت) پست تر باشد او کسی است که به راه رس

تگاری رسیده و بر راه راست (خداپسند) قیام نموده، و یقین و باور (به خدا و رسول) در دل او روشن (هویدا) گشته است.

حکمت ۳۶۶

امام علیه السلام در سخن دیگر خود که هم در این معنی (درباره امر به معروف و نهی از منکر) می باشد فرموده است: از ایشان (انکار کنندگان) به دست و زبان و دل خود منکر را انکار می کند پس او خوهای نیک را تمام نموده است، و از آنها به زبان و دل خویش انکار می نماید نه به دستش او به دو خصلت و خو چنگ زده و یکی (انکار به دست) را تباه ساخته است، و از آنان به دلش انکار می کند نه به دست و زبانش او دو خصلت را تباه نموده که شریفترین سه خصلت می باشد و به یک خصلت (انکار به دل) چنگ زده است (چون انکار به دل بدون انکار به دست و زبان در خارج سودی ندارد از این رو آن دو خصلت را شریفتر دانسته) و از ایشان ناشایسته از به زبان و دل و دستش انکار نمی کند پس او مرده زندگان است

(زیرا اگر او را توانائی نیست لااقل باید به دل انکار نماید و گرنه در ایمان به خدا راستگو نمی باشد چون هر که خدا دوست دارد باید گناهکار دشمن خدا را دشمن بدارد) و همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا در پیش امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مانند آب دهن انداختن در دریای پهناور (چون قوام اسلام به امر به معروف و نهی از منکر می باشد) و امر به معروف و نهی از منکر اجل را نزدیک نمی کند و روزی را کم نمی گرداند (چون اجل به موقع خود می رسد و روزی کم و زیاده نمی شود خواه امر به معروف و نهی از منکر بکند یا نکند پس هر که این عبادت بزرگ که سرمایه همه نیکبختیها است را از ترس جان یا از بیم کم شدن روزی بر اثر خشم مردم از دست دهد اندیشه اش نادرست است) و نیکوترین امر به معروف و نهی از منکر (گفتن) یک سخن حق و درست است نزد پادشاه ستمگر (که آن سخن او را از ستمی باز داشته یا به خیر و نیکی وادارد).

حکمت ۳۶۷

از ابوجحیفه (کنیه وهب ابن عبدالله سوآئی است که از نیکان اصحاب امام علیه السلام و دوست و مورد اطمینان بود، و حضرت او را وهب الخیر می نامید و در کوفه بر بیت المال گماشت) روایت است که گفت: شنیدم امیرالمومنین علیه السلام (درباره امر به معروف و نهی از منکر) می فرمود: اول چیزی که از آن مغلوب می گردید و شکست می خورید (بر اثر بدبختی و دور ماندن از رحمت الهی از شما گرفته می شود) جهاد (زد و خورد) با دستهاتان است (که با کفار و مشرکین نمی جنگید و حدود خدا را بر فاسقین و ستمکاران و گناهکاران اجراء نمی نمائید و آنها را تعزیر و تادیب نمی کنید) پس از آن جهاد با زبانهاتان می باشد (که معاصی و زشتیها را می بینید و می شنوید و ندیده و نشنیده می انگارید) پس از آن جهاد با دلهاتان است (که با ستمکاران و بدکاران سودرسان دوستی و احترام نموده و با پرهیزکاران و نیکان دست تهی بی اعتنائی کرده دوری می گزینید پس این هنگام کار دین تمام است چون جهاد با دست و زبان اگر ممکن نباشد همه کس توانائی بر جهاد به دل دارد هر چند نتواند آن را آشکار سازد پس هر گاه آن را هم از دست داد نشانه تبدل اخلاق و گمراهی و بدبختی او در دنیا و آخرت است)

پس کسی که به دل کار شایسته را نشناخت و ناشایسته را انکار ننمود (نیکوکاران را دوست نداشته و بدکاران را دشمن ندانست که این کار در باب امر به معروف و نهی از منکر اقل واجب است) وارونه گشته و سرش پائین و پایش بالا خواهد شد (در دنیا آسایش نداشته سرگردان شود و در آخرت نیکبختی را از دست داده به کیفر همیشگی گرفتار گردد).

حکمت ۳۶۸

امام علیه السلام (درباره حق و باطل) فرموده است: حق (در ظاهر) گران است و سنگین و (در باطن) گوارا، و باطل (در ظاهر) سبک است و آسان و (در باطن) وباءآورنده (نابود کننده).

حکمت ۳۶۹

امام علیه السـلام (درباره عاقبت اشخاص) فرموده است: بر بهترین این امت از عذاب و کیفر خدا ایمن و آسوده مباش به جهت فرموده خداوند سبحان: (س ۷ ی ۹۹ فلایامن مکر الله الا القوم الخاسـرون یعنی) از کیفر خدا ایمن نیستند مگر مردم زیانکار، و بر بدترین امت از رحمت و مهربانی خدا نومید مشو به جهت فرموده خداوند سـبحان: (س ۱۲ ی ۸۷ انه لاییاس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی) از رحمت خـدا نومیـد نشونـد مگر کافران (پس خـدا می داند که پایان کار هر کس چه باشد، هیچکس نباید به ظاهر حال اعتماد نموده از پایان آن آسوده یا نومید باشد).

حکمت ۳۷۰

امام علیه السلام (در نکوهش بخل و زفتی) فرموده است: بخل گردآورنده بدیها و زشتیها و مهاری است که (شخص) به آن به هر بدی کشیده می شود (چون بخل به حسد و حرص و قطع رحم و ظلم به مستمندان و مانند این معاصی می کشد).

حکمت ۳۷۱

امام علیه السلام (درباره روزی) فرموده است: روزی دوگونه است: روزی که تو آن را می طلبی و روزی که آن تو را می طلبد که اگر تو به سویش نروی به سویت خواهد آمد، پس اندوه سال خود را بر اندوه روز خویش بار مکن که هر روزی تو را روزی در آن کافی است، پس اگر سال (که غم روزی آن را می خوری) از عمر تو باشد خداوند تعالی در هر فردا که نو شود زود به تو برساند روزی که قسمت کرده است، و اگر سال از عمر تو نباشد چه کار داری غم خوری برای چیزی که برایت نیست، و هرگز به روزیت از تو جویائی پیشی نمی گیرد، و غلبه کننده ای بر آن به تو دست نخواهد یافت (تا آن را از چنگت برباید) و هرگز آنچه برایت مقدر شده کندی نخواهد نمود (به موقع خود می رسد. سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) این سخن (هر کس روزی مقدرش خواهد رسید) پیش از این در این باب گذشت (فرمایش دویست و پنجاه و نهم) ولی چون در اینجا واضحتر و مشروحتر بود دوباره آن را بیان کردیم بنابر قاعده و پایه ای که در اول این کتاب (صفحه بیستم) گذاشته شد.

حکمت ۳۷۲

امام علیه السلام (در ناسازگاری دنیا) فرموده است: بسا رو آورنده به روز که پشت بر آن نکند (اجل او را به شب مهلت ندهد) و بسا کسی که بر (خوشی) او غبطه بردند در اول شب و در آخرش گریه کنندگان بر او برخاستند (آری سرشب تخت و تاج داشت و بامداد به زیر خاک رفت، پس خردمند به دنیا و کالای آن دل نبندد و دین خود و سعادت جاویدش را به آن نفروشد).

حکمت ۳۷۳

امام علیه السلام (درباره سخن) فرموده است: سخن در قید و بند تو می باشد تا آن را نگفته ای و چون به زبان آوردی تو در بند آن هستی (پیشتر تو بر آن مسلط بودی و اکنون آن بر تو چه سود رساند چه زیان) پس زبانت را (در خزینه دهان) نگاه دار چنانکه طلا و نقره را در خزینه مینهی که بسا یک کلمه نعمتی را از دست می دهد و عذاب و گرفتاری پیش می آورد (بنابراین باید پرگوئی نکرده پیش از اندیشه سخن نگفت).

حکمت ۳۷۴

امام علیه السلام (نیز درباره سخن) فرموده است: آنچه را نمی دانی مگو (چون یا دروغ است یا احتمال دروغ در آن می رود و دیگر از سخن روی جهل و نادانی واجب است دوری گزید) بلکه هر چه را هم می دانی مگو (چون ممکن است برای خودت یا برای دیگری زیان داشته باشد مانند فاش کردن راز کسی) زیرا خداوند سبحان بر همه اعضاء و اندام تو احکامی را واجب کرده که روز قیامت به آنها بر تو دلیل و بهانه می آورد (مثلا می فرماید به تو زبان دادم که سخن حق و بجا گوئی و چون اطاعت نکردی شایسته عذاب و کیفر هستی).

حکمت ۳۷۵

امام علیه السلام (در ترغیب به دوری از معصیت) فرموده است: بترس از اینکه خدا تو را در معصیت خود بیند و نزد طاعتش نیابد که از زیانکاران می باشی، و هر گاه توانا باشی بر طاعت خدا توانا باش، و اگر ناتوان بودی از معصیت خدا ناتوان باش (نه آنکه نماز را بر اثر ضعف و سستی نشسته بخوانی و هنگام آزار رساندن به جلدی برخیزی پس تا می توانی نماز را ایستاده بخوان و چون خواستی آزار رسانی بنشین و خودداری کن).

حکمت ۳۷۶

امام علیه السلام (در اندرز) فرموده است: اعتماد و دلبستگی به دنیا با آنچه (فریب و بی وفائی که) از آن چشم می بینی نادانی است، و کوتاهی نمودن در نیکوکاری (طاعت و بندگی) وقتی که به پاداش آن اطمینان داری (می دانی که نتیجه اش بهشت و آسایش همیشگی است) زیانکاری است، و اعتماد نمودن به هر کس پیش از آزمایش او (موجب) ناتوانی و درماندن (در کار) است (چون چنین کس نمی داند بکه اعتماد نماید و نمی تواند جستجو کند کسی را که شایسته اعتماد او است).

حکمت ۳۷۷

امام علیه السلام (در نکوهش دنیا) فرموده است: از نشانه های خواری دنیا نزد خدا آن است که معصیت نکنند او را مگر در دنیا، و نیابند آنچه (سعادت و نیکبختی) را که نزد او است مگر به دوری از آن.

حکمت ۳۷۸

امام علیه السلام (در ترغیب به کردار نیکو) فرموده است: هر که کردارش او را کند گرداند (عبادت نکرده کار نیکو انجام ندهد) نسبش او را تند نمی گرداند (بزرگی و نیکبختی پدر یا مادر یا یکی از اجداد سبب بزرگی و نیکبختی او نشود. این فرمایش به عینه همان فرمایش بیست و دوم است مگر اینکه در آنجا لم یسرع به حسبه نقل شده یعنی مقام و منزلتش او را تند نمی گرداند، سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) و در روایت دیگری است: کسی که مقام و منزلت خود را از دست داد مقام و منزلت پدرانش به او سود نمی رساند (در بیشتر نسخ نهج البلاغه این فرمایش ضبط نشده ما آن را از نسخه ابن ابی الحدید و شیخ محمد عبده نقل نمودیم).

حکمت ۳۷۹

امام علیه السلام (درباره کوشش در کار) فرموده است: هر که چیزی را بجوید آن را یا بعض آن را خواهد یافت (زیرا خواستن آماده است برای بدست آوردن، اگر استعداد و آمادگی بر آن کامل باشد همه را به دست آورد، و اگر کامل نباشد کمبود خواسته شده به اندازه کمی استعداد می باشد).

حکمت ۳۸۰

امام علیه السلام (در نیکی و بدی حقیقی) فرموده است: خوشی و نیکی (سود دنیا) که پس از آن آتش باشد (موجب کیفر الهی گردد در حقیقت) خوشی و نیکی نیست، و ناخوشی و بدی (سختی دنیا) که پس از آن بهشت باشد (در حقیقت ناخوشی و بدی نیست، و هر نعمتی پائین تر از بهشت کوچک و بی اهمیت است، و هر بلاء و گرفتاری کمتر از آتش آسایش و آسودگی است)زیرا نعمتی را نعمت توان گفت که پی آن کیفر نباشد و سختی را سختی توان دانست که پی آن آسایش همیشگی نباشد(.

حکمت ۳۸۱

امـام علیه السـلام (دربـاره گرفتاریهـا و نعمتهـا) فرموده است: بدانیـد که از جمله گرفتاریهـا بی چیزی است، و سـخت تر از بی چیزی بیمـاری تـن است، و سـخت تر از بیمـاری تن بیمـاری دل است (چـون لازمه آن از دست دادن نیکبختیهـای آخرت می باشـد) و بدانیـد که از جمله نعمتهـا دارائی فراوان است، و بهـتر از دارائی فراوان تنـدرستی است، و بهتر از تنـدرستی پرهیز دل است (چون سبب به دست آوردن نیکبختیهای همیشگی می باشد).

حکمت ۳۸۲

امام علیه السلام (درباره وقت مومن) فرموده است: برای مومن سه ساعت است (شبانه روز خود را باید سه قسمت کند): ساعتی که در آن با پروردگارش راز و نیاز می نمایـد (هشت ساعت آن را در کار خدا صـرف نماید) و ساعتی که در آن معاش خود (نیازمندیهای زندگی) را اصلاح می کند (هشت ساعت آن را به داد و ستد و صنعت یا سائر امور به کار برد) و ساعتی که بین خویش و بین لذت و خوشـی آنچه حلال و نیکو است آزاد گذارد (هشت ساعت آن را در خواب و خوراک و تن پروری بسر برد، و ناگفته نمانـد که منظور از اختصاص هر قسـمت به چیزی آن نیست که پی در پی آن را به جا آورد بلکه مراد آن اسـت که در هر شـبانه روز ثلث آن را اختصاص به کاری دهد) و برای خردمند (به اقتضای عقل عملی) روا نیست که سـفر کند مگر در سه امر: اصـلاح معاش (تجارت و داد و سـتد و کار) یا گام نهادن در امر معاد (مانند رفتن به مکه معظمه و مشاهد مقدسه و جهاد در راه خـدا و دفاع از کفار و منافقین) یا لذت و خوشـگذرانی در آنچه حرام و ناروا نیست (مانند رفتن برای تغییر آب و هوا و تندرستی).

حکمت ۳۸۳

امـام علیه السـلام (دربـاره دنیـا و کالاـی آن) فرموده است: در (کالاـی) دنیـا بی رغبت بـاش (به آن دل مبنـد) تا خـدا تو را به زشتیهای آن بینا سازد (چون شیفته عیبها را نمی بیند و دیده بینائیش کور می گردد) و (از کار خویش) بی خبر مباش که از تو غافل نیستند (خدا به تو و به کار تو می نگرد).

حکمت ۳۸۴

امام علیه السـلام (درباره گفتار) فرموده است: سـخن بگوئیـد تا شـناخته شویـد که مرد در زیر زبانش پنهان است (خردمندان و دانشـمندان تـا نگوینـد قـدرشان هویـدا نگردد، و جاهل و نادان سـخن نگفتنش شایسـته است، زیرا زبان بسـته رازدار زشتیها و رسوائیها می باشد).

حکمت ۳۸۵

امام علیه السلام (درباره رشک) فرموده است: نیکو خوشبو است مشک که مشکدان آن سبک و بوی آن خوش بوئی است.

حکمت ۳۸۶

امام علیه السـلام (درباره فروتنی) فرموده است: فخر و سـرفرازی خود را بگزار، و کبر و بزرگیت را سر به زیر نما (با همه کس فروتن باش) و گورت را یاد کن (تا از ناشایسته باز ایستی).

حکمت ۳۸۷

امام علیه السلام (درباره تلاش برای کالای دنیا) فرموده است: بگیر از (کالای) دنیا آنچه (از راه حلال) به سوی تو می آید، و رو بگردان از آنچه رو می گرداند (دستت نمی رسد) و اگر تو (این کار) نکنی (دنبال آنچه دستت نمی رسد بروی) پس در طلب و خواستن زیاده روی مکن (از حرام و گناه دوری کرده رنج بسیار به خود و اهل بیت خویش روا مدار).

حکمت ۳۸۸

امام علیه السلام (درباره گفتار شایسته) فرموده است: بسا گفتار که اثرش (در دلها) بیشتر است از حمله نمودن و برجستن (بسا شخص خردمند به گفتار کاری انجام می دهد که به شمشیر و کتک انجام نگیرد).

حکمت ۳۸۹

امام علیه السلام (در ترغیب به قناعت) فرموده است: هر چه (از روزی) که به آن می توان اکتفاء نمود (زندگانی را گذراند) بس است (بهتر آن است که شخص گرد زیادی نگشته رنج بسیار به خود هموار ننماید و وقتش را در راه خدا و خدمت به خلق صرف کند تا سعادت جاوید به دست آرد).

حکمت ۳۹۰

امـام علیه السـلام (دربـاره زیر بـا زور و پسـتی نرفتن) فرمـوده است: مرگ (برای جـوانمرد) برگزیـده و نیـک است نه پسـتی و خواری، و به اندک راضـی شدن خوب ست نه نزدیک رفتن و چاپلوسـی کردن (از توانگران) و هر که به او نشسـته داده نشود (بی سـعی و کوشـش چیزی به دست نیاورد) ایسـتاده هم داده نشود (با تلاش بسیار هم چیزی به دست نخواهد آورد، پس باید در طلب و خواسـتن افراط ننمود و مرتکب فعل حرام نشد که مقدر خواهد رسـید) و روزگار دو روز است: روزی برای خوشی و کـامرانی تو، و روزی برای سـختی و ناکامیت، پس روزی که برای خوشـی تو بود در خوشـی خود سرکشـی مکن (ناسـپاس مباش) و روزی که برای سختی تو بود شکیبا باش (بی تابی مکن و خود را پست مساز).

حکمت ۳۹۱

امام علیه السلام (درباره حق پدر و فرزند بر یکدیگر) فرموده است: فرزند را بر پدر حقی و پدر را بر فرزند حقی است، حق پدر بر فرزند آن است که پدر را در هر چیز مگر در نافرمانی از خداوند سبحان اطاعت و پیروی نماید، و حق فرزند بر پدر آن است که نام فرزند را نیکو قرار دهد (به نام یکی از معصومین علیهم السلام یا یکی از فرزندان و خاندان آنها نام نهد) و او را باادب و آراسته بار آورد، و قرآن را به او بیاموزد.

حکمت ۳۹۲

امام علیه السلام (درباره آنچه اثر دارد و ندارد) فرموده است: چشم زخم، افسونها، جادو، شگون و فال نیک (مانند آنکه بیمار را کسی یا سالم)ای تندرست(بشنود و توجه نماید به اینکه همانطوری که شنیده بهبودی خواهد یافت) حق است (هر یک اثر خود را می بخشد) و فال بد و واگیری بیماری از شخصی به دیگری درست نیست (اثر ندارد) و بوی خوش و عسل و سواری و نگاه کردن به سبزه افسونهائی هستند که غمها و اندوهها را می زدایند و بیماران به آنها به بهبودی می یابند (این فرمایش و فرمایش سیصد و هشتاد و پنج و سیصد و هشتاد و شش و سیصد و نود و یک در بیشتر از نسخ نهج البلاغه نیست ما آنها را نسخه ابن ابی الحدید نقل نمودیم).

حکمت ۳۹۳

امام علیه السلام (درباره همرنگ جماعت بودن) فرموده است: نزدیک شدن به مردم در اخلاقشان (مانند آنان در امر زندگانی رفتار نمودن موجب) ایمنی است از کینه هاشان (چون کسی که با مردم همرنگ باشد در اموری که برخلاف دین و مذهب نیست او را دوست داشته و کینه اش را در دل نمی گیرند).

حکمت ۳۹۴

امام علیه السلام به یکی از کسانی که با آن حضرت سخن می گفت در حالی که سخنی بر زبان راند که مانند او را از گفتن چنان سخن کوچک می پنداشتند (درباره سخن بیجا) فرمود: پرواز کردی پیش از پر در آوردن، و بانگ زدی هنگام بچه بودن (خلاصه تو را نمی ترسید که چنین سخنی در محضر ما بگوئی، یا سزاوار نبود که چون توئی این سخن را بگوید. سیدرضی رحمه الله فرماید:) شکیر در اینجا: اول پری است که در مرغ می روید پیش از آنکه قوت یافته محکم گردد، و سقب: بچه شتری است که بانگ نمی زند مگر پس از آنکه بزرگ شود.

حکمت ۳۹۵

امام علیه السلام (در زیان همه کاره بودن) فرموده است: کسی که به کار مختلف پردازد (بخواهد کارهای گوناگون بنماید) چاره سازیها او را واگزارند (از حیله هایش نتیجه نمی برد و فیروزی نمی یابد).

حکمت ۳۹۶

هنگامی که از امام علیه السلام معنی سخنشان لاحول و لاقوه الا بالله (جنبش و توانائی نیست مگر به اراده خدا) را پرسیدند آن حضرت فرمود: ما با خدا دارنده چیزی نیستیم (شریک نمی باشیم) و دارنده نمی شویم مگر آنچه (اندام و قوی و عقل) را که ما را دارنده آن گرداند، پس هر گاه ما را به چیزی دارا گردانید که او از ما دارنده تر است تکلیف نماید (امر و نهی فرماید) و هر گاه آن چیز (توانائی بر آن) را از ما گرفت تکلیف آن را از ما برداشته (درباره آن مواخذه و بازپرسی نمی نماید).

حکمت ۳۹۷

امام علیه السلام چون شنید عمار ابن یاسر رحمه الله به سخن مغیره ابن شعبه پاسخ می دهد (درباره اینکه نباید اعتناء نمود به کسی که دین را آلت و ابزار دنیا قرار داده) به او فرمود: ای عمار، مغیره را به خود گزار (بسخنانش اعتناء مکن) زیرا او از دین نگرفته و نیاموخته مگر چیزی که دنیا را به او نزدیک کرده است (چیزی که به درد دنیایش بخورد) و با قصد (دانسته) بر خود مشتبه ساخته تا شبهات (نادرستیهائی که به حق و درست مانند) را بهانه خطاها و لغزشهایش قرار دهد (خلاصه به دین معتقد نیست پس بحث در این گونه شبهات برای آن است که کفر و نفاقش فاش نشود و امر دنیایش منظم باشد).

حکمت ۳۹۸

امـام علیه السـلام (در ترغیب به توکل و اعتماد به خـدا) فرموده است: چه نیکو است فروتنی توانگران با درویشان برای بدسـت آوردن پاداشـی که نزد خدا می باشد، و نیکوتر از آن بی اعتنائی و سرفرازی درویشان است با توانگران به جهت اعتماد به خدا (چون این کار بزرگترین دلیل است بر کمال یقین و باور به خدا زیرا به سـبب سـرفرازی خود با توانگر طمع و آز به غیر خدا و خوف و ترس از غیر او را از بین برده و در نومیدی سخت شکیبا گشته و هیچیک از اینها در فروتنی توانگر نیست).

حکمت ۳۹۹

امام علیه السـلام (درباره سود خرد) فرموده است: خداوند عقل را در مردی ودیعه ننهاده (نبخشیده) مگر آنکه او را با آن یکی از روزها (با چاره سازی آن از فتنه و تباهی دنیا یا به وسیله طاعت و بندگی از گرفتاری آخرت) رهائی دهد.

حکمت ۴۰۰

امام علیه السـلام (درباره غلبه حق بر باطل) فرموده است: هر که با حق در آویزد (زد و خورد نموده بخواهـد آن را از بین ببرد) حق او را به خاک افکند (نابود سازد، زیرا خداوند یار حق است و کسی را توانائی نیست که با او پنجه اندازد).

حکمت ۴۰۱

امام علیه السلام (درباره اندیشیدن) فرموده است: دل مصحف و کراسه دیده است (آنچه دیده می بیند باید در صفحه دل نوشت و در آن تامل و اندیشه نمود و حق و باطل و خیر و شر آن را معلوم ساخت).

حکمت ۴۰۲

امام علیه السلام (در ستایش پرهیزکاری) فرموده است: پرهیزکاری پیشوای خوها است (هر خوی نیکی به آن بسته است و همه را در بر دارد).

حکمت ۴۰۳

امام علیه السلام (در ترغیب به احترام نمودن به معلم و آموزگار) فرموده است: تیزی زبانت را به کسی که تو را گویا کرده (آموخته) و استواری گفتارت را به کسی که تو را (در گفتار) به راه راست راهنمائی نموده نگردان (و شاید مراد چنین باشد: تندی زبان و استواری گفتارت را بر)زیان دین(خدا که تو را گویا کرده و به راه راست)به وسیله پیغمبر اکرم(راهنمائی نموده به کار مبر، زیرا بسیار زشت است که به کسی شمشیری دهند تا دشمن را دفع نماید و با همان شمشیردهنده را بکشد).

حکمت ۴۰۴

امام علیه السلام (در دوری از زشتیها) فرموده است: بس است ادب و آراستگی برای تو دوری نمودن از آنچه (زشتی) که برای دیگری بد می دانی.

حکمت ۴۰۵

امام علیه السلام (در شکیبائی) فرموده است: کسی که (در مصیبت و اندوهی) صبر کرد مانند شکیبائی آزاد مردان (که به قید و بند دنیا گرفتار نیستند) او شکیبا است (و پاداش خود را می یابد) و اگر صبر نکرد (بی تابی نمود در آن پیشامد) از یاد می برد مانند فراموش کردن نادانان بی تجربه (که در پیشامدها بی تابی نمایند و چون چاره نبینند خاموش شوند، و پاداشی ندارند بلکه کیفر بی تابی را دریابند).

حکمت ۴۰۶

و در خبر دیگر است که آن حضرت علیه السلام به اشعث ابن قیس که او را تسلیت و دلداری می داد (نیز در شکیبائی) فرمود: اگر شکیبائی کردی مانند شکیبائی بزرگان پس (نزد خداوند سبحان) نیکو و شایسته است، و اگر شکیبائی نکردی (آن مصیبت را) از یاد خواهی برد مانند فراموشی چهارپایان (رنج خود را، خلاصه ناچار شکیبا خواهی شد بدون پاداشی).

حکمت ۴۰۷

امام علیه السلام در وصف و چگونگی دنیا فرموده است: دنیا (به زینت و آرایش خود) فریب می دهد، و (به بلاها و گرفتاریهایش) زیان می رساند، و (به سرعت و شتاب) می گذرد (از آنها جدائی می نماید) خداوند سبحان (بر اثر حقارت و پستی دنیا) راضی نگشت که آن را پاداش دوستان خود و کیفر دشمنانش قرار دهد، و اهل دنیا مانند کاروانی هستند که در بین آنکه فرود آمده اند (تا لحظه ای آسوده شده رفع خستگی نمایند) ناگاه راننده ایشان (جلودارشان) به آنها بانگ زند (کوچ کنید که اینجا جای استراحت نیست) پس کوچ کنند.

حکمت ۴۰۸

امام علیه السلام به فرزندش (امام) حسن علیه السلام (در زیان گذاشتن دارائی برای وارث) فرموده است: ای پسرک من البته چیزی از (مال و دارائی) دنیا را از پس خود مگذار، زیرا آن را برای یکی از دو مرد می گذاری: یا برای کسی که در طاعت و بندگی خدا به کار می برد پس او نیکبخت می گردد به چیزی که تو به سبب آن بدبخت و زیانکار شده ای، یا برای کسی که در معصیت و نافرمانی خدا به کار می برد پس بدبخت شده به سبب آنچه تو برای او گرد آورده ای و او را بر معصیتش کمک و یاور باشی، و هیچیک از این دو سزاوار و شایسته نیست که او را بر خود اختیار نموده برگزینی (سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) این فرمایش به طور دیگر روایت می شود که این است:

پس از حمـد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، آنچه در دو دست تو است از (کالای) دنیا پیش از تو صاحبی داشـته است، و پس از تو به صـاحبی می رسـد، و تو (آن را) برای یکی از دو مرد گردآورنـده ای: کسـی که به طاعت خـدا عمل کنـد در آنچه گرد آورده ای پس نیکبخت شود به چیزی که تو به سـبب آن بدبخت شده ای، یا مردی که آن را در معصـیت خدا به کار برد پس بـدبخت شـده به آنچه برای او گرد آورده ای و هیچیک از این دو را شایسـته نیست بر خویش اختیار نمائی، و نه آنکه برای او بر پشت خود (گناه) بار کنی، پس برای کسـی که گذشته (مرده) آمرزش خدا را و برای کسی که مانده روزی خدا را امیدوار باش (نه بر رفته افسوس خور نه بر مانده اندوه).

حکمت ۴۰۹

امام علیه السلام به کسی که در حضور آن حضرت گفت: استغفرالله (در شرائط استغفار و طلب آمرزش) فرمود: مادرت به مرگ تو بنشیند آیا می دانی چیست (معنی حقیقی) استغفار (که بی اندیشه به زبان می گذرانی)؟ استغفار مقام و منزلت گروهی بلند مرتبه (مومنین) است و آن نامی است که شش معنی (شرط) دارد (اگر هر شش شرط جمع باشد استغفار تمام وگرنه ناقص است) اول پشیمانی از گناه گذشته، دوم تصمیم به ترک بازگشت به آن همیشه، سوم آنکه حقوق مردم را بپردازی تا خدا را ملاقات کنی (به پاداش برسی) با پاکی که بر تو زیان و گناهی نباشد، چهارم آنکه قصد کنی هر چه واجب بوده (مانند نماز و روزه و حج) و آن را از دست داده ای (به جا نیاورده ای) حق آن (قضائش) را به جا آوری، پنجم آنکه همت بگماری گوشتی را که (بر تن تو) از حرام روئیده به اندوهها بگدازی تا پوست با استخوان بچسبد و بین آنها گوشت تازه ای بروید، ششم آنکه رنج عبادت و بندگی را به تن بچشانی چنانکه شیرینی معصیت را به آن چشانده ای، پس آنگاه (که این شرائط گرد آمد) می گوئی: استغفرالله (از خدا آمرزش می طلبم).

حکمت ۴۱۰

امام علیه السلام (در سود بردباری) فرموده است: بردباری قبیله است (چون بردبار را از آزار دشمن نگاه می دارد چنانکه قبیله و خویشاوند شخص را نگهداری می کنند، یا چون بر اثر بردباری مردم دوست و یاور او می شوند به آن ماند که صاحب قبیله شده است).

حکمت ۴۱۱

امام علیه السلام (در بیچارگی انسان) فرموده است: ذلیل و بیچاره فرزند آدم: اجلش پنهان (نمی داند چه وقت می میرد) بیماریها و دردهایش پوشیده (همواره در معرض پیشامدها و بیماریهای ناگوار می باشد) عملش نگاهداری می شود (در نامه اعمال ثبت گردیده اگر خودش هم فراموش کند از او فراموش ننمایند) پشه او را دردناك می سازد، و آب در گلو گرفتن می کشد، و عرق بدبود می کند (پس آیا شایسته است چنین کسی گردنکشی و سرفرازی نموده به خود بنازد؟!).

حکمت ۴۱۲

روایت شده است که امام علیه السلام در بین اصحاب خود نشسته بود زنی باجمال و نیکرو بر ایشان گذشت اصحاب چشمها بر او انداختند، آن حضرت علیه السلام (در نهی نگاه کردن به زنها) فرمود: دیده های این نرها (مانند شتر مست) بر هوا افکنده است، و اینگونه نگاه کردن سبب هیجان و انگیخته شدن شهوت و خوشی است در ایشان پس هر گاه یکی از شما به زنی که او را خوش آید نگاه کند باید با اهل خود همبستر شود که او زنی مانند زن است (همه زنها در لذت و خوشی رساندن یکسانند) پس مردی از خوارج گفت: خدا او را کافر بکشد چه او را فقیه و دانشمند گردانیده؟! اصحاب برجستند که او را بکشند، امام علیه السلام فرمود: مهلتش دهید (واگزارید) به جای دشنام باید دشنامش داد یا از گناهش گذشت (نه آنکه او را بکشید).

حکمت ۴۱۳

امـام علیه السـلام (در سود عقـل) فرموده است: بس است تو را (سود بردن) از عقـل و خرد که راههای گمراهیت را از راههای رستگاریت به تو آشکار می سازد (زیرا این سود همه سودها را در بر دارد).

حکمت ۴۱۴

امام علیه السـلام (در کوچک نشـمردن کار خیر) فرموده است: کار خیر را انجام دهیـد و انـدک آن را کوچک مشـمارید زیرا خرد آن (نزد پروردگار) بزرگ و (پاداش) کم آن بسیار است، و بایـد کسـی از شـما نگویـد دیگری از من به انجام کار نیک سزاوارتر است که سوگنـد به خـدا دیگری سـزاوارتر و شایسـته تر خواهـد بود (زیرا) هر یک از خیر و شـر را اهل و دارنده ای است و هر گاه شما یکی از آن دو را رها کنید اهلش آن را به جای شما انجام خواهند داد (و انجام دهنده سزاوار آن است).

حکمت ۴۱۵

امام علیه السـلام (درباره رسیدن به سعادت) فرموده است: هر که نهان خود را درست کنـد (اندیشه اش را پاک گرداند) خدا آشکار او را درست نماید (خوش سازد) و هر که برای دینش کار کند خدا امر دنیای او را کفایت فرماید (از سختیها برهاند) و کسـی که نیکو سازد آنچه بین خود و خـدا است (از غیر خـدا چشم بپوشد) خدا آنچه را بین او و مردم است نیکو نماید (مردم را با او مهربان گرداند).

حکمت ۴۱۶

امـام علیه السـلام (دربـاره حلم و عقـل) فرموده است: بردباری پرده پوشاننـده (عیبها) است، و عقل شمشـیر برنـده (نفس اماره) است، پس عیبهای خویت را با بردباری بپوشان، و هوا و خواهشت را با خرد بکش.

حکمت ۴۱۷

امام علیه السـلام (در ترغیب دسـتگیری مسـتمندان) فرموده است: خدا را بندگانی است که آنان را به نعمتهائی تخصـیص داده برای سود بندگان پس آن نعمتها را در دسترس آنها می گذارد هنگامی که (به مسـتحقین و زیردسـتان) ببخشند، و هر گاه آن نعمتها را جلو گیرنـد (چیزی از آنها را به کسـی ندهنـد) از آنان گرفته به دیگران انتقال می دهـد (که در راه نیازمنـدان به کار برند).

حکمت ۴۱۸

امـام علیه السـلام (درباره تنـدرستی و دارائی) فرموده است: بنـده را سـزاوار نیست که به دو چیز پشت گرم باشـد: تنـدرستی و دارائی (زیرا) در بیـن اینکـه او را تنـدرست می بینی ناگهـان بیمـار گردد، و در بین اینکه او را دارا و تـوانگر می بینی به ناگـاه درویش و بی چیز شود.

حکمت ۴۱۹

امام علیه السلام (درباره گله از درخواست) فرموده است: هر که از حاجت و درخواستی پیش مومنی گله نماید به آن ماند که گله آن را نزد خدا برده (زیرا مومن دوست خدا است) و هر که از آن حاجت پیش کافری گله نماید به آن ماند که از خدا گله نموده است (زیرا کافر دشمن خدا است).

حکمت ۴۲۰

امام علیه السلام در یکی از عیدها (که عید روزه بوده درباره عید) فرموده است: امروز عید کسی است که خدا روزه اش را پذیرفته و نمازش را پاداش داده است (نه برای آنکه جامه نو پوشد و پیش خدا آبرو نداشته باشد) و هر روز که خدا را در آن نافرمانی نکنند آن روز عید (روز جشن و شادی) است.

حکمت ۴۲۱

امام علیه السلام (در زیان مال حرام) فرموده است: بزرگترین پشیمانیهای روز قیامت پشیمانی و افسوس مردی است که دارائی را از راه حرام به دست آورده و آن را مردی به ارث برد و در طاعت و بندگی خدا به کار برد و به سبب آن داخل بهشت گردد و به دست آورنده دارائی حرام داخل آتش.

حکمت ۴۲۲

امام علیه السلام (در زیان تلاش بسیار) فرموده است: زیانکارترین مردم در داد و ستد و نومیدترین آنها در کوشش و تلاش مردی است که برای رسیدن به آرزوهای خود بدنش را کهنه گرداند (خویش را پیر نموده عمر به سر برد) و قضاء و قدرها او را به اراده و خواستش یاری نکرده (به آرزوهایش نرسیده) پس با حسرت و دریغ از دنیا برود و با گناهانش (که از تلاش بسیار به او رسیده) به آخرت وارد شود.

حکمت ۴۲۳

امام علیه السلام (درباره روزی) فرموده است: روزی دو جور است: یکی تو را می جوید و دیگری را تو می جوئی، پس کسی که دنیا خواه باشد (برای روزی خود را به رنج اندازد) مرگ او را می طلبد تا از دنیا بیرونش برد، و کسی که آخرت خواهد (به طاعت و بندگی مشغول بوده و بیش از نیاز برای روزی تلاش نکند) دنیا او را می طلبد تا او از آن روزی خود را تمام بستاند (خلاصه روزی جویای طالب آخرت و دنیاخواه جوینده روزی است).

حکمت ۴۲۴

امام علیه السلام (درباره پاره ای از خوهای خدادوستان) فرموده است: دوستان خدا آنانند که به باطن (نیست شدن) دنیا بنگرند هنگامی که مردم به ظاهر (زینت و آرایش) آن می نگرند، و به پایان آن بپردازند (توشه سفر مرگ آماده نمایند) هنگامی که مردم به امروز آن می پردازند (درصدد به دست آوردن کالای آنند) پس می میرانند از دنیا آنچه را که می ترسند ایشان را بمیراند (از آنچه سبب عذاب و کیفر الهی است دوری می نمایند) و رها می کنند از آن آنچه را که می دانند ایشان را رها خواهد نمود (به کالای آن دل نمی بندند چون می دانند از ایشان جدا خواهد شد) و می بینند که بسیار بهره بردن دیگران از دنیا کم بهره بردن است (نسبت به بهره آخرت) و دریافتشان دنیا را (موجب) از دست دادن (سعادت جاوید) است، ایشان دشمنند آن را که مردم با آن آشتی هستند و آشتی هستند آن را که مردم با آن دشمنند (از خواهش نفس دوری گزیده و در برابر آن ایستادگی می نمایند) به سبب ایشان کتاب دانسته شد (مردم به احکام قرآن پی بردند) و با آن کتاب آنها شناختند، و به ایشان کتاب برجا ماند (از تغییر و تبدیل و کم و زیاد شدن محفوظ ماند) و با آن کتاب آنها برپا ماندند (آنچه داشتند از

آن گرفتند(امید و آرزوئی بالاتر از امیدشان)پاداش خداوند سبحان(و ترسی بالاتر از ترسشان)کیفر الهی(نمی بینند.

حکمت ۴۲۵

امام علیه السلام (درباره به یاد مرگ بودن) فرموده است: به یاد داشته باشید بریده شدن لذتها و خوشیها و برجا ماندن گناهان را (به یاد مرگ باشید که با رسیدن آن خوشیهای چند روزه از بین می رود و کیفر گناهان همواره می ماند).

حکمت ۴۲۶

امـام علیه السـلام (درباره آزمایش مردم) فرموده است: (مردم را) بیازما تا (آنها را) دشـمن داری (چون در ظاهر بیشتر مردم بد نیستند هنگام آزمایش بدیشان آشکار می گردد. سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) بعضی مردم این فرمایش را از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می کننـد و از آنچه کمک می کند که این فرمایش از امیرالمومنین علیه السـلام می باشد آن است که ثعلب بیـان کرده ابن اعرابی برای مـا نقـل نمود که مـامون گفته: اگر نه آن بود که علی علیه السـلام فرموده اخـبر تقله یعنی بیازمـا تا دشـمن داری، من می گفتم: اقله تخبر یعنی (مردم را) دشمن دار تا (آنها را) بیازمائی (این سخن مامون از آن است که دوستی بـا دیگری عیب پوش است و چون او را دشـمن داشتی ممکن است به حـال او چنانکه هست پی ببری، ولی برای مردمان پاک سزاوار نیست پیش از آزمایش کسی را دشمن بدارند به این جهت سخن مامون به کار دنیاطلبان بیشتر می آید، و ناگفته نماند که اخبر بضم باء امر است از خبر الشی یخبر یعنی آن را از روی آزمایش دانست، و تقله مضارع مجزوم بعد از امر است، و هاء برای وقف است از قلاه یقلی مثل رمی یرمی یعنی او را دشمن داشت).

حکمت ۴۲۷

امام علیه السلام (درباره شکرگزاری و دعاء و توبه) فرموده است: نمی شود که خدا بر بنده در سپاسگزاری را بگشاید (امر به شکر فرماید) و در افزونی را به رویش ببندد (بر نعمت نیافزاید) و در دعاء و درخواست را بگشاید (دستور دهد که از او بخواهند) و در روا شدن را به رویش ببندد (درخواست او را نپذیرد) و در توبه را بگشاید و در آمرزش را به رویش ببندد (گناهش را نیامرزد).

حکمت ۴۲۸

امام علیه السلام (درباره جوانمردی) فرموده است: شایسته ترین مردم به جوانمردی کسی است که جوانمردان در او ریشه کرده باشند (پدرانش از نیکان و جوانمردان بوده اند.

حکمت ۴۲۹

از امام علیه السلام پرسیدند کدام یک از دادگری یا بخشش برتر است؟ آن حضرت علیه السلام (در برتری عدل از جود) فرمود: دادگری چیزها را به جای خود می نهد، و بخشش آنها را از جای خود بیرون می نماید (زیرا جواد زیاده بر استحقاق می بخشد) و عدل نگاهدارنده همگان است و جود فقط به کسی بهره می دهد که به او بخشش شده پس عدل شریف تر و برتر می باشد.

حکمت ۴۳۰

امام علیه السلام (در نکوهش نادانی) فرموده است: الناس (تا آخر، این فرمایش بی کم و زیاده همان فرمایش یکصد و شصت و سوم است که ترجمه و شرحش بیان شد).

حکمت ۴۳۱

امـام علیه السـلام (درباره پارسائی) فرموده است: تمام زهـد و پارسائی بین دو کلمه از قرآن است: خداونـد سـبحان (س ۵۷ ی ۲۳) فرموده است: لکیلاـ تـاسوا علی مافاتکم، و لاتفرحوا بما اتاکم یعنی تا هرگز بر آنچه از دسـتتان رفته انـدوه مخوریـد، و بر آنچه به شـما داد شادی نکنید، و کسـی که بر گذشـته افسوس نخورد و به آینده شاد نگشت پس زهد را از دو سـمت آن (بی اعتنائی به گذشته و آینده) دریافته است(.

حکمت ۴۳۲

امـام علیه السـلام (دربـاره حکمرانـان) فرموده است: حکومتهـا میـدانهای (آزمایش) مردان است (چنانکه در اصـطبلها اسـبهای مسابقه در دواندن شناخته می شوند هنگامی که کسی به حکومت رسید نیکی و بدیش آشکار می گردد).

حکمت ۴۳۳

امام علیه السـلام (درباره سستی در کار) فرموده است: چه بسیار می شکند و تباه می سازد خواب تصمیمهای روز را (شرح این فرمایش در شرح سخن دویست و یازدهم در باب خطبه ها گذشت).

حکمت ۴۳۴

امام علیه السـلام (درباره جای زنـدگی) فرموده است: شـهری از شـهر دیگر به تو سـزاوارتر و شایسـته تر نیست، بهترین شـهرها شهری است که تو را به دوش گیرد (اهل آن تو را بخواهند و در زندگی در رفاه و آسایش باشی).

حکمت ۴۳۵

هنگامی که خبر مرگ اشتر- خدایش بیامرزد به امام علیه السلام رسید (در بزرگواری و دلاوری او) فرمود: مالک رفت اما چه بود مالک، سوگند به خدا اگر کوه بود کوهی جدا مانده و بزرگ بود، و اگر سنگ بود سنگی سخت بود که (از بزرگی و سختی) هیچ حیوان سم دار رهنورد به آن بالا نمی رود، و هیچ پرنده ای بر آن نمی پرد (او یکتا و یگانه بود و هیچکس بر او پیروزی نمی یافت. سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) فند به معنی کوهی است که از کوهها جدا است.

حکمت ۴۳۶

امام علیه السلام (در ستودن پشتکار گرفتن) فرموده است: کار اندک که به آن ادامه داده شود بهتر است از کار بسیار که خستگی آورد (این فرمایش همان فرمایش دویست و هفتادم است با مختصر تفاوتی در لفظ که شرح آن گذشت).

حکمت ۴۳۷

امام علیه السلام (درباره پیشرفت صفات) فرموده است: هر گاه در کسی صفت و خوی شگفت آورنده ای باشد (خواه نیک و خواه زشت) همانندهای آن را منتظر باشید (که خوبتر خواهد بود اگر آن صفت خوب بوده و زشت تر اگر آن صفت زشت باشد).

حکمت ۴۳۸

امام علیه السـلام به غالب ابن صعصعه پدر فرزدق (شاعر) در بین اینکه گفتگو می کردند فرمود: شتران بسیارت را چه کردی؟ غالب گفت: حقوق (مردم) آنها را پراکنـده ساخت (در راههای خیر مانند صدقه، زکوه، صـله رحم، اداء دین به کار رفت) آن حضرت علیه السلام (در ستودن اداء حقوق مردم) فرمود: این پراکندگی ستوده ترین راههای پراکنده شدن آن شتران است.

حکمت ۴۳۹

امام علیه السـلام (در زیان نادانی به احکام دین) فرموده است: کسـی که بدون دانسـتن احکام دین داد و ستد کند در ربا (بهره دادن و گرفتن در وام که حرام و موجب کیفر الهی است) فرو رود (گرفتار شود).

حکمت ۴۴۰

امـام علیه السـلام (در زیـان ناسپاسـی) فرموده است: هر کس مصـائب و انـدوههای کوچک و بزرگ شـمارد خداونـد او را به بزرگهای آنها گرفتار گردانـد (زیرا بزرگ شـمردن اندوه کوچک دلیل بر راضـی نبودن به قضاء و قدر الهی است که مسـتلزم مسـتعد بودن برای فزونی بلاء و انـدوه است، ولی اگر آدمی بر مصـیبت و انـدوهی که پیش می آیـد خـدا را سپاسـگزار باشـد آماده برای دفع آن شود).

حکمت ۴۴۱

امام علیه السلام (درباره عزت نفس) فرموده است: هر کس را نفس کریم و بزرگوار شد (خود را ارجمند دانست) شهوتهایش نزد او خوار می گردد (از آن پیروی ننماید تا به ذلت و خواری نیفتد).

حکمت ۴۴۲

امام علیه السلام (در زیان شوخی) فرموده است: مردی شوخی نکرد از هر جور شوخی مگر آنکه پاره ای از عقل خود را رها کرد رها کردنی (شوخی باعث سبکی عقل می شود).

حکمت ۴۴۳

امام علیه السلام (درباره آمیزش با یکدیگر) فرموده است: بی اعتنائی تو به کسی که به تو رغبت دارد (باعث) کمی نصیب و بهره است، و رغبت تو به کسی که به تو بی اعتناء است (سبب) ذلت و خواری نفس است.

حکمت ۴۴۴

امام علیه السلام (در نکوهش عبدالله ابن زبیر) فرموده است: همواره زبیر مردی از (خویشان) ما اهل بیت بود تا وقتی که پسر شوم او عبدالله پدید آمد (عبدالله خویشاوندی را با ما برید زیرا او اگر چه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی بعد از آن حضرت زندیق گشت یعنی در باطن کافر گردیده و آشکار اظهار ایمان می نمود چنانکه مرحوم مامقانی در کتاب تنقیح المقال فرموده، و از مرحوم مجلسی است در کتاب بحارالانوار: عبدالله ابن زبیر بنی هاشم را دشمن می داشت، و علی علیه السلام را لعن نموده دشنام می داد، خلاصه این فرمایش را که نویسندگان سنی و شیعه در کتابهاشان نقل نموده اند در نسخ نهج البلاغه نیست ما آن را از نسخه ابن ابی الحدید نقل نمودیم).

حکمت ۴۴۵

امام علیه السلام (در نکوهش فخر و خودخواهی) فرموده است: پسر آدم را چه با فخر و نازیدن که اول او منی و آخر او مردار بدبو است، نه خود را روزی میدهد و نه مرگ خویش را دفع می نماید.

حکمت ۴۴۶

امام علیه السلام (درباره توانگری و بی چیزی حقیقی) فرموده است: توانگری و بی چیزی پس از بیان حال و نمودن کردار است (در روز قیامت) بر خدا (توانگر حقیقی کسی است که روز رستخیز پاداش الهی و بهشت جاوید بهره او گردد، و بینوای حقیقی کسی است که در آن روز به عذاب و کیفر خدا گرفتار باشد).

حکمت ۴۴۷

از امام علیه السلام پرسیدند بزرگترین شعراء کیست آن حضرت (درباره امراءالقیس) فرمود: شعراء نتاخته اند در یک دسته اسبهای گروبری تا پایان کمال آنها نزد ربودن نی گرو شناخته شود (شعر شعراء به یک روش نیست که بتوان یکی را بر دیگری برتری داد) و اگر ناگزیر بوده و چاره نباشد جز برتری دادن پس پادشاه گمراه برتر است (سیدرضی رحمه الله فرماید:) مراد حضرت از ملک ضلیل امراءالقیس است (و اینکه او را پادشاه خوانده برای خوبی شعر او است، و اینکه او را گمراه خوانده به جهت آن است که کافر و فاسق بوده).

حکمت ۴۴۸

امام علیه السـلام (در ترغیب به دوری از دنیا) فرموده است: آیا آزاد مردی نیست که این ته مانـده طعام در دهان (دنیای پست) را برای اهلش (کفار و منافقین) رها کند؟ برای نفسهای شما بهایی جز بهشت نمی باشد پس آنها را جز به آن بها نفروشید.

حکمت ۴۴۹

امام علیه السـلام (درباره خواهان علم و دنیا) فرموده است: دو خورنده هستند که سیر نمی شوند: خواهان علم (که هر چه بر او کشف و هویـدا شود باز می خواهد مجهول دیگری را معلوم نماید) و خواهان دنیا (که آنچه از کالای دنیا بیابد باز می خواهد کالای دیگری به دست آورد).

حکمت ۴۵۰

امـام علیه السـلام (دربـاره پاره ای از نشانه های ایمان) فرموده است: نشانه ایمان آن است که اختیار کنی راست گفتن را جائی کـه به تـو زیـان می رسانـد بر دروغ گفتن جـائی که سـود می دهـد، و اینکه گفتـارت از دانـائیت فزون نباشـد (آنچه می دانی بگوئی و در آنچه نمی دانی خـاموش باشـی، و در بعض نسـخ نهـج البلاغه عن عملك بجای عن علمك ضـبط شـده است که معنی چنین می شود: و اینکه گفتارت از کردارت فزونی نداشـته باشد یعنی زیاده تر از آنچه بجا می آوری نگوئی) و اینکه در سخن گفتن درباره دیگری از خدا بترسی (از کسی بد نگوئی و نشنوی و ندانسته گواهی ندهی، و ممکن است معنی این باشد: در نقل روایت از دیگری از خدا بترسی یعنی آن را بی کم و زیاد بیان کنی و به او دروغ نبندی).

حکمت ۴۵۱

امـام علیه السـلام (در اعتماد نداشـتن به تـدبیر و پایان بینی) فرموده است: قضاء و قـدر الهی بر حسابگری (بنـده چیزی را برای خود) پیشـی می گیرد به طوری که (گـاهی) آفت و تباهی در تـدبیر و پایان بینی می باشـد (پس نبایـد شـخص دست از توکل برداشـته به تـدبیر و اندیشه خود اطمینان نماید. سیدرضـی علیه الرحمه فرماید:) این معنی پیش از این (در فرمایش شانزدهم) به روایتی که الفاظ آن با این الفاظ تفاوت دارد گذشت.

حکمت ۴۵۲

امام علیه السـلام (در بردباری و شتاب نکردن) فرموده است: حلم و تانی دو فرزند یک شکمند که آنها را بلندی همت و اراده پابرجا می زاید (بردباری و شـتاب نکردن در یک درجه و یک پایه هسـتند، زیرا همانطور که شـخص بلند همت زود به خشـم نیامده حلم می ورزد همچنین در کارها شتاب ننموده پایان را می نگرد).

حکمت ۴۵۳

امـام علیه السـلام (در نکـوهش غیبت) فرموده است: غیبت و سـخن گفتن پشت سـر گوشـش نـاتوان است (تنهـا وسـیله ای که شخص ناتوان می تواند به آن از دشمن انتقام کشد یا بر کسی حسد و رشک برد بدگوئی پشت سر او است).

حکمت ۴۵۴

امام علیه السـلام (در آزمایش بندگان) فرموده است: چه بسا کسی به سبب گفتار نیک (مردم) درباره او در فتنه و سختی افتاده (ترجمه و شرح این جمله در فرمایش یکصد و دوازدهم گذشت).

حکمت ۴۵۵

امـام علیه السـلام (دربـاره دنیا) فرموده است: دنیا برای دیگری آفریـده شـده است، و برای خود آفریـده نشـده است (دنیا راهی است به آخرت که باید آدمی در آن بندگی کند تا پاداش یابد نه آنکه همیشگی باشد که فقط در آن خوش بگذراند).

حکمت ۴۵۶

امـام علیه السـلام (دربـاره از بین رفتن دولت بنی امیه) فرمـوده است: بنی امیه را زمـان مهلت و میـدان فرصـتی است که (اسـب سلطنـت و پادشـاهی را) در آن می راننــد، و چـون در خلافـت و سـلطنت بینشـان اختلاف و زد و خـورد افتـد پس گفتـارها (فرومایگان) آنها را فریب داده بر آنها تسلط یابند (ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: این فرمایش خبر صریحی است از غیب داده و انقراض سـلطنت بنی امیه به دست ابومسـلم بـود و او در اول کـار خود نـاتوان ترین و بی چیزترین مردم بود. سیدرضـی رحمه الله فرمایـد:) مرود در اینجـا (اسم مفعول) از ارواد و آن مهلت و فرصت دادن و بر وزن مفعـل است، و این از رساترین و شگفت ترین سـخن می باشد، گویا آن حضرت علیه السلام زمان مهلتی را که ایشان در آنند تشبیه کرده به میدانی که تا پایان آن می تازند و چون به پایان آن برسند رشته نظام و آراستگی کار ایشان بعد از آن گسیخته می شود.

حکمت ۴۵۷

امام علیه السلام در ستایش انصار فرموده است: سوگند به خدا ایشان با توانگریشان اسلام را تربیت و پرورش نمودند چنانکه کره اسب از شیر گرفته شده (یا یکساله) تربیت می شود (آنچه لازم بود درباره اسلام به جا آوردند) به دستهای با سخاوت و بخشنده و زبانهای تیزشان (در فداکاری برای اسلام از هیچ چیز خودداری نکردند، و شک نیست که خدا دین اسلام را که در نهان بود به وسیله ایشان آشکار ساخت و اگر آنها نبودند مهاجرین از جنگ با قریش و حمایت و نگاهداری رسول خدا صلی الله علیه و آله ناتوان بودند).

حکمت ۴۵۸

امام علیه السلام (درباره باز بودن چشم) فرموده است: چشم بند نشستن گاه است (مادامی که چشم باز و شخص بیدار باشد از رها کردن باد خودداری می نماید چنانکه مادامیکه بند مشک بسته باشد آب از آن بیرون نریزد، ولی چون چشم به خواب رود مظنه بیرون آمدن باد رود، و شاید از این رو فرموده اند: خواب موجب نقض و شکستن وضوء می باشد، و ممکن است مراد این باشد که اگر شخص چشم از خوردنیها نپوشد میل پیدا می کند به خوردن هر چه می بیند و در خوردن افراط می نماید و در نتیجه به نفخ و اسهال گرفتار می شود، و شاید مراد این باشد که اگر شخص در پس و آینده بنگرد از گرفتاریها و پیشامدهای بد رهائی یابد، پس چشم بند موخر انسان است و هر گاه آن را بسته موخر و آینده خود را ننگرد ممکن است به فتنه و بلاء گرفتار شود. سیدرضی رحمه الله فرماید:) این فرمایش از کنایات شگفت آور است گویا حضرت نشستنگاه را به ظرف و چشم را به بند تشبیه فرموده و چون بند باز شود ظرف به حال خود نمی ماند (آنچه در آن است بیرون می آید) و مشهورتر و آشکارتر آن است که این گفتار راز فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد، و گروهی آن را از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند

، و این مطلب را مبرد در کتاب المقتضب در باب اللفظ بالحروف بیان کرده است، و ما درباره این کنایه در کتاب خود که مجازات الاثار النبویه نامیده شده است گفتگو نموده ایم.

حکمت ۴۵۹

امـام علیه السـلام در سـخنی (درباره عمر ابن خطاب) فرموده است: و (بعـد از ابوبکر) فرمانروا شـد بر مردم فرمانـدهی (عمر به مقـام خلافـت نشـست) پس (امر خلافـت را) برپـا داشـت و ایسـتادگی نمـود (بر همـه تسـلط یـافت) تـا آنکـه دین قرار گرفت (همچنـانکه شـتر هنگـام اسـتراحت پیش گردن خـود را بر زمین نهـد، اشـاره به اینکه اسـلام پس از فتنه و هیـاهوی بسـیار از او تمکین نموده زیر بارش رفتند).

حکمت ۴۶۰

امام علیه السـلام (در پیشامدهای ناروا) فرموده است: می آید بر مردم روزگار بسـیار گزنده (دشوار) که در آن توانگر بر آنچه در دو دست راست می گزد (به مـال و دارائی بخـل ورزیـده آن را در راه خـدا نمی دهـد) و به این کار امر کرده نشـده است، خداوند سـبحان (در قرآن کریم س ۲ ی ۲۳۷) فرموده: و لا تنسوا الفضـل بینکم یعنی فضل و احسان خـدا را بین خود فراموش ننمائیـد (به یکدیگر کمک کنید) در آن روزگار بدکاران برخاسـته گردن می کشـند، و نیکوکاران بیچاره و خوار شدند، و با درمانـدگان خریـد و فروش کننـد (به آنهـا گران فروخته و از آنان ارزان خرنـد) و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از فروختن (طعام) به درمانـدگان (یا داد و سـتد با آنها) منع نموده است (چون بایـد به آنان کمک کرد، یا با آنها چنان معامله و خریـد و فروش نمود که با آنکه درمانده و بیچاره نیست معامله می نمایند).

حکمت ۴۶۱

امام علیه السـلام (درباره دوست و دشمن خود) فرموده است: درباره من دو مرد هلاک و تباه می گردد (یکی) دوستی که (در دوستیش) زیاده روی کند، و (دیگر) بهتان زننده ای که (به من) دروغ بندد (آنچه در من نیست به من نسـبت دهد. سیدرضـی علیه الرحمه فرمایـد:) این فرمایشماننـد فرمایش (یکصد و سـیزدهم) آن حضـرت علیه السـلام است: هلك فی رجلان: محب غال، و مبغض قال (که ترجمه و شرحش بیان شد).

حکمت ۴۶۲

از امام علیه السـلام از (معنی) توحید و عدل پرسیدند آن حضرت فرمود: توحید و یگانه دانستن خدا آن است که او را در وهم و اندیشه در نیاوری (که آنچه در اندیشه آید مانند تو مخلوق است) و عدل آن است که او را (به آنچه شایسته او نیست) متهم نسازی (زیرا کار ناشایسته کردن یا از جهل و نادانی است، یا از ناچاری و نیاز و خداوند از این دو منزه است).

حکمت ۴۶۳

امـام علیه السـلام (در نکوهش بجـا گفتن و بیجـا گفتن) فرموده است: لاخیر فی الصـمت عن الحکم (تا آخر، این فرمایش عینا همان فرمایش یکصد و هفتاد و سوم است که ترجمه و شـرحش گذشت). امام علیه السـلام در دعائی که به آن (از خدا) طلب بـاران می نمود عرض کرد: خـدایا مـا را آب ده بـا ابرهـای رام گشـته فرمانبر (ابرهای باران دارماننـد شتران رام بارکش) نه با ابرهای سـخت نافرمان (ابرهای بی باران مانند شتران سـرکش که بار نکشند. سیدرضی رحمه الله فرماید:) این فرمایش از جمله سخنی است که فصـاحت و رسا بودنش شـگفت آور است ،و آن این است که امام علیه السـلام ابرهائی را که دارای رعـدها و صـداهای ترس آور و برقها و روشـنیها و بادها و صاعقه ها و آتشـها هسـتند تشبیه نموده به شترهای سـرکش که بر می جهند با بارها (تا پالانها و بارهائی را که در پشت دارنـد بیفکنند) و برمی جهانند سواران را (که آنها را بیندازند) و ابرهای خالی از این چیزهـای ترسـناك را تشـبیه نموده به شـتر رام که شـیرشان را می دوشـند و آنهـا فرمـان برنـد، و بر پشـتشان می نشـینند و آنها خوشرفتارند.

حکمت ۴۶۴

به امـام علیه السـلام گفتنـد: یـا امیرالمومنین اگر موی سـفید (ریش) خود را تغییر می دادی (خضـاب و رنگ می نمودی) بهتر بود، حضـرت (درباره خضاب) فرمود: خضاب زینت و آرایش است و (لیکن) ما گروهی هستیم عزادار و در اندوه (سیدرضـی علیه الرحمه فرماید:) حضـرت از فرمایش خود (ما در عزا و اندوه هستیم) وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را اراده دارد (و سخنی درباره خضاب در شرح فرمایش هفدهم گذشت).

حکمت ۴۶۵

امام علیه السـلام (در سـتایش پاکـدامنی) فرموده است: اجر و پاداش جهاد کننـده ای که در راه خدا کشـته شود بیشتر نیست از کسـی که (بر حرام و ناشایسـته) توانائی داشته باشد و عفت و پاکدامنی به کار برد، نزدیک است شخص پاکدامن (که از حرام و ناشایسـته خود را نگـاه می دارد) فرشـته ای از فرشـتگان بشود (این فرمـایش در بیشتر از نسـخ نهـج البلاغه نیست ما آن را از نسخه ابن ابی الحدید نقل نمودیم).

حکمت ۴۶۶

امام علیه السلام (در سود قناعت) فرموده است: القناعه (تا آخر، این فرمایش عینا همان فرمایش پنجاه و چهارم است که ترجمه و شرحش بیان شد).

حکمت ۴۶۷

امام علیه السلام به زیاد ابن ابیه فرمود: هنگامی که او را بر فارس و جاهائی که در قلمرو آن بود جانشین عبدالله ابن عباس گردانید در ضمن سخن درازی که بین ایشان بود و او را در آن از پیش گرفتن مالیات (از رعیت) نهی نمود: عدل و انصاف را (با رعیت) به کار بر، و از بیراهه رفتن و ستم بترس، زیرا بیراهه رفتن (بی انصافی) منجر به آوارگی (آنان) می شود، و ظلم و ستم به شمشیر (نزاع و زد و خورد بین رعیت و والی) می کشاند (یا ستم سبب می شود که والی به دست رعیت کشته شود).

حکمت ۴۶۸

امام علیه السلام (درباره گناه) فرموده است: اشد الذنوب ما استخف (تا آخر، این فرمایش عینا همان فرمایش سیصد و چهلم است که ترجمه و شرحش گذشت جز آنکه در آن ما استهان به جای مااستخف بیان شده و معنی هر دو یکی است).

حکمت ۴۶۹

امام علیه السلام (در ترغیب به یاد دادن به نادان) فرموده است: خداوند از نادانان عهد و پیمان نگرفت که یاد گیرند تا اینکه از دانایان عهـد و پیمان گرفت که یاد دهنـد (وقتی بر نادان واجب گردانیـد که یاد گیرند که بر دانا واجب گردانیده بود که او را یاد دهد و دانش خود را پنهان ننماید).

حکمت ۴۷۰

امام علیه السـلام (در نکوهش به رنج انداختن دوست) فرموده است: بدترین برادران (دوسـتان) کسی است که برای او شخص به رنج افتد (دوستی با او سبب آزار و رنج گردد. سیدرضی رحمه الله فرماید:) زیرا تکلیف یعنی زیاده از طاقت سبب مشقت و رنج است و آن شر و بدی است که لازم برادر و دوستی است که برای او رنج برده می شود پس او بدترین برادران می باشد.

حکمت ۴۷۱

امـام علیه السـلام (دربـاره از دست دادن دوست) فرموده است: هر گاه مومن برادر (دوست) خود را به خشم آورد (یا شـرمنده گرداند) پس با او جدائی نموده است (خشم آوردن یا شـرمنده ساختن سـبب جدائی است. سید رضی رحمه الله فرماید:) گفته می شود: حشمه و احشمه هر گاه او را به خشم آورد، و گفته شده است: (به معنی) او را شرمنده سازد، و احتشمه (یعنی) خشم یا شرمندگی را برای او خواهد و آن گمان بردن به جدائی او است(.

کلمات غریب

کلمه غریب ۰۰۱

در این فصل بیان می کنیم چند فرازی از آنچه برگزیده شده (در این کتاب) از سخن آن حضرت علیه السلام که معنی آن دور از فهم و به تفسیر و بیان نیازمند است. در گفتار آن حضرت علیه السلام است (که از عظمت و بزرگی حضرت صاحب الزمان)عجل الله فرجه(خبر داده): چون وقت آن برسد آقای بزرگوار و پیشوای دین (از پنهان بودن و نگرانی آشکار گردیده بر مقام سلطنت و خلافت خود) مستقر و پابرجا گردد، پس (مومنین از اطراف جهان) نزد آن بزرگوار گرد آیند چنانکه پاره های ابر در فصل پائیز گرد آمده به هم می پیوندد (این فرمایش صریح است به اینکه امام زمان علیه السلام زنده و از دشمنان پنهان و در روی زمین سیر می کند و هر وقت خدا بخواهد آشکار می شود، سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) یعسوب الدین یعنی سرور بزرگوار و زمامدار کارهای مردم در آن روز (و فرمایش آن حضرت ضرب بذنبه یعنی امام زمان پس از نگرانی پابرجا می گردد، زیرا یعسوب در لغت به معنی پادشاه زنبور عسل است که بیشتر از روز را به دو بالش پرواز می نماید، و چون دم به زمین گذارد حرکت و پرواز را ترک نموده مستقر می شود) و قزع پاره های ابر است که (رقیق و نازک است خواه آبدار و خواه) بی آب و باران ب

اشد (چنانکه لغت نویسان معنی آن را به طوری که بیان شد ضبط نموده اند: و اینکه اصحاب حضرت قائم علیه السلام را به پاره های ابر پائیز تشبیه نموده برای آن است که پائیز اول زمستان است و ابرهای پراکنده در آن هنگام به زودی به هم می پیوندند).

کلمه غریب ۰۰۲

در گفتار آن حضرت علیه السلام است (که در آن صعصعه ابن صوحان عبدی را)که از بزرگواران و خواص و نیکان اصحاب امیرالمومنین علیه السلام است(می ستاید): این خطبه خوان ماهر و زیرک (سیدرضی رحمه الله فرماید:) (از لفظ شحشح) شخص ماهر و زیرك و استاد در خطبه خواندن و توانای در ادای سخن رسا را خواسته است، و هر تندگذر در سخن و رفتار را شحشح گویند، و شحشح در غیر این مقام به معنی انجیل و زفت آمده که از بخشش خودداری می نماید (ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: صعصعه را فخر و سرفرازی همین بس که مانند علی علیه السلام او را به مهارت و استادی و فصاحت زبان و توانائی بر سخن بستاید).

کلمه غریب ۰۰۳

در گفتار آن حضرت علیه السلام است (در زیان زد و خورد): نزاع و زد و خورد را رنجها و نابودیها است (چون) اگر شخص در آن کوشیده پافشاری نماید به معصیت و گناه گرفتار شود، و اگر از آن چشم پوشد و دست بر دارد مغلوب و مظلوم گردد، و در هر دو صورت رنـج بینـد و چنین کس از پرهیزکاری باز می ماند چنانکه در فرمایش دویست و نودم به این نکته تصـریح شده، پس سـزاوار آن است که کاری کند که نزاع و زد و خورد پیش نیاید. سیدرضی علیه الرحمه فرماید:(امام علیه السلام از لفـظ قحم نابودیهـا را اراده نموده است، زیرا زد و خورد بیشـتر اوقـات اشـخاص را به سـختیها و نابودیهـا می افکنـد، و)جمله(قحمـه الاـعراب یعنی سـختی بـادیه نشـینان عرب، از آن گرفتـه شـده است، و مراد این است که قحطی و خشـکسالی ایشـان را دریابد به طوری که دارائیهای آنان را از بین ببرد و از چارپایانشان باقی نگذارد مگر اسـتخوان بی گوشت که معنی نابود شدن دارائیهاشـان همین است. و در)معنی(قحمه الاـعراب جور دیگر هم گفته شـده است، و آن این است که قحطی و خشـکسالی آنها را به رفتن شـهرهای آباد وا می دارد یعنی خشـکیدن به بیابان)نبودن آب و گیاه در آن(ایشان را نیازمنـد گرداند و وادار نماید که به شهر

آیند.

کلمه غریب ۰۰۴

در گفتار آن حضرت علیه السلام است (در انتخاب شوهر برای دختر): هر گاه زنان (دختران) به حد کمال رسند (هنگام زناشوئی و تصرف آنها در حقوقشان برسد) پس خویشان پدری (از خویشان مادری به شوهر دادن او) سزاوارترند. (سیدرضی رضی الله عنه فرماید:) و (به جای نص الحقائق) نص الحقاق هم روایت می شود، و نص منتهی درجه و پایان چیزها است مانند نص در رفتار که آن نهایت رفتاری است که چارپا به رفتن آن توانائی دارد، و تو می گوئی: نصصت الرجل عن الامر یعنی پرسش خود را درباره فلان امر از فلان مرد به پایان رسانیدم، هنگامی که پرسش از آن امر را از او به پایان رسانیده باشی تا آنچه نزد او می باشد به دست آوری، پس حضرت از (جمله) نص الحقاق اراده فرموده است به حد کمال رسیدن دختران را که آن پایان خردی است که صغیر به حد بزرگی می رسد، فرمایش حضرت (نص الحقاق) از رساترین و شگفت ترین کنایه ها است از این معنی، می فرماید: هر گاه دختران به آن حد (هنگام زناشوئی) رسیدند پس خویشان پدری به دختر محرم باشند مانند برادران و عموها از مادرش به شوهر دادن آن دختر اگر بخواهند او را شوهر دهند سزاوارترند، و (لفظ) حقاق از محاقه و زد و خورد مادر است با خویشان

پدری دختر درباره او، و محاقه همان نزاع و زد و خورد و گفتگوی هر یک با دیگری است که من از تو به شوهر دادن او سزاوارترم، و از آن گرفته شده است که می گویند: حاققته حقاقا مانند جادلته جدالا یعنی با او نزاع و زد و خورد نمودم، و گفته اند: نص حقاق عبارت است از بلوغ عقل و آن رسیدن به حد کمال است، زیرا امام علیه السلام (از این فرمایش) اراده نموده است منتهی و رسیدن هنگامی را که به آن حقوق و احکام (به دختر) واجب می شود، و آنکه نص الحقائق روایت کرده حقائق را جمع حقیقه خواسته. این است معنی آنچه ابوعبید قاسم ابن سلام (که در لغت و حدیث و ادب و فقه و درستی روایت و بسیار دانشمندی از مشاهیر و مردان به نام است، و در مکه پس از فراغ از اعمال حج در سال دویست و بیست و دو یا سه یا چهار هجری وفات کرده) بیان نموده است، و آنچه نزد من است آن است که مراد و مقصود از نص حقاق در اینجا رسیدن دختر است به حدی که زناشوئی و تصرف او در حقوقش روا باشد به جهت تشبیه و مانند بودن به حقاق از شتر و آن جمع حقه و حق است که شتری است که سه سال را تمام کرده به سال چهارم درآید و آن هنگام میرسد به حدی که ممکن است سوار شدن بر پشت او و خوب راندنش در رفتار، و حق

ائق نیز جمع حقه است و بازگشت هر دو روایت (نص الحقائق و نص الحقاق) به یک معنی است، و این (که ما بیان کردیم) به طریقه و روش عرب شبیه تر است از معنی که اول بیان شد.

کلمه غریب ۰۰۵

در گفتار آن حضـرت علیه السلام است (درباره ایمان): ایمان در دل چون نقطه سفیدی پیدا می شود هر چند ایمان افزون شود آن نقطه سفید فزونی می گیرد. (سیدرضی رحمه الله فرماید:) لمظه چون نقطه یا مانند آن است از سفیدی، و از این معنی است که گفته شـده: فرس المظ هر گاه به لب زیرین اسب خال سـفیدی باشد (ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: ابوعبید گفته: در این حـدیث هست هر گـاه ایمـان زیاده است بر کسـی که انکار کرده و درست نمی دانـد که ایمان زیاده و کم می شود، نمی بینی که در این حدیث هست هر گاه ایمان زیاده شود آن نقطه سـفید افزون می گردد؟ ولکن طریحی رحمه الله صاحب کتاب مجمع البحرین در لغت لمـظ پس از نقل این حـدیث می نویسـد: قوله الایمان یبـدو لمظه، تقـدیر آن علامه الایمان است یعنی نشـانه ایمـانماننـد نقطه سـفید در دل کسـی که در اولین بـار ایمان آورده هویـدا می گردد، پس چون به زبان اقرار و اعتراف نمود آن نقطه زیـاده می شود، و چون به جوارح عمـل صالـح و کـار نیک انجام داد آن نقطه افزونی یابـد و همچنین)یعنی هر گـاه مثلاـ به دنیـا و کالاـی آن دل نبست بـاز آن نقطه زیاده تر گردد(پس ناچار مضاف یعنی علامت و نشانه را در تقـدیر می گیریم، زیرا ایمان همان

تصدیق به خدا و رسول او است در همه اوامر و نواهی و در آن زیاده شدن و فزونی یافتن تصور نمی شود(.

کلمه غریب ۰۰۶

در گفتار آن حضرت علیه السلام است (در زکات وام): هر گاه مردی را بستانکاری باشد که نداند وام را (از بدهکار) می ستاند یا نه اگر آن را گرفت برای سالی که بر آن گذشته بر او واجب است که زکات آن را (به مستحق آن) بدهد (ظاهر این فرمایش مخالف فتوای فقها است که می گویند: زکوه وام به وام دهنده واجب نیست هر چند بداند که آن وام را دریافت می نماید چه جای آنکه در گمان باشد، و بعضی فرموده اند: این در صورتی است که تاخیر در گرفتن از طرف وام دهنده باشد یعنی خود نستاند و دو دل باشد در گرفتن و نگرفتن که اگر بگیرد زکوه سال گذشته بر او واجب می باشد، و این قول خلاف مشهور بلکه خلاف اجماع متاخرین است چنانکه مرحوم شیخ محمد حسن رحمه الله در کتاب جواهر الکلام فرموده و مرحوم حاج آقا رضا همدانی)قدس سره(در کتاب مصباح الفقیه فرمایش او را تائید نموده، و سیدرضی علیه الرحمه فرماید:) دین ظنون دین و وامی است که بستانکار نمی داند آن را از بدهکار می گیرد یا نمی گیرد، مانند آنکه بستانکار در گمان است گاهی به رسیدن آن امید دارد و گاهی نومید است و آن از فصیح ترین و رساترین سخن است (به مقصود) و همچنین هر چه را که تو بطلبی و ندانی آن را ب

ه دست می آوری یا نه آن ظنون است، و بر این معنی است گفتار اعشی (از شعرای به نام زمان جاهلیت که عرب به شعرا تغنی می نموده که سرود می خوانده): یعنی قرار نمی شود داد چاهی را که گمان می رود آب دارد یا نه و دور است از آمدن باران صدادار ریزان بمانند آب فرات هنگام طغیان که (به سبب بسیاری آب و موجهای پی در پی) کشتی و شناور ماهر را از پا در آورد (این بیان مانند مثل است برای برابر نبودن بخیل و زفت با کریم و بخشنده) و جد به معنی چاه کهنه است در بیابان و ظنون چاهی است که دانسته نشود آب دارد یا نه.

کلمه غریب ۰۰۷

در گفتار آن حضرت علیه السلام است (هنگامی) که آن بزرگوار لشگری را بدرقه نموده آنها را به جنگ می فرستاد (اندرز میداد) و می فرمود: آنچه می توانید از زنها دوری کنید (سیدرضی رحمه الله فرماید:) معنی این سخن آن است که (هنگام جنگ) از یاد زنها و دل بستن به آنها دوری نمائید، و از نزدیکی با ایشان خودداری کنید که آن بازوی حمیت و مردی را سست می گرداند و در تصمیمها اخلال نموده رخنه می نماید، و شخص را از دشمن شکست می دهد، و از رفتن و کوشش نمودن در جنگ دور می دارد، و هر که از چیزی امتناع نماید (درباره او گفته می شود: اعذب عنه یعنی) از آن دوری جسته و خود را نگاه داشته است، و عاذب و عذوب کسی است که از خوردن و آشامیدن خودداری نماید.

کلمه غریب ۰۰۸

در گفتـار آن حضـرت علیه السـلام است (در خطبه بیست و سوم دربـاره رشک نبردن):ماننـد قمار باخته غلبه جوی زبردسـت باشـد که نخست فیروزی را از تیرهای قمار خود منتظر است (پس کم بهره از نعمت دنیا نبایـد بر دیگران رشک برد، بلکه باید اندوه در دل راه ندهد و کوشش نماید تا اقبالش رو آورد مانند قمار باخته زبردست که همیشه منتظر برون می باشد. سیدرضی علیه الرحمه فرمایـد:) یاسـرون کسانی هسـتند که با تیرهای قمار بر سـر شتری که می خرند و می کشـند قمار می کنند، و فالج غلبـه جـو و زبردست است، گفته می شـود: فلـج علیهم و فلجهم یعنی بر یـاران غـالب شـد و از آنـان برد، و رجز خواننـده (در کارزار) گوید: لما رایت فالجا قد فلجا یعنی هنگامی که دیدم غلبه کننده را که غالب شد.

کلمه غریب ۰۰۹

در گفتار آن حضرت علیه السلام است (در شجاعت و دلاوری رسول اکرم صلی الله علیه و آله که مانند آن در نامه نهم گذشت): ما بودیم هنگامی که خوف و ترس سرخ می شد (کازار سخت می گشت) خود را به وسیله رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نگاهداری می نمودیم، و هیچیک از ما از آن حضرت به دشمن نزدیکتر نبود (سیدرضی رحمه الله فرماید:) و معنی این سخن آن است که چون ترس از دشمن بسیار می شد و گزیدن جنگ سخت می گشت مسلمانان به جانبی که شخص رسول خدا- صلی الله علیه و آله- کارزار می نمود می گریختند، و خدایتعالی به برکت آن حضرت به ایشان کمک می فرستاد و آنها هم به وسیله آن بزرگوار از آنچه ترس داشتند آسوده می شدند. و فرمایش آن حضرت: اذا احمر الباس یعنی هنگامی که خوف و ترس سرخ می شد، کنایه است از سختی کارزار، و در آن چند قول گفته شده است نیکوترین آنها آن است که گرم شدن جنگ را تشبیه و مانند نموده به آتشی که گرمی و سرخی را به عمل و رنگش جمع نماید (سوزان باشد و افروخته) و این قول را کمک می کند فرمایش رسول خدا- صلی الله علیه و آله- وقتی که شمشیر زدن مردم را در جنگ حنین (موضعی بین طائف و مکه) دید و آن جنگ هوازن (قبیله ای از قیس) بود: ال

ان حمی الوطیس یعنی اکنون تنور جنگ گرم شد، و وطیس جای افروختن آتش است، رسول خدا- صلی الله علیه و آله- گرم شدن کارزار آنها را به افروختن آتش و زبانه کشیدن آن مانند نموده است. این فصل پایان یافت، و ما به روش اول خود در این باب (که مقصود بیان سخنان امام علیه السلام بوده نه تفسیر کلمات آن حضرت) باز گشتیم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹